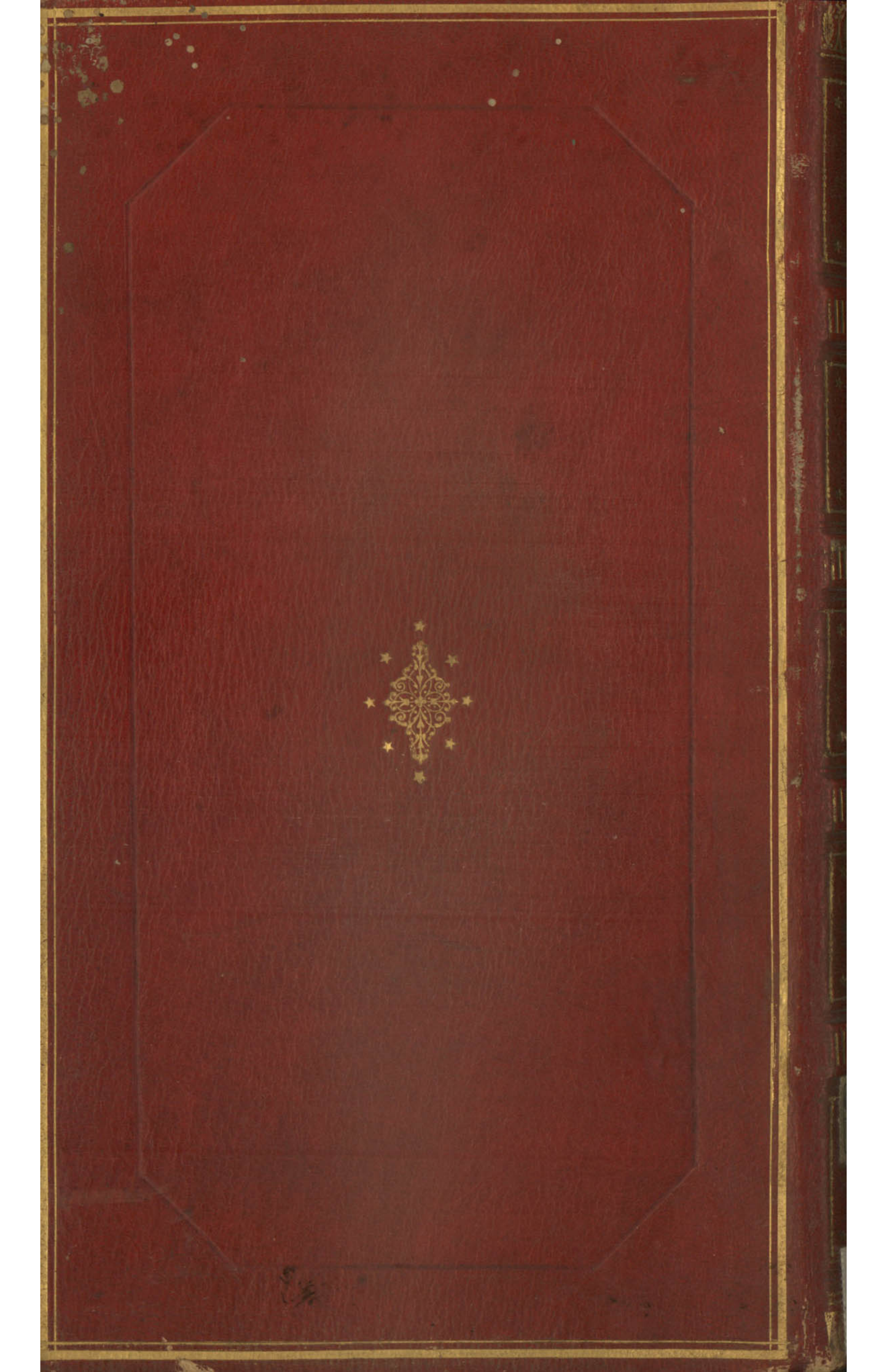
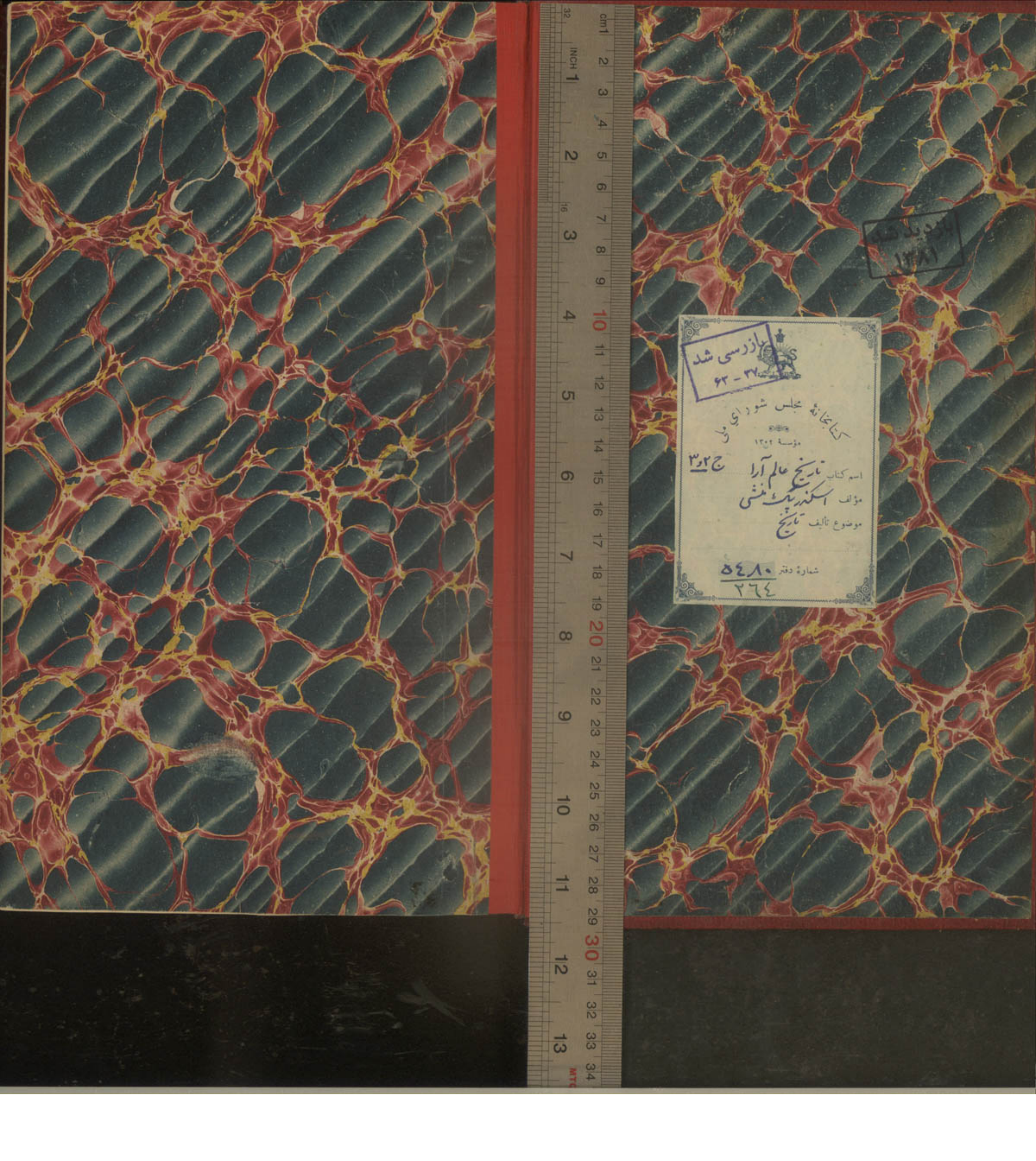
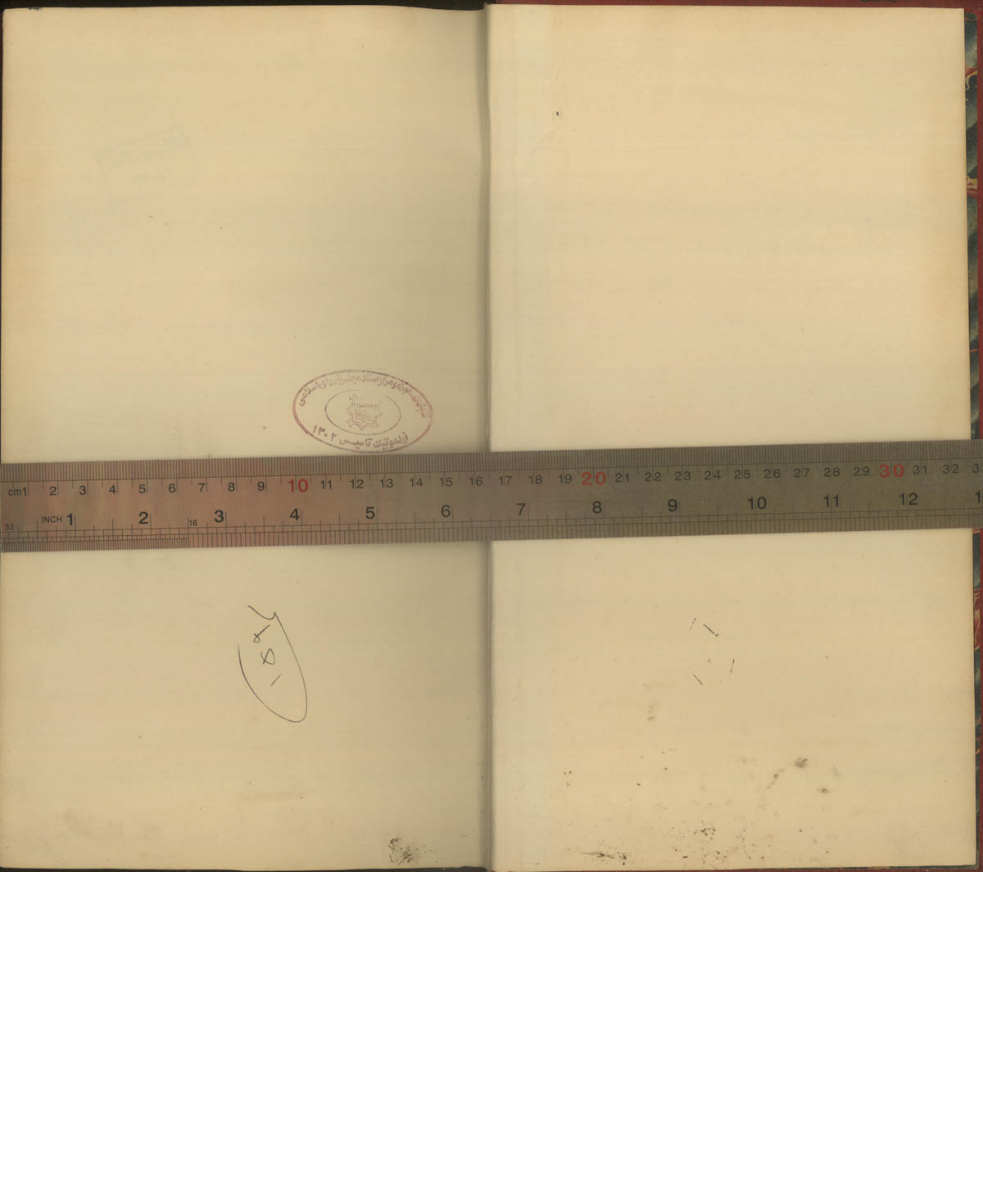
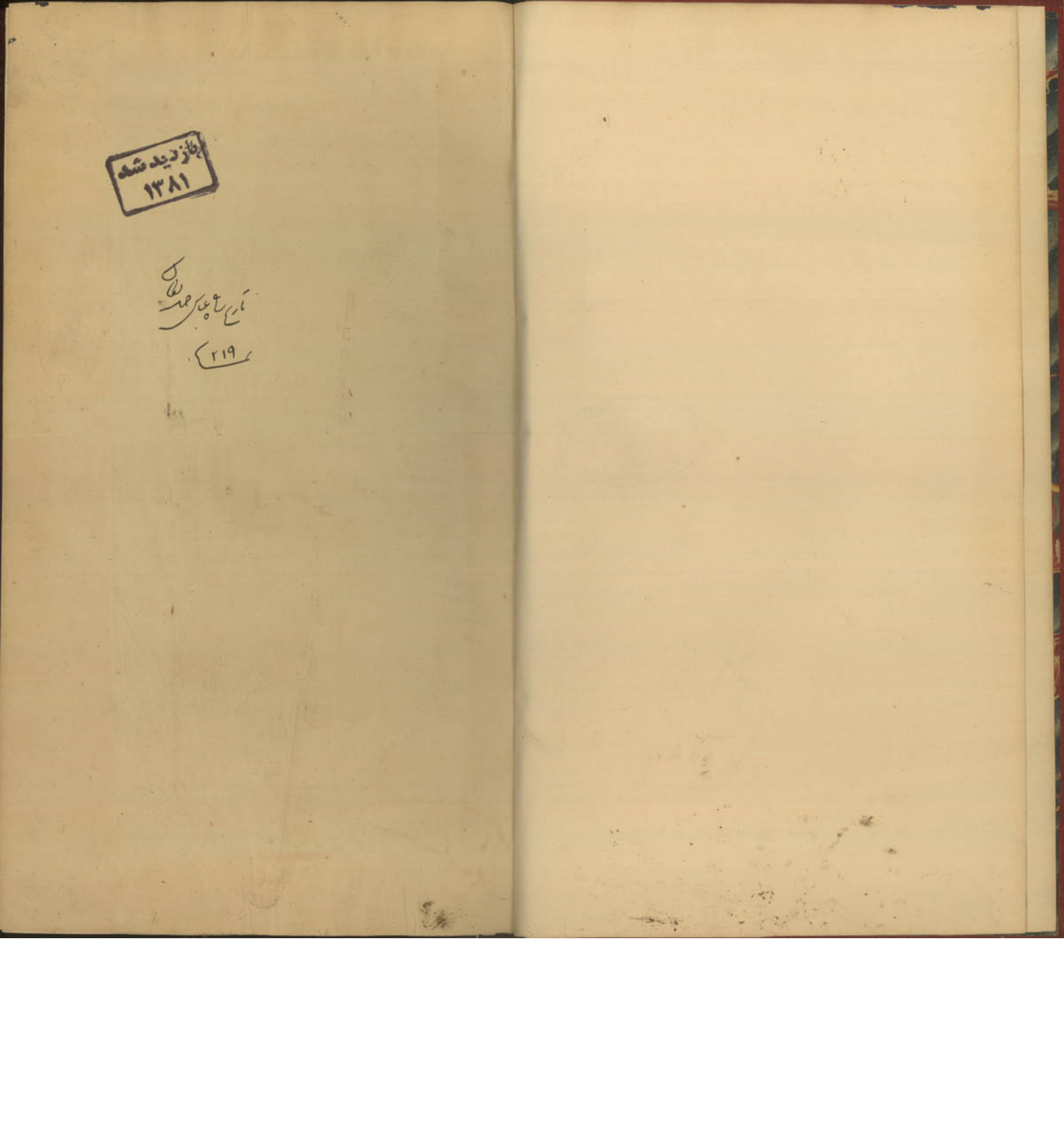



بازدید شد
۱۳۸۱
بازرسی شد
۳۷ - ۶۳
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب تاریخ عالم آرا ج ۲ و ۳
مؤلف اسکندربیگ منشی
موضوع تألیف تاریخ
شمارهٔ دفتر ۵۴۸۰
۲۶۴




بازدید شد
۱۳۸۱
۲۱۹



بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان صحیفهٔ سلطنت و عالم آرایی پادشاهان کامکار و دیباچهٔ دیوان خلافت و کشورگشایی شهریاران گردون اقتدار
که بر حسب الملک توامان ناظمان مناظم دین و دولت و مسندآرایان محافل ملک و ملت اند جز بتاسیس مبانی عدل و احسان
و بسط بساط رافت و امتنان زینت پذیرفت چه هریک ازین گروه والا شکوه که از درگاه احدیت مامور بامر ان الله
یأمر بالعدل و الاحسان اند این شیوهٔ ستوده را پیش نهاد همت ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نمودند پایهٔ
رفعتشان بذروهٔ بلند نیکنامی و در فضای مکاناً علیاً رسیده بدولت جاودانی و عزت دوجهانی فایز گردیده اند
ارباب تحقیق و دیده وران عالم تمیز و تدقیق که بنظر بصیرت بمشاهدهٔ مصنوعات کارخانهٔ خلقت و ابداع گشوده اند چنانچه
این نشاء کامله و دریافتگان این کیفیت شامله را که از مظاهر صفات و کمال احدیت است برحسب خطاب جلال ارباب
السلطان العادل ظل الله ظلال ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند بیت عدل کن زانکه در ولایت
دل در پیغمبری زند عادل ه حق جهان را بنور عدل آراست ه آسمان و زمین ز عدل بپاست ه الحمد لله و المنه که ذات کامل
الصفات عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان شهنشاه قضا قدرت قدر توان خسرو کامگار
کامران عنوان صحیفهٔ خلافت و عالم آرایی آرایش ایوان معدلت و کشورگشایی زینت افزای سرای سروری آرایندهٔ
دیهیم عدالت گستری فرمان روای جهان فرد و دانش یگانه گوهر دریای آفرینش سلطان بهادر بالش دولت و کامکاری
زیبندهٔ اورنگ نصفت و بختیاری سمی عم نبی آخر الزمان غلام با اخلاص حضرت شاه مردان که از وفور عقیدت و
پاک اعتقادی خود را کلب آستان ملک آشیان آنحضرت میداند نظم درة التاج تارک اقبال ه شاه جهت قصیدهٔ اجلال
خلف دودمان خیر الناس ه خسرو عهد شاه دین عباس ه اعلی الله تعالی لوای دولت و خلافت بدین شیوهٔ ستوده مفضول
و باطن فیض مواطنش بدین شیوهٔ کریمه مفطور و مجبول است لاجرم قدر دیوان رفیع الارکان ذلک وما یلقاها الا

مختار توقیع سلطنت و پادشاهی ممالک فسحة المسالک ایران که خلاصهٔ ربع مسکون و بهترین عرصهٔ جهانست از زمرهٔ شاه
زادگان این دودمان صفوت نشان بنام نامی و اسم گرامی آنحضرت و عالیقدر بلند مکان زیب و زینت یافته و منشور
این موهبت باسم سامی آن سلطان سلاطین نشان توشیح و تزیین پذیرفت و بعد از آن که آن نزهت آباد و ارم نهاد که مدت
جهود صاحب خردان عالم تمیز بهت از خشک سال حوادث زمان پژمردگی یافته گلشن احوال ساکنان از بادیهٔ سموم هموم سراب دست
شده بود از ابتسام صبح اقبال و انتسام نسیم عنایت ذو الجلال و زلال کوثر مثال بهترین جاه و جلال آنحضرت طراوت تازه
و نکهت بی اندازه یافته نضارت و خرمی از سر گرفت و مقر سلطنت روزافزون و مستقر خلافت ابد مقرون را بورود موکب
مسعود رشک دار الخلود گردانیده اعادی مخذول العاقبت خس و خاشاک گلشن بهار دولت ابد پیوند آنحضرت بودند
از نایرهٔ غضب قهرمان زمان سوخته راه عدم گرفتند آنحضرت بعنایت واهب منان و تفویض و آلهٔ عالیشان بی مانع و مناز
بر مسند فرمانروایی ایران و تخت فیروز بخت آبا و اجداد عالیمکان تکیه زده جمیع طوایف قزلباش که سرگردان بادیهٔ حسرت
و بی سر بجایی بودند وجود گرامی آن گوهر دریای سلطنت و پادشاهی را گزین هدیه از هدایات آسمانی و بهین عطیه از عطایای
یزدانی دانسته از یمن قدوم فرخنده لزومش آثار بشاشت و شادکامی بمنصهٔ ظهور آورده و غلغلهٔ بشارت و مبارکباد از سایر
طوایف ایشان بفلک گوبیان افتاده و [illegible] بروجود [illegible] آرایش صیت سلطنت و پادشاهی و آوازهٔ
خلافت و شهنشاهی آن برگزیدهٔ الهی در آفاق و اقطار اشتهار یافت و خلایق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان
اشتباهش آورده پیشکش و نثار ایثار نمودند و زبان حال کافهٔ انام بدین مقال گویا بود بیت شها ملک و دولت بکام تو باد
فلک پیرو بخت رام تو باد ه مبارک بود بر تو تاج شهان ه که بر تست زیبنده تخت کیان ه برازنده [illegible] اورنگ فرماندهی ه که هستی
سزاوار شاهنشهی ه بود از عنایات پروردگار ه قضا با تو رام و قدر با تو یار ه بعمر طبیعی صد سال تو ه بود گیتی افروز اقبال تو ه
بهای بفرخندگی و کمال برادرنگ شاهی صد و بیست سال ه تاریخ جلوس سلطنت مانوس آنحضرت مستعدان عراق ظل الله یافته اند
بیت کرد بر مسند شهنشاهی ه چون جلوس آن شه همایون کاه ه بود چون سلیمان خدای جهان ه سایه انداخت بر عباد الله ه
سال تاریخ دل طلب میکرد ه هاتفی بانگ زد که ظل الله ه و هم شریفش عباس بهادر خان بیت بر مسند خاقانی زد تکیه شه
ایران ه تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان ه خلاصهٔ احوال خیر مآل بر سبیل اجمال در سال مذکور ذیل مطابق نهصد و نود و
شش مرشد قلیخان [illegible] از امرای عراق جمع نموده ... باستقلال تکیه بر مسند وکالت زده ... و فصل مهمات دیوانی پیش
گرفت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت استحکام قواعد قصر سلطنت و صلاح دولت دست کفل او در انتظام امور جهانداری
قوی و مطلق داشته [illegible] روز افزون اقتدار و عظمتش میافزود در اوایل حال در دولتخانهٔ مبارکه بر سبیل صبح و شام امرا و وزرا و ارکان
دولت در دولتخانه [illegible] نزد او حاضر گشته کلی و جزوی مهام دیوانی برای و صلاح او فیصل می یافت بعد از چندروز از
دولتخانه بیرون [illegible] منزل [illegible] عالم صبیهٔ شاه جنت مکان که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت از امرای اطراف و بیگان
افشار از کرمان [illegible] خان ولد قلی بیک قورچی باشی افشار از ابرقوه و مهدیقلی خان ذو القدر و میرزا عبدالله ولد
میرزا سلمان [illegible] و علیقلی سلطان نوادهٔ شاهقلی خلیفهٔ ذو القدر مهردار از قم و امیرخان طالش از [illegible] و محمد خان

ترکان از حدود اردبیل بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بشرف پای بوس مشرف شدند و در خلال اینحال که ایام سور و سرور
معنوی روزگار بود عروسی صوری بمیان آمده نواب اشرف را تکلیف دامادی نمودند و از شاهزادگان و بنات و مکرمات
این دودمان صفوت نشان صبیهٔ سلطان مصطفی میرزا که در حجرهٔ تربیت جدهٔ محترمه اش نشو و نما یافته و تا غایت بحبالهٔ
احدی در نیامده بود و صبیهٔ سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا که در حبالهٔ نواب غفران مآب شاهزادهٔ مغفور سلطان
حمزه میرزا بود لایق تزویج و مناسب پرستاری ذات مبارک اشرف دانسته بعد از استخارهٔ آنحضرت علمای اعظام و فقهای
کرام در بهترین ساعتی اندو زهرهٔ زهرای آسمان سلطنت را با مشتری اوج سعادت عقد کردند و در باغ سعادت آباد و میدان
اسپ شاه جنت مکان جشن ملوکانه و مجلس شاهانه آراسته سه شبانه روز عروسی کرده ابواب عیش و طرب بروی خلایق گشودند
وضیع و شریف و خواص و عام بمسرت و شادکامی گذرانیدند و در شب سیوم حریم حرم سرای مقدس شریفه اند و پرده نشین
سرادق عصمت آرایش پذیرفته بعد از فراغ از سور و جشن بهر یک از امرای عالیمقدار را بمناصب و تیولات ارجمند
و قصاص بخشیده منصب قورچی باشی گری بیوسف خان قرار گرفت و مهرداری بعلیقلی سلطان ذوالقدر مفوض شد و ایالت
شیراز بمهدیقلیخان تعلق گرفت و دو قورخمس اده لو بوداق منصب خلفایی یافت [illegible] وزارت دیوان اعلی که
بمیرزا عبدالله ولد میرزا سلمان وعده نموده رقم فرستاده بودند بملاحظهٔ خاطر میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد
قلیخان بود و پدرش در قلعهٔ تربت بقتل آمده و حق خدمت و دین دولت داشت تغافل [illegible] خدمت وزارت از
میرزا شاه ولی متمشی شد و ولایت دلکشای اصفهان که بین الجمهور نصف جهان اشتهار دارد و اکثر املاک خاصهٔ شاه
جنت مکان آنحضرت بود در زمان نواب سکندر شأن شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا او [illegible] با بوطالب میرزا
تعلق داشت مرشد قلیخان بخود متعلق و مخصوص ساخت و این اول بی ادبی و خطایی که در عراق از و بوجود آمد و حکام
قم بسلمان خلیفه ترکمان تعلق گرفته قورخمس خان شاملو بحکومت همدان منسوب گشت و سایر ممالک بنوعی که رای
مرشد قلیخان اقتضا کرد با مرای عظام تقسیم یافت و از هر یک فراخور الکا و ایل و ایماق که داشتند بابت لشکر و قوشون
سند گرفت که در سفر خراسان حاضر سازند و قرار یافت که در اول بهار موکب جهانگشای شاهی بجانب خراسان در
حرکت آمده با لشکرهای عراق و خراسان بدفع عبدالله خان پرداخته محصوران دارالسلطنه هرات را از مضیق محاصره
خلاصی دهند و دیگر باقی احوالات و واقعات سنهٔ تنگوز ئیل ۹۹۶ اول جلوس سعادت مانوس همایون اعلی بیان رفته که
در درگاه معلی میانهٔ امرا وقوع یافته جمعی از اعاظم امرا بقتل رسیدند چون حضرت اعلی شاهی از اوان طفولیت در دارالسلطنه
هرات نزد علیقلیخان شاملو نشو و نما یافته بود با طبع خواهان ایشان بود بعد از آنکه میانهٔ او و مرشد قلیخان نزاع واقع
شد هم بجایی رسید که آنحضرت از دست مرشد قلیخان بمشهد مقدس تشریف آوردند لاکن مرشد قلیخان [illegible] خاطر شریفش بود
الا بجهه صلاح دولت رضا بآن داده بود و در اینوقت که بر تخت فیروز بخت موروثی قرار گرفت مرشد قلیخان پایهٔ قدر و منزلت
بایوان کیوان رسانید امرای عظام خصوصاً بیر غیب خان استاجلو و برادران که از مشهد مقدس آمده بودند [illegible] کار جبر داشتند
و اکراه خاطر شریف حامی از پیش بر مرشد قلیخان فهمیده بودند تاب تسلط و اقتدار او نیاورده [illegible] و حسد در کانون

درون شان اشتعال داشت و همگی همت بر دفع او گماشته باغوای میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان که بجهت وزارت دیوان اعلی آمد
مقصودش بحصول نه پیوسته بود با مهدیقلیخان حاکم شیراز و یوسف خان قورچی باشی و علیقلی سلطان مهردار ذوالقدر و
ابول معصوم خان ترکمان و دو قورخمس خلفا اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان یکجهت گشتند و فرصت جسته
و چون میرزا محمد امین ولد میر میران صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان آمده بحوالی قزوین رسیده بود و مرشد
قلیخان قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال او روند اصحاب مواضعه قرار دادند که در سر راه اورا بمیان گرفته خاطر از
مهام او جمع سازند صباح آنروز سه کس از قرچی که از مواضعهٔ مذکور خبر داشتند نزد مرشد قلیخان آمده از اینحال اخبار نمودند
مرشد قلیخان هواخواهان خود را جمع نموده از راه میدان اسپ بدولتخانهٔ همایون آمده حضرت اعلی شاهی را از فتنه و فساد
امرا خبر داد و امرای طاغی بمنزل یوسف خان قورچی باشی جمع شده واقف گشتند که مرشد قلیخان از غدر ایشان خبردار
شده و خود را بدولتخانه انداخته در ملازمت اشرف است با هیئات اجتماعی بدر دولتخانه آمدند و به بهانهٔ سواری و استقبال
میرزا محمد امین و اکثر ملازمان و قشون ایشان یراق بسته بودند ایشیک آقاسیان و قاپوچیان خواستند که لشکریان
ایشان را از دخول مانع آیند هجوم نموده تمکین نکردند و بی محابا بدرون دولتخانه در آمده با چلمه و یراق بایوان
چهل ستون درآمدند و اعتقاد ایشان آن بود که این اراده موافق مزاج اشرف است و معاونت از آنحضرت یافته دفع
مرشد قلیخان باسانی توانند کرد هر چند حضرت اعلی از اطوار مرشد قلیخان و زیادتی دخل و اقتدارش راضی نبود اما بمقتضات
رای و حسن تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نمودند و بدین وسیله طاغیان مذکور را که بخود سری بر آمده طریق سلوک ملوک
طوایف داشتند از میان بردن حتی اولی در اهم دانسته بالجمله چون حضرت اعلی از آمدن امرا بایوان چهل ستون واقف شد
کس نزد ایشان فرستاد که مطلب شما ازین هجوم و ازدحام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست ایشان کوتاه خردی
کرده ادراک دلیری که می بایست نکردند و جرأت پیش رفتن نکردند و حصول مطلب خود در آنوقت دیگر حواله نمودند در جواب عرض
کردند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم جواب از جانب اعلی آمد که شما بروید که خان در خدمت اشرف مهمی مشغول است نمیتواند
آمد ایشان از کمال سخافت و سبک عقلی بازگشتند و بعد از استقبال بهیات اجتماعی بباغ سعادت آباد رفته دانستند که بعد از
از مرشد قلیخان ایمن نتوانند بود پرده از روی کار برداشته مخالفت او ظاهر ساختند و مهمی که در اول آسان بود در آخر
دشوار گردید چون خبر جمعیت ایشان در باغ بسمع اشرف و مرشد قلیخان رسید قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار
کردند ایشان بعلانیه گفتند که تسلط و اقتدار مرشد قلیخان را نمی پسندیم و سلوک او مرضی قزلباش نیست حضرت اعلی فرمودند که شما ملازم
این درگاه هستید اگر حرف و التماسی بخاطر شما رسد یا از بد سلوکی مرشد قلیخان و دیگری شکایتی داشته باشید قاعده است که با عرض
نمایند تا بهر چه فرمان ما صادر گردد بعمل آورند و بملاحظهٔ آنکه مبادا اندیشهٔ دیگر نموده باشند و سودای دیگر امری داشته باشند
دفع ایشان را بر ذمت همت لازم دانسته بجهة آنکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده گردد شاهی سیون کرده جار فرمودند که هر کس
سر مبارک شاه دوست میدارد بدر دولتخانهٔ همایون جمع آیند طوایف قزلباش گروه گروه بدولتخانهٔ میدان اسپ جمع آمده رفته رفته
جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی روآورد و ایشان از حصول مقصود مایوس گشته قورخمس خان را بجمع خود طلب کرده مصحوب او

بخدمت اشرف پیغام کردند که قصوری در اخلاص و بندگی نداشته از نواب اشرف کمال رضا داریم غایتش از مرشد قلیخان آزرده
خاطر شده ایم و هیچکدام در محل خود استقلالی نداریم ملتمس است که بندگان اشرف میانه ما و او صلح آورد چون قورخمس خان پیغام امرا
گذارد قرار یافت که ایشان بمنزل قورخمس خان رفته شب مهمان او باشند و روز دیگر مرشد قلیخان استرضای خاطر ایشان نموده
از همه جهة مطمئن گرداند و قورخمس خان وسیله شده ایشان را تکلیف خانه خود کرده آخر روز از باغ سعادت آباد بیرون
آمده بمنزل او رفتند و شب در آنجا بودند و میزبان کما ینبغی بلوازم مهمانی پرداخت و جماعت شاهی سیون که در دولتخانه جمع آمده بودند
در آن شب تا صبح پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند و روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار بر سریر اورنگ چهار پایه فلک مینا
رنگ بر آمده جنود کواکب را بشعشعه تیغ آتشبار مستغرق گردانید قورخمس خان بدولتخانه آمده مهدیقلیخان ذوالقدر حاکم شیراز
که اعقل الجماعت بود باتفاق او آمده از جانب خود و امرا در خدمت اشرف اعلی عذرها خواستند و شروع در کلام گذارش
نموده عرض نمود که مرشد قلیخان برای خود بعرض اشرف مهمات ممالک را فیصل داده مهرهای مبارک اشرف را که توقیع
حمایت دولت و جهانداریست و مقالید خزاین سلطنت و فرمان برداری بدر کردن خود داده و بجهة آنچه اراده خاطر او است بفعل
می آید قاعده است که من بعد مهرهای اشرف را خود نگاه ندارد و به بندگان اشرف بسپارد که بطریق زمان شاه جنت مکان
در حرم محافظت نمایند در هفته دو روز دیوان کرده امراء عظام که هر یک منصبی از مناصب خود دارند و ریش سفید ایماق اند
مهمات الکاء و قشون هر طایفه بصلاح و استصواب ریش سفیدان طایفه فیصل یابد قورچی باشی از میان قورچیان عظام که
از امرا و ارکان دولت اند در میانه ایل و ایماق خود اعتبار و عزتی باشد بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکندرشان
بجهة اقتدار امرا و وفور عقلیت ایشان چندین فساد در میانه قزلباش روی نمود در این زمان آن قاعده را فراموش میباید
کرد اختیار مهمات با پادشاه است و ما مرشد قلیخان را از اهل اعتماد دانسته حل و عقد امور را برای صایب او تفویض کرده ایم
هر کس رضای خاطر مبارک ما میخواهد او را بزرگ و ریش سفید خود بداند و باید دانست مهدیقلیخان در اثنای محاوره و گفتگو
آواز بلند کرده با مرشد قلیخان سخنان خشونت آمیز گفت حضرت اعلی را نایره غضب مشتعل گشته فرمودند که ای مردک
مفسد ترا بایالت شیراز و رتبه خانی سرافراز فرموده ایم زیاده ازین چه توقع است که در میانه قزلباش فساد میکنی وجود
امثال شما مردم که بخود سری بر آمده اند خار گلزار دولت است بیت رخنه گر ملک سر افکنده به لشکر بدعهد پراکنده به شاهی
سیونان طایفه چند حسب الامر اعلی او را گرفته بیرون کشیدند و تاج از سرش برداشته در همانجا بقتل او مبادرت نمودند یعقوب
بیک ولد ابراهیم خان ذوالقدر که در زمان شاه جنت مکان حاکم شیراز بود خود بخراسان رفته در خدمت اشرف بود و در جلوی
شاهی از خراسان آمده بود ایالت شیراز یافته بهمان لحظه برتبه خانی سرافراز شد بعد از قتل اوغلمش خان ولد شاهرخ خان
تاتی اغلی ذوالقدر را که مهردار نواب سکندرشان بود بشآمت ابوطالب میرزا معزول گشته بمصادره و مواخذه گرفتار بود
بدستور منصب مهرداری عنایت فرموده مهم علیقلی سلطان مهردار را با و حواله کردند و همچنین شاه قلی سلطان خلفا را که
حالت داشت بمنصب خلفایی سرافراز فرموده مهم کور قورخمس را که خلفا شده بکفایت او مفوض گردانیدند و بدر خان افشار
برادر اسکندر خان را قورچی باشی فرموده بگرفتن یوسف خان مامور ساختند و ادهم خان ترکمان بگرفتن ابوالمعصوم خان

متعین گشت و امرای استاجلو بدفع پیر غیب خان و برادران او متکفل شدند و تمام برادرهای باعموم شاهی سیونان سوار شده
رو بخانه قورخمس خان آوردند و امرای طاغی که تصور اینمعنی نکرده بودند ازین حال آگاه شدند چون اکثر مردم ایشان متفرق
شده بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطرار اکثر بی یراق سوار شده روی بجانب کوه قزوین آوردند که شاید خود را بگیلان
توانند رسانید ابوالمعصوم خان و امام قلی میرزا از رفقا تخلف نموده از طرف دیگر بجانب همدان رکیب و از آنجا ببغداد رفته و باقی
دیگر را که هنوز از شهر قزوین قدم بیرون ننهاده بودند که طلیعه لشکریان رسیده ملازمان سر خود گرفته و امرا بعضی که بجنگ
ایستادند در همانجا کشته شدند و بعضی که صرفه جنگ ندیدند دستگیر شدند سوای یوسف خان قورچی باشی که مرشد قلیخان
بجهة آشنایی پدرش و اینکه حالا در روم است راضی بقتل او نشده و امیر اصلان خان که نواب اشرف ابا و شفقت تمام
بود و دیگر احدی را از آنجماعت زنده نگذاشتند و این دو کس اگرچه کشته نشدند اما محبوس گردانیده بقلعه فرستادند و
بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسف خان بالتماس ولیخان حاکم کرمان که عم زاده اش بود نجات یافته و امیر اصلان بقتل
رسیده میرزا عبدالله پسر میرزا سلمان که محرک فتنه بود با میرزا نظام الملک برادرش گرفتار شد چون تاجیک بودند
متهم ترجمان قرار گرفته هر یک مبلغی تحمل نمودند بمحصلان سپردند که بشیراز برده از ایشان باز یافت نمایند میرزا شاه
ولی ولد میرزا احمد نواده میرزا عطاالله اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان وزیر آذربایجان بود و شروان و میرزا
احمد وزیر مرشد قلیخان شده در قلعه تربت کشته شد و مرشد قلیخان در اداء حق خدمت و جانسپاری او را بجای
پدر وزیر کرده بود و در این ولا بیمن شفقت شاهی برتبه وزارت اعظم سرافراز شده اعتماد الدوله لقب یافت و سیدی و امیر
ابوالولی انجو که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود برتبه عالی صدارت سربلند شده مهرداری اشرف بجاد بسید
بیک کاه شفقت شد بدستور زمان شاه جنت مکان بعد ازین قضایای مرشد قلیخان بیمن شفقت و التفات اشرف
سر مفاخرت بایوان کیوان رسانیده بر مسند وکالت اعلی تکیه زده بانتظام مهام ممالک پرداخت و در این سال امام قلیخان
قاجار بیگلربیگی قراباغ و گنجه باجل طبیعی فوت شد و ایالت آنولایت بمحمد خان ولد خلیل خان ابن شاهوردی سلطان
زیاد اوغلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان بیگلربیگی قراباغ بود مفوض گشت و امام قلیخان از ایماق قاجار بود که اسمعیل
میرزا او را تربیت نموده بحکومت قراباغ سربلند شده بود و در زمان دولت نواب سکندرشان و فرزند ارجمندش سلطان حمزه
میرزا از و مردانگیها ظهور یافته بود دوازده سال امیرالامرای قراباغ بود و در آن سرحد کمال اقتدار و اختیار داشت
ذکر وقایع سیچقان ئیل مطابق سنه سبع و تسعین و تسعمائه که سال دوم جلوس همیون اعلی شاهی است شرح استیلای
ازبکیه بر بلده فاخره هرات و کشته شدن علیقلی خان اوچی و استیصال طایفه شاملو و بیان فتن و فتور خراسان
تقدیر ملک منان چون زمستان بپایان رسید نوروز عالم افروز بفرخی و مبارکی روی داد مرشد قلیخان بتهیه اسباب
یورش خراسان پرداخته چند روزه اوقات صرف انتظام احوال لشکریان مینمود و نواب سکندرشان ابوطالب میرزا را
از بیم فتنه قزلباش در اول حال بقلعه الموت که طهماسب میرزا نیز در آنجای بود قرار دادند که تا معاودت سفر خراسان
در آن قلعه اقامت داشته باشد در ثانی الحال بجهة نزدیکی گیلان بودن آنجا را مصلحت ندیده قلعه ورامین ری کرد

ملک عراق است و منازل مرغوب دارد جهت مسکن ایشان قرار یافته احمد بیک کرایی که از معتبران طایفه است و محل اعتماد
بود بمحافظت قلعه و خدمت ایشان متعین گشت و مرشد قلیخان اگرچه همه روزه حرف ییلاق خراسان و استخلاص محصوران
قلعهٔ هرات در میان داشت اما باطنا چون از علیقلی خان شاملو حاکم هرات خایف بود و توجه خاطر اشرف را نسبت باو
میدانست بملاحظهٔ آنکه مبادا دیگر باره وکیل و رکن السلطنه گشته از او انتقام کشد در رفتن خراسان تعلل مینمود تا
آنکه مسامحه و اهمال از حد اعتدال گذرانیده و محصوران قلعهٔ هرات از فقدان آذوقه و عفونت هوا و بیماری که در
قلعه بهم رسیده بود چنانچه باید ناتوان گشته قدرت مقاومت و قوت قلعه داری نداشتند طایفهٔ ازبک بر قلعه مستولی
گشته آن بلدهٔ فاخره بدست معاندان افتاد شرح این احوال بر سبیل اجمال آنست که چون عبد الله خان از اطاعت
انقیاد علیقلیخان مایوس گشته کمر همت بتسخیر هرات بست و ازبکیه بمحاصرهٔ قلعه قیام نموده قلعه را مرکز وار در میان
گرفتند علیقلیخان و طایفهٔ شاملو مردانه وار پای ثبات و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری پرداختند و همه روزه
از جانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته بازار گیر و دار گرم بود و سدم صفیر تیر و تفنگ پیام اجل میگذارد و بعد از
آنکه توجه همایون اعلی از خراسان بعراق و تمکین آنحضرت بر سریر سلطنت موروثی ایران مسموع طایفهٔ جلیلهٔ شاملو گردید
اگرچه علیقلیخان بنا بر نقاری که فیما بین او و مرشد قلیخان واقع بود اما بمحض عزت و خلوص طویت و غلامی چندین
سالهٔ این دودمان عظمی تا ممکن و مقدور بود کوشش نموده نمیگذاشتند که ازبکیه قدم بر خاک ریز قلعه توانند نهاد و
صد مرتبه بیرونیان هجوم نموده بخندق دو سه نوبت در آمدند و محصوران مردانه مدافعه کوشیده بسیاری از بهادران نامی
در بیرون و اندرون بر خاک هلاک انداختند تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید و از
فقدان آذوقه و ماکول نامناسب عفونت هوا و بیماری عظیم در شهر بهم رسیده از عوام بخواص سرایت کرده هر روز
خلق کثیر از ترک و تاجیک راه عدم می پیمودند و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصا ملا میر بادغیسی که سالها
نمک پروردهٔ این دولت بود حرام نمکی کرده برجی از بروج شهر که در عهدهٔ او بود خالی گذاشته به بیرونیان ملحق شد
به پسر انجای قلعه و اضطرار و عجز سپاهیان و عدم قوت و قدرت ایشان از عبد الله خان طلب امان کرد علیقلی خان
ابو طالب بیک ساروبادی مستوفی خود را که با و نسبت قرابت داشت با بوداق سلطان شاملو با چند نفر از معتمدان بیرون
فرستاد که با عبد الله خان تمهید مصالحه نموده قرار دهد که جماعت قزلباش را دهد که دست از مال کوتاه داشته با خانه
کوچ بیرون روند و عبد الله خان که در اول حال انجمعی مدعای مطلبش بود درینوقت بتحریک ملا میر مذکور مفسد
نمک بحرام خصوصا میرزای ارباب میر ابو الحسن غوریانی قبول ننموده در هیچ عهد و زمان کشتن ایلچیان مامول نبود در هیچ
یک از کشورگشایان والا شکوه مرتکب این امر نگشته همگی مذموم شمرده اند عبد الله خان باین امر شنیع اقدام نموده و فرستادها
در دهان توپ نهاده بجانب قلعه انداخته فی الحقیقه اسباب ناموس خود را سوخت و مقتولان درجه آخرت یافتند
چون علیقلی خان و اعیان شاملو از مصالحه مایوس شدند ابواب خلاصی را مسدود یافته بهر طریقی که بود قریب دو ماه دیگر
با آن لشکر خونخوار مقاومت نموده قلعه را نگاه داشتند اما اکثر بروج از نگهبان خالی مانده بود در ماه یازدهم یکشنبی علیقلی خان

از برج خود بمنزل رفته بود و اکثر قزلباش نیز از استیلاء جوع بخانهای خود رفته بودند شخصی از برجی فریاد بر آورد که این
برج از نگهبان خالیست جمعی از بهادران ازبک که مستعد یورش بودند خود را بپای برج رسانیده بالای برج رفتند
و چند کس را بالا کشیدند و همچنین در دو برج دیگر این عمل کردند علیقلی خان و لشکر قزلباش از معنی غافل بودند
ناگاه آواز کرنا از برج دوباره بر آمد ازبکیه بشهر ریختند و از غایت سراسیمگی آتش غضب ازبکیه شعله ناک شده علیقلی خان
و بعضی از طایفهٔ شاملو و غیرهم که در حصار اختیار الدین پناه جسته بودند چون عبد الله خان از احوال حصار خبری نداشت
بوساطت محمد باقر اتالیق و میر علی بابا کوکلتاش و امراء معتبر ازبکیه بعلیقلی خان پیغام کرد که اگر ترک قلعه داری
کرده ارک را بسپارد و متملکات خود را پیشکش سازد ما او را مرخص سازیم که با طایفهٔ قزلباش بهر جا که خواهد رود مشروط
که ما را کورنش نماید علیقلی خان و اتباع اگرچه اعتمادی بسخن عبد الله خان و شرط و عهد طایفهٔ ازبک نداشتند اما از
فقدان آذوقه جز بیرون آمدن چاره نیافته رضا بقضاء که دادگار داده روز سیوم بیرون آمده باتفاق امراء عبد الله
خان متوجه کریاس او گشتند که در عهد سلطان حسین میرزا بود ازبکیه ارک را بتصرف در آوردند عبد المؤمن خان پسر
عبد الله خان در باغ شهر بود امرا او را بدیدن عبد المؤمن خان بردند بارادهٔ خود یا بارادهٔ پدر علی الاختلاف الروایات
جمعی از ازبکیه که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در آن محاربات محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک نمودند
که از طبقهٔ قزلباش انتقام باز کشند در وقتی که علیقلی خان بحوالی خانهٔ عبد المؤمن خان رسید امراء ازبکیه شمشیرها
کشیدند قزلباش چون مشاهدهٔ اینحال کردند بهم بر آمده دانستند که حال چیست کلمهٔ شهادت بر زبان آوردند چند آنکه رمقی
داشتند کوشیدند تا درجهٔ شهادت یافتند و ازبکیه نسا و صبیان طایفهٔ شاملو و غیر ذلک با سیری گرفته بجانب ماوراء
فرستادند و خواتین معظمهٔ شاملو را جهة بدست آوردن ذخایر و دفاین بشکنجه کشیدند و چندگاه رعایا و عجزه پایمال ارنج
و عنا بودند تا آنکه عبد الله خان حکومت آنولایت را بقلی بابا کوکلتاش که از اعیان سمرقند و مرد فاضل صاحب طبع
بود و رتبهٔ امارت با منصب عالی صدارت جمع داشت تفویض نمود و شیوهٔ ملکداری و رعیت پروری پیش گرفته ابواب
جور و اعتساف مسدود و متعصبان مذهب را از آزار و اضرار بقیة السیوف خلایق آنجا ممنوع ساخته بالتیام جراحت
بیکانگان پرداخت القصه عبد الله خان بعد از فتح و تسخیر هرات عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معلی معطوف
گردانید و ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود خواست که بمتانت رای و حسن تدبیر شر آنگروه را دور
سال از ساکنان آن بقعهٔ شریفه دفع نماید با وکلاء عبد الله خان ابواب الفت و آشنایی مفتوح ساخته تحف و هدایا بجهت
خان فرستاده عرض کرد که چون لشکر ازبک مدت مدیدیست که از اوطان جدا افتاده در تسخیر قلعهٔ هرات مشقت بسیار
کشیده اند هرگاه متوجه محاصرهٔ مشهد مقدس گردند استعداد قلعه داری در مردم اینولایت بیشتر است و جهة حفظ و حراست
روضهٔ مقدسه الانس و الجن در قلعه داری زیاده از مردم هرات کوشش خواهند کرد و موکب عالی توقف بسیار در ینولایت
نمی باید که و مع ذلک پادشاه ما بر مسند سلطنت و پادشاهی موروثی تمکن یافته با امراء سپاه قزلباش از پای همایون بیرون
آمده متوجه خراسانست معلوم نیست که طایفهٔ ازبک تاب مقاومت لشکر قزلباش داشته باشند اولی آنست که درین سال

کوچ کرده متوجه مقر سلطنت کردند و ما را مهلت دهند که اگر سال آینده پادشاه ما در خراسان باشند ایشان چنانچه دانند که صلاح دولت ایشانست عمل نمایند و الا هر کس از امرا و آزبکیه بفرستند ما مملکت سپرده ما راه خود میگیریم عبدالله خان از این سخن معقول فتاد چون آوازه توجه موکب همایون نیز شنیده بود متوجه سرخس شد چون بپای قلعه سرخس رسید در حوالی شهربند فرود آمده و میر ابن حسین خان حاکم آن ولایت که ولد میر حسین سلطان فیروز جنگ بود و از زمان شاه جنت مکان در سلک امرای جغتای خراسان منسلک بود درین سال حاکم سرخس بود ابواب شهر و قلعه را مسدود ساخته لوازم حفظ و حراست مرعی داشت و جماعت جغتای ملازم او نهایت مردانگی نموده ازبک را پیرامون شهر نگذاشتند عبدالله خان چهل روز در پای قلعه نشسته کاری نساخت و کشش بسیار از جانبین دست داد و عبدالله خان بمحقر پیشکشی قناعت کرده طبل رحیل کوفت و بعد از رفتن امرای قزلباش تا غوریان در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار آب مرغاب بتصرف ازبکیه در آمده میرقلی بابا حاکم و فرمان روا گشت

ذکر توجه موکب همایون بصوب خراسان و بقتل آمدن مرشدقلیخان و قضایای که در آن سفر روی نموده

چون اخبار خراسان بنوعی که رقم کلک بیان گشت بعراق رسید یکیک از کریختگان حادثه عظمی بجائی که کس مبیناد بپایه سریر اعلی آمدند و نواب کامیاب از قضیه کشته شدن علیقلیخان و نهب و اسیر طایفه شاملو بغایت آزرده گشته موجب غبار خاطر اشرف گردید و مرشدقلیخان نیز ظاهر اظهار ملالت نموده و حکایات سپاهیانه زنگ زدای خاطر اشرف میشد و در ساعت سعد از مقر سلطنت عظمی چتر نهمان بیرون زدند و محمد شریف بیک چاوشلو نواده حسین بیک قورچی ترکمان که از شاه جنت مکان از نو قورچی تیر و کمان شده بود تربیت فرموده برتبه خانی و ایالت رسانیده حکومت قزوین و حراست پای تخت همایون باو مرجوع شد و در اول بهار موکب همایون بحرکت آمده جهت جمعیت لشکر ظفر اثر ییلاقات لار در رفتند که تا هنگام ارتفاع محصولات طی مسافت نموده باشند و در ییلاق لار ملوک رستمدار ملک بهمن والی لاریجان و ملوک ولایت نور و کجور هر دو و ملک جهانگیر نام داشتند و پدر ایشان چون در جبال رستمدار خودسر و خودرای بر آمده دیگری را بنظر در نمی آوردند از ملاقات امرای قزلباش بغایت تحاشی مینمودند و همیشه یاغی بوده اطاعت قزلباش نمیکردند در یموقت بیمن اقبال همایون وحشی صفتان بر دم رام گشتند بر هنمونی بخت بیدار باردوی همایون آمده بشرف ملازمت مشرف شده حلقه اطاعت در گوش و غاشیه بندگی بر دوش گرفتند و الحق وقوع این حال در نظر دانایان روزگار دیده از موئیدات اقبال بود و عساکر قزلباش روز بروز باردوی ظفر فال میرسیدند و در ییلاق مذکور دهنده بی منت و بخشنده بی ظنت نواب کامیاب را فرزندی ارجمند کرامت فرموده بسلطان حسین میرزا موسوم گشت اما باندک زمانی حیات مستعار را بدرود کرده بمقام جاودانی شتافت و اردوی معلی از راه فیروزکوه بدامغان رفته در بجا نزول اجلال فرموده مرشدقلیخان چون از جانب آذربایجان جمع خاطر نداشت در اول سال تمهید مصالحه که میان نواب غفران پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا و فرهاد پاشا شده بود و بی آغا چاشنی گیرباشی که از روم بآن مهم آمده بود و راضی نبود و تجویز فرستادن شاهزاده و ترک ولایت تبریز که جزو اعظم مصالحه بود نمینمودند بعد از آنکه تسخیر بلده هرات و استیلای عبدالله خان ازبک ببلاد خراسان رسیده و اگر خود را مشغول مهمات آذربایجان و محاربه رومیان میساخت قطع نظر از خراسان می بایست کرد ناچار بآن مصالحه راضی شده قرار دادند که چند روز در چمن بسطام توقف کرده بترتیب اسباب فرستادن شاهزاده مشغول

گشته اعدا با ایلچی سخندان در مرافقت ولی آقا روانه روم سازد و خاطر از طرف آذربایجان جمع ساخته از روی اطمینان قلب بجانب خراسان کوچ کرده کمند همت بر کنگره هرات اندازد چون از دامغان کوچ کرده در شاه رود نزول اجلال واقع شد از اقتضای قضا قضیه مرشدقلیخان بوقوع انجامید مبین این مقال آنکه سابقا مرقوم قلم وقایع رقم گردید که چون مرشدقلیخان در معرکه سوسفند ترشیز بر علیقلیخان شاملو ظفر یافته حضرت اعلی را بمشهد مقدس آورده این معنی موجب آنده خاطر اشرف گشته با تطبع با او دلیل التیام نداشت و از بدسلوکی او نیز خاطر شریفش آزرده بود و غایتش با اقتضای وقت و رعایت استحکام بنیان دولت قدیمی سرایر باو بعد او ابسر میبردند بعد از آنکه بعراق آمده بر سریر دولت و فرمان روائی ایران تمکن یافتند با وجود سلوک ناهنجار و کثرت اعوان و انصار امور مملکت بنوعی بکف کفایت او گذاشته بودند که در هیچ امری دخل نمینمودند تا آنکه در دارالسلطنه قزوین بعد از خبر واقعه هرات و قتل علیقلیخان پای از اندازه بیرون نهاده اراده وصلت با دودمان طاهره نموده و مبالغه بسیار بعمل آورد و بعضی از طایفه استاجلو که نیکو خواهان او بودند خصوصا محمود بیک صوفی استاجلو علانیه باو میگفتند که ای پادشاه باطنا با تو صفائی ندارد و در اندیشه دفع تست و عنقریب ترا ضایع کرده و ایماق استاجلو با خاک برابر خواهد شد او خیالات فاسد در سویدای دل راه داده بود و حضرت اعلی این مقدمات را یا بفراست خداداد یا باخبار بعضی از نیکو خواهان حلال نمک دریافته از آنجا که مقتضای عقل و دور اندیشی بود بفکر کار او افتادند لیکن چون سفر خراسان و امور عظیم در پیش آنحضرت بود از غایت تهور تغافل ورزیده بمحض اطمینان قلوب ظاهر بینان عالم صورت با او مدارائی میکردند و روزی میگذرانیدند تا آنکه مرشدقلیخان بدسلوکی را بسر حد افراط رسانیده در اینوقت که آوان نشو و نما استیلای قوت غضبی و حدت آتش مزاجی بود بعنوان ایام طفولیت زیاده از حد تغافل ورزیدن در حوصله شریفش نگنجید و عرق حمیت پادشاهانه بحرکت در آمده نایره غیرت در کانون ضمیر منیرش اشتعال پذیرفت و چون اهل عراق با او صفائی نداشتند از اهل عراق امت بیک قراسارلو که کوچک او علی بیک استاجلو تشنائی علیقلیخان کال از زرگی با او داشت باغوای کوکب میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر اعتماد الدوله شده بود و وزارت یافته بود اللهوردی بیک زرگرباشی و محمد بیک ولد الماس بیک سارقچی از خراسان در سنه تنگوزئیل آمده قراحسن چاوشلو قورچی تیر و کمان که دولتخواه و یکجهت حضرت اعلی بود رفیق ایشان گشت تا آنکه شبی که نزول اجلال در شاه رود بسطام واقع شده بود مرشدقلیخان بطریق معهود بکشیک آمده در خیمه دولتخانه که در پیش اتاق خوابگاه اشرف نصب مینمودند خوابیده بود نصف شب که اهل کشیک اکثر در خواب بودند نامبردها با شمشیرهای کشیده بر سر او آمدند اول امت بیک شمشیری زد بعد از آن قراحسن و دیگران کارش را باتمام رسانیدند وقوع این قصه بکمال اخلاصی تمانده بود تا آخر کار او بانجا رسید بعد از کشته شدن او حاتم بیک میرزا محمد را طلب نموده حسب الوعده بمنصب وزارت سرافراز شد اتباع مرشدقلیخان وجمعی که ملاحظه خاطر از خدمت حضرت اعلی نداشتند در زمره سلوک مستحق نمیبودند مواخذ و گرفتار گشتند ابراهیم خان برادر مرشدقلیخان که حاکم مشهد مقدس بود و از آن مهم معزول گشته مواخذ گردید و امت بیک برتبه بلند خانی سرافراز گشته یراق مرشدقلیخان باو عنایت شد و ملازمان او بملازمت مشار الیه مامور گشتند و اللهوردی بیک زرگرباشی برتبه امارت سرافراز شد الکاء جرفادقان و محلات باو شفقت شد محمد بیک سارقچی را داروغه اصفهان فرموده قراحسن نیز برتبه خانی سرافراز شد بعد از قتل مرشد

قلیخان در همان روز کوچ کرده در چمن بسطام نزول اجلال واقع شد محمد خان ترکمان که در آن چند روز باردوی همایون آمده بود
بعد از قضیهٔ مرشد قلیخان میخواست که بطریق زمان نواب سکندرشان صاحب اختیار مهمات دیوان بوده هر مهمی که باشد
باصلاح او صورت یابد و او بجهة سوء اعمال سابقه و فتنه و فسادی که در زمان نواب سکندرشان بجهة دولت چند روزه
وارتکاب عمل شنیعه چندین فتنه و فسادی که در آن زمان ازو بظهور آمده بود با سلطان حمزه میرزا عصیان و طغیان ورزیده
و طهماسب میرزا را دستاویز خود کرده با آن شاهزادهٔ مرحوم که فرزند اکبر ارشد رشید و وصی و ولیعهد پدر نامدار بود
صف آرائی کرده محاربه نمود در آن وقت دفع او لازم دانسته و فرخ خان برناک طوعا ورغبا حسب الامر اعلی زمین خدمت
بوسیده از خیمهٔ همایون بیرون آمده محمد خان را که در بیرون خرگاه نشسته بود گرفته تاج از سرش برداشته همانجا بقتل او پرداخت
و سر او بر نیزه کرده گرد اردو بگردانید طایفهٔ استاجلو بجهة قتل مرشد قلیخان تزلزل تمام داشتند در قضیهٔ قتل محمد خان خوش
وقت گشته بشفقت شاهانه سرافراز گشتند سایر مردم ازین واقعه که روی داد از سیاست شاهانه اندیشه مند گشته پای
بدامن ادب پیچیدند بدرخان افشار بایالت استراباد منصوب گشت احمد سلطان ذوالقدر حاکم خاروسمنان گردید و منصب
قورچی باشی گری که معظم مناصب دیوان اعلی است بولی خان افشار که حاکم کرمان بود شفقت شده و حکم ایالت کرمان بنام
بکتاش خان ولد او که در یزد بود عز صدور یافت و مقرر شد که بکرمان رفته با طوایف افشار که درین چند سال از خدمت
و یساق تقاعد ورزیده بودند بخراسان آمده قشون از استر نظر رسانیده تا قریب چهل روز بجهة جمعیت عساکر در الکای
بسطام توقف نموده از راه اسفراین بمشهد مقدس تشریف بردند بشرف روضهٔ رضویه مشرف گشته چندگاه در مشهد مقدس
بجهة قضایای خراسانیان و تحقیق اوضاع ازبکیه که در هرات بودند توقف نمودند و میرزا احمد وزیر در کمال عظمت و استقلال
بامر وزارت دیوان اعلی قیام داشت و بوداق خان چگنی بمنصب اللای لله کی شاهزاده سلطان حسین میرزا معزز و سربلند گردید
و حکومت مشهد مقدس باو نامزد شد و الکای خبوشان و محالی که سابقا باو تعلق داشت باولاد حسن علی سلطان و سایر برادران
تعیین یافت و در خلال اینحال سلطانعلی خلیفهٔ شاملو که بجای فولاد علی عرش حاکم قاین بود بجهة آنکه در روز معرکهٔ سوسفید
ترشیز صف سپاه علیقلی خان شاملو را ویران کرده بمرشد قلیخان پیوست و آن معنی موجب انهزام علیقلی خان گردید و سلیمان
خلیفهٔ ترکمان که داماد مرشد قلیخان بود با او متحد موافق گردیده بوداق خان چگنی که بمرشد قلیخان وصلت کرده با او متحد بود
باغوای پسرانش که همگی صاحب داعیه و پای اعتدال و شیطنت نهاده بودند از جادهٔ اخلاص منحرف گشته شاهزاده را برداشته
بقلعهٔ خبوشان گریختند و بی آنکه از جانب اشرف بوی بی التفاتی بنام ایشان رسد مرتکب این عمل شنیع گشته سلمان خان ولد
شاهعلی میرزا نوادهٔ عبدالله خان استاجلو که حاکم تون بود داعیه نموده در قلعهٔ تون را بسته از آسیب ترکمانان و مردم امیر خان
سیاه شاه بوداق سلطان که در آنحدود بودند چندگاه متحصن بود با ترکمانان نزاع و جدال داشت تا آنکه فرصت یافته ترک
آن ولایت نموده بیرون آمد آقایان ذوالقدر شیراز نیز بخودسری برآمده بر ممانعت حاکم معتاد شده بود یعقوب خان امان دیده
پیش گرفته از مشهد مقدس فرار نمودند یعقوب خان جهة بدست آوردن ایشان خوش گشته روانهٔ شیراز شد اما آقایان
که سرکردهٔ ایشان حمزه بیک بود چون بیزد رسیدند بکتاش خان ایشان را بدست آورده بعلیقلی بیک قورچی ترکش شاملو که

داروغهٔ یزد بود سپرد که در قلعه نگاه دارد و چون یعقوب خان بیزد رسید بکتاش خان او را استقبال کرده بشهر آورد اما
یعقوب خان از اطوار بکتاش خان توهم کرده بود که با فساد میر میران او را گرفته حمزه بیک مذکور را بایالت شیراز نصب نماید
و طایفهٔ ذوالقدر را با خود متفق ساخته لوای مخالفت برافرازد شیوهٔ احتیاط مرعی داشته در همان شب اثقال و احمال را گذاشته
از یزد بطریق فرار روانهٔ شیراز شد و بکتاش خان جمعی را بتعاقب او فرستاد باو نرسیده بازگشتند بالجمله حضرت اعلی اینمعنی را
زیاده اعتباری نفرموده حکومت مشهد مقدس را بامت خان استاجلو تفویض فرمود قشون و لشکر مرشد قلیخان و
ابراهیم خان برادرش اکثر خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند بملازمت او مامور داشتند و رایات جهانگشای بجانب استراباد
بحرکت در آمده تا بند فریمان جام تشریف بردند و در خلال اینحال اخبار موحش از جانب عراق رسیده آن عزیمت را فاسخ
گشته بازگشتن بجانب عراق لازم شد اولا خبر رسید که فرهاد پاشای سردار روم که در ارز الروم توقف داشت با لشکر بیحد و مر
بقراباغ آمده آن ولایت را از تصرف امرای قاجار بیرون آورده در بلدهٔ گنجه قلعه ساخت و حارث و ینکچری گذاشته عود نمود
و دیگر آنکه جغال اوغلی که حاکم بغداد بود با لشکر عراق عرب بجانب همدان آمده با قورخمس خان حاکم آنجا و امرای آنحدود محاربه
نموده قورخمس خان گرفتار شده و آن ولایت عرصهٔ نهب و غارت گشته و از همدان پیشتر آمده در نهاوند که قریب بجار ملک
عراق است قلعه ساخته و حارسان تعیین نموده و آذوقه و یراق و سامان گذاشته مراجعت نمود از وقوع این اخبار بسیاری
از عساکر منصوره و قورچیان عظام که در ولایت همدان و آنحدود خانه کوچ داشتند در کمال اضطراب و اضطرار بی اختیار
بجانب عراق بازگشتند القصه از بند فریمان کوچ کرده در اول حال اراده فرمودند که از راه یزد بعراق روند و چون
مهمات یزد و کرمان و فارس بجهت نیامدن بکتاش خان حاکم کرمان توقف نمودن در یزد و حمایت آقایان شیراز مختل گشته
بود در شیرازی امور انتظام دهد و چون آوازهٔ مخالفت بوداق خان شیوع یافته باعث دلیری دیگران نیز میشد که باعمال
ناصواب جسارت مینمودند ازآنجا که حسن استاجلو که از معتبران طایفهٔ استاجلو بود بنزد بوداق خان بخبوشان فرستادند
که او را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بپایهٔ سریر اعلی آورد و چندگاه در آن مکان توقف نموده انتظار خبر بوداق خان
کشیدند مشارالیه بعد از ورود حسن تنگ حوصله در آمدن تقاعد ورزیده در آن منزل میرزا احمد وزیر مغضوب گشته او را الغ یادخان
گیرانیده سبب انحراف مزاج اشرف اگرچه معلوم نشد اما قبل از ورود موکب همایون بعضی امور از وی صدور یافته بود که سمت
ظهور داشت بعد از نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا باعث تربیت ابوطالب میرزا شده از جانب امرای عراق سخنان
نادلخواهانه بخراسان نوشته بود و درین ایام مشمول عنایت شاهی شده میخواست که بطریق ایام سابق سلوک کرده مهمات ممالک را
بعرض اشرف برای و صلاح خود فیصل نماید با میرمیران تمهید مقدمات وصلت کرده اراده نموده بود که چون بیزد رسد
با بکتاش خان هم داماد گردد و او را حامی خود گردانیده باستظهار طایفهٔ افشار استقلال تمام داشته باشد بوداق خان
نیز پیغام کرده بود که باغوای فساد میرزا محمد این جسارت از من در وجود آمده حاصل تحریک کارفرمایان قضا و قدر گرفتار شد
چون پیمانهٔ حیاتش پر شده بود همگنان عدم او را بوجود ترجیح داده بدست پیر علی آقای ملازم فرهاد خان بقتل رسید و دو نفر
ملک بهمن لاریجانی که در اردو بود بی جهة فرار نموده بلاریجان رفت بعد از وقوع اینحالات حضرت اعلی امرای عظام را جمع نموده

گرد امجلس کنکاش انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب است ولیخان قورچی باشی که پدر بکتاش
خان بود عرض کرد که اگر موکب همایون بطرف یزد در حرکت آید تحمل که موجب ازدیاد توهم بکتاش خان و میر میران گشته جرأت
آمدن بپایه سریر اعلی نمایند بحسب التماس او فسخ اراده یزد نموده از راه ترشیز و سبزوار متوجه عراق گشتند و چون بدامغان رسیدند
زمستان بپایان رسیده بود دو سه روز در دامغان توقف نموده بجشن نوروز و لوازم آن روز فیروز قیام نمودند و از آنجا روانه
ری شدند و چون در وقتی که مرشد قلیخان محل اقامت نواب سکندرشان و شاهزادها را در قلعه ورامین قرار داده و فرستادن
نواب سکندرشان مکرر و جلیع شاه جم جاه بود در آنوقت اراده فرمودند که آنحضرت را از آنجا بیرون آورده مصحوب خویش گردانند
در موضع ایوانکیف جشن عظیم و مجلس عالی آراسته کس بطلب نواب سکندرشان فرستادند چون باردو رسید حضرت اعلی باستقبال
پدر بزرگوار شده چون موکب عالی نمودار شد حضرت اعلی نایب پیاده شده در کمال ادب دان در رکاب پدر بزرگوار بوسه
دادند و نواب سکندرشان فرزند عالیشان را در آغوش مهربانی کشیده بدیدار یکدیگر ابتهاج و استبشار نمودند و از خیمه و تجمل
ماکنار را دوپای انداز لایق انداخته و زر بار نثار کردند و آن روز بعیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس بحرم سرای مقدس
تشریف برده شاهزادگان و پرده گیان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند و از آنجا کوچ فرموده در موافقت یکدیگر
بدار السلطنه قزوین رسیده نزول اجلال فرمودند

ذکر لشکر کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و تسخیر نمودن آن ولایت و در آمدن جغال اغلی از بغداد بقلمرو علیشکر و قلعه ساختن در نهاوند و آنچه در آن اوان روی داد

قبل ازین قرار بود که امر مصالحه با رومیان بنوعی که در زمان حیات غفران پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا تمهید یافته بود
بعمل آید و ولی آقا چاشنیگیرباشی را که از روم بدین مهم آمده بود بجهت سفر خراسان و هر گونه حوادث آن امر در آنوقت صورت
نیافته در حیز تاخیر ماند و رومیان از توجه رایات نصرت آیات بخراسان انتهاز فرصت نموده فرهاد پاشا با عساکر بیحد و مر که
در ارزن الروم توقف داشتند متوجه تسخیر قراباغ که مابین شیروان و آذربایجان واقعست گشتند و از سلاطین گرجستان
همایون خان که همیشه دولتخواه اینطرف بود مکرر با رومیان محاربات عظیم نموده بود و در این هنگام فرهاد پاشا باب
ملایمت مفتوح داشته او را بمواعید دلپسند و هدایای ارجمند فریفت مشار الیه نیز چون امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ
از مدد و کومک اینطرف مایوس بود و علت بطبیعت داده پهلو از مخالفت رومیان خالی کرده در کنار نشست فرهاد
پاشا خاطر از کار او جمع ساخته بفراغ بال از مضایق گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد و محمد خان که در همان
ایام بیگلربیگی آن ایالت رسیده بود و هنوز استقامتی نیافته بود مضطرب گردید و از امرای قراباغ نظر سلطان قراقلو حرام
نمکی کرده با ایل خود رو گردان شده برومیان پیوسته مرتبه پاشائی یافت طایفه قاجار و ایل و ایماقات قراباغ
بنوعی بهم برآمدند که مطلق سامان و سرانجام جمعیت نیافتند و مقاومت با آن لشکر بیحد مقدور شان نبود دست از
مملکت کشیده در کمال اضطرار و پریشانی کوچ کرده بحوالی آب ارس رحل اقامت انداختند و اموال ایشان تمامی بغارت
رفت فرهاد پاشا در بلده گنجه رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته و پرداخته بمردان کارزار داد و
ویرات بسیار استحکام داده مراجعت نمود جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود چون اطراف و جوانب آن ولایت در دست قزلباش بود

بنوعی تصرف آنجانب بیرون آمد تا سراب آمد چون قدرت پیش آمدن نداشت بازگشت اما شاهوردی خان ولد خلیفه انصار که
حاکم قراجه داغ بود با او در مقام اطاعت در آمده پسر خود را نزد او به تبریز فرستاد و از بیسعادتی فرق دولت خود را
از تاج دیباج عاری ساخته بجوزه رومیان بر سر نهاد و بعد ازین قضایا امرای قزلباش دست از ولایت حوالی تبریز کوتاه
کرده و از اردوباد و مرند و ارمارود و زنوز و گرگر و الحوالی بتصرف جعفر پاشا قرار گرفت سنان پاشا مشهور بجغال اغلی
بیگلربیگی بغداد بود او را نیز هوای تسخیر قلمرو علیشکر بر سر افتاده بود لشکر عراق عرب را جمع آورده اکراد آن سرحد را نیز بخود
ملحق ساخت و عزیمت آن ولایت نمود قورخمس خان شاملو که حاکم همدان بود امرای آن حدود را خبر نموده در مقام مقابله و مقاتله
در آمد اما قبل از آنکه او را جمعیتی دست دهد جغال اغلی قدم در آن ولایت نهاده با غلبه تمام بحوالی همدان رسید قورخمس خان
از کمال غفلت و غرور از طریق حزم و احتیاط دور و مقید بجمعیت لشکر نشده با اندک مردمی که داشت بمقاتله اعدا شتافت
شاهوردی خان عباسی حاکم لرستان که نزد قورخمس آمده بود از قلت لشکر اندیشیده از محاربه او را منع نمود و چون قور
خمس خان اعتمادی بجانب او نداشت این سخن را بکید و غدر حمل نموده بمعرکه قتال شتافت شاهوردی خان با لشکر
لرستان پهلو از محاربه خالی کرده بر کنار ایستادند رومیان حملات متواتر نموده لشکر قزلباش را که فوج قلیل بودند قور
خمس خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شاملو از صف سپاه بیرون آمد که جوچیان را بجنگ ترغیب نماید گروهی از
رومیه با او دو چار شده در او آویختند و یکی دو کس از مردم آن ولایت که ازو گردان شده با رومیان بودند او را شناخته معاندان را
مخبر ساختند و از اطراف و جوانب بر او حمله انداختند مشار الیه خود را غریق بحر کارزار یافته دست و پای که مقدور بشر
بود زده آخر گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان دست از محاربه کشیدند و راه انهزام پیمودند شاهوردی خان
راه لرستان پیش گرفت و رومیان دست بنهب و غارت دراز کردند اهالی همدان و بیچارگان آن ولایت بهم برآمده
دست اهل و عیال گرفته به بیغولها خزیدند جغال اغلی از ولایت همدان گذشته بطرف نهاوند آمده اکثر اکراد طرف
لرستان پیوسته بسته جهه قلعه ساختن اختیار نموده که هم ولایت قلمرو علیشکر متصرف در آید و هم لرستان در تحت فرمان
ایشان باشد بالجمله قصبه نهاوند را قلعه ساخته قلعه دیگر در سعد وقاص ترتیب داده حارث و نگهبان و آذوقه و یراق سر
انجام داده مراجعت نمود رعایای نهاوند که اکثر شیعه مذهبند با رومیان نمی آمیختند مواضع و مزارع خود را خراب کرده در
اطراف و جوانب پراکنده شدند و درین رفتن و آمدن خرابی بسیار بولایت قلمرو علیشکر راه یافته اسر و نهب و غارت
بوقوع انجامید جغال اغلی قورخمس خان را همراه خود به بغداد برده حقیقت احوال آنجا را عرض کرده مورد استحسان گردید

ذکر احوال خراسان و بعضی حالات که بعد از مراجعت رایات نصرت نشان روی داد

بعد از مراجعت موکب همایون از خراسان بوداق خان و اولاد او که امیر الامرایی گشوده ما حاس طالب خود را
که خزاین ضمیر داشتند بروی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسن را دستاویز خود کرده بعضی از امرا را معزول که در
خراسان مانده بودند بجانب خود خوانده خاطرنشان مردم نمودند که حضرت اعلی شاهی بعراق تشریف بردند و از استیلای
رومیان فرصت آمدن خراسان نخواهند یافت و ما پادشاهزاده در دست داریم او را بمشهد مقدس برده بسر بردولت

متمکن سازیم و بر سر او جمعیت نموده ملک خراسان را ضبط نموده از اعدا صیانت مینمائیم و هر کس اطاعت ما نکند بدفع او
پرداخته الکاء او را بدیگری میدهیم چون نام شاهزاده در میان بود جمعی بطرف او رغبت نمودند امیر الامرائی در پیش عبدی
بوداق خان پذیرفتند از جمله محمود خان صوفی اوغلی استاجلو که از حکومت نیشابور معزول گشته بود باو اتفاق نموده باستظهار
او به نیشابور آمد غازیان استاجلو ملازم شاه نظر سلطان کوسک اوغلی قوم امت خان که حاکم نیشابور شده بود و ملازم
قدیمی محمود خان بودند بجانب او رغبت نمودند نیشابور را بتصرف او دادند شاه نظر سلطان بمشهد مقدس نزد امت خان
رفت محمود خان در حکومت نیشابور مستقل گشت و همچنین امام قلیخان ولد قباد قاجار که از حکومت سبزوار بجهت
بدسلوکی و شکوه رعایا معزول شده بود آن ولایت بمحمد خان چاوشلو ولد یعقوب سلطان شفقت شده بود بر سر سبزوار
آمده آن ولایت را از تصرف کاشتگان محمد خان مذکور بیرون آورده متصرف گردند ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین
نیز با ایشان اتفاق نموده امت خان حاکم مشهد مقدس بود و از جانب حضرت اعلی شاهی امیر الامرا بود کس فرستاده ایشانرا
ازین خودسری و خودرائی منع کرده ایشان ممنوع نگشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد مقدس آمده او را از مشهد بیرون کنند
و بدین اراده جمعیت نمودند که آمدن عبد المؤمن خان بخراسان روی نمود امت خان محصور گردید باقی احوال ایشان
در قضایای سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و بعضی از امرای معزول خراسان که بمواخذه و مصادره گرفتار آمده
بودند از جمله سلطانعلی خلیفه شاملو و سلیمان خلیفه ترکمان و جمعی دیگر از مفسدان بجانب رستم میرزا ولد سلطانحسین
میرزا که حاکم بست و زمین داور بوده در قندهار با مظفر حسین میرزا برادر بزرگتر خود محاربه نموده بر او ظفر یافته بود
میل نموده بطرف قندهار رفتند و حقایق احوال او و مظفر حسین میرزا برادرش در قضایای قندهار و سیستان و مآل
حال سلطانحسین میرزا از ابتدا تا انتها در طی انتهای سالهای آینده داستان علیحده تسوید یافته بشرح در محل خود
سمت گذارش خواهد یافت **ذکر وقایع اودئیل ترکی که سال سیوم جلوس همیونست مطابق سنه ثمان و
تسعین و تسعمائه** اما چون موکب همایون شاهی ظل اللهی بمقر سلطنت ابد قرین رسید و منصب رفیع القدر میرزا لطف الله
شیرازی که وزارت نواب غفران مآب بدو مرجع بود باز مأمور شد و ایام بهار را در دار السلطنه قزوین گذرانید و چون
شرط مصالحه رومیان فرستادن شاهزاده و اندیشه کردن محال بود که بتصرف آل عثمان درآمده باشد و این معنی بر طبع
شاه و سپاه گران بود اما رضا بآن دادند زیرا که از دو طرف دو پادشاه عالیجاه روی بممالک ایران آورده بودند
و هنوز بی اتفاقی در میان طوایف قزلباش واقع بود و از یکتاش خان حاکم یزد آثار خلافت بظهور میرسید و طایفه
ذو القدران فارس بتحریک و اغوای یکتاش خان در مقام سرکشی بودند و بعضی از امرای افشار که از حدود اصفهان
تا کوه کیلویه اقامت داشتند تا غایت اطاعت شایسته بظهور نرسانیده بودند و حسن خان افشار بکوه کیلویه
بخودسر حاکم گشته آن ولایت را متصرف بود و بازگشتی بدرگاه جهانپناه نکرده بود و سرکشان اکناف و ولاة اطراف
از تاریخ فوت شاه جنت مکان تا حال که پانزده سال است هر یک در مقر حکومت خود لوای قدرت افراخته باخیال
معاوضت با آن دو دشمن قوی متعذر بود و چاره جز این نبود که بیک طرف صلح آرائی کرده با روزگار سازگار کردند تا هر کار

لطف پروردگار را در کردن حق در مرکز خود قرار یابد بالضروره حضرت اعلی رضا بمصالحه داده متوجه سامان یراق شاهزاده
گشته مهدیقلی خان چاوشلو ولد یعقوب سلطان را که در آنوقت حاکم دار الارشاد بود بمزید عقل و دانش امتیازی داشت
برسالت تعیین فرموده میرزا را بآیین شایسته روانه نموده نامه رأفت آمیز بحضرت خواندگار نوشته تحف و هدایای لایقه
ارسال نموده و ولی آقا چاشنیگیرباشی را که دو سال بود بدین مهم آمده توقف نموده منظور نظر عنایت کرده اجازه رخصت
انصراف دادند و چون مشار الیه مینمود که از جانب خواندگار حکم شده بود که چغال اوغلی لشکر بولایت عراق کشیده
خود سر آمده در نهاوند قلعه ساخته بخاطر انور خطور نمود که جمعی را بتسخیر آن قلعه مأمور فرموده تا رسیدن شاهزاده بآستنبول
آن قلعه خراب کرده و در حین انعقاد مصالحه قلعه نهاوند در تصرف او نبوده ایالت ولایت همدان از ابطهماسب قلی سلطان
افشار عنایت فرموده او را بتسخیر قلعه نهاوند مأمور فرمودند ایشان حسب الامر اشرف متوجه آن خدمت گشته قلعه را محاصره
کرده چندگاه در تسخیر آن اهتمام مینمودند چون در آن اثنا آوازه آمدن عبد المؤمن خان بخراسان شیوع یافته توجه موکب
همایون بخراسان لازم گردید و امرای مذکور کاری نساختند و چغال اوغلی مرتبه دیگر بجانب نهاوند آمده مایحتاج قلعه از
بغداد آورده عاملان تازه زور گذاشته رفت بعد از انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط صلح بود متوجه تسخیر آن قلعه که در حدود
عراق واقع شده بود همچنان در تصرف رومیان مانده و استرداد آن نیز بدستور سایر محال بوقت دیگر حواله نمود شیوه
صبر پیش گرفته دی با آلایی عقل خود ندیده باز بصبر و تدبیر کار خود را پیش برد **ذکر لشکر کشیدن عبد المؤمن خان بخراسان
و محاصره نمودن مشهد مقدس و ظفر یافتن بر آن بلده بتقدیر پروردگار جهان آن** سابقا ایراد یافت که عبد الله خان که در سال
گذشته بمشهد مقدس آمده بود بمجرد پیشکشی قناعت کرده از مشهد برخاست و ابراهیم خان استاجلو در آن سال حاکم مشهد بود الی
آنکه بنابر صلاح وقت مدارائی نموده اما چون هوس تسخیر خراسان در سر داشت عبد المؤمن خان پسرش متوجه نصوب
گردیده دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان که به یتیم خان اشتهار داشت و میر قلی بابا کوکلتاش
حاکم هرات با لشکرهای بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و هزاره و قبچاق بمعاونت او مأمور گشته پیش از اکثر
محصولات بجهاد رسید عبد المؤمن خان بخراسان چون بسرعت و استعجال آمده بود اول بر سر نیشابور آمد محمود خان صوفی اوغلی
و غازیان استاجلو که در نیشابور بودند بی آنکه حقیقت حال و کیفیت لشکر ازبک آگاهی یابند بعزم رزم با قشون آراسته از شهر بیرون
آمدند و با طلیعه لشکر در هم آویختند اندک محاربه فیمابین وقوع یافت و قزلباشیه آثار جلادت و شجاعت بظهور آوردند
چند نفر از بهادران نامدار ازبکیه را گرفتار کردند و مشخص شد که سرکرده آن جماعت عبد المؤمن خانست غازیان استاجلو دست
از محاربه کشیده خود را بقلعه رسانیده دروب را محکم کرده عبد المؤمن خان در ظاهر شهر نزول نمود ازبکیه گروه گروه جمع شدند
محمود خان چون اسباب قلعه داری جمع نداشت بوسیله گرفتاران که از اقوام معتبر در لشکر داشتند محقر پیشکشی بیرون
فرستاده عرض کرد که نیشابور تابع مشهد مقدس است هرگاه مشهد را بحیطه تسخیر درآورند این ولایت را نزاع نیست
مجملا عبد المؤمن خان رضا بصلح داده کوچ کرد و محمود خان تمام گرفتاران را بیرون فرستاد از آنجا عنان عزیمت بصوب
مشهد معطوف داشته چون بظاهر شهر رسید اندک مردی با او بودند در حوض توپی که نیم فرسنگی شهر است نزول نمود

تا اکثر میر قلی بابا و یتیم سلطان و امرای سایر ازبک که در خراسان بودند بر سر او جمع آمدند و بحوالی شهر آمده شروع در لوازم
قلعه گیری کردند و امت خان هر کس از سپاهیان الحوالی را که دست رسید بشهر آورده برج و باره و فصیل و دروازه
شهر بندپیرونرا بقدر مقدور استحکام نمود و کس بپایه سریر اعلی فرستاده حقیقت حال و نقیض آذوقه و عسرت تنگی
اهل مشهد عرض کرد نواب اعلی همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران مشهد گماشته بجانب مقصد توجه فرمودند و چند
روز در بلده طهران جهة اجتماع عساکر توقف واقع شد از اقتضای قضا و عفونت هوا بیماری در معسکر همایون
شیوع یافته عرض مرض بذات مقدس اعلی شاهی سرایت کرده بیماری صعب عارض ذات همایون گردید و جمعی از امرا و
عساکر را به پیشتر فرستادند تا چون ببسطام رفته در آنجا انتظار ورود موکب اقبال باشند که بعد از صحت مزاج وهاج روانه
آنطرف شوند و اطبا بمعالجه او پرداختند و از عساکر منصور بسیاری بمضایق خاک و مضاجع هلاک آسا یافتند ازبکیه
ازین خبر مبتهج گشته از روی اطمینان قلب در تسخیر شهر و قلعه سعی مینمودند امت خان و محصوران ازین اخبار ملالت
افزا پریشان گشته تا مدت چهار ماه در غایت یاس و حرمان روزگار گذرانیدند و دو دفعه کار باضطرار انجامید
و چون محصوران از فقدان آذوقه بجان رسیده اراده نمودند که بوسیله میر قلی بابا با عبد المؤمن خان دم از مصالحه
زده شهر را بسپارند شاید بجان امان یافته بیرون روند خداوردی خان چلاویرا بیرون فرستاده و استدعای مصالحه
کردند عجز ایشان بمعاندان ظاهر گردید عبد المؤمن بآن راضی نشد خداوردی خان را باقبح وجهی در برابر قلعه سیاست
نموده و از هر طرف یورش کرده قزلباش تاب معاودت نیاورده قوت مدافعه نیافتند ازبکیه بر بروج صعود نموده بشهر
ریختند امت خان با غازیان استاجلو و سایر مردم بصحن آستانه جمع شده حصار روضه مقدسه را پناه خود ساخته بمحاربه
مشغول شدند جمیع سادات و علما و خادمان و مدرسان سرکار فیض آثار که در مشهد بودند بآستانه ملتجی گردیده استغاثه در
آنجا جمع شده بدعا اشتغال داشتند اما اینهمه سعی سپاهیان و دعای مظلومان دافع قضا نگشت عبد المؤمن خان و
محمد سلطان مشهور بیتیم سلطان با جمعی از بهادران ازبک بصحن آستانه درآمدند غازیان قزلباش سینه را سپر بلا
ساخته دل از جان شیرین برگرفته مردانه میکوشیدند و یک یک از جام بلا شربت شهادت مینوشیدند و عبد المؤمن
شیوه ابن زیاد ملعون پیش گرفته از مضمون لا یرحم الله من لا یرحم الناس احتراز نموده در صفه میر علیشیر
ایستاده جنود شقاوت ورود ازبکیه را بدرون روضه فرستاده یکیک از بیچارگان مظلوم را در دار السیاده
و دار الحفاظ و مسجد جامع بیرون کشیده بدرجه شهادت میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ گرفته از همان شربت
میچشانیدند مجملا آن روز غم اندوز ثانی روز عاشورا و صحن مقدس نمونه دشت کربلا بود و مولانا ثانی بنظم آورده **بیت**
هنوز اگر نفشانند خاک مشهد را ... سفینه از شط خون تا بکربلا بدود ... و عورات که سر پوشیدگان حریم عزت و پرده نشینان
سرادق عفت بودند بآستانه و مسجد ملتجی شده از ازواج و پسران و برادران خود در غرقه دریای خون دیده و در دام بلا
بدست ازبکان بیحیا اسیر و مبتلا شدند بعد از قتل و شکنجه و اعدام همگی شربت شهادت چشیدند و قنادیل مرصع و طلا و نقره
و شمعدان که از حیز تعداد بیرون بود با مفروشات و ظروفات و مصاحف بخطوط شریف حضرات ائمه معصومین علیهم السلام

المستوفات

و دستاران ماتقدم مثل یاقوت مستعصمی و استادان سلف و دیگر کتوبات علمی و فارسی که از حیز احصا بیرون بود بدست بی تمیزان
ازبک درآمد و آن در گرانمایه را چون خزف ریزه بیکدیگر میفروختند تا سه روز آتش جدال آن طایفه اشتعال داشت بعد از آن ظلم
عبد المؤمن خان حاکم در مشهد تعیین نموده در وقت رفتن میل طلای بالای گنبد مبارک که اکر شاه جنت مکان ترتیب داده
بودند تصرف نمود و بعد از تسخیر مشهد مقدس دین توجه بجانب سرخس آورد و این حسین خان حاکم سرخس با طایفه چغتای که از زمان
قدیم این دودمان بودند در قلعه داری کوشید هر چند سعی نمودند کاری پیش نبرد از پای قلعه کوچ کرده راه بلخ پیش گرفت
و اکثر محال خراسان خصوصا جام و خواف و باخرز و کوسویه و غوریان و قوشنج از قزلباش خالی شده بتصرف ازبکیه درآمد
محمود خان که بسبب طازمانش کوچ و ریش بود و اشتند شهر را خالی گذاشته به بسطام آمد و آن ولایت با تمامی بدست ازبکیه درآمد
کنجعلی خان چندگاه در خواف قلعه سلامه را نگاهداشته مردانگیها نمود آخر از بیم آوازه مخالف آهنگ عراق ساز داد و با جمله
در بلده طهران که فی الجمله عارضه نواب اعلی روی بانحطاط آورده هنوز صحت کامل نیافته بود که خبر واقعه هایله مشهد مقدس
باردوی همایون اعلی رسید و در قصبه طیبه عبد العظیم تشریف آورده چند روز در آن آستانه بزیارت و دعا مشغول شد و چون
خبر مراجعت عبد المؤمن خان بتحقیق پیوست رایات نصرت نشان بحرکت درآمده بدار السلطنه قزوین رسیدند **وقایع متنوعه**
که در خیال عجیب تقدیر ملک متعال روی داد در این سال محمد خان زیاد اوغلی قاجار و امرای قراباغ که در سال گذشته از صولت سپاه
روم از ولایت مذبور جلا نموده با ایل ایماقات به ارسبار آمده بودند بخیال تسخیر قلعه گنجه با جمعی انبوه از غازیان قاجار و
ایل ایماقات و تراکمات قراباغ از ارسبار بقراباغ آمدند و بپای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداختند و مورچلها بهر طایفه
قسمت نمود سیبها ترتیب داده در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودند مقصد ایشان آن بود که چون گفتگوی صلح بار در میان قبل از
تسخیر گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود ایشان بعد از آن لشکر بقراباغ کشیدند تا رسیدن شاهزاده و ایلچی
قزلباش بروم ایشان قلعه گنجه از رومیان گرفته ویران ساختند و در حین استحکام شرایط صلح قراباغ در تصرف قزلباش
بوده باشد اما از آن طرف عثمان قلعه مذکور بریدی سریع التسییر بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال
خبر داده ایلچی بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که هنوز قواعد صلح استحکام نیافته لایق نیست که در بدایت حال آثار خلاف
از جانب ملازمان بظهور رسد و بممالکی که الیوم در تصرف آل عثمان است تعرضی رود و حضرت اعلی چون صلح مذکور را در اوقات
موجب استحکام بنیان دولت میدانست بملاحظه آنکه مبادا در وقتی که شاهزاده بپایه سریر سلطان روم رسد این حرکت ناهنجار
قزلباش موجب تزلزل امر مصالحه گردد حکم همایون باسم محمد خان و امراء قاجار فرستادند که ترک محاصره گنجه نموده دست
از ولایت قراباغ باز دارند چون آن ولایت دلگشا از لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین و انتفاع صحرانشینان در جهات
ییلاق و قشلاق شهره آفاق است طایفه قاجار و ایل ایماقات ساکن قراباغ چندین سال بود که در آن ولایت نزهت بخش
سکنی گرفته املاک و باغات کثیر النفع بهم رسانیده بودند دل از آن سرزمین آسان بر نمیداشتند و قطع تعلق از وطن قدیم
خود نمیکردند و منع مذکور ممنوع گشته دست از محاصره قلعه باز نداشتند تا آنکه این خبر بفرهاد پاشا که بانی باعث امر مصالحه
شده بود و سر حد ارزن الروم بود رسید و از جانب او نیز ایلچی آمده در آن باب گفتگو و مبالغه کردند بندگان اعلی معتمدی از ایل

قاجار شاهویردی نام چلاق مشهور نزد محمدخان زیاد اوغلی وریش سفیدان آن طبقه فرستاده پیغام کردند که پدر
شما ودی ارادت واخلاص جبین در دودمان آورده الیوم مصلحت دولت ما در آنست که در اینوقت بر سران ملک مناقشه
ننمایم ایشان اگرچه دولتخواه این دولتند در رضا آمار امنظور میدارند ترک منازعت نموده باینطرف آیند که در عوض
قراباغ در سایر ممالک جا و مقام بدیشان عنایت میفرمائیم قراباغ بجائی نمیرود مشارالیه احتیاط ورزیده بملاحظه
اگر مبادا اینمعنی مرغوب طبع امرا نبوده باشد خودرا از خوف بقلعه انداخته رومیان را از واقعه خبردار کرده از قلعه
غشور مذکور را نزد محمدخان و امرا فرستادند محمدخان چون صوفی دولتخواه بود برضاء خاطر اشرف از پای قلعه
برخاست وبجانب رسبال آمد و از ایل و ایماقات رضاجوی را بر ملک و مال ترجیح داده ترک آنولایت کرده بممالک
محروسه آمد و محمدخان از آشوب فتنه داخل دکمه جبین طرف نتوانست آمد بتکلیف الکاسندل خان از آب کر
گذشته نزد او رفت مشارالیه بمروتی کرده اورا گرفته برومیان سپرده باستنبول بردند و در انجا چندگاه محبوس بود بعد از
قرار صلح گرفتاران جانبین را اطلاق نمودند مشارالیه نیز سلطان مراد ازاد کرده از انجا ببغداد آمده نزد مهدیقلیخان
شاملو رفت و از انجا بدرگاه معلی آمده در دارالارشاد اردبیل ساکن گردیده و مکرر میگفت که باز گنجه بیمن سعادت ربع
مقدس سلطان اولیا بتصرف این دولت درآید و حکومت انجا از جانب اشرف بمن متعلق خواهد بود و چون مشار
الیه را اخلاص قوی بود بعد از بیست سال که آنولایت در تصرف رومیه بود بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها آن
ازخیر قوت بفعل آمده در سال یونت ئیل سنه اربع و عشر والف بتصرف اولیای دولت ابدقرین درآمد و محمدخان
که ابواب تعب و تشویش کشیده بود دیگر باره بایالت آنولایت سربلند گشت دیگری از سوانح اینسال فرار نمودن محمد
شریف خان چاوشلو است مشارالیه ولد خلیل بیگ ابن حسین بیگ قورچی تیر وکمان شاه جنت مکان بود و دختر
زاده معصوم بیگ صفوی است در وقتی که رایات جلال متوجه سفر خراسان شد مرشدقلیخان او را برتبه ایالت
خانی و دارائی قزوین نوید داده آن منصب موروثی بمحمد سلطان کوتوال عم زاده خود داد بمحض رضای مرشدقلیخان
وهواپرستی ترک خدمت اعلی نموده قطع تعلق از منصب کرده تا معاودت موکب همایون حاکم قزوین بود و در اوایل
اینسال چاکر استشمام رایحه بی التفاتی نموده باشد بمقتضای الخائن خائف چون برضای خاطر اشرف ترک
خدمت کرده بود خوفناک گشته با چند نفر از محرمان و معتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان رفت و چند نفر
دیگر که از حضرت اعلی هراس داشتند این عمل کردند و مرشدقلیخان برادر اسمعیل خان شاملو نیز بجهت برادری وی دمخالفت
ایام ابوطالب میرزا اندوهناک گشته فرار نموده بگیلان رفت خان احمد والی گیلان آنجماعت را بگیلان ناداده
با ایشان مردمی بسیار کرده و درهمین سال فرهادآقا غلام حاکم اصفهان بجهت آنکه حقوق چندین ساله شاه جنت
مکان و نواب جهانبانی سلطانحمزه میرزا منظور نظر داشته بهوس حکومت اصفهان شیوه خدمتکاری مرشدقلیخان اختیار
کرده بود مواخذ گردیده دار و علی وکل مهمات اصفهان بعلی بیگ غلام نواب غفران پناه جهانبانی که در خدمت
بندگان حضرت اعلی معزز و گرامی بود شفقت شد گفتار اندر حالات و محاربات که در فارس و کرمان و یزد میانه

امرای قزلباش بوقوع پیوست قبل ازین فارس مضمار قصه پردازی بسعی کلک بدیع نگار در سوکه [?] سخن آرائی چنین
گم ودو نموده بودند که چند نفر از آقایان ذوالقدر فارس بمخاصمت یعقوب خان امیرالامرای آنولایت برخصت اردو
فرار نموده در صدد دید بکتاش خان افشار ایشانرا بدست آورده بعلیقلی بیگ شاملو قورچی ترکش که داروغه یزد
بود سپرده بحسب ظاهر اینمعنی را دولتخواهی نام نهاده اما چون مرد محیل فتنه پرداز بود میخواست که بوسیله آقایان ذوالقدر
فارس را بخود رام ساخته صاحب اختیار آنولایت باشد بتحریک و اغوای میرمیران که پدر زنش بود و مرد فتنه انگیز و
شورش طلب بود در کل ولایت فارس و یزد و کرمان لوای اقتدار برافراخته فرمان روا باشد و زیاده حسابی از ارکان
دولت قاهره نمیگرفت چون هر دو مست باده غفلت و غرور بودند از عاقبت آن نمی اندیشیدند بعد از آنکه یعقوب خان از تعجب
ایشان بیزد رسیده از اطوار ایشان آثار بی وفائی و خلاف تفرس نموده لب از گفتگوی طلب آقایان بسته همان لحظه خود را از
یزد بیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت چون یعقوب خان بشیراز رسید در مقام دفع مفسدان طایفه ذوالقدر که باعتضاد
بکتاش خان مستظهر بودند درآمد خواست در کسر دولت و شوکت بکتاش خان سعی نموده شعله اقتدار او را بزلال تیغ فرو
نشاند که قوت امداد ذوالقدران نداشته باشد چون از جانب اشرف مرخص بود که در انتظام مهمات فارس آنچه صلاح داند
بعمل آورد نوید ایالت کرمان از جانب همایون بعباس سلطان افشار که عم بکتاش بود و بطوایف افشار که در کرمان بودند اعلام
نمود که بر سر عباس سلطان جمعیت نمایند که نواب اشرف بنابر سوء اعمال و خودسریهای بکتاش خان ایالت آنولایت را بعباس
خان شفقت فرموده عباس سلطان که همیشه درین آرزو بود اینمعنی را فوز عظیم دانسته طرح ایالت و دارائی انداخته دست
تصرف باموال دیوان دراز کرده و عموم سپاهیان آنولایت نقد را بنسیهای بیفایده دادند ایشان شرکت اندیشیده بامید
انعامات و مناصب بر سر او جمعیت نموده و او بحکومت آنولایت مشغول گردید چون این خبر بیزد رسید تزلزل در احوال
بکتاش خان پدید آمد و بریش سفیدان افشار که در یزد با او بودند بی اعتماد گشت اما چون پدرش در اردو بود از جانب
او سفارشی نشده بود دانست که ساخته و پرداخته یعقوب خانست حقیقت خاطرنشان ریش سفیدان افشار کرده با
جمعی که با او بودند که ایشان پانصد نفر میشد از یزد متوجه کرمان شد و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید حشری انبوه
از متجنده افشار و سرداران کرمان و الواب و احشام آنولایت جمع آورده با سه هزار سوار و پیاده آماده پیکار او گشت
و چون بکتاش خان از جمعیت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار و کرمان نیز نزد او نیامد مع هذا باندک مردمی که با او
بودند جرمنطقه و بی اعتماد بودند اندیشناک گشته در رفتن متردد خاطر بود بعضی از نیکخواهان بکتاش خان که از اطوار آن
سلسله واقف بودند خاطرنشان کردند که امساک بر طبع عباس سلطان غالبست و زیاده داد و دهشی ندارد جماعت افشار
سالهاست که غریق بحر احسان و نمک پرورده این سلسله اند بجهت ضروری بر سر او جمع شده اند و معلوم نیست که جهت
خاطر او بمحاربه آنخان رغبت نمایند و اگر اندک تاخیری در رفتن واقع شود بر حیله بد دلی محمول گشته موجب دلیری اتباع
عباس سلطان میگردد و بکتاش خان مرد شجاع دلیر صاحب همت بود بتدبیر عقلای صاحب رأی عمل نموده مستعد رزم
و پیکار گردیده در حوالی شهر در هیچ مکان توقف ننمود از انطرف عباس سلطان با قشون آراسته از شهر بیرون آمده تفنگچی

بسیار از یمین و یسار بازداشته در ظاهر سواد شهر صف سپاه آراسته پشت بدیوار پشت شهر و قلعه داده و چون یکتاش خان
بمقابلهٔ او شتافته تقارب فریقین دست داد او با اتباع و مردمان خود جلوریز بر سر او تاخته بیک حملهٔ دلیرانه صف سپاه
کرمان را متفرق و پراکنده ساخت و اتباع عباس سلطان همچنانچه عقلا اندیشیده بودند در جنگ سستی کرده بمجرد صدمهٔ
پشت بمعرکه کرده روی بوادی فرار آوردند عباس سلطان که حال بدین منوال مشاهده نمود چارهٔ کار در تحصن و قلعه‌داری
دانسته با پسران و مردم اعتمادی خود بقلعه رفته متحصن گردید یکتاش خان مظفر و منصور بشهر آمده در مقام ترتیب اسباب
قلعه‌گیری شد جناب آصف صفاتی حاتم بیک ولد بهرام بیک اردوبادی که عقلای صلاح اندیش بود در آن وقت وزیر
یکتاش خان بود رعایت حقوق نمکخوارگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن دانست که عم و برادرزاده بساط
مخالفت را بایکدیگر در نوردیده ترک عناد نمایند یکتاش خان استجازه نموده بقلعه رفته و عباس سلطان را بحسن تقدیر و نصایح
و مواعظ دلپذیر بمصالحه راغب ساخته مشروط آنکه یکتاش خان قسم یاد نماید که در حق او و پسران او و مردمی که در قلعت
او اختیار نموده در مقام غدر نبوده باشد الکا و تیول که داشت بدستور با او گذارد و یکتاش خان مشروط مذکور را بایمان مغلظه
مؤکد گردانید و عباس سلطان و پسران و سایر متحصنان تکیه بر عهد نااستوار کرده بعد از عهد و پیمان از قلعه بیرون آمدند
اما یکتاش خان بعهد و میثاق وفا ننموده در همان چند روز عم و عمزاده‌ها را گرفته مقید و محبوس ساخته و بآن اکتفا ننمود
و قطع صلهٔ رحم جایز داشته عم خود را که بمنزلهٔ پدر بود چراغ وجود او از میان برداشت و این معنی برو مبارک
نیامده در همان زودی زمانهٔ غدار خاک ادبار بر فرق او بیخت القصه یکتاش خان خاطر از مهمات کرمان جمع نموده دیگرباره
بیزد مراجعت نمود اما یعقوب خان که در فارس لوای شوکت افراخته شروع در گرفت و گیر ذو القدران مفسد نموده با هر کس
مظنهٔ خلاف داشت گرفته بقتل رسانید و خانهای آقایان که در شیراز بودند بقصاص داده املاک و اسباب ایشان را متصرف شد
شاهوردی خلیفه ولد ولی خلیفهٔ شاملو برادر بزرگتر اسمعیل خان در زمان وکالت مرشدقلیخان حاکم ایج و نیریز شده بود
با دویست سیصد نفر شاملو ملازمان قدیمی ولی خلیفه در آنجا اقامت داشت یعقوب خان چون سوء مزاج اشرف را با آن
سلسله میدانست او را از حکومت آن ولایت عزل نموده مشار الیه از اطاعت او سرباز زد یعقوب خان برای خود یا با شاه
همایون اعلی بهانهٔ شکار از شیراز بیرون آمده علی الغفله بر سر او ایلغار نمود مشار الیه تاب مقاومت نیاورده گرفتار
گردید و یعقوب خان بقتل او و چند نفر از اولاد و اقربای او مبادرت نموده [illegible] او را قابل نهب و غارت فرموده
و بقیة السیف را از آن ولایت بیرون کرد حسین بیک پسر بزرگ شاهوردی خلیفه با سایر مردمی که از آن مهلکه
جان بردند در کمال بی‌سامانی و غارت‌زدگی بیزد آمدند یکتاش خان مقدم ایشان گرامی داشته همه را در کنف حمایت
جای داد در کل مواد مخالفت یعقوب خان اختیار نموده اوقات بفکر و اندیشهٔ او بسر میبرد تا آنکه آقایان ذو القدر
نیز که در دست علیقلی بیک شاملو قورچی ترکش بودند بلطایف الحیل از و گرفته مطلق العنان گردانید اما در مقام
تربیت حمزه بیک چاوشلو در آمده او را بتربیت شیراز نوید داد و از جانب خود عرضه‌داشتی بپایهٔ سریر اعلی نوشته
مبلغی خطیر برسم ترجمان قبول کرده که چون میانهٔ یعقوب خان و طایفهٔ ذو القدر رفته رفته رنجش بانجامیده ریش

بیعقوب

سفیدان طبقه بهیچ وجه با او التیام نمیگیرند و ایلات او را نمی‌پذیرند بنا بر عنایت شهریاری شامل حال آن طبقه گشته
یعقوب خان را از ایالت فارس عزل نموده بدیگری از غلامان درگاه شفقت شود و بصلاح دولت اقرب میخواست
که بدین وسیله مکنون خاطر او بظهور آمده زمام مهام آن ولایت در قبضهٔ اقتدار او باشد هرچند نیکخواهان و صلاح
اندیشان خصوصاً آصفی حاتم بیک وزیر او را ازین بوالفضولی منع نموده میگفتند که جناب خانی از طایفهٔ افشار
بحسب الفرمان پادشاهی حاکم کرمانند و مهمات یزد و طایفهٔ ذو القدر نسبتی بایشان ندارد لایق حال و مآل آنست که از یزد متوجه
کرمان شده بدارائی آن ولایت مشغول باشید و پیرامون اینقسم بوالفضولیها که مرضی طبع پادشاه و ارکان دولت
قاهره نیست نگردند و همواره ولیخان پدرش نیز که در اردو بود کسان فرستاده او را منع میکرد اما او از اخلاط
خباثت که یکتاش خان شراب بکثرت میخورد و ترکیبات افیون مدام معتاد بود و از بادهٔ غرور و نخوت مست و گاهی در آغاز
نشاء افیون میگفت من از امیر محمد مظفر کمتر نیستم که از مرتبهٔ سحکی بپایهٔ سریر سلطنت و پادشاهی عروج نمود القصه آقایان
شیراز او تعهد نمودند که بفارس رفته هر یک با ایماق خود جمع نموده مردم آن ولایت را که از تسلط و استیلای یعقوب خان
بجان آمده بجانب خود خوانده او را از آن ولایت اخراج نمایند یکتاش خان بسخنان واهی خود دارا که ایشان فریفته
شده نام ایالت فارس را بر حمزه بیک چاوشلو نهاده او را با آقایان و یکصد و پنجاه کس از غازیان افشار بجانب فارس
فرستاد و خود اراده نمود که قلعهٔ یزد را از تصرف علیقلی بیک شاملو بیرون آورده مأمن خود سازد و علیقلی بیک از اطاعت
او سرباز زده قلعه را ضبط نمود و یکتاش خان در گرفتن قلعه اصرار نموده جمعی را بمحاصره امر کرد و همه روزه بین الفریقین
جدال و نزاع بود تا آنکه این اخبار بمسامع جاه و جلال رسیده توجه موکب همایون بر رفع این اختلال بدان جانب لازم شد
و از دار السلطنه قزوین بصوب اصفهان در حرکت آمد و ولیخان که در اردو بود خجلت‌زدهٔ اعمال پسر گشته ناکامی میکشید
جبین انفعال الغرض چون آقایان ذو القدر قدم بولایت فارس نهادند یعقوب خان بنیروی دولت اقبال اعلی آن ولایت را
ضبط نموده طوایف ذو القدر از و خایف گشته بودند حمزه بیک بجانب شولستان که در زمان حکام با دو طایفهٔ چاوشلو
تعلق داشت رفته و باسطها و طایفهٔ افشار دست تصرف در آن حوالی دراز کرده تحت قلعهٔ سفید را بدست آورده بامید
آنکه معتمدی سپرد که اگر ایشان را چاره‌ای پیش آید که بأمنی احتیاج باشد خود را بآن قلعه کشیده از حوادث روزگار صیانت
نمایند بعد از استحکام آن قلعه در آنجا و از طایفهٔ ذو القدر کسی بر سر او جمع نشد و مهمات ایشان را بر وجهی که مطلوب ایشان
بود پیش نرفت و یعقوب خان از آمدن ایشان اطلاع یافته با جمعی از دولتخواهان خود بر سر آن جماعت ایلغار کرده آقایان
افشار علامات ادبار در ایشان مشاهده نموده ارادهٔ بازگشتن نمودند و جمعی از ذو القدران یعقوب خانی بایشان
رسیده جنگ در پیوستند اکثر از مردم مقتول گشته قلیلی که نجات یافتند بیزد آمده یکتاش خان را از حقیقت حال آگاه
نمودند القصه آقا قلعه را بتصرف یعقوب خان داد و جماعت چاوشلو متفرق شدند و حمزه بیک و اسمعیل خلیفه
ولد اسحق خلیفه و رفقا از قضیهٔ افشاران و آمدن یعقوب خان خبر یافته و معدودی چند بودند خواستند خود را بقلعه
اندازند یعقوب خان از عقب ایشان رسیده حمزه بیک را با پنج و چهار نفر از آقایان معتبر را مقید و محبوس بشیراز

آورده و سایر لشکریان خصوصا و عموما که بدست مردم یعقوب خان درآمدند مقتول شدند و یعقوب خان هر یک از خصمان
و اضداد خود را بنوعی که توانست بدست آورده مقتول ساخت و همت بر دفع کبتاش خان گماشت و پانصد هزار کس از امرا و اعیان
و متجنده فارس و چریک آن ولایت جمع آورده بجانب یزد بحرکت درآمد یوسف خان ولد قلی بیگ قورچی باشی که قبل از ظهور
همایون حاکم ابرقوه بود در ایام جلوس همایون منصب قورچی باشیگری یافته در ثانی الحال بمرافقت امرای عاصی در
قلعه محبوس گشته بالتماس ولیخان پدر کبتاش خان که در آن حین نجات یافته بود و در ایامی که موکب همایون در خراسان بود
بیزد آمده جمعی از ملازمان قدیمی او و پدرش که در ابرقوه بودند بر سر او جمعیت نموده بامداد کبتاش خان قلعه ابرقوه را متصرف
شده حاکم آن ولایت گشت اما بزرگی و اقتدار کبتاش خان مرضی خاطرش نبود و باطنا با او صفایی نداشت کبتاش خان بجهة
قرب قرابت و حقوق تربیت قلی بیگ پدر او با او مدارائی میکرد و چون یعقوب خان بنزدیک ابرقوه رسید کس نزد او فرستاده
اعلام نمود که چون از کبتاش خان خلاف دولت بظهور میرسد همت بدفع او مقصور است طریق اخلاص آنست که تعصب بجا آورا
منظور نداشته بمعسکر اینجانب ملحق گردد که باتفاق دفع شر او نموده شود و حکومت کرمان بآنعزیز تعلق خواهد گرفت یوسف
خان بایالت کرمان نوید یافته با قشون و لشکر خود بیعقوب خان ملحق گشته اطاعت او اختیار نمود یعقوب خان بمرافقت او
بزرگ زاده افشار بود مستظهر گشته با حشری انبوه و لشکری کوه شکوه روانه یزد شد و در حینی که کبتاش خان قلعه یزد را
محاصره نموده بود میانه او و علیقلی بیگ شاملو قورچی ترکش کوتوال قلعه نزاع و جدال بود بظاهر یزد رسید کبتاش خان چون
از آمدن او خبر یافت بجهة آنکه لشکر امداد آنوقت که در کرمان بودند بر سر او حاضر نبودند مضطرب گشته با ریش سفیدان افشار
قرعه مشورت در میان انداخته بعضی از ایشان باو گفتند که تا خان در یزد توقف دارد مردم دور و نزدیک او بعصیان و طغیان
منسوب میسازند اولی آنست که ترک یزد کرده روانه کرمان گردد که یعقوب خان جرات آمدن کرمان نخواهد کرد کبتاش خان از
غیرت آتش گیر شده نخواست که پشت بدشمن کند و میرمیران چون بمعاونت او در آن ولایت لوای شوکت و اقتدار برافراشته
بود مانع رفتن او میشد چون کبتاش خان بتحریک جهلا و مردم نادان باندک مردی که با او بودند بمحاربه یعقوب خان کمر بسته
از شهر بیرون آمده در برابر سپاه فارس که ده برابر ایشان بودند صف قتال آراسته از جانبین دست بآلات کارزار برده
چرخچیان لشکر شیراز حملات متواتر نمودند و دلیران لشکر افشار تاب صدمات ایشان نیاورده تزلزل بحال ایشان راه یافت
اما کبتاش خان چون قلت لشکر خود و کثرت اعدا را مشاهده نموده دانست که اگر بقاعده و آداب جنگ کند مقاومت با آن لشکر
بیشمار نمیتواند کرد بخاطر آورد که بطریقی که در محاربه عباس سلطان عمل نموده بود بعمل آورد با عموم سپاه بیکبار خود را بصف سپاه
شیراز زند قول از این عظیمت بمعتمدان خود سپرده با شجاعان لشکر خود از قول جدا شده جلو ریز بر سر ایشان تاخت و صف
سپاه چرخچیان او را ویران ساخته تزلزل در بنیان ثبات و قرار لشکر شیراز انداخت یعقوب خان سراسیمه گشته از یک
صدمه دلیرانه که از غازیان افشار بظهور آمد آثار ضعف و انکسار در احوال ناصیه لشکریان خود مشاهده نمود و چنان مضطر
شده بود که از پای حلم دور گشته کمال حزم و احتیاط را آماده شده بود محمد قلیخان ولد مرتضی قلیخان پرناک که از امرای
فارس بود او را از حرکت مانع آمده بصبر و ثبات ترغیب مینمود یعقوب خان کمال عنعنه از وحشت ملازمان یوسف خان

درعین ستیز

در عین ستیز و آویز کبتاش خان را در میان انجماعت بشناخت یعقوب خان خبر دادند که کبتاش خان در میان فوج قلیلیست
لشکر خود را ترغیب داده که او را در میان گرفته راه بر وی بسته او را اسیر و دستگیر سازند با تفرقه کبتاش خان عنان از معرکه پیچیده
بشهر داخل شد و دروازهای شهر را بمردم اعتباری سپرده نزد میرمیران رفت بمصلحت رفتن کرمان کبتاش خان را غیرت دامن
گیر شده صبیه میرمیران که حرم محترم او بود نتوانست در یزد گذاشت که خود بیرون رود و همراه بردن دشوار بود چون محتمل
بود که یعقوب خان جمعی کثیر بسر راه کرمان فرستاده باشد چون روز بیگاه بود لشکر یعقوب خان تعاقب هزیمتیان کرده
و داخل سواد شهر نتوانستند شد در همانجا فرود آمدند و یعقوب خان رسولی نزد میرمیران فرستاد که کبتاش خان خاین
پادشاهست چون بجایی میرود او را از تو طلب خواهد شد میرمیران جمعی تعیین نمود که موکل کبتاش خان باشند چون پیمانه حیاتش
پرشده اجل امان او را گرفته نگذاشت که حرکت نماید مردم اندیشه و خیالی میکردند و در آن شب دیجور متردد بود که چند کس از
مردم بیگانه یراق بسته با او برخوردند و در آن اثنا گلوله تفنگی بدست او خورده دستش از کار شده مشخص شد که شخصی دانسته
تفنگی براو انداخت یا یکی از پیشخدمتان او که تفنگ در دست داشت القصه آن جماعت او را زخمدار یافته گرفته از غیرت
نتوانستند که او را دست بسته بنزد یعقوب خان آورند آنجماعت را از جانب او خوفناک گردانیده بقتل خود را بهمانجا
گرد نصف شب بود که این واقعه روی نمود قصه قتل او به یعقوب خان رسید شادی کنان سر او را بدرگاه معلی فرستاد
و از اولاد عظام میرمیران شاه خلیل الله بود که همیشه با پدرش نقیض بود و با کبتاش خان مخالف میانه او و یعقوب خان
مراسلت واقع میشد در آنوقت نزد یعقوب خان آمده معزز و محترم بود اما میرمیران و اولادش را خان بموافقت کبتاش
خان متهم ساخته احترامی نکرد و سپاهی دست بغارت گشادند چون اسباب فراوان کبتاش خان که در عرض بیست سال جمع آمده
بود یعقوب خان در تصرف خود آورده و از طریق اخلاص منحرف گشته از نفایس و اموال جهة خود جدا کرده قلیلی بپایه سریر
اعلی فرستاده و اسباب عظمت و بزرگی خود را بهمه جهة آماده یافته بنوعی مست باده غفلت شد که چشمش از قبایح اعمال پوشیده
گشت و خودسر یوسف خان را برای اصلاح خود بحکومت کرمان فرستاد و ابرقوه را به برادرزاده خود بندر خان داد و از
سعادت خدمت اشرف دوری گزیده و باستقلال تمام بدار الملک شیراز توجه نمود آیین سلاطین پیش گرفت و صبیه میر
میران که زوجه کبتاش خان بود بعقد ازدواج خود وعده داده بعنف و تعدی بشیراز برد و کبائر خود را آورد و املاک جمعی
از ذوالاقتدار که مقتول ساخته بود بجهة خود ضبط نمود و جلالش بحدی رسید که جهت والی لار خلعت فرستاد و عالمیان
چون اساسه اقتدار او دیدند از فرمان تجاوز نمیکردند مجملا یعقوب خان چندگاه در شیراز کامیاب دولت بود و بعیش و خوشی روزگار
میگذرانید تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسید و حالات احوال او در قضایای سال آینده رقم زده کلک بیان خواهد گشت

ذکر توجه موکب همایون بجانب خطه بهشت نشان اصفهان و بیان حالات و فتوحات که روی داد

چون خبر اختلال ولایت یزد و کرمان و طغیان کبتاش خان بمسامع جلال رسید توجه موکب همایون بآنطرف لازم گردید
متوجه دار السلطنه اصفهان گردیده و در این سفر نواب سکندرشان را تکلیف مرافقت نمودند مصرع قران کرد با هم مه و آفتاب
یولی بیگ غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان بود آن ولایت را پرآشوب دیده او نیز قلعه تبرک را تعمیر نموده برج و باره را

استحکام داد و از غلوی خوش آمد گویان خود را مالک ملک اصفهان جنت نشان دانسته قشون و لشکر آراسته چون رایات
نصرت آیات در خطه کاشان نزول نمود در اینجا خبر محاربه یعقوب خان و کشته شدن بکتاش خان رسید خلاع فاخره و جایزه
و جلدوی سرافرازی داد و کس باصفهان فرستاد که مهمان پذیر باشند و روانه آن صوب شدند یولی بیک چون از واقعه
بکتاش خان خبر یافت چاره بجز اطاعت ندید قلعه را بمعتمدان سپرده خود جریده بپابوس آمد و باز مراجعت نموده مهمانی را اما
شد و از دولت آباد تا دولتخانه که مسافت یک ایلغار است پای انداز انداخته در چند مکان طبقهای زر نثار موکب همایون نمودند و یولی بیک
بمقتضای الخاین خایف واهمه عظیم بر او راه یافته با جمعی معتمدان خود بقلعه گریخت و توپ و تفنگ ببرج و باره آورده شروع
در قلعه داری کرد حضرت سید بیک کاله زرا بقلعه فرستاد که از سبب توهم او باز پرسد و او را نصیحت نماید یولی بیک پنبه
غفلت در گوش نهاده آن نصایح دلپذیر نشنید و فرهاد خان قراماملو که بین الاقران تقرب و منزلت امتیاز داشت
با یولی بیک از زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا دوستی داشت بخدمت اشرف مستقبل شد که بقلعه رفته او را بیرون آورد
با چند نفر بقلعه رفت در روز اول یولی بیک او را عزت نموده روز دیگر فرهاد خان را در قلعه نگاه داشت چون خبر گرفتاری
فرهاد خان رسید حکم شد که قورچیان عظام و ملازمان درگاه قلعه را مرکز وار در میان گرفته به ترتیب اسباب قلعه گیری
پرداختند یولی بیک بعد از خرابی بصره رضا به بیرون آمدن داد و فرهاد خان او را بمواعید گوناگون اطمینان بخشید و از قلعه
بیرون آمده شرف ملازمت دریافت و آتش فتنه حیاتش منقطع گردید **ذکر وقایع سال محنت مآل ابیچی ئیل ترکی مطابق
سنه تسع و تسعین و تسعمائه که سال چهارم جلوس شاهی ظل اللهیست** چون شدت زمستان و سرما بانحطاط آورده خسرو
گلزار بهار جهان را بقدوم مسرت لزوم زیب و زینت داد در شب دوشنبه چهاردهم شهر جمادی الاول خسرو ثوابت و سیار
از خلوت سرای حوت بتختگاه حمل آمد از سوانح اینسال فرستادن یادگار سلطان روملو است برسالت بجانب هندوستان
و بر همه ظاهر است که از آغاز دولت روز افزون محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از صولت
سپاه ازبک و استیلای محمد خان شیبانی در ماوراءالنهر و اخسی و اندجان بلاد فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته
بعد از آن محاربات قوی در حدود کابل و حصار شادمان بی سر و سامان گشته ملازمان درگاه شاهی پیش آمده سلطان اویس
میرزا ابن سلطان محمود میرزا عمزاده خود را که حاکم بدخشان بود بمیرزا خان اشتهار داشت بخدمت اشرف فرستاد
و خاقان سلیمان شان گروهی از لشکر قزلباش بمعاونت او نامزد فرمود بابر پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراءالنهر را
بحیطه تسخیر کشید و چند سال میانه او و خانان ازبک در ماوراءالنهر و ترکستان و حصار شادمان محاربه روی میداد و همیشه
بجانب خاقان سلیمان شان مستظهر بود تا در مرتبه آخر که سپاه ازبک هجوم آورده در حدود بخارا با عبدالله خان و سلطانان
ازبک مصافی روی داده شکست یافت دیگر باره کسان خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده تا اکثر نجم ثانی را که رکن السلطنه
بود باتفاق امرای خراسان بکومک فرستاد که باتفاق در پای قلعه غجدوان با خانان ازبک محاربه واقع شده کاری پیش نرفت
تا از کابل روی همت بتسخیر ملک هندوستان آورده فرمانروا گشت بعد از آنکه بابر پادشاه تخت سلطنت وداع نمود ولد ارشدش
محمد همایون پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید و او را در وسعت آباد هندوستان فتوحات عظیم روی نمود و چند سال بدولت

اقبال گذرانید تا از تقدیرات وصولت سپاه افغان و دستبرد شیر خان روی نمود اختلال پذیرفت در هندوستان مجال
اقامتش نماند و ملک را بشیر خان گذاشته بی سر و سامان رو بجانب تته و سند و قندهار آورد و باز از آنجا از غایت بیسر انجامی
روی بدرگاه شاه جنت مکان آورده و این در تاریخ اکبری مشهور است که در امداد او دقیقه فرو گذاشت نشد و بعد از ارتحال
آن پادشاه نیکو اعتقاد فرزند ارجمندش جلال الدین اکبر پادشاه پای بر مسند سروری نهاده و شاه جنت مکان سید بیک
ولد وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی را با تحف لایقه بتهنیت جلوس او و پرسش واقعه والد بزرگوارش فرستاد و بعد از
سوانح واقعه حضرت شاه جنت مکان که انواع قضایا در ممالک ایران روی داد اصلاً لوازم الفت و آشنایی بعمل نیامد و طی
بین الجانبین طریق آمد شد مسدود بود تا آنکه حضرت اعلی شاهی در این سال که اوان جلوس سعادت مانوس بود اراده احیای حقیقت
قدیم فرمودند و یادگار سلطان را با نامه محبت آمیز به آن جانب فرستادند و شرح آمدن او بعد از هفت سال از هندوستان
دیگر از سوانح اینسال آنکه میرزا لطف الله شیرازی که وزیر و اعتماد الدوله بود ایالت با وزارت جمع کرده و بخلعت خاص از تاج و کمر
مرصع و اسپ با زین و چهار قب طلادوز و علم و نقاره خانه که مخصوص امرای نامدار است سرافراز گردید دیگر وقایع آنست که میر
میران و اولاد عظام او از یزد بپای بوس اشرف باصفهان آمدند و میر میران بجهت سوء اعمال و موافقت بکتاش خان منظور
نظر عاطفت نگشت اما شاه خلیل الله ولد او که متفق و شاهی سیون بود با یعقوب خان مورد شفقتهای گوناگون گشت و مهمات
یزد با و شفقت شده در ظلال اقبال غنیمتش بحکم صبیه شاه جنت مکان که در خانه شاه نعمت الله ولد میر میران بود باجل طبیعی
در اصفهان در گذشت و حضرت اعلی بتعزیه قدوم شریف ارزانی داشتند و دیگر از قضایا آنکه در اینسال چون حرکت رایات
جهانگشایی بجانب فارس تصمیم یافته بود و بندگان حضرت اعلی بودن شاهزادگان بجهت قرب گیلان و فرار فتنه انگیزان در ورای
صلاح ندانسته ایشان را باصفهان آورده در قلعه تبرک نگاه داشتند و کوتوالی قلعه را باحمد بیک کرامارجوع کردند **ذکر توجه
موکب همیون بدار الملک فارس و لشکر فرستادن بکرمان و بعد از انتظام مهام آن ولایت معاودت نمودن بمقر سلطنت**
چون یعقوب خان از یزد متوجه شیراز شد بعضی از دیوانه حیران قزلباش که از سوء اعمال مخلعه از بندگان اعلی خایف بودند
مثل بوداق قراکونه خنوسلو و مختار سلطان تکلو و ترابی بیک ولد ولو اختیار ترکان و ابوالفتح بیک شاملو ولد فولاد بیک
امیر آخور از اردو فرار نموده بشیراز رفتند یعقوب خان اصلا مقید برضای ولینعمت نشده مقدم ایشان را گرامی داشت و بجهت
باز یافت خزاین بکتاش خان او را خایف میگردانید نه ایمنی موجب مزید علت گشت بیکبارگی سر بعصیان و طغیان برآورد و
امرای فارس را تابع خود و دلالت نموده و بندگان نواب اعلی بکرات منشور و ارقام شفقت آمیز فرستاده مفید نیفتاد و بجهت
زخرفات آمیز بر زبان می آورد و خوش آمدگویان تصدیق مینمودند القصه بتکلف از فرمان پادشاهی کرده تا آنکه بعضی از امرا آنجا
رفته آثار طغیان و عصیان او مشاهده کرده در ییلاق کوشک زرد از اردوی او جدا شده بملازمت اشرف آمدند و حقایق
حالات معروض داشتند و یعقوب خان از آوازه ورود موکب همایون و بی اتفاقی امرا احمال و اثقال خود را بقلعه اصطخر فرستاد
با چند نفر از مردم اعتمادی بقلعه رفته متحصن گردید اعیان ذوالقدر فوج فوج باستقبال موکب همایون آمده حقیقت قلعه رفتن
او عرض کردند و چون ییلاق کوشک زرد مخیم سرادقات اجلال گردید اسلمش خان مهردار را با یوزباشیان و قورچیان عظام

برده میشود و یعقوب خان از بیم زده مسرور گشته از قلعه داری تنگ آمده بآمدن ملازمت و پای بوس عرضه داشت نمود
التماس بی اخلاصی پاک طینتی میرزا خان بیگ و تراب بیگ ولد و لو اختیار ترکان معروض نموده مرتضی قلی بیگ برادرزاده
خود را بشهر فرستاد که بملازمت اشرف رسیده که هرگاه حکومت شیراز بدستور سابق باو متعلق گردد او از قلعه بیرون آمده
بشرف پای بوس مشرف گردد چون میرزا خان بیگ وزیر بشرف ملازمت اشرف مشرف شد بندگان اعلی نسبت به یعقوب خان
التفات بسیار نمودند و میرزا خان بیگ متکفل آن شد که بقلعه رفته خان را بملازمت اشرف آورد القصه میرزا خان بیگ و
تراب بیگ بقلعه باز گشته آنچه دیده و شنیده بودند خاطرنشان کرده او با آمدن مایل و راغب گردید قلعه را بیکی از معتمدان خود
سپرده خود باتفاق مصاحبان و مخصوصان از قلعه بیرون آمده با کمال غرور روانه شهر شد چون قاید ادبار دو کاو نقی [?] گریبان
او را گرفته بود او را بتهلکه رسانید و حضور او همان حاکم باستقلال فارس تصور مینمود چون منشور ایالت باو رسیده بود مصرع زهی
تصور باطل زهی خیال محال و بعد از پای بوس او تا سه روز در کمال شوکت بدولتخانه همایون آمد و شد مینمود روز سیوم دیوان
اعلی را مورد اعراض گردانیده از داد و ستدی که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند باز خواست نمود غافل از این معنی بود
بیت اگر خسی بهوا رفت از کشاکش باد ✽ بیکدمی دو سه ناچار بر زمین افتد ✽ و سخنان لاطایل از او در وجود می آمد و قلعه را تصرف
بعدی از ملازمان پادشاهی نداد روز چهارم در درگاه خلوتخانه همایون را بایزید بیگ قاپوچی باشی استاجلو سپردند که هیچ آفریده
بی طلب بخلوتخانه همایون نیاید و کس بیرون نرود و یعقوب خان بطریق معهود آمده مغرورانه در مجلس بهشت آیین نشست در
حضور اقدس با میرزا لطف الله وزیر دیوان اعلی در کمال تندی و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و ستدی که در الکا میکرده اید
از شما میخواهم مشار الیه در جواب گفت بالعین و الراس هرگاه اشاره فرمان همایون شود در تحفظ خاطرنشان تو میشود در این
اثنا حسین خان زیاد اوغلی قاجار که از امرای معتبر بود باشاره همایون دست در میان او کرده برداشته بر زمین زد در اول
حال او تصور کرد که از مقوله دست بازی و ظرافت گفت جوانی در میان دارم چه محل ظرافت حسین خان او را دشنام
داده گفت ای نمک بحرام ای افعالی که از تو بظهور آمده چه توقع داری یعقوب خان دانست که حال چیست فی الفور شروع
در عجز و انکسار کرد حسین خان او را دست بسته و سر شکسته و سر برهنه در برابر ایوان در آفتاب باز داشت و رفقای او را
یکیک باندرون دولتخانه میطلبیدند چون داخل میشدند بر تیغ پاره پاره میکردند که در بیرون هیچکس از این حال خبر نداشت
تا هنگام عصر این صحبت در کار بود تراب بیگ و مختار سلطان و بوداق بیگ قرا کونه و ابوالفتح بیگ شاملو و چند کس دیگر که
خمیرمایه فساد بودند بمجلس آمده برفقای فنا ملحق شدند و جاده ثبات را بیرون آورده عبرت الناظرین از او و عبرت آمیخته ها
یعقوب خان را جهت قلعه بدست آوردن نگاه داشتند در آن روز بقتل نرسید در سیاه چالی که خود کنده بود جمعی از ذوالقدران
بکنار چاه حبس مینمود و یعقوب خان نیز مجبور گشت نوشته او گرفته بقلعه فرستادند که معتمدان او قلعه را بملازمان شاهی بسپارند اما
اهل آن قلعه بنوشته عمل نکردند و قلعه را نسپردند و چند روز از جمعی بنده ذوالقدران که به تیغ قهر یعقوب خان کشته شده بودند او را
بیرون آوردند در سر چاه سرنگون آویخته سیاست مینمودند و ناله نفیر باوج فلک اثیر میرسانید بعد از چند روز که قلعه بدست
نیامد ریش سفیدان ذوالقدر متکفل آن مهم شده در قتل یعقوب خان تعجیل مینمودند حضرت اعلی او را بدست ذوالقدران

ذوالقدر و مردم فارس بمحاصره قلعه مأمور فرمودند و موکب همایون بجهت حرارت هوا چند گاهی در ییلاق مذکور گذرانیده عزیمت
شیراز فرمودند در اول ماه ذی قعده آن بلده فاخره را که تخت سلیمان و ممدوح سخنورانست [?] که از قدوم زینت بخش روضه جنان
گردانیدند و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل بود بادای لوازم خدمت پرداخته با تمامت اهالی و اعیان فارس
بپای سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند ابراهیم خان والی لار تحف و هدایا فرستاده اظهار بندگی نمود و ایالت ولایت
شیراز را بامیرالامرائی بنیاد خان نامزد شد که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت و حضرت اعلی بسیر و سواری مشغولی
مینمودند در خلال این حال از صدمات عین الکمال چشم زخمی بذات صفات رسیده در هنگام سواری واسب خاصه از آن
افتاده پای مبارکش کوفته گردید و جراحان بمعالجه پرداخته بعنایت ایزدی آن کوفت زایل شده بصحت گرایید دیگر خبر
عصیان و طغیان یوسف خان افشار رسید که قورچیان و ملازمان درگاه را نیز در کرمان بودند بیرون کرده و قلعه را مستحکم
گردانیده دم از موافقت و هواخواهی یعقوب خان میزد بندگان اعلی فرهاد خان را بجهة دفع فتنه روانه کرمان فرمودند چون
لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی ولیخان و بکتاش خان بودند و ولیخان را که مرد نیکخواه و صلاح اندیش بود بایالت بعضی از ولایات
سرافراز ساخته با اکثر بکتاش پسرش آنجنان کاری کرده و بعضی محال دیگر را به اسمعیل خان الیلو افشار رو داده هر دو را
همراه فرهاد خان فرستاده و یولی بیگ غلام در این سفر برفاقت فرهاد خان مأمور شد از سوانحی که در شیراز بظهور آمد کشته شدن
شاهعلی خان ولد خلیل خان افشار است بدست حسن خان ولد عبداللطیف بیگ که در هر دو از اولاد و احفاد منصورند [?] شیخ
ظهور قلندر در کوه گیلویه و فوت اسکندر خان حاکمی که از جانب دیوان منصوب شده بود شاهعلی بیگ پسر کوچک خلیل خان
چون باستظهار لطف همایون خاطر جمع بود در مقام دفع شاهعلی خان در آمده با جمعی بر سر او رفته بیکر حیاتش را قطع
کرد و دیگر از سوانح این حال کشته شدن حسین علی سلطان چکنی ولد بوداق خان است که در خدمت اشرف از جمله مقربان بود
اما صاحب اعیه بود از بوداق خان و اولاد او چنانچه سبق ذکر یافت در خراسان حرکت ناهنجار ظهور یافت که شاهزاده
که او لالاش بود برداشته فرار نمود بقلعه خبوشان برده مدتی سالک طریق خلاف بود چون محل اعتماد نبود غایتش روی
بسریر اعلی آورده و پسرش با جمعی کثیر از ایل و عشیرت در خراسان بودند چند روزی بنا بر مصلحت شرف خدمت و قرب
منزلت دریافته بود او نیز بسزا و از تیغ شحنه سیاست شده القصه کوچ حسن استاجلو و بعضی از مقربان بساط عزت در حرم
خلوتخانه همایون او را بسزا و جزا رسانیدند و ملازمان حسین خان شاملو حاکم قم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بوداق سلطان
که به الکاوری رفته او را گرفته بقم آوردند و اسباب او را تاراج کردند چون در معاملات خراسان صاحب وقوف بود بعد از
ایامی دیگر باره مشار الیه و اولاد او منظور شفقت گشته حسن علی سلطان پسر بزرگتر او بایالت همدان سرافراز شده خود
با سایر اولاد ملازم عتبه اقبال شاهی میبود القصه بعد از رفتن فرهاد خان و کشته شدن حسین علی چکنی چون تسخیر قلعه
اصطخر که بمتانت و استحکام شهره عالم است و بنا کرده فریدون جم است از الهامات غیبی بخاطر قدسی سرایر خطور نمود که
آهوی رمیده را بحسن تدبیر رام نمایند طرح شکار کرده فرموده با جمعی از مخصوصان و ندما بشکار رفتند از حوالی
قلعه اصطخر یک صراحی از راح ریحانی جهة یعقوب خان فرستاده و قاصد هرزه [?] باو رسانید که همیشه در مجلس بهشت آیین نام خان

داده ایشان بتقاص خون [illegible] باتمام کار او پرداختند و بعد از کشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصا حسین قلی خان
سیاه منصور بکوه روی کرده بطریق عیاران از رخنه کوه صعود آن در نظر بینندها محال مینمود بر فراز قلعه برآمده نعره تکبیر بر [illegible]
برکشیدند قلعه را متصرف شدند و بدکاران بجزای عمل رسیدند و در خلال این احوال کس از جانب فرهادخان رسیده و خبر رسانید که مهمات
آن ولایت بر حسب دلخواه صورت انجام یافته قلعه بتصرف درآمد شرح این قصه چنانست که چون فرهادخان بحوالی کرمان رسید جماعت
تعامل طوایف افشار فرستاده ایشان را که از ملازمان قدیمی ولیخان بودند بدستور بملازمت او دلالت نمود طبقه افشار که از امداد
فرهادخان و ایالت ولیخان خبر یافتند تزلزل در احوال ایشان پدید آمده عاقبت خود را در آن دانستند ترک موافقت یوسف
خان کرده گروه گروه باستقبال شتافتند یوسف خان که بر مسند ایالت تمکن داشت با دویست سیصد نفر از غلامان قدیمی
خود بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری داد فرهادخان بشهر درآمده قلعه را محاصره نمود کس بقلعه فرستاده بزبان خوش آمد
یوسف خان را از قلعه بیرون آورده بجانب شیراز مراجعت نمود در وقتی که بندگان حضرت اعلی مهمات فارس انتظام داده
از راه یزد عازم بودند رسیده در بیرون شهر پای بوس حاصل نموده یوسف خان را با تیغ و کفن بدرگاه والا آورده استدعای
جان بخشی نمود او را جان امان داد اما یولی خان در آن روز بجهة آنکه در کرمان با فرهادخان در مقام عذر آمده بود و اراده
داشت که بهمراهی یوسف خان دیگرباره سر بعصیان و طغیان برآورد یکی از اهل مواضعه فرهادخان را خبر داده در آن روز
بدست ملازمان او بقتل رسید و در همان ایام مهدیقلی خان چاوشلو که همراه شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا بایلچی
گری رفته بود رسیده خبر رسانید که فرمانروای روم مقدم شاهزاده نامدار را گرامی داشته معامله صلح بر وجه دلخواه انعقاد
پذیرفت و مهدیقلی خان رخصت انصراف یافته عنقریب که با نامه محبت آیین میرسد بالجمله بعد از آمدن فرهادخان بندگان
اعلی اردوی همایون را از شیراز روانه اصفهان نموده خود بیزد تشریف بردند فرهادخان در رکاب مقدس همایون بیزد
رفت و چون آن خطه دلپذیر از قدوم شاه زینت یافت باغ کلش که مقام و مسکن شاه خلیل الله بود آرامگاه خسرو
زمین گردید شاه خلیل الله بلوازم خدمت پرداخته خدمات لایقه بجای آورد و در آنجا جناب آصف صفات حاتم بیک وزیر
سابق ولیخان را با برادر خدمتی که در نیولا در کرمان بتقدیم رسانیده بود مورد شفقت شاهانه شد بمنصب استیفای ممالک
محروسه سربلند گردید و بعد از صفا حضور و دادخواهی عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه اصفهان معطوف داشتند
دیگرباره دولتخانه مبارکه نقش جهان محل نزول شهریار گیتی پناه گردید و سوانح اقبال که در آن اوقات بمنصه ظهور
رسید آن بود که چون احمد بیک کوتوال قلعه تبرک در ایام غیبت همایون آذوقه و مایحتاج بسیار بقلعه کشیده اسباب قلعه
داری بر وجه لایق سرانجام نموده بود شاهزادگان در آن قلعه بودند احمد بیک مورد طعن بدگویان گشته او را با ارادهای
دور از کار متهم ساختند بعلاج و رضای اهالی اصفهان بویرانی قلعه شاه جهان رواج گشتند اما در باب شاهزادهای
محل توطن ایشان متردد بودند و عموم دولتخواهان مبالغه در تضییع ایشان مینمودند و حضرت اعلی رعایت صله رحم نموده
رضا بفنای ایشان نمیدادند بالاخره بمصلحت جمهور دیده جهانبین ایشان را که چراغ فتنه و فتور بودند از دیدن عاری
و عاطل کردند و از اصفهان عنان توجه بصوب دارالسلطنه قزوین معطوف داشته در کاشان کورحسن استاجلو که از

ی

عظمای

عظمای الطایفه بود و بظنه آنکه از تربیت زمان مرشدقلیخان است و اعتماد و برا نیشاید بدست حسن بیک قورچی خاصه
بقتل رسید و از آنجا بقزوین تشریف بردند در آن اوقات محمدیخان تخاق که از امرای معتبر زمان شاه جنت مکان و امیر
الامرای آنجور سعد بود و بتقاریف زمان و اعتبار در میان از آنملک برآمده بود بجد و در اردوبیل معلی بسر میبرد بپای
سریر اعلی رسید منظور نظر عاطفت گشت و فصل زمستان در قزوین بخرمی گذرانیدند **ذکر وقایع سال همیون و ایام
سعادت مقرون توشقان ئیل ترکی سنه الف سال پنجم جلوس همیون و قضایای آن سال** چون فصل
بهار بنهایت انجامید و بهاری صلای نزهت و خرمی در داد در روز چهارشنبه پنجم شهر جمادی الاول خسرو چهار بالش سپهر در
شرفخانه حمل مقام و آرام گرفته شاه جمجاه در باغ سعادت آباد قزوین جشن خسروانه آراسته بعشرت گذرانید و چون
خاطر انور از میرزا لطف الله وزیر بجهة سوء اعمال پرسش که از روی جهل و غرور بارتکاب آنها دلیری میکرد او را از وزارت
معزول کرده حاتم بیک اردوبادی که مستوفی بود بمنصب اعتمادالدوله ملقب گشتند و هم در این سال الله قلی بیک قاپا
اغلی که قبل از این نواب همایون اعلی در سلک قورچیان او را منتظم گردانیده بود برتبه یوزباشیگری تاج سربلندی
یافت و در همان ایام ایلچیان روم از پاشایان سرحد آمده خبر استحکام بنیان مصالحه آوردند و متعاقب ایشان مهدیقلی
خان که در روم کما ینبغی باداب رسالت پرداخته مراجعت نموده بود در اردوبیل که مقر حکومت او بود تحف و هدایا گذرانید
و نامه محبت آیین حضرت خواندکار را بنظر همایون رسانید مستعدان روم تاریخ این صلح را سال فرخنده فال حفیظ
یافته بودند و در نامه قید کرده بودند در سوانح این ایام مهدیقلی خان بعد از یکماه چهل روز که در خدمت اشرف بود چون
از ایماق چاوشلو و قوم مرشدقلیخان و محمد شریف خان بود و محمد شریف خان فرار نموده بگیلان رفته بود بعضی
خطایا باو اسناد کردند مزاج مبارک که اشرف از طبقه چاوشلو عموما منحرف بود و صاحب داعیه ایشان را میدانست
او را کرانیده چون قهرمان قضا بقطع رشته حیاتش فرمان داده بود بقتل رسید مراد خان بیک برادرش که در روانه اردو بود
فرار نموده با لکای روم رفت بنابران برادر دیگرش احمد بیک مقطوع الرجلین گردید بعد از سیاست ایشان [illegible]
مرشدقلی سلطان توخجلو [illegible] چهار کار را که از ایماق استاجلو بود بگیلان رفته که محمد شریف خان فرار نموده بار را گرفته بدرگاه
در آورد و اگر خان احمد حمایت نموده ایشان را نفرستد آنجا توقف نموده حقیقت عرض نماید که اندیشه کار او نموده شود
و چون خان احمد دانست که نواب اشرف بدست آوردن ایشان مبالغه عظیم دارد دست از آنجه باز داشت مرشد
قلی سلطان ایشان را گرفته بدرگاه اعلی آورد شحنه غضب پادشاهی بقتل ایشان پرداخت و بنا بر مراعات جانب سیادت
خان احمد و بنا بر قرابت قریبه که با والده محترمه بندگان اشرف داشت و بشرف مصاهرت این دودمان مشرف بود
از سلوک ناپسند او اغماض نموده او را بانواع نوازشات شاهانه سرافراز گردانید در این سال حکومت همدان و امیر
الامرایی کل ولایت قلمرو علیشکر تا سرحد بغداد بشاهزادگی محمد باقر میرزا تفویض یافته ایلجات بملازمت او مامور
شدند و اغورلو سلطان بوکالت شاهزاده منصوب گشته روانه همدان شد و چون شرط مصالحه در میان طرفین اطلاق
بود چند نفر از پاشایان سیاه مراد پاشا را که در محاربات تبریز گرفتار شده بود در قلعه قهقهه محبوس بود از آنجانب

اطلاق فرموده روانهٔ روم گردانیدند واز جانب روم نیز شاهرخ خان مهردار و مهدیقلی خان شاملو و قورخمس خان
شاملو در رفعا مطلق العنان ساخته روانه آنصوب نمودند و شاهرخ خان در راه بیمار شده ودیعت حیات بمتقاضی
اجل سپرد و دیگران آمدند قورخمس خان بجهة بعضی اعمال سابقه قضیهٔ نامرضیهٔ مرحومه بیگم و تحریک کشتن حسین قلی سلطان
پدر مهدیقلی خان در تبریز باغوای امیرخان و تضییع سلطان حسین خان پدر علیقلی خان للهٔ حضرت اعلی مستحق
انواع عقوبت شده بوداق خان لحظه که در برابر ایوان چهل ستون بنظر همایون درآمد او را بدست مبارک بجزای اعمال
مهدیقلی خان مورد الطاف گشته بمنصب موروث ایشیک آقاسی گری سرافراز گشته و دیگری از سوانح عصیان دولتیار
خان سیاه منصور و دفع فتنهٔ اوست کیفیت این واقعه چنانست که دولتیار خان ولد خلیل سلطان سیاه منصور
که از امرای زمان شاه جنت مکان بود و خود در خدمت شاهزادهٔ مغفور سلطان حسین میرزا میبود در ایام فتنهٔ
تکلو ترکان خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و بمرتبهٔ امارت ترقی نموده در حدود سجاس الکا و تیول با و عنایت شد بعد از
قضیهٔ ارتحال شاهزادهٔ مغفور پای از حد خود فراتر نهاده قلعه در سجاس ترتیب نمود آذوقه و یراق بسیار جمع کرده
در ان ولایت کوس لمن الملکی زد ابوطالب میرزا اینها را پروای معلا او نبود بعد از جلوس همایون شاهی مرشد قلیخان که سفر
خراسان در پیش داشت مهم کار او را بوقتی نهاده بفکر کار او نپرداخت بعد از ان حضرت اعلی حسین سلطان را بر سر او فرستاد
چند گاه قلعه را محاصره نموده کاری نساخت باز آمد چون بندگان اشرف را در انتظام مهمات عراق و فارس و کرمان
مشاغل عظیم در پیش بود بامور دیگری نپرداخته متوجه اصفهان و شیراز شدند و او در غیبت موکب همایون بیشتر از پیشتر
آثار طغیان بظهور آورده دست درازی بولایت قریبه مینمود و گروهی از بیدولتان اکراد بر سر خود جمع کرده در مقام خرابی
خلایق در آمده شارع راه مترددین بود بطریق قطاع الطریق اموال و اسباب مسلمانان را متصرف شده بدرگاه جهان پناه
نیامد مع هذا در محالی که با و نسبت نداشت خصوصا سلطانیه و الجزد ر انجان و طارم و درجزین و الخ دست تطاول دراز کرده
بی اندامی او از حد اعتدال تجاوز نمود برذمت همت شاهانه دفع او لازم گشت و در اول حال مهدیقلی خان شاملو را بر سر او
فرستاده متعاقب او حسین خان قورچی شمشیر حاکم قم را نیز فرستادند و ایشان بدانجا رفته قلعه را محاصره نمودند از جانبین
محاربه و مجادله وقوع یافت تا آنکه کار بر او تنگ شده بحسین خان پیغام داد که چون با قزلباش خصوصا شاملو خویشی
شده ام بیرون نتوانم آمد که موکب همایون بدینصوب نهضت نماید خود را برکاب مقدس میرسانم حسین خان این معنی را
معروض داشت بندگان اعلی بتقریب سیر و شکار کوزل دره باکدود توجه نمود بعد از سیر و شکار بحوالی قلعه تشریف بردند دولتیار
که از قلعه داری تنگ آمده بود او ندود و کومک مأیوس چاره جز بیرون آمدن نداشت در همان روز بیرون آمد چون اول حمایت نداد
و تنبیه و تادیب متمردان پیش نهاد همت والا بود نایرهٔ غضب در بارهٔ او بنوعی اشتعال یافته بود که جز بزلال تیغ آبدار منطفی
نمیشد همان لحظه مقید و محبوس گردید و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده بحکم قضا جریان ویران گشت او را بقزوین
در آورده در میدان سعادت آباد بدست شحنهٔ سیاست افتاده خرمن هستی بباد فنا داد و همچنین امیر حمزه خان ولد بایندر
خان طالش که پدرش مرد صلاح اندیش بود و در زمان شاه جنت مکان از امرای عالیمقدار بود خود را از پدر اعقل و اشجع

در ایام

در ایام فطرت آذربایجان واقتدار ابوطالب میرزائیان پدر او را از الکای موروث بیدخل کرده در الکای گسکر و گیلانات
نیز گرگوب و جوار با دو داشتند دخل مینمود و تمام حکام طوالش و الکه و دو بزرگی او در اینده رفته مطیع او بودند چون آفتاب دولت
شاهی از افق خراسان طالع گردید ایام وکالت مرشد قلیخان بود و هنوز قواعد قصر سلطنت استحکام و انتظام نیافته بود در
اوان سبقت گرفته پیشتر از همه امرا آمده و بپایهٔ سریر اعلی آمد و مرشد قلیخان او را نوازش نموده رعایت الکا شد و در
اوقات که بندگان حضرت اعلی بر اصلاح سپاهی و رعیت گماشته همواره بستان خود را یکیک بدست آورده و ساحت مملکت
از وجود فساد آلود ایشان میپرداختند او بجهات در استحکام قلعه سپندان که در تصرف او بود اعتماد نموده او را مأمن خود پنداشته
در آمدن بپایهٔ سریر اعلی اهمال جایز دیده و در این ولا که انتظام ولایت آذربایجان برای دوربیت ذوالفقارخان برادر
فرهادخان مفوض گردید الکای گسکر کنار را که امیر حمزه خان بخود سر متصرف شده بود با لوند سلطان برادر کوچک
فرهادخان دادند و او بتمکین مشارالیه که او را دخل نداند و حکم جهانمطاع نفاذ یافت که محمدیخان تخاق که در حدود
دار الارشاد بود باتفاق اولاد صدریخان صفوی و طبقهٔ شیخاوند متوجه آنصوب گشته امیر حمزه خان ولد کال الکوت
و غرور سه چهار هزار و پیادهٔ طالش جمع آورده بعزم محاربه پیش آمد فیمابین جنگ صعب بوقوع انجامید به نیروی دولت
قاهره شکست بجانب لشکر امیر حمزه خان افتاد جمع کثیر از لشکر او طعمهٔ شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و او شکسته خود
خود را بقلعه رسانید و نیز بدستور قلعه سپندان آن اقامت کرده از بیرون آمدن تقاعد میورزید رای جهان آرای بر آن متعلق
گشت که قلعه را از دست او بگیرند حسن خان چاوشلو قورچی تیر و کمان را بایین خدمت نامزد فرمودند و چون قلعهٔ سپندان
قلعه ایست بر فراز کوه رفیع واقع شده از غایت رفعت و بلندی با فلک الافلاک دعوی مساوات مینماید و دامن آنکوه بلند قلعه
الوند بیشه و جنگل است که گمراه پیش نمی‌ارد و ضیق الطریق بمثابه که عبور یکنفر پیاده از انجا بغایت دشوار است و امرا در
حدود قلعه جایی که مناسب اقامت بود نزول نموده راه آمد و شد را مسدود ساخته الکا را متصرف شدند و مردم طوالش
اظهار دولتخواهی کرده بنزد امرا آمده بخدمات قیام مینمودند امیر حمزه خان عریضهٔ خواهشآمیز بخدمت اشرف فرستاده
که میانهٔ او و اولاد حسن بیگ قراملو که الحال حاکم باستقلال آذربایجانند دودمان ما عناد و نزاع واقعست و در میانه خونها ریخته
شده و ایشان در مقام انتقامند بدانجهة بیرون نمیتوانم آمد التماس است که یکی از امرای شاملو را بفرستند که قلعه را باو
سپارم و رخصت زیارت عتبات ارزانی دارند که بدان سعادت عظمی استسعاد یافته بدرگاه معلی آیم این مسئول درجهٔ
قبول یافته حسین خان شاملو حاکم قم را فرستادند و او چون بپای قلعه آمد جهة اطمینان قلب مشارالیه ذوالفقارخان
و جماعت قراملو را از پای قلعه کوچانیده امیر حمزه خان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون آمده پسران خود را بخدمت
اشرف فرستاد و خود با نسا و صبیان از راه شیروان بیرون رفت حسین خان قلعه را حسب الفرمان بذوالفقارخان
سپرده بدرگاه معلی آمد اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عتبات بشیروان عود نموده از خوف اولاد حسام بیگ که با
یکدیگر بی اندامیها کرده بودند جرأت آمدن اینطرف ننموده در شیروان میانه رومیه توقف نمود با ایشان هم از در
دمساز گشته بوقت فرصت کردن او را از بار سر سبک ساخته خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه والا آوردند اما

بندگان حضرت اعلی بنا بر حقوق خدمات سابقه و ارادت و اخلاص پسران او را مورد شفقت گردانیده و در سلک
غلامان درگاه منخرط ساختند القصه بعد از وقوع اینحالات حسن خان چاوشلو را حکم شده که باتفاق بسطام آقا
داروغه دفترخانه همایون که مرد ریش سفید با رای و هوش و کاردان بود جهت تعیین سنور بسرحد ادرباچان روند
ایشان حسب الفرمان بدان صوب رفته باتفاق خضر پاشا حاکم نخجوان که از جانب خواندکار روم مأمور آن امر بود طریق
سنور و سرحد بطریقی که مقتضای وقت بود نموده الخدمت را کما ینبغی بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند و در اینسال شاه
ویردی خان عباسی ولد محمدیخان لر کوچک که در این چند سال دم از استقلال زده بسیاری از ایل و الوسات قلمرو علیشکر را
کوچانیده بولایت خود برده بود و خود را از متابعان روم میشمرد در اینولا که میانه رومی و قزلباش صلح واقع شده او کسی
بدرگاه معلی فرستاده عهد کرد که اگر رقم عفو بر زلات سابق او کشیده شود بعد الیوم در جاده بندگی و انقیاد مستقیم
بوده باشد چون طبقه الوار دودمان عباسیان لر مذکور را از قدیم الایام شیعه مذهب و دوستدار اهل بیت اند حضرت
اعلی از اعمال سابق او اغماض نموده در مقام التفات شدند و مقصود بیک ناظر بجهة تسلی خاطر و اطمینان قلب مشار الیه
بلرستان رفته بانواع تفقدات و نوازشات پادشاهانه اختصاص داده مراجعت نمود **ذکر رفتن فرهاد خان بحسب الاشاره
همیون بخراسان و بازگشتن عبد المؤمن خان بسبزوار و تسخیر قلعه اسفراین و بعضی محال** چون حاجی
محمد خان پادشاه خارزم همیشه با این دودمان اتحاد و دوستی ورزیده در زمان شاه جنت مکان محمد علی سلطان پسرش
بدرگاه جهان پناه فرستاده بود بین الجانبین مراسله آمد و شد مرعی بود و در این دو سال که عبد الله خان پادشاه
ماوراء النهر و عبد المؤمن خان پسر او کمر بتسخیر ولایت خراسان بسته تا مشهد و نیشابور چنانچه مفصلا در قضایای هر سال
مرقوم کلک بیان گشت بتصرف در آوردند حاجی محمد خان اظهار اخلاص نموده مکرر ایلچیان بدرگاه والا فرستاده
و از اینطرف نیز محمد قلی بیگ عربگرلو بایلچیگری نزد مشار الیه رفته در اینولا کتابات از جانب او رسیده که اگر یکی از امرا
نامدار را با فوجی از عساکر ظفر شعار بخراسان فرستند این دولتخواه نیز آمده باتفاق او در دفع شر اعادی کوشیم چون هرگاه
اعادی خراسان بتصرف آن طایفه قرار گیرد طمع در ولایت ارگنج و خارزم نیز که بخراسان پیوسته است خواهند کرد لهذا در این
سال رای جهان آرای بدان متعلق گشت که خود در قزوین بوده فرهاد خان را با جمعی از عساکر نصرت نشان بخراسان فرستند
در اول نوروز فیروز ساعت سعد اختیار نموده او را روانه نمودند محمدیخان تخاق که در روزگار دیده بود با الماس خان مهردار
جمعی برفاقت او مأمور گشته یرلیغ مطاع باسم امرای خراسان عز صدور یافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نموده از صواب
دید او در نگذرند و بمشار الیه سفارش نمودند که اگر عبد الله خان و عبد المؤمن خان بنفس خود بخراسان آیند چون امرا را
با پادشاه مقابله نمودن رسم و آیین نیست عنان از جنگ پیچیده برکناره نشینند و حقیقت عرض نمایند و الا سعی بلیغ بظهور آورند
فرهاد خان حسب الفرمان در استرداد محالی که در تصرف ازبکیه در آمده و حراست محالی که در تصرف اولیای دولت قاهره است
بدانچه مقتضای وقت باشد صلاح بیند حاجی محمد خان پادشاه خارزم را خبر داد و چون بحوالی بسطام رسید حاجی محمد خان
بجهة نزاعی که میانه او و نور محمد خان ابن ابو المحمد خان ابن دین محمد خان بر سر نسا و باغباد بود بدانحدود آمده بود از آمدن

فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام آمد فرهاد خان در مکان مناسب خیمه و خرگاه افراخته اسباب ضیافت شاهانه مهیا ساخته
یکدو فرسنگ استقبال نموده بمنزل خود آورد بعد از ضیافت و تواضعات رسمی با اطلاع طرفان این آستان تجدید عهد و پیمان نمود
که در دفع عبد الله خان و پسرش مدد و معاون یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر جدا شده هر یک باردوی خود باز گشتند فرهاد خان
کوچ کرده بجانب نیشابور روان آورد ابو مسلم خان چاوشلو برادر حسن خان قورچی تیر و کمان حاکم اسفراین بود و امرا و بیات
و غیره که در آن حدود بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره نمودند آوازه آمدن فرهاد خان و اتفاق
حاجی محمد خان ببلخ رسید عبد المؤمن خان با لشکریان بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و شبرغان بخراسان آمده
آوازه انداخت که عبد الله خان نیز با لشکر ماوراء النهر و ترکستان بر سر خارزم رفت حاجی محمد خان این خبر شنیده بجانب
خارزم بازگشت و فرهاد خان خبر آمدن عبد المؤمن خان شنیده متردد خاطر گشت با امرا و ریش سفیدان که همراه بودند
کنکاش نموده بعضی صلاح در جنگ دیدند و بعضی دیگر از عقلا و ریش سفیدان کار آزموده مصلحت در جنگ ندیدند و در این فکر
بودند که خبرگیران که بهر طرف فرستاده بودند آمده خبر رسانیدند که عبد المؤمن خان بایلغار بمشهد مقدس رسیده بسرعت
برق و باد می‌آید تزلزل در میان لشکر قزلباش افتاد فرهاد خان چون از جانب حضرت اعلی بجنگ عبد المؤمن خان مأمور نبود
بمحاربه او دلیری ننمود امرای خراسان را هر یک بالکای خود فرستاد که در حفظ و حراست قلعه خود بکوشند و خود از سر نیشابور کوچ
کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش در معرض تلف آید ببسطام آمده حقیقت معروض داشت و بموجب الاشاره علیه شاهی
بقزوین بازگشت و عبد المؤمن خان در هنگامی که بحوالی نیشابور رسید رفتن قزلباش را فوز عظیم شمرد زیرا که بایلغار آمده
بود و زیاده مردمی با او نبودند بعد از چند روز که اجتماع لشکر ازبکیه دست داد لشکر بر سر اهل بیات که در حدود نیشابور
و بلوک سعدین اقامت داشتند فرستاد و ریش سفیدان بیات صلاح حال خود را در اطاعت او دیده اظهار متابعت نمودند
و جمعی کثیر از عظمای آن قوم در اردوی او بخدمت او رفتند و از آن جماعت کینه دیرینه در خاطر داشت در سال گذشته لشکر کثیر از ازبکیه
بقتل آورده بودند بقتل ایشان فرمان داد محمود سلطان ولد بابا الیاس و اکثر عظمای طایفه بیات در آنجا بقتل رسیده بقیة السیف
غارت زده و پریشان خاطر متفرق و پراکنده شدند میرزا احمد سلطان برادر محمود سلطان بدرگاه جهان پناه آمده در رکاب ظفر انتساب
میبود القصه عبد المؤمن خان در خیال که همت بتسخیر خراسان بسته با لشکر پرخاشجوی بر سر قلعه اسفراین آمده محاصره نمود ابو مسلم
خان با جمعی از غازیان استاجلو و اکراد و غیره که در آن قلعه جمع داشت بحفظ قلعه میکوشیدند و عبد المؤمن خان در تسخیر حصار
اسفراین سعی بسیار نموده توپها نصب کرد تا مدت چهار ماه محاصره امتداد یافت و چند مرتبه یورش عظیم واقع شد و محصوران
قلعه مردانگیها نمودند در هر یورش جمعی کثیر از بهادران نامی ازبکیه مقتول گشته خندق قلعه را از اجساد قتیلان انباشته
کردند موازی چهار هزار از ازبکیه تخمینا در جنگ آن قلعه نابود شدند و در هر مرتبه عبد المؤمن را شعله غضب افروخته تر میگشت
چون بندگان حضرت اعلی از سبب شغل امور جهانبانی فرصت رفتن خراسان نیافتند و اندیشه استخلاص مردم اسفراین
داشتند خبر تسخیر آن رسید که عبد المؤمن خان بر قلعه تسلط یافته شرح واقعه آنکه بعد از چهار ماه که ابو مسلم خان زد و خورد
نموده قلعه را نگاه داشت کار بر محصوران تنگ شد و در یورش آخر که تاب و توان در ایشان نمانده بود ازبکیه برج عروج

نموده بعلوه مستولی گشتند و دست بقتل و غارت دراز کردند ابو مسلم خان با چند نفر از جوانان در یکی از بروج خود را حفظ نموده
تا سه روز جنگ کرده تا تیر در کیش و گلوله و باروت با خویش داشتند احدی از بهادران ازبکیه را جرات آن نبود که بر آن برج
ظفر یابند بعد از آنکه آواز تفنگ انقطاع یافته و سفیر تیر از رفتن باز ماند از ازبکیه دانستند که دیگر آلت محاربه ندارند
هجوم نموده بر جا گرفتند و آن شیرمردان متاع گرانمایه جان را در رهگذر بازار اخلاص و مردانگی بعوض هیچ داده و به خنجر
بران و تیغ خونفشان با ازبکیه دست و گریبان شدند و مردانه شربت ناگوار هلاک چشیدند کچل قباد کلهر که از جمله
محصوران آن برج بود و یکی از بهادران ازبکیه که او را می‌شناخت بمردانگی وحیف آمده او را حراست نموده صحیح و سالم
شبانه از دو دیدبان ازبکیه بیرون کرده بعراق آمده حقیقت قضیه مذکور را بنوعی که مرقوم گشت تقریر نمود و چون حضرت اعلی
با ابو مسلم خان بجهة بی‌ادبی که در جنگ سوسفند ترشیز از و نسبت بآنحضرت صدور یافته بود بی التفاتی تمام داشتند پایه
تأسفی بر قتل او نخوردند و عبدالمؤمن خان بعد از تسخیر قلعه اسفراین بلده سبزوار و مترسان و جاجرم و شغال و جوربید
الحدود در احیطه ضبط در آورده و حکام گماشته بجانب بلخ بازگردید و چون آخر سال بود در آن زمستان بجانب دار السلطنه
اصفهان تشریف آوردند و از آنجا بسیر دار العباده یزد رفتند و باز باصفهان آمدند و بقیه زمستان در آن بلده جنت
نشان بداد و دهی و کامجوئی خلایق مشغول بودند و آخر زمستان بدار السلطنه قزوین مراجعت فرمودند **سوانح ایام
سعادت انجام قوی ییل ترکی مطابق سنه احدی و الف سال ششم جلوس همیون** گشت طراوت افزا بارنسیم بهار
زنگ زدای از دود صیقلی روزگار نوروز میمنت مآل امسال در روز شنبه ششم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاد تحویل نیر
فلک چهارم چهار ساعت شب شنبه مذکور راز آرامگاه دی خرامیده بر مسند عز و شرف تمکن یافت حضرت شاه جمجاه
ستاره سپاه که همیشه خاطر مبارکش متوجه دفع معاندان و استرداد بلاد خراسان بود و تا جلوس همایون بر مسند فرمانروائی
ایران و تختگاه حضرت شاه جنت مکان وقوع یافته بود شرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا قطب
الحق و الحقیقه شیخ صفی الدین قدس سره العزیز و مشایخ عظام که اجداد و آبا کرام آنحضرت‌اند در نیافته بود و تا غایت بجهة
فطرت آذربایجان و مخالفت رومیان ادراک این سعادت در عقده تعویق افتاده بود و در این اوقات چون صورت مصالحه
بروجهی که مرقوم گشت روی نموده فی الجمله خاطر از آن طرف جمع داشت و شوق ادراک طواف مرقد مطهر مشایخ عظام در ضمیر
منیر او از دیاد یافته بود از مقر سلطنت روز افزون بدان صوب بحرکت آمد در خوبتر زمانی بآن آستان سدره نشان
رسیده شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند و سکنه آن عتبه علیه را بالصلات و صدقات نوازش فرموده چون شاه ویردی
سلطان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ که چند سال که ولایت آذربایجان از پادشاه نافذ فرمان خالی بود در لوای شوکت
و اقتدار بر افراخته با اعمالی که خلاف عقیدت و اخلاص بود پرداخته هنوز هوای خودسری در دماغ داشت و قبل از این بر رومیان
نیز توسل جسته نزد جعفر پاشا به تبریز فرستاده و تاج و تاج را از سر گذاشته اظهار متابعت رومیه مینمود و بعد از آنکه مصالحه
وقوع یافته شد و سرحد تعیین یافت و الکای قراجه داغ داخل شد و اینطرف شد مناسب این بود که شاهویردی سلطان
که با عنید از صوفیان این خانواده بود دیگر باره در خدمت مرشد کامل در آید و مصالحه که با رومیان کرده بود از اباء اقتضای

زمان تقیه نام نهاده در مقام تدارک اعمال سابق باشد مشار الیه توفیق این سعادت نیافته بعتبه بوسی مشرف نشده و نیز
در دولت ارشاد و تربت شریف سلطان اولیا بازفوجی از غلامان فرستادند که او را بدرگاه والا آرند مشار الیه روی از ملازمت
این آستانه تافته سالک طریق فرار شده خود را بالکای که داخل سنور رومیه بود رسانید و حضرت اعلی حاکم دیگر جهة آن ولایت تعیین
نمود از سوانح امسال در این سفر لشکر فرستادن بر سر خان احمد و بتصرف آمدن الکاء گیلان بر پیش آمد تا اگر عزیمت همایون
نهضت خراسان تصمیم یافته بی اختیار این واقعه روی داد **ذکر فتح گیلان بتوفیق پروردگار عالمیان** مصداق اینمقال
صورت احوال خان احمد گیلانی است که با وجود دعوی فضل و دانش و خردمندی و تشویشات روزگار که لحظه بر مزاج زمانه
غدار با و رسیده بود قدر جهان و ترحیب نواب سکندر شان و فراغت گوشه امن آبا و گیلان ندانسته خواهست که با
این دودمان بجیل و طراری پیش آید با آنکه خاطر مبارک اشرف از اطوار ناهنجار خان احمد و سلوک ناپسند او که در حمایت
امرای عاصی بظهور آورده غبار آلود بود در این اوقات دو سه مقدمه ظاهر شد که موجب از دیاد تکدر خاطر همایون
گردید اولا آنکه در وقتی که امرای عاصی بگیلان رفته در ظل حمایت او بودند خان احمد چشم از رضا جوئی خاطر همایون پوشیده
در مقام حمایت ایشان در آمده بود و از جاده اخلاص منحرف گشته خواجه حسام الدین وکیل خود را از راه شیروان
باستنبول نزد خواندگار روم فرستاده با او توسل جسته عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک موروثی منست و بطیب
نفس پیشکش دودمان آل عثمان مینمایم و اگر از شیروان فوجی از عساکر آل عثمان از راه دریا بلاهیجان فرستند قلعه
لاهیجان را بتصرف ایشان میدهم و از آنجا بقزوین آمدن آسان است و تسخیر عراق بسهولت دست میدهد بعد از آنکه این
خبر بسمع همایون رسید موجب استعجاب گشت یکی از مجلسیان بزم اقدس حسب الاشاره همایون حقیقت با و اعلام نمود
که اگر بسهو و خطای خود قایل گشته از کرده ابا نمینمود و اظهار میکرد که از خوف و وحشت پادشاهی و مظنه بی التفاتی
چنین خطائی از من صادر شده گنجایش عفو و اغماض داشت و طریق راستی معدول نموده انکار بلیغ نموده گفته
بود که خواجه حسام الدین از من رخصت مکه معظمه گرفته من او را بروم نفرستاده‌ام و خبری ندارم در این اوقات که
معامله صلح با رومیه انعقاد یافت کسی معتمد از استنبول رسیده حقیقت رفتن او و بردن عریضه خان احمد چنانچه مذکور
شد عرض کرد خاطر اشرف از این کفران نعمت بغایت آزرده گشته از تنبیه و تادیب و زیاده از این تکاهل ورزیدن در
طبیعت گنجایش نداشت گوشمال او را واجب دانسته و از اردبیل فرهاد خان و برادرش ذوالفقار خان را با لشکر [illegible]
آذربایجان و طوالش از راه قزل آغاج و دریا کنار بر سر او فرستادند و حکم اشرف بامیر سیاوش حاکم کسکر و علیخان حاکم
گیلان بیه پس صادر گشت که بعسکر فرهاد خان ملحق گشته موافقت و همراهی او بظهور رسانند و موکب همایون بدار السلطنه
قزوین عود نموده و جمشید بیک غلام خاصه شریفه را که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستادند با اینهمه اعمال
ناصواب که از خان صدور یافته بود هنوز رعایت صله رحم و رابطه او با این دودمان منظور نظر مکرمت اثر بود چون
جنود ظفر ورود بر سر او رخصت شده بود هنوز عنایت از موافقت سلطنت باسم خان احمد عز صدور یافت که
همت والا بتوجه خراسان مصروفست و محتملست کردو سال توقف آن ولایت اقتضا نماید قرب جوار و قرابت قریبه

که فیمابین وحقوق تربیت این دودمان وشرط آن بود که از آنجناب انواع مدد وموافقت بمنصهٔ ظهور آید با والد ماجد
بزرگوارم سلسلهٔ دودمان که در قزوین می نمایند لوازم یکدلی ومهربانی وقوع یابد وما را کمال اعتماد بجانب او بود هرگاه
او اظهار موافقت با مخالفان روبیه نموده وخواهد نمود که ایشان را این ولایت بدست در آید از وچگونه این توان بود
بهرحال چون این خبر انتشار یافته بسمع دور ونزدیک رسیده مناسب است که بتدارک ما فات تکیه بر اخلاص خود ومردت
شاهانه کرده بعز عتبه بوسی سرافراز گردد ومجدداً موافقت او با این دودمان بسمع رومیان رسد واگر خاطر او در هیچ وقت
قرار نگیرد چون یساق خراسان در پیش است والد فرزند خود را که باین سلسلهٔ علیه منسوبست با برادر خواجه حسام
الدین که بروم رفته برسم استشفاع بخدمت اشرف فرستد که ما نیز بجهة رعایت حرمت او از تقصیرات او اغماض فرمائیم
وایشان را مورد الطاف شاهانه کرده باز گردانیم وآمدن آنجناب بعد از معاودت سفر خراسان اتفاق افتد فرهاد
خان از استماع طوالش گذشته در لشکر امیر سیاوش ودر قوس علیخان با متجندهٔ آن ولایت جد وملحق گردیدند ومنشور
مرحمت آئین که باسم خان احمد صادر شده بود ارسال داشتند خان که گوش سخن نیوش نداشت اصلا آن کلمات بسمع رضا
نشنود وبین الجمهور چنین مذکور گشت که چون در علم نجوم مهارتی تمام داشته در زائچهٔ طالع خود نظر انداخته خاطر نشان
شده بود که در همین سال مملکت او بدیگری انتقال یافته او را از ملک موروث جلای وطن پیش آید بدین خاطر بدان قرار داده بود
که بکشتی نشسته بطرف شیروان رفته از آنجا بخدمت خواندکار روم رود واهل گیلان با تطمیع بنوعی خواهان همایون اعلی
بودند که خان احمد مکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد ودغدغهٔ اندیشه که مبادا امرای گیلان او را بر رفتن
بخدمت اشرف خبر نمایند بر حسب ظاهر قرار حرب ولشکرکشی داده شروع در سپاه آرائی کرد وامیر عباسی نشسته نشانی که از
طبقهٔ جنگ وامرای بزرگ گیلان بود با کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپه سالار دیلمان وطالش کولی سپه سالار
لاهیجان سردار لشکر کرده هشت هزار سوار وپیاده فراهم آورده بمقابلهٔ عساکر منصوره فرستاد وهر دو فریق بکنار
سفید رود آمده در برابر یکدیگر صف آراستند خان احمد بعد از رفتن لشکریان از نقود وجواهر اسباب خزاین طلا آلات
ونقره آلات آنچه دست گنجش با وی رسید فراهم آورده بجانب لنگرود ورودسر فرستاد که در کشتی آماده فرار باشد ومخدرات
حرم را مصحوب کیا فریدون که از امرای معتبر گیلان بود وسالار حرم از لاهیجان بیرون فرستاده که گاه رفتن باشد بکنار
دریا روند وخود منتظر بود که از پردهٔ غیب چه روی نماید فرهاد خان یکدو روز کنار سفید رود نشسته تحقیق گذارها کرده
گذاری که مناسب عبور لشکر باشد اختیار نموده لشکریان را بعبور امر فرمود امرای گیلان چون مشاهدهٔ آن حال نمودند مستعد
قتال گشته از جانبین جنگ در پیوست از دود تفنگ تفنگچیان خاصهٔ پادشاهی بیشه وجنگل تیره وتاریک شد امرای
گیلان بعد از زمانی اندک بلوازم حرب قیام نمودند وقوت وقدرت لشکر قزلباش وکثرت تفنگچیان وسستی جنود گیلک
مشاهده نموده از کار باز ماندند امیر عباس که سردار لشکر واعتضاد سپاه بود عنان از حرب پیچیده وطالش کولی ودیگران
شکست خورده راه انهزام پیش گرفتند وچون خبر انهزام لشکر بخان احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار
شده بکنار دریا رفت وکیا فریدون را مأمور نمود که حرم محترم او را با صبیه اش بکنار دریا آورد که بکشتی نشسته روانهٔ

وستان

شیروان

شیروان کردند کیا فریدون لایق ندانست که صبیهٔ شاه جنت مکان وصبیه زادهٔ آنحضرت بولایت روم روند رعایت حق نمک
وملاحظهٔ ناموس هر دو طرف کرده عنان از راه کنار دریا پیچیده شاهزاده را از طریق غیر معهود از آنجا بخدمت اشرف
آورد خان احمد در کنار دریا بعد از انتظار بسیار از آمدن متعلقان مأیوس گشته مجال توقف نیافته باتفاق محمد امین
خان پسر جمشید که او نیز دختر زادهٔ شاه جنت مکان بود از نزاع فتنهٔ برادر ومردم بیه پس نزد او آمده بود روانهٔ شیروان شد حضرت
اعلی بنفس همایون ارادهٔ سیر گیلان کرده از راه دیلمان متوجه لاهیجان شدند فرهاد خان بعد از شکست لشکر گیلان بلاهیجان
رفت امرای گیلان چون از رفتن خان احمد وتوجه موکب همایون خبر یافتند همگی روی ارادت باستان سدره نشان
آورده در لاهیجان بسعادت پای بوس مشرف شدند حضرت اعلی بجهة تألیف قلوب گیلانیان با امرای گیلان بنظر التفات
نگریسته همگی را مشمول الطاف واحسان گردانیده بخلاع فاخره سرافرازی بخشید وکیا فریدون را بازای خدمتی که در آوردن
شاهزاده بمزید عواطف از اقران ممتاز گردانیده واز اعیان لشکر گیلان جمعی که قابلیت ملازمت همایون داشتند تعلیم
آورده مواجب ورسوم فراخور حال تعیین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند وسایر متجنده ولیام که همیشه
استعداد سفر ویساقشان از صبح تا شام بوده وحالت بیرون آمدن از محال خود نداشتند با تطوع والرغبه رعیتی اختیار نمودند
ورایات نصرت آیات چند روزی در لاهیجان توقف نموده مطالب ومدعیات گیلانیان را بر حسب الانجام مرام داده ومعافی
سادات وعلما وزهاد ومتولیان مزارات را بامضا مقرون ساختند والکای لاهیجان را امیر الامرای گیلان بمهدیقلی خان
شاملو شفقت فرموده وزارت گیلان بخواجه مسیح گیلانی تفویض یافت والکای تنکابن بمیر عباس شفقت شده سپه سالاری
گیلان بطالش کولی شفقت شد وریش سفیدی کل گیلان بکیا فریدون تعلق گرفت الکای دیلمان را بکیا جلال الدین محمد
دادند ورانکوه بولی سلطان صوفی شفقت شد وسایر محال گیلان حکام وداروغگان قزلباش گماشته معاودت بمقر
سلطنت فرمودند علیخان بحکومت بیه پس سرافراز شده یکهزار تومان بسبیل پیشکش تقبل نموده الکای خلخال را که از
توابع آذربایجانست بلشکر پیوسته دراز او خدمت امیر سیاوش باو عنایت فرمودند بعد از فراغ مهمات گیلان عنان
عزیمت بصوب خراسان معطوف داشتند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب خراسان وفتوحات که در آن سفر
خیر اثر روی داد وبعضی حالات ازبکیه** در همین سال حضرت همایون اعلی در اول بهار خجسته آثار بعد از فراغ مهمات
گیلان روی توجه بجانب خراسان آوردند ودر این سفر نواب سکندر شان موافقت فرزندان ارجمند سعادتمند اختیار نموده
ورفیق شفیق یکدیگر بودند وحکم شد که طوایف قزلباش از اطراف وجوانب بعزم یساق خراسان باردوی کیهان پوی
آمده در چمن بسطام بمعسکر ظفر فرجام ملحق گردند واز امرا واعیان گیلان میر عباس وطالش کولی وکیا جلال الدین محمد
وجمعی دیگر در آن سفر خیر اثر موافقت موکب همایون اختیار نمودند ورایات نصرت آیات از راه ییلاقات فیروزکوه
در حرکت آمده چمن بسطام مضرب سرادقات اقبال گشت وقریب یکماه در آن مکان جهة اجتماع عساکر توقف واقع
شده در همین سال میانهٔ دین محمد خان ابن ابوالمحمد خان والی مرو شاهجان وحاجی محمد خان پادشاه خارزم که با یکدیگر
قرابت قریبه داشتند کلفت ونزاع بدید آمده حاجی محمد خان ولایت نسا ودرون وباغبادر را از تصرف نور محمد خان

ت

بیرون آورده بعد از آن خود سپرده و چون نور محمد خان تاب مقاومت او نداشت التجا بعبدالله خان برده باو توسل جست
و از و التماس نمود که نسا و درون را هر گاه از تصرف حاجی محمد خان بیرون آورده باو سپارد و الکاء مرو که بجهار جو
بخارا قربت و نزدیکی دارد باو باشد عبدالله خان که همیشه آرزوی ولایت مرو داشت این معنی را فوز عظیم دانسته بعزم اجابت
ملتمس نور محمد خان و تصرف نمودن مرو از جیحون عبور کرده بجدود مرو آمد نور محمد خان که سفاهت سیعلی کرده از غایت
تعلق که به نسا و درون داشت قبل از آنکه مطلب و سعی عبدالله خان بحصول انجامد مرو را پیشکش کرده بود بتصرف کار کنان
عبدالله خان داد مرو را استحکام داده یکدو منزل پیش آمده در این اثنا آوازهٔ توجه رایات همایون شاهی باو رسید و
از طرف خوارزم نیز خبر آمد که حاجی محمد خان که با حضرت اعلی شاهی دوستی میورزد عزیمت اینطرف دارد و عبدالله خان که
مطلب خود را آسانی بفعل آورده ولایت مرو را متصرف شده بود این اخبار را بهانهٔ مراجعت خود ساخته بنور محمد
خان گفت که هر گاه بمحاصرهٔ قلعهٔ نسا مشغول گردیم محتمل که مدت محاصره با کشد و اینک پادشاه قزلباش و والی خوارزم
بعزم محاربهٔ اینجانب از دو طرف حرکت آمده اند و ما باستعداد محاربهٔ ایشان نیامده ایم در ینسال ما را مهلت ده که بطرف
بخارا مراجعت نموده سال دیگر باستعداد تمام آمده نسا و درون را گرفته بتو سپاریم نور محمد خان را باین سخن تسلی داده
طبل رحیل کوفته متوجه بخارا شد عبدالمؤمن خان عزم گرفتن نور محمد خان کرده بود او مستشعر گشته بی رخصت از اردوی
عبدالله خان جدا شده با بیورد و فرستاد عبدالمؤمن خان از پدرش جدا شده از راه قرامانجی بخراسان آمد و شنید که موکب
همایون در بسطام نزول اجلال دارد و در نیشابور توقف نموده رقعهٔ مختصری بآداب ترکی نوشته بخدمت اشرف مصحوب
پیادهٔ مجهولی فرستاده بود ما حصل کلام آنکه میانهٔ پادشاهان یا صلحست یا جنگ و ما هر دو شق را آماده ایم اگر بخضرت
رضا بصلح داشته باشد خراسان را با گذاشته بعراق روند و بنوعی که در ازمنهٔ سابقه میانهٔ حسن پادشاه ترکمان که پادشاه
عراق و آذربایجان بود و سلطان حسین میرزا بایقرای پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود بهمان قاعده را
مرعی دارد و اگر اراده حرب دارند بیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدای تعالی است و کمی و زیادتی لشکر
دخلی نیست چون خبر آمدن عبدالمؤمن خان بولایت نیشابور بسمع همایون رسید قبل از ورود رقعهٔ مذکور از چمن بسطام
کوچ کرده از راه جاجرم روانه شدند در انجا رقعهٔ مذکور بنظر همایون رسید جواب آن با لقاب شایسته و آداب سلاطین
در قلم آورده فرستادند مضمون آنکه ما بلطف الهی دار الفتح و در خراسان که ملک موروث صد سالهٔ این دودمانست
بقدر طاقت و توان تلاش مینمائیم و دست از آن نبرداریم و مصالحه سلطان حسین میرزا که از سلاطین جغتای بود و حسن
پادشاه که از پادشاهان ترکمانست با دو شما نسبتی ندارد و اگر بقاعده که میانهٔ کسکن قرا سلطان والی بلخ و شاه جنت
مکان جد امجد ما صلح شده بود و صلح مینمایند که دست از خراسان باز داشته بتنسوبان ما سپارید ما صلح مینمائیم و الا بجنگ
آماده ایم و از عراق بکمال اشتیاق بهمین آرزو باین ولایت آمده ایم و در هر جا که اختیار مینمایند تلاقی فریقین دست
داده آنچه در حکمت غیب باشد بظهور آید مکتوب مذکور فرستاده متعاقب کوچ فرموده چون بجاجرم رسیدند کسی دیگر از
جانب عبدالمؤمن خان آمده مکتوب دیگر آورد که با آن مکتوب اصلا نسبتی نداشت و در مضامین کمال تناقض بود از جمله

در عنوان مکتوب این نوشته بود مصرع با آل علی هر که در افتاد بر افتاد و ما حصل مضمون کتابت آنکه بنا بر مصلحتی بجانب
جام رفتیم ایشان نیز بدانجا آیند که در انجا ملاقات واقع شود و بعد از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف ننموده بجانب
بلخ رفت و در خلال اینحال سادات و اعیان فریمان و سبزوار اتفاق نموده از روی اخلاص و دولتخواهی قوبیداق
بهادر ازبک را که از جانب عبدالمؤمن خان در فریمان بود گرفته بقتل رسانیدند و سر او را بدرگاه جهان پناه آوردند
عنایت خسروانه شامل حال ایشان شده و بسیورغالات و تفقدات شاهانه سرافراز شدند حاکم جاجرم نیز از وصول موکب
ظفر قرین ولایت را انداخته رفت و از طنطنهٔ رایات جهانگشائی و آوازهٔ ورود موکب نصرت اقبال شاهنشاهی تزلزل
در احوال حکام ازبکیه پدید آمد حکام اسفراین و شتغان و جوربد و سبزوار نیز راه فرار پیش گرفتند و چون بلدهٔ اسفراین
مضرب خیام اقبال گشت الله وردی خان را با فوجی از غلامان بر سر نیشابور فرستادند حاکم نیشابور بطلیعهٔ لشکر قزلباش را
دیده بنیاد ثبات و قرارش متزلزل گشت و طاقت توقف و قلعه داری نیاورده از شهر بیرون رفت الله وردی خان و
غلامان داخل قلعهٔ نیشابور شده مژدهٔ فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستادند و اردوی کیهان پوی قریب یکماه در الکای
اسفراین توقف نموده و حکومت ولایت نیشابور بدرویش محمد خان روملو که در زمان نواب سکندرشان حاکم آنجا بود
و در امور قلعه داری کمال مهارت داشت تفویض شده سیصد تفنگچی قدر انداز اصفهانی بسر کردگی میر فتاح مین باشی
تفنگچیان اصفهانی گذاشته و الکاء اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا الیاس بیات شفقت شده املاک ایشان و جمیع رسوم
سفیدان و اعمال و ایل بیات در ازای قتل و غارتی که یافته بودند بسیورغال مسلمی ایشان مرحمت شد حکومت سبزوار
بمحمد مؤمن سلطان نوادهٔ میر شمس الدین علی سلطان مختار الحسینی مفوض گردید و بر سایر محال که بتصرف آمده بود حکام تعین
نمودند و همچنین از هر کس از ارباب و اهالی و اعیان ولایت مذکور که آثار دولتخواهی بظهور آمده بود بانعامات و سیورغالات
از اقران امتیاز بخشیده و بخلع گرانمایه و نوازشات ارجمند سرافراز شدند و رایات نصرت آیات از اسفراین کوچ کرده
از راه جهان ارغنون با سلطان میدانی که قریب برادکان مشهد مقدس است تشریف برده در انجمن دلکشا خیام
نصرت افراختند و از تقریر چند نفر از ازبکیه که در انموضع بدست غلامان گنجعلی خان زیک گرفتار شده بودند چنین معلوم
شد که جماعت ازبکیه که در ولایت مذکور بوده اند در مشهد مقدس جمع شده ذخیرهٔ بسیار جمع کرده قرار بر توقف و قلعه
داری داده اند چون فصل پائیز با تمام رسید طلیعهٔ ضو قیامت نهیب سرما نمایان شد بکهنه عبور و مرور از بکیه خرابی بولایت
راه یافته بود و ذخیره هیچ در محل نمانده و عساکر منصور تنگی میکشیدند در ان زمستان بمحاصرهٔ مشهد مقدس پرداختن موجب
پریشانی سپاه میشد باقتضاء قضا حواله نمودن تا بی توپ و تفنگ ابجانب شهر انداختن که موجب بی ادبیست بدست آید جهته
مصلحت وقت عزم مراجعت بجانب عراق جزم نموده و از سلطان میدانی کوچ کردند و در اردو اذوقه آنکه هر کس داشت بجهة
ذخیرهٔ قلعه نیشابور تسلیم درویش محمد خان شد و در ساعت سعد بدار السلطنه قزوین نزول اجلال واقع شد
و درین سفر خیر اثر از امراء گیلان کیا جلال الدین محمد پی جهتی سالک طریق فرار گشته سایر گیلانیان اندکی از این عمل
خجلت زده گردیدند اما عنایت شهریاری از ان اغماض فرموده خاطر ایشان را بنوازشات خسروانه اطمینان بخشیدند

وبعد از معاودت يساق مير عباس طالش كوبي در دفتار دهقتا انحراف يافته هر يك بمقر حكومت خود شتافتند اما جلال
الدين محمد خان را اجل طبيعي دامنگير شده پيمانه حياتش لبريز شده مقيم منظوره خاك گرديد درينسال امير الامراء
نظم ونسق آذربايجان وتوليت سركار فيض آثار حضرت سلطان الاولياء به فرهاد خان تفويض يافت واعتماد الدوله
حاتم بيگ را با قورچي باشي وارباب مناصب مقرر فرمودند كه در دار السلطنه قزوين باصلاح حال لشكر پرداخته علوفه
ورسومات ومقرريات ايشان را تنخواه دهند ومقرر شد كه تحقيق وبررسي طوايف قزلباش وايل ايماقات كرده
بوده هر كس از ملازم مواجب خوار وغيره ان ظاهر شود كه اسب سواري ويساق داشتند واز يساق خراسان
تخلف ورزيده نيامده است بتقصير يساق مواخذه بوده فراخور هر يك جرايم حواله نموده انواع سياست وعقوبت
بجا آوردند وبانعام جمعي از قورچيان وملازمان درگاه كه در آمد يساق برادران سبقت نموده محنت سفر يساق
كشيده بهند كه في الجمله تنبيه وآگاهي الجماعت بوده بعد اليوم هرگاه كه جار يساق واقع شود تاخير در آمدن ننمايند
فرمان بران حسب الامر اعلى بعمل آورده والحق انيمعني باعث آن شد كه هرگاه يساقي واقع شود جميع طوايف قزلباش
ومردم ايل ايماقات از بيم مواخذه وسياست پادشاهي بلا تعلل سواره وپياده بي اختيار رو در دركله حضار
روي براه آورده سعي مينمودند وزمستان را بدار السلطنه اصفهان بعيش وخرمي گذرانيدند واسكندر بيگ
منشي درينسال سعادت خدمت اين آستان يافته در سلك منشيان عظام انتظام يافت گفتار در محاربه امراي ذ[illegible]

گفتار در محاربه امراي ذ[illegible] با امراي ازبكيه در طون وخراسان وظفر يافتن بتوفيق پروردگار د جـ ن ٧

در اول اينسال
كه رايات نصرت آيات بعد از فتح گيلان بجانب خراسان در حركت آمد قورچيان باحضار لشكرهاي ممالك تعيين
شدند ولنيخان واسمعيل خان امراي كرمانرا با عموم طايفه افشار از ولايت حكم شده بود كه از راه يزد وطبس
بخراسان درآمده باردوي ظفر قرين بپيوندند چون امراي مذكور با لشكر كرمان حسب الفرمان قضا جريان روانه
گشته بطبس رسيدند مصطفي خان كنگرلو حسب الامر اعلي حاكم طون وطبس بود وجماعت ازبكيه بر آنحدود دست يافته
شده ولايت طون وقلعه آنجا را متصرف شده بودند ودرينسال كه آوازه وصول موكب همايون شاهي در خراسان
شيوع يافت مصطفي خان بعزم استرداد ولايت طون با دويست وپنجاه نفر كابيش از غازيان استاجلو وغيره
ملازمان خود كه همگي مردم دلير بودند از طبس بسر طون رفت وشهر بند قصبه طون را از ازبكيه گرفته قوزي مير
كه حاكم طون بود در ارك محاصره نموده محصوران ارك كس بهرات فرستاده استمداد نمودند مير قلي بابا
كوكلتاش كه حاكم هرات بود ودين محمد خان خواهرزاده عبد الله خان مشهور به يتيم سلطان موازي يكهزار
نفر از بهادران نامي جنود ازبكيه بسركردگي تاجلي بهادر بدفع لشكر قزلباش وكومك امراء قوزي بيگ و
محصوران قلعه طون فرستادند مصطفي خان كه مرد دلير وشجاع مردانه بود وكرّرا با مردم اندك بفوج كثير
ازبك محاربات عظيم نموده بود از خبر وصول آنگروه انبوه انديشه نكرده پاي ثبات وقرار استوار داشت
اما بعد از آنكه بمقابله آنگروه شتافت وآغاز محاربه نموده دانست كه تاب مقاومت ندارد ولشكريان در موضع

مضانه در عالم سپاهيگري از اسپان فرود آمده وراكب را حصار خود ساخته به تير وتفنگ شر جماعت از خود دور كرده پياده
روي بوادي مراجعت نهاده ودرازروز بدين دستور تا چهار فرسنگ با ازبكيه زد وخورد نموده بالبك نام موضعي از مواضع
طون رسيده دبيان ده آمده ديوار بست آن موضع را پناه خود ساخته وتاجلي وقوزي ميرزا وساير سرداران ازبكيه در بيرون
فرود آمده آن شب از جانبين پاس داشتند وامراي افشار ولشكر كرمان در طبس از رفتن مصطفي خان خبر يافته از عقب
او بتعجيل روانه شدند وروز دوم كه مصطفي خان در ديوار بست موضع البك بودند بآنجا رسيدند چون سياهي سپاه
قزلباش كه قريب شش هزار نفر بنظر در مي آمدند از دور نمايان شد جماعت ازبكيه مضطرب شده قرار فرار بخود داده اجمال
واثقال را پيش انداخته قدم بوادي مراجعت نهادند مصطفي خان از مضيق ديوار بست بيرون آمده باتفاق سپاهي
دلاوران طايفه افشار مركب رزم وپيكار گرم گردانيده چون قول ابو كر رسيد فيمابين حرب در پيوست جماعت ازبكيه را طاقت
مقاومت آن لشكر جرار نبود در حمله اول شكست خورده جمعي كثير طعمه تير وشمشير گرديدند جان محمد ديوان بيگي كه از عظماي
ازبكيه بود وديوان بيگي يتيم سلطان بود با چند نفر از بهادران معتبر اسير پنجه تقدير شدند معدودي از آنقوم بيرون رفته
اكثر انجماعت راه عدم پيمودند چون اين خبر بجماعت ازبكيه كه در قلعه طون بود رسيد پاي قاتمشان سست گرديد تاب
توقف نياوردند ارك را خالي كرده فرار نمودند بعد از آنكه ازبكيه مقهور گشته امراي عظام بفتح اختصاص يافتند معلوم
ايشان گرديد كه موكب ظفر قرين شاهي بفتح ونصرت الهي از خراسان بجانب عراق بازگشته مصطفي خان در طون توقف
نموده امراي افشار از راه ترشيز وسبزوار بعراق ودر دار السلطنه اصفهان بشرف پاي بوس شهريار گيتي ستان مشرف
شدند جان محمد ديوان بيگي وگرفتاران را با سرهاي قتيلان بنظر انور رسانيدند جان محمد ديوان بيگي را بايچي بيگ اغلام
سپرده نگاه داشتند ودر خلال انحال يتيم سلطان وباقي سلطان برادرش با جنود ازبكيه بر سر سلطانعلي خليفه شاملو
رفته اورا در قلعه سرخس محاصره نموده بودند بتبيين اينمقال آنكه قبل ازين نگاشته كلك نكته پرداز شده بود كه سلطان
علي خليفه مغضوب گشته برخصت نواب همايون بجانب قاين رفت وعليقلي خان ولد امير حمزه خان استاجلو حاكم قاين بود از
صولت سپاه ازبك از قاين بيرون آمده در قلعه خورس من اعمال قاين ميبود چون بآنحدود رسيد طايفه شاملو ملازم قديم
آن سلسله در آنجا بسيار بودند بر سر او جمع شده عليقلي خان آوازه وصول رايات جلال بطرف خراسان آمده با آنكه
اندكي عارضه داشت بكجاوه در آمده عزيمت اردوي همايون داشت سلطانعلي خليفه وطايفه شاملو بهوس حكومت
قاين واخذ مال وغنايم سر راه براو گرفته در مقام محاربه در آمده اغرق خود را در قلعه خورده گذاشته بر غازيان استاجلو
دفع فساد لازم آمده هر دو گروه فيمابين محاربه عظيم واقع شده وغلبه از جانب استاجلو وقوع يافته درين اثنا تفنگي
عليقلي خان خورده اورا مجروح ساخت ودر آخر همانروز از زخم تفنگ درگذشت بعد از فوت او سلطانعلي خليفه ديگر
باره بر قاين مستولي شد اما درينسال يتيم سلطان لشكر بر سر سلطانعلي خليفه كشيده چون او برضاي همايون اعلي بتقلب
بآنولايت تسلط يافته بود مردم آنجا زياده در مقام مدد وهمراهي نيامدند بالجمله از سپاهي وتفنگچي ومردم آنحدود قريب
يكهزار نفر جمع آورده بمقابله او شتافت ودر موضع سرخس من اعمال قاين تلاقي فريقين روي داده فيمابين حرب

صعب اتفاق افتاد یتیم سلطان ظفر یافته قریب چهار صد پانصد نفر از قزلباشیه درین جنگ بقتل آمده بقیة السیف
بدیوار پست موضع سرخس آمده جنگ کنان خود را بقلعهٔ آنجا کشیدند یتیم سلطان او را در تنگنای محاصره کشیده کار بر او
تنگ کرده که خبر وصول لشکر قزلباش و جنگ امرای افشار و شکست یافتن حاجی علی و قوزی میرزا باو رسید باضطرار
از پای قلعهٔ سرخس برخاسته بجانب خواف و باخرز رفت و سلطانعلی خلیفه از مضیق محاصره خلاصی یافته بجانب قاین
رفت بیان حال او در محل خود رقم زدهٔ کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی **ذکر وقایع متنوعه که درین سال سمت**
ظهور پذیرفته از سوانح این سال آنست که شاهویردی خان قراداغلو که در هنگام نزول دار الارشاد اردبیل و فرستادن الله
ویردی خان روی ازین دولت تافته فرار نموده داخل سنور رومیه شده پاشایان سرحد در آغاز مصالحه تجویز نقض شرایط
پیمان ننموده در مقام امداد او نشدند و از معاونت رومیان مایوس گشته چاره بجز التماس بکیر همایون اعلی نیافت
و عریضهٔ ضراعت آمیز فرستاده مضمون آنکه در هنگام وصول موکب ظفر قرین وحشت و دهشت بی اندازه بدین غلام
استیلا یافته متوهمانه بملازمت رسید اکنون اگر مروت شاهانه قلم عفو بر جراید جرایم بنده کشد سر قدم ساخته بپایهٔ سریر اعلی
می آیم و از موقف اقبال منشور اجلال مبنی بر استمالت او عز ارسال یافت و مشار الیه در راه خراسان بموکب ظفر نشان
پیوسته چون هنوز هوای خودسری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود در ایامی که چون بسطام خیام عساکر فرجام بود
خبث باطن خود ظاهر ساخته با چند نفر از امرای منکوب معزول که در اداء سوء اعمال بحسرت و ناکامی میگذرانیدند مثل
شاهعلی سلطان بیات ترکمان و بدر خان افشار و امام ویردی الامانیلو که در آنوقت آبروی نداشت اختلاط آغاز
نهاده با یکدیگر معاشر و مصاحب بودند همانا ارادهٔ غدری داشته اند یکی از ارباب اخلاص از موضع ایشان آگاه بوده
حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و ایشان مستشعر گشته ارادهٔ فرار نموده در روز کوچ عقب ماندند و چون ایشان را گرفته
مواخذه نمودند امام ویردی الامانیلو در برائت ذمت خود شهود گذرانیده نجات یافت آن هر سه بی سعادت مورد
سیاست گشتند دیگری از سوانح آنست که در وقتی که رایات جلال در سفر خراسان بود و امرای افشار هنوز زیانمند بودند
بجریمهٔ تقصیرات ییلاق حکومت کرمان از ایشان ساقط شده نامزد حسن خان استاجلو قورچی تیر و کمان شد و در خاطر انور
رسوخ یافته بود که لشکر افشار را که سودای خودسری در سویدای خاطر ایشان نقش پذیر گشته هنوز عادت سابق
فراموش نکرده اند عموما مواخذه مورد سیاست گردانید و حسن خان عازم رفتن کرمان بود که امرای افشار را که چهره رسیده
حسن سعی و مردانگی ایشان که در محاربهٔ ازبک بظهور آورده بودند سمت وضوح یافت اما حضرت اعلی شاهی بجهت نظام
امور پادشاهی بتقصیر در آمدن طایفهٔ افشار را همچنان در معرض عتاب و خطاب بودند بالاخره در ازاء مردانگی
جنگ ازبک تقصیرات ایشان را بعفو مقرون گردانیدند چون درین سال الکاء مذکور بحسن خان شفقت نموده بود امسال
گردانیده و مجددا حکومت کرمان بایشان شفقت شد و ایشان بشکرانهٔ این عطیه مبلغی برسم پیشکش قبول نموده بعضی از
مردم دوی توجه بجانب کرمان کردند و بعضی از آن وجه بملازمان رکاب اقدس که مشقت ییلاق خراسان کشیده بودند
تقسیم رفت طوایف ذو القدر نیز که سالها حکومت فارس کرده بودند و لشکر کم آورده بودند حکومت شیراز بجبین خان

مصاحب

مصاحب قاجار نامزد شده بود طایفهٔ ذو القدر مستدعای عفو تقصیر خود نموده متقبل شدند که اگر درین مرتبه تقصیر ایشان بزلال
رحمت شسته شود رتق و فتق آن ولایت بدستور در قبضهٔ اقتدار ایشان واقع شود من بعد بیاقی که بوده باشد تدارک ما
فات قیام نمایند حسب الاستدعا مهم ذو القدران نیز فی الجمله صورتی یافته و چون ولایت شیراز در دانسال بجبین خان شفقت
شده بود سال آینده بدیشان مرحمت شد اما حکومت ایشان زیاده از یکسال بعمل نیامد زیرا که دست تعدی برعایای مملکت
دراز کردند و باعث شکوهٔ رعایا و عجزه شده در سال دیگر هر دو طایفه بجهت بدسلوکی از فارس و کرمان معزول شدند دیگری
از سوانح آنکه درین سال در دار السلطنهٔ قزوین مرض طاعون روی شیوع یافته بسیاری از مردم شهر بمواضع بلوکات رفتند
و در وقتی که موکب همایون در خراسان بود و علت وبا روز بروز زیاده یافته خلقی نامعدود در آن واقعه راه عدم پیمودند
خلاصه متوفیان آن واقعه خاتم المجتهدین میر سید حسین الحسینی کرکی بود و دخترزادهٔ مجتهد المغفور شیخ عبد العلی بود و در دیانت
علمای عرب و عجم بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف و در ولایت عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته در اصول و فروع
مذهب حق امامیه رسایل غرا پرداخت و در زمان شاه جنت مکان که اردوی کیهان پوی همایون منبع علما و فضلای
عرب و عجم بود جناب شیخ المحققین شیخ عبد العالی خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی علیه الرحمه مرتبهٔ بلند اجتهاد یافته
جمیع علمای آن دوران اجتهاد او کرده بودند جناب میر سید حسین پای از مرتبهٔ او بالاتر نهاده خود را سید المحققین و سند
المدققین وارث علوم الانبیاء و المرسلین لقب داده در حکوک و مجلات که بتوقیع فرین میشد این عبارات تسطیر می یافت
و تا حین وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند نعش او را بعتبات عالیات فرستاده در آن اماکن مشرفه مدفون
گردید رحمة الله علیه **وقایع سال مسرت مآل ییلان ئیل ترکی مطابق سنه اثنین و الف که سال هفتم جلوس همایون**
شاهی بود و رنگ شا بیت نوروز این سال همایون فال روز هفتم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاد و حضرت شاه
جمجاه زمستان سال گذشته را در دار السلطنهٔ اصفهان چنانچه سبق ذکر یافت بعشرت و کامرانی گذرانیده قریب بنوروز
عالم افروز متوجه دار السلطنهٔ قزوین گشته در دولتخانهٔ مبارکه نزول اجلال داشتند که خسرو چهارم لوای عشرت و کامرانی
در فضای جهان افراخت و نشاط سیر و شکار قزل آغاج از خاطر خطیر شهریار کامکار سر بر زد و بدین عزیمت از مقر سلطنت در
حرکت آمده و الکاء طارم از فر قدوم موکب همایون رشک سپهر بوقلمون گردید و در آنجا بسامع جلال رسید که گیلانیان از بد
سلوکی مهدیقلی خان شاملو شاکی اند حضرت اعلی بنا بر رعایت خاطر و تالیف قلوب گیلانیان او را از حکومت معزول فرموده
احمد بیگ بیکدلی را بداروغگی لاهیجان تعیین کردند و جمعی از قورچیان شاملو تابین او را همراه که در خدمات مرجوعه قیام
نمایند و جناب آصف صفات اعتماد الدوله را با مستوفیان و ارباب قلم و بسطام آقا داروغهٔ دفترخانهٔ همایون بگیلان
فرستادند که مال و حقوق دیوانی آن ولایت را موافق قانون عدالت قرار داده اگر وجه بحسابی در زمان خان احمد و
حکام سابق بران معمول شده باشد رقم بطلان بر آن کشند و خود بنفس نفیس متوجه دار الارشاد اردبیل و سیر شکار
قزل آغاج شدند فرهاد خان که شرف استقبال یافته بود در رکاب اقدس بخدمات قیام نموده طلیخان را از بیه پس و امیر
سیاوش را از گسکر تکلیف شکار فرمودند ایشان امتثال فرمان کرده در قزل آغاج سعادت پای بوس دریافتند و همیشه

در رکاب اقدس حریف بزم مقدس بودند جناب آصفجاه با رفقا بگیلان رفته در اندک روزی جمیع قانونی موافق عدالت
و رعیت پروری قرار داده شد و در خلال اینحال منشور طلب از موقف جلال باسم آنجناب منشور یافت و در قزل اغاج بشرف
بساطبوسی مشرف شد و چون ولایت گیلان بیه پس بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد اراده خاطر اشرف جهان متعلق
بود که تمامت ولایت دار المرز و طبرستان بحسب اقتضای زمان وا زمان قدیم بر افتاده بطریق ملوک طوائف در میانه
جمعی که در ایام فتور و انقلاب پای از مرتبه نوکری فراتر نهاده بتغلب بر ولایتی که با ایشان نسبت ندارد دست یافته
لوای خودسری افراخته انتقام یافته از خاطر تسلط ارباب عصیان پاک کرده از آنجمله گیلان بیه پس که تختگاه سلاطین
اسحاقی و ملک موروثی جمشید خان داماد شاه جنت مکان بو محمد امین خان پسر او که وارث آن ملک بود چنانچه ذکر رفت
همراه خان احمد رفته در شیروان بمرض آبله فوت شد علیخان ولد کارکیا احمد که از ملازمان آن سلسله بود با پسران
جمشید کفران ورزیده ایشانرا بعنف از ملک بیرون کرده خود بتغلب بر آن ولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته بود و سبق
خدمت و دولتخواهی درین دودمان نداشت که مملکت چنین را با و باید گذاشت خاطر الهام پذیر بدان متعلق گشت که گیلان
بیه پس را نیز با گیلان بیه پیش انتظام داده بتصرف دولت اولیای قاهره در آورند چون فرهاد خان در وقتی که بر سر خان
احمد میرفت انواع تعهدات با و کرده بود تعویقی درین امر مناسب میدید امیره سیاوش را بجهة اتحاد و آشنایی که با امیر
حمزه سلطان طالش داشت محل اعتماد ندانسته رای و صلاح درباره او بدین قرار یافته بود که او را دفع نموده الکاء کسکر را
که بطوالش و آستارا پیوسته است متصرف کردند و مهم علیخانرا بوقت دیگر گذارند چون محتمل است که مردم بیه پس که بالطبع بد
خواهان اویند تهییج فتنه نموده سر بخط اطاعت در نیاورند و فتنه ایشان بگیلان بیه پیش نیز سرایت کند بعد از مشاوره و
کنکاش صلاح دیدند که هرگاه در مقام تضییع هر کدام در آیم موجب بدگمانی گشته متوحش میگردند چون رای جهان آرا از
تسخیر کل دار المرز تعلق گرفته بود در کار ایشان درنگ مصلحت ندانسته حسب الاشاره همایون هر دو مواخذ و مقید گشتند
و امیر شاه ملک نامی از اقربای علیخانرا که سابقا خدمت و آشنایی با نواب علی شاهی جهة آزمایش گیلانیان و عیار
شناسی ایشان تربیت فرموده سپهسالاری کل گیلان بیه پس با و رجوع کردند و چند نفر از مردم بیه پس را که اسم و رسمی داشتند
در سلک ملازمان خاصه شریفه انتظام داده و داروغگان جهة رشت و فومن تعیین کرده همراه گیلانیان مذکور فرستادند

ذکر طغیان و عصیان گیلانیان و توجه عساکر ظفر قرین بتادیب ایشان و فیروزی بعنایت ملک منان

چون مهمات گیلان بقاعده که مسطور گشت قرار یافت امیر شاه ملک و رفقا مقرون بشفقتهای بی اندازه روانه
شدند پاره مردم گیلان عموما از و ظاهر ساخته در مقام طغیان و عصیان در آمدند لیامه متجنده بیه پس را جمع نموده
بر سر داروغه فومن رفته او را بقتل رسانیدند و داروغه رشت این خبر شنیده از اطوار مردم آنجا نیز آثار خلاف مشاهده
نموده خود را از رشت بیرون انداخته و امیر شاه ملک تهییج فتنه کرده و بیه پیشانرا نیز بعصیان و طغیان دلالت نموده
مردم بیه پیش قدر شفقتهای شاهی ندانسته خود را در مهلکه عصیان انداخته از سپاهیان بیه پیش دو طایفه اند که همیشه
وکیل السلطنه و صاحب اختیار دولت سلاطین آنجا بودند یکی مااژدر و یکی راجک مینامند و میان این دو طایفه همیشه

بجهة سپهسالاری و وکالت عداوت تمامت درین هنگام میر عباس از طبقه جک و بزرگترین سپاهیان گیلان بود حسب
الفرمان حاکم لشته نشا بود و بو سعید نامی از طبقه ازد ردر بیشه و جنگل مقام کرده تا غایت اطاعت قزلباش ننموده
از میر عباس خایف بود درین اوقات آوازه یاغیگری امیر شاه ملک شنیده نزد او آمده اظهار دولتخواهی خان احمد
و مخالفت قزلباش کرده سفیهان ضعیف عقل گیلان بر سر او جمعیت نموده با امیر شاه ملک عهد و پیمان در میان
آوردند که تا آمدن خان احمد و محمد امین خان ولد جمشید خان وارث ملک که در شیروان بود و هنوز خبر فوتش نزد
گیلانیان محقق نشده بود او را بزرگ و ریش سفید کل گیلان دانسته بعد الیوم عداوت بیه پیشی و بیه پسی که از قدیم
الایام میانه این دو ولایت استمرار دارد بدوستی و الفت مبدل گردانند و بیه پیش را جهة خان احمد و بیه پس را جهة محمد
امین خان که از مقوله فرزند با و است ضبط نموده قزلباش را مدخل ندهند این خبر بلاهیجان رسیده احمد بیک داروغه
و حکام قزلباش باتفاق طالشه و کیا فریدون متجنده گیلان را جمع بمقابله ایشان بکنار سفید رود رفتند احمد بیک از
اطوار طالشه کولی آثار مخالفت تفرس نموده بمقتضای حزم و احتیاط با گروه قزلباش از گیلانیان کناره جست طالش
کولی نیز با او بد مظنه شده از یکدیگر خایف بودند در روز دیگر در میانه این دو طایفه مقاتله بود کیا فریدون که مرد راست
قول خیرخواه بود احمد بیک و گروه قزلباش را از خبث باطن طالشه کولی و مواضعه با شاه ملک و یاغیان خبردار کرده
صلاح دولت قاهره در آن دانست که جنگ را که در آنوقت صرفه نبود بتاخیر انداخته خود را از مهلکه بیرون اندازند
زیرا که طایفه قزلباش عشر عشیر گیلانیان نبودند بدین عزیمت عنان از معرکه پیچیده بدلالت کیا فریدون راه دیلمان
پیش گرفتند طالشه کولی از رفتن احمد بیک و قزلباش خبردار شده کس نزد امیر شاه ملک و بو سعید فرستاده
ایشانرا از آب سفید رود عبور کرده بمزار سید اشرف آمدند و با یکدیگر تجدید عهد و پیمان کرده در مخالفت قزلباش
یکجهت گشتند امیر شاه ملک جمعی کس بطلب خان احمد بشیروان فرستادند و در لاهیجان طرح سلطنت انداخته
و ارباب مناصب تعیین نمودند و هر روزه در خانه خان احمد جمع شده در دیوانخانه او مسندی گسترده بقطع و فصل
مهمات قیام نموده شیلان میکشیدند و دو روزه حکومت را غنیمت دانسته اصلا در مآل حال اندیشه نمیکردند چون
اخبار در قزوین بسمع اشرف رسید شعله غضب قیامت لهب زبانه کشید اول اراده نمود که بنفس همایون متوجه
دفع این حادثه گشته بنوعی در تادیب و تنبیه آن قوم توجه نماید که بقیة السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم
حرف فتنه و فساد بر زبان جاری نتوانند شد چون ماده قابل حرکت موکب همایون نبود فرهاد خانرا مقرر فرمودند
که از راه کوهدم که مابین بیه پس و بیه پیش است رود و الله قلی بیک قورچی باشی را با جمعی از قورچیان عظام مقرر شد
که بدیلمان رفته با احمد بیک و کیا فریدون ملحق گشته از راه شیمه رود بگیلان رفته ارباب عدوانرا از خار تعرض پاک
گردانند فرهاد خان عرض نمود که جرأت و جسارتی که از مردم بیه پیش واقع شده باستظهار مردم بیه پس است اگر عنایت
شهریاری شامل حال علیخان گشته درین مرتبه از تقصیر او گذشته حکومت بیه پس را بدستور با و ارزانی دارند و خود کفیل
نیک و بد مشار الیه شده و درین باب مبالغه بحد افراط رسانید و حضرت اعلی طوعا و کرها بالصواب دید او عمل نموده علیخانرا

از حبس بیرون آورده بخلعت شاهانه سرافراز کرده بفرهاد خان سپرده رفیق او کردند و حکومت و امیرالامرایی بیه پیش بفرهاد
خان تفویض یافته در همان سال مشارالیه با شوکت و حشمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند آواز
ورود عساکر اقبال تزلزل بحال باغیان گیلان انداخته طالش کولی را باتفاق منصور میکال که از جملهٔ باغیان بود بجانب
لشکر دیلمان فرستاد که راه شیمه رود را که از دیلمان بلاهیجان میرود و راهیست در نهایت صعوبت از غایت تنگی و کثرت
لای و جنگل عبور زیاده از یکسوار از مضایق و بغایت دشوار است مسدود ساخته بدفع لشکر قزلباش پردازند و خود
اراده داشت که با میرشاه ملک ملحق گشته باتفاق مردم بیه پس راه کوهدم را استحکام داده فرهاد خان و جماعت را
از دخول گیلان مانع آیند قورچیان عظام چون شنیدند که طالش کولی بشیمه رود آمده مضایق را بهر انجیران و چوبهای
بزرگ انداختن که باصطلاح گیلانیان بنه بری گویند استحکام میدهد و مستعد رزم و پیکار است هنوز فرهاد خان
در کوهدم بود که جمعی از قورچیان که مقدمة الجیش دیلمان بودند پای جلادت پیش نهاده بقراولان لشکر باغی رسیده
جنگ در پیوستند و ایشان را شکست داده در بند نخستین را که بنه برگرده تفنگچی بسیار در آنجا گذاشته بودند از دست
باغیان گرفته پیش رفتند شکست بر لشکر بدعهد گیل افتاده در بیشه و جنگل پراکنده شدند منصور میکال کشته شد طالش
کولی خود را بجاهای سخت کشیده و عساکر منصور از مضایق آن راه سپاهیانه گذشتند تا بلاهیجان در هیچ محل توقف
ننموده آخر روز بشهر رسیدند بوسعید که خبر انهزام طالش کولی و تفرقهٔ لشکر گیلان و آمدن قورچیان شنیده سراسیمه
خود را به بیشه‌های گیلان رسانیده مختفی شد اما الله قلی بیک قورچی باشی لشکریان را از نهب و غارت منع نموده باستمالت
رعیت پرداخت و مردم شهر و دهات جمع شدند فرهاد خان اگرچه از سبقت قورچیان و از فتح لاهیجان آزرده گردید
زیرا که میخواست که این فتح بنام او بود اما ظاهر اظهار بشاشت و خرمی کرده علیخان را با جمعی به بیه پس فرستاد و خود
متوجه لاهیجان شده بعساکر منصوره ملحق گردید و حقیقت بعرض اشرف رسانیده و قورچی باشی و قورچیان چندگاه
در لاهیجان توقف نموده در تفحص و تجسس باغیان و قدمائی که روی میداد حسب الصلاح دولت قاهره سعی موفور بظهور
می آوردند بعد از آنکه خاطر از مهمات انجا جمع شده قورچی باشی و قورچیان بقزوین آمدند و فرهاد خان بانتظام مهمات
گیلان و استمالت گیلانیان پرداخته و علیخان که به بیه پس رفت و مردم بیه پس بالطوع همگی خواهان او بودند بر سر او
جمعیت نموده از امیرشاه ملک جدا شدند و امیرشاه ملک که احوال خود را بدین منوال مشاهده نمود چون فتنهٔ او باعث اختلال
علیخان شده بود بهمان اعتماد نموده بنزد علیخان آمده علیخان چاره بجز گرفتن و کشتن او نداشت و تغافل در آن نمودن
در نظر مردم شبهه بعدم اطاعت و اخلاص میشد او را بقتل آورده سرش بلاهیجان نزد فرهاد خان فرستاد تا آخر اینسال
با فرهاد خان بمدارا سلوک میکرد اگرچه زیاده از یکبار او را ندیده آخرالامر در مقام عصیان در آمده تا آنکه دفع فتنهٔ او
بر ذمت همت لازم آمد و تتمهٔ احوال او و طالش کولی و بوسعید در سال آینده از مساعدت بخت مأمول است **ذکر لشکر
کشیدن عبدالله خان بخارزم و آمدن عبدالمؤمن خان پسرش بخراسان و قضایایی که در ارگنج و خراسان بوقوع
پیوست و آمدن سلاطین ازبکیه بدرگاه سعادت مکان** هر چند صادرات احوال سلاطین ازبک مناسب سیاق تاریخ وقایع

ایران نیست بنا بر ارتباط سخن از ایراد آن چاره نیست بالجمله مرقوم قلم گردیده که میانهٔ نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان والی
ارگنج و حاجی محمد خان بن عطا خان پادشاه خوارزم که از یک طبقهٔ سلاطین ازبک و اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان
و بنی اعمام یکدیگرند بر سر ولایت نسا نزاع واقع شد نور محمد خان پناه بعبدالله خان برده و در استرداد ولایت نسا
از و استعانت جسته ولایت مرو را بجهة پیشکش او کرده و عبدالله خان مرو متصرف شده در حصول مطلب و رفع الوقت
کرده بتغافل گذرانید زیرا که منازعهٔ ایشان با یکدیگر موافق مطلب عبدالله خان بود و نور محمد خان از امداد عبدالله خان
مایوس گشته بلکه از عبدالله خان و پسرش خایف و هراسان گردیده چنانچه مذکور شد بی رخصت از اردوی عبدالله خان بیرون
آمده رو بولایت خویش آورد و عبدالله خان که همگی همتش تسخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصور بود و اتحاد و دوستی سلاطین
ارگنج از حضرت اعلی شاهی کمر و خاطرش مینمود منازعهٔ ایشان با یکدیگر غنیمت دانسته در همان سال که حضرت اعلی باشتغال
مهمات دارالمرز یافته انتهاز فرصت نموده و عبدالمؤمن خان بعزم تسخیر ابیورد و نسا و نیشابور بخراسان آمده عبدالله
خان لشکر بخارزم کشید و چون عبدالمؤمن خان بحدود مرو و ابیورد رسید ازبکیه نامیان و جمعی از ایل ترکمان که در
ملازمت نور محمد خان بودند از بیم جان و نهب اموال طریق بیوفایی سلوک داشته بعبدالمؤمن خان پیوستند و
کلید قلعها باستقبال او فرستادند نور محمد خان بیوفایی لشکر و تسلط دشمن مشاهده نمود در آن ولایت مجال اقامتش
نماند بدلالت حافظک سلطان خیوشانی خود را از آن ولایت بیرون انداخت و بی سر و سامان روی ارادت باستانهٔ
سدره نشان شاهی آورد و حضرت اعلی مقدم او را گرامی داشته شاهزادهٔ کامکار میرزا را با جناب اعتمادالدوله و
بعضی امرا و خاصه و مقربان تا یکفرسنگ باستقبال او فرستادند نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده
شد با شاهزاده رسم معانقه بجای آورد و بدولتخانهٔ همایون آمده در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت نواب همایون
مشرف شد و از روی اشفاق و برادری با او سلوک کرده وکلای دیوان حسب الفرمان نزول ساوری و مایحتاج
برو جلالتی مرتب داشتند و رفیق بزم خاص و معاشر و هم صحبت همایون گردید اما عبدالمؤمن خان چون خاطر از مهم
ابیورد و چپچه و مهنه و نسا و باغباد و دورون و اخکد جمع کرده در حیز تسخیر کشید متوجه قلعهٔ نیشابور گشته در وقتی که هنوز محصولات
بحصاد نرسیده و ذخیره در قلعه بسیار کم شده آمده قلعه را مرکز وار در میان گرفت و درویش محمد خان با غازیان روملو
و تفنگچیان اصفهانی که بحراست قلعه مأمور بودند برج و باره و فصیل و دروازه را قایم کرده بمدافعه مشغول گشتند و خبر
محاصرهٔ نیشابور بمسامع جلال رسید فرهاد خان و قورچی باشی و اکثر عساکر منصوره در گیلان بدفع باغیان مشغول
بودند توجه خراسان چند روزی در عقدهٔ تعویق افتاد و عبدالمؤمن در تسخیر قلعهٔ مذکور اهتمام غیر محصور بظهور
آورده چند مرتبه یورش نموده دلاوران قلعه سپر ممانعت در روی کشیده مردانه محافظت قلعه نموده احدی را راه
بقلعه نداده و بسیاری از بهادران ازبکیه در آن یورشها بر خاک هلاک افتاده کاری نساختند نقابان نقبی از
زیر برجی از بروج برده برج را خالی کرده باروت پر ساختند در اول شب آتش داده باروت آن برج را از یکدیگر
ریخته رخنها پدید آمد و ازبکیه هجوم نموده با سیصد چهارصد نفر از آن رخنها بالا دویدند و بشهر داخل شدند درویش

محمد باقر

محمد خان که خبر ویرانی برج و داخل شدن ازبکیه شنید همان لحظه با جمعی از دلیران روملو و میر فتاح و تفنگچیان اصفهانی
شعلها روشن ساخته خود را برخنهای آن برج خراب رسانیدند گلولهٔ تفنگ بر مثال تگرگ بر ازبکیه ریختند تا عقب
ایشان از آمدن گسیخت و در آن رخنها ماندند و جنگ مردانه کردند و دیگر احدی مجال دخول نیافت الا جمعی از ازبکیه داخل
شهر شده بودند چون از عقب کومک نرسید در کوچها پراکنده گشته غازیان روملو و تفنگچیان و اهل نیشابور سر پای
کوچها را گرفته یکیک را از پا در می آوردند تا نصف شب بین الفریقین جنگ و جدال بود تا اکثر دویست نفر از بهادران
نامی که یکصد نفر از معتبران و سلاطین ازبکیه بودند زنده گرفتار شده تتمه بقتل رسیدند و در آن شب تا صبح کار
کرده آن برج را تعمیر نموده استحکام دادند و عبدالمؤمن خان ازین واقعه بی آرام گردید و متعجب ماند از آن مردانگی فی
الواقع در ازمنهٔ سابقه کمتر وقوع یافته بود که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی نموده برجی را خراب کرده مستعد
یورش شده باشد و تا سیصد نفر داخل قلعه شده باز قلعه داران هجوم کرده قلعه را بدست آورده محافظت نمایند
و شهری بآن بزرگی از شر دشمن چنان نگاهداشته باشند بالجمله ازبکیه از فتح و ظفر مایوس گشته در همان شب باشارهٔ
عبدالمؤمن در پای قلعه فریاد زدند که اگر فلان سلطان و فلان بهادر کشته نشده اند ایشانرا زنده نگاهداشته ضایع
نکنید که ممکنست که اهل قلعه بوسیلهٔ ایشان نجات یافته از سخط و غضب خان ایمن گردند چون چند نفر از غازیان روملو که
یکی از ایشان با درویش محمد خان قرابتی داشت در اول حال بدست ازبکیه گرفتار شده بود نگاهداشته بودند درویش
محمد خان نیز ایشانرا زنده نگاهداشت که در وقت خود بکار آیند در خلال اینحال از شاهویردی عباس دست درازی
بممالک محروسه واقع شده علی الغفله بر سر اغرلو سلطان بیات که در بروجردی بود آمده با او محاربه نموده او را بقتل
رسانید ازینجهت نایرهٔ غضب شاهی اشتعال یافته تادیب و تنبیه او که در قرب جوار مملکت واقعست و فی الحقیقه دشمن
خانگی بود در قم اشرف باسم درویش محمد خان اصدار یافته از مشاغلی که روی داده بود او را آگاه گردانیدند و اعلام
نمودند که چون آمدن بخراسان میسر نیست جمعی کثیر از غازیان روملو و اصفهانی و اهل و عیال و ناموس قزلباش
در نیشابور هست از روی عقل و دانش که دارد با عبدالمؤمن خان مدارائی کرده خود را بهر طریقی که تواند بعراق اندازد
و اهل و عیال را از آنجا بسلامت بیرون آورد که نیشابور بجائی نمیرود و شاهقلی خلفا برادر درویش محمد خانرا طلب
نمودند و این رقم را بدو دادند که بنیشابور فرستد مشار الیه انکار اینمعنی نموده قبول فرستادن این رقم نکرده
گفت ما در طریق صوفیگری و جان باختن در راه ولینعمت و مرشد کامل سرمایهٔ نیکنامی و واقفی را میدانیم برادرم تا جان
در بدن و رمقی در تن داشته باشد کوشش و کشش نموده قلعه را نگاه دارد و بعد از آنکه ضعف بحال او راه یافته از
مصادمهٔ قلعه داری عاجز آید در راه دین و دولت مردانه شربت شهادت چشیده باشد ثواب کامیاب بلفظ مبارک
فرمودند که اینهمه جانسپاری اگر بجهة استرضای خاطر ماست هرگاه ما چنین امر کنیم رضای ولینعمت جستن در طریق
اولی است چون دار السلطنهٔ هرات که تختگاه خراسانست و مشهد مقدس معلی که مدفن شریف حضرت امام ثامن
ضامن علی بن موسی الرضا علیه السلام است با اکثر محال در تصرف مخالفان ازبکیه است بر سر نیشابور اینهمه تلاش

نمودن

نمودن و اهل و عیال بباد دادن چه نتیجه میدهد آخر الامر آنچنانچه بر زبان الهام بیان آنحضرت گذشته بظهور آمد
القصه بعد از مبالغهٔ بسیار یکی از مخلصان جان نثار حامل آن منشور اقبال گشته بسبزوار برد و از آنجا بکس مجهولی
داده به نیشابور فرستادند درویش محمد خان از حقیقت حال آگاه گردید اما تا در قلعه آذوقه بدست می آمد و قوت
لایموتی داشتند دست و پای میزدند بعد از آنکه از فقدان آذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد گفتگوی صلح بمیان
آورده بهادران ازبکیه را که گرفتار شده بودند وسیلهٔ آن ساختند عبدالمؤمن خان از امتداد زمان محاصره شدن
و تلف شدن سپاه به تنگ آمده بود و بسیاری از معارف جنود ازبکیه ضایع شده بودند و صورت فتح و ظفر مطلقا
چهره نمیگشود اینمعنی را فوزی عظیم دانسته عهدنامهٔ نوشت که هرگاه درویش محمد خان دست از قلعهٔ نیشابور
باز داشته روانهٔ عراق گردد از سپاه ازبک اذیت بمال و رجال و ناموس ایشان اصلا تعرضی نخواهد رسید
و او نیز غازیان روملو را که گرفتار ازبکیه شده بودند وسیلهٔ صلح ساخته شرط نمودند که از جانبین گرفتاران را اطلاق
نمایند و چند روزی درین گفتگو بسر رفت درویش محمد خان و اهل قلعه بعهد و پیمان ازبکیه اعتمادی نداشتند قریب
بده و هزار کس از ازبکیه در مدت محاصره بقتل آمده بودند مع ذلک از کید و مکر عبدالمؤمن خان ایمن نبودند تا خود
بهمان ایمان مغلظه مؤکد گردانیدند و از جانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان با مردم سپاه
او باخانه کوچ و اهل و عیال از دروازهٔ عراق بیرون آمدند عبدالمؤمن خان با کل سپاه آراسته در آن روز بمشاهدهٔ
سپاه قزلباش سوار شده بود چون سپاه قزلباش مشاهدهٔ سپاه آرائی او کردند دست از جان شسته مستعد رزم و
قتال ایستادند و سیصد نفر تفنگچی قدرانداز اصفهانی که همراه بوده فتیلهای تفنگ روشن کرده مترصد محاربه بودند
ازینطرف ازبکیه اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در ایام محاصره بقتل آمده بودند اراده نمودند که نقض عهد کرده
از قزلباش انتقام کشند عبدالمؤمن خان با ریش سفیدان کنگاش نموده عقلای آنطبقه گفته بودند که این جماعت
یکهزار نفس اند که همگی دل از جان برداشته تا جان در بدن دارند کارزار مینمایند تا دو سه هزار نفر از ما بقتل نرسانند
مقهور نمیگردند و مع ذلک بدنامی نقض عهد و پیمان لایق رتبهٔ سلطنت نیست اولی آنست که وفا بعهد و پیمان نموده
متعرض آنجماعت نشویم عبدالمؤمن خان این رای را پسندید افتاده اندیشهٔ غدر از دل بیرون کرد اما کس فرستاده
درویش محمد خانرا بر سر اسب طلب نمود که ما را کورنش نموده راهی شود جماعت روملو و تفنگچیان او را از رفتن
مانع آمدند مشار الیه بملاحظهٔ آنکه مبادا از رفتن او بجبن و بددلی محمول گردد تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده با سه
چهار نفر از قشون جدا شده بمقابل عبدالمؤمن رفت امرا او را پیش برده کورنش فرمودند و عبدالمؤمن خان
زبان بتحسین و آفرین برگشوده بود که نمک ولینعمت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص و مردانگی و لوازم نوکری
تقصیری نکردی اما اسب سواری درویش محمد خانرا با زین مرصع طلب کرده از یابوهای کتل خود اسپی بدو داد درویش
محمد خان رخصت انصراف یافته در آن روز تا شب قطع راه نموده خود را بجد و و سبزوار رسانیدند و از آنجا راه
دامغان پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات از لرستان معاودت نموده بود بقزوین رسیده بشرف ملازمت

اشرف مشرف شد و در اداي اين خدمت ايالت لاهيجان و امير الامرايي گيلان شفقت شد بعد از آمدن در
ويش محمد خان عبد المؤمن خان ارادهٔ تسخير سبزه وار نمود چون زمستان رسيده بود خود بمشهد مقدس رفت و جمعي
از امراء ازبكيه بر سر سبزه وار فرستاد محمد مؤمن سلطان نوادهٔ مير شمس الدين علي سلطان سبزه واري كه حاكم آنولايت
بود اندك آذوقه از محال قريبهٔ شهر جمع آورده ارك را استحكام داده بود و چندروزي محافظت شهر نيز نموده سبزه
واريان بقدر قوت و توان بلوازم قلعه داري پرداختند و عبد المؤمن خان از طول مكث خراسان دلگير گشته روي توجه
بجانب بلخ آورده كس نزد امرا فرستاد كه در تسخير سبزه وار كمال اهتمام مرعي دارند چون امرا از رفتن او آگاهي يافتند
با محمد مؤمن سلطان طرح صلحي افكنده سبزه واريان پيغام دادند كه پادشاه قزلباش در خيال بخراسان نيامد و عبد
المؤمن خان كه سفاك و بي باكست در مشهد مقدس نشسته هست مبادا از اضرار سبزواريان در مخالفت او تافته شده
خود بنفس خصوب نهضت نمايد و آتش بيداد در اينولايت افروزد و اصلح بحال شما آنست كه در خيال بقدر حال با او مدارائي
كنيد بعد از آمد و شد سفر قرار دادند كه حاكمي عبد المؤمن بجهة سبزه وار تعين نموده در ميان ايشان تا شش ماه مهمان باشد
و دخلي در مملكت نداشته باشد بعد از انقضاي وعده اگر لشكر قزلباش آيد حاكم ازبك سر خود گيرد و الا حاكم حال بيرون
رفته داروغه ازبك بحكومت قيام نمايد سبزه واريان جهة استخلاص خود از تنگناي محاصره راضي بمصالحهٔ مذكوره شده از
جانبين عهد و ميثاق تاكيد يافت و موسي ميرزا و ندر بهادر نامي از اعيان ازبكيه بحكومت و داروغگي سبزه وار تعين نمود
موسي ميرزا و ندر بهادر با پنجاه نفر بشهر آمدند و لشكر ازبك كوچ كرده از عقب عبد المؤمن خان رفتند و در حدود جام باو
رسيده حقيقت مهم سبزه وار بنوعي كه گذشت عرض كردند چنين مسموع شد كه عبد المؤمن خان زبان تعرض بر امرا دراز كرده
بمصالحهٔ مذكوره انكار نمود بالجمله محمد مؤمن سلطان منازل جهة سكني ايشان تعين نموده ساوري ماه بماه سر انجام مينمود
يكدو مرتبه بين الجانبين ملاقات واقع شد ملازمان حاكم در تحصيل ساوري اندك بي اعتدالي بارعايا ميكردند ميخواستند
كه آثار تسلط و اقتدار اظهار ساخته از هر كس آزرده ميشدند و تهديدات نموده انتظار انقضاي موعد ميكشيدند سبزه
واريان كه شيعهٔ فطري بودند در كوچه و بازار طعن تسنن بازبكيه نموده جاهلان ايشان متعصب مذهب اظهار سب
و رفض ميكردند و ازبكيه دشنام ميدادند و بكرده و شمشير كشيده بي اعتدالانه سلوك ميكردند دو سه مرتبه محمد مؤمن
سلطان كس نزد موسي ميرزا و ندر بهادر فرستاد كه مردم خود را منع نمايد كه در كوچه و بازار تردد نكنند و در مقام اضرار
سبزه واري نبوده باشند ايشان معذرتها گفته بي اعتدالي را بعوام الناس سبزه واري اسناد ميكردند القصه سبزه
واريان از بد سلوكي ايشان به تنگ آمده ميانهٔ ايشان بعناد انجاميد و بهيچ وجه با يكديگر نمي آميختند چندگاه ازبكيه از شهر
بيرون رفته در رباطي كه چهار فرسنگي شهر و سنگ كليد واقعست مسكن گرفته از اغلب كونه كرده خود را در انجا كشيده
محافظت مينمودند ميرزا احمد سلطان و سبزه واريان توقف ايشان را در امكان معطلي ندانسته ايشانرا گاه بملايمت
و گاه بمبالغه تكليف و ترغيب مينمودند وي آورند و بهانهٔ دستور ازبكيه در مقام ناهمواري و تهديد بودند و آتش غيظ
سدارائي ميكردند تا اگر سبزه واريان در مقام دفع آنجماعت شدند و هجوم بجماعت موسي ميرزا و ندر بهادر نموده اورا

جبرت آورده بي اختيار ساختند شروع در گرفت و گير ازبكيه شد جماعت ازبك يراق بسته اندك دست و پايي زدند
چون با هجوم بر نميتوانستند آمد رضا بقضا داده جميع دستگير شدند محمد مؤمن سلطان اينمعني را بخدمت اشرف عرض
نموده ندر بهادر را نگاه داشته موسي ميرزا را با گرفتاران بپايهٔ سرير اعلي فرستاد نواب كامياب اين پيمان شكستن را
از سبزه واريان پسنديده نداشت و فرمود هر گاه ميانهٔ شما و ايشان تفتيش صورت نمي بست ايشانرا عذر خواهي نموده
روانهٔ ولايت خود مي بايست كرد بالجمله موسي ميرزا را نوازش بسيار نموده او را با رفقا رخصت انصراف دادند و يكي از قور
چيان عظام را همراه كردند كه در ممالك محروسه علوفه و اقامت بايشان داده باعزاز و احترام روانه نمايند و قورچي
مذكور ايشانرا حسب الامر اعلي بمشهد مقدس برده بحاكم آنجا كه در انوقت خدايي نظر بهادر بود سپرده قبض گرفته بنظر
اشرف رسانيد اما عبد المؤمن خان كينهٔ سبزه واريان بجهة رفض و غلوي تشيع در دل داشت اينمعني را علاوهٔ كينهٔ ديرينه ساخته
در سال ديگر چنانچه مرقوم كلك بيان خواهد گشت از ايشان انتقام كشيده بخذلان دنيا و آخرت گرفتار آمد و عاقبت
آن بروز كار او عايد گشت اما عبد الله خان كه لشكر بخوارزم كشيده بود بعد از محاربات كه تفصيل آن مناسب سياق
تاريخ احوال ايران نيست بر حاجي محمد خان ظفر يافته ازبكيهٔ اورگنج از بيم جان و نهب و غارت اموال كه نزد اعزاز خانيت
يا از عدم قدرت با پادشاه خود طريق بيوفايي مسلوك داشته زياده سعي و اهتمامي در جنگ نكردند و مغلوب عبد الله خان
گشته اكثر طريق اطاعت و متابعت او مسلوك داشتند حاجي محمد خان از سپاهي و رعيت آنولايت مايوس گشته جان
بفرار يافت و بلطايف الحيل باتفاق عرب محمد سلطان پسر بزرگتر خود و نوح محمد سلطان پسر كوچك و برندق سلطان
پسر زاده ايش و باباجان برادر زاده ايش و چهل پنجاه نفر از ملازمان معتمد خود در بيابان تركمانان و ايل حسين خان كه در
حدود دهستان و ابادو مقام دارند انداخته از آنجا احرام ملازمت اشرف بسته روي توجه بپايهٔ سرير اعلي نهاده در هنگامي كه
موكب همايون در سفر طبرستان بودند بدار السلطنهٔ قزوين رسيد نواب اشرف از آمدن او خبردار گشته مقرر شد كه
در قزوين منازل مرغوب جهة ايشان تعين نموده ساوري و نزول سرانجام نمايند كه چندروزي از رنج و مشقت سواري
گاه و بيگاه آسوده استراحت نمايند و مشار اليه چندروزي در قزوين باستراحت پرداخته منتظر موكب همايون بود تا
كه بندگان اشرف بفيروزي و اقبال تشريف بشهر آوردند اول بديدن حاجي محمد خان بمنزل او تشريف برده با او و پدر
فرزندانه ملاقات كردند و پرسشهاي دوستانه و نوازشهاي مهربانانه بظهور آورده بهمت والا معروف آنداشتند
كه اگر برضاي الهي مقرون باشد يكمرتبهٔ ديگر او را و نور محمد خانرا بر سرير سلطنت خوارزم و اورگنج متمكن سازند و اين
استدعا در درگاه الهي درجهٔ قبول يافته بالاخره هر دو بمعاونت اين دودمان بملك موروث تمكن يافته كامياب
دولت گشتند چنانچه هر يك در مقام رقمزدهٔ كلك بيان خواهد گشت انشاء الله تعالي **ذكر توجه موكب نصرت نشان**
بجانب طبرستان و بيان قضايايي كه در آن سفر ميمنت اثر بتقدير خالق بشر بوقوع پيوست
بر ضماير فطنت مآثر طالبان حديث و احبا و بزم آرايان محافل سير آثار پوشيده نماند كه طايفهٔ كه كوچك كه در ولايت
خرم آباد و خاوه و الشتر و صدره و هندمي اقامت دارند و از قديم الايام بتشيع فطري و ولاي اهلبيت طيبين

وظاهر بن موصوفند و ولایت مذکور بر جانب جنوبی عراق واقع شده عرض آن یکطرف بولایت همدان و قلمرو علیشکر
متصل و طرف دیگر با الکاء خوزستان پیوسته طول آن از قصبهٔ بروجرد تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب یکصد
فرسخست و صاحب تاریخ جهان آرا نوشته که طایفهٔ لر کوچک احشامات متفرقه بوده اند که بآن سرزمین جمع شده اند
و سکنی گرفته اند و در شهور سنهٔ ثمانین و خمسمائه بجهة بی اتفاقی که میان ایشان واقع بود حقوق دیوانی ایشان خاص دار الخلافهٔ
بغداد بوده حسب الصلاح یکدیگر شجاع الدین خورشید ابوبکر بن محمد بن خورشید از قبیلهٔ جنگردی که بصفات حسنه
اتصاف داشته بر خود امیر و والی گردانیده و او بحسن سلوک و کاردانی بر آن ولایت استیلا یافته در میانهٔ الوار حاکم
و فرمان روا گشت جماعت الوار حکومت او را پذیرفته از وفور عدالت و محاسن اطوار بجان و دل او پیر و مریدانه سلوک
مینموده اند اولاد شجاع الدین مذکور را بین الجمهور عباسی مینامند و وجه تسمیه معلوم نیست و ایشان خود را بحضرت
عباس علی بن ابی طالب علیه السلام منسوب ساخته باعتقاد الوار اولاد آنحضرتست و چون مالیهٔ ایشان خاص
دار الخلافه بود میتواند بود که این طایفه را بدین جهة عباسی گویند بالجمله علی اختلاف الروایات شاه رستم نامی
در آن طبقه در ایام جهانگیری و زمان خروج و ظهور خاقان سلیمان شان بپایهٔ سریر همایون آنحضرت آمده تربیت
و نوازش یافت و حکومت ملک موروث باو مسلم گشت چون طویل اللحیه بود خاقان سلیمان شان لحیهٔ او را بدر
و لآلی ترصیع کرده بدان هیأت بنظر همایون آنحضرت می آمده و از آن تاریخ اولاد او نسبت بدین خاندان ولایت
نشان بعضی اوقات بطریق اطاعت سپرده آثار اخلاص و بندگی بظهور می آورده اند و بعضی اوقات طغیان و عصیان
ورزیده دست درازی بظلم و علیشکر مینموده اند در زمان شاه جنت مکان امیر جهانگیر ولد شاه رستم پا از حد اعتدال
گذرانیده مستوجب تأدیب و تنبیه گردیده بود شاه جنت مکان عبد الله خان استاجلو را که در آن وقت امیر الامرای
آن سرحد بود و تعلق داشت بتأدیب او فرموده بودند و او در سنهٔ تسع و اربعین و تسعمائه بر سر امیر جهانگیر رفته
بنیروی دولت قاهره او را بدست آورده مقتول ساخت و بنوعی در قلع و قمع ایشان کوشید که خانوادهٔ ایشان بباد
تاراج و غارت رفته دقیقه از دقایق سعی فرو گذاشت نکرد و اولاد شاه رستم و محمدی بعد از کشتن از سادات
رفیع الدرجات امیر شاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان اقرب و صبیهٔ امیر جهانگیر در حبالهٔ او بود از خدمت
اشرف التماس نمود که از تقصیرات آن سلسله درگذرند شاه جنت مکان رقم عفو بر جریدهٔ اعمال بازماندگان کشیده
دل ایشان استمالت یافته التجا بسایهٔ اقبال پادشاهی آوردند شاه جنت مکان الکاء لرستان را میان هر دو برادر قسمت
نمود و ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت ملک موروث قیام مینمودند شاه رستم بر جادهٔ اخلاص مستقیم بود اما محمدی
از جهالت و نادانی بشیوهٔ ارباب تمرد و عصیان سلوک میکرد امیر خان موصلو حاکم همدان حسب الفرمان قضا جریان بر سر او
رفته او را گرفته بپایهٔ سریر اعلی فرستادند مدتها در قلعهٔ الموت محبوس بود در اواخر حیات شاه جنت مکان او را از قلعه بیرون آورده [illegible]
اشرف آن بود که روانهٔ ولایت خود نماید محمدی مذکور توهمی بخود راه داده بی رخصت از درگاه معلی فرار نموده بلرستان رفته
عرضهٔ ضراعت آمیز بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز عذر او پذیر گشته او را از بأس و سطوت قاهره ایمن

داد و هر این مقدمات چون در طی وقایع زمان شاه جنت مکان سهواً ایراد نیافته بود بر مناسب احوال در اینمقام افتاد القصه
بعد از ارتحال شاه جنت مکان که رومیه نقض عهد نموده لشکر بولایت عجم فرستادند اولاد محمدی مذکور بمصلحت وقت
عمل نموده با رومیه همراهی کرده حفظ قبایل و عشایر الوار میکردند تا آنکه شاهویردی ولد محمدی در اواخر زمان نواب شاهزادهٔ
مغفور سلطان حمزه میرزا و اول جلوس همایون شاهی بوفور رشد و کاردانی حکومت ولایت موروث یافته زیاده از آبا و اجداد
شوکت و اقتدار ظاهر ساخت و در سالی که جغال اغلی از بغداد لشکر بنهاوند کشیده در آنجا قلعه ساخت و آتش نهب
و غارت در آن ولایت افروخته بسیاری از قبایل و احشامات و رعیت قراالوس قلمرو همایون خود در الجبال لرستان کشیده
پناه بشاهویردی خان بردند و او اکثر قبایل قراالوس در الکاء خود جای داده رعیت خود گردانیده و برومیه توسل جسته
اطاعت و انقیاد بیگلربیگی بغداد کرد و بازگشت بپایهٔ سریر اعلی ننمود بعد از آنکه میانهٔ نواب همایون اعلی و رومیه صورت
صلح روی نمود شاهویردی مذکور چون چند سال بخودسری بر آمده بود اطاعت از طرفین باو دشوار بود اما ابواب
مکر و حیل گشوده هر دو جانب را نگاه میداشت و باقتضای وقت تاج شاهی و مجوزهٔ رومیان هر دو بر سر مینهاد تا در
سال الف هجری که سال پنجم جلوس همایون عباسیست دو تیار سپاه منصور و سایر کافر نعمتان که در حوالی مملکت سرانجام
کرمان عصیان بر آورده بی ادبیها از ایشان بظهور رسیده بود یکیک جزای عمل می یافتند شاهویردی مذکور از حضرت
اعلی خایف و هراسان و از امداد رومیان مأیوس گشته طوعاً و کرهاً بدستور زمان شاه جنت مکان اظهار اطاعت این
دودمان نموده بپایهٔ سریر اعلی بازگشت نمود و حسین بیک سلوسری پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده اظهار اطاعت
نموده استدعای عفو تقصیرات کرد حضرت اعلی بجهة نسبت عباسیگری و جهة تشیع آن سلسله او را نوازش نموده در مقام
تربیت در آمدند و چنانچه در طی وقایع آن سال تحریر یافته او را بلقب ارجمند خانی و مصاهرهٔ دودمان سلسلهٔ علیهٔ صفویه
سرافراز فرموده همشیرهٔ او را در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام دادند و شاهویردی خان مذکور بوسیلهٔ این
نسبت فرق افتخار بایوان کیوان سوده لوای عظمت و اقتدار مرتفع ساخت و زیاده از آبا و اجداد در حکومت آن ولایت
اقتدار و استیلا یافت و رعایای قراالوس را همچنان در لرستان نگاه داشته بتصرف حکام قزلباش نداد و گاهی محقر
پیشکشی بپایهٔ سریر اعلی میفرستاد و نواب همایون شاهی بجهة تربیتی که او را فرموده اغماض عین فرموده در مقام استرداد
آنها نمیشدند چون او بخودسری بر آمده در شیوهٔ عصیان و بلند پروازی نشو و نما یافته بود در طریق حیل و تزویر سلوک
مینمود و رفته رفته خبث باطن او بر ضمیر منیر اشرف که آینهٔ اخلاص نماست ظاهر و هویدا گشت و با حکام قلمرو علیشکر
بدسلوکی آغاز نهاده دست درازی بسرحد الکه مینمود و نواب اعلی بر وفق مدارا میگذرانیدند تا آنکه در خیال که عبد
المؤمن خان ولد عبد الله خان بخراسان آمده قلعهٔ نیشابور را محاصره نموده بود و موکب همایون از مشاغل مهمات گیلانات
فراغت یافته و عزیمت خراسان تصمیم داده اندیشهٔ کارسازی آن سرحد داشتند اغرلو سلطان بیات را بجهة جمعیت لشکر
و سامان بقصبهٔ بروجرد آمده بود و هنوز لشکر بیات بر سر او جمعیت نکرده بودند شاهویردی خان علی الغفله لشکر بر سر او
کشیده با او بجنگ پیش آمد و اغرلو سلطان که در این دو سال از نواب کامیاب اندیشیده در مقام معارضهٔ او در نیامده از

مشاهدهٔ این حال سراسیمه گشته نه یارای پیش رفتن و نه از غیرت پای پس کشیدن و بعضی از غازیان بیات را که حاضر بودند جمع
آورده قرار دادند که یکی از ریش سفیدان امرا باستقبال فرموده از سبب دیر آمدن سؤال کرده او را از این حرکت شنیع که عاقبتی
وخیم دارد منع نماید هنوز این معنی بفعل نیامده بود که طلیعهٔ لشکر الوار نمایان شد اغرلو سلطان نیز بالضروره پیش رفت
اما در محاربه زیاده دلیری ننمود و اتباع شاهوردی خان بلاحظه و محابا جنگ در پیوستند لشکر الوار که اضعف لشکر
بیات بودند آثار غلبه ظاهر ساخته لشکر بیات را مغلوب گردانیدند اغرلو سلطان بیات پای ثبات استوار داشته جنگ
مردانه کرده درجهٔ شهادت یافت و مردم بیات متفرق و پراکنده گشته روی باوطاق خود آوردند و شاهوردی خان اگرچه
غالب آمد اما مغلوب سپاه و اندیشه گشته بفکر عاقبت کار خود افتاده و از آن حرکت ناهنجار پریشان و پشیمان گشته بجرم ابا در
و دیگر بار چنین یک پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده بعذرهای نامعقول زبان گشاد اما چون خبر کشته شدن اغرلو سلطان
و جسارت شاهوردی خان بمسامع جلال رسید نایرهٔ غضب شاهانه التهاب یافته اندیشهٔ سفر خراسان از دل بیرون
کرده تادیب و تنبیه الوار که در قرب جوار بودند و چنین حرکت ناهنجار دلیری کرده بر ذمت همت لازم داشته از دفع صولت سپاه
ازبک راجح داشتند و این خبر موحش آن عزم لایق را عایق گشته بدین جهت از سر خیال بوکلد گذشتند و جبر درویش محمد خان چنانچه
سبق ذکر یافت منشور اقبال فرستادند که خود را در معرض تلف نینداخته هرگاه کار بر او تنگ گردد طرح صلح افکنده خود را
بعراق اندازد و با فوجی از عساکر نصرت مآثر که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند با عزیمت در رکاب رکاب آورده متوجه
لرستان شدند و سرخیلان قبایل از تخلف نموده بموکب همایون پیوستند و قلعهٔ خرم آباد بتصرف اولیای دولت قاهره
درآمده الکاء مذکور بمهدیقلی خان شاملو عنایت شده قلعه باو سپردند و از آنجا عنان اقبال بجانب صدمره انعطاف یافت
در حین اشتداد گرما و قلب سرطان که ماهی حوت بر تابهٔ فلک بریان شده در صدمره که گرمسیر لرستان و محل قشلاق الوار است
نزول اجلال نمودند شاهوردی خان از صدمره فرار نموده بکبور کوه که در مابین لرستان و سرحد بغداد است رفت که از آنجا
عزیمت بغداد نماید میر قیصر خانه سدل که از امرای معتبر لرستان است و سردار دو هزار در خانه بود از تخلف نموده به اردوی
همایون پیوست و چون در صدمره رفتن شاهوردی خان بکبور کوه مسموع گشت و از صدمره تا آنجا که چهار فرسخ مسافت بود
رای جهان آرا بدو تعلق گشت که بر سر ایلغار نموده او را بدست آورند یا از الکاء لرستان اخراج نمایند و اردوی معلی را در عرق
همایون در صدمره گذاشته سپاهی با فوجی از غازیان بهرام صولت ایلغار نموده آن مسافت بعید را که تمام کوهستان
و نشیب و فراز است در شبانروزی طی نموده چون بپای کبور کوه رسیدند کوهی در نهایت رفعت و صفا بنظر درآوردند که در
صفت آن گفته اند **نظم** چو کوه طور کرده قبله گاهش ٭ نوشته آسمان رفعت پناهش ٭ بخوبی شد زمین معشوق بیشه ٭ سوی
کمش در چون آب تیشه ٭ بود از سبزه ابدال نمدپوش ٭ ز ماه نو کشیده حلقه در گوش ٭ لب از لاله و غش از سیاهی سحاب
ابد کلاه کاهکاهی ٭ بی رفعت بهشتش چرخ دوار ٭ بیک پا ایستاده همچو پرگار ٭ و در آنجا مشخص شد که شاهوردی خان خود را
بنص الکای لرستان انداخته چون داخل الکاء رومیان شدن خلاف شرایط صلح بود قدم باز کشیدند و باردوی گردون
شکوه مراجعت کردند قورچیان عظام و یساولان تعیین شدند که احشامات و الوسات قرا الوس اکوچاینده تقلم و علیبکر

کبورکوه (یاکبیرکوه)

برند که در مکان اصلی خود برعیتی حکام قزلباش قیام نمایند سلطان حسین ولد شاه رستم که از بیم شاهوردی خان فرار نموده
بود در میانه کلهر بسر میبرد روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده منظور نظر شفقت شاهانه گردیده ولایات لرستان سوای
خرم آباد و توابع که بمهدیقلی خان شفقت شده بود سایر محال بسلطان حسین مذکور عنایت شد و ریش سفیدان الوار بعنایات
شاهانه مستمال گردیدند و بملازمت سلطان حسین مأمور شدند و ایشان معادل یکصد هزار گوسفند پیشکش همایون نمودند
دیوانیان حسب الامر اعلی گوسفندان مذکور را بعساکر منصوره قسمت نمودند و از آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف
داده چون هنوز خبر تسلط عبدالمؤمن خان بر قلعهٔ نیشابور نرسیده بود قرار داد خاطر همایون آن بود که داخل دار السلطنه
قزوین شده از درجزین جهت دفع شر عبدالمؤمن خان و استخلاص محصوران نیشابور بجانب خراسان در حرکت آیند چون در
بروجرد نزول اجلال واقع شد اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و دادن نیشابور بطریق صلح باوزبکان و التجاء آوردن
حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بپایهٔ سریر خلافت مکان چنانچه گذشت رسیده و آن اراده موقوف ماند و از آنجا بییلاق
اهل بیات نزول فرموده ایشان را جهت تقصیری که در جنگ شاهوردی خان نموده مستحق عقوبات گوناگون شده بودند
مواخذه فرمودند در معرض سرغو و خطاب و عتاب درآمدند و شاهعلی سلطان برادر اغرلو سلطان بجای برادر حاکم آنجماعت گشته
بود استدعای عفو تقصیرات ایشان نموده درجهٔ قبول یافت و اهل بیات بشکرانهٔ الطاف شهریاری موازی سه هزار اسب که از سقر
و مادیان باقی نژاد که در میانهٔ قزلباش بخوبی شهرت دارد و شش هزار تومان زر نقد بالطوع والرغبه بسبیل پیشکش و ترحالی
بدیوان اعلی دادند و از آنجا بدار السلطنهٔ قزوین توجه فرموده و نور محمد خان که در سفر لرستان مرافقت موکب همایون نموده
بود در این روز در حینی که حضرت اعلی بمنزل حاجی محمد خان تشریف برده بودند او نیز آمده بطور داهی جغری ملازم و اردو خدمت
حاجی محمد خان بپای ادب ایستاده بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرد حاجی محمد خان با او رسم معانقه بجای آورد و بجلو
حضرت اعلی چندگاه در دار السلطنهٔ قزوین توقف فرموده مجلس پادشاهانه آراسته با سلاطین مذکور صحبت بی تکلفانه میداشتند
و هرگاه حاجی محمد خان را طلب میفرمودند استدعای حضور اشرف نواب سکندر شان نیز نموده هر دو در یک مسند نشسته با هم
صحبت میداشتند و نواب اشرف اکثر اوقات از کمال بی تکلفی و کوچک دلی بلوازم خدمت میزبانی پیش دست و مبادرت
دو پادشاه عالیجاه در یکمسند که در ازمنهٔ سابقه کمتر اتفاق افتاده از نوادر روزگار است القصه حضرت اعلی بعد از شرایط
مهمان نوازیها با انجام مایحتاج سلاطین اشاره فرموده بروجه لایق سرانجام یافت در فصل پاییز متوجه سیر صفاهان جنت
نشان گشته نور محمد خان را که همیشه انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بود همراه بردند جهت تألیف قلب حاجی محمد خان عرب
محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب خویش گردانیدند اما چون مشار الیه از اهلیت و بی تکلفیها که ذات همایون بدان مجبول است
بهره نداشت با او صحبت مخصوصانه کمتر اتفاق می افتاد و مجلس آرا مستان زاده ان بلدهٔ فردوس نشان بعشرت و کامرانی گذرانیده
در اواخر حوت توجه بمقر سلطنت آوردند دیگر باره دار السلطنهٔ قزوین را از فر قدوم همایون زیب و زینت یافت **ذکر ظهور**
طایفهٔ ملاحده و دفع ایشان که در این سال روی داد از وقایع این سال قتل درویش خسرو قزوینی و چند نفر از مریدان اوست که
بالحاد اشتهار یافته بودند بیان حال بر سبیل اجمال آنکه درویش خسرو از مردم فرومایهٔ محلهٔ درب کوشک قزوین بود که آبا

و اجداد او در اش بکسب چاه کنی و مقنی‌گری مشغول داشته‌اند مشارالیه ترک صنعت پدران کرده بکسوت قلندری و درویشی درآمده مدتها
سیاحت نموده با جماعت نقطویان آمیزش کرده در شیوه بقدر اختصار بهم رسانیده بتوسعه مشرب اشتهار یافت و بقزوین آمده
در گوشه مسجدی حل اقامت انداخت جمعی درویشان گرد او میگرفتند و او دکان معرفت گشوده در آن معامله گرم بازار
گشت علما و محتسبان بر اطوار او انکار نموده از مسجد نشستن منع نمودند رفته رفته اطوار او بعرض شاه جنت مکان رسید
نواب جنت مکان او را طلبیده از احوال او استفسار نمودند شرایع اسلام و قواعد مذهب حق امامیه را در نظر آنحضرت القا نمود
آنچه بر او اسناد میکردند منکر شد چون خلاف شرعی از او مشاهده نشده بود شاه جنت مکان رعایت ظاهر شرع کرده متعرض
او نشده امر فرمودند که در مسجد مسکن نسازد و کوته خردان عوام را بخود راه ندهد بعد از این واقعه مشارالیه جهت رفع
مظنه بخدمت علما تردد آغاز نهاده فقه می‌آموخت و روزهای جمعه بمسجد جامع میرفت و دیگر کسی را با او کاری نبود بعد از
رحلت شاه جنت مکان بدستور مسجدی را که در جنب خانه‌اش بود نشیمن ساخته سفره توکل گسترده بود و جمعی بیدولتان
و هرزه کاران ترک و تاجیک نزد او تردد آغاز نهادند و تا زمان جلوس همایون اعلی چند سال در آن مسجد روزگار
گذرانیده اسباب معیشت او و درویشان که در خدمت او بودندی بی‌تعب و تشویش آماده میشد و آن مسجد مجمع او بر نمی‌تافت
در آن حوالی تکیه بنیاد کرده شروع در عمارت کرد و مردم آن محله از ترک و تاجیک او را امداد کرده تکیه و باغچه در غایت
نزاهت و خرمی ترتیب داده بآنجا نقل نموده و همه روزه الوان اطعمه در مطبخ او طبخ میشد حضرت اعلی در اکثر اوقات
در کوچه و محلات سیر فرموده با طبقات خلایق آشنائی میکردند بسر وقت درویش رسیده با او صحبت داشتند و گاه
و بیگاه بتکیه‌اش تشریف حضور ارزانی میداشتند و بجهة الکمه عقیده او را فهمیده بر اطوار او آشنا کردند با او سخنان از باب
سلوک و منطق فرموده شیوه خداپرستی خود را بنظر درویشان در نظر او جلوه میدادند و او از غایت ملاحظه و احتیاط شرح
و کلمه‌ای از مذهب و درویشی را از دست نداده حرفی که خلاف شرع بوده باشد منطق نمیشد اما جمعی درویشان که در تکیه
او راه داشتند خصوصا استاد یوسفی ترکش‌دوز و درویش کوچک قلندر دعویهای بزرگ کرده سخنان بلند میگفتند
و بی‌ملاحظه و محابا اظهار عقیده فاسده درویش خسرو بآنحضرت میکردند و الحاد آن طبقه بی‌اشتباه در آیینه خاطر
شاه پرتو ظهور انداخته دفع آن جماعت جهت اجرای رسوم شرع انور بر ذمت همت لازم آمد و در وقتی که متوجه سفر آستان
بودند بگرفتن درویش خسرو و اتباع او امر کردند و جماعتی که بدان خدمت مأمور گشتند همه را در قید سلاسل کشیدند
والعیاذ بالله چون در آن سال منجمان القا نمودند که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر فنا و اعدام شخصی
عظیم القدر از منسوبات آفتاب که مخصوص سلاطین است میکند و محتملست که در بلاد ایران باشد و از زایچه طالع همایون
استخراج نموده بودند که تربیع نحسین در خانه طالع واقع شده اختر در حضیض وبال و وبالست و مولانا جلال الدین
محمد منجم یزدی که در این فن شریف سرآمد زمان بود در استدلالات احکام نجومی مقدم اقرانست آن نحوست را بدین تدبیر
دفع نموده که حضرت اعلی در آن سه روز که آثار قران و تربیع نحسین است خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی را
از مجرمان که قتل او واجب شده باشد بپادشاهی منسوب سازند و در آن سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند

کباصدق

که مصداق امر پادشاهیت از و بفعل آید و بعد از سه روز آن مجرم را شحنه نحس اکبر قران و جلاد حادثه دوران سیاست کرده
بقتلش پردازد همگنان این رای را صایب شمرده قرعه اختیار بنام استاد یوسف ترکش‌دوز افتاد که در شیوه الحاد از
رفقای پیشتر گام می‌نهاد و بر آن زمره ملاحده مذکور یوسفی مزبور را باردو آورد حضرت اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی
خلع فرموده اسم پادشاهی بر آن خون گرفته اطلاق فرمود و تاج شاهی بر سرش نهاده اثواب فاخره در وی پوشیدند و در
روز کوچ بر استر بردعی با زین و لجام مرصع سوار کرده امرا در رکاب مشی کمر بسته بمنزل میرسانیدند و در دیوانخانه همایون آورده
اطعمه و اشربه میکشیدند و شب قورچیان عظام و عساکر منصور بکشیک قیام مینمودند و آن خون گرفته عاقبت کار خود فهمیده
آن سه روز بفراغت گذرانید **مصرع** سلطنت که یک لحظه بود مغتنمست • حضرت اعلی در آن سه روز با دو سه نفر جلودار و خدمتکار
گرد دشت سوار گردیده اصلا بتمشیت امور سلطنت نمی‌پرداختند مولانا یوسفی در سر سواری جناب مولانا جلال منجم را دیده
به او گفته بود ای حضرت ملا چه بخون من کمر بسته‌ای یکی از ظرفا با جناب مولانا خوش طبعی نموده بود که یکی از آثار و علامات
پادشاهی اجرای حکم است و تا غایت هیچ حکمی در این پادشاهی مرضوع صادر نگشته چون شما را ساعی قتل خود میداند اگر
پیشتر از آنکه او بقتل رسد بقتل شما فرمان دهد بجهة تحقق امر پادشاهی ناگزیر است که بامضا رسد شما را در این دو روز احتیاط
تمام لازم است جناب مولانا از ساده لوحی اضطراب عظیم دست داده در آن سه روز متفرق خاطر میگذرانید حکیم
رکنای کاشی قطعه در این باب گفته بود مرقوم گشت **قطعه** شها تویی که در اسلام تیغ خونخوارت • هزار رخنه چو یوسفی
مسلمان کرد • قضا نه تدارک ز یوسفی سلطنتش • دو بیت قطعه‌ای که شرح نتوان کرد • جهانیان همه رفتند پیش او بسجود • که
حکم توش بپادشاه ایران کرد • مگر سجده آدم بحکم حق شیطان • ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد • مجملا مولانا یوسفی بعد از سه روز
از لباس مستعار حیات عریان گشته از تخت بتخته تابوت افتاد و بعد از واقعه مذکور حضرت اعلی مجددا بر مسند فرماندهی جلوس
فرمودند و باعتقاد ظاهربینان عالم صورت آثار این وبال بدین تدبیر مندفع گردید اما در نظر خلوت‌گزینان عالم معنی و آگاه
دلان علوم باطن جلوه ظهور داشت که دافع این گونه وبال جز اقبال نیست و درویش کوچک قلندر که همیشه دعویهای
بزرگ کردی از آنکه بلندی انداخته سر بخرقه فرو برده بخاصان خود گفته بود رفتم تا در دوره دیگر بیایم بعد از معاودت
از سفر آستان درویش خسرو را حاضر ساخته علما را جمع نموده بتفحص حال او پرداختند و جهای شراب از تکیه او یافته شد
و بظهور پیوست که از وسعت مشرب و بد اعتقادی رسوم شرع را منظور نمیدارند و نقطوی بودن او از غایت اشتهار
در محکمه باطن اشرف بدرجه ثبوت یافته بود جهة ترویج شریعت حکم قتلش فرموده از چهار سر کلیل او یخته در تمام شهر
قزوین گردانیدند و مولانا سلیمان طبیب ساوجی شهرت داشت که از آن طایفه است و اعلم آن طبقه بود او را نیز گرفته
آوردند و نواب اشرف همه او را باصلاح علما حواله کردند علما بظاهر شرع عمل نموده بجهة دغدغه اضلال جاهلان بجبر
محکمه قرار دادند و چند روزی محبوس بود تا آنکه بندگان اشرف از رسوخ اعتقاد قتل او را واجب دانسته بیاران ملحق
کردند دیگر از کبار آن طایفه میرسید احمد کاشی بود که بسیاری از نادانان تیره روزگار را در چاه ضلالت انداخته بود
پادشاه صفوت نژاد پاک اعتقاد در آخر ایام در کاشان او را بدست خود شمشیر زده دو پاره عدل کرده در میان کتب

مبارک

رسالها که در علم نقطه نوشته بود ظاهر شد که این طبقه بمذهب حکما عالم را قدیم شمرده اصلا اعتقادی بحشر اجساد
قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عافیت و مذلت دنیا قرار داده وبهشت و دوزخ را بهمان چیزها دانند
نعوذ بالله ازین اعتقاد فاسد و درویش کمال اقلیدی و درویش ترابی که معتقدای قوچی از آن طبقه بودند و جماعت
بوانات دکنداری او را با سه چهار نفر مرید او که با او در صفهان میبودند گذر راه فراسان او را براه عدم فرستادند
و در اصطهبانات فارس نیز چند نفر از اکابر آن طبقه بودند آورده و چاردان ملحق ساختند و همچنین بهر کس مظنهٔ
الحادی بود از اتراک نیز بوداق بیک ابن افلی استاجلو تابع این طبقه بود و مرید درویش خسرو بود او نیز بقتل رسید
و درین مرتبه ظاهر شد که در ممالک محروسه این طایفه بسیار شده بودند و در اضلال خلایق میکوشیدند و از و از دین
و با رهند صمیع شد که شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد ولایت هند بود و در ملازمت
پادشاه عالیجاه جلال الدین اکبر پادشاه تقرب و امتیاز تمام یافته بود انمذهب داشت و او پادشاه را اکبتاب
و ایه وسیع المشرب ساخته از جادهٔ شریعت منحرف گردانیده بود خسروی که باسم میر سید احمد کاشی انشا کرده فرستاده
بود در میان رسالهای او ظاهر شد دلالت بر این معنی مینمود العلم عند الله وهو عالم بحقایق الامور شریف
آملی نیز که جامع کمالات و عامل طامات فرقه و از اکابر این طایفه بود از بیم حضرت فقهای عصر فرار نموده بهند رفت
وحضرت پادشاه و امرا و اعیان هندوستان بتعظیم و تکریم پیر و مریدانه با او سلوک مینمودند القصه از سیاست
انجماعت اگر کسی ازین طبقه بود ازین دیار بیرون رفت یا در گوشهٔ خمول خزید و خود را بی نام و نشان ساخته در
ایران شیوه تناسخ منسوخ گشت **ذکر وقایع متنوعهٔ خراسان** از سوانح اینسال محاربهٔ سلیمان خلیفه و امرای قزلباش
با تیم سلطان و جنود ازبک در ارغند ترشیز خراسان بر عالمیان این معنی سمت ظهور دارد که شیوه و شعار طوایف
رفیعهٔ قزلباش که نسبت بخاندان قدس نشان صفویه سالک طریق ارادت و حسن اعتقاد بر نهجست که هر چند از غایت
پادشاه و ولینعمت بی عنایتی مشاهده نموده مورد قهر و سخط مرشد کامل گردند طالبان طریق رشاد و صوفیان
پاک اعتقاد در راه طلب و منهج قدیم اخلاص آنرا از بعض خود دانسته موجب شرک نفس و پاکی طینت شمرند بهزار
گونه الم و آزار صوری و معنوی صابر بوده روی از درگاه مرشد کامل برنتابند تا آلایش آن نقص ابوق خجالت
و زلال از دیاد خدمت پاک گردانید خود را آمادهٔ توجه و التفات ظاهر و باطن گردانند سلیمان خلیفه ولد [illegible]
خلیفهٔ ترکمان و سلطانعلی برادرزادهٔ فولاد خلیفهٔ شاملو نسبت علاقت و علاقه زادگی و حقوق تربیت چندین
سالهٔ شاه جنت مکان بجد اگر چند روزی از سوء اعمال مطالب دنیوی در عقدهٔ تعویق مانده قرب منزلتی
که میخواستند نیافتند پای از دایرهٔ اخلاص بیرون نهاده بواسطهٔ اندک بیتوجهی وی ازین آستان برتافتند
بخیال باطل و ارادهٔ تباه بطرف رستم میرزا ابن سلطانحسین میرزا میل فرموده بقندهار رفتند که او را
بخراسان آورده بوسیلهٔ او رایت خودکامی برافرازند چون پیرا بانه رفته بودند بمطلب خود فایز نگشتند و در جنگ
اول گرفتار آمدند و چون قبل ازین ایمائی شده بود که حقایق اولاد سلطانحسین میرزا و واقع سیستان از ابتدا

تا انتها در سیاق علیحده تسوید یافته بنا بر وعدهٔ سابقه مناسب چنان بود که احوال ایشانرا بنابر ایصال سررشتهٔ سخن
در سلک تحریر کشیده شروع در محاربهٔ امرا نماید لهذا کلک سخن پرداز تحریر واقع احوال ایشانرا آغاز نمود **ذکر وقایع و حالات
اولاد حسین میرزا ولد بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمین داور از زمان انتقال والد غفران مآل تا زمان
رفتن خراسان و رفتن ایشان بجانب هندوستان و وقایع سیستان** بر ضمیر منیر واقفان سیر و طالبان اخبار مستور
نماند که سلطانحسین میرزا در زمان شاه جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات
کنار هیرمند گشته در آنملک به یمن تربیت عم والاجناب کامران و کامیاب دولت بود و در زمان سلطنت اسمعیل میرزا
چنانچه اشارتی بدان رفته جهان فانی را وداع کرده از وی پنج پسر والاگهر ماند محمد حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان با
همشیرهاش بخدمت اشرف آمده بود اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان او را نیز بعالم آخرت فرستاد چنانچه در قضایای
زمان او گذشت دویم مظفر حسین میرزا سیوم رستم میرزا چهارم سلطان ابوسعید میرزا پنجم سنجر میرزا بعد از فوت سلطان
حسین میرزا اسمعیل میرزا را چون همت بر دفع شاهزادگان صفوی نژاد مقصور بود چنانچه مشهور است که ایشانرا
بدستور سایر شاهزادگان بقتل ایشان نیز حکم فرموده بود در اثنا اسمعیل میرزا بعالم آخرت شتافت قرانی نام شخصی
از ایل گورخانی از ملازمان سلطانحسین میرزا که در اردوی معلی بود بسرعت برق و باد از قزوین بقندهار آمده خبر فوت اسمعیل
میرزا رسانیده میرزایان مذکور از غرقاب فنا بساحل نجات آمدند و چون نواب سکندرشان بر مسند سلطنت و فرمانروائی
ایران جلوس فرمود قندهار را به مظفر حسین میرزا که پسر بزرگتر بود فرمود و زمین داور و گرمسیرات کنار هیرمند را برستم میرزا
دادند و مقرر فرمودند که سلطان ابوسعید میرزا و سنجر میرزا که برادران مادری رستم میرزا بودند در زمین داور با او باشند
حمزه بیک ذو القدر مشهور بکور حمزه را که وکیل سلطانحسین میرزا بود و همراه محمد حسین میرزا باردو آمده بودند بدستور وکیل
و لله میرزایان نمودند و او را باحکام شفقت آمیز شاهانه و خلع فاخره بقندهار فرستادند و حمزه بیک مذکور بموجب حکم همایون
رستم میرزا را با برادران کوچک بزمین داور فرستاده از جانب خود وکیل و لله جهت ایشان تعیین نمود و مظفر حسین میرزا را
در قندهار نگاهداشته با مر حکومت و رتق و فتق مهمات پرداخته صاحب اختیار مطلق گشت هر دو سه کار را بنوعی ضبط و نسق
نموده بود که میرزایان را از حکومت بجز نامی نبود و خیال تجاوز و زیادتی در خاطر هیچکدام خطور نمی نمود و مطیع و منقاد او امر و نواهی
شده سینه پادشاهی بودند و چون ملک محمود که نژاد و والیان قدیم سیستان بود و سلسلهٔ نسبتش بصفاریه می پیوندد بعد از فوت
اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امرای قزلباش خالی بود با غوا و تحریک ملکان و میران سیستانی دم از استقلال زده طالب
حکومت سیستان شد و با جعفر سلطان فشار که از درگاه معلی حاکم سیستان بود جنگ کرده ظفر یافت و در حکومت آنملک
مستقل گردیده به نیروی همت و زور بازوی جسارت کوچک و بزرگ ولایت سیستان را بنوعی طالب خود نمود که از
هیچ گوشهٔ آنملک وسیع بانگ مخالفی بلند نشد و چون پرتو این خبر به پیشگاه ضمیر انور نواب سکندرشان تافت بنا بر آنکه در
مقام احیای خانوادهای قدیم بودند و دیگر مصلحتهای ملکی منشور ایالت بسعی محمد خان ترکمان و امارت سیستان بنام
او فرستادند اما چون آوازهٔ حکومت او بقندهار رسید و هنوز منشور حکومت او از درگاه معلی نرسیده بود عرق حمیت

حمزه بیک بوکالت آمده میرزایان نیز حکومت کاه عم خود بدیع الزمان میرزا را در تصرف بلوک کرمیشه بشیوه ملازمت مسلوک
میداشتند نتوانستند دید لشکر قندهار و توابع راجمع نموده با گروه انبوه متوجه سیستان شدند و چون بشهر کهنه سیستان که
دو فرسنگی جزیره پشت زره که محکمه و سنغاق ملک محمود و ملک زادگان و امیران سیستان بود نزول نموده مشاهده استحکام
جزایر و کثرت شجاعان ولایت نیمروز کردند حمزه بیک اصلات مشعر بر اصلاح جانبین و رفع مناقشه مابین در قلم آورده
از زوجه ملک غیاث الدین محمد عم ملک محمود بخدمت میرزایان شتافته بعد از قیل و قال بسیار بران قرار یافت که مظفر
حسین میرزا مخدره که در سراپرده عترت ملک محمود پرورش یافته بود به حباله نکاح آورد و دختر حمزه بیک را که ملک
جلال الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج کشد و سیستان را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند کراو نیز در اداء
همیشه نسبت بمیرزایان طریقه موافقت و مطابعت مسلوک دارد و ملک محمود بصوابدید مذکور عمل نموده فیمابین امر مصاهرت
وقوع یافته مظفر حسین میرزا مسرور و شادمان از جانب سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود اما انمعنی موجب کلفت رستم
میرزا از برادر شده چه قرارداد خاطر خان بود که الکاء رستم میرزا نسبت بالکاء برادر بسیار محقر است و در فامعاش او بجا
نیکند سیستان را بتصرف درآورده اضافه الکای او سازد و حال اکر بنا بر وصلت مذکور اطاعت و انقیاد ملک ملکت
سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار باشد مجملا اسباب کلفت میانه برادران آماده گردید درین باب از روی برفراج مظفر
حسین میرزا راه یافته قصد حمزه بیک نمودند و چون جناب میرزا از زیادتی قندهار و استقلال حمزه بیک و بیدخلی خود بتنگ
آمده بود تجویز قتل او کرد حمزه بیک از ینمعنی آگاه گردید از قندهار خود را بزمین داور رسانید و رستم میرزا را برداشته
متوجه قندهار شد از انجانب مظفر حسین میرزا با لشکر آراسته از قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده در کنار رود ار
میانه ایشان جنگ عظیم بوقوع پیوست و در اثنای محاربه جمعی از لشکریان مظفر حسین میرزا که با حمزه بیک متفق بودند از
حمله دلیرانه مردم رستم میرزا روی از حرب برتافته بصوب فرار شتافتند از انجهت تزلزل باحوال سپاه مظفر حسین میرزا که اضعاف
مضاعف لشکر زمین داور بوده راه یافته از فوج قلیل شکست خورده بجانب قندهار مراجعت نمودند و رستم میرزا و حمزه بیک
بظاهر شهر آمده دروازه تا سور الشکرگاه ساختند جمعی از ریش سفیدان ایماقات قزلباش در مقام رفع کلفت میرزا
و حمزه بیک آمده غبار وحشت که میانه ایشان ارتفاع یافته بود بآب عهود و میثاق فرونشانیدند و فیمابین صورت معاهده
پیمان بمیان آمده رستم میرزا طوعاً او کرهاً رضا بمصالحه داده بالکاء خود بازگشت و حمزه بیک بشهر رفته بدستور سابق بامر
وکالت میرزا و دارائی قندهار مشغول شد و تا سه سال من حیث والاستقلال بامور ملک و مال و خدمت جناب اشتغال
داشت و دیگرباره جمعی از جهال قزلباش و مفسدان در خدمت میرزا راه آشنائی یافته قاصد قتل حمزه بیک شدند و حمزه بیک
نیز پوشیده و پنهان کس بطلب رستم میرزا فرستاده و رستم میرزا بی جرخچی داخل شهر شد جمیع امرا و مردم قندهار باتفاق حمزه
بیک بخدمتش شتافته عروس حکومت قندهار را در نظر او جلوه بصوابدید ایشان حکومت قندهار بجناب رستم میرزا تعلق
گرفت محمد بیک بیات را که دادا و حمزه بیک و ریش سفید طایفه بیات بود بلکه بلکه مظفر حسین میرزا تعیین نموده میرزا ایشان
قلعه قلات که بمتانت و استحکام از قلاع مشهوره آن ولایت است و در میانه هزاره جات قندهار است فرستادند و حاصل قلات

و هزاره جات بجهت تمعیت میرزا تعین نموده قرارداده اند که در ان قلعه ساکن بوده بفراغت و عافیت روزگار گذرانند اما پانصد
نفر از مردم بیات همواره موکل میرزا بودند چون شش ماه بدین و تیره گذشت فیمابین میرزا و محمد بیک مذکور رابطه کلی
بهم رسید طایفه بیات سر بر خط فرمان برداری میرزا نهادند و رای ایشان بدان قرار گرفت که قلعه قلات را بدو بیست سر
از بیات سپرده سیصد نفر دیگر را رفیق طرف سیستان ساخته از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان شوند و بدین عزیمت
در حرکت آمده بعد از طی مسافت بحوالی سیستان رسیدند ملک محمود از توجه جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال
بجای آورد و بشرایط میزبانی و لوازم خدمتکاری پرداخت چندروز اسباب عیش و عشرت سرانجام طوی لایق بظهور پیوست
و صبیه ملک را که قبل ازین بحباله نکاح میرزا در آمده بود با و سپرده مدت شش ماه فیمابین میرزا و ملک محمود التیام و
خصوصیت بود بالاخره جمعی از میران سیستان که همواره فتنه اندوز و بر هم زن آتش آشوب بودند مزاج میرزا را منحرف
ساختند روزی بوسیله شکار از منزل ملک سوار شده و بجزیره پشت زره بقلعه تاغرون که محل توطن عظمای میران سیستان
و حسام ملک بودند رفته در عرض یکهفته تمامی میران و نقیبان زره و دامرود و سرخیلان احشامات سیستان بر سر ایشان
جمعیت نمودند میرزای نادان که تلون مزاج و گوش سخن نیوش نداشت با ملازم خاصه سیستانی و جمعی از قزلباش که از
فراه و حدود بکومک میرزا آمدند و بدادن زر و صلاح و اسپ و یراق لشکر بسیار فراهم آورده بعزیمت کومک اقوام خود
متوجه قلعه جارونک شد و عم ملک محمود با اولاد که در قلعه جارونک بودند رفتند و مدت یکماه قلعه مذکور را محاصره
نمودند و در آن مدت که ملک محمود در موضع و املاک کنار هیرمند توطن داشت و در حین رفتن میرزا کسی که بر سر او مانده
بود بدادن زر و صلاح آراسته و ملک جلال الدین پسر خود و ملک محمودی و ملک شاه حسین عم زادهای خود و جمعی از
اقوام پیشتر فرستاد و خود با لشکر انبوه متعاقب در حرکت آمده چاشتگاه روز پنجشنبه دهم صفر تسعین و تسعمائه بپای قلعه
رسیدند فیمابین جنگ در پیوست آخر روز مذکور اتباع جناب میرزا از ستیز و آویز دست باز داشته با میران بجانب جنگل
و جزیره مراجعت نمودند و ملک بظفر و نصرت اختصاص یافت بعد از یکهفته جمعی از سادات و صلحا و خیراندیشان
اندیار را بخدمت میرزا فرستادند و عذر ناخوشیهای طرفین خواست و استدعا نمود که بساط خصومت را در نوردید
بی شایبه دغدغه و وحشت بملاقات یکدیگر مسرور گردند و جناب میرزا حسب الاستدعا متوجه منزل خود گردید
بعد از چندروز که بجشن و صحبت و عیش و عشرت پرداختند ملک محمود یکی از مردم معتبر سیستان را برسم رسالت نزد
حمزه بیک فرستاد و او را از طرز سلوک و معاشی که پسندیده خاطر میرزا نبود منع نمود و نصیحت فرمود از انجانب نیز
کسان آمده فیمابین میرزا و حمزه بیک دیگرباره معاهده و پیمان بمیان آمد و جمعی از ریش سفیدان قزلباش از قندهار
بجهت جای آمدن میرزا بسیستان آمدند رضاجوئی خاطر انجناب کشتند ملک محمود سه هزار کس از جنود سیستان با جمعی از
اقوام خود همراه کرده میرزا را روانه قندهار نمود و رستم میرزا که از صوابدید حمزه نمیتوانست کرد ملاحظه جانب برادر بزرگ
خود و مصلحت اندیشی ریش سفیدان کرده بجانب زمین داور رفت و جناب مظفر حسین میرزا بقندهار رسید مردم
سیستان رخصت انصراف یافتند و چون شش ماه از بودن میرزا در قندهار گذشت از قندهار حمزه بیک و عدم استقلال

خود به تنگ آمده محمد بیک بیات را نوید وکالت و جانشینی حمزه بیک داده بقتل او ترغیب نمود مشار الیه بفرموده جناب
میرزا حمزه بیک را بقتل آورده تکیه بر مسند وکالت زد و استقلال کلی در امور ملک و مال بهم رسانید و رستم میرزا بعد از
قتل حمزه بیک بجای او برادر دیگرش لشکری فراهم آورده بر سر قندهار رفت و بظاهر شهر رسیده در دروازه ماشول
نزول نموده تا مدت دو ماه فیمابین همه روزه جنگ و جدال و نزاع وقوع می یافت و چون ملک محمود ازین قصه آگاه گشت
باعانت امداد و امداد سه هزار کس بسرکردگی ملک عم پسر خود از سیستان بقندهار فرستاد روزی که لشکر سیستان
بقندهار رسیدند لشکر نیز از قلعه بیرون آمده بین الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانچه مردم سیستان اسب رستم
میرزا به تیر زده میرزا در میان جنگ پیاده بجنگ مشغول شد از صباح تا شام صفیر تیر پیام اجل بگوش برنا و پیر
میرسانید و برق سنان و شمشیر خرمن عمر صغیر و کبیر میسوخت فالامر رستم میرزا ملاحظه نمود که لشکر قندهار بکومک سیستان
قوت و قدرت بیشتر دارند دست از ستیز باز داشته بی نیل مقصود بزمین داور رجعت نمود مدتی محمد بیک بجای
حمزه بیک صاحب اختیار ملک و مال بود و زیاده از او استقلال داشت چنانچه مظفر حسین میرزا از اختیار او ملول شد
و چون قدرت بر دفع او نیافت با زوار رفتن سیستان بخود داده با چند نفر از خواص و ملازمان عازم سیستان شد
و محمد بیک بضبط و ربط مملکت قیام نموده احدی را مدخل نمیداد چون جناب میرزا بسیستان رسید بقاعده معهود ملک محمود
در مقام خدمتکاری درآمده و شرط مهمانداری بجای آورده دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذاشته و مال و الکاء
مضایقه نداشت غایتش فتنه جویان سیستان دیگرباره تحریک ماده فساد نموده میرزا را بدفع عطای ملوک اغوا نمودند
و ابواب خصومت و نزاع مفتوح داشتند و جناب میرزا از تلون مزاج دین امور بی اختیار بود باز میان مردمان پشت زره
رفته با آن جماعت بدستور سابق صحبت نموده بر سر حصار قلعه که دفعه اول رفته بودند رفتند و ملک محمود ولد خویش ملک جلال
الدین و اقوام خود را بکومک مردم قلعه فرستاد و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده در قریه ده علی بین الفریقین محاربه
صعب اتفاق افتاد اول وهله شکست بر مردم ملک افتاده و خانهای آن موضع را حصار خود ساخته بحفظ حال خود مشغول گشتند
نماز پیشین آنروز ملک محمود با لشکر بسیار رسیده سایه وصول بر معرکه انداخت و ملک ناصرالدین عم ملک با پسران خود و
یکهزار مرد جلادت شعار بامداد او از قلعه چاروک بمعرکه جنگ حاضر شده لشکر میرزا و میران سیستان را در میان گرفتند و حرب
عظیم در پیوستند قریب صد کس از لشکر ملک و یکهزار کس از تبع سیستان بقتل رسیدند بالاخره میران از ستیز و آویز بستوه آمده
میرزا را در جنگ گذاشتند و خود را به بیشهای صعب جنگل کشیده بهزیمت رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ بخدمت میرزا
کس فرستاد که اهل عناد که فیمابین تحریک فساد نموده بودند منهزم شده در رفتند و شما صاحب بهره و لشکر بید و ما بهمان
عهد و قائم که بستیم بدرستی اگر بساط خصومت و نزاع در نوردیده سایه وصول بمنزل دوستان اندازند بحال اقتضا
لایق تر مینماید میرزا از کرده خجل و از بدرزن منفعل بساط محاربه در نوردیده با ملازمان خاصه رو بمیان لشکر ملک
آورده و ملک در مقام دوستی و اخلاص درآمده آنشب بوثاق ملک آمده جناب میرزا بجمله جلیله خود نزول نموده دو ماه
دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد بیک بیات با جمعی از اعیان قزلباش و اکابر قندهار که بالطبع خواهان میرزا بودند بعد

خواهی فرستاده مطالب آمدن میرزا گشتند و جناب میرزا عذر پذیر گشته عازم رفتن شده اسباب بیرون جلیله ملک سر
انجام نموده مع کوچ روانه شد جناب ملک از مال و اسباب آنچه دسترس داشت ایثار نموده چندان تکلف و مردمی نمود
که میرزا در مقام خجلت درآمده و تمام اقوام و لشکریان خود همراه نموده که تا قندهار ملازم رکاب عالی باشند از آنجا محمد
بیک بیات شمشیر بگردن انداخته تا حوالی گرمسیر استقبال نمود جناب میرزا با اقبال و دولت بار دیگر بقندهار رسیده ملکوت
گاه والد بزرگوار زینت یافت اگرچه محمد بیک در استرضاء خاطر میرزا کوشیده کمال رضاجوئی بتقدیم میرسانید و جناب میرزا
آسوده حال بعیش و فراغت و شکار و صحبت مشغول بود اما در امر حکومت زیاده مدخلی نداشت و همیشه دفع محمد بیک را پیش
نهاد همت خود ساخته در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباش را درین امر با خود متفق ساخته در هنگام
فرصت او را از میان برداشته در امور ملک و مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از معاملات قندهار مایوس شد چند
گاه در زمین داور بسر برد و غبار زنگاری که بواسطه بیجهتی مظفر حسین میرزا از ملک سیستان در خاطر داشت ارتفاع یافته
همواره منتظر وقت و فرصت میبود تا آنکه تسلط ازبکیه چنانچه در قضایای جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی قلم بدیر کلک بیان شد و برا اکثر بلاد خراسان واقع شده ساحت آندیار لگدکوب حوادث گشت و اهل فراه که
قریب بدار السلطنه هرات است از ممر تاخت پی در پی ازبکیه بتنگ آمده طایفه افشار که در فراه می بودند از ضبط مملکت و شر
ازبکیه عاجز آمدند بکان خان حاکم ایشان بجهت ضبط و حفظ حال و صیانت عیال و اموال بصلاح و صوابدید آقایان افشار
کس بطلب میرزا فرستاده استدعای قدوم میرزا نمودند و میرزا که از هرج و مرج احوال خراسان و توجه حضرت اعلی شاهی
بعراق و تزلزل احوال امرای قزلباش آگاه گشته بود این معنی را مغتنم شمرده بی تامل عزیمت فراه نمود و چون داخل فراه شد
بکان خان که مرد ترکی ساده دل بود بقدوم او استبشار نموده طایفه افشار کمر خدمتش بر میان بستند جناب میرزا بعد از
دیگر بکان خان را بالطبع مال گرفته بعد از دو روز بقتل آورد و جمیع عظا و طایفه افشار را مواخذه و مصادره نموده آنچه
در سرکار ایشان یافت تصرف نمود آن جماعت از او باطنا رمیده شدند آنجا که استیلای ازبکیه و دفع شر ایشان در فتراک
او آویخته جز اطاعت و متابعت چاره ندانستند درین اثنا جماعت ازبکیه رو بطرف او آورده چند مرتبه فیمابین او و از
محاربات قوی واقع شد در یکی حروب با سیصد نفر از شجاعان قزلباش مرکب جنگ یکهزار نفر بهادران ازبک که از
سمرقند بلوم محاربه قزلباش بیرون آمده بودند شده فتح و فیروزی قرین حال او شده از مردم صحیح القول که در آنروز انواع
مردانگی از قزلباشیه بظهور رسیده و در آن معرکه هشتصد نفر از ازبکیه بقتل آمده بقیة السیف راه انهزام پیمودند القصه
بعد از ایامی که میرزا در فراه بسر برد جمعی از مغضوبان حضرت اعلی که معظم ایشان سلیمان خلیفه ترکمان و دیگر جهلا
و بیدولتان از خراسان نزد او جمع آمده عروس ملک خراسان را در نظر او جلوه داده بتسخیر آن ولایت اغوا مینمودند و
ملک محمود که سوء مزاج رستم میرزا را نسبت بخود فهمیده بود از آمدن او بفراه و جمعیت قزلباش و قدرت استقلال او
متوهم شده از مسکن خود بمحکمه کرکیج راست مشهور است رفته باجتماع عموم متجنده ولایت نیمروز مشغول شد تا
موازی ده هزار مرد بر سر او مجتمع شدند و مدت مشتماه در آنجا بود تا آنکه دران محکمه از عفونت هوا میانه مردم وبائی

بدید آمده بدین سبب اکثر مردم او متفرق باوطان خود رفتند رستم میرزا را هوس حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت
و ملک عبد الله فراهی که نسبت قومی با ملوک سیستان داشت و در خدمت میرزا کمال تقرب یافته بود متعهد شد که
بسیستان آمده جمعی از اقوام ملک محمود را بفریب از دور او گردانیده ساخته بمیرزا متفق سازد و ملک ظریف پسر ملک ناصر
که از خردی بهره وا از عقل تنگدست بود مع هذا خود را صاحب داعیه میدانست از وعدهای جمیل رستم میرزا فریب خورده
با ملک محمود در مقام غدر در آمد در اثنای این با جهة تغیر هوا ملک را بقلعه جاروتک که محل نزول او بود تکلیف کرد و
ملک جهة استرضای خاطر او قبول این معنی نمود اما ملک جلال الدین ولد مشار الیه و اقوام او را از صدق مقال عاری
یافته باین معنی همداستان نشده بجانب قلع فتح رفتند و ملک محمود با پای ملک علی برادرزاده خود ملک محمود و ملک
شاه حسین بقلعه جاروتک بمهمانی اقوام رفت در اول فصل بهار بسیر باغ و گلزار مشغول بودند که رستم میرزا بجانب
ملک ظریف مذکور و بعضی از ملازمان معتبر ملک محمود با لشکریان خود از فره و غیر ذلک که از محال خراسان بر سر او
جمع شده بودند از فراه بایلغار بسیستان آمده بیکفرسنگی قلعه جاروتک رسید ملک ظریف که ملک را بلباس مهمانی
بمهمانی برده با او در مقام فریب بود از رستم میرزا هراسان شده از خدعه خود پشیمان شده با مردم خود در فکر قلعه
داری شد و ملک محمود که بعضی اقوام و خویشان نیک اندیش عل نموده از خواب غفلت بیدار شد مجملا رستم میرزا قلعه
جاروتک را محاصره نموده ملک ظریف و برادران بر خلاف قرار داد اما تا شانزده روز بجا رب و قلعه داری مشغول
بودند که رستم میرزا سلیمان خلیفه ترکان بقلعه مذکور برسالت فرستاد و خواجه عبد الله فراهی نیز همراه آمد و ملک ظریف
مرة بعد اخری فریب دادند و او با برادران آن روز دیگر بی آنکه با ملک محمود مشورت نماید بخدمت میرزا شتافتند و ملک محمود
چون حال بدین منوال دید دروازهای قلعه را با قوام سپرده باتفاق ملک شاه حسین باکراه بخدمت رستم میرزا شتافت
و میرزا خبر وصول ملک شنیده ظاهرا کمال ملایمت و هموادی کرده در تعظیم و تبجیل او دقیقه نامرعی نگذاشت و بجهة
اطمینان خاطر او ملک ظریف و برادران که با او خصومت ورزیده در مقام عذر آمده بودند بی التفاتی آغاز نهاد
و هم آن روز با لشکر و قشون آراسته سوار شده داخل قلعه شدند و ملک محمود ابواب سرداری مفتوح ساخته بشرایط خدمت
و میزبانی پرداخت اما جمعی از جاهل و نادان قزلباش که بدمستان باده غفلت و غروری با جناب میرزا هم صحبت بودند در
اثنای شرب شراب و غلوی مستی با میرزا قرار دادند که ملک محمود را با ملک ناصر الدین و ملک ظریف با سایر ملوک که
مظفر حسین میرزا دم از موالات میزند از میان برداشته بدان ولایت رقم اختصاص کشد جناب میرزا الصواب دید عمل نمود و
در روز دوم ملک محمود را با ملک ناصر الدین و ملک ظریف و ابنای ایشان را گرفته بعد از چند روز ملک ناصر الدین و
ملک ظریف و اکثر ملک زادکان را بقتل آورد اما ملک محمود را با یکدو نفر از اقوام در بند داشت و جمعی را بر سر قلعه فتح
که ملک جلال الدین پسر ملک محمود در آنجا بود فرستاد تا آنکه ملک شاه حسین برادر او و ملک علی زنجیر را شکسته از حبس
فرار نمودند از اتفاقات حسنه جمعی از سیستانیان که بطلب ایشان با نحوالی آمده بودند پیوسته قدم در جزایر سیستان
نهاده از آنجا بمیان فرقه زرهی رفتند و رستم میرزا وحشی صفتان سیستانرا که بدانه مردمی رام نمی بایست کرد از خود

رمانیده قریب بده هزار کس بر سر ایشان جمعیت نمود و یکی از اقوام را با هزار کس بکومک ملک جلال الدین ولد ارجمند
ملک محمود بقلعه فتح فرستادند و جمعی از ملازمان میرزا رستم که بمحاصره آن قلعه مشغولی داشتند بعد از جنگ و جدال شکست یافته
فرار نمودند و ملک جلال الدین بمیان اقوام خود در لشکر زره در آمده باتفاق یکدیگر عزیمت محاربه رستم میرزا نمودند چون
این خبر برستم میرزا رسید بقتل ملک محمود فرمان داده آن سعادتمند نیکو اخلاق را از میان برداشت روز دیگر ملک جلال
الدین و ملوک سیستان با لشکر زره رسیدند میرزا تاب معاودت نداشته از آب هیرمند گذر نمود و بجانب سرابان رفت
که از آنجا بزمین داور رود و لشکر از عقب او از آب گذشته در حوالی پشته زاره باو رسید میرزا چون قریب وصول لشکر سیستان
مشاهده نمود بالضروره عنان از رفتن پیچیده فیما بین حرب در پیوست و بعد از محاربه بسیار از کثرت مردم سیستان شکست
بر لشکر میرزا افتاد بجانب سرابان رفتند و سیستانیان تعاقب نموده روز دیگر باز در سرابان جنگ واقع شد این دفعه
نیز شکست یافته میرزا شکسته و بدحال بجانب زمین داور نهضت نمود و ملک جلال الدین و باقی ملوک بی منازعه اقوام
که جهة اشتراک حکومت با او داشتند بحکومت سیستان مشغول شدند و چون مهم رستم میرزا در سیستان تمشیت نیافت
اکثر مردم خراسان که بر سر او جمع آمده و او را بتسخیر خراسان ترغیب مینمودند چه بهره از نشو و نهمت و الا و داعیه فرمانروائی
او نیافته از او مأیوس شدند و اکثر از او جدا گشته و میرزا فی الحقیقه خفیف گشته او را در نظرها وقعی نماند و لشکر ازبک نیز
که در تاخت قلعه زمین داور آمدند و از جانب مظفر حسین میرزا با وکوکلی نرسید قلعه را بجبی سپرده بجانب قلات و
هزاره جات رفت و در قلات شش ماه توقف نمود و غازیان بیات که در قلات در حینی که میرزا بشکار رفته بود اراده نمودند
که بدستی مظفر حسین میرزا قلعه را تصرف کنند که در میرزا واقف شده ابواب دخول قلعه را مسدود ساخته با خواجه
سرایان و عمله بیوتات نگاهداری قلعه نموده درین اثنا یکی از مردم بیات که در قلات بودند تفنگی بجانب آن ضعیفه انداخته
بزخم آن تفنگ والده ماجده میرزا بعالم بقا پیوست در خلال این حال و اثنای جنگ و جدال میرزا از شکار رسیده
بلطایف الحیل خود را بقلعه انداخت طایفه بیات که از آمدن میرزا خبر یافتند دست از تلاش قلعه گیری باز داشته
اظهار ندامت و پشیمانی کردند و رستم میرزا بدان طایفه دست یافته باوای آن بی اندامی و قصاص خون والده اش اکثر طبقه
بیات را که سر از جیب عصیان بر آورده بودند تیغ انتقام گذرانید اما نظر بمال حال خود انداخته چون تفرقه و پراکندگی
در میان لشکر او راه یافته بود و کسی چنان بر سر نداشت بنا بر اقتدار و دو رنگی اوضاع را در آن ولایت بر حسب
دلخواه مشاهده نمود و از جانب مظفر حسین میرزا نیز دغدغه کلی داشت بالضروره عزیمت ولایت هندوستان کرد
اول بولایت بکر رفته با میرزا جانی بیک ارغون والی آنجا که بفرمان روائی هند اطاعت شایسته مینمود و در آن حین
فوجی از امرای شاهی بر سر او آمده بودند ملاقات نموده او را باطاعت و انقیاد ترغیب نموده باتفاق او روی توجه
بجانب هندوستان آورد بعد از وصول بر آنديار بعز ملازمت پادشاه کامکار والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه
فایز گشت و آن پادشاه والاجاه مقدم او را گرامی داشته در اول حال صوبه مولتان را جاگیر او داده منظور انظار
شفقت خسروانه و عالیمکان گردید و در هر چندگاه بحکومت ولایتی از ممالک هندوستان منصوب میگشت و بجهة جذب قلوب

مطلوب مظفر حسین میرزا و بدست آوردن ملک زمین داور و قندهار آن پادشاه فرد پرور چندان مردی و احسان نسبت بر تیم
میرزا بظهور آورد که مظفر حسین میرزا نیز مایل برفتن هندوستان شد زیرا که امرای ازبکیه که در خراسان بودند خصوصا
دین محمد خان سلطان و باقی سلطان اولاد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان والی طوران که بحکم یرلیغ
بحکومت و تسخیر آن ولایت مأمور بودند ساحت آن دیار را لگدکوب حوادث ساخته بکرات لشکر بحوالی قندهار و سیستان فرستا[ده]
میانه ایشان و مظفر حسین میرزا محاربات قوی بظهور می پیوست و در اکثر معارک طایفه قزلباش ظفر یافته جنود
ازبکیه منهزم میشدند مع ذلک هیچ وقت حواشی مملکت از نهب و غارت آن طایفه خالی نبود بتاریخ جنگ
عظیم میانه قزلباش و ازبکیه واقع شد و حقیقت محاربه مذکور آنکه هفت هشت هزار کس از ازبکیه بهادران معتبر
بخارا و سمرقند عزیمت خراسان و محاربه قزلباش بسرکردگی [illegible] آقای عبدالله خان بهرات آمدند و تا دو سه هزار کس از ازبکیه هرات
و بدخشان ضمیمه آن سپاه گشته قریب ده هزار کس کاهش بر سر قندهار آمدند و مظفر حسین میرزا نیز سپاه قزلباش را جمع آورده با ده
هزار کس از آب ارغند گذشته در شش فرسنگی قندهار سپاه حرب موضعی نام ملان فرنقاش دست داد از جانبین صفوف قتال آراسته
معرکه کارزار را گرم گردید و از هر دو طرف پای ثبات محکم فشرده حملهای متواتر و جنگهای مردانه مینمودند چنانکه مظفر حسین میرزا خود
مباشر حرب گشته گویند در آن معرکه یازده زین خالی کرده بود و سایر دلیران آن ازین قیاس توان کرد مجملا دو هزار نفر ازبکیه بقتل
درآمد علامات عجز و انکسار بر ناصیه احوال ازبکیه نمایان شد سپاه قزلباش یکبار رجلو انداخته ازبکیه تاب آن صدمه نیاورده
مغلوب گردیدند و سه هزار اسپ اختر مه و یراق اصلحه بدست درآمده جناب میرزا و قزلباشیه مظفر و منصور بشهر آمدند اما بعد
ازین واقعه واهمه عظیم از انتقام کشیدن عبدالله خان و سلاطین زادهای ازبک بر ایشان غلبه کرده فراغت از ایشان مردم
گزید زیرا که اکثر عظما و اعیان قزلباش و ملازمان و معتمدان کار آمدنی مظفر حسین میرزا درین معارک که بتحریر پیوست مقتول
شده بودند و فردی تمام در چمن دولت ایشان راه یافته بود و از جانب عراق بجهت بعد مسافت و استیلای ازبکیه خراسان مدد
متصور نبود مظفر حسین میرزا و طبقه قزلباشیه نیز بجهة حفظ حال و مال و صیانت مال و عیال صلاح حال خود در رفتن
هندوستان دیدند متوقع جز آن نیافتند اگرچه بعد از رفتن رستم میرزا عبدالله خان والی طوران ایلچی با تحف و هدایا نزد
مظفر حسین میرزا فرستاده استمالت نامه در قلم آورده که هرچند منازعه ازبک و قزلباش و عداوت طورانیان با ایرانیان
رسم قدیمست اما سلسله کرام از جانبین این باشد که من بعد از جز محبت و دوستی امری در خاطر نیست و خیال رفتن هندوستان
از دل بیرون کرده با خاطر جمع در قندهار ساکن باشد و مسکن پدر را بتصرف جغتای نه پسندند و چون مکرر فیما بین لشکر
قندهار و ازبکیه محاربات واقع شده خونها ریخته شده بود مظفر حسین میرزا این سخنان را حمل بر خدعه کرده اعتماد بر ازبکیه
نکرده توهم بر مزاج میرزا غالب گردید مثل ترکان سودا که طبیعت قندهار که همت ایشان بسودای قماش هند جمعیت زر
مصروف بود بالکلیه طبع میرزا را از مملکت داری و ضبط ملک قندهار ملول و متنفر ساختند و ممالک هندوستان را پناهگاه
و آسایش خود شناختند و قرا بیک کورجائی که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود و قبل از آن از مظفر حسین میرزا گریخته
بجانب هند رفته و منصب قوش بیگی یافته بود و از خدمت پادشاه عالیجاه فرمان فرمای هندوستان تعهد نموده بود که

میرزا را بخدمت آورده ولایت قندهار بتصرف خواص پادشاه والاجاه دهد درین وقت در قندهار آمده شروع در تکدو
کرده جناب میرزا را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده در لباس نیکخواهی و حلال نمکی والده میرزا را با جمعی که در
مزاج میرزا راه یافته بودند با خود متفق ساخت مجملا دمدمه و افسونگریهای او فرید علت شده رفتن هندوستان
در خاطر ایشان رسوخ یافت در اول حال والده و پسر کلان خود را فرستاد بالآخره خود نیز بعد از تکرار مراسله و عهود
بجانب غربت هندوستان شده پادشاه والاجاه حکومت قندهار را بشاهی بیگ خان کابلی حاکم بنگش که از امرای بزرگ
آن دولت بود و منصب پنجهزاری داشت درانوقت در حوالی مولتان بودند نامزد نموده بود و شاه را الیه خبر یافت که
قرا بیک هم قندهار را بر حسب دلخواه پرداخته و طبع میرزا را بجانب هندوستان مایل ساخته با ده هزار نفر لشکر خود
و امرای تابین ایلغار نموده بقندهار آمد و از جانب پادشاه تواضعات بیش از بیش نسبت بمیرزا نموده و عدهای جمیل داد
و جناب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون آمده شاهی بیگ خان و لشکر جغتای بتاریخ سنه الف من الهجره داخل
قندهار شدند و جناب میرزا و اتباع چون خیمه و خرگاه بیرون زده لشکر قزلباش را بنظر در آورد با وجود آنکه از تاریخ
فوت سلطان حسین میرزا تا آن غایت که قریب بدوازده سال بود انواع فتور بحال آن سپاه راه یافته امرا و مردم
کار آمدنی بسیار کم شده بود اردوی آراسته و لشکر بیشمار بر آسته دید بمجرد ملاحظه پشیمان گشت و متأسف گردیده بود
بغایت دشوار آمد که دل از آن ولایت دلگشا که رشک ختا و محل نشو و نمای وی بود بر داشته از مرتبه سلطنت و حکمروائی
بملازمت و نوکری بیگانگان تنزل نماید چون کار از دست و تیر از شصت بیرون رفته بود پشیمانی سود نداشت بفکر
دور و اندیشه باطل اسباب مهمانی و خلعتهای فاخره و تکلفات وافر جهت شاهی بیگ خان و امرای جغتای میرزا انجام
داده کس فرستاد که بیرون آمده یکروز مهمان میرزا باشند که بعضی سخنان ضروری در مواجه گفته شود که از خفت
رای و نقصان خرد خود اندیشیده بود که چون شاهی بیگ خان بیرون آورد او را عذرخواهی نموده بهر نوع که توانست
خود را باز بقلعه اندازد و در حصول مقصود سعی نماید او خود مردی کهنه سپاهی بود و کاردان مهمی اگر با سانی ساخته
شده بود در عقده دشواری نینداخت و دیگر بسخن میرزا التفات ننموده عذر آمدن خواست که چون در ساعت نیک
داخل قلعه شده ایم بیرون آمدن مناسب نیست اگر حرف ضروری داشته باشند بر اسل مکاتبه گفت و شنود شود میرزا
یاس تمام دست داده بکام و ناکام دل از حکومت قندهار برداشته بعد از تکلفات و ارسال هدایا که از جانبین بظهور
آمده کوچ کرده با گروه انبوه روانه هندوستان شد چون بخدمت پادشاه رسید منظور نظر عاطفت و اشفاق گشته
بخطاب فرزندی و جاگیرهای عالی ارجمندی یافت و او نیز پیشکشهای پادشاهانه کشیده جواهر تعبیه و مرصع آلات انجم
داشت بر طبق عرض اخلاص نهاد اما اوضاع هندوستان میرزا را خوش نیامد بهیچ چیز خرسند نبود بالآخره میانه او
و پادشاه طرح بد نشست و لوازم و کورنش بدستور دیگر شاهزادگان بتقدیم نمیرسانید رفته رفته دست از جاگیرها
برداشته اکراه خاطر او بر پادشاه ظاهر گردید موجب غبار اخرو عالیشان گردیده در مقام استعفاف درآمد روز بروز
آثار کدورت نمایان تر گشت و چندسال بدین و تیره گذرانیده همیشه آرزوی آمدن ایران و ملازمت علیه عالیه شاهی

صنوبی نشان داشت وگاهی اراده حج بیت الله مینمود رخصت نمی یافت تا آنکه امراض نفسانی براو غلبه کرده پهلو
بر بستر ناتوانی نهاد وبتاریخ سنه ثمان والف دعوت حق را اجابت نموده باجل طبیعی فوت شد ازو سه پسر در هندوستان
ماند اول سلطان حسین میرزا دوم اسمعیل میرزا سیوم بهرام میرزا اما چون رستم میرزا دنیادار بود با روزکار در ساخت
شیوه نوکری وملازمت پیش گرفت وباخان خانان ولد بیرام خان ترکمان که از امرای قزلباش بود وصلت آمیز
کرده هرچندگاه بمعاونت او بحکومت ولایتی منصوب میگشت وبعد از ارتحال اکبر پادشاه وجلوس سلیم شاه پسر او
بهمان دستور معزز ومکرم گردیده وبرادران کوچک ابوسعید میرزا در سنه خمس والف بجوار رحمت ایزدی پیوست
در آخر همانسال سنجر میرزا نیز فوت شد ومراد میرزا نام پسری کرد اما دختر خانانست با دو سه پسر دیگر وآواره الیوم
که سنه هجری خمس وعشرین والف رسید رستم میرزا وپسران مظفر حسین میرزا با چند نفر از فرزندان ذکور واناث
در ولایت هند بتحقیق حال وتفتیش احوال ایشان بعد ازین مناسب سیاق تاریخ ایران نیست اما احوال
سیستان وملک جلال الدین اکثر بعد از رفتن رستم میرزا تعرض جنود ازبکیه بدان ولایت بیشتر از پیشتر میرسید
اکثر اوقات میانه ازبکیه ومردم سیستان محاربه بود وملکان اقوام او چندگاه خود را در ان ولایت حفظ نموده قلعه ومکان خود را
خود را قایم کرده بودند وبعضی از ان الکه را ازبکیه متصرف شده در مقام تسخیر قلعه او در آمدند وبعد از جهد تمام عاقبت
خانه کوچ ومردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان عزیمت درگاه سدره نشان شاهی نمود ودر دار السلطنه اصفهان
بعز ملازمت فایز گشته در مجلس خاص محرم حریم بزم واختصاص گردید چنانچه در قضایای آنسال نوشته شد نواب کامیاب
همایون با او مصاحبانه سلوک مینمود وچون ایامی بخدمت اشرف بسر برد هوس رفتن سیستان نموده رخصت انصراف
یافت وچون بسیستان رسید اولاد جانی بیک سلطان که از جانب عبدالله خان بایالت سیستان وتسخیر ولایت نیمروز
مامور بودند وملک جلال الدین معاومت با ایشان در حیز قوت وقدرت خود ندیده وتا توجه نواب کامیاب شاهی ظل
اللهی بخراسان صبر نتوانست فرزندان خود برداشته بقندهار رفت وچندگاه در قندهار بوده عزیمت رفتن هندوستان
وملازمت اکبر پادشاه داشت که طنطنه کوس عدا آوای موکب نصرت قرین حضرت اعلی در خراسان بلند آوازه گشت وچون
ولایت خراسان بحیطه تسخیر در آمده دار السلطنه هرات مضرب سرادقات اقبال گردید مشارالیه از قندهار آمده در هرات بشرف
ملازمت اشرف رسید برتبه بلند ایالت ولقب ارجمند خانی سربلندی یافته ولایت سیستان با و تفویض یافت والا غایت
در آن ملک بکام روائی مشغولست **ذکر محاربه کردن ارغند و ترشیز میانه امرای قزلباش و یتیم سلطان ازبک**
وقوع یافت وانهزام قزلباشیه معرکه آرای مضمار قصه پردازی یعنی خامه مشکین طراز تسوید صحیفه زار گردانیده بود
که بعضی از امرای خراسان خصوصا سلیمان خلیفه وسلطان خلیفه شاملو در ادای اعمال صواب از پرتو توجهات شاهی
مهجور مانده بودند چون شنیدند که رستم میرزا با مظفر حسین میرزا برادر بزرگتر محاربه نموده وبراو ظفر یافته ودر قندهار
لوای سلطنت برافراخته جرایدا طلاع اعتقاد خود را بدست بی تابی ابتر ساخته ودر وی ز مرشد کامل برتافته بجانب
او میل نمودند سلطانعلی خلیفه بخود سر بالکا وقاین که حسب الحکم بعلیقلی خان استاجلو تعلق داشت رفته با او جنگ کرده

او را ضایع ساخته الکا را متصرف شد واز اعیان قزلباشیه سلیمان خلیفه واسلام بیک شاملو وهر طبقه مردم خراسان
که از آشوب ازبکان احوال ایشان اختلاف پذیرفته بود روی بانطرف آورده جمعی کثیر نزد او مجتمع شدند اما تا رفتن ایشان
میانه برادران صلح روی نموده قندهار بدستور سابق بمظفر حسین میرزا تعلق گرفت رستم میرزا بجز زمین داور ولایتی نداشت
امرای مذکور او را بسلطنت خراسان وآمدن ان ولایت ترغیب مینمودند تا آنکه او باستدعای جماعت بغراه آمده انجا عزیمت
سیستان نمود ومهمات او در ان ولایت همچنانچه در طی احوال او وبرادر مشروحا تحریر یافت تمشیت نپذیرفت وپهلو از آمدن
خراسان نیز خالی کرده آن جماعت از و مایوس شدند بالاخره سلیمان خلیفه مباشر واحتمالات مهما از و باسم امرا واعیان قزلباش
گرفته هریک را بتفویض ولایتی مخصوص گردانیده روی توجه بخراسان آورد وسلیمان خلیفه بولایت قوچان وخبوشان که الکاء
بود رفت وسلطانعلی خلیفه بدستور سابق برقاین استیلا یافت واز طرازمان قدیم ایشان وطبقه قزلباشیه که در خراسان
مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هریک قشون آراسته ترتیب دادند مصطفی خان که حسب الفرمان همایون اعلی
حاکم طبس بود طلب نموده باراده تصرف وتسخیر بعضی محال خراسان که تا غایت ازبکیه تصرف تام در ان نموده قلاع آنها
تصرف مالی واعیان انجا بود از مقام خود حرکت کرده بترشیز آمدند واز انجا از امرا واعیان شاملو واستاجلو وترکمان
وقاجار وغیرهم تا موازی چهار پنجهزار کس جمعیت نموده از اهالی خراسان نیز گرد ولخواه قزلباش بودند جمعی بعاونت
ایشان کمر بسته بودند قلعه کرات را محاصره کرده بعد از چهل روز که محاصره شده بود سید محمد سلطان ازبک که حاکم ترشیز
بود در قلعه محصور با امرا صلح کرده بیرون رفت امرا آمده کو رعهد وپیمانی که بسته منظور نداشته او را تعاقب کرده جمعی کثیر
از مردم او بقتل رسانیدند واو بسلامت بیرون رفته به یتیم سلطان وبرادران که حسب الامر عبدالله خان در خراسان بودند
ملحق شد بارغند آمدند ودر مقام دفع میر محمد قاسم ارغندی که ازبکی شده بود در آمدند وبرادران دفع رفع آن جماعت را وجه
همت ساخته از میر علی بابا کوکلتاش حاکم هرات نیز استمداد نموده با گروه انبوه بر سر قزلباش آمدند قزلباشیه با نجال با
یکدیگر خالی از نفاق نبودند بر سر الکا ومملکتی که طایفه ازبکیه گرگ آسا دندان طمع تیز کرده در کمین آن نشسته بودند گفتگو
مینمودند القصه چون از آمدن ازبکیه واقف شدند وعدد لشکریان یتیم سلطان زیاده از دو هزار نشان نمیدادند همگی
دل بر محاربه نهاده روی توجه بطرف جنود ازبک آوردند در حوالی ارغند ترشیز تلاقی فریقین دست داد از جانبین صف
سپاه آراسته گردانیدند ودلیران ازبکیه دلیرانه قدم در معرکه کارزار نهاده آتش حرب را مشتعل ساختند وچرخچیان لشکر
قزلباش تاب صدمات ازبکیه نیاورده لشکر دست چپ در حین محاربه وگیرودار بود که لشکر دست راست شکست خورده بقول
رسیدند ولشکر قزلباش خوف وهراس بیقیاس بخود راه داده در جنگ سستی کرده در مقام مدافعه نتوانستند آمد اختیار
شکست خورده راه انهزام پیمودند ومردم دست چپ از انهزام دست راست خبردار شده ایشان نیز پای قرار وثبات سست
شد بجلادت جنگ ومدافعه نیافته راه انهزام پیش گرفتند سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود چون مرد قوی جثه ثقیل
البدن بود در حین اضطرار فرار در کنار معرکه از اسب افتاده بدست ازبکیه در آمده بقتل رسید سلطانعلی خلیفه از معرکه
بیرون رفته بقاین رسید اما از خوف ازبکیه در انجا قرار نتوانست گرفت چون اغرق او در ولایت طبس بود خواست که از

افشار

محاصره قلعه کرات

قاین بطبس رود در راه جمعی از جنود ازبک با ورسیده حصار قریهٔ او فرو گرفتند بین الجانبین محاربه روی نمود و سلطانعلی خلیفه
مغلوب گشت و در آن قلعه بقتل رسید شاه بوداق سلطان کرکی از حضار اردو که بود از جنگگاه بیرون آمده در ربیع محل
توقف نموده از راه طبس بدار العباده یزد آمد چون در خراسان مخالفی چند از و بظهور آمده بود از حضرت اعلی خایف
بود در یزد نیز توقف نتوانست نمود بعزیمت الکه بیان ازبکیه رود باز روی توجه بجانب خراسان نهاد و او نیز در راه بجنود
ازبکیه رسیده بقتل آمد علیقلی سلطان آسایش اغلی بجانب هند بدر رفت مهدیقلی سلطان کنگرلو بقتل رسید مصطفی خان
با اکثر مردم خود بطبس آمد بعد از چندگاه که در طبس بود حفظ آن سرحد مینمود بطون رفت چون دست و پایی در آن سرحد
میزد ازبکیه از و در حساب بودند یتیم سلطان بودن او در طون شنیده با چهار هزار ازبکیه بر سر او آمد او در شهر بند بود
تفنگچیان قدر اندازان خراسانی همراه داشت منطلای لشکر ازبک خواستند که او را از شهر بند بصحرا کشند از حدود شهر بطریق
فرار باز گشتند مصطفی خان که از کیفیت و کمیت لشکر ازبک و سرداران ایشان خبری نداشت از باز گشتن ایشان دلیر
شده بتعاقب ایشان بیرون آمد ازبکیه عطف عنان گردانیده جنگ در پیوستند و او با فوج قلیل که همراه داشت مردانه
پای ثبات استوار کرده بمحاربهٔ اعدا مشغول گشت که رایت یتیم سلطان بغلبه و ازدحام تمام نمایان شد مجملا مصطفی خان
در دریای حرب غوطه خورده بدست ازبکیه گرفتار گردید بفرمودهٔ یتیم سلطان بقتل رسید بسیاری از طبقهٔ قزلباشیه که در
معارک بتحریر پیوست بشامت امرای بدعهد پا از اخلاص راه عدم پیمودند این اخبار در دار السلطنهٔ قزوین بمسامع جاه و جلال
رسید چون آن طبقه بیراهه رفته بودند تأییدی نیافتند اما حضرت اعلی از قضیهٔ مصطفی خان که مرد دلیر مردانه بود و صاحب
اخلاص و از وفور غیرت و کمال مردانگی که در آن جنگ رفاقت آن طبقه اختیار ننموده بود متأسف گردید ایالت طبس را به یتیمور
سلطان کنگرلو قوم او که در درگاه معلی بود تفویض فرموده بدانصوب فرستادند اما چون ازبکیه در آن سرحد دست
درازیها میکردند و او از عهدهٔ ضبط آن سرحد بیرون نمیتوانست آمد در ثانی الحال الکاء طبس بسهراب خان قاجار که مردی مردانه
و عاقل و از شجاعان روزگار است تفویض یافته بدانصوب فرستادند و او تا حین فتح خراسان آن سرحد را ضبط نموده
بود و مرد انگیها از او در آن سرحد سمت ظهور پیوست در خیال صدر معلی سلطانم بنت موسی سلطان موصلو که حرم محترم
شاه جنت مکان بود و والدهٔ معظمهٔ نواب سکندرشان و اسمعیل میرزا حضرت اعلی شاهی با آن جنهٔ گرامی با دب سلوک مینمودند
در دودمان مبارک قزوین مریض گشته و سن شریفش از هفتاد تجاوز نموده بود و در مراحل یافت از آثارش رباط خشگرود که در
حوالی قزوین است عورت عابدهٔ خیره زاهدهٔ عاقله بود رحمة الله علیها **ذکر وقایع سوانح سال خجسته فال یونتی ئیل ترکی مطابق
سنه ثلث و الف که سال هشتم جلوس همایون شاهی ظل اللهیست** در ایام ربیع نشاط سیر و شکار گیلان که فی الواقع در فصل
بهار از لطافت هوا و کثرت شکارها از سایر ممالک و اقطار امتیاز دارد در خاطر کامکار حضرت اعلی سر برزد و با قضای
عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده توجه بدانصوب کردیدند و فرهاد خان که در آن وقت حاکم گیلان بود جهت تهیهٔ اسباب
ضیافت و خدمت رخصت یافته در مقدمه روان شد و حضرت اعلی چون در الکاء طارم نزول اجلال فرمود چند روز در
موضع منجیل و هرزه ویل که دو قریه است از قرای طارم در دامن کوه واقع شده و خانها در زیر یکدیگر ترتیب داده اند و با

بسیار بر آمن دیکده کشیده و چشمهای صافی خوشگوار از آن قله کوه پایین آمده از یک طرف جاری میکردد و در چنان فصلی
هر قطعهٔ از باغات آنجا از کثرت شکوفه و ریحان از باغ جنان نشان میداد توقف فرموده بساط عیش و نشاط گسترانیده
از صباح تا رواح در مجلس بهشت آیین با مقربان محفل آرام بشرب مدام مشغول بودند و از آنجا رایت جهانگشا برافراخته
الکاء کوهدم گیلان از غبار سم سمند عطرسا گردید فرهاد خان با اهالی گیلان برسم استقبال بیرون آمده در شب نوروز این
سال فرخ فال که پنجشنبه بیستم جمادی الثانی اتفاق افتاد در یورت کوهدم بموکب همایون پیوست اهالی گیلان بپای بوس
فایز گشته و حسین خان والی کوهدم شرف بساط بوسی یافته اقامت و ساوری ایثار عساکر نصرت شعار کرد علی الصباح که
خسرو کواکب دست امید از حوت کوتاه کرد در گردون حمل حمایل کرد و حضرت اعلی سمند گردون خرام را بجانب الکاء گوکر
تحریک داده از آنجا بخطهٔ لاهیجان نهضت فرموده اما علیخان حاکم بیه پس که حسب الالتماس فرهاد خان مجدداً حاکم شده
بود باز به تمرد و عصیان کوشیده و حشری انبوه از متجندهٔ گیلان فراهم آورده با موری که دور از طریق بود متابعت نموده
و محصلان که جهت ایصال باج و خراج همراه بودند بی نیل مقصود باز گردانیده بود بیکبارگی بساط حقوق حضرت اعلی را از
بساط خاطر در نوردیده و روی از آستان سعادت نشان نیز برتافته در لشکر نیز امیره مظفر برادر امیره سیاوش شیوهٔ تمرد
پیش گرفته از آنجهت که غضب پادشاهانه بتموج در آمده از عساکر که در ظل رایت فتح آیت بودند بدفع او نامزد نمودند فر
خان که در مبادی احوال باعث استخلاص و کفیل مهمات او شده بود باز التماس نمود که دفع فتنهٔ آن بخت برگشته باو
حواله شود حسب الالتماس عالی او بسر کردگی لشکر فیروزی اثر اختصاص یافته بدان طرف روانه شد و یکهزار تفنگچی و پیاده که از
اصفهان حسب الفرمان آمده بودند بمرافقت او نامور شد و حکم شد که پیادگان مذکور را از صوابدید ایشان بجنگل بیاده ولی صحبت
قاجار در گذرند و حکم جهانمطاع بنفاذ پیوست که ذو الفقار خان قرامانلو امیر الامرای آذربایجان با تمامی چریک اولکات
از راه آستارا و طوالش در حرکت آمده بخت الکاء لشکر را از لوث وجود ارباب تمرد و عصیان پاک سازد و امیره مظفر
برادر امیره سیاوش را که از بخت برگشتگی در آن ملک شور افزا گشته راه مخالفت می سپرد بدست آورده بدفع فتنهٔ علیخان
پردازد و حضرت اعلی بنفس نفیس در بلدهٔ لاهیجان توقف فرموده فصل بهار را در آن ولایت بسیر و شکار گذرانیدند و
اهالی گیلان امیر عباس که حاکم لشته نشا بود و حسین خان حاکم کوهدم همراه فرهاد خان به بیه پس رفتند و کیا فریدون
که مرد راست اعتقاد یکجهت بود در ملازمت اشرف بوظایف خدمات قیام مینمود چند روز هوای سیر دریا کنار و نشاط
شکار خوک در خاطر همایون جای گرفته در میان جنگل گیلان محلیست که خوک بسیار می باشد همیشه حکام گیلان در فصل
بهار بشکارگاه آن کوهسار رفته خوک بسیار صید می نمایند فی الواقع تماشای غریبیست و کامداری حضرت اعلی در آن صیدگاه
حلقه در گوش چرخ گردبین مقال آنست که بر عالمیان پوشیده نیست که مردم گیلان بغایت ضعیف عقل و تیره رای
و بی عاقبت اند و نهال قامت انجاعت از جویبار خلاف بالا کشیده و از خوان مواهب ازلی جز مائدهٔ پا دبی نچشیده اند
و بوی مروت و مردمی بمشام ایشان نرسیده عموم مردم آنجا مرتبهٔ طالب فتنه و آشوبند که اگر بزرگزادهٔ در عهد سلطان
متغلبی باراده سلطنت و استقلال روی بعرصهٔ مخالفت و اختلال نهد مجموع خلایق بیدرنگ آهنگ ملازمت او نموده

دررو زی جمعیتی فاحش دست میدهد و در همان روز بجد و امر سهلی و استماع خبر از خود بخبری عقدهٔ جمعیت بی عاقبت از یکدیگر
می باشد و دو یار آشنا با حقوق نکوخواری هرگز از نفاق خالی نبوده اند از چنین قوم در مذهب اهل خرد احتراز کردن واجب
بل اوجب القصه جهت تهیهٔ شکار مقرر فرموده بودند که قریب هزار پیاده از مردم گیلان در آن کوه جرگه انداخته بعضی
شکار را بمحل معین که از دو جانب جر ساخته راه بیرون شدن مسدود کرده بودند آمده جمعی دیگر در میان دو جر بر درخت
برآمده صید را با آواز سفید مهره و تفنگ رم دهند شب در موضع ملاط که دخمهٔ سلاطین گیلانست در دامن کوه پر درخت
واقع شده نارنج بسیار در آنجا می باشد و از مواضع لطیفهٔ گیلانست نزول فرمودند اصلا از آن گروه دغدغه بخاطر راه
نیدادند و حضرت اعلی همچنین در کنار دریا با دو ندیم در میان ناوی نشسته عنان بدست جمعی گیلکان داده که کشتی بجانب
از سفید رود با نطرف میل فرمودند و در آن طرف که از اعوان و انصار دیار نبودند مدتی متمادی سیر مینمودند و در خلال
این حال یکی از معتمدان امیره سیاوش والی لسکر که هنوز مقید و محبوس بود از روی دولتخواهی بمسامع جلال شاهنشاهی رسانید
که امیرهٔ مذکور مخلص خود را از حبس و قید در مخالف برادر و اولاد تصور نموده پیوسته ایشانرا بمخالفت ترغیب مینماید
و مراسلات نهانی به برادر میرسد و یکی از آن کتابات بنظر اشرف رسانید دیگر باره بقتل او فرمان دادند چون قریب
دو ماه از نوروز سلطانی گذشت و کرباردی پاشند او نهاد عزم مراجعت کرده عظمای گیلان خصوصا کیا فریدون را بعضو
نوازش اختصاص داده دار الموحدین قزوین بیمن قدم شهریار ستوده آیین اعلی علیین گشت **ذکر عصیان و تقیان علیخان والی**
گیلان و لشکر فرستادن بر سر او و گرفتاری آن مخذول و جمعی از مفسدان به نیروی دولت قاهره چون علیخان از
بسعی و اهتمام فرهاد خان بار دیگر بر سریر حکومت گیلان بیه پس متمکن گشت رایت استقلال برافراشت و همگی سپاهیان
آن ولایت که بجلادت و شجاعت از سایر مردم گیلان امتیاز داشتند بر سر او جمعیت نموده قدم از دایرهٔ اطاعت بیرون
نهاده در آنوقت که الکای گیلان بیه پس بفر قدوم شهریار پاک کیش نیکو اندیش برعرصهٔ جهان جنتی گرفت و بخیال
محال مقابله با لشکر منصور ترتیب لشکر و اسباب قتال پرداخت و راهها و گذرها و جرها بریده شوارع راه مضبوط
ساخت و از این معنی غافل که صعوهٔ حقیر را تاب چنگال شاهباز نیست چون فرهاد خان با جمعی بر سر او رفتند چون از سفید
رود عبور نمودند روی بالکای بیه پس نهادند و علیخان آثار ضعف و انکسار بر ناصیهٔ احوال خود دید اکثر اعیان و انصار
فرارش گرفتند خود روی بالکای فومن که مسکن قدیم پدر و جداو بود نهاد و از امداد و اعانت امیره مظفر نیز که از آسیب
لشکر آذربایجان بحال خود درمانده بود عروس مملکت اطلاق گفته نقود و جواهر و نفایس اموال خود را بر کنار دریا برده از
آنجا بکشتی نشسته نیم جانی از آن ورطه بساحل نجات رسانید و چون فرهاد خان جمعی از دلیران بیشه هیجا را بضبط کنار دریا
نامزد فرموده بود آن تدبیر موافق تقدیر نیفتاد آخر الامر لاعلاج شده بموضع زریخ از اعمال فومن که مولد و منشاء علیخان و اجداد
اوست پناه برده مردم زریخ بکوههای سخت و درهای عظیم بر درخت رفتند و بعد از تفحص بسیار مشخص شد که بموضعی رفته
و در کوه و بیشه آنجا که راهها پر خطر دارد آرام گرفته بعد از استماع این خبر فرهاد خان امر فرمود که غازیان شجاعت نشان
آن کوه و بیشه را مرکز وار در میان گرفته آثار مردمی بظهور رسانند و از آنجانب علیخان و هواخواهان خود که سر ذره ایشان

کامران

کامران تولمی بود سپر ممانعت در روی کشیده بقدر امکان در حفظ حال خود میکوشیدند با این وتیره قدر دو ماه روز
کار میگذرانیدند و از جانب دربایجان ذوالفقار خان با ده هزار سوار و پیادهٔ آن ولایت را جمع آورده بر حسب الفرمان
روانهٔ گیلان شد و از راه آستارا و طوالش بر سر لسکر آمد و امیره مظفر با مردم لسکر و پسران امیره سیاوش که در آنوقت
با او اتفاق نموده بودند جنگ عظیم در گرفته و جمعی نامعدود از مردم لسکر بقتل آمده زنان و اطفال ایشان اسیر شدند
تا آخر غازیان ظفر فرجام امیرهٔ مذکور را با برادرزادها گرفته آوردند ذوالفقار خان بعد از آنکه گرفتار شدند متوجه
اردوی ایشان شد و لشکر فرهاد خان بگرفتن علیخان سعی مینمودند و یکی از ایشیک آقاسیان حیدر بیک ترکمان برنا
باو رسیده دو تیر کاری از کامران رفیق علیخان خورده با وجود این حال پیاده بر سر او تاخته دست در کمر او انداخته کامران
بقصد آنکه علیخانرا از دست گرفته خلاص سازد با شمشیر برهنه بر سر او دویده زخمی بر او زد و علیخانرا گرفته با زخم کاری
تا یکی از غازیان رسیده او را در بغل گرفت و دیگری کامرانرا در آغوش گرفت و همچنین یک یک رفقای او را گرفته
بخدمت جناب خان آوردند و ایشانرا با امیره مظفر و برادرزادها در بند و زنجیر کشیده حقیقت مخالفان دولت عرضه داشت
پایهٔ سریر سلطنت گشت و بندگان اشرف فرهاد خانرا بتلطفات از حد بیرون نوازش نموده و شخصی که علیخانرا گرفته بود
بخلع فاخره و کمر مرصع و جیقه و پنجاه هزار دینار گیلکی که پنجاه تومان عراق باشد سرافراز ساختند و چون حیدر بیک بدرجهٔ
شهادت رسیده بود شهریار کامکار بباز ماندگان او را نوازش فرموده حکومت ولایت لسکر را بابدال سلطان قاجار
شفقت شد القصه فرهاد خان و ذوالفقار خان حسب الفرموده مهمات گیلانرا از رعیت و لیام برحسب مرام سرانجام
داده باتفاق عساکر و عظمای گیلان روی بآستان سعادت آشیان نهادند و چون بحوالی شهر قزوین رسید حسب الامر
اعلا جمیع مردم شهر از اجاره و مردم اوباش و مردم سخره و اجلاف با معرکه گیران با دایره و دهل و تنبک باستقبال
علیخان رفته با بی حشمت بشهر آورده در ایوان چهل ستون بنظر شهریار کامران در آوردند و حسب الحکم ایشانرا بمنزل
شیخ احمد آقا داروغهٔ قزوین برده مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشانرا بقلعهٔ الموت برده بمستحفظان قلعه سپارد و او را
برده بعد از مدتی باز او را بدرگاه معلی آورده از حلقهٔ زنجیر گردن او را بیرون آورده سرتا پا خلعت شاهانه پوشیده
و بسمت ملازمت خاصهٔ شریفه موسوم گشت و کان خلایق این بود سبحان الله چه سر است **بیت** اگر تیغ عالم بجنبد
ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای **ذکر گرفتاری بقیهٔ یاغیان گیلان و مآل حال ایشان** بعد از گرفتاری علیخان فتنهٔ گیلان
تسکین یافته از یاغیان بیه پس بوسعید و طالش کولی که باعث فتنه و فساد گیلان بودند در بیشهها و جنگلها متواری
گشته هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر میبردند مکرر از جانب نواب همایون استمالت نامها بایشان ارسال یافت
که هرگاه از کرده نادم بوده روی ارادت باین آستان نهند تقصیرات ایشان بعفو و اغماض مقرون گشته مورد شفقت
پادشاهانه خواهند شد توفیق این سعادت نیافتند بعد از چندگاه بوسعید بلاهیجان بخانهٔ کیا فریدون آمده باو توسل
جست که او را بپایهٔ سریر اعلی آورد کیا فریدون حقیقت بخدمت اشرف عرض کرده نواب اشرف بالهام ملهم غیبی بکیا
فریدون پیغام فرستادند که از عذر او ایمن نبوده باشند و بزودی او را بپایهٔ سریر اعلی فرستند بوسعید کور

چند روز در خانه کیا فریدون مهمان بود مشار الیه تهیه سفر او نموده اراده داشت که خود او را برداشته بخدمت اشرف
آورد و انتهاز فرصت کرده علی الغفله در فضای خانه مشار الیه تیغ غدر و نامردی بر او نهاده بدرجه شهادت رسانید با
سه چهار نفر یاغی بیدولت که با او بودند به بیشه و جنگل روی نهاد چون خبر کشته شدن کیا فریدون بمسامع جلال رسید
شیخ احمد آقا داروغه قزوین را بگیلان فرستادند که مردم گیلان را به پیدا کردن بوسعید و طالش کولی جمع نموده
و الکا بالکا از صاحب الکان التزامها ستانند و همچنین قنبر بیک کوزی بیوکلو را با جمعی از عساکر که از راه کوهدم بگرفتن
طالش کولی مامور فرمودند حکم شد که مردم آذربایجان و کسکر و طوالش در پی بیس هجوم نموده در هر جا باشد او را پیدا
کنند فرمان بران بفرموده عمل نمودند بعد از سعی بسیار بوسعید را غازیان صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم الکوه
و طالش کولی را با چند نفر برادر و اقوام مردم کوهدم ملازمان حسینخان کوهدمی گرفته بنظر اشرف آوردند و بوسعید چون
جوان شجاع دلیری بود چون نسبت بکیا فریدون غدری نموده نامردی بظهور آورد شحنه سیاست بقتل او پرداخت
و گناه طالش کولی و اقوام او را بخشیدند و بعد از چندگاه خیانت از او ظاهر شد برفقای او که بدست نیامده بودند تو
بود که در یاغیگری راسخ بوده اطاعت قزلباش نکنید بعد از صدور این خیانت بسعی میر عباس بقتل رسیدند و از امرای
گیلان سوای میر عباس صاحب جودی نماند و بعد از این قضایا مشار الیه از غایت بیعقلی مستدعی سپهسالاری لاهیجان
و مهمات گیلان شد و این اراده باعث قتل او شد شبی از شبها نواب اشرف در میدان سعادت آباد قزوین بسیر و تماشای
چراغان مشغولی میفرمودند ملک جهانگیر لجوری که در آن وقت از مقربان بساط عزت بود در مجلس بدمستی آغاز
نمود و شمشیر از غلاف کشیده گاهی از روی کیفیت و گاهی بظرافت بر حاضران حمله مینمود در این اثنا خود را بمیر عباس رسانیده
زخمهای متعدد او را از پای در آورد و بعد از آن خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین وکیل خان احمد که قدری بد
حال با تبنول فتنه فتنه در گیلان انداخت براه عدم فرستاد همگنان حمل بر بدمستی او کردند اما فرو بین دانستند که بی
اشاره ناظمان مناظم جهان داری نبود غرض که صاحب جودی از سپاهیان خان احمد نگذاشت ذکر سوانحی که بعد از
گرفتاری علیخان و طاغیان گیلان روی داد چون خاطر خطیر شهریار کامکار از مهمات گیلان فراغت یافت
چند روزی در قزوین لوای عیش و عشرت برافراشته حکم قضا امضا بنفاذ پیوست که میدان سعادت آباد را آیین بسته
چراغان کنند والیان بیک یساول صحبت قاجار بدین خدمت مامور شد و دکاکین و اطراف میدان بر امرا و ارکان
دولت قاهره و یوزباشیان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر و اردو بازار تقسیم یافت و حکم شد که هر دکانی
که بر سر او است ده دوازده زرع پیش آورده چوبها و ستونها استوار کرده چهار طاق در میان هر مرتبه از مراتب که پیش آمده نصب
نمایند و روی آنها را چراغها تعبیه کرده فانوسها آویزند و عمارات جهان نما که در اطراف شرقی و غربی میدان احداث
کرده پادشاه در آنجا بسر برده بعیش و شادکامی و چوگان بازی و قپق اندازی میگذرانیدند و بعد از انقراض جشن و صحبت
میدان دیگر شدند بمهمات ضروری سلطنت پرداختند چون ایالت لاهیجان و امیر الامرایی گیلان بیه پس به درویش محمد
خان روملو عنایت شده و ایالت شیراز در عوض تعلق بفرمان (؟) گرفت و مهمات کوه کیلویه و خوزستان که در تصرف امرای

فرو شد آن

افشار بود تا غایت نظام و نسق نیافته بود و حکام آنجا که در ایام فتن و فتور که دو سری بر آن ملک استیلا یافته بودند
بدستور حکومت قیام داشتند اگر چه فی الجمله باز گشتی بدرگاه جهان پناه مینمودند اما خاطر اشرف از ایشان خصوصا
کوتوالان قلعه سلاسل شوشتر که در متانت و استحکام شهره آفاق بود و از قلاع ممالک اقطار طاق است جمع نبود و داد (؟)
اوامر پادشاهی که بنوعی مرغوب طبع خاطر مبارک باشد نمیکردند و از میر مبارک والی عربستان نیز ادعای منصب ظهور
میرسید و اراده خاطر خطیر آن بود که جهت نظام و نسق خوزستان و سرحد عربستان و کوه کیلویه نهضت همایون بانطرف
واقع شود و قبایل افشار که قبایح اطوار خود را دانسته از کار خبر یافته بودند بفکر کار خود افتاده با سید مبارک امیر
نموده عربستان را ملجا امید دانستند بنا بران مرادبیک جلودار باشی شاملو را که محل اعتماد شاهانه بود جهت رسانیدن مژده نهضت
همایون و تحقیق حالات آن سرحد و بدست آوردن قلعه شوشتر بانصوب فرستاد و جمعی از تفنگچیان جغتای خراسانی جهت
قلعه داری رفیق او ساختند و مشار الیه متوجه شوشتر گشته شاهویردی خان افشار که حاکم آنجا بود بخلاف ادعای اعیان
لشکر از روی انقیاد و دولتخواهی پیش آمده مرادبیک را اعزاز و احترام نموده او را بقلعه برده کلید قلعه باو سپرد و ولد
نمود که خود از قلعه بیرون رود مرادبیک داخل نو شده او را استمالت عنایت شاهی گردانید و سایر مردم را از قلعه بیرون کرد
اما بالاخره از تسلط افشاران بهراسید و شاهویردی خان را که سردار آن جماعت بود در قلعه گرفته بقتل آورد و در میانه او و افشار
فتنه بالا گرفت و مرادبیک پل قلعه را کشیده باتفاق تفنگچیان بحفظ و حراست قیام مینمود و اعیان لشکر افشار با سید
مبارک عرب توسل جسته و از او استعانت نمودند و سید مبارک با وجود آنکه دم از اخلاص و دولتخواهی میزد و سید ناصر
پسر خود را جهت صدق این معنی بپایه سریر اشرف فرستاده در خدمت اشرف بود باغوا و تحریک افشاران از عربستان لشکر
بخوزستان کشیده دزفول و الحیطه را تصرف نمود و آورده بر سر قلعه شوشتر آمده محاصره نمود و چون حقیقت اینحال معروض
حاجبان بارگاه جاه و جلال شد و قبل از آن شاهویردی خان عباسی نیز با جمعی از الوار که با او بودند بلرستان آمده بر سر
سلطانحسین عم زاده اش که حاکم لرستان شده بود ایلغار نموده او را گرفته بقتل آورد اراده داشت که دیگر باره در لرستان
علم تسلط و اقتدار را فرازد اما از قهرمان قهر پادشاهی اندیشیده اندیشه خاطر خود را بظهور نتوانست آورد و در حدود
لرستان حرکت المذبوحی میکرد و رای جهان آرا اقتضای آن کرد که جهت انتقام این احوال رایات جلال بدانطرف نهضت نماید
نیکخواهان دولت قاهره عرض کردند که مهمات آن ولایت بعهده اهتمام یکی از غلامان درگاه شود بکفایت مقرون میگرد
د بنا بران نظام و نسق آن سرحد از بروجرد و لرستان تا اقصای عربستان برای و رویت وزیر نیکورای حاتم بیگ و فرهاد
خان مفوض شده بدانصوب فرستادند و جمعی از امرای عظام خصوصا حسین خان شاملو و (؟) خان مهردار و غیرهم را با
بموافقت ایشان تعیین فرموده روانه نمودند بندگان اعلی متوجه سیر کاشان و صفاهان گردیده و چندگاه در آن حدود عشرت
برابودند از آنجا بقزوین معاودت فرموده زمستان را در قزوین گذرانیدند ذکر لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان
بسرکردگی وزیر آصف نشان اعتماد الدوله حاتم بیگ و فرهاد خان و انتظام مهم آنطرف بر حسب
الفرمان قضا جریان چون اعتماد الدوله و فرهاد خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده روانه مقصود گشتند و بجزم بار



رسیدند شاهوردی خان که در کمال خوف و بیم در ایذه و جهرسامان بیکشت کسان معتمد بخدمت امرای عظام فرستاده اظهار
ندامت و پشیمانی کرده اظهار بندگی و غلامی مینمود جهت تألیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام کوه کیلویه صلاح
دولت دران دانستند که او را باستمالت عنایت پادشاهی ساخته مجدداً بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانند لهذا احکام
استمالت باسم او عز صدور یافته طالب ملاقات گشتند مشار الیه از خوف و دهشتی که داشت جرأت ملاقات نمیکرد بعد از
تکرار آمد و شد فرهاد خان و اعتماد الدوله با معدودی جریده بدینا یکی از اکابر اهل الله که در ایذه بود رفته شاهوردی
خان نیز جریده با دویست نفر در انجا حاضر شدند با ایشان ملاقات نموده قسم مغلظ یاد کرد که من بعد از جادهٔ خدمتکاری
عدول نماید و فرهاد خان و اعتماد الدوله هر چند میدانستند که کلام او از صدق عاری است بمصلحت وقت عمل نموده او را
بعواطف خسروانه امیدوار گردانیدند و مجدداً ایالت آن ولایت را باو تفویض نموده خلعت فاخرهٔ شاهی در پوشانیدند
و قلعهٔ خرم آباد را خالی کرده بتصرف او دادند بعد از فیصل معاملهٔ او چون خبر محاصرهٔ شوشتر بتواتر میرسید کوچ کرده
از کتل کیلان که راهیست در نهایت صعوبت و در ازمنهٔ سابقه عبور لشکر از انجا کمتر واقع شده بجهة نزدیکی آن راه را
اختیار نموده روانه شدند و قدم بولایت خوزستان و عربستان نهادند سید مبارک چون آوازه ورود قزلباش
شنید تزلزل به بنیان ثبات و قرارش راه یافته جمعی که در دزفول بودند بعد از مشاهدهٔ طلیعهٔ لشکر قزلباش فرار
نموده باو پیوستند و چون عساکر منصوره قریب بشوشتر رسیدند سید مبارک قرین یأس و حرمان از پای قلعه کوچ
کرده بحویزه و کال آباد که محل اقامت او بود رفت و ایالت آن ولایت حسب الفرمان قضا جریان بمهدیقلی خان شاملو
تعلق گرفت بر سید مبارک عظیم واهمه دست داده کس نزد امرا فرستاده در مقام اعتذار آمد و اظهار غلامی
و اخلاص این دولت کرده سید ناصر پسرش را که یکدو سال قبل ازین بپایهٔ سریر اعلی فرستاده بود دلیل بندگی و حجت
و برهان غلامی خود ساخت و در باب آمدن بر سر شوشتر از بدسلوکی مراد آقای جلودار و بی اعتدالی او شکوه کرده
و عذرهای مسموعه متمسک و بهانه جست و حضرت اعلی سفارش نموده بود که هرگاه سید مبارک در مقام اعتذار و بندگی باشد
جهة نسبت سیادت و تشیع فطری او و اجماع او عذرهای او پذیرفته پیغام کردند که صدق قول او وقتی ظاهر میشود که آمده
امرای عظام شاهی را ملاقات نماید سید مبارک دغدغه تمام در آمدن داشت بعد از قیل و قال و آمد شد بسیار امرا بمین
سطوت قاهرهٔ شاهی از جنود اعراب نجنبیده جهة اطمینان خاطر سید مبارک از اردوی قزلباش چند فرسنگ جدا
شده بجانب حویزه آمدند سید مبارک با حشر انبوه بدانجا آمده با کمال خوف و دهشت بملاقات امرا رسیده مشار الیه بتقصیر
خود معترف گشته بشکرانهٔ عفو تقصیرات خود متقبل شد که با دوستان این دولت دوست و با دشمن این دولت دشمن باشد
باین جمله عهد و میثاق بمیان آوردند امرا چون خاطر از مهمات آن ولایت جمع کرده از ظاهر شهر کوچ کرده بر سمت جانب کوه
کیلویه روانه شدند از کثرت بارندگی و طغیان آب از رودخانهٔ شوشتر کوچ نتوانستند نمود آذوقه در اردو تنقیص پذیرفته
ماکولات و علیق الدواب در میانهٔ لشکر مفقود گشت حاصل که بکوه کیلویه رسیدند حسن خان حاکم کوه کیلویه و طوایف
آن را باستقبال مبادرت نموده بلوازم ملاقات امرا فایض گشتند چون حسن خان خودسر حاکم بود در ایام هرج و مرج متغلبانه

کیلان دن

ولایت استیلا یافته و در زمان جلوس همایون نیز بی ادبیها از و سر زده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانید از ایالت آن
ولایت عزل نموده او را با چند نفر از اتباع که دغدغهٔ خلاف و طغیان بود گیرانیده بموکلان سپردند که بدرگاه معلی آورند
و ایالت آن ولایت بامیرخان فتح که حاکم کازرون بود تفویض یافته الکای کازرون باسمعیل خان [illegible] را اختصاص
یافت و از قبایل الوار بختیاری و رعایای جاکی و جانکی و فهونده و ممسنی و غیر ذلک که درین چند سال از رعیتی سرباز زده
بامور ناشایست ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان جریمه و تاوان بازیافت شده بخرج مواجب و مرسومات
قورچیان ملازمان درگاه شده بعد از انجام مهام آن ولایت بخطهٔ طیبهٔ شیراز آمده امور ضروری فارس را صورت انجام
دادند و از انجا کوچ بر کوچ روانهٔ پایهٔ سریر اعلی گردیده در قزوین شرف پای بوس حاصل کردند **بیان وقایع متنوعه**
از سوانحی که وقوع یافت فرار نمودن ملک جهانگیر رستمداری پسر سلطان محمد که حاکم کجور رستمدار است ملک سلطان محمد
پدر او در امور دین بغایت سست اعتقاد بود بلکه شیوهٔ الحادش قایمتر بود و در زمان شاه جنت مکان از و بعضی
اعمال که خلاف قانون شریعت بود صدور یافته از جمله خواهرزادهٔ خود را که نامزد پسرش کرده بود طمع کرده او را از
کرده مدتها با او مباشرت مینمود و بعد از فوت او ملک جهانگیر پسرش مدخولهٔ پدر را خواستگاری نموده و چون این گونه
افعال شنیع از و مردم او بسیار سر میزد اقامت صوم و صلوة در الکای او مفقود بود بدینجهت شاه جنت مکان با او
در مقام بی التفاتی در آمده امام قلی سلطان استاجلو ولد بدرخان را با لشکر موفور بدفع او نامزد فرمود مشار الیه با او
کید غدر کرده اظهار اطاعت نمود و طالب ملاقات خلوت شد و آن ترک ساده لوح اجابت کرده با او بوعده گاه رفته
بدست لشکر او کشته شد و لشکریان مجال اقامت نمانده پراکنده شدند چون این خبر بشاه جنت مکان رسید خواست که
باز لشکر بر سر او فرستد از قضای الهی بیماری بذات اشرف عارض شده و دیگر قضایا روی نمود که تا دو سال بتدارک
او نپرداخت بعد از آن دیگر باره در مقام تنبیه و تأدیب او در آمده مرادخان استاجلو را که معظم طبقهٔ سلطان حیدری
بود باین خدمت نامزد شد مشار الیه بدانجا رفته او را در قلعهٔ کجور محاصره کرده اسباب قلعه گیری ترتیب داده تا چهار ماه
اوقات صرف نموده چنانچه فتح قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیهٔ ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید مرادخان
از پای قلعه برخاسته بگیلان نزد میره محمدخان رفته در انجا بفرمودهٔ اسمعیل میرزا مکحول گردید و در زمان نواب سکندر شان
چندان شورش و فساد وقوع یافت که احدی از امرا و ارکان دولت قاهرهٔ قزلباش بحال سلطان محمد نپرداخت و او در
اوایل جلوس همایون حضرت اعلی سفر آخرت اختیار نمود و ملک جهانگیر پسرش باتفاق پسر ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک
جهانگیر نام داشت بنوعی که سبق ذکر یافت از ییلاق لار بدلالت هادی توفیق یافته بپایهٔ سریر اعلی آمده که در موکب همایون
بعراق آمدند چون نواب اشرف کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر کل عراق و دار المرز انداخته گیلانات را متصرف شده بودند ملک
زادهٔ مذکور ازین کار خبر یافته بود دست از حکومت ملک موروث باز داشته استدعا نمود که در عراق محل مسکن و ممر معاش
باو مرحمت نمایند در ساوه موضعی باو شفقت شد اما ملک زاده کجور بسیار دیوانه و بد مست بود نواب اشرف بجهة بعضی
مصلحتها او را مورد شفقت فرموده و در خدمت اشرف انیس مجلس خاص و حریف بزم اختصاص بود ولایت کجور باینده

براو گذشته بودند درین وقت که فرهاد خان و اعتماد الدوله از سفر عربستان عود نموده بقزوین رسیدند و اسمه برویستیلا یافت
یا باراده مخالفت و عصیان علی التقدیرین روزی که اعیان دولت باستقبال اعتماد الدوله و فرهاد خان و امرا بیرون رفتند
مشار الیه نیز بر اسب تازی نژاد انعامی نواب اعلی سوار شده به بهانه استقبال راه گجور و دستمار پیش گرفت و بعد از
لحظه که خبر رفتن او شهرت یافت جمعی بتعاقب او مأمور شدند اما باو نرسیدند و او بگجور رفته دم از عصیان زده بیل
قلعه کشید تا آنکه قورچیان عظام بسرکردگی قورچی باشی بتسخیر آن قلعه مأمور گشته به آنجا رفته او را بدست آوردند و آن ملکا
او ضمیمه ممالک گشت چنانچه در محل خود در قمزده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی از سوانح این سال آمدن ایلچی
اروس که از جانب پادشاه بجد مستسعد مشرف آمده تحف و هدایای لایق آوردند و ایلچی یکی از امرای معتبر اروس بود و در این سال
سلطان مراد بن سلیم بن سلطان سلیمان پادشاه روم سفر آخرت گزید و در چهارم شهر جمادی الاول سنه ثلث و الف
طبل رحیل کوفت و او در ابتدای ئیل اثنی و ثمانین و تسعمایه پادشاه شده بیست و یکسال بدولت و اقبال گذرانیده و در زمان او بعضی
از ممالک بحیطه تسخیر و تصرف او در آمد و از پادشاهان عثمانیه بمزید شوکت امتیازی تمام داشت اما در زمان دولت او
بعضی امور ناشایست بظهور آمد اول نقض عهد و پیمانی که فیما بین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جد او بوقوع
پیوسته از جانبین با یمان مغلظ نسلا بعد نسل تأکید یافته بود و استمرار داشت شکست و بر هم زدن هنگامه عافیت مسلمانان
گردید دیگر آنکه از نسا و صبیان مسلمانان که در هیچ زمانی وقوع نیافته بود و هیچ پادشاه ذی شوکت از سلاطین اسلام تجویز این
امر شنیع ننموده بودند در زمان او شیوع گشت و بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان را از آذربایجان و شیروان اسیر نموده بیهود
و یهود و ترسا فروختند چنانچه چندنفر از ذریه طیبه سادات در سلک اسیران به بیع آوردند و این فعل مذموم از روم بماوراء
النهر سرایت کرد عبدالله خان و پسرش نیز در خراسان این عمل کردند و این شیوه نامحمود در زمان ایشان مابین السلاطین استمرار
یافت بالجمله از سلطان مراد بیست پسر و چند دختر ماند پسر بزرگترش سلطان محمد در سنجق خود و سایر اولادش در استنبول در سرای
پادشاهی میبودند بعد از فوت او جسدش را تا ده روز در میان برف گذاشته در اندرون سرای نگاه داشتند دیبی بوستانچی
باشی سلطنت و پادشاهی سلطان محمد خان که والده اش در حرم پادشاه بغایت معظم و محترم و صاحب اختیار بود قرار یافته کس
بطلب او فرستادند روز یازدهم از سنجق باستنبول آمد لوز درگاه غیر متعارف داخل سرای شاهی شد و روز دیگر بتدفین پادشاه
پرداختند بعد از تدفین او نوزده پسر او را در همان شب شربت موت چشانیده و در هفتم ماه مذکور در پهلوی پدر مدفون ساختند

ذکر وقایع احوال سال فرخنده فال توشقان ئیل ترکی سنه اربع و الف سال نهم جلوس همیون اعلی شاهی ظل اللهی

نوروز این سال جهان آرا در روز یکشنبه دهم شهر رجب المرجب اتفاق افتاد و حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین در ایوان چهل
ستون در دولتخانه خلد آیین بزم خسروانه آراسته سلاطین و سلاطین زادهای اطراف مثل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد
خان والی مرو شاهجان و پسر سید مبارک والی عربستان و سلاطین زادهای گرجستان و ایلچیان اروس و سایر ممالک که در
پایه سریر اعلی بودند بمجلس بهشت آیین طلب فرموده بمبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز چند روز بلوازم عیش و خرمی پرداختند
بعد از فراغ از نشاط چون از تسلط ازبکیه که معظم ولایت خراسان را بحیطه تصرف در آورده بودند تالان ایلغار و ایلچیان هر جا

انطقه فی امتداد انه بجوانب و نواحی ممالک می تاختند و آثار خرابی ایشان از خراسان گذشته بحوالی عراق میرسید و بجهت هرگونه
مشاغلی که پیش می آمد کما ینبغی دفع شر آنگروه از پیش نرفته تقدیر بتأخیر ظهور نمی آمد در این سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت
که فرهاد خان را که در این هنگام از امرای عالیمقدار این دولت بود و بیمن تربیت شاهانه صاحب جاه و مکنت و آوازه اعتبار
و اقتدارش بمسامع دور و نزدیک رسیده بسرحد خراسان فرستند که سد سدید رخنه گران ملک گردیده دفع شر گروه ازبکیه را
پیش نهاد همت سازد و در ساعت او بدین خدمت نامزد فرموده ولایت خار و سمنان و دامغان و بسطام و فیروزکوه و نهار جو
علاوه الکای سابق او گشت و فرخ خان پرناک که حاکم دامغان و بسطام و آن حدود بود بجهت آنکه در سال گذشته در دفع شر از
کرباخت انجا آمده بودند آثار جلادت و مردانگی بظهور نیاورده بود از ایالت معزول گشته قشون و لشکر او بفرهاد خان
شفقت شد و زمام رتق و فتق کل مهمات خراسان بقبضه اقتدار او نهادند بعد از فرستادن او ایلچیان اروس را رخصت
انصراف ارزانی داشتند خلع فاخره و انعامات شفقت فرمودند و امام قلی بیگ قورچی تیرکمان را با تحف و هدایای لایقه
بایلچیگری پادشاه اروس تعیین فرموده همراه ایلچیان مذکور روانه فرمودند و ایشان بگیلان در کشتی در آمده از راه دریا
شدند و چون دو سه ماه از نوروز گذشت و فرهاد خان در ییلاقات فیروزکوه بود خبر آمدن عبدالمؤمن خان بخراسان شایع
گشت از اخبار منهیان و عرایض فرهاد خان بتحقیق پیوست که عبدالمؤمن خان با جنود ازبکیه بر سر قلعه اسفراین که بمحافظت
میرزا محمد سلطان و جماعت بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده بجد و جهد تمام در لوازم تسخیر قلعه کوشش مینماید لهذا
حضرت اعلی سرعان احضار لشکرهای ممالک فرستاده باستعداد یورش خراسان پرداختند

ذکر نهضت رایات ظفر آیات بجانب خراسان و فرار نمودن عبدالمؤمن خان از سر قلعه اسفراین و سبزوار از صولت سپاه ظفر پناه

موکب نصرت نشان بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یکماه بجهت جمعیت لشکر در قزوین توقف فرموده بعد از یکماه پیش خانه همایون
بیرون زدند و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب چهار هزار نفر بودند بموکب همایون ملحق گشته چون متواتر از جانب
خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبدالمؤمن خان کار بر محصوران قلعه اسفراین تنگ ساخته اگر موکب همایون در این
چند روز بمدد و کومک نرسد عنقریب که قلعه بتصرف ازبکیه در آید لاجرم حضرت اعلی مقید بجمعیت لشکر نشده با جمعی از امرا
و قورچیان و غلامان و سایر عساکر که در پایه سریر اعلی حاضر بودند عنان اشهب سبک سیر بجانب خراسان تحریک داده
از مقر سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بکوچ به ییلاق فیروزکوه رسیده در آنجا فرهاد خان با قشون آراسته بموکب همایون
ملحق شده و از راه علی بلاغی دامغان بچمن بسطام رسیدند و در آن عرصه دلگشا نزول اجلال فرمودند سه روز بجهت سان لشکر
ظفر اثر در چمن بسطام توقف واقع شد قریب به بیست هزار کس تیجاره در آمدند که حاضر بودند بملاحظه آنکه مبادا عبدالمؤمن
خان بطریق معهود از آوازه ورود قرار بفرار اختیار نماید و مطلب اعلی که تلاقی فریقین است دست ندهد مکتوبی به عبدالمؤمن
خان قلمی فرمودند خلاصه مضمون آنکه چند مرتبه شد که آن خان زاده عالی تبار باراده ملک گیری بخراسان و حدود ممالک
می آید رعایا و عجزه را پایمال ستم ستوران گردانیده بلوازم قتل و غارت می پردازد و چون موکب همایون متوجه خراسان
میگردد و بمقابله نادر نیامده روی میگرداند و از عار فرار اندیشه نمی نماید بلوازم محاربه خالی کرده میرود و در این سال قرع

سمع همایون گشت که آنجناب با جنود ازبکیه باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه آنجاست و ما با رزوی ملاقات مقید بجمعیت لشکر منصور
نشده باندک مردمی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلو ریز بعزم ستیز به بسطام رسیده مستعد رزم و پیکار خان کامکاریم طریق
مردانگی آنست که از خان عالی مرتبه حاضر فرار بخود قرار نداده و پای ثبات استوار داشته مردانه قدم در معرکه کارزار گذارد که آنچه
در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و بندگان خدای تعالی از میان آمد شد سپاه هر دو طرف ایمن کردند و از طایفه چکنی
قطب الدین نامی حامل مکتوب مذکور گشته روانه شد و موکب همایون متعاقب با لشکر پرخاشجوی دریا جوش رعدخروش در حرکت آمده بهفت
منزل قرار یافت که بپای قلعه رسند و محمد سلطان حاکم اسفراین نیز پیغام کرده که سعی نموده قلعه را تا هفت روز نگهدارد که ایلغار رسیده و چون
قطب الدین باردوی عبدالمومن خان رسید بوسیله امرا مکتوب شاهی را بنظر آن غیرتش التهاب یافته لافهای گزاف میزد اما قلق و اضطراب
عظیم در میان سپاه ازبک افتاد و چون تا غایت آوازه توجه موکب همایون بسمع ازبکیه نرسیده بود گمان بردند که این مکتوب ساخته و پرداخته
فرهاد خانست که بدین سرحدست بدین تدبیر میخواهد که این لشکر از پای قلعه برخیزاند و قطب الدین اقرار باین معنی نکرد و در قول صادق نیست بعقل
آوردند اما عبدالمومن خان مضطرب و مترددالخاطر بود که اگر خبر بیان واقع باشد بمقابله شتافته مستعد رزم و پیکار گردد و یا دست از محاصره
کشیده خود را بگوشه کشد امرا و تالیقان ازبکیه خصوصا شاه محمد ایلچی (?) که معظم امرا و بغایت معتبر و موتمن الدوله عبدالمومن
خان بود شق ثانی را صایب شمرده از بیم آنکه مبادا چشم زخمی رسد و امرا در خدمت عبدالله خان مورد اعراض گردند اصلا راضی
بمقابله و محاربه نمیشدند بالاخره صلاح دیدند که کسی معتمد بجهت تحقیق فرستاده خود بدستور بتسخیر قلعه مشغول باشند که بعد از تحقیق
بمقتضای وقت عمل نمایند چند نفر از اعاظم امرا مثل محمد قلی دورمنی و جان محمد قراول حاکم بدخشان و سونج محمدی مشهور بسونج ترکمان
حاکم نسا و ابیورد را با سیصد نفر از بهادران کار دیده رزم آزما بجانب بسطام فرستادند که تا حوالی اردوی قزلباش رفته زبان گیری
کرده خبر جزم آورند و جنود ازبکیه را بتسخیر حصار ترغیب و تحریص نموده بجد و جهد تمام باسباب قلعه گیری پرداختند و تزلزل باحوال
مردم حصار راه یافته و چون خبر وصول نزول اجلال رایات شاهی در چمن بسطام بمحمد سلطان و محصوران رسیده بود کس بیرون
فرستاده تا یکهفته مهلت طلب نمودند که دست از محاربه و توپ انداختن باز دارند که اهل قلعه کار [illegible] خود کرده بیرون رفته
قلعه را بسپارند و او باینمعنی راضی شده روز پنجم [illegible] نصرت آیات شاهی بعد از سه روز که سان لشکر دیده از بسطام کوچ کرده
از راه خنک منزل در حرکت آمده فرهاد خان و ذوالفقار خان را مقرر داشتند که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده پیشتر رفته باشند
روز سیوم که پیشخانه همایون بقصبه جاجرم [illegible] فراش در کنار [illegible] خیمه و اتاق پیشخانه مشغول گشتند امرای ازبکیه که بخبر
گیری آمده بودند شب در سر آب جاجرم فرود آمده صبح از آنجا سوار شده بجهت احتیاط راه معهود را گذاشته از دامن کوه تا دو فرسنگ آمده
بودند که گرد سپاه اردو نمایان شد که از راه [illegible] معهود دنباله که دیگر می آیند و از آنجا بازگشته خیمه و اتاقی چند که نصب شده بود بنظر
ایشان در می آمد ازبکیه [illegible] جماعت پیش آمده [illegible] در آمده هفت هشت نفر از مردم اردو برسم زبان گیری گرفته عزم معاودت داشتند
که چند نفر از ملازمان امرا [illegible] که بر مسابقت گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهده لشکر ازبکیه مینمایند و از کثرت
ایشان [illegible] بعزم دستبرد [illegible] تاختند چون ایشان اندک مردمی بودند جمعی از ازبکیه نیز عطف عنان نموده بمحاربه غازیان
مشغول شدند و ساعت بساعت فوج فوج از گروه چرچیان لشکر قزلباش رسیده بازار محاربه گرم گردید و ازبکیه چون مشاهده نمودند

که در تبه لشکر قزلباش زیاده میشوند دیگر توقف مصلحت ندیدند از روی اضطرار جنگ بگریز اختیار کرده خواستند که خود را از آن معرکه
بکنار کشند غازیان قزلباش و قلیچیان اردو که همراه پیشخانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آورده هریک با یکی دست و گریبان
شده مجال سکون و قرار بر طبقه ازبکیه افتاد و چند نفر از مردمی را که زنده گرفته بودند از دست رها کرده بخود در مانده بودند مجال
کشتن و زخم زدن ایشان نیافته در آن صحرا متفرق و پراکنده شدند و روی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر قزلباش دست
از تعاقب نداشته از سرداران محمد قلی دورمنی و سونج ترکمان را زنده بدست آوردند و جان محمد قراول حاکم بدخشان بدست
الغ خان ترکمان شاملو گرفتار شده بقتل رسید و اکثر آن طایفه در معرکه کشته شدند و گرفتاران را باستقبال موکب همایون
بردند و حقیقت معروض داشتند نواب کامیاب وقوع این حال را مقدمه فتح و ظفر دانسته چون اردوی معلی نزول فرمودند
یکی از گرفتاران را همانشب آزاد کردند و کس همراه او کرده که او را از قراول گذرانیده تا حدود اسفراین ببرند که خبر
ورود موکب همایون بعبدالمومن خان برساند که آماده نبرد بوده باشد و همانشب کوچ کرده تا [illegible] که هشت فرسنگ است
رفتند و چنین قرار یافت که از آنجا تا ایره فریمان که چهار فرسنگی اسفراین است رفته تا صباح روز سیوم از آنجا بعزم رزم جنود ازبک
سوار شده بنیروی اقبال صف قتال آرایند چون ایره فریمان مضرب خیام اقبال گردید ترتیب مقدمات جنگ داده اسب و
اسلحه و یراق بملازمان موکب اقبال میدادند که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه محصور بود باتفاق قراولان سپاه قزلباش از عقب
باردوی همایون رسیده خبر فرار ازبکیه رسانید و چنین تقریر کرد که چند نفری از گریختگان معرکه جاجرم که پیاده بکهسار رفته روز
در جنگلها و شب براه می آمده اند و آنجماعت باردو رسیده خبر شکست و انهزام و گرفتاری امرا بعبدالمومن خان رسانیدند هیبت
لشکر بهم برآمده سراسیمگی تمام در میان ایشان پدید آمد شش روز از موعد مهلت گذشته بود که شاه محمد ایلچی بپای قلعه آمد
کس نزد میرزا محمد سلطان بیات فرستاده که فردا وعده قلعه سپردنست اولی آنست که از اطلاع رنجیده یکروز قلعه پیشتر بسپاری تا
بعنایات پادشاهانه اختصاص یابی میرزا محمد سلطان پیغام فرستاد که فردا امید داریم که آفتاب موکب همایون ظفر قرین شاهی از
افق این ولایت طلوع نماید اگر نواب خان در اینجا تشریف داشته باشند بوعده وفا نموده قلعه بسپاریم ازبکیه دانستند که میرزا محمد سلطان
باستظهار ورود پادشاه قزلباش مهلت یکهفته طلب نموده بود از تسخیر قلعه مایوس شده حقیقت بعبدالمومن خان عرض نمودند که جای
توقف نمانده کوچ میباید کرد در همان روز کوچ کرده از راه رادکان بمشهد مقدس رفتند و روز دیگر رایات نصرت آیات شاهی بپای
قلعه رسیده نزول اجلال فرمودند بعضی از ارباب رای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبدالمومن خان نمایند و احتمال دیگر آنکه ازبکیه
مشهد مقدس استعداد قلعه داری نداشته باشند تاب قلعه داری نیاورده بیرون روند و فتح مشهد مقدس معلی دست دهد فرهاد
خان مخالفت این رای کرده بدو وجه صلاح تعاقب ندیدند یکی آنکه مطلب از این یورش خلاص محصوران اسفراین بود بفعل آمد
شکست فاحش بازبکیه راه یافته امرای ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان بدنام گشت چند روزی در همین منزل توقف نموده
نسق مهمات این ولایت کرده عود میکرد دیگر از پیش [illegible] شاید که صورت دیگر روی نماید چنانچه عبدالمومن خان مشهد را خالی
کرده از آنجا نیز فرار نماید شهر معموره بقزلباش نخواهند گذاشت از جانبین دلایل بر رجحان عقیده خود میگفتند آخر رای فرهاد
خان عمل نموده ترک تعاقب کردند متوجه معاملات نسق اسفراین و توابع شدند چون میرزا محمد سلطان و طایفه بیات زحمت [illegible]

کشیده استعداد قلعه داری بایشان ملازمه بود حکومت اسفراین به بوداق خان چکنی شفقت فرمودند مهمات انجا بعهدهٔ اهتمام او نمودند
و در استحکام قلعه و حفر خندق کوشیده قرب ده روز مهمات انجا را نظام و انتظام دادند و کوچ فرمودند و حاجی محمد خان پادشاه خان زم
که رفیق موکب همایون بود اراده نمود که بمیانهٔ ایل صاین خانی ترکمان که باو منسوبند و در حدود استراباد اقامت داشتند رفته از ایشان
استمداد نماید و خود را بالکاه خود رساند بندگان اعلی هر چند میدانستند که با وجود تسلط و اقتدار عبدالله خان مطلب او بحصول نمی پیوندد
و وقت رفتن او نیست بنابر مبالغهٔ او رضاجوی گشته مرخص ساختند و از اسباب و یراق پادشاهانه انچه در خور بود عنایت فرموده مشار
الیه باتفاق عرب محمد سلطان پسرش و بابا خان روانه شد و حقیقت رفتن و باز آمدن او دیگر بپایهٔ سریر اعلی در سال آینده مرقوم کلک
بیان میگردد ان شاء الله تعالی و چون علیخان کرایلی بدین یورش تخلف نموده بموکب همایون ملحق نشد و از او خاطر اشرف انشد که بیانه
کرایلی فتنه انگیخان در دعوی اخلاص راسخ بوده در مقام اعتذار آید او را مصحوب خود گردانیده متوجه استراباد شده ان ولایت را
که مدتهاست از تصرف قزلباشیه بیرون رفته در میانهٔ جمعی از ایل صاین خانی و سیاه دولتان سیاه پوش انقسام یافته نسق نمایند و اگر
از علیخان عصیان و طغیان بظهور رسد نخست بدفع او پرداخته از انجا روانهٔ استراباد شوند و بدین عزیمت از اسفراین کوچ کرده چون
دشت کرکان محل نزول اردوی ظفرنشان گردید مقرر شد که امرای عظام اغرق و احمال و اثقال را با جمعی لشکریان که اسپ زبون داشته
باشند بجانب عراق فرستاده مردم جلدکار آمدنی سپاهی در موکب همایون باشند و در این منزل ریش سفیدان کرایلی بپایهٔ سریر اعلی
آمده معروض نمودند که علیخان در پای قلعهٔ حصار جرات آمدن ننموده بعذرهای بیحاصل تمسک جسته حسینخان حاکم قم با طایفهٔ شاملو بتسخیر
قلعه‌های حصار مامور گشته متوجه انصوب شد و بیمن اقبال بیزوال شاهی قلعه‌های حصار بسعی حسینخان مفتوح گشته علیخان بقلعهٔ
رعد کرنج رفت اراده خاطر اشرف آن بود که کس بر سر ان قلعه فرستاده او را بدست آورده خاطر از مهمات علیخان بالکلیه فارغ گشته متوجه
استراباد شوند در این اثنا خبر معاودت عبدالمؤمن خان بجانب سبزوار و محاصره نمودن سبزوار بانجا رسید چون اکثر لشکر رخصت یافته
متوجه عراق شده بودند اندک مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چنین معلوم میشد که کومک از بلخ و ماوراء النهر بعبدالمؤمن
خان رسیده و او باستظهار لشکر تازه زور این جرات نموده و جمعی از ارباب رای و تدبیر بجهة پراکندگی قزلباش و قوت و قدرت عبد
المؤمن خان توجه موکب همایون را بجانب سبزوار صلاح نمیدانستند خبر رسید که عبدالمؤمن خان شهر سبزوار را گرفته در شهر قتل عام
کرد و میرزا احمد سلطان حاکم انجا بارک متحصن شده و استعداد قلعه داری چنانکه می باید ندارد و ازبکیه ارک را محاصره نموده در تسخیر
او ساعی شده اند عنقریب که ارک مفتوح میگردد حضرت اعلی حکومت کرایلی نصفی بمنصور خان کرایلی و نصفی بتوکل خان تفویض
فرموده دفع علیخان را بعهدهٔ اهتمام ایشان نمودند علی غازی و چند نفر از اعیان کرایلی را ملازم رکاب مقدس گردانیده عزیمت
جانب سبزوار و استخلاص محصوران ارک را وجهه همت ساخته با انقدر مردم که در پایهٔ سریر اعلی مانده بودند متوکل علی الله لوای
نصرت آثار را بانصوب در حرکت آوردند که انچه مقدر الهی باشد بظهور آید و عبدالمؤمن خان که از پای قلعهٔ اسفراین فرار کرده بجانب
مشهد مقدس رفته عازم بلخ بود مسموع گردید که نواب اشرف بمحض ترفیهٔ حال ساکنان مشهد از سر تعاقب او گذشته بجانب استراباد توجه
نموده میخواست که خود را از ننگ و عار بدنامی فرار خلاصی دهد چون میدانست که قلعهٔ اسفراین بکمال استحکام یافته بمردکار و ذخیره
و یراق مشحون است و استیلا در یموقف بران قلعه مقدور نیست و کینهٔ اهل سبزوار بجهة تشیع فطری و جرأتی که قبل از این در گرفتن بندر

بها دروموسی میرزا و رفقای نموده بودند در دل داشت و میر علی اصغر ولد محمد کسکن نیز که از اعیان سبزوار بود ازبکی شده نزد
عبدالمؤمن خان بود با میرزا احمد سلطان حاکم سبزوار و سایر اولاد میر شمس الدین علی سلطان عداوت موروثی داشت محرک تسخیر سبزوار
گشته او را بدان اغوا نموده توجه موکب همایون بحدود استراباد بتحقیق پیوست و کمان نداشت که دیگر باره بخراسان عود نماید
عزیمت سبزوار نموده میر علی اصغر مذکور چرخچی شده بر سر سبزوار ایلغار نمود علی الغفله بظاهر شهر رسید و از اطراف و جوانب سولان
انداخته یورش نمودند سبزواریان بجهة عدم اطلاع سراسیمه گشته قوت مدافعه نداشتند میرزا احمد سلطان با جمعی از اعیان بصد
تشویش خود را در ارک انداخته محافظت ارک و صیانت اهل و عیال خود نموده دست از شهر باز داشتند و ازبک بدان بلده مسلط
شده بشهر ریختند و القوم از خدا بیخبر بسفک دماء مسلمین اقدام نمودند و عبدالمؤمن خان که تدارک مذلت و عار فرار خود در قتل
جمیع ضعفا و فقرای سبزواری تصور نموده قتل عام عظیم کرده چنانچه از کشتن کودکان شیرخواره خود را معاف نداشته عورات معقول را
کشته و اطفال شیرخواره را بدو پاره کرده بروی سینهٔ عورات گذاشته بعد از قتل عام و نهب و یغمای شهر متوجه تسخیر قلعهٔ ارک شد
حوالیها از اطراف و جوانب نصب نموده جد و جهد تمام در تسخیر آن سعی مینمودند و یکی از امرای ازبکیه را با سه چهار از ازبک بر سر قلعه
صد فرود فرستاد و خواجه محمد فودی که مرد مردانه بود سپر ممانعت بر روی کشیده قلعهٔ خود را مردانه محافظت نمود و کس بجهة اعلام
بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و مجملا ازبکیه در عین ستیز و آویز بودند که خبر فلک سای حضرت همایون اعلی بفیروزی و اقبال سایهٔ وصول
بدیار سبزوار انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود شاهی بازبکیه که در حد فرود بودند رسید پای ثبات و قرارشان سست شده
توقف نیافتند بعبدالمؤمن خان ملحق شدند و عبدالمؤمن خان نیز از عار فرار نیندیشیده بطریق معهود طبل ارتحال کوفت شاه محمد
ایلچی را بقلعهٔ نیشابور فرستاد که ان قلعه را محافظت نماید و خود از راه ترشیز عزیمت جانب بلخ نموده در هیچ زمانی از حرکت نیاسوده
بسرعت و استعجال جدرفت و رایات منصوره در ظاهر شهر سبزوار نزول نموده بتفقد حال بازماندگان اهل سبزوار و دفن و کفن
کشتگان پرداخته انتقام آن ستم رسیدگان را بمنتقم حقیقی حواله نمود و عنقریب آن ستمکاران بتیر آه مظلومان گرفتار آمده از عمر و دولت
تمتعی نیافت بالجمله حضرت اعلی حکومت آن بلده را به بوداق سلطان قاجار که حاکم قلعهٔ استعارا بود و از آن گروه صیانت نموده بود تفویض
فرمودند و از انجانب نیشابور در حرکت آمده در حدود بحرآباد من اعمال نیشابور نزول نمودند و در انجا رفتن عبدالمؤمن خان بطریق ایلغار
بوضوح پیوست و زمستان نزدیک شده ارکان دولت توقف خراسان و محاصرهٔ قلعهٔ نیشابور را لایق دولت قاهره ندیدند حضرت اعلی
مراجعت فرموده انتظام مهام استراباد بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها بوقت خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب عراق معطوف
داشتند و بجهة فقدان علیق اسپان و کمی آذوقه در این سفر اسپ و شتر بسیار ضایع شده بقزوین داخل شدند ذکر فرستادن ذوالفقار
خان بایلچیگری روم و احوال آن مرز و بوم قبل از توجه رایات جلال در یورش محمد خان روملو حاکم لاهیجان را بایلچیگری روم
تعیین فرموده بود و مکتوب بصدق اقتضا باسلوب شعر بر پرسش تعزیهٔ پادشاه روم سلطان مراد و تهنیت جلوس سلطان محمد پسرش قلمی گشته
تحف و هدایای لایقه ارسال داشته بودند هنوز مشار الیه بسامان و سرانجام آن سفر نپرداخته بود که حضرت اعلی باسفرلی اختیار فرا
روی نمود و رفتن مشار الیه در عقدهٔ تعویق ماند در اینوقت که از ان سفر مراجعت نمود و در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع
شد متوجه روانه نمودن ایلچی شدند و ذوالفقار خان التماس نمود که چون در زمان شاه جنت مکان خدمت ایلچیگری به بیگلربیگی سرحد

سان

رجوع بشمعال نیز همان قاعده را منظور داشته این خدمت را بذوالفقار خان برادر او رجوع نمایند حسب الالتماس این خدمت بذوالفقار
خان مرجوع شده و مشار الیه بآیین شایسته و آراستگی تمام روانه روم گشت الحق این خدمت را بوجه لایق بتقدیم رسانید موازی یکصد نفر
از ملازمان خود که زبده و خلاصه لشکر بودند بزیب و زینت تمام همراه برده و در آن سفر داد و دهش بسیار از و بظهور آمد چنانکه
بعضی از دون همتان روم او را باسراف و اتلاف منسوب ساختند و پادشاه روم و وزرا و پاشایان رومیه نیز او را تعظیم و تکریم بسیار
کرده زیاده از ایلچیان زمان جنت مکان شاه اعزاز و احترام او بجای آورده بودند و درین سال سلاطین فرنگیه هجوم آورده با لشکر بحر و بر
بممالک روم آمده در مقام تسخیر قلاع و بعضی محال که در زمان سلطان مراد از فرنگیه گرفته بودند درآمدند و سلطان محمد بنفس خود بدان
طرف نهضت نموده بود و در وقتی که ذوالفقار خان باستنبول رسید خواندکار در آن سفر و تا آمدن خواندکار در استنبول توقف نمود
الملکه میان خواندکار روم و سلاطین فرنگیه مقابله واقع شد در اول حال شکست بجانب رومیان افتاده فرنگیه بنوعی تسلط یافته که گرد
کرده باردوی اعظم ریخته غارت و یغمائی نمودند میانه مردم روم با پاپا که خلیفه ملت عیسی علیه السلام و مطاع پادشاهان فرنگیه است
محاربه بر سر قرآن خواندکار روم نزاع واقع شد که هر یک خود را در تصرف آن احق و اولی میدانستند درین حال نسیم عنایات الهی وزیده در
باره مسلمانان علم کفر نگونسار گردید و عوام الناس اردوی رومیه هجوم کرده بضرب عطراق و دسته چماق ارباب نفاق را از اردو
تیغ ظفر اختصاص یافتند و جمعی کثیر از آن سیه بختان بدار البوار شتافتند و پادشاهان فرنگیه از شکست جمعیت از هم پاشیده
بولایت خود رفتند و سلطان مراد مظفر و منصور باستنبول آمده ذوالفقار خان بشرف ملازمت پادشاه فایض گردیده حقیقت
بین حضرت خواندکار و بندگان اشرف اقدس اعلی ظاهر نمودند قبل از ذوالفقار خان ارسال داشته بود و از آنجانب نیز جواب کتابت
از فرط دوستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافت و ذوالفقار خان بقرب اعزاز و احترام مرخص گردیده و تحف و هدایا مصاحب نموده در
اینده رسید و مکتوب خواندکار را با تحف و هدایا بنظر انور گذرانیدند ذکر یاغی گری جمعی از فتنه جویان گیلان و لاهیجان و
خروج حمزه و بقتل رسیدن او با بعضی از بیدولتان از سوانح این سال عصیان و طغیان جمعی از سست پایان ضعیف
عقل فتنه جویان سرای جبل گیلانیست که محض سفاهت و بیعقلی خود را در ورطه هلاک انداختند مفصل این اجمال آنکه در حینی که رایات
متوجه خراسان گشت بدفع عبدالمؤمن خان مشغولی داشت ملک جهانگیر که در سال گذشته رو از این آستان بر تافته سالک طریق فرار
گردید جمعی از بدصفتان رستمدار گرد او در آمده دست درازی باعجزه و رعایا مینمودند درویش محمد خان حاکم لاهیجان
جهت دفع فتنه او با قشون آنحدود روانه جانب رستمدار شده بود حمزه نامی از قبیله هکا قوام میرعباس بمجرد آنکه حضرت اعلی چند
روز از مقر سلطنت دور افتاده و اخبار مختلف از خراسان میرسید و بلده لاهیجان که پای تخت گیلانات از حاکم خالی دید دولت دو
روزه مغتنم داشته چشم از عواقب امور پوشیده خود را سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زده جمعی از بیدولتان نیز
بر سر او جمعیت نموده بلاهیجان آمدند و از اطراف لاهیجان سیما از موضع اشیبان و کلاچیان از معظم قرای آن ولایت مردم فتنه
انگیز بیعاقبت با او یاری کرده علی الغفله بشهر در آمده و در تخت بکاو انسرا ریخته بغارت اموال آنجا رو و بمردم دست دراز کرده خانهای
ملازمان درویش محمد خان غارت نمودند و خرابی از پیش بمردم لاهیجان بسیار رسیده بهیات اجتماعی بپای قلعه آمده بجهت تسخیر
آن گماشته محاصره کردند از ملازمان درویش محمد خان معدودی که بر سر خانه و متعلقان او مانده بودند سراسیمه ابواب قلعه را مسدود

ساخته

ساخته سپر مخالفت برروی کشیده دو قاصدی همعنان صبا و شمال بجانب تنکابن فرستادند و چند روز که در قلعه لاهیجان محصور بود اهل
قلعه بمقابله و مدافعه پرداختند و مخالفان را بقلعه راه ندادند و چون این خبر به بیه پس رسید خسرو بیک عربانی از غلامان خاصه شریفه که داروغه
رشت بود و اغلو سلطان حاکم چکنی حاکم فومن با جمعی از مردم آنجا ایلغار نموده بلاهیجان آمدند بین الجانبین مقاتله و محاربه قوی اتفاق
افتاد بنیروی دولت قاهره شکست بجانب باغیان افتاد و حمزه مذکور با جمعی بقتل رسیده بقیة السیف پراکنده شدند و درویش محمد
خان که در حدود رستمدار بود این خبر شنیده بسبیل ایلغار بلاهیجان آمد و چون مهم حمزه مذکور پیشتر از رسیدن او بکفایت مقرون گشته
بود بتفحص حال باغیان پرداخته هر کس از آن طایفه از هر جا بدست آورده براه عدم فرستاد و سر حمزه بداختر را با عریضه مشعر باعلام
این حال باستقبال موکب همایون فرستاده در وقتی که رایات جلال بساوج بلاق رسیده بود بنظر اشرف رسانید و چون یکبار
کار این خدمت قیام نموده بود مورد تحسین و آفرین گشت و نایره قهرمان غضب پادشاهی درباره مردم فتنه انگیز لشته نشا درآمده
حکم بر قتل عام شد و درویش محمد خان حسب الفرموده متوجه لشته نشا گشته طایفه رو ملود دست بقتل و غارت دراز کرده اکثر بی گناهان
باتش گناهکاران سوختند وقایع متنوعه که درین سال روی داد بعد از تسکین آتش فتنه حمزه بقتل عام لشته
نشا ایالت آن ولایت باغلو سلطان چکنی حاکم فومن شفقت شد تمامی الکاء بیه پس بفرهاد خان شفقت شد و الکاء شیراز از وجه
تغیر یافت و حکومت ولایت فارس و کلاج الله وردی خان قوللر آقاسی رجوع گشته مقرر شد که هر سال سیصد نفر از غلامان خاصه
شریفه همراه بفارس برده بخدمات ضروری هر ولایتی از ولایات مأمور سازند و در خلال این حال جمعی از مردم سعد وقاص من اعمال نهاوند
برومیان یاغی شده قلعه که در سعد وقاص ساخته بودند بتصرف در آورده ویران کرده و اجامره و اجلاف آن ولایت از الوار و
اکراد و غیر ذلک با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهاوند آمده رومیان مستحفظ قلعه نهاوند کس بخدمت اشرف فرستاده این حال
خبر کردند حسن علیخان چکنی را که در آن حین حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته از و شکایت نمودند حضرت اعلی بنا بر رعایت
شرایط صلح قورچیان فرستاده اجامره و اوباش مذکور را منع و تنبیه نمودند و چند نفر از مفسدان را بقتل آورده سرهای ایشان نزد
بغداد فرستادند و حسن علیخان از ایالت همدان معزول شد و سوانح این سال آنکه میرقلی بابای کلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتهای
عبدالله خان بود و فدوی او بود برای خود با پادشاه و صلاح خان علی التعدیین ایلچیان معتمد با تحفه و هدایای لایقه بپایه سریر
اعلی فرستاده و بعد از مراسم اخلاص عرض نموده بود که سالهاست که مردم ماوراء النهر و طبقه ازبکیه که اراده حج داشته باشند بجو
و حوالی آمد و شد نمایند ایلچیان در قزوین بسعادت بساط بوسی مشرف شدند و لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند و مشمول انعام و
احسان گشته اسلام بیک یوزباشی شاملو را همراه ایشان کرده به هرات فرستاده و در باب نصفت حجاج ازبکیه و ماوراء النهر جواب
المسئول حکم جهانمطاع عز صدور یافت دیگر از سوانح آنکه شاعر شیرین کلام مولانا شانی تکلو که در عجم مرتبه سحبانی دارد از وفور اخلاص
منظور نظر عاطفت آیین از ندمای مجلس ارم تزیین بود چند بیت مثنوی در مدح و منقبت حضرت شاه ولایت در سلک نظم آورده
در خدمت اشرف گذرانید چون باین بیت رسید بیت اگر ساغر کشد دشمن اگر دوست * بطاق ابروی مردانه اوست * مزاج
مقدس غریب کیفیتی طاری گشته همت بر خاصیت درباره مولانا بتموج در آمده امر فرمود که مولانا را در کفه میزان گذاشته بزر
کشیدند و الحق مترنم باین بیت بودند بیت شاعر که بجایگاه برابر شده بود * برداشتی و برابر زر کردی متوفیات درین سال

که نهضت همایون بجانب اسفراین واقع شده بود و نواب سکندر شان را در دولتخانهٔ مبارکهٔ قزوین بیماری عارض گشته منجر باسهال گشت چون
اجل مقدر رسیده بود معالجهٔ حکیمان مفید نیفتاده بجوار رحمت ملک غفور پیوست در آستانهٔ متبرکهٔ امام زاده واجب التعظیم امام زاده
حسین علیه و آبائه التحیه مدفون گردیده از آنجا نقل بعتبات شد **ذکر تسخیر ولایت مازندران بهشت نشان بتوفیق پروردگار از**
آغاز سال همایون خان ییچی ییل ترکی مطابق سنه خمس در قزوین بعد از تهنیت نوروزی هوای سیر و شکار گیلان اغاج در خاطر خطیر
همایون خطور نموده نخست از راه کوهدم بخطهٔ رشت تشریف برده از آنجا قوس و کسکر محل ورود شهریار والاگهر گردید و در علی آباد قوپن
بلوازم شکار رنکول که غزاب و شیربی و در سالها پیش سبق ذکر یافت قیام نموده و از آنجا عرصهٔ غزل اغاج انجمن پیرای بیارنده تخت
و تاج گردید یک چند در ساحت دریا کنار محل نزول موکب اقبال بود بعد از فراغ سیر و شکار از آنجا بدار الارشاد اردبیل تشریف
برده بزیارت سلطان اولیا و مشایخ کرام صفویه قیام نموده دیگر باره دار السلطنهٔ قزوین نزول خسرو با داد و دین گردید **الف ذکر**
دهم جلوس شاهی ظل الهیست چون ولایت طبرستان که عبارت از مازندرانست ملک طلق شرعی اولاد امجاد عبدالله خان صدمادری
حضرت اعلی شاهی ظل اللهیست نسبت او بسید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ که در طبرستان خروج سیف کرده و مالک آن مملکت گردید
در عهد از آن سلسلهٔ رفیع اولاد ذکوری که شایستهٔ تصرف ملک موروث باشد نبود لاجرم آن عرصهٔ ارم تزیین ارثا و اکتسابا بشاه عالی
تصرف شهریار سعادت قرین و حق شرعی آن سلطان باداد و دین گردید در میانهٔ امرا و جمعی سرداران آن ولایت بتخصیص سید مظفر تفاصی
و الوند دیو و ملک بهمن لاریجان انقسام یافته بود و هر کدام بر ولایتی رقم اختصاص کشیده متغلب و متصرف بودند و مکرر از ایشان
کفران نعمت بظهور رسیده و گاهی بتعلل بعلت باج و خراج بدیوان اعلی میفرستادند و باز موقوف گشته همیشه از اطوار ایشان کفران
نعمت بظهور میرسید همیشه فتح و تسخیر آن ولایت مکنون خاطر انور و مخزون ضمیر منیر گشته بود که دست تغلب و تصرف آن جماعت را
کوتاه کرده ضمیمهٔ ممالک محروسه گردد اکثر اوقات نامها بامرا و سرداران آن ولایت فرستاده دعوت اطاعت نموده خصوصا سید مظفر
که سودای خودسری در دماغ او را شوریده داشت و فرهاد خان که در گیلان بود ایشان را نیز دلالت مینمود و نزد آمدن او نیز وحشی صفت
در آمدن بوده اصلا رام نمیشد بعد از تکرار رسل و آمد شد مردم چرب زبان راضی بملاقات گشته او با جمعی دیگر از سرداران نزد
فرهاد خان آمدند و خان سید را تعظیم و تکریم کرده اما مانع باز گشتن گشته تکلیف رفتن بپایهٔ سریر اعلی نمود و سید مظفر بدین شرط
راضی شد که فرهاد خان با او رفاقت و همراهی کرده در خدمت اشرف شفیع تقصیرات او بوده باشد و در مهمات مازندران آنچه از لفظ
گهربار استماع نماید بعمل آورد و مطلب او این بود که شاید بطریق بهر بار بتعهد باج و تقبل خراج مهم مازندران را صورتی داده خود بدستور
حاکم و فرمانروا باشد و او بدین دستور بپایهٔ سریر اعلی آورد و سید در قزوین شرف بساط بوسی یافته و حضرت اعلی بمصلحتها ظاهر
که صلاح دولت در آن بود بعضی تلطفات در بارهٔ او کرده و اما باطنا با اکثر سلسلهٔ او لیستی عصیان و کفران ورزیده دلی از حیا
از آن خانوادهٔ میر بزرگ وقوع یافته اتفاقی نداشتند و او در منزل فرهاد خان می بود و خاطر نشان او شد که همت والای شاهی
مصروف بر آن است که ساحت آن ملک را از خس و خاشاک تسلط خودسران پاک گرداند بالضروره از حکومت مازندران مایوس گشته قرار
داد که درین مرتبه همراه فرهاد خان بمازندران رفته مردم آن دیار را مطیع و منقاد گرداند و از آنجا با کوچ و مردم خود بعراق نقل
نموده بقیهٔ عمر را در رضاجوئی خاطر اشرف مصروف سازد و اما دیو هوس و سودای حکمرانی چنان در جوف دماغش جای گرفته بود

که دلش از آنچه ملکیت خبر نداشت القصه از خدمت اشرف رخصت یافته برفاقت فرهاد خان روانه شد جناب خانی بجهت تالیف قلوب
سایر وحشی صفتان مازندران با او بمدارا سلوک نموده چون بشهر آمل که بلاد مشهور طبرستانست رسیدند ملازم و مردم آن قلعه را استحکام
داده در مقام قلعه داری درآمدند و فرهاد خان در لوازم قلعه گیری شروع کرده ملک بهمن در لاریجان بود از غایت مکر و خدعه که جبلی او بود بحسب
ظاهر اخلاص مینمود و در باب قلعه پیغام میداد که مرا اختیاری نیست و جماعت سرکش آملی بالطبع حکومت قزلباش را کاره اند برای
خود عمل نموده در قلعه داری میکوشند و در باطن مسلک طریق خلاف بوده باهل قلعه که اکثر ملازمان معتمد او بودند استمالت داده
ترغیب مینمود که در قلعه مردانه بوده قزلباش اراده ندهند مجملا توقف فرهاد خان در پای قلعه با متداد کشید و مردم ملک بهمن
بتخصیص چند نفر از مردم تکلو که ملازم شده در آن قلعه بودند در قلعه داری اصرار مینمودند درین حال سید مظفر غدر و خلاف بظهور
آورده از اردوی فرهاد خان فرار نموده بولایت ساری که در تصرف کاشکان او بود رفت و قلعهٔ از آدمکله را استحکام داده
در آن قلعه رحل اقامت انداخت و چند نفر از عظمای مازندران که نزد فرهاد خان آمده بودند اقتدا بسید مظفر کرده هر یک بجای مکان
خود شتافتند تا آنکه بیامن تاییدات الهی و بنیروی اقبال شاهی بر قلعه مستولی گردید و مفسدان قلعه را از میان برداشته
در آمل حاکم تعیین نموده امرای عظام که ملک بهمن فرار نموده آمده تمهید معذرت می پرداختند و جناب خان از افعال ایشان اغماض
نموده عذر پذیر گشت و از آنجا بقصد تسخیر ارود از کله بجانب ساری رفت و بر سید مظفر هراس و بیم غالب گشته قدرت قلعه داری
نیافت خوفناک گشته بی سر و سامان از قلعه بیرون آمده بجنگل گریخت و سید مظفر که بتراکیب افیون معتاد بود و نیم مثقال افیون
خالص یکبار میخورد چون در جنگل تریاک او آخر شد بالضروره در نهایت بیماری خفیف و بی اعتبار بخدمت خان پیوست و
امراض نفسانی که بر او غلبه کرده ضمیمهٔ آن کوفت گشته سر بر بستر ناتوانی نهاد معالجه و مداوا بوجود او مفید نیفتاده روز بروز
مرض اشتداد نموده بمرض اسهال درگذشت و فرهاد خان در مازندران استیلا یافته الوند سلطان برادر خود را حاکم آنجا کرد
الوند دیو که حاکم سواد کوه بود چون خبر فوت سید مظفر را شنیده بتصور آنکه او را مسموم از میان برداشته اند بی اعتمادی گشته
موجب یاد دیو وحشت و دهشت او شد اما باغوا و فساد ملک بهمن سر بچنبر اطاعت در نمی آورد و این معنی بر ضمیر اشرف پرتو ظهور
انداخت که تا دفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان بدست اقتدار اولیای دولت آید چنان قرار و استقرار نمی آید لاجرم رای عقده
عقده گشای بدفع او جازم گشته فرهاد خان را بر سر ملک بهمن فرستادند **ذکر رفتن فرهاد خان بلاریجان و گرفتن ملک**
بهمن بنیروی اقبال شهریار جهان ملک بهمن ولد کیومرث بن کاوس از احفاد کیومرث بهقون که بستهم کرد عهد
امیر تیمور گورکان والی کل رستمدار و کوتوال قلعهٔ نور بود و بعد از فوت او ولایت رستمدار میانهٔ دو پسر او ملک جهانگیر و اسکندر
قسمت شده یکحصه نور و توابع و یکحصه کجور و مضافات او دست و همیشه این قسمت میانهٔ اولاد ایشان معتبر بود اما در زمان شاه جنت
مکان سه طبقه از ایشان که بنی اعمام یکدیگر بودند بحکومت و دارائی قیام داشتند ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد بن جهانگیر
والی کجور و ملک بهمن مذکور والی لاریجان بود و یکدو مرتبه بییلاق لار بسعادت بساط بوسی حضرت اعلی رسیده بود اما هر کس از مردم
آن ولایت که بدرگاه معلی باز گشت مینمود ملک بهمن با او عداوت آغاز نهاده از جمله ملک سلطان حسین و ملک سلطان حسن که هر دو
برادران بودند و قلعهٔ لواسان در ید اقتدار ایشان بود بواسطه آنکه توسل بخدمت اشرف جسته اظهار اخلاص مینمودند با ایشان

فتادو وزیده برسر قلعه لواسان رفته ملک سلطان‌حسن را بدست آورده بقتل ایشان پرداخت اطفال و عورات ایشان را بلارکی
برده انواع فضیحت بمردم او روا داشت با وجود انکه با هم قوم بودند عنقریب بانتقام منتقم حقیقی گرفتار آمده فی الحقیقه انچه کرد
با خود کرد حاصلا بمحاصرهٔ قلعه و ترتیب یراق و اسباب قلعه‌گیری فرهادخان حسب الفرمان پرداخت و از درگاه معلی توپچیان و تفنگچیان
فرستاده توپهای قلعه‌کوب ترتیب دادند و لوازم قلعه‌گیری و تضییق محصوران سعی تمام مینمودند و جماعت امیری که معظم سپاه
مازندران بودند با فرهادخان یکدل و یکزبان گشته تردد آغاز نهادند و ملک بهمن با انجماعت بی اعتماد گشته درین وقت امیر نامی که
ریش سفید آن طبقه بود گرفته بسیاه چاه زندان انداخته بالاخره بقتل آورد و انجماعت در مخالفت ملک بهمن یکجهت گشته دلیل راه هلاک
نمی قلعه گردیده باندک روز سیبها بزیر دیوار قلعه رسید ملک بهمن مضطرب گشته اظهار اطاعت کرد فرهادخان نوازش نموده
ملک بهمن بعد از عهود و مواثیق بیرون آمده خواست بطریق معتاد بلطایف الحیل و چرب زبانیها شر قزلباش را از خود دور نماید
و قزلباش را از پای قلعه روانه گرداند فرهادخان را تکلیف آمدن قلعه و مهمانی کرد خان اجابت نکرده او را تکلیف تقبیل
درگاه معلی نمود و ملک بهمن از بیرون آمدن نادم و پشیمان گشت لا علاج راضی بآمدن شد فرهادخان بمصلحت وقت قلعه را
همچنان در تصرف کاشتگان او گذاشت تکلیف قلعه سپردن نکرد او را در دار السلطنهٔ اصفهان در مجمعی که طبقات خلایق از
اطراف و جوانب در مجلس بهشت آیین جمع بودند آورد حضرت اعلی بزبان عتاب و سرزنش با او تکلم نموده تقصیرات او در آمرزش
گرفت ملک بهمن سر خجالت پیش افکنده دست از حیات مستعار شست اما حضرت اعلی چند روزی بجهت تعهدات که فرهادخان با او
کرده بود تغافل در کار او ورزیده او بدستور در خانهٔ خان میبود تا انکه در اول سال تخاقوییل سنه ست و الف رایات نصرت از اصفهان
بقزوین رفت او را بدست ملک سلطان‌حسین لواسانی دادند که بقصاص خون برادرش برجو بقتل رساند و تسخیر قلاع او که در سال
آینده شد بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی ذکر احوال حاجی محمدخان و اقربای او که در خوارزم بوقوع پیوست و آمدن او
مرتبهٔ دوم بدرگاه سدره اشتباه شهریار عجم در طی سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع نگار گردیده که در سال
گذشته که رایات نصرت آیات بجهت فتنهٔ عبدالمؤمن خان بخراسان توجه نموده بود حاجی محمدخان والی خوارزم و عرب محمد
سلطان پسر او و باباخان برادرزاده‌اش که از خدمت اشرف مرخص گشته بجانب ملک خویش رفته تخت بجانب ایل و ایماقات
ترکمان صاین‌خانی رفته جمعی از ان طایفه مرافقت سلاطین مذکور اختیار نموده داخل ولایت خوارزم شد مردم ان ولایت بقدوم
ایشان بشاشت و خرمی بظهور آورده در مقام اطاعت و انقیاد درآمدند کاشتگان عبدالله‌خان و داروغگان ازبک
محل اقامت خود را خالی کرده بماوراءالنهر رفتند ولایت خوارزم از لشکر بیگانه خالی گشت حاجی محمدخان فی الجمله استقلالی یافت
انجمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر رعیت و مردم احشامات بودند زیرا که عبدالله‌خان بعد از تسخیر ان ولایت اکثر قبایل
ازبکیه را که لشکر حاجی محمدخان بودند کوچانیده بولایت دیگر فرستاده بود و از اعوان و انصار او صاحب وجودی در خوارزم
نمانده بود بالجمله عبدالله‌خان بعد از استماع خبر ورود حاجی محمدخان جمعی از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم بر سر او بخوارزم فرستاده
دبان اکتفا ننموده خود نیز متعاقب بدانصوب حرکت آمد حاجی محمدخان از ورود لشکریان عبدالله‌خان خبر یافته متجنده
ان ولایت را جمع آورده بمقابلهٔ ایشان شتافت بین الفریقین محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد چون آوازهٔ قرب وصول عبدالله خانی

میرسید تزلزل در بنیان ثبات و قرار خوارزمیان افتاده منهزم گشتند حاجی محمدخان مجال توقف نیافت و نخواست که خود را یکی از
قلاع محصور گرداند باتفاق عرب محمد سلطان پسرش منهزم و پریشان خود را از ولایت خوارزم بیرون انداخته روی بجانب
استراباد آوردند و از انجا بمعاونت ترکمانان صاین‌خانی خود را بسرحد قزلباش رسانیدند حضرت اعلی شاهی از آمدن خبر یافته با استقبال
او فرستاده بدرگاه معلی طلبیدند و او دیگرباره بخدمت اشرف آمده در قزوین بشرف ملازمت فایز گردید و از جانب اشرف لوازم تفقد
و دلجویی بظهور پیوست اما باباخان برادرزاده‌اش که در شهر هزار اسب بود قلعه انجا را قایم کرده توقف نمود هرچند میدانست که هرگاه
محصور گردد از هیچ طرف مددی متصور نیست و عاقبت گرفتار اعادی خواهد شد از عالم غیرت و یکتایی گشته شدن بر حیاتی که بر
ذلت و خواری کند در راجح دانسته در ان قلعه مردانه وار اقامت نمود و لشکریان عبدالله‌خان قلعه را محاصره نموده قریب بچهار
ماه با سپاه بیشمار تلاش کرده قلعهٔ شهر ویز را انکاه بدست عاقبت مردم قلعه با او بیوفایی کردند و او از قلعه بعزم رزم بیرون آمده
بعد از رزم مردانگی کشته شد و الیوم حرف شجاعت و دلاوری باباخان در خوارزم مذکور السنه و افواه است و عبدالله‌خان قلاع
انحال را استحکام داده بماوراءالنهر شتافت ذکر منازعه که در این سال میانهٔ مهدیقلی‌خان شاملو حاکم شوشتر و جماعت
افشار و سید مبارک والی عربستان بحیز ظهور رسید در این سال جمعی از مفسدان طایفهٔ افشار کوه کیلویه خصوصا
جماعت ارسکو با امیرخان طایفهٔ ان ولایت یاغی شده در معیر امیر جمعیت نموده ابوالفتح بیگ نوادهٔ خلیل‌خان را در میانهٔ خود
بخانی بازداشته در مقام عصیان درآمدند مهدیقلی‌خان شاملو حاکم شوشتر از اخلاص و صوفی‌گری ازین شیوهٔ ناپسندیدهٔ
انکار نموده بنابر قرب جوار در مقام رفع ایشان شد با معدودی از غازیان شاملو بر سر ایشان رفته در رامهرمز میانهٔ ایشان
حرب اتفاق افتاده طایفهٔ افشار از فوج قلیل شاملو شکست یافته پناه بسید مبارک بردند مهدیقلی‌خان همیشه سید مبارک را
از مخالفان دولت قاهره شمرده متعرض اعراب حویزه و مردم او میشد و از سید مبارک زیاده حسابی نمیگرفت سید مبارک از
بدسلوکی مهدیقلی‌خان تنگی بود و مکرر عریضه بدرگاه معلی فرستاده از و شکایت مینمود میخواست که مهدیقلی‌خان را گوشمالی
دهد و او را از خمار بادهٔ نخوت درآورد با جمعی از جنود عرب بدین وسیله بر سر مهدیقلی‌خان آمد و او در وقتی که از مهر امیر معاودت
نموده بشوشتر می‌آمد اعراب سر راه بر او گرفتند بین الفریقین اندک محاربه واقع شد چون اعراب مضاعف لشکر مهدیقلی‌خان
بودند و او صرفه در جنگ صحرا ندیده خود را بحصاری که در ان حوالی بود انداخت و اعراب آمده حصار را محاصره کردند چون حصار
مذکور زیاده استحکامی نداشت و ذخیره در انجا نبود بالضروره سید مبارک طرح صلحی انداخت سید مبارک نیز از حضرت اعلی
خوفی تمام داشت بصلح راضی شده و سید مبارک فکری داشت که مهدیقلی‌خان را شکست داده داخل شوشتر شود سید بدر ولد
سید مبارک که اظهار ارادت و اخلاص بدین آستان کردن مناص مینمود مهدیقلی‌خان را از ان کید خبردار کرده چند روز از ان
حصار بیرون نیامد سید مبارک معلوم کرد که از و استشمام رایحهٔ غدر نموده حزم و احتیاط مرعی نموده توقف ننموده بجانب حویزه
رفت و شاهوردی‌خان عباسی در لرستان این مقدمات را استماع نموده اظهار دولتخواهی کرده بمعاونت مهدیقلی‌خان
متوجه انصوب شد تا رسیدن او میانهٔ ایشان صلح اتفاق افتاده بود بعد از خلاصی حصار حقیقت حال مذکور بپایهٔ سریر
اعلی رسانید چون نواب اشرف نمیخواست که سید مبارک ازین دولت مأیوس گردد بمهدیقلی‌خان احکام مطاعه فرستادند

در رامهرمز

رامهرمز

کر باسید مبارک من بعد سلوک مستحسن نموده اصلا دست درازی بمملکت او نکنند و مطلقا با عشایر و قبایل لر اب متعلقه
او کاری نداشته باشند اما بره غضب شاهانه درباره مفسدان فتنه انگیز اشتغال نموده حکومت کوه کیلویه علاوه مهمات فارس
گردانیده باللهویردی خان مفوض گردانیدند بتنبیه و تادیب ارباب فتنه و قلع و قمع بیدولتان آن طبقه از جنس بسعی اهتمام
او مسبوط و مربوط داشتند و خان مذکور بان ولایت رفته و جمعی کثیر از مفسدان فتنه روزگار شلو و کنند و زلو که خمیر مایه فساد
بودند بوسیله ضیافت گرفته بقتل رسانید و قومی عمر بسیاری از قبایل سرکش جاکی و جاکنی و بندانی و غیره الوار که همیشه در آن نواحی
آتش فسادی فروختند بباد داده حسب المدعا انجام داد و از غلامان خاصه شریفه مدم سلطان را در کوه کیلویه تعیین نموده مراجعت
کرده حقیقت حالات بپایه سریر اعلی عرض کرد خدمات او درجه استحسان یافت **ذکر آمدن جنود ازبکیه از خراسان بتاخت**
دار العباده یزد و محاربه نمودن علیقلی خان و جماعت قزلباشیه و مغلوب شدن ازبکیه در انیسال
جمعی از جنود ازبکیه پا از دایره اعتدال بیرون نهاده باراده تاخت دار العباده یزد از راه طبس و رباطات معاره و خندق
آمدند علیقلی خان شاملو قورچی ترکش حاکم یزد بود مهراب خان قاجار حاکم طبس کس نزد او فرستاده او را از آمدن جنود ازبکیه
آگاه گردانید و او شهر را مضبوط کرده با چهارصد یا پانصد نفر از جنود قزلباش و تفنگچیان آنحدود که فراهم آورده بود بعزم جنگ
استقبال ازبکیه نمود جنود ازبک از راه بیابانک آمده بحوالی شهر رسیدند علیقلی خان که هشت فرسنگ راه طی نموده بود باز
بحوالی شهر رسید روز دیگر طلیعه سپاه مخالف که قریب یکهزار و دویست بهادر بودند بظاهر شهر رسیدند در کمال قدرت و اقتدار
در حوالی شهر فرود آمدند بهر جا دست ایشان رسید نهب و غارت نمودند آنچه در هر جا بنظر ایشان در آمد تملک و تصرف در آن کوشیدند
اموال بی نهایت جمع آوردند علیقلی خان حسب الصلاح یزدیان راه رباط خرابه را گرفته جمعی تفنگچیان آنجا فرستاده خود با جمعی سپاهی
کوه پشت پای بموگرد واکی نهاده طرح جنگ انداختند بهادران خواستند که با ازبکیه اموالی که فراهم آورده بیرون برند علیقلی خان
با غازیان شاملو جلو ریز بر سر ایشان تاخته فیمابین جنگ در پیوست تا سیصد نفر از ازبک قتیل و جمعی دستگیر شدند و مهراب خان
از طبس با جمعی جوانان کارآمدنی از عقب ایشان بدار العباده یزد می آمد ایشان نیز در رباط خرابه بجنود ازبک رسیده اکثر تبه
در آن مهلک شکست فاحش بحال الجماعت راه یافت بقیة السیف پراکنده شده سر بکوه و بیابان بی آب نهادند و مولانا فخر الدین
باقی با جمعی از تفنگچیان باقی و صحابا و سر در پی ایشان نهاده بسیاری از آن طبقه بدست آوردند و جمعی دیگر از بهادران از تشنگی
هلاک شدند و هم در انیسال جمعی از ازبکیه لشکریان عبدالمؤمن خان بر سر علیخان کرانی رفته و جمعی از مردم او بقتل آوردند و
او بقلعه رو نهاده آن قلعه را مأمن خود ساخته تا عاقبت بکفران نعمت گرفتار آمد **ذکر آوردن نعش غفران مآل شاه جنت**
مکان شاه طهماسب از مشهد مقدس معلی بجانب دار السلطنه اصفهان و نقل نمودن بعتبات عالیات ملائک آشیان
جنات الله ملک المنان چون اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک شاه جنت مکان را از نقل مشهد مقدس معلی نموده
مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس باتفاق علیقلی خان شاملو بدین خدمت مأمور گشت و او در روضه در سه چهار موضع
حفر قبر نموده بمصلحت متولی و خدام کرام انسب از انظار اعدا مقرون باشد مدفون سازد چند روزه قبور محفوره منظور نظر
خلایق بود تا اکثر شبی که او را دفن کردند باتفاق میر سید علی صدر و شوشتری علی الاختلاف الروایتین و شیخ حسن خادم مشهدی

در حرم مقدس ایسته در جوار ضریح مبارک محل دیگر حفر نموده آن در گرانمایه را در صدف آن خاک پاک مخزون ساختند و در صفه
پایین پای مبارک علامت قبر گذاشته شهرت دادند و حفاظ همیشه بر سر قبر مبارک در آن مکان تلاوت مینمودند و خادمی که
بخدمات قبر مبارک شاه جنت مکان مأمور بود در آن مکان شموع افروخته خدمت میکرد و در حینی که عبدالمؤمن خان مشهد مقدس را
تسخیر نمود آن بقعه شریفه بدست ازبکیه در آمد آن جاهل بی عاقبت از غایت جهل و تعصب دلداده نمود که جسد مطهر شاه جنت مکان
و شاهزادگان صفوی که در آن صفه مدفونند بیرون آورده لوازم بی حرمتی بظهور آورند آن قبور را حفر نموده استخوانی چند بیرون
آوردند بعد از چند سال شخصی از اهل ضلال بعرض عبدالله خان و عبدالمؤمن خان رسانید که نعش شاه جنت مکان در مکان
دیگر مدفون است من اطلاع دارم ایشان باغوای تعصب دوستم بهادر نامی ازبک فرستادند که آنجا را حفر نموده نعش را بیرون آورد
و بجا رسانند و دوستم بهادر حسب الامر آن مخذول نعش را از آن مکان بیرون آورده در کیسه نهاد که براه ماوراء النهر پیش گیرد رضا
قلی بیک ولد پهلوان شاه علی انباردار سرکار فیض آثار که اصفهانی الاصل است در آن موضع بود دوستم بهادر در خانه او مهمان بود
او از بیرون آوردن نعش مذکور اطلاع یافته چند روز دوستم را نگاه داشته تواضعات آدمیانه با او بجای آورده روزی در اثنای
محاوره بر سبیل مطایبه گفت که اگر این نعش را از راه طون و طبس بمیانه قزلباش بری ده مثل آنچه عبدالله خان و عبدالمؤمن خان
در برابر این خدمت اگر توقع داشته باشی بتو میرسد دوستم بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که مرا در ماوراء النهر مالی
هست اگر راست میگویی و متعهد میشوی که آنچه میگویی بعمل آید چنان میکنم و او تعهدات نموده باتفاق یکدیگر نعش را بر سبیل
ایلغار بطبس آوردند و دوستم خوابی دیده بود که او را از بردن نعش بماوراء النهر منع فرمودند و با آوردن ایران راهنمایی کردند
الحاصل مهراب خان قاجار حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانیدند حضرت اعلی از این خبر
بهجت اثر شادمان شده حکم همایون صادر شد که از طبس تا دار السلطنه اصفهان منزل بمنزل استقبال کرده نعش را بکمال احترام
بدار السلطنه مذکور رسانند حسب الامر اعلی بهر ولایت که رسیدند خلایق باستقبال بیرون آمده نسبت برضا قلی بیک و دوستم بهادر که
حامل جسد مطهر بودند خدمات شایسته بجای آوردند چون بحوالی اصفهان رسیدند حضرت اعلی با امرا و جمیع ارکان دولت و اعیان
حضرت پیاده باستقبال شتافته جنازه مغفرت اندازه را بر دوش یکدیگر برده در بقعه شریفه امام الساجدین و قبلة العارفین
امام زین العابدین که مدفن دو امامزاده عالیمقدار است گذاشته خلایق بشرط زیارت آن جنازه قیام مینمودند این خبر در عالم منتشر
شد دوستم بهادر و رضا قلی بیک در سلک ملازمان شدند و نوازش بیش از پیش یافتند و حکم شد که جمیع امرا و اعیان قزلباشیه
و هواخواهان سلسله علیه در رعایت ایشان تقصیر ننمایند مطایای اموال ایشان بانواع عطایات گرانبار گردید و نعش مطهر را
بعتبات عالیات بمصلحتهای نهانی تصریح آن لازم نبود مدفون گشت اما شیخ خادم مسموع شد که دست نامحرم بحریم قبر شاه جنت
مکان نرسیده بهمان مهر و نشانست که بود آن نعش که در آورده بودند نعش یکی از سادات روضه مقدسه بود که ببرکت شاه
جنت مکان از شر اعادی مصون مانده **مصرع** زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق * از سوانح اقبال آنکه در انیسال وی داد
قضیه فوت سلطان حیدر میرزا ابن سلطان حمزه میرزاست که بضرورت باستنبول فرستاده شد چون خال خار این دولت بود
و شایسته نمی نمود که سیدزاده شیعه پاک اعتقاد از شاهزادگان صفوی نژاد در میان روم باشد و در میانه جمعی مخالف



صاحب ولاد و اعقاب کرده از مآثر الطاف قادر لم یزل و لایزال و اقبال شهریار بیهمال بیشتر از آنکه با بستگی اولاد و اعقاب
بهم رساند در استنبول بمرض طاعون از هم گذشت و هواخواهان این دودمان بل کافهٔ اهل ایران وقوع این قضیه را از نتایج
دولت و اقبال این خاندان شمرده‌اند و هم درین ایام فوت خان احمد والی گیلان بوقوع پیوست بیان وقایع متنوعه که در ینسال
بتقدیر خالق عباد روی داد و دیگر از وقایع اینسال آنکه علی یار خان ایورد در حدود استراباد فوت شد و پسرش محمد یار نام جوانی صبیح الوجه بود
از طایفهٔ کوکلان و اوخلو و سیاه پوشان استراباد خایف گشته بوساطت میرزا بیک قندرسکی ولد میر ضیاء الدین یوسف که از اجلهٔ
سادات عظیم القدر استراباد است بدولتخواهی این دودمان و ولایت نفس متوسل و ممتاز بود و روی ارادت بدرگاه معلی آورده در
اصفهان بسعادت بساط بوسی فایز گشت جماعت ایلقه ترکمان صاین خانی که بسلاطین خوارزم متعلقند در ما بین استراباد و ما بین
آب اترک و گرگان اقامت دارند اگرچه نسبت بسایر ایل و عشایر صاین خانی کمترند اما علی یار خان در حیات اجماعت بعقل و
دانش و رشد و کاردانی ترقی کرده سایر قبایل بوزکی او را پذیرفته بودند جمعی ازین طایفه در زمان شاه جنت مکان بکنار رود گرگان
آمده زراعت بسیار در آنجا کرده بعضی اوقات از جهلا و اوباش ایشان دست درازی بحوالی ملک واقع میشد بعد از فوت شاه
جنت مکان اختلال در احوال قزلباش واقع شد از حکام قزلباش کسی اقامت در استراباد نتوانست نمود در هر بلوک یکی از اعیان
رسم سیاه پوشی بنیاد نهاده بجهت دفع شر ایلقه ترکمان صاین خانی و حفظ حال خود قلعه ترتیب داده تفنگچی و کماندار بسیار بهم رسانیده
در آن بلوک خدایی اما و لا غیر بگوش دیگران میرسانید علی یار خان مذکور با آن طایفه عاقلانه آمیزش کرده باندک هدیه و پیشکشی
قناعت نموده زیاده در مقام معارضه نمی‌بود و از زمان خجسته نشان همایون اعلی که ازبکیه در خراسان لوای اقتدار افراخته
ولایت خوارزم و نسا و درون که بولایت استراباد متصلست متصرف ازبکیهٔ ماوراء النهر در آمده بود حضرت اعلی بنا بر رعایت حزم
و احتیاط و بملاحظهٔ آنکه مبادا ایلقه ترکمان مذکور با ازبکیه هم کیش و هم مذهبند مطیع آن طبقه گشته ازبکیه در استراباد راه یابند با علی
یار خان مذکور که بوسیلهٔ میرزا بیک بدرگاه معلی بازگشت میکرد بمصلحت وقت ملتفت اغماض نهاده حکم ایالت استراباد باسم او
با او مدارائی میکردند بهمان خرسند گشته داروغه بشهر میفرستاد و خود در حدود گرگان اقامت نموده با سیاه پوشان بمدارا زندگانی
میکرد و بوسیلهٔ او اهل استراباد از شر سایر قبایل صاین خانی محفوظ بودند چند سال بدین نهج گذشت و درین اوقات که علی یار خان
فوت شد پسرش بدرگاه معلی توسل جست چون هنوز آن احتیاط باقی بود بدستور والد حکم ایالت استراباد باسم محمد یار خان
پسر او عز صدور یافت و او را مشمول نوازش و الطاف بیکران روانهٔ آنصوب فرمودند در اینسال ایلچیان از اطراف و جوانب
عالم بدرگاه معلی آمدند بعضی در قزوین و بعضی در اصفهان سعادت بساط بوسی یافتند و در درگاه معلی از ایلچیان و مهمانان عجمعی
دست داد که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافته بود و از هر دیار تحف و هدایا پیشمار بنظر کیمیا اثر رسانیدند از جملهٔ ایلچیان آن
میرزا ضیاء الدین کاشی و ابو النصر خافیست که از جانب پادشاه والاجاه جلال الدین اکبر پادشاه همراه یادگار سلطان روملو
که هفت سال بود که بایلچیگری بهند رفته بود برسم رسالت آمده در دار السلطنهٔ مذکور بساط بوسی دریافتند و میرزا ضیاء الدین
مذکور ولد میر رفیع الدین محمد قاضی کاشانیست که قریب به بیست سال بود که بولایت هند رفته در سلک ملازمان پادشاه در آمده
و ابو نصر از مردم ولایت خاف است هر دو باتفاق یادگار سلطان روملو برسالت ایران مأمور گشته از راه کیچ و مکران بکرمان

ازانجا

ازانجا بدرگاه سعادت آشیان آمدند حسب الفرمان میدان سعادت آباد قزوین را چراغان کرده بازارها را آیین بستند
و ایلچیان با تحف و هدایا و شتران کوه کوهان در میدان سعادت آباد بنظر همایون در آمدند و بعد از آن هوای سیر اصفهان
از خاطر خطیر سر زده متوجه آنصوب شدند و یکی دیگر از ایلچیان اسد بیک ترک یساق تبریزیست که چند سال قبل ازین برسم رسالت
نزد سلاطین عظام هند دکن رفته بود در اینسال مراجعت نموده و اسلام بیک یوزباشی شاملو که برسم رسالت نزد میر قلی بابا
کوکلتاش حاکم هرات فرستاده شده بود او نیز آمده چون ظاهر بود که الفت و آشنائی میر قلی بابا بامر و اشارهٔ عبد الله خانست
چون مفتح ابواب آشنائی شده بود حضرت اعلی نیز بر صلاح وقت با عبد الله خان ابواب مراسله مفتوح داشته محمد قلی بیک ایشک
آقاسی قرخلو را بایلچیگری تعیین نموده باتفاق فرستادگان میر قلی بابا روانه نمودند و همچنین ایلچیان سلاطین عظام گرجستان رسیدند
مشمول نوازش بیکران پادشاهانه شده و دیگر از سوانح اینسال آنکه از جانب بیگلربیگی دار السلام بغداد رسولان سخندان
رسیده بعد از عرض عبودیت خبر فوت خان احمد والی گیلان رسانیدند که در استنبول باجل طبیعی درگذشت امیر تاجمیر بختیاری
که اباً عن جد میر و میرزادهٔ بختیاری بود تا غایت مانند وحشیان بادیهٔ خلاف با هیچکس رام نشده بود از وفور عقیده آوازهٔ عدالت
بدرگاه فلک مناص آمده و پیشکشها گذرانیده و بمقتضی المرام رخصت انصراف یافت و دیگری از سوانح آمدن ملک جلال الدین ولد
ملک محمود والی سیستانست که از تسلط سپاه ازبک در سیستان مجال اقامت نیافته بود از روی اخلاص و ارادت موروثی احرام
ملازمت عتبهٔ اقبال شاهی بسته از راه کرمان باصفهان رسید دیگری از سوانح اینسال مغلوب شدن طایفهٔ تکلوست عموماً حکم
قتل ایشان بسبب آنکه حضرت اعلی قطع نظر از اعمال سیئهٔ ایشان که در زمان شاه جنت مکان از آن دولت روگردان شده بودند
المنته و با محمد خان شرف الدین اغلی حاکم خود مخالفت نموده ولایت عراق عرب بغداد را بسلطان سلیمان خواندگار روم داده
بجهة مخالفت و نزاع ایشان با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا نیز با ایشان توجهی نداشتند در اینسال که فرهاد خان بتسخیر مازندران
مأمور شده بود بعرض اشرف رسانید که چند نفر از طایفهٔ تکلو ملازم ملک بهمن شده قلعهٔ آمل ایشان نگاه میدارند ازین معنی
حکم قتل عام آن طایفه شد و مقرر فرمودند که هر کس از آن طایفه در هر جا باشد حاکم آنجا بقتل رساند و بر متملکات ایشان رقم تملک
کشند چون اکثر در همدان و قلمرو علیشکر اقامت داشتند حکم اشرف درین باب باسم حسن علیخان چگنی عز اصدار یافت و او بسیاری
از آن طبقه براه عدم فرستاد مصطفی خان ولد سیب خان شرف الدین اغلی و ولی بیک یوزباشی ولد الیاس بیک بر بقیهٔ آن
ترحم نموده جمعی از قورچیان تکلو که مانده بودند بدستور قورچی شدند و در اینسال مرحومی آقا شاهعلی دولت آبادی که مستوفی
الممالک بود در ایامی که رایات جلال بدار السلطنهٔ اصفهان تشریف برده بودند در آنجا مریض گشته بمرض ذات الجنب و ذات
الصدر از عالم رحلت نمود و در علم سیاق استاد المحاسبین بود مستعدان اصفهان این قطعه در تاریخ فوت او گفته اند

قطعه
مستوفی پادشاه ایران * از دهر بجای رضوان رفت * زین واقعه شیون خلایق * از غصه بهفت آسمان رفت * چون مطلب
سال فوتش * در بحر سخن بفکر آن رفت * یکنقطه ز قاف برزد و گفت * قانون حساب از میان رفت * مراد از اسقاط یکنقطهٔ قاف
انست که فا شود چه از عدد کم شده سنه خمس و الف موافق تاریخ آمده و منصب مذکور بنواب اشرف با آقا میرزا علی اخوی
او شفقت فرمودند آغاز سال بهجت مآل قوی ئیل ترکی مطابق سنه ست و الف که سال یازدهم جلوس همیونست

تهنیت نوروز طرب افروز اقبال همایون فال در روز جمعه دویم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاد و شهریار کامکار ملک
اقتدار اعلی حضرت شاهی ظل اللهی در دار السلطنه قزوین اقامت داشتند هوا بر خلاف باد بهار مانند تیره بختان روزگار روی
درهم کشیده چشم سحاب لحظه از قطره فشانی خالی نبود برودت هوا بر مثل فصل شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف و باران که
متواتر و متقاطر بود چند روز لوازم جشن نوروز قیام نتوانستند نمود بعد از آنکه جنود برودت سرما انهزام یافته افواج ماه فروردین
بدار الملک عشرت فرا آمده فرمانروایی اقالیم شادمان گشتند فرمان بران حسب الفرمان شهریار گیتی ستان در ایوان چهل
ستون دولتخانه مبارکه مجلس بهشت نشان آراسته سلاطین و سلاطین زادهای اطراف و اکناف و ایلچیان که در پایه سریر
اعلی بودند بآن محفل ارم تزیین درآمده صحبت پادشاهانه انعقاد یافته و طبقات انام بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته
به تهنیت نوروزی اقدام نمودند و در ظلال اجلال و اوایل اقبال فرخنده فال اختری تابان و کوکبی درخشان از مشرق سعادت
طالع و از مطلع اقبال لامع گردید یعنی بخشنده یمنت و عطابخش بی زنت شاه جمجاه را از عطیه خانه لم یلد و لم یولد
فرزند ارجمند عطا فرمودند این مولد مسعود بمیرزا سلطان محمد موسوم گشت و جهت تبلیغ این خبر مسرت اثر منهیان باطراف
و جوانب مملکت فرستاده شد چند روز نقارهای شادیانه بنوازش درآوردند صغیر و کبیر برنا و پیر بشکرانه این تهنیت عظیم و موهبت
قدوم سعادت لزوم آن مولود خجسته ورود بعیش و سرور مشغولی داشتند و حضرت اعلی همه روزه در میدان سعادت آباد
بچوگان بازی و قبق اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز مقیم طربخانه فراغت و خوشدلی بودند و چون از آن امور
فراغت دست داد برای صایب و فکر دوربین ناظم امور دین و دولت و باسط بساط ملک و ملت شده بمهمات ضروری پر[داختند]
و از اوایل اقبال جماعت ازبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده از دو سه طرف بحدود ممالک تاخت آورده آسیب غارت
و یغمای ایشان از خراسان بعراق رسیده جمعی از برنادلان جنود ازبکیه بر بسطام و دامغان آمده بعضی جهه غارت اموال و ضیاع
و محال پراکنده شدند و بعضی در کمین مددکاری نشستند حسن علیخان چکنی که بعد از معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام شده
بود و میرزا علی بیک عرب عامری مستحفظ شوارع گردید آنوقت در بسطام بود سر رشته حزم و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع
و وصول غارتگران ازبکیه مقید بجمعیت لشکر نشده با معدودی چند بقصد مدافعه آن گروه سوار شده اسپ جلادت پیش راندند از جنود
ازبکیه جمعی از کمینگاه بیرون آمده جلوریز بر سر ایشان تاختند و سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده رخنه در بنیاد حیات جمعی
کثیر انداختند حسن علیخان و میرزا عرب بعد از محاربه بسیار شربت ممات چشیده راه عدم پیمودند و قومی دیگر از آن طبقه غارتگر
راه بیابان کوهزمین اعمال دامغان پیش گرفته سر از الکاء خوار زمر برآوردند و اثر تاخت ایشان تا آرام بیکل کاشان که طرف
او ببادیه پیوسته است داروغه سمنان بطریق حسن علیخان زیاده حسابی از آن طایفه نگرفته بعزم دستبرد که اکثر تاجیک سمنان بودند
بتعاقب ایشان رفتند و ازبکیه در بادیه عطفه عنان کرده بین الجانبین محاربه صعب اتفاق افتاد داروغه کاری نساخته با
سمنانیان منهزم و بدحال بازگشتند اما شاه علیخان میر جیش کرک در الکاء خوار از آنحال آگاه گشته با جمعی از غازیان جنگ آزما
بتعاقب آنجماعت شتافته بجنود ازبکیه رسیده جنگ در پیوستند و چند نفر از بهادران ازبکیه را از پای درآورده در خاک هلاک
انداختند جماعت ازبکیه تاب مقاومت نیاورده شکسته و پریشان حال دست از اموال برداشته راه فرار پیمودند و شاه علیخان استرداد

غنایم ایشان نموده مظفر و منصور بازگشت گرفتاران را با سرهای قتیلان بدرگاه عالم پناه فرستاد و بعد از این واقعه مذکور از آن
پای تردد اس کشیده دست درازی بهیچ طرف نتوانستند کرد الجهه دست درازی جنود ازبکیه و ظهور عصیان و طغیان علیخان
کرایلی که در آن سرحد بشورش فساد مشغول بود جمعی از جنود ظفر ورود قزلباش را بطرف بسطام فرستند حزم و احتیاط اقتضای آن نمود
که از حدود خراسان خبردار بوده بدفع علیخان بپردازند ایالت بسطام به بهرام علیخان چکنی برادر حسن علیخان شفقت شده و امارت
مهر کرایلی بدرویش علی خلیفه که میرزاده قدیم آن طایفه است تفویض یافت حسینخان شاملو حاکم قم و ولیخان میرزا نواده دورمش
خان شاملو و حسینخان مصاحب قاجار حاکم ری با قشون آراسته به بسطام فرستاده مقرر شد که تا حصاد غلات خراسان در بسطام
توقف نموده اگر از جماعت ازبکیه دست درازی واقع شود بمدافعه قیام نمایند و از اطراف و جوانب خود و سرحد خراسان باخبر
باشند بعد از آنکه محصولات رفع شده ذخیره بقلعها کشیده شود و خاطر از ضرر مخالفان فارغ گردد حسینخان قاجار بالکاء خود معاودت
نموده حسینخان حاکم قم با جنود شاملو بمیانه کرایلی رفته قلعهای حصار را از تصرف علیخان بیرون آورده بدرویش علی خلیفه داد
حکومت آن ولایت متمکن ساخت و امرای عظام حسب الامر نموده علم بوده چون خاطر از آن ممرها فراغت یافت حسینخان قاجار باز
گشته حسینخان شاملو حسب الفرمان قضا جریان متوجه قلعه پای حصار گشته بنیروی دولت قاهره قلعه مذکور را گرفته بدرویش
علی خلیفه سپرد و مقتضی المرام بپایه سریر اعلی عود نموده مشمول نوازشات پادشاهانه گردید علیخان کرایلی در حین اضطرار
دست از قلعه بازداشته در اخذ دو حسر و سامان گردید اکثر از ریش سفیدان کرایلی شاهی سیونی اختیار نموده از و جدا شده
بخدمت درویش خلیفه کمر بستند و علیخان از مخالفت این دودمان پشیمان گشته چاره جوی بود اما چون رشته اخلاص از دست
داده بود ادبار روی باو آورد عاقبت حرام نمکی دامن گیر او گشته بمکافات آن گرفتار شد هر چند از اوان جلوس شاهی الی یومنا
فیوما تاییدات نامتناهی آلهی قرین میمنت مآل گشته ابواب فتوحات بر چهره امانی و آمال دولت ابدی الاتصال مفتوح گر[دیده]
اما در ینسال مبارک زیاده از سنین سابقه نسایم الطایف آلهی در اهتزاز آمده فتح عظیم روی داده کل ولایت طبرستان و قلاع
سپهر ارتفاع مازندران و رستمدار و الکاء لرستان بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ارباب عصیان و طغیان
خصوصا علیخان کرایلی و ملکان کجور و لاریجان و شاهوردیخان حاکم لرستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع ینسال مرقوم
قلم وقایع نگار میگردد **ذکر تسخیر ولایت رستمدار و بدست آمدن ولایت و قلاع آن ولایت بعنایت پروردگار جهان**
ولایت رستمدار در میانه گیلان و مازندران واقعست مشتمل بر دشت و جبال طولش از حدود آمل مازندران تا تنکابن گیلان
عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای خزر در عهد خلفای عباسیه کل ولایت رستمدار مع مضافات در تصرف اجداد ملک کیومرث
بن بهستون بن گستهم ماضی بود که نسبت بایشان بن فیروز نوشیروان بن کیقباد میرسانند و بتصاریف زمان خرابی بعضی محال
خصوصا شهر رویان که در ازمنه سابقه حاکم نشین دار الملک رستمدار بوده راه یافته بعضی دیگر از ولایت مذکور بحوزه تصرف
سلاطین ایران درآمده داخل عراق شده و آنچه در تصرف رستمداریان مانده لاریجان و نور و کجور بود که میانه اولاد ملوک انقسام
یافته چنانچه سبق ذکر یافت در عهد شاه جنت مکان سلطنت از ایشان بحکومت و دارایی قیام داشتند ملک بهمن والی
لاریجان که از عهد قدیم توابع کجور بوده و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی کجور در زمان جلوس همایون شاهی ملک

سلطان محمد ملک عزیز فوت شدند و پسران ایشان که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند هر یک متصرف ملک موروث بودند
و در وقتی که موکب همایون در ییلاق لار بود هر دو بپایه سریر اعلی آمده هر دو ملازمت پادشاهی اختیار نمودند و الی نور مرد
درویش عافیت دوست بود الکاء خود را پیشکش کرده حسب الاستدعا محلی در ساوه باقطاع او مقرر گشته بود در انجا باجل طبیعی
درگذشت ملک جهانگیر حاکم کجور در سلک مقربان و مجلسیان خاص مقرر گشته محسود امثال و اقران و متصرف ملک موروث
بود مآل احوال او بعد از اولاد ملک بهمن مرقوم سوانح نگار میگردد القصه چون ملک بهمن بنوعی که در فوق تحریر پیوست بجزای اعمال
ناصواب رسیده ارشد اولاد او ملک کیخسرو که در قلعه کما نوده بمعتقد سالها بود برادران و اهل بیت او در قلعه دشمن کور بودند
و او خزاین و دفاین خود انجا نقل نموده اعتقادش این بود که تا آن قلعه در دست اولاد او باشد آسیبی باو نخواهد رسید اما ملک
کیخسرو بعد از واقعه پدر از غضب پادشاهی اندیشیده قدرت آن نیافت که دم از مخالفت و قلعه داری زند ملازمان و اتباع
ملک بهمن نیز امتداد اعمال ناشایست او آزرده بودند که عدم او را موجب آسایش خود نموده در مقام حفظ و حراست قلعه و
صیانت فرزندان او در نیامدند القصه ملک خسرو چاره کار منحصر در آمدن بپایه سریر اعلی دانسته با چند کس از ریش سفیدان
بدرگاه جهان پناه آمده سعادت بساط بوسی دریافت و متقبل شد که قلاع خود را تسلیم کارکنان دیوان اعلی نماید محمد بیگ
بیکدلی که از عظمای طایفه شاملو و مقربان بساط عزت بود بضبط اموال ملک بهمن و بدست آوردن قلاع و فرزندان او مامور
گردیده روانه آن صوب شد و بنیروی دولت قاهره قلعه لاریجان و قلعه دشمن کور را که در حصانت و محکمی شهره آفاق است بتصرف
در آورده اموال ملک بهمن را از نقود و نفایس و تفنگ اسلحه و یراق و اسباب بایالات و بزرگی بحیطه ضبط در آورده با اولاد
و اتباع و فرزندان بدار السلطنه قزوین آورد و چون بندگان حضرت اعلی با ملک سلطانحسین وعده فرموده بودند که هرگاه بعنایت
الله تعالی و حسن توفیقه ملک بهمن بدست درآید و استیلا بر قلاع و فرزندان او باشد تمامی ایشان را بدست او دهند و اراده
ازلی بر این معنی متعلق گشته بود که عنقریب بمکافات اعمال ناصواب ملک بهمن با او و فرزندان او عاید گردد و بغضب پادشاهی
که موجی از غضب الهیست گرفتار آمده ایشان را دکور او امانا بدست ملک سلطانحسین دادند و برحسب تقدیر منتقم حقیقی
کرد آنچه کرد و الکاء الواسان بملک سلطانحسین شفقت شده لاریجان بتیول حاکم قزلباش مقرر گشته دولت آن سلسله
سپری شد

ذکر تسخیر ولایت کجور و گرفتاری ملک جهانگیر

قبل ازین تحریر پیوست که ملک جهانگیر در ملازمت اشرف
معزز و محترم بود و حضرت اعلی او را دیوانه ساده لوح یافته کمال شفقت با و داشتند جهالت و جنون برو غلبه کرده با کمال
عزت و اعتبار روی از آستان سدره نشان شاهی تافته از پایه سریر اعلی فرار نموده بکجور رفت و قلاع خود را استحکام داده
سالک طریق عصیان شد چون خاطر خطیر همایون از فتح و تسخیر قلاع لاریجان و بدست در آمدن اولاد ملک بهمن فراغت یافت
متوجه تسخیر قلعه کجور شد و بدست آوردن آن دیوانه بدست معاقبت ملک جهانگیر گشته قورچیان عظام را بسرکردگی الله
قلی بیک قورچی باشی بدین خدمت مامور فرمودند و ایشان از قزوین متوجه آن صوب شده ملک جهانگیر بقلعه کجور که قلعه
مارانکوه اشتهار دارد متحصن شده قورچیان عظام قلعه را محاصره نمودند و در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمودند توپچیان
خاصه شریفه در پای قلعه توپ بزرگ ریخته بقلعه نصب نموده همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع می یافت تا چهار ماه

مدت محاصره امتداد یافت در این اثنا واقعه غریب روی داده دستمداریان در مقام غدر در آمده بتبیین اجمال آنکه جمعی از ملکان عظمای
قلعه از قلاع انجا با یکدیگر مواضعه نموده بخیال آنکه قورچی باشی را که سردار لشکر است بتیغ غدر از پای درآورند و محصوران قلعه مارانکوه را
از مضیق محاصره خلاصی دهند اظهار اطاعت و شاهی سیونی کرده قریب پنجاه نفر متعین از قلعه خود بیرون آمده نزد قورچی باشی
آمدند و در تسخیر قلعه مارانکوه تعهدات نمودند قورچی باشی حقیقت آمدن ایشان را بپایه سریر اعلی عرض کرده و خلاع فاخره بدیشان
عنایت شده مشمول نوازشات شایسته شدند اما حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی سفارش نمودند که از مکر و کید دستمداریان ایمن
نبوده احتیاط خود را از دست ندهند و انجماعت ملبس بلباس دولتخواهی گشته چندگاه در اردوی قزلباش خدمات بتقدیم میرسانیدند
و همه روزه بخرگاه قورچی باشی در آمده در فیصل مهم قلعه تدبیرات میکردند و انتظار فرصت میکشیدند قورچی باشی با وجود عقل
و دانش فریب ایشان خورده بقول و فعل ایشان اعتماد نموده بود در روزی بیگه قورچی باشی بحمام رفته بود ایشان ببهانه آنکه
در باب قلعه حکایت ضروری دارند با اسلحه و یراق بر سر حمام آمده بودند شخصی از ارباب مواضعه حاسد اعت او را از انحال آگاه
کرده قبل از بیرون آمدن کس بطلب یوزباشیان فرستاده بگرفتن انجماعت اشاره نمود بطرفة العینی همگی بقید سلاسل و اغلال
در آمدند بعد از تحقیق حال همگی بخیال تباهی که با خود اندیشیده بودند معترف شدند غازیان عظام تیغ تیز را بدان قوم غدار
حکم ساخته وجود نفاق آلود ایشان از لوح هستی سترده گشت بعد از قتل آوردن آن گروه و بدست در آمدن قلعه ایشان ملک
جهانگیر از قلعه داری تنگ آمده برادران خود را در قلعه گذاشته خود شبی از قلعه مارانکوه بیرون آمده بقلعه دیگر رفت
در انقلعه نیز اقامت نتوانست نمود به بیشه و جنگل در آمده هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر میبرد بعد از چند روز قورچیان
عظام اطلاع یافتند که ملک جهانگیر در قلعه نیست چون در میانه دیوار قلعه چوب بسیار کشیده بودند و بضرب توپ خشت و گل
برجی از بروج قلعه را ریخته چوبها نمایان شده بود دو سه نفر از قورچیان در جوف لیل پوشیده و پنهان بپای دیوار برج قلعه
رفته نفط و آتش همراه برده بر آن چوبها آتش افروختند و چند برج سوخته محصوران سینه وار در تابه آتش با اضطراب در آمده
و از مصادمه قلعه داری عاجز گشته فریاد الامان بر آوردند چاره بجز انقیاد ندیافتند و ابواب قلعه بر روی اولیای دولت قاهره
گشادند و قورچیان عظام بقلعه در آمده برادران ملک جهانگیر ملک کاوس که در قلعه بود بدست آوردند برادر دیگرش
ملک اشرف که در قلعه هرسین بود ابن حسینیان فیروز جنگ که در انوقت حاکم شکاین بود بدست آورده نزد قورچی باشی
آورد و معظم سپاهیان کجور بجزا و سزا رسیده سایر الناس در سلک رعایا منتظم گشتند بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام
گروه گروه در بیشها و جنگلها پراکنده شده بتفحص و تجسس ملک جهانگیر مشغول گشتند از قضای الهی جمعی از طایفه صوفی ملازمان
ولی سلطان حاکم انکوه که حسب الحکم اشرف بامداد و کومک قورچی باشی می آمدند در راه بملک جهانگیر دوچار شده که با چند نفر از
مخصوصان در بیشه تغییر مکان میکرد و چون صوفیان دیدند ملک جهانگیر رفقای خود را بمدافعه باز داشته خود فرار نمود
و صوفیان انجماعت را مغلوب کرده هیچ کس از ایشان ملک را نشناختند رفقای خود را آگاه گردانید انجماعت دست از تعاقب باز نداشته
بنیروی دولت قاهره در تنگنایی باو رسیدند و از اسب پیاده شده در او آویختند و ملک با رفقای باقی دستگیر کردند و صوفیان
شب زاردوی قورچی باشی گذرانیدند و خود بدرگاه معلی بردند و قورچی باشی حقیقت این فتح مبین را در پایه سریر اعلی

عرضه داشت نموده در وقتی که رایات نصرت آیات از لرستان عود نموده و شاهویردیخان عباسی را بدست آورده بودند که آن خبر مسرت اثر قرع سمع همایون گردید حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس حضرت مفتح الابواب بتقدیم رسانید چون از ابن حسینی [illegible] و مردم او تسخیر قلعه و ولایت مذکور خدمات بظهور آمده بود و اول سال الکاء کجور بجایزه مشار الیه شفقت شد بعد از فتح خراسان که ابن حسینیان حاکم سرخس شد کجور بقورچی باشی مرحمت شد اگرچه قورچی باشی برادران ملک جهانگیر و سایر گرفتاران را مصحوب خود گردانیده روانه درگاه معلی گردید در ساوج بلاغ بفرمان قضا جریان نقش وجود ملک مذکور و اتباع ایشان بتیغ قهر پادشاه عالم پناه از صفحه حیات سترده گشت دولت هر سه طبقه و ملوک استندار باقتضای قضا سپری گشت و کل آن ولایت بتصرف اولیای عظام قزلباش قرار گرفت **ذکر ایلغار نمودن حضرت اعلی بر سر شاهویردی خان حاکم لرستان و بدست آوردن او و تفویض ایالت آن ولایت بحسینخان ابن عم او** صحیفه پرداز حوادث روزگار یعنی کلک بدایع نگار در صحیفه سخن سرای چنین حکایت بود کرد در هنگامی که جناب فرهادخان و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حاتم بیک حسب الفرمان شهریار جهان از راه خرم آباد لرستان متوجه عربستان بودند شاهویردیخان عباسی بایشان توسل جسته از اعمال سابق در مقام اعتذار در آمد و تعهدات و تقبلات کرده بوساطت ایشان استدعای عفو تقصیرات خود نمود و ایشان بصلح وقت او را استمالت عنایت شاهی کرده مجددا بتفویض الکای لرستان نوید دادند و جرأت و جسارتی که از او در کشتن اغرلو سلطان بیات و دیگر اعمال که از او بظهور آمده بود تنبیه و تأدیب او در ضمیر انور جای گیر گشته غیرت شاهانه رضا باین اغماض و مسامحه نمیداد اما بجهت صلاح اندیشی ساخته و پرداخته اعتماد الدوله و فرهادخان را هیچ نفرمودند و چندگاه در کار او تغافل مینمودند اما از اطوار او اصلا بوئی بمشام دولتخواهی نرسید چنانچه شیوه والیان جهانست رعایت دو طرف کرده با جماعت رومیه و حکام بغداد ترک مراسله و آمد شد و ترک حیله و فتنه اندوزی نمیکرد در خیال سیّد بدر ولد سیّد مبارک از درگاه معلی متوجه عربستان شد در حدود لرستان بدست مردم شاهویردیخان در آمد حضرت اعلی ابوالقاسم بیک ایغود اغلی جهة فرستادن شاهویردیخان چند روز او را در آنجا بداشته خشونت آغاز نهاد قورچی مذکور در برابر او سخنان خشونت آمیز بر زبان آورد بالآخره بممانعت ریش سفیدان جبر فرستادن علاجی نیافت و باکراه و اجبار تسلیم نمود ابوالقاسم بیک بخدمت اشرف رسیده اطوار متمردانه و بدباطنی او را عرض کرد اینمعنی علاوه آنحراف اعمال سابقه گشته اینمعنی بخاطر اشرف بسیار گران آمده پسندیده خاطر انور نبود و او نیز فکر با فعال سابق خود کرده همیشه ترسان و متوهم دار ایلغار حضرت اعلی خوفناک بود جز بجهة بخرم آباد و بروجرد و سیلاخور نزدیک نمی آمد و در این سال بجهة استمداد کرمان و تکلیف ریش سفیدان قبایل بخرم آباد آمد اما همیشه اظهار مینمود که عنقریب حضرت اعلی شاهی ایلغار بر سر ما می آورد و هیچ شب بفراغت نمی غنود و منهیان تعیین کرده بود که هرگاه موکب همایون از قزوین باطراف حرکت نماید منزل بمنزل او را خبر رسانند در این اثنا که بخرم آباد آمده خیمه اقامت نصب نموده بود اراده ایلغار نمودن بخاطر خطیر اعلی سر بر زده و با خواص و مقربان مشورت نمودند اما [illegible] لشکریان اطلاعی از مکنون خاطر اشرف نداشتند و آنحضرت بعقل دوراندیش میدانستند که شاهویردیخان مرد باراي و هوشیاریست در محافظت حال خود غافل نیست بجهة اشتباه اظهار رفتن اصفهان نمودند و بدان صوب در حرکت آمدند تا بلده ساوه رفته از باده تشریف بردند از آوه عطف عنان بجانب لرستان فرمودند و ایلغار کردند تا قصبه بروجرد که قریب بیست فرسنگ است به شبانروزی

طی کرده لحظه چون فلک الافلاک از حرکت نیاسودند و اسپهای اکثر ملازمان رکاب اقدس از کار مانده در حوالی بروجرد زیاده از پانصد کس در موکب مقدس نمانده بود و در آنجا بجهة رسیدن بعضی از جنود ظفر ورود اندک توقف نموده باز سوار شده تا صبح هشت فرسنگ راه پیمودند چاشتگاه بظاهر قصبه خرم آباد رسیدند در آن حین زیاده از چهل پنجاه نفر از قورچیان و مقربان و غلامان همراه نبودند الحال از کنار قصبه متوجه منازل او گردیدند که در جنب قلعه هست گردیدند که بر در خانه او محیط گشته بتوفیق رب العزت او را بدست آوردند اما از منهیان هر روز خبر مجدد میرسیده و توجه رایات بجانب اصفهان میگفتند اند مع هذا او اعتماد نمیکرده و میگفته که بلده ساوه محملیست که عطف عنان بلرستان نمایند و حزم و احتیاط مرعی میداشته و در کنار رودخانه بر سمت راه مهموره خیمه لری که برپای مردان مشهور است زده و در آنجا می بود و چند اسب دونده آزموده از خاصه بیرون آورده با زین و لجام در پهلو خود بسته بود تا اگر قاصدی دیگر از ساوه رسیده و گفته بود که تا آوه همراه موکب همایون بودم که متوجه اصفهان گشتند در اینمرتبه فی الجمله خاطر جمع کرده بود اما روزی که حضرت اعلی چاشتگاه بخرم آباد رسیدند صبحی شخصی آمده گفت از هر طرف بروجرد سواران دیدم که با ایلغار می آمدند مشار الیه از خوف و بیم الوار که مبادا بجهة عافیت جبلی با او غدر و بیوفائی نمایند حزم و احتیاط مرعی داشته بی اطلاع خیل و سپاه فی الفور مستعد سواری شده فرزندان و عورات را سوار کرده نقود و جواهر و مرصع آلات خود را بار کرده با چند نفری از خدمتکاران معتمد بود آنجانب صیمره نموده در لایمردان ایستاده بود چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند در کنار رباغات راه غلط کرده بطرف رودخانه که محل اقامت شاهویردیخان بود افتادند شاهویردیخان چون از دور سواران بیگانه را دید راه فرار پیش گرفت غلامان با او نرسیدند تا نیم فرسنگ تعاقب او کردند چون از عقب کومک نرسید لاعلاج بازگشتند اما حضرت اعلی چون بمنازل او رسیدند مشخص شد که او در خیمه بوده لحظه توقف فرمودند که جمعی از عقب برسند اما اسبان ملازمان رکاب اقدس چنان از کار مانده بود که قدرت پیش رفتن نداشتند چون تعاقب و تفحص موقوف همایون در آنوقت مقتضای عقل دوراندیش نبود و از حزم و احتیاط دور مینمود دو روز در خرم آباد رحل اقامت انداخته توقف نمودند اکثر قبایل الوار که در آنجا اقامت داشتند بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت اعلی حسینخان ولد منصور بیک سلوبرزی که پسر او و خال شاهویردیخان بود بمجا قطتایل و الوس مامور ساختند و چون در خیال دو کس از مخالفان دولت و ارباب عصیان و طغیان که علیخان کرائی و ملک جهانگیر والی کجور باشند بدست دولتخواهان اخلاص شعار گرفتار شده بودند حضرت اعلی بمقتضای کلام مجرب ما یتمنی شیئی الّا وقد تلیت همت والا بگرفتاری شاهویردیخان مصروف داشته بوثایق الطاف الهی و همعنانی قاید اقبال بهمین عزیمت بطرف صیمره توجه نمودند و در آنجا معلوم شد که شاهویردیخان در صیمره و آن حدود توقف ننموده خود را از لرستان بیرون انداخته بندگان اعلی در صیمره توقف نموده غلامان خاصه شریفه را ببرگردی اشد و یردیخان قوللر آقاسی و جمعی دیگر از ملازمان رکاب اقدس اببرگردی قنبر بیک سلحدارباشی استاجلو بطلب او فرستادند و ایشان هر یک بطرفی که مظنه رفتن او بود در رفتند شاهویردیخان با شاهرخ نامی از اقوام خود که از جانب رومیان سنجق قلعه جنگله من توابع بغداد بود پناه برده باعتقاد اینکه لشکر قزلباش پا بر زمین سنور رومیه نخواهند نهاد در آن قلعه توقف نموده بود چون ادبار روی باو آورده قاید اقبال راه طلبکاری او می پیمودند از جنود ظفر ورود الله ویردیخان و غلامان از قضای ربانی صبحی بر سمت آن قلعه عبور افتاد

جی

آوردن او

ی

واز شخصی که او یاری مینمود خبر گرفتند مشخص شد که شاهوردیخان با کوچ و فرزند آن باین قلعه آمده محافظ از کردهای بیک
قلعه تاختند و جمعی از شجاعان جنگ دیده کار آزموده در پای قلعه پیاده شده از روی تخته پل بدروازه شتافتند و مردم قلعه
آگاهی یافته بر بروج و باره برآمده بمدافعه مشغول شدند و از جانبین صفیر تیر مرگ آهنگ آمد شد آغاز نهاد و غلامان که بدروازه
قلعه رسیده بودند از بیم بازخواست پادشاهی و ضبط سرداران لشکر قدرت بازگشتن نداشتند آتش بدر قلعه زدند سپرها بر سر
کشیده انتظار فرجه میکشیدند که خود را بقلعه اندازند چون شعلهٔ آتش زبانه کشیده بود درونیان قدرت بیرون آمدن نداشتند
و افسردن آتش نیافتند تا در قلعه نیم سوز شده فرجه بهم رسید سپرها در سر و درع و خفتان دلاوری در بر از میان آتش
بقلعه دویده داخل حصار شدند و اهل قلعه بعضی بر باروی حصار و بعضی ببام خانها برآمده بجنگ مشغول شدند شاه
وردیخان بربام خانه خود برآمده تفنگی در دست داشت هرچند خواست که بجانب غلامان اندازد آتش نگرفت از وفور حیرت
و تندی فراغ اعراض بر و غلبه کرد تفنگ از دست انداخته تیر و کمان برداشت صحیح القولی از و نقل نمود که چون تیر اول انداختم
زه کمان گسیخت دانستم که رشتهٔ حیات من گسیخت و بخت از من روی تافته ادبار غالبت و اقبال محارب کار نابود و انداختم
دست از محاربه برداشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ بدارید **قطعه** با قضا در نمیتوان آمد ** با قدر در نمیتوان آویخت
و کس فرستاده از الله‌وردیخان التماس نمودم که حکم کند که احدی با اولیای من متعرض اهل این قلعه نشوند بالجمله غلامان
متعاقب یکدیگر از آتش سمندروار عبور نموده بقلعه در آمدند چون الوار دست از جنگ کشیده بودند غلامان نیز حسب
الفرموده الله‌وردیخان متعرض حال کسی نشده شاهوردیخان را بیرون آوردند و خان با او لوازم مردمی بجای آورده
جمعی را بمحافظت و محارست اهل حرم و فرزندانش تعیین نموده و شاهرخ مذکور که برنجی روی حاکم آن قلعه بود چون در میانهٔ
جنگ زخم مهلک یافته بود او را همراه باردو آوردند که جراحان بمعالجه پردازند چون باردو رسید از هم در گذشت و
معدودی که با شاهوردیخان در آن قلعه بودند بعضی بجنگ کشته شده بودند و بعضی گرفتار و برخی پراکنده شدند و الله
وردیخان او را با فرزندان و گرفتاران و متعلقان مصحوب خویش گردانیده باردو آورد و در کنار آب صیمره زنجیر بر گردن
او نهاده سر زنجیر الله‌وردیخان بدست گرفته جلو دولتخانهٔ همایون آمده زبان حال منهیان اقبال بدین مقال مترنم
گردید **بیت** سری که ز طوق تو جوید جدائی ** مباد از بند بیدادش رهائی ** شاهوردیخان جوان خوش سیمای خوش قیافه
بود و اگر اندک تملق و افتادگی کردی چنین وقتها بکار آید میکرد احتمال قریب است که مغفرتی باو رسیدی اما در کمال
نخوت و عجب و تکبر که در همه وقتی خصوصا در هنگام نکبت برگشتگی و حضور اقدس پادشاه زیبنده شان نه مذموم است سلوک کرد و
از ناصیهٔ احوالش نفاق و شقاق نمایان بود در میزان فرد عدالت وجود سنجیده تر آمد و با چند نفر هواخواهان در همانجا
بیاسا رسید قنبر بیگ استاجلو و جمعی از عساکر منصوره که بطلب شاهوردیخان رفته بودند با ورائی رفته در اینجا دست
درازی چند برعایا و توابع الکاء بغداد نموده و اغنام بسیار غارت کرده بازگشت چون باردو آمدند اینمعنی مرضی طبع اشرف
نبود که مال رعایا بتاراج رود و غارت مذکور را جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند که
بصاحبان باز دهند و از صیمره کوچ کرده بخرم آباد آمدند و حسینخان ولد منصور بیگ سلویزی را ترحیب فرموده حکومت

لرستان سوای صیمره و هندمی که قریب بسنور بغداد بود که بطهماسقلی سلطان ان‌المو افشار شفقت شده بود بحسین مذکور تفویض
یافت و چون جماعت جانه بیدل جماعت سلویزی عنادی ورزیدند و بهواخواهی شاهوردیخان و اولاد شجاع الدین
اطاعت سلویزی نکرده حکومت حسینخانرا کاره بودند آنطایفه مورد غضب شاهانه گشته مفسدان آنطبقه را با جمعی دیگر
که منشأ فساد بایشان بود در خرم آباد بیاسا رسانیدند و جهانگیر نامی از اولاد شجاع الدین که در میانهٔ جماعت بود
کحل گردید و دو پسر شاهوردیخانرا بقلعهٔ الموت فرستادند اما بزندان فراموشان رفتند از حال ایشان خبری نشد **مصرع**
آنرا که خبر شد خبری باز نیامد ** و حکومت عباسیان در لرستان سپری شدند و سایر الوار بملازمت حسینخان مامور شدند
و رایات جلال مظفر و منصور بمقر سلطنت معاودت نمود و حسینخان بیمن دولت ترحیب شاهانه و حکومت آنولایت
استقلال یافته روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بلندی یافت تا حالی که این نسخهٔ عالم آرا سنه هجری بر خمس و عشرین و الف رسیده
در کمال شوکت و اقتدار بحکومت و دارائی مشغول است و در هیچ زمان اولاد شجاع الدین را عشری از عشیر آن اقتدار نبوده
ذکر گرفتاری علیخان کرائلی و معقوبت او بکفران نعمت سابقا نگاشتهٔ کلک بیان گردید که علیخان کرائلی از طریق
اخلاص و یکدلی منحرف گشته سالک طریق عصیان و طغیان شد و حضرت اعلی از الکای او جاجرم و بعضی محال دیگر را بدرویش
علی خلیفه تفویض فرمودند و حسینخان شاملو حسب الامر اشرف قلعهٔ بایی حصار را که مامن علیخان بود گرفته بدرویش علی خلیفه داده
آنجا متمکن ساخت و اکثر عظما و ریش سفیدان کرائلی از او رو گردان شده رضای خاطر مبارک اشرف جستند و بخدمت درویش علی
خلیفه و توکل خان کمر بستند علیخان قرین یأس و حرمان در الکه و چه و سامان میگشت چون یکمرتبه میان اربکیه رفته بود از عبد
المؤمن خان متوهم گشته فرار نموده بخدمت اشرف آمده بود و اعتمادی بار بکیه نداشت بآنجا نتوانست رفت کس نزد منصور خان
بیگ کرائلی که با و نسبت قوی داشت و از جملهٔ شاهی سیونان بود و با یکدیگر عنادی ورزیدند فرستاده التماس ملاقات نمود منصور
خان بیگ رضا داده مشار الیه با چند ملازم و خدمتکار بخانهٔ او آمده خواست که بحیله و تزویر او را با خود متفق ساخته بمعاونت
یکدیگر در آنولایت فتنه و فساد قیام نمایند منصورخان بیگ چون همیشه بفتنه و فساد مجتنب بود سخنان نفاق آلود او استماع
رضا نشنود و ملاحظهٔ عاقبت کار خود و ایل و عشیرت کرائلی کرده از بیم سیاست و غضب پادشاهانه او را از دست نتوانست داد
گرفته مقید و محبوس ساخته حقیقت بپایهٔ سریر اعلی عرض کرد حضرت اعلی حسینخانرا بایراماکیش فرستادند که علیخانرا بپایهٔ سریر اعلی
آورد مشار الیه بیانه کرائلی رفته علیخانرا کنده و دوشاخه کرده در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر مقرون بفتح و ظفر لرستان
معاودت نموده به بروجرد رسیده بودند آورده بنظر مبارک اشرف رسانید چون نایرهٔ غضب شاهانه در بارهٔ او اشتعال داشت
و فی الواقع قدر شفقتهای شاهانه نه دانسته بکفران نعمت که بدترین ذمایم است اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود شحنهٔ
غضب بتأدیب او پرداخته همچنانچه دیده بصیرتش ضایع از مشاهدهٔ الطاف پادشاهی گشته بود چشم جهان بینش را از حدقه
بیرون آورده از نعمت دیدن عاطل ساختند و قطع بعضی از اجزا و جوارح او کرده عبرة الناظرین بدان هیأت و شان او را در
بیابان انداخته و اردو کوچ کرده از بیم سخط و غضب پادشاهی احدی از رعیت و سپاهی را قدرت آن نشد که بقصد ثواب آخرت
بمحافظت او پردازد **بیت** بکافر نعمتی گردید مشهور ** شنفتی کرد جان از کالبد دور ** خوشا حال با زبانکان بساط قرب منزلت

کردیده عبرت‌بین کشوده نظر بمآل حال و عاقبت احوال انداختند و قدر عافیت نشناخته خود را بدنامی ننگ حرامی و خذلان دنیا
و آخرت نسازند مصرع گوش سخن‌شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو

ذکر فتح و تسخیر اولاد مازندران که از قلاع مشهور عصر جنت‌نشانست

دیگر از سوانح اقبال که درین سال خجسته‌مآل بظهور آمد فتح قلعهٔ اولادست از قلاع مشهور مازندران
بتبیین اینمقال و تفصیل این اجمال آنکه در سال گذشته که فرهادخان بمازندران رفته بود اکثر محال مازندران را بحیطهٔ تسخیر و
تصرف در آورده الوند سلطان برادر خود را در مازندران گذاشته بود و قلعهٔ اولاد که از آثار قدیمهٔ پادشاهان فرس و محکمترین
قلاع طبرستانست در تصرف الوند بود و او سر بچنبر اطاعت در نمی‌آورد و بعضی از مازندرانیان بتحریک الوند دیو و معتمد آن ایل
ولایت که چاشنی حکومت در مذاق ایشان جای گیر شده دل از آن برنمیداشتند با الوند سلطان یاغی شده اطاعت شایسته
بتقدیم نمیرسانیدند و الوند سلطان بمصلحت وقت با الوند دیو و جماعت مدارائی میکرد چنانچه بعضی از ارباب غرض او را بمخالفت
برادر و موافقت یاغیان مازندران متهم میساختند اگرچه مشارالیه اندک بهرهٔ از جنون داشت و اعمال و افعال او موافق قانون
عقل نبود اما اینمعنی که بمقتضای جنون کامل نتواند بود از او دور مینمود بالجمله چون رایات جلال از لرستان عود نموده بمقر سلطنت
نزول نمود فرهادخان را رخصت رفتن مازندران دادند که الوند دیو و قلعهٔ اولاد را بتصرف در آورده ساحت آنولایت را از
خار وجود ارباب طغیان و عصیان پاک سازد فرهادخان تکیه بر اقبال والای شاهی کرده روانهٔ آنصوب شد و نخست برادر
خود را که متهم بیاغیگری با او میکردند گرفته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر بود که اینمعنی نسبت باو افترا و تهمت
است و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف‌آمیز کرده باشد از سفاهت و بیعقلی ناشی از جهل و جنونست او را مطلق العنان ساختند
و فرهادخان در کمال شوکت و اقتدار متوجه انتظام مهام کل طبرستان شده میانهٔ او و الوند دیو بحث و مراسلات بوقوع پیوست
و او از حال ملک بهمن قیاس حال خود نموده اصلا از خوف جان راضی بملاقات فرهادخان نمیشد فرهادخان از اطاعت
او مأیوس گشته متوجه محاصرهٔ قلعهٔ اولاد شد الوند دیو چون بالفعل معین و ناصری که او را از مضیق محاصرهٔ لشکر قزلباش
خلاص سازد گمان نداشت خود را محصور نساخت اولاد و اتباع و فرزندان را در قلعه گذاشت و با معدودی از خوانین روی
بجنگلستان آورد و فرهادخان بمحاصرهٔ قلعه پرداخته بحسن سعی و تدبیر کار بر محصوران تنگ ساخت و جمعی از اهل قلعه را بامید
انعام و احسان رام ساخته چاره بجز آمدن و قلعه سپردن نیافتند و اسباب و تملکات الوند دیو و اولاد و اتباع بدست در آمد و
حقیقت این فتح مبین را بخدمت اشرف عرض کرد در وقتی که رایات جلال از قزوین برسم سیر و صحبت اصفهان توجه نموده و بکاشان
رسیده بودند خبر فتح قلعهٔ اولاد رسید و فرهادخان بخلع فاخره و جایزه و جلدوی سرافراز گشت و الوند دیو بی سر و سامان
در جنگل پیشه کردیده هر روز بجائی و هر شب در مقامی در کمال بی‌آرامی میگذرانید باقی احوال او در سال آینده مرقوم قلم بیان خواهد
گشت

ذکر وقایع گوناگون که باقتضای سپهر بوقلمون درین سال بظهور پیوست

در اوایل اینسال
ذوالفقارخان که بایلچیگری روم رفته بود متقضی المرام معاودت نموده مکتوب محبت‌آمیز محتوی بر استحکام بنیان صلح از جانب
حضرت خواندکار آورد و هم درینسال میرضیاءالدین کاشی و خواجه نصیر خوافی ایلچیان اکبری را رخصت انصراف بجانب هندوستان
داده بخلاع فاخره و انعامات وافره سرافراز ساختند منوچهر بیک ایشیک آقاسی باشی غلام خاصهٔ شریفه بایلچیگری هند مأمور گشته

برفاقت میرضیاءالدین روانه شد تحف و هدایای لایقه و تنسوقات فایقه فرستادند از جمله تحف یکصد راس اسب خانه‌زاد پاک
نژاد که از اسپان نامی ولایت عربستان و گرجستان و بیاتی و مادیانهای تازی نژاد که هر یک بعالمی برابر بودند و سایر تحف و
هدایای نفیسهٔ ایران علی هذا القیاس و مکتوب محبت‌آمیز در جواب مکتوب آنحضرت قلمی نمودند و در آن نامهٔ نامی تقدیم صداقت و
یکانگی نگاشته شد که همیشه همت والا بتسخیر ولایت خراسان و استراباد که ملک موروث مغفور است و درین چند سال که جلوس بر مسند
سلطنت و فرماندهی ایران روی داده بجهت مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانگی پیش آمده بدفع دشمن بیگانه نپرداخته یکدو مرتبه
که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار انتزاع آنولایت از ید متغلبه ازبکیه همچنانکه پیش نهاد همت والاست صورت پذیر
نگشت و اکنون که ازین امور فراغت روی داده فرمانروای روم در مقام محبت و دوستی در آمده از جانبین ابواب خلاف و نفاق
مسدود است کمر همت بمحاربهٔ اعدا و دفع مخالفان ازبکیه اراده است که بتقضای ربانی با وجود ظفر و ورود قزلباش عراق بیاق
چند سال روانهٔ آنولایت کردیم به نیروی بخت و مددکاری اقبال تا استراباد و ملک موروث بالکلیه نفرمائیم معاودت بمقر سلطنت ننمائیم
همت شاهانه و امداد و اشفاق پدرانه دریغ نداشته بهمت یار و بتوجه باطنی مددکار باشند مصرع هر چه کند همت مردان کند
و ایلچیان را قرین اعزاز و اکرام از راه کرمان و کیچ مکران روانه فرمودند چون درینسال که مطابق سنه الف هجری است تا غایت
دار السلطنهٔ قزوین مقر دولت ابد قرین بود گاهی بجهت انبساط خاطر بر سبیل سیر و شکار بدار السلطنهٔ اصفهان که سیاحان
اقالیم دانش و تمیز از غایت خوبی نصف جهانش گفته اند بیت اصفهان نیمهٔ جهان گفتند نیمی از وصف اصفهان گفتند
تشریف برده در منتزهات آنروضهٔ دلگشای بهجت‌افزای خاطر انور میبودند و خصوصیات آن بلدهٔ جنت نشان از استعداد مکان
و آب رودخانهٔ زاینده رود و جوبهای کوثر مثال که از آب رودخانهٔ مذکور منشعب گشته هر طرف جاریست در ضمیر انور جایگیر
گشته خاطر بترتیب و تعمیر آن مصروف داشتند بیت اصفهان نصف جهان جمله مقرند بر آن گر در آفاق جهان شهر معظم بود او
لهذا رای جهان آرا بدان قرار گرفت که دار السلطنهٔ مذکور را مقر دولت ابد مقرون گردانیده عمارات عالی طرح نمایند بدین نیت
لایق و عزم صادق متوجه آنصوب گشته زمستان را بعیش و خرمی در دولتخانهٔ مبارکهٔ نقش جهان گذرانیده اکثر اوقات بسیر و شکار
مصروف میفرمودند و شبها مجلس آسمان آراسته بساط عیش و عشرت گسترانیده میشد و بنای عمارات عالی در نقش جهان طرح انداخته
معماران و مهندسان در اتمام آن میکوشیدند و از دروب شهر یک دروازه که در حریم باغ بهشت‌نشان نقش جهان و جنت
و بدروب دولت موسوم است تا کنار زاینده رود خیابانی احداث فرموده و چهار باغی از هر دو طرف خیابان قرار داده اطراف
او را بامرا و اعیان دولت قاهره قسمت نموده که هر کدام عمارتی طرح انداخته در درگاه هر باغ عمارتی مناسب درگاه مشتمل بر سطح
رفیع و ایوان و بالاخانها و منظرها در کمال زیب و زینت و نقاشیها بطلا و لاجورد ترتیب میدهند و در اثنای خیابان باغی بزرگ
وسیع است و بلند سه طبقه جهت خاصهٔ پادشاهی طرح انداخته بباغ عباس آباد موسوم گشت و قرار دادند که پل عالی مشتمل بر چهل
چشمه بطرز خاص میان کشیده که در هنگام طغیان آب در کل یک چشمه منظری آید بر زاینده رود بسته هر دو خیابان بیکدیگر
اتصال یابد و تا عباس آباد خیابان باشد و تخمینا یک فرسنگ و از دو طرف خیابان جوی آب جاری گردد و درخت سرو و چنار و
کاج و عرعر شود و از میان خیابان نهری سنگ بست ترتیب کرده که آب از میان خیابان نیز جاری باشد در برابر عمارت چهار باغ

حوضی بزرگ برمثال دریاچه ساخته شود القصه هر یک از امرا و اعیان و سرکاران عمارات بوقوف مهندسان و معماران آن
شروع درکار کرده و در اتمام آن ساعی گشتند و از آن تاریخ تا حال که سنه هجری خمس و عشرین و الف رسیده و این شرف نامه در تحریر
می‌آید و عمارات با صفا و باغات دلگشا بنوعی که طرح کارخانه ابداع در ضمیر انور حضرت اعلی طرح افکنده بود بحیز ظهور آمده
در کمال لطافت و نهایت خوبی اتمام یافته در خیابانش سر بفلک افراخته اشجار میوه دارش گوئی بطوبی جنان پیوند دارد
هر باغی از آن رشک فرمای باغ جنان و عمارات رفیعش که بنقوش بدیع مزین و مذهب بتصویر مصوران در پرکار ارژنگی دارد
و عباس آباد نیز در جانب غربی چهار باغ جهت مسکن تبریزیان بنوعی که در محل خود گذارش خواهد یافت طرح شده انجام یافت مجملا
معمار همت والای شاهی ظل اللهی چند سال ترتیب و تزئین مرغوب گلشا و رواحها و منظرهای بهجت افزا و قیصریه و چهار
بازار و حمامات عالیه و مساجد و مسجد جامع ساخته و الیوم خلد برین داغ بندگیش بر جبین دارد چنانچه این روزگار کمال آما
گفته بیت اصفهان آن فرح ستیز مردم شاد ٭ انچنین عهد کس ندارد یاد ٭ و در تاریخ طرح و بنای چهار باغ گفته شده بود بیت
افتاد قطعه عجب چهار باغیست بس عشرت افزا ٭ که رشک ثانی خلد گویند شاید ٭ چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتم ٭ نهالش بکام دل شه برآید
و از سوانح این سال از جانب الکسندر خان و همایون خان سلاطین گرجستان ایلچیان و ارمغان به پایه سریر اعلی آمده اظهار
اخلاص و بندگی نموده پسران یوسف لقا و دختران حور سرشت ماه سیما از اولاد عظمای گرجستان که سزاوار خدمتکاری
حریم اقبال شهریار بیهمال و قابل خدمت مجلس بهشت آئین ارم تزیین تواند بود ارسال داشته آثار اخلاص و یکجهتی بظهور
آورده و ایلچیان مذکور قرین اعزاز و احترام و غریق بحر احسان و انعام معاودت نمودند و کارکنان قضا پیوسته اسباب
عشرت آنحضرت را سرانجام میدادند و دیگری از وقایع ایشال که محمد یار خان ولد علی یار خان ابیورد که بعد از فوت والد به
ایالت و خانی سرافراز شده و حکومت استراباد بدستور والد با و شفقت شده بود بدست طایفه غلو به قتل آمد قلیچ بیک امام
برادر کوچکتر بعد از قضیه کشته شدن برادر از استراباد احرام ملازمت فلک بنیاد بسته روی ارادت باین آستان آورده حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی او را در کنف مرحمت و الطاف خسروانه جای داده بتفویض ایالت استراباد و نوازشات ارجمند معزز
و سربلند گردیده روانه فرمودند و هستا نزار در بلده جنت نشان در کمال فراغت و کامرانی بپایان رسانید و اما هیچ وقت
از تدبیر امور دولت غافل نبوده و پیوسته نقش استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان در صحیفه خیال می‌نگاشتند و استدعا
حصول این مطلب اعلی از درگاه واهب العطایا نموده همواره از روح مقدس حضرت امام الجن و الانس استمداد میفرمودند
و عاقبت به نیت صادق در جای واثق بمنتهای مطلب رسیده از اول سال میمنت مآل اتی ئیل ترکی ابواب فتح و فیروزی
چهره امانی و آمال گشایش یافته نسایم نصرت و فیروزی وزیدن گرفت و شرح این داستان در طی وقایع سنه مذکور بتوفیق
ملک منان رقمزده کلک بیان میگردد و الله الاعانه و التوفیق ذکر سوانح ایام خجسته فرجام سال مبارک اتی ئیل ترکی
مطابق سنه سبع و الف که سال دوازدهم جلوس میمنت مانوس شاهیست بیت باز فلک انجمن افروز شد ٭ نوبتی خسرو نوروز
شد ٭ کوکبه خسرو گردون سمند ٭ غلغله در گنبد مینا فکند ٭ صحن چمن باز چو صحن بهشت ٭ تازه شد از مقدم اردی بهشت ٭ خسرو گل
رحاحین سپاه ٭ زد بصد آئین بچمن بارگاه ٭ نوروز دولت فروز ایشال خجسته آغاز فرخنده انجام در روز شنبه یازدهم شهر شعبان

المعظم اتفاق افتاده حضرت اعلی در دار السلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده در فصل بهار که دماغ روزگار از نسیم عنبر شمیم شکوفه
و ازهار عنبر آگین بود در کمال مسرت و شادکامی و خوشدلی بسیر و صحبت مشغولی داشتند در اوایل ایشال محمد قلی بیک ایشیک
آقاسی عربگرلو که برسم رسالت بیانه از بکیه فرستاده شده بود و در هرات با عبدالله خان ملاقات نموده بود آمده تا ملتمق بهادر
از جانب عبدالله خان همراه او با ایلچیگری آمده بود الفت و آشنایی شده بود و میرقلی بابا کوکلتاش عریضه اخلاص آئین
بخدمت اشرف داشته چون در هرات پسرش کدخدا ایکرد طوی الوشی ارسال داشته بود و میرزا بیک نامی از اعاظم نقبای ماوراء النهر
خواجها و سلسله نقشبندیه با کوچ خود که از نبات کمرمه سلاطین کاشغر بود بقصد گذاردن حج الاسلام همراه محمد قلی بیک و ملتمق
بهادر به ولایت آمده حضرت اعلی اعزاز و احترام بسیار فرموده مقضی المرام روانه سفر بیت الله الحرام فرمودند اما در راه
باجل موعود درگذشته بمطلب صوری نرسید و چون از اقتضای زمان معظم بلاد مملکت خراسان که ممدوح جمیع سخنوران روز
گارست بدست اوزبکیه در آمده بود حضرت اعلی همواره استرداد آنرا پیش نهاد همت ساخته و هرگز از فکر و اندیشه او خالی
نبودند علی الخصوص مشهد مقدس معلی و آستان ملک آشیان حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا که زینت افزای
ملک ایران و آرایش دیباچه سلطنت این دودمانست و دار السلطنه هرات که مولود و منشاء و محل نشو و نمای آنحضرت است
اما بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها صورت این مدعا در پرده خفا مستور بود و درین اوقات که فی الجمله فراغی از مهام ضروری
حاصل گشته و عرصه ممالک از خس و خاشاک ارباب طغیان و گردنکشان اطراف پاک گردیده بود متواتر اخبار که دولت دیرآ
عبدالمومن خان با پدر میرسید بخاطر خطیر اشرف اعلی خطور نمود که چون میرقلی بابا کوکلتاش حاکم هرات که از تربیت
یافتگان عبدالله خان و معتمد دولتش است بجهة خوفی که از عبدالمومن خان پسر او دارد و به درگاه جهان پناه بازگشت نموده دعوی
اخلاص مینماید و عبدالله خان بوسیله او الفت و آشنایی شده ایلچی بجهة دوستی و محبت به پایه سریر اعلی فرستاده در ین وقت
که میانه عبدالله و پسرش اسباب وحشت آماده گشته و کار به نزاع و جدال انجامیده و ما نیز بمصلحت روزگار از این طرف با عبدالله
خان طرح آشنایی و خصوصیت انداخته همراه ایلچی او ایلچی فرستاده پسر ناخلف او را از جسارت و بی اندامی که نسبت به پدر
نموده و مینماید نکوهش و سرزنش نماییم و بقصد تسخیر مشهد مقدس معلی که در تصرف عبدالمومن خانست روی توجه بخراسان
آوریم درین هنگام که پدر و پسر بیکدیگر مشغولند و عبدالله خان بجهت عقوق عصیان که از پسرش سر زد در کسر شوکت
و قدرت او میکوشد و متوجه امداد پسر نخواهد شد بتوفیق الله تعالی مملکت که ان محل با سانی دست دهد و از فرستادن ایلچی
قصوری به بنیان قصر نمیرسد لهذا محمد قلی بیک مذکور را که مرد عاقل چرب زبان سخندان بود برسالت تعیین نموده تحف و هدایا
مرتب داشته آماده فرستادن ساختند و بتهیه اسباب سفر خراسان پرداخته ده هزار تفنگچی مامور شد که در ممالک محروسه
سرانجام داده در موکب همایون باشند قرار داد خاطر شریف آن بود که بعد از فرستادن ایلچی مذکور میرقلی بابا را از توجه موکب
همایون خبر دهند و روی به تسخیر مشهد مقدس نهند و درین اثنا قاصدان از اطراف و جانب خراسان رسیده خبر رسانیدند
که عبدالله خان عالم فانی را وداع کرده رخت بعالم عقبی کشید و اکثر امرای ازبکیه مثل محمد باقی بیک کردیوان بیکی عمدة الملک
دولت عبدالله خان بود طوعا او کرها بسلطنت و پادشاهی عبدالمومن خان پسر او اتفاق نموده او را طلبیده زمام مهام

ملک و دولت را بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار او نهادند اما هزاره سلطان برادرزادهٔ عبدالله خان و دوستم سلطان و ازبک سلطان
اوغلان و بنی اعمام او که در تاشکند و سمرقند بودند بجهة اکثر اعتمادی بجانب او نداشتند یا بخیال استقلال از تبعیت سرباز زده باتفاق یکدیگر
خاطر بمخالفت عبدالمؤمن خان قرار دادند و از امرا و اعیان ازبکیه هرکس از عبدالمؤمن خان خوفی داشته بر سر ایشان جمعیت نمودند
و عبدالمؤمن خان متوجه دفع ایشان گردیده در میان ازبکیه شورش و آشوب بعد از تحقیق این اخبار توجه خاطر بیشتر از بیشتر
در خاطر اشرف رسوخ یافت همت والا نهمت باقتضای این عزیمت مصروف داشتند **ذکر مجملی از قضایای ما وراء النهر**
و بیان احوال سلاطین ازبکیه شاهدان سیر و اخبار بدستیاری کلک بدایع نگار در عرصهٔ ضمیر بزم آرایان حجلهٔ آگاهی چنین آئین
جلوه می‌نمایند که عبدالله خان با عبدالمؤمن خان پسرش که یگانهٔ او بود محبت مفرط داشت و او را بابائی میگفت و در تربیت
او مبالغه مینمود و در تورهٔ پادشاهان پادشاهان چنگیزی پادشاه را خان فرمایند و پادشاهزاده تا بپایهٔ سریر سلطنت و پادشاهی
نرسد سلطان میگویند اما عبدالمؤمن خان در زمان حیات پدر بلقب ارجمند خانی معزز و گرامی بود چنانچه مردم ما وراء النهر و
ازبکیه عبدالله خان را خان کلان و او را خان خورد میگفتند و حکومت ولایت بلخ و توابع را با و داده بود و بسعی خود و امداد پدر ولایت
بدخشان را نیز از تصرف سلاطین زادهای جغتای بیرون آورده حاکم بلخ و بدخشان بود و در سال تنگوز ئیل اربع و تسعین و تسعمایه
که عبدالله خان بلدهٔ فاخرهٔ هرات را بعد از یازده ماه محاصره بنوعی که در طی قضایای آن سال بتحریر پیوسته تسخیر نمود چون عبد
المؤمن خان در تسخیر آن بلده و قتل قزلباش سعی بسیار نموده بود و بلخ که الکاء او است قریب و جوار داشت چشم میداشت که
پدرش الکاء هرات با و دهد عبدالله خان بجهة حداثت سن و قلت تجربهٔ روزگار ملتمس او را مبذول نداشته بمیر قلی بابا کوکلتاش
که از برکشیدگان دولت او و مرد صاحب رای کار آزموده بود ارزانی داشت آنچه از ممالک خراسان بحیطهٔ تسخیر او در آمد با امرای از
بکیه قسمت نمود و دین محمد سلطان خواهرزادهٔ خود را که به یتیم سلطان مشهور بود با برادران در خراسان الکاء داده در آنجا گذاشت
و از ولایت مفتوحهٔ خراسان چیزی به پسرش نداد و او را باین سخن تسلی مینمود که چون تو ولی عهد منی همه بتو تعلق دارد اگرچه باعث
آزردگی پسر گردید اما در آن وقت قوت اظهار آن نداشت بعد از دو سال از پدر التماس نمود که من بعد آنچه ممالک خراسان بسعی
او مفتوح گردد با و تعلق داشته باشد و این ملتمس مبذول افتاد در سنهٔ اودئیل از بلخ لشکر بمشهد مقدس کشید محاصره نمود و دران
قضیه یتیم سلطان و امرای عبدالله خان که در خراسان بودند حسب الامر بمدد او آمدند و بعد از آنکه آن بلدهٔ شریفه بحیطهٔ تصرف
و تسخیر او در آمد و از جانب خود حاکم تعیین نمود و همچنین نسا و ابیورد و باغباد و سایر محال که ملک موروث نور محمد خان و
ابوالمحمد خان ابن دین محمد خان و طایفهٔ ازبکیه پایمال بود چنانچه سمت تحریر یافت بقبضهٔ تصرف
آورده نور محمد خان را از ملک موروث بیرون کرده ازین فتوحات که او را دست داد طرح سلطنت انداخت و شوکت و قدرتش
روی در ازدیاد آورد و چون عبدالله خان یک پسر داشت و میخواست که در زمان حیات خود او صاحب قدرت و شوکت باشد
که بعد از فوت او بنی اعمام و سلاطین ازبکیه که الیوم گردن بطوق فرمان برداری دارند با پسرش منازعه نتوانند نمود در
تربیت او میکوشید تا آنکه بیست هزار جوان کارآمدنی در ظل موکب او جمع شده کمال استقلال یافت بخار نخوت و غرور کاخ
دماغش راه یافته نسبت به پدر عظیم الشان در مقام عصیان در آمده پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاد چون وقتی که عبدالله خان

بر بلدهٔ بخارا مستولی گشته بسلطنت رسید اسکندر خان پدرش در حیات بود او بتوره و یاسای چنگیزی اسم سلطنت بر پدر اطلاق
نموده خطبه و سکه بنام او کرد اما ثبت و گشاد امور در قبضهٔ اقتدار عبدالله خان بود و اسکندر خان از پادشاهی جز نامی نداشت
او نیز گاهی از جهل و غرور میگفت پدرم پیر شده اولی است که بطریق اسکندر خان در گوشهٔ نشسته مهمات سلطنت را بمن گذارد
چون معظم بلاد خراسان بتصرف او در آمده میخواست که کل الکاء خراسان تا بلخ و کنار آب جیحون الکاء اضافی کرده و مکرر را طلب
از پدر کرده مقبول نیفتاد و از آزردگی میگفت که اگر پدرم هرات را بمن نمیدهد خود بر سر میرقلی بابا کوکلتاش رفته بقهر و غلبه
میگیرم و این سخنان به عبدالله خان رسیده نسبت به پسر سوء مزاج بهم رسانیده و هرچند همان یک پسر داشت که ولی عهد خود
میدانست اما از جهل و غرور اندیشیده ملاحظه داشت که مبادا بی صبری کرده اراده نماید که پدر را بی اختیار کرده خود پادشاه
گردد و او در زمان حیات بین السلاطین خفیف و بی ناموس گردد و چون ملک عقیم است و شریک برنمی‌آید نمیخواست که در زمان
حیات قطع نظر از سلطنت و پادشاهی نماید بنحوی که در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر در آمده او را از ترددات ملک‌گیری منع
کرد و بامرای خراسان پیغام داد که دیگر بامر و نهی او التفات ننموده بهر طرف که لشکر کشد رفاقت و همراهی ننمایند لهذا چند
مرتبه که عبدالمؤمن خان بتسخیر سبزوار و بعضی محال خراسان در آمد که بتصرف قزلباشیه بود و از عراق حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی که بدافعهٔ او توجه مینمودند یتیم سلطان و برادران و امرای عبدالله خان که در خراسان بودند رفاقت و همراهی نمیکردند
چون مقرون رضای پدر نبود و او نیز دیگر کاری نتوانست ساخت و پدرش پیغام کرده بود که ترک زیاده روی نموده در بلخ
بحال خود باشد و بالکائی که با و داده شده قناعت نموده پای در دامن کشد و نظر بحال من و پدرم اسکندر خان نکند که او
همچون من نمیتواند بود و من هیچ اسکندر خان نیستم اما عبدالمؤمن خان دل از آرزوی ملک هرات برنمیداشت و همواره در
بارهٔ میرقلی بابا کوکلتاش عرایض شکایت آمیز به پدر میفرستاد عبدالله خان پسر را درین ماده صاحب غرض دانسته التفاتی
بسخنان او نمی نمود و از مقدمات میانهٔ پدر و پسر بقدر غباری ارتفاع یافت اما از جانبین در پرده داشته امری که مشعر بخلاف
بوده باشد بحیز ظهور نمی آوردند تا آنکه در سنهٔ تخاقوئیل ست و الف با خواص امرا و ندما و مقربان از راه چهارجو بمرو آمده بسیر و
شکار مشغول بود و میرقلی بابا از هرات آمده خان را تکلیف با آمدن هرات مینمود درین اثنا عبدالمؤمن خان از بلخ با دو سه هزار
کس بعزم ملاقات پدر بمرو آمد هرچند عرض کردند که با خان اندک مایه مردمی همراه هستند و اعتمادی بجانب عبدالمؤمن خان نیست
در ارک مرو نزول نموده لشکریان او را از دخول ارک مانع آیند و او را با معدودی در ارک رخصت کورنش دهند خان چندان
حسابی از او نگرفته قبول ایمنی نمود و در باغ شاه جهان بیگی نزول نمود با پسر در آنجا ملاقات کرد عبدالمؤمن خان نیز مصلحت وقت در
اطاعت و انقیاد پدر دانسته در مقام تواضع و ادب بود و عذر تقصیرات خواست و باتفاق یکدیگر چند روز در مرو بسیر و
شکار پرداختند و میرقلی بابا حسب الفرمودهٔ خان عبدالمؤمن خان را نیز تکلیف سیر هرات نمود و پدر و پسر باتفاق بهرات آمدند و میر
قلی بابا بلوازم میزبانی پرداخته طویهای بزرگ سرانجام نموده بخان کلان و خان خورد پیشکشهای لایق کشید اما عبدالمؤمن
خان از میرقلی بابا همچنان آزردگی داشت و سخنان خشونت آمیز نسبت باو در زبان می آورد و او را بتغلب و تصرف اموال
دیوانی متهم داشته محمد باقی دیوان بیگی و جمعی را که در مزاج عبدالله خان راه سخن داشتند تحریک مینمودند که در باب ودع

کرابتر لباس میکند سخن بعرض رسانیدند اما عبدالله خان از غایت التفاتی که بمیر قلی بابا داشت اصلا گوش بسخنان صاحب غرض نمیکرد
القصه عبدالمؤمن خان در هرات از پدر التماس نمود که مراجعت بتختگاه سلطنت از راه بلخ نموده چندروز در بلخ مهمان او باشد عبدالله
خان ملتمس پسر را مبذول داشته رخصت داد که به بلخ رفته بتهیه اسباب ضیافت پردازد که اینک رسیدیم عبدالمؤمن خان به
بلخ بازگشته در یراق مهمانی کوشید جمعی از ثقات نقل نمودند که عبدالمؤمن خان تختی از مرصع و طلا و جواهری که در خراسان
و بدخشان بدست آورده بود و نردبان سه پایه از نقره که از آن نردبان بتخت برآیند ساخته بود و میگفت بجهت پدر ساخته ام
که چون بمهمانی من آید بجهت او نصب نموده و خود بپای تخت در خدمت ایستم و آنرا با سایر اموال و اسبابی که دارم پیشکش
کنم اما جمعی که از و خایف و هراسان بودند خصوصا میر قلی بابا میگفتند که حیله و تزویر مینماید و سخنان او فروغی از صدق
ندارد و غرضش اینست که پادشاه بی دهشت بمنزل او درآید و او پادشاه را در ارک بلخ نگاه داشته باختیار رساند و در سلطنت
ماوراءالنهر و خراسان و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان رقم اختصاص کشد مجملا عبدالله خان بتحریک میر قلی بابا و بعضی
امرا بنابر مقدماتی که مذکور شد به بلخ نرفته از راه چهارجوی بسرعت و استعجال عود نموده داخل بخارا شد و این خبر به
عبدالمؤمن خان رسید باو محقق شد که پدر باو بی اعتماد شده و این مقدمات ساخته و پرداخته میر قلی بابا دانسته اراده تسخیر
هرات نموده با لشکر عظیم بخراسان آمد اول بهانه زیارت بمشهد مقدس معلی رفته و از راه هرات عود نمود چون بحوالی هرات
رسید کس نزد میر قلی بابا فرستاده او را طلبداشت که بلطایف الحیل او را بدست آورده هرات را متصرف گردد و میر قلی بابا
که مرد عاقل روزگار دیده بود ایمعنی را دریافته از ملاقات او ابا نمود و محکم جنگی بیرون فرستاد و دروب شهر و قلعه را مسدود
ساخته در مقام قلعه داری شد عبدالمؤمن خان هرچند خواست که بلابت و حیله و تزویر دست در دامن آن مقصود زند مفید
نیفتاد و خود روزی با پنج شش هزار کس از مقربان بپای حصار آمده خواست که بیواسطه با میر قلی بابا مکالمه نموده او را
فریب دهد میسر نشد و چون دانست که تسخیر هرات باسانی میسر نیست صلاح در محاصره ندیده قرین یاس و حرمان بجانب بلخ باز
گشت و میر قلی بابا کس ببخارا فرستاده حقیقت حال بخدمت عبدالله خان عرض کرد عبدالله خان او را درین باب تحسین
کرده جهت او جایزه و خلعت فرستاد و بین الجمهور مشهور است که عبدالله خان یکدسته تیر و کمان فرستاده پیغام داد که هرگاه
عبدالمؤمن خان بخود سر بهرات آمده بپای حصار آید چشم او را نشان کرده این تیر را یکیک بجانب او انداز و ایمعنی باعث
زیادتی کلفت پدر و پسر گشته روز بروز میانه ایشان اسباب وحشت آماده تر میگشت تا آنکه شنید که عبدالله خان با معدودی
از میرشکاران و قوشچیان و ندما و مقربان و ارباب طرب از بخارا بسیر و شکار بیرون آمده در باغ بزرگ قرار طرح حسن و صحبت
انداخته اکثر اوقات بعد از سیر و شکار در آن باغ بعیش و عشرت مشغول بود با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد خود را
بدانجانب رسانیده آن باغ را که عشرتگاه خان و مقربانست احاطه نموده بمطلب خود فایض گردد با شاه محمد ایلچی خان که از مخصوصان
و امرای معتمد او بود در میانه نهاده بهانه یورش جانب بدخشان لشکر جمع نموده پنجهزار کس کارآمدنی انتخاب کرده از معبر ترمذ
عبور نموده بسرعت برق و باد روی بانطرف نهاد شاه محمد ایلچی خان حیثیه بخدمت عبدالله خان بدوستی و بدآموزی پسر منش
مطعون بود و میگفت که بتحریک و اغوای او این اعمال از پسر بظهور میرسد درینوقت شاه محمد مذکور بجهت رفع آن مظنه جلال

تکی خان

تکی خان کلان منظور داشته معتمدی فرستاده او را از مافی الضمیر پسر آگاهی داد و عبدالله خان در وقتی که بزم پادشاهی
آراسته و با ندما و مطربان بصحبت و شادکامی مشغول بود خبر آمدن پسر بایلغار باو رسید چون با معدودی بعزم سیر و صحبت
آمده بود لشکری همراه نداشت بجانب بخارا رو نهاد و از فرط شوکت رخت یراق و اسباب و خیمه و خرگاه بجا گذاشته با اسپان با
رفتار بایلغار روی توجه ببخارا نهاد دو سه فرسنگ مسافت طی کرده بود که عبدالمؤمن خان بباغ مذکور رسید اصلا التفات
بیراق و اسباب نشده از عقب خان ایلغار کرد که شاید در راه او را بدست آورد اما بگرد او نرسید عبدالله خان بسرعت برق
و باد خود را ببخارا انداخته دروب شهر را مسدود ساخت عبدالمؤمن خان چون دانست که پدر عنان صبا و شمال مسافت
طی نموده باو رسیدن ممکن نیست عنان از ایلغار بازکشیده باهستگی ببخارا آمد و چون تیر مدعای او بهدف مراد نیامد در
شهر نشسته کس بطلب پدر فرستاد که شوق ملازمت غالب بود مقید برخصت نشده بعزم پابوس آمدم اکنون التماس دارم که
رخصت دخول شهر و کورنش ارزانی دارند و همه روزه شفعا انگیخته استدعای کورنش میکرد و عبدالله خان قبول نمینمود و
رخصت نمیداد از صحیح القولی استماع شد که درین قضیه عبدالله خان را بنوعی شعله غضب در باره پسر اشتعال یافته که مکرر
اظهار میکرد که ای عبدالمؤمن اگر از عمر امان یابم چنان کنم که تو اسپ از تن کمی جدا نباشم و اعراض برو مستولی شده دست
برسر میکوفت و با خود خطاب میکرد و میگفت ای عبدالله بعد از شصت و پنج سال که گوی مردانگی از عرصه میدان ربودی آخر
از نشانه خود که گختی (?) دیر بلیغ بجانب سمرقند و تاشکند و اطراف ممالک فرستاده لشکر طلبداشت و عبدالمؤمن خان هرچند
سعی نمود و قسم نامه بخدمت پدر فرستاد که این مظنه باین فرزند غلط است خان التفاتی نمیکرد مجملا عبدالمؤمن چون طلب
خود رسید بر او ظاهر شد که محمد ایلچی خان فتنه راز او نموده بود او را در همانجا بسیاست رسانید و بتحقیق پیوست که حسب
الفرموده عبدالله خان لشکر عظیم از هر طرف روی ببخارا آوردند خوف و هراس برو مستولی شده روی بطرف بلخ آورد
و بعد از رفتن او لشکرها از هر طرف و جوانب روی ببخارا آورده در موکب خان جمع شدند عبدالله خان در کمال قدرت و
استقلال بعزم تادیب و گوشمال پسر از انجا بیرون آمده روانه بلخ شد و عبدالمؤمن از انجا مضطرب حال بکنار آب رسیده
میخواست که عبور نماید درین اثنا شاه بیگ (?) حاکم مرو که از عبدالله خان رنجش داشت و از مرو قصد ملازمت عبدالمؤمن نموده بود
رسیده او را از رفتن بلخ منع نموده اغوا نمود که لشکرهای خود را که در بلخند جمع نموده در کنار آب مستعد قتال گردد عبدالمؤمن
خان بصوابدید او عمل نموده در کنار آب پای ثبات افشرده توقف نمود عبدالله خان کوچ بر کوچ برسر او می آمد توقف او را
بقصد محاربه شنیده در آمدن متامل شد ریش سفیدان و مشایخ ماوراءالنهر پای در میان اصلاح نهاده هر دو را بسخنان
موعظت آمیز ازین اراده منصرف ساختند عبدالله خان شاه بیگ را با دو سه کس که ماده فساد میدانست طلبداشت عبدالمؤمن
خان انجماعت را پیش پدر فرستاد عبدالله خان ایشانرا سیاست نموده بازگشت و هر دو بعیش و سلامت بمقر دولت خود
مراجعت نمودند از صحیح القولی مسموع شد که او از عبدالله خان نقل میکرد که بعد ازین قضیه مکرر میگفت که در مدت العمر معارک
و محاربات عظیم فیروز بخت آمده هرگز پشت بدشمن ننموده‌ام عبدالمؤمن که از عمر و دولت تمتع مبیناد درین آخر عمر گرد عار
فرار بر روی من انگاشت بخت چون عقوق عصیان نسبت به پدر ظاهر ساخت عاقبت بنفرین پدر گرفتار شد که از عمر و دولت

تمتع نیابد چنانچه از کلام آینده بوضوح می‌پیوندد بالجمله چون از اخبار مخالفت و نزاع پدر و پسر در ترکستان وقوع یافت
سلاطین قزاق که از صولت و سطوت خانی جز بادب سلوک نمیکردند سر طغیان برآوردند و از آنجمله توکل سلطان قزاق که اسم
خانی بر خود اطلاق نموده بالشکر عظیم بر سر تاشکند آمد و عبدالله خان او را شایسته مقابله خود ندید سلطانان اقربا و امرای
نامور ممالک و لشکریان خود را بدافعه او نامزد فرموده در میانه تاشکند و سمرقند میانه آن دو گروه حرب عظیم اتفاق افتاد و
لشکر عبدالله خان که از بدایت جلوس تا کی غایت در جمیع معارک فیروز جنگ بوده درین معرکه شکست خورده اکثر امرا و معارف
سپاه عبدالله خان و چند نفر از سلطانان اقربای او بقتل آمده بقیة السیف شکسته و پریشان به بخارا آمدند این معنی علاقه کدورت و
پریشانی او گردیده همت بتدارک آن گماشته کس بطلب میرقلی بابا بهرات فرستاد همیشه درین فکر و اندیشه بود که لشکرها
جمع نموده تلافی آن شکست نماید بعد از آمدن میرقلی بابا و اجتماع عساکر متوجه دفع فتنه و انتقام توکل خان گشته بجانب سمرقند
نهضت نموده در آنجا از غایت اعراض و مخالفت و نفاق پسر و چیرگی لشکر قزاق وحشت مزاجش از جاده اعتدال منحرف گشته
پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و عاقبت ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرد **ذکر فوت عبدالله خان و جلوس عبدالمؤمن خان پسر او و اختتام سلاطین ازبک که بعد از عبدالله خان پای بر مسند دولت نهاد** در اواخر سال تخاقوئیل سنه الف که در خطه سمرقند بیماری
عارض ذات عبدالله خان گشته صاحب فراش گردید و هر چند اطبا در معالجه او کوشیدند مفید نیفتاد محمد باقی اتالیق دیوان
بیگی که از سایر امرای عبدالله خان بمزید شوکت و اقتدار امتیازی داشت اگرچه از عبدالمؤمن خان خایف و هراسان بود
و اعتمادی بجانب وی نداشت امیدوار نیست که با وجود پسر صلبی سلطنه بیکی از برادرزادگان اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم است
تمشیت نخواهد پذیرفت طوعا او کرها بسلطنت او راضی شده در مقام دولتخواهی درآمده و در خفیه کس فرستاده او را از بیماری پدر در
این مرض که علاج پذیر نیست خبر داده بآمدن سمرقند ترغیب نمود و در آن هنگام میرقلی بابا در سمرقند بود و چون در اثنای گذارش
قضایای خراسان و ماوراءالنهر اسم میرقلی بابا مکرر مذکور شد لازم نمود که برخی از احوال مشارالیه و اختتام بنوعی که از ثقات
آن ولایت استماع شده حال او در رشته تحریر کشیده مشارالیه سمرقندی بود و مادرش دایه عبدالله خان بود و بعد از کسب فضایل
و کمالات نموده بنظم اشعار زبان میکشود و در بدایت حال که عبدالله خان در ماوراءالنهر لوای سلطنت و جهانداری برافراخت
از میرقلی بابا انواع خدمات و جانسپاری بمنصه ظهور رسیده و میرسید تا اکثر از آثار رشد و قابلیت و کاردانی و حقوق خدمت
نوازش و تربیت یافته یوما فیوما اعتبارش می‌افزود چنانچه منصب صدارت با امارت جمع داشت و چند سال در کمال عظمت و استقلال
بحکومت هرات قیام نموده با مردم آن ولایت معاش سنجیده و سلوک پسندیده کرده همیشه بالتفات جناب خانی محسود جمیع ارکان
دولت بود بالجمله چون عبدالله خان در آن بیماری از صحت خود مایوس گشته بود از غایت اشفاق و التفاتی که بمیرقلی بابا داشت
و میدانست که عداوت عبدالمؤمن با او در چه مرتبه است رخصت انصراف باو ارزانی داشته و گفت تا هنوز قطع رشته حیات
من نشده روانه شده خود را بقلعه هرات رسان که از آسیب عبدالمؤمن خان ایمن گردی و در آنجا بهر چه مصلحت دانی چنان کن
مشارالیه از خدمت پادشاه مرخص گشته اظهار کرد که خان را بجز متی ماموره داشته با پسران و ملازمانی که همراه داشت سوار شده
که روانه شود محمد باقی بیک اتالیق دیوان بیگی که از قضیه آگاه بود بمظنه آنکه مبادا عبدالمؤمن خان بر رفتن میرقلی بابا او را مواخذه

نماید در مقام ممانعت درآمده میرقلی بابا چون دید که در توقف مردم از حیات خان مایوس شده و اطبا دست از معالجه
داشته اند و او را شعوری نمانده بالضروره با محمد باقی اتالیق ملایمت آغاز نهاده بچرب زبانی و سخنان عاقلانه او را از ممانعت باز
آورده و خاطرنشان او کرد که عبدالمؤمن خان با همگی دولتخواهان پدر در مقام عناد است اگر من در قلعه هرات باشم ما فی الضمیر او
بتو و بهمگی از دولتخواهان عبدالله خانی بظهور نتواند آورد و چون این معنی در عالم معامله دانی راه بجائی داشت محمد باقی دیوان
بیگی بر رفتن او راضی شد و با یکدیگر عهد و شرط کرده روانه شد و در حین رفتن او عبدالله خان ودیعت حیات بمقتضای اجل
سپرد اما او در بیرون اظهار آن بکسی نکرد و از ملازمان او احدی سوای مولانا قرا نامی که محل اعتماد او بود دیگری خبر نداشت
چون بکنار آب جیحون رسید دو سه کس از کشتی بانان بر او سلام کرده تفحص احوال خان کردند میرقلی بابا بی اختیار شروع در گریه
کرده حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد که مولانا قرا با بعضی ملازمان دیگر مواضعه کرده گفت که این مرد از پادشاه میگریزد و بیابان
قزلباش و اجنبی خواهد رفت ما با او بکجا میرویم در وقتی که میرقلی بابا خواست که بکشتی درآید مولانا قرا گفت که عبدالله خان
از عالم رفته و حالا پادشاه ازبک عبدالمؤمن خان او پسر اوست تا شما او را ملازمت نکنید و از جانب او بحکومت هرات
منسوب نشوید و منشور او در دست نداشته باشید شما را بقلعه هرات نخواهند گذاشت اولی آنست که بر سمت راه بلخ روانه
شده بکورنش پادشاه مشرف شوم میرقلی بابا خواست که بسخنان معقول خاطرنشان او نماید که در توقف دیدن او مصلحت
نیست معلوم کرد که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق نموده اند و همین سخن میگویند مولانا قرا گفت که هر گاه شما خلاف این [رأی]
خواهید کرد جماعت شما را گرفته محبوس بخدمت خان خواهند برد میرقلی بابا غلوی مردم درین باب دیده هر چند دست
و پا زد فایده نکرد و جماعت او را بر رفتن مجبور ساخته روی بدرگاه عبدالمؤمن خان نهادند میرقلی بالضروره قطع طمع از ملک
و مال بلکه حیات کرده بی اختیار روانه شد و در وقتی که عبدالمؤمن خان از بلخ بیرون آمده روانه سمرقند بود باو رسید و او
در اول حال از آمدن او بشاشت و خوشی کرده اظهار الفت نمود و میرقلی بابا معروض داشت که تقصیری که تا غایت در مقام
خدمتکاری واقع شده بجهت رعایت نمکخوارگی و پاس حقوق ولی‌نعمت بود و بعد الیوم حضرت خان ولی‌نعمت اند و آنچه از دست
آید از خدمتکاری و جانسپاری تقصیری نخواهد بود اما مولانا قرا و رفقا حسن خدمت خود ظاهر کرده عرض کردند که او میخواست
که هرات نقشه قلعه هرات را استحکام داده لوای مخالفت برافرازد و ما او را بعنف و اکراه آوردیم مجملا عبدالمؤمن خان در
در مقام انتقام او درآمده او را گیرانید اول تفحص اموال و اسباب او پرداخت از مردم خراسان استماع شده که از اموال میرقلی
بابا پنجاه هزار تومان در خراسان و ماوراءالنهر بحصول پیوست و بعد از اخذ تفصیل اموال در مقام سیاست او درآمده فرمود
که هر دو پسر او را در برابر پدر بطریق گوسفند ذبح کردند و گفت هیچ قتل فرزندان در مذاق پدران تلخ می‌باشد یا نه پس تو چگونه
میان من و پدر فساد کردی و میخواستی که پدر را ضایع کند و از پا درآورد بعد از قتل پسران چنین مسموع شد که خود تیری بر سینه
او زد و دیگران باتمام کار او پرداختند و بعقوبت تمام کشته شد و در اول حال سلیمان بیا ولد الجهت بهرات فرستاده بعد
از آن حکومت آن ولایت را بحاجی بی که از ملازمان دولتخواه او بود داده روانه نمود و او بسرعت و استعجال بهرات رسیده
بر چاربالش حکومت تکیه زد اکنون بحکایت عبدالمؤمن خان باز گردیم در وقتی که فرستادهای محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیگر

یکدیگر به بلخ رسیدند و او را از بیماری پدرش و خرابی حال و خبر دادند از مبالغه که محمد باقی اتالیق در آمدن او بزودی کرده بود
بفکر باقی دور افتاده چون با امرای عبدالله خان بجهة مخالفتی که در زمان حیات پدر با او کرده بودند بی اعتماد بود و در رفتن
سمرقند تاخیر مینمود بالجمله باحضار رعایا که خود فرمان داده با غلبه و ازدحام تمام از بلخ بیرون آمده بتانی طی مسافت مینمود
وکسان اعتماد بگرد او تجسس اکیرانیده فرمود زبان اعدا از کام بیرون آورند اما بفعل نیامد تجسس و تم که رسید فرموده داد
فرستاده منزل بمنزل مترصد اخبار بود و شهرت داده بود که چون پدرم بیمار است بعیادت او میروم حال آنکه فوت عبدالله
در سمرقند شیوع یافت چند کس بجهة رسانیدن خبر روانه اردوی عبدالمؤمن خان شدند که از و بمژدگانی بهره ور گردند کسی
که اول رسید مژده داد او دانست که وقوع دارد اما بر او هم اعراض کرد گفته بود که فوت پدران را آسان به پسران نمیتوان گفت
شما چرا بی تامل این خبر را دادید و خاطر من محزون ساختید و که بجای شادکامی میکرد اما از بشاشت و فرحی در پوست نمیگنجید شخص
سیوم که آمد خبر رسانید و اتفاق محمد باقی اتالیق و سایر امرا السلطنت خود شنید ترک خودرایی کرده مجلس عالی پادشاهانه
آراسته بر تخت سلطنت جلوس کرد و نقارهای شادیانه بهم او بنوازش در آوردند اما همچنان بتانی میرفت روز بروز امرای
ذکیه از اطراف و جوانب باستقبال شتافته کورنش مینمودند در اثنای طریق شنید که شهزاده سلطان برادر زاده عبدالله خان
که در عهد و سمرقند بود لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبدالمؤمن خان اظهار مینمود و دوستم سلطان وارنگ سلطان که از اقربای
او بند اطاعت و انقیاد شهزاده سلطان نموده لشکرهای تاشکند و سمرقند در ظلال اعلام دولت او مجتمع اند عبدالمؤمن خان پادشاه
زاده سفاک و خونریز و بقساوت قلب موصوف بود با اقربا و بنی اعمام توجهی نداشت و ایشان را از آغاز کار از دولت سیدت بهرا
سلطان و اقربا و خویشان چون بر اطوار او اطلاع داشتند از آنچه میان او و پدرش واقع شده قیاس حال خود میکردند بجهة حفظ
جان خود و فرزندان در مقام خلاف او شده بودند بالجمله عبدالمؤمن خان در کمال غفلت و اقتدار بخطه سمرقند در آمده پای
بر مسند جهانبانی نهاد و با لشکرهای بلخ و بخارا و قوشی و سمرقندی و اندکدود دفع فتنه شهزاده خان نزاد و جه همت ساخته بجانب
تاشکند رفت و ایشان بمحاربه پیش آمده بین الجانبین حربی حسب اتفاق افتاد چون اکثر خلایق میل بجانب عبدالمؤمن خان
کرده بودند ایشان منهزم گشته بدست در آمدند و عبدالمؤمن خان ایشان را با فرزندان ذکور از پای در آورده از قطع صله
رحم دقیقه فرو گذاشت نکرد و حکومت سمرقند را بمحمد باقی دیوان بیگی داده و در هر محل حکام تعیین کرده مظفر و منصور به بخارا
مراجعت نموده سلاطین زادهای قزاق و حکام اطراف کس بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و در بخارا نیز
از اقربا و بنی اعمام و خویشان هر کس مظنه بد و رشد و قابلیت و شایستگی مینمود بیاد داشت از پای در آورده مجملا دو دو از خود و دو مان
برادر و سوای پیر محمد سلطان نامی که مرد کم کناری بدرویشی بود و همیشه از کمال فقر در کوکنار رعنا بسر میکرد او را قابل کشتن نمی
دانست و دو سه طفل دیگر هیچ صاحب وجودی از اقربای عبدالله خان زنده نگذاشت و از بخارا با لشکر اعظم باراده یورش
خراسان روی به بلخ آورد ذکر کشته شدن عبدالمؤمن خان و جلوس پیر محمد خان در بخارا و عبدالامین خان در بلخ و سوانح
ایام از گردش چرخ مینا فام چون عبدالمؤمن خان در امر سلطنت استقلال یافت در بعضی اوقات عموما با امرای عبدالله
خان مخاطبات عتاب آمیز نموده سخنان کنایه آمیز مکیفت جمعی که گمان عداوت او بخود داشتند بفکر خود افتاده گمان بردند که

او چون به بلخ میرسد نسبت با ایشان مکنون خاطر خود را بفعل خواهد آورد عبدالصمد بهادر میراخور عبدالله خان و محمد قلی
بهادر سخت کمان که از یکه سواران شجاع بود متقبل قتل او گشته با یکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند عبد
المؤمن خان بجهة اشتداد گرمی هوا شب کوچ میکرد و در وقت سواری ایشیک آقاسیان و شقاولان و اهل خدمت و خونها شکار
یک تیر پرتاب پیشتر و امرا و چهره کمان و سایر لشکریان یک تیر پرتاب پستر میرفتند و او در میان با جلوداران و دو سه چهره خد
و چند نفر از ندما و مطربان طی مسافت میکرد شبی از شبها پهلوی دهی میگذشتند عبدالصمد بهادر و محمد قلی بیک سخت کمان
جدیوار پست آن ده در آمده در کنار راه پس دیواری نشسته کمانها بر سر چیک آورده انتظار ورود او داشتند بعد از آ
مردی که از پیش میرفتند گذشتند عبدالمؤمن خان با چند نفر که همراه بودند چون بمحاذی کمین گاه رسیدند هر دو در
روشنایی مشعل شست کشادند از قضای الهی تیر هر دو بر هدف مراد رسیده خطا نشد او از اسب غلطیده ایشان با شمشیر
آخته بر سر او رسیدند مشعلداران مشعلها ریخته گریختند ندما و مطربان که مردم تاجیک بودند از بیم شمشیر سر خود گرفته گریختند
و ایشان فی الفور سر او را جدا کردند یک کس از چهرها بر سر او ایستاده او را هم پاره پاره کردند و سوار شده روی به بخارا
آوردند جابرسوا احوال وی پادشاها که او نسبت به پدر واقع شده بود زیاده از شش ماه عرصه سلطنت نه پیمود بعد از
لحظه که مردم از عقب او رسیدند او را در سر راه کشته یافتند بعضی از امرا مثل عبدالسمیع بهادر میراخور و دیگران که از مقدمه
واقف بودند همان شب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در آن شب اطلاع نیافته صباح که باردو رسیدند از خان اثری ظاهر نشد
تصور مردم آن بود که صبح بشکار رفته تا آنکه مردمان از عقب رسیدند صورت قضیه باز نمودند فترت و آشوب عظیم در میان
اهل اردو بدید آمد و لشکریان دو گروه شده ملازمان قدیم عبدالمؤمن خان و امرای بلخ از قوابین و اجمال و اثقال آنچه توانستند
برداشتند و روی توجه به بلخ آوردند و ملازمان عبدالله خان و لشکر بخارا اکثر بیوتات او را غارت نموده بخارا باز گشتند
و چون کسی که شایسته سلطنت باشد در بخارا نبود ناچار بسلطنت پیر محمد سلطان که از افراط کوکنار او بکار آمده از اعاظم
امرا که بر غضب عبدالمؤمن خان بکنار افتاده بود راضی شده اسم سلطنت و خانی بر او اطلاق کرده خطبه و سکه بنام
او نمودند و صورت حال بمحمد باقی دیوان بیگی که در سمرقند بود اعلام دادند و امرای عبدالمؤمن خان به بلخ رسیدند
بعضی اراده نمودند که پسر عبدالمؤمن خان را که طفل دو ساله بود در جای پدر در بلخ پادشاه کرده الکا و مملکتی که در تصرف
عبدالمؤمن خان بود از کنار آب جیحون تا سرحد قزلباش ضبط نموده از کشندگان او انتقام کشند و بعضی دیگر خلاف آن
کردند گفتند که طفل دو ساله شایسته سلطنت نیست ما را خان جوان کار آزموده می باید که با اعادی مقاومت تواند نمود
جانی بیک خواهر زاده عبدالله خان را که پسر دین محمد خان است عبدالمؤمن خان گرفته محبوس بود چون پسران او در خراسان حاکم
بعضی محال بودند اراده کردند که او را بیرون آورده زمام سلطنت بلخ و خراسان را در قبضه اقتدار او نهند و همگی جمعیت کنگاش
عملی نموده سلطنت جانی بیک سلطان در خاطر ایشان رسوخ یافت از تقدیرات ایزدی زوجه عبدالله سلطان برادر عبدالله
خان که بعد از فوت او بحباله عبدالله خان در آمده بود یکدختر از عبدالله سلطان داشت که در حباله عبدالمؤمن خان بود
و در خانه او فوت شده بلخ آمد عادل ای و یار محمد میرزا او بعضی ریش سفیدان بدین او رفته او را از قرارداد خود آگاه کردند

آن انکار را یعنی نموده ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالمؤمن خان طفلست و دیگری از دودمان سلطنت نیست لا
علاج سلطنت او بجهت خواهرزادگی عبدالله خان راضی شده ایم او بانوی عصمتی گفت که از دودمان پادشاهی یا پادشاهزاده
قابل و سزاوار سلطنت بجهت ایشان استفسار نمودند گفت که شوهرم عبدالله سلطان پسری از جاریه داشت عبدالامین نام
بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم و از خوف عبدالمؤمن خان که کمر بقتل اقربا و بنی اعمام بسته
بود من او را تا غایت در لباس دختران پرورده نگاه داشتم و بافت ایشان را تعجب دست داد چون هرگز نشنیده بودند
که عبدالله سلطان را پسری باشد همان ساعت او را از مخدره بعد از آنکه ایشان را قسم داد که با او غدر ننمایند ملتبس بلباس زنان
بیرون آورده بایشان نمود هر چند میدانستند که این حکایت فروغی از صدق ندارد اما چون جوان قابل رسیده بنظر در آمد
برادرزادگی عبدالله خان در تمشیت امور سلطنت بسیار دخیل بود باین معنی راضی شده همان روز او را بحمام برده موی سر
که بطریق گیسو دراز بود تراشیده بلباس ذکور ملتبس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نموده بر مسند سلطنت نشانیدند و جمیع
امرا و اعیان بلخ کورنش نمودند و از خزاین و اسباب سلطنت پادشاهی عبدالمؤمن خان آنچه در بلخ بود بقبضه تصرف در
خود گرفت امرا و ریش سفیدان بلخ بی مصلحت و مشورت او هیچ مهمی فیصل نمیدادند سبحان الله چه بوالعجبهاست که از شعبده باز
فلک لعبت باز از پس پرده غیب بعرصه ظهور می آید القصه چون اخبار بخارا از جلوس پیر محمد خان مسموع ازبکیه بلخ گردید
برای مصلحت عقیقه مذکور با امرای بخارا بساط مخالفت در نوردیده از جانب عبدالامین خان مکتوب اخلاص آمیز به پیر محمد خان
نوشته او را تهنیت و مبارکباد گفتند و التماس نمودند که عبدالامین را فرزند خود دانسته چون زمان عبدالله خان و عبدالمؤمن
خان هر یک در مقر دولت خود متمکن بوده بعادت یکدیگر بدارائی ملکت مشغول گردند که بیگانگان را مجال مداخلت نبوده
باشد امرای بخارا از مخدرات استار سلطنت آن دودمان تحقیق حال نمودند همگی متفق اللفظ گفتند که عبدالله سلطان را هرگز
پسری نبود و این معنی فروغ سمع هیچکس از مردم بیرون و اندرون محرم و نامحرم نشده و این مکر و تدبیریست که از زوجه عبدالله سلطان
بظهور آمده اما عقلا و ریش سفیدان بجهت آنکه مردم را بجو در آم سازند مصلحت وقت در تصدیق دانسته تکذیب انکار این معنی
کردند و از جانب پیر محمد خان برلیغ با او نوشته فرزند خطاب کردند و شکر این عطیه گفته اظهار بشاشت و خوبی نمودند و ملکت
عبدالمؤمن خان را تسلیم برادر داشتند مشروط بآنکه در بلخ سکه بنام خود نزنند و در خطبه اسم پیر محمد بر اسم او مقدم باشد چون خشود
دولت ایشان برقم تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ آرایش یافته بود مهم هیچکدام تمشیت نپذیرفت و در همان چند روز بساط دولت
ایشان درهم در نوردیده گشت چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور می آید **ذکر احوال خراسان و جلوس پیر محمد خان بر مسند
سلطنت و اختتام او و ارتفاع لوای باقی خان برادرش در ماوراء النهر** سابقا سمت گذارش یافت که یتیم سلطان
ابن جانی بیک سلطان که خواهرزاده عبدالله خان با برادران در بعضی محال خراسان بحکم برلیغ حکومت مینمودند در میانه
عبدالمؤمن خان و پدرش وحشت و نزاع پدید آمده بود و ایشان بملاحظه حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت نمیکردند و امر
و نهی او زیاده التفاتی نمینمودند بعد از فوت عبدالله خان که عبدالمؤمن خان در سلطنت و پادشاهی استقلال یافت قطع
رشته اقربا و بنی اعمام نموده جانی بیک سلطان پدر ایشان را گرفته محبوس کرد و خوف و دهشت بر ایشان استیلا یافته التجا

بپایه دولت شاهی آورده بوسیله گنجعلی خان حاکم کرمان دست در فتراک امداد و معاونت قزلباش زده یوسف بهادر و [illegible]
بهادر که از معتمدان خاص او بودند بجهت عرض اخلاص بخدمت اشرف فرستاده باستظهار و معاونت منسوبان دولت قاهره شاهی
در خراسان کوس مخالفت عبدالمؤمن خان کوفته خواست که بلطایف الحیل قلعه هرات را که تخت خراسانست بدست آورده بدین
عزیمت با اندک مردی بحوالی هرات آمده و امرای ازبکیه که در هرات بودند با وجود کثرت جنود قدرت بیرون آمدن ننموده خود را در قلعه
کشیده در مقام محافظت شدند و او چون راه بقلعه نیافت اطراف و جوانب هرات را غارت نموده بازگشت و در همان ایام مرتبه
دیگر با دو هزار کس بسر قراه آمده قلعه قراه را گرفت و همچنین اسفراین تحت تصرف در آورده عزیمت هرات کرد حاجی محمدعلی حاکم هرات
در شهر توقف نموده ملاقراو سید محمد سلطان با دو هزار کس بمقابله او فرستاد و ایشان تا پل ملان آمده کس نزد یتیم سلطان که در
اسفراین بود فرستاده پیغام دادند که ترک بی اعتدالی کرده والا محاربه را آماده باشد مشار الیه بدین سخن التفات ننموده از
اسفراین ایلغار نموده بزیارتگاه هرات رسیده مستعد محاربه آن جماعت شد و ملاقراو سید محمد سلطان صف سپاه آراسته بمقابله
ایستاده هنوز از جانبین دست باستعمال قتال نبرده بودند که از جانب بلخ و بخارا قاصدان معتبر رسیده خبر کشته شدن عبدالمؤمن
خان بهرات رسانیدند حاجی علی بیک در بحر تحیر فرو رفته در گرداب اندیشه غوطه خورد و چون آوازه توجه موکب همایون و حرکت عساکر
منصوره قزلباش بخراسان رسیده بود در ماوراء النهر از نژاد سلاطین کسی که شایسته پادشاهی باشد گمان نداشت و با اینحال
با یتیم سلطان مقاومت نمیتوانست کرد اعیان ازبکیه هرات مضطرب گشته قرار دادند که یتیم سلطان را که بشجاعت و دلاوری
اتصاف دارد او را بهرات آورده بلقب ارجمند خانی ملقب سازند و امرای خراسان همگی بر این رای اجماع شده بجهت ملکت مشغول
گردند و همگی صلاح خود را در اطاعت و انقیاد او دانسته حاجی بی هانرو کس نزد او فرستاده از اینحال خبر داده یتیم سلطان که
بعد از این بدین محمد خان تعبیر خواهد یافت بعد از تحقیق این خبر مسرت اثر کلاه شادمانی بر تارک اقبال نهاده بجانب [illegible]
بکاخ دماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی بخود داده ملاقراو سید محمد سلطان که با وی اظهار عناد و بی ندامی نموده بودند
و با اسلحه و یراق باستقبال او شتافته در پل ملان بملازمت رسیدند و پیش او زانو زده کورنش نمودند و در رکاب عالی او بشهر در آمده
اما در آن روز ساعت بد و قمر در طریقه محترقه بود دین محمد خان از خوف آنکه مبادا صورتی دیگر روی نماید به نیک و بد ساعت مقید
نشده در آن ساعت نحس داخل شهر شده در باغ شهر که محل نزول سلاطین است نزول کرده طرح سلطنت انداخت و برلیغها باستمالت
سادات و ارباب و اهالی باطراف و جوانب خراسان و مستحفظان قلاع و بلاد فرستاد و چون پیر محمد خان پدر کلان او از صغر
آمده بود بعوره چنگیزی نسبت منظور داشته اسم پادشاهی بر او اطلاق نموده خطبه و سکه بنام او زدند و امرای خراسان بتقدم اطاعت
و انقیاد پیش آمده بر سر او جمعیت نمودند و او طرح آشنائی که با حضرت اعلی نموده بود بر طاق نسیان نهاده در مقام ضبط ملکت خراسان
در آمد و هر یک از امرا و اعیان ازبک را فراخور حال بمناصب عالیه اختصاص داده فارغ البال بر چهار بالش دولت تکیه زد
خوش گرفته حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند در اوایل حال که خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان و آوازه
توجه لشکر قزلباش بخراسان رسید بنوعی ازبکیه خراسان را تسلطی ساخته بود که همگی راه صواب گم کرده اندیشهای تباه و فکرهای
نا حاصل نموده حفظ حال خود را در آن تصور مینمودند از جمله سلیمان بیاول که از امرای معتبر ازبکیه بود در آن وقت حسب الفرمان

عبدالمؤمن خان حاکم مرو شاهجهان بود قاسم سلطان نامی را که یکی از نژاد جانی بیک خان و اقربای عبدالله خان است
و در لباس فقر و درویشی در آن ولایت بی نام و نشان بسر میبرد بدست آورده اسم سلطنت بر او اطلاق کرده بولایت مرو شاهجهان
و چهارجوی نسف و ابیورد و اندخود در قلم اختصاص کشید و بعد از آنکه خبر استیلای دین محمد خان در خراسان مسموع او گردید از آن
جرأت نادم و پریشان گشته عرضه داشتی مبنی بر اخلاص و دولتخواهی بخدمت او نوشت و بقاسم سلطان نیز تکلیف نموده که عریضه
باو نوشته اظهار اطاعت و اخلاص نماید قاسم سلطان که در مال و ملک بی دخل و از سلطنت جز نامی نداشت و از اطوار سلیمان
یساول آثار مذمت و پشیمانی تفرس نموده در مقام شد که او را دفع نموده دم از استقلال و استبداد زند و چون دین محمد خان
از احوال مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب سلیمان یساول رسید ولی محمد سلطان برادر کوچکتر خود را بمرو فرستاد
منشور استمالت باسم سلیمان یساول ارسال داشت و نیک و بد مهمات آن ولایت در قبضه اقتدار او نهاد که بهر چه رای او
اقتضا نماید بعمل آورده سکه باسم یار محمد خان پدر کلان او زنند و ولی محمد خان سلطان بمرو رسید سلیمان یساول باستقبال
او شتافت و قاسم سلطان را نیز تکلیف استقبال کرده با کراه با خود برد اما وقتی که بدروازه رسید بمضمون این کلام که دو پادشاه
در اقلیمی نگنجد عمل نموده بیلازمان پادشاه رسانید که بر سر تخته پل گردن آن بیچاره را بیگناه زدند و ولی محمد سلطان را قرین اعزاز
و احترام بشهر آورده بلوازم خدمتکاری نمود هنوز ولی محمد سلطان در مرو آرام نگرفته بود که در همان روز طنطنه رایات
نصرت آیات حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان و آمدن نور محمد خان که از آبا و اجداد وارث ملک شاهجهان و اندخود بود در آن
ولایت بلند آوازه شد و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این دفتر سمت گذارش خواهد یافت دل از ملک و مال برداشته
از راه چهارجو بماوراءالنهر رفتند و ابوالمحمد بیگ که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش و بدستور آمدن نیشابور خبر
دار شده در فکر یراق قلعه و ضروریات قلعه داری شد که ناگاه خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان رسیده بتحقیق انجامید ابو
المحمد چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده اراده نمود که اکابر و اعالی مملکت در مقام دولتخواهی بوده در لوازم قلعه داری
مدد نمایند شهر را محافظت نمایند تا وقتی که مشخص شود که پادشاهی جنود ازبکیه بکه کس قرار یافته و در این اندیشه بود که از قلعه بتجرد
و ارکان خبر رسید که فرهاد خان با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش بسبزوار رسیدند ابوالمحمد بیگ از این اخبار سراسیمه گشته
مجال توقف قلعه داری نیافته و ازبکیه عموماً مضطرب الاحوال گشته گفتند که از اقتضای فلکی دولت از دودمان ازبکیه کناره جسته
ادبار روی بطایفه ما آورده پادشاهی مستقل نیست با چنین حال بر سر ملکی که از الکای صد ساله قزلباش است و ما ناحق تصرف داشتیم
تلاش نمودن از عقل دور است تا فرصتی هست و محصور نشده ایم از تلاطم امواج بحر مخوف خود را بساحل نجات رسانیده اهل و عیال
بجای امنی رسانیم بعضی جهلا گفتند که چرا شهر معموری بقزلباش گذاریم شهر را غارت نموده مجوّف طلا و ضریح مبارک حضرت امام ثامن
ضامن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا و قندیل مرصع بر گنبد مبارک و آنچه از حلی و زیور در آستانه موجود بود تصرف نموده روانه
شویم جمعی از سادات و علما که در آن وقت در مشهد مقدس بودند از این معنی اطلاع یافته از بیم فتنه اوباش و خوف بدنامی و بانی
خواهت هتک حرمت چشمان ازبک در این اراده متعرف ساخته و او ترک این معنی نموده بدلایل معقوله جهلای ازبک را ممنوع ساخت
که چون ده سال است که نمک این ملک خورده اید حق نمک از کی منظور داشته در عرض و ناموس و غارت اموال مردم این شهر که عقاید

عظیم دارد تکلّف نشود و بصحت و سلامت روانه شوند و سادات و علمای شهر را مخاطب ساخته گفت توقع آنست که بر ریش
سفیدان محال تنبیه نمایند که اجامره و اطلاف متعرض احدی از ازبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند و تا سه روز کسی بجانب
قزلباش نفرستند و از این حال خبر ندهند تا ازبکیه از بیم آفت و دست مخافت ایمن بوده خود را بجای امنی رسانند و صاحب
خانه کوچ در داد و بند و تمامی ازبکیه از پیاده و سواره مستعد بیرون رفتن شده از دروازه میر علی آمو بیرون رفته
براه سرخس روانه شدند بعد از رفتن ازبکیه در همان روز سادات و ارباب و اعالی مشهد مقدس محلی کسی نزد فرهاد
خان و امرا بسبزوار فرستاده از این حال خبر دادند فرهاد خان همانساعت کوچ کرده بمشهد مقدس آمده داخل شده
بسعادت زیارت آستان حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه مشرف شده عرضه داشتی مشتمل بر عرض این احوال و فتح
مشهد مقدس با زیارت نامه بخدمت اشرف فرستاد در وقتی که موکب همایون شاهی بوضع شقاق و جور بدر رسیده
بود کس نزد فرهاد خان و مردم مشهد مقدس فرستاده این خبر مسرت اثر رسانیدند و بعد از آنکه ابوالمحمد بیگ و اتباع او
از سرخس گذشته بنور آباد آمدند شنیدند که دین محمد خان در دارالسلطنه هرات بر مسند سلطنت جلوس نموده و امرا
خراسان بدرگاه او شتافته طوق فرمان برداری بر گردن نهاده اند و دین محمد خان که از قضیه آمدن او و از دست
دادن مشهد مقدس محلی خبر یافته کس فرستاده او را با لشکر یا و اتباع بهرات برده و او را در معرض عتاب
و خطاب در آورده مواخذه مینمود که چرا ولایت مشهد از دست گذاشته بیرون آمدی او عذرهای معقول میگفت
اما مسموع نداشته او را تا سه روز رخصت کورنش نداد و بعد از سه روز ارکان دولت شفیع شده رخصت کورنش
او حاصل نمودند و دین محمد خان سید محمد سلطان را که از بنی اعمام او بود فی الفور بحکومت مشهد مقدس تعیین کرده با چهار
کس از بهادران کارآمدنی بر جناح استعجال بایلغار فرستاد که پیشتر از لشکر قزلباش بمشهد مقدس در آمده آن بلده
مبارکه را ضبط نماید و شاهم کلته را با جمعی بمحافظت قلعه غوریان فرستاد و او بقلعه در آمده بضبط آن ولایت پرداخت
اما چون سید محمد سلطان در فقاب به تربت جام رسیدند از وصول قزلباش بمشهد مقدس خبر نداشتند کلانتر جام قاصدی
صبا رفتار بمشهد مقدس فرستاده و فرهاد خان را از آمدن ایلغار ایشان خبر داد فرهاد خان همانساعت ذوالفقار خان بهادر
خود را با بعضی امرا بدفع ایشان نامزد نمود و ایشان بایلغار بجام رسیدند و در وقت سواری ازبکیه طلیعه لشکر قزلباش
ظاهر شد ازبکیه را پای ثبات و پای کرده مجال محاربه و صف آرائی نماند و فرار بر قرار اختیار کردند و لشکر قزلباش بدیشان
رسیده اکثر را بقتل آوردند و قریب بهشتاد نفر اسیر و دستگیر کرده بمشهد مقدس مراجعت نمودند و سید محمد سلطان شکسته
و پریشان حال بهرات رسیده دین محمد خان را از ورود لشکر قزلباش خبر داد و در میانه ازبکیه چنین شهرت یافت که
فرهاد خان و گنجعلی خان حاکم کرمان خبر فوت عبدالله خان و کشته شدن عبدالمؤمن خان شنیده بخراسان آمده اند و
بوداق خان و امرای قزلباشیه که در بعضی محال خراسان مانده بودند بایشان ملحق شده در مقام ضبط خراسان در آمده اند
و از توجه رایات منصور شاهی خبر نداشتند و از وصول این اخبار دین محمد خان اظهار قدرت و اقتدار کرده بدفع
لشکر قزلباش از شهر بیرون آمده در باغچه خواجه نود نزول کرد اما امرا و ریش سفیدان والیقان او در محاربه قزلباش

قزلباش تاقی داشتند مکرر از قرعهٔ مشورت درمیان انداخته مجلس کنکاش انعقاد یافت بعضی عقلا و ریش سفیدان خصوصا
میرزا عبدالله منغط که از سلاطین زادهای و مردان روزگار دیدهٔ باراي و تدبیر بود حاجي محمد بي و ابوالمحمد بي گفتند که ولایت
خراسان یورت و مسکن صد سالهٔ قزلباش بوده در هیچ زمان ازبکیه در خراسان استقامتی نیافته اند و یورت و مسکن
قدیم ما ماوراءالنهر است یورت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در ماوراءالنهر کسی
که شایستهٔ سلطنت باشد نیست اولی است که روی توجه بدان صوب نهاده کمر همت بضبط آن ولایت بندید و اگر خواهید که بالکلیه
دست از خراسان کوتاه نکنید باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیرهٔ یکساله در قلعهٔ هرات بگذارید و قلاع تولک
و قاین و سیستان و محال اینطرف هرات را بمعتمدان سپارند و چون پادشاه ذی جاه قزلباش اظهار دوستی و اخلاص کرده
کس فرستاده مجدداً مکتوب محبت اسلوب قلمی نمایند که بعون الله تعالی و بحسن موافقت حضرت اعلی و یمن همت ایشان
از تسلط و استیلای عبدالمؤمن خان فراغت حاصل شد و امرای ازبکیه طوق فرمان برداری این محب در گردن نهاده تا
اکنون سخن همانست که عرض شد و خراسان بلا زمان عالی تعلق دارد و ما روی توجه به ماوراءالنهر که مرکز دولت ابا
سلسله است دایم و مشهد مقدس اعلی و نیشابور و ترشیز و قلاع بعضی محال را خالی کرده بلا زمان سپردیم و چون در یورت
بردن کوچ متعذر بود تکیه بر عنایت و الطاف شهریاری و مروت جبلی ایشان کرده فرزندان و اهل و عیال و افراد
اعیان ازبکیه را با برادرم باقی سلطان را در قلعه گذاشته ناموس خود را بلا زمان آنحضرت سپردیم و همت دریغ ندارم
که انشاءالله تعالی چون یورت اصلی بتصرف درآید و بنیان سلطنت استحکام یابد در سپردن هرات و سایر محال خراسان
از فرمان آنحضرت تخلفی نخواهد بود و ظن غالب است که پادشاه قزلباش شیوهٔ فتوت سلوک داشته این رضای
مخلصانه را بسمع رضا اصغا نموده روی موافقت و دوستی را بناخن مخالفت نخراشد و در این نهضت اعلی مشهد مقدس و محالی
که از ازبک خالی شده رضی گشته متعرض هرات و توابع نگردد و بعد از آنکه مهمات ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و
بدخشان حسب المدعا صورت یافته امور سلطنت انتظام یابد اگر میل خراسان داشته باشید از روی اقتدار و استظهار
بخراسان آمده بتسخیر و نظم و نسق آن پردازیم والا بمقتضای وقت عمل کنیم اکثر عقلا و ریش سفیدان این رای را پسندیده
داشته قرارنامه نوشتن و تهیهٔ اسباب قلعه داری نمودند و جمعی از اهل هرات و سرخیلان قبایل که خطهٔ خلاف
ایشان بود گرفته مقید و محبوس ساختند اما بعضی جهلا و جنگجویان بدین صلاح اندیشی راضی نشده گفتند که حالا از پادشاه
قزلباش اثری و خبری نیست و جمعی که پیش آمده اند ده دوازده هزار کس بیش نیستند و مع هذا بسیار نزدیک شده اند و در
بدایت سلطنت از ده دوازده هزار قزلباش که قریب بما شده اند خوف نمودن و پشت بدیشان دادن نوعی از ضعف و
هزیمت است هرگاه با این طریق بماوراءالنهر رفته خراسان را از دست داده باشیم بدنام و مورد طعن بهادران خواهیم بود و در
صورت پیداست که چه مهم از پیش خواهد رفت چون هنوز از اوضاع ماوراءالنهر و قرار داد خاطر امرای آنجا اطلاعی نداریم
دست از مملکت خراسان داشتن و نقد را بنسیه دادن مقتضی عقل و مردانگی نیست که محاربهٔ شجاعت بر میان جان
بسته مردانه وار روی همت بدفع ایشان آوریم اگر مظفر و منصور گردیم آوازهٔ اقتدار خانی بلندی یافته کل مهام بحسب

المرام تمشیت خواهد یافت و اگر عیاذاً بالله مهم بنوعی دیگر صورت بندد باری همگنان معذور باشیم دین محمد خان بشوق ثانی
راغب گردید و اگر صلای پرخاشجویی که لذت حکومت خراسان از مذاق ایشان بیرون نرفته بود این کنکاش را ترجیح نهادند
و دین محمد خان در ایام حیات عبدالله خان در هرج و مرج خراسان بر بعضی امرای بی تدبیر قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود
محاربهٔ قزلباش را سهل و آسان انگاشته از غروری که داشت قرار محاربه با خود داده و جمعی که حرف فتن میگفتند در سوق تکیه
الکرکین بدلی منسوب کردند از حکایات ساکت شدند و ابوالمحمد بی که مرد عاقل کاردان بود محاربهٔ او را با قزلباش سهل
ندیده است و اوضاع او را برونق دلخواه مشاهده نمینمود شبی با جمعی کثیر از ازبکیه از او جدا شده چون مسافت بعیده طی کرده
بود علاجی نتوانست کرد در این اثنا خبر بازگشتن امرای قزلباش رسیده بجهت اخبار موحش که از جانب خراسان با ایشان رسیده
بازگشتند بالکلیه اندیشهٔ قلعه داری از خاطر بیرون کرده بعزم تعاقب از باغچهٔ خواجه نذر کوچ کرده پیشتر آمدند و بجای
قزلباش دلیرتر شده با آنکه میانهٔ او و حضرت اعلی شاهی در رباط پریان هرات مقابله فلکی شد شرح آن مفصلاً در طی داستان
فتح خراسان و اختتام احوال دین محمد خان و باقی حالات ماوراءالنهر بعد از تحریر آن داستان رقم زدهٔ کلک بیان
خواهد گشت انشاءالله تعالی **آغاز داستان فتح خراسان و بیان حالاتی که در خلال این احوال روی داده بارادهٔ تقدیر
ملک متعال قادر ذو الجلال** قبل از این نگاشتهٔ کلک تتمه پرداز شده که در اوایل حضرت اعلی شاهی ظل اللهی یورش خراسان در ضمیر
الهام پذیر تصمیم داده در تهیهٔ اسباب آن سفر بودند که خبر فوت عبدالله خان ازبک رسیده آن اراده در خاطر خطیر او ازدیاد
پذیرفته بعزم درست و طالع میمون در سیوم شهر رمضان المبارک سنه ست و الف که ساعت سعد بود از دارالسلطنه اصفهان
بیرون فرموده چند روز در کاشان انجام مهمات لشکر و ضروریات آن سفر توقف فرموده اردوی معلی را متوجه فرمودند که از
راه خوار و فیروزکوه بچمن بسطام رفته توقف نماید و چون خاطر خطیر بسیر شکار مازندران بهشت نشان که ملک موروث حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بود تا آن ملک بحیطهٔ تصرف درآمده بود ندیده بودند در هنگامی که فرهاد خان در آنجا بود بنفس نفیس جریده
و سپاهی از راه سیاه کوه روانهٔ مازندران شد که تا جمعیت سپاه چند روزی در آن نزهت گاه دلگشا عشرت پیرا بودند بعد از فراغ
سیر و شکار از راه بسطام آیند و احکام مطاعه با حضار امرا و عساکر قلم و همایون فرستاده مقرر داشته که قورچیان عظام
با قورچی باشی روانهٔ بسطام شده باردوی ظفر قرین ملحق شوند و الله وردی خان با غلامان و لشکر فارس و گنجعلی خان با
لشکر کرمان از راه یزد و جابلق بخراسان آمده در هر محل که رایات جاه و جلال نزول اجلال داشته باشد بموکب نصرت
قرین ملحق شوند مجملاً عساکر قزلباش حسب الفرمان قضا جریان فوج فوج روی توجه بسفر خراسان آورده در چمن بسطام جمعیت
نمودند و حضرت اعلی چند روزی در متنزهات مازندران بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عساکر باتفاق فرهاد
خان از راه سیاه رود و خار و استرآباد آمده باردو ملحق شدند و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و عرب سلطان ولد او
و نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان والی مرو شاهجان و نسا و ابیورد چنانچه سبق ذکر یافته از صولت سپاه عبدالله خان از
ملک موروث برآمده و بپایهٔ دولت همایون استقلال جسته بودند و در رکاب اشرف بودند چند روز در چمن بسطام معسکر
ظفر فرجام بود و از آنجا سپاه لشکر فارس و کرمان که نیامده بودند سی هزار کس بنظر درآمدند و در خلال این احوال اخبار متواتر

که عبدالمؤمن خان میرقلی بابا کوکلتاش حاکم هرات را چنانکه گذشت بسیاست رسانید و از لشکر بلخ و بخارا و سمرقند [illegible]
لشکر کشیده با هزاره خان و ازبک خان چنانچه در طی احوال ماوراءالنهر گذشت محاربه نموده بر ایشان ظفر یافته و ایشان را با هم
از سلاطین زادها که مظنهٔ فساد داشته از میان برداشته تمامی ازبکیه طوق فرمان برداری بر گردن گرفته در کمال شکوه و
استقلال و غلبه جیول و ازدحام لشکر متوجه بلخ و خراسانست بعضی از کوته اندیشان کم همت در خیال رفتن خراسان [illegible]
وقت نمیدیدند و صلاح وقت دران دانستند که در خیال متوجه نظم و نسق استراباد گشته خاطر از ضبط آن مملکت جمع نموده عنان
عزیمت بصوب عراق انعطاف دهند که قرارداد خاطر عبدالمؤمن خان معلوم گشته سال دیگر بمقتضای وقت عمل شود و چون
حضرت اعلی شاهی ظل الهی شاهین بلند پرواز همت را بصید عقاب مملکت خراسان در پرواز آورده بودند زیاده التفاتی
بسخنان پست همتان خطا اندیش ننموده بالجمله چند روز که در چمن بسطام سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشته
بودند متوجه نظام و نسق استراباد شدند و چون حکومت مازندران بفرهاد خان تعلق داشت بجهة قرب و جوار استراباد
نیز علاوهٔ مازندران گردیده بموی الیه تفویض فرمودند و حکام استمالت بهم اهالی و اعیان سرکرده سیاه پوشان استراباد
که هر یک [illegible] از مبلوکات رقم اختصاص کشیده در قلم آورده فرستادند و فرهاد خان قرامان بیک نامی از اقوام خود
بداروغگی نصب نموده با سیصد نفر قراملو و غیره فرستاد و سرداران استراباد چون یکدیگر خصومت داشتند و اراده [illegible]
همایون با عساکر قزلباش بدولت اقبال در بسطام نزول اجلال داشت جز طاعت و انقیاد چاره ندانسته تمکین داروغه
مذکوره کردند و در خلال این احوال یوسف قوش بیک نامی بنوعی که در فوق بیان شده از جانب تیم سلطان که بهنوز
رتبهٔ خانی نیافته و عبدالمؤمن خان در حیات بود برسم رسالت رسید خلاصهٔ پیغام آنکه این دولتخواه و برادران که تربیت یافته
و پروردهٔ دولت عبدالله خان بودیم بمحض رضاجوئی او از موافقت پسرش سر باز زده با او اتفاق نداشتیم و او بدین جهة
کینه در دل گرفته اظهار عداوت میکرد حالا عبدالله خان بعالم بقا پیوسته و او در سلطنت استقلال یافته با جمعی که
در زمان پدر با او متفق بوده اند در مقام انتقام است در صورت بندگی آستان ملک آشیان پناهی ندارم و هر گاه
آفتاب موکب همایون پرتو وصول بخراسان اندازد در سلک هواخواهان در آمده غاشیهٔ اطاعت و بندگی بر دوش
گرفته بهرچه فرمایند قیام مینمایم حضرت اعلی ازین خبر مسرور گشته مکتوب محبت اسلوب یارانه و برادرانه باو نوشته نوید
عطوفت و الطاف بی نهایت دادند و محمد بیک ایشیک آقاسی عربگرلو که در سال گذشته بهرات رفته بود همراه یوسف
قوش بیک نزد مشارالیه فرستاده چند اسب تازی نژاد تا تحف و هدایای لایقه بجهة او ارسال داشتند القصه در چمن
بسطام بعد از اجتماع عساکر ظفر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان را از راه استراباد بجانب خارزم روانه نموده بقبایل
یقه ترکمان صاین خانی که قدیما تابع امر و نهی سلاطین خارزم بوده در کنار رود گرگان و اترک اقامت دارند پیغام
استمالت فرستاده باطاعت و انقیاد ترغیب نمودند و مشارالیه برندق سلطان و الغ میرزا پسرزادهای خود را در رکاب
اشرف گذاشته که همیشه ملازم رکاب اقدس باشند و خود با عرب محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرزندان روانه گشت
و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال کوچ از بسطام کرده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان با ذوالفقار خان [illegible]

آذربایجان

آذربایجان و بعضی امرا که همراه لشکریان ایشان بده هزار میرسید چرخچی و مقدمة الجیش فرموده یکمنزل پیشتر فرستادند در
خلال این احوال بخاطر انور خطور نمود که یکی از ملازمان جان نثار درگاه قدس را برسم رسالت نزد عبدالمؤمن خان فرستاده
کتابتی مشتمل بر نصایح مشفقانه و سخنان دلپذیر پادشاهانه و وعده و وعید باو قلمی نمایند و روح الله بیک ایساول صحبت ذو
القدر متقبل این خدمت شده مکتوب مذکور در قلم آمد خلاصهٔ مضمون آنکه چند سالست که او بعزم ملک ستانی همه سال
بطرف خراسان نهضت مینماید و بجهة آنکه ما را در طرف عراق و دارالمرز گرفتاریها بود و او در هنگام فرصت مشهد مقدس
معلی و بعضی محال خراسان را متصرف شده در تسخیر سایر محال تک و دو مینمود و هر مرتبه که ما به آرزوی ملاقات او از عراق
متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی مینمودیم او بمقابل عساکر منصوره در نیامده فرار بر قرار اختیار مینمود و بدین بهانه
متمسک بود که پدرم که پادشاهست رخصت مقابله با پادشاه قزلباش نمیدهد درین آمد و شد ولایت خراسان از عبور لشکر
طرفین پایمال ستم ستوران گشته و رعایا و زیردستان آواره و بیخان و مان شده اند حالا پدر بزرگوار عالم فانی را وداع
نموده سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان بان والا نژاد قرار گرفت اضداد و بنی اعمام را دفع نموده سلطنت
ماوراءالنهر و بلخ و ترکستان باو قرار گرفت او را منازعی نماند و کمال تمکن و استقلال یافته و عموم سپاه ازبکیه مطیع
و فرمان بردارند و ما بجهة استخلاص ملک موروث کمر همت بتسخیر ملک خراسان بسته ایم ان شاء الله وحده العزیز این مرتبه تا [illegible]
آن دست ندهد معاودت بمرکز دولت ممکن نیست و تا بلخ و بخارا عنان یکران باز نمیکشیم و روح الله بیک مذکور را روانه فرموده
موکب فیروزنشان بجانب مشهد مقدس در حرکت آمد و بمصلحتهای نهانی که در عرصهٔ ضمیر پادشاهان و برگزیدگان درگاه الهی
جلوهٔ ظهور داده و دیگران را خبری از آن نیست اقتضای آن فرموده که درین راه شاهزادهٔ کامکار محمد باقر میرزا که خورد
سال بود همراه نموده از معارک خطرناک برکنار باشد از همان منزل در دار شیخ احمد آقای ایشیک آقاسی حرم سپرده روانهٔ
اصفهان نمودند و اردوی همایون بعد از عید اضحی کوچ فرموده چون کالپوش محل نزول لشکر دریا خروش گردید امارات فتح
و فیروزی و علامات نصرت و بهروزی ظاهر شدن گرفت و اختر همایون فال از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاد [illegible]
ولایت نیشابور بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد تبیین این اجمال آنکه حکومت آن ولایت باحمد سلطان نامی که از نژاد
سلاطین ازبک بود تعلق داشت چون خبر قرب وصول موکب همایون فال شاهی باحمد سلطان رسید آثار هواخواهی
قزلباش در ناصیهٔ احوال عامهٔ خلق الله دریافته قدرت حراست و قلعه داری در خود ندیده از خوف سیاست عبدالمؤمن
خان بمیان ازبکیه نتوانست رفت و ملاحظه داشت که در وقت خروج اجازه بسفر حج بیت الله الحرام بیرون آمده احرام ملازمت
درگاه شاهی بسته با معدودی روانهٔ مقصد گردید و امرای ازبکیه متفرق شده بعضی بمشهد مقدس و بعضی بهرات رفتند
و هنوز احمد سلطان از دروازهٔ شهر بیرون نیامده بود که اهل نیشابور باسم سامی همایون بلند آوازه گردانیدند و چون در
کالپوش این خبر بسید میرابوالمعالی نیشابوری که از سادات متعالی مکان و کلانتر عظام الملک بود و از تاریخ فوت [illegible]
بنا بر دولتخواهی باوراق آمده در رکاب حضرت اعلی شتافته بود بجهة ضبط مملکت روانه انسب فرموده حکومت آن ولایت [illegible]
محمد سلطان بیات که در آن وقت حاکم سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان ازبک رخصت یافته قرین اعزاز و احترام

روانه گشت و رایات اقبال از کالپوش کوچ فرموده از راه شقان و جورید متعاقب فرهادخان و امرایی که مقدمة الجیش
بودند بجانب مشهد مقدس علی در حرکت آمد و چون ضبع اسباخی من اعمال شقان محل نزول موکب ظفرنشان گردید منهیان از جانب
فرهادخان و اهالی مشهد مقدس رسیده خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان و بشارت فتح مشهد مقدس بنوعی که در طی احوال از نگشته
سمت تحریر یافت رسانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از ورود این خبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته
بود و شوق ادراک سعادت طواف و زیارت آستان ملک آشیان حضرت امام الجن والانس علی ابن موسی الرضا که مقصد
و علت غائی این یورش خیرمآل بود سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده مجموع سپاه کلاه گوشه شادمانی بر تارک خورشید
شکسته غلغلهٔ بشارت و مبارکباد بگوش مهر و ماه رسیده و از انجا کوچ فرموده بتاریخ بیست و چهارم شهر ذی حجة الحرام
در کنار رودخانهٔ شهر طوس نزول اجلال واقع شد و فرهادخان و امرا و اعیان مشهد مقدس باستقبال موکب همایون آمده
در طوس بسجدهٔ اشرف مشرف شده لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجای آوردند و حکم شد که فرهادخان و امرای چرخچی بعزم
تسخیر هرات روانه شده آن بلدهٔ فاخره را بتصرف درآورند و هنوز اخبار سلطنت دین محمدخان و جمعیت ازبکیه قرار
داد خاطر چنانچه واقع بود بتحقیق نه انجامیده بود روز دیگر که بیست و پنجم شهر مذکور بود احرام طواف مرقد منور امام ثامن
ضامن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که مطاف سبحان ملاء اعلی و سجده گاه روحانیان عالم بالاست بسته روانه شدند و چون
شعشعهٔ نیّر عالم افروز گنبد مبارک که مهبط تجلیات انوار الهیت خورشید مثال درخشیدن آغاز نهاده روشنی بخش دیدهٔ
نظاره کیان عالم شوق گردید حضرت اعلی پیاده گردیده بشکرانهٔ این عطیهٔ ایزدی پیشانی مسکنت بر خاک نیاز سودند و سر
شادمانی از دیده باریدن گرفت از انجا با جهان جهان اخلاص و عالم عالم نیازمندی برهنه پای و گشاده پیشانی مسافت
فرموده زبان حال شاه و سپاه بدین مقال مترنم بود بیت شکر خدا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
آن دولتی که میطلبیدیم از خدا آیینت از عنایت حق در برابرم و کافهٔ خلایق بدین آیین قدم در راه نهاده و کفهای پای را
آسیب خار مغیلان گل گل میشکفت و گوئیا گل و ریحان پی سپر غازیان اخلاصمند بود و مجملا در کمال شوق بروضهٔ مطهر
رسیده جبههٔ اخلاص بر آن خاک پاک سودند و بلوازم دعا و زیارت پرداخته آستان مقدسه را بغایت بسامان از قنادیل
طلا و نقره خالی یافتند و از حلی و زیور ایام قزلباش سوی مجمر طلا چیزی نمانده بود و در همانجا بوداق خان چگنی بحکومت
مشهد مقدس سرافراز فرموده و از آستانهٔ مقدس بچهارباغ تشریف برده در انجا اسیران ازبکیه را که در جام گرفتار
غازیان خون آشام شده بودند بنظر اشرف رسانیدند و از اطوار ایشان و فرستادن سید محمد سلطان تحقیق پیوست که
دین محمدخان در هرات طرح سلطنت انداخته خاطر بجهت ولایت خراسان قرار داده و عدد لشکریان او را الجماعت تا بیست
هزار کس گو میساختند اما اهل خراسان تکذیب قول ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار ایشان نمیدادند و عقلای قوم را
ترجیح مینهادند بالجمله حضرت اعلی فرهادخان را با امرای چرخچی همانروز بجانب هرات روانه فرمودند که تا هنوز ازبکیه استقامتی
نیافته اند و اسباب قلعه داری مرتب نساخته اند الولایت را از ایشان خالی نمایند و از اسیران چند نفر که ملازم دین محمدخان
بودند در مشهد مقدس سپرده فرمودند که چون با ما دعوی اخلاص کرده کس فرستاده بود که اگر در قول خود ثابت قدم باشند

ملازمان او را خلعت داده هرجا باشند نزد او فرستیم و تتمه را بیاسا رسانیدند بالجمله موکب همایون اعلی سه روز در مشهد مقدس
بجهة نظم و نسق سرکار فیض آثار توقف فرموده تولیت آن سرکار را بقاضی خان تربتی که از سادات حیدریهٔ خراسانست
و در فترت ازبکیه ببوداق آمده و در آن اوقات داروغهٔ اصفهان بود عنایت فرموده و تربت حیدریه را بتیول او مرحمت
کرده و بوداق خان چگنی و شاه قلی سلطان چپات را با پانصد نفر از قورچیان عظام و ملازمان رکاب اقدس همراه نور محمدخان
بجانب نسا و ابیورد فرستادند که مملکت موروث او را بدست آورده بمشار الیه بسپارند روز بیست و ششم شهر ذی الحجه از مشهد
مقدس بیرون فرمود چون بقریهٔ جوده سر جام رسیدند در آن منزل محمود بیک شاملو برادر اسلام بیک یوزباشی که در فترت
هرات بهند رفته بود در این ولا از هند بازگشته بهرات رسیده بود و از احوال انجا واقف بود رسید از کماهی حالات خبر داده
عرض کرد که دین محمدخان بنوعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان دست از و بر نمیدارد و حالا ده دوازده هزار ازبک
جرار و دو سه هزار از هزاره جات قبایل بر سر او جمعند اما از رسیدن موکب همایون بدین مقام اطلاع ندارند و گمان دارند که
هنوز در حدود بسطام اند و قرار مقابله و مقاتلهٔ فرهادخان و امرای عظام که پیش رفته اند با خود داده اند و بعد از آنکه وصول
موکب همایون نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت مقابله نداشته باشند باقی سلطان برادرش را با دو سه هزار کس در قلعهٔ
هرات گذاشته خود بماوراء النهر میرود و کرات لشکر جمع نموده بخراسان آید و بهیچ وجه قطع تعلق از خراسان نمی نماید و نمیخواهد که
باسانی مملکت از دست دهد چون بر قول او وثوق و اعتماد بود حضرت اعلی متردد خاطر و متفکر گشتند که چه تدبیر اندیشند که
حصول مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر اشرف رسید که موافق ثبت صفحهٔ تقدیر آمده صورت مطلوب بر وجه احسن
چهره گشود و تبیین اینمقال آنکه بعد از اطلاع بر احوال هرات ارکان دولت قاهره را طلب فرموده بر زبان الهام بیان گذرانیدند
که جمعی کثیر از لشکر ازبکیه در هراتند اگر فرهادخان و امرا که پیش رفته اند پیشتر روند ازبکیه دلیرانه با ایشان محاربه مینمایند
و اینمعنی لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاه ایشان نیست و محاربهٔ لشکر و ثبات قدم ایشان در معرکه که پادشاه همراه باشد
نسبتی بمحاربهٔ سرداران و امرا نمیدارد و محتملست که چشم زخمی بسپاه قزلباش رسد موجب دلیری اعدا گردد و اگر آنگروه تا رسیدن
رایات نصرت آیات بتوقف اقدام نمایند ازبکیه بتهیهٔ اسباب قلعه داری پرداخته لشکر جرار گذاشته و خود بماوراء النهر روند و
هرگاه مهم بمحاصرهٔ قلعه رسد بنا بر استحکام قلعه و استعداد قلعه داری احتمال که معامله بطول انجامد چنین خطور مینماید که کس نزد دین محمد
خان فرستیم که بکمنزل بازگشته آوازه در اندازد که از جانب آذربایجان و عراق خبر موحش رسید که رومیه انتهاز فرصت کرده
بممالک محروسه آمده اند و موکب همایون شاهی از این خبر مضطرب شده مراجعت بجانب عراق کردند و هرگاه خبر بازگشتن قزلباش
باین اضطرار بازبکیه رسد از اندیشهٔ قلعه داری باز آمده سکنات کردیرانه بعزم دستبرد و تعاقب ما و ضبط مشهد مقدس
والحدود عاجلا از هرات بیرون می آیند و اردو را با اغرق و جمعی که اسب زبون داشته باشند گذاشته سپاهی با فوجی که اسب
و کتل داشته باشند ایلغار نموده بفرهادخان و امرا ملحق گردیم و مقید بملحق لشکر فارس و کرمان نشده بایلغار بر سر ایشان
رویم و فرصت قلعه بندی و قلعه داری ندهیم ان شاء الله تعالی اگر خدای تعالی خواسته باشد و تدبیر موافق تقدیر افتد محتملست
که مهم حسب المدعا صورت پذیرد جمیع عقلا و ارباب رای و تدبیر اینعقده را پسندیده داشتند و علی الفور رقمی بفرهادخان نوشته

فرستادند که بقاعده که مذکور شد یکمنزل بازگشته مترصد وصول موکب همایون باشند ایشان حسب الفرموده عمل نموده یکمنزل
پس نشستند و کس نیز بالله ویردی خان و گنجعلی خان که با لشکر فارس و کرمان از راه طبس آمده داخل الکای خراسان شده
بودند فرستادند که مقید باوردن لشکر نشده خود را بموکب همایون رسانند و جناب اعتماد الدوله حاتم بیگ با شاه سلطان
میر جمشید بیگ و سایر لشکریان اردوی اغرق گذاشتند که باهستگی کوچ کرده می آمده باشند و در وقت چیلین یکشنبه غره شهر محرم
از فریاد جرد سر جام سوار شده بر همنوقاید اقبال همعنان فیروزی و اجلال بایلغار روانه گشتند و در راه بفرهاد خان و
امرا که یکمنزل از قلعه تاجند پس آمده بودند بموکب همایون ملحق شدند والله ویردی خان و گنجعلی خان نیز اردوی خود را انداخته
با جمعی که اسپ ایلغار داشتند ایلغار کرده بر سر پل هرات رود بموکب اعلی پیوستند عجلا موکب همایون مسافت ده روزه را
در چهار روز و نیم طی نموده پنجشنبه پنجم شهر محرم در حوالی پل سالار هرات که چهار فرسنگی شهر هرات بمخالفان رسیدند و صباح روز
ششم صف قتال آراسته فیما بین در رباط پریان اتفاق افتاد

ذکر محاربه حضرت شاه جمجاه با دین محمد خان ازبک و ظفر یافتن بعون و عنایت الله

در فوق رقم زده کلک سوانح نگار شد که دین محمد خان از وصول موکب همایون شاهی
خبر نداشت و آمدن فرهاد خان و امرا شنیده از شهر بیرون آمده که خبر بازگشتن امرا و قزلباش بنوعی که مذکور گشت در میان
ازبکیه شایع شده او را از فکر قلعه و ترتیب اسباب قلعه داری انداخته بعزم استقبال ایشان پیش آمده بحوالی پل سالار فرود آمده
بود و از غایت جهل و غرور محاربه قزلباش را سهل و آسان انگاشته بنوعی شعله نخوت و پندار در کانون ضمیرش زبانه کشیده بود
که جز بر تحریک تیغ آبدار انطفا نمی پذیرفت صباح آنروز که جمعه ششم شهر محرم الحرام بود طلیعه لشکر قزلباش ظاهر شد دین محمد خان
جرخچی جوانغار و برانغار آراسته باقی سلطان برادرش با میرزا عبدالله منقط و حاجی بی حاکم هرات در دست راست و بعضی
امرا در دست چپ قول گذاشت و مقرر کرد که هرگاه از جانب قزلباش غلبه لشکر مشاهده نمایند بی تاخیر با لشکر قول جلو انداخته
همت بانهزام لشکر قزلباش گمارند و خود یکهزار نفر از یکه جوانان گزیده و اعتمادی همراه گرفته در طرف دست چپ ایستاد
و مقرر کرده بود که اگر جنود ازبک غالب گردند و اگر مغلوب آن یکهزار نفر از وجود نشوند و رایات جلال چون به پل سالار رسید
از حرارت هوا و شدت ایلغار اکثر اسپها از کار مانده از ملازمان رکاب اقدس زیاده از سه هزار کس بموکب همایون نرسیده
بودند با قشون فرهاد خان و امرای جرخچی بده هزار نفر رسیدند اما یکی از اعراب میش مست که حضرت اعلی را میشناخت و حضرت
اعلی او را سر ترپل دیده بود آمده از وصول موکب شاهی بدین محمد خان خبر داد و از کیفیت و کمیت لشکر پرسیدند گفت
اندک اردوی با آنحضرت اما لشکر قزلباش از عقب بلا فاصله می آیند امرا و ریش سفیدان کنگاش بمیان آورده راضی بمحاربه
پادشاه قزلباش نشدند صلاح دیدند که بازگشته بهرات روند نامه دوستانه بنوعی که تمهید یافته بود بخدمت اشرف فرستاده
گفتگوی صلح بمیان آوریم و باقی غازان در شهر و قلعه گذاشته روانه ماوراء النهر گردیم و محاربه با پادشاه قزلباش اصلا صلاح
دولت نمیدانیم دین محمد خان در جواب امرا و ریش سفیدان گفت اگرچه این رای پسندیده است اما وقت بسیار تنگ شده و
قزلباش نزدیک شده اگر امشب کوچ کرده روی بشهر آریم نصف این لشکر پراکنده میگردند و در شهر ایستادن فرصت نخواهد
شد که اسباب قلعه داری ساخته روانه شویم و بی جنگ و جدال گرفتار عار فرار میگردیم بهتر آنست که مردانه روی بمعرکه

کارزار

کارزار آوریم اگر غالب گردیم فهو المطلوب و اگر مغلوب شویم شکست یافتن از پادشاه بزرگ عالیشان عیب نیست و بهانه
ازبکیه بجهت آنکه بجبن و بددلی منسوب نگردند ناچار تن بمحاربه دادند مجملا حضرت اعلی تکیه بر عنایات الهی و اقبال نامتناهی
کرده فرهاد خان و ذوالفقار خان و امرای جرخچی را با چهار پنج هزار کس پیشتر فرستادند و قول همایون بوجود اشرف آراسته
امرا و قورچیان و غلامان دست راست و دست چپ هر یک در محل خود قرار گرفتند و در رباط پریان تلاقی فریقین روی
داده جرخچیان هر دو گروه با یکدیگر آمیختند غازیان عظام تیز عنانی کرده بیکبار بهیات اجتماعی خود را بمخالفان زده جرخچی
ازبک را منهزم ساختند و تمامی لشکر بهوس مردانگی و آوردن سر و اخترمه رو بمخالفان آوردند چنانچه بر سر فرهاد خان
کسی چندان نمانده بود باقی سلطان چون انهزام لشکر جرخچی مشاهده نمود با لشکر جوانغار جلو انداخته جلو جرخچی قزلباش
تاب آن صدمه نیاورده بازگشتند و چون فرهاد خان که علم علامت سردار لشکر همراه نداشت لشکریان جرخچی
در معرکه فرهاد خان را نیافتند که بر سر او یکجا جمع شوند و ازبک هجوم آورده بود در راه انهزام پیموده شکست فاحش
خوردند چنانچه لشکر قزلباش بقول همایون رسیده نزدیک شد که موجب برهم خوردگی قول گردد فرهاد خان با چند نفر
در میان معرکه مانده خود مباشر حرب شده بود در اثنای کر و فر زخم دار شده طریق انهزام پیمود و بین الاقران متهم گردید
بدنام انهزام گریز گشته غبار عار فرار بر چهره روزگار او نشست چون حضرت اعلی مشاهده فرمودند که فرهاد خان و
امرای جرخچی منهزم شده شکست بر لشکر آذربایجان افتاد الله ویردی خان و قورچی باشی و امرای عظام و غلامان و
قورچیان دست راست و دست چپ را رخصت محاربه داده ایشان حسب الامر اعلی بمحاربه اعدا شتافتند و از آنطرف
نیز لشکر جوانغار و برانغار بمعرکه کارزار شتافته هر دو سپاه بیکدیگر آمیخته گرد معرکه نبرد بفلک نیز گرد رسید اگرچه اکثر
ازبکیه در آنروز از وصول موکب ظفر قرین شاهی واقف شده دل از دست داده بودند اما ثبات قدم و مصابرت ورزیده
جنگهای مردانه کردند آخر الامر از صدمات دلیرانه دلاورانی که از قول همایون در رکاب اقدس بجنگ مامور شده بودند
تزلزل بحال ازبکیه راه یافته از ستیز و آویز عاجز آمده راه انهزام پیمودند و نسیم فتح و فیروزی بر ناصیه احوال غازیان
جان نثار وزیدن گرفت دین محمد خان که شکست لشکر ازبک مشاهده نمود با یکهزار نفر از بهادران نامی که همراه داشت از
طرف دست چپ که مقابل دست راست قول همایون بود باراده آنکه خود را بر قول همایون زند پیش راند و از کثرت گرد و غبار
مشاهده غازیان نکرده بر حضرت اعلی با بعضی از ملازمان و مقربان رکاب اشرف که کاتبش دویست نفر بودند در معرکه ایستاده
که سلطانعلی سلطان چکنی ولد بوداق خان با بعضی دلاوران که چتر و موکب همایون بودند ملاحظه نمودند که از میان
[illegible] زاری که در آن حوالی بود طلیعه لشکر ازبک نمایان شده برق کلاه خود و [illegible] و خفتان درخشیدن گرفت بحضرت اعلی خبر دادند
ملازمان رکاب اقدس از قلت لشکر اندیشیده بقدری پریشان خاطر گشتند حضرت اعلی که از اینحال خبر یافتند بنور فراست
دانستند که دین محمد خانست که بعزم نبرد همایون آمده در کمال تهور و مردانگی بملازمان ظفر انتساب خطاب کردند که چه ایستاده اید
از عار فرار اندیشیده مردانه وار قدم در معرکه کارزار نهید که بمردی کشته شدن به از زندگی بنکبت **نظم** چنین گفت
هنگام غیرت پلنگ * چو با شیر جنگی در آمد بجنگ * بنام ار بریزی مرا گفت خون * به از زندگانی به ننگ اندرون * چنین مسموع

کراول کسی که از جوانان قزلباش اسپ جهانید بهادری از بهادران ازبک را انداخت علی بیگ امیر شکار استاجلو بود
احمد آقای کرابالو بود همچنین یکیک از جوانان نصرت نشان که چشم و موکب همایون بودند استقبال ان طایفه کرده هر کدام
یکی از مخالفان را که اسپ جلادت پیشتر رانده بودند از صدر زین ربودند تا چهل پنجاه نفر از بهادران ازبک بر خاک هلاک
انداختند چون قضا کرد او با بر فرق روزگار دین محمد خان ریخته بود عنان یکران باز کشیده پیش آمدن دلیری نتوانست کرد و خوف
و دهشت بر انکروه استیلا یافته روی از معرکه برتافتند حضرت اعلی خواستند که بنفس نفیس متباشر جنگ گشته بدین محمد خان خود را
و به نیروی اقبال بهر طریق که باشد او را بدست آورند ملازم کنجعلی خان رسیده از جانب او پیغام آورد که قول دین محمد خان هنوز در
عقبست از انجهة حضرت اعلی از آن اراده منصرف گشته صبر کردند که بقول او رسند اما غازیان دست از تعاقب باز نداشته
بسیاری از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان یافته از معرکه بدر رفت کال بیگ
قورچی که در سلک غلامان خاصه شریفه بود میگفت که من بدین محمد خان زخم سنان زده ام طاقیه اش افتاده دیدم که
یکی از بهادران طاقیه از سر خود برداشته بر سر او نهاد خود سر برهنه میرفت دانستم که دین محمد خان بود و آن طاقیه را یکی
از غلامان برداشت اما هیچکس آنچه مدرا الله قبول نکرد و برزاده طالش ابدال بیگ نام با او منازع بود و میگفت من
زخم زده ام مسود اوراق از مولانا ابراهیم مشهدی که سابقا از ملازمان سلسله میرزا ابوطالب رضوی بود و در فترت
خراسان و استیلای ازبکیه در هرات افتاده منشی میر قلی بابا بود و بعد از آن دین محمد خان شد در مجلس که کاش
خصوصیات احوال دین محمد خان و شرح جنگ مذکور بنوعی که تحریر پیوست از و استماع نمودند و او میگفت که من همراه خان
بودم در وقتی که بقصد قول همایون رانده از میان نی زار بیرون آمد مشاهده کرد که اندک مردم ایستاده اند و از دور سیاهی
دیگر بنظر در آمد و از مشاهده آن سیاهی رعب و هراسی در دلها افتاده اعیان ازبکیه و اتالیقان که همراه بودند عنان او را
گرفته عرض کردند که مردم ما شکست خورده اند قریب بشهر رسیده اند و پس پشت ما لشکر قزلباش گرفته اگر ما خود را بجنگ
این فوج مشغول کنیم قیب شاهی که از دور سیاهی میکند پیشتر آمده ما را در میان میگیرند و یک کس را امید نجات نیست کار
از سعی و کوشش گذشته تا وجود حضرت خان سلامت و بسیاری نرسیده و کار صعبتر نشده بیرون باید رفت و چون خان
آثار کراهت در ناصیه مردم مشاهده نمود که ما صدق آیه جنود لم تروها بظهور آمده همگی بهادران اراده فرار
دارند ناچار روی از معرکه برتافت تا چون عنان گردانید بنوعی تفرقه و پراکندگی در میان انجماعت افتاد که با دین محمد
خان زیاده از بیست کس نماند و قزلباش از عقب می آمد و سه مرتبه داخل شدند و سر نیزه در حین فرار بخان رسیده زخمی
خورده بود اما از رفقا پنهان کرد و در حوالی چهل دختران مشاهده شد که خون بسیاری از جیب و علی در قوران آمده در آنجا من
رخصت داده گفت تو اهل و عیال در شهر داری بکجا می آیی بازگرد من از آنجا بازگشته خود را بشهر انداخته مخفی گشتم تا وقتی که
استقامتی در شهر پیدا شد مجملا حقیقت حال در آن روز معلوم شد و باقی سلطان با سی چهل کس از معرکه بیرون رفته بود بطرف
کهدستان افتاده از آنجا راه شیرغان پیش گرفت و از معبر کرکی گذشته ببخارا رفت و برحسب تقدیر الهی او را در ماوراء
النهر ترقیات عظیم روی داده چنانچه عنقریب گذارش خواهد یافت القصه در آن جنگ بسیاری از معارف سپاه کشته شدند

اکثر امرای

اکثر امرای ازبکیه خصوصا حاجی بی حاکم هرات و تاجری بهادر و میرزا عبدالله منقط و محمد یار اغلان بعضی
در معرکه بقتل رسیدند و بعضی گرفتار شدند و از سرداران معتبر کسی بیرون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و دامن
کازرگاه و از آنجا تا کهدستان مخالفان را تعاقب نموده قتلی بافراط کردند عدد قتیلان تا چهار هزار کس رسید اما از شدت
ایلغار چند روزه و بسیاری تک و تاز معرکه نبرد و حرارت هوا اکثر اسپهای لشکریان از حرکت باز مانده از آنجا پیشتر
نتوانستند رفت و شب نیز حایل شد و از جماعت ازبکیه که از معرکه جان بسلامت بردند هر کس اهل و عیالی در شهر
داشت رو بشهر آورده دست اهل و عیال گرفته از اموال آنچه توانستند برداشتند و راه میمنه و فاریاب پیش گرفتند جمعی
که اهل و عیال نداشتند از جنگگاه راه فرار پیمودند حضرت اعلی بفیروزی و اقبال بکاروانسرای بریان سواد هرات تا رسیده
بشکرانه این موهبت علیه از عطایای ایزدی قرین حال خیر مال گشت ملتفت استیصال بقیة السیف که اکثر ضعفا
و عورات و اطفال همراه داشتند اغماض فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرود آمدند و درین معرکه از عساکر منصور
کسی که نام و نشانی داشته باشد بغیر از ولی بیگ یوزباشی استاجلو و قاسم بیگ جلودار شاملو ضایع نشد و عدد کشتگان
قزلباش بصد نرسیده اردوی اغرق که حاتم بیگ وزیر و بقیه لشکر متعاقب می آمدند بکاریز باخرز رسیده بودند که
شاه ویری بیگ یساول صحبت بای بردلو از جانب اشرف رسیده مژده فتح و فیروزی رسانید و کوچ بر کوچ رفته
در سر خیابان هرات بیکدیگر رسیدند و اهالی هرات و میران قبایل و هزاره جات قبچاق و تیموری و طاهری و جمشیدی
بملازمت اشرف رسیده بتلطفات پادشاهی اختصاص یافتند و از اهالی غوریان خواجه جلال الدین اکبر جمعی را
با خود متفق ساخته پیشتر از موکب همایون بر سر قلعه غوریان رفت شاهم کلته که در قلعه بود محاصره نموده و جمعی از
قزلباشان ملازم کنجعلی خان برحسب الامر بدان خدمت مأمور شدند شاهم کلته و بهادران رفیق او چون از حقیقت
حالات خبر یافتند چاره بجز فرار ندیدند خود را از طرفی که مردم کمتر بودند بیرون انداخته راه فرار پیمودند و بیرونیان
خبر شده متعاقب کردند و جمعی کثیر از ازبکیه گرفتار و مقتول شدند شاهم کلته با چند نفری بدر رفت اما در حدود غور
آباد بسر فالیزی رسیده میخواست خربزه بدست آرد دشتبانی رسیده بیحابا چنان مطراقی بر سر او زد که از اسپ
غلطیده بخاک افتاده بیهوش شد و صاحبان فالیز رسیده او را شناخته گرفته در هرات بنظر اقدس رسانیدند
و درین اثنا خبر کشته شدن دین محمد خان رسیده بتحقیق پیوست اما طریق کشته شدن او بر چه وجه واقع گشت معلوم
نبود جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسیده جسدش در میان کشتگان بوده که در آن نی زار افتاده بود اما بتقریر مولانا ابراهیم
منشی که تحریر پیوست و گفته بود که تا چهل دختران همراه بودم منافی این قولست و آنچه بصحت پیوست آنست که چون
بحوالی ماروچاق میانه ایل قاجی رسیده خون بسیاری از زخم او رفته ضعف بر او غالب شده بود و چند نفری که همراه او
بودند او را در گوشه فرود آوردند که لحظه استراحت نماید و خود بمیان ایل قاجی رفته که غذایی جهة او و خود بهم رسانند
جماعت مذکوره از حال و خبر یافته بر سر او آمده کار او را با تمام رسانیدند القصه در همانجا رخت بسرای آخرت
کشید و رفقا جسد او را در آن حوالی بخاک سپرده رفتند و قولی آنست که جماعت قاجی جسد او را براب مرغاب انداختند القصه

چند روز حضرت اعلی در بیرون شهر اوقات شریف بتعیین سرانجام مهم صرف نموده بر والی هر کس باز میرسیدند چون در
عراق نوید حکومت هرات بفرهاد خان داده بودند اگرچه درین سگستی که از شومی تدبیر خود خورده بود باطن اقدس ازو
غبارآلوده بود اما بوعده وفا فرموده تمام ایالت و دارائی هرات و امیرالامرائی خراسان بکفایت او نهادند
وکلای فرهاد خان در مقام ضبط و نسق مملکت درآمده اکثر مردم او در شهرها جا گرفته بودند و درین اثنا از تقدیرات
ملکی قضیهٔ قتل فرهاد خان بوقوع انجامید حکومت هرات بحسین خان شاملو قورچی شمشیر تفویض یافت ذکر قتل فرهاد
خان و بیان بعضی قضایا که در آن اوان دست داد و مراجعت موکب همایون بطالع سعد و بخت میمون سبب ظاهری
فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لاف‌های گزاف میزد و میگفت آرزو دارم در معرکه که حضرت اعلی شاهی تشریف
داده باشد جان خود را نثار موکب همایون سازم چون پیمانهٔ نخوت و غرورش از بادهٔ پندار لبریز گشته بود دست
بادهٔ غفلت شده در جنگ دین محمد خان سستی کرده شکست خورد و از شکست او نزدیک بود که چشم زخمی بدولت قاهره
و ذات اقدس برسد و از آنجهت مستحق عقوبت بود تا من بعد بترجیب یکان بارگاه معلی در معارک کارزار جان خود را
نثار کرده گران رکابی نکنند و سبب دیگر آنکه بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت همایون اعلی گمان غدری باو برده بودند
و در مقام امتحان درآمده رفته رفته از اطوار او آن گمان بسر حد یقین رسید و خود نیز استشمام این رایحه نموده بود
و اینمعنی از مشارالیه که مرد بارای و باهوش و صاحب خرد بود و مکرر مشاهدهٔ فراز و نشیب حوادث نموده لطمهٔ روزگار
خورده بود بغایت ناپسند افتاد که با وجود این همه ترتیب و جاه و بزرگی که بدولت اشرف یافته بود قدر شفقت‌های شاهانه
ندانسته بوساوس شیطانی از راه رفته طریق غدر و کافر نعمتی سپرد اما چون بدلایل و براهین قاطعه نقد اینمعنی در دار
الضرب همایون سکهٔ قبول یافته بود و پرتو شعور او باینمعنی تافته دیگر اعتماد در امنی شایست بجلا تحریک کار فرمای
قضا و قدر اسباب قتل او آماده گشت و الله وردیخان و بعضی امرا و اعیان و غلامان آن بدبخت مأمور گشته در ایشان
بمنزل او رفته با تمام کار او پرداختند و در وقتی که الله وردیخان دست بمیان او زده خنجر او را از غلاف کشید او
دانست که مطلب چیست بهمین قدر بعبارت ترکی گفته بود سیلی اولدی یعنی کار ما چنین شد ذوالفقار خان برادرش که
امیرالامرای آذربایجان بود در کمال اضطرار خود را بدرون تحفانه رسانیده مترصد قتل میبود چه گمان نداشت که با وجود قتل
برادر او را زنده گذارند اما حضرت اعلی در باب او جز لطف و شفقت امری بظهور نیاورده همان روز بخلاع فاخره سر
افراز فرموده خاطر او را اطمینان بخشیده مشارالیه از روی اخلاص عرض کرد چون فرهاد خان مستحق عقوبت شده
بود چرا این خدمت به بنده رجوع نشد آری معنوی عنصر سلاطین بچون سرشته شده و عرصهٔ ضمیر پادشاهان عالم
دیگرست حکیم بیدار دل هشیار مغز باید که از نشئهٔ بادهٔ جاه و بزرگی سرمست نگردد و در جولانگاه قرب سلاطین پای
اندیشه‌اش نلغزد بس عقلای رای در خدمت سلاطین بمرتبه رسیده در عالم قرب درین شاه راه اخلاص منحرف گشته سیلی
روزگار خورده اند و آتش قرب ابد آمن پیدا نشی افروخته عاقبت بدان سوخته اند سعادتمندی که در آن حال
توفیق الهی یافته مضمون این رباعی از منظومات راقم حروف است رباعی ای دل ز شراب قرب بیهوش مشو از بادهٔ وصل

مست

مست و مدهوش مشو ﴿ هرچند که دوست مشتری ناز بود ﴿ در عرض نیاز گوش خاموش مشو ﴿ بالجمله بعد از کشتن او حکومت هرات را
بحسین خان قورچی شمشیر تفویض فرموده و بکتاش خان استاجلو را برتبهٔ امارت سرافراز ساخته بقلعهٔ مارو چاق و ضبط
مرغاب فرستادند و مشارالیه قلعهٔ مارو چاق تعمیر نموده از بالای مرغاب بحیطهٔ ضبط درآورده در آبادانی اهتمامی
نمودن گرفت و حکومت هر ولایتی از ولایت خراسان بیکی از امرای اخلاص شیمه عنایت شد درین اثنا ملک جلال الدین سیستانی
که از صدمات لشکر ازبک ترک ولایت سیستان کرده بدرگاه جهان پناه آمده بود و از خدمت اشرف رخصت یافته
درین هنگام در قندهار بود بملازمت اشرف رسیده و حکومت سیستان نامزد گنجعلی خان شده بود و باو اختصاص شد
محراب خان قاجار که حاکم طبس بود از آن راه می‌آمده که باردوی همایون پیوندد و در تون الله یار اغلان حاکم آنجا را محاصره
نموده در کرنگاه روز که بعد از تردد آمده استراحت نموده بودند او با ملازمان از دروازهٔ شهر بیرون آمده راه انهزام
پیمود پس محراب خان واقف شده تعاقب نموده او را بدست آورده و سایر ازبکیه را بتیغ انتقام گذرانیده و او را در هرات
بپایهٔ سریر اعلی رسانیده عنایت عامی درین باب یافت و حکومت خواف و باخرز باو تعلق گرفت شرح رفتن نور محمد خان
باتفاق بوداق خان بمرو شاهیجان و تمکین او بحکومت ملک موروث و حاجی محمد خان والی خوارزم بخوارزم رفتن و بدست
آوردن محمد ابراهیم سلطان خبر محی اقبال شاهان در آغاز فتح خراسان مرقوم شد که بوداق خان قورچی و قورچیان عظام را
همراه نور محمد خان بمرو شاهیجان فرستاده و ایشان بآنطرف رفته چون به باغباد رسیدند محمد ابراهیم سلطان ولد [illegible]
محمد سلطان که از بنی اعمام عبدالله خان و خالوزادهٔ عبدالمؤمن خان و جوان صبیح الوجه هشتده ساله بود در باغباد
بحکومت قیام داشت از اخبار برهم خوردگی ماوراءالنهر و آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین حضرت اعلی و رسیدن نور محمد خان
با لشکر قزلباش که مقارن یکدیگر بوقوع پیوست تزلزل باحوال او راه یافته تاب توقف نیاورده اراده نمود که خود را
بمرو رساند و از راه چهارجوی به بخارا رود قورچیان عظام و غازیان جلدی بطلب او شتافته کالطائر تا بلیغ در
او را در میان گرفتند ازبکیه که در ملازمت او بودند تاب صدمهٔ قزلباش نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند و محمد
ابراهیم سلطان بدست غازیان ظفر فرجام درآمده همچنین نسا و ابیورد را بتصرف درآورده روی توجه بمرو شاهیجان
نهادند سلیمان بیادل و دولی محمد سلطان برادر دین محمد خان که در مرو بودند از آوازهٔ وصول موکب همایون و ورود
نور محمد خان پریشان خاطر گشتند اکثر قبایل که در ولایت مرو اقامت داشتند بل عامهٔ خلق آندیار را بجانب نور محمد
خان که وارث آنملک بود راغب یافتند لاجرم توقف را محال انگاشته در کمال یأس حرمان دل از ملک و مال برداشته
طالب مأمن گشتند و بتحقیق پیوست که رایات نصرت آیات شاهی از مشهد مقدس بجانب هرات توجه نموده و لشکر
قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته از آنجهت نتوانستند که بهرات رفته بدین محمد خان ملحق گردند
با تقرب و از راه چهارجو به بخارا شتافتند و اهالی مرو شعار دولتخواهی نور محمد خان ظاهر ساخته باستقبال او شتافتند
از قبایل جلاد و علی ایلی و سایر ترکمان الحمد و جمعی کثیر بر سر نور محمد خان جمع شده بهمان ظفر و اقبال بخطهٔ مرو درآمد
مقارن اینحال خبر فتح هرات و استیصال لشکر ازبک بایشان رسیده نقاره‌های شادمانی بنوازش درآورده در

انولایت خطبه و سکه باسم و لقب همایون آرایش یافت و بوداق خان و قورچیان عظام بمیامن دولت ابد مقرون شاهی نواب
محمد خان را بر مسند سلطنت ملک موروث متمکن ساخته محمد ابراهیم سلطان ابا حاجی از غازیان قزلباش بخدمت اشرف فرستاد
و ورود ایشان دار السلطنه هرات باردوی گردون شکوه رسانیده منظور انظار عاطفت شاهی گردید و حضرت اعلی خاطر او را بتوجهات
خسروانه اطمینان داده نوید عاطفت پیش از پیش شد و او را بطهماس قلی بیک کرجی غلام خاصهٔ شریفه سپردند که معزز
و محترم نگاهدارد و همچنین از جانب حاجی محمد خان نیز عرایض اخلاص آیین رسید که بیمن توجه شهریاری ممالک خارزم بدستور
زمان سابق بتصرف درآمده عرصهٔ این ولایت را از خار و خاشاک ارباب خلاف پاک گردانیده و دیگر باره این دولتخواه بر سریر
عز و جاه تمکن یافته همواره زبان حال بدین مقال گویاست **نظم** اگر هر موی من گردد زبانی ٭ شود هر یک ترا تسبیح خوانی ٭ هنوز از آن
زبانی خسته باشم ٭ ز صد شکرت یکی ناگفته باشم ٭ الحاصل بعد از قضایای مذکوره حضرت اعلی از خیابان بباغ شهر هرات تشریف
برده چند روزی بانتظام مهام خراسان و انجاح مطالب و مدعیان ارباب حاجات و دولتخواهان پرداخته جمعی از اهل خراسان را
که در زمان ازبکیه اخلاص و دولتخواهی بظهور آورده و بعضی ترک اوطان نموده بعراق آمده و بعضی با ازبکیه مخالفت نموده
قلاع خود را نگاهداشته بودند بسیورغالات و انعامات و خلاع فاخره نواخته بین الاقران سمت امتیاز بخشیدند و بعد از فراغ
از مهام مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت عزم مراجعت فرموده موکب ظفر نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده قریب
یکماه در مشهد مقدس توقف فرموده بنظم و نسق آستانهٔ متبرکه پرداختند و خدام و مدرسیان و حفاظ و سایر عمله و خدمتکاران
و اطعام فقرا و اکابر خواران بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین یافت و از قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان و قالیهای
بتکلف کرمانی و جوشقانی و اوانی و ظروف آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود سرانجام یافته در زیب و زینت روضهٔ مقدسه کوشیدند
و تا در مشهد مقدس معلی نزول اجلال داشتند هر صبح و شام بسعادت زیارت فایز گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات
بنفس نفیس بخدمت جاروبی و فراشی حرم محترم و سایر خدمات قیام نمود چون در خراسان امری که باعث توقف باشد نماند روضهٔ
مقدسه را وداع فرموده رایات فیروزی آیات از راه خبوشان بعزیمت استراباد بجانب دشت جرجان در حرکت آمدند

ذکر شکار کردن خاقان بلند قدر والا مکان در رادکان چون رادکان محل نزول موکب ظفر نشان گردید نشاط شکار از
خاطر خطیر همایون سر زده طرح قمرغه یعنی شکار جرگه انداخته عساکر منصوره برحسب فرمان جانوران شکاری را از چند روزه
راه در مکان معین جمع آورده چون دایرهٔ شکار جرگه درست بهم داد چندان جانور بجرگه درآمده بود که محاسب وهم از
تعداد آن بعجز و قصور اعتراف مینمود و هنوز عرصهٔ جرگه کیفیتی بود که حضرت اعلی بمیان جرگه درآمده چند گور بنظر درآمد
اشهب صبا رفتار فلک مدار اگر هر گامی بر بریدی سریع السیر فلک پیشی گرفتی در آن عرصهٔ نشاط افزا بجولان درآورده بجانب
گوره خران انعطاف دادند و بعد از تک و تاز بسیار بضرب تیغ آبدار همه را از پا درآوردند و از صبح تا پیشین که عرصهٔ جولان
فراخی داشت باسب تاختن و صید انداختن پرداختند و یکدو نفر از مقربان در رکاب اشرف کمک و دو مینمودند اما رخصت
صید افکندن نیافتند و آنحضرت کمان بهرامی بر سر جنگ آورده جلوداران تیرهای خدنگ دسته دسته چون عقابان تیز پر
میرسانیدند و از جنگ آنحضرت بال گشوده بصید آهوان و جانوران در پرواز آمده هر صیدی که بنوک ناوک دلدوز خسرو گیتی

افروز از پای درمی آورد نزدیکان رکاب اقدس حساب شمارهٔ آن نگاه داشتند در آن روز یکصد و شصت و دو جانور بضرب
تیر شهاب آسای حضرت اعلی بر خاک هلاک افتاده بود چون حلقهٔ شکار دایره کردار تنگ شد بعضی از امرا و قورچیان و مقربان
رخصت صید افکنی یافتند بعد از لحظهٔ اکثر ملازمان رکاب اقدس از قورچیان و غلامان و غیر ذلک مرخص گشته شکار انداز
گردیدند بالاخره عموم سپاه رخصت یافته کار بجایی رسید که آهو و جانوران شکاری از تک و تاز باز مانده قدرت حرکت
نداشتند مردم پیاده بجرگه درآمده دستگیر میکردند **مصرع** کسی نماند که صیدی نیاوردش در دام ٭ و هنوز تا موازی دو سه هزار آهو
در میان جرگه سرگردان و متحیر مانده بهر سوی شتافتند خود را بستهٔ دام عنا دیده راه فرار مسدود می یافتند از نوادر و غرایب
حالات امری غریب از حیوانی چند مشاهده شد که آهوان بیچاره چارهٔ دیگر نیافته بالهام ملهم غیبی روی بجانب حضرت اعلی که
سواره ایستاده بودند آورده بردور آنحضرت محیط گشتند بعد از آنکه دو سه مرتبه گشتند پناه بموکب عز و جاه آورده در همانجا
بزانو درآمده خوابیدند و انعام برمثال یتاق گوسفندان بنظر درآمد حضرت اعلی بعد از مشاهدهٔ این حال مردم را نهی فرمودند
حکم شد که دیگر کسی متعرض جانوران نشود بعد از زمانی ممتد که وقت غروب آفتاب بود و جانوران نفسی آرمیدند رقم آزادی
بر صحیفهٔ حال ایشان کشیده امر فرمودند که طرف دشت را گشوده راه دهند و هیچ آفریده را قدرت نبود که پیرامون جانوران
گردد و تخمینا دو سه هزار جانور از عرقاب بلا نجات یافته بجانب دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هر کس که شکاری داشته
باشد بنظر انور رسانند و همگی اجمع نموده در میانهٔ عساکر منصوره قسمت یافت و از آنجا شکار کنان از راه خبوشان و سملقان
و جرمغان بدشت جرجان نزول اجلال فرمودند اراده توجه استراباد و نظم و نسق آن ولایت و تادیب متمردان اخلو و کوکلن
و سایر الوس صاین خانی که همیشه متعرض الکاء مذکور میشدند از خاطر خطیر سر زده عنان عزیمت بدانجانب معطوف داشتند

ذکر توجه نصرت رایات شاهی بصوب استراباد و تنبیه متمردان بدنهاد و تعمیر قلعهٔ مبارک آباد القصه دار الملک استراباد
از متنزهات عرصهٔ ایران و صحاری دلگشاست زیرا که از یکطرف بدریای خزر پیوسته است به نزاهت و خرمی در ربع
[illegible] یکسان و قطعه ایست از روضهٔ جنان و مردم آنجا بتشیع فطری و حلیهٔ ایمان آراسته در زهد و تقوی درجهٔ عالی
دارند اما از اجامره و اوباش هم خالی نیست بدستور سایر محال طبرستان گاهی هوای طغیان و عصیان بر سر ایشان
می افتد و این طبقه را سیاه پوش می نامند و در زمان شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ممالک ایران در نهایت
کمال بود از ضبط حکام سیاه پوشی از سر بیرون کرده در کمال هواداری رعیتی مینمودند اما قبایل و عشایر الوس صاین خانی از اخلو و کوکلن
و ایمور و سالور و غیر ذلک که از اتباع والی خارزم و ببقیه ترکمان مشهورند و در کنار آب اترک که میانهٔ ولایت جرجان و
خارزم فاصله است اقامت داشتند تا کنار رود گرگان آمده زراعت بسیار در آن صحرای بی پایان نموده مال زروعی بحکام
میدادند و حکام نیز بجهة آبادانی مملکت مانع نمیشدند تا اگر رفته رفته آن طبقه سر طغیان برآورده همیشه دست درازی بمملکت
استراباد میکردند و حکام استراباد بدفع فتنهٔ ایشان قلعهٔ مبارک آباد در کنار آب گرگان ترتیب داده معمور کرده بود که حکام از
شهر نقل نموده در آنجا بجهت محافظت مملکت قیام نمایند که از بقیه ترکمانان مضرتی نرسد بعد از رحلت شاه جنت مکان که نواب
سکندر شان بالشکر عراق باذربایجان رفته بدفع هجوم سپاه روم مشغول بودند و امرای خراسان دو فوج شده بایکدیگر در مقام

جدال آمدند و طوایف قزلباش را چندان مشاغل دست داد که چندگاه بضبط استراباد نپرداختند و آن مملکت از حکام مستقل
خالی بود و جماعت یقه ترکمانان خصوصاً علی یار ایمور دیر شد و قلعه مبارک آباد را ویران کرده فارغ البال نشستند و اهالی
استراباد جهة دفع مضرت آن قوم یکچندگاه بحفظ حال خود بودند و احوال ایشان نیز بالاخره بتمرد و عصیان سرایت کرد و در هر بلوکی
متغلبی سر بطغیان برآورده رسم سیاه پوشی تازه کردند و در آن بلوک قلعه ترتیب داده تفنگچی و کماندار جمع کرده سر به دیگری
فرو نمی آوردند و بمرور ایام هوای حکومت و خودسری بر سر متغلبان و سرداران سیاه پوش افتاده باستظهار مضیق
طرق و صعوبت راه و بیشه و جنگل بالکلیه گردن از اطاعت قزلباش پیچیده و محالی که در کنار رودخانه گرگان و دشت و صحرا
واقع بود به یقه ترکمانان باز گذاشته و ایشان بهمان راضی گشتند و بفراغ بال در هوای دلگشای جرجان ییلاق و قشلاق می
نمودند و از بیم سیاه پوشان بشهر و بیشه و جنگل و محال صعب المسالک نمیتوانستند در آمد و بعضی اوقات نیز با یکدیگر مدارا میکردند
چندین سال احوال ایشان بدین و تیره گذران بود تا در اواخر ایام دولت نواب سکندرشان و اوایل جلوس حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی بعضی اوقات مرتضی قلیخان پرناک و ایامی بدرخان برادر سکندرخان فش بحکومت آن ولایت منصوب گشته
بشهر استراباد رفتند سرداران سیاه پوش هرکدام در یکی از بلوکات دم از حکومت و استقلال میزدند طایفه یقه ترکمان را حامی
ساخته تمرد و عصیان ورزیده بحاکم بازگشت نکردند و ملازمان حاکم یکفرسخ از شهر بیرون نمیتوانستند رفت و تمتعی از آن ولایت
نمیتوانستند یافت بالاخره از خوف یقه ترکمان و طغیان سیاه پوشان در آن ولایت مجال اقامت نیافته با قبح وجهی بیرون رفتند
و از سرداران آن سیاه پوش خصوصاً خواجه شرف الدین ساوری بی‌ندامی بسیار صدور یافته جمیع اسباب و اموال مرتضی قلیخان را
غارت کردند و اسب و یراق از غازیان گرفته برهنه سر میدادند تا اکثر در خراسان طغیان ازبکیه واقع شد ولایت ابیورد و نسا
و درون و باغبا دکر بولایت کبود جامه استراباد اتصال دارد بتصرف امرای ازبکیه قرار گرفت و عبدالله خان مملکت خوارزم
تسخیر نموده حاجی محمد خان والی آن ولایت را بیرون کرد حضرت اعلی بملاحظه آنکه مبادا سرخیلان الوس حاجی خانی اطاعت
ازبکیه نموده باغوای ایشان بولایت استراباد در آیند و تسلط ایشان بدار المرز و مازندران سرایت کند باقتضای زمان
وحسن تدبیر با آن طبقه تلطف آغاز نهاده از زمره آنگروه علی یار بیک ایمور که از سایر سرخیلان قبایل حاجی خانی بمزید
امتیازی داشت و در حوالی مبارک آبادی بود بوساطت میرزا بیک ولد میر ضیاء الدین فندرسکی که از زمره دولتخواهان
صلاح اندیش بود و بخدام آستان سدره نشان شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمود حضرت اعلی بنابر صلاح دولت قاهره
او را بمرتبه خانی سرافراز فرموده منشور حکومت استراباد باسم او فرستادند اما سرداران سیاه پوش زیاده تمکین او نمیدادند
و با ایشان بمدارا سلوک کرده بهمین قدر راضی بود که نایب او در شهر نشسته سمت حکومت داشته باشد و خود در میان ایل
و صحرای کنار گرگان بسر میبرد و بعد از فوت او محمد یار خان پسرش بدرگاه جهان پناه آمده بجای پدر منصوب گردید و طبقه
ایلو با او در مقام خلاف در آمده بالاخره در دست جماعت ایلو بقتل رسید قلیچ خان برادر کوچکتر بپایه سریر اعلی آمده منشور
ایالت استراباد حاصل کرده مهم او نیز از طغیان و بی‌اعتدالی ایلو تمشیت نپذیرفت تا در هنگامی که رایات نصرت آیات شاهی
بتسخیر خراسان در حرکت آمده در چمن بسطام نزول اجلال واقع شد متوجه ضبط ولایت جرجان شده حکومت آن ولایت بفرخ

خان

خان که حاکم مازندران بود تفویض یافت و او چنانچه سابقاً سمت گذارش یافت داروغه خود با غلک فرستاده و ولایت استراباد
بمازندران پیوست و بتصرف قزلباش درآمد و صیت صولت و سطوت قاهره پادشاهی و طنطنه وصول موکب آیات ظفر
آیات شاهنشاهی در آنحدود بلند آوازه گشته تزلزل در بنیان ثبات و قرار متمردان خودستای افکنده بود سرداران سیاه پوش
از تمرد اندیشیده جز اطاعت چاره نیافتند و بدرگاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان مرافقت اختیار نمودند و بعد از
قتل فرهاد خان حکومت آن ولایت بحسینخان زیاد اغلی قاجار نامزد شد چون دفع فتنه ایلو و متمردان یقه ترکمان و نظم و نسق
استراباد بر ذمت همت لازم گشته بود موکب همایون به آنصوب پیش نهاد همت والا بود در بیوق گردشت بر یان محل نزول اردوی
سعادت نشان گردید اکثر اردوی و سپاه لشکر را از راه بسطام بعراق فرستاده با خلاصه ملازمان رکاب قدس و امرای عظام
روی توجه به آنصوب آوردند جهت اطمینان قلب طایفه یقه ترکمان محمد قلی بیک امیر آخورباشی جغتای نزد غازی مرادخان
او خلو که در سمت راه اقامت داشتند فرستاده احکام استمالت باسم امرای یقه ترکمان عز اصدار یافت که چون ایشان از قدیم
الایام بسلاطین خوارزم تعلق دارند اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او که از حوادث پناه بسایه دولت شاهی
آورده و مدتی در ظلال اقبال همایون بسر میبرند بیمن معاونت و معاضدت همایون ما مجدداً بر ملک موروث استیلا یافته
خود را از هواخواهان همایون ما می‌شمارند و فی الحقیقه منسوبان حاجی محمد خان تعلق بما دارند باید که باتفاق محمد قلی بیک باستقبال
موکب همایون ما آمده بعز بساط‌بوسی سرافراز گردند و اصلاً از وصول موکب همایون دغدغه ننمایند که هر گاه ایشان را در جا و مقام
قدیمی ساکن گشته پای در دامن ادب پیچیده جز لطف و شفقت امر دیگر درباره ایشان بظهور نمیرسد و موکب همایون بطالع دولت و
اقبال در رهنمای سرداران سیاه پوش متعاقب و از راه دره کبود جامه در حرکت آمد غازی خان او خلو نخست محمد قلی بیک را
اعزاز و احترام نموده قرار داد که با سایر امیران و ریش سفیدان الوس مشورت نموده همگی را باطاعت و انقیاد همایون اعلی
ترغیب نموده در مرافقت محمد قلی بیک باستان بوسی شتابند اما جهلای آنقوم که چندین سال بود که از خط ادم خود را بکنار
کشیده در میانه بخودسری برآمده بودند و در این اوقات اطاعت والد خویش نمیکردند از قرب وصول موکب همایون اندیشیده
سراسیمگی بحال ایشان راه یافت و از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شده بجانب ترک کوچ کردند و جمعی از
بی‌باکان آنطبقه که سالها با توسن خودسری در بادیه تمرد و عصیان تک و تاز نموده بودند بی‌محابا بر سر خرگاه محمد قلی بیک آمدند
و ملازمان او بمدافعه قیام نموده بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافت و محمد قلی بیک را چند جا زخم بالک زده چند نفر
از ملازمان او درجه شهادت یافتند و اموال و را غارت نموده از عقب قوم شتافتند و بعد از ورود این خبر حضرت اعلی
همایون همان روز از کبود جامه بیرون آمده از عقب ایشان ایلغار فرمود شب بیورت ایشان رسیدند که خیمه و خرگاه و
الجی بر جا گذاشته فرار نموده بودند و آن شبی بود مظلم در نهایت تیرگی از چاه بابل نشان میداد و هوا متراکم گشته چشم
سحاب از اشک و فی باز نمی‌ایستاد **نظم** شبی از تیرگی چون زلف کاکل ٭ شبی تارکیر از چاه بابل ٭ هوای قیرگون انباشته از
سبق برده ز جعد سنبل ٭ جهان تیره بدان شبها سوکاه ٭ نبردی ره بسوی رهبران راه ٭ حضرت اعلی شاهی اراده آن داشتند
که تا بغازی خان نرسند و او را بدست نیاورند عنان از ایلغار باز نکشند و در هیچ مکان نزول نکنند و دولتخواهان نیک

اندیشه که بتجربه روزگار متهذب شده بودند عرض کردند که چون دستور ذهنیت که در شب ظلمانی پادشاهان بنفس خود یاغی را انقیاد
نمایند و حضرت اعلی که بنور رای ثاقب حوادث غیبی را در آینه حال میفرمودند و همیشه کردار صواب نمایش با صور قضا و قدر
مقارن افتاده کار نامها کرده امور سلطنت و فرمان روایی از آنحضرت صدور یافت دستور العمل سلاطین روزگار است
تصدیق قول یک اندیشان فرموده در یورت ایشان فرود آمدند و چون مطلب از آمدن استراباد آن بود که ولایت دلکش را
از خار و خاشاک ارباب طغیان پاک سازند اردوی کیهان پوی را همانجا گذاشته و برخوردار بیک اینس توپچی باشی با جمیع
تفنگچیان بر سر اغرق گذاشتند و چون طلیعه صبح صادق نمایان شد با آنکه هوا همچنان مترشح و ابر قطره فشان بود بفیروزی
و اقبال سوار شده در کنار آب ترک بکوچ و قبایل اغلو رسیدند غازیان از کوچ و متعلقان جدا گشته با معدودی سپاهی
از آب گذشته راه دشت پیمودند و ایل جلاین خانی پی سپر غازیان ظفر فرجام گشته مردان ایشان طعمه شمشیر غازیان و زن
و صبیان اسیر و گرفتار و اسباب و اموال مواشی و اغنام بباد غارت و تاراج رفت و چون معلوم شد که غازیان بکدام طرف
فرار نموده عنان از تکاپوی آن دشت و بیابان پی آب بازکشیده بصوب مراجعت منعطف دادند و در کنار رودخانه گرگان که
حوالی گنبد مدفن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بار دولت ملحق شدند و از آنجا بفیروزی و اقبال بجانب قلعه مبارک آباد توجه نموده
در پای قلعه نزول اجلال واقع شد رئیس سفیدان سایر قبایل جلاین خانی از ایمور و گکلن و سالور و غیر ذلک از قهرمان غضب
پادشاهی اندیشناک گشته بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافتند و رای صواب نما بتعمیر قلعه مبارک آباد متعلق گشته اطراف و جوانب
قلعه بر امرا و عساکر قسمت شده غازیان شروع در کار کردند در عرض دوازده روز حصار قلعه که در نهایت وسعت و بزرگی بود
اتمام یافت و بخاطر اشرف خطور نمود که چون در میانه سرداران سیاه پوش کسی که ایام تسلط حکام و زمام حکومت ملک در یافته
رعیتی قزلباش نموده باشد نمانده و جوانی که درین عرصه بوجود آمده اند قریب بیست و پنج سال متجاوز است که حاکم ندیده و خود را
حاکم تصور کرده و بخار پندار در دماغ ایشان جای گیر شده حزم و احتیاط مقتضی آنست که ایشان را فی الجمله از خواب غفلت بیدار
سازند لهذا بعد از اتمام قلعه یکروز جمیع سرداران سیاه پوش را طلب فرموده بلفظ گهربار با ایشان خطاب فرمودند که چند
سال این مملکت از حلیه ضبط و نسق حاکم سیاس عاری بود و شما هر یک بجهة حفظ حال خود از طریق رعیتی عدول نموده قدم در
عرصه سپاهیگری نهادند از خوف یکدیگر و از هیبت طایفه یقه ترکمان سیاه پوشان جمع کرده بی اندامیها از شما نسبت با امرای
قزلباش نیز واقع شد اکنون که از اعمال سابق نادم گشته در مقام اعتذار و انقیاد آمده اید ما نیز اغماض عین از افعال
سابقه و سوء اعمال که در زمان هرج و مرج واقع شده بود نموده کأن لم یکن انگاشته ایم چون حواشی مملکت بیامن اقبال
همایون و سطوت قاهره شاهی مهبط امن و امان گشته ممالک طبرستان و جرجان و خراسان تا کنار آب مرغاب در تصرف
اولیای دولت قاهره است و سلاطین خوارزم طریقه اطاعت و انقیاد می سپرند و متمردان الوس جلاین خانی بجزای خود
رسیده بقیة السیف سر بحلقه بندگی در آورده اند و حاکم ضابط بدارائی ممالکت قیام دارد و من بعد بتوفیق الهی از خوف
روزگار و تعدی و تسلط ابنای جنس ایمنید باید که قلعه خود را منهدم ساخته اسلحه و یراق از تفنگ و زره و نیزه و کیش و کمان
آنچه در قلعه و نزد سیاه پوشان هر یک بوده باشد بسرکار حاکم دهند که یراق قلعه مبارک آباد نماید و خود خانه کوچ بقلعه

مبارک آباد آورده در آنجا اقامت نموده بدستور قدیم بزراعت و عمارت و رعیتی مشغول گشته رسم سیاه پوشی محو سازند که عالم
مملکت از ایشان و ایشان از حاکم ایمن بوده محل اعتماد گردند چون آن جماعت بجز اطاعت و انقیاد چاره نداشتند متقبل آن معنی
شدند حضرت اعلی شاهی مهم هر یک را بیکی از معتمدان حواله نمودند که در گرفتن یراق مبالغه عظیم فرموده مقرر داشتند که محل
ایشان گرفته که اگر بقبضه شمشیر بلکه بیک دو تیر پنهان نموده بقلم ندهند بجرم دیوان و مستحق معقوب بوده باشند آن جماعت
خود را در ورطه عجبی که بنقصان عقل و خودرایی هرگز تصور نکرده بودند باکراه و اجبار گردن نهادند و بقاعده که مقرر شده
بود قلاع ایشان انهدام یافت و چندین هزار تفنگ و زره و کیش و کمان جمع شده کوچ ایشان بقلعه آمد در خلال آنحال
حضرت اعلی روزی بشهر تشریف برده بودند ناله و نفیر عورات و بیچارگان از تظلم و دادخواهی بیداد سیاه پوشان
بکره اثیر رسید چون در ایام هرج و مرج درین طبقه نسبت بمردم شهر استراباد که اکثر از عباد و زهاد و صلحا بودند بی
اعتدالی بسیار بظهور آمده بود و بهر کس اندک تمولی داشتند شبا جمعی سیاه پوشان بدر خانه ایشان رفته تهدید قتل داده ما
یملک ایشان را بالعنف میگرفتند غرض ارباب ناموس اندیشه نکرده بی ناموسیها بظهور می آوردند بتخصیص خواجه شرف الدین
ساوری که دو مرتبه با گروه انبوه بدر حمام زنانه آمده ملازمان باندرون فرستاده عورات برهنه را بالعنف بیرون آورده
بطریق اسارا و کبر و فرک برده یکیک را بصاحبان میفروختند جزای اینگونه بدکاران نداده هر چند در ایام هرج و
مرج باشد در میزان عدالت و دارائی سلاطین که ظلال ربوبیت اند سنجیده و پسندیده نمی آید و خاطر ضعفا و ستمدیدگان
بی سیاست بدکاران اطمینان نمی یافت و ساحت ملک از جور طاغیان چنین پرداختن اولی مینمود ب چو بد کردی مباش
ایمن ز آفات که خواهی یافت از گردون مکافات بالجمله رای جهان آرای خاطر خطیر معدلت تاثیر صواب نمای بجزای ستمکاران
خود رای قرار یافته در روزی که متوجه حال سادات و علما و سیورغالات بودند آن جماعت را بتقریب تحقیق این طبقه
بمجلس همایون حاضر ساختند هر کس از آن جماعت و اعقاب و اولاد ایشان بحالت اصلی باقی مانده در سلک اجامره و
لتان سیاه پوش در نیامده بود سیورغال ایشان با مضاء همایون مقرر گشت و جمعی که داخل سیاه پوشان شده بودند
بتصدیق آن جماعت وضع سیورغال فرمودند بعد از فراغ این امر حضرت اعلی از خواجه شرف الدین ساوری تحقیق آمد
رفت و تضی قلیخان پرناک میفرمودند که بچه کیفیت باستراباد آمده و چگونه رفت مشار الیه در طی احوال از غایت بیعقلی بامید
واری اگر حضرت اعلی حالات ایشان را که در زمان هرج و مرج وقوع یافته عفو فرموده اند بی اعتدالیهای خود دخت و بی
ناموسی که بمردم او و غازیان قزلباش نقل نموده چاپلوسی چند کرد که شاید باین سخنان از تلاطم امواج بحر غضب شاهانه ایمن
گردد اما چون تیر آه مظلومان و دعای ستمدیدگان بهدف اجابت اقتران یافته بود و سیاست اینگونه ظلمه در صحیفه ایزدی
مرقوم گشته چاپلوسی و شیرین زبانیها دافع قضا گشت و بحکم اگر فتنه شحنه قهر قهرمان زمان بسیاست ایشان پرداخت خواجه
شرف الدین را از آن میان قطع قطع کرده هر قطعه را در یک محل از در حمام آویختند و بعضی دیگر را بعقوبت تمام تقتیل
ایشان را عبرة الناظرین از دروازهای شهر نگونسار ساختند و چند نفر دیگر را چشم کنده جهة عبرت خلایق از دست گذاشتند
مجملا هر یک از ستمکاران مذکور بعقوبتی که کس مبیناد جزای عمل یافته غلغله فرح و انبساط خلایق بایوان کیوان رسید

درازدیا [illegible] رد تاشیده ولها آرمیده آرامش یافت و جراحت ناسور دل خستگان التیام تام پذیرفته
بعد از انکه رایات جلال متوجه عراق شد حسینخان حاکم استراباد نیز حسب الاشاره همیون بتفحص حال ارباب طغیان پرداخته
از هر کس که مظنه دهشت از میان برداشت در سلب سلب آلت جارحه و یراق بنوعی مبالغه کرد که هر کس من بعد زهگیر در شصت
داشته باشد او را بریده آن زهگیر را بیرون آورند طبقه سیاه پوشان در کمال خوف و هراس هوای سیاه پوشی از سر بیرون
کرده پای در دامن رعیتی پیچیدند و آنولایت نیز بدستور ولایت مهبط امن و امان گشت **ذکر بدست آوردن الوند دیو**
و توجه موکب همایون بجانب مازندران و نظم و نسق آنولایت بتوفیق پروردگار جهان حضرت اعلی شاهی ظل الهی
بعد از فراغ مهمات استراباد بجهة دست آوردن الوند دیو پسر و دیوساران مازندران که هنوز در پیشه خلاف و طغیان کر
مانده بودند عزم توجه بصوب کردند و قرارداد خاطر اشرف آن بود که اگر درین زمستان در مازندران توقف نموده جون آب
و جنگل از برگ و بار عریان کرده او را با سایر یاغیان بدست آورند تا انوصه بهشت نشان از ارباب عصیان و متغلبان
پاک گردد بجانب عراق حرکت نفرمایند و اعیان مازندران را نیز بوعده و وعید تنبیه کردانیده به بیدا کردن الوند دیو
و یاغیان مکلف ساختند و جمعی را که پیشتر از موکب همایون بتفحص و تجسس ایشان مامور فرموده روانه فرمودند این اخبار
بالوند دیو رسیده راه نجات منحصر در استیمان و آمدن بدرگاه معلی فرستاده شاهزاده پاک طینت نیکوسیرت یعنی نواب
مستطاب علیه عالیه عمه محترمه حضرت اعلی که رحمة العالمین است توسل جسته که اگر در خدمت اشرف درخواست گناهان او را
گناه کار فرموده متقبل عفو تقصیرات میکردند از سر قدم ساخته بدرگاه معلی پناه می آیم حضرت اعلی ازین حال اطلاع یافته
پیغام دادند که هر گاه الوند دیو از روی اخلاص بدرگاه خلایق پناه آید بجان و مال و عرض و ناموس در امان و اولاد او
باشد که ان شاء الله تعالی تا دفع شر آن نشود حرکت از مازندران بهیچ طرف ممکن نیست و الوند دیو ازین نوید و عطوفت و
نجتی مستظهر گشته تکیه بر مروت شاهی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه آورده خود را بدر دولتسرای همایون انداخت
و حضرت اعلی حسب الوعده او را نوازش فرموده رقم عفو بر زلات او کشیدند و مشروط بر آنکه هوای سواد کوه و آرزوی حکومت
از سر بدر کرده با اهل و عیال بعراق آمده مرفه الحال در ظلال دولت ابد قرین بسر برد و از بیم آفت و مس مخافت ایمن باشد
مشار الیه ازین عاطفت و جان بخشی کلاه شادمانی باسمان انداخته حیات چندروزه را غنیمت شمرده با پسران و فرزندان
و اهل و عیال بعراق آمده و بالاخره بتوطن دار الملک شیراز مامور شد و خاطر اشرف از دغدغه او فراغت یافته چند روز به سیر
و شکار مازندران مشغولی فرمودند و هر کس مظنه عصیان و طغیان بود بعضی را سیاست فرموده و بعضی را بعراق کوچ
دادند مجملا آنولایت نیز که از ارثا و اکتسابا بحضرت اعلی اختصاص داشت بدستور جرجان از خس و خاشاک ارباب طغیان
پاک کردیده کل ممالک [illegible] المرز و طبرستان و جرجان و مازندران و رستمدار و گیلانات و طوالش تا سرحد شروان که در
قرون ماضیه میان چندین ملوک و حکام ذوی الاحتشام انقسام یافته بود جمعا که ستیزه و صحرا آنولایت که همیشه از شورش و
نزاع و کشاکش چون زلف بتان برهم زده و پریشان میبود بسطوت قاهره و سکون دار الامان گشته خاطر عجزه و زیر دستان
چون دلهای آرمیده اطمینان یافت و رایات همیون فال عنان ظفر و اقبال از راه دامنه کوه دماوند که راه هیبت تعالی

تزدیک و از غایت استهار محتاج بشرح و بیان نیست و حاشا با صدق این حیث افتاده **حیث** فرازش چو قدرت بلند و نشیبش
ز بخشم نگون تر بچندین مراتب **۰** و در آن وقت زیاده از یک نیزه برف داشت رعایه عراق گشتند و لشکر ظفر اثر در آن سفر تعب
و تشویش کشیدند چنانچه حضرت اعلی پیاده شده جلو اسب خود را بدست گرفته تا گفر سخ برف را کوفته راه باریکی بهم رسیده بود عبور
از آن بحر کمیک میسر نبیشد پیاده رفتند و از انجا بسعادت و اقبال لقصبه دماوند رسیده از راه طهران روانه شده دار السلطنه
قزوین از ورود موکب ظفر قرین نزاهت و خوشی از سر گرفت و خلایق استقبال موکب همیون نموده نقارهای شادمانی بلند آواز
کردیده و صیت فتح خراسان و آیین جهانبانی و ملکستانی شهریار گیتی ستان باطراف و جوانب رسید و در آن خطه عشرت بنیان
بمعموری خراب آباد دلکشی کوشیده زینت افزای عالم شادمانی گردیدند و عساکر منصوره را بمساکن و اوطان رخصت داده از
قزوین عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان انعطاف داده و در ساعتی که نیرین را با کواکب سعدین مقارنه اتفاق افتاده
از تربیع و مقابله بر کنار بودند باغ جهان آرای نقش جهان از غبار سمند جهان پیما باز کی عطرسانی آغاز نهاده و زمستان را
در کمال بهجت و سرور در آن بلده جنت نشان بپایان رسانیدند **ذکر بعضی از سوانح و قضایا که در سفر ظفر اثر خراسان بارادة**
تقدیر ملک منان سمت وقوع یافت و درجه ظهور پذیرفت از سوانح این سال که در سفر خراسان بظهور پیوست یکی آنست که
دار السلطنه هرات میرزا علی بیک کرامیلو که در سلک یوزباشیان شاملو انتظام داشت برسم رسالت بجانب هند و ستان
فرستاده مکتوب صداقت آمیز محتوی بر حقیقت فتح خراسان و بیان محاربه دین محمد خان بحضرت پادشاه عالیجاه جلال الدین
محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم عنبرین رقم گردیده و همچنین محمد قلی بیک ایشیک آقاسی عربگرلو برسالت روم تعیین فرموده مکتوب
محبت اسلوب بسلطان محمد بن سلطان مراد و فرمانفرمای روم نوشته از فتوحاتی که روی نموده بود اعلام دادند از عواطف
والتفات پادشاهانه که درین سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا و زیر دستان عراق سمت ظهور یافت آنست که تا موازی یکصد هزار
تومان عراقی بشکرانه عطایای الهی که درین حال خیر مال گشته بود اکثر بقیه همه ساله بر رعایا و وجوه تخفیف و تصدق فرمودند و قضیه
دیگر کشته شدن ولیخان میرزا ولد علیقلی سلطان نواده دورمیش خان شاملو است که بین الاقران بشرف مصاهرت این دودمان
سمت امتیاز داشت بدست صالح بیک نامی جوان تبریزی که از پیش خدمتان محفل بهشت آیین بود و حاشا که کید و مرتبه صالح بیک
مذکور را اظهار خصوصیت و همزبانی نموده بود و در اثنای سفر خراسان شبی که در حوالی جاجرم ولیخان میرزا از مجلس بهشت آیین
در حالت کیفیت باده و عدم شعور بیرون آمده صالح بیک از عقب او رفته تیغ تیز و شمشیر خونریز او را از پای در آوردند و
جانانت یافته بعرض اشرف رسانید و در عالم غیرت چون پسندیده طبع اشرف بود مورد تحسین گردید جدا و تا صبح در همان
مکان افتاده برادر و ملازمانش را یارای آن نبود که بتدفین او پردازند و صبح ملازمانش رخصت تدفین حاصل کردند قشو
ولشکر او بحسینخان میرزا برادر کوچکتر او شفقت شد دیگری از سوانح آنکه در اول اینسال جماعت او غلو تقیه ترکمان با محمد یارخان
ولد علی یارخان ایبور که بعد از پدر بحکومت استراباد منصوب شده بود در مقام غدر و خلاف در آمده بلطایف الحیل و دست
یافته در آغاز جوانی که هنوز چند مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود نهال عمرش در ابتدای نمو بتیغ تیز از پای در آوردند و قلیچ بیک
برادر کوچکتر او پناه بپایه عز و جاه آورده شرف بساطبوسی دریافت و بدستور برادر مورد الطاف شاهانه گشته برتبه حکومت

بسیار

استراباد سرفند شد الا چنانچه شاید و باید بلوازم حکومت شوشت پرداخت و زیاده تمکین نیافت تا اکثر رایات نصرت نشان
از سفر خراسان عود نموده متوجه نظم و نسق استراباد گردیدند و طبقه اوغلو چنانچه گذشت بجزای اعمال ناصواب رسیدند قلیج خان
حسب الامر اعلی کوچ و متعلقان پدر و برادر خود را برداشته بعراق آمد سایر ریش سفیدان ابیورد و سالور و سیانظر بیگ مشهور
بنظر گونه و غیر ذلک بملازمت حسینخان حاکم استراباد مامور گشته خانه کوچهای خود در ابقلعه آوردند و در حینی که رایات جلال
در استراباد نزول اجلال داشت ذوالفقار خان برادر فرهاد خان بنوازش بیکران اختصاص یافته بدستور سابق بحکومت
آذربایجان منصوب گردیده رخصت رفتن یافت و دیگری از سوانح اکثر اوان تخفیف وجوه چوپان بیگی که از شماره گوسفندان
بازیافت میشود و قریب به پنج هزار تومان عراقی همه ساله از آن وجه بحصول می پیوست چون از ابتدای فترت خراسان الی یومنا
هذا اهل عراق بمال و جان امداد عساکر نصرت نشان و خراسانیان دهر طبقه مهمان کرده تعب و تشویش بسیار کشیده بودند
حضرت اعلی را از آن نیکو خدمتیها وجوه چوپان بیگی ایشان را تخفیف مقرر داشته تصدق فرمودند که من بعد یک دینار بدین علت
از احدی بازیافت نشود و دیگری دیناری بجد بنار عمل کرد حکام است که بمرور ایام در عراق ماءمول شده بود که اصل مال نقد
با منافع بتولداری و وارد و علگی را یکی پنج حسب المقرر موده از رعایا میگرفتند چون خلاف قانون قدیم و دستور العمل زمان
شاه جنت مکان بود مقرر گشت که همان اصل مال را با فروعات تابعه بدستور زمان شاه جنت مکان بازیافت نموده رقم
محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند و آن وجه زیاده از پنجاه شصت هزار تومان میشد دیگری تخفیف مال و منال کیال الکل
اصفهان بود که قریب به پنج هزار تومان میشد که در ادای نیکو خدمتیها و بندگیها که از اهل اصفهان بظهور آمده به ارباب
و رعایا بخشیدند و الحق عطیه عظمی بود که از کمال رأفت و رعیت پروری و نهایت شفقت گستری بظهور آمد امید که ذات خجسته
صفات این پادشاه عالیجاه و تایید یافته درگاه اله از آفات مصون بوده پرتو انوار معدلتش بر مفارق حال عجزه و زیردستان
تابنده و پاینده باد چون جواد نیکو خرام قلم در مضمار سخن گذاری بقدر الطاقه تگ و تاز نموده سوانح این سال میمون فال را
بر صفحه بیان نگاشت رجا واثق است که بهمت بلند دانشمندان و دانشوران روزگار و مساعدت بخت بیدار همعنان نماید که در
قضایای سال آینده بتکاپو درآمده این مرحله را نیز بر حسب آرزو طی نموده سست عنانی نکند آغاز سال فرخنده فال تنگوزئیل
ترکی مطابق سنه ثمان و الف که سال سیزدهم جلوس شاهیست بیت باز نوروز میمنت فرجام * فرخ آغاز گشت و خوش
انجام * از برای نشاط خسرو عهد * گسترانید فرش زرین مهد * گشت فیض بهار چون دل جام * فرحی بخش خاطر ایام * نوروز عالم فروز
اینسال مبارک فال در روز یکشنبه بیست و سیوم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده یعنی خاقان مشرقی انتساب آفتاب بر مسند
حمل الشرف بر آمده ساحت جهان را از طغیان لشکر غارت گر برودت و بهمن ترتیبش دیگر باره نضارت و فرحی فزوده رشک گلزار
جنان ساخت و خسرو گیتی ستان در باغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و ازهار و باغ روزگار عنبر آگین بود بترتیب جشن
عالی فرمان داد و امرا و مقربان و ارکان دولت ابد مقرون و اهل اصفهان و همه طبقات انام که در پایه سریر خلافت مصیر
بودند در آن باغ دلگشا بر در دریاچه باغ مجلس بهشت ترتیب آماده چار طاقها بفنون غریبه آراسته چراغها بران تعبیه کردند
نظم
ز بسیاری شمع و نور چراغ * دل دشمنان فلک بود داغ * چو عکس چراغان نمودی در آب * خجل گشتی از پرتوش آفتاب

ز عکس چراغان و آب روان * نمود آب و آتش بهم اقتران * و شهریار رزم جوی بزم آرا و کافه ملازمان رکاب فلک فرسا و
عموم برایا تا نه شبانه روز بساط عیش و عشرت و شادکامی گسترده گشته ابواب بهجت و فرحی بر روی خلایق گشوده بود بعد از
قال ارتحال رای عالم آرای همیون متوجه امور مملکت داری گشته دیگر باره جهت تجدید طواف مرقد منور حضرت امام الجن
والانس علی ابن موسی و استحکام مهام خراسان و استطلاع احوال ماوراءالنهر و ازبکیه داعیه آن سفر خیر اثر فرمودند و نیز بعرض رسید
که نور محمد خان بجهة اکثر ازبکیه با ایمان که ملازمان و نمک پرورده قدیم اجداد او بودند در هنگام تسلط عبدالله خان بی وفایی
نموده بعبدالمؤمن خان پیوستند و او را از ملک موروث بیرون کردند در اینولا که بیامن اقبال شاهی و امداد ملازمان موکب
همیون پادشاهی بر مملکت موروث استیلا یافته آن طبقه را اعتبار نکرده و آن مردم از اطوار و آیین قزلباش مشاهده نموده با
او در مقام غدر و نفاق اند معاونت نور محمد خان و استحکام مهم او نیز که فی الحقیقه نصب کرده همیون اعلی بود محرک این داعیه
گشته امضای این عزیمت برای صائب صایب نمود و بعد از انقضای ایام بهار که محصولات بحصاد رسیده بود عنان عزیمت
بصوب خراسان معطوف داشته سوای جمعی که همیشه ملازم رکاب اقدس بودند دیگر از امرا و عساکر ممالک را احضار نفرمودند
و در مبادی این سفر خیر اثر ایلچی از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا باتفاق ملازم نور محمد خان بپایه سریر اعلی آمده مکتوب
صداقت اسلوب و عرایض اخلاص آمیز آوردند خلاصه مضمون بعد از رسم تهنیت و ثنای مخلصانه آنکه فرزند اعز محمد ابراهیم
که از نبایر پادشاه مرحوم جانی بیگ خان و بنی اعمام عبدالله خان و این مخلص و نیکخواه است در باغباد گرفتار ملازمان اشرف
گشته بود و در اینولا چنین مسموع شد که بمقتضای مروت جبلی که از اجداد معصومین میراث دارند عفو نموده منظور نظر شفقت
گردانیده اند چون نوبت سلطنت اینولایت حسب الارث باین مخلص رسیده و او این محب را بمنزله فرزند است اگر عنایت
شهریاری او را رخصت این دیار دهند عنایت و مرحمت و مخلص نوازیست تا امرای بخارا با نور محمد خان درین باب متوسل
گشته پیغام نموده بودند که با تفرقه سلطنت بپیر محمد خان راضی شدیم اگر چه او از دودمان سلطنت و حسب الارث شایسته شاهیست
اما مرد درویشیست که کنج فراغت و قناعت را بر مشاغل سلطنت و ترددات که لازمه سلطنت داریست راجح میدانند و بدین
سبب خللها در امور مملکت و دولت پدید آمده است و باقی سلطان بر ولایت سمرقند استیلا یافته کوس مخالفت میزند و در
بلخ طرح دیگر افکنده اند اکنون سلطنت ماوراءالنهر و قائم مقامی پادشاهی اختیار کرده ایم بحسب الارث و استحقاق شایسته
از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست که آنحضرت وسیله شده از خدمت حضرت همیون اعلی استدعا نماید که او را رخصت
این دیار دهند و مردم اینولایت را رهین منت گردانند که در مدت عمر با خسروان درگاه شاهی مخلصانه و برادرانه سلوک
نماید و من بعد میان طبقه ازبکیه و قزلباش طریقه دوستی و اتحاد مرعی باشد و چون در مبدا این حال که ابراهیم سلطان را
از باغباد بخدمت اشرف آوردند مکنون خاطر اشرف آن بود که او را بر مسند سلطنت ماوراءالنهر متمکن سازند این مسئول
درجه قبول یافته قرار یافت که یکی از امرای عظام را در مشهد مقدس همراه نموده بنزد نور محمد خان بفرستد اگر امرای بخارا
در قول خود راسخ و صادق باشند باستقبال او بمرو و چهارجو آیند و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته خاطر از غدر
و نفاق جمع نموده او را روانه نمایند اما چون رایات نصرت آیات بخطه سمنان رسید کسان از جانب نور محمد خان رسیده اخبار

ماوراء النهر عرض کردند که میانه پیر محمد خان و باقی سلطان محاربه واقع شده پیر محمد خان در دست باقی سلطان بقتل رسیده
واکثر امرا کشته شده خدایی نظر کرموس که مرتب امور دولت پیر محمد خان بود از معرکه بیرون آمده بمرو آمده است و باقی سلطان
بر بلده بخارا استیلا یافته شده طایفه ازبکیه طوعا او کرها قدم در متابعت او نهاده اند و تمامی مملکت ماوراء النهر را بحیطه ضبط
درآورده بعد از استماع این خبر حضرت اعلی مقرر فرمودند که نور محمد خان خدایی نظر را بدرگاه جهان پناه فرستد که از تقریر او
بر کلهم حالات ازبکیه اطلاع تمام حاصل شود و در باب محمد ابراهیم سلطان بدانچه مصلحت وقت و صلاح دولت قاهره باشد
عمل رود اکنون بنابر انبساط سخن برخی از وقایع ماوراء النهر و بیان احوال باقی سلطان که بچه کیفیت بر مسند جهانبانی عروج نمود
نگاشته کلک وقایع نمودن اولیست **ذکر وقایع ماوراء النهر و احوال باقی سلطان و ارتفاع لوای دولت او** سابقا
نگاشته کلک سخن پرداز گردید که بعد از قتل عبد المؤمن خان امرا و اعیان ازبکیه و بخارا پیر محمد خان را که از اقربای عبد الله
خان و سلاطین زادهای دودمان جانی بیکی بود پادشاه کردند چون خبر قتل عبد المؤمن خان در بلاد ترکستان اشتهار یافت
توکل خان قزاق ماوراء النهر را از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر بیحد و مر از قبایل ترکستان و از ایلکان صحرا نشین
دشت کلان جمع آورده بعزم تسخیر آن بلاد روی توجه بانصوب نهاده اکثر مردم آن ولایت مقاومت با آن لشکر انبوه و حشر
کوه شکوه در حیز قوت و قدرت خود نیافته طوعا او کرها مطیع و منقاد گشتند و توکل خان مذکور ولایت ترکستان و ماوراء
النهر سیما اخشی و اندجان و تاشکند و سمرقند تا میانکال بتصرف درآورده اشیم سلطان برادر خود را با چهل هزار کس در سمرقند
گذاشته خود با قریب هشتاد هزار کس روی بتسخیر بخارا آورده و چون در آن وقت زیاده از پانزده هزار کس در بخارا نبود
پیر محمد خان و امرای بخارا صلاح در بیرون آمدن و جنگ صف ندیده برج و باره شهر را استحکام داده همت بدفع آن سپاه
گران مقصور گردانیدند و توکل خان لشکر ببخارا کشیده آن شهر عظیم را محاصره کرد و چون لشکرش پراکنده شده بود دور شهر
محیط گشتند مبارزان بخارا هر روز از یک دروازه بیرون تاخته آتش محاربه افروختند و فوج فوج را بشعله تیغ آبدار می
سوختند یازده روز بین الفریقین نیران محاربه و مقاتله اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکریان بخارا و ارباب جلادت
و بهادران بهیأت اجتماعی بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میان دو گروه محاربه عظیم بوقوع پیوست و در این جنگ
بخاراییان آثار غلبه بظهور آورده لشکر توکل خان افتاده و خدمتش خود حرکت کرده منهزم باردوی خود آمد و اکثر لشکر
متفرق و پراکنده شده روی بصوب فرار آوردند و چون شب میان درآمد مردم بخارا مظفر و منصور باز گشته بشهر آمدند
و نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند و توکل خان خایف و هراسان گشته مجال توقف نیافت و آتش بسیار در اردوی
خود افروخته در ظلمت لیل روی بصوب مراجعت آورده که خیلخان لشکر بسمرقند رسیده اشیم سلطان را از حقیقت حال
و بازگشتن توکل خان آگاه گردانیدند اشیم سلطان از شنیدن این خبر آشفته خاطر گشته کسی بخدمت برادر فرستاد که عاری عظیم باشد
که لشکری افزون از چند و چون بودند در رکاب عالی از فوج قلیل بخارا شکست یافته بصوب هزیمت شتافتند و اگر خان منهزم
بسمرقند آید ممکن که سمرقندیان ابواب خلاف کشوده در موافقت بروی ما بندند صلاح دولت آنست که خان بازگردد و من نیز
با این لشکر در رکاب عالی ملحق گردم توکل خان بصوابدید برادر عمل نموده عطف عنان نمود و اشیم سلطان با و پیوسته دیگر

باره آماده جنگ و پیکار گردیده محمد خان و اتباع او بعد از فرار توکل خان بعزم تعاقب بسمرقند و محالی که بضبط مشار الیه درآمده
بود از آنجا بیرون آمدند و از اطراف و جوانب ماوراء النهر جمعی کثیر بایشان پیوسته جمع لشکر بیگانه تحت کاشتند و در ازون
متصل میانکال بمخالفان رسیده بین الفریقین آتش محاربه اشتعال داشت و در اثنای اینحال باقی سلطان برادر دین محمد خان
که از معرکه پل سالار از صدمات لشکر نصرت شعار قزلباش فرار نموده بود بخدمت پیر محمد خان رسید و شرح آمدن او آنست که
چون دین محمد خان بنوعی که سبق ذکر یافت در معرکه پل سالار شکست یافته زخم دار از معرکه بیرون رفته در راه بصوب عالم فانی
شتافت باقی سلطان برادرش با معدودی از جنگ گاه بیرون رفته باندخود رسید و از معبر کرکی گذشته ببخارا آمد چون
پیر محمد خان از بخارا بتعاقب توکل خان بیرون رفته بود اهل بخارا برخصت او باقی سلطان را بشهر راه ندادند و لاعلاج از مزار
خواجه بهاء الدین گذشته متوجه اردوی پیر محمد خان شده در اندرون سقل یوکبا پیوسته بوسیله امرا شرف ملاقات
دریافت و بقاعده و آداب سلاطین چنگزیه با وکورنش نمود و امرای پیر محمد خانی آمدن او را مغتنم دانسته بوجود او استبشار
نمودند و مقدم او را معزز و گرامی داشته تقویت او کرده بمحاربه مخالفان نامزد کردند باقی سلطان با مردم توکل خان محاربه
قوی کرده در اکثر معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته و عبد الواسع بی که از امرای معتبر عبد الله خان و شریک قتل عبد المؤمن
خان بود با او سلسله کفران نعمت ورزیده بخدمت توکل خان رفته او را بتسخیر ماوراء النهر ترغیب و تحریک نموده بدست باقی
سلطان بقتل رسید و قریب یکماه که میانه این دو گروه آتش حرب و پیکار اشتعال داشت باقی سلطان بهوا خواهی پیر محمد خان
آثار جلادت و یکجهتی بظهور میآورد تا آنکه توکل خان از محاربه بستوه می آمد شبخونی عظیم بر لشکر پیر محمد خان زد و از این طرف
پیر محمد خان نیز سپر مدافعت بر روی کشیده بازوی جلادت کشودند و حربی صعب میانه ایشان اتفاق افتاد اگرچه سید محمد خان
توم پیر محمد خان و محمد باقی اتالیق دیوان بیگی عبد الله خان در آن شبخون بدست لشکریان توکل خان بقتل رسیدند اما توکل
زخمی شده کاری نساخت و عنان عزیمت بصوب مراجعت تافته بتاشکند رفت و در آنجا بیماری عارض او گشته بعالم بقا پیوست
پیر محمد خان در ازای نیکو خدمتیهای باقی سلطان بمصلحت نیک اندیشان زمام ایالت ولایت سمرقند را بقبضه اقتدار
او نهاده روانه آنصوب گردانیده خود ببخارا بازگشت باقی سلطان کامیاب و کامران بسمرقند رسیده سمرقندیان که از
تسلط لشکر بیگانه بجنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت شمرده جهت حفظ مال و حیات تمام بقدم شوق باستقبال استعجال
نمودند و دست در فتراک دولت او زدند و باستصواب مشایخ نقشبندیه میانه او و والی طایفه قزاق که در تاشکند بود صلح
گونه واقع شد مشروط بر آنکه لشکر سمرقند متوجه تاشکند نگردند القصه باقی سلطان در کمال اقتدار بر مسند حکومت ولایت سمرقند
خطبه و سکه بنام پیر محمد خان از اشراف و حواشی مملکت را بحیطه ضبط درآورده در سلک الطاعت و انقیاد او بظهور می آورد
رفته رفته از باده نخوت و غرور سرمست گشته بدمستی آغاز نهاد و چون خود را در امر سلطنت و فرمانروایی از پیر محمد خان شایسته
میدید و بی مانع و منازعی مثل سمرقند مملکتی در تحت تصرف او قرار گرفت و عرصه ولایت را از صاحب وجودی خالی میدید هوای
سلطنت و پادشاهی در سرش افتاده بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت دست به بذل و عطا کشوده حاصل ولایت
بالتمام بسپاه و لشکریان میداد تا گروه انبوه از طایفه ازبکیه بر سر او جمع گشته جمعیتی عظیم دست داد و در جهت سلطان و عیار

سلطان اعلام باقی سلطان و ترسان سلطان برادرش و سایر اقربا و اعیان بسمرقند جمع آمده پای در دایرهٔ اطاعتش
نهادند و روز بروز لوای دولتش ارتفاع می‌یافت و بلقب ارجمند خانی مخاطب گشت و از مردم او دست درازی بجوانشی ملک
واقع نشده و امرا و ارکان دولت پیر محمد خان بعد از آنکه دو سه مرتبه او را ازین زیاده سری و زیاده روی و حرکات ناملایم
منع کردند ممنوع نشد در مقام تادیب و گوشمال و در آمده لشکر عظیم جمع کرده قصد سمرقند کردند و باقی سلطان که بعد ازین باقی خان
تعبیر خواهد رفت از شنیدن این خبر یافته صلاح دولت در ملایمت و فروتنی دیده کسان چرب زبان فرستاده بتمهید بساط معذرت
پرداخت و چون تا غایت تغییر سکه نکرده بود از دلیل اطاعت و انقیاد خود ساخت و قرار داد که من بعد پای در دامن آب
پیچیده بولایت سمرقند که با و تفویض یافته قناعت نماید امرای بخارا نیز تن بمصالحه داده بین الجانبین کرک آشتی واقع شد
در روزی چند شعلهٔ نزاع فرونشست اما از اطوار باقی خان آثار ظاهر و باهر و احکام و مناشیر که در خفیه از بکیه فرستاده
ایشانرا بمتابعت خود دلالت نموده بود ظاهر گشته بر عقلای دولت پیر محمد خان واضح گشت که باقی خان بهیچ وجه سر بچنبر اطاعت
در نمی آورد چون خیال سلطنت و پادشاهی در دماغ او جای گرفته بود و حاصل سمرقند وفا بعلوفه و مرسومات لشکر کثیر
نیکرد و درین مرتبه پرده از روی کار برداشته عزم مخالفت جزم کرده باراده تسخیر ولایت میانکال با لشکر موفور از سمرقند برون
آمده تخت قلعهٔ دبوس میانکال را محاصره نموده شاه کوچک دوری حاکم میانکال از قلعهٔ کهنه نزد باقی خان رفته اطاعت
او کرد با نجهت بر قلعهٔ دبوس دست یافته بتصرف در آورد و محمد شریف سلطان قوم پیر محمد خانرا که در آن قلعه بود بقتل آورده علم
تسلط و اقتدار برافراخته در حواشی مملکت آنچه توانست بحیطهٔ ضبط در آورد و پیر محمد خان و اتباع او در بخارا ازین اخبار
متوحش و بی آرام گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده کمر همت بدفع و استیصال او بستند و کس به بلخ نزد عبدالامین خان
و امرای آنجا فرستاده ایشانرا از طغیان باقی خان خبر نموده استمداد نمودند و اتالیقا و ریش سفیدان بلخ چون تسلط و اقتدار
باقی خانرا موجب انکسار دولت خود میدانستند و سلطنت او را کاره بودند بعد از مشاورت و کنکاش خاطر بمعاونت قرار داده
قریب بده هزار سوار و پیاده بسرکردگی شاه خواجه نقیب که از سادات عالی درجات آن ولایت است و دیگر سرداران معتمد آنجا
ساخته روانه نمودند و پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که قریب بچهل هزار کس بلکه زیاده بودند باستظهار تمام بسمرقند لشکر
کشیده چون قریب آن بلده رسید باقی خان بدستور در مقام اعتذار و فروتنی آمده هر چند خواست که بلطایف الحیل و چاره گری
آن حادثه را دفع نماید مفید نیفتاد و پیر محمد خان و ارکان دولت او باقی خانرا در قول خود کاذب یافته اعتماد به عهد و شرط
او ننموده در تنبیه و تادیب او راسخ بودند باقی خان از مصالحه مایوس گشته چون قوت و قدرت جنگ صحرا بخود ندید بترتیب
اسباب قلعه داری و استحکام برج و باره پرداخت و عساکر بلخ و بخارا بظاهر سمرقند رسیده در اطراف و جوانب حصار فرود آمدند
مستعد محاربه و پیکار گشتند و مردم بلخ اگرچه بمعاونت پیر محمد خان آمده بودند اما سرداران ایشان از امرای بخارا فی الجمله اندیشه
مند بودند با لشکر نمی آمیختند و بهیات اجتماعی در طرف علیحده فرود آمدند و مردم سمرقند از دروازه بیرون آمده پشت بقلعه داده
دست جلادت بردند و در آن روز بین الجانبین محاربات عظیم واقع شد و روز دیگر باقی خان فوجی کثیر از لشکریان خود از دروازه
بخارا بیرون فرستاده در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراستند و پیر محمد خان صف سپاه آراسته اکثر لشکریان او بمدافعه سمرقندیان

بطرف

بطرف دروازهٔ بخارا رفتند و درین روز دوستم ارغون که از امرای عبدالله خانی بود و آنهم تنگی کرده از پیر محمد خان رو گردان
شده بباقی خان پیوسته موجب قدرت و قوت باقی خان گشته مردم او در محاربه پای ثبات و قرار استوار داشته آثار غلبه
ظاهر ساختند و داد جلادت و مردانگی میدادند و لشکر بخارا و عموم لشکر بلخ بمعاونت یکدیگر کمر بسته بمحاربه مشغول گشتند
رفته رفته اکثر لشکر بعزم استیصال معاندان از قول پیر محمد خان بیرون رفته بمحاربه میشتافتند و از طریق حزم و احتیاط
غافل بودند و درین اثنا باقی خان با خلاصهٔ لشکریان که با خود داشت رحمت قلی سلطان عم خود را چرخچی کرده با بعضی از
فدویان دلیر جان نثار که بقولی یکهزار کس و بقولی پانصد کس بیش نبودند از دروازهٔ شمال بیرون آمدند مانند برق لامع
متوجه قول پیر محمد خان چون از فرار نمودن دوستم ارغون وهمی عظیم بلشکر پیر محمد خان راه یافته بود بمجرد آنکه رحمت
قلی سلطان او در لشکر قول بهم برآمده فرصت مدافعه نیافتند شکست بر ایشان افتاده پراکنده شدند مجهول از اجناد
به پیر محمد خان رسیده بنا شناخت او را زخمی عظیم زد و بعد از آن شناخته گرفته نزد باقی خان بردند بهمان لحظه بقتلش
پرداختند و خبر کشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان بمعرکه رزم رسیده عموم لشکر شکسته و پریشان حال دست از محاربه
و اسباب ظاهری باز داشته راه انهزام پیمودند مردم بلخ از لشکر بخارا جدا شده لد زیاده فتوری بحال ایشان راه نیافت
و بهیئت اجتماعی از معرکه برکنار آمده بقرشی آمدند و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خانرا که کودک خورد سال و در غشی می
بود برداشته روی توجه ببلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور با لشکر موفور باثبات و درنگ روی بصوب بخارا نهاد
و بعضی امرای بخارا که جان از معرکه بیرون آورده بودند خصوصاً فدای نظرلی که از معتبران آن طایفه بود ببخارا رسید چون
چون پادشاهی نداشتند سر انجام قلعه داری در خود ندیده در همان شب بیسر و سامان از شهر بیرون آمدند فدای نظرلی از معبر
چهارجو گذشته بدر نزد نور محمد خان آمد و باقی خان روز سیوم ببخارا رسیده اشراف و اعیان بخارا ابراهیم استقبال
استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و خدمتش بعظمت و کامرانی قدم در بلدهٔ بخارا نهاده در تخت کاه
عبدالله خان بر سریر سلطنت و جهانبانی جلوس نموده طوایف ازبکیه پای در دایرهٔ متابعتش نهادند و از مردم پیر محمد
خان هر کس که دست فساد جیبی را که مظنهٔ خلاف داشت بتخصیص کوکلتاش و برادرش و دولت خواجه آقاسی و غیر ذلک را
بقتل آورد اما با سایر مردم برفق و مدارا سلوک کرده از پاس سخط خود ایمن ساخت و دروش منابر و وجوه دنانیر باسم
و القاب او زینت یافت سلاطین اطراف از تاشکند و ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان ایلچیان فرستاده او را
تهنیت و مبارکباد گفتند و آوازهٔ اقتدار و جهانبانی او در اطراف و اکناف سید الحق باقی خان جوان دلیر مردانه
بود و در امور سلطنت و پادشاهی عظمی جبت و رایی درست داشت که بیاری بخت و حسن تدبیر مردانگی از درجهٔ نوکری و
یکه سواری بمرتبهٔ سلطنت و فرمانروایی عروج نمود و بالاخره بر ولایت بلخ و بدخشان و حصار نیز استیلا یافته و ماهچهٔ طوق
بر فروغش در لمعان آمده ساحت ممالک را روشن ساخت چنانچه پرتوی از آن بدستیاری خامهٔ بدیع نشان روشن
زبان کرشمه آسا فروغ بخش انجمن سخن سرایت بر ساحت ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد یافت **ذکر توجه موکب
همیون بصوب مشهد مقدس معلی و آنچه در آن اوان دست داد** مرقوم کلک سعادت سلک شده بود که در حین

سر خراسان و خطهٔ سمنان اخبار ماوراءالنهر و استیلای باقی خان چنانچه نگاشتهٔ کلک بیان گردید رسید و فرستادن
محمد ابراهیم سلطان بدین جهت بتعویق افتاد و از آنجا کوچ واقع شده از راه کالپوش روانهٔ مشهد مقدس گردیدند چون دره
حیاتش از توابع کالپوش مخیم سرادقات جلال گشت مزاج اشرف از جادهٔ اعتدال منحرف گشت و تب محرق عارض ذات همایون
گشت و بیماری امتداد یافته قریب بیکماه صاحب فراش بودند و اطبای مسیحانفس بمعالجه پرداخته در مداوا مساعی جمیله بظهور
می آوردند و اهل اردو و وضیع و شریف نذور و تصدقات بمستحقان رسانیده هر کس بچیزی که بیشتر تعلق داشت او را تصدق
فرق همایون میکردند تا اکثر اثر دعاهای خلایق لطف الهی شامل حال عالمیان گشته از شفاخانهٔ وَمَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِلْعَالَمِينَ شفای عاجل کرامت کرده مرض روی بصحت نهاد و زمانه لوای شادمانی افراخت ابواب بهجت و فرح بر روی خلایق
گشود و ایام نقاهت را نیز در آن منزل گذرانیده بعد از صحت تمام کوچ فرموده از راه اشقان و جوید باسفراین تشریف
برده تا بیست روز در آنجا توقف نمود حسب الصلاح اطبا تنقیه فرمودند از سوانح ایام بیماری آمدن فدائی نظر بی است
که از مرو در موضع جاسن باردوی معلی رسید چند روز بجهت عارضهٔ ذات مقدس بشرف سجده مشرف نشد بعد از صحت مزاج
مبارک بسعادت بساط بوسی مشرف گشته حقایق حالات ماوراءالنهر چنانچه مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گشت عرض نمود و حضرت
اعلی تحقیق حالات بلخ از او معلوم فرمودند و از تقریر او و ازبکان چنین معلوم شد که عبدالامین خان که پسری عبدالله سلطان
موسوم گشته بسبب زوجهٔ عبدالله سلطان بسلطنت بلخ رسید مجهولیست که آن مخدرهٔ عظمی دست آویز خود ساخته در آن ملک لوای
اقتدار افراخته و این گفتگو در میان ازبکیه بمثابه شایع شد بضرورت تصدیق این حکایت کرده اند برای عالم آرای همایون که مرآت
حقایق اشیا و آیینهٔ گیتی نماست پرتو انداخت که چون ازبکیه بلخ در صحت نسب عبدالامین شبهه دارند و فی الحقیقه ملک آن ملک
امروز زوجهٔ عبدالله سلطانست و محمد ابراهیم سلطان برادرزادهٔ اوست اگر بجانب بلخ فرستیم محتمل که بجانب او میل نمایند
و مهام او در بلخ تمشیت پذیرفته از آنجا باستعداد تمام کمر همت بتسخیر ماوراءالنهر بندد و مطلب بحصول پیوندد و اگر احیانا آن مخدره
مکروه جانب برادرزاده فرو گذارد و خلل در بنیان قصر دولت عبدالامین خان شود مملکت که با یکدیگر اتفاق نموده
لشکر بماوراءالنهر کشند و مملکت موروث را از تسلط بیگانگان خالی نمایند فدائی نظر بی این رای صایب را مستحسن شمرده
از اتفاقات حسنه در خلال این حال ایلچیان نیز از جانب بلخ بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده از جانب بانوی عظمی و امرا و ریش
سفیدان بلخ چنین ظاهر گشت که در این وقت باقی خان در ماوراءالنهر استیلا یافته ایشان نیز خایف گشته اند بدرگاه
جهان پناه شاهی توسل جسته استدعای اطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز نموده اند از وصول این اخبار آن داعیه در ضمیر
انور رسوخ یافته او را بسمت فرزندی موسوم و بلقب ارجمند خانی ممتاز و گرامی گردانیده بجد ابی نظر بی سپردند و او را اتالیق
و دیوان بیگی کردند و قرار فرستادن او به بلخ دادند و بعبدالامین خان مکتوب عطوفت آمیز قلمی فرموده بمصلحت وقت رعایت
جانب او نیز کرده بآن فرزند نیز خطاب کردند خلاصهٔ مضمون عنایت نامهٔ نامی آنکه مملکت ماوراءالنهر موروث قدیم و مسکن مولد
اولاد پادشاه مرحوم جانی بیک خانست و حالا از اولاد نامداران والا نژاد محمد ابراهیم هر دو مادر ابتر آن فرزند اعزند
و چون خاندان قدسی نشان ما از دودمان ولایت و کرامتست و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیر ایزدی بدین دودمان دا

دارد و والا نژاد نیز بنواب کامیاب همایون طریقهٔ اخلاص و آشنایی مرعی داشته و بدین دودمان متوسلست ما نیز محض حصول
یکتایی زنگ کلفت و معادات سابقه را از آیینهٔ خاطر زدوده همت باحیای خانوادهٔ ایشان مصروف داشتیم و در آمدن و همراهی
حسب المقدور توجه مبذول داشته خود را معاف نمیداریم و مطلب دیگر سوای حصول یکتایی نیست غیرت و مردانگی مقتضای آنست
که برادرانه با یکدیگر اتفاق نموده همت بتصرف ملک موروث مصروف دارند و دست تغلب بیگانگان را که بمملکت مستولی گشته
از یورت مسکن آبا و اجداد کوتاه سازند و احکام و مناشیر مطاعه نیز بامرا و معتبران ازبکیه بلخ صادر شد که نمک خوارگی
چندین سالهٔ آن سلسله را منظور داشته در راه ولی نعمت زادهای خود جانسپاری نمایند و بیگانه را بر ایشان اختیار نکنند
که در میان عالمیان به بیوفایی و کفران نعمت منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف ایشان همایون در باب تفویض
سلطنت کل ماوراءالنهر و ترکستان باسم خود التماس نمود التماس او مبذول افتاده ارقام حسب المرام اعلی شان همایون
بر جا چه مناسب در قلم آورده و بمهر مهر آثار مزین ساخته تسلیم او نمودند و از اسفراین رخصت یافته بوداق خان چکنی حاکم
مشهد مقدس با قشون و لشکر خود همراه افتاده مامور گشت لیکن بعد از رفتن ایشان بالهام آسمانی بخاطر اشرف خطور نمود که
از مردم بلخ استخراج نموده عقیدهٔ آن مردم درباره او فی الجمله ظهور یابد و آمد شد مکرر اتفاق یافته بر کماهی احوال اطلاع تمام حاصل
شود خاطر از کید و غدر ازبکیه جمع گشته از هنگامی که رایات جلال در دارالسلطنهٔ هرات که به بلخ اقربست نزول اجلال داشته
باشد او را باستعداد تمام روانه نمائیم همانا بصواب اقرب خواهد بود چون حزم و احتیاط مقتضی آن بود باین رای صایب عمل نموده
او را در مشهد مقدس توقف فرمودند روح الله بیگ صحبت لیاول ذوالقدر را با مکاتیب و احکام مطاعه همراه ایلچیان
بلخ جد الصوب فرستادند و از اسفراین متوجه مشهد مقدس گشته بشرف طواف مرقد منور امام الجن و الانس علی بن موسی
الرضا علیه السلام مشرف شدند و زمستان را در آن بقعهٔ شریفه بپایان رسانیده در ایام و لیالی متبرکه بلوازم دعا و زیارت
پرداخته همواره بخدمت خادم باشیگیری که از آن روضهٔ مقدس بذات اقدس همایون اختصاص دارد مشغول میبودند که
نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تتار در روز میدان آمده دماغ روزگار را معطر ساخت **آغاز سال فرخنده مآل ییچقان ئیل ترکی**
مطابق سنه ثمان و الف که چهاردهم جلوس سعادت فرجام شاهی ظل اللهیست نوروز عالم آرای این سال میمنت مآل
در روز چهارشنبه پنجم رمضان المبارک اتفاق افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیانست با شکوه و اقبال ببرج
شرف بر آمده لوای بلندنامی برافراخت و نسیم اردی بهشتی از شمیم گلهای بهار عطرسایی آغاز نهاده دماغ روزگار را معطر
ساخت شاهدان بهار از چهرهٔ گشا چهره غبار گشته سرور افزای عالمیان گردیدند شوخ چشمان ریاحین که از دستبرد لشکر غارت
گری دی در نهانخانهٔ خاک که سر بجیب اختفا فرو برده پای در دامن خمول کشیده بودند سر جلوه گری بر آورده شوخی آغاز نهادند

نظم
باز نوروز گشت مهرآیین * کرد صحرا چمن چو خلد برین * شد نسیم بهار عنبر بیز * در و بام جهان نشاط انگیز * از نسیم بهار و فیض
صبوح * مرده را جان دمد بقالب روح * بمشام جهان ز لطف بهار * میرسد بوی ذوق نکهت یار * حضرت اعلی در مشهد مقدس معلی
کامیاب دولت بود لوای شادمانی برافراخته در ساحت میدان آن بتکدهٔ ارم نشان بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط
افزای خاطر اشرف بود و بعد از سرور و نشاط ایام نوروز عزیمت صوب دارالسلطنه هرات معطوف داشتند و بفیروزی و اقبال

بر آن خطهٔ جنت مثال رسیده در باغ شهر نزول فرمودند حسینی ان شاملو حاکم آنجا با اهالی و اعیان رسم استقبال بجای آورد
بخدمات لایقه قیام نمودند و مثال عالی بطلب حاجی محمد خان والی خارزم و نور محمد خان والی مرو شاهیجان شرف اصدار یافته
مصحوب ملازمان رکاب اشرف فرستادند که در باب مهمات ماوراء النهر با ایشان مشورت نموده بآنچه صلاح دولت باشد عمل نمود
حاجی محمد خان امتثال فرمان نموده از خارزم بیرون آمده روانه بود که در راه بیماری عارض گشته چند مرحله در محفه آمده آخر الامر
ضعف قوت گرفته شوخیت آمده و بتمهید معذرت بی اختیار قیام نمود بندگان حضرت اعلی نیز عذر پذیر گشتند اما نور محمد خان بعلت
موهومه تمسک جسته از آمدن تقاعد ورزید در دار السلطنهٔ هرات روح الله بیگ از بلخ باز گشته عرض کرد که بعضی از مردم بلخ خواهان
محمد ابراهیم خانند و بعضی دیگر بملاحظهٔ خاطر عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق ایشانست راضی بفرستادن او نمیگردند
که مبادا از آمدن او نقصی بدولت عبد الامین خان رسد بعد از آنکه مکرر المجلس کنکاش میانهٔ ازبکیه انعقاد یافت از حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی اندیشه نموده باکراه راضی شدند مشروط بر آنکه عبد الامین خان را برادر بزرگتر دانسته باشد چشم او کورنش نماید و منقاد
امر و نهی او بوده باشد و در ممالکی که در تصرفست آنچه عبد الامین خان بر او مسلم دارد بحکم یرلیغ متصرف بوده تا فتح ماوراء النهر
بهمان قناعت نماید که بعد از آنکه بتوفیق الله تعالی ماوراء النهر بتصرف درآید یک کدام در بخارا و یکی در بلخ متمکن گردند و اولاد
جانب او محمد ابراهیم خان استمالت نوشته برادر [illegible] خطاب کرده بودند هر چند انجمنی مرضی خاطر اشرف نبود اما بمصلحت وقت
مضایقه نفرموده گفتند که جب دولت ما از اتفاق خیزد پیوستگی از نفاق خیزد چون اعتماد تمام برای صایب و حسن تدبیر علما
نظرلی بود کورنش بهوش محمد ابراهیم خان را بدر نصایح گرانبار گردانیده سفارشات بلیغ نمودند که از رضا و صلاح خدایی نظرلی
در نگذرد و بمصلحت وقت با عبد الامین خان ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید و اسباب یراق پادشاهانه مرحمت
فرموده بوداق خان حاکم مشهد مقدس و ابن حسینی خان فیروز جنگ را همراه کرده روانه نمودند و امام قلی بیک پاکیزه ترکان از زد
عبد الامین خان و عظمای ازبکیه فرستاده مناشیر عطوفت آثار ارسال داشته سخنان حقیقت بنیان در باب نفاق و اتفاق قلمی
فرمودند که در تسخیر ممالک موروث ساعی گشته اگر بکومک قزلباش احتیاج داشته باشند اعلام نمایند که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان
در ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود قزلباش و خدایی نظرلی روانه شده پاکیزه امام قلی بیک را پیشتر بشهر فرستادند
که مژدهٔ آمدن او بسمع ایشان رسانیده مردم را باستقبال او ترغیب نماید و مشار الیه به بلخ رفته ادای رسالت نموده اما عظمای بلخ
بملاحظهٔ خاطر عبد الامین خان که بالفعل بر مسند حکومت تکیه دارد اظهار خواهش نتوانستند نمود و بی رخصت او جرات استقبال
نمیکردند بالاخره بصلاح و صوابدید بانوی عظمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش رخصت یافته باستقبال او رفتند و در هر
منزلی فیما بین ملاقات روی نمود و در هر باب ملاقات گفت و شنید بسیار واقع شد و الجماعت از اطوار محمد ابراهیم دانستند که سر
بر سپهر مجهول النسبی فرود نخواهد آورد و بعضی که از عبد الامین خان ترحم یافته بهوای دولتخواهی او در سر داشتند اظهار خلاف
نموده از آنجا باز گشته بشهر و بعضی دیگر گفتند که آمدن لشکر قزلباش احتیاج نیست پادشاهزادهٔ ما را ابا و اگذارند که از ازبکیه هر چه مصلحت
او است دو انند عمل نماید بوداق خان و خدایی نظرلی بخود سر راهی با این معنی نشده قرار دادند که از جانبین حقیقت بخدمت اشرف
عرض نمایند که بعد آنچه از جانب اشرف اشاره شود عمل رود و محمد ابراهیم خان و رفقا چون وثوق و اعتمادی با جماعت نداشتند

حزم و احتیاط مرعی داشته کوچ کرده یکدو منزل پیش نشستند که کومک قزلباش نزدیک باشند و کس بملازمت اشرف فرستاده حقیقت
عرضداشت نمودند و ریش سفیدان مذکور به بلخ مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلی داعیهٔ عظیم داشتند ایشان نیز کس بپایهٔ
سریر اعلی فرستاده عرض حالهای خود نمودند فرستادگان در دار السلطنهٔ هرات بدرگاه فلک اشتباه آمدند حضرت اعلی فرمودند که همت
ما مصروف بر آنست که محمد ابراهیم خان لشکری بر سر بخارا کشیده مملکت ماوراء النهر را از متغلبان انتزاع نماید و از عبد الامین خان
و امرا و اعیان بلخ توقع موافقت و همراهی دارد و اصلا توقع در مملکت و محالی که در تصرف عبد الامین خانست ندارد چون با آمدن
لشکر قزلباش راضی نیستند اگر عهد و میثاقی بمیان آورند که با او غدری نخواهند اندیشید و پیمان را بایمان موکد سازند که خاطر اشرف از غدر
و نفاق ایشان اطمینان یابد بعد از عهد و میثاق بوداق خان و ابن حسینی خان باز گشته او را با جنود ازبک بسلامت بدر
بلخ گردند و پاکیزه امام قلی دیگر باره بجهت این مهم به بلخ رفت و مردم آنجا ظاهرا بروفق رضای عبد الامین خان سخن میگفتند اما باطنا
عظمای ازبکیه با او عهد و میثاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان تشریف آورده ما جانب پادشاهزادهٔ صحیح النسب خود را فرو نگذاشته
مجهول النسبی که بضرورت اختیار کرده ایم برو نخواهیم گزید و در خفیه عهد ما مهاد درست کرده به پاکیزه امام قلی سپردند و او خاطر از موافقت
و متابعت آن جماعت جمع کرده بازگشت و محمد خان ابراهیم را با خدایی نظرلی بخوف و دهشت و ملاحظهای بسیار سپاهیانه بجانب
بلخ بردند و قزلباشیه هم از آنجا مراجعت نمودند و محمد ابراهیم خان چون بحوالی بلخ رسید و عبد الامین خان از آمدن او اطلاع
یافت جمعی را باستقبال نامزد کرد و آن جماعت بسعادت ملازمت و کورنش او فایز گشته آثار نجابت و پادشاهی از ناصیهٔ احوال
او مشاهده کرده خاطر بملازمتش قرار دادند و روزی که بشهر می آمد امرا و اعیان که در شهر بودند عبد الامین خان را باستقبال او
ترغیب نمودند او بجهت حفظ رتبهٔ سلطنت و بزرگی از آن ابا مینمود تا آنکه بمخدرهٔ عظمی عرض کردند که اگر نواب خانی باستقبال محمد
ابراهیم خان تشریف نبرند و اظهار عطوفت و اشفاق برادرانه نفرمایند عموم ازبکیه شما را نسبت به برادر زاده بعدم اتفاق و
مهربانی متهم میدارند مجملا بانوی عظمی رضا باستقبال محمد ابراهیم خان داده از شهر بیرون آمده موکب عالی ابراهیم خان نمایان شد
اکثر مردم که اشتیاق دیدن او داشتند پیشتر آمده کورنش کردند رفته رفته کسی چنان نزد عبد الامین خان نماند چون مهم بملاقات
انجامید اعیان ازبکیه بعبد الامین خان قرار دادند که چون ابراهیم خان در حین ملاقات پیاده شود جناب خان نیز پیاده شده
او را در آغوش مهربانی کشیده برادرانه معانقه نماید و تواضعات مشفقانه بجای آورد او قبول این معنی کرد چون بیکدیگر رسیدند
آن ساده نامدان از مرکب فرود آمده محمد ابراهیم خان چون ملاحظه نمود که او فرود آمد خود سواره ایستاده هواخواهان خود را امر
کرد که او را پیاده پیش آورده کورنش فرمایند فرمان بران امتثال امر نموده چون وقت نازک بود که خلایق با [illegible] خواهان انتظار
مانده اند احدی از نیکخواهان او را مجال دم زدن نشد و عبد الامین خان مضطرب و حیران کورنش گونه بجای آورد و محمد ابراهیم خان
ملازمان اشاره نمود که اسب سواری و کتلهای او را صاحبی کنند آن بیچاره بعد از کورنش هر چند جلو میطلبید که سوار شود میسر
نشده در زیر دست و پای مراکب لشکریان حیران مانده بود و عاقبت محمد ابراهیم خان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد که مضبوط نگاه
بشهر آورد و خود با اقبال و دولت و عظمت و اجلال داخل قبة الاسلام گشته در سرای سلطنت نزول نمود و عمهٔ محترمه ملاقات برادر
زاده نمود چون کار از دست رفته بود اظهار علاقه و مهربانی نموده استدعا کرد نسبت بعبد الامین خان که مروت و احسان

بجای آورده جری درحق او خیند لیکن اما در حالتی که محمد میرزا اظهار دولتخواهی کرده او را از میان برداشت و محمد ابراهیم خان بفراغ بال بر مسند اقبال سلطنت تکیه کرده طوایف ازبکیه پای در دایرهٔ متابعتش نهادند و حکام حصار شادمان نیز اظهار انقیاد نمودند لوای دولتش ارتفاع یافت بعد از استیلای او و کشته شدن عبدالامین خان استماع رفت که عمه اش پردهٔ بی اختیاری از روی کار برداشته بصد داغ دل گفت که چون مردم بلخ بسلطنت جانی بیک سلطان پدر باقی خان اتفاق نموده بودند و خانوادهٔ جانی بیک بالکلیه مستاصل شد من ازین تدبیر اندیشیده مملکت را جهت تو حفظ نمودم اما چون تو شیوهٔ بی خبری بجای آوردی و روی توانی و فدا اما محمد ابراهیم خان نسبت بعمه بعضی مظنه بجهة گفتگویی که صدق و کذب در افدای اند زیاده التفاتی نموده و یراق حج او مرتب داشته رخصت داد و حج او مشار الیها در راه بعالم آخرت پیوست و محمد ابراهیم خان عریضهٔ اخلاص آیین مشتمل بر حقیقت حالات بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و حضرت اعلی از ورود این خبر مسرور و شادمان گشته تهنیت و مبارکباد او ولی بیک قورچی لشکر لو را فرستاده انواع تفقدات و انعامات فرمودند و آوازهٔ سلطنت و اقتدار او بماوراء النهر رسیده باعث اضطرار خاطر باقی خان گردید چیچکتو و میمنه و فاریاب و اندخود و شبرغان و بلخ و مضافات تا حدود بدخشان بمحمد ابراهیم خان صافی گشت و تا رایات جلال در خراسان بود همیشه قاصد او بپایهٔ سریر اعلی فرستاده وقایع یومیه عرض مینمود و فدای نظر لی دیوان بیگی راتق و فاتق مهمات بود

ذکر نهضت رایات ظفر آیات بجانب ابیورد و مرو شاهیجان و تسخیر آن ولایت و بدست آوردن نور محمد خان

سابقا رقم زدهٔ کلک بیان گردید که نور محمد خان در آمدن بدرگاه فلک بنیان عذرهای بیهوده دور از کار گفته خاطر انور را از حکایات ناهنجار او غبار آلود گردید اما همان عنوان اظهار عطوفت و اشفاق فرموده خسرو بیک یساول مجلس بهشت آیین که از مقربان حضرت عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده فرمان عطوفت مشتمل بر توجهات شاهانه شرف اصدار یافته ظاهرا عذری که در نیامدن بپایهٔ سریر اعلی القا نموده بودند پذیرفته او را از آمدن معاف داشتند اما در خفیه پیغام دادند که توجه موکب همایون درین مرتبه بخراسان بمحض معاودت آن برادر اتفاق افتاده معاشرت و هم صحبتی شبانه روزی چندین ساله که فیما بین مسلوک بود اقتضای آن میکرد که چون الحال از جانب همایون ما اظهار اشتیاق و خواهش ملاقات شود آن برادری تا بانهٔ موکب همایون نزاد در دامغان و بسطام استقبال نماید اگر بجهة طغیان باقی خان بغایت ملاحظه داشت درینوقت که ما بدولت و اقبال در خراسانیم و محمد ابراهیم خان در بلخ تمکن یافت اصلا ضرری از و متصور نیست اگر فیما بین صورت ملاقات روی نماید در نظر عالمیان مشتبه بعدم ارتباط گشته مظنهٔ خلاف او می برند چه که در لباس دولتخواهی او را از ادراک ملازمت اشرف مانع اند در حقیقت دولتخواه نیستند بلکه اسباب بیدولتی سرانجام میدهند اولی و انسب است که درین باب سخن هیچکس را نشنوده یارانه و مخصوصانه عزیمت ملازمت اشرف نموده چند روزی در خدمت اشرف عهد ملاقات تازه نموده قرین اعزاز و احترام باز گردد الحاصل از هر طرف بهیچ وجه رضا بعدم ملاقات نمیدهیم و اگر او نمی آید مهمان پذیر باشد که ما بتقریب سیر و شکار بمرو آمده با او ملاقات مینماییم ازین دو شق بهر کدام رضا داشته باشد عمل میکنیم خسرو بیک حسب الامر شهریار گردون اقتدار نزد نور محمد خان رفته ادای پیغام سعادت فرجام همایون نموده هر چند او را بآمدن ترغیب میکرد او مکرر قبول آمدن نمینمود اما بصلاح و صوابدید قاضی نظر که پیشرو

مؤتمن او بود و میر غیاث وزیرش از آن پشیمان گشته عذرهای بیحاصل میگفت تا آنکه خسرو بیک را بی نیل مقصود باز گردانید خوش آمد گویان خانه بر انداز خاطرنشان او کرده بودند که حضرت اعلی طمع درین ولایت کرده درین مرتبه که توجه در آمدی بعراق برده این ولایت را بامرای قزلباش میدهد حافظک سلطان خیوشانی که حق قدیم در آن سلسله داشت و همراه نور محمد خان بعراق آمده بود او را از ارتکاب اموری که خلاف رضای اشرف است منع نموده میگفت که اگر نواب کامیاب همایون درین محقق و ولایت طمع میداشت در سال اول که فتح خراسان شد بامرای قزلباش سپرده تو نمیداد این اندیشهٔ غلط بخاطر خود راه مده او طریق گم کرده بحرف دولتخواهانهٔ او گوش نکرد تا آنکه حافظک سلطان را بقتل آورد و مجملا آثار طغیان و کفران نعمت از و بظهور میرسید درین اثنا محمد ابراهیم خان یکدو کتابت او را که بعبدالامین خان نوشته بود بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد که با او عهد و مواثیق بمیان آورده اغوا نموده بود که راضی بآمدن محمد ابراهیم خان نشود و قزلباش را دخل نمیدهد که مقصد شاه از فرستادن او آنست که بتقرب او بلخ را بتصرف در آورد و سخنانی که مشعر بر خلاف و عدم ایتلاف بود در آن مکاتیب مرقوم شده بود این اعمال ناهنجار موجب ازدیاد نفار خاطر اشرف گردید اما از فراخ حوصلگی همان اظهار علاقه و ارتباط میفرمود تا آنکه نور محمد خان بمیرزا خواجه کلان جغتای که از جانب او حاکم ابیورد بود و همیشه اظهار اخلاص نسبت بحضرت اعلی مینمود بدمظنه شده در مقام دفع او در آمد مشار الیه از و خایف گشته مرشد قلی سلطان جلایر ولد خداویردی خان را که در مشهد مقدس میباشد و ابیورد نزدیک است طلب نموده که قلعهٔ ابیورد را باو سپارد و خود التجا بعتبهٔ علیهٔ فلک فرسای شاهی آورد مرشد قلی سلطان که توجه و التفات شاهانه را در بارهٔ نور محمد خان بدرجهٔ کمال میدانست جرأت رفتن بی عرض اشرف نمیکرد تا مراسلهٔ میرزا خواجه کلان تکرار یافته فی الجمله حرکات ناملایم او غبار خاطر اشرف از نیامدن بدرگاه جهان پناه زبان زد مردم دور و نزدیک شده بود جرأت رفتن کرده میرزا خواجه کلان قلعه را باو سپرده خود روانهٔ درگاه جهان پناه شد در دار السلطنهٔ هرات بسعادت ملازمت و کورنش همایون مشرف شد و از عصیان و طغیان نور محمد خان خبر داد حضرت اعلی ابتوجه آن ولایت را ترغیب نموده اندکی پرده از روی کار او برخواست و چون این اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه شده بجانب ابیورد در حرکت آمد و در پای قلعه نزول کرده کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده اعلام نمود که چرا دخل در ولایت من کرده اگر حکمی درین باب صادر شده باشد ظاهر سازد و الا از قلعه بیرون رود او در جواب گفته بود که حکمی بمن نرسیده بخود سر آمده ام اما حال که واقع شده حقیقت عرض کرده ام تا جواب نرسد بیرون نمیتوانم رفت چند روز صبر نماید چند روز قبل از آمدن خواجه کلان از شیراز بار خانهٔ بیرکار خاصهٔ شریفه آورده حضرت اعلی برسم معهود مخصوصانه یک قطار استر حصهٔ بار خانه مصحوب ولی بیک قورچی ایواغلی جهة نور محمد خان فرستاده بودند رسید در وقتی که میانهٔ او و مرشد قلی سلطان مراسله و گفتگو در میان بود نور محمد خان درینوقت اینمعنی را فوزی عظیم دانسته ولی بیک را که مرد ترک ساده لوحی بود فریفت که بمرشد قلی سلطان اظهار عواطف و الطاف شاهانه نسبت باو نموده از حرکت منع نموده آن جاهل نادان از سخنان او و بیم غضب شاهانه قلعه را سپرده متوجه ییلاق کوه گردید مع هذا نور محمد خان بغازیان جلایری اندامها کرده چند کس بقتل آوردند و نور محمد

قلعهٔ ابیورد را بمحمد صادق بیگ جغتای و قاسم بیگ کبوترباز مشهور اگر از سرهنگان اعتمادی او بودند سپرد و چون از حضرت
اعلی شاهی اندیشناک بود خواست که خود را از حوالی موکب همایون دورتر سازد با هفت هشت هزار کس که همراه داشت متوجه
نسا و باغباد شد اما حضرت شاه علی بنوعی که بنور محمد خان جزم فرموده اعلام نموده بودند عزم ملاقات او و بسعادت و اقبال
از دار السلطنهٔ هرات بیرون آمده از راه سرخس روانه شدند چون بقصبهٔ ججه رسیدند در آنجا مشخص شد که نور محمد خان طریق نامردی
سپرده بیلو از میزبانی خالی کرده و قلعهٔ مرو و ابیورد را بمعتمدان سپرده اسباب حصارداری مرتب داشته و خود بطرف نسا و باغباد
که قلاع مستحکم دارد رفته حضرت شاه علی را غرض از این نهضت امتحان او بود که اگر بر جادهٔ وفاداری مقیم بوده دل اخلاص بغل
وغش خلاف نیالوده باشد و استقبال موکب همایون کرده سعادت ملازمت دریابد چند روز با یکدیگر در آن سرزمینها بایکدیگر
شکار کرده از راه ابیورد بمشهد مقدس معلی رفته روانهٔ عراق گردند و اگر آینهٔ خاطر را بغبار خلاف مکدر ساخته مست بادهٔ
غفلت و غرور شده باشد او را از خواب غفلت بیدار سازد چون او بقدم مخالفت و قلعه‌داری پیش آمده بر اهم رفت که گوشمال
او بر ذمت همت شاهانه لازم شد حسینی خان شاملو بیگلربیگی خراسان را با بکتش سلطان حاکم [illegible] او قنبر خان شاملو حاکم
غوریان و ابن حسین خان حاکم سرخس و میران قبایل اتباع حاکم هرات را از ججه بر سر مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود
با ملازمان رکاب اشرف که بعزم شکار همراه بودند و در آن هنگام عدد ایشان چهارصد و شصت نفر بیش نبود بر سر ابیورد
تشریف برده قلعه را محاصره فرمودند و چون در نسا خبر وصول رایات نصرت آیات بنور محمد خان رسیده با وجود قلت عساکر
منصوره و کثرت لشکریان او از شکوه موکب همایون متحیر و سراسیمه گردیده تفرقه و پراکندگی در میان مردم افتاده قریب هزار
نفر از مردم جلایر و علی ایلی و ایماقات صاین خانی که در صدد و درون و باغباد یورت و مسکن دارند و ملازمت او
اختیار نموده در همانجا از او جدا شده بمساکن خود رفتند و او را با دو سه هزار کس از راه جول ایلغار نموده بمرو رفت و در راه
اکثر جماعت نیز از او تخلف نموده در هر مرحله جمعی راه فرار پیمودند تا با اندک مردمی بمرو رسید و شب از نزد او از کنج و اخل مرو
خبر آمدن او بامرای عظام که در مرو بودند رسیده بکتش سلطان استاجلو و ابن حسین خان با فوجی از غازیان او را استقبال
نمودند که در راه بدست آورند در اثنای طریق مشخص شد که او از راه بیرون آمده گذشته است امرا بار گشته از عقب او ایلغار
کردند اما نرسیدند امرا او خود را بقلعه انداخته بود و کارخانه و بعضی یراق او را بدست آوردند و چون حضرت اعلی محاصره
ابیورد فرموده بودند مباشر مطالعه باحضار لشکر عراق و فارس و خراسان فرستاده مقرر داشتند که بوداق خان حاکم
مشهد مقدس معلی و میرزا احمد سلطان بیات حاکم نیشابور بکومک حسینی خان بر سر مرو روند و حسینی خان قاجار حاکم استرآباد را
امر فرمودند که بر سر قلعهٔ نسا رود و حاکم اسفراین و بعضی محال بکومک معین شدند و غازیان رکاب اقدس بتسخیر قلعهٔ ابیورد
مشغول گشتند روز بروز عساکر اقبال باردوی همایون میرسید و سیبها پیش برده و نقبها زده و حوالها ترتیب داده در
انجام اسباب قلعه‌گیری اهتمام مینمودند تا کار بر محصوران تنگ گردیده و تفرقه و پراکندگی لشکر و پریشانی احوال و شنیدند
در فتراک استیمان و طلب عفو و امان زدند در روز بیست و چهارم از زمان محاصره قلعه را سپردند و محمد صادق بیگ و قاسم
بیگ خلعت امان پوشیدند و در سلک ملازمان اشرف منسلک گشتند و ابراهیم بیگ برادر حافظک سلطان شرف ملازمت

دریافته

دریافته بخدمات قیام داشت برتبهٔ امارت سرافراز گشته ابیورد باو مرحمت شد و رایات جلال بعد از تسخیر قلعهٔ ابیورد از
آنسال متوجه مرو شاهیجان گشته با لشکر ظفر اثر در پای قلعه نزول نمودند چون نور محمد خان از وصول موکب همایون و بدست
آوردن قلعهٔ ابیورد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته انگشت تحیر بدندان گرفت و بجز اظهار ندامت و عجز و مسکنت چاره نیافت
کس بیرون فرستاده اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر و بسطام آقای ترکمان را طلب داشت و ایشان رخصت رفتن یافته متوجه
آنصوب شده با او ملاقات کردند و او را از اعمال و افعال ناهنجار که موجب غبار خاطر اشرف گشته بود نکوهش بسیار نموده
و متقبل عفو و تقصیرات او شده بدریافت ملازمت اشرف راغب ساختند مفسدان لشکر او خصوصاً میر غیاث وزیر و فیضی
خدا که رکن الدوله و مدبر الملک او بودند از خوف غضب شاهانه بالطبع به بیرون آمدن قلعه سپردن تعلل داشتند اما صولت
و سطوت قاهرهٔ شاهی ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته طوعاً او کرهاً رضا به بیرون آمدن دادند و او در نهایت عجز با کمال
خجالت و شرمندگی بیرون آمده در مرافقت اعتماد الدوله و بسطام آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته سجدهٔ خجالت
و انفعال تقدیم رسانید [illegible] حضرت شاه علی با وجود حرکات ناهموار که از او واقع شده و کتابات ناهنجار که بعبدالامین خان
والی بلخ نوشته بود از دست داشته این مضمون صدق مشحون را که صح در عفو لذتیست که در انتقام نیست منظور داشته
انواع تفقد و دلجویی بظهور آورده خاطر او را از پاس سخط پادشاهی ایمن گردانیدند و در آنشب بطریق معهود با او در کمال
شکفتگی صحبت داشته وقت خواب بتکلیف بازگشتن بقلعه نمودند چون اندک از مستی و غفلت بهوش آمده بتحریک و تعلیم
خیرخواهان عاقلانه پیش آمده از رفتن قلعه ابا نموده نرفت و صباح آنروز که روز جمعه بود حضرت اعلی بقلعه تشریف بردند
در مسجد جامع مرو خطبهٔ ائمهٔ اثنی عشر علیهم الصلوة اللّه الملک الاکبر بنام نامی همایون خوانده شد و فراز منابر آندیار که
از حین ارتحال خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمة و الغفران الی هذا الاوان که هشتاد سال بود از ذکر اسامی
حضرت ائمهٔ هدی علیهم التحیة و الثنا عاری و عاطل گشته بود بعون عنایت الهی و نیروی اقبال شاهی بدین مرتبهٔ عالیه
زیب و زینت یافته سر بفلک افراخت الحمد لله علی ذلک اما مرویان و کافهٔ خلق آندیار بجهة طایفهٔ قزلباش خایف و هراسان
بودند بنا بر اقتضای قواعد معدلت و رعیت پروری زجانب همایون نوید عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بجهة اختلاط
و مشارب متعرض احدی نشوند و ایالت دارائی آن ولایت به بکتش خان استاجلو حاکم مار و چاق تفویض یافت و ساکنان شهر و
قلعه بجان و مال امان یافته مقرر شد که هر کس سپاهی و مواجب خوار بوده باشد اسلحه و یراق را سپرده بهر جا خواهد رود و جمعی بعد
در قلعه بوده باشند و آنچه رعیتند مرفه و آسوده حال برعیتی خود مشغول گردند و متوجه استحکام قلعه شده دور حصار را بر امرا
و عساکر منصوره تقسیم نموده خندق عمیق حفر نمودند و در تعمیر برج و باره اهتمام نموده ذخیره و یراق قلعه‌داری کما ینبغی بهم
یافته و نور محمد خان را با فرزندان و متعلقان کوچانیده بجانب عراق فرستادند و مقرر شد که از آنجا بفارس رفته در بلدهٔ
فاخرهٔ شیراز رحل اقامت انداخته بفراغ بال در آن بلدهٔ ارم تمثال روزگار گذرانند و هر یوم مبلغ ده هزار دینار عراقی
که بعرف اهل عجم یکتومان تبریزیست جهة معیشت او تعیین نموده و فی الواقع در برابر امور ناشایست که از او بظهور آمده
نهایت مروت و الطاف درباره او مبذول فرموده گردیده و در آن عاقبت بین بدیدهٔ انصاف در رفتار امور عملا

احوال گرفتند نور محمد خان بلباس عواطف و الطاف شاهانه بسلطنت صوري و معنوي فايز گرديده حسينخان زياد اغلي قاجار
حاکم استراباد که با بعضی امرا بتسخير قلعهٔ نسا مامور بودند آنقلعه را بتصرف در آورده ولايت نسا و ابيورد و باغباد و بلکه سلطان
ولد بکتش خان عنايت شد و از انتظام مهمات آنجا عنان عزيمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه پساکوه بمشهد مقدس
معلی تشريف برده بعد از طواف آستان ملک آشيان امام الجن و الانس متوجه عراق شدند و بفيروزي و اقبال بدار السلطنه
قزوين رسيده يکماه توقف فرموده از آنجا بدار السلطنهٔ اصفهان تشريف برده ديگرباره آن بلدهٔ جنت نشان از يمن قدوم
موکب ظفر نشان طراوت و نضارت يافته رشک افزاي عشرت و شادکامي بپايان رسانيدند در خلال اين احوال اخبار
محمد ابراهيم خان و در آمدن ولايت بلخ و مضافات بتصرف باقي خان بمسامع جاه و جلال رسيد **ذکر قضاياي فوت محمد**
محمد ابراهيم خان و تسلط باقي خان بآن ولايت و آمدن يار محمد ميرزا و رفقا در موکب سلاطين زادهاي ازبکيه بدرگاه
فلک اشتباه چون مهمات محمد ابراهيم خان بنوعي که سبق ذکر يافت در بلخ بر وجه دلخواه تمشيت پذيرفت و ضدائي
نظرلي و آتاليق در ديوان بيکي و صاحب اختيار مهمات مالي و ملکی گرديد عظماي ازبکيه در بلخ خصوصا يار محمد ميرزا که در
تمشيت مهمات محمد ابراهيم خان سعي نموده بود تاب تسلط و اقتدار ضدائي نظرلي نياورده بنياد غمزه و سعايت کرده خاطر
خان البنحان (?) جاهلانه از و متغير ساختند و خاطرنشان او کردند که اگر ضدائي نظرلي را از ميان بردارد زيادتي اختيار
و افزوني شوکت و اقتدار جناب خانيت داد سخنان غرض آميز حاسدان و ساعيان را در دل جاي داده در انديشهٔ دفع
او شد و مکرر عرايض خفيه درين باب بپايهٔ سرير اعلی فرستاده استدعاي رخصت کرد و حضرت اعلی رضا بآن نميداده اند تا
رسل و رسايل تکرار يافته عرض نموده بود که ميانهٔ او و اعيان ازبکيه آن ولايت التيام ممکن نيست و اگر در دفع او اهمال رود
محتمل است که معاملات بفساد انجاميده ضرر کلي روي دهد نواب اشرف در جواب فرمودند که غرض اصلي ما از فرزندي چراغ دولت
آن فرزند سعادت پيوند است که بسعي مردم کاردان روشني افزاي انجمن کامکاري گردد و او را که مرد کاردان ضروري دولت
آن فرزند مي دانستيم و درين باب نيکو تامل نموده آنچه مقتضي صلاح دولت خود دانند مختار است محمد ابراهيم خان بعد از ورود اين
منشور سعادت که در حقيقت عين ممانعت بود بدين ترکيب دليري کرده بقتل ضدائي نظرلي اقدام نمود في الحقيقه تيشه بر پاي
خود زد که آنچنان مرد هوشمند صايب راي موکر آراي که او را در روز نيک و بد در کار بود از پاي در آورد و زمام دولت او بدست
جاهلان نادان خودراي غافل افتاده يار محمد ميرزا ديوان بيکي و رتق و فتق مهمات گشت و هر يک از نيز دوستان خودسر
باراده‌هاي متخالفه ابواب حسد و ضديت با يکديگر گشوده بازار نفاق گرم گرديد و محمد ابراهيم خان با چندي از بدمستان با
حيل بمقتضاي ايام جواني اوقات صرف عيش و کامراني نموده بانتظام امور دولت کمتر مي پرداخت چون در مشيت ايزدي تعليم (?)
تقدير نگارش يافته بود که زمام مهام دولت ازبکيه بقبضهٔ اقتدار باقي خان در آيد تماشائيان کارخانهٔ قدرت ايزدي را
موجب مزيد بينائي و آگاهي گردد محمد ابراهيم خان از افراط شرب مدام سقيم المزاج گشته تب محرق عارض او گرديد و ماده حب (?)
و آبله قوي گشته بصد حسرت جوان عالم عمر و جواني را وداع نمود باقي خان که در آن حين لشکر بطرف حصار شادمان کشيده
قلعهٔ حصار را محاصره نموده بود از استماع اين واقعه مسرور و شادمان گرديده فرصت غنيمت شمرده مهم حصار را معطل گذاشته

تسخير بلخ را که عمده تر بود اهم و اولی دانسته بر سبيل استعجال روانهٔ بلخ شد و ولي محمد خان برادر خود را منقلاي لشکر کرده
پيشتر روانه ساخت يار محمد ميرزا و عظماي ازبکيه بلخ را از وقوع اين حادثهٔ عظمی دل از جاي رفته چاره جوي شدند
بعضي از خواص و معتبران که اعتمادي بجانب باقي خان نداشتند خصوصا يار محمد ميرزا و شيرافکن ميرزا و شاه خواجه نقيب
عبدالله سلطان نامي از اقرباي سلاطين جاني بيک که در حصار شادمان ميبوده و بعد از استيلاي محمد ابراهيم خان
اطواق انقياد او بر خود لازم دانسته ببلخ آمده بود دست آويز خود ساخته بعبد المومن (?) بيرون آمدند اما اکثر سپاهيان
و معارف لشکر که از سلوک ناهموار يار محمد ميرزا از زندگي دلشسته (?) في الفتنه باقي خان را مناسب وقت دانسته بطوعا باطاعت
و متابعت او کمر بسته بودند از مرافقت ايشان باز ماندند و قليلي که با عبدالله سلطان بيرون رفته بودند تاب صدمهٔ لشکر باقي
باقي خان نياورده بعد از ظهور طليعهٔ سپاه منقلاي ازبکيه يکبار شکست يافته راه انهزام پيش گرفتند عبدالله سلطان ناياب بلکه مقتول
گرديد يار محمد ميرزا و رفقا رو بتوجه خراسان و التجا نمودن بساية اقبال شهريار گيتی ستان جا نيافته در کمال اضطرار راه
فرار پيمودند و از اقرباي محمد ابراهيم خان جهان گير ميرزا ولد سيد محمد سلطان که در شبرغان ميبود و محمد سليم سلطان ولد
پير محمد خان که در اندخود ميبود و عرب محمد اتاليق او را مصحوب خود گردانيده روي توجه بخراسان آوردند و ولي محمد خان
بظفر و نصرت و اختصاص يافته مژدهٔ فتح و ظفر باستقبال برادر فرستاد و باقي خان در کمال عظمت و کامراني ببلخ در آمده بتعقيبه (?)
لشکر را بعواطف پادشاهانه اميدوار ساخت و از پاس سخط خويش ايمن گردانيده و تمامي ازبکيه آن ولايت پاي در دايرهٔ طاعت
و متابعت او نهادند و مملکت بلخ و اندخود و ميمنه و شبرغان و فارياب و چچکتو و مضافات تا کنار آب مرغاب بحيطهٔ تصرف او در آمد
و بعد از فتح و تسخير آن ولايت تمامت قندز و بقلان و ختلان و حصار شادمان تا حدود بدخشان ضميمهٔ ماوراءالنهر گشته پايهٔ قدر
و منزلتش باوج ثريا رسيد اما شاه خواجه و يار محمد ميرزا و رفقا و شيرافکن ميرزا و عرب محمد در موکب سلاطين زادها بولايت
هرات رسيده چند روز از رنج راه آسوده عزيمت درگاه جهان پناه نمودند و در دار السلطنهٔ اصفهان بسعادت آستان بوس فايز
گشته مورد الطاف و نوازش شاهانه گرديدند و چند روزي در ظلال دولت بيهمال در ساية چتر همايون فال از آسيب فتاب (?) حوادث
و محنت روزگار آسودند باقي حالات ايشان در محل خود رقم پذير کلک بيان خواهد شد ان شاء الله تعالی **وقايع احوال و سوانح اقبال**
که در سال ميمنت مآل اودئيل ترکي مطابق سنه تسع و الف و بعضها موافق عشر و الف که سال پانزدهم جلوس شاهي [illegible] است
نوروز عالم افروز ايسال مبارک فال در روز چهارشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد چنين خسرو ملک
خاور که مربي عالم کون و مکانست از نهانخانهٔ حوت فراميده (?) با شعشعهٔ تيغ جهان افروز بر تخت فيروز حمل آمد **ب** باز جهان
مشعل افروز شد • نوبت هنگامهٔ نوروز شد • فرق حمل چون زخور افسر گرفت • باغ شرف خوبي از سر گرفت • داد جهان را طراوت
نوي • تازه شدش کوکبهٔ خسروي • درين هنگام سعادت فرجام دار السلطنهٔ اصفهان بيمن مقدم شهريار گيتی ستان غيرت افزاي
جنان بود و همه روزه در باغات و بساتين آن خطهٔ فردوس نشان بعيش و شادي گذرانيده بعون الهي فيروزي و اقبال بر وجه
اتم و اکمل آماده و از هيچ طرف امري که موجب اکراه خاطر اولياي دولت قاهره بوده باشد واقع نبود بعد از روزي از اوايل اينسال
اخبار بلخ چنانچه گذشت بمسامع جاه و جلال رسيد از قضيهٔ هايلهٔ محمد ابراهيم خان که بچشم زخم زمانه گرفتار آمده بود در اوان جواني

عت

وسایر ممالک

اسباب

سریر دولت و کامرانی را بناکامی گذشت بعد در غبار ملالی بر حاشیه ضمیر نشسته تأسف بسیار خوردند و بتعاقب شاه خواجه نقیب
و بابا محمد میرزا و شیرافکن میرزا و عرب تالیق و رفقا در موکب سلاطین زادها و ملازمان و خدمتکاران که از کابل پیش موازی سیصد
نفر بودند بدار السلطنه اصفهان رسیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مراسم اعزاز و احترام مسلوک داشته ابواب عاطفت و احسان
بر چهره امانی و آمال ایشان گشودند و جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و عموم خلایق از وضیع و شریف حسب الفرمان همایون
باستقبال شتافته باکرام و اعزاز تمام بشهر آوردند و منازل مرغوب جهت مساکن ایشان تعیین یافت در دولتخانه مبارکه نقش
جهان شرف مجالست بهشت آیین دریافتند و حضرت اعلی سلاطین زادها را در آغوش مهربانی کشیده لطف و دلجویی درباره مهمان که
جبلی ذات اشرف است بظهور آوردند و مبلغ یکهزار تومان شاهی عراقی زر نقد جهت خرجی ایشان انعام فرموده نزول و ساوری از گوسفند
و برنج و روغن و غله و سایر مایحتاج علی هذا القیاس روز بروز بسلاطین زادها و اعیان از یکه رفیق ایشان مقرر پیشکشی که داشتند
گذرانیدند و از جمله پیشکش یکدانه الماس گرانبها بود که از نوادرات سرکار فیض آثار امام الجن والانس بود که در وقتی که عبد المؤمن
خان تسخیر مشهد مقدس معلی نمود حلی و زیور روضه مقدسه را از یکه تصرف نموده الماس مذکور را عبد المؤمن خان بحیطه
تملک در آورده در یه تصرف داشت و بعد از کشته شدن او بابا محمد میرزا آن را بدست آورده بود در این هنگام برسم تحفه بنظر اقدس
رسانیدند چون بر ضمیر منیر اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بوده تصرف در آن ننموده بصدور و علما سپردند که سرکار فیض آثار
ضبط نمایند و علما بمصلحت عدول مؤمنین تجویز فروختن کردند که بقیمت آن املاک مرغوب خریده شود که حاصل آن همه در مصارف
آن سرکار صرف شود بنابر آن بولایت روم فرستادند و در استنبول بقیمت علو مقومین جوهری فروخته قیمت بسرکار فیض
آثار فرستادند القصه حضرت اعلی کمال مردمی و احسان نسبت بسلاطین زادها و رفقا بجای آوردند و امر فرمودند که در دار السلطنه
قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع قزوین بایشان شفقت شد که حاصل آن صرف مایحتاج ایشان شود و
بانجا رفته چندگاه از محنت روزگار آسایش یابند اگر مقدر الهی بوده باشد بمعاونت منسوبان درگاه بمهمی مطالب خود فایز
گردند از سوانح اتصال خجسته مآل اختری تابان از سپهر سلطنت و مشرق اقبال طالع گردیده اعنی حضرت واهب العطایا از عطیه
خانه ایزدی حضرت اعلی را فرزندی کرامت فرموده باسمعیل میرزا موسوم گشت امید که در ظل عاطفت شاهانه برخوردار
یافته در عمر گرامی در مرضیات الهی و رضاجویی خاطر مبارک شاهی مصروف گرداند **ذکر توجه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد
مقدس بقصد زیارت سلطان روضه رضا علیه التحیة والثنا** چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نذر فرموده بودند که [illegible]
از دار السلطنه اصفهان پیاده بزیارت روضه مقدس مطهر امام الجن والانس روند در این سال اراده خاطر اشرف بدان متعلق
گشت که آن نذر را بوفا رسانیده باین سعادت عظمی فایز گردند و بدین نیت درست و عزم لایق قدم در شاهراه اخلاص نهاد
از دولتخانه مبارکه نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان آرزو و اعتقاد مرحله پیمایی آغاز نهادند در اول از شهر به مسجد
توقچی که در بیرون شهر واقع است تشریف بردند و از آنجا بموضع دولت آباد که سه فرسخ است رفته مقرر شد که هر کس از امرا و ارکان
دولت و ملازمان و مقربان که میل زیارت مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشد سواره مرافقت نماید و تکلیف
ادمفتن باحدی نفرمودند زیرا که نذر مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف بود اما ملازمان و مقربان بساط عزت و خدمتکاران

رکاب اقدس پیوسته کشیک مرافقت اختیار نموده هر گاه از پیاده رفتن بستوه می آمدند سوار میشدند اما از ابتدا تا انتها ده
کس پیاده در ملازمت بوده مطلقا سواری نکردند از ملازمان درگاه محمد زمان سلطان بایندر ترکمان مشهور بکاوی و سلیمان مهتر
رکابدار باشی و از اهل اصفهان میرزا هدایت الله نواده نجم ثانی در رفقا ثلث طنابی بدست گرفته دوازده هزار ذرع که گز
شرعیست منظور داشته راه می پیمودند و عمدة المنجمین مولانا جلال یزدی منجم سرکار خاصه شریفه حساب از آنگاه میداشت که
هر روز چه مقدار راه طی میشود و نیز معلوم گردد که از اصفهان تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعیست و بقاعده مقرر کوچ کرده
منزل بمنزل میرفتند و حضرت بر نهجی که نذر فرموده بودند قطع مسافت نموده هر جا که از پیاده رفتن دلگیر میشدند لحظه در محل اقامت
انداخته استراحتی میفرمودند بعد از اندک آسودگی و غنودگی قدم در راه نهاده بدین وتیره مرحله طی میشد تا آنکه آن مسافت بعیده را
قطع فرموده همعنان مراحل توفیق داخل مشهد مقدس معلی و روضه مطهر فرکی شده بادراک سعادت طواف و زیارت آن
مرقد منور و مشهد معطر که **قطعه** یکطواف درش از قول رسول فی تا بهفتاد حج نافله یکسان آمد فایز گشته بمراسم مباهات
بر فرق فرقدان سودند و در آن روضه جنت مثال که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست در مکان خشوع و
خضوع باداء نماز و نیاز اشتغال نموده بدرگاه حضرت خالق الارض والسماء بعرض حاجات و مطالب و مآرب دنیوی و
اخروی زبان گشوده بعد از دریافت آن سعادت و ادراک آثار استجابت بچهارباغ مشهد مقدس که دولتخانه مبارکست تشریف
برده بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند تاریخ اینواقعه که از واردات طبع راقم حروف ثبت افتاد **قطعه** غلام شاه
مردان شاه عباس شه والاگهر خاقان امجد بطوف مرقد شاه خراسان پیاده رفت از اخلاص بیحد چو صدقش بود رهبر یافت
توفیق که شد فایز بآن فرخنده مقصد چو از ملک صفاهان رو بره کرد بدان مطلب سبیل از بخت سرمد دبیر عقل بهر [illegible] می
نوشت این قطعه بر طاق زبرجد پیاده رفت و شد تاریخ رفتن ز اصفهان پیاده تا بمشهد والحق از بدایت ظهور اسلام
تا حال هیچیک از سلاطین نامدار را توفیق این سعادت نشده و بدین طریق امری تأیید نیافته در روضة الصفا مسطور است که از
قیاصره روم هرقل که ملت نصاری داشت و ادراک زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم نموده
نذر کرده بود که از قسطنطنیه که دار الملک او بود پیاده و برهنه پای بطواف بیت المقدس رود و در هنگام انقیاد نذر هر روز
فراشان و خدمتکاران در راه فرشهای دیبای ملون گسترانیده گلها و ریاحین بر روی آن میریختند و او بطریق سیر پا [illegible]
و نعم صحبتان قدمی چند نهاده تا آنکه بیست روزه راه را تا دو ماه راه بایشطریق طی کرد و اینجا آبله پای قدم بر خاک نهاده از رکاب
انواع مشقت و صعوبت راه نموده از منزل متعارف باز نمی ماندند **مصرع** ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مجملا در آن زمستان
در مشهد مقدس معلی توقف فرموده ماه رجب و شعبان و رمضان را که اشهر حرم و ایام و لیالی متبرک بود در آن روضه مقدسه بطاعت
و عبادت گذرانیده در لیالی جمعه و شبهای مبعث و مستفتح و براة و لیلة القدر که ایام افضل و اشرف لیالی شهور مذکور است
در روضه مقدس منور معطر احیا داشته از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمات خادمی و سر شمع گرفتن پرداخته دقیقه از دقایق
خدمتکاری فرو گذاشت ننموده **ذکر بعضی حالات که در قشلاق مشهد روی داد** چون بندگان حضرت اعلی مرحوم محمد ابراهیم خان را
بجانب بلخ فرستاده بمعاونت امداد همایون اعلی بتصرف و قرار گرفت تابع امر و نهی همایون بود و بعد از فوت او باقی خان

جانب همیون لشکر بر انصوب کشیده آن ولایت را متصرف شد همواره خاطر انور محزون بود که فی الجمله تدارک زیاده رویی و طغیان
باقی خان کرده او را اندکی از خواب غفلت و غرور بیدار سازد و نوعی نماید که باز آن ولایت بحیطه این دولت بتصرف این پادشاه
زادها که از آن سلسله پناه باستانه عز و جاه آورده اند قرار گیرد و درین اوقات که مشهد مقدس معلی مرکز جاه و جلال بود عرضه داشت
از جانب بکتش خان حاکم مرو رسید که باقی خان با او الفت و آشنایی کرده و با حضرت اعلی اظهار صداقت و دوستی مینماید و
مکتوبی از روی خصوصیت و آشنایی و نامه نوشته مخصوص بر دو راس اسب توبچاق طلب نموده حضرت اعلی بعد از اطلاع مضمون
عریضه هر چند خاطر انور از ایشان حرکات ناهنجار او که مرقع گشته غبار آلوده بود اما بمقتضای مردمی و شیوه ستوده و دوستی عمل
فرمودند بکتش خان را رخصت دادند که جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند راس اسب خوب و تحف لایقه مصحوب مرد معتمد
سخندان ارسال دارد و بکتش خان بعد از استجازه از حضرت اعلی بیرام علی بیک نامی از طایفه استاجلو که جوان عاقل سخندان
کارآگاه بود برسالت باقی خان تعیین نموده با اسپها و تحف و هدایا بیخارا فرستاد و باقی خان او را معزز و مکرم داشته با بکتش
خان ابواب ملایمت مفتوح داشته او را با تحف و هدایای دوستانه باز فرستاد و در خلال این احوال بخاطر اشرف اعلی
خطور نمود که باقی خان با منسوبان سلسله علیه باوی الفت و آشنایی شده اظهار دوستی کرده بنصایح دوستانه بمحض حصول
نیکنامی که مفتح ابواب سعادت است متنبه است آگاه گردانند جان محمد دیوان بیکی دین محمد خان برادر او که از ملازمان قدیمی و معتمدان
آن سلسله بود چند سال قبل ازین در جنگ تون گرفتار عساکر نصرت شعار شده بود بشیوه ستوده همایون که همیشه گرفتاران را
زیاده از مهمان مشمول عواطف میسازند و در اردوی معلی معزز و محترم میبود درین وقت طلب فرموده رخصت دادند که بوطن
مالوف رود و بزبان عطوفت بیان سخنان حقیقت بنیان باو خاطرنشان کردند خلاصه حکایات آنکه بر عالمیان ظاهر است
که هرگز میانه از بکیه سلسله جانی بیک و این دودمان خصومت و نزاع نبود چون از حوادث روزگار اختلال باحوال آن سلسله
راه یافت و محمد ابراهیم خان از آن دودمان بسبب اتفاق گرفتار منسوبان این خاندان گشت کم فرصتی نموده عداوت قدیم را
بالفت و دوستی مبدل ساختیم و توجه ظاهر و باطن بامداد و بازماندگان آن سلسله مصروف گردانیده محمد ابراهیم خان را بجانب
بلخ فرستاده در تمشیت او نهایت اهتمام سلوک داشتیم تا بیمن امداد و معاونت منسوبان این دولت بتصرف او قرار گرفت
و تابع امر و نهی همایون ما بود بعد از وقوع واقعه ناگزیر محمد ابراهیم خان مناسب نبود که باقی خان بی مرو اشاره همایون
شاهی دخل در آن ولایت سازد اکنون ما را طمعی در آن ولایت نیست چون از اقربای محمد ابراهیم خان و دودمان عبدالله خان
دو طفل مانده پناه باین خاندان ولایت نشان آورده اند رضای خاطر اشرف مقرون است که ولایت بلخ و مضافات که
بمحمد ابراهیم خان تعلق داشت بایشان متعلق شود و چون عبدالله خان را نسبت بباقی خان حقوق ولی نعمتی و عنایتهای
پدر و برادران او را بمحض رعایت صله رحم در ظل عاطفت و اشفاق در آورده تربیت مینمود حالا که بر حسب اراده و تقدیر
ایزدی احوال آن سلسله از انتظام افتاده سلطنت و دارایی ممالک ماوراء النهر و ترکستان که موروثی آن دودمانست
بباقی خان منتقل شده رعایت نمکخوارگی و سزاوار فتوت و انصاف و مردمی آنست که او نیز در ادای حقوق تربیت چندین
ساله عبدالله خان با اقربا و بازماندگان و سلسله او نیکویی کرده در ظل رأفت و اشفاق ماوای دهند و ایشان را بمنزله فرزند

برادران

و برادران خود دانسته ولایت بلخ و محال آن طرف را بایشان گذارد و خود بمملکت ماوراء النهر و ترکستان و مضافات که حق
سبحانه و تعالی نصیب او کرده راضی و شاکر بوده شکر عطیه الهی بجای آورده اشفاق پدرانه و برادرانه از ایشان دریغ ندارد
که هر آینه ایشان نیز او را بمنزله پدر و برادر بزرگ دانسته کمال متابعت و اطاعت بتقدیم رسانند و هرگاه باقی خان رضای
خاطر اشرف خجسته بدین نحو ولایت بایشان مضایقه نکند موجب تحصیل رضای حضرت ملک تعالی و نیکنامی او خواهد بود
ما نیز او را بمنزله برادر دانسته هرگونه امداد و همراهی که در هر باب لازم باشد بظهور می آوریم و اگر سالک جهل و غرور بوده
نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا ننماید و ناانصافی کرده تن بآیین صلاح اندیشی ندهد و در مخاصمت اصرار نماید چون
امداد و معاونت پادشاهزادهای مذکور پیش نهاد همت والاست هر آینه آنچه خدای خواسته باشد بظهور خواهد آمد
و چون حاجی محمد دیوان بیکی رخصت یافته روانه بخارا گشت باقی خان از آمدن او بشاشت کرده خوشحالی بی اندازه نموده
او را در سلک امرای معتبر در آورده او عریضه که بخدمت اشرف نوشت بعد از لوازم شکرگذاری مراحم شاهی از جانب
باقی خان تواضعات دوستانه و نهایت اخلاص و حسن اعتقاد اظهار نموده در باب سلاطین زادها نوشته بود که یار محمد میرزا
و جمعی که از ینطرف خایف بودند ایشان را دست آویز خود کرده باکراه بانطرف بردند الا درباره ایشان غیر عطوفت و اشفاق
پدرانه امری بظهور نمی آمد و مع ذلک هرگاه بندگان اشرف ایشان را روانه این صوب نماید بنوعی که اشاره عالی شده با
ایشان را در جناح رأفت و اشفاق در آورده بطریق سایر برادران و فرزندان هر جا مناسب باشد یورت و مقام و وجه معاش
تعیین خواهد شد اما در خفیه صریحا بملازمان بکتش خان که همراه رفته بودند گفته بود که باقی خان این مقدمات را محض قول گذاشته
بدادن بلخ و توابع راضی نیست توقع آن دارد که حضرت اعلی شاهی ظل الهی سلاطین زادهای مذکور را در ماوراء النهر نزد او فرستد
که بهر عنوان خواهد وجه معاش داده برونق رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون اعتمادی بر جانب باقی خان نبود
فرستادن ایشان نزد او در میزان مروت سنجیده نمی نمود حضرت اعلی مکنون خاطر خطیر همیون را بدرجه ظهور آورده تهیه
اسباب یورش بلخ پرداختند و احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر نصرت قرین شرف صدور یافت و منشور عنایت که بنام
خواجه و یار محمد میرزا و رفقا که در دار السلطنه قزوین بودند اصدار یافت که در موکب عالی سلاطین زادها روانه خراسان
گردند **ذکر تسخیر ولایت بحرین دلاور کردار اینال بیگی الله ویردی خان آن امیر الامرای فارس وقوع یافت و مملکت قطیف**
و بحرین در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در تصرف ولاة عرب بود حمد الله مستوفی مؤلف نزهت القلوب نوشته که بحرین
از جزایر فارس و محل غوص لؤلؤ و مرجانست ده فرسخ طول و پنج فرسخ عرض دارد و لؤلؤ که در بحرین غوص میشود در نظر
جوهریان دیده ور و دیده وران صاحب نظر زیاده از لؤلؤ دیگر جاها اعتبار دارد و آن ولایت کثیر المنفعت بمرور دهور
ایام بتصرف طوران شاه سلغرشاه والی هرموز در آمده همیشه حاکمی از جانب ولاة هرموز بضبط آنجا قیام داشت و در ایام
دولت سلغرشاه بن طوران شاه ثانی مطابق سنه اثنی عشر و تسعمائه که شش سال از ظهور خاقان سلیمان شان گذشته
بود جماعت فرنگیه پرتگالیه ضابط بنادر متعلقه بدیشان و وکلای والی هرموز را فریفته بحیله و تزویر هرموز را یافته
کوت که عبارت از قلعه است ترتیب یافته مسکن گرفته و بتعاریف مال فوجی کثیر بآنجا جمع آمده رحل اقامت انداختند و رفته رفته

دخل مهام ملکی نموده اکثر منافع و محاصل آن بلده را به پنجهٔ اقتدار خود در آورده و کپیتان فرنکیه که عبارت از امیر و حاکم قلعه و کشتی
در شوکت و اقتدار قوی تر از والی گردید به نحوی که در بحرین نیز دخل کرده بودند و در این هنگام فرخ شاه والی هرموز فوت
شد فیروز شاه پسرش قایم مقام گردید رکن الدین مسعود نامی برادر رئیس شرف الدین لطف الله وزیر هرموز که صاحب اختیار مطلق
بود از جانب برادر بحکومت و رتق و فتق مهمات بحرین قیام داشت و بمعاونت برادرش که وزیر هرموز و حاکم معتبر بود در آن ولایت
مطلق العنان شده بود در این اوقات از زیادتی اقتدار و اختیار جماعت فرنکیه متوهم شده خواست که معین و ناصری بهم رساند
کس بفارس نزد خواجه معین الدین فالی فرستاده از او استمداد نمود و خواجهٔ مذکور حقیقت حال بالله وردی خان بیگلربیگی
فارس اعلام نموده چون آن ولایت از توابع فارس است که جماعت بتغلب متصرف شده جناب خانی همت بتسخیر آن گماشته خواجهٔ
مذکور را با جمعی از تفنگچیان فالی که با کمال جلادت در طریق قدر اندازی مهارت تمام دارند ظاهراً بمدد حاکم و باطناً بتسخیر و تصرف آن ملک
مامور گردانیده بجانب بحرین فرستاد خواجهٔ مذکور به بحرین در آمده چند روز که در آن بلده اقامت داشت تسخیر و تصرف آن ملک را
بنظر احتیاط در آورده همت بر آن گماشت که بقعهٔ لطیفه را بتصرف در آورده چنین فرصتی را از دست ندهد شبی قریب بصبح او و رئیس
منصور عم زادهٔ او با جمعی بخانهٔ رکن الدین مسعود آمده بی محابا باندرون رفته او را در منزلی که خوابگاه اش بود با چند نفر از
اقربا و ملازمان که حاضر شدند بقتل آوردند و مردم او از این حال خبر یافته در مقام دفع این حادثه شدند چون حاکم کشته شده بود
متجنده بحرین زیاده جرات و دلیری نتوانستند نمود و خواجه معین الدین و رفقای او بجهت حفظ حال خود پرداخته دفع شر
جماعت مینمودند از اتفاقات حسنه که مستلزم اقبال مصون از اختلال شاهی است امیر یوسف شاه برادر امیر کمال برانغار
از زیارت بیت الله الحرام عود نموده بعضی اموال او را قطاع الطریق الخوالی برده بودند الله وردی خان او را مقرر داشت که
با جمعی از تفنگچیان برانغار بتفحص اموال خود و بدست آوردن قطاع الطریق بجانب بحرین رود که اگر خواجه معین الدین فرصت
یافته مهمی از پیش برد بمعاونت و حفظ حال او پردازد و امیر یوسف شاه با جمعی از مردم برانغار که بجلادت و مردانگی از اقران
ممتازند سرانجام حال خود را تقریب ساخته روانهٔ بحرین شده در وقتی بآنجا رسید که خواجه معین الدین و رئیس منصور عم زادهٔ او و حاکم
کشته با مردم او در محاربه و مصادمه بودند و هنوز از بیم گزند جماعت آرامی نیافته بودند بلطایف الحیل خود را باندرون شهر و
قلعه رسانیده باتفاق خواجهٔ مذکور و مردم فالی بدفع و رفع اهل خلاف قیام نمودند جمعی که طریق مخالفت سلوک داشتند بسزا
و جزا رسانیده سایر الناس که جادهٔ مطاوعت بقدم متابعت پیمودند استمالت یافته برعیتی مشغول شدند و ساحت آن
خطهٔ دلکشا که مصداق مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ وَیَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ است از لآلی آبدار اقبال بیزوال شاهی
که صدف پرور عنایات الهیست ترصیع و تزیین یافت و چون اخبار به هرموز رسید فیروز شاه والی هرموز و کپیتان فرنکیه هر کدام
جمعی از جنود خود را باسترداد ملک بحرین مامور ساخته فرستادند و بین الفریقین مکرر از در جنگی و دریا محاربات بوقوع پیوسته
اکثر آن معارک خواجه معین الدین را و امیر یوسف شاه هر دو زخمی شدند عاقبت از آسیب زخم فوت شدند اما جنود فارس
به نیروی اقبال همایون بر فرقهٔ اضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم گشته بقیة السیف پی نیل مقصود منهزم و مغلوب بازگشتند
و حکام مذکور هر چند دست و پای زدند کاری نتوانستند ساخت و عاقبت ترک مجادله کرده دم در کشیدند و الله وردی خان

حاکم ضابط فرستاده و در استحکام قلعه سعی موفور بظهور آورد

از سوانح اینسال تسخیر ولایت لار است

مقارن این حال ولایت لار نیز بسعی الله وردی خان بحیطهٔ ضبط و تسخیر اولیای دولت ابد پیوند در آمد در تواریخ احوال ملوک
عجم مسطور و پیش آن جمهور مشهور است که حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که در عهد بهمن حکومت لار منسوب شده اند و از آن تاریخ
اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمان روا بوده در زمان ملوک طوایف بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از حکام و ولاة قرب جوار باج ستانی
بوده اند و در ازمنهٔ سابقه از ظهور اسلام و بعد از آن هر گاه در ممالک ایران پادشاه قاهر نافذ فرمان بوده خصوصاً در زمان
اکاسره اطاعت گونه بظهور می آورده اند و در سایر ایام لوای خود سری افراخته اول حاکم مسلمانان در آن طبقه جلال الدین ایرج
بن گرگین بن میلاد است که در عهد عمر عبد العزیز مسلمان شده از زمان ظهور دولت ابد پیوند و دوران قدسی نشان صفویه تا الآن
طریق اطاعت و باج گذاری سلوک داشته منصب امیر دیوانی در این دولت داشتند در زمان نواب سکندر شان نور الله [illegible] خان
بن ابراهیم خان بن انوشیروان مشهور به شاه عادل که در زمان جلوس همایون شاهی جنت مکانی والی آنجا بود فوت شد
میرزا علاء الملک پسرش قایم مقام گردید نواب سکندر شان او را ابراهیم ثانی لقب دادند و در وقتی که تخت فیروز بخت سلطنت
و پادشاهی بذات اقدس همایون شاهی ظل اللهی آرایش یافت و موکب همایون فال جاه و جلال بجهت دفع فتنهٔ یعقوب خان
بجانب فارس توجه نمودند و در دار الملک شیراز اتفاق نزول افتاده بولایت لار نزدیک شدند مناسب این بود که ابراهیم خان
در چنین وقتی که قرب جوار دست داده بود او سعادت ملازمت علیه علیا را فوزی عظیم دانسته بجهت ادای مراسم تهنیت
جلوس همایون با قوافل اخلاص روی نیاز بدرگاه خلایق پناه آورده سعادت بساط بوسی دریابد مشار الیه از جهل و نادانی و تمهید
تیره رایان لار خصوص شاه میر درگاه که صاحب اختیار مطلق او بود توفیق این سعادت نیافته به تغافل گذرانید از آن جهت مزاج مبارک
اشرف از او متغیر گشته همواره مترصد آمدن آن بودند و او به مواعید کاذبه اعتذار نموده بلیت و لعل میگذرانید
و انحراف مزاج اشرف متزاید و متضاعف میگشت با آنکه به سلوکی میر درگاه بملازمان بارگاه سدره اشتباه شاهی که
باج و خراج میر شده و زیاده تیها که به تجار و مترددین این دیار مینمودند مزید علت گشته الله وردی خان حسب الامر نموده قضا جریان
متوجه تادیب و تنبیه ایشان گردید چون به بلاد لار رسید ابراهیم خان بتمهید بساط معذرت پرداخت متعهد شد که من بعد
استرضای خاطر مبارک اشرف کوشیده مراسم بندگی بظهور آورد و الله وردی خان بنابر صلاح وقت حسب الفرمان فسخ عزیمت
کرده بازگشت ابراهیم خان در آن سال اندک مدارایی کرده دیگر باره طریق خلاف نمودن گرفت و با تجار و مترددین که وارد لار میشدند
از راه هرموز زیاده تیها کرده از جمعی مبلغی بعنف و تعدی گرفت و تجار شکایت بسیار از وکلای منسوبان ابراهیم خان و عدم قدرت
او بر منع ایشان نمودند و زجر و گوشمال ایشان و استرداد مال تجار لازم و واجب گردید الله وردی خان مرة بعد اولی
نوبت تسخیر لار نمود چون به حوالی لار رسید ابراهیم خان اموال و اسبابی که از تجار گرفته بود پس فرستاد و در دیگر امور زبان
بتمهید معذرت گشوده الله وردی خان به او اعلام کرد که چون در این حوالی اتفاق نزول افتاده اگر ابراهیم خان خود را از جملهٔ
بندگان شاهی میشمارد و در قول خود صادق است مناسب آنست که بی خوف و دهشت آمده بین الجانبین صورت ملاقات
روی دهد که بدون این معنی مراجعت من لایق دولت پادشاهی نیست ابراهیم خان جرات آمدن نکرده دستور سالک طریق خلاف

در مقام مدافعه و قلعه داری شد و موکب عالی جناب خان نیز بظاهر شهر رسیده نزول نمود و عساکر منصوره فارس متوجه
تسخیر شهر و قلعه شده در تضییق محصوران میکوشیدند و لاریان از وصول جنود و لشکر متزلزل گردیده و واهمه بر ایشان
استیلا یافت و در این اثنا از اعیان لار قاضی ابوالقاسم که مرد معتبر و از اعیان و اشراف لار بود طریق اخلاص و شاهی
سیوفی پیموده با برادرش بخدمت خان آمد ابراهیم خان از رفتن ایشان هراسان گشته نوشاد نام سپه سالار خود را
با چند نفر بیرون فرستاد که شاید به لطایف الحیل این حادثه را دفع نماید و فرستادها در حین ملاقات زره در زیر قبا
پوشیده بودند و از این عمل آثار کید و غدر بظهور رسیده موجب انحراف خاطر خان گردید به حبس و قید ایشان اشاره نمود
و این معنی موجب زیادتی خوف و هراس لاریان بود و جناب الله ویردی خان ابواب داد و دهش گشاده به بذل و انعام
و احسان اکثر متجنده و اهل لار را از مخالفت و قلعه داری باز آورد و ابراهیم خان در جنگ و جدل آثار اکراه و ملال از ناصیه
احوال لاریان مشاهده نمود دست از شهر و حصار باز داشته بقلعه رفیع که یک طرف آن بکوه پیوسته رفته متحصن گردید
و عساکر منصوره در کمال قدرت و اقتدار به شهر در آمده سیبها پای قلعه رسانیدند ابراهیم خان قوت مدافعه و مضادت
در خود ندیده از تمرد و سرکشی نادم و پشیمان گردید دست در دامن عجز و بیچارگی زده راغب امان شد الله ویردی خان او را
به جان امان داده و او با جمعی از معارف و اعیان لار بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت نمود و جناب خان او را از اعزاز
و احترام نموده بطریق میهمانان نگاه داشت و او را به پایه سریر اعلی آورده در باره او بدانچه رای جهان آرای شهریار بوده باشد
عمل نماید و از متجنده مردم لار جمعی را که محرک ماده خلاف بودند و مظنه فساد و افساد داشتند از میان برداشت
و سایر الناس استمال و امیدوار گردانیده جمعی که در قلعه بودند جز قلعه سپردن چاره ندیدند و الله ویردی خان شهر
و قلعه را به معتمدان سپرده رتق و فتق مهمات را به قاضی ابوالقاسم رجوع نمود و ابراهیم خان را با متعلقان و بقیه آن
دودمان بشیراز آورده خزاین و اسباب ایشان به حیطه ضبط در آمد حقیقت این فتح مبین که به نیروی اقبال در کمال روی نمود
اتفاق افتاد به پایه سریر اعلی عرض کرده در حینی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس نزول اجلال داشت
و رای جهان آرای به یورش بلخ تصمیم یافته تهیه اسباب آن سفر خیر اثر مشغول بودند مژده فتوحات مذکور سرور افزای
خاطر انور گردیده و خان رفیع مکان از جانب همایون اعلی به جایزه و جلدوی نمایان سرافراز گشت و یرلیغ مطاع
به احضار خان مذکور و عساکر فارس عز صدور یافته در اوایل سال آینده که رایات فیروزی آیات جهت اجتماع عساکر
ظفر قرین در منتزهات ملک هرات و چمنهای دلگشا بادغیس اقامت داشت با قشون آراسته به اردوی گردون شکوه
ملحق گشت و ابراهیم خان را آورده و تحفه و هدیها که در خزاین سلاطین لار به دست آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانیده
از آن جمله یک فرد تاج مکلل مرصع به در و یاقوت مشهور بتاج کیخسروی بود که از آبا و اجداد ایشان مانده بود و شهر لار
اول نام دیگر داشت و در افواه و السنه مشهور است که در حینی که کیخسرو کسان گرگین میلاد به حکومت آن شهر
می فرستاد چون یک پسر او لار نام داشت که حاکم متعاقب پدر شده آن شهر به اسم او موسوم گشت تاج مذکور را به او داد
و از آن تاریخ در سلسله ایشان مانده هر کدام قایم مقام دیگری می شده اند به پوشیدن آن تیمن و تبرک میجستند تا این زمان شهرت

که گرگین میلاد چون بظاهر شهر لار رسید جهت دخول شهر ساعة اختیار می نمودند منجمان عجم و اختر شناسان لار سعد و نحس کواکب
و نظرات بروج را بنظر تدقیق ملاحظه نموده تا مدة هفت سال ساعتی سعد که با طالع او موافق بوده و از نحوست
نجومی و مفهم الحوادث روزگار خالی باشد نیافتند و بعد از انقضاء هفت سال ساعتی سعد که با طالع او موافق بود
و دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده مبرا از عیوب نجومی بود اختیار نمودند و گرگین هفت سال در کنار شهر توقف نمود
تا در روز معهود و آن ساعت مسعود که مختار ارباب تنجیم بود داخل شهر شد و از آن زمان که قریب به چهار هزار سال است
نسلا بعد نسل اولاد او در آن دیار حکومت کرده اند و هیچ پادشاه ذی شوکت را تسخیر آن ملک دست نداده و بجراحی
از ولایت آنجا راضی نشده اند و همچنین بین الناس مشهور است که حکمای عجم طلسمی در آنجا بسته بوده اند که ساحت
آن ملک از عبور لشکر و ستم ستور بیگانه مصون بوده باشد و از حکمة بالغه ایزدی در این زمان فرخنده نشان اعلام
بدست اقبال ببر خنجه اقتدار ملازمان درگاه سدره مثال شهریار بلند قدر بیهمال شکسته گشت و آن ولایت بتصرف
اولیاء دولت قاهره در آمد چون در کتب تواریخ از ملوک عجم امثال این قبیل حکایات که خارج از دایره عقول و بیرون
از احاطه قبول ادراک ذوی العقول است بسیار نقل نموده اند راقم حروف نیز اختیار ساخت در باب تاج و طلسم
و آنچه در افواه و السنه سایر و دایر بود متقید بتصدیق و تکذیب آن نشده در صحیفه درج نمود اما در ساحت و پرداخت
هیچ پادشاه را قدرت نبود که تاجی چنین از جواهر مهیا سازد و بالجمله چون ابراهیم خان در ییلاق بادغیس بشرف آستان
بوسی مشرف شد مقرر گشت که در آن بدستور در منزل الله ویردی خان باشد و خان با او احترام سلوک نماید چون ایام
سفر جاری در اردوی اعظم شیوع یافت مشار الیه مریض گشته چون عادت به فلونیا داشته معالجات اطبا مفید
نیفتاد تا آنکه شحنه طبیعت دست از محارست ملک بدنش کوتاه کرده از شکنجه هستی خلاصی یافت مشار الیه جوان
قابل مستعد درویش نهاد عاشق پیشه و شاعر طبیعت بود اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده و در علم موسیقی و ادوار
مهارتی داشت اما بسیار تنگ عقل و ساده لوح بود جز و مایی که در امر حکومت و ضبط و ربط مملکت بکار آید
کمتر داشت و در آغاز جوانی با فیون راغب گشته به افراط خوردن او معتاد شده بود و فلونیا علة ضم گردیده و در پنج
به عالم بقا پیوسته دولت آن دودمان منقرض گشت و از آن طبقه جز نامی در عالم نماند **وقایع احوال و سوانح ابنای روزگار
که در سال فرخنده فال بارس ئیل ترکی مطابق سنه عشر و الف که سال شانزدهم جلوس سعادت پیوند شاهی جل الله بود** نوروز عالم
افروز امسال همایون فال در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج افسرده روزگار
که از علل و امراض شتا از اعتدال افتاده بود صحت و استقامت گرایید بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلکشایی
جلوه ظهور نموده عالم پیر طراوت جوانی از سر گرفت بساط خوشدلی و نشاط در نزهت آباد جهان گسترده گشت
یعنی خسرو سیارگان پیرایه بخش مسند شرف و اقبال گشته قدم بر بساط جهان آرایی نهاده معرکه آرای عالم
عنصری به آراستگی سپاه ریاحین پرداخته لوای بلندپایی برافراخت و فسحت سرای جهان را تبارک نمونه گلزار
ارم ساخت **بیت** دگر ره جهان بار جشنی گرفت * ز نوروز فیروزمندی گرفت * بر آراست صحرا ز ریاحین سپاه

بعزم زمین بوس درگاه شاه سپهر اساس آن معرکه سخن آرایی سرای صفوت سوکهٔ اختیار را بدین نمط آرایش میدهند که چون حضرت
اعلی شاهی اعاد سلاطین نژاد با ازبکیه التجا بسایهٔ اقبال آنحضرت آورده اند پیش نهاد همت والا گردانیده خاطر اشرف
بدان متعلق گردید که ولایت بلخ و محال آنطرف که بخراسان اقربست بعهدهٔ ابراهیم خان تعلق گرفته بود بدیشان متعلق با
از پیغام جان محمد دیوان بیگی که در سبق ذکر یافت و از تقریر واردان آن صوب چنین معلوم شد که اینمعنی کرده خاطر باقی خانان
باختیار قطع تعلق از آن دیار نمی‌نماید و لهذا در مقام ضبط سرحد چیچکتو و میمنه در آمده جمعی کثیر از مردم ایماق و جماعت
قبچاق تابع ازبکیه را به چیچکتو فرستاده و در محافل و انجمن از بازخواست خون برادر سخنان بر زبان آورده و لافهای گزاف
از این اخبار عرق حمیت خسروانه بحرکت در آمده ارادهٔ یورش بلخ که در ضمیر داشت از نیا و پذیرفت و فوج جان
قرمسیر با حضار امرا و عساکر ممالک تعین یافت و مقرر شد که در این یورش موازی سیصد عرابه و توپ و ضربزن یراق
و ده هزار تفنگچی خراسانی و عراقی در موکب همیون بوده باشد و در مشهد مقدس علیقلیخان شاملو و قورچهای یک غلام
خاصهٔ شریفه را با فوجی از لشکر ظفرقرین بتاخت ولایة چیچکتو فرستادند که آن سر قدر اکه همیشه الوس و ایماق ازبکیه
از وجود و شمس پرداخته نهب و غارة نمایند و بعد از قتل ایشان حضرت اعلی اندوه مقدس امام الجن والانس استمداد
همت نموده رایات ظفر پیکر بجانب دارالسلطنهٔ هراة در حرکت آوردند و در حوالی مشهد مقدس نشاط شکار که
ارتکاب خطیر همیون سبزه چندروز بدان شغل فرح افزا انبساط بخش خاطر همگنان بودند از انجا بکمال مسرت و شادکامی
بدارالسلطنهٔ مذکور رسیده و آن خطهٔ ارم نمون از یمن قدم همیون غیرت افزای سپهر بوقلمون گردید علیقلیخان و قورچهای
که بتاخت چیچکتو رفته بودند آنولایة نهب و غارة نموده هر کس از ازبکیه و ایماق و احشام که بمحاربه پیش آمدند
طعمهٔ شمشیر غازیان ظفر شعار و نساء و صبیان باسیری گرفتار شدند سرها و احشامها با چندین هزار اسیر آورده در هرات
بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی چندروز در متنزهات هرات و باغات فرح افزای انجا بسیر و صحبت مشغول
فرموده از انجا به ییلاقات بسر برده روز عساکر منصوره و امرای عظام از اطراف و جوانب با تشونهای اردوی
گردون شکوه ملحق شدند و یار محمد میرزا و شاه خواجه و رفقا نیز باتفاق سلاطین نژادها بموکب همیون پیوسته یراق
و اسباب ضروری بایشان شفقت شد و جهانگیر سلطان ملقب بارجمندی خانی اختصاص یافته یار محمد میرزا باتالیقی
متعین گشت و احکام مطاعه درباب سلطنت و خانی جهانگیر خان و تفویض ولایة و الکه ... اعداد
و حکم شد که یار محمد میرزا از جانب جهانگیر خان برلیغها بسرداران قبایل فرستاده ایشان را بعنایة خسروانه امیدوار
گرداند بالجمله چون در بادغیس جمعیت عساکر و ازدحام خیول دست بهم داد و سیصد عرابه با توپ و زنبورک و یراق
سرانجام یافت لشکر ظفرقرین آمادهٔ کوچ شدند و طبل رحیل کوفته از بادغیس بجانب یلدوچاق کوچ شده و چند روز
در کنار آب مرغاب معسکر ظفرقرین بود و از انجا بجانب چیچکتو حرکت در آمده امارت توپخانه و سرداری جمیع
توپخانه و تفنگچیان بقرچغای بیگ تفویض یافته مقرر شد که فوجی از غلامان خاصهٔ شریفه همراه او بوده در نقل و انتقال
بخدمات توپخانه قیام نماید و خبر جنگجویی این سپاه رزمخواه بایالت پناه حسین خان شاملو حاکم هرات و سایر امرا

خراسان مثل کبش خان حاکم مرو و نواب خان حاکم خواف و باخرز و اسمعیل الس لو حاکم قاین و نجف قلیخان شاملو حاکم ... و غیر ذلک
تفویض یافته مقرر شد که امرای جیرجی که از سوار و پیاده و تفنگچی دوازده هزار بودند و نیم فرسخ پیشتر از اردوی معلی نزول
و ارتحال نموده باشند و هر روز یکی از امرای جیرجی بنوبت و کشیک قراول باشد و بعد از سپاه جیرجی توپچیان عرابه را
پیش انداخته ما بین هر دو عرابه ده نفر تفنگچی که مجموع شش هزار تفنگچی بوده باشد در عقب عرابه پیاده میرفتند قورچهای یک
میر توپخانه با غلامان تابین خود و سایر تفنگچیان که مجموع ده هزار نفر بودند از عقب عرابه تیپ بسته بآیین شایسته طی
مسافت نمایند و بعضی از امرا و قزلباش نیز مثل مهدی قلیخان ایشک آقاسی باشی شاملو و غیر ذلک بکمک تفنگچیان و خدمت توپخانه
متعین شدند و بعد از توپخانه تیپ تفنگچی موکب همیون شاهی اعلام ظفر و فیروزی افراخته در حرکت آمدند و امرای عالیشان مثل
الله وردی خان و قورچی باشی و علیقلیخان شاملو و غیر ذلک و بدر علیخان مهردار و گنجعلی خان حاکم کرمان و امثال ذلک با قور
چیان عظام و غلامان خاصهٔ شریفه و ملازمان درگاه سپهر احتشام بآیین مقرر در دست راست و دست چپ سلسله
در ظل اعلام ظفر فرجام نزول و ارتحال می‌نمودند و عدد لشکریان در این سفر خیر اثر چهل هزار مرد سپاهی جرار مکمل مسلح و
دوازده هزار تفنگچی قدر انداز که مجموع پنجاه هزار کس باشند اسم باسم بشماره در آمدند نوکر و تابعی و خدمتکار و ساربان
و مردم اردو و بازار و سایر مردم هرزه کار که از اهل الکا و ولایة در اردو فراهم آمده بودند بیرون از حیز شمار بود و در وقت
سواری از کثرت لشکر و بسیاری خیول و ستوران بمرتبه گرد و غبار ارتفاع می‌یافت که فضای صحرا و روی هوا از کثرت
گرد و غبار تیره و تار میشد و دو کس که باهم میرفتند یکدیگر را نمی‌دیدند و دوازده کرنا همیشه از عقب تیپ همیون
در می‌آوردند که قورچیان و غلامان و ملازمان رکاب اقدس به آوازهٔ کرنا مقام خود شناخته از قول همیون دور نشوند
و بعضی از امرا نیز بنوبه و کشیک بخدمت چنداولی قیام نموده از عقب لشکر خبردار بودند و چون در مملکت یاغی شب
کوچ کردن از طریق حزم و احتیاط دور بود در روز کوچ میکردند و بجهة اشتداد گرما و حرارت آفتاب شتران بار
از دو سه فرسخ نمیرفتند و اردوی عظیم همراه بود و به آهستگی طی مسافت میشد در یورت قتلش حوالی اندخود قراقچیه
که از بهادران نامی ازبکیه است با چند نفر ازبکیه بدست ملازمان نواب خان که قراول بودند گرفتار شدند از تقریر
ایشان بوضوح پیوست که باقی خان با پنج هزار از جنود ازبکیه در قرشی است و توجه رایات منصوره با جنود
بیشمار بجانب بلخ شنیده و چون قوت مقاتله و مقابله با خروش دریا خروش قزلباش ندارد کس نزد برادرش ولی محمد خان که در بلخ است
فرستاده که خود را محصور قزلباش نسازد و از آب جیحون عبور نموده در این طرف آید و در نوبت معاودت پادشاه قزلباش
و لشکر ایران که پیش از حد و شمار است ما فوق قدرت ماست مصلحت نیست بعد از معاودت پادشاه قزلباش هر آنچه صلاح وقت
... و ولی محمد خان کسی نزد برادر فرستاده که هنوز آمدن ایشان بدین طرف محقق نیست و کیفیت کمیت لشکر چنانچه مذکور است
و افواه است معلوم نیست از آوازه چرا توهم نموده مملکتی چنین از دست گذاریم باقی خان قراچه ... با اندخود نیز نزد ...
حاکم انجا فرستاده که چند نفر از بهادران کار آزموده رفیق او نماید که بجانب چیچکتو رفته از اردوی قزلباش و آمدن و نیامدن
و کیفیت و کمیت لشکر خبر تحقیق آورد و ایشان از اندخود بدین مهم آمده بودند از تقدیرات الهی قتلش گرفتار شدند

ذکر تسخیر قلعهٔ اندخود و توجه رایات فیروزی آیات چون رایات نصرت آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال
از قلش کوچ فرموده حوالی اندخود به تصرف خیام ظفر فرجام گشت به ظهور پیوست که مؤمن بیک حاکم اندخود که از ملازمان معتمد
باقی خان است خاطر بر تحصن و قلعه داری قرار داده به استحکام برج و باره مشغولست بعضی ارباب رای و تدبیر را رای
در آن بود که ملتفت قلعهٔ اندخود و قلعهای سر راه نشده بر سبیل استعجال بر سر بلخ روند که هرگاه قلعهٔ بلخ بدست درآید
سایر قلاع تابع قلعهٔ بلخ است اما رای عالم آرای اشرف اعلی مقتضای آنکه در قلعهٔ اندخود در میان باشد آمد شد از خراسان
به اردوی معلی دشوار خواهد بود اولی اینست که اول این قلعه بدست درآید که راه تردد بر لشکریان کشاده شود اگر قلعهای
این پای راه صایب شمرده عنان عزیمت به آنصوب در حرکت آمد و به فیروزی در پای قلعه نزول نموده و چهار روز اطراف و جوانب
قلعه را به امرای نامدار و عساکر ظفر شعار قسمت شد و عساکر نصرت شعار قلعه را مرکزوار در میان گرفته و شروع در
حفر نقب و خالی کردن خندق و جز نمودند و شب سوری کشیده سیصد عدد توپ و ضرب زن و بادلیج که همراه بود با
باده تفنگ به یکدفعه سر دادند و آواز رعد آسای توپ و تفنگ غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخته گوش فلک را
کر ساخت روز دیگر دلیران قلعه کشای از اطراف و جوانب هجوم آوردند و به خندق داخل شده در میان آب خندق خود را
به پای حصار رسانیدند و ساکنان قلعهٔ اندخود خود را از هر طرف بلا را به خود محیط یافته از هجوم شجاعان لشکر قزلباش خوف
و هراس قیاس بر ایشان استیلا یافته نزد مؤمن بیک جمع شده عجز و بیچارگی خود و استیلای لشکر قزلباش اظهار نمودند چون حال بر این منوال
مشاهده نمود جز طلب امان چاره نیافت دست در دامن استیمان زدند و از شیخ و مقتدای خود که به عزیزان مشهور بود التماس
نمودند که قدم رنجه فرموده به بیرون تشریف برده و خط امانی جهت محصوران حاصل نماید و چنین مذکور شد که مقتدای مذکور
نیز که خود را از زمرهٔ اهل الله میدانست در عالم کشف مشاهده دریافته بود که استیلای لشکر قزلباش بر این قلعه در لوح
قضا و بقلم تقدیر نگارش یافته و ستیزه با خصم قوی برخلاف فرمان ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
دست به خون خود بازیدن و پای از دایرهٔ سلامت بیرون نهادن است نخست دو سه کس از مریدان و معتمدان خود را به پایهٔ سریر اعلی
بیرون فرستاده عجز و مسکنت ساکنان حصار را معروض داشت که اگر رحمت پادشاهی شامل حال این گروه گردد قلعه را با مفتاح فتح
و اقبال بر روی اولیای دولت بی زوال می کشایند و التماس نمود و عفو تقصیرات بی اصل بی اهل نموده که قلعه بر روی اولیای دولت
بسته و به محاربه پیش آمده نمودند حضرت اعلی بزبان الهام بیان نوید سلامت با ایشان در تکلم آمده بود نوید عاطفه و جان
بخشی به مؤمن بیک و همانه طلاق آن دیار رسانیدند و حکم استمالت به اسم مؤمن بیک و ساکنان قلعه اصدار یافت خلاصه مضمون آنکه
همیون عزیمت باینطرف به محض معاونت و امداد سلاطین نژادهای جانی بیکی اتفاق نموده و ما را طمعی در این ولایت نیست
و هرگز در خاطر حق گزین جز رفاه حال و آسودگی کافهٔ خلایق و عباد الله نبوده با طوایف امم صلح کل داریم و ما را
بمذهب و ملت کسی کاری نیست شاید اینمعنی از اطوار مردم نسا و ابیورد خاطر نشان ایشان شده باشد که از
تاریخی که به حیطهٔ تصرف و تسخیر اولیای دولت قاهره درآمده و در مساجد و معابد اهل سنت و طبقهٔ شیعه
هر یک به شعار و شیوهٔ خود سلوک مینمایند و هیچ آفریده را تکلیفی که مکروه خاطر ایشان باشد نشده و نمیشود

و مؤمن بیک و جماعة ازبکیه هر کس رضای خود اراده ملازمت سلاطین زادها داشته باشد توقف نماید و هر کس مرخص
خود مختار است و رعایا و عجزه آسوده حال و برعیتی خود مشغول باشند که از عساکر منصوره آسیبی بدیشان نمی رسد
و دوستانه کمال استمالت یافته در کمال فرح و انبساط عود نمودند و از ورود این منشور عاطفت خاطر خلایق اطمینان یافت
همان لحظه عزیزان با سی چهل نفر از اشراف و اعیان و مریدان بیرون آمده به شرف ملازمت مشرف شدند و حضرت اعلی
بشیوه و شعار ازبکیه که مرشد قوم پیرو مریدانه سلوک مینمایند با عزیزان سلوک نمودند و ایشان التماس نمودند که عساکر
منصوره امشب از امور قلعه گیری دست باز دارند که فردا مؤمن بیک و ارباب و اهالی محترز پیشکشی سرانجام نموده بیرون
می آیند و حضرت اعلی چون قدغن فرموده بودند نقابان آهنین چنگ از چند محل رخنه در حصار انداخته سوراخ
و اول صبح کرده بپای کشیده بقلعه یورش نمایند فرمان بران با اهتمام تمام در کار بودند و باحتمال مکر و حیله که لازمهٔ
قلعه داریست اعتماد به سخن ایشان نفرمودند که اگر در این قول صادقند همین لحظه بیرون آیند که ما را به پیشکش ایشان
احتیاج نیست و الا صبح آماده مصادمه و محاربه باشند ایشان در کمال اضطرار رخصت یافته طبقهٔ ازبکیه
و عزیزان و اشراف قوم بیرون آمده به سعادت کورنش سرافراز شدند و حضرت اعلی بنظر انوار و احترام در آن طبقه توجه فرموده
خاطر ایشان را به تفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت فرمودند و به مؤمن بیک رخصت
معاودت به قلعه ارزانی داشتند که امشب به مسکن خود مراجعت نموده فردا بملازمت آید و آن جماعة در کمال فرح و انبساط
خاطر از نهب و غارت و سفک دما و هتک عرض و توابعین جمیع نموده به قلعه عود نمودند و علی الصباح در روز فیروز
مانند ظفر و اقبال بر روی اولیای دولت بی زوال کشاده مؤمن بیک با تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان
بدرگاه فلک مقام آمده جبههٔ اخلاص بر زمین نیاز سودند و چون الکای اندخود به نتیجهٔ آل السلاطین محمد سلیم سلطان
اختصاص یافته بود دعوب بهادر ایالیق او را امیر گشته که به نیابت مشار الیه به حکومت آنجا قیام نماید و ارباب
و رعایا به رعیتی مشغول شوند و از ملازمان رکاب اقدس محمد قلی بیگ ایشیک آقاسی ذو القدر با یکصد و پنجاه نفر تفنگچی جهت
حراست قلعه و کوتوالی به مرافقت دعوب بهادر تعیین شده و همگی به سعادت بساط بوسی فایز شده و بخلاع فاخره سرافراز
گشتند و مؤمن بیک رخصت رفتن به خدمت باقی خان طلب نمود و نواب کامیاب در عالم حقیقت و پاس حقوق نمکخوارگی احسان
فرموده به خلعت خاص و جیغه و کمر مرصع امتیاز و اختصاص داده و سایر ازبکیه را در رفتن و در خدمت محمد سلیم سلطان
ماندن اختیار کرده اند و در همان روز ملازمان و مردمان مؤمن بیک احمال و اثقال او را بار کرده از راه کرکی روانهٔ کنار
آب شدند و خود تا نیمه روز در مجلس بهشت آیین بود بعد از تفرق عوام الناس مجلس خاص انعقاد یافته جرعهای ادب
درآمد و حریفان سرگرم باده نشاط گشته هر گونه حکایت به میان آوردند و حضرت اعلی سخنان حقیقت بنیان که بر حسب کلام الملوک
ملوک الکلام آویزهٔ گوش خردمندان روزگار بود بر زبان الهام بیان آورده به مؤمن بیک خطاب فرمودند که دعای ما به باقی خان
برسان و بگو که قبل از این مصحوب جان محمد بیک بعضی سخنان دوستانه پیغام کرده بودیم او از جهل و غرور سخنان شفقت
بسمع رضا اصغا نکرده و نهضت همایون ما به اینطرف لازم شد اکنون سخن همان است که گفته ایم و به جهت رفع تعب

انیمقدمات مینمائیم بر همکنان معلوم است که امروز وارث تخت سلطنت و پادشاهی ممالک عبدالله خانی بدین دو طفل
که از آن دودمان باز مانده اند منحصر گشته مقتضای فتوت و مروت نیست که تو با چندین حقوق که پادشاه مرحوم عبدالله
خان در ذمت شما و دودمان شما دارد بازماندگان سلسله او را از ملک موروث آواره ساخته خود بتغلب
بتمامی ملک موروث ایشان متمم اختصاص کشی در سوابق زمان همیشه میان سلسله ما و ایشان نیران قتال و جدال
اشتعال یافته درین وقت بمجرد توسل حالیکه بجا آورده اند اغماض عین از خصومت و دشمنی صد ساله کرده در مقام
امداد ایشان شده ایم که آثار نیکنامی بر صفحه روزگار ماند اولی آنست که او قطع طمع از مملکت بلخ و توابع آن نموده
بدیشان گذارد و ماوراء النهر و ترکستان که بدست در آمده قانع بوده شکر باری تعالی بجای آورده قدم از دایره
انصاف بیرون ننهد چه هرگاه این دو پادشاهزاده که از این دودمان باقی مانده اند از مملکت وسیع اجدادی خود بدین
محقر ولایت راضی شده باشند که او قناعت گذار ایشان با شما و را مضایقه در او کردن محض نا انصافیست و اگر نا انصافی
کرده خواهد که بالکلیه وارثان ملک را از حق موروثی محروم نماید پسندیده خدا و خلق خدا نیست عاقبت نتیجه این نا انصافی
که فی الحقیقت کفران نعمت آن سلسله است از عالم غیب بروزگار او عاید میگردد و اگر پای اصلاح اندیشی ناصحی ننهاده
با سلاطین زادهای مذکور در مقام عطوفت و پدر فرزندی باشد ما را نیز برادر کرامیست و در لوازم برادری تقصیر نخواهد شد
بعد از ادای این سخنان و لاوز حقایق بنیان مومن بی را مشمول نوازش و احسان رخصت دادند و گفت که **بیت**
من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال فی الدست بادۀ التفات شاهی از مجلس بهشت آیین
بیرون آمده روانه شد و حضرت اعلی جام امانی و آمال مومن بی را از بادۀ عواطف شاهی لبریز کرده بیک عدد صراحی نقره
سراج ریحانی که در خمخانۀ خود و آگاه دلی پرورش یافته خمار شکن سرمستان شراب غفلت و آگاه دلان را امر نمایند آگاهی
تواند بود با پیالۀ طلا و پیش کشی از زربفت از پی او فرستادند که در راه دفع خمار نماید مردم ولایت اندخود و جماعت
ازبک که در آن ولایت بودند مبلغی خطیر به علت مال امانی متقبل شدند که به دیوان اعلی واصل سازند همت بلند خسروانه
رقم بخشش و احسان بر آن کشیده دعا نمیبی موجب ازدیاد دعاگویی گردید **ذکر قضایایی که بعد از تسخیر اندخود در سنوح پیوست**
چون مومن بی از خدمت اشرف جدا شده روانه گردید روز دیگر اردوی کیهان پوی گردون شکوه از پای قلعه کوچ
در خواجه دکه که یک منزلی اندخود است نزول اجلال نمود دیگر روز در آن منزل به انجاح مطلب و حصول مرغبات جمعی
و اعیان اندخود پرداخته روز دیگر کوچ کرده در دو فرسخی خواجه دکه نزول فرمودند درین منزل بتحقیق پیوست
که باقی خان با بیست هزار کس از جیحون عبور نموده بطرف بلخ آمد حضرت اعلی بمقتضای آنکه قدم جلادت پیش نهاده اراده
مقابله با موکب همایون شاهی دارد با کمال امیدواری بظفر و نصرت حضرت عزت باری عز اسمه امر فرمودند که
در اردوی معلی نقاره بنوازش در آورده به ترتیب مقدمات جنگ پرداخته قراول و جرنغار و قول ساخته و سول دیگر
و لشکر طرح و ترتیب عرابه و تفنگچی و سایر اسباب محاربه انتظام دادند و رای جهان آرای بران قرار یافت
که بلا تأخیر منزل بمنزل ترتیب آیین پیش رفته در هر جا جنود مخالف تلاقی فریقین روی دهد صف قتال آراسته

آنچه مقدر الهی بوده باشد از مکمن غیب به حیز ظهور آید و از یار محمد و شاه خواجه و رفقای ایشان که صاحب وقوف شوارع بودند مکرر شنیده
که در بعضی از منازل آب نایاب است و از غایت کثرت عساکر منصور آب بی بکی خواهد کشید آخر الامر رای یار محمد میرزا و ریش سفیدان
ازبکیه بدین قرار یافت که تعجیل در امر محاربه موافق سلطنت بلکه صلاح دولت نیست که اردوی کیهان پوی به جهت کثرت لشکر و تنگی
خلایق و حرارت گرما و اشتداد گرما به آهستگی کوچ نموده جنگ را در حیز تأخیر اندازند و قرار داد ایشان آن بود که طوایف ازبکیه که
سالها نمک پروردۀ سلسلۀ عبدالله خان اند به مصلحت وقت و حفظ حال خود موافقت باباقی خان اختیار نموده مطیع و منقاد
گشته اند و حالا که موکب نصرت قرین همایون شاهی بدین صوب در حرکت آمده خوف و وحشت به آن جماعه استیلا یافته و اراده
خاطر آنست که حضرة اعلی به تسخیر ولایت ماوراء النهر و قلع و استیصال ازبکیه پیش نهاد همت والا نهاده بالضروره بر سر باقی خان
جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشند و هرگاه بر ایشان ظاهر شود که حضرة اعلی داعیۀ ملک ندارد و غرض از این نهضت
احیای سلسلۀ عبدالله خان است اختیار این ولایت بدستور در قبضۀ اقتدار امرای ازبک خواهد بود بتدریج اطمینان یافته از
جدایی اختیار مینمایند و رفته رفته جمعیت لشکر روی به تفرقه و پراکندگی خواهد نهاد و هر روز یکفوج چشم بر راه
استقبال موکب سلاطینها خواهند نمود و مکنون ضمیر انور بی جنگ و جدال به منصۀ ظهور جلوه گر خواهد شد هر چند موافق مرام
رای اشرف اعلی نبود اما چون ریش سفیدان ازبکیه درین باده غلو داشتند و بعضی از دولتخواهان قزلباش نیز موافقه این رای
مینمودند و نیز مذکور میشود که باقی خان نیز درین قصه آمده که برادرش را از بلخ بیرون برد و نیت جنگ ندارد و بعد از شنیدن
و گفتگوی مصلحت ازبکیه بدین کنکاش عمل نموده در طی مسافه تأنی و تأخیر کرده هر روز اندک راهی قطع میشد از اتفاقات که
مؤید قول ریش سفیدان ازبکیه گشت آن بود که بعد از آنکه طی قطع مسافه بتأنی قرار یافت میرزا محمد بیک نام شخصی از اعیان ازبکیه
که از اقربای یار محمد میرزا بود با ده پانزده نفر از بهادران از جانب بلخ آمده به معسکر سلاطین زادها ملحق شدند و در خاطرها
یافت که رای صایب بوده و بعد از این گروه گروه آنان به دم عزم آمدن خواهند کرد و یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر خان
یرلیغها با استمالت امرا و اعیان طبقات ازبکیه فرستاده همه روزه منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید که منتج مطلوب باشد
اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیامده و ورود مقدمۀ عظیم جان مرتب شد اول آنکه این توقعات بحاصل و مضمون گشته که مخالف رای
همایون بود و مخالفان خیره شده خوف و وحشتی که از لشکر قیامت اثر داشتند زایل گشت دویم آنکه آب و هوای آن ولایت
موافق مزاج اهل اردو نیامده از حرارت گرما و عفونت هوا و آبهای گل آلود که به کار میرفت بیماری عظیم در میان لشکر حادث
شده مرض اسهال شیوع یافت علی ای حال در عرض بیست یوم به حوالی شهر بلخ نزول اجلال فرمودند اما بیماری لشکر در افزایش
بود و متردد ساخت و چگونه متردد نگردند چه رای عالم آرای همایون در امور خیر به نهایت حزم و احتیاط مرعی میدارد و
مقابله و مقاتله لشکر ایران و توران که از قدیم الایام معظمترین قضایای عالم بوده و مفاسدش محتاج بشرح و بیان
چگونه مرعی ندارند اما احوال باقی خان آنچه معلوم همگنان گردید آن بود که چون از آب عبور نموده بجانب بلخ در حرکت آمد مومن بی
در اندخود رسیده شرح گزارش قلعه و حقایق حالات باز نمود و خاطر نشان کرد که جنود ازبک را به هیچ وجه قدرت مقابله و مقاتله
با جنود بی شمار قزلباش نیست باقی خان در بحر تحیر افتاده نه روی باز گشتن و نه روی پیش آمدن داشت اما روز بروز توقف

وفغان کشیدی قزلباش خوف و هراس از خاطر ازبکیه زایل می‌ساخت اندکی چیره شدند و عساکر ازبک از اطراف و جوانب بالا و علق
گشته در اردوی او جمعی فراهم آمد مع هذا افواج جنگ رو برو نمیکرد و به حوالی شهر آمده در حوالی قرب قلعه محل مناسب جهت
نزول لشکر اختیار نموده پشت بقلعه و دیوار بست شهر داده اقامت نمود و در پیش اردوی خود خندق کنده عقب خندق
به توپ و تفنگ استحکام قرار داد که چندین شب حراست شهر و قلعه نماید تا قریب یکماه لشکرهای ایران و توران مقابل یکدیگر
نشسته بودند و اصلا محاربه میانه ایشان به وقوع نمی‌پیوست و یکمرتبه قراولان طرفین تیزعنانی کرده تلاقی یکدیگر گشته
بیست و چهار نفر از بهادران نامی ازبک بدست مبارزان قزلباش گرفتار شدند و از دستبرد سپاه ظفرپناه قدم باز
پس کشیده در سواد شهر خزیدند و بوضوح پیوست که باقی خان جنگ صحرا نمیکند و از این طرف نیز صرفه جنگ در خندق
و دیوار بست شهر نبود و حاصلا معرکه جنگ به امتداد کشید و بیماری لشکر روی به اشتداد آورد و ماکولات روی بنقصان
نهاد و هر روزه جمعی راه عدم می‌پیمودند القصه بعد از مصلحت پیش از پیش اردوی گردون شکوه کوچ کرده از رودخانه خلب
عبور نموده فرود آمدند و در این کوچ ظاهر شد که ثلث لشکر ظفر اثر سقیم المزاج و بیمارند و بلکه بیشتر از شغل بیمارداری کسی
به هیچ دیگر نمی‌پرداخت تا اقبال و جدال چه رسد و مشخص شد که اگر فی المثل چند دیگر تأخیر در مراجعه واقع شود احوال مردم اردو
نوعی مختل گردد العیاذ بالله که اصلاح پذیر نشود بالجمله روز عاشورا در کنار آب خلب توقف نموده به لوازم تعزیه سید الشهدا
و لب تشنگان بادیه کرب و بلا توقف فرمودند و صبح روز یازدهم حسب الامر اعلی کوچ واقع شد و در اثنای کوچ هیچ عزیمتی از
لا یقصر و هیچ تدبیر جهت اصلاح لشکر از آن صایب‌تر نبود بعد از اندک زمانی خبر رسید که جمعی از لشکر ازبک بعزم محاربه پیش
آمده از آب گذشته و تیزعنانی کرده خود را به غازیان رسانیدند و غازیان نیز به آن اشتغال یافته و کار از ملاحظه و احتیاط
گذشت حضرت اعلی ابن حسین خان و بعضی امرای چغتای را به محاربه ایشان تعیین کردند بفیروزی و اقبال سوار شده عطف
عنان فرمودند و تیپ و عراده و تفنگچی را پیش فرستاده دست راست و چپ قول همایون امرا دانا کار و دلیران معرکه پیکار
استحکام داده علمهای ظفر و اقبال گشوده به مقابله اعدا شتافتند و بعضی امرا را بکومک لشکر جیرغچی فرموده پیشتر فرستادند
و قول همایون متعاقب در حرکت آمد چون جیرغچی و نیم از اردو جدا شده بمعرکه قتال نزدیک شدند و آماده قتال گردیدند
و از انجانب امرای عظام به آیین شایسته به جنگ مشغول گشتند و از جانبین داد دلاوری دادند بکتش خان استاجلو که
قراول لشکر و پیش جنگ بود حملات مردانه نموده مخالفان را تا کنار آب دوانیده از آب گذرانیدند و در این اثنا آوازه
موکب همایون شاهی بمعرکه رسیده بکتش خان و نجف قلیخان شاملو با جمعی از دلیران آن لشکر فیروزی اثر به استظهار لشکر
قول از آب عبور نمودند و در آن طرف آب معرکه رزم و پیکار گرم گردید تا غروب آفتاب بازار گیر و دار گرم بود و بعد از آنکه
آفتاب به نیروی اقبال شاهی نسیم ظفر و فیروزی بر شقه اعلام ظفر فرجام امرا و ملازمان وزیده شکست بر لشکر مخالف افتاده
تا هوا تیره و تار نشده بود غازیان مخالفان را تعاقب نموده سر و زنده می‌آوردند و در وقتی که شامل خورشید مماثل در نعل همایون
از و جدا گشت خبر شکست مخالفان رسیده و حضرت اعلی کس بتقدیم نزد امرا فرستادند که چون شب به میان آید احدی
از غازیان در آن طرف آب توقف ننموده باز گردند و تا دم صبح اکثر پهلوانان سرها و دست‌بستها در نظر اقبال حضرت اعلی

گذرانیدند و عبد الرحمن بی ای از امرای معتبر ازبکیه دستگیر شده بود و چون بنظر اشرف در آمد نام و نسب خود پنهان کرد و هیچ یکی
عادت رضیه و خصایل مرضیه حضرت اعلی است که با گرفتاران تخصیص جمعی که غایبانه طریقه آشنائی داشته باشند بطریق احسان
عمل می‌نمایند با او عمل نموده همان لطف بنماز دست او گشوده در خوت خون او گذشته به خلعت غرة بدل شده و باقی گرفتاران بیاسا رسیدند
و روز دیگر در آن منزل توقف نموده اثری از لشکر ازبک نبود که مانند ذره از نور آفتاب پراکنده شدند بالاخره از آنجا کوچ کرده
روانه به جانب اندخود شدند و چون در اندخود نزول اجلال واقع شد ضبط و نسقی که در باب نهب و غارت و کیهان نموده بود
بطلاف شده و مردم غارتگر باطراف و جوانب خصوصا شبرغان رفته آنچه می‌یافتند می‌آوردند و اردوی معلی یک روز در پای
قلعه توقف نموده اکابر و اعیان و قاضی و مفتی سکنه قصبه اندخود را نام نویس کرده مقرر شد که به جانب خراسان کوچ
کوچ نمایند به یک طرفة العین قصبه به آن معموری ویرانه گشت و بسیاری از نسا و صبیان آن نواحی بقتل و اسیر گرفتار
آمدند کم کسی بود که اسیر اندخودی همراه نداشت در انتقام نکته به خاطر رسید که خردمندان تجربه کار و کار آگهان
پوشیده نماند که در سوای زمان که سلاطین ازبکیه به خراسان و سلاطین روم به آذربایجان با نهب و غارت می‌آمدند اسیر
نمودن عیال و اطفال مسلمین جایز می‌داشتند و از بلاد شیعه اسیر می‌بردند و لشکر قزلباش هرگز این فعل مذموم قیام
نمی‌نمودند و در زمان سلطان مراد خواندکار روم و تاتار و آذربایجان و شیروان این شیوه پیش گرفته چنانچه در فتح
تبریز بسیاری از اطفال سادات که ذریه طیبه رسول هاشمی صلی الله علیه و آله و سلم اند اسیر شده در استنبول
به کفره فرنگ فروخته و در زمان عبدالله خان و عبدالمؤمن خان پسرش طایفه ازبکیه نیز در خراسان این شیوه پیش گرفته
و در مشهد مقدس جمعی کثیر از ذریه طیبه و سادات و اشراف و علما و زنها و ارباب ناموس و فرزندان سپاهی و رعیت
چندین هزار نفس اسیر شدند و در اقصی ترکستان و ماوراءالنهر فروخته شده تا کابل و هندوستان رسید چون دنیا دار مکافات
انتقام این قسم اعمال شنیعه ازبکیه در مشیت حق تعالی که منتقم حقیقی است قرار یافته با و به حسب اقتضای فلکی و حوادث
آسمانی اغماض عین از این شناعت شده تجربه کارفرمایان قضا و قدر در این یورش چندین هزار نفس جا اسیری افتاده از
اوطان جدا شده بالجمله از اندخود کوچ بر کوچ روانه شده حضرت اعلی در کمال حزم و احتیاط در شدت گرما که از حرارت
هوا و حر آفتاب در تنور فلک بریان میشد قشون و لشکر را به تأنی برده در حوالی قلعش جمعی از ازبکیه بعزم دستبرد
بودند به نوعی از قورچیان استاجلو که به حراست دست چپ اردو معین بودند و بازخورده قورچیان از نخوت
و غرور از طریق حزم دور افتاده متفرق و بی پروا بودند میر قشه ازبکیه از راه شبرغان به حراست الکا آمده از غفلت
ایشان خبر یافته ریخته تا جمع شدن قورچیان و مدافعه قیام نمودن چند نفری از ایشان بضرب تیر ازبک ضایع
حضرت اعلی یوزباشیان آن طبقه را به معرض رغو و عتاب و خطاب در آورده رقم اخراج بر کل الجماعه و ایل و الوس
ایشان کشیده چند سال مغضوب بودند تا در سفر آذربایجان و محاربات رومیه و تسخیر قلاع مردانگیها از ایشان صادر
و هر یک مکرر اخلاص [?] نمایان کردند تا در سلک قورچیان انتظام یافتند بالجمله در چند کوچ به چچکتو رسیده قلعه آنجا را خراب
کرده با زمین هموار ساختند و از آنجا به ماروچاق آمده متوجه استحکام قلعه ماروچاق شده چون بالطبع [?] پیوست که

شاملو شایسته ضبط آن قلعه از او تغییر داده یوسف علی خان ولد بوداق خان حاکم مشهد مقدس تفویض یافت و پیره علی
سلطان برادر او را تیر در ناخن دوو والکا داده بکومک برادر معین فرموده و ما یحتاج لشکر او را از ذخیره و اسلحه و یراق قورخانه
قلعه و آذوقه بر وجه لایق سرانجام یافت و حکومت مشهد مقدس به محراب خان شفقت شد و بکتاش خان برادرش
رخصت یافته به مرو و محال تیول خود رفتند و موکب همایون از آنجا متوجه دار السلطنه مذکور گشته بفیروزی و اقبال بان
بلده جنت مثال داخل شدند و در دار السلطنه مذکور که باقی خان لشکر به چچکتو فرستاده و اراده دست درازی بسر حدها
سان دارند حضرت اعلی فوجی از عساکر منصوره بر سر آن جماعه فرستادند و به ایلغار رفته سلک آن جمعیت را از هم پاشیده
بفیروزی و اقبال مراجعه نمودند و الحق حضرت اعلی در این سفر بنفس الشریف متحمل انواع شدائد گشته عساکر منصوره
زحمت بسیار کشیدند چنانچه بسیاری از فقرای لشکر و مردم فرومایه که بیمار خود را تخفیف شده بار کرده که به منزل برسانند
از عالم غیرت و بیم آنکه مبادا ازبکیه سر برسند هنوز آخرین رمقی از حیات باقی بود که در خاکستان می نهادند و تغسیل و تکفین
بوجه شرع صورت نمی یافت و ارباب اخلاص و رضاجویی ولی نعمت آن را حیات ابدیه شمردند القصه تا بیست روز
که در هرات بودند هنوز آن حادثه عظیمی باقی بود مشاهیر متوفیان که در این سفر رخت به عالم بقا کشیدند سید بیک کمونه
که آبا عن جد از نقبای نجف اشرف بود و در زمان شاه جنت مکان در سلک امرای بزرگ و مهردار مهر اشرف بود جد او
در بغداد در زمان خاقان سلیمان شأن شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته حاکم حله بود و در رکاب مقدس آن حضرت در جنگ
خالدبران شهادت یافت دیگر ابراهیم خان والی لار که در قتل الله وردی خان بطریق اعوان بود بیمار شده به مرض اسهال
گذشت دیگر قاسم بیک یساول باشی شاملو که از معتبران آن طایفه در سلک مقربان بود دیگر میرزا یعقوب دست غیب
که از سادات دار الملک شیراز و محتسب آن ولایه بود به این مرض گذشت و دیگر مولانا قوشی شوشتری که از افاضل روزگار
و از سخن سنجان با در کشیار بود نهال عمرش از صرصر اجل از پای درآمده در اندخود مدفون گشت القصه از هر طبقه جمعی راه فنا
پیمودند از اطناب اجتناب نموده زبان قلم از تعداد کشیده داشت رحمة الله علیه علی جمیع اهل الایمان ذکر

مراجعت خسرو آفاق از خراسان بصوب عراق و بجانب خوشدلی بمقر دولت پیوستن بهیاج مالک الملک به استحقاق حق

چون رایات نصرت آیات از مغفور اثر بلخ مراجعه نموده در دار السلطنه هرات نزول
اجلال واقع شد چند روز جهة تنظیم و تنسیق معاملات آنجا توقف فرموده از آنجانب به مشهد مقدس معلی تشریف
بردند چند روز در مشهد مقدس به انجاح مطالب و مهمات احکام کرام و صواحب و اعیان خراسان پرداخته
همگی را به نوازش خسروانه و خلاع فاخره پادشاهانه خوشدل و سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشتند
و دو سه روز در آستانه مقدس اوقات شریف صرف نسق کار آستانه و انجاح سادات عظام و ارباب
وظایف پرداخته و از آنجا عنان عزیمت به جانب عراق منعطف ساخته روزی چند در النگ رادکان اقامت نموده
بسان قورچیان عظام و ملازمان سرکار خاصه شریفه پرداخته چند روزی به نشاط شکار سرور افزای خاطر نمودند
و امرا و خویشان شکار کنان رفته جمعی که در این سفر خدمات شایسته به ظهور آورده بودند به انعامات سرافراز گشته

رحمت

جمعی دیگر که

جمعی دیگر که در خدمات مقصر بودند اخراج شدند و بعد از فراغ از آن امور اردوی کیهان پوی را از راه بسطام متوجه
نمودند خود جریده با معدودی چند از ملازمان رکاب اشرف بالکای درون شدند و به نیک و بد قلعه درون و مهمات
آنجا رسیده شاهقلی سلطان غلام خاصه شریفه میرشکار را به مرتبه والا و ایالت و خانی و سربلندی گردانیده و حکومت
الکای درون را به او عنایت فرمودند و خاطر از مهمات آنجا جمع نموده در الکای خوار به اردوی کیهان پوی ملحق شدند و ایلچی
زنانی ازبکیه را با یار محمد میرزا در قفا رخصت قزوین دادند که در محالی که با ایشان شفقت شده بود ساکن گردند و از راه
کوه به کاشان آمدند و مردم کاشان شهر را چراغان کردند تا سه شب صحبت چراغان گرم بود و از آنجا متوجه دار السلطنه
اصفهان گشته بفیروزی و اقبال در مقر دولت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند و فصل طرب انگیز بهار و زمستان را
در دار السلطنه مذکور به عشرت و شادکامی گذرانیده داد فراغت و خوشدلی دادند از سوانح آمدن ایلچی از جانب
شاهی بیک خان حاکم قندهار که از امرای سلسله پادشاه والاجاه جلال الدین اکبر پادشاه است عرضه داشت
اخلاص آیین جانب سریر اعلی نوشته اظهار اخلاص و دولتخواهی و بندگی کرده به ارسال امتعه و پیشکشهای لایقه
که ارسال داشته بودند بندگان حضرت اعلی ایلچیان را به نوازش بسیار و مرحمت عطایای ارجمند ارزانی داشتند

ذکر باقی احوال باقی خان بعد از معاودت موکب ظفر نشان

از تقریر راویان چنین بوضوح پیوسته که در وقتی که در
میان لشکر فیروزی اثر و لباس ازبکیه چنانچه تحریر پیوست محاربه واقع شده خبر شکست ازبکیه بباقی خان رسیده مضطرب
الاحوال گشت همان شب اراده نموده بود که سالک طریق فرار گشته بجانب ماوراء النهر رود و بعضی ریش سفیدان و آتالیقان کار
دیده در آن شب مانع آمده که تا صبح صبر کن و بعد از آن راه فرار در کار است روز دیگر معلوم گشت که موکب معلای پادشاهی جهة
بهاری لشکر به جانب خراسان شده از آن منزل کوچ کرده اند خاطر او اطمینان یافته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت بعد از آن اراده
یورش بدخشان نموده زیرا که بعد از قضیه کشته شدن عبدالمؤمن خان جماعه جغتای بدخشان که از بیم ازبکیه در قلعه های
کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سر برآورده فراهم آمدند و بدیع الزمان میرزا نامی از نژاد خواجهای احرار که نواده دختری
شاه سلیمان والی بدخشان بود بر خود والی ساخته ازبکیه از آن ملک برآمده بود و درین ده سال که میانه ازبکیه فترت بود آن ولایه در حیطه
تصرف میرزای مذکور و سپاه جغتای بود و چون باقی خان به آن ولایه رفت بدیع الزمان میرزا قوت جنگ و جدال در خود ندیده در ظفر
متحصن شد بدخشیان که با او موافقی کرده تفرقه و پراکندگی در میانه ایشان افتاد و عاقبة الامر باقی خان بر قلعه مستولی گشته بدیع الزمان
میرزا را بدست آورده از پای درآورد و آن ولایه را به یکی از امرای معتمد سپرده در خلال این احوال بعضی امرا که با او قصد غوری داشتند
بجایی رسیده بدین وجه که بعضی امرای ازبکیه که به باقی بدظن بوده اند در بلخ با یکدیگر مواضعه کرده بودند که او را ضایع کرده به جای
جهانگیر خان پسر بنشانند بعد از مراجعت موکب همایون از آن داعیه باز آمده آیا کی از اهل مواضعه اظهار دولتخواهی کرده تردد و زبان با اظهار
گشوده بود در این وقت که خاطر از توجه لشکر بیگانه جمع شد و مهم بدخشان نیز بر حسب دلخواه سرانجام یافت در مقام دفع بدخواهان
در آمده امرای ازبکیه که داخل آن مواضعه بوده اند به بهانه کنکاش جمع نموده بعضی از فدویان و دولتخواهان را در کمین بازداشت
در اثنای محاوره به ایشان عتاب و خطاب آغاز نهاده و اظهار این مقدمه نموده آن جماعه انکار کردند تا شخصی که کشف این اسرار نموده بود

بااشیان مواجهه شده حکم کرفت وکبرالخجاعة صادر شد بما لحظه قریب بسی چهل نفر از اعیان ازبکیه که اسم و رسمی ازشهبه با ما
رسیده ند و در عوض الخجاعه ترتیب کرده های خود را تعیین نموده به کامرانی و اقبال به جانب بخارا عود نمود و دیگر باره چمن ثروش سبزی
آغاز نهاده و کل بی محمد خان قزاق که در تاشکند لوای استیلا مرتفع کرده بس بود با او در مقام ملایمه درآمده علمای شیعیان آن دیار او
به جهه تقویه مذهب تجویز مصالحه کرده ایلچیان به خدمت باقی خان فرستادند و باقی خان حیث در فکر ولایه تاشکند می بود که از تصرف ترکان
انتزاع نماید اما از بیم صولت و سطوت سپاه قزلباش تن به مصالحه داده با او به مصلحت وقت صلح کرد و باز به امرای سرحد خود گرگیک
که با امرای مرو و ماروچاق و هرات خصوصیت و آشنایی نمایند که با یکدیگر ترک خصومت کرده متعرض مملکه یکدیگر نشوند و مانع آمد
و رفت و تجار نکردند و امرای عظام حقیقت پیمانه سیر را علی عرض نموده از موقف جلال حکم همایون بنابر ترفیه حال رعایا صادر شد که تا نهضت
موکب همایون بدانطرف واقع نشود در امنیت و استقامت سرحد کوشیده ابواب آمد شد تجار و تردد را مسدود نسازند اما در خاطر حقیقت
بنیان رسوخ داشت که بعد از اصلاح حال لشکریان و آسودگی سپاه در عین قلب الاسد راه و بغ راطی نموده بودند خصوصا تروز قضیه
چاپسی مرمی بیقی انتهی پس از بکیه بابعه دست داده دیگر باره یورش خیج مکنون خاطر اشرف بود که باقی خان را از باده غفلت بهوش آورده
گوشمالی دهند و با فیجان تر همیشه دین غذغه بود بنابر جب تقدیر در سرحد بغداد و آذربایجان جنگی قضایا بارومیه دست داد که توجه
موکب همایون بدانطرف اولی و الزم نمود چنانچه در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد اما باقی خان بعد از استماع اخباری که از
جانب رومیه دست داد تزلزلی که از خوف سطوت همایون داشت از خاطر او زایل گشت اطمینان تمام یافت و به فراغ بال تکیه بر مسند
دولت و اقبال زده به عشرت و کامرانی مشغولی داشت تا آنکه زمانه غدار چنانچه عادت اوست زیاده از این تاب اقتدار او نیاورد
در اندک روزی چنانچه بر زبان الهام بیان اشرف گذشته بود یکباره گوی نوبه عبدالله خان را انصافی که در ماده بازماندگان سلسله
او کرده بالکلیه ایشان را در ملک موروث محروم ساخته بدام اجل گرفتار آمده از دار فانی در گذشت و سنه ثلث عشر الف عالم
باقی انتقال نمود **بیت** اجل نامه عمر بروی بخواند • از تخت بر تخته اش نشاند **ذکر وقایع سنه مبارکه توشقان ئیل ترکی مطابق احدی**
عشر والف و بعضه موافق اثنی عشر والف که سال شانزدهم جلوس همایون شاهی است دگر ره آفتاب عالم افروز • بر اقلیم زمانه گشت فیروز • زمانه
کرد آهنگ طرب ساز • در عشرت بروی خلق شد باز • بهم پیوسته شد عقد شب و روز • نوید عیش و عشرت داد نوروز • زمین گشت از ده مهر
خسروانی • به گیتی زد صلای شادمانی • نسیم نوبهاری عطرسا گشت • هوای گلستان بهجت فزا گشت • نسیم عنبر شمیم بهار چون مشک تاتار بوی عنبرسا
آغاز نهاده نکهت رسان مشام خوشدلی و دلگشایی گردید کوس نوروزی صدای بهجت فزای جهان افروزی بلند رواق سپهر انداخته صلای
عشرت و شادکامی به عالمیان بعد داد قرص خورشید عالم آرا که تحت نشین دار الملک فلک چهارم است در روز جمعه ششم شهر شوال اثنی
و عشر والف از آرامگاه حوت به شرف خانه حمل ظفر رسیده لوای شوکت و اقتدارش ارتفاع یافت جهانیان از خوی تازه به جهان کامه ابواب نشاط
و شادمانی بر روی خلایق گشوده گشت شهریار بزم جوی بزم خوی بر سبیل معهود و رسم معتاد در دار السلطنه اصفهان بزم آرای محفل نشاط
گشته در جنب الفرحان و رباع جهان آرای نقش جهان مجلس بهشت نشان ترتیب کردانیده اسباب چراغان مهیا و آماده گشته چراغهای انجمن افروز
افروختگی پذیرفت **بیت** ز بس شمع در مجلس افروختند • دل بد نشانان ملک سوختند • در آن بزم روشن چو خورشید و ماه • جهان پهلوانان
مرصع کلاه • خرامان بمجلس گرا ماستند • عشرت فزودند و غم کاستند • القصه سه شبان روز سپاهی و رعیت داد عیش و شادکامی

شهریار انجمن آرا به عواطف خسروانی طرب افزای خاطر بودند از سوانح بهجت افزا که درین سال همایون فال بظهور آمده موجب ازدیاد عشرت شادکامی
گشت آنست که حضرت واهب بی منت و بخشنده بی منت اکلیل سعادت و بخت یاری و افسر سلطنت و شهریاری ابدی گیتی آرایی گوهر
یاری غواصان موهب الهی از بحار فضل نامتناهی بر ساحل ظهور آمده زینت افزود یعنی فرزندی ارجمند به حضرت اعلی اندای عزم
در ساعت مسعود آن مولود عاقبت محمود از کتم عدم قدم به عرصه وجود نهاد و از خلوص عقیدت و غلامی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
به امام تقی میرزا موسوم گردید امید که در سایه تربیت و ظل عاطفت شهریار سعادت پرور اعنی والد والا گوهر نشو و نما یافته در رضا جویی
خاطر مبارک آن حضرت برخورداری یابد ان شاء الله تعالی **ذکر بدست درآمدن قلعه نهاوند به دستیاری جنود غیبی بی نزدی و د**
لت ابد پیوند از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست بدست درآمدن قلعه نهاوند است که جنقال اعلی ایام فترت در آغاز
جلوس همایون حضرت اعلی چنانچه در طی وقایع آن سال مرقوم کلک بیان گردیده در قصبه نهاوند و توابع همدان که به قلعه دلسکر
مشهور و مسکن بسیاری از طوایف قزلباش است ترتیب داده محافظان تعیین نموده علوفات و رسومات ایشان را از قلمرو
بغداد میداد و بعد از آنکه فیمابین حضرت اعلی و سلطان مراد خواندگار روم صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که در حین انعقاد
صلح آنچه در تصرف منسوبان طرفین باشد از جانبین تعرضی نرود و بدین جهت قریب به پانزده سال قلعه در تصرف رومیه مانده
بود و از این طرف بنابر شرایط عهد و پیمان متعرض آن نمیشدند اما بر طبایع حکام قزلباش که در آن حدود اقامت دارند نهایت گران بود
که رومیه در دو روزه راه از مساکن ایشان به قلعه مذکوره که وسط معموره قلمرو مذکور مملکه عراق عجم است آمد شد نمایند
مکرر احقیقه بوزرا و ارکان دولت پادشاه روم اعلام شد که بودن این چهار دیوار در میانه ماده فساد و طرفین است و جمعی
از جهلای طرفین امری صادر میکرد که موجب اختلال امر مصالحه باشد اگر فی الواقع بعهد و پیمان که فیمابین وقوع یافته راسخ اند
اولی اینست که این قلعه خراب شود رومیه بنابر سست پیمانی قبول این معنی نمیکردند بعد از فوت سلطان مراد خان که پسرش
سلطان محمد خان پادشاه شد در ممالک روم او باش و بیدولتان هر طبقه سر به شورش و فساد برآورده خود را جلالی نام کرده
چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد به اهمال ناصواب قیام می نمودند و عساکر پادشاهان سرحد بر شوره
جلالیان پس گرفتند غلامان بغداد به خود سر حاکمی را که از جانب پادشاه منسوب بود بیرون کرده اتون احمد نامی از آقایان بغداد
بر خود حاکم کردند و علوفه غلامان نهاوند را که از بغداد داده میشد باز گرفتند و بعضی از آن جماعه به جهه باز گرفتن علوفات
و رسومات پراکنده گشته بعضی دیگر حصار نهاوند را پناه خود کرده سر به طغیان برآوردند و متعرض خلق الله آن حدود گشته
روز بروز در طغیان و بی اعتدالی می افزودند امرای عظام آن سرحد حاکم بغداد را از اطوار ناهنجار آن طبقه اعلام نموده
از آنجانب محمد آقای قپو سقل به امارات ایشان منصوب گشته روانه نهاوند شد لشکر قلعه تمکین او نکردند مع هذا اموال و اشیا
او را غارت کردند محمد آقا استعانه به درگاه شاه جهان پناه نموده از منصوبان این آستان استمداد نمود از موقف جلال عاطفه
مشتمل بر نصایح پادشاهانه به بهم آن جماعه شرف ثبوت یافت که ترک نافرمانی کرده پیرامون عصیان و بیدولتی نگردند و حسین
خان حاکم قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد به امداد محمد آقا مامور شدند قبل از ورود آن منشور جمعی انبوه از احشام آن حوالی
بر عایای محال غربوه قلعه که از فساد ایشان به جان رسیده بودند هجوم نموده عازم آن شدند که آن گروه را از آن حصار بر

او زدن احمد نامی

وآن جماعة بدافعه قیام نموده فیمابین شورش و فساد اشتغال یافت حسن خان جهة اصلاح این احوال و امداد محمد آقا متوجه آن صوب
در این شورش و غوغا محمد آقا ترک خصومت نموده و واقعه روی یافته شمرده سر خود گرفت از زمرهٔ سکنهٔ حصار و لیکن
در هر باب شعار دولتخواهی این دودمان ظاهر ساخته برجی از بروج قلعه را که در تصرف او بود بدست پرونیان داد و در [illegible]
اثنای حال خبردار گشته بین الفریقین جنگ و جدال بوقوع پیوست سرداران آن جماعة با چند نفر بقتل رسیده قلعه بتصرف پرونیان
درآمد در خلال این حال حسنخان بپای قلعه رسیده بقیة السیف را امان داده هر کدام بطرفی رفتند قلعه خالی کرد حسنخان حسب الامر
اعلی بموجب او پرداخت وقوع این حال که احدی را در خیال نبود باعث آن شد که عنقریب امر مصالحه اختلال پذیر گشت و فی
اختیار سفر آذربایجان بوقوع پیوست و ارادهٔ سفر که در خاطر انور اشرف بود در محل تقدیر باقی ماند **ذکر توجه موکب ظفر
نشان بجانب آذربایجان و تصرف درآمدن آن ولایت بعون ملک منان جل کبریا** عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن
سخن سرای نوای دلکشائی فتح آذربایجان و باعث توجه موکب ظفر نشان را بدان مملکت نزهت بنیان بدین آهنگ می آید
که چون بمیامن تائیدات الهی و نیروی دولت شاهنشاهی عرصهٔ دلکشائی ممالک ایران از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردیده
خاطر اشرف همایون فی الجمله از آن امور فراغت یافت همواره شعلهٔ غیرت در کانون ضمیر منیرش زبانه کشیده پیش نهاد همت
والا بود که ممالک آذربایجان و شیروان که معظم ملک ایرانست و از حوادث روزگار بتصرف سلطانی روم درآمده بتخصیص
دار السلطنه تبریز که از بلاد مشهوره است و آفاق و تختگاه فرمانروایان والا شکوه ایران بوده در عهد دولت همایون
بدستور سابق در حوزهٔ تصرف این دودمان درآید و هر گاه از این مقوله حکایات بر زبان گهرفشان میگذشت بعضی دولتخواهان و کار
دانان بساط آلهی بنابر عافیت طلبی از شکوه و جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی و جاه سلاطین روم سخنان حکیمانه مذکور مجلس خلافت آیین
نموده منازعه و مجادله با خلفای روم صلاح دولت قاهره نمیدانستند و آتش عزم همایون را برشحهٔ کلمات موعظت آمیز فرو نشانیده
در تسکین نایرهٔ نزاع و جدال میکوشیدند و ظهور این مطلب علیا بمقتضای همت والا مکنون ضمیر منیر ملک آرا بود لیکن چون فیمابین
صورة صلح روی نموده بر حسب آیهٔ کریمه وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا از نقض عهد و پیمان احتراز نموده خوار
این معنی را مانع عزم همایون میگرفت و منتظر لطیفهٔ غیبی بودند چون حصول امید عالیه قلم تقدیر در لوح قضا نگارش یافته بود باسبابی
بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام می یافت و از منسوبان آنطرف بعضی مقدمات بظهور پیوست که نهضت موکب همایون
بدانطرف لازم آمد بنوعی که در فوق بتحریر پیوست اجامره و اوباش روم و سپه دولتان اکراد سر شورش و فساد درآورده
دماغ هر یک را سودای خودسری شوریده داشت پادشاهان و حکام سرحد بشیوهٔ جلالیان اظهار طغیان و عصیان نموده
با منسوبان اینطرف نیز سلوک ناهنجار پیش گرفتند و بی ادبیها از ایشان بظهور می آمد چنانچه احمد پاشا که در آن ولایة فرمانروا بود
تاجری از تجار سرکار خاصهٔ شریفهٔ شاهی را گرفته بطمع مال بقتل آورده چهار هزار تومان از رأس المال در آن متفرق شد در شیروان
اشرف را که بجهة خریداری ابریشم بطرف داغستان رفته بودند گرفته اموال ایشان را غارت نموده حضرة اعلی تجاهل از آن نموده
به شغلی پادشاهانه میگذرانیدند مکرر احوال قبیحهٔ پاشایان سرحد بپادشاه روم و وزرای عظام اعلام شد نتیجه بر آن مترتب نگشت
و در سلوک ناپسند اصرار نموده بفرمان پادشاه خود عمل نمی کردند مجملا افعال ذمیمهٔ مردم سرحد از حد اعتدال تجاوز کرده به

انجامیده بود که زیاده از آن تاب و تحمل بمقتضای غیرت شاهانه نمی نمود و در خلال این احوال میانهٔ غازی بیک کرد که از اولاد شاه قلی
بلباسی است و رومیان منازعه بمیان آمده او قلعهٔ قارینارق که در حد و سلماس است بتسخیر داده اطاعه بیگلربیگی تبریز
نمیکرد و علی پاشا که در این هنگام بجای جعفر پاشا بیگلربیگی شده بود بجهة تادیب و تنبیه غازی بیک و متمردان لشکر تبریز و
یروان و نخجوان را جمع نموده بر سر ایشان رفت غازی بیک خان امال بیک پسر خود را بپایهٔ سریر اعلی فرستاده استمداد نمود
خاطر فیض مآثر اشرف رسیده که چون رومیه که با وطن ایشان بنفاق آمیخته با قزلباش در کل مواد بد ظنه شده اند بحرکت قلعه
نهادند در هنگام فرصت بالقوه خود را بفعل می آورند و عذر نمی پذیرند در این صورت مملکهٔ آذربایجان و شیروان که ملک موروث
همایون است در تصرف جمعی سپه دولتان جلالی که با پادشاه خود هم عاصی اند گذاشتن و فرصت را از دست دادن شیوه
خردمندان نیست اگر در این چند روز که بیگلربیگی و عساکر تبریز بر سر اکراد رفته اند در قلعه کسی چندان نیست یورش همایون بسبیل
ایلغار بدانصوب اتفاق افتاده قبل از مراجعت علی پاشا به تبریز رسیم محتمل که قلعه بسهولة بدست آید و صورة مقصود که فتح
مملکهٔ موروث آذربایجان و تنبیه متمردانست باحسن وجهی چهره نماید و از اشارهٔ غیبی بابا و دولتخواهان ساحت اقبال که محرمان حرم عز
و اجلال اند در میان نهاده در عقد مشاوره در میان انداختند چون مکرر امتحان شده که آنچه در امور دولت بر زبان صدق بیان جاری گشته
و دل الهام پذیر تصدیق آن کرده بی شائبهٔ ریب در کمال سمت وقوع یافته و در این باده ضمیر صفا آئین اشرف که مرآت صورة غیبی
تجلیات لاریبی است گواهی میداد که عنقریب این ظن بیقین پیوسته علی اسرع الحال این مطلب علیا حاصل و کام روا میگردند لهذا آرای
ثاقبهٔ دولتخواهان جلالت مهم اقبال و هر یک کارفرمان حوادث روزگار بامضای عزیمهٔ این قرار یافت و جناب جلال الدین
محمد منجم یزدی که همیشه در تعیین ساعات و ملاحظهٔ دقایق درجات زمان طالع اخس از سهم الحوادث فلکی مصون و اختیار طبع
بجانب تقدیر همایون بود ساعتی سعد که مسعود و ناظر و از عیوب نجومی مبرا و با کوکب طالع همایون موافق بود اختیار نموده
نخست جهة اشتباه شهرت دادند که قزلباش لشکر بر سر بحرین فرستاده اند و رایات جلال جهة دفع فرقهٔ ضلال متوجه فارس است
بعد از چهار پنج روز که این خبر در اطراف و جوانب انتشار یافت مذکور ساختند که حاکمی از الله ویردیخان حاکم فارس رسید
که فرنگیه آن فرقه نموده اند احتیاج بنهضة جاه و جلال نیست حضرة اعلی فرمودند که چون هوس سیر و شکار مازندران
جنت نشان در دل جای دارد و جمعی از ملازمان موکب اقبال که حاضر بودند مستعد سفر شده بجانب مازندران میرویم که چند روزی
در آن ولایة دلکشای عشرت پیرا گردیم و از محرمان سرادق سلطنت سوای حاتم بیگ وزیر و علیقلیخان شاملو و الله قلی بیگ قور
باشی قاجار و بسطام آقا احدی از این گنکاش اطلاع نداشت و بخاطر هیچکس خطور نمی کرد که این معنی در این اوقات از قوت بفعل آمده
از غرایب حالات آنکه در آن روز که در اصفهان المقدسه متهیه می باشد در حالتی روز بود در تبریز مولانا صبوری منجم تبریزی از شهر بقلعه
رفته بود که وکیل پاشا را که در قلعهٔ تبریز مانده ملاقات نماید وکیل پاشا از او تفحص می نموده که خبر آمدن پادشاه قزلباش به تبریز در شهر
شیوع یافته و او چون خبری نداشته گفته که این خبر در شهر نیست شما از چه کس شنیده اید وکیل گفته که چنین گوش زد من شده اما قابل
نمیدانم ملاحظهٔ این گفتگو شده بحسب اتفاق دیوان لسان الغیب در میان بوده در این باب تفأل کرده از مولانا صبوری خواهش
که بعد از تفأل در اول صفحه همین این مطلع آمده که بیت عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و ملک تبریز است

و اینمعنی را نیز حضرت اعلی مذعان روانه شدن موکب ظفر قرین دیوان لسان الغیب را طلبیده وصف الحال جهة آن سو فال
گرفته باز همین مقطع آمده مجملاً تسخیر آذربایجان و شیروان پیش نهاد همت والا گردید بتاریخ دوشنبه هفتم شهر ربیع الثانی سنه
اثنی عشر والف در ساعتی که پای همه در رکاب سعادة و اقبال نهاده بود از دار السلطنه اصفهان بیرون فرموده
یکشب در قریه دولت آباد و یکروز در کاشان اقامة داشتند و از انجا به منزل ایلغار کرده به حدود قزوین رسیدند و در انجا
حقیقة نهضة همیون به آذربایجان بملازمان رکاب اشرف ظاهر گردید و امیر گونه بیک قاجار که داروغه قزوین بود
حکم شد که با تورچیان و غلامان که در انجا بودند بزودی تدغن نموده که بموکب ظفر قرین بپیوندند و کس نزد ذو الفقار خان
حاکم اردبیل فرستاده که با لشکرهای آنطرف که نزد او حاضر باشند بر سبیل استعجال بمیانه آمده در انجا برکاب مقدس
ملحق گردد و از حدود قزوین ایلغار فرموده بشش روز به تبریز رسیده روز دوازدهم داخل شهر شدند علی پاشا
قلعه قاربناری را بصبح از غازی بیک گرفته اما هنوز در انجا بوده و مردمی که در قلعه تبریز مانده بودند اصلا خبر نیافتند
و در انصبح که داخل شهر شدند بگمان افرای شبلی که رسیده چند نفر از رومیه که در انجا راهدار بوده اند از عالم بیخبر
همانساعة خبردار گشته بجنگ اهل گرفتار آمدند و چون بهزیمه فهو سنج که از انجا تا بشهر سه فرسنگ است رسیدند رعایا
و مردم آنموضع را چشم بر فوج قزلباش افتاد فی الفور دولتخواهی ظاهر ساختند بالکه از تشریف قدوم همیون اعلی خبردار
شده تا جای دوازده ترک حیدری را که از خوف رومیه در زیر زمین و نهانخانها پنهان کرده بودند بیرون آورده فرق
مباهات خود را بدان افسر گرامی داشتند و هر کس از رومیه در انجا بود گرفته بقتل آوردند و منش پیش جلو
صدای بهجة افزای اسد الله که شیوه و شعار طایفه رفیعه قزلباش است باوج آسمان رسانیدند و از انجا
جمعی حسب الامر اعلی پیشتر رفتند که اگر فرصت باشد خود را بقلعه اندازند و گروهی از اهل قلعه بیرون آمده در
میدان و بازار بسودا و معامله مشغول بودند غلغله انشاط اهل تبریز بگوش ایشان رسیده تصور نمودند که
والی پاشا سرحد از خالی بودن شهر خبر یافته بطمع مال و غارت اموال آمده اند احتیاط کرده مقارن وصول مقدمة
الجیش خود را بقلعه انداخته دروازها را بستند و اهل تبریز از آمدن لشکر قزلباش و موکب مسعود شاهی خبر
یافته اکثر در سر خیابان برکاب بوسی فایز گشتند و از غبار سم سمند جهان پیما که سالها چشم امید بران داشتند روشنائی
دیده بینا حاصل کردند اما شهر تبریز طرفه ویرانه بنظر آمد زیرا که در سالهای پیش که بلده تبریز در تصرف رومیه
در آمده بود از تبریزی خالی بود و رومیه در ویرانی خانها و عمارات عالیه شهر رفیعه دقیقه فرو گذاشت نکرده
اگرچه در تمادی بیست سال که آنملک در دست رومیه ماند جمعی غارت زده بی بضاعت از اطراف و جوانب
فراهم آمده بقدر جمعیتی شده بود اما از هر صد خانه بر زیب و زینت یک خانه چنان نشده بود که نقش آن را
حالت اول بهم رسیده باشد مولانا ذوقی تبریزی این بیت را در خرابی تبریز بسیار خوب گفته

و قومی گر بلات تسکین دردم میدهد ورنه　　دلم از جهت تبریز و ویرانی ز تبریز نیست

القصه چون موکب مقدس بشهر رسید محافظان قلعه دروب را مسدود ساختند و در میان شهر جائی که قابل نزول اجلال همایون

باشند بود

باشند بود به تشریف غازیان تشریف برده در انجا نزول فرمودند و مردم آنولایت از شهر و نواحی روی امید
بدرگاه جهان پناه آوردند از طایفه رومیه هر کس در شهر و نواحی بود گرفته بپایه سریر اعلی آورده بقتل
میرسانیدند و بعضی باحتمال آنکه مبادا از جانب اشرف بخشش یابند بی آنکه بنظر اعلی رسانند مقتول ساخته
سرهای ایشانرا بنظر اشرف در می آوردند و الحق تبریزیان درین باب بنوعی مبالغه می نمودند که جمعی را که در عرض بیست سال
دختر تبریزی در خانه داشتند و از ان فرزندان بهم رسیده بود بر رو برادر و اقوام آن دختر قرابت نسبی را
منظور نداشته ایشانرا از زوجات و فرزندان جدا کرده مقتول میساختند محبان اهل بیت و دوستداران
خاندان صفویه که چندین سال بود که به تقیه زندگانی میکردند علانیه شعار محبت و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین
ظاهر ساختند غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و آنچه نهایت اخلاص و نیکوخواهی بود از ایشان بظهور پیوست

ذکر محاربه حضرت اعلی و ملازمان موکب معلی با علی پاشا و ظفر یافتن و بدست آوردن قلعه تبریز بعون الهی

فارس مضمار سخن سرای کمیت جهان پیمای قلم را در جولانگاه معارک حدیث آرائی بجولان در می آورد در حینی که موکب
جهانگشای شاهی بیمن الطاف الهی داخل شهر تبریز شدند روز اول جماعه رومیه که بحراست قلعه مانده بودند تصور کردند که
اجامره و اوباش سرحد بخیال نهب و غارت بهمین دلیری و جسارت کرده اند قاصد سریع السیر نزد علی پاشا فرستاده
او را ازین حال خبردار کردند و پاشای مذکور این قضیه را سهل و آسان انگاشته عنان عزیمت بصوب رجعت
انعطاف داده در حدود مرند لشکر ایروان و نخجوان از و جدا شده بجای خود رفتند چون او با آن طایفه روی آورده
پیمانه حیات ایشان از باده اهل تبریز پر شده بود در پرده غفلت دیده بصیرت ایشانرا پوشیده از طریق حزم و احتیاط
دور افتاده بودند و در کمال غرور روی بجانب تبریز آورده بودند و در منزل دیگر قاصدی از اهل قلعه بدیشان رسید که چنین معلوم شد
که ذو الفقار خان حاکم اردبیل با لشکر خود آمده و در آمدن کمال حزم و احتیاط مرعی داشته و علی پاشا ازین خبر در آمدن
فی الجمله متامل گشته با خلیل پاشا و محمود پاشا که رفیق او بودند و عظما و ریش سفیدان عسکر در حرکت و سکون مشورت
نموده چون اهل و عیال و اسباب و اموال لشکریان بالتمام در قلعه تبریز بود و اعتمادی بر قلعه داری بکتاش قلعه نداشتند
همگی متفق اللفظ پیش آمدن را صواب شمرده از ان خبر تبریز زیاده جائی نگرفته با هجده هزار کس که همراه داشت
کوچ کرده پیش آمدند روز سیوم نزد اهل قلعه بتحقیق پیوست که حضرت اعلی شاهی بنفس نفیس نهضت فرموده اند
قاصد دیگر فرستاده علی پاشا را از موکب همیون خبردار گردانیدند پاشای مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته
از غایت تهور و دلیری با کمال سفاهت و غفلت و بیعقلی پیشتر آمده در موضع صوفیان که شش فرسنگی تبریز است
فرود آمده حضرت اعلی ترمتوا از کیسان آگاه دل بجهة تحقیق حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان حقیقت
حال و کیفیت و کمیت لشکر را معلوم نموده متعاقب یکدیگر خبر میرسانیدند تا آنکه متحقق شد که بصوفیان رسیده آماده حرب
و قتال است و از جرأت و دلیری پاشای مذکور که چنین بی باکانه پیش آمده جای تعجب بود گویا که نشاء فلوبا هنوز
مغز سر او را گرم داشت که بی خبرانه جانب تبریز آهنگ میکرد و اگرچه در موکب همایون تا در این هنگام زیاده از پنج شش هزار

کس نبود اما مقابله و مقاتله نمودن و با پادشاه جم‌حشم اسکندرآرای اورنگ جم‌بارگاه آن قلت سپاه و کمی لشکر و عدم استعداد او
از عقل دور می‌نمود و بالجمله چون تحقیق پیوست که رومیان عصیان‌ورزیده [illegible] در جانب پاشا جلال از شغب غازیان
کوچ کرده بعزم رزم مخالفان در حرکت آمده در موضع جابی حوالی که دو فرسنگی شهر است نزول فرمودند صبح روز دیگر دو
طرف را چرخچی لشکر ظفراثر فرموده بمقابله رومیان فرستادند هرچند مهام ایشان بمجرد توجه یکی از اعاظم امرا و فوجی از دلیران
لشکر ظفر انتما بکفایت مقرون می‌شد و احتیاج بنهضت موکب همایون نبود اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه
ارباب خرد و دانش است مضمون این مقال که **بیت** دشمن گرچه است حقیر باید گرفت * آتش اگر ذره است
سهل نباید شمرد * عمل فرموده میمنه و میسره همایون را بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام داده خود بنفس نفیس
در قلب قرار گرفتند و اعلام نصرت فرجام افراخته متعاقب چرخچیان در حرکت آمدند صدای کرنا و نفیر و کورگه و کوس
در گنبد فلک آبنوس پیچید از آن طرف نیز پاشای مذکور چنانچه قاعده رومیان است عرابهای توپ و ضربزن بیکدیگر
استوار گردانیده و با توپچیان و تفنگچیان پیش انداخته خود با محمود پاشا و خلیل پاشا در قلب قرار گرفته با کمال ساختگی
پیش آمدند تا آنکه بین الفریقین تلاقی اتفاق افتاد و مبارزان طرفین دست باستعمال سیف و سنان بردند در اوایل حال
آثار جلادت ظاهر ساخته متواتر حملات دلیرانه می‌نمودند و چرخچیان جیوش دریاخروش قزلباش تا قول همایون
دورتر بود با رومیان جدال و جنگ می‌کردند و اویس سلطان ولد اولمه کرد که مقدمة الجیش بود بدست رومیان کشته گردید
بعد از آن که قول همایون نمایان شد شعشعه تیغ عالم‌افروز موکب نصرت‌قرین شاهی بر ساحت معرکه نبرد پرتو انداخت
عساکر فیروزی‌نشان بیکبار جلو انداخته با مخالفان درآمیختند و آتش حرب افروخته خاک معرکه را از تندی بادپایان
آتش‌خیز چون آب بر فرق ایشان ریختند جنود رومیه آب صدمه دلیران عرصه نبرد نیاورده از ملاحظه اعلام پادشاهی
و چتر فلک‌سای شاهنشاهی متزلزل و بی دست و پا گشته اینَ المفر گویان راه انهزام پیمودند از مبارزان قول همایون
نیز جمعی بمحاربه مامور گشته تیغ بی‌امان آخته سرافشانی آغاز نهادند و بطرفة العینی از آن گروه انبوه در آن صحرا کوه دیار
نماند از جمله محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا را اوسارو بیک بیکدلی برادر مقرب الحضرت محمد بیک بیکدلی
گرفته آورد و حضرت اعلی بنظر التفات و عنایت بدو نگریسته اطمینان داد چه بیک نام پسر خود اضطراب عظیم داشت
که مبادا او را در معرکه بقتل آورده باشند بملاحظه اینکه جوان صبیح الوجه بود و صاحب جمال نیکو منظر زنده آورده
اند کمی موجب اطمینان خاطر پاشا گردیده شکر الطاف شهریاری که خلاف متوقع او بود بجای آورد و جیوش منصوره
هزیمتیان را تا مرند تعاقب نموده کمتر کسی از آن طایفه نجات یافت مگر طایفه‌ای که در [illegible] در شب بر راه فرار پیش
گرفتند و غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمده حضرت اعلی بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر شکر محامد الهی و عطیه
ارجمند نامتناهی بجای آورده فتح معبود فرمودند و عنان والا نهمت بتسخیر قلعه معروف داشتند

ذکر فتح قلعه تبریز و بعث [illegible] در آلات آغرلاتی عشرت انگیز

بعد از محاربه مذکور نزول اجلال در شهر واقع شده و حقیقت
حال اهل قلعه ظاهر شد و پیغام نصیحت انگیز و رحمت‌آمیز دادند که بقیه حال خود را معروض [illegible] دارند قلعه را سپارند

که هرکس تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان منسلک شده علوفه دو سوم مضاعف آنچه در زمان رومیه داشته‌اند
داده می‌شود و هرکس اراده رفتن داشته باشد با اهل و عیال و اسباب و اموال سالماً غانماً روانه شود که اصلاً آسیبی
از عساکر منصوره باو نمی‌رسد و علی پاشا را بپای قلعه فرستادند که با عظمای قلعه‌داران گفتگو نموده از لجاج و
عناد که عاقبتی وخیم دارد منع نماید در اول حال حافظان قلعه گفتگوی پاشا را [illegible] پای از دایره سلامت بیرون
نهادند و تن بصلح در ندادند و با علی پاشا خشونت آغاز نهاده بمصالحه راضی نشدند عساکر اقبال آثار از اطراف
و جوانب مجتمع گشته بمحاصره مامور شدند اطراف و جوانب قلعه را بجیوش نامعدود قسمت فرموده هر طرف
سپاهی و سرداری ترتیب داده در امور قلعه‌گیری مشغول شدند و از آن طرف هم مراسم قلعه‌داری بجای آورده [illegible]
[illegible] می‌کردند عقلای آن قوم و ارباب رای و تدبیر که عبوری در امور داشتند ظاهر بود که سپاه قزلباش
قلعه را قهراً و جبراً مفتوح ساخته ایشان را بپای [illegible] سپاه و فقدان ذخیره استعداد قلعه‌داری و طاقت مقاومت
پادشاه و [illegible] ندیده و از هیچ طرف در آن هنگام مددی متصور نه لهذا در قلعه مجمعی ساخته ارباب صلاح و
جنگ قرعه مشورت در میان انداختند و از مفتی و قاضی استفسار کردند ایشان از [illegible] و لا تلقوا بایدیکم الی
التهلکه الجماعت صیانت نفس و مال و مناعت [illegible] دلالت نمودند و در بواطن و ضمایر ایشان خوف و هراس
[illegible] مستولی گشته بود جمعی را بیرون فرستاده عرض کردند که اگر عهد و شرطی [illegible] آید که [illegible]
قلعه را [illegible] حضرت اعلی [illegible] حال خلایق و حفظ اموال رضای حضرت خالق امان [illegible]
[illegible] دروب قلعه را [illegible]
[illegible] دولت قاهره [illegible] با اموال و اسباب خود بیرون آمدند و بعضی [illegible]
که اراده توقف نمودند بوعده‌ای که [illegible] فرموده علوفه در رسوم مضاعف زمان رومیه قرار داده سالیانه [illegible]
زر نقد در دامن ایشان ریختند و هرکس اراده رفتن داشت مختار گردید [illegible] بضبط اموال مقتولان
و اسباب و یراق قلعه مامور گشت و قرچغای بیک با جمعی از غلامان خاصه شریفه بمحافظت و محارست خانهای
مقتولان قیام می‌نمودند و آوازه فتح تبریز باطراف و اکناف رسیده و فتحنامها بهر طرف ارسال یافت از امرای
اکراد غازی بیک و توجی بیک برادرش با پسران او و شیخ حیدر ولد امیره مکری که مدتی بود با رومیان مخالفت سلوک
می‌کردند روی ارادت بدرگاه جهان‌پناه آورده بتقبیل [illegible] سرافراز شده ملازمت رکاب همایون [illegible]
کشتند و حکام اطراف رسولان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده زبان بتهنیت فتح تبریز گشودند و [illegible] آن
خطه دلکش [illegible] ذوالفقار خان تفویض شد [illegible] سلطان ذبیلی که مدتی بود بپایه سریر اعلی آمده ملازمت
موکب همایون می‌نمود و در سفر [illegible] و خراسان همراه عنایت فرموده خوی و سلماس را بغازی بیک [illegible]
به شیخ حیدر مرحمت فرمودند چراغ سلطان گرایلی و استاجلو را با فوجی از جنود ظفرورود بکنار آب ارس فرستادند
که [illegible] را محافظت نموده از [illegible] خبردار بوده سوانح حالات را بعرض رسانند و امیرگونه بیک

قاجار که هنوز رتبه امارت نیافته و محل اعتماد شاهانه نبود با جمعی از مردم طوالش و سوکلن یکان از ارس باز فرستادند که ایل
و اویماقات آنحدود را جمع نموده در کنار آب ارس حیل قاجات انداخته هر کس از اویماقات قاجار و مردم [illegible]
که در قراباغ مانده اند بنیطرف والات نموده نزد خود آورده نگاه دارد و از کنار آب خبردار داشته باشند که مبادا
از رومیه که در گنجه و شیروان اند دستبردی واقع شود و علی پاشا را با پسرش لسطام آقا سپردند که در منزل
اوجهان باشند حضرت اعلی جلادت و مردانگی او که دلیری کرده با موکب همایون شاهی مقابله کرده پسندیده
داشته نتیجه او را منظور التفات گردانیدند و جمیع اسباب و اموال او را که در قلعه بود با او ارزانی داشتند و
مشار الیه بحسن اختلاط و کلمات رنگین و ظرایف و لطایف در مجلس خلد آیین راه یافته انیس بزم خاص
گردید

ذکر توجه موکب همایون بجانب نخچوان و ایروان و فتح قلاع آنجا بعون عواطف ملک منان

حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از تسخیر قلعه و انتظام مهمات تبریز بلند همت به کنگر تسخیر کل ولایات
موروث آذربایجان انداخته لوای جهانگشایی افراختند و عنان عزیمت خسروانه به صوب نخچوان و ایروان
انعطاف دادند در آن هنگام سید پاشا مشهور به [illegible] بیگلربیگی نخچوان و ایروان بود و آنجا را با محالی که توابع
آنجا بود دوازده هزار حشمدار ندو همچنانچه مرقوم گشت آن طایفه در حدود مرند از علی پاشا جدا شده به نخچوان آمدند
هنوز در جا و مقام خود آرام نگرفته بودند که خبر قتل و کشتن لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا و به دست آمدن قلعه تبریز
بدیشان رسید متحیر و سراسیمه گشتند چون زیاده اعتمادی بر قلعه نخچوان نداشتند و قلعه ایروان از کمال متانت
و استحکام بود شریف پاشا خاطر به تحصن قلعه ایروان قرار داده یکی از آقایان را با بابات ایروان نوید داده با صد و
پنجاه نفر در قلعه نخچوان گذاشتند خود با سایر عظمای لشکریان و ینگچریان به ایروان رفته آن قلعه را استحکام تمام
دادند بنا بر آنکه قلعه مذکور گنجایش اقامت کل آن جماعت که قریب بدوازده هزار کس بودند نداشت لشکر نخچوان
حصاری دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق جهت مسکن خود طرح داده کل سپاهی و رعیت نخچوان به سعد شب و روز کار کرده
در عرض مدت اندک که حضرت اعلی به مهمات تبریز و نظم و نسق امور ضروری در آذربایجان مشغول بودند ایشان حصار مذکور را تمام
نموده آذوقه و یراق قلعه داری دو ساله سرانجام دادند القصه حضرت اعلی به ساعت مسعود از تبریز بیرون آمده
ذوالفقار خان را با امرای [illegible] پیشتر به نخچوان فرستادند و موکب همایون متعاقب در حرکت آمده و سردار محمود
چشمگی که چندگاه در میان رومیه جلالی بود و آوازه جلادت و مردانگی او در میان رومیه اشتهار داشت و مدتی بود که با
سایه چتر همایون شاهی آورده در رکاب فلک فرسا می بود از خدمت اشرف اعلی اجازت یافته با سیصد نفر از
اوباش متوجه ایروان و آنحدود گردید که دستبردی نماید اما از عدم شعور و بی‌خبری در یکی از مواضع قریه ایروان
توقف نموده از شرب شراب غفلت و مستی از لوازم حزم و احتیاط غافل افتاده رومیان خبر یافته قریب یکهزار نفر بر سر او
تاخته او را به دست آورده به قتل آوردند و بعضی از رفقای او مقتول و گرفتار شدند القصه چون ذوالفقار خان به خود
ظفر ورود که مقدمة الجیش بود به نخچوان رسیدند اهالی و اعیان آن ملک به استقبال مبادرت نموده اظهار بشاشت و خوشی

کردند و جماعت رومیه که در قلعه نخچوان توقف نموده بودند از آوازه ورود موکب همایون و شکوه لشکر فیروزی اثر قزلباش
هراسان گشته از جرأت و جسارت که در توقف قلعه نموده بودند پشیمان گشته و قبل از ورود موکب ظفر ورود دست
در دامن استیمان زده کس نزد ذوالفقار خان فرستاده جان و مال امان خواستند و خان مذکور آن گروه را به عهد
و پیمان که خاطر خواه ایشان بود امان داد و آن جماعت چاره به جز انقیاد ندیده طوعا و کرها بیرون آمدند و قلعه نخچوان
را با توابع و مضافات که معظم ولایت آذربایجان است به تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و رایات جلال کوچ بر کوچ
بدان صوب رسیده و ظاهر بلده نخچوان محل اردوی ظفر قرین گردید مستحفظان سایر قلاع آذربایجان که در اطراف آب ارس بود
قلاع را خالی کرده به ایروان جمع شدند بندگان حضرت اعلی الکای نخچوان را به الجراغ سلطان استاجلو مرحمت فرموده بیان
مذکور را که نزد ملازمان ذوالفقار خان مهمان بودند به او سپردند که چون خانه کوچ ایشان در قلعه ایروان است تا فیصل مهم
ایروان نزد او بوده باشند در منزل مصطفی بیگ محمودی که از اعاظم امرای کرد و حاکم قلعه ماکو بود به عتبه بوسی مشرف گشته
مورد توجهات شاهانه گردید و از آنجا به فیروزی و اقبال متوجه ایروان گشته از ناحیه دیری جمعی کثیر از مردم اویماقات البایات
و سعدلو و [illegible] و غیرهم که در زمان قزلباش در ولایت نخچوان و سعد اقامت داشتند و در فترت رومیه اکثر در محال
[illegible] بودند اظهار شاهی سیونی کرده به موکب همایون ملحق گشتند و تمامی [illegible] و ملکان ولایت مذکور نیز آمده
اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از آنجا کوچ کرده در یکفرسنگی قلعه نزول اجلال واقع شد و در منزل قریب [illegible]
[illegible] و موضع ایروان و نخچوان و آنحدود رقم شد که پای قلعه آمده در سپاه کار گشته و در آن روز جمعی از
غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته آثار جلادت ظاهر ساختند و رومیه نیز بیرون آمده بین الفریقین اندک محاربه
وقوع یافته چند کس از جانبین به خم ارشدند و دیگر رایات نصرت آیات پای قلعه در حرکت آمده از دامن کوه روانه شدند
رومیه در های قلعه را بسته دست به انداختن توپ و تفنگ و ضربزن و بادلیج گشادند اردوی همایون میان باغات و دیوار
بست و حوالی قلعه در آمده هر کس در محل مناسب فرود آمدند و جهت آسیب گلوله ضربزن و بادلیج که بر مثال تگرگ از قلعه
می بارید در یکطرف خیمه خود که بجانب قلعه بود بنای [illegible] نمودند قلعه ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل عتیق که
فرهاد پاشای سردار در سنه یونت ئیل ۹۹۱ که به تسخیر ولایت مذکور آمده و نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه
در خراسان بود در کنار رودخانه زنگی جایی در غایت استحکام ترتیب داده و شیر حاجی ساخته و خندق عمیق حفر نموده
بود و یکی قلعه کوچکی است که در بالای تل بزرگی که در مابین جنوب و غربی قلعه واقع است که ترتیب داده بودند و
قلعه کوچک نام نهاده و فاصله دو تیر پرتاب بوده باشد و مستحفظان قلعه به استظهار مردم قلعه بزرگ بیرون آمده آب رودخانه
و سایر مایحتاج از قلعه بزرگ می برند و دیگری قلعه جدید است که در آن چند روز لشکر نخچوان جهت خود در جنب قلعه عتیق از طرف
قبلی در غایت استحکام ترتیب داده اند اما فرصت تعمیر شیر حاجی و حفر خندق نیافتند بندگان حضرت اعلی و امرای عظام
اطراف و جوانب قلعه را نظر در آورده اگرچه تسخیر آن حصن حصین که مملو و مشحون به دلاوران کاری و آلات قلعه داری و ذخیره
فراوان و مستحفظان هر سه قلعه به امداد یکدیگر مستظهر بودند در نظر خاص و عام نهایت مشکل مینمود در زمان ظهور دولت

و جهانگشائی سلاطین صفویه کمتر واقع شده بود که جنود قزلباش بقهر و غلبه قلعه از رومی گرفته باشند و بین الجمهور چنین
مشهور بود که قلعه رومی گرفتن امریست محال اما حضرت اعلی همت والا بر تسخیر آنها مصروف ساخته اطراف و جوانب
قلعه را بامرای عظام و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت نشان قسمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را بر تسخیر قلعه
کورچی مامور فرموده قورچیان تبک را با غلامان خاصه شریفه و هر یک از امرا و عساکر را محلی تعیین فرموده و رومیان در کمال
قدرت و اقتدار بمدافعه و محاربه مشغولی نموده چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده در فضائی که جانب قبلی قلعه جدید واقع
صف آرای گشته مستعد رزم و پیکار میگردیدند و از این طرف لشکر قزلباش بمقابله ایشان شتافته بین الجانبین محاربات
روی میداد و از جانبین جمعی قتیل و مجروح میگشتند در یکی از معارک شیخ حیدر بکری بی باکانه خود را بر رومیان زده
بزخم تفنگ مقتول شد و رومیان پشت بقلعه و دیوار داده بیشتر می آمدند و جهلا و بی باکان لشکر قزلباش از جهل
و غرور جوانی تا پای قلعه میدوانیدند و تفنگچیان که در برج و باره داشته بودند بزخم تفنگ غازیان را زخمدار میکردند
و در معارک چند کس از جوانان دلیر کار آمدنی ضایع شدند حضرت اعلی صرفه کار در این جنگ ندیده امر فرمودند که
در میان فضای مذکور جوی زده جمعی از تفنگچیان و عساکر نصرت نشان در آنجا کشیک بدارند که من بعد لشکر از دروازه
بیرون نتوانند آمدن فرمان بران حسب الفرمان همایون ترتیب پرداخته غازیان و تفنگچیان بمحافظت و حراست مشغول
گشته رومیه را از بیرون آمدن و صف قتال آراستن مسدود ساخته ترک آن کردند و از این جانب در امر محاصره و ترتیب
سیبهها سعی موفور بظهور میرسانیدند و انیس الدوله در ریختن توپهای بزرگ [illegible] ریختن توپ مامور فرموده مقرر شد که از شهر
ایروان تا پای قلعه که بکمتر سنگ است براق توپ ریزی مشغول باشد و کس به تبریز فرستاده بالیمز؟ بزرگ و چند توپ
دیگر که در قلعه تبریز بود آورده اول توپ را با توپچیان به ذوالفقار خان داده که بقلعه کورچی زنند زیرا که تا آن قلعه مفتوح نمی شد
از این طرف سیبه آوردن متعذر بود زیرا که در میان قلعه جدید و عتیق باستظهار قلعه کورچی کنار رودخانه در آن فات تردد
مینمودند رفتن لشکر قزلباش بپای این دو قلعه و در آنجا سیبه ساختن بغایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ بریختند
از اتفاقات چند توپ بر برجی که خمهای آب در آنجا بود خورده فرو ریخت و خمها شکسته آبها ریخت و در همان شب ملازمان
ذوالفقار خان جلادت نموده در میان دره که فاصله بین الطرفین است آمدند و مستحفظان قلعه کورچی از خشکی آب
و در آمدن قزلباش بمیان دره سراسیمه گشته راه تردد و آب آوردن بر خود مسدود دیده نیم شبی با شمشیرهای
آخته بیرون دویده خود را بقلعه جدید انداختند و چند نفر از رومیه مقتول و دستگیر شده قلعه کورچی بتصرف در آمد
و اینمعنی مقدمه فتح و ظفر گشته غازیان جلادت شعار بیشتر از بیشتر در امر محاصره و استحکام سیبهها کوشش نمودند
اما چون برودت عظیم استیلا یافته شدت شتا و برودت سرما بمرتبه رسید که سیبهها از حرکت باز ماند و سرما کی
زمین بجائی که [illegible] سکون از کندن او عاجز آمدند بدین جهه زیاده اثری بر سعی و اهتمام غازیان مترتب نشده و همین
قدر بود که سیبهها را استحکام داده شب و روز بضبط و احتیاط نگاه می آوردند و در میان یکمرتبه بسیبه غازیان بیباکی
دیگر تپه [illegible] عمله بیوتات ریخته بعضی را [illegible] نمودند و دیگر مرتبه بطرف قورچیان تبک و غلامان بیرون آمده بجانب شکست

پاینده حسین آقا که از آقایان معتبر رومیه بود بزخم تفنگ یافته پنجاه و شصت نفر از رومیه مقتول شدند تا سردی باقی بود بدین دستور بجنگ
قیام داشتند و از جانبین توپ و تفنگ در کار بود و در میان اردو [illegible] ضرب زن و ادلیج مبالغه مینمودند که در هر خیمه از خیام
همایون دوازده عدد گلوله جمع شده و جمعی کثیر از مترددین میان اردو و مردم بازار بضرب گلوله ادلیج ضایع شدند اکنون
چنین بود که اول تحریر وقایعی که در این زمستان در پای قلعه ایروان دست داد شروع نموده بعد از آن بگزارش احوال
و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین که کارنامه های سلاطین نامدار و خواقین روزگار است پردازد **ذکر وقایعی که**
در زمستان در حالت محاصره قلعه ایروان روی داده باقتضای قضا و حسب تقدیر
بر ضمایر هوشمندان کارآگاه و باریک بینان عالم اشباه و صورت آئینه سا با حسن وجهی جلوه ظهور دارد که هرگاه کوکب اقبال
سعادتمندی از مطلع امید درخشیدن آغاز و دست پیشکاری پرده کشایان سرادق غیبی ابواب فتوحات بکمال الطاف لاریبی
بر چهره آن سعادتمند گشایش یافته اسباب فتح و اجلال آن صاحب اقبال علی احسن الحال مهیا و آماده میگردد و مصداق این مقال
صادرات احوال سعادت منوال شهریار بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تواند بود که چون پای همت در رکاب دولت
و اقبال نهاده قلعه تبریز و دیگران بنوعی که گذارش یافت بحیطه تسخیر در آمده بمحاصره قلعه ایروان فرموده و در همین ایام سلطان
محمد خان بن سلطان مراد که در آن وقت فرمانفرمای ممالک روم بود بعد از آنکه پسر بزرگ خود [illegible] را که آثار سلطنت
و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بوده باغوای بعضی از اهل حرم که معاند مادر او بوده بحکم حرم سرای خود [illegible] بدست خواجه
سرایان ناچر گردانیده بود از آن [illegible] تمام داشت تا از اخبار فتح تبریز و یورش و آشوب آن ملک که دست [illegible]
بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضای کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون هادم اللذات برسرش جیش
آورده وی را بجام عجمی آورده هر چند مشیت امور عالم در قبضه قدرت پادشاه لم یزل لایزال است و در حقیقت [illegible]
مجازی والی بتایید الهی در استحکام نظام دولت اختیاری ندارد اما ملوک اطراف و مردم دور و نزدیک که نظر بامور متعارف
ظاهری دارند از این و امثال با فرخی دولت و اقبال همایون و تزلزل احوال رومیه متفق گشته احوال مستحفظان قلعه
[illegible] وزرا و ارکان دولت خاندان عثمانی از این دو واقعه پایه تزلزل گشته چون یک پسرش سلطان مصطفی را
بخبط دماغ منسوب میساختند سلطان احمد نام پسر دیگر که شانزده ساله بود بر تخت پادشاهی روم جلوس فرموده به
تدارک اختلال احوال مملکت پرداختند دیگری از سوانح ایام محاصره آمدن میر معصوم خان بکری است که از امرای معتبر
سلسله پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه که حاکم ولایت بکر بود که از جانب آن پادشاه فریدون بارگاه همراه
منوچهر بیک ایشیک آقاسی غلام خاصه شریفه که هفت سال پیش از این برسم رسالت بجانب هند رفته بود بتاکید
قواعد دوستی و یکجهتی آمده تحف و هدایای لایقه آورده از جمله هدایا یک قبضه شمشیر غلاف و آهن جامه سراسر
مرصع بالماس و زبرجد و جواهر ثمین بود و در نزد بینان عالم معنی فرستادن شمشیر را در حینی که حضرت اعلی که همت
بکین اعدا بسته متوجه تسخیر ممالک موروث آذربایجان و شیروان و گرجستان بودند از جانب صاحب دولت
فریدون جاهی که از خانزاده صاحبقران و دودمان گورکان که همیشه تیغ قهرش برفرق اعدا آخته فرموده منظور مقصود

آمده فال نیکو گرفته بفتح و ظفر شهریار کامکار امید وار شد القصه الله وردی بیک قور چی باشی [illegible] ایروان باردوی ظفرنشان
رسیده باتفاق منوچهر بیک بشرف مجالست مجلس بهشت آیین فایض گردیده تحف و هدایای پادشاهی از بر
دولتخانه همایون آورده برزبر یکدیگر چیدند که هرگاه حضرت پادشاه در نظر اقدس بگذرانند حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی از مشاهده قلعه گیری مراسم اعظم کبر خاصیت از تحف و هدایای مذکور نموده سوای شمشیری که منشاء
آن فال و شکون بود متوجه آنها نشدند و ملازمان خان مکرمت چهار ماه که از صولت سپاه نصرت شعار
روح در ابدان منجمد میشد در دولتخانه بمحافظت و کشیک بارخانه مشغول بودند درین چهار ماه الحق بودن آن محترم
بود و منای تخلص داشت و شعر را بسیار سنجیده و پسندیده میگفت و از سخنان او چند بیت که در هجو پاشای حضرت
هارون ولایت از جانب بیرون که شوار عست لسک عسکر جیب امنیت
توی همه خود و تمام خودبینی چند
بغیرت دیو فادولی دینی چند
در کلبه خود بانو وسکینی چند
در خانه مردمان سلاطینی چند
و اعتماد الدوله
حاتم بیک وزیر خصوصیت و اختلاط آغاز نهاده اعتماد الدوله مکرر او را در خدمت اشرف زبان بمحمدت و ثنای
او گشوده حضرت اعلی در مقام عطوفت در آمده تا آنکه بعد از فتح قلعه ... پاشا و اکثر عظما و معارف سپاه
رومیه و اکراد در بارگاه معلی حاضر بودند تحف و هدایای پادشاهی را با پیشکش ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند
و حضرت اعلی جمیع آنها را بامرای عظام و حکام ولایات و اشراف و اعیان هر طبقه و هر طایفه که در اردوی
همایون مجتمع شده بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرمودند دیگری از سوانح حین محاصره آمدن الکسندر خان بن
لوند خان والی گرجستان کاخت است که از جمله باجگزاران این دودمان و تابع امر و فرمان بوده و او بعد از رحلت
الفرمان شاه جنت مکان والی ولایت مذکور گشته تا حین حیات آنحضرت بر جاده اطاعت و انقیاد راسخ بود
و همه ساله باج و خراج میداد و بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان در آغاز جلوس نواب سکندرشان رومیان لشکر بر
تسخیر ولایت شیروان فرستاده و عبور آن لشکر از ولایت گرجستان بود الکسندر خان که از صیانت رای و تدبیر
سرآمد برنا و پیر بود و در حیله وری و روباه بازی چون گرگ پیر بر خلاف همایون خان والی کارتیل صلاح کار خود را
در اطاعت و انقیاد رومیه دیده با پاشایان و سرداران که می آمدند بازگشت مراعی میداشت و تحف و ساوری داده خدمات
میکرد و چون ولایت شیروان و آذربایجان بتصرف رومیان در آمد شاراً الیه تیر باج و خراج قبول کرده نسبت بخواندگار
اظهار اخلاص مینمود و در زمان نواب سکندر شان که بکمرتبه امرای قزلباش بر سر او رفته کستندیل خان پسر خود را
بحیله گرویه قبول عهد و بندگی بخدمت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا فرستاد او از اوان جوانی در میان قزلباش
نشو و نما یافته در خدمت اشرف از زمره مقربان و مخصوصان مجلس خاص بود الکسندر خان با وجود اطاعت روم
مال اندیشی کرده هر چند گاه کسان به درگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص مینمود و تحف و هدایا میفرستاد و بعد از فتوحات
شاهانه سرافراز گردید در نوبت که تسخیر ملک موروثی و شبه قلمرو ایشان پیش نهاد همت والا گشته سفر
آذربایجان اتفاق افتاد و در حین محاصره قلعه ایروان کستندیل میرزا رخصت یافته بگرجستان رفت

که پدر خود را بدرگاه جهان پناه آورد که عذر ایام سابق خواسته که هواخواهی او بیان نموده بدستور شاه جنت مکان
تابع او امر و نواهی شاه عالمپناه و گشور ستان بوده باشد نیز بحسن خلق و لطف گفتار و وعد و وعید بالی التیام و این دودمان و آمدن
بپایه سریر اعلی پدر را مایل و راغب ساخته طوعا و کرها بیرون آورد و روزی که مشار الیه باردوی همیون ملحق شد حسب الامر اعلی
جمیع امرا و ارکان دولت باستقبال رفته او را بتعظیم و تکریم تمام آورده و خود از گرد راه ببارگاه سپهر اشتباه در آمده بشرف
پابوس حضرت اعلی مشرف شد و زر طلا که در ولایت خود با لقاب همیون مسکوک گردانیده بود چنانچه رسم و آیین سلاطین
گرجستان است که بر سر پادشاه نثار میکنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق همایون کرد و نواب اشرف بی تکلف
او را در آغوش مهربانی کشیده بواسطه کبر سن بانواع نوازش و الطاف پادشاهانه معزز گشت و همواره انیس مجلس
خاص و مصاحب بزم اختصاص بود و همچنین طهماسب قلی بیک والد مرحومی سنجوقی که در سلک غلامان خاصه شریفه و معتمد
درگاه منتظم بود و لطاب گرگین خان والد همایون خان که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل ولایت موروثی
بایالت و دارایی نشسته بود رفته او نیز احرام عتبه اقبال بسته در پای قلعه باردوی معلی رسیده بشرف مجالست
بهشت آیین مشرف شده بتعظیمات شاهانه و تکریمات پادشاهانه اختصاص یافت و در خلال این احوال گروهی از
اویماقات متفرقه ولایت روم که خود را بعبارت ترکی سیل سپر نام نهاده بود یعنی پاک برو شاهی سون شده
قریب و هزار خانه وار روی بدرگاه جهان پناه آورده و هر محل از ولایت روم که عبور میکرده اند هر جا پلی بافته اند بر طبق نام
خود پاک کار و بجا رفته می نشسته اند و ریش سفیدان ایشان در پای قلعه بشرف سجده اشرف مشرف شده بتربیت و نوازش
شاهانه سرافراز گشتند و در ولایت ری و ساوه و فیروزکوه جهت طواف مرکور قشلاق و ییلاق یافته روانه عراق گشتند اگرچه
بعضی از بیدولتان آن طبقه بجانب عراق نرفتند و بعضی دیگر که مانده اند الکا و ایتول بدیشان عنایت شد امارت الجماعت
بخلیل سلطان سیل سپر تفویض یافت شمسی میشنلی قراغلی با جمعی از ایل مذکور که از اویماقات قزلباش بوده در قراباغ
مسکن داشتند و در فترت روم براه اطاعت دیده نموده مرتبه امارت و پادشاهی یافته و جمعی دیگر از ایل بس الدینلو و حاجلو
و غیره کلک بپایه سریر اعلی آمده دیگر باره فرق افتخار خود را بوسیدن تاج وهاج دوازده ترک امامی بفرقدین
رسانیدند و به پای سریر کرد لقب احمد خان پسر افراز شده روز بروز صولت و اقتدار پادشاهی افزوده رفته موجب
اختلال احوال رومیان و مستحفظان قلعه میگشت

ذکر رفتن الله وردی خان با امرای عسکر فارس بحسب الفرمان قضا جریان بر سر بغداد و مراجعت به درگاه فلک اشتباه

در سال گذشته از زمره آقایان بغداد او زون احمد که
بوفور رشد و کاردانی از اعیان آنجا بود بمحبت اعتبار داشت با حاکمی که از جانب خواندگار روم منصوب بود مخالفت ورزیده
حکومت عراق عرب بنام خود کشیده با عتبه علیشاهی در مقام اخلاص و هواخواهی در آمده عرض نموده بود که خطه بغداد را
بجهت اولیای دولت ابد پیوند محافظت نموده ام و هرگاه موکب نصرت قرین باین طرف در حرکت آید یکی از امرای نامدار
خدمت مامور گردانیده اطاعت فرمان قضا جریان نموده شهر و قلعه می سپارند در حین توجه رایات فیروزی نشان بصوب
آذربایجان حکم همیون نفاذ یافت که الله وردی خان امیرالامرای فارس با عسکر ظفر مآثر آن ولایت از راه شوشتر و حویزه

سفید او رفته اکراز اطوار ازون احمد را که صدق و اخلاص بمشام هواخواهان رسیده بوعده وفا نماید بجراءت آن کلات بر داد
والا بمقتضای وقت مطلب ما به الصدور دیگجان حسب الفرمان قضا صورت قدر توامان لشکر فارس و کوه کیلویه و خوزستان
از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمد حسن خان استاجلو حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان با امرا
و عساکر قلمرو علیشکر حسب الامر اعلی بجانب خان رایه پیوسته مجموع دوازده هزار کس جنگی ترتیب یافته با قشون آراسته
بحوالی بغداد رسیده ابراهیم بیک نام شخصی که مدتی بود از بغداد بشاهی سیون گشته بملازمان علیه علیا شاهی آمده و در سلک
غلامان درگاه منسلک بود برسالت بنزد ازون احمد بشهر فرستاده او را بمواعید دلپذیر و نوازشات شاهانه مستظهر
و امیدوار گردانیده پیغام دادند که بحسب الامر اعلی بنا بر وعده که با منسوبان درگاه شاهی نموده بودی آمده ایم اگر بوعده
وفا نمایی و کردار مطابق گفتار باشد هر آینه بخدمت اشرف بحصول مطالب و مقاصد از همجنسان ممتاز و سرافرازی و الا
آنچه در مشیت الهی رقم پذیر شده باشد بخیر ظهور آید و ازون احمد چون هوای حکومت فی الجمله استقلال یافته بود و ارکان
دولت عثمانی مصلحت وقت را اغماض و تغافل دانسته حکومت بغداد و امیر الامرائی عراق عرب را باو گذاشته بودند
در این وقت خود را هواخواه آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف در آمده بدین وسیله بنیان حکومت و
اعتبار خود را از سلسله استحکام داده اقتدار ابنیه نموده بنا بر آن ابراهیم بیک مذکور را که پیغام آورده بود بر
خلاف قاعده زمانیان بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع گردانیده عاقبت بشامت این کردار زشت گرفتار آمده
رسید بر او آنچه رسید و پرتوی از آن سرگذشت بر صحیفه احوال سال آینده خواهد یافت فی الجمله روزی که جنود
نصرت نهاد بظاهر شهر بغداد رسیده متحصنان شهر پای جلادت از دروازه بیرون نهاده در برابر لشکر فیروزی اثر صف
قتال آراستند و از آن طرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده مبارزان معرکه نبرد خصوص حسن خان و حسین خان که
پیرچیان جنود اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده بیک حمله سر سلک جمعیت آن طایفه را از هم گسیخته خاک معرکه را
بخون مبارزان آمیختند و متحصنان بغداد تاب مقاومت نیاورده روی بهزیمت نهاده بجانب شهر گریختند و دروازه های
شهر و قلعه بسته خاطر به تحصن و قلعه داری دادند و سپاه ظفر قرین هزیمتیان را قریب ده فرسنگ تعاقب نموده
جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند چنانچه چند نفر را در کنار تخته پل بشهرستان عدم فرستادند و جناب خان با امرای عظام در
کمال شوکت و اقتدار محل نزول اختیار کرده فرود آمدند و در همان روز از موقف عز و جلال منشور اقبال شرف ورود یافت
مضمون بلاغت مشحون الخطاطات ملا ارباب کیاست ره آسمانی هزاران حکمت علی و ادرار مندرج و منطوی بود و نکات
آن نکات دلپذیر بقلم تقدیر در صحیفه تدبیر پادشاهان والا شکوه که پرده گشای این اسرار غیبی اند علم تصویر دارد
بود که اگر ازون احمد از وعده پشیمان گشته در مقام مخالفت و قلعه داری باشد چون در این وقت که همت بر تسخیر ولایت
موروث آذربایجان و شیروان و گرجستان بسته الیوم بنفس نفیس محاصره قلعه ایروان فرموده ایم و آمدن لشکر عظیم
از جانب پادشاه روم باستخلاص محصوران و محاربه جنود نصرت نشان محتمل است و از دو طرف خود را پای بند
حوادث نمودن مصلحت وقت نیست در بغداد خود را بمحاصره قلعه مشغول نساخته متوجه آذربایجان گردیده بسپاه نصرت

نشان بپیوندد و چون در آن وقت شاهد تسخیر ملک بغداد در نهانخانه تقدیر الهی در نقاب حجاب داشت خان مرحمت
پذیرای فرمان ده زمان گشته بمحاصره قلعه نپرداخته طبل رحیل کوفت و در اثنای راه معلوم شد که پسران قباد ولد میر عمر کلهر که از امرای
سنجق روی بود در قلعه زنجیر واقعند و داعیه شرارت متعرض جنود اقبال گشته مضرت و آسیب کلی که شعار امرای عظام آمده اند
میرسانند چه و آداب آن خاکساران که در خارستان وادی ادبار وطن دارند بر ذمت همت لازم دانسته جمعی از امرا و عساکر
جهت خدمت مامور گشته روی توجه بمساکن آن قوم آوردند و ایل و الوس ایشان که در مسکن مألوف بدستور غفلت خفته بودند بدست
در آمده ممالکات ایشان عرضه نهب و غارت شد و میر عمر نام پسر قباد که بریاست و سروری قوم از برادران امتیاز
یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعه زنجیر رفت و از افواج قاهره ملازمان حسن خان دست از تعاقب باز نداشته
مقارن وصول او بقلعه رسیدند میر عمر فرصت مرافعه و قلعه بندی نیافته اراده فرار نمود فی الفور بامداد جنود غیبی و نیروی اقبال حضرت
اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی اثر گرفتار شده تمامی قلاع و ممالک ایشان بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده پسران دیگر
چون حال بر این منوال دیدند دست در دامن عجز و بیچارگی آویخته در ملازمت جناب خانی باردوی کیهان پوی آمده بمراحم بیدریغ
خسروانه سرافراز شده در سلک عساکر منصوره در آمدند اما چون نشانی از دولت نداشتند عاقبت روگردان عقبه ادبار
گشته پای در بادیه فرار نهادند و حسین خان حاکم لرستان با سایر امرا مرخص گشته بالکاء اقطاع خود رفتند والله
و حسن خان در روزی که فتح قلعه شده بود بپایه سریر سلطنت مصیر آمده بشرف بساط بوسی و نوازشات خسروانه سربلندی یافت
و حسن خان با بعضی امرا بتاخت آختند که از گرجستان سق و الکاء منوچهر خان داماد همایون خان بود و بتصرف ایشان در
آمده بود مامور گشت و آن خدمت را بر وجه مرغوب بتقدیم رسانیدند بسیاری از نسا و صبیان گرجی اسیر نموده بر وجه حسن
و طریق این معاودت نمود و از سوانح آن ایام تخریب قلعه تبریز و عمارات عالیه آنجاست که رومیان در عرض این سال که بلده
فاخره در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته اکثر صاحبان بیوت و حمامات و مستغلات مرغوب که در آن قلعه احداث شده بود
در ... رک روی بشهرستان عدم آورده بودند اما طایفه رومیه خصوصا اقربای آن قوم را علاقه خاص که لازم ارباب تخلص ... بود
نشانه ... آن جانها و متعلقات آنجا بود جهت قطع علاقه آن طایفه قلع و قمع آن خانها و ... خانات و مستغلات که سالها از آن
انتفاع یافته بودند ... رومیه بر ضمیر منیر الهام پذیر لازم نموده لهذا از موقف جلال فرمان قضا جریان باسم تبریزیان ... آن
... اخلاص گزینان عقیدت آیین تبریز نطاق همت باقدام این خدمت چست بسته در اندک زمانی آن قلعه ...
در آنجا آنچه از عمارات از خانها و حمامات و دکاکین در اتصال آنها آثار نگذاشتند و در این سال آقا میرا علی دولت آبادی که مستوفی
الممالک بود ... در سال گذشته کتاب دفترخانه ... بتقصیری چند متهم ساخته بود از آن منصب عزل
شده امر وزارت بمیرزای مذکور مفوض گردید چون برخی از سوانح امثال همایون فال و قضایای ایام محاصره در رشته تحریر
در آمد اکنون وقت آنست که بر سبیل ... کمیت اقلام جهان نورد اندیشه را در میدان سخن پردازی بجولان در آورده وقایع
سال توشقان ئیل ترکی و شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که بنیروی اقبال در آن سال فرخنده فال سمت ظهور یافت در سلک تحریر انتظام
دهد
کند گر عنایه توفیق یاری بمفتاح قلم از لطف باری گشاییم قفل امید را چست که مرد و گر بیان حقیقت سست

وقایع سال فرخنده مآل لوی ئیل ترکی موافق اثنی عشر الف و بعضی مقالات ثلث عشر که سال دویم جلوس همایون شاهی قران الالف است

نوروز جهان افروز اقبال همایون فال در روز پنجشنبه نوزدهم شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال اتفاق افتاده خسرو سیارگان که قلعه کشای طلسم چهارم است بروج مشیده دلو و حوت را سپری ساخته لوای ظفر و اقبال در ساحت ولکشای حمل افراخت و شاه انجم سپاه و الاجاه وار دوی گردون شکوه در پای قلعه ایروان نزول اجلال داشتند و در مدت محاصره بجهت هجوم لشکر دی و شدت سرما و دم سردی روزگار که زخمها از غایت افسردگی حکم فولاد اکبر داشت چندان کاری از پیش نرفته بود درین هنگام که شهسوار گیتی خرام جهان یعنی خورشید عالم آرا با شکوه و عظمت و اقبال از تنگنای ظلم دی بیرون خرامیده کمند زرین تار جهت تسخیر قلعه و سعت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار رفتار روی بانحطاط آورده قلعه گشایان باغ و بهار جلوه گری آغاز نهاده در رزم بازان معرکه نبرد و بهادران موکب اقبال بیشتر از پیشتر گرم جهت که هر یک بتحمیناسی من بوزن تبریز سنگی انداخت ترتیب یافته برای جهان آرای توانداخت که تحت در تقنیق ساکنان حصار جدید اهتمام نموده بحیطه تسخیر درآورده و بعد از آن بتوفیق آسمانی از جانب حصار جدید سیبه پیش برده متوجه قلعه عتیق کردند و بروشنی مشعله تفقد بر مسلک این توپ افتاده فرحجای سیک را با جمعی از غلامان تفنگچیان خراسانی مقرر فرموده که از جانب قبلی حصار سیبه پیش برده محافظت جانب شمالی قلعه عتیق که بعهده حجای سیک و غلامان مقرر بود بکسن اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان مفوض گشت و یکعدد توپ را بطرف شرقی عتیق که سیبهای مقصود بیک ناظر و عمله کارخانه و محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان تبریز و باقی برده نصب نمودند و امیر گونه خان که از قراباغ آمده حکومت ایروان باو تمغو شده بود قرار یافت که از جانب شرقی مابین قلعه عتیق و جدید در برابر برج سفیدی که معظم بروج قلعه و ارتفاع آسمانی داشت حواله ترتیب داده پای جلادت استوار داده از انطرف پیش نهند و قنبر بیک سلیحدار باشی گوزی یوکلو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید معین شده و از برج بزرگی که رکن طرف قبلی حصار جدید بود و نادر واژه در عهده اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار گرفت گیتوبر او اکجاب نموده و از اطراف و جوانب هر دو قلعه سوای جانب غربی که رودخانه زنگی جاری مذکور از انجا میگذرد و سیبه آوردن از انطرف متعذر بود و بردن کاری استحکام یافته قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و هر یک از سرداران مواجل خود را استحکام داده حوالها ترتیب داده و خاک ریش بر دو رسل های چون کوه الوند بر دیوار حصار رسانیدند و نقبها در زیر برج و باره زده و رخنها از ضرب توپ در برج افتاده و بسیاری از بکجریان و سایر مستحفظان از آسیب گلوله تفنگ راه عدم پیموده و کار بر محصوران تنگ گشته تزلزل و اختلال تمام بحال روم راه یافته اسباب یورش قلعه جدید از همه طرف دست بهم داده مبارزان قلعه گشا و دلیران رزم آزما آماده کار رشدند اما حضرت اعلی شاهی در امر یورش مترددد و متفکر بودند و بعضی از ارکان دولت مثل امیر بیگ قورچی باشی و بسطام آقا و غیرهم اراده یورش داشتند و بعضی دیگر بتجویز نمیکردند چنانچه قریب بده روز این گفتگو در میان بود چه محتمل بود که خلقی کثیر از جوانان کارآمدنی بزخم تفنگ ضایع و ناچیز گردند العیاذ بالله اگر مهم تسخیر درین یورش صورت نپذیرد محصوران خیره گشته کار بدرو دراز کشد در آن چند روز که در بیرون این گفتگو در میان بود

رو میان قلعه جدید اکثر خاک را که به دیوار حصار تکیه زده بود باندرون کشیدند بالاخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس سیبها تشریف برده برای همایون مشاهده منقفها و رخنها نموده بانچه رای عالم آرای اشرف خاقانی که مهبط تجلیات سبحانیست اقتضا نماید و جانسپاران عتبه اقبال را بدان مامور گردانند که اطاعت کرده اری سعیان حال بسته بدان اقدام نمایند هر چند اینگونه امور مناسب حال پادشاهان نیست و حزم و احتیاط مقتضای آنست که وجود فرمانروایان الاقدار در آنحضرت جهانی اینچنین محفوظ باشد لیکن حضرت اعلی اند سوخ اعتقاد که بی قضای آسمانی هیچ امری از پرده خفا بجلوه گاه ظهور نمی آید از مخاطره رفتن سیبه احتراز نمی نمودند مبرای حیل را ابر بیع حمایت الهی آراسته بمورچلهای مبارزان فیروزمند تشریف برده سیبای جبینه هر یک از بندگان درگاه را که در خدمت مرجوعه بظهور آورده بودند خاطر نشان شدند و ملاحظه اوضاع سیبها فرموده چون کار تردیک رسیده بود بتجویز یورش فرمودند بتاریخ روز پنجشنبه بیست هفتم شهر ذی الحجه الحرام عالم نفرت اعتصام که بتسخیر قلعه جدید مامور بوده در سیبها جمع شده منتظر که هر گاه از جانب اشرف اشاره شود روی جلادت ببردارگی بتسخیر حصار آورند چندان جمعیت و ازدحام در سیبها واقع شد که دلیران جان نثار بر یکدیگر افتاده جای ایستادن نمی یافتند و از موقف جلال حکم قضا جریان بر نخیله نقاره یافت که هنگام یورش جانگیر و ان فرا نشینم و اکنی را دم سیبها جانب قلعه عتیق شورش و غوغا آغاز نهاده تفنگ و توپ بسیار اندازند اما از جای خود حرکت نکرده قدم فراتر ننهند که مستحفظان آن قلعه بخود درمانده از ایشان مددی بمردم قلعه جدید نرسید و قریب بطلوع صبح صادق کره نای نواخته و سورن انداخته افواج قاهره هر یک از مواجل خود به برج و باره دویده در از رخنهائی که بهم رسیده داخل قلعه شوند و درین شب میان از زیادتی شورش و غوغا و غلغله عظیم زیاده از شبهای پیش حزم و احتیاط ورزیده تا صباح در برج و باره ساس داشته آماده مدافعه و مصادمه بودند از اتفاقات حسنه که تایید ایزدی عبارت از آنست قریب بنصف شب هوا تیرگی یافته تمام سیبه فام روی فلک را فرو گرفت و باران عظیم باریدن آغاز کرد و در مورچلها و سیبها چندان آب و اربک شد که از کثرت گل و لای سپاه منصور را مجال حرکت نبود و بالضرورة ایشعنی در عقده تعویق افتاده در آن شب دیگر رهولناک صورت یورش میسر نشد اگر چه ظاهر پرستان عالم صورت آن یورش طوفانی را سد راه فلوه مایه تعویق فتح حصار داشتند اما بر دور اندیشان جهان معنی ظاهر بود که هر قطره از آن سحاب اجلال ابرام بود و چندین مصلحت ایزدی در ضمن آن منطوی بالجمله شب دیگر که جمعه بیست هشتم شهر مذکور بود بهمان قاعده عساکر نصرت نشان در مواضع جمعیت و ازدحام نموده آماده یورش گشتند رو میان شب دوشین تا نصف شب با ایمنی بلوازم حزم پرداخته پاس داشتند اما بعد نصف شب از آثار و علامات چنین ظاهر شد که در برج و باره کمتر کسی مانده اند اکثر بخواب غفلت فرو رفتند القصه قریب بطلوع صبح صادق که هنگام غروب کوکب مخالفان بود سرداران فرا باش یکدیگر را خبردار کرده بحکمت از جانب سپه قورچیان کره نای نواخته از اطراف و جوانب سورن انداخته بقلعه فرو ریختند و از جانب قلعه عتیق تیر سورن کشیده نقارهای شادمانی بنوازش درآوردند و در میان تیر خبردار شده خود را به بروج و باره رسانیدند و جنگ در پیوست آواز رعد آهنگ توپ و تفنگ که از جانبین متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخت

وصدای کرنای که از هر طرف طنین انداز گردید گوش فلک را کر ساخت دلاوران لشکر قزلباش اصلا از مجادله
کم نکرده سمند روان خود را در آتش کارزار می‌تاختند و رستم را از جلادت و مردانگی سپاه منصور به پای اقامت سست شده
دست‌شان از کار رفت و از اطراف و جوانب قلعه را الجوق محیط یافته بطرفة العین قلعه را از جنود قزلباش مملو دیده و از
ستیز و آویز خاطر گشته بالضروره در کمال اضطرار روی بقلعه عتیق آورده و در اجل هر کدام تأخیری بود خود را با نقلعه [illegible]
نیم جانی از ورطه هلاک بساحل نجات رسانید و تیغ بانی آغاز تراقی می‌کرد اندک زمانی دو سه هزار کس طعمه شمشیر ابدار
و برخی از آنطایفه جهلان حال اسیر و گرفتار شده اموال و اسباب سالیان ایشان عرضه نهب و غارت گشت و چون
حصار جدید تسخیر اولیای دولت قاهره گردیده دلیران جلادت پیشه شجاعت اندیشه از اطراف سینه پیش آورده قلعه عتیق را
مرکز وار در میان گرفتند خوف و هراس سقیان ساکنان قلعه دست داده مع ذلک در حراست قلعه سعی موفور بظهور رسانیدند
تا آنکه از طرف شمال ذوالفقار خان در سه روز سینه را از مورچل خود بحصار شیر حاجی رسانیده آتش بر دروازه شیر حاجی زد
و از طرف شرقی ملازمان خاصه شریفه و آقایان بیوتات و تفنگچیان تبریزی و باقی و غیرهم هجوم نموده به شیر حاجی در آمدند و
حارسان شیر حاجی سراسیمه وار دست از محاربت باز داشته بقلعه گریختند و امیر گونه خان از برج شعیبی که در طرف
شرقی بود یورش نموده بعد از محاربه بسیار حملات مردانه که متواتر از غازیان قاجار بظهور پیوست دروازه برج را
مستولی گردید اهل قلعه از همه طرف عجز و بیچارگی خود را بعین‌الیقین مشاهده نموده عقلای آنطایفه بعد الیوم طاقت مقاومت
و قلعه‌داری در عسکر ندیده استیمان را اهم و الزم دانسته و شریف پاشا و حسن آقای چاوش‌باشی الکای الکذات [illegible]
که اگر عنایت شهریاری شامل حال محصوران گشته رقم عفو بر تقصیرات و گستاخیهای ایشان که در ایام محاصره واقع شده
در آداب چاکری و طریق خدمتکاری و خدمتگذاری و پاس حقوق نمکخوارگی که از آن چاره نبود کشیده عموم اهل قلعه از پادشاه
پادشاهی ایمن کرده قلعه را تسلیم غلامان حضرت اعلی از شمول عواطف احسان جلیل‌القدر [illegible] از محاربه و یورش تنزیه
بصلاح و صواب اقرب است ملتمس شریف پاشا را بانجاح مقرون گردانیده [illegible] یوزباشی بر پاک برگان القلم
فرستاده منشور عاطفت که مهر وجود عالمی قوام یافته بنام شریف پاشا و ان [illegible] اهل [illegible] عنایت و مرحمت پیمن [illegible]
شرف صدور یافت اما جهلای آن قوم که از خردمندی بهره نبوده تجبر و اجبار را راجح که در باب سعی حدود کمک در میان قلعه مرکوز
بر سر مجد پاشا و الد جعفر پاشا که در آنقلعه بود جمعیت نموده بخیال بیمار و اندیشه جنگ و جدال برامی عقبه داون شد [illegible]
دو روز نگاه داشته روز سیوم بیرون فرستاده و آقایان جهة اطمینان قلوب تجبر ان و [illegible] دو روز مهلت
خواستند که ترتیب انداختن و جنگ و جدل پرداختن در تقریر تأخیر بوده باشد تا حقیقت کمک بوضوح پیوندد و چون اعلام
حیات ثانی و معامله قهری این گونه انسداد عال از خصم نمودن بخیش در کار قلعه که همت فرمان فرمای پیکر کشا و در حصول مقصود بیک
روز و یک ساعت و یک دقیقه مقصور است دوروز از عقل بود و این مهلت دادن در میزان خرد سنجیده نشد و مزاج اشرف از
این حرکت ناهنجار منحرف گشته فرمان جهان مطاع نافذ گردید که چون اقوال ایشان فروغی از صدق ندارد و اعتمادی شاید
اتواج بیشتر از پیشتر در کار قلعه کشائی و تضییق محصوران اهتمام نموده قلعه را قهراً جبراً مسخر سازند دلیران جنود اقبال بمجاوت

استطراد ل

عاکر ظفر مآل شروع در کار کرده بیکبار گردی و چالاکی دستی از همه طرف کار بر محصوران تنگ کرده توپچیان آتش بوقوع توپ
رخنه‌ها در برج انداختند و در آن چند روز که بازار محاربه و گیر و دار از جانبین گرم بود و هراس و بیشمار بر اکثر اهل قلعه
استیلا یافته هر روز جمعی کثیر بیک دو و از خوف بیم خود را از برج و رخنه‌ها بزیر انداخته بشعار شاهی سیوفی ظاهر ساخته از تاب
آفتاب حوادث بسایه اقبال شهریاری استظلال می‌جستند تا کار بجائی رسید که گروه گروه بی‌تابانه خود را بزیر می‌انداختند و چون
محافظان قلعه از ضبط لشکر و حراست برج عاجز آمدند شب عاشورا که مردم اینطرف بتعزیه حضرت سیدالشهدا و
تحیه بوستان باده گرفتار قیام داشتند غوغای عام عاشوریان اردو بازار محصوران قلعه شورش و غلغله یورش
تصور نموده جمعی که رامی بمصالحه و قلعه‌دادن نشده نه از خواب بر آمده از روی اضطرار دست در دامن تشفع شریف پاشا
زدند و یوم عاشورا که مقتل سیدالشهدا بود حضرت اعلی لباس ماتم بر رسم معهود و سپیل معتاد سوگواری پوشیده بلوازم تعزیه
مشغول بودند شریف پاشا دیگر باره حسن آقای چاوش را باپاسر بر اعلی فرستاده بروحانیت خامس آل عبا و شهدای کربلا
درخواست خون آن گروه نموده متقبل آن شد که در همان روز بیرون آمده قلعه را سپارند اگرچه آئینه خاطر مبارک از آن اطوار
ناهنجار که از آنطایفه بظهور آمده غباری داشت اما چون ارواح مقدسه شهدا را شفیع ساختند بصیقل مرحمت زنگ از دو دل
خاطر انور کرده مقرر شد که قورچیان یک غلام خاصه شریفه با فوجی از غلامان بقلعه رفته محافظت قلعه و یراق متعلقه سرکار
پادشاهی و پاشای مذکور با کل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا اجام اقامت نصب نمایند و بعد از قوائم سریر سلطنت مصیر گمیرا
در هر دیار و علاقه بوده اراده و تقاضا ملازمت داشته باشند مختار است هر کس اراده رفتن نماید مرخص نموده حسن آقای خفی
الهام بقلعه رفته محصوران از تنگنای محاصره نجات یافته سر در دوش دامان بنوعی که قرار یافته بود بیرون آمده فایح الجال الهام
کردند از عطای دیوان و آقایان و تفنگچیان و سایر لشکریان که هنوز در کمال آراستگی و پیراستگی مانده بودند
آسوده بیرون آمدند و قورچیان یک داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الحقیقه کلید باب قلاع آذربایجان و
شیروان بود بمحض تائید الهی و امداد جنود غیبی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و جماعت رومیه زندگانی از سر نو
خواندند دیوان حیات از سر کردند زیرا که قطع تعلق از حیات و متملکات خود کرده بودند اما حسن کرامت خسروانه
کل متملکات آنطایفه را به ایشان مسلم داشته رومیه بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در مخیله ایشان نبود قرار دادند که
شکرانه این عاطفت که علاوه جانبخشی شده بود وطن مألوف را وداع نموده ده هزار توپان عراقی در میانه خود سرانجام داده
تقبل اقدس گذرانیدند حضرت اعلی چون ایشان از انجالی‌ها مال وا داده بود قبول تقبل فرموده گرد ندا و امرای رومیه تعهد
نمودند که آن مبلغ را در خور کمیت و استطاعت ایشان تقلیل سخن از زیاده سگفتند حضرت اعلی اصلا نظر قبول بدان مبلغ
به آنطایفه عطا فرمودند اسامه و اموالی را که حاسب بزنگار از چپ آن عاجز بود شریف پاشا و جعفر پاشا و بعضی
از خواص بطریق از اسب و یراق و تحف لایقه بنظر اشرف درآوردند حضرت اعلی جهة اطمینان خاطر آن قوم از
پیشکشهای ایشان اسب و اسلحه دو توپ زره و یک قبضه شمشیر و یک قبضه تفنگ فرنگی و امثال آن بر [illegible]
تمه را بخشیده از ظهور این عاطفت علیا که در نظر ارباب عقل بسیار بود دلهای آنطایفه بر هم زده حوادث

بود آرمیده گی گرت شریف پاشا که صفهانی الاصل بود در آغاز جوانی و تقدیر رایات آسمانی بولایت روم اتفاق افتاده بود از
طی مراتب نوکری در خدمت پادشاه ترقی کرده بپایه بلند ایالت و پاشائی رسیده بود و اظهار تشیع کرده و اراده توطن
مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه مقدس سلطان اوصیاء رضا علی ابن موسی الرضا علیه السلام نمود که در اواخر عمر در آن روضه
بهشت آسا اسباب جمعیت سرانجام داده کامیاب دولت ابدی گردد و لهذا دل از فرزندان و اموال و اسبابی که در روم
داشت برداشته توفیق ادراک این سعادت عظمی دریافته با جمعی از ملازمان و اتباع که قریب یکصد نفر بودند روانه
این مقصد اعلی گردیده و عاطفت عالی شاهی هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار اشتری غله
عدد و معاش او مرحمت فرموده مرخص ساختند که در ایام و لیالی بهر که بدستور سایر خدام والا مقام در روضه مقدس
خدمت نماید و محمد پاشای ولد خضر پاشا سرکرده سایر قوم گشته بجانب روم رفتند و حضرت اعلی صفی قلی بیک چکنی را
با جمعی از قورچیان چکنی و علیخان بیک ایشیک آقاسی را طور فیق الجماعت فرمودند که ایشان را از قلعه قارص که
در تصرف رومیه بود در ده پیلات برسانند که مبادا اجامره و اوباش اردو بجهه طمع مال آسیبی بایشان رسانند اما
رومیان که در قلعه قارص بودند در برابر این خدمت علیخان بیک را گرفته تا آمدن جغال اغلی حسب الامر سپه دار در
قلعه مقید و محبوس نگاه داشتند القصه بعد از فتح قلعه ایروان ایالت آن مملکت را بامیرگونه خان تفویض یافته الکای
نخجوان بمقصود سلطان کنگرلو شفقت شده و فارمان والکه دو منفس سلطان سعدلو قرار یافت و امرای اکراد که
شاهی سیون شده بودند بپایه سریر اعلی آمده مثل غازی بیک و قوچی بیک برادر او و ولد ایشان ملی ملیلان مکاری
و طبع بیک دنبلی و جمشید بیک دنبلی و منصور بیک محمودی و اولاد یتولات مناسب مرحمت شده و از سلاطین گرجستان
گرگین خان ولد همایون خان والی کارتیل بجهت آنکه مبادا رومیان قلعه تفلیس و آخسقه دست اندازی بملک او نمایند
رخصت انصراف یافته بشمول عواطف خسروانه و خلاع گرانمایه و دیگر نوازشات و تفقدات سر بلند گردیده
بعزیمت تخریب احیان گشته متوجه گرجستان گشت و الکسندر خان همچنان در اردوی معلی بود بالجمله رایات جلال بعد از
مهمات مجموعه سعد و انتظام امور ضروریه از پای قلعه کوچ کرده در فرح افزا آلتاغ نزول اجلال فرمودند **ذکر محاربه رومیان**
قراباغ با حسین خان قاجار و آنچه میانه او و رومیان وقوع یافت و چون در زمان شاه جنت
مکان علیین آشیان ایالت گنجه دار الامرائی قراباغ بنواده زیاد اغلی قاجار تعلق داشت در ایام دولت روز
افزون حضرت اعلی از اویماق و ناوله حسین خان مشغول تربیت شاهانه گشته و در قراباغی خطاب سرفراز نموده در
هنگام ایالت و دارائی مملکت استراباد معزز و سربلند بود در نوبتی که موکب جهان گشای شاهی بصوب آذربایجان
در حرکت آمده منشور عاطفت باسم او عز صدور یافته بدین مضمون والا نوید دادند مقرر شد که بقراباغ آمده محال کنار ارس را
ضبط نموده هرگاه رایات منصوره متوجه تسخیر این طرف باشد بموکب همایون بپیوندد و تا آمدن او امیرگونه خان بنوعی که
قبل ازین تحریر پیوست بدان صوب فرستاده بود و در که باقرچی از جنود النطف بالخدمت قیام نماید و بعد از وصول
حسین خان بپایه سریر اعلی آمده چون امیرگونه خان به الکه رو رفته بود و رودی که از آب ارس از پل خدا آفرین عبور نموده داخل

قراباغ

قراباغ شده و جمعی کثیر از ایل و اویماقات قاجار و تراکمات و غیر ذلک از قراباغی شاهی سیون شده تردد و جمع شدند
و او با صاحبان ای و حسن تیمور پسر و الفر جدا آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته غالبانه از آن طرف آب ارس نشست و از اول
متمکن بود و فیما بین رومیه و غازیان قشون ستیز و ... واقع شده و در مدت اقامت او اصلاح چشم زخمی بجنود ظفر ورود
نرسیده بعد از آنکه حسین خان قراباغی آمده به انجار رسید حقیقت آمدن را معروض پایه سریر والا گردید امیرگونه
خان حسب الفرمان قضا جریان بموکب نصرت نشان پیوست قراباغی را از آن طرف آب بیورت قوزلو چای رحل
اقامت انداخته بضبط و ربط سپاهی و رعیت پرداخت حسین خان بوفور شجاعت و دلاوری و مردانگی اتصاف
داشت و بسیاری متکبر و خودرای و بزرگ منش بود و از باده مردآزمائی نخوت و نزاکی سرمست شده و در حدوث
وقایع خودرائی بود و از تلون مزاج گاهی در کمال اهلیت و فروتنی پیش آمده گاهی دیگر با امراء و مردم ذی اعتبار
متکبرانه سلوک می نمود و از عجب و غرور شجاعتی که داشت جابی از رومیان قراباغ می گرفت و چنانچه شایسته بود
برای و تدبیر بلوازم حزم و احتیاط نمی پرداخت تا آنکه حوادث روزگار قدری او را از مستی غفلت بهوش
آورد و شرح آن سرگذشت آنکه داود پاشا که بیگلربیگی قراباغ بود و حاکم گنجه بعد از زمستان بیورت سرما که
عساکر فیروزی بمحاصره قلعه ایروان مشغول بودند عساکر رومیه را که در قراباغ و آنجه بودند جمع آورده و از لشکر
قزلباش که در قوزلو چای اقامت داشتند با موازی هفت هزار کس از گنجه بیرون آمده متوجه آن صوب
شدند چون آوازه قراولان و حرکت رومیان قراباغ بحسین خان رسید ایل و الوس و آغرق را در یورت
گذاشته سپاهی بی آنکه کیفیت و کمیت لشکر و توانائی خود بازرسید بعزم رزم مخالفان استقبال نمود
بالجمله چون تفاوت طرفین روی نمود حسین خان دانست که لشکر رومی زیاده از مردمیست که با او سوار شده اند از گرانی
از خواب غفلت بیدار شده بعد از عزیمت جنگ با امرای رفیق شروع در مشاوره و کنکاش نمود بعضی از امرا گفتند که بی
امر اشرف رخصت محاربه بادشاه خوب نبود بعضی دیگر گفتند که در اول حال جای ملاحظه بود اما حال عنان از جنگ کشیدن
نوعی از هزیمت و تغیر حال ایل و الوس راه یافته اردو بغارت میرود حسین خان از تلون مزاج بیراهی کرده در جنگ دو دل
شده و جنگ کردن را مناسب ندانسته اردو و ایل و الوس را رخصت داد که بکنار آب رفته از پل خدا آفرین عبور نموده در جائی
که از خطر ایمن باشد اقامت نمایند و هر کس اسب زبون داشته باشد پیشتر روانه شود و قرار داد که خود با لشکر سپاهی آهسته طی
مسافت نموده بکنار آب روند و درین اثنا که مردم روی براحت آورده بودند جماعت اولوک قراباغ لشکر رومی را بر سر ایشان
آورده و سراسیمگی در میان ایل و الوس که اکثر از جماعت اولوک بودند بخیال آنکه تمامی اغروق بتاراج رومیان خواهد رفت
در کسی گروه دست بغارت و تاراج یکدیگر برآورده و بسیاری از اموال و اسباب امرا بتاراج رفت و با حسین خان و امرا هم که
اردو مانده بودند که طلیعه لشکر مخالف نمودار گردیده که بجاده شاهیه صف نبرد آراسته بآئین جنگ پیش آمده حسین خان و سپاه
قزلباش نزدیک در نوبت رستم سلطان سوکلن بحسین خان که هر کس اعتماد بر اسب خود داشته باشد ایستاده و سایر مردم
از معرکه بیرون رفته خود را جامی برسانند و چهارصد پانصد نفر از دلیران رزم آزمای با حسین خان و امرا ثابت قدم و ...

برادر هفت هزار کس صف کشیده بجنگ مشغول شدند و رستم سلطان سوکلن که جوان شجاع و دلیر مردانه بود قدم جلادت پیشتر
نهاده با مخالفان در آویخت و جنگهای مردانه کرد آخر فوجی از رومیان او را در میان گرفته زخمی چند قوی زده زنده گرفتار شد
بعد از گرفتاری او حسینخان و قلیلی از غازیان که بملاحظه ننگ و نام مانده بودند دست بکمان کشانی گشوده بضرب سهام
خون آشام گروه گروه مخالفان را از تعاقب در باب هزیمت باز داشتند و زمانی همه رومیان را بخود مشغول گردانیدند که اهلی
اهل هزیمت نجات یافته بیرون رفتند و حسین خان با چند نفری که با او بودند جنگ کنان و تیر اندازان از معرکه بسلامت بیرون
رفتند و در چنین واقعه عظمی از سپاه قزلباش زیاده از چهارده نفر ضایع نشد القصه رومیه بجان قدر زیادتی و بدست آوردن
رستم سلطان اکتفا نموده جرأت پیش آمدن نکردند و در حالی طبل مراجعت کوفته بازگردیدند و داود پاشا رستم سلطان را بتعظیم
و تکریم نموده جراحان بمعالجه زخمهای او پرداخته و در قلعه گنجه نگاه میداشتند و حسین خان در رفقا که یکبار از پیش سپاه [illegible]
یاد و غارت و تاراج رفته [illegible] بحال دم راه یافته بود روز دیگر که مراجعت ادعیه بگنجه پیوست و خاطر از آن ممر جمع کرده
و در محل مناسب فرود آمده بجمع نمودن مردم اهل و الوس و تفحص احوال غارتی پرداخته مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری سپاه
اشتر و خیمه و خرگاه که از سرکار او و امرا بغارت رفته بود بدست در آورده بصاحبان داد و ما فقود داوان طلا و نقره و
مخفیات بسیار از میان رفت و حسین خان بکمال خجالت و شرمندگی شرح واقعه بپایه سریر اعلی عرض نموده استمداد نمود
که بگنجه رفته تدارک این قضیه پردازند و حضرت اعلی چون بر وفور شجاعت او اطلاع داشتند وقوع این کار را از شمول غفلت
باقتضای قضا و قدر دانسته و منشور استمالت بنام او در قلم آورده سخنان دلپذیر خاطر آورده کین او را اطمینان بخشیدند زاری
در عالم سپاهیگری اینگونه خطاها بسیار واقع میشود و تدبیر عقلای صایب رای در کار مخالف تقدیری افتد و در معارک کارزار
گاه ظفر است و گاه هزیمت و این امور اختیاری نیست ذکر رفتن الله قلی بیک قورچی باشی با جنود
اقبال بقراباغ و تاخت و غارت کردن و بازگشتن بعد از آنکه قلاع ایروان فتح شد و قرخ بلاغ مضرب خیام
نصرت اقبال گردید چون هوای قراباغ بسیار گرم میشد در آن ایام توجه موکب همایون بآن طرف مناسب نبود که بر دفع جمیع
در شوره گل و مغاز بدست رومیان مانده بود که نهضت همایون بدان طرف لازم بود احتمال آمدن لشکر روم نیز داشت بالهام
خطیر الهام پرتو اشرف چنان خطور نمود که لخت فوجی از سپاه ظفر پناه بجانب قراباغ فرستند که تا گنجه رفته اگر رومیه
بیرون آمده بجنگ پیش آیند بمحاربه قیام نموده جزای کردار ایشان در کنار نهند و اگر در قلعه خزیده متوجه جواب قتال گردند
لشکر فیروزمند جمعی از مردم دونوک و ایل و الوس را که بهواخواهی رومیان در آنجا توقف نموده محصولات [illegible]
و نابود نموده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات سرحد ایروان و آمدن لشکر روم فراغی یافته باشند
عنان عزیمت بتسخیر آن ولایت معطوف گردانند [illegible] درست و عزم صایب الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را سرکرده
گروهی از امرا و قورچیان و عساکر نصرت نشان فرموده بدین خدمت مامور فرمودند و با سوار [illegible] دوازده هزار کس از
جنود مسعود روانه جانب قراباغ گردید چون بحوالی گنجه رسید رومیان ترتیب جمعیت نموده بخیال محاربه و مقابله از دروازه
شهر بیرون آمده صف آرای گشتند و قورچی باشی و سرداران لشکر قزلباش بترتیب تعبیه لشکر فیروزی اثر پرداخته قول

و قول و جوانغار و برانغار را آراسته و مستعد بکار گشتند رومیان از کم زبانی با چرخچیان در آویخته آغاز نبرد نموده اما چون
چشمشان بر قول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده و رنگ پیشتر آوردن گرده روی هزیمت بجانب قلعه در آوردند
و در و ب قلعه را مسدود ساخته باستعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره تا کنار خندق تعاقب نموده جمعی کثیر بر خاک
هلاک انداختند و برخی دستگیر شده از جمله کرخادان کوک حسن نامی از معتبران رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه گنجه
رفته بود چون قورچی باشی بمحاصره قلعه مامور نبود در محل مناسب فرود آمده سه روز لشکر ظفر اثر را فوج فوج و جوق جوق بتاخت
و غارت اطراف و جوانب منصور ساخته و جنود ظفر ورود الکا و الوس را بکلی بنهب و غارت رفته غنیمت بسیار از اسب و
و اشتر و گاو و گوسفند و اسباب البیت بدست آورده و بسیاری از نساء و صبیان را باسیری گرفتند و روز سوم مراجعت
کوچ در داده قرین نصرت و فیروزی معاودت نموده بیورت قرخ بلاغ مخیم سرادقات اقبال بود که قورچی باشی و امرا
بپایه سریر اعلی آمده سرهای مقتولان و اسیران و دختر [illegible] بنظر اقدس در آوردند و خدمت ایشان مستحسن افتاده اما
اسیران نساء و صبیان مسلمان را که شرعاً [illegible] حکم شد که تمامت اسیران آزاد بوده باشند و
چند کس که اسیر پنهان نموده بودند مورد سیاست و غضب پادشاهی شدند و این آوازه معدلت و داد گستری بتمام
رسید از هر کس اسیری رفته بود و باردوی معلی آمده اسیر خود را برده و سایر غنایم که بقلم آمده بود بسویت در لشکر
قسمت شد و کوک حسن را بندر خان مهردار سپرده که بطریقی نهان نگاه دارد اما در حینی که جبال اعلی [illegible] آمده از حد
فارس فرار نموده برومیان پیوست و شرح آن قضایا در محل خود ثبت کلک ارشش خواهد یافت ان شاء الله تعالی
ذکر آمدن ازون احمد حاکم بغداد [illegible] و علیشکر و محاربه نمودن [illegible]
در آن ایام که ییلاق قرخ بلاغ مضرب سرادقات جاه و جلال بود از جانب همدان خبر آمدن ازون احمد و لشکر بغداد که
بآن ولایت رسید متعاقب قاصدان خجسته پیام رسیده مژده فتح و نصرت عساکر ظفر فرجام و بشارت گرفتاری ازون
احمد رسانیدند و کیفیت این قضیه چنانست که بعد از آنکه احمد و بردیخان و امرا از بغداد مراجعت نموده الکای ایروجای و
و لیر علم کلهر را که از سنجقبیگیان تابع بغداد بوده متصرف شده باردوی معلی پیوستند ازون احمد را انجا رسید که چون
حسین خان حاکم [illegible] در رکاب اشرف است و حاکمی در همدان نیست و این سرحد خالیست از عساکر بغداد تا همدان
آمده قتل و غارت نماید که هم انتقام از لشکر قزلباش کشیده باشد و هم محتمل است که از آوازه توجه لشکر عراق عرب و عجم
بهم بر آمده لشکر قزلباش را اول بگرانی بهم رسیده و رنگ تسخیر قلاع آذربایجان گرده روی بحراست ملک عراق آورند و بدین
نیکو خدمتی منظور انظار شفقت پادشاه روم گشته بحلالی که از و ظاهر گشته مواخذ نگردد و از ایمنی غافل افتاد که کارپردازان
عالم غیب که اسباب دولت روز افزون را سرانجام میدهند [illegible] پرداخته العقده محمد بیک نام پسر خود را
که آخر مرتبه پادشاهی یافته در بغداد گذاشته با ده هزار کس از [illegible] بغداد از سوار و پیاده اکراد که بطمع مال و نهب و غارت
با او پیوسته بودند بیرون آمده روی توجه بجانب همدان آورده و از امرای قزلباش قاسم سلطان ایمانلو افشار و شاه علی سلطان
خدابنده لو که در آن سرحد بودند از آمدن رومیه خبردار گشته قاسم سلطان کس بجانب لرستان نزد حسین خان حاکم آنجا

و پیاده از نبرد آنجا اخبار نمود و حسین خان طالو نیز با گروهی از قزلباش از قبیل الوار برق‌وار متوجه آنحضرت گشته تقدیم
سلطان علی کرده به اتفاق و خویشان آن طایفه را وجهه همت ساخته بجانب ماهی دشت که عبور لشکر در آنجا واقع شده در
آمده و با اوپاشات و احشامات ظفر و طلب لشکر کشی فرستاده که هر کس اسب سواری داشته باشد بلشکر ظفر اثر ملحق گردد
و بالجمله موازی سه هزار کس از الوار و افشار و سایر جنود ظفر شعار فراهم آمده از خشاوند کنگاش رای حکمی
به جنگ قرار یافت و از قلت لشکر ظفر اثر و از کثرت سپاه مخالف اندیشه نکرده تکیه بر الطاف الهی و نیروی اقبال
شاهی نموده بمقابله اعدا شتافتند و در زهاب نام محلی از توابع درتنگ تلاقی فریقین روی داده سرداران لشکر
منصور قرار داده که چون صبح لشکر مخالف خبر از آنکه مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع گردند دلیرانه از
کردوها بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب جنگ مقید نگردند القصه افواج قاهره دو گروه شده یک گروه قزلباش
به سرکردگی قاسم سلطان و شاه علی سلطان و یک گروه اکراد و الوار به سرکردگی حسین خان و از آنطرف
ازون احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار شده اردوی خود را در مکانی که فرود آمده گذاشته سوار و پیاده جنگی
و کلانتران که همراه داشت از اردوی خود بیرون آمده صف سپاه آراسته آماده پیکار گردید دلاوران سپاه منصور را
چون چشم بر جنود مخالف افتاد به نوعی که تمهید یافته بود از دو طرف جلوریز بر صف سپاه تاخته بران لشکر حمله آوردند
و رومیه را در حمله اول پای ثبات از جای رفته و دست از کار رفته تاب صدمه دلیرانه مبارزان جنود اقبال نیاورده
عنان بوادی فرار تافتند ازون احمد لحظه در معرکه پای ثبات افشرده هر چند خواست که لشکر را از فرار مانع آمده
بجنگ ترغیب نماید چون مردم قامت توی هیکل بشکنی بود از معرکه بیرون شتافت در همانجا دستگیر گشت
و تا موازی دو هزار کس از رومیه و اکراد طعمه شمشیر آبدار و برخی گرفتار گشتند و در حین تاخت گروه الوار به اردوی
رومیان افتاده بنهب و غارت مشغول شدند و طایفه افشار و قزلباشیه بقدر مقدور کشش و کوشش نموده کمال مردی
بظهور آوردند و غنایم بسیار بدست لشکر منصور افتاده بعلت خاطر مردم آن ولایات از سپاهی و رعیت که بر ظلم
ازون احمد بود اطمینان یافته آسایش و آرامش تام در آن سرحد پدید آمد و امرای عظام ازون احمد را با پسرهای قبیلاب
و گرفتاران مصحوب معتمدان بپایه سریر والا فرستاده از جمله غنایم آنچه لایق نظر قبول شهریار کامکار بود ارسال
و در حینی که رایات نصرت آیات در ییلاقات کوکچه تکیز نزول اجلال داشت ازون احمد را دست بسته با تحایف و
غنایم بنظر اقدس در آوردند از آنجمله چند راس اسب ایلخی بود در رفتار که هر یک در حسن صورت نادره آفاق
بود چنانچه شاعر گوید همه اعضاش نام سبقت افزایش کفل او سخت از سر خویش حضرت
اعلی بنظر توجه و التفات در روی تحریر سپاه امر فرمودند که دستهای او را که بسته بود بگشایند و بلطف گهربار زبان
که تو با پیغام داده بودی که بنده دولتخواه شاهم و بغداد را بجهت آنحضرت ضبط نموده ام و به کس از شاهم سپاه
و ما نیز وعده کرده بودیم که هرگاه نقد تو در بوته امتحان تمام عیار نماید مشمول نوازش شاهانه گردی تو از آن اراده
پشیمان گشته بر عهده وفا نبودی و ما از وعده التفات پشیمان نیستیم و بیا را سیم مشارالیه به سرخالت قرینی

اندازه بجز زبان در جواب حرفی نتوانست او را با عطوفت ناحیه اختصاص داده بحسن خان ظهر و علیشکر سپردند که
مهمان باشد بعد از چند روز بخلع فاخره سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و همراهی ایلچیان
حسن خان روانه مقصود فرمودند اما ازون احمد چون به راه رفته بود بعلتی که داشت گرفتار گشت و از قضای
الهی در راه او مریض گشته چون بقصبه زنجان که از قصبات مشهور عراق است خار اجل دامن‌گیر او گشته رخت هستی
بسرای نیستی کشید و ملازمان حسن خان که همراه او عزیمت بغداد داشتند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیدند
مقرر شد که نعش او را به بغداد برده به پسرش سپارند که در اراضی مقدسه آنجا مدفون سازند و منشور استمالت باسم محمد بیک
ولد او عز اصدار یافت شمه از مراحم و الطاف که شامل حال پدرش شده بود در آن منشور اجمال درج فرمودند و محمد بیک
بعد از آن واقعه و خواندن رقم استمالت جنود بغداد را بخود متفق گردانیده و خود را پاشا نام کرده حکومت آن ولا
تمکن یافته با ایستادگان پایه سریر اعلی از راه نفاق و خلاف پیش آمد و چون از پدر و پسر خودسری بظهور آمده بود
از ارکان دولت عثمانی نیز خایف بود که به خود لشکر خانه که در میان رومیان یکبان مشهور است بهم رسانیده لشکر بغداد
و قول پادشاهی با حقیقاط کاری نکرد و او نیز طریق نیافته ایام دولت مستعار عمر ناپایدارش بسر رسید
چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح می‌پیوندد

ذکر بعضی سوانح و وقایع که در وقت ییلاق تا هنگام ایلغار اعلی به مرو سمت ظهور یافت

در ایام صحبت فرجام بهار که هنگام آرایش دلنشین روزگار است
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در متنزهات ییلاق کوکچه تکیز فی الواقع از لطافت هوا و عذوبت و کثرت ریاحین و ازهار
و چشمه‌های خوشگوار روکش بهروز رشک بهار رشک گلزار جنانست عشرت پیرا بوده نشاط سیر و شکار پرداختند
معصوم خان کرسی ایلچی پادشاه عالیجاه ممالک هند را که بخدمت اشرف آمده بود رخصت انصراف داده روانه هند گردید
و همچنین امرای اکراد که در پایه سریر اعلی بوده خصوصا غازی بیک بکاری و مصطفی بیک محمودی رخصت یافته بالکای
خود رفتند و از سوانح آن ایام آمدن پسران داود خان ولد الکندر خان که قبل از این بدربار اعلی اختیار کرده خادم
مقام بوده و از عمر و دولت تمتعی نیافته باجل طبیعی فوت شده و از او دو پسر مانده بود بزرگتر را طهمورث و کوچکتر را کیخسرو
میگفتند باتفاق بعضی از مخدرات استار آن سلسله باردوی معلی آمده بملازمت اشرف مشرف شدند و دیگری
از سوانح ایلغار نمودن الله وردی خان و قوچی از امرای کاکرفت نشانست بر سر احمد پاشای جلالی شرح این اجمال
بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشا از جمله ملازمان جعفر پاشا حاکم تبریز بود و او در مقام تربیت احمد پاشا در آمده
بالتماس منصب علای او حاکم وان شده بود در حینی که ظفر اقبال شاهی و نهضت موکب همایون شاهنشاهی در اواخر سال
عنبر آوازگی یافت احمد پاشا از ایالت وان معزول شده بود و او تمکین پادشاه خود نکرده دست از حکومت باز
نداشت و دست درازی بدیگر ولایات تبریز نموده بخود سر اختلاط و عادلجوز و البستان و آنحدود را تا حوالی دیار
بکر بتصرف در آورده لشکر و حشر بسیار بر سر خود جمع کرد و محالی را که ضبط نتوانست نمود اطراف و جوانب
آن را الجای روب نهب و غارت رفت و آنچه بدست آورد بلشکریان و لوندات سپیر و پیاده از هر طرف جمع آمده

شورش افزای دماغ او شده بود و نمیداد از تقریر دارد این چنین مسموع شد که عده ملازمان او به هزار رسیده
بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان احمد پاشا اظهار دولتخواهی کرده سخنان کذب
آمیز عرضه داشت نمود ارکان دولت خانواده عثمانی صلاح وقت در تغافل و اغماض دانسته چشم از اعمال ناصواب
او پوشیدند و منشور تربیت و عاطفت خاطر او را اطمینان بخشیده او چون از بستر اقتدار یافته از باده هوس
ریاست نخوت و بزرگی و جرعه مرد افکن خودسری و خودرایی سرمست گردیده نسبت بملازمان عتبه اقبال نهج
سلوک ناهنجار از و بظهور میرسید و بطمع ازاد و آزار تجاران هر دیار میرسانید و همیشه بخاطر خطیر معدلت آثار رسوخ
داشت که در هنگام مجال و انتهاز فرصت او را گوشمالی سزا داده شود درین اوقات که ییلاق گوکچه تنگیز مخیم سرادقات
اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا بر سر قلعه ارجیش آمده محمد پاشا را که در آن قلعه بود با احمد پاشا اطاعت ننموده
بجنگ و محاصره نموده در گرفتن قلعه ساعی است چون از ایروان تا ارجیش شش هفت روز مسافت است و بایلغار سه روز
میتوان رفت برای عالم آرای پرتو ظهور انداخت که در شوقت که او در پای قلعه است و هنوز از قلعه گیری مشغول است
قومی از جنود موکب مسعود را بایلغار بر سر او فرستد که اگر خود دست نیابد باری سلک جمعیت او را که مایه دعوی
و غرور نخوت اوست از هم ریخته و گسسته آواره دیار گردانند بدین عزیمت صواب الله وردیخان را با فوجی از
امرا و عساکر فیروزی آثار روانه آن صوب فرمودند افواج قاهره نیز برای فرمان گشته سرعت سیر از قمر استعاره
نموده او را بمقصد آوردند و آن مسافت بعید را در سه روز ایلغار نموده چون بولایت ارجیش رسیدند معلوم گشت
که احمد پاشا بمقتضای الخائن خائف ایلغار نموده چون حضرت اعلی که بین الجمهور مشهور است کسان کار دیده بر
سمت راه ایروان فرستاده بود از مشاهده گرد و غبار خبر یافته و بر رسانیده او در کمال سراسیمگی پا به فرار گذاشته
تا صحرای موش در هیچ مرحله عنان باز نکشید و تفرقه در میان لشکر او افتاد و ازین فرار اکثر آواره دیار ادبار گشتند
و خود تا آمدن جغال اغلی در همانجا اقامت داشت الله وردیخان چون به پیش رفتن مأمور نبود عنان معاودت ب
مراجعت انعطاف داده هر چند الکای مخالف بود لشکریان از نهب و غارت و حشم ان زراعت ممنوع بودند در عایای
نهی نموده اصلا ازین آمد و رفت آسیبی از عساکر منصوره به ذره نرسید سوانح دیگر بدست آوردن قلعه شوره
گل است از توابع چخور سعد چون کردی از اوباش او بیه در قلعه مذکوره در آمده آن حصار را پناه و استظهار
خود ساخته متعرض خلق الله میشدند رایات نصرت آیات بدان طرف در حرکت آمد چون ساحت آن قلعه دلکشا
که از کثرت سبزه و شقایق و علف زارهای مرغوب از ریاض جنان نشان میداد مضرب سرادقات جاه و جلال
گردید آن سیه بختان تیره رای از خبث و گستاخی آن حصار را استوار دانسته خود ساخته پای جسارت افشردند
آن حکم فرمودند از هر طرف فوجی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان قدر انداز اصفهانی به تسخیر قلعه مأمور گشته
اگر چه اقبال کمر همت به تسخیر آن قلعه بسته در شب اول پای جلادت افشرده خود را پای حصار رسانیدند و بمحصوران
هر چند آثار رعب از بشره نظهور آورده در مدافعه جنود اقبال کوشیدند سعی بجا نمود ایشان بجائی نرسید و

قلوکی چند جا سوراخ در دیوار کرده بقلعه در آمدند و محصوران برگشته بخت برسر روش کلیسائی که از سنگ ناصب از سنگ سیاه
تراشیده و در غایت استحکام و ارتفاع ترتیب داده و در میان این قلعه واقع شده مثل ارک بود پناه بردند عاقبت آنرا
نیز بضرب میتین الماس کون سوراخ کرده بر آن عمارت بلند استیلا یافتند و تمامی محصوران سیه گلیم مورد سخط و غضب پادشاهی
گشته بیکبار ابوزمان ورقهان زبان شکم دریده از کنگرهای قلعه عبرة للناظرین آویختند چنانچه دور حصار از آلایش پیکر بی‌آبروی ایشان احدی
از آن قوم سیه روز از کار نجات نیافت بعد از چند روز که در عرصات آن ساحت دلکشا مخیم خیام نصرت اقبال بود اهل
اردو بازار بتخریب آن قلعه و حصار مأمور گشته چاکدستان اردو بازار در تخریب آن حصار رهنمونی نموده در اندک روزی
با خاک یکسان کردند اما کلیسای مذکور که ارک آن حصار نامستوار بود از غایت استحکام و صنعت گری استادان
سنگتراش که فرهاد روزگار در آن کار حیرانست در نظر صنعتکاران یکپارچه سنگ رخام می‌نمود بالتمام خراب نشده و چون
خاطر خطیر از این امور فراغت یافت عنان عزیمت بطرف قلعه قارص انعطاف داده و معطوف داشتند دیگر از سوانح
تنبیه لام و آمدن سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب که از امرای سنجق روم تابع بیکلربیکی وان است و از شکوه جلال پادشاهی
صولت و سطوت شاهنشاهی همینکه شیوه و شعار امرای اکراد و شقاوت نهاد است که مصلحت وقت خود منظور داشته
از هر طرف تسلط و اقتدار بیشتر به نمایند اظهار دولتخواهی آن طرف مینمایند او نیز عاقبت اندیشی کرده از وفور اخلاص دست
که زبان اظهار نموده در روشش از آن خبری بشود و از جوهر دولتخواهی اثری اوام در یافت که حبه اقبال بسته سعادت
بساطبوسی فایز گردیده حضرت اعلی هر چند عیار جواهر اخلاص این طبقه گرفته اما مراعات جانب ظاهر که بعهد شیوه
فرمانروایان عالم صورتست کرده او را منظور نظر التفات گردانیده بخلع گرانمایه و لقب ارجمند خانی سر افرازی یافت
بعد از چند روز که در ساس شرف کامیاب عزت و عاطفت بود رخصت معاودت یافته بالکای خود معاودت نمود دیگری
از سوانح آن ایام آمدن ایلچی معتبر است از جانب سلاطین فرنگستان پادشاه اسپانیه و پرتگالیه که تا موازی پنجاه نفر
ملازم یراق دار همراه داشت در حدود قارص بدرگاه فلک مناص رسیده و بشرف عتبه بوسی مشرف شده و تحف و هدایای
لایقه از نظر اقدس گذرانید و در خلال این احوال جاسوسان که بجهت تحقیق احوال و رسانیدن اخبار بجانب استنبول
رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانواده عثمانی جغال اغلی را که در میانه بوفور شجاعت و اصابت رای و
حسن تدبیر از اقران ممتاز رجحان دارد و در سرحد فرنگستان قاپودان بود باصطلاح رومیان میر بحر را قاپودان می‌نامند
بدارالخلافه طلب نموده بوزارت اعظم و سپهسالاری منسوب ساخته جمعی کثیر از قاپوقلی و ینکچری همراه او تعیین کرده لشکرهای
آنطرف استنبول را که رومیان آناطولی میگویند و عبارت از بر ساه بلاد قرامان و شام و حلب و طرابلس و طرابوزن و دیار
بکر و ارزن الروم و وان و کردستان و غیرهم است بمرافقت او مأمور گردانیده چاوشان تیز سیر باحضار ایشان
فرستادند و جغال اغلی از استنبول بیرون آمده بدیاربکر رسیده در صحرای موش بجهت جمعیت لشکر توقف دارد
و بعد از تحقیق این اخبار رای صواب نمای حضرت اعلی بر منع و دفع و عسرت حال ایشان پرداخته عساکر منصوره را
فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت الکای قارص و ارزنه الروم و اکنده و سوختن غلات و علف زارها فرستاده مقرر نمودند

که چند روزه راه که عبور لشکر روم آنجا خواهد بود خراب و ویران ساخته در صحرا از علف و غله و آبادانی اثر نگذارند و
رعایای آن حوالی که غیر ملت اند بدانطرف کوچانیده و مردم هر محل که شعار دولتخواهی در میان ظاهر ساخته در کوچ کردن
بدانطرف کاره باشند تاخت و غارت کرده دقیقه فرو نگذارند و عساکر نصرت نشان نیز برای فرمان گشته تا حسن قلعه سی که
مابین قارص و ارزن الروم است تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و سوزانیدن علف زارها و غلات تقصیری
نکردند تا دو سه هزار خانه وار از ارامنه و الوس و احشام که در آن ولایت ییلاق و قشلاق داشتند کوچانیده بدینطرف
آورده بحوالی قرپستان و مواشی و اغنام بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاده تا قریب بیست هزار اسیر غیر
ملت آوردند که در میانه قزلباش بشرف اسلام در یافتند و رایات حضرت آیات جاه و جلال و عساکر اقبال که در
موکب همایون مجتمع بودند در آنجا دو توقف فرموده هر چند روز منزلی خوش و مکانی دلکش محل نزول اردوی کیهان
پوی میشد و منتظر ورود عساکر روم بودند که چون قدم در آن ولایت نهند بنوعی که مصلحت وقت باشد بدفع خصم نهضت
پرداخته آنچه مستور پرده تقدیر باشد بحیز ظهور آید و در چنان بساط آگهی پوشیده نماند که در قانون سلسله عثمانیه چنان
که هر طرف لشکر کشند بجهة ترفیه احوال سپاه در سیزدهم عقرب که آنرا قاسم کونی میگویند یعنی روزی که قوچ داخل گله
میشود و در هر جا باشند عنان بصوب مراجعت انعطاف میدهند که قریب کوتیل هجری که اول زمستان و شدت برد
و بارش باران است بمنازل خود رسیده باشند بجهة آنکه تغییر قانون سلسله عثمانیه نباید این قاعده را از دست نمیدهند
و اگر پادشاه خود همراه باشد روز قاسم کونی طایفه ینکچری که پیاده اند با استعداد سفر کمتر از دیگر سپاه دارند و علامتی که
در برابر خیمه و خرگاه پادشاهی نصب میشود از آنجا کنده برعقب خرگاه و پیشکش پادشاه برده نصب مینمایند و اینحرکت ایشان
عبارت است که پادشاه مطلع گردد که روز معهود زمان مراجعت است و روز دیگر البته کوچ واقع میشود و غیر این قاعده راه
و هر گاه در موکب چنین باشد سردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود و اگر او سردار بجهة مقصد اراده چند روزه توقف نماید
ینکچریان تمکین نکرده طنابهای خیمه سردار را بشمشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورده جبرا و قهرا میکوچانند و منع ایشان [illegible]
غرض از تمهید این مقدمه آنکه رایات فیروزی آیات تا هنگام پائیز در آنجا بوده خیام اقامت نصب نموده توقف داشتند تا آنکه
وقت اقامت صحرا گذشته هوا رو به سردی آورد و قاسم کونی رومیان نزدیک شد و چغال اغلی هنوز در صحرای موش بود
بنابر قاعده و قانون سلسله عثمانی درین سال محتمل نبود و لهذا جمعی از امرا و قورچیان و غلامان لازم سپاه و تفنگچیان باریک این
قدر اند از و سایر عساکر نصرت طراز در رکاب همایون نگاهداشته باقی لشکر را از اردوی ظفر نشان رخصت بازگشتن
یافته اکثر مردم ایل و اویماقات روی بقشلاقات خود آوردند درین اثنا خبر آمدن چغال اغلی بتواتر و توالی رسید و حقیقت آنکه
که کاری نساخته خایب و خاسر برگردید چنانچه انشاء الکلام سال آینده وضوح خواهد یافت و پرتوی از آن بر پیشگاه خاطر [illegible]
معمار سخن سرائی جلوه خواهد یافت **ذکر آمدن چغال اغلی وزیر اعظم و سردار لشکر روم بجانب آذربایجان و بی نیل مقصود
بازگشتن او بخسران و فضاحت تمام** چغال اغلی سنان نام دارد و فرنگی نژاد است که پدرش چغال نام داشته بجهة
او را چغال اغلی میخوانند و در ولایت روم به تهور و مردانگی و شجاعت و فرزانگی نامبردار بود و حسن درایت و تیز زبانی و

احکام قضایی

و احکام قضایای عظیم که رو میداد او را امیر سپاه نموده و بجهة فتح قلعه‌های فرنگ که آنرا قابوران میگفتند یعنی سر بحر کرده بحکم ایست
سرحد فرنگستان فرستاده بودند چون مقاومت جنود ظفر ورود قزلباش با استرداد بلاد و قلاع مفتوحه اعاظم و اعیان آنجا
سلطان محمد خان وزیر اعظم و سردار لشکر نموده بجانب آذربایجان فرستاده تا آنکه از هر طرف لشکرها بدو پیوسته جمعیت
عظیم در اردوی او فراهم آمده با ارزن الروم استمالت نامجات باحمد پاشا فرستاده او را بحکومت آذربایجان نوید داده
طلب نمود احمد پاشا اگر چه بجهة سوء اعمال و خودسری و عصیان از توحش بود در نیوت مستمال گشته باردوی او رفت
که بجهة او جمع آمده بودند چغال اغلی با پیوسته عساکر از ارزن الروم بیرون آمده تا قارص عنان بازکشید حضرت اعلی که والای علم
آرایش بسیط بتجلیات انوار غیبی و ضمیر منیرش مکمن اسرار الهی است امرای عظام و ارکان دولت بکنکاش طلب فرموده
از هر گونه حکایات بمیان آوردند و هر کس آنچه مقتضای عقل و تدبیر بود بحسن تقریر عرض میکردند حضرت اعلی بزبان الهام
بیان که ترجمان ملهم غیبی است فرمودند که از منزلی که مخیم سرادقات جاه و جلال است کوچ کرده بکسویل نموده چند روز در جل
اقامت اندازند که او پیشتر آمده از آب ارس عبور نماید و آنچه صلاح دولت باشد در آنطرف آب وقوع یابد بنابر آن
از آن منزل کوچ کرده در اغچه قلعه نزول اجلال فرمودند بعد از چند روز که یورت مذکور محل نزول اردوی همایون شکوه بود خبر
رسید که چغال روی بسمت ایروان و نخجوان آورده کوچ بکوچ متوجه است بنابر شمول رأفت و ترفیه حال رعیت حکم قضا
نفاذ رفت که رعایای آن محل را کوچانیده بمحال دور دست فرستند که از آسیب لشکر مخالف برکران و از دست برد افواج
دوران در امان باشند و آذوقه آنچه لشکر قزلباش تواند برداشت برداشته آنچه باشد سوخته نابود کرده چنان نمایند
که در آن محال اصلا ذخیره بدست ایشان در نیاید و آغرق را جمع آورده لشکر موکب همایون سپاهی با اطراف و جوانب ایشان
افتاده که لشکر رومی از فقدان ذخیره و علیق اسپان به تنگ آمده و اسب و لشکر زبون شده باشند در هر جا مصلحت آید
جنگ کرده حضرت نشان مرفوع ایشان پرداخته به نیت درست و عزم لایق که در آنوقت مناسب دولت بود آغرق را بطرف
النجق فرستادند و امیرگونه خان را بکوچانیدن مردم ایروان مامور گردانیدند مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان عمل نموده
رعایا را بجانب قراجه داغ فرستاده و کسی چنان بر سر راه رومی نگذاشت مگر قلیلی که در شعب جبال و جاهای دور دست
مانده بود چون اردوی کیهان پوی از اغچه قلعه کوچ کرده در اوچ کلیسا نزول اجلال واقع شد چون چغال اغلی بتعاقب میآمد
علیخان بیک ایشیک آقاسی را که همراه امان نامه ایروان رفته بود و در آنجا محبوس نموده بودند عذر خواهی نموده در
اثنای محاوره استفسار از وی رسید که سبب چه بود که حضرت شاه در مقام لشکر کشی در آمده بر هم زن [illegible]
شدند مشار الیه جوابهای مناسب وقت داده آنگاه گفت این صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مراد خان بعد از رحلت
شاه جنت مکان نقض عهد و میثاق پدران خود نموده مصالحه که چندین سال در میانه قرار یافته بود برهم زده عالم آشوبی
در آورده متصرفات در ملک موروث سلاطین جنت آیین صفویه نمود چغال اغلی ازین جواب ساکت گشته او را رخصت
آمدن داد و مکتوبی مصحوب مشار الیه نوشته مشتمل بتجاسری که از عجب و غرور خیره درون مندرج بود و مطالعه حضرت اعلی
رسید و از انطرف نیز جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته بتحریر پیوست مضمون آنکه شاه در ثبات و قرار راسخ [illegible]

که جنود قزلباش از قرب ایشان بعد اختیار رخ خواهند نمود و هرگاه مقدر الهی بوده باشد وقت اقتضای محاربه نمایند آن
تیر و تیغ یافته آنچه در مکمن غیب است منصهٔ ظهور می‌آید ارسال نموده القصه چون موکب همایون مسعود خانهٔ وادی نزول داشت
از شمیترل مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان بکوچانیدن اهالی آن ملک و طهماسب قلی بیک غلام خاصهٔ شریفه را بکوچ دادن مردم
حوالی مامور فرموده و مردم بلدهٔ نخجوان کوچ کرده بنزد رود و محال قراجه داغ رفتند و مردم جولاه اگرچه تعلق تمام بدان مقام
که مسکن ایشان بوده داشتند اما درینوقت بجهت صیانت حال و حفظ اموال طوعاً او کرهاً کوچ کرده بعراق رفتند و
در دار السلطنهٔ صفهان جنت نشان در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار یافت بتدریج خانهای بتکلف باغچه‌دار
عمارت نمودند و الحال سه هزار خانه‌وار جولفا در آنجا مقام و آرام گرفته از حوادث زمان امان یافته‌اند از
غایت صفا و خوبی مکان و مسکن سابق را فراموش نموده‌اند القصه حضرت اعلی فوجی جلادت شعار را از جانب
دست راست و دست چپ مقابل رومیان تعیین فرمودند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در هنگام
فرصت دستبردها نموده باشند و جمعی که بطلب ذخیره بیرون آیند بر پای علم فرستند و چون رایات جلال بنخجوان
رسید یکروز در آنجا توقف نموده جمعی را بجستجوی غله و علف مامور گردانیدند روز دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جولاه
از آب ارس عبور کرده از دریا درگذشته در محل مناسب رحل اقامت انداختند و منتظر بودند که چون لشکر روم
از آب ارس نزول نماید مبارزان جنود اقبال در رکاب ظفر انتساب که بوده راه گذرگاه تنگ است گرفته بقطع
خصم پرداخته و مبارزان قزلباش فوج فوج که بعزم دستبرد و زبان‌گیری می‌رفتند جمعی را گرفته می‌آوردند از رومی
اسیران رومیان ظاهر شد که عسرت و تنگی در میان ایشان واقعست بعد از چند روز قراولان جنود قزلباش خبر
معاودت جغال اغلی بجانب وان رسانیدند و چون فقدان ذخیره و عسرت و تنگی در میان ایشان بحد کمال رسیده بود
بعد از منع و رد بسیار قطلاقوزی احمد پاشا کوچ کرده از راه چورس و باکوه روانهٔ وان و در آن اوان شدند و چون
آنراه ییلاقست و گریوها را برف گرفته بود زحمت بسیار و خفت بیشمار بلشکریان رسیده آدم بی‌نهایت تلف شدند
و در کمال بدحالی و پریشانی بوان رحل اقامت انداخت جغال اغلی با قاپوقی در بلده و نواحی قشلاق نموده سایر
لشکریان باطراف و جوانب پراکنده شدند و والی و امرای کردستان چنانچه عادت قدیمهٔ ایشانست که بهر دو طرف ادا
ملاحظه مینمایند روان بجغال اغلی بازگشت نموده آثار انقیاد بظهور می‌آوردند بر خرد و بزرگ معلوم است که سردار غفلت
شعار رومی آمد و رفت کاری نساخته بجز غارت و نقصان سودی نکرد و از غلط‌دان کشش روزه تبریز است دل
اقامت انداخت و وقایع احوال در سال آینده مرقوم کلک مشکین مقال خواهد شد **ذکر توجه رایات نصرت آیات**
بصوب دار السلطنهٔ تبریز و قشلاق نمودن در آن مکان عطر بیز و سوانح بهجت افزای نشاط انگیز
چون همواره مهام سعادت فرجام در آن مکان عطر بیز و سوانح بهجت افزای نشاط انگیز دولت روز افزون
به پیشکاری کارگذاران عالم غیب سرانجام یافته و می‌یابد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در جمیع امور بدرگاه خالق الارض
والسما واثق و بنیت صحیحه بر وفق مراد و حسن اعتقاد کامیاب صورت و معنی گردیده دفع نکایت خصمان نوی بنیاد

بنیروی همت و امداد اقبال داد و داد که سلطان کارخانهٔ عالم بحسن وجهی روی نماید القصه چون خبر معاودت جغال اغلی
سپه‌دار بجانب وان در حضرت و صحت پایهٔ شان عز عزیمت بصوب دار السلطنهٔ تبریز معطوف داشتند از دره که محل اکات
اردوی ظفر نشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق انداختند و رعایا و محال
که کوچانیده بودند در هر جا مسکن داشتند بنابر شمول عاطفت از مال دیوان آذوقه و ما یحتاج زمستان عنایت شد
و چون اراده باستقبال از امنای ایروان خلق کرده در آن زمستان خلق بی‌نهایت از آن طبقه در غربت بمرض موت گرفتار
آمده بدیار عدم شتافتند چندگاه در آن ولایت آسایش نموده جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده در بلوکات اصفهان
ایشان محل زراعت و تخم و تقاوی شفقت شده تا دو سه هزار تومان از مال دیوان بایشان داده امیرگونه خان
حاکم ایروان در آن زمستان با مقصود سلطان حاکم نخجوان و سایر آمینان در النجق قشلاق نموده و کچلی خان حاکم
برامند رفته که قشلاق نماید و سپاه را راحت یافته تا بنگاه خود رفته که بترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار
باردوی ظفر شعار بپیوندند و ریش سفیدان اویماقات را قدغن فرمودند که هریک تفصیل ایل و اویماق خود را که در عراق
و آذربایجان‌اند تعلیم دهند که چون غیرت دین و دولت هر طبقه فراخور استعداد و حالت مرد یساقی سرانجام نموده
خواهند لازم بوده باشند و خواهند بود در اول بهار متوجه یساق شده در موکب ظفر قرین بوده و قورچیان بهرام
صولت بخدمت مامور گشتند و چون ایالت و دارائی و امیر الامرائی ولایت شیروان بمیرزادهٔ اعظم کستندیل میرزا
ولد اسکندر خان نامزد شده بود که بتوفیق الله تعالی بحیطهٔ تسخیر درآید و از زمان و درینوقت اسکندر خان از
خدمت اشرف متعهد نمود که پسر را همراه او کرده بشیروان فرستند که با لشکر گرجستان سعادت اثر بتقدیم رساند
و درین زمستان که مددی از هیچ طرف برومیان شیروان نمی‌رسید آن ولایت را مسخر گردانیده بود و درین نیکو خدمتی
عیار اخلاص خود را بمحک طبع دقایق امتحان ظاهر نموده هرچند بضمیر اشرف واضح و هویدا بود که سخنان او فرزند
از صدق ندارد و مطلب اصلی آنست که خود را بولایت خود رساند اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که رای عالم آرای
انتظام بخش سلسلهٔ ظاهر و باطنست بنابر استمرار قاعدهٔ فرمانروائی و مراعات سلسلهٔ طاهر کستندیل میرزا را
منظور انظار شفقت شاهانه گردانیده برتبهٔ بلند امیر الامرائی و لقب ارجمند خانی مفتخر و سربلند گردانیدند و چند کس
کرشانی که امارت داشتند برتبهٔ امارت سرافراز فرموده در ولایت شیروان الکا بایشان نامزد شده
روانهٔ دار الارشاد اردبیل گردانیدند که در آنجا سامان خود و لشکر کرده روی توجه بمقصد آورند و حکم معلی بصدور پیوست
که هرکس از مردم ایل و اویماقات حوالی اردبیل و ارشق و طوالش دانند و ملازمت کستندیل میرزا و امرای شیروان
اختیار نماید احدی مانع نشود اسکندر خان را بعواطف خسروانه مستظهر گردانیدند و خلع گرانمایه از تاج و جیقه و کمر
و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند و طهمورث پسرزادهٔ او را در ملازمت اشرف نگاه داشته سایر فرزندان
و مخدرات استاران سلسله که در اردوی معلی بودند رخصت انصراف داده باتفاق پدر و پسر روانه شدند و امرا
که برافقت و تابینی کستندیل خان مقرر شدند بجهت که مرقوم میگردد و شاهیرخان که از نژاد والیان قدیم ولایت

تنگی است و مدتی بود که بپایه سریر اعلی آمده بود جبهه اخلاص بر زمین عبودیت میسود و بالطاف علیای شاهی سرافرازی نمود
اخلاص و دولتخواهی در مقام احیای سلسله قدیمی شده او را بامارت و ایالت شکی سربلند گردانیده باتفاق امیر الامرای
مذکور روانه فرمودند شمسی خان قزاقلر که با اتباع خود در قراباغ مانده و در میان رومیه رتبه پاشائی یافته بود در پای
قلعه ایروان بدرگاه سدره نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص کرده مورد الطاف شاهانه گشته رتبه خانی یافته
در آن وقت در سلک امرای شیروان انتظام یافت دیگری علیخان موافق که از جماعت رومیه قراباغ بود در زمانی که کسندیل
خان از خدمت اشرف جهت تسخیر گرجستان رفته بود علیخان مذکور در قراباغ او را ملاقات نموده انواع مردمی
بظهور آورده بود و او را در میانه رومیه علی بیک منافق میگفتند او پیشتر در پای قلعه ایروان بخدمت اشرف رسیده رتبه امارت
و خانی یافت مقرر شد که در میانه اویماق شاملو بوده من بعد او را علیخان موافق گویند و او پیشتر در شیروان الکا داده باتفاق
کسندیل خان فرستادند هرچه سابقا اشارتی بدین مقدمات شده چون در اینجا مناسب تر بود از اطناب و تکرار نیندیشید
دیگر باره در ذکر احوال ایشان کرده دیگر یکتاش سلطان که پسر محمد خان موصلو و برابطه خویشی کسندیل خان داشت
حسب الالتماس مشار الیه مرتبه امارت و لقب سلطانی یافته در سلک امرای شیروان منتظم گردید دیگر قبرد سلطان
مقدم و اخی سلطان جاگرلو و علیخان سلطان شمس الدینلو و پسر داود محمود و علی سلطان ارشی و قورچی از غلامان
موکب همایون بر حسب موافقت او مامور شدند چون این جماعت از معبر قوین الی آب کر که در نزدیکی گنجه است عبور نمایند
گرد از ملاحظه آسیب رومیه گنجه و شیروان مقرر شد که ذوالفقار خان قرامانلو از اردبیل و حسین خان زیاد اغلی
از ارس بارباقشون و لشکر خود تا کنار آب کر موافقت کسندیل خان نموده ایشان را بسلامت از آب گذرانیده عود نمایند
و ایشان بتخت دار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت سلطان اولیا و مشایخ کرام قدس الله اسرارهم مشرف
گشته از ارواح مقدسه آن بزرگان دین و پیش قدمان شاه راه یقین استمداد همت کرده با موازی دو سه هزار کس
از طوایف قزلباش که فراهم آمده بود روی توجه بمقصد آوردند ذوالفقار خان و حسین خان با امرای شیروان متوجه کر شدن
مقرر خود شدند که از آنجا سپاه گرجی را الکا و ملحق گردانیده متوجه تسخیر ولایت شیروان گردند شرح احوال او و قضایایی
که در گرجستان و شیروان روی داده در وقایع سال آینده بتوفیق حضرت آفریدگار مرقوم قلم بدایع نگار خواهد شد بالجمله حضرت
اعلی شاهی در آن زمستان در بلده فاخره تبریز کامیاب دولت و عافیت بوده بعد از فراغ از تمهیدات مصالح ملکی و انتظام
مهام لشکرکشی و لشکرآرایی گشته داد و دهش خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف می نمودند و مقرر شد که بعد
از عساکر خراسان نیز در اول بهار متوجه آذربایجان گردند و در یورش سال آینده در موکب جاه و جلال باشند
و جغال اغلی چون در این آمد و رفت کاری نساخته دروغی چند بفروغ پادشاه روم عرض کرده بود بخاطر آورد که شاید
بگفتگوی صلح و صلاح کاری پیش رود سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب که بپایه سریر اعلی آمده رتبه خانی یافته بود دو
ساخت که کتابت باعتماد الدوله حاتم بیک و دیگر ارکان دولت قاهره نوشته که جمال ملاحظه سابق از طرفین ملحوظ بوده
باشد حضرت اعلی روی توجه بجانب عراق آوردند و از اموری که از هر دو طرف صدور یافته اغماض نموده امری بود

دور از کار و آرزوی بود خارج از دایره عقل و اختیار جمعی از کوته نظران بسبب همت بنابر آسودگی خاطر و فراغت طلبی
گفتگوی صلح به نظریق اظهار میکردند که در دار السلطنه تبریز محالی که در آن طرف آب ارس واقع است بحیطه تصرف
در آمده متصرف قزلباش گذاشته مصالحه نمایند و محال آن طرف آب از ایشان بوده از جانب قزلباش متعرض نشوند
زده و حاصل بین الجانبین رودخانه ارس شود [illegible] مهمات فکر جانان دیگر و سودای عاشق دیگر است
همت بلند شاهی و نهمت ارجمند پادشاهی مصروف بر آنست که کل ممالک و بلاد قلمرو شاه جنت مکان علیین آشیان
که در حین مصالحه آنحضرت با سلطان سلیمان خواندگار روم داخل سنور قزلباش بوده بسبق دستور در حیطه تصرف آورده
نیم ذرع از زمین دایر و بایر متعلقه شاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارد تا ممکن و مقدور است بر سر آن تلاش نماید
و جواب کتابات به نظریق نوشته شد اما مقدمات که مسطور گشت جمعی از هرزه درایان بیهوده که با سلیمان بیک زبانی
گفتگو نموده و جغال اغلی که هنوز از باده خمار افزای نخوت و پندار کیسه گرم بود دیگر باره سلیمان بیک را تکلیف کرد
که کمر [illegible] دیگر کس فرستاده اظهار مقدمه سابق نماید و در [illegible] جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف احدی از مقربان
و مخصوصان بساط عزت اراده اظهار این حکایت نیست در باب این گفتگوها استدلال نمودند که جغال اغلی باصحاب
رای و حسن تدبیر شهرت کاذب کرده او را اصلا از خرد بهره نیست القصه چون اراده و تقدیر ملک قدیر نوعی دیگر بود اثری
بر این مراسله در آمد و رفت طفلانه مرتب نشد از جانبین تمشیت این مهم حواله بمشیت الهی شد که از نهانخانه غیبی چه
صورت روی نماید و قلم تقدیر حق قدیر چه بسان چهره مقصود گشاید از سوانح او اوایل سنه میرزا [illegible] شیرازی
که مستوفی الممالک شده بود کما ینبغی از عهده این امر خطیر بیرون نتوانست آمد و او چون در محاسبات گیلان [illegible] چند
زده و سهو و نسیان از مال دیوان فروگذاشت کرده بود که میرزای عالمیان آمده عرض کرد و ذره ای بی شعوری او بر
پیشگاه خاطر اقدس پرتو ظهور انداخت او را عزل فرموده در اول سال ئیلان ئیل اربع عشر و الف آن منصب عالی
بمیرزا قوام و میرزا حسن کفرانی اصفهانی که از اعاظم اکابر و اهالی آن دیار است و در ایام حکام در هرات بشغل [illegible]
یافت و او کسب علم سیاق از آقا شاه علی دولت آبادی که استاد المحاسبین بود نموده در آن فن شریف کمال
مهارت دارد وقایع سال میمنت مآل تنگوز ئیل ترکی موافق سنه ثلث عشر و الف و بعضی از وقایع اربع
عشر و الف که سال نوزدهم جلوس شاهیست نوروز عشرت افروز این سال همایون فال در روز دوشنبه غره شهر
ذیقعده الحرام سنه اربع و عشر و الف اتفاق افتاد یعنی نیر اعظم و عطیه بخش عالم که اهتزاز ریاض جهان و طراوت عالم
جان از فیض تربیت اوست ببرج حمل شرف انتقال نموده بحکمت کامله صانع جهان آرا فسحت سرای جهان گلشن
احوال جهانیان از فیض بهار و لطافت ازهار طراوت و تری و زینت بی اندازه یافت حضرت اعلی شاهی در دار السلطنه تبریز
آن روز طرب انگیز را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بلوازم جشن و سور و مراسم شادمانی و سرور اقدام فرمودند و بزم
خسروانه بهجت افزای خلایق بود و امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزرا و مقربان بارگاه فلک مدار و اعیان
سپاه که در آن وقت در موکب حضرت بودند هر یک علی قدر مراتبهم پیشکشهای نوروزی خود و امرا و حکام سرحدهای

ممالک از نظر اقدس گذرانیده بنوازشات ارجمند سرافرازی یافتند در همین روز فیروز ملازمان امیرگونه خان قاجار که رجب
فرمان در النجق نخجوان اقامت داشت آمده خبر جنگ او با محمد بکلو سنجق رومی و انهزام یافتن او از عساکر منصوره و نشر
از جمله غنایم و اختر مهمای مخالفان چند راس اسب و چند قبضه تفنگ که لایق سرکار همایون اعلی بود آورده بنظر اقدس گذرانیدند
شرح این سانحه آنکه محمد بکلو خود را از نخجاعان بدرکار هشیار دو از جانب سردار رتبه امارت یافته با فوجی از ابطال رجال
ایروان و کوکچه و الکند و آمده بود که با جنود قزلباش که در الکند و توقف نموده باشند مقاومت نموده دستبردی نمایان
نماید و در الکند و منتظر فرصت بود در خلال این احوال از جنود رومیه قجر پاشا و مصطفی پاشا با گروه انبوه و دیران گراد
از روان بعزم بهم زدن احوال امیرگونه خان و اراده آمدن نخجوان نموده امیرگونه خان از ورود این خبر آگهی از لشکر
قاجار و امرای آن چمن و جمعی که بکومک او تعیین شده بودند ناگزیر آب ارس رفته بود با نشانان مذکور از دلیری بائی ثبات
پیش نهاد امیرگونه خان خوفناک گشتند جرات آمدن کرده فسخ عزیمت نموده امیرگونه خان خاطر از ممر مخالفان جمع کرده
عنان عصوب مراجعت آنکه محمد بکلو از رفتن امیرگونه خان خبر یافته بخیال آنکه بجد و النجق آمده تاخت و غارت … نماید با فوجی از ابطال رجال و گروه لوند و مردم طاغی باغی تا حدود نخجوان آمده امیرگونه خان اکثر مردم خود را که …
داشته پیش انداخته خود متعاقب با معدودی می آمد و چون میدانست که محمد بکلو در حوالی سکره و همراه در کمین کرده
منتظر است چند کس را برسم خبرگیری بسمت ایروان فرستاده بود که مبادا غافل سر راهی بجا زبان گیر دانسان بجند نفر
از قراولان اردو دو چار شده چون اندک مردی بوده اند با آنکه در آئین سپاهیگری خبر گیرانرا تا ضرورت نشود از جهت
محاربه جنبت راکب جهل و غرور گشته بر ایشان تاخته در هم آمیختند و آنجماعت با این خار بیان عنان جهالت داده
بحیله وری و روباه بازی جنگی کرده لحظه ایشان را بخود مشغول کرده تا آنکه سپاهی از عقب نمایان شده اند و دران معرکه
در میان گرفته فیما بین جنگی عظیم در پیوست گروهی از آن مردم در آن معرکه ضایع شده و چند نفری جنگ کنان و زخمدار بیرون
رفته خود را با امیرگونه خان رسانیده حقیقت حال اخبار نمودند و همانلحظه طلیعه لشکر مخالف بتر ظاهر میشود امیرگونه خان با
آنکه استعداد جنگ نداشته و اکثر مردم او پیشتر رفته بوده اند چنانچه اسبان سواری و کوتلهای او را برده بودند خبر کار
لایق نام و ناموس ندیده با فوجی قلیل که همراه داشت قدم در معرکه کارزار نهاده فیما بین جنگ در پیوست و محمد بکلو با گروهی
انبوه جلوریز بمعرکه استیز رسید … جنود قزلباش شکست داده امیرگونه خان مشاهده آن
حال نموده توکل بر عنایات قادر ذوالجلال کرده خود با امرای رفیق و مردمی که در برابر داشت عنان بکران بمحاربه اعدا انعطاف
داده فیما بین نیران قتال و جدال اشتعال یافت و گروه مخالف … اظهار ساخته بسیاری از دلاوران لشکر
قزلباش را زخمدار کردند چنانچه مقصود سلطان کنگرلو زخمدار گردید و با اسب سواری امیرگونه خان چند زخم رسید
علی هذا القیاس نزدیک بآن شده بود که چشم زخمی رسد از مؤیدات دولت قرین سعادت مقرون شاهی که همیشه
قرین حال مقتبسان این سلسله ابد پیوند است چند نفر از ملازمان امیرگونه خان که پیشتر روانه النجق شده بودند از
دیر آمدن خان متزلزل خاطر گشته بملاحظه آداب نوکری باز گردیده خبر رفتن او را بسمت ایروان شنیده نظری … ثبت

سپرده بسرعت برق و باد خود را در هنگام گرمی معرکه مقابل آقای خود رسانیدند و از آنجمله جلوداری که اسب کتل
همراه داشته در وقتی که اسب سواری خان از شدت زخمها و بسیاری تک و دو از کار مانده بود رسیده
امیرگونه خان این لطیفه غیبی را از امارات فتح و علامات ظفر دانسته بر جنیبت آسوده سوار شده با فوجی که
در آن وقت حاضر شده بودند بر صفوف اعدا تاختند و آثار غلبه ظاهر ساخته مخالفان از آن جرات غالبانه و حملهٔ دلیرانه زبون
کومک تفرس نموده تاب مقاومت نیاورده شکست یافتند و روی بوادی هزیمت آوردند و جنود قزلباش تعاقب
نموده اکثران مدبران طعمهٔ شمشیر آبدار و برخی اسیر و گرفتار گردیدند و محمد بکلو شکسته و مخذول بیرون رفت و غنیمت
موفور بدست سپاه منصور در آمده کامیاب ظفر و اقبال عنان عصوب النجق انعطاف دادند و این جنگ معظم
کار نمایانیست که امیرگونه خان را در آن اوقات دست داده و مردانگیها از و بظهور رسیده در میان دوست و دشمن
علم آوازه گردید **شرح آمدن رومیه و اکراد بخوی و مرند و توجه رایات منصوره بصوب تبریز و قضایای که در آن اوان**
از قضایایی که در اوایل اینسال روی داد آمدن جنود رومیه و اکراد است بخوی و حدود مرند
شرح این واقعه آنکه چغال اغلی سردار سنجق بیکیان اکراد و جمعی رومیه بتاخت خوی و مرند مامور ساخته مصطفی پاشا
از امیران حضرت اعلی که در خطه عطر آمیز تبریز اقامت داشتند و از آنجا تا مرند که یکمرحله است بیشتر یلغار الحضرت
اندیشه نموده خود در خوی توقف کرده امرای محمودی و سایر اکراد را که مقدم ایشان سلیمان بیگ محمودی حاکم خوشاب
بود بمرند فرستاد و جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقه بخدمت اشرف عرض نمود
و حضرت اعلی همانلحظه که خبر رسید الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار را با فوجی از قورچیان بمدافعه آنگروه فرستادند و آنطایفه
در کمال سرعت … مرند رسیده دو سه محل را غارت کرده دواب و غنایم آن محال را رانده چند نفر از رعایا را اسیر نموده
فی الفور بازگشتند جمشید سلطان چون از سمعی آگاه شده مدافعه ایشانرا سهل و آسان شمرده مقید برسیدن کومک
نشده با سیصد نفر از مردم خود تا قریب شش فرسنگ تعاقب ایشان نموده چون سپاهی غارتگران
دست از غنایم و اسیران باز داشته همه را یکجا گذاشتند جمشید سلطان از مسلک حزم و دور اندیشی که جزو اعظم
سپاهیگری است دور افتاده فرار نمودن آنگروه را حمل بر ضعف و زبونی کرده از غایت جهالت و بی باکی جوانان عمر
هنوز سیلی روزگار نخورده اند آنرا شجاعت و دلیری نام نهاده تا سه فرسنگ دیگر بعزم گوشمال آنگروه تک و دو نمود مصطفی
پاشا و سلیمان بیگ با جمعی کثیر در آنکنده … ایستاده منتظر مردم پراکنده خود بودند از آمدن جمشید سلطان با آن قلیل تا مردم
آگاه گشته روی بمحاربه آوردند و او نیز با وجود کمی لشکر بی آداب جنگ مبادرت نموده یکبار خبردار میشود که لشکر مخالف
اطراف و جوانب او را فرو گرفته اند اندکی از غفلت و مدهوشی بهوش آمده چاره بجز فرار نمی یابد تا بزور بازوی شجاعت
مردانگی خود را از مهلکه بیرون انداخته راه فرار پیمودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر نمودند و جمعی از مردم او در آن
قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیه السیف شکسته و پریشان بمرند رسید و در حین ورود قورچی باشی با او زبان
عتاب و خطاب سرزنش کرد و چون قضیه بیان مترتب نبود باز گشته بخدمت اشرف شده در هنگامی که حضرت اعلی

در میدان سعادت آباد بچوگان بازی مشغول بودند امیرگونه خان آمده عرض نمود او را بمکتوبی که یکی از دوستان او نوشته بود
رسانید مشعر برآنکه محمد پاشا و مصطفی پاشا که قبل ازین اراده نموده بودند که بسر امیرگونه خان روند درآن وقت عزیمت
نسبت درینوقت عزیمت را تصمیم داده روانه اند حال قریب بکنار آب رسیده اند بخاطر انور خطور نمود که از
تبریز ایلغار نموده از عقب آن لشکر روانه شوند از پیش امیرگونه خان و از پس عساکر منصوره موکب همایون ایشان را
گرفته سزای آن قوم در کنار رود ارس بنهند فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت دستبردی عجیب بود القصه حضرت اعلی
اعتنا بر مضمون مکتوب [illegible] کرده چون در عالم سپاهیگری درینگونه عزیمتها تاخیر موجب [illegible] حالت پای عزیمت
در رکاب سعادت آورده بسرعت برق و باد روانه مقصد شدند چون بقصبه طسوج و حوالی سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان
از آن بیرون آمده از ایلغار حضرت اعلی و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف اند اندیشه کرده مصلحت ندیدند که از آن معسکر
سردار [illegible] دور شوند فسخ آن عزیمت کرده [illegible] بازگشتند چون عساکر منصوره از تبریز بیرون آمده مستعد یورش بود
بسرکردگی قورچی باشی بتاخت ولایت الباق که حاکم او از سنخ روم بود فرستاده نفس نفیس در آنجا چند روز در شکار
شکار پرداخته بمقر دولت بازگشتند و عساکر ظفر مآل از قلل جبال صعب المسالک که [illegible] گذشته اکثر
مراکب وهم و خیال را عبور محال مینمود به نیروی اقبال گذشته الباق را تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند و بسیاری از
از نساء و صبیان کفره نصرانیه که با جنود مسلمین و غازیان نصرت قرین بمحاربه پیش آمده خرق ذمه نموده حربی شده بودند
اسیر ایشان شد تا سرحد جوار رسیده بود اسیر کرده مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند

ذکر قضایای گرجستان و شیروان و محاربه کستندیل خان با رومیان و ظهور بعضی امور در اوقات شاهی

در طی قضایای سال گذشته مرقوم قلم بدایع نگار گردید که ایالت و دارائی ولایت شیروان نامزد کستندیل خان شده
او را با جمعی امراء عساکر از مرافقت الکسندر خان روانه گرجستان فرمودند که از آنجا بتوفیق الله تعالی بنوعی که تمهید یافته
بر سر شیروان روند بعد از آنکه بگرجستان رسیده چند روز از رنج راه آسوده هر چند کستندیل خان حرف لشکر [illegible]
بمیان آورده پدرش تغافل ورزیده اصلا متوجه سرانجام کار نمیشدند و گرگین میرزا نام پسری داشت که ولیعهد
پدر بود او اصلا راضی نبود که کستندیل خان را با آنکه شرف اسلام داشته قرب جوار و اقتداری بهم رسد
[illegible] تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانیدند و امرای قزلباش را طاقت توقف نمانده از معاودت [illegible]
شدند و چنان معلوم شد که الکسندر خان و گرگین میرزا منتظر اند که فیصل مهم جنود قزلباش و سردار روم در شیروان
چه صورت خواهد داشت و غلبه از کدام طرف خواهد بود بمقتضای وقت عمل نمایند قزلباشیه بی باکی آغاز نهاده
روزی کستندیل خان با امرای قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل پدر آمد و برادر را [illegible] طلب نموده در باب
توجه شیروان سخنان بمیان آورده درشتی آغاز نهاد و هر چند کستندیل خان ازینمقوله گفتگو کرد الکسندر خان [illegible]
چند [illegible] داد و او را در مجلس گذاشته بخلوتخانه خود رفت و گرگین میرزا نیز بشیوه پدر عمل نموده روی بجانب
منزل خود آورد کستندیل خان ازین طرز سلوک و تغافل طاقت طاق شده از عقب برادر [illegible] رسیده

الباق

زبان کرجی سخنان درشت بزبان آورده او نیز توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشوده کستندیل خان با او [illegible]
شد که شمشیر خونریز از نیام انتقام برآورده بر او زده در طرفة العینی باتمام کارش پرداخت و از آنجا بازگشته [illegible]
میرزا رفت از امرای شاهمیر خان و علیخان موافق همراه بخلوتخانه پدرش آمده [illegible] جمعی
قزلباشیه در بیرون توقف نموده اند او بزبان کرجی بمکالمه آغاز نموده پدر با او بزبان سفاهت دشنام گفت و درین اثنا از
قضیه گرگین میرزا خبر یافته و فریاد برآورده با نوکران کرجی [illegible] قتل امرای قزلباش نمود علیخان [illegible] شمشیر [illegible]
انداخته شاهمیر خان باتمام کارش پرداخت دو سه نفر از نوکران که معاودت الکسندر خان شمشیر کشیده بودند از جام
شربت چشیدند و قزلباش بر سر کستندیل خان و امرا جمعیت نمودند نوکران کرجی دیدند که الکسندر خان و گرگین میرزا
هر دو کشته اند و چهار پانصد نفر کرجی در آنوقت حاضر بودند از عهده کستندیل خان و امرا بیرون نمیتوانستند
آمد جز اطاعت و انقیاد چاره ندیده همگی سر بخط فرمان کستندیل خان نهادند و او [illegible] را متصرف شده
در گرجستان فرمانروای مستقل گشته لشکر [illegible] علوفه و مرسوم داده سرانجام یورش شیروان نموده با جنود قزلباش
و لشکر کرجی که قریب دو هزار نفر بودند روانه جانب شیروان شد و این سانحه حیرت بخش غیرت افزا در اوایل سال [illegible]
[illegible] القصه چون کستندیل خان قدم در ولایت شیروان نهاد اکثر اهالی و اعیان اطاعت فرمان قضا جریان کرده
مطیع و منقاد کستندیل خان گشتند شاهمیر خان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بودند در حدود قبله با محمد امین پاشا
حاکم آنجا جنگ کرده او را شکست دادند و محمد امین پاشا با جمعی رو بفرار نهاده [illegible] رسید بقیة السیف بقلعه در آمده قلعه
قبله را محاصره کرده نردبانها و اسباب قلعه‌گیری ترتیب دادند و چون خبر آمدن کستندیل خان بمحمد پاشای ولد جغال
اغلی بیگلربیگی شیروان رسید عساکر رومیه را که در اطراف و جوانب بودند بشماخی جمع نموده با توپ و عرابه باستعداد
جنگ از شماخی بیرون آمده و کستندیل خان جمعی را بر سر قلعه قبله گذاشته با بقیه سپاه عنان بمحاربه اعدا تافته
در کنار رودخانه اقسو تلاقی فریقین روی داده فیمابین آتش حرب و قتال اشتعال پذیرفت رومیان در اول حال لشکر قزلباش
را زیاده وقعی ننهاده داد جلادت میدادند و بعضی [illegible] کرده دست راست و دست چپ زور آورده [illegible] رسانیدند
نزدیک بآن رسید که بافواج قاهره چشم زخمی رسد جنود قزلباش تکیه بر الطاف الهی و نیروی دولت شاهی نموده با لشکر
قول کمیت جلادت و دلاوری در میدان کارزار بجولان در آورده دلیرانه بر صف سپاه اعدا تاختند و امرا و لشکریان دست
راست و دست چپ که راه انهزام پیموده بودند عطف عنان نموده بطرفة العینی سلک جمعیت ایشان را متفرق
ساختند و شکست بر ایشان افتاده محمد پاشا و امیر جغال اغلی پریشان و بد حال عنان از معرکه تافته روی بهزیمت
نهاده جنود ظفر ورود تعاقب ایشان کرده خلقی نامعدود از جنود رومیه بر خاک هلاک انداختند چنین اتفاق افتاده بود که
محمد پاشا در پیش کستندیل خان افتاده او را [illegible] دریافته که محمد پاشا است و نزدیک بآن رسیده بود که نوک
سنان [illegible] خفتان او رسد و در اثنای گیرودار بزخم تیری مجروح گشته خود را از آسیب زخم باز مانده [illegible]
مقدم مقداری مسافت تعاقب او میکرد چون گرفتاری او بتیغ قضا بقلم تقدیر تحریر نیافته بود قزلباشیه [illegible]

و کسندیل خان زخمی شد عثمان از نهایت کر یکان کشید و بحج تمام مشغول گشتند احمد و پاشا جان صلابت از معرکه
بیرون برده با بقیة السیف بقلعهٔ شماخی در آمده اسباب قلعه داری مرتب ساخت و باستحکام برج و باره پرداخته جمعی
که بمحاصرهٔ قلعه مانده بودند توقف کرده در اثنای انهزام رومیه بمعرکه رسیدند موازی دو سه هزار نفر از رومیه درین محاربه
مقتول شدند مستحفظان قلعه از انهزام جنود رومی و غلبهٔ لشکر قزلباش خبر یافته قلعه خالی کرده فرار نمودند و همچنین
کوتوالان سایر قلاع دست از محاربت کشیده بشماخی جمع شدند و سوای قلعهٔ شماخی و باد کوبه و دربند قلعهٔ دیگر در تصرف
رومیه نماند و کسندیل خان بنوعی که در خدمت اشرف تمهید یافته بود جهة امرا محل بمحل الکا تعیین نموده جمیع اهالی و اعیان
شیروان مطیع و منقاد گردیدند و حقایق حالات گرجستان و شیروان از آنجا که گذشت مصحوب سر عثمان بپایهٔ سریر اعلی
نمودند و در دار السلطنهٔ تبریز بخاکپای شاه دانی بنوازش در آوردند و متعاقب ملازمان او آمده سرهای قتیلان و
دوازده هزار الاغی که عبارت از راجستند چند نفر زنده بدرگاه معلی آوردند و حسب الامر اشرف غلامان گرجی
و جرکس استقبال نموده سرهای مقتولان و گرفتاران و رایات مرکوره را در میدان صاحب آباد بنظر اشرف در آوردند
و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از جایزه و خلعت و انواع تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر مرصع اسب تازی
با زین و لجام مرصع و دیگر تشریفات لایقه جهة او و امرای رفیق فرستادند و کسندیل خان چند روزی بجهة معالجهٔ زخم
توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام یافت بسر شماخی آمده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت و چون اسباب قلعه‌گیری
آماده نداشت یراق توپ ریزی و سرب و باروط و سایر ضروریات با چند نفر توپچی از درگاه معلی طلب داشت
و از درگاه جهان پناه ابو تراب بیک توپچی با عملهٔ او آنچه ما یحتاج الیه آن کار بود فرستاده شد مآل حال او عنقریب
رقم پذیر کلک وقایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر قلعهٔ حسن در دار السلطنهٔ تبریز و توجه ابد نصرت آیات بقصد زیارت دار الارشاد اردبیل

بر ضمایر هوشمندان انجمن معنی آرایان صحایف
هوشمندی پوشیده نماند که در آئین سلاطین روم و فرمان فرمایان آن مرز و بوم ملک داری را ترتیب قلاع و تعمیر
حصارهای سپهر ارتفاع منوط و مربوط گردانیده در جمیع شهرها و قصبات و ولایات که بحوزهٔ تصرف و تسخیر ایشان در آمده
قلعه را ترتیب داده عمارت دار الامارت و قاعده و قانون که در سلسلهٔ عثمانی متعارف است چنین بوده استحکام میداده‌اند و در
آن طایفه جزو اعظم ملک داری ترتیب قلاعست و محلی تا قلعه نداشته باشند او را از محروسهٔ خود نمی شمارند و در حینی که
قلعهٔ تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت رای جهان آرای اشرف اعلی اقتضای آن کرد که چون در زمان شاه
جنت مکان علیین آشیان در تبریز قلعه نبوده قلعه را که رومیان ترتیب داده در آنجا عمارات عالیه بوقوع آمده
که آثار ابنیهٔ رومیان در آن شهر باقی نماند بنا بر آن اثری از آثار آن نگذاشته درین اوقات چنین معلوم شد که در دیار
رومیه را اگر او هم گور منگنه دو که اگر طبقهٔ قزلباش را درین دیار علاقه‌ای بود قلعهٔ تبریز را خراب نکردندی و معمور و چنین
ویران می ساختند و مقصود ایشان از این حرکت جز قلع و قمع و ویرانی نیست خراب کردن ایروان و نخجوان
و فرستادن رعایا از آنجا بعراق دلالت بر صدق این معنی می نماید و از ظهور این حال و گفتگوی ارباب خلاف تزلزل

باحوال لشکر آن ملک راه یافته خاطر اهل تبریز اطمینان تمام نمی یافت بنا برین مقدمه رای عقده‌گشای اشرف که مفاتیح
ابواب سعادت و مقالید کنوز دولت است اقتضای آن کرد که بمصلحت جمهور قلعهٔ تبریز را مجدداً تعمیر نموده استحکام
تمام دهند که هم موجب فتح عقیدهٔ ارباب خلاف باشد هم باعث اطمینان قلوب مردم شهر تبریز و نواحی گروه منجمان دقیقه‌شناس
ساعتی سعد بجهة بنای قلعه تعیین کردند و در روز بیست و هفتم شهر ذی حجة الحرام مطابق سنه اربع و عشره و الف حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بنفس نفیس متوجه آن کار شده طول و عرض قلعه و بلندی و پهنای حصار و عدد ابراج را قرار داده
چهار دروازه تعیین فرمودند و اطراف آن را بربع در آورده بر امرا و اعیان سپاه و قورچیان و غلامان و سایر عساکر منصوره
و مردم شهر و نواحی قسمت نموده فرمان بران بر طبق رای فرمانده زمان گشته شروع در کار کردند خاطر اشرف بر آن متعلق گشت
که تا اتمام قلعه بدار الارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت سلطان الاولیا و مشایخ عظام و اجداد عالیمقام فردوس
احترام مشرف گشته از ارواح مقدس آن برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد همت کرده بار دیگر بدفع اعادی پردازند
و درین عزیمت عظمی در بیست و پنجم ماه مذکور متوجه آن مکان پر سرور گشته بدان مطلب اعلی فایز گردیده و خدام رفیع مقام
آن روضهٔ فردوس احترام را بنوازشات ارجمند مبتهج و مسرور گردانیده صلات و صدقات بمستحقان و سایه‌نشینان آن

السالکین

اهر و مشکین عزم نموده بسعادت زیارت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره استسعاد یافتند در روز
بیست و دویم شهر محرم الحرام سنه خمس و عشر و الف در ضمان امان حضرت ملک منان بدار السلطنهٔ تبریز رسیده
امرای نامدار و ارکان دولت سپهر مدار که بترتیب و تعمیر قلعه مامور بودند الحق در آن کار سعی نموده در عرض … روز
باتمام رسید که تا معماران قضا و مهندسان قدر بنای قلعه ازرق سپهر نهاده اند برج … کنگره‌های …
استحکام داده اند قلعه‌ای باین استحکام و متانت بدین زودی اتمام نیافته و خندق عمیق … نموده آذوقه
و یراق دو ساله از توپ و تفنگ و باروت و هیمه و نفط و امثال ذلک تعیین نمودند و الحق این تدبیر صایب رای ثاقب بود
بر رومیان و امرای اکراد و مردم دور و نزدیک ظاهر شد که جنود قزلباش و … آسمان …
… و سخندانان عصر چند تاریخ خوب در باب اتمام قلعهٔ تبریز یافته در سلک … انتظام داده اند از آنجمله جناب
… تاریخ یافته در قطعه مندرج ساخت قلعهٔ تبریز چون اتمام یافت دیده
دین را … شد باعث امنیت تبریز گشت این شد تبریز از آن تاریخ شد مسود اوراق را بخاطر رسید
که تاریخی فکر نماید و درین اندیشه سر بزانوی تفکر داشت خرد خورده‌بین و طبع انصاف گزین بچراغ بینش
دل افروخته این معنی را روشن ساخت که قطعه در وصف تاریخ و مدح قابل در رشتهٔ نظم در آورده بود اگر قوافی مجهول
واقع شده باشد در قطعه و قصیده استادان سخنور جایز داشته اند و خلاق المعانی از این قبیل بسیار گفته

شاه عباس شاه والاجاه ؛ خسروی اساس نهاد در تبریز ؛ قلعه ساخت همچو سد سکندر ؛ با سپاهان او همه خونریز
طرفه حصنی رفیع بنیادی ؛ که نه کسری نهاد و نه پرویز ؛ قلعه مثل فلک گردون ؛ سخت بنیان چو رای اهل تمیز
کرسیش … ؛ … اندران مجال ستیز ؛ بهر تاریخ فکر میکردم ؛ طبع از زیرکی نمود انگیز ؛ …

ای ناودان آبرو و بهر انبیا نه مرز ⁂ نورانیمعی از سپر اچه غیب ⁂ تافته در ضمیر گهر آمیز ⁂ گشت ملهم بخاطری
که بود ⁂ معنی از جام فکرتش لبریز ⁂ طوطی طبعش از سخندانی ⁂ بهر تاریخ گشت شکر ریز ⁂ چون بپرسیدمش
ازان تاریخ ⁂ هاتفی گفت این بشد تبریز ⁂ بعد ازین لب ازین حدیث ببند ⁂ دست بردار و در دعا آویز ⁂
تا بود ثبت بر صحیفهٔ دهر ⁂ شرح تاریخ خیر و پرویز ⁂ عمر و دولت قرین جمشید و عهد ⁂ تا جهان باد تا بر ساعت خیز

ذکر فرستادن جیوش دریا خروش قزلباش بجانب خطهٔ وان و بر سر جغال اغلی سردار روم بسرکردگی اللهوردی خان

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از تعمیر قلعهٔ تبریز فراغت یافت و لشکرهای اطراف به
درگاه ملک مطاف معلی جمع آمد نزار اده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که چون در سال گذشته جغال اوغلی
صرفه در محاربه رومیان ندیده و جغال اغلی بازگردیده مقهورانه در وان نشسته متوجه تبریز است توقف چهار
ماه و قبل ازانکه او حرکت نماید گروهی از نجبا عان طوایف قزلباش را به سر او فرستند که اگر محصور گردد و اگر
فرار نماید هر دو برهم زن هنگامهٔ اعتبار او گردد بنابرین عزم لایق که جیوش دریا خروش موکب اقبال را بسرکردگی
اللهوردیخان بدانصوب فرستادند و خان مذکور باتفاق امرای عالیقدر خصوصا ذوالفقار خان قرامانلو
بیگلربیگی آذربایجان و گنجعلی خان حاکم کرمان و حسین خان حاکم قم و سایر امرای نامدار و قورچی و غلامان
نصرت شعار قریب سی هزار کس در کمال شوکت و اقتدار متوجه آنصوب گردیدند سردار از غایت کثرت و غفلت
مهوشان بادهٔ دولت و سپهر و در حرکت لشکر قزلباش را محال انگاشته منتظر بود که چون عساکر روم که بر خدمت او
مامور بود جمع گردند متوجه آذربایجان گردد و از مسلک حزم و احتیاط سپاهیانه دور افتاده با آنکه از تبریز تا وان
بیست روز رسیدند رومیه تا گمیتری لی بلدهٔ وان اطلاعی از لشکر بیگانه نیافته بودند چنانچه مردم ذوالفقار خان
که چرخچی سپاه منصور بودند چند کس را از جملهٔ طوایل و اسبان او که بعلف خوار آن راه چرانی نموده و از
امرای اکراد شیرازی سلطان محمود با چند نفر از برادرزاده و اقوام آمده بعسکر ظفر اثر ملحق شدند و دران قبایل
گرد و امرا و اعیان اکراد چنانچه شیوه و شعار اجداد ایشانست که بلطایف الحیل روز میگذرانند برسم رسل
و پیغام بازگشت نمودند و جناب خان بتر صلاح در اغماض دانسته تکلیف آمدن باو حتی صعقان نکرد القصه چون
عساکر نصرت نشان در گمیتری لی دران نزول سعادت نمودند جغال اغلی اطلاع یافت روز دیگر با جنود قزلباش داد
جنگ پرداخته چرخچیان را پیشتر فرستاد جوانان رو برافراز آراسته و آمادهٔ حرب و قتال روانه شده منتظر ظهور
سپاهی سپاه مخالف بودند جغال اغلی در آنوقت زیاده از پانزده هزار کس بر سر خود داشت و با این قلیل باید
مردم با قزلباش که در برابر ایشان بودند مقاومت نمیتوانست کرد بتحصن قلعه داری قرار داد و از شهر برون
نیامد اما بعضی پاشایان با جنود رومیه بعزم آنکه پشت بر دیوار بست شهر داده در سواد شهر حربی اتفاق افتد
بیرون آمده صف قتال آراسته و چرخچیان پیش فرستادند اما زیاده از یکفرسنگ از سواد شهر دور نشده
از انطرف پای جلادت پیش نهاده عساکر طرفین بیکدیگر تلاقی شده جنگ درپیوستند و از جانبین حملات

مبارزانه بظهور میرسید تا سپاه قول که سرداری اللهوردیخان استحکام ظاهر شده بود رومیان دست و پای
میزدند بعد ازانکه قول نمایان شد و آواز کرهنای و نفیر کوس مبارزان معارک رسید چرخچیان سپاه منصور
جلوریز بر سپاه مخالفان تاخته صف اعدا را از یکدیگر پاشیدند شکست بر جنود رومیه افتاده تیغ آتشبار در معرکهٔ جان
گداز سرافشانی مینمود عساکر نصرت قرین به نیروی دولت و یمن اقبال از توپ و تفنگ رومیه احتراز ننموده مردانه
دار میکوشیدند چنانچه چند نفر را در روی تخته پل و کنار خندق دستگیر نمودند قریب دو هزار کس از رومیه در هجوم که
بقتل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه خصوصا خداوردی آقا متفرقه آقاسی که از معتبران و سروران دولت عثمانی
بود با یکی پاشای دیگر اسیر و دستگیر شد عساکر نصرت نشان از نیروی اقبال شاه جهان فتح و ظفر اختصاص یافته اردوی
قزلباش در حوالی شهر و مکان مناسب فرود آمدند و اللهوردیخان در برابر سردار رومیان سراپرده و بارگاه به
اوج ماه افراشته امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار خیام نصرت انتظام نصب نموده سایه با هنای ظفر افراختند
روز دیگر چنین معلوم شد که محمد پاشای اوکوز مشهور با جمعی از جنود رومیه و لشکر سواس و غیره که قریب دو هزار کس
بطرف وان می آیند که بسردار ملحق گردند اللهوردیخان قرچقای بیک با جمعی از غلامان و غازیان بر سر آن گروه
فرستاد و جنود اقبال در شش فرسخی وان بآن گروه تلاقی دست داده شعلهٔ آتش قتال اشتعال یافت و
بنیروی دولت قاهره شکست بر کتاب اعدا افتاده جمعی کثیر مقتول و برخی دستگیر شدند و محمد پاشا زخمدار و
گرفتار گردید چون زخم مهلک داشت درگذشت و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود نموده باردوی امرا ملحق شدند
و در آنروز که قرچقای بیک از اردو بیرون میرفت رومیان مشاهده نموده بودند که لشکر بسیار از اردو بیرون رفت به
تصور آنکه غارتگران بغیبانی تاخت و غارت سوار شده و بر سر سردار قزلباش کسی چنان نیست بهیأت اجتماعی از
شهر بیرون آمدند و تفنگچیان را در عقب دیوارهای باغات سواد شهر باز داشتند که طایفهٔ قزلباش پای جلادت
پیش نهند بزخم گلولهٔ تفنگ ناچیز گردند از ینجانب خود لوازم حزم و احتیاط مرعی بود قراولان جنود اقبال مستعد جنگ
و جدال و آمادهٔ حرب و قتال بودند و خلق نامعدود از طوایف قزلباش درین روز بمعرکه کارزار روی آورده حربی صعب
اتفاق افتاد رومیان تاب صدمات دلیرانهٔ قزلباش نیاورده پشت بمعرکه داده روی بشهر و قلعه آوردند و جنود
اقبال مخالفان را تا کنار خندق دوانیدند و چون در آمدن رومیان در هنگام گریز از یک دروازه راه نیافتند از کنار خندق
روی بجانب دروازهٔ دیگر آوردند عساکر نصرت نشان فرصت غنیمت شمرده با آنکه از بالای برج قلعه در عقب دیوارها
گلولهٔ تفنگ تفنگچیان بر مثال تگرگ میبارید اصلا ازان نیندیشیده کارزاری عظیم بوقوع پیوست خلقی کثیر از رومیه
از دروازه تا شهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم اردو و بازار از میانهٔ باغات و دره‌های حوالی شهر قریب بچاه نفر
رومی را که در گوشها خزیده بودند گرفته آوردند و بپایا سر رسیدند و در معارک از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته
باشد ضایع نشد و زیاده از ... کسی از سپاه ظفر پناه نرسید و رومیه راه گریز و قدرت بیرون آمدن نمانده در قلعه بر رو
و سرداران ایشان ... دانستند که در توقف نمودن در ان خطا کرده بودند که محصور قزلباش گردند

باجود اندیشیده بکری بر آب زده کشتیها و سفاین کمبار دریاچه وان که یکطرف آن قلعه اتصال دارد آورده
با جمعی که مصلحت در مرافقت ایشان داشت بسفاین درآمده و کشتی اندیشه را در دریائی ساخته پوشیده و پنهان
بیرون رفت **ذکر توجه رایات ظفرپیکر از دارالسلطنه تبریز بجانب ییلاق خوی و مبانی نمودن قلعت**
کردن آن و عود بشاه (?) اکبر روی داد الله‌وردیخان حقایق حالات و محاربات که در آن سفر با رومیه وقوع یافت
بپایه سریر اعلی عرض نمود بعد از ورود اخبار فتح و فیروزی لشکر نصرت آثار رایات ظفر اقتدار از دارالسلطنه
تبریز بفیروزی و اقبال در حرکت آمد نهضت همایون متعاقب الله‌وردیخان و امرا و عساکر نصرت نشان بدان
الطرف واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن جغال علی از راه دریا در اردوی امرا شیوع یافت و بتجسس پوست
سنجاق ایل در حرکت آمده تا عادلجوز و ارجیش که احتمال بیرون آمدن او بود رفتند و در آنجا [illegible] از و پیدا نبود
و معلوم نشد که بکدام طرف رفته شرح رفتن و باز آمدن او در حین بسال عنقریب مرقوم قلم مشکین رقم گردد
مجملا الله‌وردیخان و امرا از حدود ارجیش عنان بصوب مراجعت انعطاف داده [illegible] بازگشته در
یورت سکمناباد از اعمال خوی بموکب مقدس همایون پیوسته منظور نظر التفات شدند و حضرت
اعلی چند روز بعشرت [illegible] و بشکار پرداخته موکب ظفرنشان تا [illegible]
چالدران که معرکه گاه پادشاه جم قدر سلیمان شان و سلطان سلیم فرمان فرمای ممالک روم بود جهت سیر
آنجا رفت چنانچه مولانا امیدی شاعر گوید — تفاوت در کارگاه کبریائی : فلک نظارگی سلیمی خطائی : توجه فرموده
و در آنمکان سرهای مقتولان معرکه اوان و گرفتاران معارک آن ادوار که بنیروی اقبال بدست آمده بود منظور نظر
و حلاوت آمد و دلاوریها که از دلیران معرکه دلیری در آن هنگام بظهور رسیده بود معروض عرض در آمده بود [illegible]
حیدر دانه اختصاص یافتند خندان آقا متعوده آقا [illegible] رابطه آشنائی و دوستی که با غازی گرای خان
داشت بنابر رعایت خاطر او پرسش و بخشش و نمایش یافته بحاکم قراجه داغ سپرده که بطریق مهمان نگاه دارد
که نزد غازیگرای خان فرستند و در آن ایام میمنت انجام که اردوی گردون شکوه در آن صحرا و کوه نزول سعادت
داشت رای جهان آرای اقتضای آن کرد که در بلده خوی که فی الواقع از لطافت هوا و عذوبت آب و طراوت
صحرا و بساتین که بهترین قصبات آذربایجانست بجهة آنکه در سر حد واقعند و مردم الکا که اکثر اوقات گرفتار
حوادث اند الحال از همه فرح‌بخش و دلگشا از ترتیب تعمیر باز مانده قلعه بنا شود که در نزول حوادث هنگام آن
فتور یکبار آن ملجاء و پناهی و آرامگاهی باشد در محل مناسب طرح قلعه انداخته قنبر بیک سپهدار ابانی استاد [illegible]
بسرکاری عمارت قلعه مامور گشته پیربوداق خان حاکم تبریز و جمعی دیگر باین خدمت مامور گشتند و در اندک روزی
قلعه ترتیب یافته ذخیره و یراق سرانجام یافت و کوتوالی قلعه به بیدی سلطان خنوسلو (?) رجوع شده و الکاء
خوی باو تفویض یافت و انتظام مهمات و اطمینان خاطر مردم گشته در جا و مقام خود آرام گرفتند از سوانح
عبرت افزا که در آن ایام روی نمود قضیه کشته شدن شیخ احمد آقاست مشارالیه یکی از اوساط الناس

طایفه [illegible] و از آغاز جلوس همایون شاهی ظل الهی بملازمت اشرف رسیده بخدمت شبانروزی
درگاه معلی خود را منظور نظر اعتبار گردانیده و حضرت اعلی آثار رشد و کاردانی و ضبط و ربط از ناصیه احوال او مشاهده
فرموده در اول حال ضبط [illegible] کتابخانه همایون رجوع شده در ازای خدمات سابقه داروغگی دارالسلطنه قزوین
باو شفقت شد و در آن هم از قساوت قلب که داشت دکان سیاست گشوده بازار خونریزی را رواج داده و دویست
سیصد نفر از مردم خونریز بر او جمع شده در حکومت قزوین [illegible] از اطراف و جوانب عراق حکمرانی میکرده
ملازمان خود را دستارهای سرخ بر سر نهاده بدین علامات در میانه قزلباش اشتهار یافته هریکی از ایشان از
جانب او بهر خدمتی مامور گشته بطرفی که میرفتند از بیم غضب او هیچیک از امرای عظام را قدرت آن نبود که خلاف
اراده ملازم بظهور آورد و جز اطاعت چاره نداشت و سیاست او بمرتبه رسید که چندکس از جماعتی که [illegible]
و جوانمردی گرفته بودند در میدان سعادت آباد قزوین زنده بسیخهای آهنین زده آتش افروخته کباب میکرد مجملا [illegible]
بیجانه و خیالی که حاکم عادل است بجهة سیاست جمکاران هر کاری که بر ایشان گماشته بود اگرچه اعمال و افعال او بر وفق
قانون عدالت نبود اما موجب خوف و بیم خلایق گشته اجامره و بی دولتان پای در دامن [illegible] کشیده از ارتکاب
امور ناپسند باز آمدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بهر خدمتی صعب که بی سیاست متمشی نمیشد باو رجوع میفرمود
القصه مرد غضب بود و چند گاه بخدمت ایشیک آقاسی گری حرم علیه عالیه قیام داشت آخر بپایه امارت رسید چون
بی اعتدالی او از حد اعتدال گذشته بود از آن گونه اعمال ممنوع گشت در این سفر با قشون آراسته ملازم رکاب اشرف
بود یکی از قورچیان ذوالقدر از اقوام فرخ بیک ایمور که از آدمیزادهای آن طایفه اند بر سر چاه غله با ملازمان او نزاع واقع
میشود و به شیخ احمد آقا میرسد از غرور نفس و عادت طبیعت فی الفور بقتل آن جوان مبادرت نموده اقربای او بخدمت اشرف
آمده تظلم نمودند حضرت اعلی فرمودند که در ایامی که او را حاکم و حارس مملکت فرموده بودیم بجهة سیاست جمکاران و ضبط
مملکت اعمالی که از او بظهور میرسید میگذرانیدیم حالا مدتیست از آن اعمال ممنوع است چگونه جرأت نموده بقتل شخصی که
در سلک قورچیان عظام انتظام داشته باشد جرأت نماید دیوانیان اعلی که به پرسش قضیه مزبور مامور شده بودند
او را معروض بر عفو خاطر ساختند او از عجب و غروری که داشت اعتراف نمود هرچند دیوانیان اعلی حقایق را تفتیش نمودند که
کدام ملازم تو بود بگو و منسوب ساز اقرار صریح میکرد که من کشته‌ام حقیقت بعرض اشرف رسید رای عدالت انتما
آن کرد که او را بدست اولیای مقتول دهند حسب الامر اعلی او را گرفته بدست خون طلبان دادند اما اصلا در خاطر او
خطور نمیکرد که آن جماعت جرأت اقتصاص نمایند چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود فی الفور اقربای مقتول بقتل او پرداختند
و موجب عبرت بیباکان [illegible] خلایق گردید تخته بیک ولد او را ضبط نموده که بخدمات مرجوعه قیام نماید دیگر از سوانح آن
ایام خبر فوت باقی خان اوزبک والی ماوراء النهر است که در یورت سکمناباد خوی رسید که باجل طبیعی در گذشته
بعالم آخرت شتافت امرای اوزبکیه بسلطنت ولی محمدخان برادر کوچکتر او اتفاق نموده او را در بخارا بر مسند سلطنت
و پادشاهی ماوراءالنهر و ترکستان نشانیدند **ذکر رایات جاه و جلال بصوب کوه شنبه [illegible]**

وقایعی که در این سنه روی داد

چون رایات جهانگشای اقبال چندگاه در
ییلاق حوالی خوی و صحرای دلگشای مشربات فرح افزا اخشت پرتو بهی از شدت گرمای باستقبال آورده و حوالی
شهر سرکشان و تادیب متمردان اکراد پیش نهاد همت والا شده بعضی از امرای اکراد محمودی که در قلعهٔ اشنک و باکو
آلخد و اقامت داشتند درین ایام که اردوی گردون شکوه در آلخد بود از آمدن پادشاه براعلی قلعه و از
طایفه فرقه را که باولاد منصور بیک تعلق داشتند و اظهار دولتخواهی اخلاص می‌نمودند که جانب بولایت عراق
فرستادند و متوجه تنبیه متمردان آن قوم گشته و جمعی از امرا و عساکر نصرت شعار با اپل و عشایر حاکم اشنک فرستاده
و رایات جلال بجانب باکو در حرکت آمد مصطفی بیک محمودی حاکم آنجا از بخت برگشتگی با عوامی برادران و جمعی از مردم
فتنه انگیز که همیشه آثار خلاف از ناصیهٔ احوال ایشان ظاهر بود ابواب مخالفت مسدود ساخته قلعهٔ اشنک
در دره واقعست و از غایت ... دست تسلط هیچ صاحب شوکتی بدامان او نرسیده دیگر سلطان جهان
پاسبان اقبال طناب تسخیر بر کنگره او نینداخته متحصن گشتند و قلعه و کردار که مسکن اصلی بود او را باستحکام داده
اجمال و اثقال خود را در آن قلعه کرده جمعی را بمحارست آن قلعه تعیین نمود چون ساحت آن ولایت مضرب خیام اقبال گردید
از ظهور مخالفت آن طایفه آتش قهر قهرمانی مشتعل افروز گشته طایفهٔ قراده قلعه و مقدم را بتسخیر قلعه و لشکر مامور فرمود
و آن جماعت در همان شب باطراف و جوانب قلعه محیط گشته در صدد تزلزل بنیان آن استحکام گردیده بپایهٔ حصار
رسانیده و بضرب تیشه سور احداث کرده بقلعه فرو ریختند و معدودی که بمحارست قلعه قیام داشتند دست از محافظت
حصن برداشته عرصهٔ تیغ فنا گشتند و سایر سکان آن قلعه با عیال حوالت دزاران گشته اکثر از صاحب
نطق در آن کارزار شدند یا بیای بازی ... بعد از وقوع این حال فوجی از جنود اقبال بتاخت و غارت طایفهٔ محمودی مامور
گشته چون تسخیر قلعه باکو و بالاخره مهلت ... بر نبود حکم شد که لشکر قیامت اثر در نوبت متوجه تسخیر آن قلعه نشده
اگر جماعت افغان محمودی قدم جرات پیش نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان در کنار ایشان نهند و الا در
مساکن ایشان انچه یابند تاراج باشند و چون اهل عشیرت محمودی جمع کثیر بودند و در قلعه به کوه تکیه نموده مکان
و ملت آب بجز معدودی مسکن گرفته بودند اکثر آن قبیله با عیال بستم ستور عساکر گردیده تمامی دواب و اغنام
و مایوف ایشان خواه در تنگ و خواه در ... نصیب غازیان ... مصطفی بیک و برادران و چند نفر از منسوبان
عشیرت او که در مخالفت اصرار می‌نمودند بتاراج حادثات رفت چنانکه گوسفند خوب در اردوی معلی به
چند درهم که پنجاه دینار عراقی است و دیگر اسب که ده و دو درهم که دویست دینار باشد خرید و فروخت
می‌شد و بسیاری از زن و صبیان آن طایفه بدست مجاهدان اسیر گرفتار آمدند القصه ... روز که اردوی گردون
شکوه در آن سرحد نزول اجلال داشت عرصهٔ نهب و غارت بودند چنانچه جمعی که از نهب و غارت لشکر قیامت اثر
خود را بمغاک جبال کشیده بودند در آمده از حوادث آسیب یافتند بعد از تنبیه آن قوم رای عالم
آرای بدان قرار گرفت که میانه انچو(؟) آن که راه و ... از زن الروم است و محل عبور عساکر روم است

رفته چند روزی در کنار آب ارس محل اقامت ... که اگر در اثنای آن سردار روم با جمعیتی دست بهم دهد و غرضی از جانب
نماید در مابین سرحد و راه ... مرافقه بوده باشند و اگر در اثنای آمدن سردار صورت نبندد قشلاق همایون در
قراباغ واقع شده بتوفیق الله تعالی تسخیر قلعه گنجه و مملکت شیروان از او جاهت علیا نهضت سازند برین رای صواب نما
عمل فرموده عنان عزیمت بدان طرف معطوف گردانیده از معبر ... و نجوان از آب ارس عبور نموده در کنار آب
خیام اقامت نصب کرده سپاه بروده بار ... مهر ماه افراشتند و امیر گونه خان ... بتعمیر قلعه ایروان مامور ساخته جمعی را
بمحافظت ... او گردانید و چند روزی که ساحل ارس محل نزول موکب مقدس بود حسن خان خبر آمدن سردار از راه
الیاق اسلامبول رسانیده بتواتر انجامید و کار قلعه ایروان از وقت دیگر موقوف داشتند و رایات فیروزی آیات بصوب
درحرکت آمد شرح این احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و آل حال ... خان پرتوم کلک بیان میکند و ذکر عصیان

و طغیان کرجیان با گسستند خان و بیرون آمدن او بلشکر ... از ولایت شیروان

بر واقفان موافقت سخندانی و نکته پردازان ... از معانی ... ظهور در جهٔ وضوح دارد که نظم مهام ملک داری در قبضهٔ
ارادت و اختیار قادر مختارست و تمشیت امور شهریاری در ابستهٔ مشیت حضرت آفریدگار کیست درین داوره
دریای کو لمن الملک زند غیر خدای هر صاحب دولتی را که رضای دارالعباد و راه ارشاد امور ملک و ملت منظور
نظر اصابت اثر و ملحوظ خاطر سعادت پرور داشته اعلام جهانبانی بر دوش مراد در عرصهٔ جهان افراخته و هر خود سر بی
کوتاه اندیش که بوساوس شیطان و هوای نفس مغرور گشته مرتکب افعال ذمیمه گشته و بهوای نفس خودسری خیالات
فاسده و اطوار ناهنجار پیش گرفته از لوازم ایزدپرستی و تحصیل رضای ولی نعمت که ثانی رضای منتقم حقیقیست
غافل افتد باندک زمانی بنای دولتش انهدام پذیرفته رو در خرابی نهد اقبالش از صرصر حوادث و شدائد ادبار از پای
در آید منتظم امور نامرضیه که تردد خاطر خلایق پسندیده مخالفت او بیرون است که بحب جاه و هوا پرستی و تعلقات دنیوی ارتکاب
اگر کرده از شناعت آن دیده بصیرت پوشیده دارند و بفحوای کریمه و لا تقف ما لیس لک به علم ... الاشهر هما برنفعی دلیل
روشن و برهانی مبرهن است و از بدایت ظهور اسلام و قبل از آن تا الی هذا الآن هر کس از ابنای سلاطین زمان
و خواقین دوران بجهت ارتفاع لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده بر حسب مقصود و مرام کامروا نگردیده و هر
ناخلف سرانجام با پدر نیکو سرانجامی و خودکامی قتل پدر روا داشته زیاده از شش ماه قدم بر مسند کامرانی ننهاده
اگرچه پدر او کافر بوده در مولفات علمای سیر و مصنفات اصحاب خبر مرقوم قلم مشکین رقم گشته که قبل از ظهور اسلام
که شیرویه پسر خسرو پرویز برین فعل شنیع اقدام نمود زیاده از شش ماه طریق جهانبانی نه پیمود و از سلاطین جهانبانی سلسله
تیموری میرزا عبداللطیف که بمیرزا الغ بیک پدر خود برین فعل مذموم جسارت نموده بقتل انچنان پدری که پادشاه با فضل و کمال
و دانش منش نیکو روش اقدام نموده مضمون این بیت مشهور **بیت** پدرکش پادشاهی را نشاید ۰ اگر شاید
بجز شش ماه نپاید ۰ داماصدق افتاده چنانچه در کتب سیر مسطور است که در کمال عظمت و اجلال بر مسند کامرانی
و اقبال سواره میرفته ناگاه تیری جان فرسا از شست قضا گشاده یافته بر مقتل آن بدگوهر رسیده دل از زندگانی

برود رفته از مرکب عزت بر خاک مذلت افتاد راقم حروف گوید که در ایام حیات خود که سنین عمر با بیداد در حد
پنجاه و چهار رسید و لیکن هیچ کس را ندیده عبرت بین دیده که هر یک که مرتکب قتل پدر گشتند از عمر و جوانی تمتع
و بهره‌وری نیافته در همان چند گاه از جام شربت چشیده‌اند مؤید این حال و مصدق این مقال قضیه عبرت‌آگین
کستندیل خان ولد الکسندر خان است که پرورش او در ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه
میرزا الحمید استحکام قواعد مناقب و اخلاص به پایه سریر گردون مناص قرب پیدا نموده بود از اعهد تا الحال
نهاد او درین دولت سعادت پیوند نشو و نما یافته بمرتبه رشد و کمال رسیده بود و در ایام جلوس همایون
حضرت اعلی بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت و عاطفت گشته از محافل خاص صحبت اختصاص بود و روز
عزت و اعتبارش در نظر همگنان می‌افزود تا آنکه در یورش آذربایجان ایالت و دارائی شیروان بنام او
گشته در قشلاق تبریز باتفاق پدر روانه گردیده بنوعی که در قضایای اول سال مرقوم کلک شیرین مقال گردید در گرجستان
بقتل پدر او اقدام نموده دم از استقلال و استبداد زده لوای حکومت برافراشت و از آنجا با گروه
انبوه متوجه شیروان شده محاصره قلعه شماخی قیام نمود اگرچه جوانی شجاع و دلیر و مردانه بود اما به اندک اعتباری
که بموجب شفقت پادشاهانه یافت بغایت متجبر و مغرور گشته از نخوت و غروری که داشت امرای ایرانی خود را
زیاده وقع و اعتباری نمی‌نهاد و کار بجایی بنیاد و در کار و بارش متصاعد گشته بود و امرای قزلباش که بموجب فرمان قضا جریان
امور و نهی او بودند از خوف و دهشت پادشاهی آن تسلط و اقتدار او را دیده مجال دم زدن نداشتند اما طایفه
گرجی از دو جهت با وی آمیختند و از سلطنت او متنفر گشته در مقام عذر در آمدند اول مغایرت کیش و ملت او
که مسلمان بود و ایشان حاکم غیر نصاری نمی‌خواستند دوم آنکه الکسندر خان با زنان گرجی بخصوصانه سلوک کرد
در قانون ایشان حجاب و نقاب نبود و ملازمت در باشش پیادولان و ایشیک آقاسیان از هرگز نمی‌بودند و حجاب
که همیشه بی حجاب بخلوتسرای الکسندر خان میرفتند حالا در روزی یکبار هم بروا کتانه عام بار نمی‌یافتند و از اطوار ملوکانه
او دلگیر گشته با یکدیگر عهد و شرط نموده بودند که در هنگام فرصت با انتقام خون الکسندر خان او را از میان بردارند و خبر الکسندر خان را
که همراه او داشت برداشته روی بگرجستان آورند تا آنکه یکی از دو لنجواتان او را از مواضعه گرجیان خبردار کرده او
از غایت غفلت و کمال غرور کاهلی در دفع آن حادثه نپرداخت و اراده نموده بود که چند نفر از معتبران گرجی را که محل تهمت
بودند از میان بردارد با خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکسندر خان که حال وزیر او بود مشورت نموده وزیر
بی تدبیر مواضعه گرجیان را حمل بر کذب و دروغ نموده خان نادان را از آن اراده منصرف ساخته خاطرشان کرد که
اگر دست بخون احدی از ایشان آلائی موجب خوف و هراس کل این طایفه میشود و خود با عظمای آن قوم در آن
باب گفتگو نموده مواعظ و نصایح پرداخت الجماعت اظهار نمودند که خان ولی نعمت زاده ماست از وی گله و رنجشی
نداریم اما از امتداد سفر و یساق به تنگ آمده استطاعت توقف شیروان نداریم جناب وزارت مآب قرار
داد که یکجا همه را محتاج الیه از کارخان سرانجام داده بعد از یکجا در خدمت گرجستان دهند و معاملات بزرگ را

[illegible]

موقوف داشته خان را دو وقت که از فتنه ایشان فارغ ساخته اما موعظه و پند او آن قوم سودمند نیامده از هنگام مزبور ایشان
قرار داده خاطر خود جمع کرده در نصف شب که در شکیب بودند از زنان و زنان گرجی با تیغهای کشیده بخرگاه خان محیط گشته آغاز
شورش و غوغا کردند قورچیان و غلامان سرکار خاصه شریفه که از جانب حضرت اعلی همراه او رفته بود واقف شدند
خود را بخرگاه رسانیده او را از خواب غفلت بیدار و از واقعه خبردار گردانیدند و سراسیمه عقب خرگاه را شکافته خود را بیرون
انداخت و بمنزل علیخان مروانی رسانیدند و گرجیان حامی به آن خرگاه رفته و دو جوان ماه سیما را از اهل خدمت که در خواب
بودند بتصور آنکه یکی از ایشان کستندیل خان است به تیغ پاره پاره کرده و جمعی دیگر بحجره که الکسندر خان در آنجا بود شتافتند و آورده
ایشان را بدست آورده بجمع خود پیوستند کستندیل خان را چراغ عمر هنوز به پایان نرسیده پیمانه حیاتش پر نشده بود و مقدر الهی چنان بود که
چند روزی دیگر گردش چرخ از آن مهلکه نجات یافته بسلامت بخیمه علیخان رسید همگنان را مقصود رسید که گرجیان
ملعون میان مواضعه نموده باستظهار ایشان اقدام نموده‌اند در خانه علیخان کرنای نواخته طلبیه قزلباش که در سپاه
مور و ملخ بودند آنجا جمع آمده در آتش شورش و غوغای هولناک عظیم بوقوع پیوست گرجیان از آواز کرنای
و جمعیت لشکر دانستند که آسیبی بکستندیل خان نرسیده بهیات اجتماعی میرزا داوی خود را برداشته راه گرجستان
پیش گرفتند و خان با امرای عظام تا صبح سواره ایستاده بعد از آن گرجیان در حرکت آمده که شاید اتفاقی نشده
میرزاداوی گرجی را که دست آویز آن قوم بود از دست ایشان تواند گرفت از سوار شدن میرزاداوی خود و از پای قلعه گذاشته
وقت طلوع آفتاب رفتند کستندیل خان خود با معدودی چند از دیگران بگرجستان رسید طایفه گرجی عنان از رفتن کشیده
در مقام مدافعه ایستاده پای ثبات افشرده و هر یکبار فریاد آورده که تو مسلمانی و در قتل که میانه ما و تو هیچ گفتگویی نبود آنکه تو
بکتاب تو نداشتیم حالا که این محبت روی داد چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد با تو قتال میکنیم و چون جمعی کثیر بودند و در جنگ
نبود و امرای عظام کستندیل خان را از لجاج و عناد ایشان گذرانیده ترک منازعه کرده و جرات بازگشتن برپای قلعه کرده و از آنجا
پیش گرفتند و دست از اجمال و اثقال نشسته تا کنار آب هیچ مقام و لمحه آرام نگرفتند تبریز و سلطان مقدم زخمی داشت که سواری
نتوانست که در اردو مانده بود و مردم اردو منتظر بازگشتن خان و امرا بودند در بین تا چند نفر از ملازمان سلطان آمده خبر شکست
لشکر رسانیدند در کمال اضطرار او را بر شتر بار کرده و بودند از وقوع این حال مردم اردو بهم بر آمده قریب روز اکثر ظاهر گشت از خوف
هر کس دست از مایملک خود شسته راه سلامت پیش گرفتند اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم اردو بازار بجا مانده و طرفه آنکه مردم
اسبقی را بر خدعه و فریب حمل نموده از ملاحظه و احتیاطی که داشتند در قلعه شماخی بودند تا آنکه یکی از جمله کارخانه‌ها بیمار بود و از
بیماری قوت فرار نداشته در اردو مانده بود از هم کشته شدن ایشان و دختران خود را به دروازه شهر رسانیده و حقیقت در آمدن طلب نمود
دروازه‌بانان او را بشهر در آورده و این واقعه غریب و عجیب که روی داده بود تقریر کرد فی الواقع این قضیه عجیبه از غرایب حالات
و عجایب اتفاقات است القصه بعد از اطلاع بر حقایق حال آن ارباب شنت و شتات کامی ظهور آورده از معنبرین ظاهره و سرت
و سنگی نجات یافته روی به اردوی کستندیل خان آورده اموال بسیار و ذخایر بیشمار از سپاهی و رعیت و تجار بدست آمد در ایام
از فقدان ماکولات و ملبوسات در راهم و اسباب بی نیاز گشتند و امرائی که در موکب جناب خانی بکنار آب کر رسیدند

[illegible]

بی توقف عبور کرده و باز بامرگان اردو و خود از عقب بی رسیده و از او ضیاع رویه و عدم اطلاع ایشان ازین واقعه خبر
یافته آنکه نه خزانت میگرفتند و پشیمانی سودی نداشت القصه از غایت عجالت و غرور و سورت بیرحمی جنگ و جدال شکستی
فاحش قرین حال کستندیل خان و امرای که همراه الارشاد و اردوی آمده لشکر تدارک این قضیه افتاده و قرار بر این نمود که از کنار آب ترت
با استعجال تمام بدرگاه گردون اشتباه رسیده در روزی که اردوی کیهان پوی دریابی قهو ماکو نزول اجلال نموده این خبر
بعرض اشرف اعلی رسانیدند

ذکر رفتن کستندیل خان بنوبت ثانی بگرجستان و مآل حال خان جاهل نادان بتقدیر ملک منان

چون خبر مخالفت و عصیان گرجیان با کستندیل خان و بیرون آمدن او از شروان
بسامع عز و جلال رسید او بر حقیقت حال عرض نمود که از خدمات اشرف استعداد او نمود و هنوز خاطر از آمدن لشکر دارد و عسکر
روم جمع نشده بود و ابواب الطاف بیدریغ شاهانه مستمال گردانیده مقرر فرمودند که بزودی موکب همایون بو بشاد کرشمه الله تعالی
بعد از فراغ خاطر از ورود لشکر روم که مرکب نصرت قرین بجانب قراباغ نهضت نماید و فوجی از جنود ظفر ورود را با امراء امور
فرمایم که ولایت شروان را که نزد او نشده و مسخر و مفتوح گردانند و در باب اهم گرجستان بدانچه لایق دولت قاهره باشد
بصواب دید او عمل خواهد شد اما اشاره الیه از خجالت و انفعال که از واقعه مذکور باو روی داده بود مشعر است که تا در مکان تخلف
نموده و معاتب باشد خلاف فرمان همایون کرده بدرگاه معلی نیامد ولی اکثر از جانب الیلبوت بعضی گرجستان مأذون دو بر خاص
کرد و از خود سری و خودرائی مبلغی خطیر از نیاد و سوداگران دار الارشاد اردوبیل طوعا و کرها برسم مساعده و مصادره گرفته
بر تجنید و تمشیت بوده لشکری فراهم آورده باتفاق امرای که برافقت او مأمور بودند روی توجه بجانب گرجستان آورده که انتقام
از گرجیان کشیده بعد از متوجه تسخیر ملک شروان گردد و بندگان اشرف ولایت شیروان را باو داده فرموده اند که گرجیان
با و نداده بودند او بخود سری دخل در آن مینمود چون منوط برضای ولی نعمت نبود تا بید نیافت و تیر او خلاف مراد
او بود در خلال اینحال از جانب گرجیان عرایض اخلاص رسیده از بدسلوکی کستندیل خان شکایت بسیار نموده استدعا
نموده بودند که طهمورث میرزا را این داد و میرزا را که نبیرهٔ الکسندر خان است و در پایه سریر اعلی مرتی بوده حکومت
گرجستان مرحمت نمایند چون ابنجمی بر ضمیر انور حضرت اعلی ظاهر و باهر بود که الفت و التیام میانه کستندیل خان و گرجیان صورت
یافته و گرجیان که ملت نصاری دارند صورت پذیر نیست و اکرام و گوره تفویض باو جز عصیان و طغیان گرجیان نتیجه نخواهد
علاوه بر آن بوقت که کارهای عظیم پیش نهاد همت و الاست صلاح دولت ابد مدت در آن بود که ایشان را نوا امیدوار خیر دانسته و شفقت
شاهانه امیدوار گردانیده که نقش مخالفت این دولت بر لوح ضمیر خود نگارند بنابران منشور عاطفت و حکم استمالت بنام
از ناوران گرجی [illegible] اسناد سلسله که در مطالعات ایشان گلگت و خلیفه قراجه داریانه عوض حسن بیگ قاجار
ذو القدر فرستاده و انقیاد [illegible] کستندیل خان را اعلام نموده بعد از فرستادن تورچی مذکور بوضوح پیوست که کستندیل
خان با اینهمه قرب و منزلت و پروردگی نعمت این دولت بی رضا و رخصت ولی نعمت بپای و اراده خود بعزم انتقام گرجیان
رفته و در اثنا جمعیان ضبط آگاهی که بتجربه روزگار مهذب بوده بیوه بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار او نموده رضای او نشده
کاهل اند و ست داون [illegible] اصلا تصدیق نمی نمودند که کستندیل خان ازین تلاش و تردد کامروای مطلب گردد مفصل اینجمال

آنکه کستندیل خان در مهراس قلعه از آب کر عبور نموده متوجه معاملات شیروان گشت که انتقام گرجیان و استخلاص کرجستان
از جرایق عصیان پیش نهاد همت ساخته متوجه آن ولایت شد خلقی کثیر از مجتهده واو باشن جماعت لزگی کوه شیروانی و ایل او
تراکمی بر سر او مجتمع گشته سپاه و میر خان ترابر از جانب شکی آمده با و ملحق شده در آن و زنان گرجی از آوازه وصول او تزلزل یافته
بعضی از معتبران ایشان که باعث بانی خلاف کستندیل خان بودند نبیرهٔ الکسندر خان را با مخدرات آن دودمان طوعا
و کرها برداشته بجانب سمندیلوا از اعمال گرجستان که حصانت و ارتفاع جبال و ضیق طرق مأمن آن گلاب بفتند و کستندیل
خان در شهر زگم که مقر حکومت و مستقر دولت آن دودمان است نزول نموده ابواب ملاطفت بروی کافه خلق آنجا باز و از خلاف و تباهی
و رعیت کشی و اکثر مردم معتبر گرجستان بخدمت مبادرت جسته آنچه را قبار و فطور آورده هر کس از رعایا و اهل عصیان در
مقام اطاعت در آمده بملازمت رسیدند و تقصیر او بعفو و اغماض مقرون گردید و کسی نزد مخدرات استمالت آن خانواده
حضور صاحب دیه مایل و الده طهمورث که در امور مملکت دخیل بلکه اصیل بود فرستاده و زبان عطوفت و اشفاق پیغام داد که مرا
سوای سه چهار نفر از ناوران که در مقام قتل من در آمده باعث چندین فتنه شدند با دیگری کار نیست ملتمس نظر بر انزاوی
که صاد اینجانب بغیر عطوفت و اشفاق چه از حسن خبری نظور نخواهد رسید و اگر آن سه چهار نفر نیز او را تشفیع ساخته از کرده نادم بوده
در مقام اطاعت و ترک فساد بوده باشند با ایشان نیز آسیبی از اینجانب نخواهد رسید و اگر در این امور دغدغه داشته باشند
معتمدی ارسال دارند که پیمان و ایمان مغلظه سوگند کرده و حرف فرستاده با و پیوسته ادای پیغام نمود از جانب میرو ایل نوا اصحاب
و دستانه نظور پیوست و ابواب ملایمت و مدارا مفتوح داشته حتم بر آن داشتند که جواب عرایض ایشان از درگاه
معلی رسیده هر انچه امر و اشاره همایون باشد بعمل آورند و چند روزی بر این سلسله و پیغام گذرانیده با او مدارا نمی کردند و ضمن
آنکه منشور اقبال باسم میرو ایل عظمای گرجستان عموما صادر شده بود با ایشان رسیده بوضوح پیوست که کستندیل خان
بخود سر آمده تلاش او در حکومت آن ملک مقرون رضای خاطر مبارک اشرف نیست چون با اراده ازلی بقتل او تعلق پذیرفته
بود امیدی با پایه استظهار انتقام گشته تفرقگی و پریشانی خاطر ایشان بدل بجمعیت و اطمینان آورد و جوانان لزمیه خود را جمع آورده
باتفاق میرو ایل و میرزا ابن نبیرهٔ الکسندر خان با او در مقام مجادله و محاربه شدند و کستندیل خان نیز از اطاعت ایشان مایوس
گشته بدانصوب توجه نمود و در کنار آب یوره خلو از اعمال سمندیلان تلاقی فریقین روی داد و از جانبین ترتیب مقدمات جنگ پرداخته
و در روز نهم شهر جمادی الثانی کستندیل خان میر چمچی و جلو خانه را با تار آسته ترکمان و اعلکیان در محل مناسب تعین نموده خود
باشا هیر خان که مرد جنگی کارآزموده کهنه سپاهی بود با بعضی امرا در قلب قرار گرفت و از جانب گرجیان نیز صف قتال آرسته
فیمابین جنگ در پیوست دلیران معرکه جهاد حملات متواتر نموده بر کفره گرجی زور آورده سلک [illegible] ایشان را از هم فرو
ریخته و تزلزل تمام بحال کفره راه یافته بعضی از ایشان روی بفرار آورده و نزدیک بآن شد که یکبارگی شکست برایشان
افتد کستندیل خان را صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه گر آمد شاهمیر خان و علیخان شمس الدینلو و بعضی امرا در قلب گوشه
خود در اثنای کر و فر بخیال صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا شده بجانب دست راست رفت قرخچای نام
غلام او که از مرتبه رقیت به بعد امارت رسانیده قرخچای سلطان میگفتند در دست راست بجنگ مشغول بود

گرجیان مقابل او زور آورده او را فی الجمله مغلوب ساخته بودند و مردم او از یکدیگر پاشیده و بجانب طلب می آمدند و کستندیل خان
اینصورت را مشاهده نموده بی تابانه بمعاونت او اسب جلادت پیش تاخته سفینه مباشرت در کشتی انگه جبی
همراه باشند سپر گردد در آمده از قضای ربانی چند نفر از گرجیان کرنجیهای معرکه به او رسیده او را شناخته بزبان گرجی
رفقا را خبردار می نماید که این خانست الخجالت در گوشه معرکه او را تنها یافته روی به او نهاده و او از غایت
جهالت و غرور نفس سرکش که آنها بی زمانه او را بغیرت نام نهاده اند نخواست که از فوجی قلیل خصم روی گردانیده از
شجاعان روزگار رحمت زده گریز شود خار جهل و تقلید در دامن او بند گردیده خود به تنها با گروهی از کفره در او تاخت و آنجماعت
از چند جانب سینه او را نشانه ساخته و دهقانان اسلحه کرده از مرکب دولت بخاک مذلتش انداختند و بطرفة العین زخمهای کاری
بر او زده با تمام کارش پرداختند موافقی که در صف لشکر او بودند رو و تر از آن امرا از قضیه قتل او اطلاع یافته گرجی
و میرزایان دوانیده که پای ثبات افشرده دار بر گرجیان صوراتی روی نموده و ایشان جمل بر چند عدد قریب نمودند و
استیلا و هجوم آوردند تا آنکه قتله او رسیده و مژده قتل او دادند موجب فرح و انبساط القوم گردیده و طبقه قزلباش در جنگاه
خود ایستاده بفتح و ظفر مستقل گشته وقوع این حادثه در صفحه خیال هیچکس نقش پذیر نگشت تا آنکه چند نفر از ملازمان
و مقربان معتبر که در معارک از وجدانی بودند و در پیش صف سپاه بجستجوی او مشغول بوده که جسته او را در گوشه افتاده
بخاک و خون آغشته دیده نه بار اگر در طلب سپاه بودند خبر رسانیدند هر چند امرا خواستند که اینصورت پنهان دارند
همچنان در کار به اهتمام نمایند که شاید میرزایان گرجی را که دست آورده گرجیان که بخلاف حکم همایون جنگ کستندیل خان
بگرجستان آمده بود ما تمکین حکومت او نمودیم اکنون که مهم محاربه انجامید و از تقدیرات آسمانی او بقتل رسیده
از محاربه کوتاه کرده متعرض شکوه گیرنشویم کار از فرمان قضا جریان شاهی ظل اللهی تخلف نیست و همگی از بندگان و غلامان آن
درگاهیم اما هر کس از افراد جهاد بر این حادثه اطلاع یافت عنان از معرکه پیچیده و در صوب بیت نهاده و ضبط لشکر
از حیز قدرت امرا بیرون رفت ناچار هیچکدام مقید بر نفاق دیگری نشده از بیم آسیب گرجیان سراسیمه راه هزیمت پیش
گرفتند و از این بی اتفاقی بعضی از لشکریان در میان جنگلهای گرجستان ضایع شده بود و بعضی دیگر از اسب ...
گشته پیاده در کال ... و عنان خود را بساحل نجات کشیدند و اموال و اسباب بسیار از طبقه قزلباش و اهل سودا
و اهل سوق که با کستندیل خان بودند بتاراج حادثات رفت مسودی که اندیشیده بود نزدیکان بسبیل ایشان بعضی از
امرا از آب کر گذشته باین طرف آمدند و بعضی همراه شاه میرخان با طرف شکی رفته حقایق حالات پایه سریر اعلی
عرض کردند در وقتی که چغال اوغلی سپه دار با لشکر بسیار روم متوجه آذربایجان گشته از سلماس کنش نشسته بطوسج آمده بود
و موکب همایون از راه خوی در قریه تعاقب اعدا اشتغال داشت در دره که کمیفر پیکی قریه صوفیان تبریز است نزول
اجلال داشت که این خبر رسید و گرجیان بتر صورت ... غرض داشت نموده بودند چون واقعه از آن عظیم‌تر
در میان بود همگی همت والا نهمت بر دفع لشکر قیصر روم مقصور بود التفاتی بدان حکایت نشد ذکر آمدن چغال اوغلی
وزیر اعظم با لشکر روم و رومیه بجانب تبریز و محاربه لشکر قزلباش و رومیه و انهزام آن طایفه بعنایة الله

ملک عالم وقت باب جرا الکلام ... قبل از این ادای قضای اقبال رقم زده کلک مشکین مقال گردیده
که چغال اوغلی با سکال انحطاط دان خود را از مضیق محاصره رهانیده از دریا بکشتی بیرون رفته در صحرای کیموش آباد
مشهور است محل اقامت انداخت و چاوشان قرص با حضار عساکر روم و عشایر ایران مرز و بوم مباشره نموده
فرستاده بسرعت و استعجال تمام طلب کرد پادشاه و بیگلربیگیان و میران سنجق روم و اکراد نخجیش شرف حاکم
مریوان و میران محمود و پیر قبایل از اطراف و جوانب با و پیوستند و در اواخر فصل پاییز با گروهی انبوه روی توجه با درگاه
آورده از راه الباق سلماس آمد و خبر او متواتر باردوی همایون رسید رایات ظفر آیات چنانچه اشعار یافت
شده از یورت اقامت در حرکت آمده در همان روز از آب عبور کرده و فتح را اگر ده را و جهت ساختند
و از راه خوی سفر کوچ کرده بخوی آمده ساحت آن ولایت مضرب سرادقات اقبال گشت و از آنجا پیر بوداق خان حاکم
تبریز را پیشتر بجانب شهر فرستاده که مراضی را که بجهت راه روم مایه باشد و گوچانیده بخیال حصین رسیدند
کرده آسیب لشکر مخالف بر کنار باشند و آذوقه آنچه خواهند بردها و هر بر در آن شهر را خالی کرده با حکام
قلعه و سرانجام مهمات قلعه داری پردازد پیر بوداق خان بجهت فرمان بشهر رفته تکذیبات رجوع قیام نموده در شهر
اجاره داده و او باش اندک بی اعتدالی کرده حرکات ناهموار پیش از سپاهیان صدور یافته اما پیر بوداق خان خود کس از
اوباش کرد دست درازی بحال مردم کرده بودند بقتل آورده سرهای آن را زینت ... کرده در کوچه و محلات کردانید
آن شورش و بر هم زدگی تسکین یافت و باتفاق بر خورد از بیک ترکمان بی نقلوه در آمده در سرانجام امور قلعه و استحکام
برج و باره سعی موفور بظهور رسانید و اردوی کیهان پوی ده روز در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلیر و سپاهیان
شیرکار را آزموده بقراولی تعیین شده و قراولان مذکور تا حوالی اردوی مخالف رفته در وقت نزول دار تکال بخت
و کمیت لشکر اطلاع یافته از روی تخمین و قیاس سپاهی صد هزار کس نظر در آمده بود و بیکدیگر نیز بر سبیل زبان گیری
آوردند مطابق آن تقریر کرده و سردار سپاه را از روی غرور و پندار در اردوی خود عزم جانب دار الارشاد اردبیل
و قشلاق نمودن در قزل آغاج که قریب بولایت شیروان است و محمود پاشای پسر شش بیگلربیگی آنجا است شهرت داده
کوچ بر کوچ بر سبیل استعجال روانه بود و در آن راه که جهت عبور لشکر روم آذوقه نایاب و لشکر همایون بجانب تبریز حرکت
در آمده در هر جا منزل باشند و مقدم راه آگاه شده و لشکر بیفرست مقیشان همراه بر مخالفان گرفته بعد از توقیام نموده رای جهان
آرای حضرت اعلی که ملهم اقبال است اقتضای آن کرد که بنفس شریف متوجه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا شوند بدین عزم
بر محلی از قلل جبال که مشرف بر ساحل جیره بود صعود نموده اردوی ایشان را بنظر احتیاط در آورده فی الجمله اطلاع حاصل
و فی الحقیقه نقاره فتح و فیروزی و صعود بر آن قله علامت نصرت و بهروزی بود و چون از آنجا کوچ واقع شد قوچی را از امرای
نامدار و غازیان شیرشکار طلایه قزلباش را سردار ساخته و پیر حسین خان بیگلربیگی فارس که از اصحاب رای و حزم بر
سر آمده عقلای زمان و دلیری و تهور روزگار و در سلم اکفا و اقران ممتاز بود ... مقرر شد که خود با عموم سپاه بود
بود قوچی از امرا اوشل ذوالفقار خان و کلبعلی خان حاکم کرمان و نیاز سلطان بر مقدم جرچی او بوده باشند و امیر گونه خان ...

امرا و دوست است تعیین فرموده و همچنین چپ ایشتر و جود جمعی از معتمدان احکام داده بهمراهی جنود توفیق الٰهی از
موکب حضرت قرین جدا کرده سفارشات بلیغ فرمود که فرصت جوی بوده لوازم صرفه و احتیاط مرعی دارند و بی صرفه
پیش نروند مبادا که از جهالت و غرور نفس جوانان بی‌تجربه جنگ چشم زخمی به دولت قاهره رسد و اردوی همایون از
آن منزل کوچ کرده در حوالی قریهٔ صوفیان نزول نمود و حضرت اعلی را از مقابلهٔ سردار روم بنفس نفیس مناسب رتبهٔ سلطنت
نیست بهمن عزیمت با فوجی از امرای نامدار و قورچیان و غلامان و تفنگچیان [illegible] عنان [illegible] ملک بارگاه با
موکب اقبال بیرون آمده و تورک سیلی بسته بر محلی مرتفع که مشرف بهشت اردوی تبریز بود توجه فرموده که از احوال سپاه ظفر
مآل با خبر باشند و مقرب الحضرت قرچغای بیک را که جوهر عقل و کاردانی از سیمای او نمایان بود و در فتح قلعهٔ ایروان
خدمات شایسته از و بظهور رسیده بود با جمعی از غلامان خاصه و تفنگچیان فرستاده که از هر جا قرین محاربه اتفاق
افتد معاون چرخچیان بوده از همه طرف خبردار بوده باشند و قنبر بیک [illegible] سلیم [illegible] جلالیه اینجا
بود با جمعی از جوانان کارآمدنی موکب اعلی تعیین فرموده که در حوالی قرچغای بیک در جنود تفنگچیان بوده اگر غلبهٔ از
مخالفان بظهور رسید لوازم کومک بتقدیم رسانند و از آنطرف سردار با جنود رومیه از [illegible] کوچ کرده در حوالی
قریهٔ سیس که شش فرسنگی تبریز است فرود آمده عراده و زنجیر [illegible] بکطرف اردوی خود که جانب قزلباش
بود در هم کشید بطریق قاعده و آداب [illegible] در میان عراده جای داد و چون سرداران روم
که همراه بودند کوسه صفر بیگلربیگی ارزن الروم که شجاعت و دلاوری در میانه رومیه اشتهار دارد و عثمان پاشا
شام و علی پاشای دیار بکر قرین و سایر پاشایان از قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافته بشوکت و اقتدار خود
مغرور و از بادهٔ هوش ربای نخوت مغرور سرمست گشته فوج فوج و سنجق سنجق از اردوی خود بیرون آمده در برابر صفوف
قاهره صف آرای گشته و چون این معنی بر ضمیر منیر اشرف که سایهٔ وصول بر ساحت معرکه انداخته بود پرتو ظهور انداخت
ملاحظه آنکه مبادا از کثرت و انبوه لشکر رومیه غلبه بر عساکر منصوره واقع شود تدبیری شایسته بظهور آورده جمعی از طایفه
قاجار اتباع قورچی باشی را فرستاده که در میان اردوی رومیه و لشکر که بمحاربه پیش آمده اند در بلندی سیاهی نموده
مباشرت حرب کرده که رومیان ناچار جمعی لشکر باز اکه بمحاربه پیش آمده اند جدا کرده بمقابلهٔ ایشان تعیین خواهند کرد و کثرت
و ازدحام ایشان فی الجمله کم خواهد شد قبل از آن جمعی که در خدمت اشرف رتبهٔ مکالمه و دلگشای داشتند بسمع اشرف
که قرار داده خاطر اشرف آنست که در این چند روز قیام بجنگ سلطانی دارم نکرده و [illegible] خود هم محاربه تفصیل [illegible]
نکرده و لیکن همه روزه دلاوران جنود اقبال فرصت جوی بوده هنگام فرصت خود را بر اطراف ایشان زده دستبرد
نمایان نموده باشند و تا داخل شدن ایشان تبریز بدین شیوه عمل نموده تبریز از ان حول شهر تبریز مجاهد و ملتفت مشغول گردد
و راه تردد مسدود ساخته تا وقتی که هوا سرد شود و موسم برف باریدن شود و ذخیره در اردوی ایشان مفقود و نایاب
گردد افواج ظفر امواج از اندرون بر حسب اراده و تقدیر خالق بیچون و قادر کن فیکون قلع و قمع مهم ایشان پردازند و اگر
مقید به تسخیر قلعه نشده همچنانکه شهرت داده اند بجانب اردبیل و قزل آغاج روند و در میانه سراب و اردبیل هر جا اتفاق

افتد از بواطن قدسی مواطن حضرات ائمهٔ اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی در آنوقت وقوع یابد
آنچه در مشیت الٰهی قرار یافته باشد بظهور آید و الحق عزم و احتیاط سپاهیانه مقتضای آن بود و در آن روز
بکر [illegible] خان و الله ویردیخان و قرچغای بیک و امرای چرخچی در سپاه که فرصت جوی بوده در جنگ کردن
تعجیل نمایند و همه جا پیش نروند لیکن چون ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی بر خلاف صورت پذیرفته بود تا
رسیدن سرداران زوراوران و قوی دستان مثل عثمان اختیار از اقتدار دلاوران معرکه گیر دوار ربوده
قدم جلادت پیش نهاده و قرچغای بیک و جماعت تفنگچی بر بلندی که مشرف بر سپاه رومیان بود بر آمده بودند و چون
از جانب همایون اعلی خطاب عتاب آمیز برسید سردار پیش رفته جنگ بزرگ در پیوست ممنوع شدند از تخلف اوامر
و بخوف [illegible] مباشر حرب عظیم شدن اندیشه نموده از آن تل به پایان آمده خود را اندکی پس کشیدند رومیه این معنی را حمل بر عجز
و زبونی کرده دلیرانه پیش آمدند و دست به آلات قتال کرده خیرگی نمودند و کار بجایی رسید که اکثر امرای چرخچی زخمی شدند
سلک جمعیت ایشان از هم پاشید قرچغای بیک و قنبر بیک چون حال بر منوال مشاهده نمودند هر یک در مکانی که
بودند پای ثبات و قرار را استوار داشته در آن بحر وغا لنگر انداخته از اسب [illegible] تفنگ [illegible] همگی
پیاده شده اسپان را اسپر خود ساختند و تفنگچیان قدر انداز جنود مسعود صدمات مخالفان را از افروختن آتش پیکار
دفع کرده چون کوه وقار پای مردانگی قایم کردند و از دود تفنگ عالم روشن تیرگی یافت [illegible] تفنگها از آن
صحرای خونخوار [illegible] شرر افشان همه چون سطح نار [illegible] رخ خورشید از ظلمت نهان شد [illegible] ز بس دود تفنگ بر آسمان
شد [illegible] قرچغای بیک کس نزد الله ویردیخان فرستاده اعلام کرد که رومیان خیره شده اند و آهنگ محاربه سر داده
اگر اندک تهاونی رود و بهیات مجموعی جلوریز بر سر قزلباش [illegible] ملک علی بیک چارچی باشی
نیز که از جانب اشرف اعلی بجهت تحقیق آمده بود برای العین مشاهده احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بموقف اشرف
رسانید چون حقیقت حال و خیرگی و غلبه مخالفان خذلان مآل بر ضمیر الهام پذیر پرتو ظهور انداخت بمقتضای غیرت جبلی
رخ توجه بدفع اعدا را پیش نهاده همت ساخته با صفوف اقبال و اعلام ظفر مآل در حرکت آمدند و سریعی نزد الله ویردیخان
و امرا فرستاده که آهسته آهسته پیشتر روند چرخچیان جنود اقبال را آگاه سازند که مردانه بوده فرصت بر دشمن [illegible]
که اینک موکب همایون در حرکت آمده متعاقب رایات ظفر پیکر شاهی سایهٔ وصول بر ساحت معرکه می اندازد و ملک
علی بیک چارچی باشی را با دیگر نزد قرچغای بیک فرستاده او را از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک رسیدن قول [illegible]
مطلع گردانید چون مشاهده میشد که فوج فوج آلای [illegible] رومیه از اردوی سردار بیرون آمده متوجه معرکه
قتال میشدند رای صواب نمای اشرف مقتضای آن گردید که جمعی از مبارزان رزم آزمای را از جانب دست چپ همایون
قریب باردوی رومیان فرستند که در آن ما بین طرح جنگ اندازند که از دو طرف معرکه رزم گرم کرده جمعی از
جنود رومیه متوجه محاربهٔ ایشان گشته غلبه و هجوم عساکر روم در یکطرف نباشند بجهت این خدمت علیقلیخان دیوان بیگی شاملو را
که قرین [illegible] داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست مقام دارند روانه آنطرف فرمودند که

مقتضای عقل و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بظهور آورد امامقلی بیگ قورچی باشی قاجار را نیز فرستاده که قشون خود
که پیشتر فرستاده بوده ملحق گشته باتفاق علیقلی خان مصلحت دولت ابد بنیان عمل نمایند چون نسیم ظفر و اقبال از آنطرف به
مشام دولتخواهان میرسانید حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی طبقه جلیله شاملو را عموما با مقرب الحضرت محمد بیگ بیگدلی که
از عظمای طایفه جلیله شاملوست با چندی کرنای رعد آواز با فوجی از جنود دست راست بکومک علیقلی خان [illegible]
ارسال نمودند و فوجی دیگر از افواج قاهره بکومک قرچغای بیگ و امرای چرچی مامور ساخته دفعه دفعه لشکرهای
راست و دست چپ با آئین شایسته متعاقب یکدیگر فرستاده همه طرف را تازه بتازه [illegible] ارسال کومک
فرستادن مبارزان که در ظل لوای فلک فرسا بودند استحکام دادند در آنروز حضرت اعلی برهنمونی تایید
دلیری اقبال بنوعی لوازم سپهداری و ترتیب مقدمات جنگ و معرکه آرائی پرداخت که دقیقه از دقایق حزم و دور اندیشی
و دلیری و دلاوری فروگذاشت نشد هر تدبیری که اندیشید بتایید الهی موافق تقدیر گشته اگر در این عهد امیر کبیر صاحبقران
امیر تیمور گورکان که در شجاعت و سپهداری و حسن تدبیر خرد و جهانگیری کارنامه سلاطین کامکار و دستور العمل
خواقین نامدار است درین جنود بود در خدمت این جهاندار دانش و فرهنگ سپر انداختی تعلیم جهانداری و معرکه آرائی
میگرفت اگر درین باب مبالغه رود سخن بتطویل کشد القصه چون حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکرها بوثوق الطاف
الهی و نصرت جنود ظفر ورود که در قول همایون بودند پیشتر آمده بر پشته که مشرف بمعرکه قتال بود بر آمده و سپاه
اقبال و سپیده بشارت فتح و نوید نصرت میرسانید چون قرچغای بیگ و امرای چرچی مامور بجنگ گشته آثار جلادت
مردی و کومک نشان بروز نمودند و علیقلی خان و قورچی باشی میانه جنود در میدان اردوی سپهدار آمده آتش محاربه افروختند گرد
معرکه هیجا بر فلک رسانیدند تیر صواب حضرت اعلی موافق تقدیر افتاد و باشایان و سرداران لشکر روم از شنیدن
گرد و غبار و غوغای گیرودار که در حوالی اردوی رومیان بظهور پیوست تصور آنکه موکب ظفر قرین بر سر اردوی
توجه فرموده از تزلزل تمام بحال ایشان راه یافته اراده نمودند که از آن بلندی بزیر آمده مردم دست راست خود را به
معاونت آنگروه فرستاده خود نیز مرتبه مرتبه لشکر را بطرف اردو نزدیکتر ساخته از هر دو طرف خبردار باشند بدین عزیمت
از مقام خود حرکت کرده مبارزان سپاه منصور از استحکام آنحرکت از اطراف و جوانب صدای الله الله که شعار طبقه
قزلباش است از پیش و پس جوانغار و برانغار هجوم آورده از همه طرف جلو ریز بر سر ایشان تاختند و از صدمات دلیرانه
و حملات مردانه جنود اقبال کمال تزلزل و اختلال باحوال رومیان راه یافته دیگر مجال صف آرائی و مدافعه نیافتند بنای
شوکت ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت دلاوران پرخاشجوی قزلباش غلغله فتح و نصرت در طاس نیلگون انداخته
خاک معرکه را بخون اعدا گلگون ساختند بهجوم سپاه روم مضمون الفرار مما لا یطاق ملحوظ داشته روی بوادی هزیمت نهادند
و باشایان و سرداران روم و کرد لحظه در آن بلندی ثبات قدم ورزیده چون کار شایسته صورت دیگر روی نمود صورت
شکست چون راه اردوی خود را مسدود یافته عنان فرار بطرف طسوج و سلماس مانند [illegible] قضا و قدر [illegible]
فتح و ظفر داده سروش غیبی نوای بهجت افزای انا فتحنا لک فتحا مبینا در داده و طنطنه و ینصرک الله نصرا عزیزا بلند آوازگی

یافت افواج قاهره از عقب هزیمتیان شتافته در هر قدم فوجی را بنوک سنان جان ستان از صدر زین ربوده بخاک هلاک
می انداختند و دران صحرای پر وحشت از کشته پشته بر پا آمد و جمیع سرداران رومیه بعضی گرفتار و مقتول گشتند که سرعسکر وزیر
که سردار معتبر و بیگلربیگی ارزن الروم بود و در شجاعت خود مشهور و مصطفی پاشای دلاور [illegible] خاتون مشهور که وزیر ثانی پادشاه
روم و در تهاجم مقام وزیر اعظم بود و شیر احمد پاشا حاکم قارص و قوچی خان کرد برادر [illegible] که روی از ین دولت
تافته بسردار پیوسته بود از مشاهیر گرفتاران بود که بسزای مکافات شیوه ناپسند مقتول گردید و از مشاهیر مقتولان
علی پاشا [illegible] و عثمان پاشا بیگلربیگی شام بود از امرا و باشایان روم و سنجق بیگیان و میران معتبر قبایل و
اکراد قریب بیست هفتاد نفر گرفتار و مقتول شده در ذکر اسامی ایشان [illegible] آخر روز قریب بغروب آفتاب بود
که این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود تا آنکه آفتاب عالمتاب روی در نقاب حجاب کشید
فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین و دولت تیره و تار شده بود دلیران معرکه نبرد دست از تعاقب هزیمتیان
باز داشته هیچکس بی نیل مقصود از معرکه [illegible] مجملا اکثر از سپاهیان در شب [illegible] آواره صحرای عدم گردیده بودند
بعضی که در ظلمت لیل در [illegible] دشت و کوه [illegible] روز دیگر که رعایای مواضع اطراف خود
صحرائی شنیدند از زوایای اختفا بیرون آمده بودند و بدان برگشتگان وادی ادبار رسیده روز حیات ایشان را بشام
ممات مبدل ساختند و بعضی از [illegible] جنگ رفته بودند فوج فوج آمده سرهای مقتولان
معرکه نبرد را در زیر سم سمند [illegible] گرفتاران با اختر همایون [illegible] فرخنده اثر در آورده زبان تهنیت
فتح و فیروزی میگشودند چون خورشید جهان آرا [illegible] رومیان در مغرب زوال غروب نموده روزگارش
بلباس عباسیان شده بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی بفیروزی و اقبال بخیمه [illegible] گذاری
جانسپاران معرکه مردانگی در همانجا فرود آمده مشعله داران جلال مشاعل خورشید تماثیل افروختند آن عرصه دولت
اساس چون [illegible] حق شناس فروغ صبح سعادت یافت امرای نامدار و مقربان و مخصوصان بارگاه سپهر
مدار که سعادت حضور داشتند بساط انبساط گسترده مجلس عیش و نشاط آراسته و معرکه رزم را محفل بزم توأم
کرده رومی پسران صبیح الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگی نژاد و روسی که [illegible] در آورده بودند بر حسب فرمان
ساقی آن بزم رزم آئین گشته راح ریحانی بگردش در آوردند و مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز در آن بزم دلکش
که در معرکه رزم اتفاق افتاد عشاق وار پرده مخالف نوای فتح و نصرت بدین ترانه میکردند **مثنوی** که شاها فلک

رای تست ❊ سپهر کهن جهان جای تست ❊ فلک سعادت بقای تو باد ❊ سر دشمنان زیر پای تو باد ❊
جهان [illegible] عدالت آباد باد ❊ فلک سعادت بقای تو باد ❊

حریفان [illegible] نشاط کرم باده انبساط گشته صدای
نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس [illegible] میرسانیدند از جماعت گرفتاران هر کس اسم و رسمی داشت نگاه داشته
و دیگرانرا برفیق ملحق ساختند از اتفاقات محمد بیگ نام پسر بزرگ خندان آقا متفرقه آقاسی که [illegible] بیگ
در جنگ [illegible] گرفتار عساکر نصرت نشان گشته بسببی که در آن داستان اشاره شد سعادت بخشش یافته بوده در جنگ

گرفتار گشته از قوت طالع و نیروی بخت زنده بنظر اشرف رسید او نیز بدستور برادر منظور نظر التفات گردید القصه از
جرعهای لبریز خون دلیران که ساقی اجل در مذاق روزگار می‌نمود زمانه بمستی آغاز نهاده در آن محفل نشاط امری در
غایت غرابت بظهور پیوست و نزدیک بآن شده بود که از اصابت عین الکمال چشم زخمی عظیم روی نماید العیاذ بالله
که بذات خجسته صفات همایون که سرمایه امن و امان و موجب ترفیه حال عالمیانست از گردش اختری آسیبی
رسد چون عنایت الهی در جمیع رزمگاه و امصار نگهبان ذات عدیم المثال است اثری بران مرتب نگشته کیفیت که
آن [illegible] شنیده بود جهت آن گردید شرح این سرگذشت عبرت گزین آنکه شخصی قوی هیکل عظیم الجثه ضخیم البدن
در معرکه قتال بزخم سنان شجاعان [illegible] از قورچیان استاجلو که بغایت صغیر الجثه و ضعیف البدن بود بخاک
مذلت افتاده بود به نیروی دولت قاهره شاهی گرفتار شده بنظر خجسته اثر همایون آورده به غفلت [illegible] از خورد
سالی و عدم تجربه روزگار است و حضرت اعلی از نام و نسبش پرسید گفت از قبیله بکری ام چون جمعی از قبیله بکری
ملازم رکاب اشرف شرف سعادت حضور مشرف بودند بگمان آن مرد [illegible] بود که شفاعت و درخواست آن
جماعت نجات یابد از عظمای آن قوم رستم بیگ نامی عرض کرد که ما را با سلسله این مرد [illegible] هست و در میان قبیله ما و او
عداوت و خون در میانست حضرت اعلی بقورچی امر کرد که او را برستم بیگ بسپارند که هرچه خواهد بکند رستم بیگ
از گرفتن او ابا نمود و گفت نذر کرده ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست بسته را نکشم ازین گفتگوی حقایق
آمیز مزاج اشرف متغیر گشته باآنکه حکم قتل آن خون گرفته نکرده بود بزعم آن اتفاق بهمان قورچی اشاره نمودند قورچی دست
در کمر او زده اندک از حضور اقدس دورتر برد آن غدار نابکار که حکم قتل شنید بی تامل خنجر آبدار که همراه داشت کشیده
بقصد ذات مبارک دویده خود را بر بالای سر حضرت رسانید در وقتی که او بر پشت خنجر حواله کرد حضرت اعلی دست
مبارک فراز کرده دست پنجه مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خنجر داشت گرفته زانوی
مبارک بر بالای آن نهاد حضار مجلس از مخالف و موافق که مشاهده آن صورت کردند بهم برآمده از اطراف و جوانب
شمشیرها حواله آن مدبر کردند و از ازدحام خلایق و بهم برآمدگی روشنائی مشاعل کمتر شده از غایت اضطراب
و سراسیمگی حضرت اعلی و آن مدبر را از یکدیگر تمیز نمیکردند چرا که درع و خفتان او نیز در رنگ درع و خفتان مبارک
بوده بجهت جرات شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد در هم آمیخته با یکدیگر تلاش می‌نمودند تا آنکه حضرت اعلی
بزور بازوی مردانگی و نیروی دولت و اقبال خنجر از دست او بیرون آورده [illegible] خان مهردار اول آن نابکار
را ضربت زده و بعضی از غلامان او را کشیده اندکی او را دورتر کردند در [illegible] عظمی از اطراف و جوانب شمشیرها
برو ریخته و بضرب تیغ [illegible] نابکارش ریزه ریزه کردند از [illegible] عظمی علامات رستخیز ظاهر گشت و خلایق [illegible]
از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در لجه اضطراب افتادند راقم این قضیه عبرت افزا در آن شب
هولناک حاضر بود چنانکه زمانی ممتد حالت معروضان داشتیم تا آنکه آواز فرح فزای آن حضرت بگوش هوش
فدویان از پیر و برنا [illegible] رسید خاطرها از مکین فی الحلیه تسلی یافت حضار آن انجمن قیامت علامت از

سلامت ذات اشرف که در ضمان امان کردگار زمین و آسمانست سجدات شکر الهی بجای آورده ارباب اخلاص
حیات تازه یافتند و آنحضرت اصلا ازین حرکت متاثر نشده کم حوصلهای تنگ ظرف بزم حضور را که آغاز بی تابی
کرده بودند تسلی بخش خاطر گشته حسب الامر اعلی بهمان قاعده جرعهای آتشناک [illegible] نموده [illegible]
[illegible] مینمودند ازین حرکت ناهنجار که [illegible] بکردار بظهور آمد آتش غضب حضرت فدویان جان نثار افروخته شده
خرمن حیات اکثر گرفتارانرا بباد فنا دادند محلا قریب تا نصف شب بهمان شغل مذکور پرداخته و اکثر قزلباش
قصد [illegible] زندها را [illegible] که مبادا آنحضرت گرفتارانرا از اخلق نجات دهد و از بعضی
عهدنامه دلیران کارزار شنید که خصم گرفته را دست بسته و یراق و اسلحه گرفته بنظر صاحب دولت ایران [illegible] حقیقت
حال جغال در سکال معلوم شود که بعد از مغلوبیت لشکر چه خیال داشته باشد الله وردی خان و امرای عظام را حکم شد
که در همانجا اقامت نموده [illegible] قیام نمایند که بروز دیگر بر کیفیت احوال جغال اطلاع یافته آنچه مقتضی صلاح دین
و دولت باشد بتوفیق الهی بعمل آید دلفیر وزی و اقبال سوار دولت گشته باردوی معلی [illegible] بود نزول
فرموده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال نموده در آن شب برنج جهان مطاع باسم پیر بوداق خان حاکم تبریز [illegible] صورت واقعه
که به نیروی اقبال بظهور آمده بود اعلام نموده مقرر شد که با فوج خود جمعی که بمحافظت قلعه تبریز مامور بوده از شهر متوجه
شوند که بعد از تحقیق ضعف و قدرت سپه‌سالار هر آنچه مقتضای وقت و صلاح دولت ابد پیوند باشد بظهور آید

ذکر فرار نمودن جغال اعلی و بیان احوال بقیة السیف رومیان و [illegible] احوال [illegible] در صحیفه بیان می نگارد که بعد از
وقوع محاربه مذکور صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست پنجم شهر جمادی الثانی بود از دولتخانه مبارکه سوار شده بورود آن موکب
[illegible] بعساکر فیروزمند سایه وصول بمنزلگاه انداخته و سرداران از آن مکان که اقامت داشتند حرکت کرده بود
بسامع جلال رسید که خان فولاد اغلی رومی که سردار عساکر حلب و توابع است بموازی هزار نفر از فوج خود و همه متعاقب می آمد
که بسردار ملحق گردد و بقصبه طسوج رسیده اند چون جمعی از سپه دوستان کوتاه اندیش که در زمان نواب سکندرشان رضوان
مکان کثرت لشکر و حشمت سرداران روم که [illegible] مشاهده نموده بوده [illegible]
سپه دوستانه و کوتاه نظرانه اظهاری نمودند حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و غایت حزم و احتیاط که جزو اعظم جهانداری است
و سپهسالاری در رفتن [illegible] و جنگ [illegible] تامل پادشاهانه فرموده تعجیل در آن امر صایب [illegible] اعتقاد در امور
جزئیه تامل و تعمق می نمایند و در کارهای عظیم و مطالب کلیه بتخصیص امور حرب و قتال که مفاسد عظیمه بران مترتب است
خون از طرفین ریخته میگردد محل اشتباه نیست **مصرع** اگر خواهی نگردد کار تعطیل : مکن در کارها بسیار تعجیل :
زبانت [illegible] مشود مسود : تامل در همه کارهاست محمود : کلام مشهور الصبر مفتاح الفرج موید این معنی است اراده خاطر اشرف
جهان متعلق گشت که فوجی از عساکر منصوره را بسر خان فولاد [illegible] بعد از آنکه خاطر از [illegible] جمع گردد بقطع مهم سردار
در خلال این احوال یکی از اکراد [illegible] حاکم [illegible] که از [illegible] ایران قبایل کرد بزرگتر است [illegible]
پاشای روم در سفر با جنود [illegible] رفیق جغال اعلی بود و درحین محاربه [illegible] و او توقف نموده خود را [illegible]

بخدمت اشرف آورده شرف مشار الیه چند سال بود که با ملازمان آستان اقبال آشیان شاهی طرح آشنائی انداخته اظهار
اخلاص عقیدت و صفای طویت می نمود حضرت اعلی آنشخص را آزاد فرموده و بکلیه میرزا شرف نوشتند که تا غایت
بجهة بعد مسافت میانه قزلباش و اکراد و فور [illegible] نموده و خواهی که مایه شدت عداوت میگردد در میانه بخته
نشده و چون پرتو اخلاص او بر مشکاة ضمیر اقدس تافته بود هر کس از مردم او که در هنگامه بدست در آمده بودند
نگاه داشته حکم بر قتل نفرموده ایم و اگر تواند خود را بامن آباد موکب اعلی رساند و الا در هر جا که در کنار بوده باو
جو [illegible] گیرد که آسیبی از عساکر منصوره باو و مردم او نرسد آنشخص را بقراولان سپرده که باردوی او
رسانند میرشرف بعد از مطالعه آن منشور سعادت با طبقه اکراد چوریه و آلخدود بلطایف الحیل از صف سپاه
سردار جدا شده قطع نظر از احمال و اثقال خود کرده چوریه و سپاهی ایکنار رودبار رفته فراهم گرفت
و احوال سردار آنچه از تقریر جمعی گرفتاران مشخص شد آنست که بعد از شکست و انهزام لشکر و گرفتاری
پاشایان و سران سپاه و تفرقه و بقیة السیف معرکه قتال آنشب را بصد اندوه و ملال گذرانیده و علی الصباح
فوجی از طایفه ینگچریان و جاوشان جمعی از هر طبقه که در اردو بسر او باز مانده بودند با [illegible] داده و سرکاری
توپخانه و مهمات مامور گردانیده قورچیان اردو را [illegible] گردکی آقایان داده تا محل ظهور [illegible] سپاه
و تدبیرات که باید بتقریب سلطان پس پرداخته بود از ظهور فرار نمودن میرشرف و تفرقه اکراد عجز و انکسار او بر
همه کس ظاهر گشت از غایت سراسیمگی نمیدانست که چه کند حیران کار خود مانده هر ساعت و هر لحظه اندیشه میکرد
و در آن اثنا بسردار خبر رسید که مرجان فولاد پاشا لشکر حلب [illegible] بطلوع آمده بودند آخر روز مقدمه آن لشکر [illegible]
رسیده و در همان ساعت [illegible] در کمال سرعت طریق امن و سلامت اختیار نموده بطرف وان مراجعت [illegible] خبر
قلق و اضطراب مردم زیاده شده پرده از روی کار برداشته راه فرار را گشاده یافته هر کس به بهانه از معسکر جدا شده
جوق جوق میرفتند و سردار بالضروره ترک [illegible] کرده با خواص و عوام و اعیان و قاضی و مفتی مشورت نموده
رای همگی بر فرار قرار یافت و مقصد آنکه ظلمت شب را پرده کار خود ساخته از غرقاب بلا بساحل نجات رسید تا آخر
روز بصد اندیشه و بیم گذرانیده آخر روز راه گریز پیش گرفته علامت رستخیز در میانه معسکر پدید آمد و فوج فوج خلق
از منهلکات خود کرده ملتفت برفاقت سردار نشده در طی وادی فرار بر یکدیگر سبقت میجستند [illegible]
شهریاران [illegible] وضوح دارد که چون دشمن راه فرار جوید او را مسدود ساختن از آئین فتوت و لایق پادشاهان
مروت نیست بلکه ممانعت بصلاح دولت اولیست چو دشمن بیچاره جوید [illegible] مشو ایمن از بیچاره جویان
کین مجملا آخر روز که تصمیم عزیمت ایشان ظهور یافت [illegible] علیقلیخان را بتحقیق احوال امر فرموده که تا حوالی
اردوی سردار رفته آگاهی احوال عرض نماید مشار الیه بجهة اجرای فرمان گشته وقت غروب هنگام افروختن مشاعل نزدیک
به اردو رسیده در کمینگاهی [illegible] در انجا [illegible] دو سه پاس از شب گذشته بود که معتمدی از جانب علیقلیخان
رسیده خبر داد که شمعها و چراغها افروخته خیمه و خرگاه آراسته اردو را فرار نموده چون دشمن بقاعده سلاطین بوده

الله [illegible]

و [illegible] حیثیت که شب نقاب دشمن باشد حضرت اعلی تجویز تعاقب در آن شب نفرموده اما جمعی مردم فرومایه اوباش
قزلباش بجهة اخذ غنیمت در همان شب در پی ایشان نهاده و الاغان و شتران را که بعضی فرومایگان قطع تعلق نموده
همراه برده بودند [illegible] از غلامان [illegible] که بانطایفه روی آورده بودند گروهی از ایشان که قریب
[illegible] بودند در شب راه گم کرده صبحی بمیان باغات طسوج در آمده و شخصی از مردم طسوج را بدست آورده [illegible] کردند که
راهنمائی کرده طریق سلامت و راه بیرون شد نماید آنشخص از اخلاص و یکجهتی این دودمان ایشانرا براه [illegible] گشته بمیان
طسوج آورد [illegible] رعایا هجوم آورده دروازه بیرون شد را گرفته شروع در گرفتن و کشتن نمایند
رومیان [illegible] دست از کار مانده بود [illegible] یراق [illegible] سپاهی [illegible] انداخته اسلحه و یراق از
ایشان گرفته بقتل رسانیدند القصه آن گم شدگان در آن دیار بالتمام معرض تیغ انتقام طسوجیان شدند و [illegible]
ایشان نصیب [illegible] شد [illegible] الیاق اگر [illegible] از هر جانب [illegible] گشته اند از خوف
[illegible] نصف شب بر عموم سپاه قزلباش فرار سردار ظاهر گشته بجهة غارت اموال و اسباب [illegible]
اردو و اغرق رومیه آورده تا صبح گرد از آن اردو بر آوردند و جمعی که بیشتر از دیگران بودند نقل میکردند که در خیمها
و صنادیق چند شتران در برابر خیمها خوابیده و اکثر آنها در زیر بار بود و طویله هم بقاعده مقرر کشیده بود
و خیال معلوم شد که جمعی که در جنگ مقتول و گرفتار گردیده اند [illegible] و [illegible] اموال ایشان [illegible] همراه برده
و سایر اسباب بجا گذاشته بیری سلطان قرا اقلو در اول شام داخل اردوی سردار شده بود نقل میکرد که میان خرگاه
خاصه سردار آدم باره از مسکوک سرخ و سفید ریخته بود و انگشتری او در میان مسند افتاده و شمشیر مرصع برسم قاعده
که در پهلوی امرا میگذارند نهاده بود و دیگر آنکه در آدم خیمه بزرگ طولانی و صنادیق بر دور آن چیده صندوق [illegible]
و زربفت بر روی صنادیق کشیده اکثر مقفل بود یک صندوق را گشوده مملو از اسباب و اقمشه بود چون تنها بودم [illegible]
شتر آورده جابارده صندوق بی آنکه بانیه صندوق مطلع گردم بار کرده با شمشیر [illegible] بیرون آوردم بعد از بیرون آوردن او
مردم از اطراف و جوانب از اهل اردو با سباب و یراق پرداختند شخصی نشان جلال اعلی را که منشیان دیوان بیانات
احادیث مناسب و توشیح بطلا و لاجورد و تزئین داده بودند بدست آورده بنظر اشرف گذرانیدند چون احکام [illegible]
در صندوقچها مخصوص می باشد از آنجا قیاس میتوان کرد که بچه مثابه سراسیمه و مضطرب رفته اند که پروای برداشتن او
نکرده اند مگر از اندیشه سپاه قزلباش که مبادا ایشانرا تعاقب نمایند بجا گذاشته تا حصل کلام آنکه اموال و اسباب
لا تعد و لا تحصی مردم فرومایه و اوسط الناس بدست آورده بودند که کسی اطلاع بر آن نیافت و بعضی از خواص ملازمان
که غنیمت خود را بنظر اشرف آورده و دیده [illegible] بر آن نبوده بهمان کس عطا فرمودند پیری سلطان قرا اقلو آورده
خود را بعرض عرض در آورده بدستور یابو و مرحمت شد و برخوردار بیک اینیکی باشی بضبط توپخانه مامور گشته قریب
توپ و ضربزن بزرگ و کوچک بضبط در آمده القصه بعد از وقوع این احوال و اغرق [illegible] هر فرو رفته موکب همایون
خان بجانب سلماس [illegible] نشده مصطفی بیک محمودی که در قلعه پاکو متحصن شده در نوبت [illegible] در گردن او [illegible]

بپایهٔ سریر اعلی آمده عفو پادشاهانه شامل حال او گشته بشرف پابوس مشرف شد و ذیل بیگ محمودی قوم سلمان بیگ
حاکم خوشاب که با او معاند بود توجه التجا بسایهٔ مرحمت شاهی آورده نوازش یافت و الکای خوشاب بنام او رقم
التفات یافت امیرخان چولاق برادر او که تربیت یافتهٔ حضرت اعلی بود از اردوی آمده بشرف بساط بوسی مشرف
گشته و تقصیر ملازمت که درین جنگ موکب همایون نپیوسته معاذیر پادشاهانه اظهار نموده بنا بر تالیف قلوب
سایر و حسن معذرتش قبول افتاد و ذکریا خان رسولان و معتمدان بکجهة تهنیت فتح و اظهار عقیدت و حسن اخلاص صحیفه طلب
کردن بخلاص فرستاد و حضرت اعلی بتقریب آنکه او خطاب فرمودند که ازین خطاب عتاب آمیز اندیشه نموده
در کمال وحشت و بیم و اوهام ملازمت پیشتر روانه سلماس [illegible] الجانب پیشت و روی گردانید و چون مهام
ضروری انجام یافته بود و سپاه بر دو سرما هجوم آورده عزیمت جانب دار السلطنهٔ تبریز فرمودند امرای عظام را حکم شد
که استقبال ذکریا خان کرده او را باعزاز و احترام به تبریز آورند امراء حسب الفرموده عمل نموده ذکریا خان بدولتخانهٔ
مبارکه تبریز بشرف آستان بوسی رسیده شرف مجالست مجلس بهشت آیین یافته معزز و محترم گردید
پیشکش گذرانیده بعطیات پادشاهانه افتخار یافت چند روز حریف بزم خاص و انیس محفل قرب اختصاص بود
عطایای ارجمند از خلع فاخره و کمر خنجر و کمر شمشیر مرصع بجواهر و یواقیت و اسب تازی نژاد خاصه با زین و لگام مرصع
و اقمشه و اجناس و صراحی و پیاله طلا از امثال اینها سرافراز گشته رخصت انصراف یافت و حسن بیگ برادر او
که حاکم البیاق بود بدستور بخلع فاخره سرافراز گشت و مقضی المرام روانهٔ مقام خود گردید اما احوال بعد از فرار با
بی سامانی و اضطرار که بتحریر پیوست با معدودی خود را بسواد اهر رسانیده در آنجا بجهة آوازهٔ ورود موکب ظفر
قرین که بجانب سلماس نهضت یافته بود مجال توقف و آرام نیافته راه دیار بکر پیش گرفت و در اثنای طریق پیر
جان فولاد رسید روزی در هنگام مکالمه تقصیر در آمدن بر رو عتاب و خطاب ساخته حمیت پیر ایشان روی سردار از
کین در آمده بقتلش مبادرت نمودند و سر او را بیابان سپاه که اکثر لوندی نام و نسب اند انداخته تفرقه کلی
درمیان اکراد افتاد و راه طلب پیش گرفتند و گروهی بر سر پسر او جمعیت نموده جلالی شدند شرح احوال و دیگر
طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان سپرده چون سردار به دیار بکر رسید حقیقت احوال جوکار و خواهد بکار
نمودند جهان چند روز سیاه عمر و اقبال برکشور حیاتش مستولی گشته راه سفر آخرت پیش گرفت
رفت تا عالم دگر گیرد **ذکر فرستادن جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا از حدود نخجوان بعزم [illegible]**
و غرجستان [illegible] و وقایع سال [illegible] مرقوم قلم صواب اندیش گردید که جهانگیر خان ولد سید بیگ سلطان و
محمد سلیم سلطان ولد میر محمد خان اوزبک و شاه خواجه و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق از باقی خان منهزم گشته به
اتفاق یار محمد میرزا که دیوان بیگی و صاحب اختیار و عمدة الامرای بلخ بود التجا بسایهٔ اقبال شاهی و ساحت گیتی
مساحت جاه و جلال آورده بودند و در پارس ئیل [illegible] الف سفر خراسان با تمام معاودت و اعدا
اتفاق افتاد و چون اراده ازلی متعلق بآن نشده بود آنوقت بسببی که در محل خود نسبت تحریر یافت مهم سلاطین

تمشیت نپذیرفت و درین سفر در ملازمت موکب اقبال بودند در سوفتا یار محمد میرزا صلاح دید که در ملازمت سلاطین
زادها روانه خراسان گشته بعضی قلاع محال غرجستان که در تصرف ملازمان این درگاه است بجهانگیر خان مفوض
شود با امداد امرای خراسان محال غرجستان را که محل مضبوط است و قلاع مستحکم دارد متصرف گشته آنرا مأمن خود ساخته
و در آنجا دستور شکسته طوایف ازبکیه را بجانب خود ترغیب نمایند اگر جمعیت لشکر روی دهد در خدمت
بود همت بتسخیر بلخ گمارند و چون حضرت اعلی متوجه ملک موروث آذربایجان و شیروان شده بودند با ایشان مقرر شد
که درین هنگام که چنین مهمی بزرگ که پیش نهاد همت عالیه است در سرحد خراسان رفته و آشوب افکندن بجز انقیاد ساخت
لشکر و حواله بوقت دیگر میفرمودند که چون به نیروی اقبال و توفیقات آسمانی خاطر اشرف از مهمات آذربایجان
و شیروان فارغ گشته بجانب خراسان نهضت واقع شود و این عزیمت مصادف شد یار محمد میرزا معروض داشت
که امروز فرصتی بهتر ازین بدست نمی آید که باقی خان از میانه رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز استقامت نیافته
و اوزبکان در ماوراء النهر مشاغل عظیم روی داده معلوم نیست که در ضبط و ربط اطراف تواند پرداخت و آنوقت
آن ولایت آسان بدست نمی آید و این اراده تأخیر می پذیرد چون در عالم حساب و معامله فهمی این گذارش فی
الجمله راه پیدا میداشت و یار محمد میرزا که صاحب وقوف مهمات آن ولایت بود مبالغه مینمود حضرت اعلی شاهی
تجویز نموده سلاطین زادها و اتباع ایشان را بخلاع کرامند و انعامات و سایر ضروریات نواخته مرخص گردانیدند
و یرلیغ مطاع بنام حسین خان بیگلربیگی و امرای خراسان عز صدور یافت که باعزاز و احترام سلاطین زادها پیش
آورده خدمات لایقه بتقدیم رسانند و آنچه از الکا و قلاع غرجستان در تصرف جماعت جمشیدی و غیره که منسوبان
این دودمان بتصرف ایشان گذارند و کومک بقدر احتیاج همراه ایشان نموده ایشان را بغرجستان رسانند و سلاطین
زادها در کنار آب ارس حوالی نخجوان بنوازش و احسان از آستان اقبال آشیان جدا شده خوشدل و شادمان
روانه شدند اما شاه خواجه در رکاب همایون تخلف نکرده توقف اختیار نمود و یار محمد میرزا بجهة آنکه او در درگاه معلی
شاهی باعث انجام مهمات ایشان و محرک امداد و معاونت باشد تجویز توقف نمود هنوز ایشان در دار السلطنه
قزوین بودند که جنگ سردار روی داده حضرت اعلی بفتح و ظفر پیوسته آوازهٔ فتح بخراسان رفت و یار محمد میرزا
در رفقا عفایف و مخدرات خود را در قزوین گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسین خان چندگاه ایشان را در هرات
نگاهداشته احتیاج بر دو جهات سپاه انجام مینمود و در اوایل سال یونت ئیل اربع عشر و الف که رایات
فیروزی آیات عز و جلال متوجه تسخیر قراباغ شده بمحاصرهٔ قلعه گنجه مشغول بودند حسین خان فوجی از جنود قزلباش
حضور طایفه رفیع شاملو همراه سلاطین زادها کرده روانه غرجستان کرد ایشان آن ولایت را بیمن معاونت و
امداد منسوبان این دودمان بحیطهٔ تصرف در آورده تمامی کلانتران و کلانان آن ولایت آمده جهانگیر خان و یار محمد میرزا را
دیده در مقام خدمتکاری درآمدند معظم قلاع غرجستان بدست ایشان درآمد و اکثر قلعه داران و هزاره جات
و صدرجات قبایل پای در دایرهٔ متابعت نهادند و روز بروز جمعیت لشکر جغتای زیاده میشد توجه جانب بلخ

در ضمیر پاک محمد میرزا رسوخ یافته عزیمت آن صوب نمود شرح این قضایا در سال آینده از مساعدت کلک بیان مو
گشته

در نهضت همایون بعزم تسخیر قراباغ از راه اردبیل و فتح قلعه گنجه بعون عنایت ملک جلیل

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از مهام سرحد تبریز و کردستان فراغت یافت امرای اکراد طوعا و کرها باقوم
در دایره متابعت این خاندان ولایت نشان نهاده خاقان دشمن گداز دوست نواز امرای اکراد را بانعامهای
وافر و خلعتهای فاخر همه را خوشدل از تبریز رخصت انصراف ارزانی فرموده هر یک بالوس حکومت باز گشتند
اگرچه سفر و سیاق بامتداد کشید و بعون الهی فتحی چنین روی داده بود خاطر بجهت اصلاح حال سپاه بتوجه عراق
میل و رغبت تمام داشت اما هیچ یک از امرای عظام را جرات آن نبود که در خدمت اشرف زبان باظهار آن مطلب
گشایند و رای عالم آرای اشرف اعلی بتوجه جانب قراباغ و فتح قلعه گنجه تصمیم یافته بود که تغیر در آن محال نمود و در اول
تحویل جدی که عین شدت شتا و هوا در غایت برودت و سپاه بود و گروه تامون از سرمای دی پوستین قاقم
برف در خود پیچیده و کلاه سنجابی از سر برداشته و از بیم یخ بند زمینهای پست و بلند طناب ستوران از رفتار
عاجز آمده در خاطر هیچکس قرار نمیگرفت که در چنین وقتی که طلبکار شعله آتش و آرزومند گوشه قشلاق اند سفر
و سیاق احتمال و توقع داشته باشند حضرت اعلی از دار السلطنه تبریز عنان عزیمت بان صوب و حرکت آورده
و از امرای نامدار اعم و سرداران رخصت رفتن بجانب فارس یافت که در زمستان تهیه لشکر کرده در بهار با قشون
آراسته متوجه بیابان گشته بلشکر ظفر قرین پیوندد و لشکریان امرای خراسان که در موکب همایون بودند مرخص شده
روانه خراسان شدند و بعضی از عساکر منصوره و ملازمان امرا که استعداد سفر نداشتند رخصت یافته روانه
عراق شدند که در این زمستان سرانجام ضروریات سفر پرداخته در اول بهار بموکب همایون پیوندند و حسن خان استاجلو
حاکم همدان را که حسب الامر اعلی که جهت ضبط نقود ترفیه بود در نوبت طلب نمودند که در سفر قراباغ همراه باشند و او
با قشون آراسته آمده حیجا با برف دست و گریبان و ستوران از ناهمواری زمینهای یخ بسته افتان و خیزان
خود را باستان اقبال آشیان رسانید و الحاصل موکب همایون فال بدولت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده
بشرف طواف مرقد منور حضرت سلطان اولیا و مشایخ عظام صفویه استسعاد یافته از ارواح مقدسه اجداد کرام
رضوان الله علیهم استمداد همت نموده در اوایل ماه رمضان المبارک متوجه گلخواران که مدفن حضرت سلطان حیدر
علیه الرحمه است شد چند روز در آن موضع مبارک توقف فرمودند و از سوانح این سفر آنکه خواجه محمد شفیع را که وزیر دار المرز
بود خطاب میرزای عالمیان داشت بوزارت خراسان سربلند گردانیده آن منصب عالی را علاوه مناصب سابق
و نظم و نسق کل ولایات خراسان و مهمات امرا و حکام و عزل و نصب عمال و کلانتران برای و رویت او مفوض
گردید و پایه قدر و منزلت او باوج اعلی رسید چون در خیال [illegible] آن ولایت کم محصلی بود و قراباغ نیز بجهت آفت
احوال رعایا اختلال پذیرفته و زراعتی نشده بود و غله بسیار کم بود و لشکر را بنا علاج آذوقه دو سه ماهه که سرانجام
می بایست نمود و غلات اردبیل با آن وفا نمیکرد از موقف جلال حکم قضا جریان مقرر شد که بیست هزار خروار غله

که بخرواری یکصد من تبریز است بر محال آبادان آذربایجان رقم شود که رعایا بالاغ خود نقل باردوی معلی نموده یکصد من
تبریز به پنج هزار رایج عباسی بعساکر منصوره بیع نموده قیمت بازیافت نمایند و در تمامی آن محال بجهت بعد مسافت که از الاغ بضاعت
رعایا را منظور داشته و یکصد من بده هزار دینار قرار یافت دیوانیان عظام حسب الفرموده عمل نموده محصلان بانجام
این خدمت تعیین شدند بعد از فراغ از امر مزبور از سبلان توجه فرموده منازل خلف بیک سفره چی واقع در کنار آب ارس
از فر همایون رشک منازل جنان گردید و در آنجا بجهت روزه داشتن چند اقامت فرموده ماه صیام را باختتام
رسانیدند و در همین منزل منشور عاطفت بجهت ترغیب بعد از قیام مستحفظان قلعه گنجه مشتمل بر مواعظ و نصایح پادشاهانه
فرستاده بپاشا و قاضی و مفتی و اعیان سپاه اعلام دادند که ممالک آذربایجان و شیروان ملک موروثی ما است
که رومیان بعد از ارتحال شاه جنت مکان کم فرصتی کرده بتغلب متصرف شده بودند و حمد الله که بتسخیر آن ممالک
بهیچ وجه دست از دامن مقصود باز نمیداریم و تا غایت بهر طرف توجه فرموده ایم بفتح و ظفر اختصاص یافته ایم
و جغال اغلی که از جانب پادشاه روم سردار شده آمده بود مستحفظان باو مستظهر بودند بمعاونت جنود نامتناهی الهی
دیگر روی دولت شاهی شکست یافت و دیگر از هیچ طرف احتمال مددی نمیرسد در صورت ترک محافظت
و قلعه داری کردن شرعا و عرفا بر شما لازم است باید که عاقبت اندیشی و تامل عاقلانه در کار خود کرده خود را بمهلکه نیندازند
و هر کس را در مملکت طلقی بوده باشد و اراده توقف آنجا داشته باشد بدرگاه عالم پناه شتابد که توجه
با نجاح مطالب مبذول افتد و هر کدام اراده رفتن دیار روم داشته باشند با اموال و اسباب سالما غانما روانه شوند
که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نمیرسد و اگر پند سودمند ما را قبول نکنند و قلعه را بر روی عساکر ما بسته توپ و تفنگ
همایون اندازند بعد از ارتکاب جنگ و جدال دیگر توقع چشم داشت مروت و امان نداشته باشند و الا از لشکر
قیامت اثر اندیشه نموده که مآل آن در گردن ایشان خواهد بود تا ایشان از غضب همایون ما چه رسد بعد از استماع
این پند اولی پذیر که مانند صحت بیمار است بملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب غفلت بیدار گشته طریق امن و سلامت
اختیار نمایند موکب همایون بآهستگی کوچ فرموده شکارکنان طی مسافت میفرمودند اما آن تیره بختان کینه خواه
و بیدولتان گمراه را خمار جهالت و غرور دامنگیر گشته نصایح پادشاهانه را ناشنیده انگاشتند و ارشاد مرشدانه
را که آویزه گوش هر گردنکشان روزگار تواند بود از گوش هوش بیرون کردند و درهای قلعه را بسته و ابواب محنت
و بلا بر روی محصوران قلعه گشوده بانجام و اسباب قلعه داری پرداختند و اصلا پند و موعظه آن قوم سودمند
نیفتاد تا رسید بایشان آنچه رسید **از سوانح ایام در اثنای طریق قلعه که در اوایل شوال بظهور
پیوست تفویض ایالت گرجستان بطهمورث خان بن الکسندر خان است** شرح این سانحه
اقبال آنکه چون کوک جای محل نزول موکب شاهی گردید از [illegible] گرجی [illegible] بسندیل خان مخالفت نموده در دفع او
سعی کرده بودند بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اطاعت و متابعت اولیای دولت پادشاهی کرده استدعا نمودند که مراحم
پادشاهانه شامل حال ایشان گشته طهمورث خان بن داود خان بن الکسندر خان را که در خدمت اشرف بود حکومت

گرجیان بنصب فرمایند که تدارک مافات و امن بر میان بندند و هر خدمتی که مامور گردند در ملازمت طهمورث
خان از دل و جان بران قیام نمایند و عاطفت شاهانه شامل حال گرجیان شده ملتمس ایشان درجه قبول
یافت و متقبل آن شدند که دو نبیره الکسندر خان را که تا غایت در گرجستان دست مایه ایشان بودند بدرگاه
عالم پناه آورند که صدق اخلاص بر ضمیر انور ظاهر گشته یکبارگی رقم عفو بر جراید زلات ایشان کشیده شود و بعد از
آوردن پسران مذکور طهمورث روانه گرجستان گردد و حضرت اعلی بجهة اطمینان خاطر گرجیان ساعت سعد جهة
تفویض حکومت گرجستان اختیار فرموده امرای نامدار و ارکان دولت قاهره را حاضر فرموده و در مجلس بهشت آیین
جشنی ملوکانه آراسته طهمورث را بپوشش خلعت خاقانی فرمودند قاعده و قانون گرجیان آنست که هر گاه یکی از سلاطین
زادهای ایشان بر مسند سلطنت موروثی جلوس نماید یکی از رهبانان که مرشد القوم باشد و ریش سفیدان
و معتبران گرجی اتفاق نموده قالیچه نمد و زر گسترده او را بر بالای آن قالیچه می نشانند و هر کدام طبقی از زر سفید ثبت
گرفته در وقتی که آن پادشاهزاده بر بالای آن قالیچه می نشیند ایشان طبقهای زر نثار می نمایند و او را از آن روز کامل [illegible]
بالجمله گرجیان قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله جهة او انداخته طهمورث خان بامر و اشاره خسرو کامکار کامیاب
بر بالای آن قالیچه بر آمده از ناموران گرجی طبقهای زر بدست گرفته اراده نمودند که نثار نمایند حضرت اعلی بعد از اطلاع
قاعده و آداب مذکور از شمول عاطفت و افزونی التفات امر فرمودند که اول از جانب اشرف نثار واقع شود بعد از
آنکه حضرت اعلی طبق زر و جواهر نثار کردند امرای نامدار و حضار مجلس بهشت آیین موافقت نموده هر یک علی قدر
موافقتهم نثار قیام نمودند از ناموران و عظمای گرجی نقود و اجناس ایثار کرده و کاسه دادند و کاسه گرفتند و از روز
جهة تبسیط خاطر و انبساط ضمیر بساط عشرت گسترده با آنطایفه که صحبت و سرور ایشان خالی از غرابتی نبود عشرت بسر
بردند همگی آنطایفه بتلطفات شاهانه و خلع فاخره سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند بعد از رفتن گرجیان از آنجا
کوچ واقع شده در اول تحویل حوت ظاهر بلده گنجه بتربت قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره مخیم سرادقات
جلال گردید و بر جوردار بیک توپچی باشی را مامور فرمودند که قالب توپ بهار که در برکت طلات آورده شروع در توپ
ریزی نماید و مقرر فرمودند که بعضی از امرا و اعیان دولت بملاحظه اطراف و جوانب قلعه گرده محل اقامت اردو
جای سپه تعیین نمایند و بجهت آنکه آمد شد در میان از قلعه مسدود گردد در برابر دروازه حصاری ترتیب
داده علیجان موافق باقنبر بیک سلحدار باشی و جمعی از تفنگچیان و غلامان بحراست آنجا مامور گشتند و چند
روز بجهة معامله محاصره و رسیدن قالب توپ بهار در همان مکان توقف واقع شده وصال با فوز رسید و دیگر باره
کوکبه خسرو عالم افروز گشت در خیال پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه عالم فانی را وداع نموده در گره
بجهان عقبی شتافت شاهزاده سلیم که فرزند اکبر است در همانجند روز در الهاباد بکره آمده در آنطرف آب جول
بود بعد از وقوع اینواقعه اکثر امرا و اعیان دولت سلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم اتفاق داشتند
شیخ یحیی کوکه که از امرای معتبر و خان اعظم کوکلتاش بود مخالف جمهور اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم پیوسته

اوراکورنش نمود بر سایر امرا ظاهر شد که با وجود تمشیت شاهزاده خالی از اشکال نیست ترک آن اراده دور از
کار کرده سلطنت شاهزاده سلیم را منقاد شدند شاهزاده خسرو که مدعی سلطنت بود و چون حال بر این منوال دید از
آگره فرار نموده بجانب لاهور رفت قریب به بیست هزار کس از جغتای و هزاره و افغان و غیرهم بر سر شاهزاده
خسرو جمع شدند و در آنحدود طلیعه لشکر شاه سلیم نمایان شده و سپاه شاهزاده خسرو عطف عنان کرده صف
سپاه آراست و فیمابین حربی در نهایت صعوبت روی داد چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب کمک
میرسیده سپاه شاهزاده خسرو از ستیز و آویز عاجز آمده شکست بلشکر شاهزاده افتاده شاهزاده را
راه انهزام سپرد در کنار آب لاهور که اراده عبور داشت کسی او را نشناخته قلیچ خان حاکم لاهور خبر داد
قلیچ خان او را بر فیق رعدا را و ملایمت و تعهدات دلخواه نزد خود آورده بعد از وصول پادشاه تنظر رسانید شاه سلیم
مظفر و منصور باگره آمده بر تخت سلطنت قرار گرفت سید محمد کرمانی در تاریخ این واقعه گفته شعر شه بلند مکان
بحر جود اکبر شاه : برفت و طفل تمنا بهر بماند یتیم : سؤال کردم از دل که در صحیفه دهر : روا بود که کنم
سال فوت شه ترقیم : جواب گفت برسم دعا بگوی الیر : بجای اکبر شه پادشاهزاده سلیم : از رفته اکثر اهل
جنود سلطان خسرو که زنده گرفتار شده بودند حکم بصلب ایشان شده همه را از دار عبرت آویختند شاه سلیم
به پسر خود اعلام نمود که بسیاستگاه رفته آراستگی جنود خود را تفرج نماید سلطان خسرو عرض نمود که
گناه کار من بودم و موجب سیاست منم مرا از دار عبرت می بایست آویخت گناه الجماعت جلب الناس دارم
که آنحضرت را بهم از رحمت و خجالت و انفعال خلاص بخشید شاه سلیم بر او ترحم کرد و از خون او در گذشت اما
جهان بینش را میل کشید و اما سایر امرا و ارکان دولت هر که از و متوهم بوده اراده سلطنت سلطان خسرو
نموده بودند سلوک پسندیده نموده در مقام انتقام نشد و سلطان خسرو را المعتمدان حرم سرا سپرده دلجا
نگاه میداشتند و ظاهرا از میل آکحیت بیره شاهزاده نرسیده بود از دیده عاطل نبود خواجه شعیب جوشقانی
تاریخ اینواقعه را فوت اکبرشاه یافته شعر شاه اکبر جلال دولت و دین : که ز داز قدر بر فلک خرگاه : تو بتنی
در گذشت از پنجاه : ماهی عمر سن او شد پنجاه : کحل شاهیش چون ز پا افتاد : گشت تاریخ فوت
اکبر شاه و وقایع سال خجسته مآل توشقان ئیل مطابق سنه حمس و عشر و الف که سال سیم جلوس عالم آرای است
سال همیون فال توشقان ئیل بل ترکی آغاز شد بهار دلگشا از مقدم خسرو نوروز عالمیان را مژده فیروزی فرح
خندگی داد و ساحت عرصه جهان از لطافت بهار چون روضه جنان طراوت تازه یافت بتخصیص ولایت قراباغ
که از رطوبت هوا و حسن سبزی ریاحین در لطافت شباهت تمام داشت چنانچه شیخ نظامی گنجه قدس سره در لطافت و نزاهت
آن سرزمین فرموده شعر خوش ملک برذع که اقصای وی : نه اروی سبزی است بی گل نه دی : تموزش گل
کوهساری دهد : همه ساله ریحان آن سبز کاخ : همیشه در آن تازه تخت فراخ : سلطان سپهر افراز اقلیم
چهارم باکوکبه جنود آسمانی پای بر مسند عز و شرف نهاده از نهانخانه حوت بیرون آمده بطرب خانه حمل خرامید و نور فرو

پیروز روز پنجشنبه هجدهم ذیقعده الحرام اتفاق افتاد و عالم پیر جوانی از سر گرفت **شعر** باز جهان از طرب آغاز شد ٭ باد صبا
قلعه پرواز شد ٭ شاهد گل جلوه‌گری ساز کرد ٭ بر همه خوبان جهان ناز کرد ٭ پیر مغان از می چون ارغوان
چهره برافروخت چو بخت جوان ٭ اردوی گرامی در جنب مزار شیخ نظامی علیه الرحمه نزول اجلال اتفاق افتاد در
همان منزل لوازم عید و نوروزی از نو از سر در قیام نموده چند روز به نشاط و عشرت گذرانیده داد عیش و خوشی
دادند بعد از فراغ جشن نوروز متوجه امور قلعه‌گیری شده از آن یورت کوچ کرده در پای قلعه نزول کردند و
قسمت کرده طبقات لشکر هر کدام مورچل خود فرود آمدند و روز بروز عساکر فیروزی آثار که به منازل رفته بودند
فوج فوج به پایه سریر اعلی آمده با مر محاصره و خدمات مرجوعه قیام می‌نمودند و توپچیان تیز شروع در توپ ریزی کردند
و اهل قلعه در لجاج و عناد و اصرار نموده در مدافعه و قلعه‌داری می‌کوشیدند و توپ و تفنگ و باولیج به اردوی همایون
ریخته الحق کمال سعی بود در امر قلعه‌داری از ایشان بظهور می‌پیوست و نتیجه آنکه کار را با قزلباش کرده بنا بر آنکه رستم
سلطان سوکلن ذوالقدر را که دو سال بود که در جنگ محبوس شده نزد ایشان گرفتار بود در حین محاصره به قتل
آوردند و هر یک از سادات عظام عالی نسب ارزنده که نسبت قرابت سلسله میر بزرگ جد مادری اشرف
داشت و بحسب بعضی ترات آسمانی در قلعه گنجه واقع گشته معزز و محترم می‌بودند در نوبت از اوباش جنگی آن سلسله
بیگناه را بجان طریق نسبت داده مصون ساخته ابواب ملایمت و دوستی بالکلیه مسدود گردانیدند و چون حضرت
مفتح الابواب که گشاینده بی‌منت کشاینده درهای سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار فرخنده آثار
همیون گشاده مقالید سلطنت و مفاتیح عظمت و کامکاری بمودای والله یؤید بنصره من یشاء بکف کفایت و قبضه
درایت اولیای دولت ارجمند و هنوبان خلافت ابد پیوند داده اصلا اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب نگشت
و عاقبت الامر بسیاست لجاج و خذلان گرفتار آمدند و بجزای اعمال ناصواب خود رسیدند تفصیل این اجمال و
تبیین این مقال آنکه عساکر بهرام انتقام که بمحاصره قیام داشتند حسب الفرمان قضا جریان بالتمام توپ‌ها
تا حوالی خندق که محل انداختن توپ است پیش برده حوالی نصب کردند تا قریب ماه میان الجانبین آتش جنگ در
اشتعال داشت یکمرتبه رومیه جلادت از دریچه ذوالفقار خان گذشته مردم او غافل بودند قدری دستبردی
نموده چند کس را ضایع کرده و دیگر به دروازه اصفرخان بیرون آمده جنگها کرده کاری نساختند تا آنکه توپهای بزرگ
ترتیب یافته شروع در توپ انداختن کردند و در خلال این احوال الله وردی خان با لشکر فارس تیز رسیده و در
شرقی فرود آمده از آنجا سیبه پیش برده و از اطراف و جوانب کار بر محصوران تنگ شده مبارزان خود اثر
برج و باره رسانیده از یکطرف قریب پانصد ذرع زیر دیوار اصل قلعه را خالی کرده چوبها و ستونها استوار کرده
یکبار آتش بر آن زدند چوبها سوخته سرتاسر دیوار را انهدام پذیرفت و رومیان مضطرب گشته هجوم آورده که سد
آن رخنه‌ها نمایند از آسیب گلوله تفنگ فرصت نمی‌یافتند و از یکطرف توپهای قلعه‌کوب تزلزل در حصن حصین دولت
ایشان انداخته صفیر گلوله آتش فشان پیام اجل می‌گذارد و در اول حال از جانب قورچیان برجی از برج

مشید قلعه که از سایر بروج محکمتر و اهتمام رومیه در محارست بیشتر بود هجوم آورده کاوش کردند و در میان گلوله تفنگ بقرتی
تگرگ بر ایشان می‌بارید و قورچیان از آن نخیت شده بالای برج دویدند و رومیان آتش بازی کرده قاروره‌ها
نفط و باروت بر سر قورچیان می‌ریختند قریب پنجاه شصت نفر بعضی رو و بعضی مو و بعضی الحق موخته بود که امروز از ند
فرق نمی‌شد و چند نفر براه عدم شتافتند مجملا هرچند رومیه سر جماعت بر سر کشیدند و در مدافعه کوشیدند اثری
بر آن مترتب نشد از صباح تا عصر بدین منوال در جنگ و جدال بودند تا وقت عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر از
ایشان پای جلادت بالا نهاده بر برج عروج نمودند و آن مکان را از دست رومیان گرفتند اگرچه آنچنانکه موافق مرام
اشرف نبود که در گرفتن قلعه تعجیل کرده جوانان کار آمدنی که در معرکه کارزار در کارند و حضرت اعلی از شمول بنده
پروری بهر یک از آن جوانان دلیر رزم آزما را به قلعه برابر می‌دانند و در جنگ قلعه ضایع شوند و قورچی باشی را
مورد اعتراض فرموده خطاب عتاب آمیز کردند اما بنهایت مردانگی در آن روز از قورچیان عظام صدور یافت
و با وجود آن همه مضرت و آسیب که از ضرب توپ و تفنگ و ریختن قنبره‌های آتش بر ایشان رسید برج را از دست
ندادند و بضرب شمشیر و زور بازوی مردانگی نگاه داشتند و روز دیگر چند کس از قلعه بیرون آمده تقریر کردند
که در این جنگ تا موازی یکصد و پنجاه کس از رومیان زخمدار و نابود گشته تا هفتاد هشتاد نفر بقتل رسیده
بودند غلامان خاصه شریفه نیز از سیبه هجوم آورده دو سه برج از بروج شیر حاجی را گرفته شروع در دیوار
اصل قلعه شد رومیان قدرت قزلباش و ضعف خود را مشاهده نمودند که در عرض سه چهار ماه که محصور گشته قلعه
داری کردند از هیچ طرف مددی به ایشان نرسید و از اطراف و جوانب بالاراده خود محیط ساخته چاره‌جوی شدند
الا پاشای قلعه که احمد پاشا نام داشت و ایشان را بقلعه‌داری ترغیب می‌نمود تا آنکه کار از دست رفته عساکر
منصوره از برجهای شیر حاجی گذشته پیش رفتند و هرچند رومیان در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد و غازیان
مردانه‌وار بر برج قلعه عروج نمودند و دو سه برج معتبر بدست غازیان و غلامان درگاه در آمد محصوران یکبار الامان
بر آورده کس بخدمت اشرف فرستادند و استدعای عفو تقصیرات خود نمودند چون در اول حال محاربه تمام شده
بود و عصیان و بی‌ادبی الحماعت از حد اعتدال تجاوز نموده بود حضرت اعلی زیاده التفاتی بسخنان ایشان ننموده روز
دیگر که دوشنبه بیست و ششم شهر صفر بود پاشا و عظمای رومیه بیرون آمده تجدید بحالت تقدیم رسانیدند و در آن شب
از حضرت معاودت یافته نماز را خود در قلعه اما دست از قلعه باز داشته مفاتیح دروب به غلامان شریفه سپردند
و آن شب تا صباح پاس قلعه داشتند روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کرده حسب الامر اعلی مطر تشریف در آمدند
هر گروهی را بجمعی از غازیان سپرده که اموال و اسباب ایشان را بحیطه ضبط در آورده که علازمان جنود
اقبال بقدر مراتبهم رسانند و پاشا چون تبریزی الاصل بود و در اوان طفولیت بمیانه رومیه افتاده بود در خدمت
احمد پاشای حاکم وان نشو و نما یافته بمرتبه ایالت و پاشائی رسیده بود و اهل تبریز استدعا داشتند
که او را بدست ایشان دهند که بجزا و سزا رسانند و پیران رستم سلطان نیز همین اراده داشتند که بخون پدر

مخصوص مرحمت نمود اما حضرت اعلی مراعات جانب سادات را اهم و الزم داشته او را بدست نوکران ایشان داده ایشان او را
در عوض خون او سید بیگناه قصاص کرده و چند نفر که قبل از این شاهی سیون شده بیرون آمده بخشش و نوازش یافته
بقیه سپاه گرفتار غازیان ظفر پناه شده چون اراده ازلی باقتضا و اعدام آن گروه غدار تعلق پذیرفته بود لهذا از جمیع کا
که اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمد در یورت جس جا بفرمان قهرمان قضا و قدر و حکم القدر بر قتل آن گروه بد اختر
قریب بدو سه هزار کس را به تیغ انتقام گذرانیده و دور الهزال پر وحشت از کشتها پشتها بر هم آمد بعضی از مردم آن دیار
که حرام نمکی کرده ملازمت رومیه اختیار نموده داخل آن گروه شده بودند آتش خشم پادشاهی درباره آن گروه بنوعی زبانه کشیده
بود که جز بخون آن خو گرفتگان انطفا نمی پذیرفت لهذا عموم آن طایفه عرضه تیغ فنا گشتند مگر قلیلی که بسمت نوکری گشتند
نجات یافتند مستعدان اردو آن بنجام خوب جهت فتح قلعه یافته در رشته نظم کشیدند از آنجمله ضیاء نور اللهی نواده
میرزا احمد کفرانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن طبیعی بود این تاریخ یافته که خوب افتاد فی الواقع بنوعی که در ضمن صبا
پرتو شناخته بکر ظهور آمد و فتح این کلید شماخی آمد **ونظم** حبذا شاهی که باقبال بی زوال : ملک شروانش در زمان
در فراخیست : از اینکه حضرت ازلی نصرت همی رسید : تاریخ فتح گنجه کلید شماخیست : **ذکر وقایع منظوم ده بهت**
در آمدن قلعه لوری و تفلیس و دولماس و قضایایی که بعد از فتح قلعه گنجه و قراباغ بظهور پیوست بعد از فتح
قلعه گنجه چون از حسین خان قاجار اطوار ناهنجار بظهور آمده مردم قراباغ از سلوک ناهموار او شکوه بسیار کرده در رای مملکت
انتقض او را از نظر انداخته بود ایالت آن ولایت بمحمد خان زیاد اغلی قاجار که برخی از احوال او در وقایع سالهای گذشته
مرقوم قلم بیان گردیده بعد از انتظام مهمات قراباغ همت والانهمت بتسخیر قلعه لوری و تفلیس و دولماس معروف
گشته موکب اقبال متوجه آنحدود شد چون احشام و محل نزول اردوی گردون شکوه شد بنوعی رعب و هراس در دلهای
مستحفظان قلاع استیلا یافته بود که خیال مخالفت و قلعه داری در متخیله احدی نگنجید تحت محمد پاشا قراقلی حاکم
قلعه لوری که تا غایت در راه دولتخواهی روی ثابت قدم بوده مطلقا از جاده متابعت آنحضرت عدول و انحراف نجسته ابدا
بی اغتیاکسان اعتمادی بپایه سریر اعلی فرستاده بوساطت محمد بیک بیکدلی که از خاصان درگاه بود عرض بندگی
و استکانت نموده زبان اعتذار بکلمه استغفار گشاده و عرضه داشت نمود که اگر لطف پادشاه شامل حال این
خاکسار گشته بجرایم سابق مورد عقوبت نگردد سر قدم ساخته بخاکبوسی آن درگاه می آیم چون صدق قول او بر ضمیر منیر
فیض آثار خسرو جم بخشش بوزش پذیر پرتو ظهور انداخت فرستادهای او را نوازش نموده پادشاهی او را
بمواعید پادشاهانه نوید داده و او فرزند نجابت نشان یافته با دلی پر امید و بیم با قاصدان کعبه امان گشته به اردوی معلی
شده بوساطت امرا و مقربان بمجالست مجلس بهشت آیین مستعد گردیده منظور نظر عنایت و عاطفت شده و بخلاع فاخره
و تاج و کمر و اسب با زین مرصع و سایر التفات و تفقدات سرافراز گشت و کلید قلعه را بنوابان درگاه شاهی سپرده
حضرت اعلی کس بجهة محافظت و ضبط توپ و تفنگ و یراق قلعه تعیین فرموده فرستادند چون خاطر از فتح جمع گردیده نهضت
همایون بجانب تفلیس و دولماس تصمیم یافت و از سوانح این اوقات آنکه کرکین خان والی گرجستان

کابلی که جمعی از معتمدان آن سلسله بجانب جهان پناه آمده اظهار انقیاد و اخلاص نموده حضرت اعلی امیدوار نوازشات نموده
لوارسحاب خان که در آن وقت چهارده ساله بوده بود در حسن بجای پدر در حکومت ملک موروث و لقب فرزندی
سرافراز گردانیده احکام شفقت آمیز و خلاع فاخره جهت او و محذرات استان آن سلسله ارسال یافت و محمد بیک بیکدلی
را به الضوب فرستاده که پرسش مشارالیه آن دودمان نموده بشفقت شاهانه مطمئن سازد و در خلال این احوال
عرایض ضراعت آمیز از جانب مستحفظان قلعه دولماس رسیده استدعا نموده بودند که اگر از جانب قرین الجانب اشرف نمی
ایشان رسید و از مرحمت غضب قیامت از پادشاهی امین بوده باشند قلعه را سپرده روی عجز و انکسار بدرگاه
سپهر اقتدار نهند مراحم خسروانه احکام استمالت مبنی بر عواطف شاهانه باسم ایشان فرستاده اشاره فرمودند
که هر کس از ایشان را اراده بودن این دیار بوده باشد علوفه و تیمار که در زمان رومیه داشته مضاعف آن عنایت
شود و هر کس اراده دیار روم نماید با اهل و عیال و ارزاق و اموال گرد بهیچوجه آسیبی از لشکریان بایشان نرسد
مستحفظان قلعه دولماس این معنی را سرمایه نجات دانسته همگی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده بخلاع فاخره
و نوازشات وافره مخصوص گشته جمعی که اراده رفتن داشتند کس همراه کرده سالما غانما روانه نمودند بمبنهای عظیم
خود فایز گردیده چون رود خانه گنت حدود گرجستان مضرب سرادقات عظمت و اجلال گشت عبداللطیف
خان حاکم تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه که در آن قلعه بودند لطف و قهر پادشاهی را از حال مردم گنجه و لوری
و دولماس قیاس نموده جلالت بخت بیدار کس خود را با عریضه ضراعت التماس بخدمت اشرف اعلی فرستاده
همین استدعا نموده ملتمس ایشان بر تیغ انجاح مقرون گردیده حکم همایون مبنی باستمالت ایشان عز صدور یافته محبوب
حسین بیک جارچی باشی تورذو القدر نزد پاشا فرستاد پاشا و الجماعت اگرچه بر ایشان ظاهر بود که از مواعید
شاهانه خلافی نیست و هر کس امان داده از مضرت و آسیب قزلباش ایمنند لیکن بمقتضای ولیطمئن قلبی کمیه ا- طلبیدن
ملوب قوم و عشیرت خود اعتبار آن قلعه که از حصن مشهوره است دیگر ملتمس نموده بودند که یکی از امرای عالیقدر
بپای قلعه آید که قلعه را باو سپرده بوساطت او بخدمت اشرف آیند حضرت اعلی شاهی ظل الهی علیقلی خان شاملو را
بدین خدمت مامور فرموده بجانب تفلیس فرستادند و او به آنجا رفته پاشا و مذکور و آقایان بلوازم استقبال قیام
نموده نهایت اطاعت و انقیاد بظهور آورده قلعه را به علیقلی خان سپردند و دو سه روز با اهل اردو بمعامله و سودا
پرداخته الاغ باری و سواری گرفته بعد از آن همگی با خانه کوچ از قلعه بیرون آمدند علیقلیخان حسب الامر اعلی جمعی
از غازیان شاملو و تفنگچیان را در قلعه گذاشته خود باتفاق پاشا و معتبران روم باردوی کیهان پوی در آن
گنت چاهی ورود نموده سعادت آستان بوسی دریافته بنوازشات خسروانه سرافراز شدند و خلاع فاخره
بهمگی ایشان علی قدر مراتبهم عنایت شد چند نفری که اراده توقف نموده بمناصب ارجمند فایز گشته و پاشا و سایر
جماعت که رفتنی بودند چند نفر از ملازمان درگاه معلی همراه ایشان مقرر شده سالما غانما بسرحد رسانیدند و حضرت
اعلی بنفس نفیس متوجه قلعه شده بنگ و اگر استظهار احتیاط در آورده قلعه تفلیس قلوالیت در دامنه کوه بلند واقع

شده از یکطرف سر بر با افراخته آب رود خانه گرد اگرد از جانب غربی گرجستان کارتیل آمده بطرف شرقی میرود
و در جوار شیروان آب ارس به او پیوسته به دریای خزر میرود اما بحوالی تفلیس که میرسد پیچیده شده گویا از
شمال آمده بجنوب میرود و در همان حوالی قلعه از سمت جنوب گردیده بجانب شرقی میرود و در هر دو طرف شهر
که آب میگذرد زمین یکسنگ پستی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده و تخته پلی در کمال استحکام
در آنجا ترتیب داده اند که در تفلیس بولایت گرجستان از آن تخته پل تردد می نمایند و رود خانه با آن عظمت
که از انهار مشهور آفاق است از زیر تخته پل میگذرد و در شهر تفلیس بر جانب غربی آن که تخته پل افتاده و چشمه آب بسیار
از آن کوه جریان می یابد و آب گرم از منبع ... جریان یافته در زمان قدیم هر کس از سلاطین اسلام و کفره
گرجی که بوده بر بالای آن چشمهای گرم عمارت کرده استحکام می نموده حمام آن شهر منحصر با آنهاست و چند حمام در میان
قلعه و بسیاری در بیرون قلعه است و الیوم چهل حمام بکمال خود بر دو که بعضی دایر و بعضی استعداد و اثر آن ذات
ارتفاع برج جسر بنیانه که با فلک الافلاک دعوی محاذات می نماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بر آن قلعه
مقصور نیست زیرا که از هر طرف کوههای بلند سر بفلک افراخته و یکطرف آب رود خانه کر میگذرد و در آنجا مکانی
که محل اقامت و نزول لشکر تواند بود دور و بر شهر و قلعه نیست و الحق جهت استحکام این قلعه که فی الحقیقه سرحد
ولایت گرجستان است ... سهل این آسانی بر تائیدات آسمانی و توفیقات یزدانی و نیروی دولت و اقبال
بلند حضرت اعلی خاقانی توان بود سکنه آن شهر اکثر مسیحی و ارمنی و گرجی و قلیلی مسلمان بر ... کلیسا و معابد
نصاری که اکثر قدیمیست در آن شهر و حوالی آن بسیار است القصه در همان روز محمد بیگ بگدلی از گرجستان
معاودت نموده و اکثر میرزاده های گرجی و از ناوران همراه او آمده بشرف آستان بوسی مشرف شدند مراد
امصاد و استظهار گرجیان آن سلسله بلطف و شفقت خسروانه کامکار عالی نژاد به مت ازدیاد پذیرفت و حضرت
اعلی میرزاده های گرجی را علی قدر مراتبهم بتفقدات شاهانه و عطایای خسروانه نواخته مهمات ایشان را بروجه
دلخواه ساخته همه را خوشدل و شادمان روانه گرجستان فرموده بجهة لوارضات خان دیگر باره خلاع فاخره و جیغه
فاتره فرستاده بمواعید شاهانه امیدوار گردانیدند و حکومت تفلیس و گرگو و توابع آن قلعه مذکوره به محمد بیگ مشهور بمحمد
ولد علیخان سلطان نخس الدینلو تفویض فرموده و جمعی از تفنگچیان خاصه شریفه مقرر شد که در آنجا بوده بمحافظت
قیام نمایند و اسباب یراق قلعه و ملبوس و لوازم قرار یافت که جهت قلعه ایروان نقل شود و اردوی کیهان
پوی از آن محل کوچ فرموده مظفر و منصور لوای معاودت بر افراختند چون خاطر اشرف از این مهمات فراغت
یافت عزیمت تسخیر ولایت شیروان و تعمیر قلعه ایروان گشته چون خاطر از سردار و آمدن لشکر روم جمع کرده
رومیان شیروان ... خیال از مره و گوگک ... پس کرده عنان عزیمت بدان صوب انعطاف داده
عزیمت الاعنان فرکلای از راه چبال حسن آباد که راهی بود در نهایت صعوبت و از کثرت درخت جنگل
و بیشه آفتاب را مجال تابیدن بر آن سرزمین نیست نشیب و فرازش به صدق النصیحی   کسی نموده فراز

مرکشم منبر   کسی نزنه تنفیس بر پای کمان   مضیق طریق بنا به که در اکثر جاها بمرد از ... قشونش عبور نمود متوجه
شدند طبقات لشکر را منقسم بچند قسم کرده قرار داده که در هر یک روز یک گروه کوچ گشته محلا قریب بروز نماید
لشکر از آن راه عبور نموده در گوگچه لشکر مجتمع گشتند و در خیال میرابوالولی انجو شیرازی بجهة خویشتن داری و مسامحات
که از سیادت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه ترغیب نمود از منصب عالی صدارت معزول گشته خادم جناب
ولد میرزا ابرهان که از اجله سادات عظیم القدر سیفی حسینی قزوینی بود و اقوام قاضی جهان وزیر شاه جنت مکان
به منصب عالی معزز کرده و بعضی محال عراق که معظم آن دار السلطنه اصفهان و یزد و قم و کاشان بود اقرار نموده
میر جلال الدین اصفهانی که از سادات شهرستان صفاهان بود و اجداد عظامش همیشه در این دودمان قدسی
نشان بمناصب عالیه اختصاص داشته اند تفویض یافت **ذکر تعمیر قلعه ایروان و حالات متنوعه که بعد از**
فتح یورتشی شروان سمت وقوع پذیرفت چون موکب ظفر نشان در گوگچه بکثرت نزول اجلال نمود عساکر منصوره فوج فوج در درگاه جهان
پناه مجتمع شدند اکثر امرای عظام و طبقات لشکر ظفر فرجام سوای الله وردی خان و جمعی از خاصان درگاه و مقربان
بساط اقدس بتعمیر قلعه ایروان مامور گشتند و سرداری الله قلی بیک قورچی باشی متوجه انجام آن خدمت شدند
و حضرت اعلی با وفور نشاط از ساحل دریای گوگچه عبور فرموده بسیر گنار و صید افکنان از راه بیسنجان بطرف نخجوان
توجه فرمودند و در خلال این حال عورتی بسمات بلکجه اگرچه که در زمان شاه جنت مکان از خدمه مخصوصان این
دودمان بوده و بعد از سنوح واقعه تاکز با آنحضرت همراه همایون خان بجانب گرجستان رفته بود و بعد از گرفتاری
همایون خان مخدرات آن سلسله را باسلامبول فرستاده بوده او بتقربیات بخدمت والده سلطان روم
مشهور بوالده سلطان که در امور سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بوده رسیده بجهة کاردانی و آداب
خدمت تردد او را ه یافته چندگاه در اسلامبول بود و در این هنگام به تحریک وزرا و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص
درویش پاشای وزیر اعظم باتفاق یکی از چاوشان رومی از جانب همایون خان بدرگاه سعادت نشان آمده
عرایض آورد و ماحصل کلام آنکه همیشه سلاطین عدالت آیین امنیت عالم و ترفیه احوال امم را بمطالب عالیه مقدم
و رایج داشته اند و خصومت و نزاع میانه دو پادشاه عالیجاه موجب خرابی مملکت و تفرقه احوال عجزه و زیر
دستان و ریختن خونهای خلایق است التماس نموده بود که بجهة حصول نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی بساط
کلفت را در نوردیده با پادشاه ذی جاه روم باوی الفت و وفاق کرده که در یکطرف نیز دولتمندان خیراندیش
خصوصا درویش پاشای وزیر اعظم باعث سرانجام این امر خیر فرجام شود بنوعی که رضا و خاطر اشرف بوده باشد
مفصل سید همد از یکطرف جواب عرایض همیون خان بر این نهج ملقی شد که میانه حضرت شاه جنت مکان و
شاه ظلمهاسب پادشاه مرحوم سلطان سلیمان و سلطان سلیم پرسش ضوابط عهد و پیمان موکد به ایمان استحکام یافته
بود که سلاله نسل میانه این دو سلسله مخالفت نموده باشند بعد از واقعه تاکز بر شاه جنت مکان بجهة اندک اختلافی
که بجهة عادات و یا قات در میانه قزلباش واقع بود رومیان فرصت یافته نقض عهد نموده مملکت موروثی ما را

متوقف شدند و اکنون ما طالب حق موروثی خودیم اگر فرمانفرمای ممالک روم عهد و پیمان پدر را منظور داشته در مقام
التفات باشد دستور و سرحد قاعده که بود مقرر کرده ما نیز بجهت رفاه حال عباد الله از طریق عداوت و
عناد عدول نموده سالک مسالک دوستی و اتحاد می گردیم و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت باشد توکل بر
الطاف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز نمیداریم و آنچه خدای تعالی خواسته باشد چنان جاری
و مقدرات ازلی را از ظهور چاره نیست لشکرکشی انجام این سال آنست که چون در زمستان سال گذشته
که رایات جلال متوجه تسخیر قراباغ بود از جماعت رومیه فوجی تاخت آورده دو سه قریه از قرای گوکچه [illegible] را
که بامیرگونه خان متعلق بود غارت نموده بودند درین سال امیرگونه خان با اتباع خود بتاخت و غارت
الکاء رومیان رفته تا حوالی وان و ارجیش دعاوی [illegible] تاخت کرده سالما غانما بازگردید و از امرای اکراد
محمودی آن سرحد عبدالله بیگ حاکم خوشاب و زینل خان حاکم قراحصار و مصطفی بیگ حاکم ماکو و
زینل بیگ حاکم جورس و ایلچیان و میران [illegible] سلیمان بیگ [illegible] حاکم [illegible] و ضیاء الدین خان
حاکم [illegible] اظهار دولتخواهی و انجاح مطالب و مآرب خود نزد امیرگونه خان آمده باتفاق او بدرگاه جهان
پناه آمدند و در صدر و نخجوان سعادت آستان بوسی یافتند و امیرگونه خان کامیاب [illegible] رخصت یافت
و امرا و ایلچیان مذکور مشمول انعام و احسان گردیده حکومت جورس [illegible] زینل بیگ و ماکو بمصطفی بیگ
شفقت شد مبلغ دویست تومان زر نقد باو انعام دادند و عبدالله بیگ بعد از فوت سلیمان بیگ برادر خود حاکم
خوشاب شده بود و زینل بیگ عمزاده او که با سلیمان بیگ معاند بود قراحصار را بعنف از او گرفته بود و چون بعد از
وقوع محاربه و انهزام سپهدار [illegible] بزلال عاطفت شاهی نموده در سلک [illegible] بپایه سریر اعلی آمده منشور حکومت
خوشاب باسم او [illegible] صدور یافته بود و میانه عمزادها مناقشه بود و درین اوقات که هر دو [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] بوده مشمول عنایت خسروانه شدند مقرر شد که میانه عمزادها صلح واقع شده الکای مورد [illegible]
[illegible] ریش سفیدان اکراد میانه ایشان منقسم گردد ریش سفیدان اکراد [illegible] نموده [illegible]
[illegible] شدند و از جانبین راضی شده بعرض اقدس رسانیدند و حکم همایون بر طبق آن باسم هر یک [illegible]
اما زینل خان چندروزی با عبدالله بیگ گرگ آشتی کرده [illegible] بین الجانبین [illegible] کینه [illegible]
از آن خالی نباشد و طایفه اکراد از جهت شرارت جبلی مواد نزاع در میان آمده قلعه خوشاب [illegible]
زینل خان در آمد بالجمله امرای اکراد و ایلچیان مذکور را خلاع گرانمایه سرافراز فرموده [illegible]
خان و میران [illegible] فاخره فرستادند و همگی مسرور و خوشدل رخصت انصراف یافتند بعد از رفتن
ایشان اراده خاطر اشرف بر گشت خطه اردبیل و متعلق گشته سایه اقبال بر مفارق متوطنان آن [illegible]
[illegible] تا تعمیر قلعه ایروان بلکه تا زمان لشکر این چندروزی در آن مقام بهجت افزا بمسرت و سرور
بودند بعد از فراغ خاطر از استحکام قلعه ایروان عنان عزیمت بتسخیر ولایت شیروان معطوف

وارنوار و دوبار و قصبه الیت نجابت دلکشا دلنشین در جانب شمالی آب ارس که سخن پرداز خطه شیراز خواجه
حافظ در مدح سواحل طیب فرموده ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و
مشکین کن نفس و در دامن کوه‌های واقع شده در کمال نزاهت و خوبی لطافت آب و هوا و عذوبت ها و
باغات و بساتین میوه‌دار و چشمه‌های خوشگوار شهره آفاق است و مردم آنجا بشیع فطری و خلوص اعتقاد و
دولتخواهی دودمان ولایت نشان صفویه معروف و مشهورند چنانچه از زمان تسلط رومیه چند مرتبه بدین جهت
قتل عام یافتند و آصف جم اقتدار اعتماد الدوله حاتم بیگ از وزرای آن سلسله علیه نصیریه طوسیه که از احفاد
الذین عقل هادی عشر خواجه نصیرالدین طوسی روح الله روحه از [illegible] فضایل و کمالات عقلی و نقلیه
جد بزرگوار بهره یافته و اکثر بحلیه صلاح و پرهیزکاری و استعداد و قابلیت ذاتی و اخلاق حسنه و سلامت
نفس آراسته و پیراسته مرجع و ملجا عموم مردم آن دیار و منظور نظر و انظار سلاطین عالیمقدار بوده تا آنکه در سنه
[illegible] تسع عشر و الف که بتسخیر قلعه دمدم و دفع فتنه امیرخان مامور بود شبی در پای قلعه بجوار رحمت ایزدی پیوست
موجب اندوه و ملال جهانیان گشت و خلف ارجمندش ابوطالب بیگ که در جمیع مراد مصداق انوار ما که در فضایل
و کمالات علمیه و مخاوت و احسان مرتبه برجحان داشت بهمین توجه و التفات حضرت اعلی که طبع حقیقت شناسش
قانون حق گذاریست بجای والد مرتبه وزارت دیوان اعلی سرافراز گردیده از اردوی باد موکب همایون فال بر در
دولت و اقبال بکایت مقصد که تسخیر ولایت شیروان بود حرکت آمد و امرای عظام و عساکر ظفر فرجام که بایروان
رفته بودند اطراف و جوانب قلعه سابق را که بنابر صلاح وقت گسسته شده بود بطوایف قزلباش و طبقات
لشکر قسمت فرموده هر کس در کار خود اهتمام نمودند و در اندک فرصتی عمارت قلعه باتمام رسیده ذخیره و
یراق و آلات و اسباب سرکار مقصوده نقل آنجا شده قلعه را بامیرگونه خان سپرده کوچ کرده در جوار چم [illegible]

ذکر توجه موکب همایون اعلی بجانب ولایت شیروان و فتح قلعه [illegible]

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال آن یورش خجسته مآل بدین مقال سرایید که خاطر خطیر از تعمیر و یراق
قلعه ایروان و انقضای مدت سفر روم بیان اطمینان یافت موکب ظفر نشان از دره علی عبور نموده در چخور
برکش [illegible] و بارگاه اوج مهر و ماه برافراشتند مدت سفر و ایام یساق بچهار سال رسید و اکثر محصول تبریز
دو سال بود که عرصه تاخت و تاراج در کل آذربایجان شیوع داشت و غله و تسعیر اعلی گرفته بود و منفعای لشکر از فقدان
علیق و الدواب بی مراکب مانده بودند پیاده راه می سپردند معارف سپاه اکثر طویله را علف مصر الکاه میدانستند
قوت و توانائی در مراکب نمانده بود و جهت استراد ایام سفر جان انی در بی سر انجامی لشکر بجائی رسیده بود و
بسر حدی انجامیده که در نظر عقلای حکمت اندیش یورش شیروان در آن وقت مناسب نمی نمود و هیچ یک از
امرا و ارکان دولت درین هنگام رفتن شیروان را مصلحت نمیدانستند اما از سروش غیبی و بشارت ملهم
لاریبی نوید فتح شیروان بنوعی در ضمیر الهام پذیر حضرت اعلی جای گیر شده بود که درین سال فتح آن یورش

مطالع احتمال نداشت و چنین فرصتی را که وقت حرکت لشکر روم گذشته و مددی [illegible] طلایع رسید
از دست دادن در آئین سپاهیگری بیهوده می‌نمود لهذا اتکیه بر عنایات الهی کرده بر آن عشوت حرکت آمده
و مرد قابل کاردانی بشماخی فرستاده منشور عاطفت مبنی بر استمالت نوعی که بربیان گنجه نوشته بود در
و محبت به اوشان اعلام کرده بود بهمان عدهٔ حمد پاشای بکلربیکی و سایر رومیان شماخی فرستاده
و نصایح دلپذیر در ان حکم مندرج گردانیده ماحصل کلام آنکه روزیکه شهسوار جهان پیمای اندیشه را در میدان
عزیمت ملک موروث آذربایجان و شیروان جولان در آورده دایم تا غایت ابواب فتوحات بمفتاح تایید
مفتح الابواب بر روی اولیای دولت گشوده تمامت قلاع فلک ارتفاع آن ممالک در اندک فرصتی بدست [illegible]
و در خیال خود حرکت لشکر روم واقع شد و تا سالی اگر مردی [illegible] مقصود [illegible] ملاحظهٔ عاقبت حال و خامت
آمال خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمایند که از عناد و لجاج محصوران قلعهٔ گنجه چه رسید و از زرگ
قلعه داری مردم تفلیس [illegible] امن و سلامت [illegible] حال گشت غرض از ایراد این مقدمات آنکه
اگر در مخالفت و قلعه داری اصرار نمایند بعد از آنکه بتوفیقات الهی قلعه مفتوح گردد و توقع آن نداشته باشند
که وبال خون همه محصوران در گردن ایشان خواهد بود و تا معاودت محمد بیگ چند روزی [illegible]
مشغولی داشتند بعد از اطلاع پاشا و آگاهی این مضمون فرمان قضا جریان شمس الدین پاشا که ابا عن جد از
شیخ زادهای شیروان بود و بخدمت [illegible] بمرتبهٔ امارت و پاشائی یافته و دولتخواه رومیان بود و آنجا [illegible]
از هواخواهی او [illegible] شیوهٔ شیخان [illegible] از جادهٔ امن و امان
منحرف ساخته [illegible] حیله و تزویر گشوده خواست که بلطایف الحیل لشکر قزلباش را از آمدن شیروان [illegible]
و بحسابی که از صدق و فروغی نداشت [illegible] اظهار نموده بود که ولایت شیروان [illegible] از شهرهای ایران [illegible]
و امار رفتن [illegible] لشکر [illegible] همه خانکوچ همراه [illegible] شدت سرما متعذر [illegible] شماخی
[illegible] التماس [illegible] که حضرت شاه سه چهار ماه ما را مهلت داده [illegible]
[illegible] مشغولی فرمایند که در وقت بهار که هنگام آمد شد [illegible] است [illegible]
عمل کنیم آنچه رای جهان آرا اقتضای آن نماید بعمل آورند و جمعی [illegible] که اقوام ایشان [illegible]
معلی بوده پیغام فرستاده بود [illegible] احمد پاشا [illegible] شمس الدین پاشا را باستقبال فرستاده اند که بجهت
ایشان کومک آورده ارادهٔ خاطر ایشان بود که دست از ملک شیروان باز داشته قلعه [illegible]
در [illegible] بانجا باشند و در بهار آمده منتظر کومک [illegible]
از راه کوچه آمده مباشر استمالت از جانب خوندگار [illegible] پاشا و اعیان لشکر و اهالی شیروان آورده شهرت
داده که چهار هزار ینگچری با توپ‌ها [illegible] عنقریب می‌رسند و در بهار سردار [illegible] بالشکر
عظیم بجانب آذربایجان می‌آید و غازی گرای خان و لشکر تاتار [illegible] شیروان مامور شده‌اند عنقریب از دو طرف لشکر

روم بین بر دو روم می‌رسند و بحکایات مردم روم را تحریص و قلعه داری ترغیب و تحریض نموده از آن اراده منحرف
ساخت و اظهار کشف و کرامات کرده میگفت که اولیای اقطاب بمن خبر داده اند که لشکر قزلباش [illegible]
ملک متسلط نمی‌باشند اگر قدم بآن ولایت نهند مقهور میگردند [illegible] از ایشان بقلعه و مردم قلعه [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] از سخنان واهی او فریفته گشته در محاربه و قلعه داری [illegible]
[illegible] که بحیله و تزویر [illegible] زمستان خود را از آسیب لشکر قزلباش محافظت نمایند و در بهار [illegible]
کومک و لشکر [illegible] چون مکر و حیله [illegible] شمس الدین پاشا ظهور یافت [illegible] التماس که نموده بود [illegible]
عقل و کمال خود سنجیده [illegible] قبول [illegible] و از خان ارجی کوچ کرده [illegible] تا آنکه در
سیوم ماه مبارک رمضان در کنار آب کر نزول واقع شد [illegible]
[illegible] و عساکر منصوره [illegible] جهة گذرانیدن احمال و اثقال [illegible] اسپان [illegible]
آب [illegible] روز دیگر از آن طرف کوچ فرموده در قراسو نزول اجلال فرموده [illegible] متوجه
شماخی شدند و لشکر [illegible] روم [illegible] عبور کرده فوج فوج بموکب [illegible]
پیوستند [illegible] آب [illegible] ممکن نمی‌نمود زیرا که شدت سرما [illegible] پارچهای یخ و
برف [illegible] آب [illegible] چنانچه ملاحان [illegible] از میان برف و یخ [illegible]
و شتران و اسپان [illegible] که قوت شنا و قدرت مجادله با برف و یخ [illegible] در میان آب
از حرکت افتاده غرق [illegible] قوت [illegible] پارچهای برف و یخ [illegible] آمد و روی
آب را گرفته [illegible]
غرقه میشدند [illegible]
[illegible]
بسیار [illegible] القصه [illegible] همایون
[illegible] ضبط
اطراف و جوانب شهر و قلعه فرموده در میان [illegible] معاودت نمودند رومیه که قریب [illegible]
بودند در [illegible] قلعه را [illegible] ابواب دولت بر روی خود بسته دست بآلات محاربه [illegible] **ذکر محاصره**
قلعهٔ شماخی و آنچه در جنب محاصره دست داد چون موکب اقبال در پای قلعه نزول اجلال نموده از
عموم [illegible]
رسید [illegible]
گذشته [illegible] لشکر [illegible]
لشکر [illegible]

کنار آب کره که گرمسیر است همیشه علف تر و خشک میدارد و سپید لهذا اکثر اردو و الاغان باری و اسپان
سواری را بجهة مفقد آن علیق بصحرا کنار آب کر فرستاده تا سه ماه آفتاب عالمتاب بر در نقاب سنجاب
کشیده چهره نمی نمود اکثر اوقات هوا متغیر بود و شب و روز بارندگی انقطاع نمی یافت و آن دو سه ماه
عساکر منصوره در کمال صعوبت اوقات گذرانیدند با وجود انجلال ماه صیام باختتام رسید حضرت اعلی
متوجه مهام قلعه و امر قلعه گشایی شدند بلده شماخی در میان دره واقع شده طول شهر و قلعه در عرض دره افتاده
اصل شهر که بیوت و مساکن رعیت است در دامن کوه طرف جنوبی واقع شده و خانهای حکام و سلاطین مبنی
بکوه جانب شمالی اتصال یافته و آن نسبت بشهر ارتفاع تمام دارد و در میان هر کدام را ایک قلعه ساخته برج دو هم
اتصال داده اند و در قلعه جانب شمالی که در مکان مرتفع ترتیب یافته بروج عالی اساس شهر مماس از سنگ و آهک
ساخته در واخته که در غایت ارتفاع کنند اندیشه از کنگره تسخیر او کوتاه است از محکمی و استواری مقتبس المثال
کون رخنه داران صورت پذیر نیست و سیبه آوردن در جانب شمالی که در مقابل آن بروج عالی افتاده نهایت
دشوار است بالجمله ملاحظه اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده جانب شمالی باهتمام اعتماد الدوله [illegible] قرار گرفت
و از جانب غربی که طول قلعه و شهر و طرف نزول اردوی معلی بود اول سیبه قورچی باشی و قورچیان عظام و بعد از
ایشان سیبه ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد از آن سیبه قرچقای بیک و سایر غلامان خاصه شریفه و بعد از
ایشان سیبه گنجعلی خان و در انتهای جانب غربی سیبه علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو قرار یافت
و سایر امرای عظام و عساکر نصرت فرجام نزدیک بسیبهای مذکور معین گشتند و در جانب شرقی و جنوبی کس
تعیین نیافت و چون مصالح سیبه در پای قلعه نبود و از راه دور آوردن بجهة بارندگی و کثرت گل و لای و عدم تردد
شتر و الاغ متعذر بود لاعلاج مبارزان عساکر اقبال بتعلیم شهریار [illegible] که در عالم جوانی دانش افزون
پیران کار دیده و مجرب کار بودند از راه دور شروع در حفر جر نمودند و در هر چند قدم برج کوته ترتیب داده برداشتند
آن خندق فرو [illegible] کلانتر و مردم دلیر جنگی بقدر احتیاج در آنجا مکرم باشند که محافظت کارکنان جر نموده باشند
و برین طریق پیشتر میرفتند با وجود بارندگی شب و روز آرام نگرفته در سیبها کار میکردند و رومیان در اول حال
با کمال نخوت و غرور از دروازه شرقی و جنوبی که کسی نبود در دامن کوه صف کشیده مستعد رزم و قتال گشتند
و بعضی اوقات آهنگ نبرد ساز میدادند و از طرف چون اسپهای اکثر سپاهیان که در جنگ قلعه ضروری نبود
بصحرا فرستاده بودند میسر نشد که بصدمات دلیرانه مخالفان را گوشمالی داده از باره بی اعتدالی بزیر آورند و روز
بروز پای بی اعتدالی پیش نهاده سر راه بر تردد اردوی معلی گرفته دست درازی مینمودند جمعی از اعیان سپاه
و ملازمان درگاه که قدرت اسب نگاهداشتن داشتند یکدو مرتبه که بیرون آمده آهنگ جنگ نمودند از صدمات
سپاه منصوره مقهور شدند و جرأت بر حوالی قلعه نزدیک رسیده سیبها استحکام یافته رومیان ترک آن جرأت
و دلیری کرده در حصار دیوار قلعه خزیدند و چند مرتبه از قلعه بیرون آمده بر سر سیبها ریخته با اهل سیبه جنگ در پیوستند

کاری

کاری نساخته باز گردیدند در ظرف بیشتر از بیشتر در سیبه بیرون و جر و نقب زدن اهتمام می نمودند و توپهای بزرگ که در حین
محاصره قلعه گنجه ترتیب یافته بود و در آنجا مانده حکم شد که بپای قلعه شماخی آوردند چون قبل از فتح قلعه بجهة ضبط احوال
عجزه و زیردستان تعیین حاکم ضابط لازم بود عنایت پادشاهی ذوالفقار خان قرامانلو را شایسته این منصب والا دانسته
او را [illegible] اعلی بخشیدند و ایالت ولایت شماخی و امیر الامرائی کل شیروان باو تفویض یافت چون در حین
محاصره بعضی فتوحات روی داد که ذکر آن لازم بود اکنون مناسب چنان بود که کیفیت فتح محاصره را در سلک بیان
کشیده روی بمقصد آوریم **ذکر بدست آوردن قلاع ملک اردبادکوبه و دربند شیروان از [illegible]**
آن حدود بجانب خداوند بیشتر و مانند بر کارآگاهان دقایق امور دولت صوری و سلطنت معنوی پوشیده نیست
که هرگاه دادار جهان آفرین ابواب نصرت و فیروزی بروی سعادتمندی کشاده لوای دولت او را ارتفاع آسمانی بخشد
اسباب دولت و بختیاری جنود اقبال فراهم آمده کارهای شگرف که در دیده مانع نظران [illegible] دشوار نماید
بپایمردی پرده گشایان سرادق غیبی بآسان ترین وجهی جلوه ظهور یابد مصداق این مقال بدست آمدن قلاع شهر ارتفاع
بادکوبه و دربند است که اطراف آن یک جانب دریای خزر اتصال دارد و طرفی که در جانب خشکی است بنوعی متانت و استحکام
یافته که عروج بر خاکریزان در اندیشه خیال پر رفت و آن یک که باب الابواب سد سکندر مشهور و معروف است از
غایت ارتفاع تا این قلعه دو دیوار بست شهر که تا میان دریا کشیده شد و از توابع [illegible] در اوان توجه
جهانگشای بصوب شیروان که قرار داد خاطر رومیان آن بود که آن ولایت را گذاشته بقلعه دربند روند در خاطر بعضی از
ارباب جلادت و اصحاب بصارت قرار گرفت که تسخیر آن قلعه آسمان شکوه در این اوان امکان وقوع داشته باشد
تا آنکه غبار ادبار دیده بصیرت [illegible] رومیان را تاریک گردانیده چشم از آن اندیشه پوشیده و خود را در قلعه شماخی محصور
[illegible] و عساکر دانید زیاده اهتمامی در ضبط این قلاع نکردند چنانچه کوتوالان هر دو قلعه از یک [illegible] بدولت [illegible]
انهم اکثر مردم بومی آنجا بودند که در سلک سپاهیان منتظم شده صاحب علوفه و تیار بودند بعد از چند روز که موکب [illegible] این
در شماخی نزول اجلال فرمود و عساکر اقبال بامر محاصره قیام نمودند و بعضی از صواحب بادکوبه شعار دولتخواهی این
دودمان کردند و هنوز خاطر از مواضعه مذکور و اتفاق اهالی آنجا جمع نشده بود که کوتوال اقدس [illegible] ساخته
مردم آنجا را بجانب خود کشیده با یکدیگر مواضعه نموده قصد گرفتن کوتوالان قلعه و ملازمان او کان زد عذر گشته دست
تطاول دراز کرده و در مقام رفع ایشان در آمدند چون اهل مواضعه تفرس نمودند که رومیان از مواضعه ایشان فی الجمله
آگاهی یافته پیش دستی کرده با اتباع و مردم خود بر سر کوتوال رفته که او را بدست در آورند و اتباع او را که جابجا صاحب
[illegible] تیمار شده [illegible] از خوف در مقام مدافعه نشده در کوشها خزیدند و حقیقت این دولتخواهی را به پایه سریر اعلی عرضه
کردند و مفاتیح قلعه را [illegible] پایه سریر اعلی آوردند و در ازای این نیکوخدمتی بنوازشات شاهانه و ممالکات
سربلند گشتند اکثر آن قوم را بخلاع فاخره گرانمایه و انعامات و سیورغالات امتیاز بخشیدند اسباب و اموال
[illegible] که مردم بادکوبه بحیطه ضبط در آورده بودند با تمام ایشان مقرر شد و قلعه بدان متانت بدین آسانی بدست در آمده

کهبان تعیین گشت و چون دولتخواهی صواحب بادکوبه در ولایت شیروان اشتهار یافت اهالی دربند را نیز که اکثر ایشان
ملازم [illegible] شده در سلک سپاهیان منتظم بودند این هوس در ضمیر جایگیر آمده در مقام دولتخواهی درآمدند و از
خواجه محمد دربندی که در زمان شاه جنت مکان غفران پناه [illegible] در شیروان بجای آورده بود
و از جملهٔ دولتخواهان و منظور انظار شفقت شاه جنت مکان بود بیشتر از دیگران درین امر سعی کرده شعار
دولتخواهی ظاهر ساخت و چون در ایامی که الکای گنجه مضرب سرادقات اقبال بود و شمسی خان قلیاس که همیشه
نسبت بحضرت اعلی راه اخلاص می‌سپرد در [illegible] بخت و دولت بعتبهٔ علیه رسیده مرتبت آمده کمال [illegible]
بظهور آورده و عنایت شاهانه شامل حال او گشته الکای دربند را باو تفویض داده بودند او از گنجه [illegible]
یافته با منشور ایالت دربند روانه شده بود درین هنگام که صواحب دربند سر از اطاعت و انقیاد [illegible] پیچیده
و [illegible] اقدس همایون [illegible] کسی نزد شمسی خان قلیاق فرستاده او را طلبیده او با [illegible] کس
به دربند رسید اهالی شهر شعار شاهی‌سیونی ظاهر ساخته دروازه را گشوده او را بشهر آوردند و حسن [illegible]
دران اوان بنوید پادشاهی و حکومت دربند مستقبل نگهداشت قلعهٔ مذکور شده بود از وقوع آن [illegible] خود را به
نارین قلعه کشیده با [illegible] که [illegible] الاصل محل اعتماد بودند نارین قلعه را حراست نموده [illegible] خواجه
محمد دربندی با جمعی از صواحب دربند و چندی از ملازمان شمسی خان بپایهٔ سریر گردون مسیر آمده بسعادت
ملازمت همایون استسعاد یافتند و حضرت اعلی در ازای این نیکو خدمتی اکابر دربند را [illegible] و انعام و
سایر مرحمت الآثار سربلند گردانیده متوجهات و املاک ایشان را سیورغال عنایت فرموده مردم شهر را از تکالیف
دیوانی معاف و مرفوع القلم گردانیدند و منشور عاطفت باسم او و شمسی خان [illegible] در آمده او سلوک طریق پسندیده
ترغیب نموده در سفارش [illegible] و وزیر [illegible] مبالغه فرمودند و منوچهر بیگ غلام خاصهٔ شریفه [illegible]
بود با جمعی از تفنگچیان جغتای و خراسانی و عراقی [illegible] تعیین یافت که کوتوالی حصانت و محافظت طریق قیام نموده این قلعه را
بدست آورند و بعضی از امرای عساکر مثل شاه نظر بیگ ترکمان که عاقبت برتبهٔ خانی و ایالت مشهد مقدس صعود نمود و سلطان
صوفی و شاه‌وردی سلطان بیات و غیرهم بکومک ایشان مامور گشتند و نام بردگان بدربند رسیده باتفاق او و شمسی خان
در تسخیر نارین قلعه سعی نموده [illegible] و نقبها بزیر برج و باره رسانیده کار بر محصوران تنگ ساختند کوتوال حسن چون از
محافظت [illegible] عاجز شد دست در دامن استیمان زده کس نزد شمسی خان فرستاد که اگر رخصت یابد [illegible]
شامل حال گشته [illegible] و مردم خود [illegible] و مال در امان باشیم قلعه را سپرده [illegible] دولت سرای شاهی [illegible]
بر دوش میگیریم و امرا التماس او را عرضه داشت نموده حکم استمالت باسم او صدور یافت و [illegible] شد که امرا
و عهد نموده او را اطمینان داده روانهٔ درگاه معلی گردانند مشارالیه طوعاً او کرهاً قلعه را سپرده روی امید به آستان
آسمان پایه آورده شرف ملازمت دریافت و ابواب عاطفت شاهی بر وجنات احوالش باز شد و در سلک
ملازمان درگاه منتظم گردید و آن سد سدید و حد حدید که یکطرف او کوههای بلند است که بالبرز کوه [illegible]

و عبور مراکب [illegible] از انجا محالست و یکطرف آب دریای خزر پیوسته است و عبور مترددین دشت قبچاق و اروس و غیرهم
که بولایت شیروان [illegible] از یک دروازه که درمیان سد سدید است و بباب الابواب اشتهار یافته به نیروی اقبال و امداد جنود
آسمانی چنین آسانی متصرف اولیای دولت قاهره درآمد میر جلال الدین حسین [illegible] در تاریخ قلعهٔ دربند گفته شعر

فتح دربند چو شد باعث [illegible] :: فتح دربند ببین فتح که مشحون آمد :: مصحف دل چو گشادیم برآمد فالی :: فتح دربند
همایون آمد ::

و از مردمان روزگار دیدهٔ آن ولایت استماع شد که در ازمنهٔ سابقه کاروانی از جانب دشت قبچاق
و خزر به شیروان می‌آمده چون بدربند رسیده شب در بیرون فرود آمده اند صبح که دروازه‌بانان دروازه گشوده اند از
کاروان و کاروانی اثری نیافتند چون [illegible] معلوم شد که از کنار دریا که بشهر اتصال دارد گذشته اند و زیاده
عمقی نداشته و [illegible] تموج آب و جزر و مد آب دریا [illegible] و زمین نزدیک میشود که امکان عبور آب داشته باشد
جهان آرای حضرت اعلی با استحکام باب الابواب توجه فرموده قنبر بیگ اسلحه‌دار باشی [illegible] را بسرکاری تعمیر
بروج و استحکام سد قدیم تعیین فرموده معماران و مهندسان صاحب فراست و مهارت فرستاده امر فرمودند که بقدر
دریا که از تموج جزر و مد آب تنگ شده باشد و امکان عبور داشته باشد رفته در جای دیگر که احتمال این دغدغه نباشد
برج عالی بلند اساس از میان دریا بسنگ و آهک برآورده و از آنجا دیوار عریض تا برجی که حالا هست کشیده بیکدیگر
اتصال دهند و از آن برج تا [illegible] که انتهای آن سد سدید است تجدید عمارت بروج و باره نموده بنوعی استحکام
دهند که از قصور و فتور معرا و مبرا باشد مستحفظان بیداردل در آن برج عالی و سایر بروج مسکن نموده بحراست
و نگهبانی مشغول باشند و قنبر بیگ با استادان معمار و بنایان کار آزموده بانجا رفته مصالح عمارت سامان داده
در میان دریا در محل مناسب اساس برج نهادند و دیوارهای [illegible] آن عالی اساس بنوعی که [illegible] و در آن
اتمام پذیرفته دیوار آن بدیوار سابق اتصال یافت از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که در محلی که اساس برج
نهاده شد استادان مهندس کاردان بعنوان [illegible] آب را از محل بنا خالی کردند آثار و علامات عمارت از سنگ
و آهک نمایان شد که در ازمنهٔ ماضیه پیش از ظهور اسلام در آنجا برجی عظیم ترتیب یافته بوده و بامتداد زمان و انقلاب
دوران در تطاول آب و طوفان انهدام یافته یا پادشاهی ذی شوکت بجهت عبور لشکر خراب کرده اند و پادشاهی که بعد از [illegible]
عرصه [illegible] نموده اند چه جانی بیک خان پادشاه دشت قبچاق در زمان ملک اشرف چوپانی از آن راه به
آذربایجان آمد و صاحب قران مغفور امیر تیمور گورکان از آذربایجان از آن راه بدشت قبچاق رفت [illegible]
مشهور است که سد سکندر ذوالقرنین است که در قرآن مجید ذکر آن همین سد باب الابواب است که از کنار دریا
به البرز کوه کشیده اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد در اقصای بلاد شرقی و شمالی بوده که مابین [illegible]
و یاجوج و ماجوج بروی آهن و رصاص ترتیب یافته و آنچه شنیده شده آنست که این سد را انوشیروان جهت دفع
[illegible] مردم دشت خزر ترتیب داده چون [illegible] در مقام تعریف و کمال نسبت بسد [illegible] محتمل است که این بنا را
از غایت استحکام نسبت آن سد کرده سد سکندری نامیده باشند سبحان الله کجا بودیم چه [illegible] و سخن کجا

کشید مجلا فتح این دو قلعه سپهر اساس که اولیای این آستان آسمان مماس را روی نمود موجب پریشانی خاطر
محصوران گشته برگشته بخت برگشتگی داد و بار خود و فیروزی لشکر منصور مستقیم شدند و در خلال این احوال حاجی بیرام نامی
از جانب حضرت اعلی بجهت اظهار محبت و دوستی برسم رسالت نزد ایشان رفته بود و آمده نامه اخلاص آئین بتحف
و هدایا آورده خان مشارالیه خود را از جمله محبان و معتقدان این دودمان شمرده [?] اخلاص و یکرنگی
بظهور آورده که تدارک حقوق ایام سابق و گرفتاری خود و تلافیات شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا
و نجات یافتن از حبس و قید قلعه الموت نموده بودند که در هر دوران منظور نبوده [?] باعث یاس و نومیدی
محصوران قلعه که شوهر کاذب شمس الدین پاشا انتظار کومک لشکر تاتار میبردند و روز بروز دست ایشان از کار
زده مانده و اسباب نکبت و ادبار ایشان زیاده تر گشت تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غایت غرور
و پندار بظهور آورده بضایع ارجمند شاهی بر ایشان موثر افتاده گرفتار گردیده آنچه مقدر الهی بود بظهور پیوست
چنانچه از سیاق کلام آینده ظهور میشود و من الله الاعانة والتوفیق **وقایع سال جهان نظام قوی ئیل**
ترکی و بعضی مواقع سنه عشر الف که سال سیم از جلوس عالم پناه ظل اللهیست ه
نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و دویم شهر ذیقعده الحرام خمس و عشر و الف که اردوی
کیهان پوی در پای قلعه شماخی نزول اجلال داشت و جنود سپاه از شعشعه تیغ زرین فام آفتاب که در سپهر
سیاه در نقاب احتجاب بود انهزام یافته باورنگ چهار پایه فلک چهارم سعادت نزول و شرف و اقبال خسرو
انجم و افلاک کرد مشاطه روزگار شاهد آن ریاحین بصد زینت و بهار آراسته فروغ بخش چمن و بهار گشت
اراضی و مسکاری بلده شماخی از سبزه و ریاحین خضرت و نضارت یافت و گل و لاله از طرف کم شده اهل
سودا و معامله تردد آغاز نهادند و عسرت و تنگی به فراخی بدل شد اسباب راحت و خوبی فراهم آمد **مثنوی**
باقبال شاه همایون کامران ٭ جهان گشت خرم چو بخت جوان ٭ بفیروزی خسرو نیمروز ٭ ز نو در گرفته شب همچو روز
عساکر فیروزی مآثر حسب الفرمان قضا جریان در مهام قلعه گیری دامن همت بر میان زده شب و روز قرار و آرام [?]
حسین قلی بیگ قاجار برادر امیر گونه خان توپهای بزرگ را که در قلعه گنجه بود به نیروی اقبال شاهی به
آسانی از آب گذرانیده با عراده گردون باردوی معلی آورده [?] در سینه اعدا [?] و [?] در
سینه قرچغای بیگ نصب نمودند و پیر بوداق خان حاکم تبریز منشور طلب بامیر [?] صدور یافته بود با فوج
آراسته بلشکر همایون رسیده بعد از تقسیم قواعد سلطنت مصیر مقرر شد که در جانب شرقی قلعه که تا غایت
کسی باطرف متعین نشده بود فرود آمد از آن طرف سیبه پیش برده و مبارزان لشکر منصور از همه طرف نقبها در
زیر زمین برده سیبها پیش برده بحوالی قلعه رسانیده حوالها ترتیب داده توپچیان به تفنگ انداختن مشغول
شدند و چون گرجیان کاخت التماس حکومت گرجستان بجهت طهمورث خان نموده بودند و مسئول ایشان
باجابت اقتران یافته طهمورث خان را چنانکه گذشت بحکومت مملکت موروث سرافراز ساخته بودند در نوبت [?]

جهانمطاع بصدور پیوست که طهمورث خان با لشکر آراسته بپای قلعه آمده بخدمات مرجوعه قیام نماید بنا بر آن
باغوای چندی از مفسدان که او را پیوسته از طریق مستقیم منحرف ساخته از آمدن متقاعد ساخته [?] حضرت التماس
نمودند که او را از آمدن معاف سازند که لشکر آنچه مقدور باشد با والده اش که رتق و فتق مهام مملکت با اوست همراه فرستند
حضرت اعلی فرمودند که مبادا ایشان را در نظر ظاهر بینان شبهه بعدم اخلاص و انقیاد گشته او را بعصیان متهم دارند و
رسیدگی دیگر حکام اطراف گشته بهانه جو [?] مناسب آنست که خود با سپاهی بطریق ایلغار آمده ملازمت نماید
و رخصت مراجعت یافته بعد از رفتن خود لشکر را با والده اش و بعضی از گرجیان که [?] نبوده به
اردوی معلی آمده در محل مناسب توقف نموده خاطر خطیر اشرف اگرچه از حرکت ناهنجار غباری داشت بنابر ملاحظه خاطر
آن عفت قباب او را بتعظیمات سرافراز و سربلند گردانیدند و والده طهمورث خان بملاقات بیگمان سرادقات سلطنه
فایز گردانیده و مشمول عنایت شد اما چندگاه که لشکر گرجستان در اردوی معلی بودند بهیچ خدمت مأمور نشدند و حکام داغستان
و میرزاهای چرکس هر کدام بدرگاه معلی آمده [?] آغاز نهادند برادران رستم خان و اسمی خان و علی بیگ معصوم بیگ
والی طبرستان و امثال ذلک بملازمت رسیده جبین اطاعت بر زمین متابعت نهادند و چون مردم داغستان که
وحشی صفتان مردم نمایند در وحشت آباد نامردی نشو و نما یافته از طریق انس و الفت دورند معصوم خان بجهتی توهم
بخود راه داده از اردوی همایون رفته راه طبرستان پیش گرفت حضرت اعلی خلاع فاخره و منشور عاطفت ازلی او
فرستاده خاطر او را از حرکت ناهنجار اطمینان بخشیدند و در خلال این احوال از حوادث روزگار و طوارق لیل و نهار
امری غریب در بارگاه معلی بوقوع پیوست تبیین این مقال آنکه در روز پنجشنبه عید اضحی که حضرت اعلی در ایوانی که بکار
بیگ بهادر بسته بود که در جنب دولتخانه همایون [?] جشن فرموده فرشهای ملوکانه گسترده فرمان بر
در صدر مجلس جهت جلوس همایون مسند شاهانه و اورنگ پادشاهانه نصب نموده صدور عظام و علمای اعلام و امرا و وزرا
و ارکان دولت جاوید بر گرد [?] اساس جمع شده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی زبان بتهنیت عید و مبارکبادی
آن روز سعید گشایند قریب بظهری که هنگام بیرون آمدن حضرت اعلی بود مقرر شد که حاضران بارگاه معلی فراخور پایه
ملوک و سلاطین و میرزاهای داغستان و اهالی شیروان و اعیان قزلباش با ایمان رفته هر یک در مکان
خود فراخور قدر و منزلت جای نموده باشند که بعد از ترتیب مجلس و اجلاس مجلسیان حضرت اعلی با ایوان تشریف آورند
و ایشیک آقاسیان هر یک را در محل مناسب جای نمودند هنوز مردم قرار نگرفته بودند که از قضای فلکی تزلزل در بنیان
و قرار ایوان افتاده فرود آمد و میرزاهای و مردم داغستان که در یکطرف نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار
شده خود را بیرون انداختند و صدور و علما که دست و پای حرکت نداشتند در زیر گل و چوب ماندند از اتفاقات
چند جمعی از یساولان خاصه شریفه در برابر ایوان مذکور طرح بازیچه انداخته [?] هجوم آورده چوب و گل را
یکطرف ریخته زیر بامها را یکیک بیرون می آوردند شاه قوام الدین حسین ولد علامة العلمائی میرزا ابراهیم همدانی
و شیر احمد پاشای حاکم فارس که در جنگ سردار گرفتار شده بود مورد بخشش شده معزز و محترم بود در اردوی

همایون در همان محل براه عدم شتافتند جمعی دیگر که حیات داشتند خصوصاً غازی خان صدر و میر جلال الدین حسن
صدر و میر سید محمد قاضی معسکر والد میر سید حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک والد میر عباس
گیلانی که از جملهٔ علما بود و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند اما همگی را دست و پا شکسته و بعضی از اعضای
ایشان خورد شده و رنگ در چهرهشان بنوعی شده بود که هیچیک را نمیتوانست شناخت حضرت اعلی از این حال
خبردار گشته بیرون تشریف آوردند و امر فرمودند که همانمحل فضا داوری آورده ایشانرا تصدق کردند بعد از تصدق کردن
اندکی بحال خود آمدند روز دیگر میر صدر الدین محمد علوی که حکم نقش تصور یافته بود برحمت الهی پیوست و دیگران صاحب
فراش گشتند در تاریخ شب چهارشنبه هشتم ربیع الثانی میر جلال الدین حسن نیز که در آن کوفت تا سه ماه صاحب فراش بود
در دمعده و اسهال علاوه آن گشته دار فانی را وداع نموده بسرای باقی انتقال نمود دیگران صحت یافتند
چنین مسموع شده که منجمان خاصه شریفه از آنکه طالع اقدس یافته بودند که در شش آن روز ذات مقدس را احتمال
خطری و آسیبی باشد اما از تاثیر نظرات کواکب سعد که در آن وقت کوکب کمر بیم و دولت صاحب طالع ناظر اند امید است
که الهی ذات مقدس سه در خلوتخانه خاص و سه دم آنحضرت را بحرف و حکایت مشغول میساختند که تا آخر در
بیرون آمدن واقع شود که اتفاقات روی داد اما راقم حروف از مولانا علی رضا خوشنویس که از خواص مقربان حضرت
اعلی است استماع نمود که از زبان الهام بیان آنحضرت تقریر میکرد که وقت بیرون آمدن خوابی بر آنحضرت غلبه میکند
که بی اختیار بخواب میرود و هنوز در خواب بودند که این قضیه سانح میشود از وقوع این حال اخبار وحشت
سراسیمگی تمام عساکر اقبال پادشاهی را راه یافته اضطراب عظیم آغاز نهادند امرا و سپه داران سپاه مضطرب الاحوال
بدولتخانهٔ همایون جمع آمدند ذات اشرف از آنکه اطمینان خلایق از در کلاه دیوانخانه بیرون فرموده بودند سعادت اقبال
دریافته سجدهٔ شکرگذاری بجای آوردند بپاداش سلامتی ذات اشرف صوفیان صافی نهاد ظاهراً توجه بدرگاه
احدیت رسانیدند و اجماع عساکر بر سر جهات خود رفتند و خاطرهای پریشان بجمعیت آباد آرمیدگی روی آوردند
چون در خیال بعضی قضایا روی داده بود که ایراد آن مبالغه نمود لهذا از طی احوال تسخیر شماخی خامه چراغ بکار ایجاز
آنها پرداخته روی بمقصد آورد انشاء الله تعالی ذکر احوال امیر گونه خان و بدست آوردن
بعضی قلاع و فتوحاتی که بنیروی اقبال شاهی او را در آن اوان دست داد
بر صحیفهٔ ضمیر خود پروران عاشق سخن و مطالعه کنندگان نو و کهن بقلم اندیشه چنین می‌نگارد که امیر گونه خان نادر ایروانی
بیامن اقبال روز افزون سعادت نشان بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی در امسال روی داد مسود اوراق
بنابر ارتباط سخن قضایای نو و کهن یکدیگر اتصال داده می‌نماید که چون امرای عساکر ظفر قرین بنوعی که سبق ذکر یافته
بتسخیر قلعهٔ ایروان پرداخته ذخیره و یراق سرانجام یافت امیر گونه خان و اتباع او را که در مدت سالی در النجق و اوداد
و سالی در نخجوان اسیر حرکات و مشار الیه بنیروی شجاعت و مردانگی و هوس جانفشانی در راه
ولی نعمت دل اخلاص گزین که بهترین عطیهٔ ایزدیست بکرم الهی و اقبال شاهی بسته در آن خراب آباد میرانجامی

که اثری از آبادانی یافت نمیشد ساکن گشته از امرای تابین و اتباع مردم خود هر کسی را که محل اعتماد بود
دیگر از آن ادر بیرون و مواضع قریه که خراب و ویران بود مسکون گردانید و از مردم ایل دالوس و تراکمات
متفرقهٔ آذربایجان جمعی را استمالت گردانیده با ایروان آورده و ادیاق آنچه توسلو قاجار ایل موسی اغلی بیات که
حسب الامر اعلی از عراق آمده بملازمت او مأمور بودند همگی را در محال مناسب ایروان و سر دربورت و قشلاق
داد و چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از طرف ایروان است چنین قرار یافته بود که تا استقرار مهمات آن
محال نا مزروع و ویران بوده باشد تا در هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد امیر گونه خان معروض داشت
که اگر رخصت تعمیر بوده باشد غازیان بجهت علیق اسبان بقدر زراعتی در حوالی و حواشی شهر نمایند اگر قبل از
رفع حاصل آوازهٔ ورود لشکر مخالف بوده باشد فی الفور زراعت ضایع و نابود می‌توان کرد و اگر بحصاد
رسید روز بقلعه آورده توسعهٔ معاش غازیان کرده و بعد از استجازه زراعت را سرانجام کرده بعضی از رعایا
فرومایهٔ ایروان که در کوهها خزیده بودند و استطاعت رفتن اصفهان نداشتند بوی آبادانی شنیده یکیک
دو دو آمده در هر موضع دو خانه و سه خانه بهم رسیده بزرگی میکردند بخت بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت نموده
در بهار آینده رومیه را قدرت آمدن نشد و محصولات بحصاد رسیده وسعی در معاش غازیان بهم آمد و امیر گونه
خان جمعیهٔ غازیان را باحتیاج غارت الکاء مخالف میفرستاد و آثار استیلا و اقتدار بظهور آورده در آن سرحد
بلند آوازه گردید مخالفان سرحد او خائف و متزلزل بوده از بیم لشکر او در جا و مقام خود قرار و آرامی نداشتند و اولا
فتحی که او را بنیروی اقبال پادشاهی روی نمود بدست آوردن قلعهٔ مغازبرد است که در میان قلعهٔ ایروان و قارص
واقعست و حقیقت آن بدین نوعست که چون قارص جزو حصن قلعه سی و آخته و تا حوالی ارض روم الکای
مردم امیر گونه خان بود تردد و آمد شد بر مستحفظان قلعهٔ مغازبرد دشوار شد و از بیم سطوت ترکمانش در چهار دیوار قلعه
تر بوده چند گاه در کمال تعب و فاقه میگذرانیدند و از حکام قارص و ارض روم که بکجو در مانده بودند مددی به آن
نمیرسید بالضرور کس نزد امیر گونه خان فرستاده اظهار شاهی سیوی کردند و از استمالت داده
و انقیاد و دلالت کرد تا آنکه در اواسط یونت ییل سنه ۱۰۱۳ اعظام انجماعت که مقدم ایشان علی بیک مغازبردی
بود خود را از شکنجه تنگنای قلعه نجات داده بعزم شاهی سیوی نزد امیر گونه خان آمدند و سایر الناس هر جا که خواستند
متفرق شدند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و در وقتی که رایات جلال از تسخیر شروان معاودت
نموده بدار السلطنه تبریز رسید امیر گونه خان آن مردم را بپایهٔ سریر اعلی و فرا خور حال جهت هر یک مواجب و تیول
تعیین شد که در تابین خان مشار الیه بخدمات آن سرحد مشغول باشند و بعد از آن قلعهٔ حیکرداکه او نیز از توابع چخور
سعد است بدست در آمد و مستحفظان قلعه بیتر از اقامت آنجا و دست نیافتن بآذوقه و تیار و ضیق معاش
هراس ترک کرده بیرون رفتند و قلعه بتصرف در آمده و از وقوع اینحالات رومیه که در قلعهٔ قارص بودند اظهار
تغلب نموده از حاکم ارض روم استمداد نموده بهوازی سپهبد کس بعزم بیرون آمده از راه

در سمت ایروان روان شدند و در حوالی مجاذیر در میان دره فرود آمدند که لشکر امیرگونه خان بی اطلاع
از جانب ایشان داشته باشند بر وقت ایشان رسیده از بلندی نظاره نمودند که لشکر رومی در آن صحرا فرود
آمده اند فی الفور آماده گشته جلو ریز بر سر ایشان تاختند و بی از آمدن لشکر قزلباش خبردار گشته باضطراب
تمام اسب هر کس نزدیکتر بود زین کرده با موازی یکصد نفر کاهش بکارزار پیش آمدند و از صدمه دلیران غازیان
تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی بصد فلاکت و ادبار راه فرار
پیموده خود را بقلعه قارص رسانیدند و غازیان ظفر منصور عود نموده سرها و اخترهای مخالفان را بخدمت پایه
سریر اعلی آورده بجایزه و خلعت سرافراز شدند القصه بعد از فتح رومیان ارض روم تیر بملاحظه و احتیاط گذرانیده
همیشه از جنود قزلباش هراسان بودند و پاشای آنجا با امیرگونه خان طرح آشنائی انداخته بدارا سلوک
میکرد و هم در نیال الوند بیک اوزگی که وکیل ضیاء الدین خان والد شرف خان کرد حاکم تفلیس بود که در سال
اللهوردی خان به شیروان رفت اظهار شاهی سیونی کرده همراه او بپایه سریر سلطنت مصیر آمده در رعایت
و تربیت یافته بود با مصطفی بیک محمودی حاکم باکو و قلعه بانزو که با ظهور عصیان مورد الطاف بلاپایان
کرد او بار بر فرق خود ریخته از تبریز فرار نموده بوان رفته بمخالفان پیوسته شد و قلعه مذبور با کو متصرف اولیای
دولت قاهره در آمده جمعی از غازیان بیات را بمحافظت قلاع مذبور تعیین نمود بعد از این قضایا قلعه
قارص سعی آن خان شجاعت نشان بحیطه تصرف در آمده و در اواسط سنه قوی ئیل که امیرگونه خان بتاخت
و غارت الکای مخالف و تسخیر قلعه قارص بیرون آمده سکنه قلعه مذکور هراسان گشته بجهته صیانت نفس و
اهل و عیال چاره کار منحصر در استیمان دانسته از امیرگونه خان استمالت یافته و شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته
سال تا سال با یروان آمدند و قلعه قارص بتصرف هواخواهان دولت ابد قرین شاهی در آمد حسب الامر اعلی
ساخت مکان خراب و ویران کردند و یراق قلعه از توپ و ضربزن و تفنگ و سرب و باروت آنچه بود نقل بقلعه
ایروان شد در روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی خبر فتح قلعه قارص باردوی معلی رسید و شاهی سیونان آنجا
جمعی بلازم و بعضی نوکر خاصه شریفه شده و مواجب تعیین یافت و امیرگونه خان نیز از عهده در آن استقلال
یافت و ضبط و تسلط و اقتدار هواخواهان دولت روز افزون شاهی گردید رومیه ارض روم که چهار
نموده در کمال حزم و احتیاط زندگانی میکردند در نیال محمد قلی بیک ولد علیقلی [illegible] سلطان [illegible] کوکه
پدرش همیشه در سلک امرای چخور سعد منسلک بود و حاکم ماغزان صهر بود و در زمان رومیه شعار دولتخواهی
روم ظاهر ساخته آنطرف میل نمود و تا غایت در میان رومیان محل اعتماد داشت پسر او شاهی سیون شده
با یروان آمد فراخور حال مواجب و تیول شفقت شد که در آئین بیگلربیگی چخور سعد بخدمات مرجوعه قیام نماید
سوانح وقایع [illegible] ه ه ه ه چون جهانگیر خان
و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا که در غرجستان اقامت داشتند همیشه رفتن جانب بلخ و تسخیر آن ولایات بر ضمیر خود

می گماشتند و از طوایف اوزبکیه بتخصیص مردم بلخ جمعیتی بر سر ایشان واقع شده بود با عنوان عظمای اوزبکیه اراده فتح
بلخ در دل ایشان رسوخ یافته با غلبه و ازدحام تمام که قریب به دوازده هزار کس با او بودند تمامی متوجه آنصوب شدند
اتالیقان نذر محمد خان پسر کوچک نعیم خان دروب قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شدند و ایشان بمحاصره
قیام نمودند درین اثنا ولی محمد خان برادر باقی خان که بعد از برادر پادشاه ماوراء النهر شده بود بولایت قرشی آمده
در آنجا خبر لشکرکشی جهانگیر خان و محاصره بلخ استماع نمود قریب بیست هزار کس با او بودند تمامی را بسرداری محمد
باقی قلماق و سعادل میرزا بمدافعه ایشان فرستاد و آن جماعت از گذار ترمذ عبور نموده باینطرف آب آمدند جهانگیر و
یار محمد میرزا از آمدن لشکر ماوراء النهر باز داشته بعزم محاربه استقبال لشکر ماوراء النهر کردند چون تقارب فئتین دست
داد تحت سعادل میرزا و قورچی میرزا با چند چهره بهادر نامی پیشتر آمده بلشکر جهانگیر خان قریب شدند از
اینطرف نیز بهادران رزم آزمای عازم نبرد گشته یک حمله کرده معرکه هیجا را تنگ تر گردانیدند و دمار از بهادران
آنگروه بر آوردند اکثر طعمه شمشیر و باقی فرار بعقب برگشتند آوازه تسلط و اقتدار جهانگیر خان باطراف و جوانب
رسید جمعی کثیر از طوایف اوزبکیه روی بجانب او آوردند جهانگیر خان جمعیت تمام فراهم آمده امرای ماوراء النهر
غلبه و ازدحام لشکر جهانگیر خان را معلوم کرده خوف و هراس تمام بر ایشان مستولی گشته بجهته احتیاط و حزم در محلی که
فرود آمده بودند برحوالی خود خندق کنده از یکطرف آب جیحون را حصار خود گردانیده و احتیاط تمام در جنگ
کردن می نمودند اتفاقی موجب دلیری مردم جهانگیر خان شده در محل مناسب عزم و فور طرح جنگ انداختند
از میانه اوزبکیه سوای ایلچ قوم احدی را میسر نشد که بر تمامی تفوق و بزرگی جوید کمال شجاعت در میان ایشان
یکه تازیست که در معرکه نبرد با شمشیر سپاه مخالف تاخته دو سه کار نمایان کرده باز گردد و بهادرانی که در خدمت
جهانگیر خان مجتمع شده بودند گاهی این مقوله را الحکایت بمیان آورده در بزرگی یار محمد میرزا سخن داشتند و مشار الیه
که فی الواقع جوان دلیر و بهادر مردانه بود بنوعی که قاعده یکه تازان اوزبکیه است از جهالت و غرور نفس با طعن
بی محل اراده یکه تازی کرده با شمشیر آخته بر صف سپاه دشمن تاخت دلیرانه از جسر راست جسر و خندق تاخته
چند کس را زخمی ساخته در حین مراجعت دید که شخصی از پیادگان لشکر مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد یار محمد میرزا
عنان مرکب بطرف او گردانیده خواست که بضرب شمشیر او را از پای در آورد چون بارگیر عمرش از تک و دو مانده بود
از یکطرف دیگر پیاده تفنگی قصد او انداخته گلوله بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب بسر در آمده بعضی نقل کرده اند که
زین اسبش در گردید یار محمد میرزا در هم گردید بعضا پیاده خود را بسر او انداخته دستگیر کردند و چون صف سپاه جهانگیر خان
دور تر بود بوی نرسیدند محمد باقی قلماق و امرای اوزبکیه مصلحت ندیدند که او را زنده نزد ولی محمد خان برند و هم آن لحظه
بقتلش پرداختند و چون قصه کشته شدن یار محمد میرزا بلشکریان جهانگیر خان معلوم شد ثبات و قرار ایشان
متزلزل گشته دست از محاربه کشیدند تفرقه و پراکندگی تمام بحال ایشان راه یافت شیر افکن میرزا با
جمعی بطرف غرجستان بدر رفتند و جمعی دیگر محمد سلیم سلطان را برداشته بطرف دیگر رفتند و آل حال

معلوم شد جهانگیر خان از شعبده بازی چرخ متحیر شده و با سه هزار کس که با او مانده بودند عنان بطرف غرجستان منعطف
گردانیده و چون در کارخانه مشیت ایزدی انتظام مهام جهانگیر خان نشده بود و از انهضت شکست عظیم مرتبه دلیلی
روحی واد بی جنگ و خونریزش مسلک جمعیت از هم پاشید و فتح و ظفر قرین حال ابی محمد خان گشت چون خبر هزیمت
اثر به او رسید از کمال شکفتگی و سرور از آب عبور کرده لشکر بتاخت خراسان مامور ساخته بطرف باروچاق و بادغیس
فرستاده سه هزار کس بطرف مرو ارسال داشت که بطرف باروچاق آمده بقلعه خوش خان رسیده سه روز
در پای آن قلعه توقف نمودند خوش خان آب انبار است که عبدالله خان بسر راه بادغیس هرات ترتیب داده و دو خان
حصاری بر دور آن ساخته یکی از ملازمان بیگلربیگی هرات با چند نفر تفنگچی و سپاهی که پاسبانی آن قیام دارند و بهادران
اوزبکیه متوجه تسخیر حصار شده جمعی را بتاخت جانب روزآباد و جمعی را بجانب الوسات و احشامات بادغیس تعیین
که تاخت نموده مراجعت نمایند و لشکری که بمرو رفته از راه چهارجو که به بخارا اقرب است عود نمایند چند نفر از
اوزبکیه از جنجان امیرالامرای خراسان از آمدن لشکر خبردار گشته کس باطراف و جوانب فرستاده بود که سپاهی
مال خود را بجاهای دور فرستند و بعضی بسیار بقلعه‌ها درآمده مهیا و آماده باشند و خود در جمعیت لشکر و سامان
و سرانجام مدافعه اوزبک پرداخت که چنانچه صلاح دولت باشد عمل نمایند درین اثنا از اقبال بی‌زوال شاهی بلکه محض
لطف الهی برفی عظیم باریده بنوعی سرما اشتداد یافت که سپاهیان از دست از کار و کار از دست رفته چاره غیر از
کشتن چاره نیافتند بسیاری از پیادگان اوزبک در دره‌های بادغیس در زیر برف ماندند از سرما هلاک شدند و
اوزبکیه بعد از وقوع این حال مضطرب الاحوال از پای قلعه خوش خان کوچ کرده بعضی اموال که از هر طرف جمع کرده بودند
چون بردن آن متعذر بود تمامی را ریخته روانه شدند و در وقت مراجعت قزاق خان ولد حسین خان که در قلعه [illegible] بود
بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاده در بالای مرغاب بفوجی از اوزبکیه دوچار شده جنگهای مردانه کرده هفتاد و هشتاد
نفر را بقتل رسانیدند اما لشکری که بمرو رفته بودند اطراف و جوانب مرو را تاخته اموال و اسباب و مواشی و
اغنام برداخته رو بطرف چهارجو نهادند بکتاش خان استاجلو حاکم مرو سیصد نفر از مردم خود را در قلعه گذاشته
با یکهزار و دویست نفر از غازیان جلادت نشان بتعاقب ایشان بیرون آمده پسر سعید کس را مقدمه لشکر گردانیده خود
و هفتصد کس دیگر با او بودند و چون سپاهی لشکر اوزبک که فوج فوج غنایم خود را همراه داشتند نمایان شد آن سیصد نفر
که مقدمة الجیش بودند دلیرانه خود را بر آن گروه زدند اکثر آن قوم را متفرق ساختند و فرصت صف آرایی نداده و اکثر
منهزم گشته راه گریز پیش گرفتند سرداران و دلاوران ایشان با چهارصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمده از یکطرف
ایستاده مستعد محاربه شدند بکتاش خان خود بمعرکه رسیده و فیما بین جنگ در پیوست بهادران اوزبکیه بقدر طاقت
و توان جنگهای مردانه کرده بقیة السیف طاقت محاربه در خود ندیده عنان از قتال و جدال پیچیدند قطع نظر از اموال
و اسباب غارتی کرده از اموال و اسباب گذشته سعی می‌نمودند که خود از آن میان بیرون برند بکتاش خان بمقتضای
مصلحت وقت مردانه کار دست از تعاقب نداشته بضبط اموال پرداخت درین معرکه قریب چهارصد نفر از اوزبکیه

مقتول و گرفتار شدند و بقیة السیف نهایت خاسر بار گردیده و بتاریخ روز چهارشنبه غره ذی قعده الحرام ملازم بکتاش خان
در پای قلعه شماخی رسیده دو کس از اوزبک که زنده بدست آمده بود آورد و از حقیقت جنگی که بکتاش خان با اوزبکیه اتفاق
شده بود نقل نموده گفت که پانصد نفر مقتول و هشتاد نفر زنده گرفتار شده و بکتاش خان مظفر و منصور بمرو آمده اموال و اسباب
را بصاحبان رسانیده و متعاقب ایشان چند نفر از ملازمان بکتاش خان که در آن جنگ مردانگیها کرده بودند آمده دوازده نفر از
مبارزان نامی از جمله گرفتاران بدرگاه معلی می‌آورده‌اند و در راه از میان سرائی که میگذرانیدند یک نفر اوزبک حیله در تنگ
با چهار نفر دیگر یکی از ملازمان را که پیش پیش میرفته‌اند شمشیر او را کشیده ملازم بیچاره را بقتل رسانیده و دو سه کس دیگر را
زخمدار کرده و سایر اوزبکان را خلاص می‌سازند و ملازمان بکتاش خان که پیشتر رفته بودند واقف شده بمردم خلخال
خبر کرده و اوزبکان روی بجانب کوه نهاده بدر رفتند و مردم از پی رفته چند نفر را گرفتند و دو سه نفر دیگر چون بجنگل
و بیشه‌ها خود را کشیده بودند بدست نیامدند و هفت نفر بهادر نامی را بشماخی آوردند و قهرمان قهر پادشاهی بسیاست
ایشان فرمان داد همان ساعت بیاسا رسیدند **ذکر فتح قلعه شماخی بتوفیق پروردگار عالمیان** قبل ازین
سمت گذارش یافت که عساکر اقبال پادشاهی و ملازمان موکب شاهنشاهی از اطراف و جوانب شهر و قلعه محیط
گشته از همه طرف سیبها و منچ ده حوالها ترتیب دادند و توپها نصب نمودند و از آسیب سنگ توپ که قریب سی برج
رخنها در برج و باره بهم آمده و نقبها از خندق گذشته بزیر باره رسید و هرچند رومیه بسیر مخالفت بعدی
کشیده آثار جلادت بظهور آوردند و در لوازم قلعه داری کوشیدند اثری بران مترتب نگشت تسلط و اقتدار
عساکر اقبال شاهی روز بروز ظاهر شدن گرفت و تزلزل در بنیان ثبات و قرار رومیه بهم رسید و توشکاوله
و مصالح ضعف و سستی پذیرفت و اسباب یورش قلعه دست بهم داده جنود منصور منتظر امر و فرمان پادشاهی
بودند و حضرت اعلی با آنکه در بدایت حال حجت برایشان تمام نموده طریق استیمان از جانبین مسدود شده بود
از وفور مراحم ذاتی و الطاف جبلی احتراز از سفک دماء و هتک عرض و انفاس خلایق نموده نمیخواستند که
قلعه بقهر و یورش و غلبه مفتوح گردد چه در آن صورت سپاه را از غارت و قتل منع نمودن خلاف قاعده
سلطنت و جهانداری و آئین قلعه‌گیری و کشورگشائی است و بهانه‌ای گیرودار سپاهی و رعیت و بیگناه و
گناهکار را یکنوع جزا رسانیده خشک و تر را یک شعله قهر میسوزد بدین جهت تجویز یورش نمینمودند و منتظر
بودند که شاید تسخیر قلعه بصلح درآید و در آن صورت بر مرام او [illegible] سرداران سپاه پی امر و فرمان [illegible] سر
جرات این امر کثیر الخطر نمیکردند و در روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر رسید قرچغای بیک چند نفر از غلامان
فرصت یافته از رخنه برجی که از سنگ توپ ویران شده بود بالا دویدند و جنود منصوره بعزم یورش از همه جا
هجوم کرده قرچغای بیک از عتاب و خطاب شاهی که نمونه‌ای است از قهر و سخط الهی اندیشیده مانع مردم گشت و کسان را
فرستاده جمعی را که از بروج بپایان رفته داخل شهر و خانها شده بودند باز گردانیدند و چند کس خوب از
عساکر منصوره درین وقت رفته آمده ضایع شدند و چون حکمت بالغه الهی اقتضای آن نموده بود که احوال

ساکنان قلعه شماخی از رعیت و سپاهی اختلال عظیم در گرفته بود و دقیقه از دقایق قتل و غارت و نهب اموال و اسر
اهل و عیال فروگذاشت نشود با کمال مداهنه و تامل که در این باب بظهور می آمد هر تیر تدبیر مانع تیر تقدیر نتوانست
شد و در روز جمعه بیست و ششم شهر مذکور تخمینا چهار ساعت از روز گذشته بود که یکی دو نفر از محصوران که از قلعه
داری بجان آمده بودند از برجی که مقابل سیبه ذوالفقارخان بود بپایین آمده اظهار نمودند که در این برج غیر
از ما دو کس دیگری نبود و الحال برج خالیست اگر اراده صعود داشته باشند مانعی نیست چون اساس عمر دولت
آن طایفه مترقب بر انهدام شده بود از اتفاقات و علامات بخت برگشتگی و ادبار در آن چند روز در پهلوی
همان برج موازی از دیوار قلعه فرو ریخته لی توپ رخنه بهم رسیده بود ملازمان ذوالفقارخان بتحریک کار
فرمای عالم تقدیر بی اختیار از آن رخنه بالا رفته داخل قلعه شدند قریب یکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند
که خبر بذوالفقارخان رسیده او از حقیقت حال آگاه گشت و دانست که اگر تعللی واقع شود جماعتی که
داخل شده اند در معرض تلف اند و مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته سپر ممانعت بروی کشیده آتش محاربه اشتعال
پذیرفته ناچار لشکر این خود را رخصت داد و خود نیز بر بالای برج بر آمده نقاره و نفیر نوازش در آورده
چون غلغله کوس و غوغای سپاه بگوش قورچیان بیگ رسید و مشخص شد که مردم ذوالفقارخان داخل قلعه شده اند
او نیز تاب توقف نیاورده غلامان را رخصت یورش داد آن گروه نیز از برجی که توپ خراب کرده بود دست
در آورده بودند هجوم نمودند و آوازه کرنا و عظمای لور که و کوس … غلغله گیر و دار دلیران
آشوب در گنبد دوار سپهر مدار انداخت و از اطراف و جوانب خبر رسیده هر کس از امرا و عساکر از
اطراف و جوانب شهر که سیبه داشت از سیبه بیرون آمده یورش بقلعه نمودند و رومیه تاب صدمه افواج قاهره
نیاورده خود را از بروج و باره شهر انداخته در رخنها و تنها متواری گشتند و جمعی ناشناخته بدست قهر گرفتار
آمده بیکران محو شدند بخطا الطرفة العینی قریب سه هزار کس بقتل در آمده اموال ایشان بتاراج رفته و
تمامت شهر شماخی بجاروب حادثه رفته شد و آسیبی از این یورش بعساکر ظفر مآثر نرسیده زیاده از دو
سه کس ضایع نشدند و اللّه وردیخان و قورچی باشی و جمعی که در طرف شمالی قلعه بالا سیبه داشتند چون بنا
حاکم قلعه و عظمای رومیه در آنجا بمحافظت قیام مینمودند و در مدت محاصره جوانان کارآمدنی از ضرب تیر
تفنگ ایشان ضایع و نابود شده بودند بی امر و اشاره همایون جرات یورش نکرده … بر جهات …
اساس در آن طرف بود که هنوز ممکن نبود که بر آن صعود توان نمود احمد پاشا و محصوران قلعه بالا از آنکه
شهر و قلعه پایین از دست رفت بیشتر از پیشتر در قلعه داری مجد و ساعی گشتند اما حرکة المذبوحی که برخی …
روز گرد نتیجه نداده بود و جمعی از عساکر که بشهر در آمده بودند از خانه بخانه سوراخ کرده نقبها بزیر برج و
باره قلعه بالا که فاصله بین الفریقین بود رسانیده منهدم ساختند و قورچیان عظام که بملاحظه ننگ و نام
شب و روز قرار و آرام نگرفته نقب را بخندق رسانیده از میان خندق در [illegible] سر پوشیده بانجام

داده بر برج رفیعی که از غایت بلندی و ارتفاع سر بقبه آسمان افراخته در برابر سیبه ایشان واقع بود در آمدند قورچیان متعاقب
یکدیگر راه اختند و آنگاه از یکطرف آن برج فرو ریخت اما چنان نشده بود که صعود بر آن آسان توان نمود روز پنجم قریب
یکصد و پنجاه جوان جان نثار و دلیران معرکه کارزار که نثار نقد جان در راه این دولت ابد بنیان از ادنی مراتب
اخلاص میدانستند بدانجا مشغول گشته تیر و تفنگ و قاروره های نفط و یراق آتشبازی که تهیه روز جنگ ساخته
و پرداخته بودند بطریق باران بر سر قورچیان میریختند و ملازمان الله وردیخان نیز از سیبه خود جنگ انداخته
در هوا افروخته آتش فتنانی … جان نثار قدم مردی محکم استوار داشته زد و خورد میکردند تا آنکه
بنیروی اقبال شاهی چند نفر از قورچیان شمشیرها آخته و سپرها برافراخته خود را بهر عنوان که بود بر بالای برج انداختند
با رومیان دست و گریبان شدند رومیان بالاخره از ستیز و آویز عاجز آمده از برج پایان آمدند و از در و بام خانها
غازیان را بتفنگ گرفتند و غازیان در پیش روی خود جایی ساخته سیبه گونه ترتیب دادند و محافظت خود نموده دفع
خصم از خود میکردند هر چند رومیان سعی نمودند که غازیان را از برج دور گردانند صورت نیافت و هر مرتبه جوانان دلیر از زمره
قورچیان به پیش رفتگان ملحق شدند و ساعت بساعت قوت ایشان زیاده شد تا آنکه برج مسخر شده بملاحظه آنکه
مبادا خزاین و اموال رومیه که در این قلعه بود بتاراج رود تامل نمودند از برج داخل قلعه نمی شدند رومیه از مشاهده این حال کار از
دست و دست از کار رفته اکثر از مجادله و مصادمه بستوه آمده دانستند که قلعه از دست رفته دیگر قلعه داری مقدور
ایشان نیست ترک محاربت و سعی و اهتمام نموده گردن رضا بقضا داده از برجها پایین آمده و احمد پاشا هر چند قول
و تنگوی و سایر مردم را بمحاربه ترغیب میکرد و التجاءات بکار نمیرفت امر و نهی او نمیشنیدند نزد اللّه
وردیخان فرستادند و طالب امان گشتند اما پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه و ساکنان که همراه داشت بالای
کوشکی که قدیم مسکن سلاطین شیروان بود در آمده تیر و تفنگ بر قورچیان و غلامان می انداخت تا آنکه او نیز بستوه آمده ترک
جنگ کرده و غلامی داشت که معزز و مکرم بود نزد او آمده گفت ای صاحب سعادت حیات امشب را غنیمت شمار تا ببینیم که
فردا از روزگار چه میرسد از ما دو کس چه خیزد احمد پاشا دانست که حق میگوید تفنگ را از دست انداخته رضا بقضای
آسمانی داد و غلام فریاد بر آورد که ما دست از محاربه باز داشتیم و ترک قلعه داری کردیم شما نیز ترک محاربه کنید که قلعه بحضرت
شاه تعلق دارد او نیز کس نزد اللّه وردیخان فرستاده التماس امان کرد اللّه وردیخان و قورچی باشی حقیقت بعرض اشرف رسانیدند
و حکم شد که در آن شب احدی بقلعه نرود اما از هر طرف پاس داشته نوعی نمایند که متنفسی در شب از قلعه بیرون نتواند رفت
صبح روز ششم که روز چهارشنبه دوم شهر ربیع الاول بود صبا شمال از طرف شمال شمایم فتح و فیروزی وزیدن گرفت
حاجیان بارگاه معلی حسب الامر اعلی مجلس عالی شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه ترتیب داده حضرت اعلی بعد از بساط
و ستایش آفریدگار جل شانه و توجه ظاهری و باطنی که بمبدا فیاض دارند بر تخت فیروزی جلوس نموده نقاره های
شادیانه بنوازش در آوردند قورچیان بیگ و غلامان و تفنگچیان خاصه شریفه را بضبط قلعه و محافظت دروب مامور ساختند
و حسن بیگ چارچی باشی ذوالقدر را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشای برادرش و پسر کوچک او که ماده فساد

وقلعه بود وکچوک حسن وچند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا از آمدن قاعده ورزیده بکارچی باشی مذکور گفته بود
که از ما نهایت بی ادبی نسبت بملازمان شاهی صدور یافته مستحق سیاست وعقوبت شده ایم وشرمندگی قبول
مجلس اعلی نداریم مامول آنکه یکی از ملازمان درگاه را امر شود که همین جا ما را بجزای خود رساند حضرت اعلی
خاطر او را ببوید عاطفت اطمینان بخشیده طلب فرمودند پاشای مذکور بمجلس بهشت آئین در آمده سجده بجای
بتقدیم رسانید چون مرد عاقل سخندان بود سخنان عاقلانه که مناسب وقت ومقام بود معروض داشت حضرت اعلی
با وجود کمال قهر وغضب که در آن روز بطبیعت همایونش مستولی بود بپاشای مذکور بنظر ملایمت توجه فرموده سخنان عتاب آمیز
نفرمودند اما با شمس الدین پاشا عتاب وخطاب آغاز نموده اعمال وافعال ضدانه او را شمردن گرفتند کچوک حسن مخلص خود را
در خورش آمد گوئی مقصور نموده با شمس الدین پاشا خطاب کرد که کسی را که قدرت مقاتله با حضرت شاه نبود ترک شیروان
کرده بدربند میرفتند تو نگذاشتی وخود هر روز از ما رفته تخته پل را خراب کردی ومردم را بمحاربه راغب ساختی ودعوی
ولایات وکرامات میکردی ومیگفتی من از اولیای اقطاب خبر رسیده که قزلباش جمیع قلعه فیروز نخواهند شد
ملک قنبی بیک جارچی باشی که همیشه در بارگاه معلی رخصت هزل ومطایبه داشت بشمس الدین پاشا که بسیار طویل اللحیه بود
میگفت که عجب محاسن دراز کرده چون دعوی ولایت وکرامات میکردی دروغ بیرون آمد والحمد بقوم مسکینی تیز
عکس نتیجه داد بعد از این تخفیف لحیه شما مطلوبست باشاره عالی دست بمحاسن او زده موی ها را بر کندن گرفت
ودیگر از وقاحت وقباحت نامرعی نگذاشت وآتش خشم شهریاری دمبدم زبانه کشیده حکم بسیاست وعقوبتهای
گوناگون منطقی نگشت مجملا شمس الدین پاشا با برادرش ویک پسر کوچک ودو سه نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف از افعال
ناهنجار ایشان بغایت مکدر وخشم آلود بود مورد قهر وغضب پادشاهی گشته بانواع عقوبات معذب گردیدند ولوازم
خرابی بسیار به اردو بازار بردند وقلعه را قلعه کردند ومیران نامی که در اصل شیروانی بود ودر میان رومیه نشو ونما یافته بود
واز جمله معتبران لشکر بود وخود را از شجاعان روزگار وتیر اندازان نامدار میدانست بر تیرها نام خود را نوشته
جانب ملازمان موکب همایون می انداخت وستایش خود میکرد یکی از ملازمان درگاه که برادرش بزخم تیر او کشته آمده بود
استدعای قتل او نموده اجازت یافت فی الفور بقلعه رفته سر آن مست غرور را بر درگاه اقدس رسانید وچند نفر دیگر را
که مستحق قتل وسیاست شده بودند اما بخاطر اشرف رسید که اگر جماعت قطع طمع از اموال ظاهری خود کرده بسبیل تحف
بخزانه عامره اقبال دهند وبعد از آن مطلق العنان بوده بهر جا خواهند روند همگی آن جماعت بالطوع والرغبه این معنی را قبول نمودند
از جمله محصوران برادر خواجه ضیاء الدین کیلانی وزیر خان والی گیلان بود که در گیلان منصب قورچی باشیگری داشت
واو را ایجان آغام قورچی باشی میخواندند ودر وقتی که خان احمد از گیلان فرار نموده بشیروان رفت واز آنجا بروم رفت
خواجه مذکور در آنجا توقف نموده در پیش رومیان معتبر بود از شرارت وبدنفسی بر رومیان حسن کفایت ظاهر ساخت
وخاطر مبارک اشرف از برادر آن خواجه مذکور که باعث فساد گیلان بوده منحرف بود چنانچه یک برادر او خواجه شمس الدین
نام چند سال قبل از این در دار السلطنه قزوین بعرض تیغ سیاست رسیده وقورچی باشی مذکور در ایام محاصره قلعه طلوع او

رومیان ومدبر مهام ایشان بود ودر روز فتح قلعه که بملازمت اشرف رسید بچرب زبانی وسخنان دروغ بیهوده
که داب وطبیعت گیلانیست متقبل شده که از مال اهل قلعه ودفینه که هست بعساکر نصرت شعار رساند چند
روزی از تجربه قهر پادشاهی کار خود را پیش برده هر چند بر ضمیر انور که محک عیار کاردانان روزگارست
ظاهر بود که اعتماد بر قول او نیست مصلحت وقت در ظهور عیار او تلطف آغاز نهاده بخلع فاخره سرافراز وبه
نوید وزارت گیلان بلکه اصفهان ومازندران خوشوقت گردانیدند ودفترداران رومیه را طلب نموده
اسامی لشکری که در هنگام محاصره محصور شدند از دفتر علوفه تمار بقلم گرفته خواه جمعی که در حیات بودند وخواه در
محاصره مقتول ومتوفی شدند وخواه صاحب اسم ومکنت بودند وخواه غیر این متوطنان را نخشیده وبابی
ذوالحجه این قلعه را از سپاهی که خدایان ومسکنه نتاجی که بار رومیه قلعه بالا محصور بودند برسم ترجمان
ومال امانی برقم در آورده مجموع آنها مبلغ سی هزار تومان بود بالجمله آن مبلغ در میانه غلامان وقورچیان
وآقایان وتفنگچیان خاصه شریفه که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر جماعت را بیک طایفه
سپردند که آنچه رقم شده در عوض خونبها واصل سازند وهر که را سختی باشد قورچی باشی گیلک خاطر
نشان نماید قورچی باشی مزبور چند روز در میانه آن جماعت امیر ومدار الیه بود بازار اخذ وجر گرم بود از چند نفر
که فی الجمله جمعیت وشادمانی داشتند بوجه ترجمان بر وصول رسید اما از اکثر مردم بعضی بنصف وبعضی
بثلث وبعضی بربع وجوه گرفت چنانچه از کل اموال قلعه پنج شش هزار تومان بغازیان عاید شد وباقی
لمیصل گردید چون شرارت بدنفسی وقوت طامعه قورچی باشی گیلک بظهور رسید وکفشا روگردار او از
پرتو راستی وصدق فروغ نیافت بجزای اعمال سابق ولاحق گرفتار شد چنانچه اظهار نمود که در گیلان
ذخیره ودفینه بسیار دارم واز خان احمد نیز چندان جواهر ونقود در جاها سپرده ام که تلافی لمیصل تمامی شود
قورچیان حسب الامر اعلی او را بگیلان برده چیزی چنان وصول نشد روزی بتقریب وضو ساختن بکنار
آب سفید رود رفته خود را بآب انداخته غریق بحر فنا شد واحمد پاشا را با دو سه خدمتکار اول حال بعیسی خان
بیک یوزباشی شیخاوند که نبیره معصوم بیگ صفوی بود وآخر بمرتبه قورچی باشیگری یافت سپرده چند روزی
مهمان او بود بعد از آن او را در قلعه قهقهه با دو سه خدمتکار فرستاده وبعضی از اسباب واموال او را باز
بدو دادند ومدتی در قلعه مزبور بود ودیگر خبری از او نیامد وجمعی از اهالی شیروان که از جمله محصوران بودند
ودر زمان رومیه تربیت یافته در سلک آقایان وارباب علوفه وتیمار منسلک گردیده بودند ومصالح ملکی
اقتضای آن میکرد که جهت اطمینان قلوب سایر الناس با آن طبقه آمیخته اظهار دولتخواهی کرده بودند
مشمول عنایت شاهی بود ودرین وقت چند نفر از ایشان را تربیت کرده بهر کدام موضع تیول وسیورغال
وانعام داده مؤثر فرمودند که ایشان وبرادران ایشان در سلک ملازمان خاصه منتظم بوده در رکاب
همایون بعراق آیند اما حکام کرام بتدریج ولایت شیروان را از وجود ایشان پرداختند وسایر لشکر بار

امرت که چون سالها با شیروانیان آمیزش نموده بهر یک با جمعی نمکخوارگی و قرابت نسبی داشتند آن جماعت را با اهالی شیروان
بسیار بهمرزاد و دراحه طرد نموده هر کس بهر طرف که خواهد گسیل کردند اهالی شیروان که تهمت زده دولتخواهی
رومیان بودند درین هنگام سعی می نمودند که ذمه خود را از آن تهمت مبرا کرده و انیده شعار دولتخواهی قزلباش ظاهر
سازند و در شاهی سیونی و مخالفت رومیه غلو کرده فوج فوج را بقتلگاه آورده معرض تیغ یاسا کردند تا از الغانیه کمتر
قلیلی از قلعچیان نجات یافته باشند از ذوالفقار خان عمل شنیعی ظهور یافت که عاقبت شئومت آن گرفتار آمده داد
زمانی که رستم خان برادر بزرگتر او از خصومت امرای طوالش و بیم حصفان تاب توقف در یورت و مسکن خود نیاورده
با برادران و اتباع از آب کر گذشته بشیروان رفت و برومیان توسل جسته مقیم ایران و یار زندگانی کرده چون رومیرا
بجانب ایشان اعتمادی نبود و دفع آن جماعت را اولی دانسته رستم خان را با یکه و برادر و اتباع او بقتل آورده و فرهاد خان
که برادر کوچک رستم خان بود با ذوالفقار خان و الوند بیک برادر کوچک از میان فرار نموده بآذربایجان آمدند و چون
تخت سلطنت ایران بمیمون فائض الجود حضرت اعلی زیب و زینت یافته سرکشان قزلباش بجزای عمل خود رسیده
آشوب مملکت فی الجمله روی باز امیدی آورده بود ایشان بپایه سریر اعلی آمده در ملازمت اشرف بمراتب عالی فائز
گردیدند و برخی از احوال برادران در محل خود سمت گزارش یافته بالجمله یک همشیره ایشان با دو صبیه رستم خان
و دو کرخدمه و اتباع در شیروان در دست رومیه اسیر و گرفتار مانده و بعضی از آقایان روم ایشان را
بحباله نکاح در آورده در چندین سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث بهم رسیده در حین فتح قلعه حکومت شیروان
بذوالفقار خان تعلق گرفته بود شوهران و اولاد محذرات مذکوره باستظهار قرابت نسبی ذوالفقار خان بادو توسل
جسته مراعات جانب ذوالفقار خان و حفظ ناموس آن سلسله را که شفقت پادشاهی حمایت ظل اللهی اشتمال
فرموده که شوهران و فرزندان و متعلقان ایشان را در حمایت کنف ذوالفقار خان آسوده دارد و رعایت صله رحم توابعی
بجای آورد و چنانچه مبلغی که تورچی باشی کنیک باسم آن جماعت رقم کرده و اصل جرایم رومیه بوده بذوالفقار خان گذاشته
که تحصیلدار بیگانه بهر خانه ایشان نرود و ذوالفقار خان نیز از ایشان هرین جهت لشکرخان مشارالیه غیرت
قرابا ملو نام نهاده آن هر سه عفیفه را با فرزندان و شوهران و خدمه و اتباع ایشان که قریب بیست نفر نفوس
بایسی و صفت نمودند علی اختلاف الروایتین در یک شب هلاک ساخت و از غافلیت این فعل شنیع چند شنیده و
خدا ترسی را منظور نظر مروت نساخت و حضرت اعلی بعد از اطلاع بر آن عمل شنیع او را اطلاعت کرده و چون
قطع صله رحم خان النفس ارتکاب قتل عورات مظلومه بی گناه نموده و اطفال ذکور و اناث ایشانرا مقتول ساخت
منتقم حقیقی در بهار زود وی قطع رشته حیات او کرده از عمر و دولت برخورداری نیافت چنانچه عنقریب در محل خود
گذارش یابد بالجمله بعد ازین قضایا ممالک شیروان با امرای عظام تقسیم یافت ایالت دربند و شاوران و اکذود
بچراغ سلطان استاجلو مرجوع گشته مقرر شد که شاهقلی بیگ و تکلی باتفاق مشارالیه دران سرحد بوده باشند
و بسیار مردم که بدربند رفته بودند مراجعت نمودند و ذوالفقار خان در ساعت محمود خطیر مسعود بشهر رفته بتعمیر قلعهای

شکسته و بروج و باره پرداخته نقبها و حفرها را انباشته ساخت و موکب همایون از آن منزل کوچ فرموده چون هوا بسیار
گرم شده بود بجانب ییلاقات شماخی در حرکت آمده چندگاه در ظل جبال و منازل و کهسارها جای علفزار و چشمهای
خوشگوار اختیار نموده داد خرمی میدادند امرا و حکام داغستان و هر کس چندگاه در درگاه معلی بودند و بعضی که اظهار
اخلاص نموده کسان خود را بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده بودند بخلاع فاخره و انعامات نوازش یافتند و از جهت
رستم خان داغستان تبرکات لایقه فرستادند و چون خاطر معصوم خان والی طبرستان از آنکه گستاخانه بی
که بی رخصت از اردوی معلی فرار نموده بود و دغدغه آلود بود و هنوز اطمینان نیافته و توقف موکب همایون در آنحدود
موجب تزلزل و اختلال احوال مردم طبرستان بود و حضرت اعلی جهت اطمینان خاطر او محمد صالح بیک وزیر شیروان را
با خلاع فاخره و بعضی هدایا و تاج و کمر و اسب زین مرصع فرستاده شفقتهای خاص اختصاص دادند و این مژده
والا تسلی بخش خاطر والی طبرستان گشته بدین عطیه ارجمند بین الاقران سربلند گردید و در سلخ چند روز جمعی از
مخصوصان حریم خود را بجهت خدمتکاری سراپرده اقبال برسم جاریه فرستاده در سلک دولتخواهان بارگاه سلطنت
انتظام یافت ذکر مراجعت موکب اقبال از شیروان بصوب بردع و از آنجا آهنگ عراق نمودن و توجه از
زیارت روضه مقدسه امام الجن والانس معطر ساختن … روز افزون … و جسد نوازی داد
چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شیروان و داغستان فراغت یافت عزم مراجعت مصمم گردید علیخان بیگ
خوانین را حکم شد که بحوالی اردو رفته ترتیب جسر بردارند و مشارالیه در اندک روزی جسری در کمال استحکام ترتیب داد
بعد از اتمام جسر کوس مراجعت بلند آوازه گشته از جسر عبور فرمودند از راه دره رود عزیمت دار السلطنه تبریز
فرمودند خود بنفس شریف با چندی از مقربان و مخصوصان بعضد زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کبار
صفویه بجانب دارالارشاد اردبیل تشریف بردند در آستان ملایک مطاف جبین عبودیت بخاک آن سده
سدره مرتبت نهاده بعد از شکرگذاری عواطف یزدانی چند روز در خدمت مشایخ عظام و اجداد عالیمقام
بوده بفیروزی و اقبال بدار السلطنه تبریز رسیده به اردوی ظفر قرین ملحق گردیدند و چند روز اوقات گرامی صرف
انجاح مطالب و اسعاف مآرب امرا و اعیان آذربایجان و تنظیم و نسق سرحد فرموده ایلچیان و رسولان که از جانب میر
شرف حاکم جزیره و زکریا خان و بسیار امرای اکراد بجهت تهنیت فتح شیروان بآستان سدره نشان آمده بودند
خلاع فاخره و نوازشات یافتند و مقضی المرام رخصت معاودت دادند چون سلطنت پناه غازی گرای خان تاتار
از جانب اشرف التماس نموده بود که خسروان آقای سترقه آقایی را که در جنگ شیروان گرفتار غازیان شده بود به او
طریقه آشنائی تمام است مطلق العنان فرمایند حسب الالتماس خان مشارالیه او را با پسران او از قلعه بر آورده
مشارالیه که مرد عاقل سخندان بود بمقدمات مصلحت خواطر اشرف را مشاهده ساخت و التماس نمود که پسران او
در خدمت اشرف بوده باشند و او بروم رفته باتفاق غازی گرای خان بتمهید مقدمات صلح بر وفق رضای اشرف نماید که
بدستور شاه جنت مکان فیمابین مصالحه وقوع یابد نواب اشرف نیز بنابر رفاه حال خلایق او را با فرستاده غازی گرای خان

واو ابوالقاسم بیک یوزباشی او اوغلی برسالت نزد خان تاتار فرستاده از راه چرکس روانه نموده جانی گرای خان نامهٔ
محبت آمیز نوشته و ایشان از تبریز روانه شده اما چون بالکاه رومیه چرکس رسیدند در اثنا خبر فوت جانی گرای
خان به ایشان رسیده بنابر کینهٔ دیرینه که از خندان آقا در سینه داشتند جمعی از چراکسه غافل بر سر او ریخته او را
بقتل آوردند و ابوالقاسم بیک با جراکسه جنگهای مردانه کرده زخمدار گردیده با معرفا دیگر در آن واقعه تاراج گ
شد و چون کل ولایت آذربایجان و شیروان و گرجستان که در زمان شاه جنت مکان از تصرف منسوبان این
دودمان والا بود قریب بیست و پنجسال بود که رومیه از تصرف قزلباش بیرون برده در تسلط و استیلا آن طایفه بود
بیمن عنایت الهی و نیروی اقبال شاهنشاهی بتصرف در آمده جمیع قلاع متین آن ولایت که مملو از مردان کارزار بسباب
قلعه‌داری بود بنوعی که در طی وقایع هر سال در رشتهٔ تحریر در آمده بقوت قاهرهٔ یزدانی و تایید آسمانی فتح فرموده
ساحت آن مرز و بوم از خار و خس معاندان مصفی کرده بودند و سفر [illegible] کشیده قریب پنجسال بود که لشکر ظفر قرین
در رکاب حضرت اعلی شاهنشاهی بتسخیر قلاع و حرب و قتال اشتغال نموده ارتکاب انواع مشقات [illegible] بوده
زمان سلطنت و کشورستانی صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکانی الی الآن که دویست و پنجاه سال است که هیچ پادشاه
ذی شوکت ارتکاب سفر پنجساله [illegible] نموده بودند و چنین فتوحات پی در پی که هر یک از آن کارنامهٔ سلاطین
جهان و موجب افتخار شهریاران ممالک ستان تواند بود بیمن الطاف الهی و امداد ارواح مقدسهٔ ائمهٔ معصومین [illegible]
اعلی را میسر گشت و در ازمنهٔ سابقه کمتر روی داده بود لهذا عزم مراجعت بمقر سلطنت جزم نموده امرا و ارکان دولت
را امر فرمودند که در دار السلطنه تبریز چند روز بسامان لشکر ظفر نشان پرداخته بعد از آن هر یک بالکاء و محال تیول خود
روند و از آنجا بدار السلطنه قزوین نهضت فرموده در قزوین چراغان و آیین بندی کرده چند روز بخرمی و نشاط
گذرانیدند و از آنجا با قوافل نیاز و رواحل اخلاص توجه بمطالب اصلی که زیارت حضرت امام ثامن ضامن است
علیه الف الصلوة الملک المنان آوردند و در اندک روزی بسعادت عظمی مستسعد گردیدند و حسن خان حاکم هرات
و اکثر امرای خراسان در مشهد مقدس شرف ملازمت دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و بعد از فراغ
از پرستش مواهب الهی و زیارت مرقد منور معطر حضرت امام الجن و الانس بمقر سلطنت روی آورده بتاریخ
دویم شهر رجب المرجب پرتو وصول بدار السلطنه اصفهان انداخته دیگر باره آن خطهٔ فردوس [illegible] طلعت
همایون او زیب و زینت افزوده شد و شهر و بازار را آیین بستند چند روز به مراسم عیش و خرمی پرداخته عشرت
افزای خلایق گردیدند امرا و ارکان دولت حسب الامر اشرف در تبریز بملاحظهٔ سان لشکر نصرت نشان فرموده اسم
باسم بقلم آوردند و جمعی که در این پنجسال اصلا از موکب همایون تخلف نجسته ملازم رکاب اشرف بودند و مردانگیها
و حسن خدمات که در این سفر از هر کس بظهور آمده بود در تحت اسم آن کس ثبت نموده که فراخور آن مورد الطاف شاهی
گشته بحسن اخلاص و خدمتکاری از امثال و اقران ممتاز باشند و نسخهای عرض رتبه داشته بمستوفیان سپردند و
لشکریان اجازت یافته روی بمساکن و اوطان آوردند و در این سفر بهجت اثر خلف الولاة عظام سید [illegible] مبارک

والی عربستان حویزه و دورق که از عهد صبی الی یومنا هذا مصاحب الامام اعلی در میان تربیت و اشفاق پدرانه عالیجاه
نشو و نما یافته از محرمی و ندیم کرام حضرت صاحب سعادت مصطفی پاشا که از امرای معتبر رومیه بود و در سلک سعادت
وزرا بوده در جنگ جغال اغلی اسیر و دستگیر شده بود و حضرت اعلی مشار الیه را بنواب اعتماد الدوله سپرده بودند
مشار الیه باتفاق اعتماد الدوله چند روزی باره و بار فرمودند و جناب فیروزی القاب چند روز از فرط اخلاص و محبت
در مقام خدمتکاری در آمده در تفقد احوال همگنان خود را معاف نداشت القصه حضرت اعلی چندگاه در دولتخانهٔ مبارکه
نقش جهان بعشرت [illegible] گذرانیده [illegible] خاطر عاطر همایون
سرزده و ارباب دیوان از آنجمله [illegible] مهمات دیوانی در اصفهان گذاشته با معدودی از مقربان بجانب مازندران
توجه فرموده زمستان و بهار در [illegible] که از قطعات ریاض جنان نشان [illegible] و بهار [illegible]
ریاحین و ازهار و لاله و نرگس زار بهترین بلاد عالم است بخرمی و اقبال گذرانیده داد خوشدلی دادند و از
سوانح این سال آنکه در مشهد مقدس میانهٔ میرزای عالمیان و محراب خان قاجار حاکم مشهد با فساد مفسدان بی
حوصلگی جناب آصف که ظرف طبیعتش لبریز بادهٔ نخوت و غرور شده از لجاج میرزای عالمیان محراب خان از نظام
ادب خدمتکاری که تا غایت مسلوک میداشت عدول نموده بر او خیره شده با آستانهٔ مقدسهٔ متبرکه تحصن جسته و چون
این مقدمه بمسامع اقدس رسید میرزا را طلب داشته در مازندران طلبداشته بملازمت اشرف مشرف گشته زیاده
التفات یافت حضرت خواجه محمد رضای وزیر اردوبادی که مستعد و شاعر خوش و صاحب طبیعت بود و مولد الجناب ابا
عجمه موضع خوئین است من اعمال قزوین اول بعد از کتابت و وزیر بسیار از حوادث روزگار ملازمان ذوالفقار خان
قرامانلو اختیار نموده بالاخره در سلک وزرا و ارباب دیوان اعلی انتظام یافته بخدمات وزارت آذربایجان مأمور
گردید و او بخواجه زاده مشهور بود حضرت اعلی او را سارو خواجه نامید در [illegible] مرتبه وزارت و ممیزی کل آذر
بایجان ترقی کرده بین الاقران به این پایهٔ والا سربلندی یافت و این رباعی از منظومات اوست رباعی
آنم که حزین و خسته تن می‌آیم : جان بسته بتار پیرهن می‌آیم : مانند غباری که بمسجد برخاک : بی‌دیده بآن خویشتن می‌آیم
و هم در این سال منصب صدارت اصفهان و بعضی محال بمیر جلال حسین مفوض شده بود و بعد از فوت او بمیرزا رفیع
برادرزادهٔ او که شایستگی این منصب عالی داشت تفویض یافت ذکر وقف فرمودن حضرت اعلی املاک
و مستغلات سرکار ارزانی را بحضرات چهارده معصوم ع در این سال رای صواب نمای اشرف اعلی که مشعله افروز
خطایر عینی و روشنی بخش دیدهٔ باریک بینان لاریبی است بتوفیقات یزدانی و تاییدات آسمانی کریمه
قرین حال خیر مآل آنحضرت است جمیع املاک و رقبات ملک خاصهٔ خود را که در زمان دولت روز افزون و حیطهٔ تصرف
شرعی آنحضرت قرار یافته و قیمت آنها زیاده از یکصد هزار تومان و اصل آنها بعد از وضع مؤنات زراعت [illegible]
هشت هزار تومان عراقی تخمینا میشد با حمامات عالیه و قیصریه و چهار بازار و دور میدان نقش جهان اصفهان [illegible]
مع خانها وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام فرموده بدین توفیق که سعادت ابدی در آن

منظور است موفق گشتند تخمیناً هفت هزار تومان حاصل اقل را منظور داشته چهارده حصه کرده باین طریق
که حصه اول از حصه ثانی بیشتر و ثانی از ثالث و ثالث از رابع و همچنین تا چهاردهم که حصه اول مخصوص حضرت
رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و حصه چهاردهم بترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه باشد و آنچه هر یک از حضرات اختصاص یافته چند محل را که حاصل آن مقدار از وضع مونت زراعت
موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آن حضرت فرموده و تولیت آن مادام الحیوة بکلید زبان صاحب الزمان متصل
باو نموده اند بشرف خود و بعد از ان بپادشاهان گرامی نژاد تفویض فرموده تا نژاد ولی که در وقفیه معتبره که علامه
العلامی مجتهد الزمانی شیخ بهاء الدین محمد العاملی مرقوم قلم افادت رقم گردانیده مبنی مسطور است و مصارف
و معروف آن اثرا برای متولی منوط گردانیده که بعد از وضع حق التولیه مصلحت وقت اقتضای بود که در
مصارف هر سرکار وجه معاش جمعه مجاورین و زوار و ارباب فضل و صلاح و وظیفه علوم هر محل بحکم
رای متولی اقتضا نماید صرف گشته ثواب آنرا بارواح مقدسه حضرات چهارده معصوم علیهم السلام هدیه
فرموده چهارده مهر بزرگ که هر کدام از دیگری کوچکتر باشد باسم حضرات عالیات سرکاری اعتماد الدوله
و جناب میرزا رضی صدر در پانزدهم شهر شوال این سال که ساعت سعد بود ترتیب یافته آنچه در زمان حیات
هر یک از حضرات مقدسات نقش خاتم مبارک علمای اسلام در کتب مناقب و مفاخر اهل بیت ضبط نموده
اند همان نقش فرموده ان توقیعات مبارکه را مهر مراتبهای حقیقی بجناب میرزا رضی سپردند که داد و ستد
هر سرکار به آن مهر شده نیابت نفس نفیس اشرف داد و ستد و فتق موقوفات مرکوزه را الیه رجوع فرمودند
و تفویض این رتبه عالی علاوه منصب صدارت گشته باعث افتخار دودمان او گردید و همچنین مرجع متملکات
سرکار خاصه شریفه رقم وقفیت کشیده بنوعی درین باب مبالغه کردند که بکرات از زبان الهام بیان آنحضرت
شنیده شد که میفرمودند جمیع اشیا سرکار من حتی این انگشتری که در دست من است وقف است لیکن شرط
بر آن است که بهر طریق که رای صوابنمای اشرف که متولی آنهاست اقتضا نماید صرف کنند و از کتابخانه شریفه
آنچه مصاحف و کتب عربی بود و علم و غیر ذلک از فقه و حدیث و تفسیر و امثال آنها وقف روضه مقدسه حضرت
امام ثامن ضامن علیه السلام فرموده روانه آستانه مقدسه نمودند و آنچه کتاب تاریخ و شعر و کتابهای فارسی بود با
چینی آلات از لنگریهای بزرگ فغفوری و مرتبانها و بادیه‌ها و دیگر ظروف نفیسه چینی فغفوری که در چینی خانه اشرف
موجود بود وقف آستانه مقدسه متبرکه صفویه فرمودند و نقل آن آستانه سدره مکان فرمودند و همچنین جواهر
نفیسه و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و ایلخیها و اسبان اشقر و تازی نژادگان رومی و گرجی و یاتی و انبارهای
حصاری و بدخشی و ما وراء النهری که در سرکار هیچ پادشاهی نبود و گله‌های شتر و گوسفند و سایر مواشی
و اغنام که از دایره تفکر و افهام بیرون است وقف فرموده هر یک مصرفی تعیین کردند چون قیمت
اشیاء کل خاصه شریفه که رقم وقفیت بر آن کشیده اند زیاده از آن بود که مقومان عرفی متخمین توانند کرد

باید اندیشید که کثرت چه در تخمین و قیاس آن جرات تواند نمود بنابراین زبان قلم از اظهار آن خاموشی گزید
دور از ازمنه ماضیه شاهان عالی همم معدلت آئین و فرمانروایان صاحب تخت و نگین کمتر سعادت این توفیق
عظمی یافته اند چون عقلای دانشور روزگار که دقیقه شناسان مدارج ادراک و [illegible] خفیات نتایج عالم
و ادراک کنند بدیده تأمل و انصاف نظر بدین امر خجسته انداخته در خاطرشان [illegible] که در عالم اسباب
و مقتضای طبع بشریت و هوا پرستی که جزو اعظم سلطنت و فرمانروائیست وقوع این حال از حوصله خیال ارباب
تعلق بیرونست و بی شائبه تجرد و شیوه خلوت گزینان عالم معنی صورت پذیر نیست اگرچه ظاهربینان
عالم اسباب که تهی دستان عز و شکوه ملکان راست بازار دانائی نظر بر امور متعارفه زمان انداخته
این معنی را مستبعد می‌شمارند اما خرده بینان دقیقه شناس و فکرت اندیشان عالم مثال و قیاس دانند
که ذات اقدس از آن نور عالم افروزی که از انوار هدایت ازلی و ساحت مقدس ساحت لم یزلی افروخته
سریر ترک و تجرید سلطان الاولیاء المحققین شیخ صفی الحق و الدین طاب ثراه که جد نهم آن حضرت است
و اولاد کرام عالیمقام او که منتظمان سلسله ارشاد و باریافتگان وحدت سرای قدس و مرحله پیمایان
بادیه تجرید بوده پرتو انداخته روشنی بخش مسالک الیه [illegible] شده بوده بهره دارد که بدیده بصیرت
نظر بر شاهراه قدیم تجرد انداخته در همان مسلک سلوک می‌نمایند و در عالم تعلق انتظام بخش کارخانه
تعلق گشته از جرعه‌های لبریز مدهوش که دردآشامان خمخانه سلطنت را از آن چاره نیست و هوا پرستان
اقلیم فرمانروائی را از آن گریز نه باده خوشگوار هوشیاری می‌نوشند و در خراب آباد صورت به
معموری عالم معنی میکوشند و از چنین ذات اقدس عالی فطرت که گوهر بیت شاهوار و در صدف
پرور بحر عمیق روزگار که بغوامض دانش و بینش بساحل ظهور آمده ظاهرش فروغ بخش عالم صورت
و ضمیر انورش جمعیت افزای عالم معنیست وقوع این امور چرا دور نماید رجا واثق است که از
میمنت این نیت صافی طویت بمنتهی مطالب و مقاصد عالیه فائض گشته و عالمیان از سطوت جاه و
جلالش در پشت آسودگی غنوده گلزار همیشه بهار آسودگی از رشحات ابر درر نثار معدلت و انصافش
تازه و تر باد و در عقبی از شفاعت شفیع روز محشر و دستگیری ساقی کوثر بهره مند گردد ان شاء الله تعالی

وقایع سال پیچی ئیل ترکی و بعضی مطابق سنه ست عشر و الف و بعضی موافق سنه سبع عشر و الف که سال بیست و دوم جلوس همایون شاهی ظل اللهی

نوروز اقبال خجسته مآل ساعت
انجام در روز پنجشنبه شهر ذی حجة الحرام بفرخی و فرخندگی اتفاق طراوت ایام بهار نشاط بخش گلشن روزگار
گردید و عالم پیر که از دوره دی و افسردگی تمام یافته بود نشاط جوانی از سر گرفت حضرت اعلی شاهی
در ولایت مازندران عشرت نشان بسیر و شکار مشغولی داشتند و بعد از آنکه هوای مازندران از درجه
اعتدال تجاوز نموده روی بگرمی آورد نشاط سیر و شکار حدود اصفهان در خاطر اشرف پدید آمد

سایهٔ عاطفت بر مفارق متوطنان آن دیار گسترده و از انجا با تمامت امرا و اعیان بکهنه الکه و مرجعت تشریف برده
چند روز در آنجا بعشرت برآوردند و در ان ایام اخبار مسرت آثار از جانب دار السلام بغداد رسید که موجب مسرت
و شادکامی گشته همگنان بفتح بغداد و بدست درآمدن آن بهشت آباد امیدوار شدند اما چون بمقتضای الامور مرهونة
باوقاتها هر امری را ازلی مقدر است و هنوز زمانه ادراک اثر آن نکرده بود فتح بغداد در تعویق افتاده منصهٔ ظهور
نرسید شرح این سرگذشت آنکه قبل از این سمت گذارش یافت که بعد از فوت ازون احمد محمد پاشای پسرش
شعار دولتخواهی دودمان عثمانی ظاهر ساخته ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت پسران او را با ذاد دولتخواهی
دودمان عثمانی و گرفتاری پدر ترتیب فرموده خاطر ایشانرا از اعمال سابق پدر اطمینان بخشیدند و منشور حکم بغداد
باسم محمد پاشا و سنجق حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده ایشانرا بمتابعت وانقیاد دودمان آل عثمان
راغب ساختند و محمد پاشا در طریق اطاعت وانقیاد سلوک نموده تمامت آن سرحد را ضبط نموده کمال استقلال
یافت الحاجة آنکه لشکر بغداد او را مغلوب خود ساز و ملازم خاصه بسیار که در میان او سیان یکبانان مشهوراست
بهم رسانده و اکثر منافع و مداخل مراتب بغداد را علوفه مرسومات ملازمان او مصروف میگشت و هرچه علوفه و تیمار از
اعمال و لشکریان بغداد نقصان پذیرفت آقایان بغداد با او دل دگرگون کرده در مقام عذر رشته و در دفع
ورفع او تدبیرات می اندیشیدند اما از یکبانان قدرت و استقلال که یافته بود مکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانستند
آورد تا آنکه با یکدو نفر از جهره‌کان مواضعه نموده ایشانرا باغوای آقایان در نارین قلعه درآورده در گوشکی
که خلوت خاص او بود در هنگام فرصت بقتل رسانیدند و با یکبانان برسم مصطفی پاشای برادرش جمعیت
نموده بحکومت بغداد در قیم اختصاص کشیدند و مشار الیه دست بخونریزی برآورده اموال و اسباب ایشانرا
بیکبانان داده قدرت و قوت تمام یافت و لشکریان بغداد از و متوهم گشته چند روزی بوساطت مصلحین
کرک آشتی روی نموده طوعا او کرها قدم در دایرهٔ متابعت نهادند و در خلال این احوال سلطان احمد خان خوندکار
روم مراد پاشا را که در زمان فرمانروائی سلطان مصطفی خان امیر الامرای قرامانی بود و عثمان پاشای سردار روم
به تبریز آمده در معارک کارزار بدست لشکر قزلباش گرفتار شده شش سال در قلعهٔ قهقهه محبوس بود در اول
جلوس حضرت اعلی که میانهٔ آنحضرت و سلطان روم صورت صلح روی نمود حضرت اعلی او را اطلاق فرموده
باز فرستادند و هرچند گاه بیگلربیگی ولایتی بود و چون مرد عاقل روزگار دیده کاردان بود بتجربهٔ روزگار مهذب
گشته بود بوزارت اعظم و سرداری منصوب گردانیده و انتظام ممالک عثمانیه که از استیلای فرنگیه و
طغیان جلالی برهم خورده و سرحد قزلباش لگدکوب حوادث شده بود برای و رزین او حواله نموده در هنگام
دفع جلالی و انتظام امور سرحد فرستاده بود و او چنانچه در طی احوال جلالی رقم زدهٔ کلک بیان میگردد در
حدود حلب جغاله اقامت نصب نموده بعد از امور مملکت داری مشغول بود چون اخبار بغداد و استیلای مصطفی پاشا
پسر کوچکترین ازون احمد استماع نمود محمود پاشای ولد جغال اوغلی را بحکومت بغداد نصب نموده با آقایان و لشکر قدیم

استمالت نامها نوشته فرستادند و حکام و سرداران جغال را که در سواد عراق و جزیره میباشند بمعاونت و
همراهی او ترغیب نموده و مشار الیه بسواد عراق عرب درآمده در بغداد کهنه نزول نموده و قدرت آمدن به
شهر بغداد نداشت اما آقایان و لشکریان بغداد چون از آمدن محمود پاشا خبر یافتند سر اطاعت وانقیاد
از مصطفی پاشا پیچیده خیرگی آغاز نهادند و ابواب موافقت مسدود ساخته در مخالفت کوشیده محمود
پاشا را طلب داشتند و نارین قلعه در دست مصطفی پاشا و یکبانان بود و شهر در دست لشکریان بغداد و مصطفی
پاشا چون حال بدین منوال دید توسل بدرگاه جهان پناهی جسته عرایض و کتابات بخدمت اشرف و امرای قلمرو علیشکر نوشته
بیرام خان ولد سوانغ خان تکلو که در زمان فترت ترکمان تکلو ببغداد رفته بود و در انجا بود روانهٔ سریر اعلی گردانیده
عرض نمود که هرگاه رایات جلال بدین صوب بار حرکت آید جمعی از لشکر قزلباش بسرداری یکی از امرای عظام منعطف
متوجه گردند شهر و قلعه را بنوابان آنحضرت سپرده خود بندگی آنحضرت می آیم حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر
و امرا آن سرحد خصوصا قاسم سلطان ایناللو که در جغال توقف داشتند اگرچه بی امر و اشارهٔ شاهی جرات
رفتن نمی نمودند لیکن بکنار آب دیاله که سرحد قلمرو علیشکر است رفته در انجا متوقف شدند و هرگاه امر
اشارهٔ عالی نفاذ یابد خود را زودتر توانند رسانید بیرام خان و فرستادگان مصطفی پاشا در ییلاقات
فریدن بپایهٔ سریر اعلی آمده بنوازشات شاهانه اختصاص یافتند جهة مصطفی پاشا خلعتهای فاخره فرستاده احکام استمالت
غرا اصدار یافت که در مهم خود مردانه بوده در نگهداری قلعه سعی نماید که اینک موکب اقبال با امرای آن سرحد امر کرده که مستعد
یورش بغداد گردند که چون ساحت قلمرو علیشکر مضرب سرادقات جاه و جلال گردد ایشان پیشتر روانه شوند و میانهٔ
جنود بغداد و یکبانان نایرهٔ حرب و قتال اشتعال یافته همه روزه بین الجانبین کشش و کوشش بظهور می آمد
محمود پاشا عصیان و طغیان اولاد ازون احمد و بی اعتدالی یکبانان و التجای ایشان را بدرگاه ولایت نشان و آوازهٔ
لشکر قزلباش با وجود مبالغه و تحریک جنود بغداد جرات آمدن نکرده و در این اثنا روزی یکبانان هجوم نموده از قلعه
بشهر و محلات برآمده شروع در قتل و غارت نمودند جنود بغداد که در شهر بودند آوازهٔ آمدن محمود پاشا و لشکر شام و عرب
ساخته سر راه بر یکبانان گرفته میانهٔ ایشان حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و جنود بغداد غالب آمده جمعی کثیر
از یکبانان در کوچها و محلات عرضهٔ تیغ فنا گشتند بجاوند و اسپهان رمرنا عمر ولد جهنمای عرب که با جمعی کثیر بمعاونت
او آمده بود از دجله گذشته به بغداد درآمد و لشکر بغداد قوت گرفته در محاصرهٔ نارین قلعه و تضییق محصوران ساعی
گشتند و مصطفی پاشا چون ملاحظه نمود که بسیاری از مردم او کشته شدند و محمود پاشا بشهر درآمد و لشکر بغداد قوت گرفتند
و از قلعه داری برادرش یاد آورده بر سایر مردم خود بی اعتماد گشت خوف و هراس بسیار باو راه یافته چند روزی
صبر نتوانست کرد که فرستادگان او از درگاه معلی عود نمایند و مدد قزلباش باو رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده
تمهید معذرت پرداخته سخنان صلح آمیز بمیان آورده و قرار داد که چون خط حسب الحکم پادشاه سنجاق منت از
جانبین مقرر دارد که لشکریان متعرض کوچ کرده و بغداد را به پاشا گذاشته با اموال و اسباب ملازمان خاص

بجلادت محمود پاشا که مرد عاقلی بود و مصالح را غنیمت دانسته رضا بضمیمی داده و از جانبین عهد و پیمان بمیان آورده مصطفی پاشا با مردم خود با اموال و اسباب از شهر تفلیس بیرون رفته تخلیه آورد و حقیقت آمدن او بدرگاه سپهر اشتباه در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان خواهد شد و با لجمله از روزی که مصطفی پاشا از قلعه بیرون رفت محمود پاشا بقلعه داخل شده بحکومت مشغول گردید مقارن وصول بیرام خان در رفقا باردوی حسین خان خبر امرا این خبر بدیشان رسید رایات نصرت آیات در ییلاق اق الک همدان بود که عرایض امرا رسیده حقیقت حال معلوم گشت و در آنوقت شدت گرمای بغداد و حرارت آفتاب روی بقلب اسد داشت و در آنوقت یورش بغداد صورت نیست و چند روز در حدود همدان بانتظام امور مملکت و داد خواهی خلایق و سیاست دزد و قطاع الطریق الوار و اکراد پرداخته درباب یورش بغداد مترصد بود که اخبار آمدن جلالیان شایع گردید و بالکلیه آن عزم لایق را عایق گشت ذکر احوال جلالیان و میان بعضی

ایشان با رومیان و آمدن فوجی از ایشان بدرگاه سپهر نشان شاهنشاهی

بر خردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نماند که در میان رومیه جماعتی را که به پادشاه فرمان طاعتی کشته به نهب و غارت و تخریب الات مشغول میگردند جلالی می نامند وجه تسمیه جلالی آنچه بخاطر ناقص این کمترین رسیده آنست که ما این طایفه نظاهر جلال اند که رسم عقوق و صفح در ایشان نیست بالجمله شخصی بود که مشهور به قرا یازیجی که از نویسندگان فرومایه روم بود در اوان سلطنت و پادشاهی سلطان محمد خان بن شاهمراد خان در حوالی اناطولی در توقات آغاز شورش و فساد کرده جمعی از اجامره و اوباش بتبدیل اموال و اتباع مردم و تبار که از قطع طریق و غارت متردد و تجار رهبر سانیده بود فریب داده آوازه سخاوت و شجاعت باطراف و جوانب آنولایت انداخت جمعی سست رایان بهرزه کار و لوندان آشفته روزگار بطمع درم و دینار فراهم آمده هر چند روز ولایتی را تسخیر و هر چند گاه در مقامی رحل اقامت می انداخت عدد لشکر یانش بچهار پنجهزار کس رسید درین اثنا یازیجی بمرگ اجل طبیعی فوت شد حسن بیک نام برادرش قایم مقام گشت و زیاده از برادرش دولت و آشوب در آنولایت انداخته کارنامه ها بظهور آورد و ارکان دولت پادشاه روم در اول حال زیاده چابی از یازیجی نگرفته در دفع فساد او مساهله اهمال نمودند و چون ریاست طبقه جلالی بر برادر او قرار گرفت و آوازه صلابت و مهابت شجاعت و سخاوت او زیاده از برادرش شیوع یافت آشفته رایان هر طبقه و تبه روزگاران هر طایفه که علاقه و تاهلی نداشتند بر سرا او جمع شده بقتل سپاهیان روم یعنی جماعتی که سمت ملازمت پادشاه داشتند و اخذ اموال ایشان و ذرات شیخ بر گردید او بر خلاف برادر متعرض تجار و رعایا کمتر میشد اما در قتل و غارت رومیه مبالغه میکرد که هر کس بجنگ او و مردم او می افتاد امکان خلاصی نداشت و از قوافل تجار و مترددین هر کس باو بازگشت و آشنائی میکرد بانک چیزی از ایشان قناعت نموده متعرض حال ایشان نمیشد و همچنین اهالی هر ولایت که باو تحفه و پیشکش میفرستادند از آسیب لشکر او در امان بودند و مردم هر جا که با او در مقام تمردی آمدند آنجا را بجاروب نهب و تاراج میرفتند

حکام و پادشاهان اطراف را به تردد مسدود یافته در قلعها بخزیده قوت مدافعه ادنداشتند و مردم شهر و ولایت بفر اطاعت امر او چاره نیافتند عدد لشکریان او با لجمله هزار کس رسید مجملا حکمش در اکثر ولایت روم جاری گشت هر براتی بعمال و دفترداران و اهالی هر ولایت که نوشت بقبول و وصول انجامید و بهر جانب که رفت امالی گر امرا و پاشایان اطراف در مقام دفع و فساد او آمدند دیگر مرتبه اعتبار جمعیتی نمودند شاه را نیز خبر یافته بیک نهضت سلک جمعیت ایشانرا متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد ارکان دولت پادشاهی متوجه دفع این حادثه گشته یکی سپهسرداری از پاشایان معتبر موسوم بخسرو پاشا تعیین نموده با جمعی از بگلربیگیان و قاپوقولی که عبارت از ملازمان پای تخت است بر سر او فرستاده شکست یافته کاری نساخت و ملاطیه کریخت و یکی بعد از انهزام خسرو پاشا اساس سلطنت سلطان سلیمان طرح انداخته در میان مردم خود امرا و ملوک و پاشایان تعیین کرد مرتبه دیگر حسین پاشای ولد محمد پاشا را که در زمان سلطنت سلطان سلیمان وزیر اعظم بود و از امرای روم بکثرت مال و منال و افزونی تجملات و اجمال و اثقال امتیاز تمام داشت و در آن حدود حشمت و علو شان بیگلربیگی بغداد بود و با صیانت رای و تدبیر و شجاعت مردانگی محل اعتماد بود سردار فرموده بیگلربیگیان ارض روم و آذربایجان و شریف پاشای بیگلربیگی ایروان و سایر پاشایان و حکام آنحدود بهمراهی دفع یازیجی مامور گردیده حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از بغداد بعزم دفع او بیرون آمده بجانب توقات روانه شد و لشکر یان اطراف بدو پیوسته داو اردوی خود و خزاین و اثقال و اجمال را گذاشته که ایشان آوره شد و با لشکر و سپاهی او از شد و یازیجی در کمال نخوت و غرور زیاده چابی از حسن پاشا و لشکر روم که بارها آزموده بود نگرفته خود متوجه محاربه او شد و امرا و ملوک و پاشایان خود را با لشکر جرار بمحاربه او فرستاده در حوالی توقات تلاقی فریقین روی داده محاربه عظیم بوقوع پیوست حسن پاشا ظفر یافته شکست بجانب جلالی افتاد و در آن جنگ بسیاری از اوباش جلالی راه عدم پیمودند و بقیة السیف پراکنده شدند و یازیجی خبر شکست مردم خود را شنیده با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب او میان لشکر چون مقابل دشمن رسید مقابله با آن لشکر در حیز قدرت خود ندید بعد از اندک زد و خوردی مسالک طریق فرار شد و با دو سه هزار کس که با او بودند خود را بکوهستان دور دست کشید و حسن پاشا مظفر و منصور در توقات رفته دست از تعاقب جلالیان باز داشت و وجود و عدم آن قوم را علی السویه دانسته دیگر باره حرکت آن را محال انگاشت اما یازیجی مذکور چند روز در کوهها صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان جلالی باو پیوستند و خود را چنان بی نام و نشان ساخت که اصلا از او و مردم او در آنحدود اثری ظاهر نشد اما در خفیه کسان بتوقات میفرستاد و تفحص احوال میمود و حسن پاشا با معدودی از ملازمان خاص در قلعه اقامت داشت و سایر لشکریان در شهر بجا نهاده در آمده و اصحاب تیغ و نگین بعیش و عشرت مشغول بودند چون یازیجی از احوال حسن پاشا و مردم او کما ینبغی خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار نموده علی الغفله بشهر توقات در آید جمعی را بمحافظت دروب قلعه گماشته لشکریانرا که در شهر باشند بتیغ انتقام بگذراند

و دستبردی نمایان بختیار کس که بر او فراهم آمده بودند چون غربت در حرکت آمده بجنب اتابکی که او را مدد کرده
آن بود که خانه کوچ حسن پاشا و مردم او با خزاین و دفاین و اثقال و اثقال او که از عقب می آمد قریب یکهزار
شتر بار و موازی یکهزار سپاهی خدمتکار همراه بود و دچار او شد یازیچی دایره کردار برایشان محیط گشته بشمشیر جهانگیر
بی‌دریغ انتقام گذرانیده تمامی نسا و صبیان و پسران صاحب جمال و خزاین و اموال که سالها اندوخته بود بدست
یازیچی در آمد و خاطر از ضبط آنها فارغ ساخته از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بر سر توقات رفت خبر آمدن او
و واقعهٔ مذکور بحسن پاشا رسیده از غایت حیرت که از بی ناموسی بر او غلبه کرده بود راه صواب گم کرده دیدهٔ بصیرتش
از مشاهدهٔ آن حادثه پوشیده گشت و سراسیمگی تمام مجال او را یافته فرصت جمعیت و قدرت مقابله نیافتند و هر
جماعت حیات را غنیمت شمرده بطرفی بدر رفتند و حسن پاشا بحصن و قلعه داری چاره ندیده و در کمال بی‌سامانی
در قلعه متحصن گردید و یازیچی بشهر در آمده هر کس را در آنجا یافت براه عدم فرستاد و غنیمت فراوان بدست
جلالیان در آمد و از روی قدرت و اختیار قلعه را احاطه نمودند و چون پیمانهٔ حیات حسن پاشا از بادهٔ عجب و خود در
لبریز شده بود از قضایای الهی گلولهٔ تفنگی که از جانبین می انداختند در برجی از بروج قلعه بر او خورده قالب تهی
کرد و بسیاری مردم او امان طلبیده قلعه سپردند و طبقهٔ جلالی از اسباب و اموال حسن پاشا رایگان مرغ روحش
از قفس چون پرواز نموده بود از دروازهٔ قلعه از حلق آویخت که صیت قدرت و آوازهٔ جلادت او در ممالک روم
انتشار یابد و جسد او چند روز عبرت الناظرین مصلوب بود و قلعهٔ توقات مجدداً بدست یازیچی در آمده آرامگاه
خود ساخت جماعتی تقریر کرده‌اند که حسن پاشا مرد غیوری بود از واقعهٔ مذکور بی آرام گشته از غایت غیرت و نخوت
عضو والم قطع تعلق از حیات مستقر کرده خود را مسموم ساخت راقم این حروف این قول را ضعیف می‌شمارد علی
ای التقادیر یازیچی را چنین فتحی روی نمود و دیگر باره رونقی در کار ادبار او پدید آمده دعوی کامروای دولت بود اما بعد از
وقوع این حال تغیر بسیار در کار و اطوار او راه یافته افعال ذمیمه خود را با عمال حسنه مبدل ساخت و نظر بخاتمت آن
کار و شامت افعال قبیحهٔ خود در آن دانست که بخدمت پادشاه ذی جاه روم استدعای عفو تقصیرات خود نموده
بمحافظت تعمیر ملکی مأمور گردد که بقیهٔ عمر بغزای کفار اشتغال نماید و کس بپایهٔ سریر سلطنت مصیر سلطان محمد خان فرستاده
اظهار یکرنگی کرده استدعای اجابت ملتمس خود کرده ارکان دولت پادشاهی که دفع فتنه او را امثال بودند اینمعنی را
فوزی عظیم دانسته او را بایالت ولایتی از روم ایلی که با ملک فرنگ اتصال داشت منصوب گردانیده
و طور در پیستاده خاطر او را بمراحم پادشاهی مطمئن ساختند و یازیچی انقیاد امر نموده ترک آن اطوار ناهنجار کرده
روانهٔ الصوب شد و از طایفهٔ لوندان که ترد او مجتمع بودند بعضی رفاقت و همراهی او اختیار نموده جمعی دیگر از او
متخلف شدند و او بولایت رفته دو سال با کفرهٔ فرنگ غزا میکرد و شخصی حکایت کرد که وقتی از راه دریا بر سر جمعی از
کفره میرفت در میان کشتی که متوجه غزا بود فرمان او از جملهٔ متخلفان یازیچی خان فولادمانی متکفل ریاست جلالی شده
در حدود حلب آغاز شورش و شغب و فتنه انگیزی کرده همان شیوه پیش گرفت و بسیاری از مردم اوباش

وفات حسن پاشا در قلعهٔ توقات از گلولهٔ تفنگ یازیچی (؟)

قلاش با او فراهم آمده قزلباش‌ها بیشتر در حدود ارض روم این هوس در دل جبه آمده همین اراده پیش گرفت
و چون سلطان محمد خان تخت سلطنت را وداع نمود و سلطان احمد خان پسرش قائم مقام سریر سلطنت شد و حضرت اعلی
شاهی ظل الهی علم ملک ستانی نصوب آذربایجان افراخته بود سلطان احمد خان سنان پاشای مشهور بجغال اغلی را سردار
کرده بسر قزلباش فرستاد و قزلباش را بدلایل و نصایح از آن عمل ناپسندیده باز آورده باطاعت و انقیاد راغب ساخت
و او در ارض روم سپهدار را ملاقات کرده در آن سفر با معدودی همراه جغال اغلی بود اما چون خان فولاد را در حدود
حلب بجا رو متردد بین مسلمان و فرنگ مال بسیار گرفته بلشکر داد و در سال دیگر که جغال اغلی روان از صولت سپاه قزلباش فرار نموده
بصحرای موش افتاد مواعظ و نصایح او را باطاعت و انقیاد در آورد و ایالت ولایت حلب و توابع را بخان فولاد
مذکور نامزد نمود و بحکمت او احکام و استمالت‌نامه‌ها ارسال داشته بعد از آن در دفع سپاه قزلباش استعانت نمود
و او بدین مژده مسرور گشته ترک مخالفت کرده وعده داد که با قشون آراسته باردوی سردار بپیوندد و در روزی که میانه
جغال اغلی و لشکر قزلباش محاربه اتفاق افتاد او با سه هزار کس بطبوع رسیده بود بعد از انهزام جغال اغلی در محل خود
سمت گذارش یافته که رکجیان لشکر بطبوع رسیدند جان فولاد تیز سالک طریق فرار گشت و در حدود وان با سردار
ملاقات نمود جغال اغلی بجهت دیر آمدن او را مورد عتاب و خطاب گردانیده باشارهٔ جغال اغلی بقتل رسید برادرش
فولاد و کریکان فولاد اغلی مشهور است طبل مخالفت کوفته حلب را بحیطهٔ ضبط در آورد و جماعت جلالی بر سر او جمع شده
او از ولایت حلب و الکای حوالی مال بی‌نهایت گرفته بلشکر داد و تا بیست هزار کس بر سر او جمع شده لوای مخالفت بادشاه
روم مرتفع گردانیده و محلا پاشای مشهور نقلبند اغلی که در سلک پادشاهان در کارها عالی مسلک بود بجانب
بزرگ منش و بلند پرواز بود از جانب سردار حاکم تفتیش شده و حاکم سابق او را تمکین ننموده در مقام قصد او در آمد
و اسمعیل را از تحریک سردار دانسته سر مخالفت در روی کشیده جلالی شد و چون جغال اغلی در دیار بکر طبل رحیل کوفته
بجانب آناطولی شتافت محمد پاشا را در این امر ترقی عجب دست داده بنهب و غارت و تخریب ولایات مشغول گشت و تا
برسا که پای تخت سابق عثمان بود رفته آتش قهر بر مقبرهٔ پادشاهان عثمانی زده تمامی صندوق پوشها و قنادیل طلا
نقره و حلی و زیور گورخانهٔ آل عثمان را تصرف نموده بلوندان داد و در میان جمع او گاو در گشت بکمر بسته لشکر از استنبول
بر سر او آمده کاری نساخت و قبل از آن بر طویل نامی سرحیل گروهی از لوندان و ارباب طغیان گشته در نواحی
حلب و دیار بکر لوای مخالفت برافراشته بود و او را بجمعیت تمام دست داده بود و لوای بلندنامی بر می افراخت
محلا از محمد پاشا تا ارض روم تمامی ولایات آناطولی پایمال ستور جلالی گشته خرابی تمام بمملکت راه یافت و سلطان احمد
خواندگار و ارکان دولت آل عثمان دفع دشمن خانگی را از دیگر امور اهم دانسته مراد پاشا که مرد عاقل و در کارها
صاحب رای و تدبیر بود و شمه‌ای از احوال او گذشت وزیر اعظم و سپهدار کرده بجانب فرنگ فرستاده بود و از این حالات
خبر دادند و او بمصلحت وقت و اقتضای زمان با فرنگیه مدارای کرده با جمعی حکایت صلح بمیان آورد و جمعی دیگر از
فرنگیه بمقتضای عقل دور اندیش فی الجمله صورت ظاهر داده معاودت نمود و لشکر عظیم از آروم ایلی فراهم

دانا طویل و مقصود ابی و قرا امالی و طراپس و سایر ممالک عثمانی را مرتب داشته به دفع فتنه جلالی کمر بست و بجهت
دفع فتنه جان فولاد اغلی توجه نمود و سردار جان فولاد با بیست هزار کس از لوندان متعاقب او در آمده مراد پاشا
که مرد عاقل کاردان مرحله پیمای ودار روزگار بود اول بار تن بمجادله در نداده به موعظه و پند جنگ را در تاخیر انداخته
از وعده و وعید سخن راند و جان فولاد اغلی اینمعنی را حمل بر ضعف و زبونی لشکر روم کرده از شرایط حزم و احتیاط
و ساختگی حرب غافل افتاد و مراد پاشا بقانون سپاهیگری در رعایت نام و ننگ آماده جنگ شد با قشون آراسته
قدم در میدان مبارزت نهاد و جان فولاد اغلی نیز سراسیمه وار خود را ساخته حرب گردانیده بمجادله در آمد بالاخره بی
تنالی فاحش روی داده شکست بجانب لوندان افتاد و بسیاری از آن طبقه در معرکه هیجا عرضه تیغ فنا گشتند جان
فولاد اغلی روی از معرکه برتافته خود را بشهر حلب رسانیده در قلعه متحصن گشت و بضبط برج و باره و استحکام دروازه
مشغول گشت و جنگجویان معرکه اکثر باردوی طویل رفته بر سر او جمع شدند و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت
نصب کرده به تسخیر قلعه مشغول گردید و بحسن سعی و تدبیر صایب قلعه را بدست آورده از جان فولاد اغلی [illegible] فولاد با
اثری نگذاشت و ساحت آن ولایت را از خار وجود آن طبقه پاک کرده و اهمت به دفع سایر جلالیان بر میان بست
از قضای الهی طویل سر گروه ایشان بمرض قوت تمام یافته بود رخت حیات ازین جهان فانی بسرای باقی کشید خواهر
دو سه هزار کس با محمد بیگ برادر او که هنوز ملحق نشده بود دست آویز خود ساخته به محمد پاشا و قلندر اغلی پیوسته قرا
سعید بمرکز از آب باویه جلالی شده آوازه جلادت و شجاعتش در روم منتشر بود باو ملحق گردیده طایفه جلالی یکی
باردوی او مجتمع گشتند و علم دولت قلندر اغلی بلندی گرفته شهر بشهر و ولایت بولایت که رسید آنچه خواست گرفت و به
پای هر قلعه که وارد شد از سپاهی و رعیت طلب نمود خبر دادن چاره نداشتند و مراد پاشا در آن سال با آن طبقه
مدارا نمی کرده در همان حدود قشلاق نموده متوجه دفع ایشان نشد و در خیال که [illegible] سنه ست عشر و الف است
لشکر روم را جمع نموده بدفع جلالیان در حرکت آمد قلندر اغلی نیز با امرا و سرداران و ملوک باشیان که مقدم ایشان
قرا سعید مرحب و برادر طویل و کرد حیدر و آغا پیری و کچی محمد و حسن بیگ و غیر ذلک که بودند بمجادله او توجه نموده کوچ
کوچ بجانب اردوی سردار روانه شدند چون بار دیگر جنگ کرده با لشکریان سپاه را شکسته بود بازاین مرتبه زیاده
حسابی از لشکر روم نگرفته با کمال نخوت و غرور مسافت [illegible] بعد المشرقین بود مسافت تقرب مبدل کرده و مراد پاشا
از فراز کوهی جهت نصب اردوی رومیه اختیار کرده خود را به بلندی کشید و عرابه و زنجیر بر دامنه کوه که پیش روی
لشکر بود کشیده و با خود قرار داد که با آن جماعت بتدریج جنگ کرده بلطایف الحیل تفرقه در میان لشکر ایشان اندازد اما
قلندر اغلی و اتباع از نهیب ضعف و زبونی تفرس نموده در جنگ تعجیل کرده با بیست هزار کس از اردوی خود در کمال
نخوت و غرور بعزم جنگ بیرون آمده بر سر مراد پاشا رانده و او در بلندی صفوف آراسته مستعد جدال گشت اما
مردم خود را رخصت پایین آمدن نمیداد و جلالیان در دامنه آن کوه به تک و دو در آمده دلیر بهایی گردند چون بصف سپاه
روم نزدیک شده و اسپان ایشان در فراز و نشیب آن کوه از تک و دو بسته وار آمده بود توپچیان و تفنگچیان توپ

و تفنگ

و تفنگ بر ایشان ریختند و سلک جمعیت ایشان را از هم گسیختند درین اثنا مراد پاشا لشکر را از جهت محاربه داد و
با اسپان آسوده روی بمعرکه آوردند و جلالیان نیز داد مردانگی دادند میانه آن دو گروه حربی صعب اتفاق افتاد و
غلبه از جانب رومیان بوقوع پیوست و بسیاری از جلالیان در معرکه بقتل در آمدند آخر روز جلالیان ضعف لشکر
خود مشاهده نموده دست از محاربه کشیده بجانب اردوی خود در حرکت آمدند و رومیه نیز دست از تعاقب باز داشته
باردوی خود رفتند و قلندر اغلی و سرداران جلالی از جلادت و پیش دستی که کرده بودند پشیمان گشته چاره جوی
شدند و دانستند که دیگر مقاومه و محاربه با آن لشکر از حیز قدرت ایشان بیرون است و روز دیگر رومیه از صید زخم
خورده خود دست نخواهند داشت و از روی غلبه و قدرت بتفصیل مهم ایشان خواهند پرداخت در همان شب اردوی
خود را با یکذاشته احمال و اثقال را ریخته ده دوازده هزار کس روی بطرف ارض روم آوردند و در آن شب تا ده فرسنگ
راندند مراد پاشا روز دیگر از فرار ایشان اطلاع یافته از آن بلندی کوچ کرده در مکان مناسب خیام نصرت فیروزی
نصب کرده اردوی جلالیان تاراج رومیان گردید و ابراهیم پاشای مشهور بالکچی اغلی با بیست هزار کس تعاقب
جلالیان نامزد کرده الکچی اغلی از عقب ایشان در حرکت آمد تا ارض روم در دو محل با ایشان رسیده میان الجانبین محاربه
بوقوع پیوست در مرتبه اول غلبه از جانب جلالی واقع شده رومیان کاری نساختند و چون جماعت جلالی راه فرار
پیموده و اسپان ایشان زبون شده مع هذا لحظه آسوده الکچی اغلی دست از تعاقب ایشان باز نداشته مرتبه دیگر در حدود
ارض روم با آن طایفه رسیده آهنگ محاربه را ساز داد چون قدرت و قوت محاربه در ایشان نمانده بود در حمله اول
جمعی کثیر از آن طایفه بر خاک هلاک افتاده بقیة السیف در محافظت حال خود کوشیده جنگ کنان راه هزیمت پیموده خود
خود را به سرحد الکای قزلباش رسانیدند بنابرین رومیه قدم باز کشیدند جلالیان از آنجا احرام آستانه علیه اقبال
شاهی بسته کس نزد امیرگونه خان به ایروان فرستاده از آمدن خود خبر دادند و قلندر اغلی خود با ملازمان خاصه
بر ساقه لشکر ایستاده سرداران ملوک بملوک روانه ایروان گشتند و امیرگونه خان حقیقت حال بدرگاه سپهر مثال
عرض نموده مقارن اینحال حسین بیگ از دوات از جانب محمد پاشای قلندر اغلی و جماعت جلالی آمده عرضداشت
او را آورده بپایه سریر اعلی نوشته اظهار عقیدت و اخلاص شاهی کرده چنین نموده بود که انتهیه مخالفت که
با رومیه نموده بنابر دوستی شاه عالیجاه و دولتخواهان آنحضرت بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی رعایت آداب فرمانروایی
عالم ظاهر نموده فرستاده او را بخلع فاخره و انعامات نوازش نموده احکام استمالت باسم پاشا و سرداران فرستاده
مقرر فرمودند که چون بر سریر [illegible] و احترام ایشان متعاقب یکی از امرا و ارکان دولت قاهره باستقبال ایشان [illegible]
که در ان بعد از وصول او باتفاق روانه سریر اعلی گردند

ذکر رفتن جناب اصف شان اعتماد الدوله حاتم بیگ از دار السلطنه قزوین و آوردن جلالیان به دار السلطنه اصفهان بعتبه بوسی درگاه فلک نشان

طوطی شکرین مقال قلم در شکرستان قصه پردازی شرح آمدن جلالیان را بدین ترانه ادا می نماید که چون منویز
مکنون خاطر قدسی ناظر [illegible] از آن طبقه اطلاع تمام حاصل شده بود و حزم و احتیاط مقتضای آن بود که آنقوم پریشان کار

که همه جا دست بفتنه و شورش و غارت کرده بودند محل اعتماد ننموده باشند و رای عالم آرای اقتضای
آن کرد که یکی از کاردانان بساط سلطنت که بزیور عقل و تدبیر آراسته و بحلیه تهور و سخاوت و شجاعت پیراسته
باشد باستقبال آن طایفه فرستاده شد که جیده و درمیان مشاهده احوال آن طبقه نموده در [illegible] ولایات آذربایجان
جهة ایام قشلاق تعیین نمایند و محمد پاشا با سرداران و ملوک باشیان و خواص ملازمان با بدوی طرفین
سوار از [illegible] و قطر بجال هر یک از ارکان دولت و اعیان حضرت جناب آصف صفات اعتماد الدوله که
متصف بصفات کذا او جامع کمالات صوری و معنوی بود لایق و سزاوار دیده بدین خدمت مامور فرمودند
و چون مهمان بود مبلغ دو هزار تومان زر نقد و دوازده هزار راس گوسفند و بیست هزار خروار غله جهت
خرج آن جماعت سامان و سرانجام یافت و راقم حروف بمرافقت آصفی مامور گردید که در آن سفر در خدمت
بوده بتحریر امکان و مسئله ضروری پردازد و طوامیر بیاض بمهر مهر آثار مزین گردانیده معتمد الدوله مشار الیه دهد
که آنچه احتیاج افتد آن دستور صایب رای مصلحت دولت قاهره داند در قلم آید و جمعی از قورچیان عظام و غلامان
خاصه شریفه بمرافقت مامور گردانیدند و مقرر شد که آقا سلطان مقدم حاکم زنجان نیز با قشون آراسته با جناب
اعتماد الدوله در حدود همدان از اردوی ظفر قرین جدا شده متوجه دار السلطنه تبریز گشت اما احوال
جلالیان آنکه چون آن طبقه میر و سامان بایروان رسیدند امیرگونه خان جمعی از امرا و خواص و ملازمان را باستقبال
فرستاده در اوچ کلیسا که سه فرسخی قلعه ایروانست محل نزول ایشان قرار داده و نزول ساوری بقدر مقدور
فرستاده خدمات شایسته کرده طرح ضیافت انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع خیمها و سایبانها و دیبای
منقش افراخته فرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آراسته و پاشا را با امرا و سرداران و ملوک باشیان
و خواص و ملازمان طلب نموده در انمجلس ایشانرا ملاقات نموده انواع دلجویی که لازمه میزبانیست
بتقدیم رسانیده عذرخواهی کرد که چون دستور نیست که حارسان قلعه ابد بنیان دولت ابد پیوند حضرت
پادشاه قلعه را که فی الجمله خانه پادشاهیست گذاشته بیرون آید از آنجهة خود باستقبال نکرد و بالجمله دو سه
هزار کس از آن جماعت بضیافت امیرگونه خان حاضر شدند و او بنوعی با سامان و سرانجام اسباب ضیافت
ملوکانه پرداخت که بزبانها چنین گویا گشت که در آخر روز که مجلس در نوردیده شد پاشا را با سرداران و ملوک
باشیان و خواص تا سیصد نفر را تکلیف حمام کرده که خود را از غبار مکروهات محاربات در پی شستشوی
کردند و پاشایان و خواص را بخانه خود برده ملوک باشیان هر یک را بمهمانداری یکی از امرای تابین و آقایان
کرده و در منزل خود مجلس عالی ترتیب داده با ایشان صحبت ملوکانه داشت و صباح بعد از استحکام رخوت
پوشیدنی فراخور حال هر یک بحمام آورده تواضعات رومیان بظهور آورد و سایر میزبانان با مهمانان خود
بدین شیوه عمل نموده همگی را مزین اعزاز و احترام گسیل کرد و قاعده جلالیان آنست که اکثر اوقات
در مجالس و محافل از شجاعت و مردانگی که از ایشان سرزده باشد سخن میگویند و فراخور آن بر یکدیگر تفوق میجویند

وصحبت

و صحبت ایشان منحصر بدین گفتگوست از بزرگی و کوچکی میانه ایشان زیاده هر یک جهت [illegible] در مجلس امیرگونه خان
میانه پاشا و قرا سعید در حالت مستی از احوالات گذشته و مبارزیها که واقع شده گفتگویی میشود و قرا سعید در معرض
جواب در آمده او را بجبن و بیدلی منسوب میسازد و چون امیرگونه خان بیرون آمده متوجه یورت خود میشد پاشا
قرا سعید را بمبارزت میخواند و آن هر دو مخمور باده جهل سینهای [illegible] خیال بدست گرفته بایکدیگر در آویز
می آیند و پاشا قرا سعید را زخمی زده گرد حیدر و آقا جان سری بمیان آمده ایشانرا جدا کردند و جهت کرده
جلالی سه فوج شدند قرا سعید با برادر طویل و مردم خود یکجوقه شده و پاشا با ملازمان و جمعی که هواخواه او بودند
یکجوقه دیگر و حیدر و آقا جان سری یکجوقه بعد از چند روز که در اوچ کلیسا توقف نموده از رنج راه آسوده شدند جوقه
کوچ کرده همگی در دار السلطنه تبریز جمع شدند پیر بوداق خان و خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان لوازم
استقبال بجای آورده هر یک را در مکان مناسب فرود آوردند و نزل و ساوری بقدر احتیاج داده
هر کدام یکروز بلوازم ضیافت پرداختند بعضی سرداران با مردم خود از تبریز بیرون آمده رو بعراق نهادند
و در بین اثنا فرمان واجب الاذعان شاهی رسید که از آمدن جناب اعتماد الدوله واقف شوند پاشا و جمعی
که بیرون رفته بودند در تبریز توقف نموده منتظر وصول آنجناب بودند و همه روزه مایحتاج ایشان تا آمدن جناب
اعتماد الدوله وزیر آذربایجان سامان میداد القصه جناب اعتماد الدوله سامان آنچه از اقمشه و ماکول
و مشروب بروجه لایق سرانجام فرموده روی بمقصد آوردند و دست دریا نوال بذل و احسان گشودند اگر
خصوصا بتفصیل در قلم آید قصه پردازی گردد جمعی کثیر از امرا و قورچیان و غلامان و یساولان همراه بودند
مجلس عالی حاضر گشته اطعمه و اشربه و حلویات زیاده از قدر احتیاج برسبیل راتبه جمعی از جلالیان
که از شهر بیرون بوده گروه گروه از راه دوچار میشدند در [illegible] قراحسین با هشتصد نفر و در قصبه زنجان [illegible]
محمد پاشا با هشتصد نفر در [illegible] احمد [illegible] باشی با چهل نفر دوچار شده ملاقات نمودند جناب اعتماد الدوله هر جماعه را
ضیافتی لایق نموده هر یک از ایشانرا با تبرکات [illegible] از قبا و بالاپوش و مندیل داده جهة هر یک محل
قشلاق تعیین کردند از قورچیان و یساولان مهمانداران تعیین نمودند که مایحتاج ایشانرا از عطایای شاهی
دهند که صرف معیشت ایشان نمایند و قرار داده که سرداران و ملوک باشیان بعد از نوروز سلطانی مردم خود را
در قشلاق گذاشته خود با دو سه نفر از خواص مردم خود بملازمت اشرف مشرف گردند چون در قریه [illegible]
تبریز نزول اجلال واقع شد جناب وزارت مآب خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان باستقبال موکب عالی آمده
روز دیگر پیر بوداق خان حاکم تبریز با قشون آراسته و [illegible] گوناگون پیراسته باستقبال آمده در قریه [illegible] بود
بملاقات فایز گردید و از آنجا در کمال شوکت و اقتدار با گروه انبوه از امرا و قورچیان و غلامان و یساولان که همراه
بودند و ملازمان خاصه و افواج قاهره روانه شهر شده مردم شهر و نواحی باستقبال آمده جمعیتی عظیم بر
خیابان واقع شد چنانچه تمامت خیابان از افواج حشم مملو بود و جماعت جلالی از سر خیابان تا شهر که قریب

نیم فرسنگ است از هر طرف سوار و پیاده صف کشیده جوق جوق پیش آمده رسم تهنیت بجای آوردند بعد از اکرام و خلاع فاخره
و ضیافتهای شایسته روانه پایه سریر اعلی شدند و در هر مجلس منزل عالی ترتیب دادند و صحبت ملوکانه انعقاد یافت
و در باغ تاج آباد افزوده وقت سواری بعضی از جلالیان آزردگی داشتند در راه با ملازمان جرئتی آغاز نهاده
سکه گیر زخم زدند چون بمنزل رسیدند پاشا تیر شروع در جرئتی کرده در مقام انتقام شد چنانچه رسم مشهور جلالیان
است از هر جمعی بجانب معاونت بر خواسته در یک لحظه کل آن طبقه دو گروه شده بهم کل و تسلیح با شمشیرهای کشیده
سکه گیر در آویختند و نزدیک در آن شده بود که فتنه عظیم حادث شود و از طرفین خونها ریخته گردد جناب اعتماد الدوله
در میان افتاده جنگ ایشانرا بصلح انداخت و در سیم شهر شعبان المعظم [illegible] بدولت آبادی روانه شهر شدند و
امرا و ارکان دولت و مقربان و ملازمان درگاه حسب الفرمان باستقبال بیرون آمده قرین اعزاز و احترام شهر در آوردند
آنجناب در درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان بسعادت رکاب بوسی و تحیه مشرف شده حضرت اعلی شاهی
با آنجناب زبان مرحمت و عطوفت گستری آئین مهمان نوازی که ذات خجسته صفاتش مجبول است هر یک عمارتی که جهة
ایشان تعیین یافته بود رفته فرود آمدند و ترتیب اقامت لایق از سرکار خاصه شریفه شفقت شد و عطایای [illegible] ایشان از
عطایای پادشاهی گرانبار گردیده و خدمت آندستور بکرم حسن قبول مقرون گشته مورد نوازش و الطاف بی پایان گشت
و حضرت اعلی در آن زمستان در دار السلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده صحبتهای پادشاهانه مهیا داشتند و اکثر اوقات
پاشا و امرای جلالی را بمجالس خاص طلب فرموده از نشاء باده التفات سرمست میگردانیدند و تفقدات و دلجوئی
ایشان پرداخته بتحقیق حالات منبر بوده مضمون این مقال شعر عشق در هر منزلی کیفیتی دارد غریب : نکهت است
این ولیکن باده دیگر گون دهد : با هر یک بطرز خاص پیش آمده نقد اخلاص ایشانرا بمحک تجربه و امتحان میزدند
و هر کرا مضمون این مقال که ع از کوزه همان برون تراود که در اوست : کمنون خاطر او را بر طبق عرض جلوه داده
و چون از جانب پاشا رایحه اخلاص میوزید او را مورد تفقدات و تکریمات گردانیده اعزاز و احترام تمام فرموده و
و آنجناب تا هنگام بهار بسعادت ملازمت اشرف فایز بوده همواره انوار عاطفت شاهی بر جناب احوال ایشان
می تافت تتمه احوال آنجناب در قضایای سال آینده نگاشته کلک نکته پرداز میگردد وقایع متفرقه که در همان سال روی نمود
بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از آنکه جناب دستوری را از همدان باستقبال جلالیان و استظهار مهمات
ایشان فرستادند چون آوازه آمدن الکچی اغلی به تاخت آذربایجان رسید بکمر ارسنگی از جمله تفنگچیان رکاب اقدس
مضافات جناب دستوری سرکردگی لاچین بیگ غلام خاصه بدار السلطنه تبریز فرستادند که اگر قضیه روی نماید معاونت
امرای آذربایجان و محافظت سرحد قیام نمایند اتفاقا مه از آوازه دخول جنود اقبال صورت بیانت و قشلاق
تفنگچیان در آن سال در تبریز و آنحدود قرار یافت و در خیال جز فوت غازیگرای خان تاتار که از نسل سلاطین خوارزم از
جوجی خان بن چنگیز خانست که پدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس تاتار بوده و در باغچه سرای نشیمن دارند
و احوال سلاطین القسطنطنیه که چگونه مطیع و فرمان پادشاهان آل عثمان شده اند و عادل گرای خان بجهة تسخیر شروان آمده

و گرفتار خود قزلباش شدند و نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا چگونه غازیگرای خان را از قلعه الموت بیرون آورده او
از تبریز در چهار سال فرار نموده بروم پیوست و در صحیفه اول در احوال عادلگرای خان نگارش کلک بیان گردیده
القصه در سالی که عثمان پاشا به تبریز آمده در آنسفر فوت شد و چغال اغلی پاشا سالاری لشکر کرده بیرون برد غازیگرای
خان همراه چغال اغلی بروم رفت و بخدمت خواندگار رسیده بعد از فوت محمد گرای خان ابن دولتگرای خان خواندگار
سلطنت تاتار را باو تفویض نموده لشکر تاتار بقدم انقیاد پیش آمده سلطنت او را پذیرفتند و او در سلطنت پادشاهی
تاتار تمکین یافت و خواندگار روم در مقام اطاعت و انقیاد قدم از جاده متابعت بیرون ننهاد و در زمان
سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان برحسب اشاره چند مرتبه لشکر بفرنگستان کشیده با فرنگیان محاربات عظیم
نمود یکسال در سر بام گلی از الکای فرنگ قشلاق کرد و چون جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی واقع شده
بارومیه صلح کردند غازیگرای خان نامه مصحوب حافظ قراقاش تبریزی که در تبریز مصاحب او بوده همراه او رفته بود
نوشته حقوق گذاری این دودمان والاتبار و شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا نموده اظهار اخلاص بی
نهایت کرده بود و بیرام علی بیگ چنگلو را که در قلعه الموت نگهبان او بوده و نیکوئیها با او کرده بود طلب نموده بود حضرت
اعلی نیز مکتوب محبت اسلوب باو نوشته عذر کم خدمتیهای قزلباش که بعد از بیرون آوردن بجهة فترت [illegible] آمد
شد لشکر روم و هر گونه حوادث ملکی چنانچه بایست بتدارک احوال او پرداخته بودند خواسته و تحف و هدایا بجهت او
اظهار محبت و دوستی پیش از پیش کردند و در طی نامه نامی اندراج یافته بود که بیگانگی فیمابین بالکلیه مرفوع گشت از تحف
این دیار آنچه خواهند بی تکلفانه طلب نمایند و حافظ را به طیالسی بار [illegible] بخدمت خان رسید و او
از خط منشور عاطفت و ظهور الفت و دوستی حضرت اعلی شاهی ظل الهی مبتهج و مسرور شده او را قرین اعزاز و
احترام روانه ساخت و نسبت بآستان پایه سریر اعلی شاهی مخلصانه پیش آمده عریضه اخلاص آئین بخط
خود بی تکلفانه نوشت و بعضی اشیا طلب نموده بود و در مرتبه حضرت اعلی ابو القاسم بیگ یوزباشی ایواغلی با هدایای
این دیار و نامه محبت آمیز با آنچه طلب نموده بود فرستادند و رسل و رسایل تکرار یافته فیمابین عقود موالفت انعقاد
یافت و در سالی که حضرت اعلی بتسخیر ولایت شروان مشغول بود حاجی بیرام نامی از معتبران خود را در مرافقت همراه
طالب بیگ چنانچه بخدمت فرستاده بود متعاقب ابو القاسم عود نموده مکتوب مخلصانه فرستاد و رومیه از این مرد شنید
اطلاع یافته با غازیگرای خان در مقام غدر در آمده بودند و اولاد دولتگرای سلامت گرای را که در استنبول بود
سلطنت تاتار نوید داده در مقام تربیتش در آمده تا آنکه خواندگار و ارکان دولت عثمان در هنگامی که حضرت اعلی
لشکر به آذربایجان کشیده بتسخیر قلاع مشغول بودند غازیگرای خان تکلیف کرده که بجانب شروان لشکر کشیده با قزلباش
محاربه نماید و او بنابر علاقه وداد و رابطه دوستی نواب اعلی از آن معنی سر باز زده معقول گشت امرا و ارکان دولت
ترقیش گرای برادر او را قایم مقام گردانیدند خواندگار و ارکان دولت عثمانی اولاد غازیگرای را بدوستی قزلباش
متهم ساختند و در اواخر سلطنت اولاد او نشده سلامتگرای را بلقب خانی تاتار ملقب ساخته در مقام اعانت او

درآمدند و کعبه فرستاده امراء و ریش سفیدان تاتار را نوید و وعید با طاعت و انقیاد او ترغیب نموده بودند ا
بی حقیقت حقوق اصطناعات چندین ساله غازی گرای خان را کان لم یکن انگاشته علانیه و سلامت چلبی
خود را پیشنهاد و سلامتی خواند کار و منازعه با برادرزاده مانع آمده و یکجانب سلامگرای رغبت نموده و سلامگرای
رغبت نمودند و سلامگرای خان تکیه بر مسند تاتار زده دود از دودمان غازی گرای خان برآورد و در خیال که چی ئیل
ترکی مطابق سنه سبع و عشر و الف بر مسند اولوس تاتار تمکین دارد و دست بخواند کار کمال طاعت و متابعت
سلوک دارد و در استنبول از خدمت خواند کار متعهد شده بود که لشکر بجانب شیروان کشیده ممالک آن
سه حمید آن ولایت را از تصرف قزلباش بیرون آورده اما چون مبعوث سلطنت خود رسید ریش سفیدان تاتار
از محاربه سپاه قزلباش اندیشه نموده خاطرنشان او کردند که سفر ایشان و منازعه با قزلباش چندان
مبارک نیست زیرا که در اول حال که محمد گرای خان بشیروان رفت عادل گرای و برادران او در آنجا گذاشت
در دست لشکر قزلباش گرفتار شده بقتل رسید و بعد از آن غازی گرای خان نیز گرفتار شده چند سال محبوس
قزلباش شد تا آنکه آنها باش و از کلام مجرب مشهور لاتجربن شیئا الا وقد ثبت احتراز نمای مشارالیه را
این سخن در ضمیر جاگیر آمده از آمدن اجتناب ورزید اما قرار داد که چند هزار کس از راه طرابس با ناطولی
فرستد که بلشکر سردار ملحق شوند حسب الوعده شش هفت هزار کس فرستاده که در جنگهای جلالیان همراه
مرادپاشا سردار بودند بعد از آن سردار ایشان از درگرجستان با جغه گذاشته خلیل پاشا را حاکم ایشان
کرده باقی احوال ایشان در کشته شدن خلیل پاشا در طی وقایع سال ایت ئیل که مرادپاشا به تبریز آمده
مرقوم کلک بیان خواهد گردید مدت سلطنت غازی گرای خان در اولوس تاتار بیست و پنج سال بود پادشاه
عاقل عادل مجاهد غازی بود قابلیت و استعداد تمام داشت **سوانح احوال و وقایع تخاقوی ئیل**
ترکی مطابق سنه سبع و عشر و الف و بعضی ثمان و عشر و الف که سال بیست و یکم جلوس شاهیست

مشاطگان نگارستان سخنوری و حجله آرایان شبستان نکته پروری عرایس ابکار در شواهد اخبار را چگونه زیب
و آرایش داده اند که نوروز اجلال همایون فال در روز شنبه چهاردهم ذی الحجه الحرام سنه سبع عشر و الف
اتفاق افتاد و هوشان ریاحین که از دست بستر و سیاه وای بهار در دامن خمول خمیده بودند جلوه گری آغاز نهادند و دماغ
روزگار از نکهت بهار و شمیم شکوفه و ازهار عنبرآگین گردیده دماغ جهان آرای نقش جهان از نکهت گل و گرو
بلبل رشک جنان و طراوت بخش روضه رضوان گشته حضرت اعلی بطریق معهود در باغ مزبور طرح جشن عالی
فرموده اطراف نهر را که در میان باغ میگذرد و حوض آن بر مثال دریاچه در میان نهر واقعست و سلاطین نامیه
حضور خاقان سلیمان شان فردوس مکان شاه اسماعیل بهادر خان علیه الرحمة و الرضوان عمارات دلگشا
در کنار حوض و بالای نهر ساخته و پرداخته اند و فی الواقع آن مکان نزهت بخش نشانی از روضه دار القرار و مصداق
جنات تجری من تحتها الانهار است باکابر و اعیان دار السلطنه مزبور و ارباب و اهالی ترکات و اعیان

و اهالی خراسان و اهالی یزد و اصناف خلایق که در پای تخت همایون بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرموده هر طبقه
مجلسی طرح انداخته و اطراف اربعه آنجا چه را با امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان و مخصوصان رکاب اشرف
اختصاص دادند و مجالس فیض بخش طرب افزا انعقاد یافته چهار طاقها در برابر هر مجلسی افراشته استادان
و مهندسان نادره کار بفنون غریبه انواع کار پرداخته چراغدانها بر آن تعبیه کرده همه شب تا صبح روشنایان سپهر
که مجلس آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرت سرای ملکوتی اند هزاران هزار چشم حیران بر چراغان می‌گماشتند
خیره گشته تا آیین مجلس آراسته هر شب سیران مجلس ربیع افزای فرموده در هر مجلسی که دل نشین خاطر انور
میشد توقف فرموده صحبت میداشتند و نغمه سرایان خوش آهنگ و مغنیان شیرین چنگ بنغمات دل آویز و ترنمات
شکر ریز عقده های خاطر برده و گلرخان لاله عذار از باده خوشگوار دماغ مجلسیان را تازه و تر میداشتند القصه چهل
شبانروز محافل عیش و نشاط انعقاد یافته داد خوشدلی میدادند محمد پاشا و امرای جلالی اکثر اوقات در مجلس بهشت
آیین بشرف مجالست و مصاحبت سرافراز بودند **از سوانح اتفاقیه که در ایام نشاط افروز بظهور آمده**
مصطفی پاشا ولد آوردن احمد تفصیل این مجمل آنکه در سال گذشته سمت گذارش یافت که مصطفی پاشا بیکلربیگی
در بغداد بملازمان و مردم خود بی اعتماد گشته با محمود پاشای ولد جغال اغلی صلح کرده حکومت بغداد را باو گذاشته
بحله رفت و در آنجا معلوم کرد که رومیه بحیث آنکه کس بجای سر اعلی فرستاده با او داده که بغداد را از تصرف محمود پا
این دولت روز افزون دهد با او عداوت داشته جهت برانداختن اعدام او بکار و بزرگان و محرمان خود تعیین انتهاد
کشته متوهم بود خواست که خود را از رومیه دورتر اندازد و بجانب گرجی که از اعمال گرجستانست التماس نمود
از حله بر آنجا آمد و کلا و ملازمان او تفرس نموده بودند که مطلب او از آمدن گرجی آنست که خود را بالکای قزلباش
اندازد با او در مقام عذر در آمدند و او برین اطلاع یافته ترک اموال و اسباب کرده حیات را غنیمت شمرده با چند
نفر از معتمدان خود را بایران انداخته داخل قلمرو همایون شد و اکثر اموال و اسباب او را وکلا و ملازمان تصرف
کرده ببغداد رفتند مشارالیه به نیروی بخت بلند غربت پایه سپهر بر آسمان بمونه کرده بهمدان آمده از آنجا متوجه پایه سریر
خلافت مصیر شده در دار السلطنه در اثنای جشنهای باغ نقش جهان بآستان بوسی همایون استسعاد یافته
منظور نظر التفات گشت و خلاع فاخره و اسب با زین و حقیقه و کمر خنجر و امثال ذلک سرافراز شده مبلغی بر
سبیل مدد خرج نیز باو عنایت شد و الکای سنقر من اعمال قلمرو علیشکر بتیول او مقرر گشت و بعد انقضای
ایام جشن بشادکامی متوجه مهم جلالیان گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امرای قزلباش را رفیق او
کرده روانه گرجستان نمایند که ساحت آن الکا را از وجود یاغیان پرداخته و غارت کرده امرای اکراد فتنه انگیز
فی الجمله گوشمالی دهند که از خواب غفلت بیدار شده ترک فتنه انگیزی و بی ادبی نمایند چون طایفه اکراد
بی‌آل فتنه انگیز و در الکای مخالف اند از خوف جان با یکدیگر اتفاق نمایند و هرگاه خوفی داشته باشند با یکدیگر
ترغیب نموده محمد پاشا را امیر الامرای آن جماعت گردانیده همگی را نصایح مشفقانه فرموده که او را بزرگ

و مقدم خود دانسته برای وصول امید او عمل نمایند و از نحو صلاح او تجاوز نکنند و کوشش هوش ایشان را به
نصایح ارجمند گرانبار گردانیده از همگی عهد و میثاق گرفته مقرر داشتند که روانه آذربایجان شده در ملک
مراغه رحل اقامت اندازند که مردم ایشان در قشلاق اجاج جمع شده مستوران را جلب کنند که چون رایات
نصرت آیات بتر از راه ییلاقات متوجه آذربایجان خواهند گشت در سلطانیه جمعی از امرای قزلباش که
بمجاورت ایشان مامور میکردند بدیشان ملحق گشته روی توجه به مقصد آورند و هر کس از امرای اکراد اظهار ایلی
نموده با مردم خود بدیشان ملحق گردد با ایل و عشیرت او متعرض نگردند و هر کس مخالفت ورزد سر از اطاعت و
متابعت قزلباش بپیچد اول دفع او کوشیده به نهب و غارت ایل و عشیرتش پرداخته الکاء و مملکت او را متصرف شوند
امرای جلالی و هندو تمامی الجماعت را بنوازشات شاهانه سرافراز گردانیده خرج و مایحتاج عنایت فرموده روانه
نمودند بعد از رفتن ایشان چون سه سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین محمد اکبر پادشاه جام عقبی نوشیده
و الدار شدش محمد سلیم پادشاه قائم مقام کرده بود بنا بر رابطه محبت و دوستی که فیما بین این دو سلسله همیشه
مرعی و مسلوک است اراده خاطر اشرف آن بود که یکی از معتمدان طایفه جلیله قزلباش بجهت پرسش تعزیه
پادشاه مرحوم و تهنیت مبارکباد جلوس فرزند ارجمندش روانه آنجا گردانیده لیکن به مشاغل عظیم که در ایالت
آذربایجان و شیروان پیش آمد که فرصت کس فرستادن نشده بود حالا که در مقر سلطنت نوروز افروز نزول
اجلال وقوع یافت مکنون خاطر انور را به ظهور آورده بعد از آن نظر بحال هر یک از کاردانان بساط سلطنت
انداخته امارت مآبی یادگار علی سلطان طالش را که از میرزاهای طبقه قزلباش و نبیره خلیفة الخلفا بود که در زمان
خاقان سلیمان نشان فردوس آشیان حاکم دار السلام بغداد بود به وفور عقل و دانش و سخندانی و چرب زبانی
از اقران و امثال سمت امتیاز داشت سزاوار این امر دیده برسالت معین فرمودند و مکتوب محبت آمیز
مشعر بر پرسش تعزیه والد بزرگوار و تهنیت جلوس همایونش بر قلم آورده و مومی الیه بر وجه لایق بساز و
سرانجام آن سفر پرداخته با پنجاه نفر از آقایان و ملازمان که همگی اسب خوب سواری و کستی و جبه و کمر و یراق داشتند
آیین شایسته و زینت تمام روانه شدند و از راه قندهار متوجه مقصد گردیده و از جمله تحف و هدایای لایقه که برسم ارمغان
فرستاده شد پنجاه راس اسب توبچاق عربی و کرجی و بیابانی که از الخیان سرکار خاصه شریفه بهم رسیده بود که یکی از
آنها در سرکار هیچ پادشاه ذی شوکت نبود و مع جلهای مخمل و زربفت و یراق لایق و سه توپ پوستین سمور
سیاه اروسی که هر یک را الحق تومان عراقی خریده بودند و دیگر [illegible] پانصد پارچه قماش از مخمل [illegible]
طلاباف و نقره باف و سیاه و طلا و نقره باف و چهار [illegible] زربفت و اطلسهای فرنگی و ختائی باف و سایر
امتعه نفیسه یزد و کاشان و دیگر تحف و هدایای لایقه که سزاوار رتبه و شان طرفین بود ارسال یافت
و دیگر از سوانح اوقات که درین ولا از سمت بغداد آمده گرفتار شدن محمد پاشا ولد زال پاشا که حاکم [illegible]
و [illegible] بود کیفیت گرفتاری او چنانست که مشار الیه خود را از شجاعان روزگار قرار داده پیوسته در هوای

بلند پروازی طیران می‌نمود و میخواست که در سرحد قزلباش دستبردی چند نموده آوازه تسلط و اقتدار بلند
سازد و در میان رومیه باعث افتخار و امتیاز او گشته ترتیب یابد و همیشه در کمین فرصت بوده متعرض سرحد
ملک همایون میشد درین سال سلمان سوباشی که از جانب اشرف حاکم [illegible] است حقیقت [illegible]
او را به پیر بوداق خان حاکم تبریز که بیگلربیگی آن سرحد است اعلام نموده استمداد نموده بود که او را کومک نماید
و پیر بوداق خان دویست نفر از ملازمان خود و یکصد نفر از ملازمان امرای آن سرحد به سرکردگی آقایان
معتمد فرستاده که به سلمان سوباشی ملحق گشته تاخت و غارت ارجیش و عادلجواز و [illegible] پاشای شور انگیز
فتنه ساز نمایند و فرستادهای مذکور به سلمان سوباشی ملحق گشته باتفاق او که مجموع پانصد کس بودند [illegible]
نموده تا حوالی قلعه ارجیش که مسکن و مقام محمد پاشای مذکور بود در هیچ جا توقف ننموده در الکاء [illegible]
نفر را پای قلعه فرستاد و یکصد نفر دیگر به کومک ایشان تعیین می‌نماید که اگر پاشا از قلعه بیرون آمده جنگ
صحرا نماید از کمین درآمده به دافعه قیام نمایند و دویست نفر به تاخت و غارت مشغول میگردند و از جمله [illegible]
رهگذران چهل پنجاه نفری بنزدیک قلعه رسیده بودند که این خبر به پاشا رسید و از جلادت و مردانگی که بر خود
قرار داده بود نظر بر همان فوج قلیل که پیشتر رفته بودند انداخته با اندک مردمی که با او بودند از قلعه بیرون آمده
جلو ریز خود را با جماعت رسانیده دست به آلت قتال بر ساختند و دلاوران قزلباش تیر شعله سان جان
ستان آتش در خرمن حیات مخالفان انداخته [illegible] نیران قتال اشتعال یافته بود غازیان جلادت شعار
پی در پی رسیده داد مردانگی میدهند محمد پاشا تسلط غازیان و ضعف لشکر خود مشاهده نموده به نفس خود
مباشر حرب گشته با یکی از نوکران ملازم پیر بوداق خان در هم آویخته ملازم مذکور نیزه جان ستان او را
از صدر زین ربوده بر زمین افکنده خود را به سر او انداخت که بقتل رساند مشار الیه از بیم جان نام خود برده متشخص
شد که پسر زال پاشا است به نیروی دولت قاهره زنده دستگیر کردند و در هم شکست یافته روی بهزیمت
نهادند و تا پای قلعه اکثر طعمه شمشیر غازیان گشتند و تا آن ناحیه تاختند و غارت کرده معاودت نمودند پیر بوداق
خان او را به پایه سریر اعلی فرستاده چون قبل از آن ولد خندان آقا که در خدمت اشرف معزز و محترم بود
مکرر در مجلس بهشت نشان زبان به توصیف او گشوده تعریف قابلیت و شجاعت و استعداد او بسیار کرده
بود در اول حال که او را آوردند حضرت اعلی که معدن فتوت و احسانند بقاعده معهود به نظر رحمت و التفات
متوجه او شده امر فرمودند که او را نظر بهمان معزز و محترم نگاهدارند رفته رفته بشرف مجالست بهشت آیین
سرافراز گشته از جمله حاضران حضور خاص و ندیم بزم اختصاص گردید چون ظرف طبیعتش پر از باده التفات
شاهی گردید دماغش از نشاء نخوت و غرور گرفته گشته هکر خار او می‌افتاد دهان در عالم بلند پروازی
سیر نموده در مجلس سخنان بی‌حرفه از وی سر می‌زد و حکایات ناخوشمند که در چنین حال احتراز از آن کردن
و مهر سکوت بر لب نهادن اولیست زبان میکشاد و هر که در خدمت اشرف التماس نمودند که تخفیفی با [illegible]

فرستاده فرزندان و مردم خود را از سلامتی خود مخبر ساز و بعد از استخاره خواجه میرزا را که همراه او در جنگ گرفتار
شده بود فرستاده و کتابات که نوشته بود بنظر اقدس رسانید چون حضرت اعلی عیار کار را در گرفته بودند بامرای
سرحدات اشاره شد که فرستاده او را به بهانه اینکه بی عرض و استجازه مکرر رفته ایم نگذاشت توقف نموده مکاتب
و مراسلاتی که ترداد او باز فرستاده گرفته همچنان سرمهر بخدمت اشرف فرستند و حکام سرحد حسب الامر نموده
مکتوبات او بنظر اشرف در آمد سوای آنچه خود بنظر اشرف رسانیده بود سخنان لاطایل در باب قزلباش مبنی افغان
نوشته راهنمائیها کرده بود چون چنین خیانتی از و بظهور پیوست دیگر سابقه یکی سابق نداشت و در هنگامی که رایات
اقبال از تبریز متوجه قراباغ بود او را آگاه داشته که در قلعه ایروان خان باشد عدم شرش بروجو رخان داشت
در آنجا مسیحی بعجل راه عدم پیمود **دیگر سوانح آذربایجان آنکه ... پاشا یافت در جنگ آخسقه و ...**
در کرجستان مفصل این مجمل آنکه در وقتی که میانه شاه جنت مکان و سلطان سلیمان خواندکار روم مصالحه واقع شد
کرجستان آخسقه که بمسیس مشهور است و والی او منوچهر خان ولد همایون خان بود داخل [illegible] بود
و چون قراجه ارخان سرحد آخسقه بسرحد ارض روم پیوسته در زمان نواب سکندرشان چنانچه در صحیفه اولی نگارش
یافته اول ولایت آخسقه را بتصرف در آورده قلاع آنرا محکم کردند و تا منوچهر خان در حیات بود معاونت همایون قلی
وستا[illegible] بعد از آن رومیه دران ملک تمکین یافتند و دختر همایون خان که آئینه خانم نام داشت و زوجه منوچهر
خان بود با پسر طفلی که داشت با معدودی از ملازمان خود را در جنگلها و کوهها آن ولایت می انداخت مکنی و در مدت
سی سال کرجستان با تمام تابع و خراج گذار رومیه بودند آئینه خانم سعی بسیار کرد که رومیه آن ولایت را
بدستور که سایر کرجستانات را بورثه کرجی گذاشته خراج میگیرند [illegible] او و پسرش در آن ولایت مستقر گردانند بود و
او به سختی روزگار میگذرانید و در هنگامی که نهضت همایون شاهی بجانب آذربایجان اتفاق افتاده بود و ایروان را
محاصره نموده بودند شاه یوسف پاشا که از امیرزادگان آخسقه بوده مسلمان شده و از جانب خواندکار روم
مرتبه پاشائی یافته حاکم بعضی از آن ولایت بود که به از ایروان بعضی از جنود ظفر ورود قزلباش بسرکردگی حسین خان
استاجلو چنانچه در ضمن وقایع آن سال سمت تحریر یافته بتاخت ولایت مذکور فرستاده بودند و بعد از شکست جغال اغلی
که امیر گونه خان و جنود قزلباش در آنجا نمودند و تمکین استقلال یافته حدود ارض روم همیشه لگدکوب عساکر قزلباش بود
مکرر قراجه ارخان تا آخسقه را تاخت میکردند احوال شاه یوسف پاشا و رومیان که در آخسقه بودند اختلال پذیرفت
و زیاده قدرتی نداشتند آئینه خانم استعانت بدرگاه جهان پناه نموده طلب استمداد نمود که معاونت نموده
این دودمان ولایت از دست رفته را بدست آورد حضرت اعلی امرای شمس الدینلو و قراقلر و غیر ذلک که در [illegible]
در تم و احسنا باد و اوری بودند بکومک همراهی او نامزد فرموده و در قوی ئیل ست عشر و الف که حضرت اعلی
بتسخیر ولایت شیروان توجه فرموده بودند باتفاق امرای قزلباش و ملازمان قدیم سلسله منوچهر خان بتسخیر آن ملک
مذکور رخصت و بجنگ یوسف پاشا رفته با او ظفر یافت و او را با کسیده پنجاه نفر از رومیان گرفته قلعه آخسقه را که

متصرف قلاع آن ولایت است بدست در آورده و اکثر محال آخسقه در ضبط و تصرف او در آمد و بتاریخ روز یکشنبه
چهارم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره کسان آئینه خانم و امرا در شماخی بدرگاه جهان پناه آمده حقیقت اینحال که
به نیروی اقبال شاهی روی نموده بود عرض کردند و امرای قزلباش هر یک بمقر حکومت باز گشتند آئینه خانم با
پسرش [illegible] خان که در آنوقت شانزده ساله بود در آن ولایت بودند چون بیگلربیگی ارض روم این اخبار را
بمراد پاشا که بعد از جغال اغلی سردار شده بدفع جلالی مشغول بود اعلام نمود مراد پاشا بعد از دفع جلالیان
جمل پاشائی را با لشکر تاتار سلامت گرای خان چنانچه گذشت بمدد فرستاده بود سردار نموده فرستاده بود
و او را با فرهاد پاشا ولد محمد پاشا که از میرزاهای کرجستان مذکوره بودند مسلمان شده در میان رومیه بترتیب یافته
بمرتبه ایالت و پاشائی رسیده به آخسقه فرستاده ایشان در اوایل قوی ئیل سنه سبع و عشر و الف به آخسقه آمدند
و آئینه خانم تاب مقاومت نیاورده پسر خود را برداشته بکرجستان کارتیل نزد برادرزاده اش آمده پسر را که در حسن
و ملاحت آیتی بود و مضمون این رباعی که میر شمس الدین محمد صدر در زمان سلطنت میرزا الجه لوارصات میرزا
همایون خان گفته بود بر او صادق بود **شعر** ترسا بچه ایست آتش افروز گشت * کاتش زده در خرمن صد حور بهشت
چون هیمه برو برای آتشکده اش * رضوان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت * بدرگاه جهان پناه فرستاده در ابتدای
اقبال امرای شمس الدینلو و قراقلر و غیر ذلک با جمعی از لشکر کرجی اتباع لوارساب خان بتاخت آخسقه فرستاده
اسیر بسیار آورده بودند جمل پاشا با جمهور ارکس از لشکر تاتار و فرهاد پاشا ولد محمد پاشا را که مرافقت او آمده بعد از
ایشان بتاخت کرجستان کارتیل فرستاد و الجامات میان الکا در آمده تاخت و غارتی چند کرده معاودت نموده لشکر
لوارساب خان حاکم کارتیل در گذرهای تنگ و میان بیشه سر راه بر ایشان بسته از یکطرف لشکر قزلباش و از یکطرف
لشکر کرجیان ایشان را در میان گرفته پاشایان هر دو گرفتار شدند و لشکر تاتار در آن الکا بیگانه بود به هر طرف سر راه گذار
بسته میدیدند دست از غنیمت برداشته در میان بیشه پراکنده شدند و کرجیان بمضمون اللهم اشغل الظالمین
بالظالمین تیغ بر ایشان نهادند تا موازی هفتصد نفر تاتار طعمه شمشیر آبدار شدند و بقیة السیف که در جنگلها
پنهان شده بودند رعیت گرفته برهنه کرده بودند پیاده و عریان خود را به آخسقه رسانیدند و پاشایان را بدرگاه
جهان پناه فرستادند فرهاد پاشا حسب الالتماس سلاطین کرجی مورد بخشش شده و پسر محمود پاشا ساری سید
دیگر از سوانح اتفاقات که در ولایت شیروان قریب بحال ... به زوال گردیده جنگ ذو الفقار خان
با والی طبرسران و قلعه ساختن در آنجا مبنی انتقال آنکه در زمان فترت ناحیه که از نواحی که بطبرسران
اتصال دارد متصرف شده بودند در زمان رومیه چون رومیه با داد طبرسران مستظهر بودند در مقام استیرداد
شدند و در این اوقات که ولایت شیروان مسخر اولیای دولت قاهره گشت طبرسران آن ناحیه را چنانچه
باید متصرف حاکم شیروان نمیدادند و آمد شد ملازمان حاکم از آسیب طبرسران آن ناحیه دشوار بود در رای
جهان آرای اشرف که حقیقه در آئینه ضمیر امور نورش صورت فردا جلوه گرست بنابر رعایت حزم و احتیاط

افضای آن کرد که در آن ناحیه قلعه ترتیب شده ذوالفقار خان را امر فرموده که با امرای شیروان تا حدود طبرسران
رفته در آن الکا قلعه در کمال استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق گذاشته جمعی از غازیان عسکیچیان بمحافظت
آن تعیین نمایند که دست مردم داغستان از آن ناحیه کوتاه باشد و طبقه قزلباش و شیروانیان از استظهار
مردم آن قلعه مرفه و آسوده حال بآن ولایات تردد نموده از تعرض دیو صفتان داغستان مصون و محفوظ باشند
و ذوالفقار خان حسب الفرمان قضا جریان متوجه انجام آن خدمت شده نخست کس نزد معصوم خان والی طبرسران
فرستاده حقیقت حال بر او اعلام نمود و خاطرنشان او کرد که اصلا از ترتیب تعمیر آن قلعه ضرری نسبت باو نمیرسد
بلکه نتیجه انواع فواید است والی طبرسران رضا بآن نداده در مقام ممانعت شد و در وقتی که ذوالفقار خان
بآنجا رفته جای قلعه را تعیین کرده شروع در کار نموده بود والی طبرسران دو هزار مرد پیاده و سوار جمع آورده
روی بجانب ذوالفقار خان آورد و چون والی مذکور همیشه بدرگاه جهان پناه بازگشت داشت و ظاهر اخلاص
بندگی میکرد مجاربه او در حضور مامور نبود مکرر رسولان فرستاده او را از وخامت عاقبت و سوء خاتمت
مخالفت تحذیر نمود مفید نیفتاد تا آنکه جنگ لشکر قزلباش رسید روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابله سپاه منصور
آمد ذوالفقار خان بالضروره بترتیب جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد و چون از جانبین دست به
استعمال آلت قتال بردند لشکر طبرسران تاب صدمه لشکر قزلباش نیاورده در حمله اول سلک جمعیت لشکر
طبرسران از هم فرو ریخت و بیک طرفة العین تا مقدار نفر از طبرسران را سر بپای غازی رفت و والی طبرسران
هزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت و ذوالفقار خان بفتح و ظفر اختصاص یافت لشکریان از قتل
و کشش طبرسران منع کرده در تعاقب ایشان مبالغه ننمود چه ملاحظه آن داشت که چون بی امر اشرف باین کار
قیام نموده مبادا این صورت ملایم طبع شهریاری نبوده باشد مجملا بقیة السیف در جنگلها و بیشه‌ها فرو رفته نیم جانی
بسلامت بیرون بردند و ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه را ترتیب داده آذوقه و یراق گذاشته جارسان
تعیین کرده مراجعت نمود و حقیقت حال را بپایه سریر اعلی معروض داشت با وجود آنکه معصوم خان پا از دایره
ادب بیرون نهاده بر سپاه قزلباش لشکر کشیده بود اما چون بعضی از مشیبان او و سالک جاده سلطنت انتظام
داشت حضرت اعلی ظاهرا بر آن تغافل انکار کرده ذوالفقار خان را امر فرمود که کس نزد معصوم خان فرستاده
خاطر او را تسلی بخشند مشار الیه حسب الفرموده عمل نموده والی طبرسران نیز از آن حرکت ناهنجار و جرات بیجا
که کرده بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار در آمد **ذکر رفتن امیر گونه خان والی ایروان حسب الفرموده**
قضا جریان بقراجه اردهان و تاخت و غارت گرجیان بد ایمان بتوفیق پروردگار عالمیان
سابقا مذکور شد که چلی پاشا با جیش تاتار بآنجا رفته آمده امیر گونه خان دست درازی طبقه تاتار را احتیاط و ذریعه
جمعیت ایشان را که از آن ناحیه که قرب و جوار چخور سعد است مناسب ندانسته حقیقت بخدمت اشرف
اعلی عرض کرد که پیشتر از آنکه آن طایفه دست درازی بحدود واقع شود در دفع ایشان کوشیدن اولی است

قراجه اردهان

بنابران حکم قضا جریان نفاذ پیوست که جمیع امرای آذربایجان و عسکیچیان خاصه که در سال گذشته به تبریز فرستاده
شده بود با ایروان رفته بسرکردگی امیر گونه خان تا قراجه اردهان آخسقه که در حدود ارض روم رفته در دفع مخالفان
و تاخت و غارت آن ولایات و سوختن غلات دقیقه فرو گذاشت نکنند و دو هزار نفر از جلالیان را امر فرمود
که بسرداری قرا سعید و آقاجان پیری بجلو قزلباش پیوسته در آن سفر همراه باشند و حسب الفرمان قضا جریان
پیر بوداق خان از جانب تبریز و محمد خان زیاد اغلی از جانب قراباغ با سایر امرای عظام و جماعت جلالی از جانب
مراغه با ایروان جمع آمده لشکری عظیم مرتب گشت و امیر گونه خان چند روز بضیافت امرای عظام و ملازمان درگاه
پرداخته بآیین شایسته متوجه مقصد گشتند رومیان و تاتار چون مقابله با آن سپاه در حیز قدرت خود نمیدیدند
در قلعها خزیده پای در دامن عافیت کشیدند و جیوش منصوره بولایت گرجی در آمده آتش نهب و تاراج
در آن ولایات زدند و بسیاری از نسا و صبیان گرجی را باسیری آورده مملکت از خیر انتفاع پرداختند
و امیر گونه خان شنید که جمعی از رومیه در صحرای موش جمعیت نموده خیال دستبردی دارند با قشون خاصه خود
و امرای آیین باطراف توجه نموده سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته قرین نصرت و اقبال معاودت نمودند
و پنج یک اسیران و آنچه لیاقت سرکار خاصه شریفه داشت جدا کرده مصحوب علیخان بیک چاوش بدرگاه معلی
فرستاده و شوکت و اقتدار سپاه قزلباش در حدود ارض روم و آن ولایات بیشتر از پیشتر ظهور یافته احدی از
بیگلربیگیان و پاشایان قدرت مقابله با سپاه منصوره نیافته بمجاربه و مدافعه ایشان جرات و دلیری نتوانستند
نمود و امرای عظام کامیاب و سرانجام عود نموده هر یک بمقر حکومت خود شتافتند **ذکر توجه موکب حضرت**
شاهی بصوب آذربایجان و فرستادن جلالیان بالعراق و مراجعت کردستان و همدان و قلمرو
ایام و آمدن خیرالدین چاوش با نامه‌های مصالحه بدرگاه جهانبان چون حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی چندگاه در دار السلطنه اصفهان بمهمات ضروری سلطنت پرداخته بودند اردوی کیهان پوی آمده هنگام
توجه ییلاقات شد رایات نصرت آیات بفیروزی و اقبال متوجه ییلاق فریدن گشته چند روزی که ییلاق مذکور
مضرب خیام اقبال بود امرا و ارکان دولت را مقرر داشتند که با اغرق اردوی معلی از راه ییلاقات با هنگی
در حرکت آمده در چمن سلطانیه توقف نمایند و خود با معدودی از مقربان و ندما و خواص ملازمان شاهی باصفهان
عود نموده در چهارباغ نقش جهان تا آنگاه که بنسیم ملوک فرس بود آنحضرت سرور افزای خلایق گردیده
و از راه کاشان بدار السلطنه قزوین رسیده تا چهل روز در دولتخانه عشرت پیرا بودند در حینی که اردوی
اغرق حسب الفرموده بچمن سلطانیه رسیده آنحضرت نزهت افزا خیمه اقبال شد موکب از دار الوحدت قزوین
باردوی اغرق پیوسته در این اثنا محمد بیک ولد حسن قلی خلفای اردو که با ایلچیگری بروم رفته بود مراجعت
نموده خیرالدین چاوش که از جمله چاوشان معتبر درگاه عالی خواندگار بود همراه مشار الیه برسم رسالت
بخدمت اشرف اعلی فرستاده بودند باردوی معلی رسید خیرالدین چاوش بوسیله امرای عظام عتبه بوسی درگاه

فلک مدار سرافرازی یافت عرایض و مکاتب مرادپاشای وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانیه که بخدمت اشرف اعلی
و ارکان دولت شاهی نوشته بودند بقاعده که قبل ازین بوساطت همایون خان گرجی و درویش پاشای وزیر اعظم و
مصطفی پاشای ایشیک آغاسی نوشته بود و در باب قطع ماده خصومت و نزاع مصالحه جانبین سخنان خیرخواهانه
نموده بودند ماحصل فرستادن خیرالدین چاوش آنکه حضرت اعلی بی توسط دیگری تکلم نموده ما فی الضمیر اشرف را
در باب صلح و کیفیت آن که بچه قاعده ممکن و مرضی خاطر اشرف است معلوم نموده معاودت نماید و التماس نموده بودند
که چون در هر مرتبه هر کس را فرستند مکتوب محبت طراز مشعر بر سخنان صلح آمیز صداقت انگیز بحضرت پادشاه ظل الله
و چون تا غایت آثار تسلط و اقتدار از جانب پادشاه عالیجاه بظهور رسیده و ولایاتی که از زمان سلطان مرادخان ولد حضرت
سلطان احمد خان در حیطه التصرف و تسخیر منسوبان آل عثمان قرار یافته بود و قرنی بر آن گذشته بحیطه التصرف اولیای دولت
توپخانه و یراق پادشاهی که در قلاع بوده تصرف کرده اند و چندین هزار کس از سپاهی و رعیت عثمانی بقتل و غارت
رفته با اینحال از حضرت خواندگار در صلح زدن آئین فرمانروائی و مناسب ناموس سلطنت است زیرا که از طرفین
ائمه مرضی محفوظ و این کشاکش در میان باشد قطع خصومت که موجب تشویش کافه اهل اسلام است در تعویق می ماند
و مع ذلک در نظر سلاطین فرنگ که همیشه با اهل اسلام در جدال و قتال اند موجب کسر شوکت اهل اسلام و خوشحالی ارباب
ظلام میگردد و همیشه فرمانروایان ممالک بستان عالم و رفاهیت عالمیان را بر مطالب عالیه رجحان داده اند و در آسودگی
بروی خلایق گشوده اند اگر حضرت شاه عالمپناه بادی مقدمات صلح گشته در نامه نامی اشعاری فرمایند هر آینه ابواب فتنه و
نقاب حجاب گشته و دولتخواهان راه گفتگو بهم می آید و خصومت باتفاق طرفین بعقد اظهار دوستی و وفاق و اتفاق تبدیل
می یابد و حضرت اعلی که ذات معدلت نشان ترفیه احوال خلایق و عباد الله معطوف و مشغول است چاوش مذکور را از اعزاز و اکرام
فرموده نسبت بفرمانفرمای روم سخنان محبت آمیز بیان فرموده بزبان رفق و ملایمت بالمشافهه اظهار فرموده که چون چراغ دولت
آل عثمان بروغن جهاد روشنی یافته و بسعادت خدمت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما مشرف آمده در این جهان
و در رتبه گرامی بین السلاطین مفتخر و سرافراز و بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان لازم نوعی که مکرر اعلام شده سلطان مراد
اشتهار فرصت نموده بجهتی نقض عهد و پیمان بمیدان رضوان مکان که بتقید سلاطین قبل بایمان مغلظه تاکید یافته روا داشته
ممالک موروثی ما را بعنف متصرف شده بود و اکنون که بفیض فضل الهی احقاق حق شده هرگاه حضرت خواندگار مضایقه
بآن نکرده بدستور اجداد ماضیه در مقام الفت و دوستی باشند باعث رفاهیت مسلمین از تنازع و جدال گذشته
از مسلک محبت و دوستی عدول نخواهیم جست و رضا بصلح و اصلاح بقاعده پادشاهان علیین آشیان زمان خاقان جنت
مکان و سلطان سلیمان داده قرار داد که حسب الالتماس مرادپاشای وزیر اعظم و سایر دولتمندان خیراندیش که باعث
امر خطیر انجام مصالحه شده اند نامه محبت آمیز نوشته که ابواب مصالحه و دوستی مفتوح گردانیده نوشتن و فرستادن او
و نامه نوشتن و تمهید مقدمات صلح از اقتضای سال آینده در تقدم کلک وقایع نگار خواهد شد بالجمله نواب اعلی چند روزی
که در چمن نزهت بخش سلطانیه رحل اقامت انداخته بعضی همایون بجانب آذربایجان اتفاق افتاد و از میانج بعزم طواف

مرقد منور حضرت سلطان الاولیا والسالکین پرتو عظام بجانب دارالارشاد اردبیل در حرکت آمده بدان سعادت عظمی فایز
گشت چند روز در دارالارشاد مضرب سرادقات جاه و جلال بود در خلال اینحال از جانب محمد پاشای جلالی خبر رسید که
کرد حیدر که از امرای جلالی و صاحب یکهزار کس بود با دو سه هزار نفر از مردم او بقتل آورده سبب قتل او آنکه کرد حیدر با
بازوی شجاعت و مردانگی مغرور بود همیشه با پاشا غایبانه اختلاط میکرد و سخنان درشت میگفت پاشا اگرچه بحسب ظاهر
او را وقعی نمی نهاد اما باطنا از او در حساب بود و آثار فساد و طغیان از ناصیه احوال او مشاهده می نمود و بتخصیص درین اوقات
که بر سبیل اکراد میر عشیره و او از عشایر اکراد بود روزی در منزل محمد پاشا مجلس شراب منعقد گشته چون سرهای حریفان از باده
گرم گردید کرد حیدر با پاشای مذکور کم ظرفی نموده بعضی سخنان فساد آمیز که مخزون خاطر او بود بزبان آورده پاشا که بی
با او بی اعتماد بود از سخنان سوءظن آمیز او خوفی که داشت متضاعف گشته بسپاهیان اهل خدمت که رومیه ایچ اغلانی و کچ
اغلانی میگویند اشاره بقتل او نمایند و ایشان در ساعت شمشیرها کشیده رشته حیات او را با دو سه نفر از معتمدان که
همراه بودند بقطع رسانیدند و ملازمان او چون او را کشته دیدند ترک شورش نموده [illegible] منسوب
گردانید اسباب و خلعت و اموال و اسباب او را با قاپایان و ملوک باشیان او قسمت نموده بندگان اشرف ازین باب
بپاشا استحسان فرموده متعاقب خبر مخالفت و عصیان امیرخان حاکم ارومی رسید که با حسن خان و محمد پاشا مخالفت
ورزیده تردد ایشان نیامده میان ایشان هم جنگ و جدال انجامیده و او در قلعه تحصن جسته در اطاعت بسته و ابواب خلاف
گشوده است امیرخان از عشیرت اکراد برادوست است و در زمان شاه جنت مکان قراجه نامی از آن طبقه شاهیسون
شده و در سلک ملازمان این دولت منتظم بوده و شاه جنت مکان الکای مذکور را که بولایت ارومی و اشنو پیوسته است
بآن طبقه ارزانی داشته بعد از شاه جنت مکان که [illegible] در ملک آذربایجان کرده و جبال و عشایر اکراد [illegible]
شاه محمد نامی از میرزادهای برادوست بحکم خواندگار میر عشیرت و صاحب سنجق برادوست بوده امیرخان مذکور چند
گاه ملازمت یکی از امرای بزرگ اکراد می نمود و مدتی ملازم عمر بیک بجدان بود و یک دست او در معرکه جنگی که او را با [illegible]
داد از بند بازو منقطع گشته با میر بیک چولاق مشهور شده و در سالی که طنطنه رایات جهانگشای شاهی در آذربایجان
بلند آوازگی یافت و موکب همایون متوجه تسخیر نخجوان و ایروان بود که مشارالیه با آستان اقبال شاهی آمده اظهار شاهی
سیونی کرد حضرت اعلی او را منظور نظر الطاف گردانیده امارت عشیرت برادوست و الکای مذکور را بدو عنایت
فرموده و او را بخطاب خانی سرافراز گردانیده الکای ارومی و اشنوی را که از توابع آذربایجانست در زمان شاه
جنت مکان همیشه حکومت آنجا یکی از امرای عظام قزلباش مفوض بود باو مرحمت فرموده علاوه الکای قدیمی او نمود
و حسب الامر اعلی استادان زرگر خاصه شریفه دستی از طلای احمر بجهه او ترتیب داده بجواهر و لآلی ثمین مرصع
ساختند که بجای دست خود می بست چند گاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت عتبه علیه شاهی مینمود بعد از
آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت باظهار شفقت و التفات شاهی روز بروز بمدارج علیا ترقی نموده بر تمامی امثال
و اقران برتری یافت چند الکا و ولایات از امرای اکراد آنجا را بحیطه ضبط و تصرف در آورده در میانه احکام کردستان

در نوبت با هیبت نفر از هواخواهان خود پناه باو آورد و امیر خان او را در قلعه جای داده انیس و جلیس خود کرده
رعایت میکرد اما بحیله و روباه بازی پسران خود را با عرایض اخلاص آمیز بخدمت اشرف فرستاده اظهار
خدمت و یکجهتی مینمود و در وقتی که از اصفهان جماعه جلالی را روانه میفرمودند پیر بوداق خان حاکم تبریز را سر کرده عساکر
منصوره مذکوره فرموده بودند امیر خان این خبر استماع نموده بارکان دولت قاهره اعلام کرد که میانه من و پیر
بوداق خان غبار نقاری ارتفاع یافته رفاقت من با او دشوار است ولهذا منشور استیمان باسم او در قلم
آمد که چون مقربان بارگاه عز و جلال نوشته بودی که رفاقت من با لشکری که پیر بوداق خان سرکرده او باشد
متعذر است و سخنان غرض آلود درباره من معروض میدارد ملاحظه خاطر او پیر بوداق خان را برطرف کرده حسن خان را
که از امرای عراق و مردم هموار خوش سلوک بیغرض است تعیین فرمودیم مع هذا اگر رضا داشته باشند رفاقت
حسن خان نماید و اگر بجهة موانع ضروری شرمنده آمدن یکی از پسران یا آقایان خود را با دولت سعید تو همراه نماید
که یکجهتی او نسبت باین دولت بامرا و حکام اکراد ظاهر گشته حمل بر نوعی دیگر ننمایند منشور ... با این همه غبار نفاق
و هوا ... و جواب که از جانب اشرف بظهور رسید در عصیان و طغیان اصرار نمود بالجمله حسن خان و امرای
قزلباش ... لشکریان جلالی ملحق گشته از مراغه روانه اردوی شدند و امیر خان را صاحب اختیار نمودند
که حسب الفرمان قضا جریان اگر خود رفاقت می‌نماید کار بسازی کرده آماده همراهی باشد و اگر خود در رفاقت
جمعی از مردم کاردیده صاحب تجربه که صاحب وقوف معاملات کردستان بوده که شناسایی تمام در آن دیار
داشته باشد همراه نماید که جزو جی بوده بخدمات مرجوعه قیام نمایند امیرخان دو راس اسب برسبیل تحفه
بجهة حسن خان و ... رسال نموده پیغام داد که آمدن من تردد ایشان بجهة وجه متعذر است خلاصه آنها که جماعت
جلالی مردم خودرای بی باک اند ... اعتماد را نمی شایند و هر چند امرای عظام قزلباش رفیق اند امرا و صلاح
آن نیست که بان لشکری که جمعیت جلالی در آن میان باشد همراهی نمایم ایشان از راهی که دانند توجه نمایند که من
جمعی را متعاقب خواهم فرستاد امرا این نافرمانی و سرکشی را از وی در جواب سفر نپسندیده و بخود قرار دادند که بحوالی قلعه
او ... راه واقع شده نزول نموده بهر طریق باشد او را رام سازند چه هرگاه امیرخان با سپاهیان درگاه چنین
پیش آید دیگر با وجه توقع توان داشت و چه بهم از پیش توان برد فرستاده ها گسیل کرده سخنان محبت آمیز دوستانه
پیغام نمودند و اعلام کردند که چون عبور از آنجا واقع میشود مهمان پذیر باشند که یکشب در جوار او خواهیم بود و در مواجهه
کنگاش نموده بر آنچه صلاح او باشد عمل خواهیم کرد امیرخان اصلا بآن حکایت التفات ننموده در طغیان و سرکشی افزود
نمود روزی که ... بجیش بحوالی ... الکاء او رسیدند اکراد بر او دست بکمل و سلیح در برابر آمده با چند نفر از مردم جلالی
که در پیش بودند آغاز محاربه نمودند بین الجانبین دست اندازی واقع شده دو نفر از جلالیان بقتل رسیدند و چند کس از
میانه زخمدار شدند چون این خبر بحسن خان و امرا رسید کس فرستاده پیش بهادران باز گردانیدند و از جنگ و جدال
منع کردند و بنیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند اکراد بعد از رسیدن امرا خود را بقلعه کشیده ابواب قلعه را

بند آن ازگشت و اکثر از امرازاده‌های قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته راه خدمت می‌سپردند و او در هنگام آمدن
جغال اغلی بملازمت اشرف رسیده بعد از جنگ جغال که اردوی معلی در سلماس بود بپایه سریر اعلی آمده بعز بساط بوسی
سرافراز شد و در بندگان حضرت اعلی شاهی که اگر خدمتی او اظهار فرموده جهة تالیف قلوب دیگر خان و سایر امرای
اکراد که وحشی صفتان طوایف انسانند او را اکاه نداشته فی الفور به بهانه خدمتی او را رخصت معاودت الکا داده اند و او
خود را از جمله فدویان جان نثار میشمرد اما بطبیعت تعصب مذهب شرارت نفس علی ای التقدیر ... بامرای قزلباش
که در سرحد بودند عداوت ورزیده سودای استقلال داشتند و او در سویدای خاطرش جای گرفته بود ... ارکان
دولت قاهره عرض کرد که قلعه قدیمی ... اردوی انهدام و اندراس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد را نمی شاید و بنده را
حصاری که از شر مخالفان صیانت مال و محافظت اهل و عیال توان نمود لازم است اگر رخصت شود چون باشد چهار
دیواری در محل مناسب ترتیب نماید حضرت اعلی نظر بظاهر حال او انداخته رخصت داده اند و او در سه فرسخی بلده
ارومی که داخل الکای مذکور است در بالای کوه رفیع طرح قلعه انداخت در میانه اکراد مذکور شد که در قرون ماضیه قبل
از ظهور اسلام در زمان اکاسره در آن مکان قلعه بوده که بقلعه دمدم اشتهار داشته پیر بوداق خان حاکم تبریز از
نفاق آلود او خبردار بود همیشه آثار عصیان و طغیان از ناصیه اطوارش مشاهده مینمود بخدمت اشرف نمود که
امیرخان پای از جاده اخلاص بیرون نهاده هوای عصیان و طغیان در سر اوست و بجهة قلعه بلند اساس طرح انداخته
که روزی او را بکار آید و قلعه ساختن او مصلحت دولت روزافزون نیست حکم اشرف شرف نفاذ پیوست که چون او
بیگلربیگی این سرحد است سلوک نیک و بد انسرحد در عهده اهتمام اوست هرگاه صلاح دولت قاهره نبوده باشد
از جانب خود کس فرستاده امیر خان را از قلعه ساختن منع نماید پیر بوداق خان حسب الامر اعلی کس فرستاده اعلام
کرد که او دعوی اخلاص و غلامی شاهنشاهی نموده در سلک امرای عظام شاهی منسلک گشته تربیت کرده ... است
هر چند حضرت اعلی او را در دعوی اخلاص غلامی مصداق داشته محل اعتماد میدانند از قلعه ساختن او راه سخن بدگویان
گشوده میشود اگر قلعه ساختن او سبب مضرت و آسیب ... هرگاه رومیان ... ولایت آیند ... قلعه ایروان و تبریز زده
باشند متوجه انتقام قلاع ... شد و اگر ملاحظه از امرای قبایل اکراد باشد هرگاه او را حادثه پیش آید ما غلامان درگاه
شاهی بمحافظت سرحد ماموریم چگونه در دفع آن حادثه اهمال جایز توانیم داشت مع هذا او در همان حصار قدیمی ارومی که
چند روز ... محافظت خود و قبیله را دوست توانند نمود کافیست اولی آنست که زبان بدگویان را بر خود دراز نکرده ترک
قلعه ساختن نماید و در خدمت اشرف خود را متهم ... عصیان نکند و این نصیحت را اگر مصلحت دولت اوست قبول
کند و فی الواقع نصیحت مشفقانه بود بدین عمل نکرده ملازم پیر بوداق خان را بتحریک اکراد بر او دست بقتل آورده و او
قلعه در کمال استحکام ترتیب داده آذوقه و یراق قلعه کشیده از اردوی بدانجا نقل کرد و روز بروز باستحکام قلعه و
اسباب ادبار سرانجام میداد و با عمالی که منافی دولتخواهی بود اقدام مینمود از جمله خان ابدال بیگی برادر شیخ حیدر
که با حضرت اعلی یاغی بود و از بیم عساکر اقبال شاهی از یورت و مسکن قدیم مجال اقامتش نمانده بی سر و سامان گشته بو

مسدود ساختند و توپ و تفنگ را بعسکر امرای انداختند حسن خان مرتبه دیگر کس نزد او فرستاده از سبب آن حرکت
پرسید عذری چند گفته ابواب آشنائی مسدود ساخت و اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از جلالی و قزلباش که بجهت
آوردن ما یحتاج و آذوقه بهر طرف تردد مینمودند دچار شده بقتل و غارت میکردند و [illegible] رفته رفته بین
الجانبین جنگ و جدال قایم شد و محمد پادشاه نیز بجهة آنکه چند نفر جلالی بدست کرد او بقتل رسیده بود در مقام
عناد و انتقام در آمده همه روزه جلالیان بقصد محاربه جوق جوق تا پای قلعه میرفتند و از طرف کرد او همانقدر پیش آمده جمعی از جانبین
مقتول میگشتند تا کار از رفق و مدارا گذشته مخالفت و عصیان او دست ظهور یافت جماعتی از جلالیان که از کشتن
کرد حیدر از محمد پادشاه هراسان شده بودند خصوصا محمد بیک برادر طویل و اتباع او دفعه روی گردان شده بقلعه رفتند
آنچه چهار صد نفر از ایشان ملازمت امیرخان اختیار نمودند مشارالیه از کثرت ایشان اندیشیده برادر طویل را
با جمعی در قلعه نگاهداشته تتمه را در قلعه دیگر فرستاده رعایت ایشان مینمود و این معنی علاوه کدورت محمد پادشاه
بار و شده بین الجانبین خصومت پذیرفت و محمد پادشاه برطبق فرمان قضا جریان که عموما در باب کل اکراد صدور
یافته بود عمل نموده الکاء ارومی را متصرف و حسن خان در آن منزل توقف نموده حقیقت حال بپایه سریر اعلی
عرض کرد و در هنگامی که حضرت اعلی شاهی از دار الارشاد اردبیل عازم زیارت سلطان المحققین عارف ربانی
شیخ زاهد گیلانی بود که این اخبار رسید رای جهان آرا اقتضای آن کرد که جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر که رای
عقده گشایش مفتاح ابواب دانش و ضمیر منیرش نورافزای دیده بینش است بکنار ارومی فرستند که چون بعبرت
نظر بر احوال آن سرحد انداخته که دفع فساد امیرخان و تسخیر قلعه او بسهولت میسر باشد آتش طغیان او را باب شمشیر و
تادیب منطفی گردانند و الکاء او را در میان جلالی قسمت نماید که در آنجا اقامت نموده همت بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد
مصروف دارند و اگر صلاح دولت روز افزون در آن نبوده باشد امیرخان را مشمول شفقت شاهی گردانیده او را از جاده
مخالفت بیرون آورده خاطر او را از وقوع اموری که بی اختیار واقع شده اطمینان دهد و چون [illegible] نزدیک شده
جماعت جلالی را از پای قلعه امیرخان کوچانیده در بهر الکاء که مصلحت دانند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و مبلغ [illegible] از نوع
زر نقد از خزانه معموره همراه او فرستاده که بعد خرج جماعه جلالی قسمت نماید و جناب آصف نشان اعتماد الدوله را از اردبیل
گسیل کرده امام قلیخان حاکم لار را سرکرده فوجی از عساکر منصوره فرموده بسلماس فرستاده که تا رسیدن موکب همایون
از آن سرحد خبردار باشد و خود بنفس نفیس متوجه زیارت قطب العارفین شیخ زاهد گیلانی شدند و ذو الفقار خان بیگلربیگی
شیروان حسب الاستدعا رخصت آمدن بپایه سریر اعلی یافته در دار الارشاد اردبیل آمده بسعادت ملازمت مشرف
گشت و در رکاب ظفر انتساب به آستانه رفته چند روز در سیر و شکار قزل آغاج همراه بود از آنجا رخصت شده بشیروان
رفت و پیر بوداق خان حاکم تبریز را امر فرمودند که بمرافقت اعتماد الدوله روانه آنصوب گردد و موازی [illegible] نفر از
تفنگچیان تبریزی و [illegible] و اصفهانی نیز همراه کردند حسین خان و امرا الکاء آن [illegible] اعتماد الدوله [illegible]
در الکاء ارومی رحل اقامت انداختند القصه حضرت اعلی بعد از زیارت قطب العارفین بسیر و شکار قزل آغاج و دار السلطنه

تبریز آمده از آنجا از راه علی دره سی بجانب قراباغ در حرکت آمده قشلاق همایون در آنجا قرار یافت گنجعلی خان از تبریز [illegible]
که اگر اعتماد الدوله را مدد و کومک احتیاجی باشد مدد رفته با او ملحق گردد و امام قلیخان را که بسلماس فرستاده بودند
بعد از رفتن دستور اعظم و امرا و ارکان اردوی طلب داشتند و او حسب الامر بموکب همایون پیوست و اکنون کلک [illegible]
تحریر قضایای اردوی و معاملات امیرخان می پردازد

ذکر رفتن اعتماد الدوله حاتم بیک باروی و سوانح و محاصره قلعه دمدم

چون عالیجناب اعتماد الدوله دستوری یافته از اردبیل به تبریز آمده باتفاق پیربوداق خان حاکم تبریز
و برخوردار بیک ایشیک آقاسی توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان که بمرافقت او مامور بودند روانه مقصد گشتند و ده هزار نفر از جلالی
که از ناحیت قراجه اردغان بازگشته بودند همراه شدند و در راه خان امیر ولد غازی بیک کرد که حاکم سلماس بود
و اولیا بیک ولد کور سیف الدین کرد حاکم ارتل و صفو باشی بود ملحق گشته بتاریخ روز دوشنبه نهم شهر شعبان المعظم داخل
اردوی شدند حسین خان و محمد پاشا و امرای عظام رفیق ایشان باستقبال مبادرت نموده یکدیگر را ملاقات کردند
و مکان مناسب جهة نزول اختیار نموده فرود آمدند روز دیگر یکی از ملازمان را باتفاق ملک آقا محمد طسوجی که با امیرخان
طریقه آشنائی داشت نزد او فرستاده بعد از نصایح خیرخواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه بایکدیگر ملاقات کرده
بانی الغیر او اطلاع یابند و منوی که اقتضای خیر اندیشی بوده خاطر رسیده او را آرام بخشد امیرخان قبول این معنی نموده
از قلعه پائین آمد جناب دستور اعظم نیز با چندین ملازمان که والی قلعه رفته با او ملاقات نموده لحظه بایکدیگر نشسته از
هر باب سخنان بمیان آوردند امیرخان ظاهرا اظهار اخلاص و غلامی حضرت اعلی کرده چنان نمود که بنا بر بی اعتدالی و
اطوار ناهنجار جلالیان و عدم وثوق و اعتماد بر حمایت و محافظت حسن خان توهم نموده بدین جهات [illegible]
و محمد پاشا طمع در الکاء من کرده مرا بنام به مخالفت شاه کرد و اکنون التماس آنست که خدام عالیمقام متکفل [illegible]
من در خدمت اشرف شوند و درین زمستان مرا مجال خود گذرانند که یکی از پسران خود را با پیشکش لایق در مرافقت عالی
جاه میفرستم و در ایام بهار که رایات نصرت آیات به ییلاقات آید بدرگاه عالم پناه می شتابم و جناب اعتماد الدوله
متکفل مهمات و انجاح ملتمسات او شدند مشروط بر آنکه بوعده وفا کند چون خبر عصیان و قلعه داری او باطراف و جوانب
رفته بی ملاحظه و دهشت بیرون آمده با خیل و حشم با امرای قزلباش ملاقات نمود و آوازه موافقت او در ولایت
کردستان انتشار یافت و قبول این معنی نموده قرارداد که روز دیگر مهمان اعتماد الدوله باشند و بعد از آن اعتماد الدوله
و امرای قزلباش یکروز بقلعه رفته مهمان او باشند و او با امرای عظام آمیزش نموده از جانبین بلوازم رسوم
و عادت پردازند و او پیشکش خود را مهیا داشته در همان چند روز پسر خود را با پیشکش رفیق اعتماد الدوله کرد
که بپایه سریر اعلی برند بعد از گفتگوی این مقدمات از یکدیگر جدا شده روز دیگر اعتماد الدوله مجلس عالی آراسته
امرای عظام قزلباش را طلب داشت و چون امیرخان از صحبت محمد پاشا و جماعه جلالی تجاوز نمود قرار یافت
که احدی از آن جماعه درین مجلس نبوده باشند اثری از آمدن او ظاهر نشد هر چند انتظار کشیدند دیگر باره آقا محمد طسوجی را
بطلب او فرستادند او مکر و حیله پیش گرفته خلاف معهود بظهور می آورد و محلا بعد از قیل و قال بسیار در جواب گفت

که ایشان سفیدان برادوست از غدر و فدغه امرای قزلباش و جلالی ایمن نشسته و اعتمادی بانیت اعتمادالدوله که مرد
تاجیک و اهل قلم است ندارند و ما تو آمدن می‌کشد از محلّا گریبان خود بدست شما میدهیم اگر نفر بسیار آمدن یکی از
پسران و کسان تشخیص اکتفا نمایند خدمت میکنیم و هر گاه خواهیم بارادهٔ خود به درگاه معلّی می‌آییم و الا درین حصار غیر از
قلعه داری چاره نداریم محلّا مشخص شد که آنچه با اعتمادالدوله گفتگو کرده محض جاسوسی و حیله اندوزی بوده محلّا
خبث باطن خود را ظاهر ساخته تمامت و استحکام قلعه را مورد گشته سلوک طریق عناد و استکبار را اختیار نموده جواب
صریح فرستاد و اعتمادالدوله و امرای عظام در مهام امیرخان مشورت نمودند که اندیشه را مسامحه در معاملهٔ او جایز داشتن
اصلا مناسب دولت قاهره ندیدند چه آمدن جناب دستوری که وزیر اعظم و معتمدالیه دولت ابد قرین است به سبب
نیل مقصود و بازگشتن مفاسد عظیمه بود از آنجانب عذرها به محاصره و قلعه گیری [illegible] حقیقت حال به پایهٔ سریر
اعلی شاهی عرض نموده شروع در محاصره و سرانجام اسباب قلعه گیری کردند [illegible] مذکور بر بالای قلهٔ کوهی
بلند از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح او کاو و نال است دو طرف جنوبی و شمالی دره عمیقی
است که از پایین بالا نظر نمودن خیال نتوان رفت و از غایت ارتفاع محتاج به حصار نبود و حصار گرد و از دو طرف
دیگر که عرض قلعه است تخمینا که صد و بیست ذرع باشد طرف شرقی آن را بلندیست به جبال اتصال دارد و حصاری
مضبوط ساخته یک دروازه دارد و غربی او که نزدیک تر به دیگر است که حصار دارد و یک دروازه که در جانب جنوبی و
حصار پایین ساخته شده و از آنجا آب پایین راهیست و در میان سنگ دو طرف تنگی که عبور یک سوار از آنجا دشوار
است محلّا سیبه جنس برون بهر دو طرف شرقی و غربی متمکنست و در جانب شرقی آن از بابت حصار آنکه متر
بر آب سنگست و اعدازان جا گشت و ملاحظه اگر در خاک سیبه میتوان برد که صد قدم تخمینا اگه بیشتر دور تر از
دروازه و در کنار دره برجی عظیم در کمال ارتفاع ترتیب داده اند فی الحقیقه آن هم قلعچه است که با اصل قلعه متصل است [illegible]
برج بدست نیاید محالست که سیبه پای قلعه توان برد آب قلعه از حوضی بزرگست که آب باران پر میشود اما
میان دره جانب شمالی در جنب دیوار قلعه چشمه ایست آب قلیلی دارد امیرخان در زیر آن چشمه حوضی ساخته که از
اول شب تا آخر شب پر میشود و روز شرب خواص اهل قلعه میشود و بر روی حوض گنبدی ساخته و آن را زنده پشت آن را بر
هموار کرده که از بیرون ظاهر نمیشود و آن را سوتی می‌نامند و به جهت محافظت آن حوضخانه برجی در جنب دیوار ساخته
راه روی به جهت آب بردن که به جهت پله بالا می‌رود و راه آن بر مردم بیرون مخفی است و فی الحقیقه آن برج
نیز قلعچه ایست که در خارج قلعه واقع شده و با اصل قلعه اتصال دارد و در جانب درهٔ جنوبی یخدانی در جنب قلعه
ترتیب داده اند که در زمستان یخ و برف پر میسازند و حوضی در زیر آن ساخته اند که هرچه در تابستان
از برف و یخ آب میشود در آن حوض جمع میشود و در وقت قلت آب و انشداد [illegible] بکار آید و این یخدان را قلعچه
کرده اند تیر انداز و تفنگ انداز گذاشته کمال استحکام داده اند آن را بوزلی می‌نامند و راه او نیز بطریق
راه سوتی بر مردم بیرون مخفی است محلّا قلعهٔ مذکور مشتمل بر پنج قلعه است یکی اصل قلعه و یکی قلعهٔ پایین و یکی سوتی

و یکی بوزلی و یکی برج بزرگ خارج قلعهٔ مذکور الغرض جناب اعتمادالدوله به وفور عقل و دانش تکیه بر افضال الهی کرده
کمر همت به تسخیر آن قلعه انداخته به تدبیر امور قلعه گیری مشغول گشت و این ایشان موازی پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی را از
جانب اردوی معلی باتفاق صفرقلی بیگ چکنی به کومک رسیدند گنجعلی خان حاکم کرمان نیز که در تبریز بود با قشون و لشکر کرمان به
مامور شد حسن خان را با بعضی امرا که بر خلاف او آمده بودند با تفنگچیان اصفهانی به جانب شرقی رفتند و جانب غربی را که طرف قلعه
پایین است پیربوداق خان و امرای رفیق او و تفنگچیان عراق پایانی و باتفاق قرار گرفت و تفنگچیان تبریزی را با امراء و سلطان
میرحسین به جانب جنوبی برابر قلعهٔ بوزلی فرستاده محافظت قلعه دروازهٔ پایین را به عهدهٔ گنجعلی خان نموده تفنگچیان مازندرانی را
با صفرقلی بیگ و قورچیان چکنی به جانب شمالی که برابر سوتی است فرستادند و برج و دارها نیز را مقرر داشتند که دو توپ
بزرگ و یک بادلیج ترتیب داده و قبان سلطان بیگدلی را که جرجابات توپخانه و سرکاری توپ تعیین نمودند و توپ کوچک
دیگر که در قلعهٔ گرگرچین بود و کشتی از دریا تنها بردن آورده و در سیبهٔ حسن خان در برابر برج خارج قلعه نصب نمودند و چند بادلیج
در خلال اینحال یاری صعب قلب طاری گشته خود از این خدمات معاف بود اما جمعی از جلالیان از کومک هر طرف تعیین
نمود و مبلغ هزار تومان تبریزی که به جهت مدد خرج جلالیان آورده بودند در میانهٔ آن جماعت فراخور حال قسمت شد و جهت
هر جماعت قشلاق تعیین یافت و عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند هر یک بر سر کار خود
رفتند امیرخان چون از اینحال خبر یافت در شکّ اضطراب افتاد و مکرر کسان به خدمت اعتمادالدوله فرستاده اظهار
ملازمت پیش از پیش نمود خواست که به لطایف الحیل شر آن جماعت را از خود دور کند چون مکرر مکر و خدعه از او ظاهر
شده بود سخنان او به موقع قبول راه نیافت لاجرم در مدافعه و قلعه داری کوشیدن گرفت و چند نفر از میرزادهای [illegible]
خود را از قلعه انداخته شاهیسیون شدند ایشان و هر کس که از قلعه می‌آمد تقریر میکردند که مردم قلعه از قلت آب در عذاب‌اند
زیرا که درین وقت آب حوض کم شده و آنچه مانده عفونت بهم رسانیده از آن بیمار [illegible] و مدار شرب اهل قلعه به آب سوتی
است که به کوس قلعه قسمت می‌نمایند و اگر سوتی بدست آید اهل قلعه بغیر قلعه دادن چاره ندارند و نقب زدن تسخیر آن بسهولت
میسر است چون در نظر عقل پسندیده می‌نمود به جهت مصرف این امر و اشتد و استادان چابک از اطراف و جوانب حاضر
گردانیده شروع در نقب کردند و حسن خان و امرای عظام نیز از اطراف دروازهٔ شرقی سیبها قسمت نموده و تا زمین
خاک بود جر زده پیش میرفتند و چون به سنگ رسیدند سیبها را بافته سیبها در دو طرف چیدند و خاک از راه دور آورده
کوچه طوری پوشیده ترتیب داده به این دستور پیش میرفتند و پیربوداق خان از طرف غربی پایین قلعه که سرابالایی است
رفته به این شیوه عمل مینمود و جماعت اکراد از سر شب تا صبح بر سیبه هر سیبه جنگهای عظیم میکردند و هم از تیر اکراد
جام اجل کوشش غازیان رسیده و گلولهٔ تفنگ لسان تگرگ بر سیبه اهل سیبه میبارید و سه مرتبه در روز اکراد سیبهای
امرا ریخته جنگهای عظیم و نبردهای قوی کردند و غازیان نیز مردانه پای ثبات و قرار استوار داشته مردانه میکوشیدند
از جانبین جمعی زخمدار و مقتول می‌شدند و نوبتی به سیبهٔ نصرت اعتصام سلطان صوفی ریخته جنگهای نمایان از جانبین واقع
شده اکراد هجوم نمودند که داخل سیبه شوند پنج نفر از صوفیان در دهنهٔ سیبه در عقب یکدیگر کشته گشته و اکراد تا [illegible]

دخول نداوند هر کدام کشته گشته دیگری بجای او ایستاده آن روز از همگی اهل سپه مردانگیها بظهور آمد اکراد کاری نساخته
نقلبها گریختند و از زمره غازیان هفت هشت نفر مقتول و ده یازده نفر زخمدار شدند از اکراد و تیر تا بیست نفر مقتول
و سی چهل زخمدار شده بودند توپ کوچک که از قلعه کوکرچین آورده در سینه حسن خان برج بسته بودند بعد از بیست روز
بلکه کیاه که اندک رخنه در جدار آن برج واقع شده هنوز چنان نشده بود که بران صعود توان نمود چون آن سینه از قلعه
بود حسن خان بخود سر و بی مشوره و صلاح اعتماد الدوله آخر روز یورش بران برج نموده دوازده نفر از یکه جوانان
دلیر بصد تشویش خود را به بالا رسانیده چند نفر از ایشان به بالای برج تفنگ خورده پائین غلطیدند دیگر از ایشان تا پیشتر نرسیده
کسی اراده صعود نکرد و چند نفر که رفته بودند خود را پائین انداخته تا دویست نفر از ملازمان حسن خان که بپای برج
رسیده بودند در همانجا توقف کرده شروع در کندن پای برج کردند و تا نصف شب بین الجانبین جنگ و جدال بود
و در نصف شب کردان هجوم نموده غافل از ایشان در آمده جنگ شمشیر در پیوست و از بالای برج و قلعه کلوخ و سنگ
می باریدند و از هیچ جهت مددی بغازیان نرسید غازیان دست از کارزار کشیده باز گردیدند جوانان و مردم کاری از همگی
از حسن خان و امرا در این یورش ضایع شده بسیاری زخمدار گشتند و حسن خان از این جلادت جاهلانه خجلت زده
و پریشان حال گردیده چون امری واقع شده بود جناب اعتماد الدوله و امرا خاطر او را تسلی داده که در عالم سپاهیگری
تسخیر قلاع بی اینها نمیشود و بعد از چندگاه که چاه جویان کار کرده چون از زیر زمین پی بسر چشمه نمی بردند متحیر بودند که
نقب بکدام طرف برند بالضروره هر چند ایامی که پیش میرفتند علامتی نصب میکردند که روز معلوم شود که بکجا رسیده اند
بهجهت اکراد از قضیه سولق خبردار شده از قضای الهی در این دو سه ماه زمستان خشک سالی گذشته در اصل برف و
باران نباریده و در حوض آب نمانده بود چون ماهی در خشکی اضطراب افتاده طپیدن آغاز نهادند و هر شب از نقب
ریخته با تفنگچیان ملازمان و صفر قلی بیک جکنی که سرکار نگهبان نقب بود جنگ در پیوسته جنگهای عظیم میکردند و
سر از محاربه سودی نداشتند و چاه جویان فرصت کار نمی یافتند تا سه ماه که رمضان و شوال و ذیقعده در بین [illegible]
زد و خورد میشد و دو سه مرتبه مردم غیر سپاهی و عورات و اطفال را قریب بهزار نفس از قلعه بیرون کردند
و از آنجا حرارت العطش زنان خود را بجوی آب رسانیدند اکثر دو سه روز گذشته بود که آب نخورده بودند و امیرخان
و همگی اهل قلعه همت بر محافظت سولق گماشته فدوی وار میکوشیدند و در این دو سه ماه [illegible] چشمه برده نشد
جناب اعتماد الدوله را بخاطر رسید که از روی زمین سینه بسولق برده گنبد سولق را سوراخ نمایند و توپ بزرگ
که ریخته شده جهت همین سینگ میانداخت بالمیرزا به دیوار زمان راه و آب بسته او را فرود آورد که
روی آن کشوده گشته مردم قلعه بسولق آمد و شد نتوانستند نمود و نقب نیز از زیر زمین بدستور در کار باشد
توپچیان حسب الفرموده عمل نموده و امرای یازدگی و مقدم را مقرر شد که دست از سینهای خود داشته بر سر سولق
سینه آورند و حسن خان تاثیر مقرر شد که آقایان و ملازمان خود را در سینه خود گذاشته سرکاری امرای مذکور
متعهد باشند و پیر بداق خان را نیز مقرر شد که از طرف سینه خود از میان دره یک سینه بر سر سولق آورد امرای

عظام

عظام حسب الفرموده عمل نموده از غایت اهتمامی که جناب دستور در تسخیر سولق داشتند از محل اقامت خود
به توپخانه نیست دیگر شب در سینه توپخانه بسر برده همه شب از صبح تا شام بانداختن توپ و محافظت
سپهها قیام مینمودند و شب هر خدمت که با مرا رجوع میشد تا صبح ملاحظه آن میکردند و بعضی از سپهها
یکپاس میگذشت جوانان اکراد مکمل و مسلح بیرون آمده در سولق بجنگ ایستاده داد دلاوری میدادند
و از اینطرف مشاعل افروخته شده در روشنائی مشاعل تفنگچیان بمدافعه کردن میپرداختند و هر شب
جمعی از طرفین زخمدار و بعضی مقتول میشدند و در کمر کوه مغاره بود بر بام سولق مشرف و اکراد از زیر مغاره
نقب میزدند که بآن مغاره در آمده از آنجا که غازیان گذشته بر سولق می آیند محاربه نموده مانع شوند و بعد از
اطلاع قرار یافت پیشتر از آنکه اکراد مغاره را متصرف شوند جمعی از غازیان و تفنگچیان خود را بمغاره رسانیده
آنرا محافظت نمایند و سی نفر از یکه جوانان سرگذشته متقبل این خدمت شده روز روشن مردانه دفعةً به
تا مغاره از برابر قلعه دویده خود را بمغاره انداختند و مردم قلعه تفنگ بسیار انداختند زیاده از یک کس از آن
دویدن ضایع نشده و در آن شب اکراد بر سر مغاره دو جوقه شدند از طرف بالا آمده با اهل سینه حرب پیوستند
و آن مردم را بخود مشغول ساختند و جوقه دیگر از راهی که در زیر مغاره ساخته بودند بر سر مغاره هجوم آوردند با اهل
مغاره محاربه مینمودند و مردم مغاره بگلوله و تیر داشتند با اکراد جنگ کردند مجال دخول ایشان نداده بعد از آنکه
یراق ایشان آخر شد دست بشمشیر برده خود را از مغاره بمیانه اکراد انداختند و جنگ کنان بیرون رفتند
اگر در اجل هر کس تاخیری باشد خود را بسپهها رسانند هشت نفر از آن جماعت زخمدار بیرون آمدند القصه کار
بر مردم قلعه از بی آبی تنگ شد تا آنکه حضرت پروردگار بر آن قوم ترحم کرد بارانهای عظیم باریدن گرفت تا یکماه
باران انقطاع نیافت چنانچه اهل قلعه از آب باران تا تشنگی بیمار گشتند و معاملات تسخیر قلعه از چیزی که امیرخان
و اکراد بطول انجامید و جمعی از لشکر حسن خان از دلیری و سرگذشتگی مقتول گشتند و در پای قلعه جمعیت جلالیان
بی اعتماد روی بتفرقگی نهاد اکنون مناسب آنست که برخی از احوال جلالیان و عاقبت کار ایشان و وقایع شوم
که در اواخر اقبال وقوع یافته نگاشته کلک نکته پرداز میگردد **شرح حالات و تسخیر قلعه و احوال امیرخان**
در جنگ و وقایع سال آینده [illegible] سابقاً سمت گذارش یافت که چون مراد پاشا بجماعت جلالی
ظفر یافت محمد پاشا و رفقای او روی ارادت بالکاء قزلباش آورده داخل ممالک محروسه شاهی شدند
و مراد پاشا در ولایت روم بتحقیق احوال جلالی پرداخته و بدست آوردن آن طبقه بنوعی مبالغه نمود که هر کس
یکروز با آن طبقه آشنائی کرده بود بدست آوردند و مسافر ملک نیستی گردانیدند اما بعضی از اضداد در مقام تشنیع
او در آمده آمدن جلالی را بپایه قزلباش سوء تدبیر او شمرده بپادشاه خاطرنشان کرده که آنچه از مراد پاشا
واقع شد موافق مصلحت دولت آل عثمان نبود از نظم امور دولت دور مینمود چنانچه سلطان احمد خان مراد پاشا را
اعلام نموده بود که اگر چه سعی بسیار در دفع ارباب عصیان و طغیان کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار

سپاهی جلالی خونخوار را قزلباش ملحق ساختی بود از تسلط و اقتدار خاطر ایشان را مطمئن می باید ساخت که اگر معدودی
از سرداران اعتماد کرده می‌رفتند اما عموم سپاه که از گذشته شدن اطمینان می یافتند ترک اوطان نمیکردند بالجمله اعتماد
مراد پاشا خصوصاً [illegible] پاشا که بیگلربیگی دیاربکر بود در سر حد اسباب جنبه پردازی سرانجام میداد و در مقام استمالت
جلالیان در آمده با مراو سرداران کاغذ استمالت نامها نوشته بامن ولایت روم دلالت نمود و سوای محمد پاشا
و قراسعید که نظر بر کردار خود کرده امید نجات نداشتند سایر قوم [illegible] و افسون رومیان فریفته گشته دل از کوچ کردن
القصه اول کسی که سالک طریق فرار گردید آقا جان بیگ بود که در الکای توسی که محل اقامت او بود با پانصد کس جانب
گرگوریه بنزد او رفت و چون خبر رفتن او بوضوح پیوست جناب اعتماد الدوله با جلالیان همکلام شده با محمد پاشا در این باب
مشورت نموده او گفت که سوای کوچک محمد که مفصد کس دارد با و منطقه فرار و فتنه انگیزی است از دیگران خاطر جمعست
و من کفیل ایشان می شوم اعتماد الدوله حقیقت بعرض نواب اشرف رسانیده که کوچک محمد را بشفقتهای پادشاهانه
نوید داده باز دو طلبیداشتند و حکم معلی باسم جلالیان عموماً بنفاذ پیوست مضمون آنکه ایشان مردم غریب اند که بآن نوید
آمده مهمان اند تا در این ولایت توقف دارند ما در لوازم مهمانداری تقصیری نداریم و هر گاه که میل آمدن نداشته باشند
از [illegible] خاطر مهمان بینده هم ایشان را نوازش نموده بهر جا صلاح دارند بروند مضمون عنایت [illegible] خاطرنشان
ایشان کرده مجموع الجماعت از رفتن ابا و امتناع نموده متفق اللفظ گفتند که ما در این ولایت آمده ایم که در سایه مرحمت
پادشاه پناه جسته از خوف جان رسته ایم و غرقی بحر احسان و نعمای پادشاهیم و [illegible] تا سبب
که روی از این درگاه بگردانیم اما باطنا متزلزل بوده و آمد و شد فرار در خاطر صغار و کبار قرار گرفته و محمد پاشا که بانی
[illegible] اشتداد [illegible] پریشان خاطر و بد مزاج شده و [illegible] آغاز نهاد و تهدیدات میداد و در همانی
اوقات چند نفر از [illegible] باشیان او با دو هزار کس بهم اتفاق نموده از راه سلماس [illegible] جانب دیاربکر
[illegible] پاشا رفتند و موازی یکهزار نفر از ملازمان خاصه محمد پاشا باز از راه سلماس [illegible] رفتند و [illegible] روز [illegible]
گذشته بود که ابراهیم آقای وکیل پاشا که محل اعتماد او بود با [illegible] کس اراده رفتن نموده و طویله خاصه پاشا را [illegible] کرده
از راه سلماس روانه شدند و پاشا با دویست و پنجاه کس از ملازمان اعتمادی که از و جدا نشده بودند تعاقب ایشان نموده چون
بدیشان رسید عنان از رفتن باز کشیدند و کس نزد پاشا فرستادند که چون نمک تو خورده ایم محاربه ترا نکرده [illegible]
[illegible] بازگردی والا بالضروره بحرب و قتال می پردازیم چون پاشا طاقت مقاومت نداشت بازگشت [illegible]
در راه بی‌انوای بسیار [illegible] و اسب و اشتر و اموال از قزلباش [illegible] که [illegible] آمد
و محمد پاشا در اواخر ماه صفر از ضعف معده و جگر و غصه فرار جلالیان که مزید علت گشت فوت شد و چون
وارثی نداشت جمیع اموال و اسباب او که دو سه هزار تومان [illegible] شد بقرا سعید عنایت فرموده و باقی مردم محمد پاشا [illegible]
مامور شده و در آن وقت از [illegible] جلالی خواه ملازم خاصه شریفه و خواه مردم قراسعید و خواه کوچک محمد و غیر ذالک زیاده از
پانصد نفر در [illegible] ولایت [illegible] و از وقایع [illegible] آنکه در این سال امارت پناه شاهنظر سلطان [illegible] که حاکم جام بود در [illegible]

قیام نموده بود بمرتبه ایالت و خانی رسیده حکومت مشهد مقدس بوی مفوض گشت و خواجه کمال الدین اصفهانی وزیر مشهد

متوفیان اعیان و مشاهیر که در این سال سرمنزل خراب گشته‌اند

اول علیا جناب مریم سلطان بیگم صبیه شاه
جنت مکان که در حباله خان احمد خان والی گیلان بود بجوار رحمت الهی پیوست و این خبر محنت اثر در ییلاق آق
الکن همدان بحضرت اعلی و مخدرات استار این دودمان رسید موجب ملال اشرف و منتسبان سلسله علیه
گردید و قاضی سلطان متولی روضه مقدس رضویه را که در اردو بود مقرر داشتند که نعش مطهر آن مریم عهد را بروضه
مقدس نقل نمایند و دیگری از متوفیان میرزای عالمیان میرزا محمد شفیع است که شمه از احوال او پیشتر قم زده
کلک بیان گشته [illegible] میرزای مذکور مرحوم از نتایج [illegible] اعمال [illegible] راست و در عنفوان شباب [illegible]
در کتابخانه مرشد قلیخان [illegible] کسب نویسندگی نموده ملازم کاظم قلیخان برادر او شد بعد از فوت کاظم قلیخان
منصب وزارت ابراهیم خان ترکمان حاکم ساوه یافت چون هنوز کوکب طالعش در حضیض وبال بود ابراهیم خان از
حکومت معزول شده مدتی در اردو بی [illegible] و سرگردان میگردید و در اول [illegible] سنه الف که [illegible]
بسفر خراسان و تسخیر نیشابور مامور بود مشارالیه بخدمت خان رفته التماس ملازمت نمود چون نیشابوری بود در خدمت
ملازمت و همراهی یافت و به تحریر کتابت قیام نموده جوهر قابلیتش بجائی رسید که فرهاد خان زبان بتوصیف او
در خدمت حضرت اعلی گشوده بعد از قضیه فرهاد خان بوزارت کل گیلان منصوب گشت تا آنکه بخطاب عالی میرزائی عالمیان
سربلند گشته وزارت قزوین علاوه مهمات او شده تا در سنه [illegible] ئیل سنه ۱۰۰۵ وزارت خراسان [illegible]
آخر الامر در ییلاقات اصفهان مریض گشته و بقزوین رفت و در اوایل اقبال دل از ملک و مال و جاه و منصب برداشته
عزیمت سفر آخرت نمود و در تاریخ وفاتش گفته اند **شعر** دستور جهان که در جهان شد مالک ❊ برداشت دل از خود و [illegible]
تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت ❊ انت الباقی و کل شیء هالک ❊ دیگری از مشاهیر متوفیان بکتاش خان استاجلو حاکم
مرو است مشارالیه از اویماق استاجلو است و بامر شد قلیخان یکجا بوده و در سال اول جلوس همایون [illegible]
اصفهان چون مرشد قلیخان صاحب دیوان بود بکتاش خان از جانب او داروغه اصفهان شد بعد از قتل مرشد قلیخان
چند وقت بی کار گشت بعد از آن متصدی بعضی محال اصفهان شده و باز مدتی بی نشان حال بسر برده و در سال [illegible]
ست و الف که فتح خراسان شد مشارالیه برتبه امارت سرافراز شده حاکم مارو چاق شده و در تعمیر قلعه و ضبط آن جد
مردانگیها از و بظهور آمده و در زمان سپچقان ئیل ثمان و الف که از نور محمد خان اوزبک عصیان بظهور آمد حکومت مرو
شاهیجان باو متعلق گشت تا امسال که سیچقان ئیل ثمان و عشر و الف است ده سال بود که در کمال شوکت
واقتدار بود و در مرو در سیزدهم [illegible] باجل طبیعی ملک حیات تقاضی ارواح سپرد و حکومت آن ولایت بمهراب خان قاجار
که حاکم مشهد بود تفویض یافت و دیگری از متوفیان محمد زمان سلطان بایندر است که ابا عن جد از میرزادهای بایندریه
ترکمانست همیشه از زمره ارباب عقیدت این دودمان ولایت نشان بود و حق خدمت قدیم داشت در ایام
جوانی در خطه یزد ملازمت میرمیران ولد شاه نعمت الله بود و بعد از آن ملازمت شاهزاده مغفرت [illegible]

رسیده در سلک مقربان او انتظام داشت و در ایام طغیان ترکمان تکلو بخراسان رفته در ملازمت اشرف
رسید و بملازمات علیقلی خان قایم گشته چند گاه در هرات بود و همشیره او جان آغاخانم است که عورت عفیفه عاقله
بود و در حباله علیقلی خان مذکور بود تا آنکه حضرت اعلی متکفل بردن رفتن آن نور به درد آلهی بود بعد از قضایای خراسان
که بعراق آمد بخطه یزد رفته چندگاه و بزراعت و عمارت املاک خود مشغول بود و توفیق زیارت بیت الله الحرام دریافت
بعد از توفیق حج دیگر باره بخدمت اشرف آمده در سلک ندما و مقربان خاص انتظام یافت آخر انتقال در رکاب ظفر
انتساب در قزوین سرمست باده التفات بوده پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و در روز ششم بیماری رخت هستی از این جهان
فانی بربست دیگری از مستوفیان حسین قلی بیگ برادر امیرگونه خان قاجار است که پسر کیلانی بیداد دست درازی
کیاب او نمایه در حالت مستی دو زخم خنجر براو زده از آن زخمها درگذشت و او بتهمت ضبط و نسق جابلان
بقصاص رسید و دیگری از مشاهیر مستوفیان حاجی ادیم بیگ برادر اعتماد الدوله حاتم بیگ است که در شیراز رحل اقامت
انداخته مسکن داشت مریض گشته اطبا از معالجه و مداوای مرض عاجز آمده عاقبت سفر آخرت گزید چون
قضایای سال نحاقوی ییل اختتام پذیرفت اکنون وقت آنست که کمیت خوش خرام قلم را در میدان تحریر سال ایت ییل
بجولان آورد و**قایع یونت ییل و بعضی مطابق سنه ثمان و عشر و الف که سال سیم و چهارم جلوس**
اقدس همایون شاهی و بعضی موافق سنه تسع و عشر و الف ه ق چون نیر عالم افروز که
سلطان چهار بالش افلاکست از حوت بکنت در قشلاق حیدری مرد لو و حوت طول گشته میل توجه بجانب برج اشرف
خود نمود آغاز سال ایت ییل ترکی بفرخی و فرخندگی کشیده کوس نوروزی در عرصه جهان بلند آوازگی یافت آفتاب جهانتاب
در روز شنبه بیست پنجم شهر ذیحجه موافق سنه ۱۰۱۸ ادر برج حمل تحویل نمود دو ماغ روزگار که از دم سردی دی افسرده گی داشت
از مژده شمیم روح بخش بهار عطر سائی آغاز نهاد نزهت آباد جهان تازگی خوشی بخش عالم جان گردید و اردوی کیهان
پوی از یورت قشلاق قراباغ نزول اجلال داشت و شهریار کامکار ایام نشاط انگیز بهار را در تفرجات قراباغ بسر
گذرانیده مراد و دهی و کام بخشی مشغولی داشتند و از سوانحی که در یورت قشلاق بظهور پیوست فرستادن مقرب الحضرت
قرچغای بیگ است بجانب شیروان که چون بعضی از حکام داغستان و دوحی صفقمان طبرسران از استیلای ذوالفقار خان
رمیدگی یافته مظنه آنکه استیصال آن طایفه بکنون خاطر اشرف است در اندیشهای تباه افتاده ببراهه میرفتند مقرب الحضرت
مشارالیه با فوجی از غلامان و عساکر نصرت شعار بشیروان فرستادند که ذوالفقار خان را با امرای شیروان بخود ملحق
ساخته آن شیران بروند و بحسب استمالت نامها بحکام داغستان فرستاده خاطر دغدغه آلود آن طایفه را اطمینان بخشید
و هرکدام که در سلک یکجهتی و دولتخواهی ثابت قدم باشند و با ایشان آمد و شد نمایند متعرض نشده چند نفر از سران
و برادران و اقربای ایشان را همراه گرفته بدرگاه معلی آورده که ملازم باشند و هرکدام که سالک طریق خلاف و سرکشی
باشند سزای او در کنار ایشان بگذارند و مقرب الحضرت حسب الامر نموده متوجه شیروان شده باتفاق ذوالفقار خان و امرای عظام
عظمت شعار روان نمودند **آنچه سوانح ایشان بسوق قضیه عبرت بخشی کشته شدن ذوالفقار خانست** ظاهرا از موقف جلال حکم قضا

تقاو قتل

تقاو قتل او صادر گشت و قرچغای بیگ میانه آنکه رقمی از اشرف رسیده که با خاقان خلوت گشوده مضمون این حکم عمل نماید
بخیه او رفت و چند نفر از غلامان موعظه نموده همراه برد و بعد از ملاقات و تواضعات رسمی خیمه را خلوت کرده غلامان
باشاره قرچغای بیگ از چپ و راست او را از شمشیر گرفته پاره پاره کردند حکام داغستان که از ذوالفقار خان
خایف و هراسان بودند از قضیه قتل او شادمان گشته بخوف و دهشت بقرچغای بیگ آمد و شد نموده اظهار
اخلاص و دولتخواهی کردند و کسان خود را با پیشکشهای لایق همراه مشارالیه به درگاه والا فرستادند و ایالت دارالحکومه
یوسف خان میرشکارباشی که حاکم استرآباد بود تفویض یافت و از خواص ملازمان ذوالفقار خان فوجی در سلک
قورچیان عظام در آمدند بقیه قشون و لشکر او بدستور بملازمت یوسف خان مأمور شدند آنچه مردم ظاهربین از
قتل او تفرس نموده بحز رضاجوئی حاکم داغستان که از و رمیده بودند بخاطر ها میرسید اما عقلا و مردم دوراندیش
میدانستند که سبب قتل خان اعظم القدر آنست که چنین تنزل مقدور است که در بنیان اخلاص او پدید آمده نقش خیال
باطله و اندیشهای تباه که بر بسیاری دیو غرور رسید ار که در صحیفه خاطرش رقم تصویر پذیرفته سزای بی اندامی در کنار خود
دید پس مرد خردمند دوربین عاقبت اندیش باید که در نشاء جلال جاه بزرگی و علو شوکت و اجلال هوش از باده
شراب نخوت و غرور از دست نگذرد و پای اندیشه اش از شاه راه خردمندی نلغزد و بالجمله بعد از نظم و نسق مهمات
شیروان چون اکراد شهرت داده بودند که حکام مهرانی و عمادیه و غیر ذالک و عشوه باشد که در دیار بکر است
استمداد کرده متوجه اردوی بکر دند که امیرخان را از تنگنای محاصره نجات دهند حضرت اعلی رعایت حزم و احتیاط را
امام قلیخان حاکم لار که در سال گذشته سلماس فرستاده بوده بازیا جمعی از امرا و عساکر و قورچیان و غلامان سلماس
فرستاده که در آنجا بوده بهر خدمتی که از جانب اعتماد الدوله مأمور کردند قیام نمایند چون این اخبار فروغی از پرتو صدق
نداشت مقرر شد که آن لشکر در صحرای سلماس رحل اقامت انداخته از سرحد آگهی و خبردار باشند که هرگاه ایشان
را احتیاجی بکومک افتد ظلم ارند بعد از رفتن ایشان چون هوای قراباغ روی بگرمی آورد هنگام توجه بیلاقات بود
که قضیه فوت اعتماد الدوله حاتم بیگ در پای قلعه وقوع یافت و بعرض اشرف رسید حضرت اعلی از قضیه فوت چنان وزیر
عاقل دانای خیراندیش که فریدعهد و ارسطوی زمان بود متأسف گشته بملازمت حقوق خدمت چندین ساله آن سلسله
که در این دولت دارند بتخصیص اعتماد الدوله مذکور که قریب بیست سال بود که در خدمت اشرف در کمال راستی و درستی
و اخلاص و خدمات و جانسپاری قیام داشت میرزا ابوطالب خلف صدق او را که بزیور قابلیت و استعداد آراسته
با وجود خوردسالی در حکمت عملی اصدق و در فضایل و کمالات علمی از والد درپیش بود بمنصب جلیل اعتبار وزارت
دیوان اعلی سرافراز گردانیده جای پدر ارزانی داشتند و از یورت قشلاق کوچ فرموده متوجه بیلاقات جانب تبریز
گشته مقرب الحضرت محمد بیگ بیگدلی که از نزدیکان بساط قرب بود مظنه آنکه مبادا از قضیه فوت اعتماد الدوله مهمات قلعه
در معرض اختلال باشد بجانب اردو فرستادند که باتفاق امرای اخلاص پیشه در تسخیر قلعه اهتمام نماید **ذکر قضایای که**
در پای قلعه اردو میشد از وفات اعتماد الدوله بعد از آنکه زره و هیئت تسخیر قلعه و قتل امیرخان برنوخی بیرود کار جهان

[illegible]

خامه بدایع نگار صحیفهٔ اخبار را بدین عنوان آرایش میدهد که چون از تسخیر سولق مقصود حصول نپیوست قرار دادند
که همگی امرای عظام بکوچه بندی پیش برده بزور بازوی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح سازند جناب اعتماد الدوله از قرلی
که داشتند کوچ فرموده بحوالی سر حسن خان آمده در میان سیبه نشیمن ساخت در محل اقامت انداخت و یک مخصوص
خود و ملازمان درگاه شاهی گردانید شب و روز سعی نموده مصالح سیبه می کشید و سید افغان سیری یافتند و جمعی دیگر
خاک و گل در میان می آوردند و تختهٔ آهنی بروی آن کشیده کردونی تعبیه کرده و در برابر هر جه سیبه میداشتند کران
کارکنان در عقب کار کرده از گلولهٔ تفنگ محفوظ باشند و بدین نوع کار کرده زرع زرع پیش برفتند و روز پاس کار
میداشتند مع هذا هیچ شب نمیگذشت که دو سه کس از آسیب ضرب زن و تفنگ ضایع نشود و حسن خان و جماعت
قراداغ و میر شکار تومن و امین باشی تفنگچیان جز برجی که در نگونسار شد تا سیبه را یک برج بزرگ خارج قلعه برده به دیوار برج
رسانیدند و جماعت اکراد و مخالفان آن برج که سرکردهٔ ایشان قرا بیک وکیل امیرخان بود بمحافظت مشغول بودند
تفنگچیان دو سه روز در برج کار کرده چوبهارا باستحکام در میان خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند تزلزل
در ارکان آن برج بهم رسیده قریب بظهری که تفنگچیان و کارکنان بجهة اکل و شرب بیرون آمده بودند یکجانب برج
که بطرف دره بود متحرک گشته فرود آمد جمعی از مستحقان از بالای برج در میان خاک بپائین برده افتادند چون اینحالت
مشاهده افتاد و جناب اعتماد الدوله کس نزد حسن خان فرستاد که جای ایستادن نیست به برج یورش می باید کرد و
حسن خان اهل سیبهٔ خود را امر بیورش کرد اول کسی که قدم بربالای برج نهاد و قرا بیک را به تفنگ زده سرش را آورد
پهلوان محمد نام از جملهٔ تفنگچیان خوزانی اصفهانی بود از پی او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر رفته شش هفت نفر را در برج
بقتل آورده سر بریدند خواهرزادهٔ امیرخان که جوانی صبیح الوجه در کمال حسن و ملاحت بود از بالای برج بزیر افتاده آسیبی
بجان او نرسیده بود یکی از غازیان محافظان دره با او دست و گریبان شده بملاحظه تفتیش پرداخت و سرش را
آورد و جناب اعتماد الدوله متاسف گشت آنشخص را ملامت نموده اصلا جایزه و خلعت نداد مجملا برج متصرف در آمده و
مستحقانش اکثر بقتل رسیدند و چند نفر در زیر خاک مانده هلاک شدند و فتح برج مذکور مفتاح فتح قلعه گشت چنانچه
عنقریب نگاشتهٔ کلک بیان خواهد شد راقم حروف را که درین ترددات رفیق اعتماد الدوله بود این رباعی از خاطر برگذرد
بود سمت تحریر یافت رباعی زین برج که بانی تفحص نماید : از مطلع آن برآمدی چو چراغ رشید : که ما هم همی ز انفش کنار
از دامن خاک زیر او دست امید : توبهارا بر برج قلعه بالا و کتوپ بزرگ را در قلعه پائین بر بوداق خان بسته
شروع در توپ انداختن کردند و کار بر محصوران تنگ گشته امیرخان سراسیمه شده و اکراد دل بر مرگ نهاده همگی بودند
میکوشیدند چون بسیاری از اعوان و انصار او در سیبه که بقتل رسیدند بعضی از اکراد و جلالیان که در قلعه بودند تزلزل
گشته آغاز بیرون آمدن کردند هر روزه ده کس و بیست کس خود را به سیبه رسانیده اظهار شاهی سیونی می نمودند و جناب
اعتماد الدوله دست بذل در جیان گشاده بیرون آمده بخلاع فاخره و انعامات می نواخت مجملا امر قلعه بجائی رسید که
اوان دو سه روز مفتوح گردد که از قضای آسمانی قضیهٔ فوت اعتماد الدوله چنانچه در فوق تحریر یافت روی داد شرح

این قضیه آنکه باتفاق امرا در مهمانی گنجعلی خان بودند تا آخر روز که بتوپخانه رفته سرکاری توپ انداختن کرده اول شام که چراغ
افروخته شد بدیوانخانه آمده بعد از ادای فرایض مجلسیانش جمع شدند تا نصف شب بدستور معهود در کمال شگفتگی
با یاران صحبت داشت تا اهل مجلس خواب آلود گشتند آنجناب نیز برخواسته بخوابگاه رفت راقم حروف هنوز بوثاق خود
نرسیده بود که آواز نوحه برخواست فقیر متحیر شدم که درینوقت چه واقع شده باشد دیگری رسیده گفت جناب نواب
از هم درگذشت همگی از موجب استعجاب شد امرای عظام را اخبار نموده همگی جمع شدند و حقیقت بخدمت اشرف
عرض کردند و همان شب او را از پای قلعه بزیر آورده بغسل و تکفین پرداختند و روانهٔ تبریز کردند و کس نزد امام قلیخان
و امرا و عساکری که در سلماس بودند فرستادند که بتعجیل تمام بپای قلعه حاضر شوند از وقوع این واقعه فی الحقیقه افسردگی
در کار قلعه که نزدیک به تسخیر رسیده بود فتوری افتاد و مردم قلعه که فوج فوج بیرون می آمدند استمالی یافته تا آنکه محمد بیگ
بیگدلی شاملو که سردار موسوم گشته بود بپای قلعه رسید و امرای عظام سابق و لاحق و قورچیان و غلامان از سر جد
و اجتهاد شروع در پیش بردن سیبه نمودند و در اندک روزی سیبهای طرف بالا به دیوار شیر حاجی آمده و سیبهٔ طرف پائین
بپای برج رسیده بضرب توپ تزلزل در بنیان بروج افتاده رخنها پدید آمد و از جانب بالا نیز غازیان هجوم آورده دو سه برج را
متصرف شدند و از طرف غربی غازیان ترکمان و ملازمان بیر بوداق خان بپای مردانگی بر بروج قلعه پائین که بیرون از بر امیرخان
در انجا بود صعود نموده لب امیرخان و محافظان آنقلعه از مساعده عاجز شده دست از آن داشتند و آنقلعهٔ بالا که جنید
و آنقلعه متصرف غازیان در آمد از آنجا شروع در کندن دیوار اصل قلعه کردند و کار بر مردم قلعه باضطرار انجامیده محافظان
یوزلق کس نزد امرا فرستاده امان طلبیده یوزلق را متصرف امرا دادند و چون قلعهٔ یوزلق و پائین از دست رفت اکراد
در مدافعه و قلعه داری عاجز گشته همگی بخانهٔ امیرخان که آنرا نارین قلعه کرده بود در آمده چاره جوی شدند و غازیان بالای
برجها که گرفته بودند خود را بقلعه انداخته سوای خانهٔ امیرخان بر سایر خانهای قلعه مسلط بودند چون امیرخان انجه طرف
علاء را بجز و حیطه یافت اکراد را از جنگ و جدال منع نموده کس پیش محمد بیگ فرستاد و التماس نمود که او با غازیان شاملو
بقلعه در آمده او را از حسن خان و لشکریانش که خایف بود صیانت نماید او با پسران و متعلقان او از قلعه بیرون
آمده همراه او بدرگاه عالم پناه روند و درین اثنا خان ابدال بیگ گری با چند نفر از جماعت گری خود بیرون آمده ایشانرا
بخانهٔ الیاس خلیفه قراوغلو فرستادند که مهمان او باشند بعد از آن محمد بیگ برادر طویل و جلالیان پیر که در قلعه
بودند بیرون آمدند ایشانرا هر چند نفر بجائی سپردند که مهمان باشند بعد از آن محمد بیگ حسب الالتماس امیرخان که
بقلعه رفت امیرخان باتفاق پسر بزرگ خود آقا یاغش برادر و سایر ملازمان تا مدت سی کس نفر همه زره پوش با
شمشیر و تفنگ و یراق و اسلحهٔ جنگ از خانهٔ خود بیرون آمده محمد بیگ ملاقات نمودند و تا دویست کس دیگر در قلعه که آنجا بودند
محمد بیگ جمعی را تعیین کرد که محافظت اهل قلعه نموده متعرض خانهای اکراد نشوند و او را با آنجماعت بمنزل خود آورده خیمه و
آلاچیق علیحده جهة ایشان نصب کرد و کس نزد حسن خان و امرا فرستادند که حاضر شده با امیرخان ملاقات نمایند
که در هر باب آنچه مصلحت باشد بعمل آورند امرا اهمال نمودند و محمد بیگ با برادران خود نزد امیرخان در خانه نشسته بود و لوازم

سر زبانی کاهی می آوردند و طعام کشیده شد که حسن خان بحوالی خیمه محمد بیک رسیده کس فرستاده او را بیرون طلبید و از
و از نیامدن حسن خان بمجلس و بیرون رفتن محمد بیک اضطرابی در احوال آن جماعت پدید آمد و حسن خان محمد بیک را خطاب
کرد که عجب از عقل و دانش تو که با جماعتی که دل از جان برداشته اند اعتماد نموده با برادران در میان ایشان
نشسته صلاح در امنیت که این جماعت را از یکدیگر متفرق ساخته امیر خان را با پسرانش در خیمه نگاه دارید و رفقای او را
بامرای قزلباش بسپارید که بعد از عرض هر آنچه حکم شود عمل نمائیم محمد بیک بحسب الصلاح و کنکاش حسن خان عمل نموده امیر خان
و برادران رضا داده اما رفقا راضی نشده با امیر خان گفتند که آنرا خاطر جمع است که امرا بی رخصت شاه بقتل تو و پسران
تو جرات نمی نمایند اما کشتن ما را از نماز شده میگذارند و معهود میانه ما و شما این بود که بر سر یکدیگر کشته شویم تو همان حیات
را غنیمت شمرده از ما جدا میشوی ما جدا نمیشویم اگر باید کشته شد بر سر هم میشویم و جواب بیرون فرستاد و این آمد و
شد از منزل الیاس خلیفه آغاز شورش برخواست و چنین معلوم شد که وقتی خان ابدال کری بمنزل الیاس خلیفه
برده خود و در سپید و ملازمان او و از لوازم مهمانداری تواضعات رسمی قیام نموده شربت آورده در این اثنا
خلیفه مرد صوفی ساده لوح صاحب اخلاص بود با سه چهار رفیق از سینه خود میرسید بدان خرگاه در آمده با
رسمی نموده با ملازمان که در منزل بوده عتاب و خطاب آغاز می نماید که شمشیر و یراق حضرات را که در این شدت
کشودن نکرده اند خلاصی اشاره می نماید که یراق حضرات را کشوده مخفف سازند خان ابدال و رفقا خیال دیگر کرده فی الفور
از جای خود جسته شمشیرها کشیده در میان خرگاه دو سه زخم بر الیاس خلیفه زده و سه نفر از اقوام و ملازمان او که
بودند در میان خرگاه میزنند و غازیان قراد علو خبردار شده از بیرون شمشیرها کشیده بخرگاه در آمده الیاس خلیفه را
زخمدار و مقتول یافتند و با دو سه نفر از اقوام او خان ابدال را پاره پاره کردند این قضیه مصدق قول حسن خان شده اعتماد
از آن طایفه برخاست و لشکر قزلباش دست بشمشیرها کرده شروع در قتل مردم قلعه کرده این چند روز از قلعه
بیرون آمده بودند خواه کرد و خواه جلالی کردند تیغ بی امان سراق آغاز نهاد شورش و غوغای عظیم در گرفت امیر خان
و رفقای او نیز از جای خود حرکت کرده ملاحظه نمودند که لشکر قزلباش بر در خیمه و خرگاه احاطه کرده دور او را در میان
گرفته اند ایشان نیز سور احتیاط در خرگاه کرده شروع در تفنگ انداختن کردند چون کار بایشان بسیار تنگی آمد
خیمه و خرگاه را چند نفر از ایشان در خیمه و خرگاه تفنگ خورده مقتول گشتند ایشان شمشیرها
آخته بیرون آمده جنگ کنان بقتل رسیدند و لشکر قزلباش بنوعی دست بقتل و غارت اکراد در آوردند که
چند نفر از ایشان که کشته بود که بیرون آمده تماشائی شده بودند در این غوغا قتل و غارت یافتند بعد از
وقوع این حال جماعتی که در اندرون قلعه بر سر خانه امیر خان مانده بودند بی آب و توان شده رضا بقضا داده بمراد
واقعه پسران کوچک و عورات خانه امیر خان را بارگاه باز دو آورده و سایر اموال قلعه بغازیان تقسیم یافت
و حقیقت قتل امیر خان و فتح قلعه را در مدتی که اردوی گردون شکوه در پای قلعه کار در دل نشسته غازیان
بقتل عام اکراد مشغول بوده بخدمت اشرف عرض کرده مقرر شد که گنجعلی خان با جمعی از قشلاقیان چند روزی

در پای قلعه بوده بقیه لشکر با اردوی ظفر قرین ملحق گردند و امرای عظام در چمن قراچوق آمده بموکب همایون پیوستند ایالت
و دارائی الکاء ارومی بقباد خان برادر محمد بیک بیکدلی تفویض یافته و مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهت فقرا و رعایا قلعه
غازیان با شفقت شد و مقرر شد که از حدود ساروقورغان تا کار دول تا سلماس همگی امرا و حکام از سعی و صلاح او بیرون
نرفته در کار مصلحت او حاضر گردند و شاه عالیجاه با افشرده بتعمیر قلعه و آبادانی الکا پرداخت و گنجعلی خان
و لشکریان با اردوی همایون آمده بموکب معلی ملحق شدند ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب مراغه و قتل عام طایفه
مکریان طی سخن پرداز و عنوان جرائد اخبار و دیباچه حقایق آثار را به پیرایه ی ارقام عنبر فام تکلیل زینت داده
چنین حکایت دفتر آرایان انجمن روایت اند که طایفه سیده هند که عشیرت مکری از زمره ملازمان این دولت روزافزون
منسلک بوده در حدود کار دول مراغه و سلدوز در میان دو آب اقامت داشتند و در زمان شاه جنت مکان علیین
آشیان امارت و عشیرت مکری با میر بیک نامی متعلق بود بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان و اوان جلوس نواب
سکندر شأن سلطان محمد پادشاه و الد سلطان مراد فرمانفرمای روم نقض عهد نموده عالم آرمیده را بشورش در آورده
فتنه انگیزان شورش طلب سرحد را روز بازار گرم گشت امیر مذکور که سالها نمک پرورده این دودمان بود شیوه حرام نمکی
و عصیان و طغیان پیش گرفته شعار دولتخواهی رو پنهان ظهور آورد و بقتل و غارت ایل و الوسات ساکنین سلدوز و میان
دو آب و آن حدود اقدام مینمود و در سرای خاصه حضرت شاه جنت مکان که بخوبی مشهور عالم بود آمده جمعی کثیر از ایشان را
بقتل رسانیده الیشی را متصرف شده با حاکم مراغه که قزلباش بود نزاع نموده دقیقه از دقایق بی ادبی و قتل و غارت در باب
عورات و اطفال فرو گذاشت نکرد بعد از فوت امیر شیخ حیدر ولد او بوساطت بیگلربیگیان روم امارت یافته زیاده از
پدر مستقل گشت اما در زمان دولت سلطان محمد خان با جعفر پاشا که بیگلربیگی تبریز بود سرکشانه سلوک میکرد و چند مرتبه کس
خود را با عرایض بطریق آئین بخدمت اشرف فرستاده اظهار دولتخواهی نمود و در هنگامی که رایات همایون فال شاهی
و چتر ملکسای شاهنشاهی بتسخیر ممالک آذربایجان منعقد یافت شیخ حیدر بشرف آستان بوسی مشرف شده نوازش و
تربیت یافت و حضرت اعلی بزلات سابق طبقه مکری را بعفو و اغماض مقرون گردانیده الکای مراغه و توابع را که همواره
الکای یکی از امرای عالیقدر قزلباش بود باو مرحمت فرموده و او در پای قلعه ایروان چنانچه در طی آن احوال مذکور شد
در معرکه رومیان بقتل رسید و حضرت اعلی بمحض حق گذاری جای پدر و الکای مذکور بقباد خان پسر او که هنوز طفل بود
شفقت فرموده ایشان و سفیدان و اهل عشیرت مکری را بسمات عنایت و الطاف گردانیده بمتابعت او مامور ساخته امر
فرموده که تا بزرگ شدن او از سعی و صلاح والده او که از نیات قزلباش و عورت عاقله بود بیرون نروند و جهت
انتظام احوال قباد خان یک برادر شیخ حیدر را که امیرخان بیک نام داشت از میان ایل بیرون آورده در الکای
جاه و مقام و قبول شفقت کرده خان ابدال برادر دیگر شیخ حیدر که طالب امارت بود از تربیت پسر او که طفل خورد
سالی بود طریق عصیان و طغیان پیش گرفته جمعی از قبایل مکری را بر سر خود جمع کرده آثار خلاف ظهور میرسانید
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی لشکر بر سر او فرستادند و سلک جمعیت او را از هم گسیختند و با امیر خان

براو رست بر و چنانچه مذکور شد بادمی بود و بهمین ترتیب و الطاف شاهانه قباد خان استقلال یافته کل عشیرت کری
با و قرار گرفت اما جمعی سپه خیلان کری که مفسد خشار و طینت بودند که در بادیه خود سری نشو و نما یافته از طریق فرمانبرداری
کناره گرفته با طبقه قزلباش و ملازمان درگاه شاهی که در مراغه و آنحدود املاک داشتند سلوک ناهموار پیش گرفته بعضی
ارباب طغیان بضبط تمکین صاحبان املاک خود ممنوع شده قباد خان بر گوش ایشان رسیده و تغیر رسید از غایت جهل و خبث
باطن باغوای مفسدان کری رقم تملک بر کل ولایت مراغه کشیده با طبقه قزلباش سلوک ناهنجار پیش گرفت و آنچه
در خیال نافرمانی از و و مفسدان کری بظهور می آمد و خاطر مبارک اشرف غبار آلود میشد بمحض رافت جبلی و حق
گذاری شیخ حیدر بعفو و اغماض شاهانه می‌گذرانیدند تا آنکه بدسلوکی و نافرمانی ایشان از اعتدال گذرانیده چنانچه
مقرر شده بود که او بخدمت اعتماد الدوله رفته در تسخیر قلعه دمدم خدمات بتقدیم رساند از آن خدمت سر تخلف جسته
نرفت و چون دانست که در هنگام بهار رایات نصرت شعار بجهت انتظام آنطرف متوجه ییلاقات مراغه و آنحدود خواهد
شد بالضروره با چند نفر از ملازمان متوجه قراباغ شده بخدمت اشرف رسید چون خبث او و مفسدان کری در خاطر
انور رسوخ یافته بود بنابر حکمتهای عملی و نظام سلسله ظاهر روز بروز نوازش و التفات درباره او ظهور می آمد تا آنکه
رایات جلال متوجه ییلاق سهند گشته از آنجا بجد و مراغه نهضت واقع شد در آنجا ظهور پیوست که قباد خان و ریش
سفیدان کری بانوشته باز خواست ایلچی قراجوق افتاده که طلب خواهند داشت در مقام مکر و حیله در آمده ایلچیان
خوب ایلچی رایگان های دوروست میفرستند و یابونی چند در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلچی بمیان آید آنها
بنظر آرند و رفته رفته با سرداران روم و مخالفان این دولت بازگشت نموده اظهار هواخواهی مینموده اند و بارها
و بکرات امرا و حکام کرشیوه مذهب از آیین ظلم و ستمکاری سلوک نموده دود از نهاد مظلومان برآورده اند و از جور و تعدی
ایشان آه مظلومان بکره اثیر رسیده دست تعدی ایشان را از گریبان مظلومان کوتاه گردانیدن سبب حدوث
رسیده مجملا آتش قهر و غضب پادشاهی درباره آنطبقه بنوعی مشتعل گشت که جز بخون آن تیره بختان انطفا نمی
پذیرفت و دفع شر آن جرکیش نفاق اندیش که از مسلمانی جز نامی نداشتند بر ذمت همت خیر وانه در خاطر معدلت
آئین شاهانه لازم آمده چون موکب همایون نزال در قلعه کاودل که مسکن او بود رسید روزی با قریب صد و پنجاه نفر از
مردم معتبر خود متوجه اردو شد بوقت عصر بدولتخانه همایون نزدیک رسید چون بخلوتخانه بارگاه سده اشتباه رسید
با سه چهار نفر از اقربای خود داخل سراپرده شده و در وقت موزه کشیدن حسب الاشاره عالی غلامان خاصه
شریفه او را با چهار نفر در میان گرفته بکبر ایشان را بتیغ ریزه ریزه کردند و مجال حرکت دم زدن نداده و بنابر حکمت عملی
علی قلیخان ایشیک آقاسی باشی شاملو را حکم شده بود که در بیرون ایستاده آقایان و ملازمان او را بمجلس طلبد تا ایشان
چون داخل سراپرده شوند غلامان درگاه بقتل ایشان پرداخته و قتیلان را بعقب کوچه سراپرده کشیده از نظر
آیندگان پنهان باشند بنابرین هر کس حسب الامر داخل سراپرده میشدند بیاران ملحق گشته با جمعیتی نفر
از اعیان بدین قاعده بقتل آوردند سایر مردم از کمی هرکان شدند تا آنکه یکی از ایشان بمیان سراپرده درآمده

مشاهده نمود که چون بسیار ریخته شده و قباد خان و ریش سفیدان درین بارگاه کشته شده فریادی کرده دست بخنجر برده از غافلان بارگاه
معلی محب علی بیک تفنگچی شاملو را زخمی زده و دو سه نفر دیگر که همراه او بودند خود را بیرون کشیدند و غلامان و قورچیان در گرم
سراپرده ایشان را نیز بقتل آوردند بیرونیان خبردار شده بکنار اسبان خود دویده و بعضی بر اردو هجوم نمودند
خاصه گشته شدند و بعضی که سوار شده بودند در میان اردو مقتول شدند و حضرت اعلی بدولت و اقبال سوار شده بر سر قلعه
کاودل توجه فرمودند و لشکر قزلباش جوق جوق بقتل و غارت قبایل و عشایر کری مامور گشتند و باطراف و جوانب
رفتند و موکب معلی پاسی از شب گذشته بپای قلعه رسیده و هنوز این خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال داخل قلعه
شدند و هر کس را آنوقت بدست آمد بقتل رسید و علیقلی خان زاده بر سر قلعه دیگر که در آنحوالی بود فرستادند و او
نفر از مردم آنقلعه را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند و غازیان کینه خواه در برابر بارگاه آن بندیان را به راه
عدم فرستادند و بسیاری از آنطبقه را که می آوردند سیلداران بضرب بیل سر و مغز ایشان را بزیر گرز مسکوب میکردند
و چهل پنجاه نفر از آنجماعت که باتفاق امیرخان بیک برادر شیخ حیدر که کرد بود و او و اسفندیار بیک و جمعی باقی [illegible] بودند تیغ
ایشان مامور کرده و ایلغار کرده پیش از آنکه این خبر در آنجا انتشار یابد خود را رسانیده نقش وجود او را با اتباع و ازواجه
حیات بستر ده و حسین سلطان برادرزاده شیخ حیدر را جمعی در پای قلعه اروی بودند در آنجا بقتل رسانیدند مجملا قتل عام
طبقه اعظم تقدیر بر صفحه روزگار رشت هفت هشت روز که در پای قلعه کاودل بودند فوج فوج دیگر و گروه گروه را که
می آوردند معرض تیغ سیاست گشته بر احدی ابقا نمی شد و جمعی دیگر از ایل و ولایات اریاوی و غیر ذالک
کرده میان کری بوده بآنجماعت می آوردند بجرم آنکه در میان آنطایفه توقف نموده و در زمان تسلط رومیه بمیان [illegible]
بیاعره انه گشته میشدند و در آن چند روز از بام خون آشام لحظه از تیغ زدن و خون ریختن نمی آسود مجملا دود از دودمان
کری بر آمده اکثر مردان طعمه شمشیر آبدار و نسا و صبیان باسیری گرفتار شدند بعد از چند روز که فی الجمله شعله غضب پادشاهی
تسکین یافت شیر بیک نامی از آنجماعت را که با حضرت اعلی دم از اخلاص و دولتخواهی میزد و معصوم بیک برادرش در
سلک ایشیک آقاسیان درگاه معلی انتظام داشت مورد نوازشات شاهانه فرموده حکم کردند که هر کس از جماعه کری بر سر او جمع شود
از قتل و غارت ایمن بوده باشد قلیلی از بقیة السیف کری بر سر او جمع شدند و بعد از آن از کاودل بچمن قراجوق تشریف
برده چند روز اوقات خجسته ساعات بدین السیان ایلچی قراجوق صرف شده و الکای مراغه را با آقا سلطان مقدم
تفویض یافت **ذکر سوانح قضایای آخر اسکندر سلطان بدرگاه جهان پناه آمده** شار الیه از امرای
اکراد و عشیرت یاناست در زمان رونق شاهی سپهی اختیار نموده با یک پسر بدرگاه معلی شاهی آمده چند سال
یکه سوار ملازم موکب همایون می بود بعد از فتح قلعه ایروان الکاء بانه را که از توابع مراغه است باو شفقت فرمودند
چنانچه شیوه نفاق و بدنهادی اکراد است آثار عصیان و طغیان از و بظهور آمده از ملازمت همایون تقاعد ورزید
دیگر باره و بیاید و خاطر مبارک اشرف از اطوار ناپسند او منحرف گشته تنبیه و تادیب او مکنون خاطر انور
شده بود در نوقت که آتش غضب پادشاهانه درباره طبقه اکراد شعله افروز بود شار الیه را با تیغ و کفن بدرگاه

سعی آورده شرف ملازمت دریافت با وجود آنکه وزیر شاه او از آنکه دو متضمن چنین مصلحت دولت بود حضرت اعلی از جرأت
چنین آمدن تعجب فرموده بلفظ گهربار فرمودند که احوال ناشناسیست که از تو بظهور آمده مستحق قتل و سیاست شده و تو از
گذاشتن نتیجه مفاسد عظیم است اما چون خود آمده در مرتبه از سیاست تو گذشتیم و بخلعت شاهانه سرافراز فرموده
رخصت معاودت دادند که اگر من بعد خلاف دولتخواهی از تو بظهور رسد آماده سیاست باشد که عنقریب شعله غضب
شاهانه خرمن حیات او را سوخته جاودانی خواهد رفت مشارالیه در غایت خوف داشت روانه شده و از واهمه که بر او
غلبه کرده بود دیگر آرزوی آمدن نکرد و عاقبت بکفران نعمت گرفتار گشت دیگر از سوانح اقبال آنکه
سلطنت پناه ولیمحمد خان فرمانفرمای توران و ترکستان شاه محمد میرزا از خوارزم برسم رسالت
و استحکام قواعد دوستی و صداقت بپایه سریر اعلی شاهی فرستاد از آثار یکی که دین محمد خان برادر
بزرگتر او در هرات با بندگان حضرت اعلی مصاف کرده از معرکه زخمدار بیرون رفته جام عقبات نوشید و باقی خان
برادرش در ماوراءالنهر و ترکستان برتبه بلند سلطنت و فرمانروایی فایز گردید و آن سلسله با این دودمان قدیم الایام
عداوت می ورزیدند تا آنکه در سنه پارس ئیل احدی و عشر و الف بنوعی که سمت گزارش یافت سفر بلخ اتفاق افتاد
و ساحت آن ولایات بجاروب نهب و غارت رفته شد و بعد از آنکه باقی خان باجل طبیعی از هم گذشت و سلطنت ماوراءالنهر
و ترکستان بولی محمد خان برادر کوچکتر او قرار گرفت در سنه توی ئیل خمس و عشر و الف که جهانگیر خان بن [illegible]
و یار محمد میرزا در معرکه بقتل رسید و جهانگیر منهزم به سیستان آمد و حضرت اعلی در یساق شیروان بودند ولی محمد خان
پای از دایره ادب بیرون نهاده لشکر عظیم بتاخت خراسان فرستاده بنوعی که مرقوم کلک بیان گردید لشکرهای او
کاری نساخته خایب و خاسر باز گردیدند ولی محمد خان از این حرکت پشیمان گشته اراده نمود که با اولیای دولت قاهره
خصوصیت و دوستی ورزد کسان خود را نزد بیگلربیگیان عظام خراسان فرستاده ابواب آشنایی مفتوح ساخت
و نسبت بحضرت اعلی اظهار اخلاص و هواخواهی نمود و امرای عظام خراسان حقیقت حال بپایه سریر اعلی عرض نمودند
و حضرت اعلی با مشارالیه در مقام الفت و اتحاد در آمده نامه محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا علی بیک یوزباشی ترکمان
فرستادند ولی محمد خان بنوید عاطفت و اشفاق شاهی مسرور و مباهی گشته شاه میرزای قراتکچی را که از مقربان بساط
دولت او بود بنوعی که مرقوم گردید برسم رسالت بخدمت اشرف فرستاده تحف و هدایای لایقه ارسال نمود
حسب الامر اشرف همگی امرا و ارکان دولت در الکای قراچه داغ ایلچی مذکور را طوی داده تکلفات دوستانه بظهور
می آوردند و هر روز در منزل یکی از مقربان والا عزت بر او بود دیگر از سوانح اقبال آمدن خلف السلاطین
لوارصاب خان ولد کرکین خان [illegible] خانست لوارصاب خان در خیال آستانه بود که با والده خود و دی
خال روانه درگاه معلی گردید حسب الامر اعلی محمد امین بیک برادر فدوی الالقاب خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان بمراسم
استقبال قیام نموده منزل بمنزل علوفه و اخراجات داده معزز و محترم بپایه سریر اعلی رسانید و در چمن سعادت
آستان بوسی دریافته بانواع نوازشات و اصطناعات خسروانه اختصاص یافتند از جمله ولایت تفلیس را

که از بلاد

که از بلاد مشهور گرجستان است و قلعه آن از غایت رفعت و اعتلا محاذی آسمان و الکاء موروثی او بود که بتصرف
رومیه در آمده بود و قریب سی سال در تصرف رومیان مانده بود و در یونت ئیل خمس و عشر و الف چنانچه در طی سوانح
آن سال سمت تحریر یافته به نیروی اقبال بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده تا حال محمد سلطان شمس الدینلو بحکم
قضا جریان بحراست آن قیام داشت در آن سال در حقوق ادای دولتخواهی همایون استحقاق حق فرموده الکا را بلوارصاب
خان [illegible] او عنایت فرموده مشارالیه جوان نیکو منظر خوش صورت با صباحت در سن [illegible] سالگی بود که شرف
ملازمت اشرف سربلندی یافت و آن شهسوار با والده اش ملازمت موکب همایون مینمود و فی الحق از لطافت هوای
آن ولایات اکثر سلاطین زادهای گرجستان بل عموم مردم آنجا از ذکور و اناث بلطافت چهره و نضارت رخ زیاده حسن و جمال
دارا [illegible] خط و خال بر طوایف انسان رجحان دارند همه چون خورشیدان یوسف لقا که انوار موسوی چون ید بیضا
از ناصیه احوالشان هویداست و اعجاز عیسوی از حسن کردار و لطف گفتارشان هویداست هرچند کیش ترسائی
در آن ولایات شیوع دارد و از دین بیگانه اند اما حسن صورت آن مکان تر دامن را بر اقالیم عالم ترجیح میتوان نهاد
و زبان حال نظارگیان انجمن خوبی در لطافت آن سرزمین اینمقال ادا مینماید شعر هر لحظه یکی عیسی از پرده برون آید گویی مریم
که با داری کوی یکجا باشد دیگر از وقایع این ایام آنکه خیر الدین چاوش که در سال گذشته از روم همراه محمد بیک روملو
بجهت گفتگوی صلح آمده بود رخصت انصراف یافته مشمول انواع تفقدات و نوازشات روانه شد حسب الالتماس مراد پاشا
در مرتبه ثانی محمد بیک مذکور را که مرد سنجیده صلاح اندیش زبان دان بخدمت پادشاه والاجاه روم فرستاده نامه محبت آمیز
دوستانه در قلم آورده اظهار فرموده که هرگاه از آنطرف طریقه محبت و دوستی مسلوک بوده باشد از اینجانب جز طریقه
وفاق و جنس اتفاق امری بظهور نخواهد رسید و محمد بیک را مرخص ساختند که بدستور زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان
قواعد مصالحه را استحکام داده مشارالیه به تبریز رفته بمرافقت چاوش مذبور از راه وان در دیاربکر روانه شدند
دیگر لشکر فرستادن سردار [illegible] بتاخت ولایات ارض روم و تخریب بعض قری و بوم و قصبا
و سانحه آمدن مراد پاشا بظهور پیوست دیگری از سوانح اقبال خبر آمدن سردار
روم است چون [illegible] امیر گونه خان را به این امر مأمور فرموده که از ایروان تا ارض روم که ده روزه راه و محل عبور لشکر روم
[illegible] تمامی محصولات آن ولایات که رسیده با آتش قهر سوخته تا غله قلیلی نخواهند برد بندگان حضرت اعلی
از قراچوق حدود مراغه با جمعی مخصوصان متوجه تبریز شدند امرای عظام و عساکر منصوره را امر فرمودند که بقراچمن رفته
سان عساکر نصرت نشان قیام نمایند که چون زمستان نزدیک شده دیگر احتمال آمدن لشکر روم نمی رود بعد از سان بجانب
عراق معاودت شود و امرای عظام حسب الفرموده عمل نموده بعد از اتمام سان کوچ بجانب عراق شده بوده که آوازه
آمدن سردار شیوع یافت حسب الامر اعلی معاودت بجانب تبریز واقع شده امرا و عساکر را بجانب [illegible] فرستاد
که در آنجا توقف داشت که چاوش مذکور رسید دیگر از سوانح ابتدای طغیان [illegible] احمد
کیفیت این سرگذشت آنکه این طایفه عالی اساس در الکای [illegible] من اعمال قراجه داغ برفراز قله کوهی برفیع آسمان همدوش

قهقهه

واقع شده از سنگ یکپارچه ساکنان آن با سکنهٔ افلاک دمساز و با سیارات شب و روز دمساز فلک ثوابت همراز از دوگانه
قلعه که دامن آن کوه است تا فراز جبل سنگ است راه صعودش سراپا بالا در غایت تنگی که عبور یک سوار از آنجا در کمال دشواری است
که تسخیر قلعگی آن نمی تواند شد و در زمان شاه جنت مکان که چند مرتبه از آمدن سلطان سلیمان خواندگار روم دار ادبار مال
بود بنا بر استحکام قلعه خزاین پادشاهی بآنجا نقل شده بود و اسماعیل میرزا و القاص میرزا و سام میرزا اولاد آن حضرت
بر در آن قلعه محبوس بودند و هیچ پادشاه ذی شوکت کند همت بر نگرهٔ تسخیر آن قلعه عالی بنیان نینداخته و آرزوی گرفتن آن
در مخیلهٔ هیچیک از سلاطین کشورگیر صورت نبسته همیشه یکی از امرای عظام که محل اعتماد بوده اند بامارت قلعه و کوتوالی آن
قیام می نموده اند درین هنگام کوتوالی آن قلعه بالیاس خلیفهٔ قراداغلو حاکم قراجه داغ که از جملهٔ صوفیان صادق العقیدهٔ آن
خاندان و سر حلقهٔ ارباب عقیدت و محل اعتماد بود تعلق داشت و چون مشار الیه خود با لشکر قراجه داغ بر رفاقت
اعتماد الدوله بتسخیر قلعهٔ اروی مامور گشته بود و در آنجا بخدمات قیام داشت منظر بیک نامی از طایفهٔ قراداغلو
که محل اعتماد او بود به نیابت او کوتوالی میکرد چند نفر از رومیان اکراد که در معارک گرفتار شده بودند مغتنم اخبار
مصطفی پاشا و احمد پاشا و کور حسن و دو پسر غازی خان کرد و شاهعلی بیک ولد خالد بیک و محمد بیک الله قوچی بیک
عمزادهٔ ایشان درین قلعه محبوس بودند با یکدیگر اتفاق نموده پنج شش نفر دیگر از مردم ترک که از جماعت ایشان بودند که در
آنجا بودند از جملهٔ برادر حسن خان افشار حاکم سابق کوه گیلویه را طوعاً و کرهاً با خود متفق ساخته تمامی ایشان که هفت نفر
بودند سر از جیب عصیان برآورده غافل بر سر کوتوال که چنین امری هرگز در مخیلهٔ اش نگذشته بود رفته او را بقتل
آوردند و اسلحه و تفنگ و یراق ایشان را متصرف شده و اقوام و ملازمان الیاس خلیفه که از جمعیتی خبر یافتند بر در قلعه
جمعیت نموده هر چند سعی نمودند که دفع این حادثه بلطایف الحیل توانند کرد صورت نبست بالضروره حقیقت را بعرض
اشرف عرض کردند و در آنوقت که خبر آمدن مراد پاشا سردار عساکر روم در آذربایجان شیوع یافت این قضیه از لوازم
و بیم آن می نمود احتمال مفاسد عظیم داشت و خبر برفق و ملایمت آن جماعت را از این جسارت و دلیری باز آوردن خلاصی نبود
رومیان که مرتکب این امر شده بودند بموعظه و نصیحت بر اطاعت در نمی آوردند و در اول حال مطلب ایشان آن بود که
شاید فرجه یافته خود را از آن قید و حبس نجات داده بطرفی بیرون توانند رفت چون راه بیرون رفتن مسدود یافتند
و آوازهٔ سردار آمدن تبریز بایشان رسیده بود با خود قرار محاربه و قلعه داری دادند تا دو ماه خود را و قلعه را محافظت کردند
بهیچ وجه تن بایلی نمیدادند تا آنکه آمدن سردار متحقق گشته که کوتوالی الکای قزلباش رسید حضرت اعلی خواجه مقصود علی
از مردم کوه گیلویه و شرف مطبخ معموره است و سابقاً از نویسندهای حسن خان افشار بوده با پسران و برادران او
کمال رابطه و آشنائی داشت بقلعه فرستاده رقم استمالت به پسران و برادران حسن خان نوشته تقصیر سابق
و لاحق ایشان را بعفو و اغماض مقرون گردانیده نوید عاطفت دادند و خواجه مذکور پای قلعه رفته حقیقت آمدن ایشان
اعلام کرد چون کلید قلعه را رومیان داشتند ایشان خواجه مقصود علی را بریسمان بالا کشیده و ایشان را بمواطف شاهانه
امیدوار ساخته مژدهٔ امن و امان و نوید لطف و احسان داد پسران و برادران حسن خان چون صوفی زادهٔ قدیم و

پروردهٔ این دودمان بودند مطیع و منقاد گشته در مدافعهٔ رومیان چاره جوی گشتند و جماعه رومیه از این حال خبردار گشته
منازعه آغاز نهادند و فیما بین بعد از قیل و قال بسیار هم بجدال و قتال انجامید و چند نفر دیگر اظهار شاهی سیونی کرده
از جانبین دست بآلت قتال برده با یکدیگر لحظهٔ زد و خورد کردند رومیان و اکراد که هفت هشت نفر بودند دل بر
مرگ نهاده مردانه میکوشیدند آخر الامر شاهی سیونان هجوم کرده به نیروی اقبال شاهی بر رومیان و اکراد غالب
آمده همگی را بجزای اعمال رسانیدند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و آن فتنه تسکین یافت و خواجه
مقصود علی با پسران و برادران حسن خان بدرگاه معلی آمده خدمت او مستحسن افتاده در سلک قورچیان عظام
انتظام یافتند و مورد شفقت و مرحمت گشتند و نواب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی بجهة حسن عقیدت و حقوق خدمات
الیاس خلیفه و جانسپاری او که در پای قلعهٔ اروی جرست اکراد بقتل رسیده بود این خطای عظیم را که از بی
پروائی ملازمان و سوء تدبیر او بظهور آمده بود بمروت شاهانه بعفو و اغماض مقرون گردانیده او از ان سلسله گذرانیده
و برهان الدین خلیفه ولد الیاس خلیفه بجای والد بسمت خلافت موسوم گردانیده در سلک خلفای قراداغ انتظام
دادند و امارت قراجه داغ را بمقصود سلطان قوم او عنایت فرمودند و حراست و کوتوالی قلعهٔ مبارکهٔ قهقهه بیستور
بر ان سلسله تفویض یافت ذکر لشکرکشیدن مراد پاشا وزیر اعظم سردار روم با ذربایجان و رسیدن
بدار السلطنه تبریز و بی نیل مقصود باز گشتن سابقاً مذکور شد که مراد پاشا
وزیر اعظم سلطان احمد خان پادشاه روم سردار نموده بر فتنه قزلباش مامور ساخت و صلاح و فساد این امر را منوط
برای او گردانید و چون مشار الیه مردی روزگار دیده کار آزموده بود با طایفه قزلباش چنانچه در صحیفهٔ اول این دفتر نگارش
کلک گشته بود از کردیه جنگ کرده از ته کار خبردار داشت از وفور خرد انتهای صلح را به از جنگ دانسته گفتگوی صلح بمیان
آورد و خواست که میانهٔ پادشاهان حوزهٔ اسلام قواعد مصالحه را استحکام دهد و این نام نیک از آن وزیر صلاح اندیش
بر صفحهٔ روزگار ماند لهذا خیر الدین چاوش را بنوعی که رقم نگارش یافت همراه محمد بیک بجهة استمزاج و استعلام
رضای خاطر اشرف اعلی شاهی ظل اللهی فرستاده بود و خود از اسلامبول بیرون آمده در اسکودار توقف نموده بکار
سازی سفر مشغول بود تا از ارض روم رسیده امدن لشکر قزلباش را بارض روم اخبار نموده و او عساکر مرز و بوم را
که بموافقت او مامور بودند جمع آورده کوچ بر کوچ روانه شده و در راه خیر الدین چاوش و محمد بیک ایلچی رسیده
چنانچه در فوق به تحریر پیوست ایشان را مصحوب خود گردانیده بجانب آذربایجان در حرکت آمد و از عمده و فارس یکی از
چاوشان معتبر را با صحیفهٔ مخلصانه بخدمت اشرف فرستاده اعلام نموده بود که غرض اصلی از این نهضت قرار و مدار
امر مصالحه است و چون حضرت خواندگار صلاح و فساد این امر را منوط برای این دولتخواه گردانیده و یکجهتی برای
معروف است که بوساطت خیر اندیشان طرفین و سعی این خیرخواه امر مصالحه فیما بین صورت وقوع یابد و ایلچی را بجهة آن
نگاه داشت که بعد از تمهید مقدمات صلح و قرار و مداری که فیما بین واقع شود او را همراه خود بخدمت حضرت خواندگار
برم و هر گاه ایلچی رای آن کشف و هرگاه ایلچی بخدمت پادشاه رفتن مناسب نبود و چاوش مذکور در دار السلطنه تبریز برسید او را

دعوی بساط والا نور بساط بوسی و مجالست مجلس بهشت آیین معزز گشته بنوازشات پادشاهانه اختصاص یافت
و جواب مکتوب مراد پاشای سردار بمضمون نوشته شد که چون آن دستور اعظم خبر از نیتی نموده گفتگوی صلح بمیان
آورده ما نیز بجهة رفاهیت مسلمانان و امنیت و استراحت عالمیان رضا بان داده ایم و محمد بیگ را با نامه صلح آمیز فرستاده
سخن همانست که یاد گفته ایم اگر از آنطرف مصالحه که فیما بین سلطان سلیمان و شاه جنت مکان واقع شده و از جانبین
بتلفظ ایمان تاکید یافته بود راضی اند ما نیز از خصومت و نزاع گذشته صلح می نماییم و الا آنچه در مشیت الهی بوده باشد بظهور
خواهد آمد و اشعاری که درباب تحفه فرستادن نموده بود چون هنوز امر مصالحه قراری نیافته در اثنای خصومت و نزاع
تحفه فرستادن مناسب وقت نبود و ملکه لایق نمی نمود الحال که دستور اعظم پای در میدان مصالحه نهاده و صلاح در
تحفه فرستادن دیده نخواستیم که رد مصلحت آن نماییم یک شامه عنبر اشهب بوزن یکصد و هشتاد مثقال که زرگران
نادره کار ظرف مشبک که از هفت من طلا بفنون غریبه تعبیه کرده اند حضرت پادشاه عالیجاه سلیم شاه فرمانفرمای
کشور هندوستان برسم تحفه فرستاده و الحق اینقدر عنبر خام آنهم یکپارچه کمتر اتفاق افتاده و در خزاین سلاطین
کشورگشا یافت شده بجهة خالی نبودن مکتوب بخدمت پادشاه ذی جاه روم فرستادیم که اگر از انجانب نیز راه محبت
استحکام رود امر صلح بر وجهی که مرقوم گشته صورت یابد و ابواب الفت و آشنایی که مسدود است مفتوح گردد بعد الیوم
ایلچیان و فرستادن از تحف و هدایا لابته خالی نخواهد بود و چاوش را از تبریز روانه فرمودند اما چون سپهسالار
بحدود فارس رسید عنان از راه ایروان پیچیده از راه چالدران روانه شد و همچنین کرالی خوی که آمد [illegible]
قلعه خوی گذشته بطرف سلماس که سمت راه تبریز است روآورد و این نسبت مصلحتی بود که با جنود قزلباش جدا
محاربه واقع شود و شکست یابد القصه چون آمدن او از راه سلماس بطریق محقق گشت و چنین بسرعت [illegible]
منافی مقدمات صلح میمون و امرای عظام و عساکر منصور را که در مرند اقامت داشتند به تبریز طلب فرموده و کس بجهت احضار
محمد خان زیاد اغلی و امرای قراباغ و لشکر نخجوان بسعد فرستاده که قلاع را بمعتمدان کاردیده سپرده بموکب همایون بپیوندند
و چند روز جنگ تاخیر انداختند که چون سردار به تبریز رسید و کیفیت و کمیت لشکر روم و ضعف و قوت ایشان
مشخص شود و مکنون خاطر سردار بظهور آید و آنچه مصلحت وقت باشد بعمل آید لهذا احکام ضروریات داده کس بر سر [illegible]
فرستاده که رعایای مواضع قریبه را کوچانیده اصلا غله در آنحال نگذارند و رعایای مواضع نزدیک غله خود را نقل
بار قلعه نموده قیمت واقعی از سرکار دیوان بازیافت نمایند و تمامی غازیان ترکمان تکلو و خواه قورچیان عظام را
مقرر داشتند که برفاقت پیربوداق خان در قلعه تبریز توقف نموده لوازم قلعه داری بتقدیم نمایند و جمعی از تفنگچیان رکاب
اشرف نیز بدانخدمت مامور شدند و چون عمارات نقش غازیان تبریز که ساخته و پرداخته همت پادشاه مرحوم
سلطان غازان است و مدارس و خوانق بر دور آن ساخته شده و گنبدی که مرقد آن پادشاه مرحوم است در رفعت
و بلندی مشهور عالم و از غایت ارتفاع باکنگره [illegible] برابری میکند جای محکمیست بلاحظ آنکه مبادا رومیه
آن را قلعه خود کرده و انداخته ویران کرده [illegible] آن بسهولت دست نه دهد بانجا نیز [illegible] کشیده و فوجی از

تفنگچیان اعتمادی موکب همایون را بمحافظت آن تعیین فرمودند و چون سپهدار [illegible] بتبریز آمد لشکر شهر را باطراف
و جوانب فرستاده شهر را از رعیت و آذوقه خالی کردند و لشکر همایون از قلعه تبریز کوچ کرده در عقب کوه سرخاب
کنار رود خانه آجی محل اقامت اختیار فرموده در این اثنا ایلچی دیگر از جانب سپهدار و علی پاشا داماد او که بیگلربیگی
اروم ایلی بود رسیده عرایضی که بخدمت اشرف و کتابات امرا و ارکان دولت شاهی که نوشته بودند رسانیدند
خلاصه عبارت آنکه غرض اصلی از آمدن آنست که در قرب جوار بشرف تمهید مقدمات صلح که بر چه نهج خواهد شد
نموده و جنگ و جدال با لشکر قزلباش در خاطر نیست و دلیل بر صدق این دعوی آنکه از سرحد ارض روم تا تبریز
متعرض هیچ قلعه نشدیم و [illegible] از لشکر روم باحدی از رعایا نرسیده و صلاح دیده بودند که ایلچی اینطرف دیگر تعیین شده
با تحف و هدایای لایقه فرستاده شود و ایلچی خود سفارش نموده بودند که چون ما در مقام جنگ و جدال نیستیم از حضرت
اعلی نیز التماس نماید که لشکر قزلباش را از جنگ و جدال منع نماید حضرت اعلی جواب مکتوب بر نهج سابق نوشته
اعلام نمودند که سخن همینست و محمد بیگ را که فرستاده ایم از معتبران قزلباش است و محل اعتماد و ثباتست اگر حضرت خواندگار
بمصالحه نوعی که مکرر اظهار و اعلام شده قایلست ما نیز رضا بان داده ایم و الا از جانبین آنچه خدا خواسته باشد چنان
خواهد شد و سفارشی که درباب ضبط لشکر قزلباش [illegible] آن حیثیت که بی امر و اشاره همایون اسلحه نتوانند پوشید
چه جای جنگ و جدال است اما جمعی از امرا و عساکر را بجهة ضبط صیانت محروسه رعایای اطراف و جوانب تعیین نموده ایم
که لشکر [illegible] که بنهب و یغما و دست آوردن ذخیره بمواضع میروند بالضروره جنگ واقع خواهد شد هرگاه ایشان اراده
جنگ ندارند و مردم خود را منع نموده نگذارند که از اردو بیرون روند و آنچه از باب تحف و هدایا نوشته اند انشاء الله
تعالی مصالحه اتفاق افتد و خصومت و نزاع بمحبت و دوستی انجامد آنچه لایق و شایسته طرفین باشد بعمل خواهد آمد
چون رعایای بعضی مواضع تبریز که در میان کوه جانب دست چپ رومیه واقع است هنوز کوچ نکرده بودند حسین خان
استاجلو حاکم همدان را با قشون خود و جمعی از عساکر و تفنگچیان جغتای و خراسانی بسرکردگی مهدیقلی بیک جغتای امیر
آخوربانی تعیین فرمودند که در آنجا بوده اگر رومیه دست درازی کنند بمواضع و محال میان کوه مانع گردند و همچنین
علیقلی خان و امامقلی خان ولد الله وردی خان را با بعضی از امرا و عساکر بموضع دست راست رومیه که طرف خسروشاه
و اجکوالی باشد فرستادند که در کمین کاهها بوده هر کس از رومیه بنهب و غارت مواضع از اردوی خود بیرون آید
بدفع او قیام نمایند و سپهدار در روز بیست و چهارم شهر شعبان المعظم بکنار رود خانه اجی کنار شهر آمده در آنطرف
نزول کرد و امرای نخجوان سعد و قراباغ و بسیاری عساکر منصور از اطراف و جوانب بموکب همایون پیوسته در اندک
روزی ایلخانان لشکری در معسکر همایون پدید آمد که هامون و کوه از حمل آن بستوه آمده در خیمه در اردوی همایون
نایاب بود و رومیه بجهة علیق اسبان فوج فوج و گروه گروه بمواضع پراکنده میشدند و میان ایشان لشکر قزلباش
که بمحافظت آنمحال مامور بودند محاربات روی میداد و همه روزه سر زنده و اختر [illegible] می آوردند و سردار
که مرد عاقل روزگار دیده و عاقبت اندیش بود از جمعیت لشکر قزلباش و آسودگی اسبان و وسعت آذوقه باستحکام

بتبریز خبر یافته با خود قرار مقابله با حضرت اعلی و جنود قزلباش نتوانست داد و به محاصره قلعه تبریز نیز نتوانست پرداخت
از راه حیله و تواضع پیش آمده خواست که آن لشکر را ما را غافلانه از چنگال شیران بیشه هیجا رهانیده قبلات بیرون
برد و بجهت رفع طعن لعنت خود را بهمین تسلی داد که به تبریز آمده چون قاسم کوئی قریب شده و وقت محاصره قلعه تنگ
شده بود بالضروره بازگشت اما دغدغه عظیم داشت که در هنگام ارتحال سپاه امیران جنود اقبال عنان عزیمت
اندیشه را از طریق مصالحه پیچیده مضمار جنگ و جدال اعطاف دهد دیگر باره علی آقا نام شخصی از طبقه رومیان از روم بایلچی
از جانب علی پاشا برسالت بخدمت اشرف ارکان دولت قاهره فرستاده اظهار نموده بود که چون که حضرت خواندگار
این دودمان دولتخواه را در این امر وکیل نموده ملتمس آنست که حضرت شاه والاجاه نیز مرخص فرمودن سازد که مصلحت طرفین
مصالحه را استحکام دهد و محمد بیگ نیز عرضه داشتی نوشته بود که مطلب مراد پاشا ازین حکایت آنست که در تعیین
امور سنور و سرحد و دیگر مقدمات از نواب اشرف مرخص باشد و حضرت اعلی فرموده که سخن مردان یکیست چون
دستور اعظم اراده نموده که دولتمندی نموده خصومت نزاع طرفین بالخصوص دوستی مبدل سازد و از جانبین
نعم الوکیل بوده رعایت ناموس هر دو طرف کرده بنوعی که مکرر نوشته ایم قرار صلح دهد و ایلچی را رخصت داده در
چهار روز که سپهدار در کنار رودخانه آجی حریم شهر و قلعه اقامت داشت اصلا متوجه شهر و قلعه نشده نه دواز
سپاهیان هر کس بجهة علیق اسبان بیرون میرفت بدست قزلباش بقتل و گرفتار میگشت ناچار چند نفر از
پاشایان و چریکیان را با طبل و علم و یراق جنگ با طایفه ات اعلانی همراه کرده بطلب ذخیره میفرستادند
و نوبت اول جمعی که بطرف دست راست رومیان کرخه و شاه و آلکز رفته بودند چون یکروز قریب یکمیل از
اردو بیرون آمدند علیقلی خان و امام قلیخان و غازیان که بر افغت ایشان رفته بودند از کمینگاه بیرون آمده بر سر ایشان
تاختند و رومیان تاب صدمه لشکر قزلباش نیاورده منهزم گشتند و بجانب اردوی خود معاودت نمودند و غازیان تا کنار
رودخانه تعاقب نمودند و جمعی کثیر طعمه شمشیر و برخی اسیر و دستگیر گشتند و اسب و استر بسیار و غنایم بیشمار بدست
جیوش منصوره قزلباش درآمد و دو چیلاپاشای سرکرده که در میان رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور
و اعتماد و استظهار رومیان بود سپهدار فوجی از عثمانی کرده با اسب الاغ بسیار بمواضع سبت جب
میان کوه فرستادند و چیلا پاشا دلیری کرده میان دره ها و کوهها و جاهای خطرناک درآمده ذخایر بدست آورده
در حین مراجعت حسین خان بارفقا و تفنگچیان پیش راه او را گرفته بمقابله او درآمدند حسین خان با قشون او
مقدمة الجیش او درآویخته از پیش برداشت مهدیقلی بیگ و تفنگچیان خود را برطبل زدند فتیله های ایشان آتش
حرب افروخته گشت چیلا پاشا از غرور جلادت و شجاعتی که داشت مغرور گردیده بنفس خود آغاز محاربه نهاد چون
پیمانه حیاتش لبریز شده بود بدست یکی از تفنگچیان بقتل آمد و رومیه شکست خورده روی بانهزام آوردند و سر
چیلا پاشا با سرهای مقتولان و گرفتاران و اسب و استرها و یراق و سلاح بنظر اشرف درآوردند چون خبر
کشته شدن چیلا پاشا و انهزام لشکر رومی باردوی سپهدار رسید سراسیمگی عظیم در میان ایشان بهم رسیده

بکرکوچ کردن چاره دیگر نه دیده هنوز اهالی ایشان که مرتبه سیم فرستاده بودند بدیشان نرسیده بود که کلمه الصلح خیر بر زبان
آورده در روز پنجم [illegible] کوهشه و از حوالی شهر کوچ کرده در کمال پریشانی و اضطرار مراجعت نمودند جمیع امرای عظام
در اثر تعقیب ایشان قزلباش هجوم نموده مصلحت در آن دیدند که چون آمدن رومیه نیز باعث خرابی مملکت و انواع
و پریشانی سپاهی و رعیت گردید حالا بهیات اجتماعی تعاقب ایشان نموده در هر جا مصلحت باشد صفوف قتال
آراسته بنیروی اقبال همایون استیصال آن طبقه بر وجه احسن سازند لطف الهی و اقبال شاهی که بکرات دیده و آزموده ایم
مستعد میدانیم مکر رومیه را با وجود کثرت و بسیاری لشکر با این اضطرار و پریشانی زبونی اسباب طاقت مقاومت با
کوکبه اقبال شاهی نیست و هرگاه این لشکر را بتوفیق کردگار نابود کردانیم معلوم نیست که تا دو سال دیگر رومیه را
چنین جمعیتی دست دهد حضرت اعلی فرمودند که هرچند طبقه رومیه بمکر و حیله مشهورند اما چون مراد پاشا از ابتدا تا انتها
گفتگوی صلح را بخوبی بمیان آورده در الفت و آشنائی زده و از جنگ و جدال کناره جسته با تزویر بسلسله ظاهر او
خبث باطن ایشان ملاحظت پوشیده رضا بمصالحه داده ایم حال بنابر آنچه گفته و نوشته ایم جایز نمیداریم و دیگر ماه
مبارک رمضان که از اشهر حرام است در آمده و هرگاه قدم در میدان محاربه نهیم و این دو لشکر عظیم با یکدیگر قتال و جدال
آغاز نمایند پیداست که خون چندین هزار قایل الکلمتین از جانبین ریخته خواهد شد و نمیخواهیم که در این ماه مبارک که
محاربه حرام است آلوده وبال این همه محاربه و خونریزی گردیم و الحق بمروت و فتوتی که از اجداد عالیمقدار میراث
دارند پیش آمده تجویز محاربه و خونریزی نفرمودند اما بملاحظه آنکه مبادا در هنگام مراجعت آسیبی از ایشان بقلعه
خوی رسد حاکم خوی رخصت داده با بعضی از تفنگچیان بقلعه فرستادند و رایات نصرت آیات نیز با طسوج چند کوچ با
ایشان فرمودند اما لشکریان را منع فرمودند و حکم کردند که احدی بعزم استرداد و اخذ غنیمت متعرض رومیه نگردد و بیغ
مردم مجهول فوج فوج در سه کوچ بحوالی اردوی رومیان رسیده سر و زنده و اخترها می آوردند و مراد پاشا در وقت
بازگشتن سه چهار نفری از مردم مجهول را که در بین آمدن و رفتن بدست رومیه گرفتار شده بودند خلعت داده بکس خود
دمکیفر ملازم محمد بیگ باز فرستاده بود و بتجدید معامله صلح را اقرار نموده پیغام کرده بود که نواب اشرف از آمدن و
رفتن بیباری بخاطر نرسانند که این جسارت بجهة التفات جرات بعضی از مردم روم که رشته پادشاه کوتت وفاداری و
و عاقبت کوتاهی حوادث روزگار نکرده بودند اتفاق افتاده و ان شاء الله تعالی من بعد قضیه صلح بموافق خاطر اشرف
صورت خواهد یافت حضرت اعلی نیز قریب بچهل پنجاه نفر از رومیه که اکثر ینگچری بودند که غازیان در وقت مراجعت
بدست آورده بودند آزاد فرموده خلعت داده باز فرستادند و چند روز در حوالی طسوج لشکر روم از ایاق گذشته
بحوالی وان رسیدند جمعی که آزاد کرده برده بودند باز آمدند و تقریر کردند که مراد پاشا از حضرت اعلی بسیار
منت دار بودند هرچند پیداست که خلاف اقرار از دودمان ولایت کرامت ظهور نمی آید اما در سه هر کوچ
آوازه رسیدن لشکر قزلباش بمیانه اردوم میرسید و باعث شورش و اضطراب آن طبقه میگشت بعلاوه لشکر
روم ازین سفر بغایت پریشان و بدحال بودند معاودت نمودند خلق بسیار اسب و استر بیشمار تلف شد الحاصل

مرادپاشا بار دیگر رفته در آنجا قشلاق کردند و محمد بیک را با چاوشی معتبر همراه کردند و بخدمت خواندگار باسلامبول فرستاد
و در باب صلح بخواندگار عرضه داشت نوشته مبالغه بسیار کرده بود که چون حضرت شاه [illegible] ترک گذشته
اظهار محبت و دوستی می نمایند اولی آنست که مصالحه بطریق سلاطین ماضیه رضوان الله علیهما واقع شود که صلاح دولت
خاندان عثمانی در آنست و محمد بیک بحضرت خواندگار ملاقات نموده مکتوب محبت اسلوب شاهی با تحفه عنبر [illegible]
فرستاده شده بود گذرانید خواندگار بمرادپاشا نوشته که اختیار را بتو دادیم بهرچه مصلحت دولت دانی عمل کن
و جواب مکتوب بتربد بنظریق نوشته بودند که آنچه مرادپاشا صلاح دیده ما را از آن تجاوزی نیست محمد بیک از اسلامبول
مراجعت نموده نزد مرادپاشا آمد و مرادپاشا چاوشی همراه یکنفر ملازم محمد بیک نموده بجهة تبلیغ این خبر [illegible]
بخدمت اشرف فرستاد و در وقتی که رایات نصرت آیات از سفر خیر اثر آذربایجان مراجعت نموده در دار السلطنه
اصفهان کامیاب عشرت بودند فرستادهای مذکور آمده مقدمات صلح را عرض کردند و محمد بیک بجهة تعیین سنور
و سرحد و بار دیگر تردد در کار بود بالجمله رایات نصرت آیات بعد از تعاقب رومیان بدار السلطنه تبریز نزول
اجلال فرمودند بندگان اشرف باستمالت و رضاجوئی عجزه و رعایا پرداخت بعضی از مواضع تبریز را که از عبور
رومیه رعایا پراکنده شده بعضی از محصولات ایشان ضایع شده بود در این سال و سال دیگر از مالوجهات و اخراجات
دیوانی معاف فرمودند و رعایا مستظهر و امیدوار گشته بجا و مقام خود عود نموده شروع در زراعت و عمارت
و آبادانی کردند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چند روز در تبریز بجهة سان عساکر نصرت نشان توقف فرموده امرای
سرحد را رخصت داده بالکا خود روانه فرمودند و در وقتی که بندگان حضرت اعلی اراده فرمودند که در تبریز قلعه ترتیب
دهند چون رومیه در امور قلعه سازی و قلعه داری مهارت تمام دارند و عثمان پاشا که مرد هر کار دان بود در زمان
سلطان مرادخان بتسخیر تبریز آمده اطراف و جوانب شهر را احتیاط نموده دولتخانه قدیم را مناسب یافته در آنجا قلعه کرده بود
در باب رای و تدبیر اینکار را مصلحت میدانستند حضرت اعلی نیز موافقت جمهور نموده در آنجا قلعه ترتیب نمودند اما همیشه
میفرمودند که آب رودخانه مهرانرود که بشهر جاریست و از حرم قلعه میگذرد در بر قلعه شرف دارد و اگر در پیش سدی ببندند
احتمال مضرت و ویرانی قلعه دارد اکثر اوقات بزبان گوهربار میگذشت که چندان وثوق و اعتمادی بر این قلعه نیست و در
دامن کوه سرخاب برج رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند اما بملاحظه آنکه روم فرصت ترتیب قلعه نمیدادند و در نوبت
که مرادپاشا آمده بقاعده گذشت معاودت نمود آن اراده از خاطر خطیر سر بر زده منوچهر غلام خاصه شریفه را سرکار
قلعه متعین فرمودند و احکام مطاع صادر شد که استادان بنا و عمله و فعله عمارت از ممالک عراق به تبریز آمده در نوروز
سلطانی مصالح از عمارت [illegible] غازیان بانجا کشیده در اول بهار شروع در عمارت نمایند و معماران حسب الفرمان
قضا جریان بالخدمت پرداخته بر وجه احسن باتمام رسانیدند بالجمله حضرت اعلی بعد از فراغ از سان لشکر و نسق و فرود آمدن
عمارت قلعه موکب جهانگشای بعزم دار السلطنت در حرکت آورده از راه اهر و اردبیل روانه شدند در خلال این احوال [illegible]
خان والی گرجستان کاخت که بجهة آوازه آمدن سپاه روم از اوهام ملازمت لسته روانه درگاه معلی شده بود وارد گشته بشرف

آستان بوسی مشرف گشته حضرت اعلی متوجه احوال او و لوارساب خان والی گرجستان تفلیس که در خدمت اشرف
بودند شده هر دو را بانواع نوازشات شاهانه سرافراز گردانیده رخصت انصراف دادند و ایشان مقضی المرام بجانب
الکای خود رفتند و چند روز در دار الارشاد اردبیل براسم دعا و زیارت حضرت سلطان الاولیا پرداخته
از راه طارم و خلخال بقزوین تشریف آوردند و در قزوین چندگاه کامیاب عشرت بوده از آنجا بدار
السلطنه اصفهان تشریف برده در مقر سلطنت اجلال فرمودند و زمستان را در منزل دلگشای دولتخانه
مبارکه نقش جهان بعشرت و شادکامی گذرانیدند ذکر عمارت درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان
چون معمار کارخانه ایجاد و تکوین و صانع صنایع بدیع سحرآفرین اساس سپهر مماس دولت ابدی نظام و بنیان
بلند ارکان سلطنت سعادت فرجام حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را چون مرکز فلک دوار ثابت و استوار
گردانیده و درین اوقات نشاط اکثر بلکه همگام نشو و نمای دولت عظمی و آغاز دمیدن صبح اقبال خلافت گستری
بود و ابواب فتوحات بی اندازه بر روی روزگار فرخنده آثار میگشودند بضمیر فیض [illegible] و اقبال در دار السلطنه اصفهان
نزول اجلال واقع شد و چون درگاه سابق دولتخانه مبارکه چنانچه شایسته همت والا بود و در خور عمارات علیای این
دولت سرابوده باشد ترتیب نیافته بود معمار همت عالی اساس مطراح خوش طرح خورشید اقتباس اقتضای آن کرد
که درگاهی بجانب عالی و عمارتی بس متعالی که فسحت سرای دولت را شایسته آید و نگار این سرای عشرت را نهایت آرایش
طرح اندازند بنابرین داعیه انتظام بخش در ساعت سعد بطالع مسعود طراحان دانش طراز و مهندسان سحرپرداز نقش حجاری
دلگشا بر وجهی که بتصور ضمیر انور بود در جانب شمالی نقش جهان طرح انداخته استادان ماهر و بنایان چابکدست که
هر یک در مهارت طاق و در کاردانی نادره آفاق بودند شروع در کار کرده در اندک فرصتی ایوانی بلند ارکان و کاخی
بالا و ایوان دیگر برابر یکدیگر برافق میدان مبارکه نقش جهان که در ارتفاع و بلندی با طاق کسری برابری میکرد طاق
کسری پایه ایست از پایه سفلی آن عمارت علوی ترتیب یافته سر بفلک کشیده و در هر مرتبه از مراتب آن منازل و فلک
و غرفها و منظرهای عشرت [illegible] که مجموع پنج طبقه و بعضی ایوانها و منظرها که در گوشه و کنار واقع شده هفت طبقه که در رشک
و بنای این باعث حفظ افلاکست بطرح غریب انجام یافت امید که توفیق رفیق و بخت مساعد گشته کمیت سبک خرام
قلم را در میدان تحریر وقایع سال آینده بجولان در آورده انشاء الله تعالی مشاهیر و اعیان متوفیات
که درین سال بتقدیر آمده از اعاظم و اعاجم مشرب ناگوار موت چشیده در مضجع
خاک غنودند [illegible] حاتم بیک اردوبادی شهید [illegible] برادر و با دبیت که در شب جمعه ششم ربیع الاول سنه ۱۰۱۹
در پای قلعه اروی چنانچه در طی احوال قلعه [illegible] گذارش یافت بعجز [illegible] در گذشت و نعش او را به تبریز آورده از آنجا
بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که در پائین پای روضه مبارکه حضرت امام الجن و الانس تعمیر یافته معمار
همتش بود مدفون گشت دیگر از متوفیان محمد پاشای جلالیست که او نیز در پای قلعه اروی مریض و علیل گشته
در اواخر شهر مذکور ودیعت حیات را بمقتضای اجل سپرد و احوال او نیز در طی احوال جلالیان گذشت دیگری

محمد سلطان بیات حاکم نیشابور است وی ولد بابا الیاس که اباً عن جدٍ ریش سفید ایل قرابیات خراسان که از قبایل
جغتای اند و از زمان خروج و ظهور خاقان سلیمان شان ایل مذکور رعیتی قزلباش نکرده و در زمان نواب سکندر شان
در ایام اقتدار مرتضی قلیخان در خراسان محمود بیک نام برادر او را منصب امارت ایل داده لقب سلطانی یافت
و او در ایام اقتدار اوزبکیه با برادران و اقربا و بسیاری از ایل مذکور بقتل رسید و محمد سلطان با جمیع ملازمت
اشرف رسیده منظور نظر شفقت شده و در ادای جانسپاری کل ایل بیات را از جمیع تکلیف دیوانی معاف
گردانیده در سلک سپاهیان انتظام داده محمد سلطان بنوعی که در حین مرقوم قلم صواب نگارش شده بعضی اوقات
حاکم اسفراین و سبزوار بود و درین هنگام دوازده سال بود که من حیث الاستقلال حاکم نیشابور بود و در
اوایل اقبال دعوت حق را لبیک اجابت گفت و امارت ایل مذکور و الکای نیشابور به بیرام علی سلطان قوم او
شفقت شد و دیگری از اعیان متوفیان میر فیض الله وزیر غلامانست و او ولد میر معصوم است که از سادات
عظام موسوی مشهد مقدس معلی است بسیار مشرب و بذله گوی و خوش صحبت بود پدرش در فترت خراسان
بعراق آمده بملازمت اشرف مشرف گشت بقدر حسن صوتی داشت و طنبور می نواخت بدین تقریب در مجلس
بهشت آئین راه یافته موجب توجهات شاهانه گردیده مدتی مجلس نویس بود تا آنکه وزارت غلامان که درین عصر
منصب بزرگست و بمیر عبد القادر موسوی قوم او تعلق داشت و او در جنگ جغال اعلی مرتبت رومیه مقتول گشت
باو تفویض یافته علاوه مجلس نویسی گردید و در اوایل اقبال در چمن قراجوق روزی از منزل سوار شده که
بدولتخانه همایون رود در سر اسب حال برو متغیر گشت تا پایین آمدن بعلت فجاء در گذشت و هم در [illegible]
او مقرب الخاقانی میر ابو المعالی نطنزی که از سادات ولایت نطنز و اخوند میر سید جمال الدین خادم حضرت
سلطان الاولیاء و المحققین شیخ صفی الدین بوده که اباً عن جدٍ درین دولت ابد پیوند حق خدمت دارد و خود از عهد
صبی الی یومنا هذا بملازمت اشرف و خلوت اشرف و طوایف قیام داشت و محل اعتماد و ثبات بود مخصوص گشت

آغاز سال همایون فال ملکوت [illegible] مطابق سنه [illegible] و الف که سال [illegible] جلوس همایون شاهی ظل الهیست

نوروز اقبال خجسته مآل بفرخی و فیروزی در روز جمعه ششم شهر محرم سنه [illegible] هجری اول فروردین ماه
جلالی واقع شد یعنی پادشاه فلک چهارم که نیر اعظم و عطیه بخش عالم از تنهایخانه حوت بخرگاه حمل در آمده فیض
بخش عالم عنصر گردید و کوس نوروزی و آوازه عالم افروزی در عالم انداخته نوعروسان گلستان بجلوه گری آمده
جهان را طراوتی تازه پدید آمد و حضرت خاقان فلک قدر گیتی ستان و شهریار کامبخش کامران اعنی فرمانفرمای ایران
و شاهنشاه زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی عباس بهادر خان شعر که ز عدلش جهان منور باد ⁂ تا جهان هست
دادگستر باد ⁂ در دار السلطنه اصفهان که مقر دولت ابد پیوند و قضا و قدرت قدر توان بفیروزی و اقبال تردد و
اجلال داشتند و چون ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل بیت در تعزیه سید الشهدا خامس آل عبا لباس سوگواری
پوشیده اند و اندوه و ملال بر ضمایر مستولی بود بلوازم نوروز و مراسم جشن و سرور آن روز فیروز قیام نموده و زبان حال

صغیر و کبیر و برنا و پیر در آن ایام ملال فرجام که افصح الشعرا مولانا محتشم در مرثیه آن حضرت القا نموده مترنم بود
شعر ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ⁂ وز کین چها درین ستم آباد کرده ⁂ کام یزید داده از کشتن حسین ⁂ بنگر که را
بقصد که دلشاد کرده ⁂ بعد از فراغ خاطر از لوازم تعزیه عاشورا که طراوت بهار و ایام نزاهت آثار آن بلده جنت
نشان طراوت و نضارت بخشیده و بوی عنبرین شکوفه و ازهار در رو باغ و راغ و گلزار پیچیده مسرت بخش و انبساط
افزای خاطر همگنان گردیده بدستور معهود و رواج نقش جهان امر قضا نفاذ بترتیب جشن عالی بصدور پیوست
امرای عالیمقدار و وزرا و مقربان درگاه و اهالی و اعیان ملک و همایون هر یک در محلی مناسب طرح جشن عالی
انداخته و خیام زرنگار و سایبانهای اطلس و دیبای خطایی افراخته مجلس بهشت نشان ترتیب داده و چارطاقها
طاقها در برابر هر محلی بفنون عزیمه آراسته چراغان کرده و بر روی خلایق ابواب بهجت و خرمی گشوده گشت
و در مجلس ساقیان سیم ساق جرعه های رواق در گردش آورده و چند روز داد خرمی داده و در خلال این حال کس
از جانب محراب خان قاجار حاکم مرو آمده خبر آمدن ولی محمد خان پادشاه اوزبک فرمانفرمای ممالک ماوراء النهر
و ترکستان که بر مسند سلطنت فرمانروای آن ولایت من حیث الاستقلال داشت آورد و از حوادث روزگار در
ذی الحجه بخردکی بچمن دولتش راه یافته بتاریخ هشتم شهر محرم الحرام از راه چهارجو بعزم ملازمت همایون اعلی
داخل خطه مرو شده و رقعه محبت آمیز که خود بخدمت اشرف نوشته بود رسانید و ورود این خبر بهجت اثر
موجب مسرت و شادمانی خاطر انور گشته جواب مکتوب او از روی اشفاق و اظهار اشتیاق مشتمل بر کلمات
دلپسند نوشته فرستادند و حکم شد که بالکای هر یک از امرای خراسانی وارد گردد پیشکشهای لایق کشیده منزل بمنزل
هر روز اطعمه و اشربه و حلویات و اسباب تنعم و مایحتاج او و ملازمان بر وجه لایق سرانجام نموده بنوعی خدمت نمایند
که مرضی و مستحسن باشد و حاکم مرو تا مشهد مقدس و حاکم مشهد تا نیشابور و حاکم نیشابور تا سبزوار و حاکم سبزوار
تا رباط الهاک منزل بمنزل باین قاعده خدمت نمایند و فریدون خان استراباد و بسطام آمده تا چشمه الهاک استقبال
کرده و در چمن بسطام بلوازم پیشکش و ضیافت پرداخته تا حدود سمنان که الکای اوست منزل بمنزل ضیافتهای
لایق کرده رضاجویی خاطر شریف او باشند و علیقلیخان ایشیک آقاسی باشی شاملو را که از اعاظم امرا و معتمدان
درگاه است باستقبال آن پادشاه ذیجاه که برهنمونی مایه اقبال روانه درگاه گردون بارگاه بود فرستادند
که تا بلده سمنان استقبال نموده پیشکشهای لایق گذرانیده تا دار السلطنه اصفهان منزل بمنزل خدمات
شایسته بتقدیم رسانیده مایحتاج سرکار عالی را بالتمام بر وجه لایق سرانجام نماید و اتمام صحبت باغ و جشن نوروزی
موقوف بآمدن او داشته تمامی بازار و خانات و قیصریه و حوالی نقش جهان امر شد که آیین بندی نمایند آیین بستن
ولی محمد خان و سبب فتور احوال او که بچه کیفیت بوده عنقریب در محل خود سمت گزارش خواهد یافت ان شاء الله
تعالی در خلال این احوال چاوشان از خدمت مراد پادشاه قیصر دارا که در دیار بکر قشلاق نموده بود [illegible]
که در دو سه سال گذشته به تکرار پیوسته آمده کتابت و عرایض در باب صلح آورده جواب مکاتیب برفق [illegible]

نوشته فرستاده و هنوز فرستاده با مراجعت ننموده بود که از قضای الهی اجل طبیعی اورا دریافته رخت بسرای آخرت
کشیده و بر جهه استقرار امر مصالحه در عقده تعویق ماند درین اثنا خاطر اشرف همایون که صحیفه تصورات
غیبی است متوجه آن شد که قلعه نهاوند را تعمیر نموده استحکام دهند و مقرب الحضرت مهدیقلی بیک چیغتای
بالخدمت مامور شده حسب الفرمان انجام داده **ذکر بنا نهادن جامع کبیر رفیع البنیان دار السلطنه
اصفهان در میدان نقش جهان بتوفیق پروردگار جهان** در اوایل امیال فرخنده آغاز خجسته انجام شهریار نصرت
قرین ظفر فرجام را همگی نیت خیر امنیت بانعطف لا تکمت بدان معروف گشت که در حوالی نقش جهان به
بنای مسجد عالی که در بلاد ایران بل معموره جهان مثل آن نشان نتوان داد بپردازند و چون دار السلطنه صفاهان را
از عمارات عالیه و منازل دلگشا و باغات روح افزا و انهار ریاحین نمونه خلد برین گردانیده اند اگرچه مسجد
عالی و مدرسه در جانب شمالی و شرقی میدان نقش جهان ترتیب داده اند اما انهاد در برابر جنت طبقه آنحضرت
پست می‌نمود و میخواستند که همچنانکه عمارات و باغات و قیصریه و اسواق آن بلده جنت مثال رشک بلاد
و مصدوقه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است مسجد عالی و معابد مسلمین و بقاع خیر آنحضرت نیز
ارفع مساجد و بقاع ایران در زینت و صفا از بیت المعمور و مسجد اقصی نشان دهد بموازی پنجاه هزار تومان
رایج شاهی عراقی در مصارف آن صرف شود بعد از ملاحظه میدان نقش جهان جانب جنوبی آن که در اینجا خانی
ترتیب یافته بموازی پانصد تومان خرج شده نزدیک باتمام رسیده بود اختیار فرموده خان مذکور را که در ساعت
سعد که اهل تنجیم از زایچه طالع همایون استخراج نمودند معماران حاذق و معماران مدقق که هر یک در اعمال دقایق
این کار در آن یکتایی میزدند طرح مسجد و مقصوره انداختند و شروع در کار کردند از غرایب حالات و نوادر
اتفاقات پیدا شدن معدن سنگ مرمر است در حوالی اصفهان که در هیچ زمان کس از آن نشان نیافته بود
و جهان سنگهای مذکور را در المکان ودیعت نهاده دست قدرت ازلیست که تا غایت بجهت زینت
این مسجد عالی اساس از نظر خلایق پنهان بود و از میان کتل بلند دیت ارجمند این چنین ذخیره ارجمند درین عهد ظهور یافت
و این صورت آیتی است اوضح و علامتی روشن که بنای این معبد شریف را در درگاه احدیت وقعی تمام است و سنگهای
بزرگ یکپارچه الیق الوان که مبدع جهان آرا آرایش این بانی بیت معمور و مسجد اقصی گردانیده معلوم نیست که در ربع
مسکون و بنقیم سنگ مرمر یافت شده باشد امید که این عمارت عالی بر وفق دلخواه آن پادشاه عالیجاه باتمام
رسیده سکنه این بلده جنت نشان سالهای بسیار در ظل ظلیل آن شهریار کامکار آسوده حال و فارغ بال در آن معبد
کعبه مثال بطاعت و عبادت و تلاوت کلام ملک علام قیام نمایند و مثوبات جلایل اعمال روزگار فرخنده آثار
همایون عاید گشته موجب ازدیاد عمر و دولت ابد مقرون گردد **ذکر اختلال احوال ولی محمد خان ازبک پادشاه
ماوراء النهر و سبب انصراف دولت او باراده و تقدیر ملک منان و عزیمت آوردن بدرگاه
ملک شان دارا اعتضاد پادشاه ایران شاه عباس بهادر خان خلد الله ملکه** حجله آرایان ابکار معانی و پیرایه بندان

و عمارات مسج

خان

انجمن سخندانی عشره نگار سخن به نیکویی آرایش داده اند و دار الملک معنی را بدین منظر آیین بسته که چون ولی محمد
ابن جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان بعد از فوت برادرش باقی خان باتفاق اعالی و ادانی بر تخت
سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده امرای ازبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و در امر سلطنت
و فرمانفرمایی تمکین و استقلال یافت ایالت ولایت سمرقند را به برادرزاده اش امامقلی سلطان ولد دین
محمد خان داد و ولایات بلخ را که خود در زمان برادر و شبرغان و توابع و مضافات را که در اینطرف آب آمویه است در زمان
برادرش بحکم یرلیغ بادشاه تعلق داشت به برادرزاده دیگر خود نذر محمد سلطان ولد دین محمد خان تفویض نمود و
جهت هر یکی اتالیقی تعیین کرد و ایشان به تهاد در اطاعت و فرمانبرداری آن عالیقدر ثابت قدم بوده سر از طوق
طاعتگذاری نمی‌پیچیدند رفته رفته امامقلی سلطان که پسر بزرگتر بود در سمرقند از نشاء غرور جوانی سرمست
گشته بتحریک طمع جاه و دولت سواری است و اغوای جمعی جاهلان فتنه انگیز بدست کرده و فراهم آمده بودند
اتالیق خود را بقتل در آورده آثار خلاف بظهور آورده و ولی محمد خان از جسارت خودرایی برادرزاده از ره دیده شد
اعمال و اطوار و موجب انحراف مزاج پادشاه گردیده و بجهت تادیب و گوشمال برادرزاده و تفریق مفسدان عنان نهضت
بصوب سمرقند معطوف داشت امامقلی سلطان تاب توقف نیاورده از آنجا روانه جانب بلخ شده از آب
آمویه عبور کرده به نذر محمد سلطان برادر کوچکتر پیوست و او نیز اتالیق خود را که ناصح برادران بود بقتل آورده
به اتفاق برادر بزرگ هر دو برادر بمعاونت یکدیگر خیال استقلال کرده با عم بزرگوار دل دیگرگون ساختند و
نخست کسی بخدمت عم فرستاده معروض داشتند که چون باغوای جاهلان و سعایت مفسدان در سمرقند
بعضی امور بظهور پیوسته و از جانب پادشاه و الیکه لی الفعالی بنام جان رسیده ترک سمرقند کرده بلخ آمدیم
بر ضمیر انور ظاهر است که حاصل ولایت بلخ و مضافات که به برادر مخلص عنایت شده بود بمرسوم لشکریان او فرا نمیرسد
هر دو برادر کفاف نیست التماس می‌نمود که در آن ولایت مخصوص او کردانیده و ولایت حصار شادمان و قندز
و بغلان و توابع را که بولایت بلخ اقرب است به برادر کوچکتر تفویض فرمایند ولی محمد خان از اطوار برادرزاده
استشمام رایحه خلاف و عناد نموده بود دیگر آنکه زیاده او را مکنت و ثروتی بوده باشد آن التماس
از علیه قبول عاری ماند و آن ولایت را بکور طاهر نامی از امرای ازبکیه که بولی محمد خان بمزید اخلاص و اختصاص داشت
تفویض فرموده در حفظ و حراست قلاع آنجا شرط مبالغه بجای آورد از آنجهت فیما بین فی الجمله غبار نقار ارتفاع
یافت و ولی محمد خان به برادرزادگان بی اعتماد گشت و یکدو سال میانه ایشان بعضی اوقات رنجش و کدورت
و بعضی اوقات دوستی و الفت ظاهری بود و هر گاه از جانب امامقلی سلطان جسارتی و بی ادبی بظهور میرسید
ولی محمد خان بخواهش پدرانه جوش آمده از آن اغماض می‌نمود و او نیز بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته پرده از روی کار
مطلوب بر نمیداشت تا آنکه جمعی کثیر از یکه جوانان ازبکیه که هوای بزرگی در سر داشتند و از تربیت ولی محمد خان
مایوس بودند بتدریج نزد امامقلی سلطان جمع شده فتنه انگیزی کردند و در وقتی که ولی محمد خان با بندگان حضرت

اعلی در مقام اخلاص و دولتخواهی در آمده ابواب آشنائی مفتوح ساخت و از بخارا بعد زمانی ترکان[؟] الچیگری نزد
او رفته با عزاز و احترام باز گردید و از آنجانب شاه محمد میرزای عراقی را چنانچه قبل ازین گذشت برسم رسالت
با نامهٔ اخلاص آئین بخدمت اشرف فرستاد امام قلی سلطان باغوای مفسدان جاهل درین باب کنایه صریح گفتگو
در آمد و آن سخنان وسوسه آمیز که از ارباب نفاق صدور می یافت باعث آن شد که ولی محمد خان با بعضی از
امرا بدگمان شده در مقام آن شد که اهل نفاق و شقاق را از ارباب اخلاص متمیز گرداند رفته رفته جمعی کثیر با او
مظنه شدند بهر کس استشمام رائحهٔ نفاق می نمود در خفیه کسان نزد امام قلی سلطان رفته او را بر محاربت
عم و آمدن بماوراء النهر ترغیب و تحریص میکرد و نوبتی چند از امرای نفاق سرشت با یکدیگر اتفاق نموده عرض
داشت به امام قلی سلطان فرستاده بودند که هرگاه موکب سلطانی از آب عبور نموده متوجه بخارا گردد ما بندگان
خدمتکاری بر میان جان بسته او را بر مسند سلطنت و خانی که ارث حق او دارد متمکن میسازیم یکی از ارباب مواضع
این عقده را بولی محمد خان عرض نموده کس فرستاده بر سر راه و فرستاده های مذکور را با عریضه که هر یک مهر خود بر پشت
آن زده بودند بدست آورده چند نفر از آن جماعت در آنجا حاضر بودند و چند نفر دیگر بجانب سمرقند و هر طرف رفته بودند
بریلغ باحضار غایبان فرستاد که بعد از آمدن همگی را بمعرض ... حاضر ساخته پرسش آن قضیه نماید چون آن حکایت
مخفی تا آمدن آن جماعت احتمال شهرت داشت ولی محمد خان خبر کرده جمعی را که حاضر بودند بهانه طلب نموده اظهار
آن حکایت کرده ایشان انکار بلیغ نموده عرائض را حاضر ساخته هر یک ملاحظه مهر خود کردند هر چند آن جماعت معذرتها کنند
که ارباب غرض تقلید مهرها کرده اند بجائی نرسیده تمامی آن مردم را گرفته در همانجا بیاسا رسانید و گرفتن غایبان بر مردم
معتمد ارسال داشت این خبر بآن جماعت رسید هر کس داخل آن مواضعه بود با اقربا و خویشان و هر کس با ایشان رابطه
و آشنائی هم داشت احتیاطاً و از بیم از خوف جان فرار نموده نزد امام قلی سلطان رفتند و چون امرای نفاق پیشه
نزد او مجتمع شدند او را ملقب بخانی که میانهٔ اوزبکیه نشانهٔ پادشاهی است مخاطب ساختند و پادشاهی کفش
آغاز نهادند امام قلی خان که تا غایت لقب سلطانی داشت از غلوی خوش آمدگویان خود را خان عالیشان و پادشاه
نافذ فرمان تصور فرموده باعلان کوس مخالفت ولی محمد خان کوفته پرده از روی کار برداشت و هر کدام از امرای الوس
اوزبکیه که با او شایبهٔ نفاق بود بر سر امام قلیخان جمع شدند او در خیال بهفت هزار کس از بلخ که مقر حکومت او
بود عزیمت ماوراء النهر نموده از آب آمویه گذشته تا حدود قرشی آمد ولی محمد خان از عزیمت او خبر یافته او نیز با امرا
و عساکر اوزبکیه که قریب سی هزار کس بودند از بخارا بیرون آمده بمقابله برادرزاده شتافت اما با امرای معسکر
خود و خیانت مظنه و بی اعتمادی شده بود امام قلیخان چون تاب مقاومت با عم خود نداشت در محل مناسب
پشت بآب آمویه داده بر روی لشکر خندق کنده کسان بخدمت عم فرستاده حکایتهای شکایت آمیز و کلمه های
بیان آورده امرای نفاق پیشه و مفسدان چند اندیشه ابواب مکر و حیله گشودند که زادهٔ طبع او از نکبت حیله دیده
ولی محمد خان الطبع فتیح[؟] است که لعبادا[؟] بحمد[؟] و قرار داد خاطرش این بود که اگر امام قلیخان از کرده نادم بوده

معتمدانی که نزد او جمع آمده اند پراکنده ساخته در مقام اعتذار باشد و بهمان حکومت بلخ قانع گشته بدستور سابق
دعا و ثنا و عم کرده او نیز عذر بر نگشته حکومت بلخ باز ارزانی دارد و از قضاهای فلکی شبی در کنار اردوی ولی محمد خان
دو سه راس خوک از میان نی زاری در آمده بحوالی اردو و میان خیمه ها در می آیند و مردم واقف شده فریاد کنان
از خیمه ها بیرون دویده بجنگ خوک مشغول بودند و غلغله و غوغای عظیم در میانه مردم اردو می افتد و ولی محمد خان در
خوابگاه خاص خوابیده بود از آواز شورش و غلغله و غوغای مردم بیدار شده بیرون آمده تفحص حال میکنند
بعضی هرزه گویان میگویند که گویا امام قلیخان و لشکر او است که شبیخون آورده اند چون خلایق از وسوسهٔ شیطانی
باخبار اراجیف بالطبع راغبند بمجرد تلفظ این گفتگو در میان اردو شایع شده مردم بهم بر آمده اسلحه در بر پوشیده
سوار و پیاده بر در سراپرده کرباس پادشاهی جمع میشوند و ولی محمد خان چون با امرا و لشکریان خود بمظنه بی اعتمادی
بود ملاحظه داشته که مبادا ارباب غدر و نفاق او را در میان احاطه نمایند قبل از جمعیت لشکریان خود سوار شده
با چند نفر از معتمدان که در آن وقت با او بودند از روی احتیاط خود را بکنار کشیده در حوالی اردو بر بلندی بر آمده
انتظار کیان[؟] شاهان انجمن حوادث میکرد که ببیند که صورت حال چگونه است و امرا و لشکریان که بر در خرگاه پادشاه
جمع میشوند اثری از او نمی یابند بعضی میگویند که پادشاه فرار نموده و جمعی دیگر را زعم این بود که اوزبکیه او را ضایع نموده اند
و امام قلیخان را پادشاه میگفتند بالجمله معارف سپاه بعد از یأس از دیدن پادشاه روی امید بدرگاه امام قلیخان آورده
او را تهنیت سلطنت میگویند و ولی محمد خان تا صبح در آن بلندی ایستاده صباح مشخص شد که مردم اردو طوعاً و کرهاً
رو بدرگاه امام قلیخان نهاده اند حقیقت این واقعه معلوم همگنان نشد که این قضیه از قضایای فلکی روی داد یا جمعی
مواضعه نموده تمهید این مقدمه کرده بودند زعم ولی محمد خان این بود که این مقدمه میان خواص لشکر تمهید یافته ساخته و
پرداختهٔ آن جماعت بوده و او احتیاطاً در زیره خود را بیرون انداخت و الا ارباب نفاق حرام نمکی کرده او را ضایع
میساختند علی ای التقدیر ولی محمد خان از کمال یأس و حرمان با معدودی روی بجانب بخارا آورده داخل شهر شد
حاکم بخارا که در ارک می بود آمدن پادشاه را بدین پریشانی و اضطرار معلوم نموده ارک را محکم کرده ملازمت پادشاه نکرد
و کس فرستاده پیغام کرد که عنقریب بعد از این چند روز امام قلیخان با غلبه تمام به بخارا می آید و پادشاه را محصور گشتن لائق
نیست اولی آنست که از شهر بیرون رفته اندیشه بر اصلاح در مهمات خود فرمایند ولی محمد خان از شنیدن بازیهای چرخ
کج رفتار و بیوفائی اهل روزگار متعجب گشته کس نزد کوتوال ارک فرستاده از جواهر و مسکوکات که در ارک می بود آنچه باو
تعلق داشت طلب نموده کوتوال طلبکرده را بیرون فرستاد و بعد از سه روز ولی محمد خان با سپه خود با بعضی متعلقان
و چهارصد پانصد نفر از مقربان و ملازمان اعتمادی همراه گرفته از بخارا بعزیمت سمرقند بیرون آمد چون در آنجا نیز معین
ناصری گمان نداشت و مردم بدگمان بود فسخ عزیمت سمرقند نموده عزیمت آمدن ایران و استمداد نمودن از حضرت اعلی
شاهی ظل الهی در خاطر تصمیم داده از معبر چهارجو گذشته بقلعه چهارجو آمد و پسر ششم[؟] محمد سلطان را با جمعی از
پایان سرخس بجانب هرات فرستاد که خود بر تعاقب روانه شود و از چهارجو پس نزد نظر[؟] خان حاکم مرو فرستاده

حقیقت حال اعلام نمود محراب خان آمدن او را از راه مرو اولی دانسته تکلیف آمدن مرو نموده او متعلقان خود را
در قلعهٔ چهارجو گذاشته قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپرده با بقیه رفقا و ملازمان که عمدهٔ ایشان خواجم بردی اتالیق
بود دینک [?] و بدو دویست سیصد نفر زیاده نبوده به مرو آمده مکتوب شوق آمیز در باب آمدن بخدمت اشرف نوشته فرستاد
و محراب خان بشرایط استقبال استعجال نموده او را با عزاز و اکرام بشهر آورده و حقانیت کس بپایهٔ سریر اعلی فرستاده
حقیقت تشریف قدوم پادشاه ازبک را عرض کرد و ولی محمد خان بنوعی مردم خود بی اعتماد شده بود که روزی که بمرو آمده
بمحراب خان گفته بود که دو سه روز است که از واهمهٔ ارباب غدر و نفاق درین راه خواب نکرده ایم بالجمله چند روزی در مرو
استراحت نموده محرابخان کما ینبغی بخدمت و میزبانی پرداخته پیشکشهای لایق گذرانیده ضیافتهای پادشاهانه کرده و از
آنجا روانهٔ مشهد مقدس معلی گردیده در چهارباغ مشهد نزول کرده میرزا عرب برادر شاه مظفر خان ترکمان که از جانب برادر او در
مشهد بود و امرای عظام که در آنجا بوده بلوازم خدمت پرداخته قریب بیست روز در مشهد مقدس تنفس کرده
از رنج راه و محنت گاه و بیگاه آسوده گشت و از مشهد مقدس عزیمت عراق نموده امرای عظام که در سمت راه بوده بنوعی که
امر اشرف صادر شده بود هر یک بروجه لایق پیشکش کشیده منزل بمنزل خدمات نموده ضیافت میکردند و چون قریب
بولایت بسطام رسید فریدون خان حاکم استراباد حسب الامر اعلی از استراباد بدانجا آمده تا چشمهٔ الهاک استقبال
نموده تحفه و هدایا گذرانیده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده تا سمنان در خار فریدون خان و دو کلای او خدمت میکرد و
در خار علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو که حسب الفرمان قضا جریان چنانچه اشاره باو شده باستقبال رفته بود
رسیده بعد از کورنش و آداب خدمت اول از جانب حضرت اعلی پرسش نموده سخنان اشفاق آمیز عرض کرده و بعد از آن
رخصت مهمانی طلبیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و پیشکشهای لایق گذرانیده معتبران و مخصوصان بل سایر ملازمان او
تواضعات شاهانه بظهور آورد و از آنجا منزل بمنزل خدمات نموده بکاشان آمد اهل کاشان صید از اجراغان کرده خدمات
لایقه بتقدیم رسانیدند و آنحضرت دو سه روز در کاشان استراحت نموده از آنجا روانه دار السلطنه اصفهان گشت

گفتار در آمدن ولی محمد خان بدرگاه سپهر نشان و ملاقات او با پادشاه عالیجاه با جشنهای ایران
و قدوم نشان شاه عباس بهادر خان و بازگشتن در جهان آرا [?] ایام میمنت نشان

داستان سرایان انجمن قصه پردازی پیشگاه دیوان بلند پایهٔ سخن را بدین منوال آیین بسته اند که چون وصول ولی محمد خان بخطهٔ
کاشان بمسامع جاه و جلال رسید اهل اصفهان موازی بیست هزار تفنگچی از بلده و بلوکات اصفهان و محال سرانجام
داده حاضر ساختند و در روز استقبال از دروازهٔ شهر تا موضع دولت آباد که سه فرسنگ است در دو رویه صف زده
ایستادند و تمامی چهار بازار نقش جهان و قیصریه و خانات و قهوه خانهها را آیین بسته شهر و بازار چون نوعروسان
حجلهٔ نشاط آرایش یافت و در روزی که ولی محمد خان بشهر داخل شد حضرت اعلی شاهی باتفاق امرا و ارکان دولت
که در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند سیاه [?] و قورچی باشی و نذر محمد خان دارجاجی [?] و بسیار امرا و اعیان
استقبال فرمودند و در زمان شاه جنت مکان که پادشاه مغفور همایون پادشاه از صولت سپاه چنانچه در طی قضایای

آن ایام اشارتی بآن شده از هندوستان بایران آمده در سلطانیه فیما بین اتفاق ملاقات افتاده و در روز استقبال
بعد از امرا و ارکان دولت برادران حضرت شاه جمجاه بهرام و سام میرزا باستقبال سوار شدند و شاه جنت مکان
در دولتخانهٔ مبارکه توقف داشت تا وقتی که همایون پادشاه سواره بحوالی سراپرده پادشاهی رسید فرود آمد شاه
جنت مکان از خرگاه بیرون آمده پیاده تا سر طناب خیمهٔ مبارکه باستقبال فرموده با پادشاه مصافحه و معانقه کردند
و همچنین سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان خواندکار روم که با ده هزار کس بایران آمده در دار السلطنه قزوین ملازمت
شاه جنت مکان فایز گردید شاه جنت مکان بدستور چون او بکنار مجلس رسید از مسند مبارک برخاسته پیاده
چند قدم استقبال نمود زیاده ازین تفضل بجا نیاورده اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی از حسن خلق و مهربانی و مهمان نوازی
رسوم و آداب شاهانه را منظور نداشته از کمال بی تکلفی باستقبال سوار شده تا دولت آباد که سه فرسنگ است تشریف
بردند بلکه آداب شاهانه همان بود که از آنحضرت بظهور آمده و چون علامت آمدن او بظهور آمده چون علامت آمدن
او ظاهر شد از غایت عطوفت ذاتی و اخلاق حمیدهٔ موروثی از دولت آباد نیز چند گام پیشتر نهادند چون باو رسیدند
بی تکلفانه در پیش اسب ملاقات اتفاق افتاده بلوازم مصافحه و معانقه پرداختند و امرای قزلباش نیز آداب تواضع مسلوک
داشتند حضرت اعلی بزبان انواع اشفاق و مهربانی نیز اظهار فرموده پرسشهای دوستانه و تواضعات پادشاهانه بی تکلف
بظهور آوردند آقا کمال دولت آبادی از خدمت اشرف رخصت مهمانی او طلبیده اسباب ضیافت سرانجام نموده
از خانهٔ خود تا بیرون آن موضع پای انداز انداخته بود باتفاق در دولتخانهٔ دولت آباد در خانهٔ آقا کمال فرود آمدند شاه سلیمه [?]
چنانکه شاید و باید بلوازم ضیافت پرداخت و آنچه لایق دانست پیشکش کرد از دولت آباد سوار شده متوجه شهر
شدند و از آنجا تا نقش جهان از جانب همایون اعلی اقمشه و اجناس برسم پای انداز گسترده شده بود از دو طرف
تفنگچی پیل بسته ایستاده بودند حضرت اعلی آهسته آهسته طی مسافت می نمودند و با ولی محمد خان تکلم آغاز نموده مهربانی
بظهور می آوردند و از سپاهی و تفنگچی و رعیت که از شهر باستقبال بیرون آمده بودند بمرتبه بود که در عرصهٔ خیال گنجایش
نداشت و از انبوهی خلایق و تماشاییان و ضیق طرق عبور شاه و سپاه یکسان بود جهت انبساط خاطر او چند جا توقف
فرموده جرعههای شادکامی نوشیدند و چون داخل شهر شدند حسب الامر دروازه را بسته تا از کوچهای شهر و بازار
توان گذشت دلیاولان خاصهٔ شریفه اقمشه و پای انداز را بحیطهٔ ضبط در آورده بملازمان سپه جلو ولی محمد خان سپردند
و منازل مرغوب جهة نزول او تعیین شد علیقلی خان بدستور مهماندار او بود و ضروریات سرکار او همه روزه بروجه
لایق از سرکار خاصهٔ شریفه سرانجام می یافت شعرای بلاغت آثار در آمدن او تواریخ مرغوب یافته در سلک نظم
کشیدند از آنجمله خواجه شعیب جوشقانی که از کارکنان و اعیان جوشقان است و درین هنگام در سلک وزرا و مقربان
مهمات دیوانی منسلک بود و بسیار شیرین کلام و صاحب طبیعت است تاریخ گفته رباعی

چون ز گردشهای چرخ منقلب ∴ گشت پیدا در بخارا انقلاب
شاه ترکستان ولیخان آنکه هست ∴ زیب بخش مسند افراسیاب
رهنمون دولت او را ره نهاد ∴ سوی دربار شه مالک رقاب
شاه عباس قدر قدرت که هست ∴ کامران و کام بخش و کامیاب

این قران سعد را تاریخ جو گشتم از اندیشهٔ قدسی خطاب ساخت روشن شمع مجلس باد گفت ماه شد مهمان
بزم آفتاب این مصرع هزار و معقده است موافق تاریخ توجه اوست با یران اما چون بخدمت اشرف رسید آغاز
هزار و بیست شده بود او نیز به تعمیه حاصل میشود که مراد از روشن ساختن شمع مجلس عمل تشبیه بتحصیل الفات
تاریخ دیگر محمد صالح برادرزاده مسود اوراق گفته و این موافق هزار و بیست آن تحت افتاد تاریخ عباس شه آن
سپهر احسان کز پرتو اوست نیک ایمان آمد بدرش بروی اخلاص بدست گرفته تحفهٔ جان خاقان
زمان ولی محمد اورنگ نشین ملک توران جستم ز خرد چو سال تاریخ گفتا آمده پادشاه توران روز
دیگر حضرت اعلی بمنزل او تشریف برده بآیین بزرگی و مهمان نوازی پیش آمده بکرات رسمهای مشفقانه
و توافقات دوستانه بظهور آوردند و گاهی از اطوار او ظاهر بود که او را فکری فرو میگرفت و قبض خاطر و کدورت
و ملالی که از گردش چرخ ستمکار رواشت مفهوم میشد و حضرت اعلی بشگفتگی و کرم اخلاطی رفع آن نموده مهرها
بجای آوردند چون چند روز از تاریخ راه فی الجمله آسودگی یافتند در خلوتخانهٔ خاص بزم ضیافت بآداب دلنشان
روزگار اساس یافته مجلس بهشت آیین آراسته شد و جناب خانی با چند نفر از خواص و مقربان و ملازمان آن
محفل ارم تزیین در آمده بندگان اشرف بنفس نفیس در آن انجمن بهجت افزای بتکلفانه بلوازم مجلس آرائی
توجه مینمودند و پریچهرگان لاله عذار در آن عشرت سرای شادمانی بادهای دوستگانی بگردش در آورده مطربان
خوش آهنگ و مغنیان بزم چنگ بنوای دلکشای بم و زیر زنگ زدای خاطر گشته جوردشان عراقی و خراسانی برباعی
در آمده خواهش جلوه گری آغاز نهادند مثنوی در آن فرخنده بزم و خلوت خاص همی بودی ز شادی بهره رقاص
بهر گوشه خرامان دلستانی بهر بزمی روان آرام جانی بهشت آسا در آن رشک گلستان بخدمت ایستاده حور و
غلمان ولی محمد خان از مشاهدهٔ آن مجلس بهشت نشان که مشحون بچندین حور و غلمان بود حیرت افزا بوده آثار بهجت
و خرمی بظهور می آورد و حضرت اعلی بسخنان دلکش و مهرابها که در چنین اوقات پسندیدهٔ عالمیانست تسلی بخش
خاطر اندوهگین او بودند و امرا و مقربان او در انجمن عهد و وفاداری و رعایت حق نگهداری گسترده وعدهای جمیل
تا نزدیک صبح صحبت پادشاهانه انعقاد یافته نواب اشرف دقیقه از دقایق مهمان نوازی فرو گذاشت نکردند و روز
دیگر اقامت و ساوری از نقد و اجناس انواع ملبوسات و ماکولات معز و زیبات بیوتات و غیر ذلک آنمقدار که خاطر
مهمانی چنان در خور همت عالی میزبانی چنین باشد ارسال داشته چون در نظر همت اعلی ذخایر دنیوی بغایت قلیل الاعتبار
تفصیل آنها موجب تطویل میشود و عنان قلم از تحریر آن کشیده داشت روز دیگر وعدهٔ صحبت میدان
نقش جهان و چوگان بازی و قپق اندازی فرموده قرار دادند که چهار بازار و قیصریه و کاروانسراها که آیین بندی نموده اند
چراغان نمایند و چون شام شود از چوگان بازی و قپق اندازی فارغ شوند در میدان آتشبازی
سازان و آتشبازان بفنون غریبه ترتیب داده بودند آتش داده بعد از آن بتماشای چراغان پردازند و
روز موعد حضرت اعلی بمیدان نقش جهان تشریف آورده با مقربان و دیگر سواران قزلباش و غلامان شروع در چوگان

بازی و قپق اندازی کردند و نظارگیان تماشائی گرداگرد او تا حوالی سه از افزون گرفته نظاره آن صحبت عالی مینمودند
و حضرت اعلی بوزیر و زر بی تکلفی و تواضع می افزودند و کرم اخلاطی و حسن خلق بیشتر از پیشتر بظهور می آوردند
و از روی صحبت و معاشرت او ظاهر میساختند و شب را الیه هر چند روز بکمر به در میدان نقش جهان
آماده صحبت چوگان بازی و قپق اندازی فرموده آتشبازان کرم فعل جا بجا دست آتشبازیهای غریب کردند
که هرگز مشاهده آن نکرده بودند و بعضی از اسباب آتشبازی از فیل بزرگی از اقبال پادشاهی تعبیه کرده بودند در وقت
آتش دادن و ترقی از آن کوه پیکر آتش خوی حرکات عجیب و حملهای مهیب مشاهده گشته موجب انبساط
خاطر جناب خانی و حاضران بساط اقدس گردید و دیگر را صحبت چراغان قیصریه و مجلسهای باغ نقش جهان بوقوع انجامید
در اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم و شگون کسری و جم روز آب پاشانست باتفاق در چهار باغ اصفهان تماشای
آبپاشان فرمودند و از آن روز زیاده از صد هزار نفس در خیابان چهار باغ جمع آمده بر یکدیگر آب می پاشیدند و از
کثرت خلایق و بسیاری آب پاشی زاینده رود خشکی پذیرفته در آن روز رودخانه همچون جنگل نامزد فی الواقع تماشای غریب
بالجمله بعد از فراغ سیر و صحبت مقابر امور سلطنت و جهانداری بمیان آمده اتالیقان و ریش سفیدان شرح حال و تبیین احوال
برادرزاده و بد عهدی ملازمان و اختلالی که باقتضای قضا باحوال ولی محمد خان راه یافته بود بتفصیل عرض کردند هر چند بحقیقت
امور عالم در قبضهٔ ارادت و اختیار حی قدیم و انتظام مهام بنی آدم است در مشیت آفرینندهٔ هر صغیر و کبیر است
و تدبیرات عقلای دهر را در تقدیرات ازلی دخلی نیست که یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید اما مقتضای عقل خاطر اشرف
آن بود که چون اعانت و امداد حضرت خاقانی در ذمت همت کل طبقهٔ قزلباش لازم آمده موکب همایون در
مراجعت عالی بجانب خراسان در حرکت آمده از خراسان او را با لشکر گران روانهٔ ماوراءالنهر گردانیده که اگر نهضت
همایون احتیاج افتد زودتر لوازم مدد و کومک بظهور توانند آورد و لیکن در خیال بسبب آنکه سردار روم در سال گذشته
باذربایجان آمده بود و بازگشت با لشکر عظیم در دیار بکر که سرحد است قشلاق نموده اگر چه گفتگوی صلح در میان بود اما
اقوال رومیان را اعتمادی نیست بر جهته عزیمت سفر آذربایجان تصمیم یافته فسخ آن موجب مفاسد عظیم است مناسب
چنان دیده اند که ولی محمد خان این خانه را خانهٔ خود دانسته از ممالک محروسه هر جا اعتبار نمایند تحویل آنجا کند
و انداخته چند گاه آسایش و استراحت پردازند که درین سال انشاء الله تعالی مهمات آنجا را صورت داده در سال دیگر
که خاطر از جانب روم و میان جمع شده باشد بتوفیق الله تعالی باستظهار تمام مراجعت و همراهی ایشان بر آن صوب نهضت یابند
و ولی محمد خان تصدیق مقدمات مذکور کرد اما بجکاسش بهادران و اتالیقان رفیق که از روی تجربه از دقایق امور آگاهی
آگاهند عمل نموده عقیده ایشان این بود که بازگشت بجانب ماوراءالنهر زودی لازم است و تاخیر و تعویق مناسب
وقت نیست زیرا که اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در اطراف و جوانب ماوراءالنهر و ترکستانند بکافت و غضب کرده
و تا غایت نزد امام قلیخان نیامده اند و چشم انتظار بر شاهراه سر طرف دارند تا هنوز او را شوکت و قدرت
تمام حاصل نشده و کافهٔ خلق سر رشتهٔ اطاعت او در نیاورده اند توجه بآن صوب مناسب دانسته با رفاقت همراهی

شاه قزلباش کرده خاطر عموم آن کلامست و اگر جنود قزلباش همراه باشند ممکن چنود داور بکه از خوف و بیم زندگی که
دارند جمعیتی که مکنون خاطر است دست نداده آثار تلف و اخبار تحقیق پیوسته که تا غایت هر کس از سلاطین اوزبکیه
و جغتای به این دودمان اقدس شان که از بحر ولایت و امامت منشعب است توسل جسته بر حسب دلخواه کامروا گشته
مخلص بیز تمنا بر کام مطلوب آمده بسعادت ملاقات اشرف فائز گردیده که مراجعت از این دولت بسته روی مقصد آورد
رجا واثق است که بیمن توسل این دودمان والا و توجه باطن حقایق اعلی اگر آنچه مکنون خاطر است بفعل بیاید و کومک
و مدد قزلباش لازم باشد همان امراء لشکر این خراسان کافی است که بیگلربیگی خراسان با جنود ظفرورود قزلباش
مستعد و آماده کومک بوده هر گاه از جانب مخلص اشاره شود در مرافقت فرزند اعز رستم محمد سلطان
که در هرات است از جانب بلخ روانه کرده اند و حضرت اعلی رای این معنی نمیشدند و ملاحظه داشتند که سابقا قرار
داد خاطر جناب خانی رفقا صورت نه بندد و بر عکس مطلوب نتیجه دهد و رضای خاطر اشرف آن بود که او از تکرار
اختلال احوال او که امریست عظیم و کاریست بزرگ تامل و تانی فکری بصواب اندیشند و تعجیل در آن صواب
نمی شمردند چون از فحوای کلام او و رفقا و گفتار رواردین چنین معلوم کرده بودند که اوزبکیه عقاید خود را نسبت باو
گردانیده اند و وثوق و اعتمادی بر اقوال و افعال ایشان نمانده تا آنکه چند مرتبه مجلس کنگاش انعقاد یافته رش
سفیدان و معتمدان که همراه داشته رفتند و این تعجیل لی لشکر قزلباش صواب شمرده مبالغه از حد افراط
رسانیدند و از جانب خراسان تیر اخبار رسید که جنود اوزبکیه بهوا خواهی خان انتظار آمدن او دارند این اخبار
محرک ماده رفتن بود جناب خانی یکبارگی این امر را گردن خود گرفته جانب رفتن را ترجیح دادند و چند نفری از رفقا
که منظنه نفاق داز طرفین و غدغه اگی بودند رخصت یافته مرخص گشتند اما که از این نهضت کجا میگذارد که توفیق این
سعادت عظمی دریابند القصه حضرت اعلی رضا جوی گشته اسباب مایحتاج او و ملازمان از اسب و استر و خیمه و خرگاه
و یراق و آلات و سایر ضروریات پادشاهانه بر وجه لایقی از کارخانه شریفه سرانجام داده فرستادند و روزی که
سیدکان حضرت اعلی ساعت سعد جهت سیاق آن با کمال اختیار فرموده خیام اقبال در کنار زاینده رود نصب فرموده
از شهر بآنجا نقل نموده بودند جناب خانی را طلب فرموده آن شب با یکدیگر صحبت مخصوصانه داشتند و بسیاری از
حقیقت بیرا بر زبان الهام بیان آورده در امور ملک داری و تألیف قلوب ملازمان و معفو نمودن از جرایم بی اختیار
لشکریان و اعلام نمودن حقایق امور و سوانح غیبی سفارش بلیغ فرموده از همراهان حضور صاحب اهتمام بر روی ما آیتی و یکی
که اظهار اخلاص و دولتخواهی ارباب خدمت جانب پادشاهی عهد و میثاق گرفته یکدیگر را وداع کرده و ذو النون خان بیگ
شاملو را که از عظمای آن طایفه بود تعیین فرموده که تا قلمرو همایون باشد روز بروز تنزل و مایحتاج سرانجام داده مراسم
خدمت بتقدیم رسانند و مبلغ کلی از نقد در خرج ملازمان تعیین نموده و جناب خانی بعد از وداع حضرت اعلی دو روز دیگر
در شهر توقف کرده روز سیم روانه شدند **ذکر توجه ولی محمد خان از اصفهان بجانب خراسان و ماوراء النهر**
و کشته شدن او بدست سعادت آن ولایت امام قلیخان

چون ولی محمد خان بنوعی

کمکاز زده

که نگاشته قلم وقایع نگار گردید از خدمت اشرف جدا شده روانه خراسان گردید اکنون سخن را در آنجا گذاشتن و برخی
از احوال امام قلیخان و سوانح ماوراء النهر نگاشتن مناسب و انسب نمود از احوال مشار الیه آنکه چون ولی محمد خان بنوعی که
مذکور گشت از بخارا بیرون آمده بجهار جوی آمد و عموم سپاه اوزبکیه از رفتن او روی توجه بجانب امام قلیخان آورده مشار الیه
بدولت و اقبال که پی کامرانی آورده امید وار گشته بجانب بخارا در حرکت آمده پای بر مسند سلطنت و پادشاهی نهاده و
سکه و خطبه بنام خود کرده کوتوال ارک بخارا مفاتیح دروب و خزاین پیش برده پای در دایره متابعت نهاد و ولایت بلخ را بضابطان
نیز نذر محمد سلطان برادرش تفویض نموده او را به آن صوب فرستاد و چون مسموع گشت که ولی محمد خان متعلقان
خود را با یکباب کوچک در قلعه چهار جو گذاشته رفته است اراده تسخیر آن قلعه نموده جمعی از لشکریان و معتمدان
خود را به چهار جو فرستاد و کوتوال آن قلعه بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده طوعا او کرها قلعه را بدست داد
متعلقان و مردم ولی محمد خان را کوچانیده به بخارا بردند و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپردند امام قلیخان بعد از ملاقات
متعلقان عم بزرگوار یکی از ازواج که محبوبه او بود آن خانم نام تعشق آغاز نهاده اراده معاشرت و هم صحبتی نمود و آن
عفیفه راضی نمیشد امام قلیخان دست در دامن قاضی و مفتی زده از ایشان چاره جست چنین استماع رفت که متعرضین
بخارا یکی از همیقه مرکنار جستند اما قاضی دین بر باد داده دینار پرست بخارا بر وفق رضای امام قلیخان رعایت ترتیب
و آن حیله را بوجه شرع اهل تسنن تسلی داده میانه او و امام قلیخان عقد مناکحت و تزویج انعقاد داد و او ارتکاب این
امر شنیع که نزد خدا و خلق مذموم است نموده تصرف در زوجه عم کرده وای بر حال خلقی که این شیوه موافق ملت و
شریعت باشد علی الخصوص پادشاه را ع پیغمبر عشق را کتابی دگر است **در خلال این احوال سلاطین اوزبک**
قزاق ترکستان که مدار آرزوی چنین روزی بودند طمع در ملک کرده تاشکند را الحیط ضبط در آورده بر سمرقند لشکر
کشیدند و امام قلیخان بجهت دفع لشکر قزاق بجانب سمرقند در حرکت آمده نذر محمد سلطان برادرش را مور داشت
که لشکرهای بلخ را آگهند و راجع آورده در سمرقند با او بپیوندد و چون مشار الیه بسمرقند رسید با سلاطین زادهای قزاق
طرح دوستی انداخته که کشتی کرده ولایت تاشکند را آگهند و در آحوالی سمرقند با ایشان بازگذاشته ریش سفیدان
طرفین حکایت صلح بمیان انداخته از جانبین حرب و نزاع را در بایکوا گذاشتند و متعرض یکدیگر نشدند و چون اعتمادی
بر اقوال آن طایفه نبود جنود ماوراء النهر در سمرقند رحل اقامت انداخته بودند در این اثنا خبر بیماری والده امام قلیخان
رسید و او را شوق معاشرت محبوبه نیز غالب بود بعضی از امرا و لشکریان در سمرقند گذاشته بعزم عیادت والده
با معدودی از خواص و مقربان بیخارا آمده با محبوبه خود چند روزی بر بستر عشرت و شادکامی غنود و در بخارا الفراغت
روزگاری میگذرانید که طنطنه رایات ولی محمد خان در آن ولایت بلندی گرفت و موجب تفرقه خاطر و پریشانی ضمیر امام
قلیخان گردیده در بخارا مجال توقف نمانده سه روز قبل از وصول ولی محمد خان از بخارا بیرون رفته والده و متعلقان و محبوبه
عم را برداشته بجانب قرشی رفت اکنون بر سر رشته احوال ولی محمد خان باز گردیم حاصل چون جناب خانی روانه مشهد
گردیده بخراسان آمده مردد بود که بدار السلطنه هرات رفته پرسش اکه در هرات بود بخود ملحق سازد و حسین خان حاکم

هرات را با جنود قزلباش که در آنجا باشند کومک خود گردانیده بجانب بلخ که در آن وقت خالیست در حرکت آید که باز از
راه مرو و چهارجوی ببخارا رود و بعضی از امرا و هواخواهان و ملازمان او که متعاقب از بخارا او آمده در طلب او
آمده در مرو و بعضی در مشهد توقف نموده انتظار آمدن او داشتند روز بروز رسیده رفتن او از راه مرو و چهارجوی
صواب شمرده برفتن بخارا ترغیب کرده میگفتند که چون امام قلیخان با لشکریان خود در سمرقند است بخارا خالیست
اگر از راه مرو برویم امید هست که دار السلطنه بخارا که تختگاه سلاطین اوزبکیه است بآسانی بدست در آید
و چون آنحضرت را مجدداً در تخت سلطنت و مسند دولت خود جلوس عالی اتفاق افتد و آوازه موکب عالی در ماوراء النهر
شیوع یابد موجب تفرقگی و پراکندگی مخالفان گشته مهمات بر وجه دلخواه دوستان صورت پذیر خواهد شد
جناب خانی چون گذارش عمل نموده از مشهد مقدس بمرو تشریف بردند و محراب خان پسر ولی محمد خان ازبک که
قزلباش گماره بوده و صلاح نمیدانست بمقالات [illegible] معقوله او را تسکین داده بالجمله محرابخان جناب خانی
و جنود اوزبکیه را هر یک در مکان مناسب فرود آورده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و بعضی از جنود اوزبک
که در قلعه چهارجو بوده از [illegible] اطلاعی داشتند خصوصاً حاجی خواجه متقبل تسخیر آن قلعه شده و ولی محمد خان
[illegible] محرابخان آن جماعت با فوجی از جنود اوزبکیه بر سبیل ایلغار بر سر چهارجوی فرستاده خود نیز متعاقب در حرکت
آمد و محرابخان چند فرسخ مشایعت نموده بجهة آنکه بالکلیه موکب عالی از کومک قزلباش خالی نباشند موازی پانصد نفر
از غلامان و قزلباش و تفنگچیان خود همراه نموده ملازم موکب عالی ساخت که با هر جا صلاح دولت باشد و نواب خانی
خواهد مرافقت نموده بلوازم خدمت و جانسپاری قیام نمایند و هر کار که [illegible] و پیش [illegible] ایلغار نموده
قریب بصبح بپای قلعه چهارجوی آمدند و از رخنه که پیدا شده جمعی بالا رفته بقلعه در آمدند و دروازه گشوده چهارجوی
بتصرف ایشان در آمد و متعاقب موکب خانی رسیده در چهارجوی نزول اجلال کرد حاکم چهارجو که در ارک بود بجز اطاعت
چاره ندید و جناب خانی چهارجو را بمعتمدان سپرده چند نفر از تفنگچیان محراب خان را در آنجا گذاشته بر سبیل تعجیل
روانه کنار آب شد و کمال خواجه را نیز فرستاد او از معبر چهارجو گذشته روی توجه ببخارا آورد و چون آوازه
توجه موکب شاهی در حدود بخارا شیوع یافت جمعی از هر طرف بدو پیوسته امام قلیخان که بجهت سپاهی ببخارا آمده بعیش
و عشرت مشغول بود از آمدن موکب خاقانی خبر یافته مضطرب گشته قوت مقابله با خود ندید با والده و متعلقان خود که
بجز یک پوست از بخارا بیرون رفته بجانب قرشی گریخت و ولی محمد خان از فرار او خبر یافته خواجه بیردی اتالیق را پیشتر
فرستاد و در روز پنجشنبه شانزدهم شهر جمادی الثانی داخل بخارا گشته روز دیگر کافهٔ خلایق باستقبال موکب عالی شتافتند
و در روز جمعه هفدهم جناب خانی بعز اقبال و سرور خاطر داخل دار السلطنه بخارا گشته دیگر باره در مقر سلطنت
و کامرانی بر مسند جهانبانی متمکن گردید و سکه و خطبه بنام و لقب او مزین گشت سادات و علما و ارباب و اهالی بخارا
بملازمت آمده بکورنش عالی استسعاد یافتند و آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند اما ولی محمد خان بجهة آنکه برادرزاده
معهوده او را که کمال تعلق داشت بتصرف نموده همراه برده بغایت مشوش و پریشان خاطر گردید و دهشت و شکستگی که

در نوبت از لوازم بود و پیرامن خاطرش ممکن دید و قاضی را که تکفیر او کرده بود و زوجه او را بعقد او در آورده بمعرض [illegible]
حاضر کرده ازان امر ناپسند استفسار نموده در مقام سیاست بود و قاضی سخنان پیش انداخته عذرهای
ناپسند میگفت و آتش غضب نواب خانی در باره قاضی بنوعی مشتعل گشته بود که جز سوختن جانش [illegible] ممکن نگشت
علی الخصوص آنکه مبادا سیاست او عموماً موجب اهانت ارباب علم باشد بنا بر تعظیم قضاة و علما سوختن او نتوانست شد
اما خفت و خواری بسیار کشید و همچنین از طبقه اوزبکیه و اعیان بخارا جمعی را که با او غدر و بیوفائی کرده بودند بمعرض [illegible]
در آورده از غایت آزردگی که داشت آنچه مقتضای عقل و دوربینی بود عمل نکرده صبر و بردباری و فرصت در کار چنین
که در امور سلطنت از مقتضیات عقل دوربین و لوازم احتیاط است منظور نداشته اکثر ایشانرا آزار رسانیده و بعضی
بر طبایع قوم گران آمده باعث آن شد که عوام الناس بجهة آنکه معاونت قزلباش را در باره او کاره بودند و او [illegible] اوزبکیه
حضور صاحبی که بدرشتکی با او داشتند از بیم سیاست و عقوبت انتقام [illegible] در مقام غدر در آمده از سلطنتش متنفر
گشتند اگر چه در ظاهر دعوی اخلاص کردند و فدویت می نمودند اما باطناً در مقام نفاق بوده خطا را در نظر او صواب شمرده
[illegible] خیر و صلاح او نبود اجرا میکردند تا آنکه مکنون خاطر خود را بظهور آورده عاقبت از بد عهدی و اعمال نفاق
آمیز اوزبکیه رشته حیات او از یکدیگر پاشید چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد ذکر نهضت ولی محمد خان
از بخارا بسمرقند و محاربه او با امام قلیخان و در هم شدن احوال آن پادشاه برگشته بخت [illegible]
چون منشی دیوان قضا و قدر [illegible] مضمون [illegible] طغرای تؤتی الملک من تشاء و تعزّ من تشاء [illegible] از منشور
دولت ولی محمد خان که بزلک تقدیر حک ساخته برقم تنزع الملک ممن تشاء مرقوم و مختوم گردانیده بود سعی و کوشش فایده
نداد و هیچ تدبیرش موافق تقدیر نیفتاد و آنچه بظاهر او خیر می نمود عاقبت شر نتیجه داد بالجمله چون ولی محمد خان بر
سلطنت و مسند خلافت قرار گرفته گلشن دولت او که از خشکسال حوادث و نوایب روی بزردگی آورده بود دیگر باره
رو بسبزی آغاز نهاده امرا و دولتخواهان از اطراف و جوانب رسیده تهنیت [illegible] جلوس بجای آوردند و غلبه و ازدحام
تمام در پایه سریر سلطنت مصیرش پدید آمد و مشخص شد که امام قلیخان بکدام طرف رفته جمعی ناقص خردان چون
[illegible] آمده چنین نمودند که امام قلیخان را در ماوراء النهر مجال اقامت نمانده و مفری ندارد و بجانب بلخ میرفته که برادر کوچک
اطاعت او نکرده سوای آنکه بکابل رفته که از آنجا عزیمت هندوستان نماید نوعی دیگر محتمل نیست و لشکریان [illegible]
هر گاه نزول موکب عالی در بخارا و فرار امام قلیخان استماع نمایند فوج فوج روی امید بدرگاه عالی آورده غاشیه
بندگی بر دوش خواهند گرفت و اصلا طریق دیگر را احتمال نمیدادند ولی محمد خان نیز از هجوم خوشامدگویان
نفاق آمیز اوزبکیه که بظاهر شعار دولتخواهی بظهور آورده و باطن اسباب ادبار او را سرانجام میدادند و ولی محمد خان
نیز راه صواب گم کرده از طریق حزم و دوراندیشی غافل افتاده خود را پادشاه مستقل مطلق العنان تصور کرده نامه خلاف
آمیز محتوی بر تمکن و استقلال خود بر سریر سلطنت و فرار امام قلیخان و اطاعت و انقیاد جنود اوزبکیه بخدمت اشرف
ارسال داشت و از طبقه قزلباش جمعی را رخصت انصراف داده معدودی را نگاه داشت که چون امرا و اعیان اوزبکیه

که در سمرقند آمده بکورنش عالی استسعاد یابند خاطر از آن ممر جمع کرده ایشان مشاهده نموده بازگردند و در آن
چند روز که در بخارا رحل اقامت انداخته بود اکثر مردم از بیم تهدید و سیاست او خایف و هراسان گشتند
درین اثنا وضوح پیوست که امام قلیخان بقلعهٔ قرشی در آمده در آنجا توقف کرده ولی محمد خان را از شنیدن این
خبر بی آرام گشته مرکز دولت را خالی گذاشته با موازی هفده هزار کس که در موکب او جمع آمده بودند از بخارا
بیرون آمده راه قرشی پیش گرفت که اگر امام قلیخان محصور گردد قلعهٔ قرشی را محاصره نموده او را بدست آورد
و اگر از آنجا بیشتر فرار نماید یکبارگی از درجهٔ اعتبار ساقط گردد بعد از آنکه چند کوچ بجانب قرشی رفت ریش سفیدان
و بهادران موکب عالی صلاح در آن دیدند که اول بجانب سمرقند نهضت نمایند زیرا که امرا و لشکریان که در
سمرقند چون پادشاهی در میان ایشان نیست طوعا او کرها قدم در دایرهٔ متابعت خواهند نهاد بعد از آنکه
آن لشکر را بخود ملحق ساخته از روی استظهار و استقلال بدفع امام قلیخان پردازند ولی محمد خان با ریش سفیدان
قزلباش خصوصا بوداق بیک قاجار که همراه او بود مشورت نموده ایشان گفتند که در نهضت که امام قلیخان
در قرشی است اعوان و انصار او در سمرقند بسرعت استعجال خود را بقرشی رسانیده او را بدست
آورد اگر او بلشکر سمرقند بپیوندد کار مشکل میشود هر چند ولی محمد خان خواست که خود را زود بقرشی رساند
ریش سفیدان اوزبک با هم آمده رفتن جانب سمرقند را اصوب شمرده در آن باب غلو کردند جناب خانی [illegible]
آن رای صواب که از روی مکر و حیله اندیشیده بودند عمل نموده عنان از راه قرشی پیچیده بجانب سمرقند روانه شد و ولی
محمد خان مکتوب محبت اسلوب بسلاطین زادهای قزاق نوشته ایشان را بطریق سلوک موافقت دلالت نموده وعده‌های
جمیل داد اما امرا و اعیان اوزبکیه که در سمرقند بودند در اول حال که خبر آمدن ولی محمد خان و تمکن و استقلال او در بخارا
و فرار امام قلیخان استماع نمودند بعضی دل بر اطاعت و انقیاد ولی محمد خان نهاده در مقام اعتذار بودند و بعضی
دیگر که از او خایف و هراسان بودند در مخالفت و بودن امام قلیخان در قلعهٔ قرشی و عطف عنان ولی محمد خان از
قرشی بسمرقند تردد ایشان بیقین گشت آنمردم دو گروه شدند فوجی شعار دولتخواهی ولی محمد خان ظاهر ساختند و برخی
مخالفت آنجماعت ورزیده هواخواهی امام قلیخان پیش نهاد همت گردانیده چند نفر از هواخواهان امام قلیخان
بسرعت برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخان را از موافقت لشکر خبر داده او را برداشته از راه غیر
معهود ایلغار نموده بسمرقند رسانیدند چون امام قلیخان بسمرقند رسیده بلشکر ملحق شد دیگر باره بدولت
و اقبال خود امیدوار گشته کمر محاربهٔ عم خود بر میان بست و گروه امام قلیخان بر گروه ولی محمد خان تسلط یافتند
و ایشان را از سمرقند بیرون کرده متفرق و پریشان ساختند و ولی محمد خان غافل از مقدمات تبانی روانهٔ جانب
سمرقند بود و ریش سفیدان و بهادران که در ملازمت جناب خانی بودند عرض کردند که اگر موکب عالی بسرعت
و استعجال بجانب سمرقند رود موجب بیادبی و وحشت و افزونی خوف و دهشت آنمردم گشته اکثر سالک
طریق فرار میگردند و صلاح دولت اینست که ایشان را استمالت کرده آهسته آهسته طی مسافت نموده شود که خوف و دهشت

از آنطرف

از آنطرف زایل شود و باستقبال موکب عالی آیند و جناب خانی بصوابدید ایشان عمل کرده آهسته آهسته حرکت
و لحظه لحظه منتظر ورود امرا و ریش سفیدان سمرقندی میبود و اصلا بخاطرش خطور نمیکرد که حرف خلاف او
بزبان احدی جاری بوده باشد و حریم دولت و پادشاهی خود را از تعرض معاندان پاک و مصفی تصور نموده
از حیله و نفاق اوزبکان غافل بود تا آنکه جمعی از جانب سمرقند رسیده جناب خانی را از وصول امام قلیخان
و اتفاق آنمردم در مخالفت و عصیان و تفرقه و پریشانی هواخواهان آگاه کردند و نواب خانی که از خواب
غفلت بیدار گشته از حیله و نفاق ملازمان موکب عالی که او را از رفتن قرشی باز آورده و صیدی را که پابستهٔ
دام گرفتاری شده بود رهانیده آگاه شد با ایشان عتاب و خطاب آغاز نهاد و آنجماعت باز او را بچرب زبانی و حرف
و حکایت تسلی داده چنان نمودند که مردم سمرقند را که اندک مایه مردی اند چه حد و یارای آنست که بمقابلهٔ موکب پادشاهی
درآیند عنقریب امام قلیخان را بتقصیرات دست آویز خود ساخته بخدمت می آورند القصه مکرر کسان فرستاده
که بر کیفیت و کمیت آن لشکر رسیده خبر جزم آورند فرستادگان آمده نقل نمودند که آنجماعت از نیک و بد زیاده
از ده هزار نیستند و خندق در پیش روی کنده جرات پیش آمدن ندارند و ولی محمد خان با امرای کنگاش نموده
اراده کرد که چون لشکری که در موکب عالی اند زیاده از لشکر مخالف است بیملاحظه بر سر ایشان رفته این قضیه
بنوک [illegible] دلدوز و شعلهٔ تیغ جانسوز بقطع رسانند درین اثنا خبر رسید که سلاطین زادهای قزاق که دو برادر بودند با
چهار [illegible] کس بکومک و امداد پادشاهی میان بسته متوجه ملازمت عالی اند متفق القول عرض کردند که امام قلیخان و اتباع
او بمعاونت سلاطین زادهای قزاق مستظهر بودند حال که ایشان بموکب پادشاهی ملحق میگردند موجب ناامیدی امام
قلیخان گشته مسلک جمعیت او از هم پریشان میگردد و صلاح دولت درانست که تا آمدن سلاطین زادهای قزاق
صبر کرده بعد از وصول ایشان هر آنچه مصلحت باشد عمل نمائیم تا آنکه ولی محمد خان بحوالی سمرقند رسیده تلاقی فریقین بمحاربه
انجامید در روز چهارشنبه ششم شهر رجب [illegible] ولی محمد خان محاربهٔ دشمنان را در خاطر تصمیم داده مستعد قتال و جدال گشته بود
خبر وصول سلاطین زادها رسید جناب خانی جمعی را باستقبال فرستاد و یک برادر با پانصد کس پیشتر آمده بملازمت
رسید و بملاحظهٔ توره و آداب چنگیزی نزد ولی محمد خان زانو زده کورنش نمود و جناب خانی نیز او را در آغوش مهربانی
کشیده رسم معانقه بجای آورده و شاه رالیه عرض کرد که چون شوق ملازمت پادشاهی غالب بود مقید بلشکر نشده از روی
ایلغار با اندک مردی آمدم و برادرم فردا با چهار هزار کس بخیول ظفر ورود پادشاهی ملحق میگردد و ریش سفیدان و اتالیقان
نواب خانی عرض کردند که چون برادر شما از راه دور ایلغار نموده و کوفت راه دارد امروز او را از جنگ معاف داشته تا فردا خیمه‌بازی
صحبت داریم که امروز و امشب او نیز از رنج راه آسایش یافته فردا که برادرش با لشکر او ملحق گردد متوجه جنگ
گشته معاملهٔ ایشان را فیصل دهیم جناب خانی در آنروز فسخ عزیمت محاربه نموده بمجلس آرایی و ترتیب اسباب عیش
پرداخته با سلاطین زادهای قزاق صحبت ملوکانه داشت و در روز دیگر که پنجشنبه نهم شهر رجب سنه [illegible] بود قراولان
خبر رسانیدند که در اردوی امام قلیخان شور و شغب و غوغای عظیم افتاده لشکریان فوج فوج جبه و یراق پوشیده سوار

میشوند امرا عرض کردند که چون تاب توقف در برابر صولت و سطوت پادشاهی استقلال نمی‌بینند ولی محمد خان پیش از رعایت
حزم و احتیاط نموده جنود موکب عالی را امر فرموده که جبه و یراق پوشیده حاضر گردند و بعد از اجتماع لشکر سوار شده
میمنه و میسره و صف سپاه آراسته آماده حرب و قتال گردند و دیگری از قراولان آمده نمود که لشکر امام قلیخان
یکجا جمعند و سپاهی عظیم بنظر در می‌آید و اصلا تفرقه و پراکندگی از اطوار ایشان معلوم نمیشود بلکه داعیه حرب دارند
و چون تا غایت هر کس می‌آمد عدد لشکر این مرتبه را زیاده از ده هزار نشان نمیدادند جناب خانی از تهور
که داشت حسابی از ایشان نمیگرفت و مجلس میگفت که میانه این دو گروه جنگ خواهد شد در سوق نزول
و اختلال در ناصیه احوال او هویدا آمده یکی از اتالیقان جنگ دیده کار آزموده خود را فرستاد که از دور آن لشکر را
بنظر احتیاط در آورده از کیفیت و کمیت آن آگاهی بخشد و چون مکرر از گفتهای اوزبکیه خلاف ظاهر شده
در قول ایشان زیاده اعتمادی نداشت بوداق بیگ قاجار ملازم محراب خان را که مرد سپاهی جنگ دیده کار آزموده
بود همراه اتالیق مذبور نموده که ملاحظه نموده خبر واقعی رسانند بوداق بیگ چون همراه اتالیق پیش رفته بر بلندی رفته دید
از بیست هزار کس سپاه را بنظر در آورد که مکمل و مسلح گردیده صف سپاه آراسته با آیین خانی جنگ پیش می‌آمد
و ساعة فساعة علامت حرکت و آثار اتیان ظاهر میشد [illegible] اتالیق گفت که خانه شما خراب شود که این پادشاه
بر شما حرام باد که با و عذر کرده [illegible] سخن راست با گفتید که فراخور آن فکری اندیشد اتالیق گفت با هم [illegible]
چنین تصور کرده بودیم حال واقف شد اگر خبر واقع بگوییم موجب خوف و هراس لشکر میگردد مجملا بازگشتند اتالیق [illegible]
گوئی حیله کرد اما بوداق بیگ حقیقت واقعی عرض کرد و گفت این جماعه با تو غدر میکنند و مخالفان عدد و عدت از ما زیاده
کاش جماعه قزلباش را رخصت میدادی اگر چه اندک مایه مردی بودند اما در معرکه محافظت پادشاه میکردند اگر
شکستی واقع میشد پادشاه را بسلامت از معرکه بیرون می‌توانستیم برد حالا بهر حال جمعی از قزلباش و هنگی که همراهند
از خود دور مساز بجز حراست ذات شریف بخدمتی دیگر مامور مگردان جناب خانی ازین اخبار مضطرب گشته بوداق بیگ را
با قزلباش امر کرد که از حوالی جنیبتهای خانی دور نشوند و موکب عالی بعزم جنگ پیش میرفت و مخالفان نیز پیش می‌آمدند
در دست چپ حصار خرابه بنظر در آمد اتالیقان گفتند که مبادا جمعی از مخالفان درین خرابه در آمده کمین گاه ساخته
و چون پیشتر رویم از عقب قول بزرگ در آمده دستبردی نمایند اولی اینست که از جنود پادشاهی جمعی بمحافظت
این خرابه تعیین کرده و پانصد نفر از جنود اوزبکیه بدین خدمت مامور شدند اتالیقان گفتند که چون جنود قزلباش اکثر
بندوق انداز و حصاری داری بهتر از اوزبکیه میکنند قزلباش را همراه می‌باید کرد جناب خانی راضی [illegible] نبود
اما ریش سفیدان اصرار نموده درین باب مبالغه بسر حد افراط رسانیدند جناب خانی بوداق بیگ طلب نموده طوعا
او کرها بدین خدمت فرستاد و بوداق بیگ با دویست نفر از اوزبکیه متوجه حصار شده اسبهای خود را بپای حصار
گذاشته پیاده بالای حصار در آمدند و چون جنود امام قلیخان نزدیک شدند دو سه هزار کس با حصار فرستادند قزلباش
با آنجماعت جنگی عظیم کرده بضرب گلوله تفنگ جمعی کثیر را در پای حصار بخاک هلاک انداختند و مجال مداخلت ایشان

نداده بازگردانیدند

نداده بازگردانیدند مرتبه دیگر دو سه هزار کس آمده کاری نساختند درین زد و خورد خبر بولی محمد خان دادند که برادر
کوچک پادشاهزاده قزاق با پنج هزار کس که بکومک نواب خانی می‌آمدند بملازمت یکی از خواجهای نقشبندیه که در سلسله
طبقه اوزبکیه اند و سلاطین زادهای مذکور با دو دست ارادت داده بودند امداد امام قلیخان را پیش نهاد همت ساخته
بلشکر او ملحق گردید جناب خانی از کومک دهد قزاق مایوس گشته قدرت [illegible] ولی اخلاصی اتفاقی
لشکر خود مشاهده نمود در لشکر اضطراب افتاده کس فرستاده بوداق بیگ را طلب نمود که با جماعت قزلباش
آمده از موکب عالی جدا نشوند اوزبکیه که در حصار بودند بهانه آنکه اگر شما بیرون روید مخالفان دلیر گشته بر ما ظفر می‌یابند
و در معرض [illegible] مانع شده نمیگذاشتند که قزلباش از حصار بیرون آیند بوداق بیگ خبر بخان فرستاده مخالفت ایشان
معلوم کرد و مقرر شد که قزلباشیه را در جائی که داشته با چند نفر که همراه تواند آورد بیاید بوداق بیگ با هفت هشت
نفر از حصار بیرون آمده خود را بموکب خان رسانیده خان از غایت مضطرب و اندوهناک یافتند و پادشاهزاده قزاق
که با پانصد نفر همراه بود عرض کرد که چون لشکر امام قلیخان بر سر راه بود برادرم بآنطرف راه نیافته بی اختیار
بمخالفان ملحق گشته عنقریب صف سپاه مخالفان را ویران کرده بانطرف خواهد آمد درین اثنا یکی از مردم قزاق
از آنطرف بشتاب آمده در خدمت شاهزاده رسیده در گوش او سخنی گفت بار دیگر اینه عرض کرد که برادرم
پیغام کرده که اینک بانطرف می‌آیم اگر نواب خانی فرمایند من با جمعی پیشتر بروم که اگر مخالفان غالب برادرم
نمایند بعد انقضا نمایم هر چند خان میدانست که این حکایات فروغی از صدق ندارد اما لاعلاج رخصت داد و سوار با جنود
قزاق بیسو رفت چون اندکی از موکب پادشاهی جدا شدند عنان نگاه در مهمیز [illegible] رو بمخالفان کرده بمخالفان پیوستند
موجب بهم خوردگی قول و تفرق سپاه خانی گردید مقارن انحال ده یازده هزار کس از سپاه امام قلیخان یکبار
فدائی وار تاختند ولی محمد خان که مشاهده انحال نمود پانزده هزار کس از سپاه امام قلیخان یکبار فدائی وار تا چند
ولی محمد خان که مشاهده انحال کرد عار فرار و هزیمت بخود نپسندید تیغ مردانگی از غلاف کشیده خود بمقابله
تاخت و لشکر قوی اکثر امیران اوزبکیه که با او بودند عنان از محاربه پیچیده خود را پس کشیده رفاقت او نکردند و او با دو
بیست کس خود را بر لشکر دشمن زده در دریای هیجا غوطه خورد و از کثرت گرد و غبار غالب از مغلوب تمیز نمیشد
چون غبار آرامگی فرو نشست یکی از لشکریان امام قلیخان در معرکه خان را شناخته که زخمی افتاده قدرت حرکت ندارد
او را بر داشته بنظر امام قلیخان رسانید امرای اوزبکیه که با او مخالفت کرده و خمیر مایه فساد بودند در قتل او تعجیل نمودند
همانلحظه نقش حیات آن پادشاه برگشته بخت را از لوحه حیات ستردند بقایای لشکر که خویش و تبار [illegible] بودند
با هم آمیختند در معرکه زیاده از دویست سیصد نفر بقتل نرسید بوداق بیگ قاجار بعد از مشاهده انحال از حیات
بقیه قزلباش که در آن حصار بودند نومید گشته سر خویش گرفته جنگ کنان خود را از جنگ اوزبکیه رهانیده چون
شب در آمد اسبها را انداخته تغییر لباس کرده و شب طی مسافت کرده روز مخفی گشته تا آنکه پیاده [illegible]
خود را بتجار رسانیده از آنجا با سوداگران هروی رفیق شده در لباس تجار بهرو رسیده و بتدریج از آنجماعت که در

حصار مانده بودند سی چهل نفر یک یک و دو دو بلطایف الحیل سلامت بدر رسیده بقیه شربت هلاک چشیده بودند ایلچی
مذکور در دار السلطنهٔ تبریز بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات را بنوعی که در رشتهٔ تحریر درآمد تقریر نموده نواب
اشرف تأسف بسیار خورده کس نزد رستم محمد سلطان پسر او که در هرات بود فرستاده لوازم پرسش بعمل آورده خلعتهای
فاخر پادشاهانه جهت او فرستاده حسین خان شاملو حاکم هرات امر شد که تنزل و ساوری را بجای او و لوازم
سامان داده او را از تفقد بی دریغ خوشدل گرداند انشاء الله چون خاطر اشرف از مهمات رومیه جمع گردد و لطف الهی شامل
حال باشد امداد و همراهی که نسبت به پدرش مکنون خاطر بود ظهور خواهد یافت

ذکر توجه موکب عالی بصوب آذربایجان و بازگشتن و قشلاق نمودن در مازندران و سوانح آن ایام میمنت لزوم

درین سال موکب همایون فال شهریار بی‌همال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی شش ماه بهار را در دار السلطنهٔ اصفهان
بعشرت و شادکامی گذرانیدند و بعد از روانه شدن پادشاه ازبک رایات نصرت آیات بعزم توجه آذربایجان در حرکت
آمده از راه ییلاقات فرحین و آغ الک روانه شدند و از آغ الک اردوی کیهان پوی را بجانب سلطانیه فرستاده
خود با معدودی از مقربان و ملتزمان رکاب قدسی بنهاوند تشریف بردند و قلعهٔ نهاوند را که بسرکاری مهدیقلی بیگ
امیر آخور چغتای تعمیر یافته بود ملاحظه نموده چند روز در متنزهات نهاوند و تویسرکان و الکا ودبیر فرموده در چمن
سلطانیه باردوی ظفر قرین ملحق گشتند ایالت پناه الله وردیخان با امرا و عساکر فارس در چمن سلطانیه بموکب همایون
پیوسته و چند روز جهت اجتماع لشکر ظفر اثر در چمن مذکور توقف فرموده بعد از اجتماع امرا و عساکر ممالک و قورچیان و غلامان
و تفنگچیان از آنجا کوچ فرموده اردوی گردون شکوه بجانب اوجان تبریز در حرکت آمد و بندگان حضرت اعلی شاهی اراده طواف
مرقد منور سلطان الاولیاء و مشایخ عظام صفویه فرموده با مخصوصان و مقربان از اردوی نصرت نشان جدا شده بدار الارشاد
اردبیل تشریف بردند و بعد از شرایط طواف و زیارت تشریف آورده در ییلاق اوجان باردوی ظفر نشان پیوستند و
قبل از آن خبر رسیده بود که مراد پاشای سردار در دیار بکر قشلاق نموده بود و پای در میدان مصالحه نهاده و چون این دو
پادشاه اراده صلح داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عالم فانی را وداع کرده درین هنگام خبر فوت او بتحقیق پیوسته و حافظ
نوشت او نصوح پاشا هم سرداری را در حیث خود گرفته بقطع و فصل مهام سرحد مشغول گشت و از جانب پادشاه روم نیز
امر سرداری باو تفویض یافت بعد از چند روز یکی از علمای آنطبقه که قاضی یار دین مرد سنجیده کاردان بود از جانب
نصوح پاشا برسم رسالت بخدمت اشرف آمده در اوجان بعز بساط بوسی سرافراز گشت بعد از تقبیل قوائم سلطنت مکتوبی
که مبنی لوای سلطنه نموده بعواطف خسروانه معزز و مباهی گردید خلاصه مضمون آنکه از جانب خواندگار امر سرداری
و اختیار امر صلح و جنگ قزلباش بنوعی که بمراد پاشا تفویض شده بود باین خیرخواه تفویض یافته سخن همانست که
مراد پاشا گفته و تعهد نموده بود این بنده نیز جهت وصول یکتایی و نیکخواهی طرفین آن عزیمت را با مصالحه پیام داده و اگر
آنکه این نام نیک در صفحهٔ روزگار از من باقی بماند دامن بر میان زده معاملهٔ صلح را باستحکام میرسانم لیکن ملتمس آنست که
چون محمد بیگ ایلچی پاشا جهت استمزاج مصالحه آمده بود از جانب حضرت خواندگار التماس رضا حاصل است حالا کی از

امرای ذی شان قزلباش با تحف و هدایای لایقه جهت استحکام این امر عظیم و استقرار این کار بزرگ ایلچی پسندیده
و چون ایلچی مذکور از اهل شرع بود نواب اشرف فرموده که در منزل عالیجناب نواب صدارت پناه غازیخان صدر
الحسینی فرود آورده‌اند و رایات نصرت آیات در اول ماه رجب از اوجان کوچ کرده در دار السلطنهٔ تبریز نزول اجلال نمودند
کافهٔ آن دیار استقبال موکب همایون نموده زبان بدعاگویی و ثنای شهریار کامران کامکار گشودند و غازیخان را که صدر ایران
و سید بزرگ عالیشان معالی مکان و صاحب ثروت و مکنت بود برسالت روم تعیین فرموده از عنایات کامله پادشاهی مبلغ
کلی از تومان زر رایج پادشاهی عراقی نقد و بعضی امتعه و اجناس و یراق ضروری آن سفر انعام فرموده و تحف و هدایای لایقه
برسم ارمغان جهت پادشاه ذی جاه روم از اقمشهٔ طلاباف و نقره باف بانواع مختلف و سایر امتعه ممالک عجم که در خور
همت بلند شاهی و شایان رتبه منیر بود که به پادشاهان معظم برسم سوغات بهر کس مناسب داند تعیین فرموده میر درویش
ملازم خاصهٔ شریفه که از سادات عظام مرعشی قزوین و مرد قابل سنجیده سخندان بود و پسر او رفیق غازیخان گردید و مکتوب
محبت اسلوب بپادشاه روم قلمی شده بعضی از سخنان حکمت آمیز دل آرا و نکات دلپذیر حقیقت پیرا که مشعر بمطالب
عالیه دینی و عقبی بود در آن درج فرموده و بعنایات تشریفات پایهٔ سریر عثمانی مناشیر اقبال صدور یافت که چون
حضرت واهب العطایا کافهٔ اهل اسلام را بمنهاج شریعت غرای احمدی و مسلک ملت بیضای مصطفوی هدایت
فرموده و سلاطین عدالت آیین را بحفظ ثغور اسلام و صیانت احوال مسلمین مأمور گردانیده و انتظام مهمات عالم جانبین
شرع قویم و قواعد ملت مستقیم منوط و مربوط است بنابر آن سید مشار الیه را که از افاضل دیار عجم است به الصوب
فرستادیم که باتفاق علما و افاضل آن دیار قانون شرع را منظور داشته در هر باب آنچه موجب تقویت و استحکام
نظام و ترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورده شود و از آن عدول نجویند و از افاضل این دیار قاضی معز اصفهانی
و مولانا سلطان حسین یزدی که از دانشمندان روزگارند و قاضی مومن اصفهانی که سابقا قاضی اصفهان بود و حکم مسبق ایلچی
با چند نفر از جوانان قزلباش رفیق غازیخان فرموده که در سفر روم همراه بوده لوازم خدمت و مصاحبت او قیام نمایند
و او بنوعی که سزاوار رتبه او و لایق صدارت بود بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته با هوازی یکصد نفر از
رفیقان و ملازمان بآیین شایسته روانهٔ مقصد گردید و حضرت اعلی ماه رجب و شعبان و رمضان را بخرمی و شادکامی
در خطهٔ دلپذیر تبریز گذرانیده همه روزه بعد از فراغ مهام ضروری دولت و انجاح مقاصد مردم و ارباب حاجت و داد خواهی
سپاهی و رعیت بسیر و شکار و چوگان بازی و قپق اندازی نشاط افزا بودند و چون ماه صیام باختتام رسید
چند روز بپای لشکر ظفر اثر و عرض ملازمان ظفر نشان رکاب اقدس و سیاقیان پرداخته معدودی از ملازمان درگاه معلی
نواب اشرف را نگاه داشته سایر عساکر را رخصت داده که بمنازل خود روند دیوانیان اعلی و ارباب مناصب را امر فرمودند
که بدار السلطنهٔ اصفهان رفته مخلوفات و مرسومات لشکریان را سرانجام دهند و خود بنفس نفیس اراده سیر و شکار
بهشت نشان فرموده از راه اهر و طالش روان شدند از سوانح که در دار السلطنهٔ تبریز بظهور پیوست تخریب قلعه
انجاست قبل ازین مذکور شد که در ربع رشیدی جانب شرقی تبریز قلعه محدود طرح فرموده چون باتمام رسیده بود حکم به تخریب

قلعه صادر شد اطراف و جوانب قلعه را بامرای عظام و ملازمان رکاب مقدس بر طبقات حشم نصرت شیم تقسیم
فرموده در عرض ده روز قلعه با آن متانت و ارتفاع بسعی غازیان انهدام پذیرفته با زمین یکسان شد و رود خانه آب تا
قلعه بسته و سوای دولتخانهٔ قدیم که منازل پادشاه مرحوم حسن پادشاه بود و شاه جنت مکان عمارات برآن افزوده
اند از سایر عمارات میان قلعه و منازلی که در خیال ترتیب یافته بود آثار نماند **ذکر توجه پادشاه فیروزبخت کشور
ستان بصوب مازندران** چون حضرت اعلی شاهی بعزم شکار با جمعی از مخصوصان و مهمانان و ندما و ارباب طرب و نجبای
و سایر ملازمان درگاه که بمرافقت موکب همایون مامور بودند بجانب مازندران بهشت نشان روانه شدند بهر محل
از محال طوالش و گیلانات که میرسیدند چندروز در آنجا آرام گرفته در کمال فرح و انبساط بسیر و شکار
مسرت بخش خاطر همگنان بود و با جمعی که در آن سفر بخدمت ملازمت مشرف و مصاحبان رکاب اقدس سپهر افراز بودند
بدستور مهمانان سلوک نموده متکفل مایحتاج یومی ایشان شده فرمان قضا جریان روز بروز منزل بمنزل
و سایر دواب هر کس فراخور حالت از سرکار خاصه سرانجام مینمودند تا در آن ولایت اقامت
کل رفقا از نعم وافر پادشاهی بهره‌مند بودند و بدین طریق طی مسافت فرموده در کمال شگفتگی و انبساط قدم بولایت
دلپذیر مازندران نهاده و حظائر ارم بنیاد فرح‌آباد که در کنار دریای خزر واقع است و قبل از آن بطاهان موسوم بود
لنگر اقامت انداختند و در منزل بهشت آسا و باغات بهشت نما که معماران آنحضرت در آن مکان ترتیب
طرح فرموده بودند مسکن گرفته بعیش و خرمی پرداختند و چون آن مکان بهشت لیاقت شهریت و استعداد تربیت
زیراکه رود خانه تجنه رود از میان آن میگذرد و مصداق روضهٔ ما و نهرهای سلسال آن بقعهٔ ارم مثال و نهر کوهر مثال
و آب دریا همیشه منظور نظارگیان جرایع حضرت ذوالجلال است ارادهٔ خاطر اشرف بر آن متعلق گشت که در
همایون طرح انداخته آنرا شهر نمایند و چون در مدت اقامت آنجا همیشه فرح و سرور در خاطر نزدیک و دور افزایش یافت
آن خطهٔ فرح بخش را بفرح‌آباد موسوم گردانیدند و در کنار تجنه رود دولتخانهٔ جا که طرح فرموده همگی همت بر ترتیب آن
بلده مصروف داشتند و در هرسال بر عمارات عالیهٔ آن افزودند بازار و حمامات و مساجد و کاروانسرا المبنا فرموده باتمام
آن موفق گردیده اند و خیابانی از فرح‌آباد تا بلدهٔ ساری که چهار فرسنگ است طرح فرموده بجهة بارندگی و کثرت لای که
از خواص آن امکنه و بکنار تخصیص ولایت دارالمرز است خیابان مذکور را سنگ بست قرار دادند که از معایب گل
و لای مبرا باشد و جمیع ارکان دولت و اعیان حضرت منازل مرغوب در اطراف و جوانب خیابان و کنار نهر ترتیب دادند
بمرور ایام از اطراف و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی بدان صوب آورده در آنجا اقامت گزیده هر طبقه
و هر طایفه در محله و منازل و تالار ترتیب داده اند بنوعی که آب تجنه رود از میان حقیقی شهر میگذرد الیوم متوجه عالی
آن بلدهٔ طیبه از بسیاری عمارات و باغات و بساطین فردوس نما و کثرت خلایق مصر جامع است و در ممالک ایران
بل کافهٔ جهان شهری بآن عظمت نشان نمیتوان داد و در سایر قصبات آن ملک خصوصا آمل و ساری و بارفروش
که هر یک از آن نشانی از روضهٔ رضوان و هر قطعه رشک فزای قطعات جنان است عمارات عالیه و باغات فرح

افزا ساخته

طرح انداخته در کمال زیب و زینت و نهایت خوبی و صفا اتمام یافته و عموم سکنهٔ آن دیار در ظل ظلال معدلت شاهانه آسوده حال
روزگار میگذرانند و از میمنت قدوم مسرت لزوم بمنافع بسیار و فواید بیشمار فایز میگردند القصه حضرت اعلی ایام زمستان را
در آن بلدهٔ فردوس مقام بپایان رسانیده تا ایام نشاط انگیز بهار در آن روضهٔ جنت آثار اقامت داشتند و آخر کوچ
رایات نوروزی سلطنهٔ جهان افروزی در زمین و زمان انداختند از مشاهیر متوجهان که در سال انجام اجل فرمان
ممات چشیده میکی ملک بیگ وزیر قورچیان عظام است که چند ماه قبل از فوت مرض مثانه بهم رسانیده بود بعد از حدت
بسیار و خروج احجار سلاسل البول منجر شده بود اما با قوت ضعف بدستور سابق تردد و لوازم خدمت قیام
مینمود و چون از بستر بیرون آمد در راه ضعف قوی بر مزاج او طاری شده در هر منزل الم سوای علاوهٔ آن
شده ضعف قوت گرفت تا در میانج بی آب و توان شده در رباط سنگی بی از رباط دو در بار سفر آخرت اختیار
نمود مشارالیه اصلا از مکان اسدآباد من اعمال همدان بود و مقدم اعیان آن ولایت است که در ایام جوانی
بخراسان رفته بعد از ترددات روزگار در مشهد مقدس در سلک ارباب قلم حضرت اعلی منسلک گشته مستوفی
قورچیان عظام شده بود بعد از قتل مرشدقلیخان در عراق بوزارت قورچیان سرافراز شد بعد از سفر خیراثر
حجاز و زیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیرالانام فی حین فوت نعش او را بمشهد مقدس برده در آن روضهٔ متبرکه
مدفون گشت دیگری از مستوفیان شاهی میرزای سلطان محمود است که حاکم کچ و مکران شده بود و بهنگامی که
از بن فهل می آمد در حوالی اصفهان بعالم بقا پیوست شیرعلی سلطان برادرش بجای او بحکومت بن فهل منصوب
گشته مقرر شد که گنجعلی خان حاکم کرمان لشکر بآن ولایت کشیده قلعهٔ بن فهل مسخر نموده بدو سپارد اما ابوالفتح
اصفهانی که از عمدهٔ ارباب قلم و نویسندهٔ مدقق کاسب و مستوفی سرکار خاصهٔ شریفهٔ شاهی بود و در کار
روانهٔ مازندران شده بود و در گیلان مریض گشته بعالم بقا پیوست منصب استیفای خاصه بخواجه علی اکبر اصفهانی
که از احفاد مشایخ ابران اصفهان است و پدران او در آن موضع از مجرد گزینان گوشهٔ خانقاه و از زمرهٔ مشایخ اهل صفا
بوده اند و اجداد قاضی اصیل الدین است که در رواج مذهب حق مرتضوی در اصفهان شهرت تمام دارد و بسلامت نفس
و صدق گفتار و حسن کردار اتصاف داد و شفقت شده بین الاقران بدین رتبهٔ والا ارجمندی یافت
**آغاز سال فرخنده فال تخاقوی ییل مطابق سنهٔ احدی عشرین و الف که سال بیست و ششم
جلوس شاهی است** نوروز این سال میمنت مآل در روز سه شنبه یازدهم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد یعنی آفتاب عالمتاب
که مربی عالم و مرتب مایحتاج بنی آدم است بحکمت بالغهٔ الهی برج حمل تحویل نموده طراوت بهار عرصهٔ جهان را چون
دل ارباب صفا نور و صفا داده شاهدان چمن که محله نشینان عالم خاک بوده اند بحکم آفرینندهٔ انجم و افلاک از
زیر مغاک سر برآورده از طراوت ایام بهار و ترشح امطار تازه و تر دارد و نکهت عنبرآمیز ریاحین دماغ جهانیان
معطر گردید و حضرت اعلی در ولایت بهشت آسای مازندران بسیر و شکار مشغولی داشتند و چون ایام نشاط
افزای بهار سبزی گشت و هوای آنجا رو بگرمی آورده ارادهٔ نشاط تماشای جشن و سور بچه که معتاد مردم گیلان است

از خاطر خطیر بزوده از فرح آباد و بجانب گیلان توجه فرمودند رسم مردم گیلانست که در ایام خمسهٔ مسترقه که در حساب
اهل تنجیم آنست که بعد از انقضای سیاه بهار قرار داده اند و در حیاتهٔ اهل عجم روز آب پاشانست بزرگ و کوچک مرد
و زن با یکدیگر آب بازی کرده آن پنج روز را بطرب و خرمی میگذرانند و الحق تماشائی غریبیست
القصه حضرت اعلی روزه سه از اعمال را که این صحبت بهجت فرا منعقد شده بود رسیده تماشای آن
سور و سرور فرمودند در گیلان بهزاد بیک وزیر انجا بجهة بعضی تقصیرات سابق و لاحق مواخذ و مغضوب گشته
تحصیل بقایا و تحقیق اموال دیوان عمل او بشاه وردی بیک لیاول و لطیف خان بیک دوات دار مرجوع شد و از انجا
ارادهٔ سیر دار الموحدین قزوین فرموده از راهی که چون اول بخواهان تنگ بود عبور فرموده بقزوین داخل شدند
و در دولتخانهٔ همایون نزول اجلال فرموده چندگاه در آنمکان دولت افزا بتخصیص عمارت دلپذیر موسوم بعمارت
نو که احداث کرده معمور همت والانهمت شاهیست عشرت پرداز میدان سعادت آباد و چوگان بازی و قبق اندازی
نشاط افزا بودند و در هنگام بحکومت قزوین سلیمان خان ولد شاهقلی میرزای استاجلو که همشیره زادهٔ شاه جنت مکان
و خود مصاهرت این دودمان سرافراز بود مرجوع گشت مشار الیه بغوای ملازمان خبیث نهاد ان عمل عمال را
اجاره کرده دخل در کل معاملات قزوین کرد و در اندک روزی مردم از بد سلوکی و قوت طامعهٔ عمله و کارکنان …
و مورد مواخذه و مصادره گشته آخر وبال دراز دستی اعمال ملازمان در قید سلاسل و اغلال …
همایون فال از انجا بفیروزی و اقبال برهاوند تشریف برده از ییلاق فیروزکوه عقیده … امام الجن و الانس
متوجه مشهد مقدس معلی گردیده نه روز در ان روضهٔ مقدس بزیارت و دعا و لوازم خدمت پرداخت چون خان
شاملو بیگلربیگی خراسان از هرات با معدودی عقیدا دراک ملازمت اشرف آمده در حین مراجعت موکب
همایون فال انجا که حوالی مزار متبرک خواجه ربیع الجنین مخیم دولت و اقبال رسیده دیگر باره دیدهٔ اخلاص خود را
بکحل الجواهر تراب اقدام شاهی ظل الهی روشنائی افزوده چند روز در ملازمت اشرف گذرانیده رخصت
یافت در ان سفر خواجه جلال الدین اکبر غوریانی خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بنا بر ظهور کم طمعی و کاردانی و حسن سلوک
بوزارت کل خراسان منصوب گشت و خاطر خطیر جهان آرا که معموری اقطاع و آبادانی و انواع و تعمیر بقاع رغبت
عالی بران مقصور است بتوسیع صحن مبارک مقدس متعلق گشته چون صحن سابق در نظر همت والانهمت تنگ و حقیر
مینمود و ایوان میر علیشیر که درگاه روضهٔ مقدسه است در جانب جنوبی صحن واقع شده روی لسباک دارد
در یک گوشهٔ صحن افتاده نهایت بدنما بود طبع سلیم و دانش مهندس آئین مستقیم آنحضرت اقتضای آن کرد که عمارات
سابق جانب شرقی که انهدام پذیرفته بود برداشته اضافهٔ صحن نمایند بنوعی که ایوان مزبور در میان حقیقی
واقع شود و ایوانی دیگر در برابر آن که در جانب شمالی صحن و روی بجنوب باشد و دو ایوان دیگر در جانب شرقی
و غربی عمارت گشته خیابانی از دروازهٔ غربی تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف بصحن مبارک رسیده از
میان ایوانها بگذرد و معماران مهندس و استادان چابکدست شروع در کار کرده بسرکاری شاهسواری سلطان حاکم

مشهد مقدس در اندک وقتی بنوعی که مکنون خاطر مبارک بود در کمال زیب و بها باتمام رسید چون ساکنان مشهد
مقدس معلی از قلت آب در عذاب بودند از انهار چشمه … قنوات مجدد احداث نموده آنحضرت
نهر آورده نهری در میان خیابان پائین پای مبارک جاری میگردد والیوم از فیض مرقد منور حضرت امام الجن
والانس و تماشای بتوجه خاطر فیض گستر حضرت اعلی مشهد معلی معمورترین بلاد خراسان در سنگ روضهٔ
رضوانست امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب افزونی عمر و امتداد
دولت گردد آمین یا رب العالمین و همچنین خاطر فیض مآثر بتعمیر مزار شریف خواجهٔ بزرگوار خواجه ربیع الجنین
متعلق گشته عمارت مرغوب طرح انداخته گنبدی در کمال زیب و زینت ترتیب یافت که در خوبی طاق و …
نادر آفاقست القصه در روز دهم عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه دشت …
کنار شکار افکنان بدار المؤمنین استرآباد رسیده چند روز بانجا مطالب حاجات آملک توجه فرموده
فریدون خان حاکم انجا کامیفی بلوازم خدمت و ضیافت پرداخت و از انجا بعزم قشلاق مازندران داخل
خطهٔ ارم بنیاد فرح آباد شدند سوانحی که در زمستان … گشته شدن محمد خان قزاقلر حاکم لوری
و چند نفر از … بدست … لوارصاب خان سبب قتل او آنکه جمعیتی طایفهٔ قزاقلر
نهب و غارت گرجستان کار پیش نموده بر علانیه و گاه بر سبیل دزدی و اختفا اطفال و صبیان گرجستان را
اسیر نموده میفروختند و جمهور گرجیان از قزاقلر کینهٔ دیرینه در دل داشتند و در زمانی که جعفر پاشا
بر سر همایون خان گرجستان آمد نظر بنجی بر محمد خان و مردم او که گرگ آن سرزمین بودند قراولی لشکر گرده همایون
او را گرفت و فیمابین کلفت و عناد موروثی بود در این اوقات که محمد خان بخدمت اشرف آمد از تقصیرات
و زلات او اغماض شده بود قرار یافته بود که با یکدیگر صلح نموده من بعد موافقت و دوستی مسلوک دارند
و لوارصاب خان حسب الفرمان همایون با او گفتگوی صلح بمیان آورده طرح ضیافت انداخت و او را با خواجهٔ (?)
و معتبران طلب داشت مشار الیه دعوت او را اجابت نموده بمجلس مهمانی رفت لوارصاب خان و گرجیان او
غدر نموده در مجلس بقتل او و رفقا اقدام نمودند هرچند محمد خان مستحق قتل بود زیرا که طبیعت او با نفاق سرشته
از صدق و راستی بهره نداشت و قدر شفقتهای شاهی ندانسته میانهٔ او و سردار روم مراسلات و دوستانه
واقع شده بجزای عمل رسید لوارصاب خان و گرجیان نیز عاقبت بشامت غدر که بدوستی دشمنی
مرقوم است گرفتار آمدند حضرت اعلی بنا بر مراعات سلسله ظاهر اقتضای مصلحت اندیشی که مهمی شیوهٔ
فرمان روایان عالم صورتست مصطفی بیک برادر او را بامارت ایل قزاقلر سرافراز نموده بلقب احمد
خانی ملقب و معزز گردید و ایل مذکور بدین عطیهٔ والا مستظهر و بشفقت شاهانه امیدوار شدند دیگر از
سوانح رفتن ساروسلطان یکه باشی … حاکم ساوور خان و کلاورد بر سر اکراد
قبل ازین مذکور شد که اسکندر پاشا نیز در جمن قراجیوق از خدمت اشرف جهت انصراف یافته بالکای خود رفت

بدین سبب تور طریق بغی و عصیان مسلوک داشته اگر اوباش دست درازی و بی اعتدالی در آنجا نموده [illegible]
سارو سلطان با فوجی از ملازمان و مبارزان جنود شاملو و غیرهم متوجه تنبیه و تأدیب ایشان گردیده مخذول شد و اکراد
پایندگی از ستیز و آویز از مقاومت عاجز آمده راه انهزام پیمودن گرفتند و سارو سلطان قلعه اسکندر را آباد
آورده تا موازی هفتصد نفر از آن قوم برگشته روزگار را روانه دیار عدم ساخت و البقیة السیف حوالی آن دیار
ادبار شده دور خیال رستم محمد خان ولد ولی محمد خان بی اجازه و رخصت بیگلربیگی خراسان کوچیده
و پنهان بغرجستان رفت سبب رفتن او اینکه جمعی از اوباش اوزبکیه که در هرات بر سر او جمع شده بودند
چون اعتمادی بجانب او نبود پادشاهزاده از مردم خود جدا نمودند و حسینخان ایشان را در بیرون شهر جا داده
بود کمیده و مرتبه اراده رفتن نمود حسینخان از غدر و بیوفائی اوزبکیه اندیشیده که بی رفتن پادشاهزاده بخود
سر بی رخصت همایون اعلی لشکر قزلباش همراه نمی توانست تا آنکه خود اوزبکیه پادشاهزاده را طوعا
او کرها برداشته بطریق فرار ایلغار نموده بطرف غرجستان رفتند از بیم خطاب و عتاب شاهی که مبادا از تن
او محمول بر غفلت و تساهل کرده و اندیشناک گردیده و چون پادشاهزاده بغرجستان رسید مردم غرجستان حسب فرمان
همایون که در باب خدمت و رعایت او بایشان رسیده بود مقدم او را گرامی داشتند اطاعت و انقیاد بظهور
آوردند و در سر جمعی که بدولتخواهی نذر محمد خان والی بلخ با او مخالفت نموده رفته تاخت و غارت کرده
اموال فراوان بدست آوردند و بجهة حسینخان الوش نیاز فرستاده مجدداً اظهار اخلاص و دولتخواهی و پاس
حقوق نمکخواری شاهی نموده عذر رفتن خواسته بود که چون جناب خانی بنابر رعایت حزم و احتیاط تجویز
رفتن نفرمودند و بهادرانی که در موکب عالی جمع آمده بودند در تردد و سواری که معتاد طایفه اوزبکیه است مبالغه
داشتند بنابر آن مقید برخصت و طلب کومک نشده رفتیم هرگاه حادثه روی نماید که اقامت در این دیار نتوانیم
نمود باز مرجع و ملجأ درگاه عرش اشتباه شاهی و مأمن ممالک محروسه پادشاهیست خاطر حسینخان فی الجمله
اطمینان یافته حقایق اخبار مذکور را بدرگاه جهان پناه عرض نمود در خیال معماری همت والاحضرت شاهی که دست
آموز چندین صنایع و بدایع کارخانه ایزدیست در قصبه شریفه اشرف که از قصبات مازندران که بولایت استراباد
اقربست فی الحقیقه ترا بهشت و خرمی اشرف اینکه آن ولایت است عمارات عالی طرح انداخته استادان
چابکدست در آن سرزمین دلبند بست حسب الفرمان شروع در کار کردند و رفته رفته عمارات بران افزوده آب
خوشگوار از کوه بحیاض کوثر آئین و ریاض ارم تزئین آورده و فواره از میان هر حوض لسان شعله بار کمره
اثر کند و باغات و بساتین جنت آئین علی القیاس مولانا بهشتی گیلانی این قطعه در تاریخ بنای عمارت اشرف
بنظم آورده نظم خسرو آفاق شه کامبخش * آن ملک باطن هر خوب و زشت * کرد چو در اشرف مازندران
طرح بنائی بصفا چون بهشت * از ره اقبال ز فیض قدم * آب و گلش با گل عنبر سرشت * دست سعادت پی تاریخ آن
بر در آن دولت اشرف نوشت [illegible]

[illegible] قورچی باشی است مشار الیه بسیار معتبر و معتمد شده بود و شفقتهای بیش از پیش در حق
شاهی و خدمات خود بجهة گرد و بحقان گستاخانه در خدمت اشرف بسیار بتکلف و ظرافتها میکرد و حضرت اعلی
بشکستگی طبع و کوچک دلی و بی تکلفی گذرانیده بشاشت و خرمی بیشتر میفرمودند و چون عاقلانه حفظ و کنایی از و ظهور
نیافته بود همگنان بسبب انحراف مزاج اشرف گستاخیهای او را میدیدند اما آنچه بر زبان مبارک اشرف در باب
او مکرر جاری گشت لفظ نمک بحرامی بود و مشارالیه بجمع مال و بسیاری املاک و عقار حریص بود چنانچه نایوف
او به هشتاد هزار تومان رسیده بود بجهة صیانت اموال و املاک که مبادا تزلزل باحوال او راه یابد و اولاد او از آن
بی بهره گردند این خیال تباه و اندیشهای باطل افتاده با مرشد و ولینعمت بد دل شده بود بالجمله در فرح آباد او را
به بیرق بیک بعزم اسیری قرا الموکرانیدند و او بحصول موصول و ساعی شده آنچه گرفت بارباب حوالات ادا
شد و چون سیاست و قلع و قمع سلسله او در خاطر مبارک رسوخ یافته بود دیده بدبین او و پسرانش را
از دیدن عاطل ساخته بالاخره عبرة للناظرین در زیر چوب محصلان در دار السلطنه قزوین کشته شد و این همه جمع
مال و افزونی املاک که مایه نمکحرامی بود بباد بی بنیادی رفته از نتایج بی اخلاصی او و اولادش نتیجه چشم کندن نیافتند
آری * با ولی نعمت از بدون آئی * گر سپهری که سرنگون آئی * و هم در خیال علیخان ولد [illegible] بیک ابن
معصوم بیک صفوی که برتبه والای مصاهرت اشرف سرافراز است از مرتبه یوزباشیگری بمرتبه بلند
ایالت ترقی نموده بود بعد از مغضوب شدن الله [illegible] علی بیک قاجار منصب قورچی باشیگری بمو تفویض یافت
والحق جوان خلیق آدمی شایسته دولت و سزاوار بزرگیست دیگر از سوانح این سال کشته شدن سلطان
علی بیک جوانشیر و میرزا حسین برادر او است ایل جوانشیر از تراکمات قراباغ است که [illegible]
سی و دو قبیله اند با تراکی موسوم است با عینه بر کل عشیرت حکمران ایشان بوده اند و در زمان [illegible] میرزا حسین
بیک اطاعت رومیان کرده با ایل و عشیرت در قراباغ ماند بعد از چند سال علیخان بیک مذکور بدرگاه معلی آمده
از زمره مقربان گردید بواجبی رعایت و تربیت یافت و در وقتی که موکب جهانگشای شاهی بتسخیر آذربایجان حرکت
آمد چون مقتضای وقت بازخواست اعمال سابق نبود بدستور امارت ایل بمو تفویض یافت و میرزا حسین اخوی
بر سر امارت [illegible] رسانیدند و در وقتی که علیخان بیک حسب الامر اعلی بمحاصره قلعه گنجه مأمور شده در آنجا بود
روزی که محمد خان زیاد اوغلی حاکم گنجه به بیرون رفته بود در شهر نبود فرصت یافته قصد کشتن برادر نموده او گریخته بمنزل
محمد خان رفت علیخان بیک از عقب رفته و خود را از اضطراب بحرم سرای محمد خان انداخت علیخان بیک حرمت
حرم خان نگاه نداشته از عقب رفته او را بقتل رسانید و چند نفر از غلامان قاجار ملازمان سلسله زیاد اوغلی از
بی حرمتی جناب بسته بودند همانلحظه علیخان بیک را بشمشیر تیز تادیب نموده قطع رشته حیاتش کردند و او بنجابت رشید
و خود رای و زیاده از حد بلند پرواز بود و چون هر دو قضیه بر وفق دولت قاهره واقع شده بود در بازخواست
آن اهتمامی نشد ع چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار [illegible]

اول نور محمد خان ولد ابو المحمد خان بن دین محمد خان بن اولس خان که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان است خیالی
سنی دگر یافته بود شیراز اقامت داشت و در ظلال عاطفت شاهانه روزگاری بفراغت و عافیت گذرانیده و در
یوم یکشنبه ... شاهی عراقی عدد و خرج او شفقت شده بود و در خیال عالم فانی را وداع کرده در سرای آخرت منزل گزید
دیگر افضل العلما و المجتهدین مولانا عبد الله شوشتری که چند سال بود از نجف اشرف بولایت عجم آمده در دار السلطنه
اصفهان اقامت داشت همواره انوار توجهات و التفات شاهانه بر وجنات احوالش می تافت در روز جمعه
بیست و چهارم شهر محرم الحرام عارضه او طاری شده در روز شنبه جناب میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله که هر یکی
بوده که بحث مباحثات علمی و مسایل اجتهادی فیمابین غبار نقاری ارتفاع یافته بود بعیادت او رفتند جناب مولانا با ایشان
معانقه کرده در کمال سلوک صحبت داشت شب یکشنبه بیست و ششم قریب بصبح بعد از اقامت نماز تهجد میخواست
بیرون آید که ملاحظه وقت نماید چون عودی نمود در رفتن از پای در افتاده بی آنکه مهلت سخن گفتن یابد دعوت
حق را لبیک اجابت نموده مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود جناب مولانا در کمال نفسانی تقوی و پرهیزگاری
و بی تعلقی دنیا درجه عالی داشت از اشربه و اغذیه و نعمات دنیا بسد رمق قناعت نموده اکثر اوقات صایم
و شبها بی گوشت افطار میکرد و مدت سی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشته و بخدمت مجتهد
مغفور مولانا احمد اردبیلی استفاده علوم دینیه مینمود از مولانا مذکور اجازه نماز جمعه و جماعت و تلقین مسایل
اجتهادی یافته بود در روز فوت او آواز نفیر صغیر و کبیر خلایق باوج آسمان میرسید اشراف و اعیان آرزو
که بیمن تبرک دستی بزیر جنازه مغفرت اندازه اش رسانند از علوی خلایق میسر نیفتد نعش او را در امامزاده
واجب التعظیم والتبجیل امامزاده اسماعیل گذاشته نقل بکربلای معلی کردند ارباب نظم و استعداد در غربه در سلک
نظم کشیدند زیر صحبتی تشریفی این تاریخ یافته بود ع آه و آه از مقتدای شیعیان : دیگری گفته بود
حیف از مقتدای ایران حیف : شیخ محرّب جزایری ؛ مات مجتهد الزمان تاریخ یافته بود و دیگری از صوفیان محمد بیک بیگدلی
که از زمره معتبران و مجلسیان اشرف بود و در مازندران بیمار شده و حکیم سلمان بمعالجه اشتغال داشت اصلا
پرهیز نمیکرد و در اول زمستان بجوار رحمت ملک منان پیوست حضرت اعلی متوجه تجهیز و تکفین او شده نعش او را به
مشهد مقدس معلی فرستادند و مشار الیه صاحب ثروت و مکنت بود املاکی که داشت وقف خیرات نموده بود سایر
اموال و متروکات چون فرزندی نداشت حسب الارث به برادر اعیانی او حیدر سلطان که ایشیک آقاسی حرم علیه
بود تعلق گرفت ذکر وقایع سال ... مطابق سنه اثنی و عشرین و الف هجریه سال ... و ششم
از جلوس میمنت نوروز سعادت افروز اقبال در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر محرم الحرام
اتفاق افتاد خورشید جهان آرا بعد از انقضای نه ساعت و ده درجه و دوازده دقیقه از روز مذکور از برج حوت بمنزل
عز و شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز فیض آثار شد شعر جهان تازه گشت از نسیم بهار : در و دشت
شد سر بسر لاله زار : ز گل گشت گلزار عنبر سرشت : زمین و زمان شد چو باغ بهشت : حضرت اعلی در روز جمعه

وفات مجتهد الزمان ١٠٢٣

١٠٢٢

که سه روز از نوروز گذشته بروج السلطان شده بود بسعادت و اقبال از بلده طیبه فرح آباد بجانب دار السلطنه اصفهان
در حرکت آمده در ساعت سعد وارد آن بلده جنت نشان شدند اکابر و اهالی بسعادت سجده اشرف سرافراز
شدند و دیده اشتیاقشان را از مشاهده طلعت همایون روشنی افزود اهل حرفت و ارباب صناعت دکاکین بازار
و چهار سوق را آیین بسته و جشن نوروزی بآیین مقرر در نقش جهان وقوع یافت چند روز بکامرانی بعشرت
و کامرانی گذرانیدند و حضرت اعلی در ازای خدمات اهل اصفهان که مستحسن طبع همایون شده بود مال یک ساله
رعایا و رعیتی آن ولایت را و یک کل محصولات دیوانی را که قریب پانزده هزار تومان عراقی میشد ارباب و رعایا
و زارعان و کافه خلق آنجا بخشیدند ه سابقا مذکور شد که گنجعلی خان حاکم کرمان بآن مقرر شده بود
حسب الفرمان قضا جریان با لشکر کرمان و سرداران قبایل آن ولایت رفته قلعه بن فهل را محاصره نموده در هنگام
فرصت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده یورش کردند و ملک شمس الدین ولد ملک ... والی آن ولایت
و سایر محصوران دست از محاربت قلعه کوتاه کرده بزودی غازیان اوزبک بر قلعه استیلا یافته مسخر و مفتوح گردانیدند
و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان بدست در آمده مصحوب معتمدان بدرگاه سدره نشان فرستاده
در دار السلطنه اصفهان بنظر اشرف در آوردند عموم مردم آن ولایت شافعی مذهبند مشار الیه چون دعوی
سیادت و تشیع میکرد حضرت اعلی بر جهت اقرار او گذشته مقرر فرمودند که بدار الامان کرمان
رفته با فرزندان و متعلقان در آن ولایت بفراغت روزگار گذرانند اما چون بکرمان رسید دست از علایق
جهان کوتاه کرده سفر آخرت اختیار فرموده در آن ملک ملک ... شناخت آن طبقه از پادشاهان جهان جزای
نشنیده بودند و هرگز از آن ملک بیرون نیامده بودند و دست حوادث زمان تغیر بحال دولت ایشان نرسیده بود
از سفاهت و سبکی بعضور میشود چه که خلاصه معموره جهان کیچ و مکران است ولهذا شاه شاهان شمس الدین نقش نگین
او بود اما از ایشان ملک دنیا را از خود بهره داشته از مقام تکبر و بزرگی فرود آمده این بیت را نقش نگین
کرده بود شعر خداوندا جهان گر نبودی ملک بسیاری : نه دادی کیج و مکران را چنین ارزان بهر یاری ذکر ارسال ایلچی
آمدن بدرگاه و ایلچیان فرنگ ه از جانب پادشاه اسپانیه که بزرگترین پادشاهان فرنگستان
بجایه سریر اعلی آمده در نقش جهان بشرف بساط بوسی شاه جهان سرافراز شدند و تحف و هدایای لایقه گذرانیدند
چون سلاطین مسیحیه همگی با حضرت اعلی ابواب الفت و آشنایی مفتوح داشته چنانچه طریقه مراسله و آمد
و شد مسلوک داشته قبل از این دنکیز بیک یوزباشی روملو که مرد چرب زبان سنجیده سخندان بود برسم رسالت
بجانب فرنگستان فرستاده بودند بجهت امساک و قوت طامعه اعمال زشت که مرضی خاطر اشرف نبود از او بظهور
یافته بعرض اشرف رسیده بود در وقتی که با ایلچیان فرنگ معاودت نموده بملازمت اشرف رسید ملحوظ مغضوب شد
هر چند خواست که بسخن در آمده بچرب زبانی عذر خطای خود گوید او را بسخن نگذاشته بحکم سیاست اعزاز قضا
جریان شاهنشاهی او را مثله کرده سرنگون از دار عبرت آویختند و عقوبت و رسوائی که کس مباد حاصل عیب جوئی

اما از اعمال قبیحه او یکی آنکه در کوه تکلیف ابو دره حاکم هرات شد از سر نامه پادشاه بر داشته او را از مضمون آن آگاه
کرده بود و این بی دیانتی در خدمت سلاطین خطائی عظیم است و زبان به اسرار پادشاهان گشودن گناه بزرگست دیگر
آنکه در هیچ زمان رسم و قاعده نبوده که سلاطین جهان ایلچیان را بعرف و عادت خود مکلف سازند و ایلچیان بحاجات سلاطین
بهر ولایت روند برسم و عادت خود سلوک می نمایند و در وقتی که انگریز بیگ در پای تخت پادشاه اسپانیه بوده زوجه
پادشاه فوت شده بود پادشاه با حارف سپاه در عزای ملکه بعرف و عادت خود سیاه پوش شده بود و طرانی آن
بوده که او را مکلف بلباس سیاه نموده جواب کرده که سر مبارک پادشاه و ولی نعمت من که سلامت است مرا چه لایق است که
لباس سوگواری بپوشم دیگر آنکه مکتوبی که حضرت اعلی بریم بابا که خلیفه مسیحی است نوشته مصحوب او فرستاده بیکی
از تجار داده جعلی از او گرفته بود و آن تاجر خود را انگریز نام نهاده مکتوب را رسانیده رعایت یافته بود اما عظیم خطائی که
موجب سیاست اعلی بود امیت که با ملازمان که همراه او بود چندان بدسلوکی نکرد و آزار نمود که چند نفر از ایشان بمرتبه
ترسائی شده بجهت آنکه از جور او خلاصی یابند ملت مسیحی اختیار نموده در دیار فرنگ مانده بودند چنانکه گفته اند

از جور ربود که مردی دین کرد غیرت این اسلام مقتضی سیاست او کرده بجزا رسید دیگر از
سوانح مراجعت نقد علی خان از ایلچیگری روم و آمدن مصطفی پاشا بارتفاق او به

ازین واقعه آنکه حسب الاستدعای مصطفی پاشای وزیر اعظم غازی خان جهت تاکید امر مصالحه بنوعی که در قضایای سال
ینکوزئیل نوشته شده فرستاده شده بود او در دیار بکر مصطفی پاشا با او کمال اعزاز و احترام بجای آورده
بعد از تقدیم تواضعات رسمی که از طرفین بعمل آمده باتفاق روانه استنبول شدند و مصطفی پاشا پیشتر داخل
شده بخدمت سلطان احمد پادشاه روم رسیده حقایق حالات عرض کرده روز دیگر جمیع پاشایان و امرا و اعیان
رومیه و عموم لشکریان باستقبال غازی خان بیرون آمده باعزاز و اکرام تمام بشهر برده باستصواب مصطفی پاشا
تحف و هدایا گذرانیده از جانب پادشاه نیز لوازم تعظیم و تکریم بظهور آمده چندگاه که غازی خان در استنبول
بود وزرا و پاشایان و مفتی و علما و قضات بدیدن او آمده در باب قرار مصالحه گفتگو می نموده اند و مناقشات نمایان
از طرفین می کرده اند بعد از قیل و قال بسیار امر مصالحه نموده بودند و چون از زمان دودمان قدسی نشان صفویه و سلاطین
عالیشان سلسله علیه تیموریه همواره طریقه محبت مرعی و مسلوک بوده و فیمابین حضرت اعلی و حضرت پادشاه والا جاه
گردون بارگاه سلیم شاه فرمانفرمای مملکت هندوستان زیاده از پیش آن جنت آشیان طریقه دوستی و
شیوه محبت و برادری مرعی و از جانبین بی تکلفیهای دوستانه مسلوک است تحت نامه محبت آئین بخدمت
آنحضرت نوشته بوده و سفارش سلاطین دکن نموده و آنحضرت حسب الاشاره همایون ترک مخاصمت ایشان
نموده برحسب اراده سلاطین مذکور عمل نموده بنابران حضرت اعلی حسین بیگ تبریزی قپچاقی را بایلچیگری قطب شاه
و درویش بیگ ترکمان را بایلچیگری نظام شاه و ملک عنبر سپهسالار سلسله نظام شاهیه و شاه قلی بیگ
را بایلچیگری عادلشاه تعیین فرمودند و مکاتبات عطوفت آمیز سعادت افزا که منشور اقبال ایشان

تواند بود وظیفه فرموده جهت هر یک خلع فاخره لایقه و اسپان تازی و منسوجات لایقه عنایت فرموده ارسال داشتند و چون
محمد قلی قطب شاه بجوار رحمت الهی پیوسته بود و سلطان محمد برادرزاده او بر سریر قطب شاهی تمکن یافته بود لوازم پرسش
و مبارکباد و تقدیم یافته ایلچیان مذکور در اصفهان از خدمت اشرف مرخص گشته باتفاق ایلچیان ایشان روانه مقصد شدند
درویش بیگ چون در شیراز فوت شد محمد بیگ پسرش بجای پدر بدین خدمت مامور شد و او و حسین بیگ هر دو
روانه دکن شدند اما شاه قلی بیگ چون چند روزی بجهت اختیار ساعت تاخیر و تعلل در رفتن نموده بود و موسم سفر دریا در آن سال
گذشته نتوانست رفت بهمین جهت میر خلیل خوشنویس ایلچی عادلشاه از شیراز باز گشته بملازمت اشرف رسید
شرح رفتن او در محل خود رقم زده کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی در همین سال بیانه عفت قباب کابلی بیگم صبیه
محمد حکیم میرزا ابن محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و شاهزاده عالی تبار سلطان میرزا المخول ولد
شاه هفت نکان عقد مناکحه و ازدواج انعقاد یافته شرح این واقعه آنکه عفت قباب مشار الیها در حباله نکاح شاهرخ
میرزا نواده شاه سلیمان ابن سلطان اویس میرزا مشهور برنجان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان
ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود شاهرخ میرزا در هندوستان فوت شد او نعش شوهر
خود را برداشته بقصد آنکه در مدینه مشرفه دفن نماید سفر حجاز اختیار نمود و از بیم ضرر و آسیب اعراب آن مقصود
بحصول نپیوست نعش را بمکاریان داده روانه نمود در حسب تقدیر آسمانی بهرمز آمده از آنجا عزیمت دار الامان
ایران کرده بشیراز آمد اعیان و ریش سفیدان او را اعزاز و احترام نموده باصفهان فرستاده زیاده از یکسال در اصفهان
بود در هنگامی که موکب همایون فال بدار السلطنه اصفهان رسید عفت قباب معزی الیها بملاقات مخدرات
سرادق اقبال فایز گردید حضرت اعلی او را با پادشاهزاده مذکور عم خود نسبت فرموده اما در میانه او و شاهزاده
صورت الفت روی نمود با یکدیگر در کمال افسردگی بسر می بردند ذکر نهضت همایون ... از
... که در ... سعادت ... دولت ... داد

قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گشته که طهمورث خان ولد داود خان بن
الکندر خان والی ولایت کاخت و لوارصاب خان بن گرگین خان بن همایون خان والی ولایت کارتیل که هر دو نصب
کرده و تربیت یافته اعلی اند و در سال ایت ئیل که موکب پادشاه به تبریز آمده مراجعت نمود هر دو در ملازمت اشرف
بوده در حین انصراف از خدمت اشرف التماس نموده که چون اوصاف مرغزاران بهشت نشان و شکارگاههای
آن بسیار استماع شده خاطر بسیر و شکار آنجا مایل است هر گاه حضرت اعلی متوجه سیر و شکار مازندران باشند
ایشان مخبر باشند که جریده و بپای خود در اردوی همایون رسانیده در سیر و شکار آن ولایت در رکاب
مقدس باشند و قرار داد ایشان در خدمت اشرف این بود که هر گاه رای جهان آرا اقتضای حضور
ایشان نماید سریع السیر فرستاده طلب نمایند هم بمحض عزم جزم نموده جریده و ... همعنان شمال
و صبا خود را بموکب معلی رسانند بنابران در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه آنصوب بود حسب المعهود

حکم معلی بطلب ایشان اصدار یافت و تهماسب قلی نام جلوداری که رفته بود نگاه داشته بعلت و تعلل میگذرانیدند که مگر موسم
آمدن خود را بان دیگری موقوف داشته انقدر تعلل کردند که هوای مازندران گرم شد و حضرت اعلی از آن ولایت
بیرون آمده و جلودار را بی نیل مطلوب باز گردانیده بشرف ملازمت مشرف نشدند و چنین معلوم شد که با فساد چند نفر
از گرجیان خصوصا شرقران نامی گرگین بجواب وصلت نموده عهد و شرط کرده اند که من بعد بایشان متفق بوده
تا ممکن باشد از جا و مقام خود حرکت نکنند و گریبان بدست قزلباش ندهند و فی الحقیقه الجاءت در تخریب
دولت ایشان کوشیده اسباب بیدولتی و ادبار ایشان سرانجام داده بودند القصه اینمعنی بسیار بر مزاج اشرف
گران آمده خاطر اشرف بنوعی غبارآلود گشت که مطلقا بصیقل حرف و حکایات انجلا نپذیرفت و رای صوابنمای
بران قرار گرفت که چون سلاطین زادهای مذکور را که تمام جهل و غرور نموده و بیسبی روزگار نکورده اند و خود به
جاره در مکتب عقل گوش بنصیحت ننموده اینها را بسر پنجه تادیب بر نتافته و تجربه روزگار مهذب نگشته اند لازم
تادیب و گوشمال ایشان متوجه قراباغ گشته اگر والاجاه گرجستان بقدم اخلاص پیش آمده باستقبال موکب همایون
و غبار آینه اشرف را بصیقل رکاب بوسی و خدمات مرغوبه پاک و مصفی گردانیده بشیوه ارباب اخلاص
عمل نمایند با ایشان بمقتضای مروت و کرم عمل شود و اگر بمقتضای الخائن خائف قرین دهشت و وحشت بوده
بسعادت خدمت اشرف مشرف نگردند ایشانرا از خواب غفلت بیدار سازند چند روزی که هوای دار
السلطنه اصفهان گرمی داشت بییلاق فریدون و برجستین تشریف برده چون هوا روی باعتدال آورده بمقر
مستقر سلطنت بازگشته بتاریخ روز پنجشنبه دویم ماه مبارک رمضان از دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده
عنان عزیمت بصوب فضای گرجستان معطوف داشته و ایلچی جادوش ایلچی روم را مقرر داشتند که تا قرار
سرحد بفراغبال در اصفهان آسایش نماید که چون سنور و ثغور سرحد آذربایجان و بغداد و عربستان ...
بخاطر از امر جمع گردد او را بروجه لایق روانه نمایند و با آهستگی طی مسافت نموده در هر مرحله قومی از جنود ظفر ورود
رسیده بموکب مسعود ملحق میشدند و بسعادت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده چند روز در آنجا بطواف
مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و قطب اصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین طاب ثراه و مشایخ عظام کرام اعلی الله
مقامهم قیام نمودند چون در سنور و سرحد زمان شاه جنت مکان از گرجستان سه حصه شکی و کاخت و کارتیل بانیطرف
تعلق گرفته بود از آنجا سلطان محمد بیگ طالش برسم رسالت کیاب روم نزد مصطفی پاشا وزیر اعظم فرستاده
حقیقت سفر گرجستان بتادیب آنجماعت از انطرف بدو اعلام نمود که مبادا ارباب غرض و اهل فساد بعنوان دیگر
که منافی مصالحه باشد مذکور سازند و در تهیه فتنه سعی نمایند و از دار الارشاد روانه شده بشکار کنان بقراباغ رسیدند
چون دیده بصیرت ایشان خصوصا طهمورث بیدولت را پرده وحشت و غفلت پوشیده بود از طریق مستقیم
منحرف گشته راه صواب گم کردند و چون دل اخلاص گزین نداشتند بخیالات بیهوده جنگل منور گشته بسعادت
بساط بوسی فایز نگشتند و حضرت اعلی بیرو اق خان حاکم تبریز را با بعضی از امرای قزاولی و اوبه محمد شمس الدین بیکلو که از

امرای قراباغ است بجهت قرب جوار از شوارع و مضایق گرجستان و بیک و امرای آنمکان آگاه بود از جانب
تفلیس فرستادند که در مابین الکای کاخت و کارتیل بوده شوارع را نیکو محافظت نمایند که طهمورث بیدولت
از کاخت بطرف کارتیل و محل دیگر نتواند رفت و یوسف خان بیگلربیگی شیروان را امر فرمودند که با عساکر اولکات
از طرف شیروان بکاخت آمده طهمورث را شکاری وار در میان گیرند و موکب معلی بجانب گرفطرانشاه در
تومین المی از آب کر عبور فرموده بگرجستان کاخت در آمده در کنار رودخانه قری نزول اجلال واقع شد
طهمورث چون ورود موکب همایون خبر یافت از کمال بیهوشی بهوش آمده سراسیمه گردید و جنود نامحدود
خود را از سوار و پیاده جمع آورده در میان جنگل و بیشه محل موزر جزیره صعوه آسا در میان درختان آرام
گرفت که چند روزی خود را از چنگل شاه باز شفقت بلند پرواز عقاب اقبال صیانت نماید و چون مشار الیه در ظل همای دولت
تربیت و نشو و نما یافته بود و بندگان اعلی بالطبع راغب بوده که ترتیب یافته خود را بیکبار از نظر اعتبار بیندازند
ذاکر آقای تونچی را که از درگاه معلی با طهمورث مربوط بود تردد او فرستادند که او را نصیحت کرده پنبه
غفلت از گوش او برآورده بادراک سعادت پابوسی راغب نماید که معاودت موکب همایون بدون
آن صورت ندارد و او عجز و بیچارگی خود اظهار نموده عرض نمود که خوف و دهشت بر من مستولی شده از
بیم قهر و غضب پادشاهی حوصله آن ندارم که خود بملازمت آیم و والده خود را با دو پسر که داشتم چند نفر
از ازناوران معتبر و کشیشان و رهبانان گرجی را فرستاده که شفیع او باشند و استدعا نمود که در تنبیه
حضرت اعلی از جرایم او گذشته معاودت نمایند که رفته رفته شفقت شاهی عفو و اغماض پادشاهی بظهور آمده
فی الجمله اطمینان حاصل شده باشد باستان اقبال آشیان آید / با در چنین کهف کای بیک زن
تو خواهی بکم عذر تقصیر من / ندانی که اینها زنادانیست / سرانجام نادان پشیمانیست / فرستادگان مذکور
در کنار آب قری رسیده و والده طهمورث و مخدرات آن سلسله بشرف عتبه بوسی مشرف گشته مورد توجهات
شاهانه شدند و حضرت اعلی حسب الاستدعای مخدره مذکوره در مقام عطوفت و عفو تقصیرات او در آمده در این
اثنا کتابت ناهنجاری که از روی جهل و نادانی به بکرات میرزا عمزاده لوارصاب خان والی کارتیل که همواره ملازم
رکاب اشرف و از زمره مقربان بساط اقدس بود بخط گرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن گفتگو و منافی آن وقت
بود درج نموده بود و او از وفور اخلاص و بیم نفاق ارباب شقاق اخفای آن نتوانست نمود بخدمت اشرف آورده
ظاهر ساخت از مضمون آن کتابت نایره غضب پادشاهانه بنوعی مشتعل گشت که بشفاعت اهل شفاعت انطفا نپذیرفت
والده طهمورث را با پسران او و جمعی خدمه که همراه بودند با معتمدان روانه عراق فرمودند و ازناوران را بمردم
کاردیده سپرده بر سر او کوچ کردند طهمورث این خبر شنیده تاب توقف در محل اقامت نیاورده با کوچ و متعلقان
خود و قلیلی از ازناوران و عظمای گرجستان که کامش با نصد شصد نفر بوده بجانب کارتیل گریخت و از آنجا
بلوارصاب خان ملحق شده و بیتراز و اهمه که از بیم عساکر منصوره بر او مستولی شده بود در آنجا خود نتوانست

توقف نمود و باتفاق یکدیگر افسرده و پریشان بجانب باشی آچوق رفته بکرگین خان والی آنجا که از جمله پادشاه عوام است
پناه بردند تتمه احوال ایشان در وقایع گرجستان بعد از تحریر بقیه سوانح امسال که در طی سفر گرجستان بظهور رسید
در سال آینده رقمزده کلک بیان میگردد از سوانح این سال که در اول سفر روی داده فرستادن سید
ناصر ولد سید مبارک والی سابق بجانب عربستان و عزل احمد خان [...] کردستان است

شرح این واقعه آنکه سید ناصر را عرفی بوده که پدرش بپایه سریر اعلی فرستاده و در رکاب مقدس همایون نشو و نما
یافته بشرف تربیت و نوازشات خاص اختصاص یافته بود و سید مبارک مکررا التماس نموده بود که او را
رخصت دهند که بعربستان آمده با پدر عهد ملاقات تازه نموده چند گاه با او بوده باشد و دیگری از فرزندان
در عوض او بدرگاه والا فرستد و این مسئول تا حال درجه قبول نیافته در حیز تعویق مانده بود و در خیال [...]
که پسران بزرگ سید مبارک سید بدر و سید [...] که بهر دو فوت شدند و یکدو پسر دیگر که دارد بسیار کوچک و خورد
سالند در نیوقت رای جهان آرا اقتضای آن کرد که چون سید مبارک بسیار پیر شده و صلاح دولت قاهره
در آنست که سید ناصر را بدانجا فرستند که هرگاه قضیه از کمال روی نماید که ناگزیر هر برنا و پیر [...] در آنجا حاضر
باشد که فتوری بعربستان واقع نشود لهذا او را مرخص فرمودند خان احمد اردلان که نیز از اوان طفولیت
در ملازمت اشرف نشو و نما یافته همگی همت والا نهمت بتربیت او مصروف و مخزون خاطر اشرف آن بود
که بجای والد بر مسند حکومت عشیرت اردلان تمکن یابد او را نیز تربیت نموده فرستادند و اعلام کردند که چون او
پیر و ناتوان شده و محمد و معاودی در میانه ایجابیل و عشایر نزاده پسرش را فرستادیم که من بعد در خدمت پدر
بوده باشد و هر دو در کنج از خدمت اشرف جدا شده روی بوطن آوردند و چون امر مصالحه بر نهج قانون زمان
شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار یافته الجلو چاوش را برسم رسالت تعیین نموده با مکتوب محبت اسلوب
و تحف و هدایای لایقه با غازیخان روانه نمودند و ایشان بدار السلطنه اصفهان بسعادت خدمت اشرف سرافراز
شدند و الجلو چاوش منظور نظر عواطف و الطاف شاهانه گردید و چون از جانب خواندکار تعیین سنور سرحد
آذربایجان بعهده محمد پاشا بیگلربیگی وان و سنور عراق عرب بعهده محمود پاشا بیگلربیگی بغداد و ولد چغال
اغلی شده بود که باتفاق تعیین کردهای اشرف اعلی سنور زمان مذکور بقطع رسانند از جانب [...] اعلی
امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد را جهت تعیین سنور آذربایجان و مقرب الحضرت مهدیقلی بیگ امیرآخورباشی [...]
را بجانب بغداد مامور فرموده فرستادند چون از صلح زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان چندین سال
گذشته بتعاریف زمان و انقلاب دوران اختلاف بسیار در آن شده بود از جمله گرجستان [...] و قلاع
که در زمان شاه جنت مکان داخل سنور این طرف بوده تا غایت در تصرف رومیه مانده بود و بعضی قلاع طرف
بغداد و عربستان داخل سنور رومیه بوده که الیوم در تصرف منسوبان این درگاهست اولی آنست که چنین
عقد المصالحه که آنچه در تصرف منسوبان هر طرف باشد کماکان بوده مضایقه از جانبین در انها نشود و [...]

سفارش فرموده که اینطریق را منظور داشته سنور و سرحد برین قاعده قرار دهند امیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان
سیلها پس رفته محمد پاشا نیز در آنجا آمده تا دو ماه اوقات در این گفتگو صرف نموده بر نهجی که مسطور گشت سنور و سرحد
تعیین یافت و سنورنامه نوشته شده بمهر محمد پاشا و سنجق بیگیان سرحد و اعیان رومیه با امیرگونه خان داده و دیگری بمهر
امیرگونه خان و امرای اینطرف بمحمد پاشا سپرده از یکدیگر جدا شدند اما محمود پاشا چون از جانب بغداد و عربستان
اختلاف بسیار واقع شده جرأت بتشخیص نتوانست نمود و بعرض پادشاه موقوف داشت بنابران سنور آنطرف
تعیین نیافت و بالاخره باعث دگرجیان [...] و سفر بی اختیار گرجیان قضیه صلح برهم خورده در آن هنگام صورتی
نیافت تا دیگر باره از طرفین نیران قتال اشتعال پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینده ظهور می پیوندد دیگر
متوجه شدن رستم محمد خان ولد ولی محمد خان از خراسان به سمرقند و بخارا و منهزم باز گشتن او [...]

در اوایل این سال امام قلیخان پادشاه اوزبک در بخارا بجهت دفع لشکر قزاق که بر تاشکند مستولی گشته متعرض
حواشی مملکت سمرقند میشدند متوجه سمرقند شده و برادرش نذر محمد سلطان را از بلخ بمعاونت طلبداشت و او
بهانه آنکه رستم محمد سلطان در غرجستان کمین فرصت نشسته معذرت از رفتن ابا نمود و امام قلیخان در طلب او
مبالغه بسر حد افراط رسانید نذر محمد سلطان بتکلیف برادر جمعی از لشکریان بلخ را بکومک او روانه سمرقند گردانید
و رستم محمد سلطان رفتن نذر محمد سلطان را در غرجستان استماع نموده با موازی سه هزار کس که برداشت
متوجه بلخ شد و الی بلخ قوت مدافعه و استحکام شهر نیافته بارک متحصن شده شهر را باو گذاشته زبان
رفق و ملایمت پیغام داد که چون خانه کوچ و متعلقان در ارک در محافظت آن از لشکر بیگانه لازم بود و الا مملکت
بشما تعلق دارد و در میانه جدائی نیست و والده نذر محمد سلطان همشیره میرزا ابوطالب صفوی مشهدی و عورت
عاقله است از خوف آنکه مبادا بقهر و غلبه ارک را مسخر سازند رسولان چرب زبان نزد رستم محمد خان فرستاده
اظهار اشفاق و مهربانی نموده گفته بود که صبیه خود را که همشیره سلطانست بتو میدهم و میانه تو و عمزاده صلح قرار
داده مملکت را که دو حصه شده سه حصه میکنیم که هر سه برادرانه سلوک نمایند و بدین صورت بهتر از مخالفت و جنگ
و جدالست او را در اطمینان ساخته بود اما در خفیه کسان باطراف جواب فرستاده لشکر جمع نموده در دفع او ساعی
بودند و رستم محمد خان بدمدمه و افسون ایشان فریفته گشته آسوده خاطر در کمال غفلت میگذرانیدند و مردم او که
در مملکت متفرق گشته به داد و ستد و معاملات مشغول بوده که بی خبر لشکر بر سر او ریخت فرصت جمعیت مردم
نیافته مردم او هر کس بر خود گرفت رستم محمد خان با بیست کس که پیش سوار شده بجانب [...] در حرکت آمد
در راه چند نفر از اوزبکیه با او غدر کرده اراده نموده که او را گرفته بیچاره چند نفر که معتمد و دولتخواه بودند با او
مخالفت کرده منجر بجنگ میگردد و ارباب غدر و نفاق مغلوب اهل وفاق گردیده چند نفر از الجماعت بقتل رسیدند
رستم محمد خان با ده نفر بسلامت از آن مخاطره نجات یافته چون باینحال بغرجستان نتوانست رفت بدار السلطنه
هرات آمد متعاقب وصول او از جانب ماوراء النهر خبر بهرات رسید که سلاطین ماوراء النهر در تاشکند از لشکر قزاق

منهزم گشته پریشان و به حال تباه باز گشت. در روز سه شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی ملازم حسینخان شاملو به دار السلطنه
اصفهان آمده اخبار مذکوره را بعرض اشرف رسانید چون اراده ازلی هنوز متعلق ترقی احوال رستم محمد خان
نشده بود درین یورش هیچ فایده بر سعی و اهتمام او مترتب نگشت و هر کار که اراده ازلی بمشیت مهمات تعلق نگیرد
بی استعمال سیوف آماده و پیکان یکباره دولت باستقبال استعجال نماید **فوت [illegible] که در [illegible]**
[illegible] در ایام بهار اقبال نونهال گلشن اقبال امنی شاهزاده غفران مآل اسماعیل میرزا که دوازده
مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در دار السلطنه اصفهان رایض گشته در روز جمعه بیست و نهم شهر جمادی
الثانی که رایات جلال در ییلاق بود بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش مطهرش را که در مزار امامزاده
واجب التعظیم والتکریم امامزاده اسماعیل علیه الرحمه بامانت گذاشته بودند بعد از چند روز که بجوار روی اعتدال
آورده بمشهد مقدس معلی نقل نموده در آن آستان ملایک آشیان مدفون گشت و هم در اوایل اقبال
اسعد وبیدی خان از فارس باصفهان آمده در روزی که موکب همایون از مازندران بدار السلطنه اصفهان
تشریف آورده داخل شهر میشدند باستقبال موکب همایون آمده بسعادت رکاب بوسی فایز گشت اندک
ضعفی از بشره او ظاهر شد حضرت شاهی بهمان روز بالهام ملهم غیبی و کرامت لاریبی که از اولیای عظام میراث
دارند از فوت او خبر داده بودند بالجمله بعد از چند روز که در ملازمت اشرف بود در روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع
الثانی که روز چهارم بیماری او بود دعوت حق لبیک اجابت نموده بجوار رحمت الهی پیوست چون عمر در رضاجویی
ولی نعمت بسر برده حضرت شاهی از شمول عاطفت با تمامی امرا و اعیان تشییع جنازه او فرموده بتکفین و تجهیز او
بروجه لایق از سرکار خاصه شریفه سرانجام یافته باحترام تمام نعش او بمشهد معلی فرستادند که در گنبدی که در
جوار روضه آنحضرت است بنا نموده با تمام آن موفق گشته مدفون ساختند و از نوادر اتفاقات در آن چند روز
ملازمی که سرکار عمارت بود حضرت خانی از تحقیق عمارت و ترتیب زینت مینمود آن ترک ساده لوح
گفت که گنبد عالی و ایوانی که بجهت مدفن ترتیب یافته در کمال تکلف و زیبائی و زینت اتمام یافته منتظر
ورود مقدم جناب خانیست حضار مجلس او را بنادانی طعن کردند خان فرموده که از غیب بر زبان او جاری
شده بهمان هنگام ارتحالست و در همان روز امام قلیخان پسر او که حاکم لار و امیر دیوان بود بجای پدر بایالت
و دارائی فارس منصوب گشته علاوه الکاء سابق او شد و در روز دیگر بمنزل او تشریف برده دلجوئی
بازماندگان فرمودند و انواع مرحمت و شفقت بظهور آوردند مشار الیه از امرا و خوانین با زیادی شوکت
و افزونی جاه و حشمت و تجملات بزرگانه و داد و دهش منفرد بود و در مدت عمر بترتیب عمارات عالیه و بناهای
خیر موفق گشته نجابت صاحب حلم و حیا و پاکیزه روزگار بود دیگری از منوچهران شاهوردی بیک صحبت [illegible]
یار دولت که از زمره مقربان درگاه بخدمت و تقرب و اعتماد و اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار
شده او را بمازندران آورده بعد از ورود رایات جلال متوجه اصفهان شد او بجهت اشتداد مرض نتوانست

آمد در فرح آباد ماند و در اوایل اقبال برحمت لایزال انتقال یافت مشار الیه صاحب ثروت و مکنت بود و تمامت متروکات
او حسب الارث بفرزندان او تعلق گرفت **ذکر قضایای سال [illegible] ئیل ترکی موافق [illegible]**
که سال سی و هشتم جلوس شاه ظل اللهیست چون فصل شتا بنهایت انجامیده کوکب بهار خجسته آثار
در منقلای سپاه ثوابت و سیار نمایان گردید جنود افسرده دی بانهزام یافت و رایت فیروز نوروز در عرصه
گیتی افراخته سایه تربیت بر مفارق نوخطان ریاحین انداخته در روز جمعه دهم شهر صفر سنه [illegible] آفتاب عالمتاب
از خلوتکده حوت بیرون خرامیده بایوان بلند ارکان حمل که خانه شرف و اقبال است بر آمد و جهان از مقدم
نوروز چون عارض خوبان نورافروز گردیده طراوت و تازگی اطراف رشک افزای گلشن روزگار گشت **نظم**

دگر باره بهار عالم افروز ❊ بیآراست ماه دی گردید فیروز ❊ شده از مقدم نوروز سلطان ❊ جهان عنبر که و عالم گلستان ❊
همه روی زمین از لاله و گل ❊ چو روی گلرخان از تاب سنبل ❊ هوا از بوی گل چون عنبر تر ❊ دماغ قدسیان گردیده معطر ❊

اردوی کیهان پوی در روز پنجشنبه شب نوروز از آب رودخانه قانق که ألنگ جلگه چخور سعد عبور نموده از مکانی
از الکای مسق که یورت سلاطین گرجی بود نزول نموده روز دیگر از آن سرزمین نزهت بخش بلوازم جشن نوروزی
و سور و سرور پرداختند و چون طهمورث بیدولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه ظفر پناه روی ادبار
بجانب فرار آورده بباشی آچوق که رفت لطف بیکران شهریار جهان ایالت و دارائی گرجستان را بعیسی خان
ولد گرگین میرزا و نبیره الکسندرخان عمزاده طهمورث که از اوان کودکی بخدمت اشرف آمده در ظل تربیت
شاهانه نشو و نما یافته بشرف اسلام مشرف شده بود تفویض فرموده داود بیک که معظم ازناوران گرجی بود وکالت
او معین گشت و برسم و آیین گرجیان او را بر مسند ایالت نشانیده زر نثار کردند و از امرا و اعیان قزلباش
باشاره همایون با گرجیان موافقت نموده نقود ابیض و احمر باطاسهای زرین و سیمین نثار [illegible] نمودند و عظما
و اعیان گرجیه سوای جمعی که موافقت طهمورث اختیار کرده بودند بر سر او جمعیت نموده اطاعت و انقیاد بظهور
آوردند و سطوت قاهره خسروانه بنوعی حراست اموال و صیانت احوال گرجیان فرمودند که هیچ صاحب
قدرت تصرف برگ کاهی از خرمن رعایا ننمود و چند نفر از جهلا و بیدولتان که در وقت عبور بمنازل گرجیان
که خالی از صاحبان بود رسیده دست درازی بسرانجام ایشان کرده بودند شکم پاره کردند و آن گونه
سیاست موجب عبرت دیگران گردید رعایا و عجزه گرجی که از بیم ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر پراکنده
گشته در کوههای بیشه خزیده بودند از آوازه معدلت شاهی بیورت و مقام خود آمده باستمالت عنایت پادشاهی
و از ولایت مسق کوچ کرده بقصبه گریم که نشیمن و حکومتگاه سلاطین گرجیست اجلال فرمودند و الحق آن
قصبه مکانی خرم و نمونه ریاض ارم است در آن قصبه کلیسائیست در غایت تکلف و صفا و نهایت زیب
و بها که از ابتدای ظهور اسلام تا غایت بانگ مسلمانی بگوش ساکنان آن مقام نرسیده و سکنه آن سرزمین
جز رهبانان ضلالت آیین ندیده و اکثر القوم شقاوت فرجام از شعار اسلام و کیش مسلمانی خبر نداشتند و

بودند پادشاه دین پناه بجهة اعلای کلمة الله بکلیسیای مذکور تشریف برده موذنان خوش الحان موکب سعادت
قرین بر فراز آن معبد ضلالت آیین بر آمده کلبانگ محمدی بلند آوازه گردانیدند و همچنین بهر کلیسیا که رسیدند
اقامت و اذان فرمودند ندای فرح افزای کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بمسامع کروبیان عالم
بالا رسانیدند و از انجا کوچ کرده بکلیسیای الاورد که معظم معابد و کنایس نصاری گرجستان بود و فی الواقع
عمارت عالی و گنبد متعالیست محل نزول اردوی گردون شکوه گردیده بمسامع جلال رسید که در قلعهٔ قراغان گروهی از
گرجیان تحصن نموده تا غایت اطاعت عیسی خان نکرده اند و بعضی از اجمال و اثقال طهمورث در آن قلعه است جمعی از
عساکر نصرت نشان را بسرکردگی محمد تقی بیک تبریزی مین باشی تفنگچیان آذربایجان بر سر آن قلعه فرستادند محصوران
بعد از جنگ و جدال از مصادمه عاجز آمده راه فرار پیمودند و قلعه متصرف اولیای دولت قاهره در آمده تمامی اموال
و اسباب بحیطهٔ ضبط در آمد از جملهٔ غنایم قلعه تاجی بود مرصع مکلل بدر و یاقوت که شیخ و مقتدای نصاری
که منصب الاوردی دارد و متولی کلیسیای الاورد است در ایام تبرک و اعیاد بزرگ و هنگام عبادات ازار
پوشیده در معبد مذکور بکیش ترسائی بامامت قوم اقامت عبادت و نصاری بدان تیمن و تبرک میجویند و صیرفیان
جوهر شناس آنرا پانصد تومان عراقی قیمت کردند بخاطر انور خطور نمود که کلیسیای مذکور را قلعه نموده جمعی
بر دور آن ترتیب دهند و جمعی از تفنگچیان عساکر اقبال همیشه در آن حصار مسکن داشته باشند و اطراف
و جوانب آنرا برای قزلباش بطبقات لشکر قسمت فرمودند و سنگ و آهک که در آن ولایات نایاب بود
از محال دور آورده در عرض بیست روز قلعهٔ مذکور را اتمام کردند و اسمعیل بیک تفنگچی باشی با دویست نفر تفنگچی
آذربایجانی بحراست آن مامور شدند و چون طهمورث و لوارصاب خان الکای باشی آچوق را از محکمی جاده جبال و صعب المسالک
و اینکه والی آنجا آچوق خودکار است مامن و ملجأ تصور نموده باستظهار آن پناه بدانجا برده اند و غیرت شاهانه و
حمیت خسروانه اقتضای آن میکرد که بولایت کارتیل و هر جا بدر رفته اند ایشان را بدست بیاورند و
دست از طلب ندارند و از انجا بصوب کارتیل با همیت در دره تنگ که نشیمن محل اقامت گاو زمین و قرارش
با منازل قمر قرینست از ضیق طرق و صعوبت راه هرگز حکام گرجستان را با خیل و حشم عبور از انجا میسر نشده و تخصیص در
ایام بهار که شبانه روز چشم سحاب از اشک فشانی باز نمی ایستاد و از هوای درختان نور آفتاب هرگز بر آن زمین نمی تافت
و از کثرت گل و لای افیال کوه پیکر خیال از انجا مجال عبور نیافتی و در زمستان از کثرت برف تا سه ماه بعد از نوروز
کوه و انجا را و سطح زمین را هر چند عبور اردوی کیهان پوی و جنود نامعدود در زمان از آن راه در نظر خواص و عوام
دشوار بلکه محال مینمود اما رای عالم آرای اشرف اعلی بعبور نمودن از آن راه که متضمن چندین مصلحت و تدابیر
کلیه در آن منطوی بود مصمم گشته طبقات حشم فوج فوج و جوق جوق کوچ کرده در عرض سه چهار هفته در کمال صعوبت
از آن کدوک گذشته در کنار رودخانه که منبع آب قانق و قبری است نزول نمودند و آن زمین از نزهت
و مرغزاری و بسیاری شقایق و ریاحین و گلهای تازه عنبر آگین رشک فردوس برین بموجب جنب الدنیا سجن المؤمن

و چون عالیجاه

و جنت الکافر کل محال گرجستان انگکان نزهت بخش جهان بیکس و ماوای گرجیان بی ایمان شده مردم ولایت
از راه ساسات که در ما بین کاخت و کارتیل واقع شده مضیق و دلیل طهمورث گشته اورا از راه غیر معهود بیرون برده
بودند و برخی از رفتن او اطلاع یافته امرا و عساکر منصوره را که بسرکردگی ولی محمد شمس الدینلو پیش راه او گرفته بودند
مطلع ساخته اند و عظمای انطاقیه نیز سر کجی کرده بعیسی خان بازگشت ننموده بودند لهذا آتش غضب پادشاهی در باب
انطاقیه که سر از ربقهٔ فرمان برداری و اطاعت لشکر اسلام پیچیده اند التهاب یافته عساکر منصوره بتاخت و غارت
آن دو الکا رخصت یافتند و فوج فوج به بیشه و جنگل در آمده قریب سی هزار اسیر و چهل هزار گاو و گوسفند بدست در آوردند
بعد از افراز خمس که بسرکار پادشاهی متعلق است تتمه بعساکر منصوره تعلق گرفت و ثواب عظیم آن اجر جسیم که سی هزار
کافر بی دین شرف اسلام یافتند و بلا شبهه موجب استدامت دولت و رستگاری آخرت است بروزگار فرخنده
آثار بندگان همایون عاید گردید و چون کنار رودخانهٔ ارک جائی که فاصلهٔ الکای کاخت و کارتیل است محل نزول موکب همایون گردید
رای جهان آرا بدان متعلق گشت که یکی از کاردانان بساط عزت را برسم رسالت نزد گرگین خان حاکم باشی آچوق فرستاد
خلاصهٔ پیغام آنکه میانهٔ نواب همایون ما و حضرت خواندگار روم قواعد مصالحه و دوستی استحکام یافته و یکی از شرایط
صلح آنست که منسوبان طرفین را حمایت ننموده نگاه ندارند و از آنجا که حضرت خواندگار است طهمورث و لوارصاب که دو
جاهل نادان و منسوبان این طرفند اگر بجانب شما آمده اند طریق آنست که ایشانرا نگاه نداشته بازفرستند و الا لشکر
قیامت اثر قزلباش جهت گرفتن ایشان روی توجه بدان صوب دارند مبادا صورتی روی نماید که موجب ندامت و پشیمانی
گردد خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان از روی اخلاص و یکجهتی استدعا نمود که این خدمت با و رجوع شود حسب الاستدعا
روانه مقصد شد و بوالی باشی آچوق و سلاطین زادهای مذکور ملاقات نموده لوارصاب خان اگر بی جهت خود را شریک
عصیان طهمورث نموده بود نصایح ارجمند نموده بعد از گفتگوی بسیار ٤ گهی در تواضع گهی در ستیز • بچرب زبانی و حکمت و نکات
گرانمایه آن وحشی صفتان بی مآل را از مقام جهل و نفاق گذرانیده بشیوهٔ وفاق راغب ساخت و گرگین خان نیز اخلاص و
بندگی آستان ولایت نشان شاهی کرده با جناب سپهسالاری کمال مردمی بظهور آورده در مقام عجز و افتقار در آمده
که راه ندادن ایشان به سبب قرابت خویشی و نسبت هم کیشی از مروت دور بود اکنون استدعای عفو
تقصیرات هر دو دارم و جناب سپهسالاری جواب داده بود که وقتی زلات ایشان بعفو مقرون میگردد که هر دو روی
ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بنده وار طریق چاکری سلوک دارند و ایشان نیز معذرتی چند القا نموده گفته
بودند که اگر یکبار از پاس و سخط پادشاهانه ایمن باشیم سر قدم ساخته بآستان اقبال آشیان می آییم و هر یک
معتمدان همراه کرده بدرگاه فلک پناه فرستادند و جناب سپهسالاری نیز مصلحت در مراجعت دانسته در یورت
حوالی گوزی بعتبه بوسی رسیده فرستادهای سلاطین مذکور بشرف آستان بوسی سرافراز شدند و خدمت او
مستحسن افتاد و از وفور عقیدت و جانسپاری که در آن سفر از او بظهور رسیده بود بلقب ارجمند قدوة الکبراء گرگین
مفوز شد که منشیان عطارد نشان دیوان اعلی من بعد در مناشیر و احکام القاب او قدوی دودمان خلافت مکان

اقراینده در خلال این حال سلطان محمد بیک طالش که با ایلچیگری روم رفته بود مراجعت نموده مذکور ساخت که توقیف الخلو
چاوش و منصب یکی چایون را بجانب گرجستان معتمدان سرحد باختلال امر مصالحه حمل نموده سخنان غیر واقع
عرض نموده اند و از جانب گرجیان عرایض چاکرانه بخواندگار رسیده خود را از منسوبان آل عثمان شمرده بوده اند و بمضمون
موکد اقوال معتمدان گردید چون حضرت اعلی زبان صدق بیان بقول مصالحه گویا گردانیده بوده اند بمقتضای کریمه و لا تنقضوا الایمان
بعد توکیدها نقض عهد و پیمان رضا نمیدادند ذکر فرستاده اند که حسین بیک مهماندار الخلو چاوش را از اصفهان بگرجستان
آورد که از آنجا روانه روم گردانند و دو اکرآقای توپچی را عاجلا برسم رسالت بخدمت خواندگار فرستاده مکتوب
محبت آمیز مشعر باستقرار مصالحه و رسوم عهد و پیمان در قلم آورده و بعد از تواضعات دوستانه نکته رسوم [و آداب]
پادشاهانه مرقوم گشت که چون از سعادت غیر او کسب صومات جهاد در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت و جمعی از
کفره گرج که از قدیم الایام تابع و خراج گذار این دودمان بوده سر از جیب عصیان و طغیان بر آورده بودند بمجلس اعلای
لوای اسلام در تنبیه و تادیب گرجیان سعادت فرجام جد الصوب نهضت فرموده بسعادت جهاد فایز شدیم و بسیاری
از کنایس و معابد نصاری مساجد اهل اسلام و ایمان گردید و از غنایم گرجستان تاج مکلل مرصع را که مذکور شد با دیگر
تحف و هدایا بجهت خواندگار فرستاده و در اندک زمانی الخلو چاوش در حدود گوری و تفلیس گرجستان باردوی
ظفر نشان رسید قاسم بیک سپهسالار ... مشهور به بردن قاسم را بایلچیگری تعیین فرموده تحف و هدایای لایقه
سر انجام فرموده او را با نامه مصالحت آئین روانه فرموده و از اسارای رومیه هر کس در حیات بود و اراده رفتن
داشت مثل مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون و محمد امین بیک ولد محمد پاشا وزیر اعظم سابق و جمعی کثیر که در اردوی
معلی بودند باکثیر از نفر رفیق بردن قاسم مذکور کرده روانه دیار روم گردانیدند و چون به حدود سنور آذربایجان تعیین یافته
بود سنور نامه مهر امرا و ریش سفیدان سرحد که از جانبین جهت این خدمت مامور بوده رسیده صورت آنرا نیز فرستاده
درین اثنا خبر رسید که در اسلامبول اضداد نصوح پاشا او را ببعضی امور که منافی دولتخواهی بوده متهم ساخته بقتل
آورده اند محمد پاشای مشهور به اوکوز محمد که بیگلربیگی مصر بود باسلامبول آورده وزیر اعظم کرده اند در گرجستان
کارتیل بخاطر مبارک اشرف رسید که دو قلعه یکی در سواران قریب آخسقه و باشی آچوق است و یکی در گوری که از قدیم الایام
حکومتگاه سلاطین کارتیل است فرمانبران حسب الفرمان قضا جریان قلعه بنا نموده در اندک روزی هر دو را باتمام رسانیدند
در خلال این حال بعرض رسید که اوتیم ولایتی است که از توابع باشی آچوق ... ملاحده اند و منکر حضرت عیسی علیه السلام
و بضیق طرق و استحکام مکان و ارتفاع جبال که با البرز کوه اتصال دارد و مرغ اوهام جز ببال خیال در هوای آن طیران
نتواند نمود و بیک سر و السیر نظران مسافت بعید را ... تواند نمود مغرور گشته اطاعت حاکم باشی آچوق ...
نمایند ... شرع را نیز و جهاد آن طبقه ضاله راغب و مایل گشته فوجی از عساکر اسلام را سرکردگی ... بیک
ملازم امام قلیخان بیگلربیگی فارس که با فوجی از مردم او در رکاب ظفر انتساب بوده بر سر ایشان فرستاده
عساکر منصوره از صعوبت راه و دودهای پر برف در آمده زحمت بسیار کشیدند جمعی که ... پیش آمده از تیغ

و سپاهیان غازیان جان بر ده برار البوار شتافتند و موازی دو هزار گاو و گوسفند و پانصد نفر اسیر بدست [آورده]
مظفر و منصور بپایه سریر اعلی عود نمودند *از سوانح اقبال که در سال مذکور بظهور آمد آمدن ... خان*
بن سعادتگرای خان پادشاه زاده تاتار است ه او در اسلامبول بود و ارکان عثمانی بعد از
سلامتگرای عم او دار السلطنت ... و قوم تاتار وعده نموده بودند و چون خبر رسید که قبایل تاتار به
سلطنت جانی بیک گرای عمزاده او اتفاق نموده لهذا در میان با او در مقام عذر در آمده اراده حبس و قید او
داشتند مشارالیه از اطوار ایشان این معنی را تفرس نموده خود را در هنگام فرصت بیرون انداخته بقصد تقبیل عتبات
اشرف بطریق فرار بولایت عجم ایلغار نموده در حدود گوری باردوی گردون شکوه رسیده بسعادت کورنش
و مجالست مجلس همایون استسعاد یافته اظهار کمال اخلاص و حسن ارادت اختصاص نمود حضرت اعلی
بمقتضای طبع سلیم و شیوه مهمان نوازی که حلیه ذات حمیده صفات است برادرانه با او سلوک نموده انواع
تعظیم و تکریم و تکلفات لایقه بظهور آوردند *دیگر از سوانح آن سال کشته شدن محمد بیک ... ملک*
و پسران خندان آقا است ه قبل ازین رقمزده کلک بیان گردید که پسران خندان آقا منظور نظر عنایت
و التفات شاهی و از زمره مقربان بساط اقدس بمزید توجهات پادشاهی ممتاز بوده در اصفهان جنت نشان
منازل مرغوب بایشان شفقت شده و هر دو درین ولایت متمول گشته صاحب فرزند گشته بودند و هر روز لطفی
تازه و مرحمتی بی اندازه درباره ایشان بظهور آمده بانعامات وافره و عطایای متکاثره از اسبان تازی
نژاد و اسباب و تجملات بزرگانه و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بهره ور و محسود همگنان بودند و اکثر مقربان
و بزرگان اردو با ایشان یارانه و دوستانه آمیزش و اختلاط مینمودند و هرگز در مخیله احدی نمیگذشت
که ایشان اینهمه عواطف و الطاف شاهانه را بعقوق و عصیان مقارن داشته اراده فرار نمایند درین اوقات
که قصبه گوری مخیم سرادقات اقبال بود روزی بعزم سیر و شکار سوار شده چند نفری از ملازمان را که محل اعتماد
بودند در صحرا بخدمتی مامور ساخته باز گردانیده و با دو سه نفر از ملازم و خدمتکاران معتمد روی به ...
و سالپس خانه و نفایس مرصع آلات و اشیا و طلا و نقره و اسب کوتل از اسبان خاصه شاهی که بایشان
عطا فرموده بودند قطع تعلق از سایر احمال و اثقال و فرزندان و اهل و عیال که در اردو همراه ایشان بود کرده راه
فرار پیمودند و بطرف قلعه آخسقه که در تصرف رومیه بود رفته از آنجا روانه دیار روم گردیدند روز دیگر فرار ایشان
معلوم شد همگنان را موجب استعجاب گشت و حضرت اعلی فرمودند که اگر ایشان بیوفایی کرده نمکنشناسی ...
سرکار ایشان را معزز فرمودند که بهمان دستور با کوچ و متعلقان ایشان می بوده باشند و ایالت پناهی علیقلی
بیک قورچی باشی که با ایشان مربوط و مختلط بود از احوال فرزندان ایشان غافل نبوده باشد و هرگاه میل بیرون
رفتن داشته باشند فرستاده شود *دیگر از سوانح این سال* مغضوب گشتن فرهاد بیک توپچی باشی جرکس است
که از زمره مقربان بساط اقدس و در کمال عزت و اعتبار میر شکار بود همانا نمک بحرامی ازو بظهور میرسید که

که با شاهزاده کی محمد باقر میرزا الخلاف رضای ایالت درخفیه آشنایی کرده فتنه انگیزی می نموده و با عمالی که از ان عقوق
و عصیان خیزد ترغیب میکرده چون صدق استماعی از اقوال مردم بغرض گذشته برخواست او را با میرزا دیده بلاغ
برخاطر همگنان پرتو ظهور انداخت نایره غضب درباره او اشتعال یافته در مجلس او را کور انیدند و سیاست
او بجناب میرزا مرجوع شد ملازمان میرزا ابقر موده او تقطیع پرداختند و ما یعرف او بسرکار میرزا انتقال گرفت
بانیضمون که ... که مجرم بیکنقطه مجرم شود **سوانحی دیگر که در گرجستان روی داد** انکه در ایام فتور در نیته جمعی
کثیر از رعایای شیروان و قراباغ بگرجستان کاخت رفته اخبار امان خود ساخته اقامت نموده بودند و الکندر
خان والی انجا ایشان را نگاه داشته تا غایت در آن ولایت بودند درینوقت مقرر شد که آن جماعت از مسلمان
و یهود و ارمنی چون رعیت اصل گرجستان نیست کوچ کرده بجانب مازندران بهشت نشان رفته در
دار السلطنه فرح آباد اقامت نمایند و همچنین از مردم شیروان و قراباغ و ایل و اویماقات الکا که ملازمت
ره سپه اختیار کرده بودند و بارومیه وصلت کرده و یا از جانب ایشان صاحب منصب شده چون محل اعتماد
نمیشدند و بودن ایشان درین سرحد مصلحت نیست کوچ کرده بفرح آباد روند و اسفندیار بیک اوچی باشی
عرب گرلو را بکوچانیدن مردم شیروان و لطف خان بیگ دواتدار قاجار بکوچانیدن ایل قراباغ مامور
شدند و قریب به یکصد هزار خانه دار ملکه [illegible] کوچ کرده بفرح آباد رفتند هم موجب آبادانی ان ولایت
شد و هم درین ایام مکافات نمک بجزای یافتند **ذکر آمدن لوارصاب خان از بلاد کاخت و مراجعت نواب**
همایون از گرجستان بصوب مازندران و قضایا [illegible]
چون لوارصاب و طهمورث بنوعی که بتحریر پیوست بهانه انگیز از غضب شاهانه ایمن نیستیم از آمدن بپایه
سریر اعلی تقاعد ورزیده همراه جناب قدوی القاب پاده والی باشی آچوق و علیه جلیله ام که ملکه آنملک بود
در امور ملکی و مالی دخلیت بخواجه قدوی القاب سفارش نموده بودند که چون لوارصاب بسبب طهمورث از
بی سعادتی سر از طوق بندگی آن آستان پیچیده و سخنان ایشان فروغی ندارد استدعا داریم که شفقت شاهانه شامل
غلامزاده و سایر بندگان شده عوض لوارصاب برگشته بخت او را در سلک بندگان در اورند بعضی از محال کارتیل
که به باشی آچوق اقرب است باو عنایت فرمایند جناب قدوی استدعای ایشان را در موقف اعلی عرض نموده استدعا
مذکور در معرض قبول افتاد و یعقوب خان بیگ قورچی تیر و کمان [illegible] ترک ساده لوح صادق الاخلاص از جمله [illegible]
بود فرستاده بهم که اگر لوارصاب اراده آمدن بپایه سریر دولت روزافزون داشته باشد در مرافقت او
بدرگاه جهان پناه فرستد و بسرگرگین خان الحکومت کل ولایت کارتیل نوید داد که رو بدرگاه والا آورد
بین الاقران بدین عطیه سعادت اعتلا یابد چون انمقدمه فرع سمع لوارصاب کرده اندکی از خواب غفلت
بیدار شده یعقوب خان بیگ اظهار ندامت و پشیمانی کرده که سخن مفسدان من بعد عمل نکرده و خود را بنعت
آواره و پای رو پایمال حوادث روزگار نسازد لوارصاب [illegible] هم خود را بلباس اخلاص آراسته با جنت باطن

و درون پر مکر و حیله که حلی آنطایفه است بلکه از اثر صحبت طهمورث است با چند نفر از نامداران و ملازمان بخان
یعقوب خان بیک در سیزدهم شهر رمضان بآستان اقبال آشیان مورد انواع ملتفات و نوازشات
خسروانه گردیده در خدمت اشرف معزز و محترم گردید و چون اردوی معلی از حوالی باشی آچوق یکیدو کوچ بطرف
کهیج طرف کوری نهضت فرموده لوارصاب چون دل اخلاص گزین نداشت بشیوه ارباب نفاق عمل نموده اراده
فرار نمود و شبی از اردوی معلی بیرون رفت جناب قدوی القاب که با او همپایه بود متعهد و متکفل مهمات او بود
از احوالش غافل نبود و واقف گشته با جمعی تعاقب او کرده او را دریافت و صبحی باردوی کیهان پوی رسانیده باز این
حرکت خدعه آلود که مکنون خاطر روی انمود و [illegible] ظهور یافته سلب اعتماد از خود کرد مع ذلک از ینحرکت اغماض نموده
اراده کرد که دیدی قال و الده خود را با متعلقان از باشی آچوق بیاورد کس بطلب ایشان فرستاد و در خفیه پیغام
کرده بود که هر چند در آمدن شما مبالغه رود از جای حرکت مکنید که من نیز عنقریب بهر عنوان که باشد خود را بشما
می آیم و چون جمعی از ذکور و اناث آن سلسله و از نامداران دنا و اوکان کارتیل در سلک خدمه و غلامان این درگاه
منتظم اند حضرت اعلی را از نااخلاصی آن بی سعادت و دغا [illegible] خاطر خدعه آلودش خبر دادند طهمورث نیز
باستصواب یکدیگر از آمدن متقاعد گشته بیا نه لهذا از دست گذاشتن جمیدی که بدام آمده بود صلاح دولت
قاهره نمیتوالعقه در کارتیل رخصت توقف نیافت اما معزز و محترم ملازم رکاب اقدس بود به نهایت بدستور
سمت حکومت کارتیل داشت باقی احوال ش زایده در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و در خلال انحال
خبر رسید که عیسی خان که بحکومت کاخت منسوب شده بود چون بشرف اسلام مشرف بود و کثر خدمت صلیب و
رهبانان از او ظهور نمی آمد و گرجیان مغایرت مذهب با او آمیزش نمکردند و از بیم آنکه مبادا در غیبت موکب همایون
گرجیان او را [illegible] ترک حکومت کرده احمال و اثقال خود را انداخته به اراده ارشاد اردبیل رفته در کنگاه
که رایات نصرت آیات بقراباغ رسیده بود از اردبیل آمده بشرف ملازمت مشرف گشته حضرت اعلی عذر
پذیر شدند و به دستور ملازم رکاب اشرف گشت و بکتاش بیک یوزباشی ترکمان برادر محمد خان بیک موصلو را
با سی هزار نفر از قورچیان عظام فرستادند که بمحافظت آن بلده قیام نموده با تفنگچیان دربایجان قلعه الاورد را
محارست نمایند داود بیک وکیل عیسی خان بدستور راتق فاتق الکا باشد و جهت تالیف قلوب طهمورث
حاکمی تعیین نفرمودند که بعد از این اگر [illegible] دولت روزافزون داشته باشد و روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورد
و عنان دولت خود را بدلال [illegible] شست و شوی دهد باز با او مرحمت شود و قلعه تفلیس را با آل [illegible]
رستمداری و سیصد نفر از تفنگچیان آمین خود و غیره سپرده مقرر داشتند که الکای کارتیل بنهادستور در
تصرف منسوبان و گماشتگان لوارصاب خان بوده باشد و رایات جلال از تفلیس کوچ کرده متوجه
قراباغ شدند دیگر از سوانح انکه چون بقصبه شکو رسید مصطفی خان قراقلر بدست لو محمد شمس الدینلو
کشته شد سبب قتل او انکه نظر بیک بدر رضا را به با طایفه قراقلر از این دولت روگردان شده

برومیه متوسل شده تربیت یافته بود و مصطفی خان مشارالیه آن دو سال در قلعه گوری کوس مخالفت قزلباش
و دولتخواهی رومیه زده بدرگاه معلی پناه بعد از تسخیر قلعه گنجه و قراباغ که جرگاه جهان پناه آمد مشمول عنایات
شاهانه گشت همواره آثار نفاق از اطوار او مشاهده میشد تا آنکه بدست کرجیان بقتل رسید و او جهت
محل اعتماد نبود و حزم و احتیاط مقتضای آن بود که طایفه قراقلر من بعد در آن سرزمین نباشند بالجمله بعد از
قتل مصطفی خان امارت کل ایل به شمسی خان قراقلر که در سال اول یورش آذربایجان که هنوز قلعه ایروان مفتوح
نشده بود از روی اخلاص بدرگاه فلک مناص آمده محل اعتماد شده بود الکاء دار الجرد فارس برد و چون
سواد قراباغ از سم سمند جهان پیما عطر بیز گردید چنانچه سخنورانی شیخ نظامی در وصف آن سرزمین گفته
زدراج و تیهو و کبک دری   نبینی تهی سایه بید و سرو   همه روزه بشکار تیهو و دراج نشاط افزا بوده و در
اثناء نشاط شکار قمرغه از خاطر خطیر سر زده عساکر ظفر نشان براندن شکار مامور شدند و در صحرای اغجه
بری جرگه دست بهم داده گوزنان فربه سرین و غزالان رشک آهوی چین و اقسام شکاری که در قمرغه جمع
آمده حضرت اعلی و مقربان محفل دار الاقتدار قمرغه در آمده جانوران شکاری را که تک پا بر شمال و صبا میگرفتند
بنوک ناوک دلدوز از پا در آوردند و چون جرگه بیابان دل دشمنان تنگ حلقه گردید حاضران بساط اقدس اعلی
گریزپای را دستگیر میکردند و باقی را از پس گوشت شکار در اردوی معلی بقدر مقدار بود و از آنجا بفیروزی
و اقبال بکنار رود ارس آمده جانوران از آب عبور فرمودند در کنار آب ارس میر محمد امین مشهور بمیر جمله که از
هندوکن آمده بود بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز گردیده مورد تعظیم و تکریم گشت مشارالیه از سادات
عظام شهرستان اصفهان عم میرزا رضی صدر است که چند سال قبل از این بجانب هندوکن رفته ملازمت
قطبشاه والی گلکنده اختیار نموده بود بوفور کاردانی بمرتبه وزارت و بعرف آنجا میر جملگی نامزد رسیده
صاحب ثروت و مکنت شده بود و چون محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت الهی پیوست سلطان محمد برادرزاده
و داماد او جانشین سریر قطبشاهی گردیده و میر جمله بسیار رشید و بلند پرواز بود استقلال سابق نیافت
میانه او و پادشاه طرح بدخشت [illegible] ما یعرف خود پیشکش کرده رخصت آمدن ایران حاصل کرده روانه
شد و او سعادتمند در بازیافت کل ما یعرف اهتمامی کرده بلکه [illegible] نمود اما چون [illegible] بپسر عادلشاه
والی بیجاپور طمع در تملکات او کرده آنچه از او استماع میشد میگفت که بعضی مرصع آلات و جواهر دیگر ان که قیمت
او دوازده هزار تومان میشد طمع او ضرور آن پادشاه داده بیرون آمد و العلم عند الله الحاصل بایران آمده در
حین مراجعت سفر کرجستان چنانچه مذکور شد باردوی نصرت نشان آمده بملازمت اشرف مشرف گشت و
پیشکش لائقی از جواهر و اسباب گذرانیده از بسیاری رشد و بلند پروازی بحثان گزاف که از او سر میزد و اطوار
او مستحسن طبایع نبود و بغیر از وزارت دیوان اعلی و وکالت نفس همایون هیچ مطلب را منی منشید بالجمله مطالب او بمحل
درین دولت بحصول نپیوست و با آنکه در اصفهان منازل خوب و املاک مرغوب و اعتبار تمام داشت مرغ حرص

مسموع داشتند

هوای منصب عالی پرواز میکرد و تاب بزرگی و شکوه جلال میرزا رضی صدر برادرزاده خود نیاورده بالاخره دیگر
باره جلای وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقان در اصفهان گذاشته از راه بیابان بقصد ملازمت حضرت
شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان روانه آنجا گردید القصه حضرت اعلی چند روز در کنار ارس جهت
اقامت نصب نموده لباس عساکر ظفر نشان و انجاح مطالب و مرام سپاهیان پرداخته فوج فوج رخصت یافته
بمنازل خود رفتند و موکب نصرت نشان بعزیمت مازندران از راه قزل آغاج و آستارا کنار دریا که به نزهت
و خوبی از خلد برین نشانیست کسکر تشریف برده در منازل مرتضی قلیخان ولد امیره سیاوش حاکم آنجا نزول فرموده
در کسکر مزاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته اندک عارضه طاری شد ارباب اخلاص بصدقات و
نذورات و ارباب استحقاق رسانیدند دعای ضعفا و مظلومان که بیمن معدلتش از تعدی و تطاول ظالمان
در امان بودند اجابت اقتران یافته صحت قوی روزی گردید از آنجا شکار کنان طی مسافت فرموده خطه دلگشا
رشت از فر نزول موکب مقدس رشک گلزار ارم گشت چراغان میدان رشت کرده چند روز در آن بلده طیبه
اقامت فرموده بسیر و شکار خوک که در گیلان بشکار زنگول معروف است مشغولی داشتند از سوانح عزیمه
که در قصبه مذکور بظهور پیوست قتل محمد باقر میرزا [illegible]
شرح واقعه آنکه مدتی بود که از اطوار میرزای مذکور رشته در روی او غدر و نفاق ظاهر میشد که نسبت بپدر بزرگوار
که ولی نعمت مجازیست دل دگرگون کرده در خفیه با جمعی سیه دلان فتنه انگیز حرام نمک آمیزش نموده از جهل و نادانی
و خیالات فاسده در سر داشت حضرت اعلی از کمال تهور و فراخ حوصلگی از شیوه حرفی بتصریح و کنایه بادا اظهار
نفرموده و مهم او را حواله بمشیت الهی کرده بودند و بتغافل پادشاهانه میگذرانیدند تا آنکه درین سفر از خدمه و
منسوبان جناب میرزا حکایاتی که مشعر بصدق این اقوال بود بعرض رسید و از درجه گمان بصحت پیوست
و قضیه قتل فرهاد قرچغای چنانچه تحریر پیوست توقع یافته بمیرزا ظاهر شد که حضرت اعلی از خیالات فاسده او
اطلاع یافته تا آنکه در روزی که حضرت اعلی را در کسکر عارضه طاری گشت از جناب میرزا حرکات ناپسند ظهور
یافته بر اکثر مقربان بساط اقدس غدر و نفاق او ظاهر شد از جمله غلامان چرکس از دون بهبود از وفور عقیدت
و اخلاص و پاس حقوق ولی نعمت و ملاحظه خیر و بهبود خلایق بدفع او جازم گشته از تاریخ سیم شهر محرم الحرام
در خطه رشت گیلان بهبود در کوچه با او دچار شده بقتل او اقدام نمود و چون بخود در آن امر دلیری کرده بود از
واهمه بپناه مطبخ خاصه برده متحصن شد پرتو آن خبر بر پیشگاه ضمیر خاطر اشرف تافت بنا بر ضبط سلسله
ظاهر و انضباط امور دولت در همان شب الامر اشرف میرزا رضی صدر بتکفین و تجهیز او قیام نموده نعش
او را بدار الارشاد اردبیل فرستاده که در حظیره مقدسه مدفون سازند اگرچه حقیقت این واقعه بر عامه خلایق
که ظاهربینان عالم صورت و از جهان معنی بیخبرانند ظاهر نبود اما واقعه حال برین نوعست که تحریر پیوست اگر ارباب
روزگار و دانشوران تجربه کار نگاه ژرف و تفکر دقیق در این واقعه نمایند عین الیقین ظاهر میگردد که هزاران حکمت

بالنوا الهی دران منطوی بوده و امید واثقه بمحض خیر و بهبود مسلمانان وقوع یافته مضمون خیر قلیل موجب نفع کثیر است
العقد بعد از چند روز از قصبهٔ رشت بخطهٔ لاهیجان تشریف برده اهالی آنملک در مقام خدمتکاری قیام
نموده و در دور استخر بزرگی را که در دامن کوه مشهور بچهل کلایه واقع است چهار طاق شاهانه چراغان کرده بودند
و اهل گیلان نهایت خدمتکاری و اخلاص بظهور آورده خوبرویان یوسف لقا و ساده رخان ماه سیما از شهر
و مواضع جمع آمده در کشتیها و زورق نشسته دران دریاچه بسیار و مسرت بخش خاطر مهر آثار بودند و قریب
یکهفته در لاهیجان بعشرت و شادکامی گذرانیدند از آنجا متوجه مازندران شدند [illegible] شاهرخ بیگ
والد گنجعلی خان زیک حاکم کرمان که در سلک امرای ذی شان منسلک است در عقبهٔ طرار کاخت بکار تیل [illegible]
از اسب در گذشته بیابان و دره افتاد و حکم رشی مقصور یافته بعالم عقبی شتافت دیگری ملکعلی بیگ چارچی باشی
تاجی بیوک بود که دران سفر علیل و مریض بود او نیز دران عقبه رخت هستی بسرای آخرت کشید مشار الیه اصفهانی
الاصل بود مرد شیرین گوی مطایبه دوست بود و هرگز کدورت دائم پیرامن خاطرش نگشتی هر کس را غنچه صفت
دلتنگ یافتی بسخنان دلاویز و ظرافتهای مطایبه آمیز در کمال بشاشت و خرمی چون گل خندان ساختی و هرگاه که
امری از امور خنادی کردی آنقدر عبارات و کلمات رنگین و حرکات شیرین نمکین اداکردی و اگر بقتل و سیاست
مجرمی مامور گشتی آسیاب بسنگاه خندان هزل و مطایبه کردی که آن سیاست بطریق بازی اطفال بود آسان
شمردی با کمال شکفته روئی خالی از مهابتی نبود گاهی که تاج مرصع که مخصوص او بود بر سر نهاده گوشوارهٔ بزرگ
مرصع از دو طرف آویزان کرده جامه تاجی بیوک اتباع خود که هر یک بصورت خاص و لباس غیر متعارف خود را
آراسته در بارگاه پادشاهی حاضر شدند خیلی مهیب بنظر در می آمدند که از مشاهدهٔ آن هیاکل غریب خوف و هراس
در دلها راه می یافت حضرت اعلی از قضیهٔ فوت او بسیار متاسف شدند و منصب او را بصفی قلی بیگ پسرش
مرحمت فرمودند اما کجا گرد هر سیه پای بد غن و چارچی مذکور صاحب خیرات بود و عمارات عالی و حمام و کاروانسرا
و مسجد عالی در اصفهان ساخته بود پسر او عاقبت از جهالت و خودرائی با کمال فنون غریبه موسیقی و طبع نقاد
از همنشینان جبور لطمهٔ سیاست پادشاهی انداخته عنقریب در محل خود گذارش خواهد یافت دیگری ...
قلی بیگ قورچی کهنه شمشیر شاملو که از زمرهٔ مقربان بود چند روزی در گرجستان مریض شده بعالم عقبی شتافت و
فرزندی نداشت که جانشین او گردد منصب او بعلیخان بیگ متعلق گشت شاه منظر بیگ [illegible] باشی در سفر
گرجستان مریض شده معالجه و مداوا مفید نیفتاد عاقبت بقضیهٔ ناگزیر دل نهاد و خون [illegible] هزار مسلمان در
گردن بعالم جزای عمل شتافت و منصب او را بیادگار بیگ برادرش تعلق گرفت [illegible]
درینسال چون سفر گرجستان امتداد کشیده گرفتاری قزلباش در آنسرحد بر اوزبکان ظاهر شد بالنگوش بهادر
با بیست هزار کس که از جنود اوزبک و برادلان نیابی جمع آمده بود از آب جیحون عبور کرده بمرو آمد و مراجعان حاکم
مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته جمعی غازیان را بقراولی فرستاده بود و بقراولان اوزبک دو چار شده تا بیب قتال

و جدال روی داده غازیان آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده قراولان اوزبکیه مغلوب شده زنده دراثنای
جنگ جنود اوزبک فوج فوج متعاقب یکدیگر رسیدند غازیان تاب مقاومت نیاورده راه انهزام می پوئیدند
جمعی درجهٔ شهادت یافته بقیهٔ ایشان جنگ کنان بمرو آمدند و مراجعان از کثرت جنود اوزبک مطلع شده
در استحکام ملوک کوشیده تفنگچیان مقرر انداز برج و باره بر آمده بالنگوش بهادر بمرو آمده چند روز در حوالی
مرو اقامت نموده لشکرها را بتاخت و غارت فرستاده و از مرو تا بپاکوه مشهد مقدس آمده بعضی احشامات
اعراب بیچاره را تاخت کرده چون خبر معاودت موکب اقبال از سفر گرجستان و نزول رایات جلال در مازندران
مسموع او گشت طبل رحیل کوفته معاودت نمود و بسیاری از رعایای مذکور را کوچانیده همراه برد ذکر
بعضی وقایع و سوانح ملک آرای مطابق سنه اودئیل ترکی الف که سال بیست و هفتم از جلوس شاهی
ظل اللهیست درینسال بهجت آغاز خجسته انجام سلطان چاربالش ایام که مسند نشین تخت چهار ارکان
ملک مینا فامست یعنی خورشید جهان آرا از مسکن افسرده دی میل طربخانهٔ عز و شرف نموده یازده ساعت
شب شنبه بیست یکم ماه صفر به برج حمل تحویل نموده نوروز فیروز جهان افروز در روشنی آفاق افتاد
بهار خرمی افزای روزگار گشته مهوشان ریاحین چون سیه چشمان زهره جبین فتنه گری آغاز نهادند و لاله و گل بجای
خورشید رخان خطای با نکهت عنبرین صحن زمانه را رنگین ساخته درهای آرزو بر روی خلایق باز کردند و
هوسناکان بادهٔ نشاط مستعد کشیدن جرعهای بادهٔ شادکامی از پیالهٔ لاله شدند نسیم اردی بهشت با شمیم
گل و رایحهٔ سنبل درهم آمیخته در ریاض جهان وزیدن گرفت شعر چو گشت آیت نوروز آسمان فرسای
زمانه لاله پرستان گشت و دهر لاله پرستای شمیم سنبل و گل در دماغ جان بچید بهار عطرفشان گشت و غنچه نافه گشای
درحین هنگام نشاط افزا حضرت اعلی در دارالسلطنهٔ فرح آباد و سایر امکنهٔ لطیفهٔ مازندران جنت نشان که از
سایهٔ ابر و ترشح هوا انضارت و تازگی دشت و کوهش در بهار و خزان یکسان و از اعتدال و هوای دلچسپ
صحرای دلگشایش پر گل و ریحان بعیش و سرور گذرانیدند و چون هوای مازندران روی بگرمی آورده ییلاق
فیروز کوه را منزل آورده از آنجا عزیمت دارالسلطنهٔ اصفهان فرمودند و چون که درینسال محصولات اصفهان را
آفت رسیده نقصان و خسران بسیار بمزرعه و رعایا راه یافته بود حضرت اعلی دران سال مال و حقوق دیوانی
ارباب و رعایای اصفهان را بدیشان انعام فرموده یک محصولات سرکار خاصهٔ شریفه را بزارعان املاک دیوانی
بخشیدند و این معنی موجب ترفیه احوال خلایق گشته تنگی و عسرت که داشتند از میمنت و احسان شاهی
بفراخی تبدیل یافته باعث ازدیاد دعای خیر گردید از سوانح که در اصفهان بظهور آمد قتل میرعماد
خوشنویس است مشار الیه از سادات حسنی قزوین است در خط نستعلیق ترقی عظیم کرده
بود و در قلم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم کشیده نزاکت قلم و قدرت کتابت او درجهٔ اعلی داشت و خط او
بی اصلاح خوش اندام و بامزه بود علی الخصوص اصلاح میر عبدالغنی تفرشی این رباعی جهة مشار الیه گفته [illegible]

ناملک قدر نوشتن مجاز نماست ؛ بر معنی گر لفظ کند ناز رواست ؛ هر دایره‌ئی تراکلک نقطه گوش ؛ هر هر زادت
ایام بهاست ؛ و تا دامن قیام قیامت نام او و خط او باقیست از اهل قزوین استاد مقصود مسکر از غلوی
تشیع بار نمط نشتن که عادهٔ اهل قزوین است که بدان متهم اند بتقی او پرداخت القصه بعد از چندگاه
که شهر شهرهٔ اصفهان دولت سرای نقش جهان از وجود شریف شهریار زمان آرایشگی داشت
دیگر بار به سیر مازندران مایل و راغب گشته متوجه آن دیار رحمت آثار گردیدند و چون رستم محمد خان
بنوعی که گذشت در بلخ منهزم گشته از جاهلی و بی تدبیری پریشان حال بدار السلطنهٔ هرات آمده از روی
هر کاه معلی داشت حضرت اعلی زمان بیگ غلام خاصه شریفه را که از زمرهٔ معتبران بساط اقدس است با ایلغار
بطلب او فرستادند که در فصل خریف که چون ایام بهار لطافت ازهار ست اورا بپایهٔ سریر اعلی آورد که هم در
مازندران رفیق موکب نصرت نشان بوده و از تماشای شکارهای دارالمرز بتخصیص شکار گوزن میانکالا بازخرم
و زنگول گیلان بهره ور بوده باشد و هم چندگاه معاشر حضور اقدس بوده بر جوهر ذات او اطلاع حاصل شود
زمان بیگ مذکور از فرح آباد ایلغار نموده در عرض هفت روز بیست مرحله راه طی نموده بدار السلطنهٔ هرات
رسید پادشاه زاده او را بکرادرانک روزی بفرح آباد رسانیده و آن ایام نشاط انگیز را در کمال فرح و انبساط
گذرانیدند فلک شعبده باز انگیز فتنه و فساد کرده ایام چون زلف مهوشان پریشان گردید چشم زمانه ابواب
فراغت و عافیت مسدود ساخته چشم فتنه بیدار شد و جهان آرمیده برهم خورده و لوله و آشوب از سر گرفت
دست حادثه درازی نموده معتمدان سرحدها دیگر باره فساد انگیخته خیالات فاسده بکاخ دماغ ایشان راه یافت

پریشان شد ایام چون زلف یار ؛ پر آشوب شد عرصهٔ روزگار ؛ خبرهای ناخوش زهر سو رسید

که گنجیده شد خوشدلی ناپدید ؛ القصه چون خبر موحش از هر طرف رسیدن گرفت و موجب حرکت لشکر یا شده معطل
و مقاعده اختلال پذیرفت اما نیروی اقبال همایون و مساعدت اختر بخت میمون هر گونه فتوری که روی نمود
عنقریب باصلاح مقرون گشته چنانچه هر یک در محل خود دست گذارش یابد ذکر استیلای اکراد برادوست
برقلعه دم دم که در اواخر این سال بوقوع پیوسته از سوانح غریبه عجیبه تسلط اکراد برادوست
بجهت و تدبیر ارومی مشهور بقلعه دم دم کیفیت این سرگذشت آنکه ایالت
ولایت ارومی و محارست قلعهٔ مذکور بنوعی که پیشتر ذکر یافته و پرتو شعور بر آن تافته قیقبان خان بیگدلی برادر
محمد بیگ متعلق و مرجوع بود یکی از ازدواج امیر خان موکلانی که دختری از فرومایه مردم آن ولایت بود و جمعی مردم مجهول
اکراد در آن قلعه مانده خدمتکاری قزلباش مینمودند قیقبان خان اغفلتی دست داده بخاطرش رسید که از طبقه
اکراد هر چند مجهول و خدمتکار باشند در آن قلعه کسی نگذارند و گاهی بشکار میرفت الغ برادوست که قوم امیرخان
چون حقد درونهای الحد و دلبر بود با آن عورت و جماعت اکراد براساله و پیغام مواضعه نمایند که در تنگنائی
که خان در قلعه نبوده باشد او را خبردار نماید روزی قیقبان بیرون رفته بوده است الغ بیک و اعلای الحاج تا بچهل نفر

نفری از کردان بپای قلعه آمده اهل مواضعه را خبردار کرده ایشان از سوراخی در یک برج سوالی که جنب
قلعه است نموده الغ بیگ و مردم او بدان برج داخل شده علی الغفله حارث آن برج را که در خواب بود
بقتل آورده از آن راه بقلعه در آمدند و هر کس از هر برج که خوابیده بود براه عدم فرستادند و نقاره خانه قیقبان
نقاره بنام خود نوازش در آوردند و از اکراد هر کس در قلعه بود بر سر او جمع شده اهل قلعه خبردار شده
صورتی که هرگز در پردهٔ خیال ایشان رخ نمی نمود مشاهده نموده سراسیمه و حیران گشتند و چون شب تجدید علم
و آشوب در قلعه انشا و طایفه قزلباشیه بر کیفیت و کمیت اطلاع نیافته از خوف و بیم با دلی دو نیم از اطراف
و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته مسکر بخشند و چون صبح طلوع نمود از قزلباشیه کسی در قلعه نمانده بود اکراد در قلعه
مستولی شده بعرف انشاء نزا تصرف در آوردند و از مخالفان اکراد آن حوالی بقدغن بکومک طلب نمودند این خبر
موحش بقیقبان رسیده انگشت ندامت بدندان گزیده جمعی را بجهت تحقیق فرستاد آقا سلطان مقدم نیز در اثنا
این خبر شنیده بپای قلعه ایلغار نمود از موبدات اقبال و اتفاقات حسنه در وقتی که یکصد و پنجاه نفر از اکراد بکومک
اکراد قلعه می آمدند با آقا سلطان و مردم قیقبان خان دوچار شده فیما بین جنگ در پیوست و اکراد شکست یافته جمعی
بقتل آمده بقیه السیف راه فرار پیمودند پیر بوداق خان حاکم تبریز و شیر سلطان کرمی نیز این خبر شنیده ایلغار نموده
بپای قلعه رسیدند و قیقبان خان در کمال انفعال از غفلتی که بر حسب اقتضای قضا بوی روی داده بود با امرا ملحق
شده مشخص شد که زیاده مردی در قلعه نیستند باهتمام تمام در اندیشه یورش قلعه بوده که آتش فتنه ایشان بزلال
اقبال در قلعه منطفی گشت الغ بیک روزی در قلعه باروت به تفنگچیان خود قسمت میکرد شراری بمیان باروت جسته شعله
کشیده یکطرف وی او سوخته مجروح و ناتوان گردیده و گروه اکراد ملاحظه نمودند که لشکر فیروزی اثر قزلباش اطراف
و جوانب قلعه را فرو گرفته اند و سردار ایشان سوخته آتش یأس و حرمان گردیده چاره بجز فرار نیافتند و در شبی مظلم
که چون دل اهل ادبار تیره و تار بود احمال و اثقال آنچه توانستند بر اسپان بار کرده سردار خود را بر اسبی بسته علی الغفله
دروازه باز کرده راه فرار پیش گرفتند چون امرای عظام اطلاع یافتند جمعی را به تعاقب ایشان فرستاده به ایشان نرسیدند
دیگر باره قلعهٔ مذکور که در متانت و استحکام با قلعهٔ چرخ اخضر برابری است بدست عسکر اقبال در آمد هشت نفر اکراد
در قلعه بودند چون خبر تسلط اکراد بعرض اشرف رسید موجب کدورت خاطر اشرف شده بود و متعاقب این خبر بهجت اثر رسید
برادران قیقبان خان از نهضت اشرف اندکی خجلت زده از غفلت برادر بودند اما حضرت اعلی از فراخ حوصلگی این
خطای عظیم را از آن سلسله گذرانیده و در مقام مکافات نشدند اما قیقبان خان از امارت آن ولایت معزول شده به
پیر بوداق خان شفقت شده بالاخره با آقا سلطان قرار یافته جمعی از توپچیان و تفنگچیان خاصه شریفه بمراغه
سرداری مجنون بیک یوزباشی توپچی بقراولی قلعه تعیین گشت ذکر عصیان و طغیان ذکری و جمعی از
گرجیان شیروان و آن دیار بسبب آوازهٔ سپهدار روم و فتنها که در آن حین از هر طرف نمودار گشت

چون عهد و پیمان رومیان بر مثال خانهٔ طفلان که بر رهگذر سیل بنا نهند نا استوار است ارکان دولت
عثمانی قتل مضبوط که بر دو عاقل صلاح اندیش کاردان بود سخنان دروغ جاهل نادان کرجی و اغوای معاندان
خصوصا اولاد شاهقلی بیلان از جادهٔ مستقیم صلح و صلاح منحرف گشته با آنکه قاسم بیک برون مانده رانی
با ایلچیگری رفته در اسلامبول بود محمد پاشای وزیر اعظم سردار کرده بایک بیگم فرستادند چون پرتو این
خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت و هنوز حقیقت صدق و کذب آن معنی وضوح تمام نداشت و امری که موجب اختلال
امر مصالحه باشد از طرف صدور نیافته بود بنابر رعایت حزم و احتیاط علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو
از درگاه معلی بجانب دار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق امرای عظام آذربایجان در تبریز اقامت نموده از
سرحد خبردار باشند و کس فرستاده قلعهٔ گنجه را که اعتمادی بران نبود خراب نموده محمد خان بیگلربیگی قراباغ را
امر فرمودند که بقلعهٔ تفلیس نقل نموده من بعد در آنجا اقامت نماید این اخبار شیروان و گرجستان و گردونها
رسیده معاندان هر طایفه را هوای عصیان و طغیان بر سر افتاده داود بیک کرجی را که وکیل عیسی خان
شده بود هوس یاغیگری در دل پدید آمده گرجیان کاخت در روزی که عید نصاری بود بجهت اقامت نماز و عبادت
که رسم و قاعدهٔ ایشانست بکلیسای الاورد آمده بودند معتکفان مستحفظان قلعه غفلت ورزیده شرط ضبط
و آگاهی بجای نیاورده بودند خلق بسیار از طایفه کرجی بکلیسا راه داده گرجیان بعد از ادای لوازم عید دست
تطاول دراز کرده باغوای داود بیک و طهماس بیگی که از نامداران مسق و هواخواهان طهمورث بود شروع در
گرفتن کرچکیان قزلباش نموده اکثر آن جماعت را بشربت شهادت چشانیدند و داود بیک عریضه نزد طهمورث
فرستاده او را با آمدن کاخت تحریک نموده جمعی از مردم شیروان نیز که متهم بموافقت رومیان گشته مجدد احکام بر
اصلاح ایشان شده بود خصوصا ملک بیری سپه چیتل را که قبیله و قالبستان که در ولکت اشتهار دارد عصابهٔ
عصیان بر سر بسته طرف اعیان را مامن خود ساخت و جمعی لشان او با شش و فتنه انگیزان شیروان بر سر
او جمع شده دست تطاول بحواشی مملکت دراز کردند القصه مملکت شیروان نیز برهم بر آمده در آن ولایت
فتنه و آشوب پدید آمد و لوملک نیز کس نزد طهمورث فرستاده اظهار دولتخواهی او کرد طهمورث بد دولت نادان
باغوای جمعی از نامداران کرجی که همراه بودند و بجهت یاغیان مذکور غافل از آنکه کودن پیر شاخ هرچند قوی باشد
با شیر ژیان پنجه نتواند زد بدولت دو روزه فریفته گشته بار دیگر بکاخت در آمده تکیه بر مسند حکومت زد
طایفه کرجی بر سر او جمعیت کرده داود بیک را با جمعی بر سر بکتاش بیک یوزباشی قورچیان که در آنجا بود
فرستاده یوزباشی مذکور که در آن وقت علیل و بیمار بود و قورچیان فوجی قلیل بودند صرفه در جنگ ندیده باراده بیرون
آمدن گریبان بدست گرجیان داده و اکثر قورچیان یوزباشی مذکور را با همگی رفقا بدرجهٔ شهادت رسانیدند و لوملک
نیز با طاغیان شیروانی بر سر محمد حسین سلطان که در ارش بود آمده محمد حسین در حلقه که مملکت شیروان را نیز خود

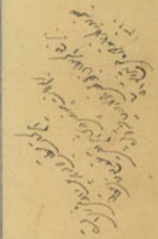
ارباب بغی و طغیان سر از جیب طغیان بر آورده بودند از جهل و غرور از قلعه بیرون آمده با معدودی باستقبال
خانه کوچ خود کنار گرفته بود لشکر شیروان غافل بر سر او ریختند و او با اندک مردی که همراه داشت دست جلادت
از آستین تهور بر آورده تلاشی که مقدور ایشان بود کرده همگی مردانه وار جرعهٔ شهادت چشیدند و سرخ روی
دنیا و آخرت گشتند اسباب و اموال سلطان و غازیان که در بیرون قلعه بود متصرف گرجیان در آمد و بعد از و مخم
مذبور سپاه ملازمان محمد حسین سلطان چون راه آمد و شد مسدود یافته خود را بقلعه کشیدند که چند روزی
خود را ضبط نموده شاید بعهد و پیمان از چنگ بدخواهان خلاصی یابند و خود را بمامنی رسانند و لوملک با اتباع
خود باز رسش در برابر قلعه رحل اقامت انداختند و غازیان تورغلو که قدرت و قوت قلعه داری نداشتند
در بحر تحیر افتاده چاره جوی بودند که خبر رسیدن لشکر قزلباش بیاغیان رسیده سراسیمه کوچ کردند و غازیان
تورغلو نجات یافته سر خویش گرفتند کیفیت این واقعه آنکه چون اخبار آمدن طهمورث بگرجستان و قتل قزلباشیه و فتور
و برهمزدگی ملک شیروان در اصفهان بپایهٔ سریر جاه و جلال رسید و موعد سفر روم از میان گذشته بتحقیق پیوست
سردار در خیال اردبیل در دیار بکر قشلاق اختیار نموده که در سال آینده لشکر بر سر قزلباش کشد لهذا حضرت اعلی رب
الحضرت اسفندیار بیک اوجی باشی عمر بکر بوراغا را که از عقبچیان رکاب اقدس از درگاه معلی بر الصوب فرستاده
حکم همایون شد که علیقلی خان شاملو از تبریز متوجه قراباغ گردد و تمامی غلامان و قورچیان آذربایجان و محمد خان زیاد
اغلی و امرای قراباغ بدو ملحق گشته بسرداری علیقلی خان لشکر بگرجستان کشیده در این زمستان دفع فتنهٔ طهمورث
و شیروانیان بپردازند و علیقلی خان حسب الفرمان قضا جریان بسرعت استعجال تمام متوجه آن صوب گردید و خان
مشار الیه و اسفندیار بیک بکو کمی ملحق شده روانه مقصد شدند

ذکر محاربهٔ طهمورث گرجی با علیقلی خان و جنود قزلباش در شیروان و انهزام قزلباش و هلاکت ملک منافق

چون تمشیت امور عالم و مصالح احوال
بنی آدم در قبضهٔ قدرت حی قدیر و در سرپنجهٔ اقتدار صغیر و کبیر است هرگاه حکمت بالغهٔ الهی اقتضای امری نماید که از
حیز قدرت بفعل آید صورتی از پردهٔ خفا بجلوه گاه ظهور آید اسباب آن که هزاران مصلحت در ضمن آن منطوی است
بر پسندیده کار فرمایان قضا و قدر سر انجام می یابد و سعی عقلای روزگار و تدبیر مدبران تجربه کار تغیر بران
راه نمی پذیرد و مصداق این سیاق محاربهٔ طهمورث بد دولت با جنود اوست که از جهالت و نادانی جرات نموده
خود را عاقبت در ورطهٔ هلاک و بوار انداخت چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت القصه چون علیقلی
خان و اسفندیار بیک و امرای عظام متوجه مقصد گشتند جمعی از قورچیان و غلامان و لشکر آذربایجان که بمرافقت
ایشان مامور بودند فوج فوج آمده ملحق شدند قریب بهجده هزار کس جمع شده و هنوز تفنگچیان و جمعی دیگر
نرسیده بودند چون صلاح در توقف نبود با آنجماعت از راه تفلیس قدم بولایت گرجستان نهاده تا عرک
جایی که فاصلهٔ گرجستان کاخت و کارتیل است سر راه باشی چوق رفته نزول نمودند که اگر طهمورث اراده بجانب
باشی چوق داشته باشد بیرون نتوانند رفت و جمعی از گرجیان نیز اراده شاهی سیونی نموده عسکر منصوره

ملحق گشتند بحسب ظاهر اظهار موافقت می‌نمودند و در راههای دیگر که احتمال عبور در او میرفت نشان داده
امرای عظام جمعی دیگر بحفظ آن راهها مقرر داشته قراولان قزلباش و گرجی تعیین نمودند که از حرکت مخالفان
خبردار بوده اعلام می‌نموده باشند و طهمورث با جمعی از جنود گرجیه که بر برداشت بعزم محاربه قزلباش از طرف
در حرکت آمد و امرای عظام از سخنهای کذب آمیز گرجیان حرکت او را محمل بر قرار حمینمودند اما اصلا از آمدن
او بطرف معسکر قزلباش اثری ظاهر نبود تا آنکه قراولان گرجی شبی خبر دادند که طهمورث بعزم رزم آمده نزدیکی اردو
رسیده است هرچند بسخنان گرجیان اعتباری نبود بنابر ملاحظه احتیاط علی الصباح امرای عظام و عساکر بهرام
انتقام جبه و یراق مرتب داشته از اردو بیرون رفتند که در محل مناسب جهت جنگ اختیار نموده اگر آمدن او وقوع داشته
باشد بمحاربه قیام نمایند والا در محل دیگر که مناسبتر باشد جهت نزول اردو تعیین نموده بدانجا نقل نمایند و مدتی در آن
سرزمینها توقف نموده و قراولان که بر سر راهها فرستاده بودند آمده نمودند که اصلا اثری از لشکر مخالف ظاهر
نیست امرای عظام بعد از انتظار بسیار چون اثری ظاهر نشد بازگشته هریک در محل خود قرار گرفته لشکریان پراکنده
شده که یکبارگی آواز طبل مخالفان برآمد خبر رسید که اینک مخالفان نمودار شدند همانا گرجیان اظهار
شاهی‌سیونی نمودند غدر و نفاق ورزیده آن راه که او آمده نشان نداده بودند و قراولی بآن راه نرفته بود القصه بعد از
ظهور این حال دیگر باره امرای عظام و عساکر بهرام انتقام سوار شده بعرصه‌گاه نبرد آمدند محمد خان زیاد اغلی بیگلربیگی
قراباغ را جرچی لشکر نموده و از امرای قراباغ بکر سلطان ودلو محمد شمس الدینلو را بمعاونت جرچی مامور کرده بودند و
میمنه و میسره سپاه را بقدر مقدور بجنود اقبال آراسته اما از عدم فرصت و سراسیمگی سپاه صف آرائی و توزک
لشکر بر نهج دلخواه میسر نشد و هنوز از لشکریان در اردو مانده بودند که طهمورث با خیل و سپاه خود که قریب پنج شش
هزار بودند با اسلحه و یراق مکمل رسیده بهیأت اجتماعی خود را بر فوج جرچی زدند و جرچیان تاب صدمه آن گروه
نیاورده منهزم گشتند بکر سلطان ودلو محمد فرصت معاونت نیافته هرکدام با فوج خود بطرفی پی بردند محمد خان زیاد اغلی
با چند نفر از طایفه قاجار بزخم سیف و سنان گرجیان بر خاک هلاک افتاده بدرجه شهادت رسیدند و جمعی
دلیری کفره گرجی و دلتنگی جنود اسلام گردیده گرجیان همچنان بهیأت اجتماعی دلیرانه جلو ریز بسر قول راندند
و میمنه و میسره سپاه قزلباش که انهزام جرچیان و کشته شدن محمد خان شنیده سراسیمه گشته بودند از حمله بی محابای سپاه
ضلال بهم برآمده هریک او باجان بی آنکه دست بآلت حرب برند پشت بمعرکه داده روی بوادی فرار آوردند و
فوجی از مبارزان جنود مسعود طایفه شاملو ملازمان علیقلی خان که در قلب بودند از هزیمت هریک متکدر
منقلب گشته مجال ممانعت دشمن نیافته و گرجیان چون بلای ناگهان بهرکدام رسیده از پای در آوردند
القصه لشکر قول بهم برآمده هرکس سر خویش گرفت علیقلی خان و اسفندیار بیگ که هریک در شجاعت و
مردانگی یگانه روزگار بودند در آئین رزم سرآمد مبارزان شجاعت شعار چون پراکندگی لشکر مشاهده
نمودند لحظه نام و ننگ درنگ نموده چون چاره نبود بالضروره عنان از معرکه پیچیده بطرف تفلیس در حرکت

آمدند



آمدند و کفره گرجی بجنون دلیران دلیر شده تیغ انتقام از نیام برآوردند و چشم زخمی چنین بلشکر اسلام رسیده در هنگام که
گروهی بدرجه شهادت رسیدند طهمورث که مست باده غفلت بود از غلبه که او را دست داد مسرور و شادمان گشته
باردوی قزلباش آمده خود در خیمه علیقلی خان فرود آمده منازل هریک از امرا و اعیان را بیکی از عظما و اعیان خود
داده اموال و اسباب سپاه اسلام نصب گرجیان کفره ظلام گردید و از همین غافل افتاد که کلنگ تیز منقار هر چند
بلند پرواز باشد از چنگل شاهین اوج اقبال باز نتواند رست بدین بی ادبی که از و سر زد عاقبت در معرض
قهر قهرمان زمان در آمد آنگاه مملکت چندین ساله نیاکان خود را بباد بی نیازی داد شرح آن در محل خود گذارش خواهد
یافت القصه علیقلی خان و اسفندیار بیگ و سایر امرای عظام بی سر و سامان بقلعه تفلیس رسیده بر آنکه گمان لشکر بآنجا
جمع آمدند از امرا و معارف سپاه محمد خان زیاد اغلی و حسین خان حاکم کوهدم گیلان و حسین بیگ طالش و الله یادکار
علی سلطان که با مردم از یکطرف معرکه ایستاده بودند بعد از گذشتن جنود گرجیه از عقب ایشان آمده چهل پنجاه نفری را
نقش آورده از عقب امرا بتفلیس رسیدند علیقلی خان توقف خود را در تفلیس صلاح ندیده قلعه را به ... قلی بیگ
وله محمد خان زیاد اغلی و فوجی از تفنگچیان سپرده بگنجه آمده در خرابهای خانهای گنجه نزول نموده بالخاطر قشلاق انداخت
و حقایق واقعه را بعرض دعاگویان سده جلال رسانیدند هرچند طبع آتشخوی اشرف اعلی ازین اخبار در هیجان آمده
چون آتش سوزان و دریا مثال جوشان و خروشان گردید اما از فراخ حوصلگی رعایت سلسله ظاهر فرموده منشور عاطفت
مبنی بر استمالت علیقلی خان و رفقا فرستاده که در طریق سپاهیگری و آئین حرب و قتال از ازل الآزال هزیمت
و ظفر قرین یکدیگر اند از چشم زخمی که باقتضای قضا و تقدیر آسمانی بجنود اسلام رسیده اند دلتنگ نبوده مسرور و
مرکب مسعود بوده باشند که اینک عنان عزیمت بدان صوب معطوف گشته عنقریب بتوفیق الهی و قوت دین اسلام
صمصام زبرجد فام از نیام انتقام آخته جزای عمل بی ادبان بدکیش و بدکیشان نا عاقبت اندیش در کنار ایشان نهاده
خواهد شد از نوازشات خسروانه خاطر غمزده آلوده ایشان ذی الجمله اطمینان یافته در قشلاق گنجه ... ده و پیامان
که طنطنه رایات جاه و جلال در آن ولایت بلندی گرفته اعلام کشور ستانی ارتفاع آسمانی یافت شرح آن در آغاز سال
همایون فال آینده نگاشته کلک سحر ساز و مرقوم قلم نکته پرداز میگردد و در این سال حضرت اعلی که منبع جود و احسان و
مطلع اشعه انوار فیوضات ملک منان است بالهام آسمانی و توفیق ربانی مال و اجاره مستغلات یکماهه شهر رمضان که
مضمون شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن خلاصه ایام شهور و اعوام و هنگام طاعات و عبادات حضرت ملک علام است
بشیعیان کل ممالک ایران تصدق فرمودند که از مطالبات دیوانی معاف بوده در آن ایام مبارک دست تعدی عمال
از گریبان زیردستان کوتاه بوده هیچکس دیده بر غله دهقان مسکین چون خوشه پروین نتوانند انداخت و خرمن کاه جوی
کاهکشان فلک از آسیب محصلان ایمن بوده جز بچشم حسرت بآن نگاه نتواند کرد تا بفراغ بال و اطمینان قلب صیام را
باختتام رسانیده بطاعت و عبادت پروردگار عالمیان مشغول باشند و درین باب منشور اقبال بممالک محروسه ارسال
یافت و این عطیه والا که اعظم عطیات است علاوه سایر بخششهای دیگر گردیده و همچنین احداث جمیع ممالک که در دفاتر

دیوان اعلی ابواب جمع قانونی بود در سنوات سابقه سلاطین عدالت آئین با ضبط غافل افتاده بودند که مأخذ آن برپرسش قضایا و جریمه مجرمان است و آنرا خود داروغگان بعمل می آورند علیحده جمع قانونی احداث از عمال گرفتن موجب سه تکرار است در حین عرض مهمات دفتری حضرت اعلی این نکته را بفطرت عالی دریافته خاطر نشان محاسبان دیوان فرمودند جملگی تصدیق کرده زبان بدعا و ثنای آنحضرت کشوده القصه وجه مذکور در قلم و همایون تخفیف مقرر گشته حکم همایون نفاذ گردید که مستوفیان عظام هر وجوه را که در ممالک محروسه از عمال بگیرند قریب سی هزار تومان رایج شاهی میشد در دفاتر خلود به تخفیف اعتبار نموده از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار همایون عاجل و عاید گردد **ذکر سوانحی که درین سال در خراسان بسمت ظهور روی داد** درین سال از جنود داور بیگ قراانعمت نام که در حدود بلخ ترقی نموده گروهی از طایفه المانجی را بسر خود جمع نموده بهر طرف می تاختند رفته رفته چهار پنج هزار اوزبک غارتگر خونخوار بر سر او جمعیت نموده یکمرتبه بولایت خراسان آمده جام و خواف و باخرز را تاخت نموده غنیمت تمام بدست آورده بودند و بحسب اتفاق کسی با او مقابله ننمود درین سال باز تاخت خراسان نموده با جنود شقاوت ورود بجانب کرخ آمده میانه جماعت جمشیدی محافظان قلعه مذکور اندک محاربه واقع شده از طرفین جمعی مقتول شده و در آنجا کاری نساخته بطرف هرات آمدند و از اطراف و جوانب غنایم بدست آورده بطرف کهدستان رفتند حسینخان شاملو والی هرات جمعی از لشکریان ملازمان که اسم ورسمی داشتند قریب به ششصد کس بسرکردگی بیرام بیگ شاملو بر سر ایشان فرستاد که منتظر فرصت بوده در هنگام مجال دستبردی نمایند بعد از رفتن آنگروه بخاطر آورد که آن جماعت هرچند مردم مجهول الاسم اما اگر شکستی بایشان رسد باعث بدنامی او ست دولت بیگ جوان دلیر بسرکردگی خیبر و بیک که الحال حسب الامر اعلی بخیبر و سلطان موسوم و حاکم هرات است بمدد ایشان فرستاده بیرام بیگ خبر اوزبک گرفته بطرف ایشان در حرکت آمد شب نه پهلوی آنجماعت که در کهدستان فرود آمده بودند گذشتند قریب بصبح یکصد و نفر از جماعت جمشیدی که از محل نزول اوزبک خبر داشتند دوچار شده و ایشان قراولی آن لشکر گروه در وقتی که جنود اوزبک بعضی بیدار شده و بعضی هنوز در خواب بودند کنار اردوی ایشان رسیده خود را از شیهه اسبان و صهیل ستوران خبردار شده بیرام بیگ از عقب سپاه خود و کثرت مخالفان اندیشید بخاطر آورد که چون صبح طلوع نموده جهان روشن شود آنجماعت سوار شده مستعد محاربه گردند و بر کمیت لشکر ما اطلاع یابند بکیفیتی از سپاه قزلباش را مجال خلاص نخواهد بود توکل بر کریم خالق الاصباح کرده در اوان طلیعه صبح بر سر آنگروه دو تاخته ... مستعد ... از اوزبک سراسیمه بطرف اسبان دویده سوار شده بودند که قلانی گشته در اول بسیاری از آنطبقه را بطعن سنان و ضرب تبارک آبدار بر خاک هلاک انداختند در اثنای جنگ و جدال و گرمی حرب و قتال خیبر و بیک با دلیران رزم آزمای که متعاقب می آمدند بمعرکه رسیده از طرف دیگر کروهای راه آمدند حسینخان حمل نموده مجال استقامت نیافته روی بوادی فرار آوردند تیغ یمانی غازیان سراتقانی آغاز نهاده هر کس که رسیدند از پای درآوردند بقیة السیف پیاده و سوار در دشت و کوه پراکنده گشته بسیاری از آنگروه در بیابان از تشنگی و گرسنگی هلاک شدند قریب پنج هزار

زنده و دو هزار اسب و اشتر نیز بدست غازیان درآمده با غنیمت موفور معاودت نمودند قراانعمت معلوم نشد که بقتل رسید یا بطرفی بیرون رفت مدتی نام و نشان او به پایه اعتبار نداشت اغلب امکان آن بود که بقتل رسیده باشد بعد از مدتی معلوم شد که زنده بیرون رفته و ازین فتح مبین که غازیان را روی داد اوزبکیه پای در دامن ادبار کشیده مدتی آرزوی آمدن خراسان نکردند **ذکر برخی از سوانح که کشته شدن قراق خان ولد حسینخان بیگلربیگی خراسان است که حاکم مارو چاق بود** کیفیت این قضیه آنکه جمعی از طایفه ارلات چغتای که همراه حمله سلطان حرمین دودمان ولایت توران آمده در زاده و محولات بودند حمله سلطان با دعای آنکه از اطوار ایشان صورت خلاف و نفاق مشاهده نموده اند و دولتخواهی جمعی از عظمای آنطایفه را بقتل آورده از ین قضیه متوجه ایشان خایف و هراسان گشته روی بوادی فرار آوردند حسینخان بیگلربیگی خراسان در هرات از قضیه قتل ایشان آگاه گشته چون جمعی دیگر از طبقه ارلات در مارو چاق اقامت داشتند بنابر اطمینان قلب آنجماعت جمعی را که روی بفرار آورده بودند از رفتن مانع آمد ایشان اظهار عناد حمله سلطان سنت بجو کرده برات ذمه خود را از شائبه خلاف باز نمودند و چون مردم سپاهی کارآمدنی بودند حسینخان ایشان را استمالت کردانیده بمارو چاق فرستاد که در ملازمت قراق خان پسر او بوده بحراست سرحد قیام نمایند دراینجا توقف نموده راه فرار مسدود نمودند از پایه طبقه ارلات که سابقا در مارو چاق بوده مدتی در آنجا اقامت نموده محل اعتماد شده بودند همانا از خلل طبقه ارلات حمله سلطان و فرار نمودن قوم و عشیرت ایشان بخود مظنه شده اراده غدری نموده بودند پسر ساده روی از آنقوم نسبت پیش خدمت قراق خان بود آن پسر رای و اراده خود با تعلیم پدر و اقوام العلم عند الله شبی که او از فرط باده مخمور افتاده بود مجلس از غیر پرداخته شده هرکس بجایگاه خود رفته بودند بکبده الماس گون بر سر او آمده بقتل آن جوان غافل نادان مبادرت نمود اقربا و عشیرت خود را از قتل قراق خان خبر داده تمکین آنقوم مستعد فرار شده دروازه قلعه را بعنف گشوده راه صحرا پیش گرفته بمیانه اوزبکیه رفتند اهل قلعه از ینواقعه عبرت بخش آگاه شده انگشت حیرت بدندان گرفتند غلغله و آشوب در قلعه افتاد در آنشب دیگر اهل قلعه بجو دور مانده کسی تعاقب ایشان ننمود فی الفور خبر بحسینخان فرستادند و او را از واقعه فرزند دلبند خبر دادند او از ینمعنی متألم شده قلق و اضطراب سودی نداشت دست از دامن شکیبائی زده خیبر و بیک را با جمعی مردم کاردیده بجانب قلعه فرستاد که مبادا فتوری در آن سرحد واقع شود و او بسرعت برق و باد بقلعه رسیده بحراست مشغول گردید چون حقیقت بعرض اشرف اقدس رسید حکومت آنولایت و کوتوالی قلعه حسب الامر اعلی بخیبر و خان تعلق گرفت **آغاز سال مبارک فال سنه تنگوز ئیل مطابق سنه خمس و عشرین و الف که انجام سال قرانی سی و دویم از جلوس اقدس همایون شاه جمجاه ظل الهی و در موکب جهانگشای بطلوب گرجستان و قلع و قمع کفره ضلالت نشان متوجه شدند و روزگار رهنمون** چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بتخریب ولایت کاخت و قطع و قمع کفره انجا و تجلیه اسلام در آمدن صد هزار نفس از نساء و صبیان آن بی دینان تعلق گرفته بود بمیامن توجه پادشاه جمجاه مجاهد غازی اعنی حضرت اعلی اما چون طهمورث گرجی از بخت برگشتگی اسباب

اوباش خود و قتل و آوارگی آن گروه مخذول سپر انجام داده بنوعی که مذکور شد بجاربه جنود تاره غضب شاهانه و شعلهٔ
آتش پادشاهانه بنوعی التهاب یافت که شراری از آن خرمن سوز عالمی تواند بود لهذا عزیمت گرجستان و انتزاع [illegible]
بی‌دینان آنجا که تعقیب مسلمانان و دلیری کرده بودند در خاطر انور شیوع یافت حکم معلی بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر
نصرت فرجام بسرعت استعجال تمام متوجه ییلاق گرجستان گشته آماده غزا و جهاد کفار آن دیار گردند و چندین هزار
تفنگچی قدرانداز صفاهانی و بسیار محال عراق تعیین یافت که بزودی بموکب نصرت قرین حاضر گردند و چون صلاح
دولت در مرافقت سلاطین زادهای گرجی بود لوارصاب خان را بعزیدون خان حاکم استراباد سپرده عیسی خان را
بماوند فرستادند که هر دو تا معاودت موکب همایون در آنجا باشند و در ساعت سعد از دار السلطنهٔ فرح آباد نهضت نهاد
در حرکت آمده از راه گیلان و دریا کنار روانه شدند دریای لشکر چون بحر اخضر در تموج آمده در هر مرحله گردی از عساکر
ظفرشعار بر روی فیروزی آثار می‌نشست موسم خجسته بهار رحمت بود و ریاحین و ازهار چون فتح و ظفر شادان بپیش
استقبال موکب همایون نموده در روز شنبه دهم شهر ربیع الاول سنهٔ ۱۰۲۵ خورشید جهان آرا با شکوه و اقبال
و طنطنهٔ جاه و جلال بمنزل عز و شرف خرامیده کوس نوروزی صدای فتح و فیروزی در گنبد خضرا انداخت
جهان از علم ارجمندی گرفت ز نوروز فیروزمندی گرفت به بزم دلارای سلطان باغ ز لاله بگردش در آمد ایاغ
دگرباره دهقان ادیبی بهشت بصحرای گیتی گل لاله کشت نسیم عنبرآسای بهار چون مشک تاتار در وزیدن آمده
عرصهٔ جهان را چون دل اهل ایمان معطر گردانید و هوای فرح افزای ماه فروردی عطرسائی آغاز نهاده چون شعلهٔ
جمال لاله رخان و عارض سیمین خوبان صفابخش اقالیم جهان و ضیارسان عرصهٔ دوران گردید شهریار کامکار
مجلس بزم نوروزی را بگلشن آرام بهروزی و سور و سرور فتح و فیروزی متبدل ساخته بلوازم جشن و سرور پرداختند
و کوچ بر کوچ روانه شده در حدود گنجه علیقلی خان و امرا استقبال رایات ظفرآیات نموده بسعادت رکاب بوسی سرافراز
شدند حضرت اعلی پیربوداق خان و امرای رفیق او را که از تبریز آمده بودند رخصت داده که بجانب تبریز رفته از آنسرحد خبردار
باشند گنجعلی خان حاکم کرمان را نیز رخصت ساخته که با لشکر و حشر خود که متعاقب می‌آمدند بر سر او رفته بعد و کومک او را
قیام نمایند چون بلدهٔ تفلیس محل موکب برجیس تأسیس گردید عنایت خسروانه شامل حال گرات میرزا ولد داود خان
ابن لوارصاب که در زمان شاه جنت مکان شرف اسلام دریافته بود گردیده بلقب احمد خانی و خطاب بیگلربیگی
سرافراز گردانیده ولایت کارتیل را باو ارزانی داشتند و از آنجا ساحت ولایت گرجستان مضرب سرادقات عز و اقبال
گشت طهمورث بجهت آمدن سپهدار روم که در دیار گرجستان قشلاق نمود گمان داشت که در خیال لشکر قزلباش را فرصت
آمدن گرجستان باشد چون از نهضت موکب همایون خبر یافت سراسیمه و حیران در کمال یأس و حرمان وداع گرجستان
کرده عادت افراسیاب بر گرامیش بنهاد همت ساخته که از پیش تیر سهم الغیب رستم و سپاه کیخسرو بجادوی پای
یابد با معدودی بطرف باشی آچوق گریخت در میان گرجیان علامت روز قیامت ظاهر گشته مفهوم یوم یفر المرء من
اخیه سمت ظهور یافته حضرت اعلی عساکر منصوره را بچند قسم تقسیم ساخته هر گروهی را با سرکردگی یکی از امرای عظام

از یکطرف فرستادند یوسف خان دارای شیروان را امر فرمودند که از آنطرف گرجستان آمده دار و دیگیهان بوری را
تیر با فوجی از افواج قاهره از یکطرف فرستادند مقرر شد که مساکن گرجیان را از چهار طرف احاطه کرده شکاری وار در میان
گیرند و هر گروهی که رسند مردان ایشان را که با اهل اسلام جنگ کرده کافر حربی اند بمقتضای اقتلوا المشرکین کافة طعمهٔ
تیغ قضا و جهاد گردانیده زن و بچهٔ آن بی‌دینان اتباع گشته زنان و کودکان را اسیر نموده اموال و اسباب
ایشان غنیمت غازیان باشد طایفهٔ گرجی از همه طرف خود را پابستهٔ دام بلا دیده چون ماهی در شبکهٔ اضطراب افتاده
گروه گروه بمیان جنگلها و بیشه‌های پر درخت و جاهای سخت رفته با اطراف و جوانب خود هرجا امکان عبور داشت خندق کنده
آب انداختند و رعیت و سپاهی با خانه کوچ و اموال و اسباب بسغناقها در آمده همگی اسلحه و یراق جنگ مرتب داشته
بحفظ حال خود پرداختند چون اکثر سغناقها در آنطرف آب قانق بود و ایام بهار و بارندگی و طغیان آب بود عبور از آنجا
بی کشتی میسر نمی‌شد و گرجیان تمامی زورقها و کشتیها را پنهان کرده بودند و حضرت اعلی اردوی اعلی را در اینطرف آب
گذاشته قرچغای خان و ذوالفقار [illegible] اردو بیگی و کلبعلی بیک یساول صحبت شاملو را حارس اردو [illegible] کرده از آب
عبور فرمودند بجهت فقدان کشتی عساکر منصوره زحمت بسیار کشیده اسب و استر و شتر بسیاری را از آب بجای کاه عدم
شتافتند القصه عساکر منصوره حسب الفرمان قضاجریان گروه گروه فوج فوج بمیان جنگل و بیشه‌ها در آمده هر سغناقی که رسیدند
بزور بازوی جلادت و مردانگی از هم پاشیده هر روزه سرهای مقتولان و اسیران گرجی بنظر همایون در می‌آوردند حسین بیک
یوزباشی با فوجی از افواج قاهره در بیشه و جنگل بجستجوی حصاری مأمور بودند به سغناق بزرگی رسیدند که قریب دو هزار
خانه‌وار گرجی و جمعی کثیر از سپاهیان و ارباب جلادت در آنجا مکان داشتند و آن مکان مستحکم [illegible] خندقی داشت
که عبور از آن بسنگ باریک که از چوب بر روی آب بسته بودند داشت گروهی از تورچیان و غلامان و تفنگچیان [illegible]
و کمیت اهل سغناق مطلع گردند صلاح دید و او را ابتدا احتیاط در آورده تا موازی سیصد چهارصد نفر اسبان خود را
در بیرون گذاشته از آن راه باریک پیاده بمیان سغناق در آمدند و از کمال غفلت و بی‌پروائی هر گروهی بطلب
غنیمت و اسیر بطرفی دویدند جنود گرجی خبردار شده فوج فوج با اسلحه و یراق جنگ پیش آمده جنگ هجوم کردند [illegible]
و بیکار حسین بیک رسیده در رفتن و در دو کومک فرستادن تعلل کرد گروهی از گرجیان از عقب غازیان در آمده
راهی که قزلباش آمده بودند خراب کرده اطراف و جوانب ایشان را گرفته جنگ در پیوستند غازیان قزلباش و
تفنگچیان که هر فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته تا تیر در ترکش و گلوله و باروت با خویش داشتند دست و
پائی زدند بعد از آنکه از یراق خالی شدند گرجیان هجوم آورده ایشان را مغلوب ساختند هر کدام راه فرار پیش گرفتند
چون راه خراب شده بود راه دیگر بجهت بیرون شدن نیافتند و بیرونیان نیز یاران بمدد نتوانستند رفت چون از
ازلی شهادت ایشان تعلق گرفته بود اکثر ایشان در راه دین و دولت بدرجهٔ بلند شهادت رسیدند قلیلی از غایت
اضطرار مجروح و زخمدار خود را در آب انداخته بیرون آمدند این خبر بعرض اشرف رسیده موجب افروختگی آتش
غضب شاهانه گشته اول حسین بیک را طلب نموده در معرض پرخاش و عتاب و خطاب در آورده فرمودند که

سغناق مامور بودی چون بسغناق رسیدی می بایستی سپاهیانه تحقیق نیک و بد آن کرده کثرت و قلت مردم بوده
حقیقت بقورچی باشی که رئیس معتمد است و ترا بدین خدمت مامور ساخته عرض نمائی مردم همه را از که راه بمیان
جنگل و بیشه که سغناق دشمن باشد بی آنکه از اوضاع ایشان خبر یافته باشی و از طرف بیرون شد آگاه کردی چرا
گذاشتی و اگر معتقد بر جهت توانسته خود سپه رفتند احتیاط مقتضی آن بود که بر سر راه آمده از چند جا محل
عبور ترتیب داده جمعی را بمحافظت راهها تعیین نموده خود با بقیه لشکر بسغناق در آمده مردم را بقاعده و آداب
بجنگ ترغیب نمائی که بجماعه دل قوی داشته جنگ کنند و اگر صلاح در جنگ نباشد بالعیاذ بالله شکستی
روی نماید ره بیرون شد متعذر نباشد که بسلامت بیرون توان شد مشارالیه اراده نمود که لب بمعذرت بگشاید
حضرت اعلی او را بسخن نگذاشته بعقوبت رسوائی که کسی چنان سیاست فرموده جسد او را در تمام اردو
بمیان لشکر گردانیدند که عبرت دیگران باشد و در امثال اینگونه مخاطرات عظیمه غفلت و بی پروائی نکنند بعد از
سیاست او مقرب الحضرت قرچغای بیگ را با جمعی کثیر از عسکر ظفر اثر بسغناق مذکور فرستاده قرچغای بیگ بانجا
رفته اطراف و جوانب بیشه را احتیاط نمود چند جا را استوار ساخته راه یافت کوههای قوی را ترتیب داده غازیان را
بآئین شایسته بمیان سغناق فرستاد و چند جا را که گرجیان چپر بسته از عقب بتیر و تفنگ می انداختند مردم را از جنگ
چپرها آمده از اردو توپ طلب نموده چپرها را بضرب گلوله ضربزن از هم پاشیدند و گرجیان بتیز جنگ
ایستاده کوششهای دلیرانه می نمودند تا آخر روز هنگامه حرب و قتال اشتعال داشته آخر روز گرجیان از ستیز
و آویز عاجز آمده ترک محاربه نموده چاره جوی گشتند شب تاریک براه حفظ حال ایشان شده غازیان دست
از محاربه کشیده بکجا جمع آمده علوا از پاس قیام نمودند سپاهیان اهل سغناق چهار صد پانصد نفری که باوی سواری
و باری داشتند بعضی سپاهی و برخی عیالان خود را در پس سر گرفته در عقب سغناق راهی گشوده بدر رفته بکوه
داغستان گریختند سایر مردم که بر جا مانده بودند روز دیگر لشکر ظفر اثر دو چار شده تیغ یمانی غازیان آغاز افشانی
کرده مردان همگی طعمه شمشیر آبدار شدند و زنان و اسیران جبل اسیری گرفتار آمدند و غنایم موفور در آن سغناق
بدست لشکر منصوره افتاد و تمامت آن سغناق صف صحا کرده و اکثر گرجیگان که بدست غازیان در بیشه و جنگل
گریخته بودند
افتاده طعمه شمشیر و دست اسیر شدند و همچنین هر جا سغناقی بود بتوفیق الهی و نیروی اقبال شاهی و سرپنجه قدرت
و قوت سپاه اسلام از هم پاشیده شد القصه تا مدت دو روز موکب همایون در آن طرف آب قانق توقف فرموده
مجاهدان نصرت قرین بقلع و قمع کفره بی دین اشتغال داشتند یوسف خان و امرای شیروان که از طرف دیگر
می آمدند بهمین قاعده عمل می کردند روزی در کنار رودخانه فرود آمده که قضا را تهمورث با طایفه ایل موره جمعیت
عظیم نموده با آئین جنگ بر سر لشکر شیروان آمد مبارزان جنود شیروان بتیر بازوی جلادت مهر که دلاوری بنهاده
فیما بین جنگی عظیم در پیوست و بنصرت الهی سالکان اهل اسلام گشته الحاقب مغلوب شدند و بسیاری از آن
گروه معرض تیغ جهاد گردیده بقیة السیف بصد هلاکت باطراف و جوانب پراکنده شدند و غازیان مساکن ایشان را

ویران نموده در شهر و کم از آبادانی اثری نگذاشتند و در کل ولایت کاخت بدین شیوه عمل شد آنچه بشنوی بی ادبی
ظهور رسید از قتل و غارت و نهب و اسیر و خرابی الکا و خسارتی که بکاخت آمد معلوم نیست که از زمان ظهور اسلام تا الی غایت
در زمان هیچ پادشاهی بفعل آمده باشد و مملکتی را چنین ویران کرده باشند دختران زلیخا طلعت صاحب جمال و پسران
یوسف لقای آراسته بزیور و خال از گذر محاسبان خیال بیرون بود تمامت اسیران از نظر تخمینه اثر همایون
میگذشتند اما زیاده از سی هزار دیگر در هر گوشه و کنار اسیر شدند که از عدم فرصت بنظر در نیامده خود قزلباشان بجهه سر را بمیدان
نظر افتاده از بیست هزار متجاوز بود چون سه ماه از نوروز سلطانی گذشته سردار روم در صحرای موش خیمه اقامت
نموده بجمع نمودن لشکر و یراق سفر مشغول بود زیاده ازین توقف در گرجستان لایق دولت نمیدیدند فی الجمله خاطر از شا
تسکین یافته بود عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه مرو و رتقوب بطرف کارتیل آمده چند روز در بلده
تفلیس اقامت نموده بنظم و نسق قلعه و مهمات کرات خان پرداختند و از راه احسناباد به ییلاق میدانجق توجه نمودند
چون اسبان قزلباش از کثرت تردد در کل ولایت گرجستان زبون و ناتوان شده بودند قریب بدو ماه در ییلاق
مذکور توقف فرموده از آنجا به ییلاق کوکجه تنگیز تشریف برده تا هنگامی که محمد پاشا سردار آمد بییلاقات مذکور مضرب سرادقات
لشکر منصوره بود و شرح آمدن سردار و قضایای سانحه در ذیل این دفتر از مساعدت بخت مسطور است **ذکر
محاربه سلماس میانه امرای قزلباش و کلقوه پاشا بیگلربیگی و میرمیران سنجق اکراد و نقابور
بصوب ... شدن بربده او و اوقات متعدد جنگ سنان** قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گردید که در حدود
گرجستان پیره داق خان حاکم تبریز را با امرا با امرا آنجا حد رخصت داد که به تبریز رفته بمحافظت آن سرحد قیام نمایند
و گنجعلی خان حاکم کرمان را نیز بمدد ایشان مامور ساختند و پیره داق خان بجهت دفع فتنه اکراد محمودی اولاد غازی
بیگ و الله شاهعلی بیگ بلباس امرا و سه ... مقصود سلطان کنگرلو و سلیمان سلطان سوباشی و ابراهیم بیگ برادر قیدی
دو دمان ولایت ... ان وزیر آذربایجان و چریک آنولایت و محمد تقی بیگ مین باشی تفنگچیان آذربایجان با گروهی تفنگچی
با دو مین گشته بطرف قارنیارق در حرکت آمدند اکراد کس بجانب وان فرستاده از محمد پاشای بیگلربیگی وان منشور
بیگلو پاشا و امرای کرد استمداد نمودند بیگلو پاشا بخود رومیه و زینل بیگ محمودی حاکم خوشاب سایر امرای اکراد
بموازی شش هزار کس جمع گرده و قزلباش بسلماس آمدند چون خبر آمدن مخالفان به پیره داق خان رسید امرا که با وی بودند
قریب بچهار هزار کس بودند بتخمین مراحل آن راه کرده بقرینه و قیاس معلوم کردند که مخالفان در چه روز بسلماس می آیند و
بر گره ... کربی فرستاده بودند موافق آن تقریر کرده پیره داق خان کس بطلب گنجعلی خان بتعجیل فرستاد که در آن روز بلشکر
ملحق گردد که اراده حرب و قتال کرده اتفاقا گروه زمینی از معهود که امرا اراده جنگ نشده بود پراکنده فرود آمده بودند و گنجعلی خان
بطسوج رسیده هنوز ملحق نشده بود که قراولان خبر آوردند که طلیعه لشکر مخالف نمایان شد امرا در کمال اضطرار سوار شده
مقصود سلطان کنگرلو با جمعی بچرچیگری مامور گردیدند تا آراستن صف قول و ترتیب میمنه و میسره لشکر مخالف چرچیان را
مغلوب ساختند و بهیات اجتماعی رسیده مقصود سلطان و چرچیان بیکطرفی افتاده خود را القول بخوانین رسانیدند

جماعت چرکس که بر سپاه لشکر بوده‌اند تاب حمله مخالفان نیاورده پشت بمعرکه کردند از جهت بزرگ قول بهم برآمده متفرق
و پراکنده گشته راه انهزام پیمودند پیربوداق خان که مرشد بنده این کرد از غایت بدنامی عار فرار نکرده راه ثبات
داد در معرکه ثبات قدم ورزیده بود از شکست قزلباش دو سه نفر ملازم عنان او را گرفته باز گردانیدند و در
اثنا زنبیل خان محمودی با جمعی از عقب او درآمدند با آنکه بحال او شناسا کرد ز زخمی سنگر با وزد یکی از ملازمان خود را
بر سر خان انداخت اکراد آن ملازم را بزخم تفنگ از پا درآوردند و پیربوداق خان بزخم زنبیل کشته گردید سلیمان بیگ
باشی و محمد قلی بیگ مین باشی تفنگچیان و جمعی از غازیان که در محوطه باغی فرود آمده بودند خود را بهجان قلعه کشیده
رخنه‌های حصار را گرفته شروع در تفنگ انداختن کردند و رومیه و اکراد در آن صورت قسمی روی نموده اموال و اسباب
آنچه در بیرون محوطه بود نصیب مخالفان گشت روز دیگر پای حصار هجوم آوردند اهل حصار بضرب گلوله تفنگ ایشان را
بازگردانیده جمعی را بر خاک هلاک انداختند دو سه مرتبه زور آورده کاری نتوانستند ساخت و هر مرتبه جوانان کار آمدنی
از مخالفان ضایع شدند مرفه در جنگ حصار شنیده آوازه بیرون آمدن موکب ظفرنشان از گرجستان و رایات
نهضت جلال بطرف آذربایجان بایشان رسید طبل رحلت کوفته بازگشتند و اهل حصار مردانه وار از مهلکه نجات
یافته بجانب تبریز کوچ کردند کلبعلی خان در طسوج این خبر شنیده با ابراهیم بیگ و منهزمان لشکر باو رسیده چون بعضی
از اهل حصار محصور بود در ارشش هزار کس بیرون لایق نمی‌نمود بازگشته بشهر آمد مردم شهر نوعی بهم برآمده
گشته که دست از پای نشناختند کلبعلی خان بشهر رسید مردم فی الجمله آرامشی یافتند متعاقب خبر بازگشتن ایشان رسیده
خاطر تبریزیان بالکلیه اطمینان یافت حقیقت اینحال بعرض عاکفان سده جلال رسید در حینی که رایات جلال
از راه اچه‌سنا بادکوبه بجانب ییلاق میرفت باردو رسیده موجب کدورت خاطر دولتخواهان حضور صاحبقران کامکار
گشت حضرت اعلی بجو صله پادشاهانه گذرانیده شاه بنده بیگ پسر پیربوداق خان را بجای پدر امیر الامرای تبریز
کردانیده بلقب ارجمند خانی سرافراز گردانیدند سلیمان سلطان سوباشی که درین جنگ مردانگی بظهور آورده بود
مورد شفقت شاهانه شده او نیز بلقب ارجمند خانی سرافراز گشت و محمد تقی بیگ مین باشی مشمول عنایت شاهانه
گردید و چون آوازه آمدن سردار شیوع یافت بنابر رعایت حزم و احتیاط کلبعلی بیگ ایشیک آقاسی صحبت شاملو را
به تبریز فرستاده که امرا و عساکر آنجا و مردم لشکر و تفنگچیان جمع نموده از اطراف خبردار باشند حسین خان بیگلربیگی
قلمرو علیشکر را نیز با قشون آراسته به الجا فرستاده که باتفاق امرای آذربایجان بمهمات آنسرحد قیام نمایند امرا
جمعیت نموده بطرف سلماس شتافتند و رحل اقامت انداختند بعد از آنکه آمدن سردار بطرف خوی و سعد به تحقیق پیوست
بازگشته چندگاه در شهر می‌بودند تا وقتی که حکم همایون بطلب ایشان عز صدور یافته در حدود ایروان بلشکر ظفرقرین پیوستند

از سوانح که در حدود گنجه بظهور رسید معزول شدن و سیاست کردن مرشد قلیخان ولد محمدخان زیاد اغلی قاجار و خلیل سلطان قراماملو است

شرح این سرگذشت آنکه چون محمدخان
زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ در راه این دولت بدرجه شهادت رسیده بود و حضرت اعلی را که همواره احقاق حقوق



خدمتکاران جانسپار و رعایت بازماندگان ذوی الحقوق جبلی ذات اشرف اراده خاطر انور بر آن متعلق بود
که جاه و منصب او را بیکی از پسران او تفویض فرمایند تخصیص او را برای رضای رئیس سعیدان ایل و عشایر
قاجار که داران آن سلسله فرمودند که بهر یک از پسران انهی باشید داده شود زیرا که مرشد قلیخان اگرچه پسر بزرگ
و جوان نمایان خوش سیما و بحسب ظاهر شایسته تربیت مینمود اما چون رطوبت طبیعتش غالب بود و چون بر بستان باده
غرور اعمال و افعال ناپسندانه نسبت با ایل و عشایر منتسبان خانواده از و بظهور می‌آمد و هرگاه جهل و جنون و مستی
در یک طینت جمع آید و غرور جاه و حکمرانی با آن منضم گردد هر آینه غیر اعمال زشت ناپسندانه از و بظهور نمی‌آید و
بجهت حضرت اعلی رضاجوئی منتسبان آن سلسله شدند و چندروز آن جماعت بکید گرگ کاش نموده آخر الامر رعایت
توره و آداب منظور داشته چون پسر بزرگ بود بحکومت او راضی شدند و حسب الرضای ایشان بدین رتبه والا سربلندی
یافت روزی با امرای قراباغ مجلس شراب منعقد ساخته صحبت میداشت بکر سلطان اکبری و دورت حاکم برع
و خلیل سلطان قراماملو حاکم اچه‌سنا با در گفتگوی شد و بکر سلطان از مجلس بیرون میرود خلیل سلطان خود را باو
رسانیده زخم کاری باو میزند و مرشد قلیخان که بیگلربیگی ایشان بود تغافل میکند و در مقام تادیب در نمی‌آید برادران
بکر سلطان و همگنان این عمل را بجز یک و انگیز او عمل نمودند چه بکر سلطان بوفور توجهات شاهانه محسود اکثر
امرای قراباغ بود چون اینگونه جسارت و دلیری در اردوی همایون نمودند در میزان طبع عدالت سرشت حضرت
اعلی سنجیده هیئت و در قانون سپهداری و ضبط و ربط لشکر جای تغافل نی از ظهور این بی‌جستی نایره خشم شاهانه
اشتعال یافته حکم شد که اول مرشد قلیخان قطع یدخلیل سلطان که کار روز ده بود نماید بعد از آن مرشد قلیخان را نیز
کندن دو دیده‌های او را از مشاهده مصنوعات الهی که بهترین عقوبات است عاطل ساختن شتاب فرمودند
ایالت گنجه و امیر الامرائی قراباغ به محمد قلیخان برادر کوچکتر او که جوهر ذاتش از آینه اطوار شایان بود تفویض
یافت

گفتار در کشته شدن محمد پاشا سردار روم بجانب آذربایجان و محاصره نمودن قلعه ایروان و بدقتیل معصود و گذشتن

سپاه آرایان معرکه سخنوری صفوف از خط مخفوف سخن را در مضمار بلاغت بدین
نمط آراسته و شقه لوای آسمان فرسای حدیث و خبر را بدینگونه برافراشته‌اند که سلطان احمد بن سلطان محمد بن
سلطان مراد خان پادشاه روم بعد از قرار مصالحه و پیمان که میان او و حضرت اعلی وقوع یافته از طرفین ایلچیان بخدمت
آمد و شد نموده و هنوز قاسم بیگ سپهسالار مازندران که از ینجانب با نامه محبت نشان بایلچیگری رفته در استنبول
بود بمجرد اندک فتوری که در مملکت شیروان و گرجستان چنانچه بتحریر پیوست وقوع یافته جمعی بیدولتان جاهل
نادان حیدر و مالکان چنین مثل طهمورث گرجی و دولتملک شیروانی و دیگران که از حب عصیان و طغیان سرگردان دو که
فتنه انگیز بودند لیستان دروغ و اخبار کاذب ارباب فساد و جو صلگی کرده باغوای چندین از نزدیکان خود که در حریم دولت
و سرای عزت شکوه نمایانه بود بودند از سرپنجه حادثه سیلی روزگار خورده در مرحله‌های نشیب و فراز فتور و فتن
آنکه پای گذشته از عالم ناپخته معاهده و پیمان سست بنیان خود را بر طاق نسیان نهاده در سال گذشته

محمد پاشا را که حاکم مصر بود وزیر اعظم و سردار کرده بر سر قزلباش فرستاد و او چنانچه اشارتی بران رفته در
دیاربکر قشلاق نموده در خیال برحسب فرمان لشکرهای ممالک روم از اروم ایلی و اناطولی و قشون ایلی مصر و
شام و حلب و طرابلس و طرابوزان و بلاد قرامان و موصل و دیاربکر و سایر بلاد جزیره و ارض روم و میران
سنجق مقابل و عشایر اکراد با و پیوسته جمعیتی عظیم دست داد که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین
استعداد و کثرت بایران نیامده بودند تمامی وزرا و پاشایان و ارکان دولت عثمانی و ینگچری آقاسی که از
اعیان ... است که از موکب پادشاه دور نشوند همراه شده با لشکر بیکران توپهای کوچک و بزرگ و عرابه بسیار
و ضربزن و بادلیج بیشمار روی توجه باین دیار آورده از ارض روم بایروان در حرکت آمد رایات جلال در ییلاق
کوکچه تنگیز اقامت داشت که خبر آمدن سردار بوضوح پیوست حضرت اعلی که باطن فیض مواطن خود را از نور
توکل آراسته برحسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه لطف الهی را کافل مهام خاص و عام میدانند بنابر رعایت
سلسله و آداب فرمانروائی متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری شده قورچیان عظام قاجار و
جمعی کثیر از تفنگچیان جلادت شعار رکاب اقدس و اصفهانی و خراسانی و بانفتی و غیرهم بسرکردگی سرداران هر طبقه
سپاه مرقوم مین باشی تفنگچیان اصفهان که مرد کاردیده جنگ آزموده قلعه دار بود و احمد سلطان تکلی خراسانی
و ملازاده بانفتی و امثال دیگر بهمه کومک بوعده امیرگونه خان درخواست قلعه مامور شده از جماعه کوشلوی (?) نجانها
لشکر قزلباش یعنی گروهی که بطبیعت خاطر هوس مردانگی دارند که بوعدهای جمیل پادشاهانه مستمال و امیدوار گشته
روانه قلعه شدند و ضروریات قلعه داری از سرب و باروت و فتیله و نفط و غیره مرتب داشته ارسال نمودند مجملاً
قلعه ایروان بعد از حفظ الهی بمردان کاردیده و دلیران معارک کارزار و اسباب و ادوات قلعه داری استحکام داده
اما سردار در سیزدهم شهر شعبان بپای قلعه ایروان رسید تسخیر آنرا باغوای ینگچری آقاسی و ینگچریان سهل کرده و ترکیب
بیلم حاکم آخسخه که همیشه درین سرحد لافهای گزاف میزد سهل و آسان انگاشته بمحاصره قلعه پرداختند حسن
مبارک را زیاده از یکصد هزار کس مرکزوار در میان گرفتند رای جهان آرا بران متعلق گشت که عساکر منصوره را
تجدید کرده هر گروهی را بسرکردگی یکی از معتمدان کاردیده ارسال دارند که از دو سه طرف اردوی مخالف
سپاهی نموده در هنگام فرصت دستبردها نموده ملاشند که کل عساکر روم را از خوف دستبرد مجاز
جنود قزلباش بهیات اجتماعی تسخیر قلعه نتوانند پرداخت و تطلب ذخیره و علف نتوانند رفت لهذا فوجی
از عساکر نصرت شعار بسرکردگی مقرب الحضرت قرچقای بیگ ناظر بآنطرف فرستادند و اوجب الاذعان
قضا جریان از اردوی همایون در رکاب اقدس جدا شده متوجه آنصوب گردید از جنود اقبال فوجی مردم کاردیده
را بسرکردگی خلف بیگ سفره چی باشی بجانب کهنه گیر که موضعیست در دامن کوه یکفرسنگی طرف شمال قلعه برکت
راه اردو واقع شد فرستادند که آنرا مضبوط نگاه داشته هر گاه از اردوی مخالف کسی بقلعه رفتنی باشد
یا از قلعه باردو آید بمیان ایشان در آمده در انتهاز فرصت بمقتضای ربانی خود را از بلامت بمقصد توانند رسانید

و جنود بیلمانیه

و خود با خلاصه جنود مسعود هر چند روز بمحل مناسب اقامت گزیده ملاحظه محاربان سپاهی نموده لوازم حزم و احتیاط
مرعی میداشت امام قلیخان بیگلربیگی فارس آمده بطرف شرقی روانه نمودند و محمد شمس الدین سلیو را با قشون لشکر
خود بجانب غربی ایروان که طرف ارض روم است فرستادند در راه مترددین اردوی رومیه بسته نگذارند که از عقب
ذخیره جهت ایشان آورند و امرای عظام را که باتفاق کلبعلی بیگ بیادل صحبت شاملو در تبریز بودند حکم شد که آمده
با امام قلیخان ملحق گردند و سرداران لشکر هر روز در جائی که هر لحظه در محل مناسب که مصلحت دولت قاهره باشد
اقامت نموده قراولان کاردیده تعیین نمایند که زبان گیری کرده اخباری که معلوم ایشان گردد بتکید کرد و مقرب الحضرت
قرچقای بیگ که سپهسالار و مهردار عساکر ظفرشعار است اعلام نموده همواره از کیفیت خبردار باشند و از صلاح
و استصواب سپهسالار روز از دستبرد خالی نبوده هر لحظه رومیه را آسوده و فارغ بال نگذارند و چون هوای ییلاق
سرد شده بود اردوی کیهان پوی از گوکچه دنگیز کوچ کرده بتره الاگیس که محل خوش هواست تحویل اجلال فرمودند
و سرداران جنود اقبال حسب الفرمان قضا جریان کمر کین اعدا بسته شب و روز از حال دشمن غافل نبودند و سپاه
روم تیر تا موازی چهل پنجاه هزار کس که از خوف دستبرد قزلباش همه روزه بر سر اسب مستعد محاربه بوده بکار
قلعه داری نمیتوانستند پرداخت و گروهی قلعه را احاطه نموده در امور قلعه گیری کوشش مینمودند و مکار ربانی بکمینی
در اطراف و جوانب بوقوع پیوست مرتبه اول آن بود که چون آذوقه در میان لشکر روم نایاب بود گروهی از میران
سنجق و الای بیگیان سرکرده جماعت تاغلانی شده با موازی ده هزار اسب و استران و قطار و الاغ بقصد
کرپیچای که سمت راه نخجوان است بطلب ذخیره رفتند امام قلیخان با لشکر فارس خبر یافته بر سر ایشان تاخت
و در حینی که لشکریان اکثر بکارها در آمده و قلعچیان بطلب آذوقه مشغول بودند با ایشان جنگ در پیوست و بنیروی اقبال
آنجماعت را مغلوب ساخته تا یکهزار و پانصد نفر سر و زنده و هزار راس اسب و استر و الاغ و اخترمه فراوان بدست
در آوردند و بقیة السیف فرار نموده بحصول مقصود بموکب خود پیوستند مرتبه دیگر امام قلیخان و امرای عظام که از تبریز
آمده با او ملحق شده بودند در حدود کرپیچای اقامت داشتند جنود روم چهل هزار کس با پنجاه شصت الای توم
بکار برد ایشان در حرکت آمدند جاسوسان و قراولان قرچقای بیگ خبر باو رسانیدند و او فوراً بامام قلیخان اخبار نمود که
ابواب احتیاط نموده اردوی خود را از آنجا کوچانیده بالاتر فرستادند و لشکر سپاهی ... ایستادند که طلیعه سپاه
مخالف پیدا شدند جرچیان جنود اقبال خصوصاً گنجعلی خان حاکم کرمان و شکوردی بیگ دیوان بیگی امام قلیخان با گروهی از قشون
امام قلیخان و سایر دلیران پای جلادت در میدان مبارزت نهاده در حمله اول تا سیصد نفر از جرچیان سپاه
روم قتیل و دستگیر کردند درین اثنا لشکر قول رومیه با طبل و ازدحام تمام جلوریز بمیدان در آمده گنجعلی خان که مرد
کهنه سپاهی جنگ دیده کار آزموده بود و حریف در جنگ دیده خود را واپس کشیده بقول ملحق شد و امام قلیخان و سپاه
قول را از پیش رفتن صحرا مانع آمده خود را بنا بر حرفه کار بدانجا که کشیده اما شکوردی بیگ از غرور شجاعت بخود
راه داده با گروهی بجنگ ایستاده تاب مقاومت آن گروه نیاورده خود را گردباد گون ساخته و شکوردی بیگ با چهل پنجاه نفر

از لشکریان و مردم مجهول بعد از مردانگی تمام و تیر اندازی بیش از پیش بقتل آمد بقیة السیف بقبول نوشته مردود (میان)
صرفه در پیش آمدن ندیده بهمان اکتفا کرده باز گشتند   خلف بیک سفره چی باشی ورزنقا که در کمین گزیده بود قرا (ول)
و کورچی و دیده بان تعیین نموده از آمد و شد قلعه خبردار بوده از آمد و رفت قزلباش واقف گشته مکرر ایشانرا
ایشان و مبارزان جنود اقبال دستبازی واقع میشد یکمرتبه رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند و جنگجویان جنود
مسعود نیز دغابازی کرده بمیان آن گروه در آمده جنگ در پیوستند جهانگیر خان بکتاش با دویست نفر از مردم خود
که همراه بودند دلیرانه با اندک مردی بجنود رومیه حمله نموده نزدیک بآن شده بود که گرفتار گردد بزور بازوی مردانگی
و تیر اندازی که در میان قزلباش و الوار و اکراد رطبی نام قبیله خود بخشش یاری کرده دفع خصمان نموده بسلامت
بیرون آمد و از عساکر منصوره مردانگیها بظهور آمده غالب آمدند و هیچکس بی دستبرد نبود و چون رومیه فوج فوج
مدد میرسید غازیان بعد از غلبه دست از محاربه داشته بآهستگی خود را پس کشیدند رومیان نیز جرات
پیش آمدن نکرده هر یک بمقام خود باز گشتند   جمعی از رومیان و طایفه اکراد از طرف وان بکردستان
باز روان میآمدند معصوم سلطان لنگر و حاکم خوی و نخجوان که بخبرداری آن راه مامور بودند با آن گروه دوچار شده
بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه شمشیر گشته احمال و اثقال بسیار غنیمت عساکر ظفر شعار شد شتران حافظ احمد
پاشا و جمعی دیگر از رومیان در دوبار که از فرق خود را با فوجی از رومیان و اکراد از پای قلعه بطرف وان میفرستاد نیز بتو...
بیک قیساول صحبت اوزادعلی با جمعی از دلاوران بر غارتجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه ظفر یافته غنایم موفور بدست
آوردند و لوحه شمس الدینلو که بخبرگیری و ضبط راه ارض روم مامور بود دیگر را در این راه بستر دین رومیه برخورده کارهای
بوقوع پیوست و دستبردها نمودند چاوشان که از روم آمده احکام از جانب خوانده کار بسرداری آورده جمعی که از نزد
سردار بروم رفته عرایض و مکاتیب می آوردند بدست در آورده هر دم او مجموع آن مکاتیب و مراسلات را بنظر
اشرف در آوردند الی حصول سپاه ظفر پناه در مدت محاصره قلعه از دستبرد خالی نبودند و رومیه را آسوده نمیگذاشتند
و همه روزه سر و زنده اخرم می آوردند اما جمعی که تسخیر قلعه کمر بسته بودند خصوصا ینگچری آقاسی و طایفه ینگچری در جنب
سیبها و نقبها ترتیب داده توپهای قلعه گیری نصب نموده جهد تمام از طرف دیگر خاک پیش برده سعی عزم مجهود
در لوازم قلعه گیری مبذول کشیدند و امیر گونه خان حاکم قلعه و غازیان قاجار و سایر ملازمان او و تفنگچیان و سایر دلیران
قلعه سپر ممانعت برای گشیده نهایت جانسپاری و مردانگی بظهور می آوردند حضرت اعلی همه روزه کسان
عیارپیشه کار آگاه فرستاده از احوال قلعه خبر میگرفتند در اوایل حال که قلعه محصور گردید زیاده از هشتصد خروار
از جنو داشته ارزاق ایشان از آن کز وارو در میان کردند چون قلعه گیری رومیان بین الجمهور مشهور بود اهل قلعه اندکی
خوف و تزلزل داشتند اما رفته رفته دل قوی کرده دلیر شدند القصه رومیان و توپچیان فرنگی و اروپی شبانروز
از توپ انداختن خالی نبوده دو سه برج از بروج دروازه قلعه را بضرب سنگ توپ و گلوله در اوایل منهدم ساخته
روزی جمعیت عظیم نموده بجانب قلعه دویدند از جانب قلعه نیز توپچیان و تفنگچیان قدر اندازی که اکر فی المثل چشم مور را

نقبها زنند زیر مرادشان بر هدف مقصود راست آمده حفظ الهی انها گلوله ضربزن و تفنگ بر مثال گرگ آتشین که از
کره اثیر بار و بر آن گروه ریختند هر چند بپای حصار دویدند دست امیدشان بکنگره قلعه مقصد نرسید جمعی کثیر از رومیه
بضرب تیر و تفنگ اهل قلعه بر خاک هلاک افتادند و کاری نساخته سحاب خسار بر باز گشتند حضرت اعلی احتیاط را از بهر
گذر از لشکری رکاب اقدس همایون جدا کرده فرستادند که از طرف کشنه گیرد کمین فرصت نشسته در هنگام مجال مردان
خود را بقلعه اندازند و ایشان حسب الامر مودم براه کنده و رفته بعد از هفت شب کس بقلعه فرستاده امیر گونه خان را خبر
کردند و او صبح تاریک دروازه شمالی جانب کهنه کبر را مردانه گشوده لشکریان چون برق بقلعه در آمدند و نقارهای شادمانی
در قلعه بنوازش در آوردند و رومیان از شنیدن خبر دار گشته بیشتر از پیشتر در توپ انداختن و سیبه پیش بردن اهتمام میکردند
روز ینگچری آقاسی و ترکجه بیلمز با چند نفر از پاشایان که زیاده از دیگران در قلعه گیری غلو داشتند بتوپخانه آمده در توپ
انداختن سعی مینمودند از تقدیرات آسمانی و مویدات اقبال توپی از قلعه بتوپخانه می انداختند گلوله توپ به ینگچری آقاسی
خورده از و گذشته به ترکجه بیلمز و از و بدیگری رسیده آن چند کس را ضایع ساخت در ایام محاصره هفت نفر از پاشایان و دفتردار
رومیه بضرب گلوله توپ و تفنگ محصوران ضایع شده و خرمن حیاتشان بآتش حادثه سوخت و جمعی که خاک پیش می آوردند
بخندق رسیده انباشته گردید اما اکثر اوقات امیر گونه خان و غازیان قاجار و مبارزان معرکه گیر و دار چون شیر خشمناک
از قلعه بیرون دویده بر آن خاکریز حمله آورده از پشت خاک و سیبها چند نفر را سر بریده و بعضی را زنده گرفته
متفرق ساخته تفنگ و اسلحه و یراق بدست آورده با سر و زنده و اخرم نه مظفر و منصور بقلعه می آمدند و همه روزه
بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافته جمعی از رومیان بقتل می آمدند الحق از غازیان قاجار در هنگام محاصره مبارزتهای
غریب و دستبردهای نمایان و جلادتهای شگرف بظهور آمد که مورد تحسین دوست و دشمن گردیده روز بروز اهل قلعه
دلیرتر شده خوف و هراسی که مردم قلعه را می باشد بالکلیه از ایشان زایل گشت و بر رومیان از یاس نومیدی می افزود
چند کس را که مبارزان جنود اقبال زبانگیری کرده بودند بخدمت آورده تقریر کردند که چون چند برج از بروج قلعه بضرب
توپ انهدام پذیرفته رخنها پدید آمده است قرار یافته که در روز معین جنگ سلطانی انداخته یورش بقلعه نمایند حضرت اعلی
یکی از جانسپاران عیارپیشه جلادت اندیشه نزد امیر گونه خان فرستاده اهل قلعه را خبردار گردانیده که در آن روز مردانه بوده غافل
نباشند و امرای عظام نیز در آن روز از محل اقامت خود حرکت کرده آوازه نقاره و نفیر بلند گردانند القصه در آن روز موعود رومیان
چون مور و ملخ بپای قلعه شتافته نردبانها بقلعه انداخته بجانب قلعه دویدند مستحفظان توکل بر حفظ و حراست ملک منان کرده
دست به تیر و تفنگ گشادند از صباح تا چاشتگاه از جانبین تلاش نموده اجساد مقتولان بزخم تیر و تفنگ قلعه داران
چون بسیار بر زبر یکدیگر افتادند ارکنش شهابیه آمد رومیان را چهره آرزو در آیینه مراد روی ننمود بی نیل مطلوب و حصول
مقصود باز گشتند و بخاطر آوردند که چون اهل قلعه از کار بود تلاش بسیار بستوه آمده اکنون غافل از جنگ نشسته اند در این (عطلت)
و فرسودگی یورش بیشتر کردند که شاید مقصود بحصول پیوندد **نظم** وقت پیشین که استوای بهار ؛ که جهان تشنه خواهی از نهار
دیده ها و نتایج فتح نموده ؛ پای سعی از تلک فرسوده ؛ رومیان با سنان آتشبار ؛ حمله آور شدند دگر بار ؛ غازیان را

از تردد و لب بسیار ضعف غالب گشته هنوز بمساکن خود نرسیده بودند که آواز غلغله و آشوب بر خواسته دیگر باز از اطراف و جوانب یورش عظیم کردند غازیان و تفنگچیان بر بروج عروج نموده دست بآتش انداز گشودند و صدمات دلیران کشور روم را که هجوم نموده بودند بضرب گلوله تفنگ مرگ آهنگ دفع نموده در هر مرتبه جمعی کثیر بهدف سهام تقدیر شده دکاری از پیش نبرده باز گشتند چون جبل خود جهد نمودند اثری بر سعی ایشان مرتب گشته مدت محاصره بامتداد کشیده آذوقه در میان لشکر نقصان پذیرفت بلکه نایاب شد و جنود سرما هجوم آورده بیماری در میان ایشان سرایت کرد هر روز جمعی کثیر براه عدم می شتافتند سردار از تسخیر ناامید شده راه خلاص و نجات بسخت گفتگوی صلح بمیان آورده مکرر ایلچیان فرستاد خلیل آقا نامی از معتبران روم را بخدمت اشرف فرستاده شرایط صلح سابقا با علاوه نموده بعضی چیزها بر رفع خجالت این آمدن التماس نمود از اینجانب مهتر یار و بیگ بیکدلی ایلچیگری رفت بعد از آمدن مهتر یار و ارزن جراغ سلطان استاجلو بایلچیگری رفت سردار اظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که میانه نصوح پاشا و غازیان صدور قرار یافته بود از جانب شاه عدل بنیاد حضرت اعلی فرموده اند که از اینجانب شرایط صلح کما ینبغی مرعی بود اما ایشان بی جهت نقصان بیان کرده دیگر باره آتش فتنه را که فی الجمله تسکین یافته بود مشتعل ساخته تصور نمایند که در این حساب چندین خونهای خلایق که درین ماه مبارک رمضان بوقوع پیوست و خسران دنیا و آخرت چه منفعت باین دولت رسید اکنون که در مقام اصلاح در آمده اند ما را سخن یکیست آنچه در باب شرایط صلح اظهار نموده که میانه نصوح پاشا و غازیان قرار یافته بود اگر نصوح پاشا در حیات مینبت غازیان را نفرستم که در حضور جمعی دیگر که از کماهی حالات اطلاع دارند تشخیص نمایند پاشا و باقی پاشاها و دیگران مواجهه شده آنچه در خدمت اشرف یافته بود خاطر نشان نماید و حسب الصلح سپهسالار غازیان را روانه فرموده و در تاریخ بیست و پنجم شهر شوال که هنوز غازیان با ایشان نرسیده بود سردار کس بقلعه فرستاده اعلام نموده بود که میانه ما و حضرت پادشاه صلح واقع شد و بچه کوچ کرده رفتیم و طبل ارتحال کوفته بجانب ارض روم بازگشت غازیان در راه باو رسیده سردار و پاشایان اعزاز و احترام نموده از بیم تعاقب قزلباش سلامت خود را در مرافقت او دیده تا ارض روم باو تکلیف همراهی کردند و در آنجا بعضی مطالب پیش گرفته غازیان از قبول آنها مجبور ساختند که سردار او را دست آویز ساخته در خدمت پادشاه سعی خود را ظاهر سازد غازیان چون در مبادی حال امر مصالحه را که میانه دو پادشاه والا جاه امری عظیم و کاری بزرگ است او سرانجام داده بود بنابر خیرخواهی مسلمانان و ترفیه حال خلایق و آسودگی اهل اسلام و این که ساخته و پرداخته او استقرار یافته نقصان نپذیرد در خدمت اشرف غازیان را از ارض روم روانه نموده خود با خواص و اعیان متوجه استنبول گردید و در این آمد و رفت قریب چهل هزار کس از جنود رومیه چهارپای قلعه و چه در محاربات که در خارج قلعه و چه در بیماری رخت بسرای آخرت کشیده اسب و استر که از قحطی علیق سقط شده بود از حساب و شمار بیرون است و در هنگام مراجعت از خوف تعاقب قزلباش در هیچ مرحله یک روز مجال توقف و آسودگی نداشتند غازیان در رفقای او نقل میشودند که در هر مرحله از رفتن بیماران اردو که فوت میشدند قبرستانی بنظر در می آمد و در وقت کوچ از عدم بار بردار چندان خیمه و خرگاه بر جا میگذاشتند که گویا اردو کوچ نکرده

ونصف لشکر بلکه بیشتر پیاده میرفتند القصه چون خبر کوچ رومیان باردوی معلی رسید ده هزار شیوه اندوکو روانات که محصور بودند از میامن الطاف الهی و بواطن حضرت رسالت پناهی و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام از آسیب دشمنان نجات یافتند موجب سرور خاطر هواخواهان دودمان قدس نشان صفویه گردید فی الحقیقه آن روز عید عالی گشت خواجه محمد یوسف قزوینی که از ارباب قلم و استعداد است این تاریخ گفته : چونکه سردار رومی شومی : وارد ملک ایروان گردید : دو سه ماهی بدور قلعه نشست : مهرها بر بساط عربده چید : دید کز تیغ شیعیان علی : نیمه لشکرش بعشق رسید : کم کمر بر میان بر بست : چاره جز فرار خویش ندید : ماه شوال چون بپیت گذشت : وجه آخرین به نصف رسید : دولت شاه دین مساعد شد : لشکر روم منهزم گردید : پی تاریخ او خرد گفتا : آمد امروز شیعیان را عید : در اوایل حال و گرمی حرب و قتال خواجه اکبر اصفهانی از اخفاد مشایخ ذوالنونی که از اعیان ارباب قلم و مستوفی خاصه دیوان اعلی است شبی در عالم رویا مشاهده نموده بود که شخصی سوال نمایند که فتنه عظیمی حادث شده و دو لشکر قرین یکدیگر گشته آیا حال بکجا رسید و فتح و نصرت از کدام طرف خواهد بود او تحقیق این عبارت جواب میگوید که فتح از پسر علی است روزی صاحب واقعه خود را نقل نموده راقم حروف فکر میکرد که این عبارت که در عالم رویا القاء شده بوزن در آمده باضافه عالی ولی بوزن در آمده موافق تاریخ اتمام از بیکی قافیه بطریق در سلک نظم در آمد نظم آمد ز دیار روم از بهر ستیز : سرکرده احزاب زنگ رود علی : از آتش قهر دفع او شاه جهان : نوعی ز جنود حق بصد زیب جلی : بربست کمر کمینش از لطف اله : برزد همیان خویش ز دامان یلی : میخواست یکی ز بندگان در شاه : در واقعه دید از قضای ازلی : تا زین دو گروه فتح از کیست گفت : کین راز خفی شود با و نیک جلی : بشنید ز هاتفی که میگفت عزد : فتح از پسر علی عالی ولی : این نادره تر که این برای غیبی : تاریخ فنای او شد از نطق علی : بعد از هزیمت رومیان چون قلعه ایروان را که مجددا التعمیر یافته بود حضرت اعلی مشاهده نفرموده بودند اردوی اعرق را بجانب برکشاط فرستاده خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان بساط اقدس با ایروان تشریف بردند خرابی قلعه و بیگ و بر آثار استحکام که در آورده امیر گونه خان و سرداران قلعه را که بظهور آورده بودند بنوازشات خسروانه سرافراز فرموده امیر گونه خان در ازای مردانگیها بخطاب سارو اصلان مفتخر گشت جماعت رومیه که بقلعه گیری و قلعه داری شهره جهانند در زمان دولت ابد مقرون شاهی ظل الهی بر ابر زدن جنود قزلباش هم در قلعه گیری و هم در قلعه داری بر ایشان فایق آمده چندین قلاع مشهور معتبر که معظم آنها قلعه تبریز و ایروان و گنجه و شماخی و دمند و تفلیس است چنانچه مشروحا در این دفتر مسطور است از ایشان بجنگ گرفتند و هم در قلعه داری رواج آمده دو ماه و نیم زیاده با یکصد هزار مرد دلیر قلعه گیر جدل نموده صیانت کردند با سلطان قلندر قمی که از زمره ورد و اربل و صاحب تیشه بود ست این ابیات را میگفته نظم در عهد تو کس قلعه روی نگرفت : نگرفت کسی ز غرب تا روم نگرفت : اقبال تو صد قلعه گرفت از رومی : یک قلعه تو کس تو رومی نگرفت : القصه بعد از مشاهده قلعه عثمان عزیمت جانب الموت فرمودند و در حدود نخجوان با اردوی معلی پیوسته لشکرهای ممالک را رخصت داده از راه اردوباد و ارتوعلی برکشاط

آمده بارو وی اغرق بپیوسته و از آنجا شکار کنان بقرا ایرغ و کنار آب کر آمده چون هنوز مهم کرجیان و قلع و قمع ایشان
چنانچه مکنون خاطر اشرف بود تمشیت نیافته بود ولایت آنخوی را از اعمال شکی کرده کرجستانت مناسب
قشلاق دیده از آب کر عبور کرده در آن سرحد در رود اتقی قشلاق فرمودند غازیان صدد در رود اتقی باردوی
همایون اشرف بساطبوسی مفتخر گشتند احوال سردار آنکه چون در ارض روم لشکرهای ممالک را رخصت داده
خود با خواص و اعیان روانه اسلامبول شد جمعی از ارکان دولت عثمانی که اعتماد محمد پاشا بودند او را در محاربه
قزلباش و قلعه گیری بتقصیر متهم ساختند بدین جهت سلطان احمد خان پادشاه روم او را از منصب وزارت اعظم
و سرداری عزل نموده خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده در سال دیگر که تیلان ئیل سنه ست و عشرین و الف
باشد او را فرستادند و او در دیار بکر قشلاق کرده که در بهار یونت ئیل سنه سبع عشرین و الف لشکر
بر سر قزلباش کشد و جانی بیک کرای خان پادشاه تاتار را که معاونت طلب نموده با سی هزار کس از جنود تاتار
بولایت روم در آمده بود باو برد دیار بکر در حوالی قشلاق دارند که در سال آینده در سفر قزلباش رفیق سردار باشند
از اتفاقات غرایب بسیار در مملکت روم واقع شد در خلال اینحال از قضای ملک متعال سلطان احمد خان پهلو
بستر ناتوانی نهاده رخت سفر برای آخرت کشید رفت با علم دگر کبرد چون دو پسر کوچک خورد سال
داشت رسم عهد آن سلسله بالضروره سلطان مصطفی برادر سلطان احمد خان که تا غایت بجهت محبت [illegible]
و آشفته دماغی بحکایت محذرات سلسله عثمانی سالم مانده بتفتیش نپرداخته بودند بپادشاهی اختیار کردند و خبر
جلوس او را باطراف و جوانب ممالک روم فرستادند اسمعی بسیدی طبع خلیل پاشای سردار و جمعی از عظمای
رومیه نرسیده سلطنت بسلطان عثمان ولد سلطان احمد خان که دوازده ساله بود اتفاق نمودند و بعد از سه ماه
که سلطان مصطفی پادشاه بود او را خلع کرده سلطان عثمان را بسریر دولت عثمانی جلوس دادند و در آن وقت سلطان
مصطفی محب علی مرتضی بود و در میان کان زادها شیعگی او بنگار رفته بود که سلطان عثمان را جلوس فرمودند
وقتی که معزولی خود را شنید گفت که خوب کردند که محبت بار گرانی بر دوش من نهاده بودند و قدرت برداشتن آن
نداشتم شرح آمدن خلیل پاشا و پادشاه تاتار و محاربه نمودن با لشکر فیروزی آثار قزلباش و مغضوب شدن
رومیه دیگر بار و قضایای سالها که اگر عمر باقی باشد و توفیق رفیق گردد در مجلدی علیحده که قرن دوم است از
جلوس اقدس شاهی در رشته تحریر انتظام یابد ان شاء الله تعالی

ذکر لشکر فرستادن بر سر تعدیه الیف کرجیان کاخت و آنولایت از صامت و ناطق پرداختن بتوفیق قادر ذو المنن

چون غیرت شاهانه و حمیت خسروانه مقتضی آن بود که در اوان خسارت ولی اوکی طهمورث و کرجیان کاخت ایلات
مشعله غضب نیابت ملتهب جهان سوخته گرداند که بالکلیه از حیز انتفاع افتاده کفره آنجا بنوعی معرض تیغ سیاست گردند
که در آنها دیار و آبادانی نماند و از صامت و ناطق نشان نبوده باشد و در اول سال که آوازه آمدن سردار روم
فرصت نشد که مکنون خاطر اشرف بظهور آید درین هنگام مسامع جلال رسید که ذو الملک شیروانی و داود بیک

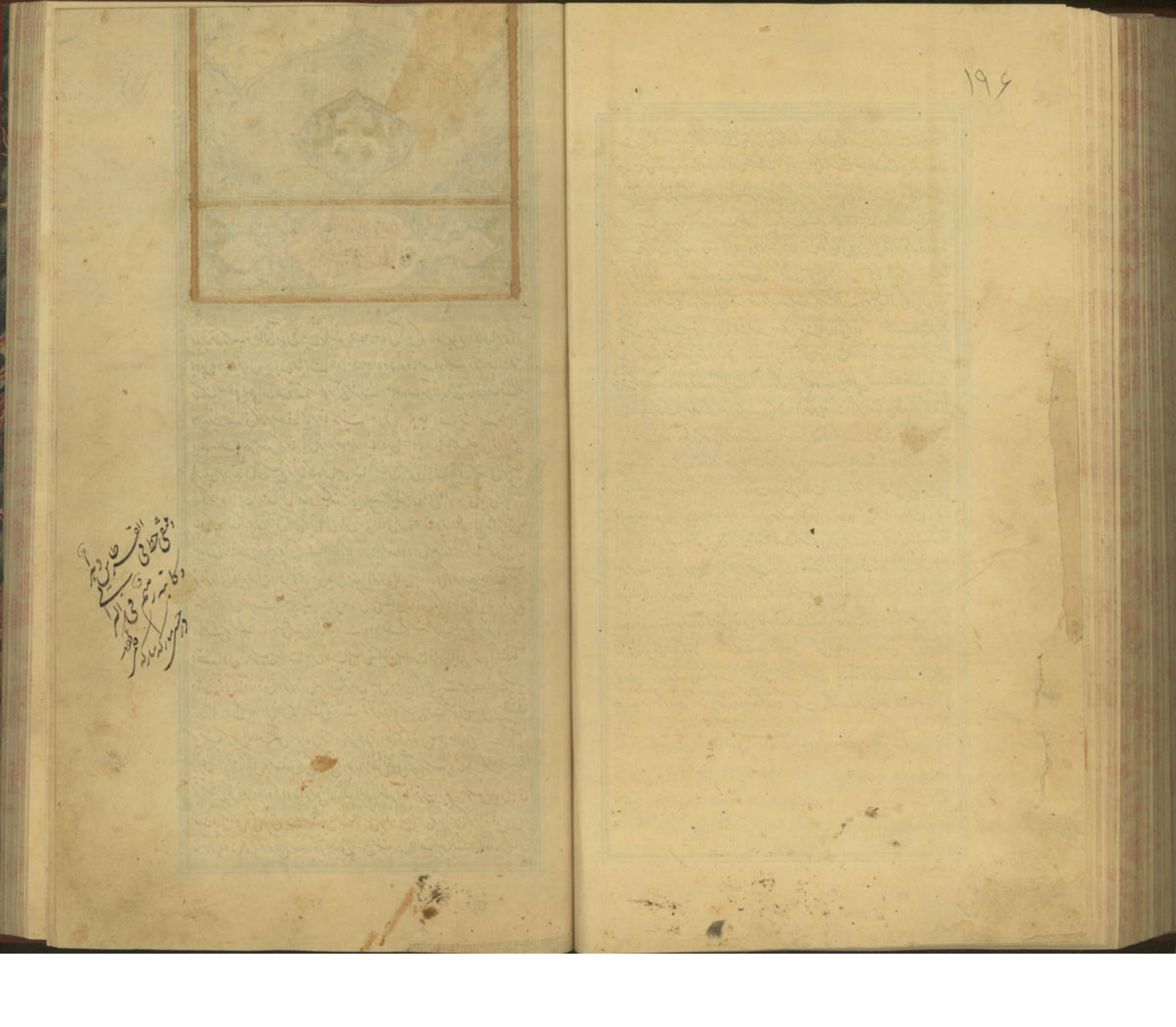
و طهماسب سقی بالکا کاخت آمده جمعی از اکنه کان کرجی را از سپاهی و رعیت جمع آورده و در هر موضع چند خانوار
جمع آمده رحل اقامت انداخته اند حضرت اعلی جمعی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان را بسرکردگی عیسی خان بیک
قورچی باشی بر سر ایشان فرستاده جنود اقبال بمساکن ایشان در آمده بکشت ولایت سقی را پاک کرده و مردم
طعمه شمشیر آبدار و زنان و کودکان اسیر غازیان ظفر شعار شدند خبر داود بیک و رفقا گرفته بر سر ایشان ایلغار نمودند
از صعوبت راه و بسیاری بیشه و جنگل که شوارع را ایف پوشیده بود بدشواری بمکان بخت برگشتگان رسیدند
ایشان بملاحظه خبر از ورود لشکر واقف گشته احمال و اثقال انداخته با معدودی عورات خود را بر پشت اسبان کشیده
از راه تنگ پر برف بجبال طرف داغستان گریختند هنوز سیاهی ایشان از نظر غایب نشده بود که طلیعه لشکر نمایان
شد و غازیان دست از تعاقب باز نداشته بجایی رسیدند که در میان برف از تنگی راه رفتن دو سوار میسر نبود جنگ
می بایست رفت ذو الملک و داود بیک کرجی و طهماسب و رفقا اکثر اسبان خود را با عورات پیش انداخته خود جنگ کنان
پیاده میرفتند حسین علی بیک برادر بکر سلطان ایکری اوروت که در تعاقب ایشان بر دیگران پیش گرفته بود بزخم تفنگ
از پای در آمد میر فتاح مین باشی تبریزی بزخم تفنگ زخمدار شد چون بدین او وش رفتن موجب تضییع جوانان کار آمدنی میشد
عنان باز کشیدند و شب تیره بیابان در آمد اینمرتبه الکا کاخت از جنگ اجل جان بردند اما قریب ده هزار اسیر
کار آمدنی که زبده و خلاصه کرجیان بود و در آن مرتبه خود را حفظ نموده بودند در این مرتبه از شدت سرما و برف مجال حرکت
نیافته بدست در آمدند و غنیمت بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاده مظفر و منصور باز گشتند و از کرجیان در آن دیار
دیار نماند و اگر قلیلی در گوشه و کنار میان جنگلها مانده باشند چون مردم داغستان همیشه بطلب اسیر بطریق دزدی بانولایت
می آیند در اندک وقت که نفوری چنین واقع شد خبر از شهر آمده تفحص و تجسس اسیر پرداختند کرجیان از خوف
لزگی و مردم داغستان خود را بالکای کارتیل انداختند مجملا در آن ولایت بوی از آبادانی بمشام کسی نمیرسید و چنان ولایتی
که هر سال چهل پنجاه هزار تومان منافع و مداخل آن بود بمحض جهالت و بیدولتی طهمورث صفت با صفت صفا گرفته بیابان
شوره زار گشت و گروهی از طایفه ایل و جمعی که از زکم و آلکند ودی بودند و سه هزار خانه وار از بیم جان کلا راضی شده اراده
رفتن مازندران و اقامت نمودن در فرح آباد نمودند حسب الفرمان قضا جریان آن گروه عزیمت راه کرده بسلامت بفرح آباد
رسیدند چون از مردم داغی که همیشه رعیت حاکم گنجه بودند در زمان فترت طهمورث عصیان بظهور آورده جمعی مرافقت (?)
اختیار نموده چند نفر از ملازمان محمد خان زیاد اغلی را که در میانه ایشان بود بقتل آورده بودند لهذا در وقت که در الکای
مذکور قشلاق واقع شد سرکشان و بیدولتان آن طبقه مورد غضب و سخط پادشاهی شده پنجاه نفر از عظما و ارباب
فساد بقتل آورده و جمعی دیگر را که محل اعتماد نبودند از آنجا اخراج کرده بفرح آباد فرستادند و مهمات آنحدود
برحسب دلخواه سر انجام یافت و حکام داغستان کسان خود را با پیشکشهای لایق بدرگاه جهان پناه فرستاده
بخلاع فاخره و نوازشات وافره سرافراز شدند و زمستان در نوری (?) قشلاق بفراغت گذرانیدند در خیال
چون فتوحات عظیمه قرین حال خیر مآل دولت بی زوال گشته اعادی مخذول و منکوب شدند و سردار روم که با لشکر

از حد و حصر افزون هجوم آورده بودند به نیروی اقبال و مدد بخت فرخ فال کاری نساخته چنانچه گذشت راه
انهزام پیموده و دیگر چشم زخمی که اصابت عین الکمال بود در خراسان وقوع یافت شرح این سرگذشت آنکه در اواخر
امسال قریب بهزار و پانصد نفر ازبک خونخوار به سرکردگی محمد قلی دورمی به سار و بازی که ما بین سرخس و ولایت هرات
آمده خیمه سلطان چیچی از مبادران نام آزمای یساول قورچی ایشان که پیشرو بوده شد و ابن حسینخان حاکم سرخس ابن حسن سلطان
فیروزجنگ توجی از طایفه چغتای که همیشه در آنحدود با مخالفان رزم آزمائی نموده مردانگیها بظهور آورده اند با وجود دیده باتفاق به
اوزبکیه رسیده از جانبین دست به حرب و قتال برده فیما بین جنگ در پیوست خیمه سلطان از جهالت خود را بی غرور شجاعت
و دلاوری در محل مناسب طرح جنگ انداخته اگرچه کوششهای مردانه نموده اما عاقبت مغلوب گردیده راه انهزام پیموده از معرکه برگردید
ابن حسینخان که کهنه سپاهی کار دیده جنگ آزموده بود عار فرار بخود نتوانست دید بر ایشان حمله نموده در اثنای گیرودار میرسلطان حسین
پسرش بقتل رسید او از واقعه پسرش بی آرام گردیده تحوات که قرة العین خود را بباد داده خود بسلامت بیرون برد چندان تلاش کرد که
با چند نفر از کاس اجل شربت شهادت نوشیدند غازیان چغتای بعد از قتل ابن حسینخان خود را بطرف جوی که در جنگگاه بود کشیده
التجا بخندق و حصار خود ساخته تا آخر روز خود را حفظ نموده مردانه وار خود را از آن معرکه بساحل سلامت رسانیدند چون خبر
اشرف بسید عاطفت شهریاری که همواره باحقاق حق خدمتکاران جان نثار متوجه احوال ایشان است رسید منظور حسین خان
و دیگر پسرش به رتبه ایالت و خانی سرافراز فرموده الکا و اقطاع پدر را بدستور باو ارزانی داشته بمکان پدر سرافراز گردانیدند
در این سال علامة العلمائی میرزا ابراهیم همدانی جهان را وداع نموده کتب خانه حیات را از صفحه هستی حیات پرداخت چنانچه شمه از اوصاف
حمیده آن سید دانشمند صاحب اخلاق در اوراق صحیفه اول در تحت اسامی سادات و علمای زمان شاه جنت آشیان تحریر یافته تاریخ
واقعه او گوید نظم
مرغ روح سلطان ابراهیم * کرد پرواز سوی باغ نعیم * آن نبی سیرت علی فطرت * که عدیلش بهر بود و عدیم * بود نعم الاکبر
چون رسول خدا بخلق کریم * گفتمش سال فوت بال ایش * سدره باشد مقام ابراهیم * متوفیات این سال اول سید مبارک آل
که در حویزه جمع طبیعی در گذشت و سید ناصر خلف صدق شاه آنکه در اوان کودکی بخدمت اشرف آمده در میانه قزلباش نشو و نما یافته بود
از ملازمان حضرت اعلی بود در اول سال هنگام توجه رایات جلال بگرجستان حسب الالتماس پدر رخصت داده فرستاده بودند جانشین پدر و متصرف ملک موروث
گردید او افسر سال بیمار شده در عالم جوانی وداع ملک و زندگانی کرد و بسبب شغب اعراب عربان از دولت و کامرانی تمتعی نیافت و کمان سلسله
این بود که یکی از ازواج پدرش که پسر کوچکی از سید مبارک داشت بنام سید محمد او موسوم ساخت و حکومت عربستان حسب الاراده
عظمی علیه بر سید راشد خان برادرزاده سید مبارک که آثار رشد و اهلیت از ناصیه احوالش نمایان بود مرحمت شد مشمول عواطف
علیای شاهی سرافراز گردید
ختم کتاب
چون چهره آرایان عرایس سخنوری و مشاطگان ابکار نکته پروری که در سوالف دوران
و صوابق زمان صور پری پیکران معانی به عارض شواهد الفاظ را در نظر خواهندگان عالم شوق دل آرزومندان شواهد ذوق بعقد جلوه داده اند
آرایش خط و خال جلوه در آورده چون بنیانیان معماری رفت و روب عرصه صورت و عمارت جهان معنی کرده اند نظم سخن هرچه زان
گفتنی گفته اند * بر بوم معنی همه رفته اند * خامه راقمان صحایف اثر و مورخان حدیث آرای سخن گذار که جرعه اقلام عنبرافشان
از باده خوشگواری معنی لبریز و هوای نخل سرائی از شمیم انفاس قدسیه ایشان عنبرآمیز لالی طبع در رشته نثار شان آویزه گوش گردان

مستعدان

مستعدان روزگار و صیارف بازار کلک گهرسلک آن هنرمندان در کار در عرصه جهان یادگار است هر چند دست ارزن طالبان
نکات معنی از دامان سرادق اقبال هنروران دارالملک سخن بفطرت عالی کوتاه است و عقل انصاف گزین از اسرار نکات
حکمت آمیز ایشان بخبر و آگاه اما طبع سلیم و ذهن مستقیم مضمون این مقال که * گویند جام سخن تازه نماند است * این نکته زفضول
نکته گذار است * در عرصه خبر دار نماند است ولیکن * در پرده غیب است هنوز آنچه بکار است * از پرده حجاب بیرون آمده بگوید
که ابواب فتوحات الهی همواره بر چهره آمال طالبان جوهر معنی گشوده است و مخزن لالی بحر سخن سرائی هرگز از جواهر فراهم گشته
برائی خالی نبوده * کس نپرداخت در جهان هرگز * معدن از لعل و بحر از مرجان * هرگاه طبع سخن گذار در بادیه جویائی
اخبار بقدر خواهش آرزو بتکاپوی در آمده خود را مستعد فیضان بکرامت الطاف گرداند و چون بالمال کوی امید در یوزه
هر مقصد اعلی و مطلب اسنی نماید بالاشاره بحصول مطلب و وصول مقصد کامروائی گردد * تو مستعد نظر شو که کامل قابل
فیض * که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض * ماحصل این ارقام آنکه راقم حروف در دیباچه این نسخه عالم آرا اقلم جسارت
نگاشته که صادرات احوال فرخنده مآل پادشاه والاجاه گردون بارگاه سلطان سلاطین زمان در زده خلاصه فرمانروایان
عرصه جهان و وارث آل میر مومنان و پیشوای شیعیان که خود را از خلوص عقیدت و پاک اعتقادی غلام خاص بلکه کلب آستان
ائمه اثنا عشر میداند بطریق امور بی التزام تعیین عبارات و سلامت الفاظ و استعارات بعیده کنایات در آورده بر صحیفه
بیان نگارد که مستعدان روزگار و مورخان بلاغت شعار را مصالح دست افزار باشد بحمدالله و المنه که بتسویه توفیق آن
یافته دقایق زمان فرخنده نشانش را از روز ولادت با سعادتش که ولایت خراسان از پرتو انوار سلطنتش فروغ بخش عرصه جهان بود
تا زمان جلوس فرخ فرمای ایران در صحیفه اول و از اوان جلوس همایون که مسند جهان آرائی ملک ایران و تخت فیروز بخت
اجداد عالیمکان بوجود فرخنده اش زیب و زینت پذیرفته تا غایت که سنه هجری [illegible] و الف رسیده دیگر قرن سعادت
اقرانست از ایام فرمانروائی بر این اوراق که مجلد از صحیفه ثانیست در رشته تحریر کشیده رقم اختتام پذیرفت که چون سلاطین
و فرمانروایان عرصه جهان نظر بر دیباچه اقبال اندازند کارنامهای پسندیده و قوانین پسندیده اش را دستور العمل کردار
شعار خود سازند امید میدارد که مقبول خاص و عام افتد و پسندیده طبع مطالعه کنندگان بوده از مضامین آن محظوظ
و از فحوای آن مسرور گردند * مگر رسند بدوران معانی * کهن افسانهای باستانی * کسی کی گفتار کهن
گوش * زمن هم گفتهای تازه بنیوش * خداوندا ز لطف بیکرانت * بدرجه در حرم آستانت * شب بخت
سیاهم روز گردان * بدین مقصد دلم فیروز گردان * تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب

تمت





بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش دادار جهان آفرین که عالم ابداع و ایجاد را بوجود شهریاران
با دین و داد و فرمان روایان عدالت نهاد انتظام داد و درود نامعدود بر سید دفتر انبیا و سلطان
ممالک اصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آل عترت او خصوصا سرآغاز نسخه مفاخر و مناقب اولیا
و اصفیا مصداق کلام صدق انجام انا مدینة العلم و علی بابها اساس الائمة المعصومین صلوات الله
و سلامه علیه و علیهم اجمعین که خازنان جواهر علوم و اخبار دین و راهنمایان مسالک یقین اند بر رای
زرین خردمندان سخن سنج که نکته نگاران صحایف دانش و معنی آرایان دقایق سخندانی اند پوشیده
نماند که مسود این اوراق اقل العباد اسکندر المنشی در صدر صحیفه اول تاریخ عالم آرای عباسی مرقوم کلک
بیان گردانیده که چون توفیق الهی قرین حال و رفیق امانی و آمال گردد صحیفه دویم را از تاریخ مذکور بیمن اقبال
مصون از اختلال شهریار جوان بخت کامکار کامران خلاصه دودمان صفوت نشان صفوی بنیان
فرمانروای اقالیم عدل و داد ناسخ قوانین کیان و مشید لوای عمان جهانداری گوهر درج خلافت و شهریاری
غلام با اخلاص حضرت شاه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان گردون بارگاه شاهی ظل الهی که فروغ انوار
معدلتش خورشید آسا روشنی بخش عرصه جهانست در دو مقصد نگاشته کلک بدایع نگار میگرداند
مقصد اول از جلوس سعادت مانوس انجناب تا سالی که بمیمن سعادت اقتران ایام فرماندهی فرمانده امانت
مقصد ثانی از آغاز قرن دویم که زمان صاحب الزمان متصل باد قرین بهر حکایات غریبه و روایات عجیبه
روزگار چون مقصد اول بنوعی که از پیش گذشت رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در مقصد ثانی
گردانید که بیمن الطاف الهی از عمرانهای نسخه عالم آرا چنانچه مکنون خاطر اخلاص گزینست رقم اختتام
پذیرفته این تازه نهال بوستان سخن گذاری از جویبار فیض فضل الهی سرسبز و شاداب گشته از ثمرات
خواهش نخل مراد بارور گردد و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم آغاز قرن دویم از جلوس همیون عباسی
سنه بیلان ئیل ترکی مطابق ست عشرین و الف سال سی ام سلطنت ابد پیوند سخن پرداز این بکوی ترانه ۸ حینی گوید
ز احوال زمانه ۸ که در وقایع سنه سابق مطابق خمس و عشرین و الف تحریر یافته که در زمستان آن سال

قشلاق

قشلاق همیون در دار الامن قراباغ که بفرمان اشرف منازل خوب و حمام مرغوب ساخته و پرداخته امرا و ارکان دولت
و اعیان حضرت هر یک رو بقاع و منظرها بخوبی زینت داده زمستان را در امکنه بهجت فزا بخوشی و
خرمی گذرانیدند و چون ایام شتا سپری گشته بهار خجسته آثار قدم بر بساط دلگشای عالم آرایی نهاد و نوروز
فیروز بهار از که نوید بهجت و روح افزایی طراوت بخش عالم نشاط گردید یعنی خورشید عالم آرا بعد از انقضای
نه ساعت و چهل و دو دقیقه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از سر منزل حوت بیرون خرامیده پرتو سعادت
بر برج حمل انداخت بیت آغاز بهار دلگشا شد ۸ ایام لطافت هوا شد ۸ دلها خوش طاقت شتابان ۸
چون عارض آرای خوبان ۸ چون روزی چند از ایام نشاط افروز نوروز در گذشت و بهوای دلکش ییلاقی رو بمنزل آورد
از یورت قشلاق کوچ واقعه در رایت منصور شهریار بوستان بجانب گرجستان در حرکت آمد سوانح اقبال
که در آن ایام سمت فرجام ظهور را آمد فتح قلعه قرلا تو حسب که جمعی از کفره گرجستان بران حصن حصین پناه برده
اظهار بغی می نمودند و آن قلعه عالی اساس بر فراز کوه رفیع و در برقله منیع واقعست که از هیچ طرف بر کوه راه ندارد
ارتفاعش بمثابه که از ورکاه قلعه تا مکانی که محافظان اقامت دارند بالصعود و نشست زینه بالا باید رفت و بی تکلف
اگر قلعه مذکور سوای آب انباری که از آب باران بر میشود چشمه آبی میداشت کمند تسخیر بچ و الا شکوهی
بر کنگره مجرد و مثال آن قلعه سپهر تمثال نمیرسید در نوبت محض اقبال مصون از اختلال همیون اعلی از تب
و هراس حیقباس درد لبهای گرجیان بی ایمان راه یافته دست در دامن استیمان زدند و بکرات خان
بکرات خان والی کارتیل را شفیع خود ساخته بیرون آمده قلعه را سپردند و محصوران از عواطف خسروانه
خلعت امان پوشیده و بعضی که اراده ملازمت بکرات خان داشتند بکارتیل رخصت یافته بعضی دیگر بدار الامان
فرح آباد وجهت نهاد رفته از حوادث زمان آسودگی یافتند و چندی از نعلچیان موکب شاهی بحراست قلعه
مامور گردیدند در خلال این حال بسامع جلال رسید که گروهی از بقیة السیف گرجیان که از بیم تیغ و سنان
غازیان در جنگلها و سنوها خزیده بودند در ولایت قسق جمع آمده در مقام خلاف و شقاق اند چون باره
غضب در باره آن تیره دلان افروختگی داشت و هنوز شعله غضب اطفا نپذیرفته بود فوجی از افواج قاهره را
بسر آن بخت برگشتگان خون گرفته فرستادند متعاقب آن گروه زمان بیک یوزباشی غلامان را با فوجی از غلامان
بنهب و اسر ایشان مامور گردانیدند و زمره مجاهدان چون بلای آسمانی ناگهان بسر وقت آن خون گرفتگان
رسیده جمعی کثیر از فرقه کفره بدست در آمدند از نامداران معتبر و بسیاری از انصاری مراختر بعضی طعمه شمشیر و
بعضی با کودکان و زنان اسیر و دستگیر شدند و گرجستان اگه بار دوی معلی آورده مورد تیغ یاسا و عقوبات
گوناگون گشتند و در سیاست گاه قهر قهرمانی جان تسلیم میدادند چون خاطر انور از مهمات گرجستان
و کاخت فراغت یافت رایات جلال بجانب تفلیس در حرکت آمد و بکرات خان والی کارتیل بلوازم خدمت
و میزبانی پرداخته زیاده از معمول تنقدات شایسته در خلعه فاخره بادشاهانه شرف امتیاز یافت و از انجا

عنان عزیمت بجانب سحوت منعطف گردانیده چند روز در منازل ملک اتابک نواده ملک میری بحوزنی که
از زمره یکجهتان صادق العقیده این دودمان مقدس است عشرت سرا بود و از آنجا لوای توجه بییلاقات
کولجه و کنبر افراخته روزی چند در متنزهات سواحل بحر کوکچه و آن سبزه زارها که با حضرت مینو مثال و سرچشمهای
کوثر مثال آن دشت و جبال روزگار بخرمی و خوشدلی میگذرانیدند **ذکر لشکر فرستادن بسر ارض روم**
بسرداری قرچغای خان سپهسالار ایران و از آنجا بطرف خطه وان در آن اوان که ییلاقات کولجه و کنبر
مخیم سرادقات اقبال بود متواتر از جانب روم جاسوس آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد خان پادشاه
ممالک روم از سر مصالحه در گذشته مجددا بوساطت محمد پاشای سردار تمهید یافته بود و باغوای ارباب
اضداد محمد پاشا را بتقصیر متهم ساخته از منصب وزارت معزول گردانیده چنانچه در قضایای سال گذشته
اشاره شد خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار گردانیده و مقرر گشته که در این سال در محال اناطولی قشلاق
اختیار نموده در اول بهار سال آینده باتفاق جانی بیک گرای خان پادشاه تاتار لشکر بدیار عجم کشند و خلیل پاشا
با گروهی از قاپوقولی که عبارت از عسکر درگاه عالیست از مجمع استنبول بیرون آمده متوجه محل قشلاق است
بعد از تحقیق این اخبار رای صواب نمای که اولین مصالح ملکداریست چنانچه سخنوران پیشین گفته اند **بیت**
برانی لشکر را که نشکنی پشت ** بشمشیری کی تا ده توان کشت ** رای ملک آرای اقتضای آن کرد که حدود ارض
روم و وان را که محل عبور لشکر روم است از ساکنان و ناطق پرداخته نوعی نمایند که در سال آینده
از نایابی ذخیره و عسرت و تنگی عبور لشکر روم دشوار گردد لهذا قرچغای خان را که بیمن تربیت شاهانه
و ظهور عقل و کاردانی شایسته سرداری بود بلقب ارجمند سپهسالاری امتیاز بخشیده سرداران نصرت اثر
قرین گردانیدند و چند روز در قرخ بلاغ کولجه بسان عسکر ظفر نشان پرداخته او را با فوجی از جنود مسعود
روانه فرمودند و از راه گرگر متوجه اهر شدند بعد از زیارت مرقد منور حضرت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین
اهری قدس سره اغرق را در قصبه اهر گذاشته جریده و ایلغار بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا
و برهان الاصفیا صفی الملة والدین و مراقد منوره مشایخ عظام نور الله مراقدهم بدار الارشاد اردبیل
توجه فرمودند و قرچغای خان با عساکر نصرت نشان بخدمتی که مامور بودند بکاردانی اقدام نموده اول بجانب
ارض روم رفته تا پای قلعه عثمان بازگشت نمودند حسن پاشا که از وزرا و پاشایان معتبر روم و بیگلربیگی
ارض روم بود از صولت سپاه منصور گشته در قلعه خزیده قدرت مدافعه و مقابله نیافت و گروهی
از شجاعان رومیه که اظهار تجلد نموده بیرون آمده بودند تاب صدمه مقدمة الجیش دلیران سپاه قزلباش
نیاورده بعد از محاربه و ستیز و آویز منهزم گشته بشهر در آمدند و غازیان جلادت شعار تا پای حصار رفته
جمعی از رومیه قتیل و جرحی و اسیر و دستگیر شدند و قرچغای خان چند روز زمام اقامت در آن ولایت
نعطف فرموده فوج فوج افواج قاهره را باطراف و جوانب بتاخت فرستاده جنود قزلباش تمامت

بالکلیه (?)

اولات را بنهب غارت از حیز انتفاع و زراعت انداخته دقیقه از دقایق ویرانی فروگذاشت ننمودند و از آنجا
مقتضی المرام روی بجانب ولایت وان آوردند و محمد پاشای بکلوکه بیگلربیگی و بین الجمهور بکلو پاشا مشهور بود
و بکثرت لشکر و افزونی جاه و حشمت و دلیری و شجاعت از سایر پاشایان امتیاز داشت در سال گذشته با میر بوداق
خان و امرا محاربه نموده غالب آمده بود و از نخوت و غرور در سرش گشته بود و دعویهای بلند میکرد و بعضی از ارباب
رای و تدبیر حزم دور اندیشی منظور داشته صلاح میدیدند که بر سر او روند زیرا که جنود قزلباش بغزای ارض روم رفته اند
و اسپهای ایشان از بسیاری تردد و تک و دو از کار مانده بکلو پاشا و سنجق بیگیان وان با سپاه بسیار و اسپان آسوده
جمعیت نموده منتظر فرصت و مستعد کارزار اند مبادا چشم زخمی بسپاه ظفر پناه رسد بعد از مشاوره و کنکاش امرای
عظام و اندیشمندان لشکر هرکس را در خور عقل و دریافت آنچه بخاطر رسید القا می نمود آخر الامر قرار یافت
که چون پاشای مذکور و میران عشایر اکراد که در او آن جمعیت نموده اند از تقریر دارو گیر استماع شد که زیاده از پانزده
هزار نفر نیستند بلکه کمتر در معضوریت پهلو از محاربه آن گروه خالی کردن و این مسامحه نمودن لایق دولت قاهره و ناموس
قزلباش نیست از عساکر منصوره هرکس اسب بی داشته بجانب تبریز رخصت دهیم و فوجی از دلیران عرصه
هیجا از سوار و پیاده و تفنگچی انتخاب نموده با وثوق الطاف الهی و جنود اقبال شاهی روی توجه بصوب دشمن آوریم
و امیدواریم که ظفر و نصرت قرین حال هواخواهان دولت روزافزون گشته بفتح و فیروزی اختصاص یابیم اکثر اعیان
سپاه این رای پسندیده ندای کوچ بجانب وان در دادند چون یکدو مرحله قطع شد قضیه بس عجیب و لطیفه بس غریب
از پرده غیب رخ نمود از لطایف غیبی بکلو پاشا مضمون این مصرع **مصرع** نی دست تو دارد خبر نی تیغ تو آلودگی
مکافات غرور و پندار و دعویهای بلند بی اوبانه یافته بدست اکراد مکاری بقتل آمد **ذکر لشکر فرستادن بر**
سر ارض روم بسرداری قرچغای خان سپهسالار و قضایایی که میانه رومیه و اکراد
واقع شد و کشته شدن بعضی از سرداران رومیه و اکراد کیفیت این واقعه غریبه که از ثقات
مسموع شد چنانست که بکلو پاشا بنوعی که به تحریر پیوست در میانه رومیه به تهور و دلیری مردی و دلاوری اشتهار یافته
در ازای خدمت و جانسپاری نیکو که در اعوام خانواده آل عثمان از او صادر گشته بود بمرتبه بلند ایالت و پاشایی ترقی کرده در این
هنگام بیگلربیگی ولایت وان بود و چون حقیقت رفتن قرچغای خان سپهسالار با معظم سپاه قزلباش بطرف ارض روم
بر او تحقیق پیوست از فور بلند پروازی بخیال محال دستبرد امرای اکراد و میران قبایل و عشایر و اتباع خود را جمع آورده
با ده دوازده هزار کس از وان بیرون آمد که در نواحی تبریز آشوب انداخته بنهب غارت آنجا دست برد و چون بقرا دره (?)
خوی و حوالی چالدران رسید مشخص او شد که لشکر فیروزی اثر قزلباش از ارض روم مظفر و منصور عود نموده عزیمت
جانب وان دارند اراده خاطرش این بود که بقیه سپاه آنجا آمده و میران سنجق و سرخیلان عشایر را که تا غایت جمع نشده
باشند جمع آورده بمدافعه جنود اقبال پردازد و امرای اکراد که با او در آنجا بودند صلاح در محاربه نمیدیدند بلکه میر شرف (?) اراده
که هر یک بجا و مقام خود رفته بحفظ حال ایل و عشیرت و استحکام الکه و قلاع خود پردازند زیرا که چون لشکر قزلباش نازل شد (?)

آتش فتنه و بلا بالا گرفته و لوله و آشوب در میانه قبایل و عشایر افتاده تفرقه و پراکندگی روی نمود و برادر و ولی امنیت
گرپاشا نیز بحفظ دان بازگشته که معهد آشتی شهر قلعه بود که اکثر عساکر بجهت مصیبات عیال و حفظ ناموس و مال از سر او پراکنده
گشته استعداد جار بجوانب داشت ضیاء الدین خان لرستان حاکم غلیس بن غزنیت عثمان از مرافقت پاشا کشیده
بی اجازه و رخصت بجانب قلیس رفت یحیی بیک ولد ذکریا خان که او نیز میر عشیرت مکاری و سردار آن طایفه بود اراده
رفتن کرد چون این مقدمه مسموع پاشا گردید مانع رفتن گشته چاوشی بطلب او فرستاد و او به تمهید معذرت پرداخته در آمدن
تساهل می نمود چاوش بی ادبی کرده به دشنام رسانیده شمشیر تهدید بر کرد جاهلی از ملازمان یحیی بیک تاب بی ادبی چاوش
نیاورده شمشیری بجانب او انداخت چون دست فتنه از دم تیغ حادثه تیز بود زخم کارگر آمده چاوش بقتل رسید بعد از آنکه پاشا
از واقعه خبر یافته شعله غضبش زبانه کشیده جمعی را فرستاد که جبرا و قهرا او را بیاورند فرستادها وقتی رسیدند که اردوی
لشکر مکاری کوچ کرده و خود نیز با خواص و اعیان روانه بود از فتنه اندیشیده مخالفت صریح نتوانست کرد و در مرافقت
آن جماعت باردوی پاشا آمد در حین ملاقات پاشا با او خشونت آغاز نهاده دست بجانب شمشیر برده بجانب او دوید
یکی از ملازمان یحیی بیک که رفیق او بودند تصور آنکه پاشا قصد کشتن او نموده بی تامل پیش دویده زخمی بر پاشا زدند
و خدمتکاران پاشا نیز شمشیر کشیده زخمی به یحیی بیک زدند القصه از تقدیر الهی و اقبال پادشاهی هر دو از زخمها
از هم گذشته راه عدم پیمودند و از طرفین چند نفر دیگر کشته چون سردار هر دو گروه از میان رفته بود و آوازه ورود لشکر
قزلباش لحظه بلحظه میرسید ولوله و آشوب در میان سپاه افتاده هیچ طرف پروای نزاع و انتقام از یکدیگر نکرده هر کس
بحفظ حال خود پرداخت رومیه بجانب وان بازگشته طبقات اکراد هر یک بمقام خود رفتند و به نیروی اقبال شاهی آن
جمعیت روی به پراکندگی آورده شر دو دشمن قوی از میان دفع شد این یحیی بیک پسر ذکریا خان است که پدر
بر پدر میر عشیرت مکاری و متصرف الکاء موروث بود و دعوی اولادی عباس علی نموده خود را باعتقاد فرق شیعه
سید میشمارند و چون مخالفین شیعه فرزندان فاطمه را سید نمیدانند رومیان ایشان را در دعوی سیادت مسلم نداشته در حکامی
که باسم او و پدرانش صدور یافته لفظ سیادت مرقوم نساخته اند چون ذکریا بیک پدر یحیی بیک اظهار عقیدت و اخلاص
نواب کامیاب شاهی ظل اللهی نموده همیشه عرایض اخلاص آمیز فرستاده خود را از زمره مخلصان درگاه میشمرد حضرت اعلی
بجهت نسبت سیادت و سمت عباسیگری شفقت خاص با او بود و بلقب ارجمند خانی سرافراز فرموده بودند یحیی بیک هم بجای
رومیه بر اوضاع پدر انکار نموده بجانب پاشایان روم راه اختیار کرد و ایل و عشیرت و الکاء موروثی را متصرف شده
در مخالفت قزلباش اصرار می نمود و از نسبت اولادی بی ادبی انداختن بسیار صدور می یافت و عاقبت به نتیجه بد عملی و عقوق
والد ظهور یافته بجزای چنین شعبده باخت مصرع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار ∴ الحاصل چون این واقعه
بعرض قرچغای خان و امرای سپه در رفتن مسارعت نموده بجانب قلعه وان شتافتند و آنگروه در ایروان ارض روم
نهب و یغما نموده از خیر زراعت و آبادانی انداخته مقضی المرام مراجعت نمودند و در حینی که موکب همایون اعلی از دار
الارشاد اردبیل عود نموده دار السلطنه تبریز از غبار موکب معلی عطر بیز بود بشرف پای بوس اشرف مشرف شدند

کفتار

گفتار در آمدن خلیل پاشای سردار روم دیگر بار با لشکر فرستادن بحدود قلمرو علیشکر و انتقال سلطان احمد والی روم از دار ملک حیات بعالم دیگر و جلوس برادرش سلطان مصطفی و حالات سانحه روم با قضای قضا و قدر

∴ چون بنوعی که مرقوم گشت سلطان
روم خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده با جنود موفور و عسکر غیر محصور روانه سرحد قزلباش گردانید که در زمستان در سرحد
قشلاق کرده در بهار آینده بالکاء قزلباش لشکر کشند و سردار مذکور بنابر خرابی و ویرانی که در ارض روم واقع شده بود دیار
دیگر را بار بجهت قشلاق اختیار کرده در آنجا رحل اقامت انداخت و جانی بیک گرای پادشاه طبقه تاتار و اله مبارک گرای با جنود تاتار
که بمعاونت رومیه آمده بود در محل مناسب قشلاق داده جنود رومی و تاتار را باطراف و جوانب که معمور و آبادان بود فرستاد و در آن سال
از طبقه تاتار خرابی بسیار در الکاء رومیه واقع شد بعد از وقوع این حالات رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قرچغای خان را که تربیت
سرداری و سپهسالاری یافته بود در برابر خلیل پاشای سردار روم در سرحد آذربایجان گذارند لهذا مشار الیه با فوجی از افواج
قاهره در دار السلطنه تبریز تعیین فرموده گروهی از عساکر نصرت شعار را که بتقصیر خدمت کرجستان متهم بودند در تبریز نزد او
گذاشتند **از سوانح اقبال** تعیین مواجب و رسومات همه ساله ملازمان درگاه جهان پناه که همیشه منظور خاطر انور بود که عساکر منصوره
ملازمان رکاب اشرف حتی تا کرد مشاکلان عمله بیوتات مواجب همه ساله از محل معین داشته باشند که هر سال از آن محل بازیافت
نموده سرگرم خدمت باشند و از ترددات دیوان و دفتر طلب و تنخواه مواجب و رسوم فارغ گردند در این اوقات متوجه نظام
این امر گشته کل طلب عساکر را مجملا از نقد و محال مرحمت فرموده بعهده اعتماد الدوله میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی کردند
که مستوفیان و ارباب قلم دفترخانه همیون در این زمستان در تبریز توقف نموده رسد هر گروه را و هر کس را از محلی که مناسب
باشد قرب و بعد مساکن و رضای صاحب مواجب را منظور داشته اسم باسم تشخیص نمایند و برات هر یک را افراد افراد تعیین
همه ساله بدست او دهند جناب اعتماد الدوله و مستوفیان عظام حسب الامر اعلی در تبریز توقف فرموده تا آخر سال که
چهار ماه بود خدمت مذکور را بنوعی که مامور بودند بتقدیم رسانیدند راقم حروف نیز با چند نفر از محرران دار الانشاء
همیون حسب الامر اعلی بجهت تحریر احکام در خدمت مخادیم عظام مانده بود چهار ماه شبانروز بدان شغل عظیم
پرداختیم القصه حضرت اعلی بعد از انجام مهمات سرحدی بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان
شدند که در بهار خجسته آثار آنچه در مشیت الهی و اراده تقدیر ملک قدیر بوده باشد از کمین غیب بظهور آید
دیگر از سوانح اقبال آنکه خلیل پاشا دیگر بار از جنود رومیه قاسم پاشا را باتفاق علم بیک شیخی میر عشیرت
سهران و گروهی از سپاه غارتگر تاتار بقصد تاخت و غارت قلمرو علیشکر بجانب گرویه و شهرزور فرستاد
آنگروه از گرویه گذشته روی توجه بصوب قلمرو علیشکر آوردند و در آنجا دو دست بغارت گشاده باعث
تفرقه خلق الله بودند حسینخان حاکم لرستان و قاسم سلطان ایماقلوی افشار که در سرحد قلمرو حکومت بودند از
ورود سپاه مخالف آگاه گشته بیکدیگر ملحق شده بمدافعه و مقاتله شتافتند و در حدود ماهی دشت تلاقی عسکرین
روی داده فیمابین محاربه عظیم و نبرد قوی وقوع یافت و مخالفان به نیروی اقبال همیون قوت دولت روز افزون

انهزام یافته افواج قاهره مظفر و منصور گشته قایش پاشا در معرکه بقتل رسید و عمر بیگ حاکم سهران زنده گرفتار گشت
و جمعی کثیر از جنود رومیه و تاتار و اکراد بقتل آمده از جنود ظفر ورود کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشده و آسیبی چنان
بعساکر نصرت نشان نرسیده حقیقت این فتح که مقدمهٔ فتوحات غیبی بود بمسامع جلال رسیده امرا و عساکر بخلعت و عنایات
شاهانه سرافراز شدند و عمر بیگ را بعلیقلی خان شاملو سپردند که در ری نگاه دارد دیگر خبر ازو نیابد **دیگر از سوانح**
ارتحال سلطان احمد خان است که در خلال این حال بظهور پیوست از ثقات متردّدین چنین استماع افتاد که بعد از
فرستادن خلیل پاشا سلطان احمد خان والی روم را در فصل پاییز این سال بیماری عارض شد چون مرض مهلک بود
مداوا و معالجهٔ اطبا مفید نیفتاد و در همان چند روز ناکام عالم جوانی و لذت زندگانی را وداع کرده و در محلهٔ استنبول رخت بمنزل
آخرت کشید و از نقض عهد و پیمان که من جانب الله ممنوع و من الخلایق مذموم است از عمر و دولت متمتع نیافت
و در عمارتی که خود در استنبول ساخته بود مدفون گشت دو پسر کوچک داشت بزرگتر سلطان عثمان که دوازده ساله بود
و کوچکتر سلطان مراد پنج ساله بود ریش سفیدان آل عثمان خصوصاً قزلر آقاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار
پادشاهیست بجهت حداثت سن و خردسالی پسران زمام سلطنت پادشاهی را در قبضهٔ اختیار و اقتدار سلطان مصطفی
برادر او که بخبط دماغ و شورش مزاج منسوب میداشتند و بدین سبب از دست برادر خلاصی یافته سالم مانده بود
و عورات او را در حرم نگاه میداشتند و آوازهٔ جلوس او در اطراف و اکناف شایع ساختند از متردّدین دیار روم
مسموع میگشت که سلطان مصطفی لشکر بدیار عجم فرستادن و محاربه با مسلمانان نمودن بسیار کاره بود در ایام برادر
از غور آگاهی با شورش دماغ و سودای طبیعت ملاحظه نموده از نامعقول حکایات بر زبان میگذرانید چون
که بر سریر سلطنت قرار گرفت باراده خود یا مصلحت قزلر آقاسی و ارکان دولت با گروه قزلباش بصلح مایل و راغب
گشته قاسم بیگ سپهسالار مازندران را که دو سال قبل ازین بنوعی که مرقوم گشته همراه انجیلو چاوش ایلچی روم و اسامی
رومیه از گرجستان بمکتوب صداقت اسلوب دوستانه و تحف و هدایا برسم رسالت فرستاده شده بود و سلطان
احمد خان از عناد و استکبار از مصالحه پشیمان گشته دربارهٔ او تغافل ورزیده راه ملاقات و دستبوس و دریافت تحف
و هدایا نگذرانیده رخصت انصراف یافت شرح آمدن او و سوانح حالات که بظهور پیوست در سال آینده مرقوم قلم وقایع
نگار میگردد ان شاء الله **دیگر از سوانح** تمکن و استقرار احمد خان ولد بلو خان است بحکومت ملک موروث شرح
آنکه حضرت اعلی شاهی ظل الهی چنانچه در سال گذشته سمت تحریر پیوست خان احمد خان را که از عهد صبی در ظل تربیت
و رأفت شاهانه نشو و نما یافته بود به پیش پدرش فرستاده که چون او را کبر سن و شیخوخیت دریافته من بعد ترددی زیاده اگر
ارادهٔ ازلی بحکومت او تعلق گرفته باشد بقضای ربانی بعد از ارتحال پدر جانشین باشد و بلو خان از آنجا که مقتضای
طبع بشریست که رمقی از حیات باقیست باختیار از تعلقات دنیوی بتخصیص مملکت و حکمرانی و جاه و بزرگی قطع
تعلق نمی نمایند بتوهم و تصور آنکه مبادا پسر او را بی اختیار کند ازو خایف گشته پیش خود راه نداده بود بالاخره بصوابدید
بعضی مصلحان او را در شهر زور در قلعهٔ زلم جای داده جمعی از طوایف اورامان بر سر او جمع شدند با فساد مشغول شدند

میانهٔ او

میانهٔ او و پدر طرح دشمنی و وحشت پدید آمده منجر بنزاع و لشکرکشی گشته میانه دو گروه جنگ و جدال بوقوع
می پیوست و او خایف بوده مدتی آزرده و رمیده گشت درین سال در حینی که بلو خان از حسن آباد حکومتگاه خود بیرون
رفته بجهت استحکام یکی از قلاع در محل دیگر بود خان احمد خان با چند نفر از هواخواهان پوشیده و پنهان بحکومتگاه
پدر رفته بلطایف الحیل خود را باندرون حصار افکنده بر آن حصار استوار که مشحون بخزاین و دفاین چندسالهٔ پدرش بود
مستولی گردیده بقبایل و عشایر اورامان صلای انعام و احسان در داده جمعی کثیر از اعیان و خواص پدر باو رجوع نموده
حکومت و رایت برافراشته بلو خان چون برین حال اطلاع یافت چاره دیگر جز رضاجویی و تدارک خاطر پسر ندیده از عجز و ناتوانی
پیری و ضعف قوی جسمانی دست در فتراک رضای پسر زده بالضروره ملک و مال باو گذاشت و حسب الصلاح
روی توجه بدرگاه عالم پناه آورده در معذرت نافرمانیها که درین چند سال از او بظهور رسیده بود کوشید و حضرت
اعلی بجهت آنکه پسر خود را هم از روی بندگی این درگاه فرستاده بود از آنها اغماض نموده
بیت رسمیست که مالکان تحریر ۞ آزاد کنند بندهٔ پیر ۞ حضرت اعلی نظر بر خدمات دیرین آن سلسله کرده عنایت
و التفات دربارهٔ او مبذول فرموده مقرر داشتند که در دار السلطنهٔ اصفهان رفته بقیهٔ عمر **بیت** در آن حضرت
مینو سرشت ۞ رحل اقامت انداخته در سایهٔ معدلت و رأفت شاهانه روزگار گذرانیده از حوادث دوران
و فتن و فتوری که لازم حکام زمانست بر کران باشد بلو خان در آنوقت سنین عمر از هشتاد تجاوز نموده در عشر
نود بود اما از صورت حالش معلوم میگشت که زیاده از صد سال داشته باشد **سانحهٔ دیگر آمدن جنود اوزبک**
بخراسان و محاربه نمودن محراب خان حاکم مرو با اوزبکیهٔ حصار شادمان و ظفر
یافتن ایشان بتوفیق ملک منان شرح واقعه آنکه در اواخر پاییز این سال امام قلیخان اوزبک والی
ماوراءالنهر موازی سی هزار کس از جنود بخارا با سرکردگی پیر طغای دیوان بیگی باشی بتاخت خراسان فرستاده
از آب آمویه عبور کرده بحدود مرو آمدند و از آنجا بایبوده آمده از راه درهٔ جز تا حدود نیشابور تاخت کرده از عبور
ایشان بمضرت بسیار بکیاعه بیات و جمشکزک و غیرهم رسیده ارادهٔ تاخت مشهد مقدس داشته اند که خبر محاربهٔ
محراب خان با لشکر حصار شادمان بدیشان رسید خوف و هراس بر آنگروه مستولی گشته تاب توقف نیاورده
در کمال پریشانی و اضطرار راه مراجعت پیش گرفتند و کیفیت محاربهٔ مذکور برین نهجست که موازی یکهزار و پانصد نفر
بهادر نامدار اوزبکیهٔ حصار شادمان که برافقت دیوان بیگی مذکور مأمور بودند متعاقب او می آمدند که به لشکر ملحق
گردند سردار آنگروه تولک بهادر و دوستم میرزا بود چون از مرو گذشته دو سه فرسخ راه قطع نمودند محراب خان
از گذشتن ایشان خبر یافته با یکهزار نفر از قزلباش از جوانان کارآمدنی و تفنگچیان قدرانداز از قلعه بیرون
آمده بر سر آنگروه رفت چون طلیعهٔ لشکر قزلباش نمایان شد اوزبکیه فرود آمده خیمه‌ها در یکجا برکشیده بودند و
پیش اردوی خود جر کنده و اسپان خود را پناه کرده پیاده بجنگ مشغول گشتند و محراب خان معلوم کرده که اوزبکیه
بمقابله در آمده اسپها را حصار خود ساخته پیاده جنگ خواهند نمود تفنگچیان را در پیش انداخته مقرر کرد که اسپهای

ایشان را پای اسب کشته تسکین حسب الفرموده عمل نموده از آسیب گلوله تفنگ اسب بسیار سقط شده جمعی کثیر از بهادران
اوزبک راه عدم پیموده از ضعف و سستی بحال انتظار راه یافت بعد از ظهور عجز و علامات انکسار غازیان هجوم
آورده یکبار حمله نموده از کثرت بیم صدمه قزلباش پیاده درده یکجانب اسبان خود دویدند که شاید سوار شده راه
فرار پیمایند بعضی سوار شده و بعضی فرصت سوار شدن نیافته لحظه پیاده جنگ کرده بقدر توان دست و پایی زده
شکست عظیم یافته تا موازی پانصد نفر بقتل درآمده و دویست و پنجاه نفر دستگیر شدند توکل بهادر و رستم میرزا
هر دو گرفتار گشته بقیة السیف پیاده و سوار سر بصحرا نهادند محراب خان جمعی از غازیان را به تعاقب گریختگان مقرر کرد
توکل بهادر و رستم میرزا هر دو بتضرع در آمده خان را بسر مبارک شاه قسم داده التماس نمودند که چون حضرت
الله تعالی خان را فتح و ظفر کرامت کرده تصدق فرق مبارک اشرف از خون بقیة السیف گذشته دست از تعاقب
منهزمان بازدارد محراب خان حسب الالتماس ایشان بشکرانه این موهبت عظمی از عظمت تعاقب درگذشت و
زیاده ازین در خارج قلعه بودن صلاح ندانسته مراجعت نمود و حقیقت احوال بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانید
ده نفر از گرفتاران که اسمی و رسمی داشتند با سرداران بدرگاه جهان پناه فرستاده و تتمه بیاسا رسانیدند و رستم
محمد خان ابن ولی محمد خان که در هرات بود کس بخدمت اشرف فرستاده التماس اطلاق اسیران نمود حضرت اعلی
ایجاب ملتمس فرموده بهادران مذکور را آزاد کرده نزد رستم محمد خان فرستاد که در خدمت او بوده باشند اما ایشان
چهار پنج روز بیشتر توقف ننموده بطریق فرار ایجاب حصار شتافتند **دیگری از سوانح اینکه** در این سال عالیجاه
سیفی الحسنی که صدر بود از آن منصب معزول گشته قاضی سلطان تربتی که از سادات موسوی تربت حیدریه و متولی
سرکار فیض آثار مشهور بمیرزا الحسن رضوی ولد میرزا الغ بیک که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافراز است بعوض
از تقدیرات ایزدی در همان روز که قاضی سلطان بمنصب صدارت سرافرازی یافت بیماری براو طاری گشته نذر و
مرض ازدیاد و علل اشتداد می پذیرفت هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت روز هشتم در صدر دار الارشاد
اردبیل بر مثال حیات رقم توقیع ختم کشیده رخت ملک جلیل پیوست بر مثال طغرای صدارت او کشیده روز اول
مهر کرده مسمی گشت بعد از فوت او منصب صدارت بمیر رفیع الدین محمد ولد میر شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور
بخلیفه سلطان اصفهانی که مازندرانی الاصل و از نژاد میر بزرگ والی مازندران است و امیر نظام الدین نامی از اجداد
ایشان از حوادث دوران باصفهان آمده در آنجا توطن اختیار کرده در اولاد سادات خلیفه مشهور اند مفوض
گردید و حالا رالیه از اصفهان بپایه سریر خلافت مصیر آمده من حیث الاستقلال بمنصب صدارت پرداخت
و الحق بوفور فضل و کمال موصوف و ذات ملک صفاتش بسلامت نفس و حقانیت و خیر اندیشی معروف است و میر
شجاع الدین محمود از علمای متبحر زمان خود بود شمه از احوال او در صحیفه اول در طی احوال سادات و علما از زمان
حضرت شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته است **مشاهیر متوفیات** که در این سال بجاده اجل گرفتار
آمده سر بنقاب تراب کشیدند قاضی سلطان مذکور بود که در فنون هنر بیمثل بود و در ایام فترت خراسان

بدولت آمده از وفور کاردانی مورد تربیت شاهانه گشته بمناصب ارجمند سرافرازی یافت و بعد از فتح خراسان بحکومت تربت
حیدریه و تولیت سرکار فیض آثار سرافراز گشته سی و دو سال بالخدمت شتوی که مرضی خاطر اشرف اقدام نمود و
دیگر سید نام ولد سید مبارک خان والی عربستان حویزه که در سال گذشته حسب الامر اشرف بآن ولایت رفته بعد از
فوت پدر بر مسند حکومت ملک موروثی تمکن یافته بود درین سال چشم زخم زمانه باو رسیده بیماری صعب طاری او
گشته باجل طبیعی از هم گذشت جمعی را مظنه آن شد که از مخدرات استاد آن سلسله که از سید مبارک صاحب فرزند
بود و از جهل و نقصان عقل و اغوای فتنه جویان عرب او را مسموم ساخته انه العلم عند الله چون فرزندان ذکور سید
مبارک کودک بود حکومت آن ولایت بسید راشد برادرزاده او تفویض یافت سید ناصر بهکور سید زاده نیکو نهاد
متواضع و با خلق الله در کمال مردمی سلوک می نمود و از غایت حسن خلق و خویشتن داری جزو ناری طبیعتش که
در ابنای ملوک و حکام بسیار ضرور است او کمتر داشت و از عمل معزول بود **دیگری میرزا رضی** ولد میرزا
محمد مفتی از اعاظم سادات رفیع الدرجات دار السلطنه اصفهان مشهور بسادات شهرستانی بسعادت مصاهرت
نواب اعلی سرافرازی داشت در ییلاق کورکه و سید الخوق اظهار ضعف معده میکرد اما متوجه معالجه و مداوا گشته
میشد درین هنگام که از قصبه اهر در رکاب اشرف باردبیل رفت در انجام فوق مرض ازدیاد پذیرفته منجر باسهال
شده روز بروز ضعف قوت گرفته در حینی که از دار السلطنه تبریز متوجه عراق شد قوت سواری نداشت در محفه نشسته
چون بقصبه زنجان رسید داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بدار المؤمنین قم برده در جوار مرقد منور حضرت معصومه
علیها و علی آبائها التحیة دفن کردند حضرت اعلی از فوت او بسیار متاثر شده منصب صدارت را که باو تفویض فرموده بودند
بمیر صدر الدین محمد پسرش نامزد فرموده بنابر حداثت سن و طفولیت بنیابت او بمیرزا رفیع عم زاده او تعلق گرفت اما
مستقلا بمنصب صدارت و رتبه مصاهرت و مهرداری توقیعات مبارکه حضرات مطهرات چهارده معصوم علیهم السلام
که بمیرزا رضی تعلق داشت سربلندی یافته جبین عطایا معزز و مباهی کردید **دیگری حیدر سلطان** بیگدلی شاملو
ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه که در دار السلطنه اصفهان بالخدمت مشغول داشت درین سال مریض گشته بعالم بقا
پیوست و منصب ایشیک آقاسی باشیگری حرم علیه عالیه بابو القاسم بیک ایوداغلی آبدار باشی که از معتمدان درگاه بود تفویض
یافت خدمت آبدار باشیگری برادرش چلبی بیک قرار گرفت وی از اویماق بیگدلی شاملو بود بوفور خدمات جانسپارانه
او و برادران منظور انظار شفقت و محل اعتماد گشته صاحب ثروت و مکنت بود حسب الارث متروکات و اموالش که
قریب بده هزار تومان عراقی تخمینا میشد بنور الله بیک ولد مشار الیه که جوان سنجیده پسندیده اطوار بود تعلق گرفت
دیگری محمد رضا بیک مشعلدار باشی که برسم رسالت نزد حضرت شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان رفته بود
در حینی که رخصت انصراف یافته روانه ایران بود در حوالی لاهور برحمت ملک غفور پیوست مشار الیه هروی الاصل
و از عهد صبی که حضرت اعلی در دار السلطنه هرات تشریف داشت ملازم رکاب اشرف گشته بخدمت مشعلداری و انتظام
امور مشعلخانه مامور گشته تا مین حیات چراغ عزت و اعتبارش افروختگی داشت بسیار جوان خوش صحبت شعر فهم بود

و همیشه شکفته طبعی را شیوه و شعار خود ساخته خالی از سخنان رنگین و لطایف و ظرایف شیرین نبود و درین سال چراغ عمر ش
از تندباد اجل خاموش گشته خدمت مذکور باولاد ارشدش تعلق گرفت والله اعلم

ذکر وقایع سال یونت ئیل مطابق سبع و عشرین و الف که سال دویم قرن ثانی و سال سی و دویم جلوس همیون اعلی شاهی ظل الهی است

∴ نوروز این سال همیون فال در روز چهارشنبه بیست و سیم
شهر ربیع الاول مطابق سبع و عشرین و الف هجری اتفاق افتاده یعنی نیر اعظم و مربی عالم آفتاب جهانتاب در شب چهارشنبه مذکور
بعد از انقضاء هفت ساعت و نه دقیقه از سر منزل حوت بعشرتسرای حمل انتقال نمود و متغلبان لشکر دی که دست تطاول و تعدی
بیغمای تجملات جهان گشوده بودند از سطوت و صولت سلطان بهار هزیمت انهزام یافته سر بزاویه خمول کشیدند و چهره گلگون
عنبرین بوی بهار نقاب حجاب از رخ برگرفته قدم بربساط طراوت آرایی نهادند

بیت
بهار دلارا نمودار شد ∴ جهان سربسر رشک گلزار شد ∴
صبا عطرسا در چمن غمزدای ∴ جهان عطر بیز و هوا عطرسای ∴
خروشان شده بلبل باغ ∴ طراوت فراگشته صحرا و راغ ∴

حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ایام فرح فزای بهار در عرصه دلکش
فرح آباد جنت نهاد و سبزه چمنهای مسرت بخش مازندران بهشت نشان و فیروزکوه بنشاط سیر و شکار مشغول بودند
و از آنجا بدار السلطنه قزوین تشریف برده تا دو ماه در دولتخانه مبارکه و باغ سعادت آباد دار السلطنه مذکور بعشرت
پرداختند و حکم معلی شرف نفاذ پیوست که امرا عظام و عساکر فیروزی فرجام که از اطراف و جوانب جمع آمده بودند
در چمن سلطانیه رحل اقامت اندازند فرمان بران حسب الامر نموده در آن عرصه دلکش جمعیتی عظیم فراهم آمده
هنوز رایات نصرت آیات از دار السلطنه مذکور حرکت نکرده بود که از تقریر واردین دیار روم معلوم گشت
که ارکان دولت سلسله عثمانی از سلطنت سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته اورا خلع نموده سلطان عثمان ولد
سلطان احمد خان را بپادشاهی اختیار نموده سببی که معلوم همگنان گردید و موافق تحقیقات این بود که خلیل پاشا
که وزیر اعظم بود در هنگام ارتحال سلطان احمد در دیاربکر اقامت داشت و بجهت مهمی عظیم و شغلی بزرگ مامور بود
و جزویات امور دولت و ملک داری بی رای و صلاح وزیر اعظم قانون سلسله عثمانی نیست و چون قوللر آقاسی
و اعیان استنبول بی شورت او سلطنت و پادشاهی سلطان مصطفی که از معظمات امور دین و دولت است اتفاق
نموده بودند او ازین معنی امتناع نموده بدین بهانه تمسک جست که آوازه شورش طبع و خبط دماغ سلطان مصطفی
باطراف و اکناف رسیده و در نظر دوست و دشمن بی اعتبار است و از عهده امر خطیر سلطنت بیرون نمی تواند آمد
و سلطان عثمان پسر سلطان احمد است هر چند خورد سال باشد بدین کار اولیست و عنقریب بمرتبه رشد و کمال
میرسد لهذا اعیان سلسله عثمان بعد از سه ماه که از سلطنت سلطان مصطفی گذشته بود اورا اخلع کردند که خود را
خلع نموده برضای خود زمام مهام دولت را بقبضه اقتدار سلطان عثمان برادرزاده خود بسپرد القصه طوعا او کرها
از سلطنت معزول گشته پادشاهی روم بر سلطان عثمان قرار گرفت سلطان مصطفی از تجرد گزینی و درویشی
دامن از آن شغل شگرف در چیده دگر باره گوشه عزلت که بدان معتاد بود اختیار نمود آوازه جلوس سلطان عثمان

باطراف

باطراف و اکناف رسید مکتوب طویل عریض مع دیباچه و القاب مناسب و تواضعات متعارف رسمی مجدد و نامه
اشرف در قلم در آورده بودند حسن آقا نام چاوشی همراه ملازم قاسم بیک سپهسالار مازندران که برسم
رسالت بروم رفته بود و در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه مذکور شد رخصت یافته نزد خلیل پاشا
آمده بود برسم رسالت آمده مکتوب مذکور را در دار السلطنه قزوین بنظر اشرف رسانیدند ماحصل مضمون مکتوب
بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه و جلال پادشاهان آل عثمان آنکه بحکمت بالغه آسمانی جدم سلطان احمد در ریعان
جوانی و آغاز دولت و کامرانی از دار فانی بسرای جاودانی شتافت و عم بزرگوارم سلطان مصطفی که ترک
تجرید و درویشی بر طبعش غالب بود روزی چند حسب الرضای جمهور بتکفل امر خطیر سلطنت و پادشاهی راضی گشت
و درین اوقات همان شیوه بر طبع همیون غالب گشته برضا و رغبت خود و امن جهت ازین شغل خطیر و مشاغل فرمانروایی
در چیده بذات همیون ما تفویض نمود و اکنون سریر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمانی بوجود ما آرایش یافته و ملوک
آفاق رسم تهنیت و لوازم مبارکبادی بجای آورده جمیع هواخواهان این خاندان و عظمای اطراف سر بر خط فرمان نهاده اند
و خلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب الفرمان والد ماجدم بانتظام مهام سرحد قزلباش مامور بوده با ما
در امر صلح و جنگ اورا مختار گردانیده ایم که هر آنچه صلاح دولت داند عمل نماید بعد از ورود ایلچی مذکور و اطلاع
بر مضمون مکتوب و مراسله خلیل پاشا چون تمهید مقدمات صلح از فحوای آنها معلوم بود حضرت اعلی بنابر
ترفیه حال عباد الله و احتراز از مفاسد عظیم رفاه دفتر میرزا محمد حسین ابهری را که از وزرای مستعدان ارباب قلم بود
برسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند خلاصه پیغام آنکه در زمان سلطان احمد بوساطت نصوح پاشا و خیر اندیشان
طرفین بنای صلح واقع شد و از آنطرف قاضیان صدر که از اعاظم سادات و علما بود برسالت اینجا آمده بحضور
قاضی و مفتی و اعیان ادعیه قواعد دوستی استحکام یافته رسل و رسایل از جانبین متواتر بود ولی آنکه از اینطرف مغایر
صلح امری بظهور رسد سلطان احمد خان نقض عهد نموده اکوز محمد پاشا را با لشکر فراوان بر سر ایروان فرستاد
و برای صاحب سعادت ظاهر است که از آمد و رفت او بجز استیصال سپاهی و رعیت آنطرف کاری از پیش نرفت
و حالا چون سلطان عثمان اختیار صلح و جنگ را در قبضه اقتدار آنجناب نهاده و ما در اول حال بنابر خیرخواهی خلایق
و استقامت احوال مسلمانان رضا بصلح داده ایم اکنون سخن همانست اگر بنوعی که مکرر تمهید یافته و محمد پاشای
اکوز تجدید اقرار داده راضی اند چه بهتر که بندگان خدا در مهاد امن و امان آسوده حال بوده پایمال ستور و
عساکر نبوده باشند و زوار و حجاج حرمین محترمین بفراغ آمد شد نموده بدعای دوام دولت پادشاهان اسلام
قیام نمایند و مثوبات روزگار فرخنده آثار طرفین عاید گردد و اگر بآن راضی نیستند و داعیه جنگ و جدال دارند
از اینطرف نیز مستعد و آماده ایم هر آنچه اراده ازلی بر آن متعلق شده باشد از مکمن بطون بجلوه گاه ظهور آید بعد از
فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان در حرکت آمد روزی چند ییلاقات خلخال مخیم سرادقات
اقبال گردید و از امرا عظام عیسی خان بیک قورچی باشی و علیقلی خان شاملو با جمعی از ارکان دولت و متوطنان

ومخصوصان بساط عزت در رکاب اشرف توقف نموده سایر امرا و عساکر نصرت نشان بجانب تبریز رخصت یافتند
که بقرچقای خان سپهسالار ملحق گشته آماده پیکار باشند که بعد از معاودت ایلچی و اطلاع بر مکنون خاطر سردار در امر صلح
و جنگ بدانچه مقتضای وقت و صلاح دولت قاهره باشد عمل نموده و سپاه منصور برحسب فرمان در حرکت آمده
جوق جوق و قشون قشون روی بمقصد آوردند **ذکر آمدن خلیل پاشای سپهدار روم بدیار آذربایجان
و شرح حالات که از طرفین بوقوع پیوست** از بهار چون روزی چند بگذشت و هنگام حرکت لشکرها شد عساکر روم و تخته
بیکیان سرحد که بموافقت خلیل پاشا مامور بودند از اطراف و جوانب دیار روم و شام جمع آمده کثرت تمام و ازدحام عظیم
در اردوی سپهدار فراهم آمده از محل اقامت و یورت قشلاق حرکت نموده روی توجه بجانب آذربایجان آوردند
و در اثنای راه میرزا محمد حسین که از اینجانب بسفارت رفته بود بسپهدار رسید بعد از وصول ... و اداء مراسله و پیغام
قاسم بیک سپهسالار مازندران ایلچی سابق را مرخص ساخته با ... بخدمت اشرف فرستاده در مکتوبی که
نوشته بود اظهار سلامت نفس و خیراندیشی خود و نیکوخواهی سلطان کرده عرض نموده بود که بر ضمیر انور واضح است که
همه کس را اعتقاد بر حال اضداد و عیب جویان هستند و در همه جا ارباب فتنه و فساد می باشند که عیوب را لباس ... پوشانیده
در نظر همگنان جلوه میدهند و اکنون برحسب تقدیر الهی و فرمان پادشاهی نهضت عساکر روم بسپهداری این خیراندیش
بدان صوب لازم گشته بمقتضای المامور المعذور بنابر مصالح ملکی و اقتضای وقت عزیمت جانب تبریز مصمم است و از
هم طعنه اضداد و قدح آن میسر نیست اما چون بدان صوب نزدیک رسد و قرب جوار واقع شود ان شاء الله تعالی بدانچه رضای
خالق و ترفیه حال مخلوق و صلاح دولت طرفین باشد بظهور می آید و خود کوچ بر کوچ روانه تبریز گردید و قرچقای خان سپهسالار
در تبریز بود و چون خبر آمدن او محقق گشت و جواب صریح در صلح و جنگ و دوستی و دشمنی مرقوم نساخته باقتضای
وقت و زمان موقوف داشته بود قرچقای خان برحسب ... جنگ و جدال قیام نمی توانست نمود بنابر صیانت
اموال و حفظ حال عجزه و مساکین محالی را که محل عبور مخالف بود کوچانیده و شهر را خالی کرد که از آسیب حوادث ...
و اموال ایشان از غارتگران محفوظ باشد و در امر محاربه و مدافعه بدانچه قرار یابد از جانب اشرف اشاره شود حسب المرسوم
عمل نماید القصه چون سپهدار عساکر روم بدار الملک تبریز رسید تبریز را از ذخیره و مایحتاج سپاهی خالی یافت پنج روز زیاده توقف
نتوانست نمود و کوچ کرده بقریه ... که سه فرسخی آنطرف شهر است آمده نزول نمود و موکب مقدس همایون که
او جبار چلخال که مخیم سرادقات اقبال بود بجانب دار الارشاد اردبیل در حرکت آمده در آن بلده طیبه نزول فرموده
و بشرف زیارت روضه مطهره مقدسه حضرت سلطان الاولیاء و مرقد منور مشایخ عظام مشرف گشته از ارواح طیبه آن
بزرگواران استمداد همت فرموده در آنجا قاسم بیک سپهسالار مازندران با ایلچی خلیل پاشا که عثمان آقا نام داشت بملازمت
رسید ایلچی مذکور بوسیله امرای نامدار سعادت بساط بوسی دریافت و ادای مراسله و پیغام نموده انواع ملتفات ...
بنظر آورد و سخنان صلح آمیز ... القا نمود حضرت اعلی بلفظ گهربار با او بتکلم آغاز نهاده فرمودند که چون جناب سپهدار
اعظم اظهار خیراندیشی خود کرده گفتگوی صلحانه نموده بود بنابر آن تا غایت عساکر قزلباش را رخصت جنگ و قتال نداده ایم

فتح

اما گروه از شما باعتنا موافق نیست همچنین بی محابا پیش آمدن و مشعر بر عزیمت جنگ است ایلچی از جانب سردار بتمهید
معذرت پرداخته عرض کرد که باعث پیش آمدن نایابی ذخیره و احتیاج عسکر بود و بنابرآن کوچ بکوچ پیشتر آمده ایم که چند روزی
... از جانبین گفتگو شود عساکر روم از عدم آذوقه بحسرت گشته فی الحقیقه در این قرب جوار چند روزی مهمان نواب کامیاب هم
القصه عثمان آقا رخصت یافته قاسم بیک را دیگر بار فرستاده و سخنان مناسب وقت پیغام دادند و هر چند حضرت اعلی از صدق
نیت و حسن اعتقاد بالطاف الهی و امداد بواطن مقدسه بواطن طیبین طاهرین وثوق تمام داشتند و اطمینان قلب حاصل بود
که ارواح مقدسه حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ عظام حافظ آن ملکند بجهت انضباط امور ظاهر و رعایت آداب حزم و احتیاط
بلده طیبه اردبیل را ... خالی کرده ... آن خطه شریفه را باطراف و جوانب ... فرستاده که در این فرصت از آسیب حوادث دوران
برکران باشند و چون ایلچیان باردوی عساکر نصرت نشان که در صحرای ... نام محلی از محال سراب بود رسیدند عثمان آقا
قرچقای خان را ملاقات نموده مشمول نوازشات و مردمیهای لایقه رخصت انصراف یافت احتیاط سپاهیانه اقتضای آن کرد
که یورت و محل اقامت خود را تغییر دهند در حینی که یورت تازه تعیین یافته اغرق را روانه نمودند و لشکر ... صبحی که
اراده رفتن داشتند قراولان آمده خبر ورود مخالفان بعزم جنگ رسانیدند امرای عظام نزد سپهسالار جمع شده دیگر
از ... فرو رفتند زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض اشرف اقدس رسانیده بهرچه مامور شوند بعمل آورند در اثنا
محاوره و کنگاش متواتر قراولان آمده از آمدن لشکر اخبار نمودند و متعاقب طلیعه لشکر و سیاهی سپاه نمایان شده دست
و گریبان رسید ... امرای عظام بالضروره قرار محاربه داده قرچقای خان بترتیب مقدمات جنگ پرداخته صفوف برآراسته
گشت **ذکر محاربه لشکر ظفر شعار با سپاه روم و تاتار و فیروزی یافتن جنود ظفر ورود و بازگشتن
سپهدار روم و وقوع مصالحه بتقدیر کردگار** شرح محاربه مذکور که از ثقات استماع افتاد بر این نهج است که جانی بیک گرای
پادشاه قبیله تاتار ... و چندی از امرا و پاشایان روم و شجاعان و جنگجویان آنمرز و بوم نزد سپهدار جمع آمده در باب
معامله قزلباش گفتگو آغاز نهادند ماحصل گفتگوی ایشان ... که عزیمت سفر عجم و محاربه لشکر قزلباش تمهید یافته
سپاه تاتار زیاده از این در این دیار توقف نمی توانند نمود و در محاربه اصرار دارند صلاح در آنست که با گروهی از جنود روم و تاتار
بعزم رزم بر سر سپهدار قزلباش رویم اگر ظفر یابیم فهو المراد و الا تا همگنان بتقصیر متهم نگشته و بدولی منسوب نگردیم هر چند این اراده
منافی معتقد نیست که خلیل پاشا در میان دارد اما جمعی این گفتگو را تقویت نموده به ... سپاهیانه سردار را به لشکر فرستادن راغب
ساختند لشکر تاتار را از آنوقت ... زیاده از پانزده هزار بود سی و چهار هزار کس دیگر از سپاه روم و بیگلربیگیان سرحد و سایر
و اکراد ... سرداری حسن پاشا که بیگلربیگی ارض روم و در سلک وزرا بود تعیین نمودند که مجموع پنجاه هزار کس باشند جمعی نقل
نموده که بیست هزار تاتار تخمین نموده چهل هزار رومی تعیین کرده بودند که مجموع شصت هزار کس باشند اما الاول اصح الحاصل
سپاه تاتار و طبقات لشکر روم از قول و ینگچری و غیرهم بیکدیگر پیوسته شب از مواضع ارسباران نام محلی که ... محل اقامت
قزلباش چهار فرسخ است گذشته صبحی نمایان شدند چون امرای نامدار اختیار را آماده جنگ و پیکار گشتند افواج قاهره فوج
فوج و قشون قشون جبه و یراق در بر ساخته بعرصه کارزار آمدند و زبان حال شیردلان معرکه قتال به تیغ قتال گویا بود

بیت که شیر دوران دشمن شکار ٭ در آرید از گرد اتکا ابن کارزار ٭ جوانان کشیم از زره کینه بس ٭ بپیچید شب کور در خانه کس ٭

قرچغای خان با عموم ملازمان در کاه که قریب بیست هزار نفر بودند در ملک قرار گرفته غازیان شاملو نوجی از اصحاب

دست راست بسرداری زینل بیک بیگدلی شاملو معین گشت امام قلیخان بیگلربیگی فارس با بعضی از حکام و امرا

در دست چپ اعلام جلادت افراخت امرا عظام و سرداران میمنه و میسره بقاعده و آداب مقرر قول را آراسته از طرفین

رزم و مبارزان طایفه تاتار و جوانان جنگجوی جلادت شعار دست به تیر و کمان و سنان برده دار از طرفین مبارزان

رزم آزمای بیکدیگر حمله نموده آتش حرب بنوعی افروخته گشت که خرمن عمر بردلان معرکه کارزار آتش و بیگانه نمیو خت را

و غبار معرکه تیره فلک تیرگرد رسیده و از دود تفنگ روی هوا تیره و تار گشت بیت تفنگ شد ز خون ساقی بزم جنگ ٭

که در آستین داشت قفل فرنگ ٭ ز دود تفنگ اندران رزمگاه ٭ همه نوجوانان بروی خوبان سیاه ٭ چون لشکر مخالفان از هر

طرف هجوم آورده آثار غلبه و اقتدار ظاهر میساختند از اصحاب دست راست یوزباشیان و قورچیان عظام شاملو و از جنود

افشار طایفه اینانلو و غیرهم که به سرداری زینل بیک بیگلربیگی مامور بودند از بیم الکه مبادا چشم زخمی بسپاه منصور رسیده

از قلت خویش و کثرت اعدا اندیشیده جلو ریز بر سپاه مخالف تاختند و تا قول بزرگ سپاه روم و تاتار عنان باز کشیده

گروهی انبوه از مخالفان به تیغ تیز و ظفر نشان بر خاک هلاک انداختند و از جانب دست چپ تیر مبارزان مردافکن جنگجو

و دلاوران لشکر شکن شد خوی که بسرکردگی امام قلیخان بیگلربیگی فارس معین بودند دفع حملات پی در پی رومیه نموده

اسب جلادت در میدان کارزار برانگیخته حمله عظیم کردند و از هر دو طرف داد دلیری و دلاوری و مردانگی میدادند از

دلیرانه و صدمات مردانه پای ثبات و قرار فوج مخالف سستی پذیرفت و آثار ضعف و علامات انکسار در وجنات احوال آن

لشکر چشمار که اصناف جنود میمنه و میسره و سپاه منصور بود نمایان گشته رومیه متلاشی شدند قول بزرگ ایشان از تزلزل

اتفاق القصه رومیه و تاتار از آن صدمه دلیرانه که از میمنه و میسره افواج قاهره وقوع یافت شکستی عظیم یافته روی بوادی

هزیمت نهادند حسن پاشا که وزیر و بیگلربیگی ارض روم و سردار لشکر بود بدست شاه کلدی بیک قورچی ایواغلی گرفتار شد

و چون زخم قوی از او یافته بود احتمال زیستن نداشت بقتلش پرداخته سر او را بنظر زینل بیک رسانیده او نزد سپهسالار

فرستاد و محمد پاشا بیگلربیگی خطه وان بدست یکی از قورچیان اینانلو افشار گرفتار شد و چند نفر از پاشایان معتبر و سرداران

جلادت آثار روم و جمعی کثیر از طایفه تاتار طعمه شمشیر و جمعی عظیم از عظما و زعما و چاوشان و آقایان معتبر اسیر دام تسخیر شدند

چون در این جنگ شاهین گرایخان عمزاده جانی بیک گرای که در سفر گرجستان از روی ارادت و اخلاص بخدمت اشرف

آمده بودند در میان مقدمة الجیش سپاه قزلباش بود و ضد بکبر کرده بودند و قوم تاتار از نسبت تمام از او داشتند که جانی بیک

گرای پادشاه تاتار را چند نفر از بهادران کار دیده جنگ آزموده آن طایفه بنابر رعایت حزم و احتیاط سپاهیانه از پای

علم بیکو برده بودند در وقت انهزام و شکست لشکر اصلا تاب توقف نیاورده از بیم الکه بدست غازیان غیرت نصیب

هزیمت یافت من جمله انحکل شاهین اوج اقبال که بقصد او پروازی نمود رهائی یافته جان بسلامت بیرون برد و میرزا

آقای وکیل او که جمله الممالک و صاحب اختیار طایفه تاتار و بسیار معتبر در پادشاه و شان بود با میرزای مشار و تقریر

و میرزاده‌ای تاتار بدست درآمده و اکثر سپاه تاتار در پای علم او بقتل رسیدند از جمله گرفتاران تاتار میرزا بیک آقا

با دویست نفر زنده نگاه داشته بقیه راه عدم پیمودند و قریب هشتاد هشتاد علم و رایت که رومیان آلای میگویند

و هر آلای علامت سرداریست که صاحب قشون و لشکریست بدست درآمد بعد از شکست مخالفان قرچغای خان

لوازم احتیاط مرعی داشته نظر به آنکه مبادا مخالفان سپاهی علیحده از کمینگاه غدر که ترکان پسو میگویند داشته

باشند لشکر قول بزرگ را که همگی ملازمان کاب اشرف خصت محاربه و تعاقب دشمن نداده عقب از ترتیب جنگ

و چون بر حضرت همیون این واقعه دست داده بود زیاده از این جرات خودسری و خودرائی نکرده روز به ترتیب شده

بود چند نفر را مامور ساخت که غازیان را از تعاقب هزیمتیان باز گردانیدند چون غیرت و مردانگی که در نهاد شجاعان روزگار

بید قدرت الهی تخمیر یافته کی میگذارد که بقانون عقل و آداب خدمت و بشیوه فرمانبری عمل شود برخی از یکه سواران

قزلباش پوشیده و پنهان از عقب بیرون آمده تا کنار شبلی که از معرکه جنگ تا آنجا سه فرسخ مسافت است آن خیلها تاخته و دلگیرها

رو سفید انه مراجعت نموده بودند و بنابر راه و رسم نوکری در آن حین مختفی داشته بعد از طی این حالات سمت ظهور

یافت القصه بیمن الطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین و حراست باطنی سلطان الاولیا و مشایخ

عظام کرام که زنده دلان بارگاه قدس اند و به نیروی اقبال نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات منصوره در کارگاهی

وزیده هانا ملاحظه حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و عساکر منصور بجانب اغرق که در کردگنه‌ئی نام محلی فرود آمده

بودند عود نموده روز دیگر ملاحظه سرها و اخترمها و آلایها که غازیان فوج فوج و جوق جوق بنظر می‌آوردند نموده

بر وائی که از هر کس بظهور آمده میرسید نه موازی پانزده هزار نفر بقلم درآمد که در آن معرکه از مخالفان بقتل آمده بودند

و حفظ الهی حراست و نگهبانی کرده از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشده بود در دارالارشاد

اردبیل یوسف بیک که از زمره غلامان معتبر بود آمده مژده فتح و ظفر رسانیده موجب مسرت محبان و دوستداران

و مخذولی اعادی و دشمنان گردید و متعاقب محمد تقی بیک مین باشی تبریزی آمده شرح حال و خصوصیات جنگ

و اسامی گرفتاران بتفصیل عرض کرد محمد پاشا بیگلربیگی وان و میرزا بیک آقای تاتار و چند نفر از گرفتاران که بخدمت

فرستاده بودند بنظر اقدس گذرانیده حضرت اعلی از عاطفت جبلی ایشان را در کنف لطف و مرحمت جای داده انواع

تفقد و دلجوئی که لازم ذات اشرف و معتاد آنحضرت است بظهور آوردند مجملا چون سپاه مخالف شکستی چنان قوی یافته

بقیة السیف چنان به حال شکسته باردوی سردار رسیدند چنین مسموع شد که اضطرابی عظیم بر رومیه راه یافته مظنه

آن داشتند که سپاه قزلباش جلوریز بر سر اردوی ایشان خواهند آمد بسران خنداران آغا که مرتها در خدمت اشرف

بودند و در سفر گرجستان فرار نموده در این سفر همراه سردار و از اطوار قزلباش آگاه بودند سردار را مطلق ساخته

خاطر نشان کرده بودند که امرا قزلباش را حد و یارای آن نیست که بی رخصت نواب کامیاب شاهی به اینگونه امور دلیری

توانند کرد و آنچه روی داده بنابر ضیق وقت و عدم فرصت و حصول رخصت بوده واز قول ایشان اطمینان

یافته از آنجا سپاهیانه کوچ کرده بمکید و مرحله پیش آمده و دیگر باره کیان مقدمه جهة تمهید امر مصالحه فرستاده انواع ملایمت

تعاقب برداشته منزل بمنزل باردوی رومیان دست و گریبان اقامت می‌نموده باشند که چون از جانب همایون اعتماد
داده شده اگر ایشان نیز در قول خود صادق و در وقوع امر مصالحه راسخ اند از آن طرف نیز عهدنامه عاجلا بمهر سردار
که از جانب پادشاه مرحوم صاحب اختیار است و شهود ارکان دولت عثمانی و قاضی و مفتی و عظمای که همراه اند درست نموده
مصحوب ایلچیان سابق که در آن صوب اند ارسال دارند سپهسالار عساکر ظفرشعار حسب الفرمان شهریار کامکار تا چمن اخته‌خانه
مرند بهمان دستور تعاقب نموده در هر مرحله چنان قریب باردوی مخالف نزول می‌نمود که خیام هر دو اردو منظور
انظار طرفین بود و خلیل پاشا اینقدر را برسیدن ایلچی مجدد موقوف میداشت ایران خندان آغا میرآخور کابردار
و بیگلربیگی آقاسی و قزلار آقاسی که در آن خانواده بنجابت معتبر و موسس و مرتب امور دولت اند خاطرنشان می‌نمایند
که چنین بیجا و باپس آمدن قزلباش علامت آنست که از جانب پادشاه خود رخصت محاربه یافته اند اگر غرض الواقع
در معقدمائی که متعهد یافته راسخ اند ایلچی سابق قزلباش را با عهدنامه که طلب نموده اند بر وفق رضای اشرف اعلی
درست داشته ارسال می‌باید نمود و مضایقه با مور جزئیه نمی‌باید کرد و الا آماده محاربه و جنگ بزرگ سلطانی می‌باید بود
که عنقریب بظهور می‌پیوندد و چون عساکر روم که پشت ایشان بخود تا از قوی بود سستی پذیرفته بود و در هر مرحله که
بولایت خود نزدیک می‌شدند تفرقگی لشکر بظهور می‌پیوست سردار استعداد جنگ و جدال در سپاه روم ندیده
باستحکام قواعد صلح پرداخت و عهدنامه بر نهجی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم آورده مهر خود و سجل قاضی عسکر و مفتی
و معارف لشکر و عظما و امرا و اعیان سپاه و تسلیم میرزا محمد حسین نموده او را روانه ساخته خود کوچ کرده چون
مشارالیه باردوی سپهسالار رسید بعد الوصول نزول و سادری که از جانب اشرف اعلی نامزد روم شده بود ارسال
یافت و میرزا محمد حسین در دار الارشاد اردبیل بشرف تقبیل عتبه علیه مشرف گشته حقایق حالات عرض کرده یادگار
علی سلطان تبراز اردبیل بآئین سالیه روانه جانب قسطنطنیه گشت شرح وقوع مصالحه و مراجعت یادگار علی
سلطان و آمدن ایلچی معتبر از جانب سلطان عثمان در قضایای سال آینده نگاشته کلک بیان میگردد ان شاء الله تعالی
بعد از وقوع این حالات سپهسالار مذکور تا موضع ترکمان کندی گرم رود آمده در آنجا حکم شد که لشکر عساکر ظفرنشان
پرداخته جنود منصوره را رخصت اوطان داده خود با ملازمان خاص بدار السلطنه تبریز عود نموده بتدبیر اختلال احوال
رعایا و رفع دستان و جمعیت پراکندگان دیار پریشانی پرداخته و حکومت آنخطه و ملکداری امیرالامرائی کل آذربایجان
باو تفویض یافت درین آمد و رفت عساکر بیشمار روم و تاتار و محاربه عظمی که وقوع یافت حفظ الهی نگهبانی کرده از
عساکر منصور سوای چند تفنگچی که در بدایت وصول سپاه مخالف در خیمه و شاه بن علی الغفله بکمی تاتار دوچار شده
شهد شهادت چشیده بودند و چهار پنج نفر از سوطالناس قزلباش که در معرکه جنگ تفنگ خورده بودند دیگری
که نام و نشانی داشته باشد ظاهر نشد که راه عدم پیموده باشد العلم عند الله و از مراحم و اصطناعات شاهانه
نقصان چهارپائی که از ممر عبور لشکر مخالف برعایا و نجره آذربایجان رسیده بود از روی تحقیق و تفتیش در قلم آورده
مع شیئی زاید از دیوان اعلی عوض داده شد و رعایا به عطیه عظمی مسرور و شادمان گشته در لوازم دعاگوئی

بظهور آورده بیشتر از بیشتر طرح الفت و آشنائی انداخت و ذمه خود را از لشکر فرستادن بری ساخته پادشاه
تاتار و جمعی از جنگجویان که لطمه روزگار نخورده از حادثات زمانه بی‌خبر اند اسناد نموده التماس نمود که یکی از معتبران
طوایف قزلباش را برسم رسالت تعیین نموده با عهدنامه مهر مبارک در باب استقرار صلح و صلاح بپایه سریر عثمانی
ارسال دارند که موجب وثوق و اعتماد این خیرخواه و طرفین گشته بین الاعتداد اهل عرز بانی را دست آویز
خود ساخته مراجعت واقع شود و ایلچی لوازم تهنیت و مبارکبادی پادشاه سلطان عثمان بجای آورده مجددا
امر مصالحه بوساطت این خیرخواه در این مرتبه بر وفق رضای اشرف بر وجهی صورت وقوع یابد که من بعد از
خلل و نقصان مصون و محروس باشد و چند روزی که بجهت رسیدن ایلچی و آوردن عهدنامه در قلمرو شاهی باشیم
مهمان آنحضرتیم امری که منافی دوستی باشد بظهور نخواهد آمد و بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد حسین ولد میرزا
عالی که در اصفهان بجلادت خواهند رسید چون حضرت اعلی در اول حال بدستور زمان حضرت شاه جنت‌مکان
و مرحوم سلطان سلیمان بصلح رضا داده قاضیخان صدر را که از اعاظم سادات عالی درجات دیار عجم بود فرستاده
بشرطی که در طی الحوال رقم زده کلک مشیر عقال گشته مصالحه انعقاد یافته و امیرات که بهیچ ظاهر خلل بارکان مصالحه
داده بکرات لشکر بدیار عجم کشیده اند با آنکه در هر مرتبه غلبه از این طرف وقوع یافت هرگاه حرف مصالحه بمیان آورده اند بار
اگر مبادا عالمیان نقض عهد بانطرف اسناد نمایند بدستور رضا بمصالحه داده‌ایم و در این مرتبه نیز قدوه وزیر گشته محمد پاشا
بیگلربیگی وان را که مرد خیرخواه صلاح اندیش بود با چند نفر دیگر از گرفتاران که زنده مانده بودند اطلاق فرموده روانه
گردانید و حسب الصلاح سردار که استدعای ایلچی کرده بود یادگار علی سلطان طالش را که مرد سنجیده کاردانی از ایلات
هند بازگشته بود و بمنصب ارجمند خلفا سربلند گشته برسالت پادشاه روم تعیین کرده با عهدنامه تحف و هدایای لایقه
و مکتوب دوستانه روانه نمودیم و چون سردار مخاصمت و دشمنی را بدوستی مبدل ساخته اظهار نموده بود
که من بعد مهمان آنحضرتیم عاطفت جبلی و رعایت آداب مهمان‌نوازی که در مقابل جمع همیون نسبت بدوست و
دشمن بیکدرجه دارد اقتضای آن کرد که قطع نظر از راه و رسم متعارفه فرمانروایان عالم صورت نموده شرایط
میزبانی بظهور آورده از عنایات خسروانه موازی پانصد شتربار از آرد و برنج و روغن و قند و نبات و حلاوه
و مربیات و گوسفند و فراخور آن اجناس و میوه‌های الوان و بسیار ماکولات و علیق الدواب و امثال ذالک
جهت سرکار سردار و اعیان روم نامزد نموده نزد سپهسالار فرستادند که هرگاه وقت اقتضای نماید باردوی
سردار فرستند چون این اخبار بسردار رسید عنان بصوب مراجعت انعطاف داده کوچ کرده در خلال این حال بخاطر انور
که مورد الهام غیبی است خطور نمود که چون طبقه رومیه مردم دور اندیش حیله ورند و مکر آزموده شده است که
اطوار ایشان با گفتار موافق نیست مبادا سردار مذکور و عظمای رومیه جز اهتمام که بحیل روزگذرانیده بدین گفتگوهای
اندوده جنود قزلباش را از جنگ و جدال باز آورده راه سپلات پیش گیرند و بدین وسیله از قلمرو همایون عالم
بیرون روند حکم قضا جریان باسم قرچغای خان سپهسالار و امرای عساکر ظفرشعار شرف اصدار یافت که دست

افزوده رایات جلال بصوب عراق در حرکت آمد

ذکر آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه معلی

در قضایای ایام گذشته مرقوم کلک سوانح نگار گردیده که پادشاه عالیجاه فلک بارگاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک
هندوستان میرزا برخوردار المخاطب بخان عالم که از امرای بزرگ آن سلسله و از قبیله برلاس جغتای احفاد امیر
تیمور و از جانب پادشاه بخطاب بانی یعنی برادری سرافرازی داشت همراه یادگار علی سلطان طالش که از جانب
همیون بایلچیگری رفته بود برسم رسالت فرستاده چندگاه بود که در دار السلطنه هرات توقف داشت و خیال
متوجه درگاه معلی گردیده چون نهضت همیون بجهة دفع سپاه روم بجانب آذربایجان واقع شد از زمرهٔ مقربان بساط اقدس
کلب علی بیگ یساول صحبت شاملو را مقرر فرمودند که او را استقبال کرده بدار المؤمنین قم برد که تا معاودت موکب
همیون در آنجا اقامت داشته باشد و او داخل دار السلطنه قزوین شده از آنجا بدار المؤمنین قم رفت و یادگار علی سلطان
از او جدا شده متوجه پایه سریر اعلی گردید و در روزی که خان عالم داخل قزوین شد راقم این نسخهٔ عالم آرا در شهر
حاضر بود و مشاهده تجملات ظاهری او کرده از مردمان کاردیده استماع نمود که از آغاز ظهور دولت این خاندان
الی الآن از ولایت هند بلکه از ممالک روم هم ایلچی بدین شوکت و اسباب جاه و حشمت بولایت ایران نیامده و
معلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم الشان سابق از اکاسره و کیان برآمده باشد که در این زمان فرخنده نشان
بیمامن تأییدات الهی و موجبات ازدیاد عظمت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وقوع یافت و سلاطین
آفاق و فرمانروایان جلیل الشان باستحقاق از مسلم و غیر مسلم بالطوع و الرغبت ابواب صداقت و ارتباط صوری
و معنوی بآنحضرت مفتوح داشته و میدارند و محبت و ولای آنحضرت در دلهای ایشان قرار گرفته آمد شد رسل و رسایل
خود را بپایه سریر اعلی سرمایه افتخار و موجب ازدیاد مراد و بزرگی و اعتبار خود میدانند الحمد لله علی ذلک القصه
در اول حال که خان عالم قدم بملک ایران نهاد با کهزار نفر از ملازمان معتبر پادشاهی که رفیق او کرده بودند و ملازمان
خاصه خود سوای نوکران و خدمتکاران که همراه داشت که از آنجمله دویست نفر توپچی و میرشکار بودند جمعی را از هرات
بازگردانید و روزی که بدار السلطنه قزوین رسید از ملازمان سرکار پادشاهی و خاصه خود و ملازم و خدمتکاران و اهال
و محافظان جانوران قریب به هشتصد و ششصد بودند ده زنجیر فیل قوی هیکل که با تختها و سریرهای زرین و جلهای کمخاو
آراسته و اقسام جانوران از شیر و پلنگ و آهو و بزهای هندی و یوز و کرگدن و مرغان سخن گو و گاوهای بهلی و
سگان شکاری همراه داشت و در هنگامی که رایات جلال بفیروزی و اقبال از آذربایجان عود نمود در دار السلطنه
قزوین نزول اجلال فرمودند منشور عاطفت و فرمان طلب بسم خان عالم عز اصدار یافت و او از محل اقامت متوجه
پایه سریر سلطنت مصیر گردید چون بحوالی شهر رسید جمعی از اعاظم امرا استقبال کرده و او را باعزاز و احترام
بشهر آورده در باغ سعادت آباد در منازل دلگشای ارم بنیاد انجا نزل گزید روز دیگر در میدان سعادت که
حضرت اعلی بنشاط چوگان بازی و قپق اندازی سرگرم باده انبساط بودند خان عالم بکورنش همیون سعادت
امتیاز یافته زیاده از معمول نوازش و اعزاز و احترام بظهور آمد و بلفظ گهربار خطاب فرمودند که چون میانه ما

و حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه طریق اخوت مسلوک است و آنحضرت ترا برادر نامیده و برادر برادر هم برادر است لازم در
هنگام کورنش او را برادرانه در آغوش مرحمت کشیده انواع تعظیم و تکریم و نوازشات شاهانه بی تکلفانه که نسبت با آشنایان یگانه
شمه‌ای که آن حضرت درباره او بظهور آوردند چند روزی که در دار السلطنه مذکور محل نزول موکب همیون بود همه روزه در میدان
سعادت عشرت همراه بوده خان عالم بمجالست معزز و محترم بود و اراده او این بود که تحف و هدایای پادشاه والاجاه و منسوبان
اندرگاه از کل و جزو بنظر کیمیا اثر گذرانیده هر روز نوعی از انواع هدایا بنظر رساند و با ستمداد میکشید و چون اراده خاطر اشرف
آن بود که از راه گیلان بمازندران بهشت نشان توجه نموده بنشاط شکار نکول که مخصوص آن ولایت و موعد مقرر دارد
بپردازند و وقت مضیق گشته فرصت انتظار نبود که مطلب خان عالم بظهور آید و تجملات دنیوی را در نظر همت بلند حضرت
خسروانه آنقدر و مقدار نیست که چند روز اوقات گرامی صرف مشاهده آنها فرموده از نشاط آن شکار باز مانند فرمان جهان
مطاع نفاذ گشت که خلاصه تحف را با نفایس اقمشه از هر جنس دو سه عدد مرتب ساخته در یکروز از نظر همیون بگذراند
و سایر اقمشه و اجناس را مفصل ساخته باهل بیوتات سپارند که بتدریج بنظر درآید هر چند اینمعنی مرضی خاطر ایلچی نبود بالضروره
رضا جوئی گشته خلاصه تحف و هدایا و انفس نفایس را از مرصع آلات و تحفهای غریب و اقسام اقمشه و اجناس موازی
سیصد عدد انتخاب نموده در میدان سعادت از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و حسب الامر اشرف بیوتات و اسباب خود را
در شهر گذاشته بجهة تماشای شکار نکول که بطرز خاص شکار گر است و چون در این اوقات صفت آن طرز بدیع خالی
نکرمت تحریر یافته در انتظام قلم نکته نگار و دیگران خاموشی گزیده جریده و بسپاهی مرافقت رکاب اقدس اختیار نمود

ذکر ایلچی پادشاه عظیم الشان ممالک اروس و مسکاو

که مصاحب موکب همیون
از اردبیل بدار السلطنه قزوین رسیده و هم در این سال ایلچی معتبر که از امرای بزرگ کیاس معتمدان سلسله رفیع بود از راه دریا
و دشت خزر بدربند شیروان آمده او نیز در میدان سعادت سعادت بساط بوسی دریافت و بتوسط ترجمان از جانب پادشاه
خود اظهار نیازمندی و اتحاد و یکجهتی نموده مکتوبی طویل عریض که بترکی نوشته شده بود بنظر انور در آورده مضامین اخلاص
آیین آن معروض گشت و کیاس مذکور بعواطف و الطاف شاهانه سربلندی یافت و در همان روز که هدایای فرمانفرمای هند
بنظر درآمد تحف و هدایای پادشاه اروس و مسکاو نیز از نظر اقدس گذشت از جمله هدایا چند دست شنقار صنقار
بود که سوای ولایت اروس در هیچ ممالک یافت نمیشود و از آنجمله یکدست شنقار سپید شکاری بخان عالم عطا فرموده الحق
تحفهای غریب و هدایای مرغوب آورده بود و در اندک زمانی رخصت انصراف یافته مشمول نوازش و احسان
لایق از راه گیلان روانه دیار خود گردید

ذکر آمدن ایلچی قطب شاه والی ولایت گلکنده

که هم در این سال
آمد شیخ محمد خاتون نام که از زمره علمای افاضل بود و پدرش شیخ علی خاتون که در میانه آن زمان الطبقه خاتون لقب داشته
اند و در زمان حضرت شاه جنت مکان از اتقیاد مجاورین مشهد مقدس و از سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس
موظف بود و خود در زمان غربت او ترکیه جانب دکن رفته برحسب تقدیر در سلسله علیه قطب شاهیه در سلک خواص
ملازمان انتظام و اختصاص یافته بود همراه حسین بیگ قپچاچی تبریزی که در سال قبل از این از جانب حضرت همیون اعلی

برسم رسالت و پرسش تعزیت مرحوم محمد علی قطب شاه و تهنیت جلوس سلطان محمد برادرزاده و داماد او رفته بود آمده در دار السلطنه
فردوس نشرف بساط بوسی دریافت محفل مقدس مفرز و مباهی گردیده مکتوب ضراعت آمیز مخلصانه که از جانب قطب شاه سپهر
سپهر اشتباه ارسال یافته بنظر اشرف در آورده تحف و هدایای والی مذکور را با پیشکش خود گذرانیده مورد الطاف و اعطاف
خسروانه گردیده و بعد از فراغ از اموری که بتحریر پیوست رایات فیروزی نشان بصوب مازندران بهشت نشان در حرکت آمده
از راه گیلان سیر کنان روانه شدند و قشلاق میمون در امسال در فرح آباد جنت نهاد وقوع یافته همواره بساط انبساط گسترده
با میهمان خواص و مقربان عشرت پیرا بوده روزگار بخوشی و خوشدلی می گذرانیدند **از سوانح این سال** آمدن جنود اوزبکیه
ورنه اولاد این طایفه است که چون حسینخان شاملوی بیگلربیگی آنجا بار فوت شده بود بطمع نهب و غارت با موازی سی
هزار کس پسر کوکی یالنکتوش بهادر و چند نفر از اعاظم امرای بلخ و بخارا به خراسان آمده چند روز در حوالی غوریان
اقامت نمودند حسن خان بعد از فوت پدر متکفل ضبط و نسق مملکت شده بود باتفاق آقایان شاملو و جمعی از هر طبقه
جنود قزلباش که در دار السلطنه هرات بودند صلاح در جنگ روبرو ندیده بحفظ و حراست قلعه و مملکت پرداختند
یالنکتوش بهادر دست قدرت خود از تعرض مملکت هرات کوتاه دیده بجانب غوریان رفت خواجه جلال الدین اکبر
غوریانی که از اکابر و اعیان آن ولایت بود بمزید اعتبار ممتاز و بیمن تربیت شهریار کامکار بمنصب والای وزارت خراسان
سرافراز بود قلعه غوریان را استحکام داده قصبه را کوچه بند کرده در مقام دفع ضرر و آسیب جنود اوزبک درآمده چند روز
بین الجانبین نیران جدال التهاب داشت و دست تطاول و تعدی غارتگران آن قوم باهل قصبه نرسید چون الغرق
اوزبکیه در چیچکتو و میمنه بود حسن خان و رستم محمد خان ابن ولی محمد خان اوزبک که از مخالفت بنی اعمام چنانچه
در قضایای ایام گذشته ثبت کلک تحریر یافته در ظل حمایت اولیای دولت قاهره بسر میبرد و در آنوقت در بیرون شهر هرات
اقامت داشت تدبیری شایسته کرده جمعی از جنود شاملو و گروهی از اوزبکیه ملازمان رستم محمد خان بچیچکتو بر سر الغرق
ایشان فرستادند و آن گروه بانجا رفته الغرق را نهب و غارت کرده اموال بسیار از اسباب و اغنام و دواب بدست
آوردند چون یالنکتوش بهادر و رفقا از این واقعه آگاه گردیدند مضطرب گشته بی نیل مقصود از حدود غوریان کوچ کرده
راه دیار خویش پیش گرفتند و زیاده آسیبی بمردم مواضع غوریان نرسید **دیگری از سوانح این سال** ظاهر شدن
علامات آسمانیست اول خطی روشن منحرف شبیه بشمشیر از جانب مشرق ظاهر شده قریب بهر صبح مرئی میگشت
و دنباله آن بجانب جنوب کشیده بود منجمین او را ذو ذوابه می نامیدند و بعد از چند روز ستاره دیگر آتشین از جانب مشرق
مایل بشمال نمایان شد که شعاع آن بیالای آفت گویند که ذو ذوابه بود تا [illegible] چهل روز شعاعش افزایش و روشنی
تمام داشت بعد از آن کم شده تا دو سه ماه دیگر امتداد داشت اختر شناسان عهد و منجمان عصر تاثیر آنرا به بیماری
صعب و تلف شدن خلایق و لشکرکشی و خونریزی قرار داده و تقریر می نمودند که معظم تاثیرش در جانب مشرق
و شمال و جنوب خواهد بود و در ولایت ایران که وسط معموره عالم و مرکز ربع مسکون است کمتر خواهد بود و مع هذا آثار
عظیمه ظهور یافت زیرا که در اکثر ممالک فتنه و فتور و لشکرکشی واقع بود و میانه سلاطین روم و فرنگ و ما وراء النهر و ترکستان

واکثر بلاد محاربات روی داده و بیماریهای صعب متنوع شیوع یافته در دار المرز مازندران محال متصل بشمال خلقی کثیر از
عدم پیموده و گفتگوی نزاع آمیز جدال انگیز از عامه بخواص سرایت کرد **دیگری از جمله سوانح آنکه** میانه میرزا ابو طالب
وزیر دیوان اعلی و قوام محمد ای مستوفی الممالک مجادله و گفتگو با وقوع یافته یکدیگر را بمعایب و تضییع مال دیوانی و تقصیرات
متهم و منسوب ساخته بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که صدور عظام و سرکاری کلب علی بیک ایشیک آقاسی مجلس شاملو
که دیوان بیگی بود بحقیقت سخنان طرفین رسیده بعرض اقدس رسانند و حسب الامر اعلی در فرح آباد دیوان کرده مستوفی الممالک
آنچه در هر باب سخنی داشت مفصل نموده وزیر دیوان اعلی در هر فصل جوابی باصواب در قلم آورد اما حضرت اعلی
بنور فراست دریافتند که آن حکایات از روی جدال و غرض آلوده است پرده پوشی کرده بتغافل پادشاهانه گذرانیدند
دیگر از اینمقوله بعرض نرسید و ایشان نیز نادم گشته حرفی بر زبان نیاوردند **مشاهیر متوفیات امسال** حسینخان شاملو فوت
شده در روضه مقدسه رضویه مدفون گشت خلف ارجمندش حسن خان بجای پدر منسوب گشته الکا و قشون و منصب
امیر الامرائی باو تفویض یافت و بلوازم دارائی پرداخت **دیگری مهدیقلی بیگ** میراخورباشی جغتای که از ملازمان
بساط اقدس و صاحب مشوره بود در اوایل سال از مازندران بجانب آذربایجان در حرکت آمد در قزوین در اوایل
ماه شعبان عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت نعش او را بمشهد مقدس برده در روضه مقدسه
مدفون کردند فرزندانش صغیر بودند خدمت میراخورباشی از ایشان منتمشی نمیشد بنابراین بعلی بیک زنگنه مشهور
بعلی بای که او نیز از ملازمان قدیم بود الخدمت باو رجوع گشت **دیگر شاه نظر خان تولکی جغتای**
حاکم مشهد مقدس بود در امسال بیماری عارض او گشت و جهان فانی را وداع کرد مشار الیه مرد شجاع مردانه بود اول
حال حاکم ولایت جام شد بعد از آن رتبه ایالت و دارائی مشهد مقدس یافت بعد از فوت مشار الیه حکومت ایل
و امارت ولایت جام بقلندر سلطان برادرزاده او تعلق گرفت **گفتار در قضایا و سوانح سال توشقان ئیل**
مطابق سنه ثمان و عشرین و الف که سال سیم قرن ثانی جلوس همیون شاهی ظل الهیست
نوروز گیتی افروز این سنه مبارکه در روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی مطابق ثمان و عشرین و الف اتفاق افتاد
یعنی خورشید جهان پیرا که نیر اعظم و ضیابخش عرصه عالم و مربی نتایج چهار عنصر و اخشیجانست نه ساعت و چند دقیقه بعد
مذکور راز آرامگاه مجازی حوت بعشرت سرای حمل خرامیده طلیعه نوروز بهار و انتظام بخش حدائق و ازهار گردید
گلهای گلزار بستان فروردین از ترشح ابر لطافت هوا شکفتن آغاز نهاده از عطر ریاحین دماغ روزگار عنبرآگین
گشت [illegible] نوابای حمول چون عندلیبان گلشن بنای سرخوشی و خروش شادکامی برآورده نغمه سرائی
از سر گرفتند محنت زدگان کوی ملال چون راحت یافتگان روز وصال خوش وقت و خرم گشته در عرصه جهان
بزم طرب آراستند و شهریار کامکار زبده اساطین سلاطین روزگار خلاصه نتایج هفت و چهار اعنی حضرت
اعلی شاهی ظل الهی در قصبه طیبه مازندران و منازل بهشت نشان آن قصبه لطیفه که ساخته و پرداخته معمار همت
والای آنحضرت است بخوشدلی و کامرانی و فیروزی جشن عالی با نوروزی منعقد ساخته مقربان بساط عزت و حاضران

بارگاه سلطنت مراسم تهنیت عید مبارکباد نوروزی بتقدیم رسانیده زبان ارباب عقیدت و اخلاص منطق گویا بود
بیت شها عالم از تو پر آوازه باد ۰ گلستان عمرت تر و تازه باد ۰ بر آورد گیتی همه کام تو ۰ جهان را بلندی هم از نام تو
بعد از فراغ از انعقاد محافل بهجت افزا و انضباط مهام ضروری دولت جهان پیرا و صید و نشاط شکار
میانکاله از خاطر خطیر خدیو بی همال سرزده امر قضا پیوند شرف صدور یافت که پیاده بسیار از اطراف
و جوانب مازندران بهشت نشان جمع آمده و جانوران شکاری را از همه طرف رانده بمیانکاله آورده اند و این
میانکاله سرزمینی است که آب دریا سه طرف آن را فرو گرفته و یک طرف بخشکی متصلست طول آن تخمینا سه فرسخ و عرض
آن در منتهای آب خشکی چهار دانگ فرسخ کامش است که رفته رفته باریکتر شده به آب دریا منتهی میگردد و در
هنگامی که جانوران شکاری از اطراف و جوانب بآن سرزمین در می آیند پیادگان طرف خشکی را گرفته و خیمها
بر پهلوی یکدیگر نصب نموده راه بیرون شد جانوران بالکلیه از آن طرف مسدود میگردد و شکار اندازان آن
عرصه گاه نشاط در آمده جانوران را به تیر دلدوز و تفنگ جانسوز از پا در می آورند اقسام جانوران کوهی و دشتی
از آهوبان بزرگ و یوز و پلنگ و غزالان و امثال آن در انجا جمع میشوند و وحشی غزالان آهو چشم و قوچ گاوهای
کوهی چون رمیده دلان کوی بدنامی از صدای رعد آوای تفنگ و غلغله صید افکنان و تیر اندازان سهمناک گشته
و خود را از بیم جان بدریا انداخته قریب به نیم فرسخ شناوری کرده چون از رفتن بستوه می آمدند و از دست
و پا زدن باز می ایستادند از موجه دریا بی اختیار بکناری افتادند و بعضی خود را چون غریقان بحر فنا در معرض هلاک
دیده یک لحظه حیات را غنیمت شمرده خود باز میگردیدند اما مضمون مصرع که صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
بظهور می آمد الحق غریب تماشائیست و بدیع طرز شکاری و معمار طبع همایون در ان عرصه گاه نشاط و خوشدلی در سر
محل تالاری رفیع و دلگشا و منظرهای عشرت پیرا ترتیب داده با مخصوصان و مقربان بساط عزت در انجا بزم خرمی
آراسته بصحبت میداشتند و هر گاه طبع اقدس بسواری و صید افکنی مایل میگردید بر سمند صبا پیوند بر آمده بر آن شغل مسرت
انبساط بخش خاطر افروز میگردیدند و چون از شکار اندازی دلگیری دست میداد بتالار بر آمده مخصوصان و ندمای بزم
اقدس بصحبت مشغول میگردیدند القصه حضرت اعلی اکثر امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و مهمانان و مردم آشنا و
بیگانه که از هر طرف آمده در پایه سریر سلطنت مصیر بودند تکلیف شکار کرده بان عرصه گاه سرور در آمدند و تا یک هفته اوقات
فرخنده ساعات بنوعی که بتحریر پیوست صرف سیر صحبت و شکار نموده هر دو روز در یک تالار عشرت پیرا بودند
و چون هفته باین کیفیت بسر رفت پادشاه کامیاب حضرت یافته ملازمان رکاب اشرف طنطنات اجلال دار السلطنه فرح آباد
جنت بنیاد عود نمودند و چون دو ماه قصبه اشرف و دار السرور فرح آباد محل اقامت و عشرتگاه خسرو با دین و داد
بود در ماه نسیم که هوای آن ولایت روی بگرمی آورد عنان عزیمت بدار الملک اصفهان معطوف داشته بفر ورود
و اقبال ساحت آن ولایت دلگشا بطیبه ارم تمثال که مساحان اقالیم دانش نصف جهانش گفته اند چنانچه شاعر در وصف
بلاد عراق گفته بیت اصفهان نصف جهان خوانده مگر زان ۰ که در آفاق چنان شهر معظم نبود ۰ از فر قدوم میمنت لزوم

رشک

رشک گلستان ارم گردید از سوانح این سال آنکه از سرحدهای طرف روم اخبار متواتر گشت که خلیل پاشای سردار
رومیه بجانب قسطنطنیه عود نموده و یادگار علی سلطان خلفا را که حسب الالتماس خلیل پاشا برسالت روم تعیین شده
بود با عزاز و احترام برده اما از ینکه قرچغای خان سپهسالار که بسمت سرداری جنود قزلباش در آن سرحد
آذربایجان مانده خاطر اعیان رومیه از امر صلح اطمینان نمی یابد رای جهان آرا بان متعلق گشت که سپهسالار مذکور را
بجهت تسلیه خاطر و اطمینان طرفین از سرحد بیرون آورند لهذا حکومت مشهد مقدس معلی باو تفویض یافته روانه
آن صوب با صواب گردانیدند و ایالت دارالسلطنه تبریز بدستور سابق بشاه بنده خان ترکمان تعلق گرفت
از سوانح غریبه که در اوایل این سال روی داد که جز باثر ظهور ستاره ذوذوابه که آن از علامات آسمانی که منجمین خونریزی
و آفتهای خلایق تعبیر نموده اند شواهد بوده امنیت که در ایامی که حضرت اعلی در قصبه شریفه اشرف تشریف داشتند از جمله
از ناورزادگان گرجی جخته بیگ با دو برادر که در سلک غلامان درگاه انتظام یافته بودند زمانه بیگ آقا گرجی را که او نیز از
جمله گرجیان شاهی سیورن بود از روی عنادی که با او داشتند فرصتی جسته بقتل آوردند حکم اشرف نفاذ گردید
که میرزا ابو طالب زبده دیوان اعلی و کلبعلی بیگ یساول صحبت شاملو که در آن وقت دیوان بیکی بود و امت بیگ سیاه منصور
داروغه فرح آباد جخته بیگ را با دو برادر حاضر ساخته پرسش واقعه مزبور نمایند که سبب قتل او چه بوده و چگونه چنین خطا
دلیری کرده اند و حقیقت معروض دارند اینجماعه در درگاه دولتخانه فرح آباد جمع آمده او را طلب داشته از واقعه استفسار
نمودند جخته بیگ مذکور در جواب دلیرانه اعتراف نمود که من و برادرم او را کشته ایم کلبعلی بیگ اراده نمود که چون
جخته بیگ در دیوان اعتراف بقتل او کرده قاتلان را حبس نموده حقیقت عرض نماید بی صلاح و تجویز زبده دیوان اعلی
جرئت اراده دست در کمر خنجر زده جهل و جنون و غرور بر ایشان غلبه کرده برادر آتش شمشیر را از نیام بر آورده
زخمهای منکر بر کلبعلی بیگ زدند و دیگر شمشیر حواله اعتماد الدوله میرزا ابو طالب کرده مردم بهم بر آمده از بیم شعله شمشیر
متلاشی شدند و آن خون گرفتگان خود را باندرون دولتخانه انداختند و امت داروغه و چند کس دیگر در پیش
رفتند زخمدار شده و نفر دیگر را بقتل آوردند چون ایشان حرمت دولتخانه مبارکه که بست و ملجا ارباب امنیت
نگاه نداشته جرئت اعمال شنیعه جرات و جسارت نموده مستوجب عقوبت و قصاص شده بودند امت مذکور با جمعی از
ارباب اخلاص هجوم نموده در باغچه دولتخانه دلیری کرده آن خون گرفتگان را هدف تیر و تفنگ نموده هر سه در انجا بقتل
آمده مکافات عمل یافتند سانحه دیگر از سوانح علامات آسمانی آنکه امیر علی نام از قبیله اکروس اکراد که در سلک جلو
کشان خاصه بود و در اوان کاردانی و خدمتکاری مورد تربیت گشته رتبه امارت ایل و عشیرت اکروس یافته بلقب
سلطانی سرافراز شده بود در صفاهان در حینی که رایات جلال در ییلاق بود تیمور خان جلودار از قبیله اکروس
با دو سه نفر از آن طبقه که همه مردم عاقل دور اندیش بودند بمنزل او رفته و انواع مردی بظهور آورده بعد از انعقاد
ضیافت هنگام بیرون آمدن تیمور خان مذکور از جهالت و رشک و حسد و غرور نفس کش از جاده عقل منحرف گشته
از جهات و غضب شاهی که مکرات درباره بیدولتان و مرتکبان اعمال ناصواب دیده و آزموده بود اندیشه

نکرده و همچنان با شمشیر کشیده بر امیر قلی سلطان که بمشایعت ایشان بیرون آمده بود زخم مهلک زده کارش ساخت اما
شمشیرش شکست شخصی از ملازمان امیر قلی سلطان که فراش او بود همان ساعت شمشیر شکسته را بدست آورده همان
پارچه شمشیر چنان زخمی بر تیمور خان زد که دیگر حرکت نکرد از رفقای او الوند نام غلام خاصه شریفه و پسر او از واهمه
آنکه مبادا ابر افتد او را بخود و بقتل سلطان متهم کردند فرار نمودند اما هر دو گرفتار گشته در سیاستگاه
غضب شاهانه بمقطع رجلین قطع رشته حیاتشان کردند و اقربا و عشایر جمعی که از آن طبقه که با امیر قلی سلطان
معاند بودند معضوب گردیده مورد قهر قهرمان زمان گشتند و امارت ایل مذکور به تقیس قلی سلطان پسر او مرحمت شد
سانحه دیگر در منتصف ربیع الاول که چهل روز از نوروز گذشته بود در اصفهان دیواری فرود آمد که قریب چهل
پنجاه نفر در زیر خاک فرو گرفت تا سه روز اجساد ایشان را از خاک بیرون آورده دفن میکردند **سانحه دیگر** از علامات
آسمانی و تاثیر دود یا به آنکه درین سال در بعضی محال زاده و محولات خراسان زلزله وقوع یافت اما در دوغ آباد
نام محلی که از قرای معموره معتبر آن ولایت چنان زلزله عظیم شد که در هیچ زمان وقوع نیافته بود از صبح الفوالی مسموع
شد که خانه‌ها بنوعی در زیر یکدیگر فرود آمده بود که کل آن قصبه معموره یک تل خاک شده گویا هیچ آثار علامت عمارات
جدار پیدا نیست اکثر مردمان آن موضع جهت حصاد غلات بصحرا رفته بودند مع هذا هفتصد بلکه هشتصد نفر از سکنه آنجا در زیر
خاک مانده بر بستر هلاک غنودند در خانه شخصی عروسی بود قریب هفتاد نفر از عورات مجلس در زیر خاک مانده از جمیعها
بالفور زبانی آن سور و سرور بچندین تعزیت و سوگواری تبدیل یافت از بدایع اتفاقات و غرایب حالات در وقت وقوع زلزله
عروس از حجله که بوده از روی اضطرار خود را بمیان در و پنجره افکنده چو بهامانع خاک گشته سالم مانده بود و شرح کریمه
ما تشاؤن الا ان یشاء الله صفحه ظهور و عیان آمد **شاه پرستی نیات الخیال** بکرات خان ولد داود خان بن لوار
صاب خان گرجی که والی ولایت کارتیل گرجستان بوده چنانچه در طی حالات زمان شاه جنت مکان نوشته شده
بنابر تمرد و عصیان بدست لشکر قراباغ بقتل آمده پسرش داود خان بخدمت شاه جنت مکان آمده سعادت
اسلام دریافت و بحکومت تفلیس که دار الملک کارتیل است و بحوزه تسخیر و تصرف دیوان در آمده بود سرافرازی داشت
و او پسر خود بکرات خان مذکور را در عهد صبی بخدمت شاه جنت مکان فرستاده در میانه قزلباش نشو و نما یافت
و از علوم حکمت آگاه بود و در این عهد بایالت و دارائی کل گرجستان کارتیل مغرور و سربلند شده بود و در این سال
در بلده تفلیس مریض گشته بجام عقبی شتافت و حضرت اعلی بنابر عاطفت جبلی و قوت ذاتی که باحقاق حقوق
خدمتکاران و ارباب اخلاص درجه علیا دارد پسرش همیون را که هنوز طفل خورد سال بود بجای پدر بحکومت آن
ولایت سرافراز گردانیدند و از معتبران گرجیه مورا و بیگ که شعار اسلام ظاهر ساخته از زمره دولتخواهان معتمد
بود بوکالت و اتالیقی او معین گشت **دیگری از متوفیات** علی پاشا رومی که از امرای بزرگ رومیه و بیگلربیگی دار السلطنه
تبریز بود چنانچه در قضایای ایام فتح تبریز مرقوم کلک بیان گشت در جنگ عثمانیان گرفتار شده و سعادت بخشش
و بخشایش دریافته و سر بر آستان رکاب اشرف معزز و بشرف مجالست مجلس خلد آیین سرافراز بود در سال گذشته که از دار

عسکر روم باین مرز و بوم می آمد وی از کاردانی و مآل اندیشی کناره گرفتن اختیار کرده راغب توطن مشهد مقدس معلی
گردید و هر سال مبلغ سیصد تومان شاهی عراقی نقد و موازی پانصد خروار شتری غله بعنایت او مرحمت شده بود
و در این سال از دار فانی بسرای عقبی انتقال نمود توفیق مدفنیت جوار روضه مطهر مقدس یافت چون وارث شرعی
در دیار عجم نداشت متروکات و مخلفاتش از نقود و امتعه و جواهر نفیسه و مرصع آلات و منقولات که قریب ده
هزار تومان عراقی میشد امنای مشهد ضبط نموده مقرر شد که ایلچی روم با ولایت برده فرزندی چون نداشت هر کس
از اقربا که وارث شرعی باشند بمصلحت قضات و متشرعین آن دیار تسلیم نماید که احقاق حق نموده شود **گفتار در وقایع**
یچی ئیل ترکی سنه تسع و عشرین والف که سال چهارم قرن ثانی و جلوس میمنت مانوس
حضرت شاهی است بهار دلارای این سنه مبارکه بخوشی و خرمی جلوه ظهور نموده مسرت افزائی آغاز نهاد و نوروز میمنت
مقرون روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی موافق تسع و عشرین والف هجری اتفاق افتاد و سلطان سیاره کان یعنی آفتاب
جهانتاب بعد از انقضای پنج ساعت روز مذکور از نهانخانه حوت بیرون خرامیده در تختگاه حمل تمکن یافت عرصه
جهان از عطر شکوفه و ازهار چون حجله نو عروسان بهار مشکبار گردید طبایع انفسی و آفاقی از قدوم بهجت لزوم بهار زینت
و خوشدلی از سر گرفتند **بیت** زمین و زمان کامرانی گرفت ٭ زمانه خواص جوانی گرفت ٭ چو باره گر جلوه گر شد بهار
ز لطف هوا تازه شد روزگار ٭ و دار السلطنه اصفهان از فر قدوم همیون خسرو کامکار کامران غیرت افزای
سپهر بوقلمون بود **از سوانح اقبال** آمدن ایلچی روم است ابراهیم آقا نام که مرد سنجیده سخندان و از معتبران سلسله
آل عثمان بود همراه یادگار علی سلطان خلفا آمده مکتوب محبت اسلوب از جانب سلطان عثمان بن سلطان احمد خوندکار
ممالک روم آورده اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد اتحاد و یکدلی نموده بود بوسیله امرا
و مقربان درگاه خلافت سعادت بساطبوسی دریافته بعنایات شاهی و تفقدات شاهنشاهی مفتخر و مباهی گردیده و تحف و هدایا
که از جانب سلطان روم آورده بود بنظر اقدس در آورد و از اینجانب نیز جواب مکتوب بر وجه مرغوب بقلم آمده [illegible]
استاجلو که در سال گذشته داروغه صفاهان بود برسالت روم تعیین فرمودند و در مرافقت آقای مذکور با تحف و هدایای لایقه روانه
فرمودند و امر مصالحه فیمابین برین نهج قرار یافت که بقاعده زمان شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان
و سلطان سلیمان که اعقل و اعدل سلاطین آل عثمان بود مرعی بوده باشد و تغیری که در آن شده موجب مناقشه طرفین بوده تبدیل
ولایت اخسقه گرجستان است که در زمان مذکور داخل ستور قزلباش بود و در این عهد در تصرف رومیان مانده
بالکاد در سنگ قلعه زنجیر که در میان قلمرو چلدر و عراق عرب واقعست و در آن زمان داخل ستور رومیه بود و اکنون [illegible]
این دولت در آمده قرار یافت که از جانبین بتبدیل مذکور راضی بوده مناقشه ننمایند باقی بقاعده زمان شاه مذکور
مرحوم معمول بوده باشد هر چند حضرت اعلی در باب اخسقه گرجستان راضی نمیشدند در اینوقت بنابر ملتمس [illegible]
و خیر خواهان طرفین رضا داده بدین قاعده استمرار پذیرفت و ابراهیم آقای ایلچی استدعای احکام مطاعه [illegible]
نموده مقضی المرام روانه گشت و موجب آسودگی ضعفا و زیر دستان سرحدها گردید اما سپهر بیدادگر و روزگار غدار آنکه [illegible]

که آسودگی در عالم استمرار پذیرد و عنقریب **بیت** باد فلک شعبده باخته کین همه احوال تبه ساخته امید که
آنچه خیر و بهبود مسلمانانست استمرار یابد **گفتار در بیان عزیمت والای همایون شاهی به آوردن**
آب کرنگ به اصفهان و چگونگی حالات آن چون آب کورنگ دو چشمه است یکی را ماهین و دیگری را چشمه محمودی می‌نامند
که از جبال ولایت لار و مروج سرحدهای صفهان بجانب جنوب بیرون آمده از نهر معقول بطرف کوه‌گیلویه و خوزستان
رفته به شط العرب می‌پیوندد و در کتاب نزهة القلوب و صور الاقالیم و مسالک الممالک از این قبیل کتب آنچه بنظر رسیده
و عیون و انهار را شرح نموده اند ذکر آب کورنگ و صفت آن جائی بنظر در نیامده آنچه در این عهد مسموع گشته گویند هر دو
چشمه که از بلندی با هم یکجا می‌شود برابر زاینده رود صفهانست و از منبع تا شط العرب بین هر دو طرف ارتفاع عظیم
دارد و هیچ زمینی را شرب نمی‌نماید و منفعتی بمزروعات آن حدود نمی‌رساند حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان
اراده نموده بود که آن آب را بدار السلطنه اصفهان آورده مضاف زاینده رود کرده اند که اهالی آن ملک در خشک سال
از قلت آب تشویش نکشند و باعث ازدیاد معموری و احداث مزارع و باغات گردد و میر فضل الله شهرستانی که وزیر
الملک بود بخدمت مامور گشته چون کوهی رفیع در میانه واقع است که بدون کندن آن ممکن نبود از آن باز پس گشته
دست از حصول مطلب کشیده و میر فضل الله نقبها در آن کوه کنده حتی نقابان و چاه کنان کار کرده اند و یکجا
اند که دیگر کندن آن ممکن نبوده بالکلیه مأیوس مطلق گشته حقیقت عرض کرده اند و چند سال بود که حضرت اعلی شاهی
را این داعیه در خاطر انور رسوخ بود و مکرر مهندسان و معماران حاذق فرستاده جمعی مردم کوتاه همت بی‌بصیرت
نخستین مشعر بر عدم امکان بود ذکر ساختند و این امر لاینقطع عائق می‌گشت که دو سال قبل از این محمد علی
بیگ علاماً ناظر کار سرکار عمارات خاصه شریفه صفهانست با چند نفر مهندس کل از مردمان صاحب وقوف راست
گفتار فرستاده که دیگر باره ملاحظه نمایند و ایشان تصدیق کردند که اگر بندی با ارتفاع هشتاد ذرع در پیش آب بسته شود
که بقدر آن بلندی بگیرد و کوهی که سد راه صفهانست یکصد و پنجاه ذرع عمق و سه هزار ذرع طول کاویده شود
محتملست که آب به این طرف ریزد و الله بیگ مذکور متعهد می‌شود که در عرض چهار پنج سال این خدمت بتقدیم رساند
حسب الامر الاعلی شروع در کار کرد لیکن چون امری عظیم بود و همت والای شاهی بر آن مقصور است امید که چون
الطاف الهی و امداد جنود غیبی این داعیه از قوت بفعل آمده در زمان خجسته نشان آنحضرت آن آب به صفهان جاری گشته
موجب نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی گردد خاطر اشرف بتعهد الله بیگ اطمینان نمی‌یافت در این سال امامقلی خان امیر الامرای فارس را
سرکار حفر کوه مذکور و حسینخان حاکم لرستان و میر بختیار را که دور از آنجا نمی‌باشند در این هنگام جهانگیر خان سرکار بندبستن
فرموده کوه و تدارکات اخراجات و سرانجام مصالح بند به ایشان رجوع نمودند که در این سال مصالح ترتیب یافته سال آینده شروع
در بندبستن نمایند و بنایان و سنگتراشان از اطراف و جوانب بر آن فرموده حکم شد که عموم مردم فارس و اصفهان و ال
الکند در حفر کوه مذکور کار کرده اجرت اتفاقی ستانند و امرای عظام مذکور در فرمان فرمانده زمان ایجاد و
پذیرفته شروع در اقدام خدمات رجوعه نمودند امید که کرم نامتناهی الهی آنست که کنون خاطر خیراندیش حسب المدعا

تمشیت پذیرفته

تمشیت پذیرفته گشت از اهل ساکنان ملک صفهان بیاری نیت صافی طویت آنحضرت خضرت نضارت تازه
ثمر مقصود بار آورد جمعی از همتان را عقیده آنست که اجرای آب بزمین صفهان متعسر بل متعذرست زیرا که در میان
کوهی که سد راهست محتملست که سنگ یکپارچه پیش آید که بریدن آن متعذر باشد و سنگ بران خاراشکاف نبوده باشد
چون آن ولایت سردسیراست و هوایش در نهایت سردی و برودت سالی زیاده از چهار پنجماه از شدت سرما
یخبندی کار نمیتوان کرد و بر این تقدیر کار پنج سال در عرض بیست سال از پیش برود و در آن اثنا عوایق ضروری مثل
لشکرکشی و دفع اعادی و غیرها بتر روی میدهد و وقوع این عظیم و حصول این مطلب علیا امریست بسیار دشوار اما رای
جهان آرا بر خلاف جمهور همت والا بر آن مصروف داشته اند که بدین خیر جاری موفق گردند در زمان دولت این
ابد بنیاد تأیید الهی بسی امور مشکله که در نظر ارباب فطنت دیده و رای ارکان مستبعد و دور از کار می‌نموده بیمن اقبال میمون
و اندک توجه آنحضرت بر وجه احسن صورت انجام پذیرفته باکثر بجا و انفعت که بتوفیق الله تعالی این مقصد علیا نیز بکام خاطر
گشته بیامن تاییدات الهی و قوت سرپنجه اقبال الهی این امر خطیر بطریق دیگر امور مشکله تمشیت یافته بر حسب مرام زودتر
سرانجام پذیرد و مثوبات آن عاجلا و آجلا بر روز فرخنده آثار همایون عاید گردد **ذکر فرستادن ایلچیان سلاطین**
هند از اکبرآباد و دکن در اوایل امسال خان عالم که از جانب حضرت پادشاه ذی جاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک
هندوستان برسالت آمده بود رخصت انصراف یافته از خاصان بارگاه معلی زنبیل بیگ ایشیک آقاسی باشی را
برسالت سند تعیین نموده همراه او فرستادند و خان عالم را بخلاع فاخره و انعامات وافره از نقود و امتعه نفیسه و اسبان تازی
نژاد سرافراز فرموده آنچه از بدایت حال که داخل ملک محروسه شده تا حین انصراف به او عطا فرمودند و آنچه در هنگام رخصت
عنایت شد زیاده از پانزده هزار تومان شاهی عراقی بود سوای تکلفات امرا و مقربان و اعیان دولت معلی و حکام
و تحف و هدایا که جهت حضرت پادشاه والاجاه ارسال یافت از مرصع آلات و امتعه نفیسه روم و فرنگ و اردو و بلاد
ایران و تحفهای غریب هر دیار و اسبان تازی نژاد راهوار و غیرهم زیاده از آن بود که در حیز شمار آید از جمله
مرغوب یک زنجیر جیقه زلف عطار نادره روزگار که گزیده چندین هزار زلف بود و مرصع بلعلهای ثمین و یواقیت
رنگین و درر و لالی آبدار که از آنجمله یکقطعه در خوشاب بزرگ بود که در خزانه هیچ پادشاه ذی جاه عدیل و نظیر
آن نبود و شوال یافت و جوهریان جوهرشناس هفت هزار تومان بلکه زیاده قیمت نموده بودند اسم میرزا الغ بیگ
بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بر آن منقوش بود و از زمان حضرت خاقان سلیمان نشان
شاه اسماعیل علیه الرحمه و الرضوان از ذخایر سلاطین ماضیه بدست در آمده در خزانه عامره بود و از تحف و هدایای
پادشاه مرحوم که در این سال ایلچی آورده بود حصه وافی برادرانه جهت پادشاه والاجاه ارسال یافت
و مکتوب محبت آیین دوستانه مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی برادرانه و اتحاد و یکدلی و بی‌تکلفیهای
یگانگانه در قلم آورده دقیقه از دقایق مردمی و وداد فروگذاشت نفرمودند و همچنین ایلچیان سلاطین دکن را
که به پایه سریر اعلی آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشته با انعامات وافره نوازش فرمودند

ایرانقلی را همراه میر خلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادل شاه والی بیجاپور و قاسم بیگ سپهسالار مازندران
همراه شیخ محمد خاتون ایلچی سلطان محمد قطب شاه والی گلکنده برسالت تعیین نموده روانه فرمودند و جهه هر یک
از سلاطین خلع فاخره پادشاهانه و هدایا و تحف ملوکانه مناسب حال ارسال داشتند و درویش بیگ را که از سادات
مراغهٔ قزوین بود در سلک طبقهٔ شاملوی ملازمان کتابخانهٔ اقدس انتظام داشت بایلچیگری نظام شاه والی احمدنگر
تعیین فرموده روانه نمودند لیکن مشارالیه در شیراز فوت شده محمد بیگ ولد مشارالیه در عوض پدر بخدمت مذکور مامور
گشت **ذکر فتح ولایت دورق و در آمدن قلعهٔ آنجا که در این سال بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد**
ولایت دورق در زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف امرای قزلباش حکام کوه گیلویه بود بعد از ارتحال آنحضرت
که مهمات ممالک ایران از انتظام و نسق افتاد از هر گوشه متغلبی سر بر آورده بود سید مبارک عرب عربستان حویزه
مستولی شده آن ولایت را از تصرف طایفهٔ افشار بیرون آورده داخل حوزهٔ حویزه ساخت سید مطلب برادرش سالها
در آن ملک فرمانروای بود و چون سید مبارک در مقام عبودیت و دولتخواهی بود ولایت دورق را با او و برادرش سید مطلب
گذاشته بودند و تا این سال در تصرف این سلسله بود در حین کشته شدن سید راشد والی حویزه که در ذیل مذکور خواهد شد
سید سلامه نامی بتصرف در آنجا نموده قلعه را استحکام داده بود در این سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس حسب الفرمان قضا
جریان بتسخیر آن مامور گشته و لشکر بولایت دورق فرستاده قلعه را محاصره کردند سید سلامه مذکور بر فرمان قضا جریان
اطلاع یافته بجز قلعه سپردن چاره نداشت دست از آنجا کوتاه داشته راه حویزه پیش گرفت و آن ولایت بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمده دست ولات حویزه از آن کوتاه گشت **دیگری از سوانح** کشته شدن سید راشد است
که بعد از فوت سید ناصر ولد سید مبارک بنوعی که سبق ذکر یافته مورد تربیت شاهانه گشته والی آن ولایت شده بود
شرح واقعه آنکه افراسیاب پاشای حاکم بصره لشکر بر سر یکی از خصمای خود مشهور بحسن بن ... که بالکای سید راشد
قریب بود فرستاده بود و استغاثه بسید راشد کرده از او استمداد نموده بود سید راشد ایلچیان ملتمس او کرده با گروهی
از عشایر عرب العنوب بدفع لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مراجعت نمودند جمعی از اعراب حویزه آل فضیل بعد از فوت
سید مبارک به بصره رفته ملازمت افراسیاب پاشا اختیار نموده بودند از آنجا تردد آمد او این جوابرا عذر دفع
الوقت انگاشته قایل نشده در طلب شدت و اصرار نموده از غرور سواره بر و بنقصان رای چند مرحله تعاقب
کرد اکثر مردم از تعاقب باز ایستادند و او با فوج قلیل بایشان رسیده الجماعت از تعاقب او اطلاع یافته خایف گشته
با او بجا بر سر پیش آمدند و در معرکه آل فضیل فرصت یافته او را بقتل آوردند اما معلوم نشد که مرتکب قتل جمع از آل
فضیل که رفیق او بودند شدند یا الجماعت بودند که به بصره رفته بود و غالب آنست که جماعت رفیق او بموافقت و
تحریک اقربا و عشیرت خود این جرات کرده باشند علی ای التقدیرین بعد از قتل او اعراب دلسرده کرده شده جمعی
شاهی سیون و دولتخواه بر سر عبدالله نعمان که بقیهٔ این خاندان بود جمع شده قلعهٔ مسکوک و حویزه را کوچک را
قایم کرده و در آنجا اقامت نموده حقیقت حال بدرگاه جهان پناه عرض کردند **از سوانح غریبه** خیال مایند

چند نفر

چند نفر از شیخان شیاد گیلانیست هر چند طبع بشری اقتضای آن می نماید که بوساوس شیطانی فریفته گشته همواره
خیال فاسد در سویدای خاطر راه دهند اما طبقهٔ گیلانی زیاده از دیگران بادنک وسوسه از طریق مستقیم عافیت
و سلامت جوی و منهج عاقبت اندیشی منحرف گشته بامور ناشایست و اعمال خطرناک جرات جسارت می نمایند
و اصلا از وخامت و مآل حال اندیشه ندارند مؤید این معنی آنکه در این سال چند نفر از شیخان شیاد و خیالات فاسده
و از ابادی بیحاصل که از علی شاه بنگ خیزد در سویدای ضمیر جای داده یکی از ایشان سید محمد نام خود را
رسول و نایب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه الرحمن نامیده و دو سه نفر دیگر از خلفا و اعیان خود شمرده در اول
حال و ابتدای اظهار انتقال دو نفر را برسالت بخدمت شاه ظل الله فرستاده و بشارت ظهور آنحضرت داده منشوری
باسم سامی آنحضرت از جانب خود مشتمل بر مواعظ و نصایح و اینکه من رسول حضرت صاحب الامرم و فلان و فلان
داعی و خلیفهٔ من اند در قلم آورده و مهر خود با آداب سلاطین بران منشور زده بمازندران بهشت نشان ارسال داشت
همگنان را موجب استبعاد و استعجاب گشته ندما و ظرفای محفل معلی را سرمایهٔ مطایبه و استهزا بدست افتاد کس فرستاده
سید محمد مذکور را با آداب و تعظیم تمام آوردند و چون در قول خود مصر بود از سفاهت و سبکی و خبط دماغ خود در آتش
جزا مورد سیاست گردانید و در حین جزا یافتن اعتراف بکذب قول خود کردند اما بنا بر مصالح ملکی دکا یافتند
این گونه سفیهان عاقبت اندیش در سیاست تاخیر جایز نداشته بجزای کردار و گفتار خود رسیدند
سانحهٔ دیگر آنکه در این سال از تاثیرات افلاک و انجم احتراق عطارد در جنب مشتری میانهٔ ارباب قلم و وزرا
و عمال که از منسوبان این دو کوکب اند مناقشه و گفتگو بهم آمده بالیکدیگر خشونت آغاز نهادند و قوام محمد الکفرانی اصفهانی
که مستوفی الممالک بود با خواجه محمد رضای فدوی که ده سال بود که وزیر آذربایجان و شیروانی عامل دیوانی بود
در تشخیص محاسبه مناقشات نموده مبلغهای کلی بر او باقی کشیده بود و او قبول نداشت بعد از آنکه مکرر از دیوان شده
حقیقت سخنان بعرض اشرف رسید مبلغهای کلی تخفیف یافت که باقی بود مدعای فدوی آن بود که من بتصرف در مال
دیوان نکرده ام و آنچه بباقی من آمده از قرار محاسبهٔ جزو و تصدیق نوشته های من از مخلصات مرجها مطلع اشرف
که طبع همیونش معیار حساب ثانی و حقانیت است بعید و دور است که دیوانیان وجوه مذکور را تنخواه باقی فدوی
عمل کرده بمودیان حواله دهند و اگر احد برادران باب سخنی نداشته باشند از عهده بیرون آید و قطع مناقشهٔ طرفین فرمودند
اما میانهٔ مستوفی الممالک و فدوی در اثنای محاوره و گفتگوی حساب در مجلس بهشت آیین سخنان ناهموار مذکور گشته
فدوی او را و سایر کتاب دفترخانهٔ همیون را بخیانات و تقصیرات منسوب و متهم گردانیده از نتایج آن گفتگو حضرت
اعلی کتاب دفترخانه را اعتماد گشته چند نفر را گیرانیده و تهدیدات فرمودند از الجمله آقا عزیزالله اصفهانی که اوجه
نویس خراسان و مرد افیونی بود به تیمور بیگ یساول صحبت ایواوغلی گیرانیده و بلفظ گهر بار فرمودند که سیاست
او همین است که افیون باو ندهی روز دیگر تیمور بیگ اظهار مردمی باو کرده افیون او را که برسم معتاد بکار برد
از خوردن ابا کرده گفته بود که حضرت شاه که مرشد و ولی نعمت است فرمودند که سیاست همین است که

افیون داده‌ای اکنون تکلیف شما خلاف رضای ولی نعمت است شاه که اراده خاطر اشرف این بود
بزجر و سیاست بنده تعلق گرفته باشد خلاف رضای اشرف نمی‌نمایم اگر بنفس نفیس ترحم فرمایند
فبها والا سر مبارک بسلامت باشد **بیت** تن شاه بادا که باشد درست ‌‌ چه غم جمله را گر شود پای سست
بتیمور بیک در خدمت اشرف این ماجرا را نقل نموده قسم بخاکپای همیون یاد نمود که هر چند باو گفتم که
آنچه **حضرت شاه** فرموده‌اند بر سبیل مطایبه با فرط انحراف مزاج اشرف از آن طبقه بود و بالطبع اظهار می‌نمایند
که ازین ممر ضرر جانی بشما رسید از ناخوردن افیون معتاد لرزه بر اعضایش افتاده در پیچ و تاب بود و در ابا
و اصرار می‌نمود حضرت اعلی منبسط گشته ترحم فرموده رخصت دادند و قرار یافت که هر یک فراخور حال خرج
برسم ترجمان محصلان دهند و وکلای غزوی به دفترخانه همیون رفته تقصیر و تهاون و خیانتی که واقع شده
باشد موافق قانون حساب تشخیص داده بعرض رسانند **مصرع** تا سیه روی شود هر که در او غش باشد حسب الامر
خواجه محمد معصوم که از جانب غزوی مستوفی آذربایجان و راتق فاتق حساب بود با خواجه ملک محمد اصفهانی که
مقرر و معاند مستوفی الممالک بودند به دفترخانه رفته و بهر سه کار نرسیده تعیین نموده تا شما در دفترخانه حساب
اختیار و اقتدار بوده در بین شانزه [illegible] محمد امین مستوفی را عارضه طاری گشته باجل طبیعی درگذشت و القصه
[illegible] **ذکر عارضه ذات حمیده صفات اشرف و صحت یافتن بعنایت الطاف حکیم علی**
الاطلاق مالک الملک بالاستحقاق چون از ظهور ستاره دو ذوابه و علامات آسمانی که در سال گذشته واقع شد از اقوال
ارباب تنجیم دلالت می‌کرد که بیماری در اکثر بلاد عام باشد اما در بلاد شمالی اعلم بیشتر خواهد بود و حضرت
اعلی بعد از دیوان ارباب قلم متوجه مازندران بهشت نشان گشته در آنجا از عفونت هوا و [illegible]
و تاثیر افلاک و انجم بیماری عظیم شیوع یافته عرض مرض بذات مبارک **اشرف** سرایت کرده تب محرق گردید
و در کمال ضعف و شدت تب از فرح آباد بیرون آمده به ییلاق فیروزکوه و دماوند تشریف بردند در هوای
ییلاق بیماری در میانه اهل اردو اشتداد یافته جمعی کثیر از خواص و عوام پهلو بر بستر ناتوانی نهاده کمتر کسی
سالم و صحیح بود و بسیاری از عوام الناس و برخی از خواص راه عدم پیمودند چند نفر از مشاهیر که رخت بسرای
آخرت کشیدند در تحت متوفیات مزبور می‌گردد ارباب اخلاص بتضرع و صدقات جهة صحت ذات مبارک
بمستحقین رسانیدند و خلایق **مصرع** دست دعا بر آسمان روی نیاز بر زمین صحت ذات اشرف را
از حضرت مجیب الدعوات مسئلت می‌نمودند تا آنکه اثر اجابت دعای بیریای مستمندان ظهور یافته از شفاخانه
دعا هو الشافی رحمة للمومنین شفای عاجل کرامت گشته عارضه روی به انحطاط آورد و روز بروز ضعف
سستی پذیرفته قوای جسمانی قوت گرفت از دماوند بعزم زیارت سلطان روضه رضا امام مفترض الطاعة
علیه السلام والتحیه تا حدود دامغان و سمنان تشریف بردند و بجهة مصالح ملکی و تدبیر ملکداری فسخ عزیمت لازم
آمده از راه استراباد بدار السرور فرح آباد معاودت نمودند و در این سال قشلاق همیون در مازندران بهشت نشان

واقع شد **از سوانح این ایام** درین ایام خاطر انور ملک آرا و ضمیر منیر جهان پیرای اشرف اعلی اعلاه الله
تعالی بدان مایل و راغب گشت که مملکت گرجستان کاخت را که از دستبرد حوادث روزگار رو بویرانی از تاختن
عسکر [illegible] شهنشاه زمان از اصحاب و خلایق [illegible] نشان نمانده بود بحلیه آبادانی درآورند و
جمعی را از اویماقات بدانجا فرستند که اقامت نموده بزراعت و عمارت پردازند و از بقیة السیف گرجیان که
معدودی پناه بجبل آلخد و دره‌ها برده باشند یا در گرجستان پراکنده گشته آواره دیار شده باشند چون نایره غضب فی الجمله
تسکین یافته ظهور رسید که از جهل و غرور اکثر بر دولت خود زده سرگردان دیار بی نام و نشانی‌اند و آواره گشته نوید امن
و امان داده بجمعیت رعیت و آبادانی ترغیب نمایند لهذا از زمره امرای کبار سلطان الکرجی دوروت را سزاوار ایالت
و دارائی آن ولایت دانسته و بلقب ارجمند خانی سرافراز فرموده بدان صوب فرستادند و حکم معلی نفاذ پیوست
که بایل و اویماقات که مناسب اقامت آن ملک بود تعیین یافتند و دیگر سلطان حسب الفرمان قضا جریان روی توجه بدان الکا
برده در پراکندگان گرجیه نوید بخشش و سعادت بخشایش یافته روی باوطان آورده و القدر آبادانی بهم رسید یمن
معدلت شاهی روی بمعموری آورد **مشاهیر متوفیات** که درین سال بارادة و تقدیر ایزد متعال از دار ملال بسرای باقی انتقال نموده
شاهزاده ابوطالب میرزا برادر اعیانی حضرت شاه ظل الله که در قلعه الموت مسکن داشت و بمیامن اشفاق و مراحم
شاهی روزگاری بفراغت میگذرانید درین سال مریض گشته رخت بسر منزل آخرت کشید چهل و دو سال از مراحل
زندگانی طی کرده بود **دیگری دلو محمد سلطان** شمس الدینلو که در سلک امرای قراباغ و از زمره مقربان بساط اقدس بود
در صفاهان مریض گشته چون معالجه و مداوا مفید نبود و از اغذیه و اشربه نامناسب احتراز نمی‌نمود مرض مزمن گشته
در فرح آباد وداع عمر و دولت کرده بجام عقبا شتافت امارت ایل شمس الدینلو برادرش سلیم بیک مسلم گشته بالاجرا
رتبه خانی یافت **دیگری مرتضی قلی خان تکلی** ولد امیره سیاوش حاکم لسکر از عهد صبی در ظل تربیت همیون اعلی نشو
و نما یافته از زمره امرا و مقربان بود در فرح آباد و فیروزکوه مریض گشته معالجه و مداوای اطبا مفید نشد و جهة تغییر
آب و هوا او را از دماوند بطهران بردند و در آنجا طبل رحیل کوفته بجام بقا منزل گزید چون پسرانش کودک بودند
حکومت لسکر در اول حال به بهبود خان چرکس تعلق گرفته در ثانی الحال بیوسف سلطان غلام خاصه شریفه تفویض یافت
دیگری حکیم عنایت الله یزدی که در سلک اطبای سرکار خاصه شریفه منسلک و معالج خوب بود زوجه‌اش که صبیه مولانا عزالدین
حکیم یزدی است که بحذاقت و تصرفات ذهنی مشهور و مسلم بود و حکیمه حرم محترم است و خود در خدمت اشرف
زیاده از حکما قرب و منزلت و حرمت یافته همیشه بشرف مکالمه و همزبانی امتیاز داشت و محل اعتماد شاهانه بود در فیروزکوه
بیمار شده چند روزه حیات مستعار را تصدق فرق مبارک اشرف نموده اجزای تراکیب جسمانیش را معاجین ممات
آمیخته بکیهان باقی شتافت **دیگری قاضی محمد امین مستوفی** وی از مواضع کفران اصفهان و اکابرزاده‌های آن ملک بود
در روز دوشنبه دهم شهر رمضان بی آنکه بیمار و ناتوان باشد در اثنای شغل دفتر و کتابت بجوع فرو رفته از هوش
و تکلم باز مانده در آن روز تا شب و شب تا صبحدم حالش بر این منوال بود و اطبای صفاهان تشخیص حال او نتوانستند کرد بعضی

غش قوی قرار داده و بعضی میگفتند که اخلاط فاسد است در معده بهمرسیده و بعضی زیادتی خون فاسد را باعث
بیهوشی میشمردند صبح روز دویم قرار بفصد داده و قریب بهشتاد مثقال خون گرفتند بعد از فصد ضعف قوی طاری گشته
هم در آن لحظه روح از بدن مفارقت کرد بعد از فوت جمعی را از ظهور آثار و علامات سم مظنه آن شد که او مسموم
گردیده العلم عند الله بالجمله نعش او را چندگاه در صفه مدرسه که در جنب منازل خود احداث نموده بود گذاشته
از آنجا نقل بعتبات عالیات نموده در ارض کربلا و حایر روضه مقدسه حضرت سید الشهدا مدفون گشت الحق
مردم کریم خیراندیش و نیکوخواه خلایق بود ارباب استعداد تواریخ مرغوب یافته در سلک نظم کشیدند از آنجمله این
تاریخ نخست افتاد **تاریخ** دریغا مستوفی نیک رای ۞ که جز نام نیکش بگیتی نماند ۞ کمیت سخاوت در ایام خود ۞
چو حاتم بمیدان کردون جهاند ۞ زبان چون بجا فراز طبع است ۞ نژاد از کف عقل خرد با زمانه ۞ چو رفت از جهان ان جهان گل
۞ خرد را شعوری ز اندازه نماند ۞ همی جستم از عقل تاریخ فوت ۞ تو اما چو شد نام نیکش بماند ۞ منصب استیفا بمیرزا احمد
نواده خواجه قاسم مستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب دیانت کم طمع بهت تفویض یافت **ذکر وقایع سال**
میمنت مآل تخاقوی ئیل مطابق سنه ... الف که سال پنجم از قرن جلوس ثانی دولت روز افزون
عباسی است بیت شد چمن تازه و گرمی بگلستان آمد ۞ گل ز جلوه گه خود بگلستان آمد ۞ دختر رز
که نهفته پرده پنهان بود ز غیب ۞ خوش و خرم ز بیغانه دگر همدم مستان آمد ۞ مژده از مقدم گل داد دگر فصل بهار ۞
بلبل شیدا شده در ناله و افغان آمد ۞ لاله سان ساقی گلچهره رخ افروخته نمی ۞ مایل بزم که خسرو ایران آمد ۞
درین سال نیر اعظم که بحکم داور جهان آفرین واسطه نظام عالمست در روز شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی
بعد از انقضای نه ساعت و یازده دقیقه از منزلگاه حوت به نزهتگاه حمل نقل نموده از فروغ خدا آفرین ظلمت
افسرده دلی را از اشعه انوار الهی روشنی داده سریر آرای بارگاه شرف و اقبال گشت جنود نباتات را
موجب آراستگی و پیراستگی گردید **بیت** بفرخندگی تازه شد روزگار ۞ جهان شد نکوتر ز بوی بهار ۞ چمن از
گل و لاله شد جان فزای ۞ صبا عطر بیز و هوا عطرسای ۞ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ماه فرخنده
نشان ایام نشاط افزای بهار را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بسیر و تماشای مرغزار و نزهت بخش بوستان طبع اقدس
بودند و چون از نوروز دل افروز دو ماه و چند روز گذشته موسم بهار چمن و ایام خرمی روز بسیری گشته هوای
آتش بار گرمی آغاز نهاد هنگام عطربیزی دشت و کوه ییلاق شد عنان اشهب نیکوخرام اندیشه را بجانب
دار السلطنه اصفهان انعطاف داده ساحت آن بلده ارم نهاد از غبار سم سمند صبا پیوند رشک ارم
ذات العماد گردید و چندگاه آن خطه خلد آیین عشرتگاه شهریار بادادودین بود **از وقایع مشروحه سوانح**
اقبال که در اوایل این سال بظهور آمد نخست یک یوزباشی استاجلو که برسالت بروم رفته بود و محمد
آقا نام ایلچی معتبر از عظمای روم همراه برسم رسالت بدرگاه جهان پناه آمد و از جانب
سلطان عثمان والی روم مکتوب محبت اسلوب دوستانه آورده باصحایف صداقت آیین وزرا و ارکان

سه نقش ... الف

دولت علیه آل عثمان بنظر انور آورد و تأکیدات که در استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد دوستی نموده بودند
معروض گردانیده اعزاز و احترام یافت **دیگر از وقایع** آمدن والی ولایت کیچ و مکران ملک میرزا که در اینوقت
بپایه سریر اعلی آمده سعادت بساط بوسی دریافت ولایت مذکور از توابع هند است و بولایت سند و سیستان پیوسته
و الفرماتفرمای ممالک هند اطاعت گونه بظهور می آورند بعد مسافت اکثر مردم که دار الملک هندوستان است با کمک
شکستگی از ایشان ... شده دست تسلط واقتدار فرمانفرمای ممالک هند از تعرض والیان آن ولایت کوتاه است
و چون بعهده ولایت کرمان و سیستان و هرمز که ملک و همه ... همت فرصت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اراده
تسخیر آن ولایت فرموده بنوعی که در محل خود سبق ذکر یافته گنجعلی خان حاکم دار الامان کرمان را به بن فهل که از توابع
آن ولایت و حکومتگاه ملک شمس الدین بود که از زمره ملوک آن ملک است فرستاده قلعه آنجا را بقهر و غلبه گرفته ملک مذکور را
بپایه سریر اعلی آورد و از آن تاریخ غزل و نصب حاکم بن فهل در ید اقتدار دیوانیان اعلی است بعد از تسخیر آنجا منشور
عتاب آمیز بوالی آن ولایت در قلم آورده مصحوب ملک شاه حسین سیستانی که از ملکزادگان سیستان بود در سلک ملازمان
درگاه منتظم است فرستاده بودند ملک میرزا مذکور والی مکران که بزرگترین ولات و ملوک آنجاست آوازه گیتی
ستانی و مهابت آنحضرت هراس بی قیاس بخود راه داده در میان خوف و رجا عزم عتبه بوسی درگاه عرش اشتباه
جزم نموده روی امید و ضراعت بدرگاه سدره مرتبت آورده با معدودی در دار السلطنه اصفهان سعادت آستانبوسی
دریافت و روی نیاز بر آستان سلطنت آشیان نهاده و بزبان عجز و مسکنت مضمون انفعال ادا نموده **بیت**
که ای خسرو خسروان جهان ۞ سرافراز دیهیم و تخت کیان ۞ باخلاص شه را یکی بنده ام ۞ بدرگاه جاه سرافکنده ام ۞
حضرت اعلی ورا از ظهور اخلاص و بندگی او را منظور نظر مرحمت گردانیده بنوازشهای شاهانه و تشریفات لایقه
پادشاهانه و تاج و کمر و اسب و زین و سایر تنقدات و اصطناعات خسروانه معزز و سربلند گردانیده
و ملک موروث را باو مسلم داشته رخصت انصراف ارزانی داشتند و او مسرور و شادمان بدیار خود عود نمود **دیگر**
آمدن جناب هدایت مآب عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان بن خواجه جویباری است که در بخارا بسادات جویباری
مشهور و از مطاع خلق آن دیارند و در خدمت سلاطین ازبکیه معزز و محترم و بقرب و منزلت و اسباب جاه و مکنت
از سایر خواجهای ماوراء النهر امتیاز تمام دارند بقصد حج و طواف بیت الله الحرام از بخارا برآمده از آنجا بدار السلطنه
اصفهان آمد که شرف ملازمت اشرف دریافته از خدمت آنحضرت رخصت سفر خیر اثر یافته جمعی از عظام و سادات
و علمای کرام حسب الامر اشرف باستقبال او رفته بتاریخ روز چهارشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم بعزت
و احترام او را بشهر آورده در منازل و لکشا او را فرود آوردند و حضرت اعلی شاهی بر توقیر و احترام مشار الیه افزوده
او تشریف برده ملاقات فرمودند و بانواع تعظیمات پادشاهانه و تکریمات خسروانه معزز و گرامی گردیدند
نزول اجابت بر وجه لایق مرحمت شد و خلال انحال ورا عارضه بیماری روی داده چندگاه سقیم المزاج
بود اطبا بمعالجه و مداوا پرداخته هر روزه از جانب همایون اعلی پرسشهای اشفاق آمیز و نوازشهای خسروانه

قرین بظهور می‌آمد تا آنکه بیماری روی بانحطاط آورده صحت کامل یافت چون داعیهٔ سفر مبارک حجاز که نشسته بود حصول
انبساط اعلی در وصول بدین مقصد اسنی در عقدهٔ تعویق ماند از حکمتهای بالغهٔ ربانی در دنبال می‌رسید **ذکر توجه
همایون اعلی بشاخ آب کورنگ** چون توجه خاطر اشرف باوردن آب کورنگ بطرف دار الملک اصفهان در انتصاب گماشت
ارادهٔ خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که بنفس نفیس بدانجا رفته کیفیت و کمیت آب و شقوق آوردن بدار السلطنه برای
العین مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنت عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیده و روزی چند در ییلاقات
آنجا بوده منزل گزیده و شش هزار تنک به آن فرموده با امرای عظام در انجام خدمت مرجوعه سفارشات بلیغ فرموده
و امام قلیخان بیگلربیگی فارس و حسینخان حاکم لرستان و جهانگیر خان حاکم بختیاری و صفی‌قلی سلطان حاکم همدان
و اعیان فارس و همدان و اصفهان که باین خدمت مأمور بودند هر یک بر اسم خدمت مرجوعه کما ینبغی اقدام
فرموده در بند بستن و کوه کندن فرهادوار مساعی موفور بظهور می‌آوردند امید که مکنون خاطر دریا نوال بر وجهی
که نصب العین ضمیر انور است بر نهج دلخواه سمت ظهور یابد **ذکر تفویض ایالت عربستان حویزه
بسید منصور** چون مهمات عربستان بجهت قتل سید راشد چنانچه از پیش گذشت نظام و انتظامی
نداشت و هر سری از سروران عرب سودائی بهم رسانیده بود سید منصور برادر سید مبارک که چندگاه بود که
بپایهٔ سریر اعلی آمده بجهت دفع فتنهٔ عرب و تمشیت مهمات سید راشد حسب الامر در استرآباد اقامت داشت در این وقت
بپایهٔ سریر خلافت مصیر طلب داشته بعد از استسعاد سعادت بساط‌بوسی مورد الطاف شاهانه گشته بتفویض
ایالت و دارائی عربستان و لقب احمد خانی سربلندی یافت و حسینخان حاکم لرستان و علی سلطان
جغتای حاکم شوشتر بمعاونت او مأمور گشتند و ایشان با جنود موفور بعربستان رفته او را در حکومت آن ولایت
متمکن گردانیدند و در حویزه کوچک عبد الله لقمان اطاعت فرمان کرده قلعهٔ مشکوک و توابع را بتصرف او داد و سید
طهماسب که مظنهٔ خلاف با او داشتند جز اطاعت چاره نیافته از قلاع و مملکتی که در تصرف داشت دست بازکشید
و امرا انتظام خاطر از مهمات او جمع کرده هر یک بجلوگاه خود عود نمودند **ذکر لشکر فرستادن بر سر فرنگیه
پرتکالیه هرمز** چون از جماعت فرنگیه پرتکالیه هرموز که در جزیرهٔ مذکور اقامت داشتند کرر احیل چند در بظهور آمده
پای از دایرهٔ ادب بیرون نهاده بودند و بخود سر برخلاف عهد و شرطی که در آغاز جزیرهٔ جرون با والیان سلف
کرده بودند در جزیره که منبع آب جرونست مشهور بجزیرهٔ قیس قلعه احداث کرده عمارت و نگهبان تعیین نموده در
ازدیاد عمارت و استحکام آن میکوشیدند امام قلیخان بیگلربیگی فارس از این معنی خبر یافته جمعی با تسخیر دیگر
قلعهٔ مذکور مأمور گردانیده حقیقت بعرض اشرف رسانید حقایق آن حال و رفتن امام قلیخان بانتصوب و تسخیر جزیرهٔ
جرون و انهدام فرنگیه پرتکالیه از آن ملک در سال آینده مشروحاً مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد ان شاء الله تعالی
دعوت نمودن جمعی از نصاری باسلام در این سال رای عالم آرای همایون که مهبط فیضان دین و دولت و معنوی ملک
و ملت اقتضای آن نمود که گروهی از ارامنه و نصاری را که در فرح‌آباد و سر حد جوار بختیاری اقامت و محل

دارند بدین اسلام دعوت فرمایند و از وفور ترحم و غمخواری که چون دنیا محل حوادث و دار فتور است مبادا
در هنگام وقوع حادثه و عدم استقامت ملک از الوار و قرب جوار و اعتساف جبلی الطائفه است با ایشان که
مطیع الاسلام و اهل و عیالشان دست درازی و افشا نسا و صبیان بذل اسیر گرفتار آیند جمعی از آن طایفه
دعوت همایون را بقدم اذعان تلقی نموده طوعاً او کرهاً پذیرای فرمان شدند غرض اصلی این بود که در مواضعی که
ایشان مسکن داشتند معبدی که ساخته‌اند بمسجد شهرت یافته آواز مؤذنی از آن برآید و نام کلیسا مذکور نگردد
که شعار مسلمانی ظهور یافته عاقبت حال ایشان بخیر و خوبی مقرون باشد سیادت پناه میر ابو المعالی نطنزی
مجلس‌نویس همایون را که آباء و اجداد از ملازمان این دودمان خلافت بنیان‌اند و از عهد صبی در ظل تربیت همایون
اعلی نشو و نما یافته بشرف قرب و منزلت سرافراز و بکمال اعتماد و محرمیت از اکفاء ممتاز است باین خدمت سعادت
افزا مأمور گشت و او حسب الامر اعلی متوجه این امر خیر انجام گشته بیمانهٔ الجماعت رفق بعضی را بتوفیق
گشته بالطوع و الرغبه هدایت یافتند و جمعی که ترک ملت مسیح باغوا و تحریک کشیشان و رهبانان بر ایشان
دشوار بود و تغییر کیش نصاری نکرده خاطر ایشان می‌نمود باندک تهدیدی که بر نقبا و رهبانان در ترک ممانعت
نمودند از منع متقاعد گشتند و قوم چاره بجز انقیاد ندیدند با کراه قدم در دایرهٔ مسلمانی نهادند و اکثر نسا و صبیان
در کمال شوق و شعف آمده و بر یکدیگر سبقت جسته زبان بکلمهٔ توحید و ترک ملت مسیح و کیش ترسائی و قبول
دین مبین و شریعت حضرت سید المرسلین گویا ساختند سیادت پناه مشار الیه بیمن عاطفت شاهی توفیق
این سعادت عظمی یافته تا مرزی جهر از نقش کلمهٔ ایمان متحلی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساختند و هر گروهی کلمهٔ
شهادتین زبان میگشودند و کتب ایشان را از سواد انجیل و مکنون من هذا القبیل از دست قسیسان و رهبان
گرفته مقرر داشته که معلمان مسلم ایشان را تعلیم قرآن و احکام شرایع می‌نمودند و همچنین کل نصاری و ارمنی را
که بقتل و زنجیر ان شده بودند تکلیف مسلمانی کرده بدین اسلام دعوت فرمودند و مولانا محمد نام نخجی طالب علم
تبریزی بدین خدمت مأمور گشت اکثر آن طایفه دعوت پادشاه اسلام را پذیرفته از روی صدق و یقین و قلبی
با کراه و العلم عند الله زبان بیان کلمتین جاری ساخته و زمرهٔ اهل اسلام را انتظام یافتند امید که حضرت
رب الارباب مثوبات این امور خیر را عاجلاً و آجلاً بروزگار فرخنده آثار همیون عاید گردانیده از عمر و دولت
تمتع و برخورداری یابند و ظل ظلیلش بر مفارق کافهٔ مسلمین ممدود باد **ذکر عزیمت همیون اعلی بنابر
مصالح ملکی بجانب خراسان و توانائی که در خلال اجلال باده ملک متعال روی داد** چون همواره تسخیر
و تصرف ملک قندهار که موروثی این سلسلهٔ علیه است و چند سال بود که از حوادث روزگار چنانچه در صحیفهٔ
دویم و وقایع قرن اول این کتاب در طی احوال میرزایان قندهار و اولاد مرحوم بهرام میرزا اشاره بآن
متصرف فرمانروای ممالک هندوستان در آمده مکنون خاطر انور بود بنا بر روابط دوستی و مصادقت
و معاملات که فیما بین واقع بود متعرض نشده بر وی انطرف گذاشته بودند موجب طعن اضداد و تشنیع

درایان و عهده گویان دوست و دشمن بود در سال گذشته نگهبان عالم الهی هندوستان هر کجا فرموده اند از نوبت
از نقره و یوار ... عرایض و ملتمسات که در ان دیار ... سوست که جمعی معتمدان و خویش آمده گویان
تقرب جو در خدمت پادشاه والاجاه محمد سلیم پادشاه ... رسند و ... بردنه بهمت پادشاهانه
و حمیت شاهانه لازم شد که عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشته بیامن تائیدات الهی هم مهم قندهار
بر وجهی که لایق طرفین باشد و قصوری در بنیان محبت و دوستی واقع صورت یابد و هم دراز دست درازی
... که درین چند سال که در آذربایجان و گرجستان مشاغل عظیمه پیش آمده بود ... اعادی مقصور بود
از طایفه کم فرصت دون همت اوزبک ظهور آمده چند مرتبه نوعی که در سالهای گذشته بعد از یوسف لشکر با تاخت
خراسان و بردن کار و حرمی چند از مسلمانان فرستاده بودند بر وجه اتم تادیب نموده گوشمالی بسزا داده شود بتخصیص
درامسال که اوزبکیه بلخ به دلالت و رهنمائی جمعی فتنه جویان مفسد و چند نفر از منافقین اویماق جمشیدی ... جهت
نموده شبی علی الغفله بر سر قلعه بالای مرغاب آمده و بطرز دزدان بقلعه راه یافته جمعی از قزلباشیه را که حارس و
نگهبان قلعه بودند بقتل آورده کوتوال قلعه را که از معتبران شاملو بود گرفته به بلخ برده قلعه را متصرف شده و بادغیس
تا به هرات تاخته چند نفر از طایفه شاملو را اسیر و مقتول ساخته اند و چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان در حرم
بادغیس بلخ و خراسان اقامت نموده بمعاودت نموده قزلباش در کمین بخت ... در سال گذشته با دو سه هزار اوزبک
که بر سر او جمع بوده بتاخته اند خود و شیر خان رفته خرابی بسیار کرده بود درامسال در صدد انتقام در آمده
لشکر عظیم بر سر رستم محمد خان به الکاء اوبه و شاه طلان فرستاده اند اگرچه رستم محمد خان از عزیمت ایشان آگاه گشته
و بهرات آمده مردم اوبه و شاه طلان بقلعهای خود در آمدند اما اوزبکیه ازان دو الکا خرابی بسیار کرده مراجعت نمودند
و قرابغمه نامی از سرداران بر تاول اوزبک که در سالهای بخراسان آمده و از جنود شاملو شکست عظیم یافته از هم
بیرون رفته بود درین چند سال بی نام و نشان بیز نیست درامسال در کمین بوده بقصبه الکه شاید که رستم محمد خان را
بدست تواند آورد بحوالی چیچکتو از حوالی غرجستان آمده و قلعه بنا نموده در ان قلعه اقامت دارد لاجرم بنابر مقدمات
که بجز بر پوست سفر خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته حکم قضا جریان بصدور پیوست که طوایف جنود قزلباش
و ملازمان رکاب اشرف از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجانب خراسان نهضت نمایند در خلال این حال ذات
مقدس حضرت اعلی شاهی ظل الهی از جاده اعتدال منحرف گشته چند روزی سقیم المزاج بودند اطبای مسیح دم
بقانون حکمت معالجه و مداوا پرداخته ارباب اخلاص نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیده از برکات
دعای دعاگویان صادق العقیده که هر صبح و شام بدان مواظبت نموده سلامتی ذات عدیم المثال را از درگاه
ایزد متعال مسئلت می نمودند مرض روی بانحطاط آورده حکیم علی الاطلاق صحت کامل کرامت کرده بنابر ضعف ایام
نقاهت چند روزی توجه خراسان در عقده تعویق ماند مقرر گشت که عیسی خان قورچی باشی سرکرده
آقایان و ملازمان درگاه و منوچهر بیگ یوزباشی غلامان ولد قرچقای خان سپهسالار سرکرده غلامان و

تفنگچیان

تفنگچیان بود بخراسان رفته در نیشابور قشلاق نمایند که چون رایات جلال بمقتضای ربانی بدان صوب موکب
همایون بوده و فرمانبران حسب الفرمان عمل کرده امرای عظام و افواج قاهره فوج فوج از همه طرف روی توجه بخراسان آورده
برطبق فرمان جهان مطاع در ولایت نیشابور اقامت نموده منتظر وصول موکب ظفر قرین بودند شرح نهضت موکب اقدس نشان
بصوب خراسان و وقایع آن سفر خیر اثر در طی حالات آینده بدستیاری توفیق حضرت باری عز اسمه نگارش کلک وقایع
نگار میگردد **ذکر ایلچی فرستادن سلاطین اوزبک بدرگاه سلاطین پناه و استدعای مصالحه نمودن و
برخی از احوالات اوزبکیه** چون آوازه نهضت موکب همایون و لشکر بی پایان از قزلباش بطرف خراسان اطراف
و اکناف سرحد و حدود ماوراءالنهر شیوع یافت و لوله و آشوب در میانه اوزبکیه و جغتای انداخته سلاطین اوزبک از اعمال
ناهنجار و جسارت و بی ادبیها که از ایشان بظهور رسیده بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار در آمدند و سلطنت شعار
نذر محمد خان برادر امام قلیخان پادشاه ماوراءالنهر برای خود یا بصلاح برادر علی ای التقدیرین بایند میرزا نام خوزه آقاسی
خود را که بعرف اوزبکیه قورچی باشی است با مکتوب مرغوب فراخت اسلوب مخلصانه برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاده
با دعوی صداقت و الفت آشنائی شده بود و والده اش که بنات کریمه سادات عظام رضوی مشهد مقدس ... ایشانیه
میرزا ابوطالب ولد میرزا ابوالقاسم است و در زمان فرمانروائی عبدالله خان و تسلط عبدالمؤمن خان ولد او در مشهد معلی
تلیم خان بر حسب تقدیر و اقتضای قضا او را بحباله خود در آورده بود عریضه اخلاص آئین بخدمت اشرف نوشته بود از
تذکار حقوق بندگی و دعاگوئی موروثی استدعا نموده بود که اگر قلم عفو بر تقصیرات فرزند ارجمندش که بجهت کلفت
منازعه عمزاده اش رستم محمد خان وقوع یافته کشیده شود در مقام مخلص نوازی و عطوفت باشند مدت العمر از جاده
دوستی و اخلاص منحرف نمیشود و انواع تملقات نموده پیشکشهای لایقه ارسال داشته بودند و آنچه از اقوال تردد
احوال ماوراءالنهر و سلاطین قزاق که در آن سال نشست واقع گردیده و تسلط یافته دست تطاول بآنجا ملک سمرقند دراز کرده
لشکر بآنصوب کشیده بود و میانه او و سپاه سلاطین اوزبک قزاق در آنطرف آب شاهرخیه که بی احتیاطانه عبور نموده
بودند حربی عظیم و نبردی قوی یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاده تا موازی هشت هزار کس العهدة علی الراوی
از سپاه ماوراءالنهر در معرکه بقتل آمده و چه در وقت انهزام خود را بر آب زده غریق لجه فنا گشته اند و امام قلیخان
شکسته و بحال تباه به بخارا بازگشته نزد نذر محمد خان به بلخ فرستاده و اعلام نموده بود که با لشکرهای آنحدود آمده با او متفق شده
که دیگر باره متوجه محاربه قزاق شوند و نذر محمد خان بواسطه قرب جوار رستم محمد خان و بیم تسلط او بر ولایت بلخ
عذر خواسته از برادر فی الجمله اندیشه مند و متفطن بود و امام قلیخان از این جواب متقاعد گشته با معدودی تکلفا
ببلخ آمده با برادر ملاقات نموده بعد از مشاوره و کنگاش یلنگتوش بهادر را با فوجی از لشکریان بلخ و حصار شادمان
و آنحدود همراه کرد و امام قلیخان بخیال انتقام و جبر شکستی که از لشکر قزاق یافته بود دیگر باره لشکری فراهم آورده
بسرکردگی یلنگتوش بهادر با فوجی از لشکریان بلخ بسمرقند فرستاده و خود نیز متعاقب رفته کرت دیگر فیمابین محاربه عظیم
بوقوع پیوست و درین مرتبه نیز شکست بر لشکر بخارا و بلخ افتاده جمعی کثیر بقتل آمدند و یلنگتوش بهادر بر شاه حال

بگردانید و جناب ارشاد مآب پاینده خواجه پای در میدان مصالحه نهاده فیمابین امام قلیخان و سلاطین قزاق خصوصاً ترسون
محمدخان بوساطت جناب ارشاد مآبی صلح کرده واقعه دیگر که آشتی قرار کرده هر یک متوجه خود شدند القصه
پاینده میرزا که در دولتخانه مبارکه نقش جهان اصفهان بوساطت مقربان درگاه بعد از ابلاغ رسالت و رکنه زراعی
تحف و هدایا که از آنجمله چهل و پنج راس اسپ الغه حصاری و قرقری و ... بود از جانب نذر محمدخان خلاص
و نیازمندی و صداقت و دوستی پیش از پیش نمود و چون مرد خردمند سخندان بود بلوازم امر رسالت کما ینبغی
اقدام نموده مشمول نوازش و الطاف شاهانه گردیده و جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه نیز از جانب امام قلیخان تحف
دوستانه نموده التماس کرد که چون همیشه میانه پدران ما و سلاطین عظام و طوایف انام باعث ائتلاف و التیام بوده
آتش فتنه و فتور را بزلال مواعظ و نصایح تسکین داده واسطه صلح و صلاح که موجب آسودگی خلق الله است میشده اند
و اکنون برحسب اتفاق چنین واقع شده که این خیرخواه سعادت ملازمت اشرف دریافت و چون بنابر عارضه
بیماری و توقفات ضروری هنگام سفر مبارک مکه معظمه و موعد ادراک سعادت حج بیت الله الحرام گذشته بحکم
میرسد که بماوراءالنهر بازگشته هرگاه اراده ازلی متعلق بحصول آن مقصد اقصی شده باشد و بخت مساعدت نموده
توفیق رفیق گردد و مقتضای الامور مرهونة باوقاتها این اراده وقت دیگر از قوت بفعل آید و آنچه از اوصاف
حمیده و اخلاق پسندیده حضرت شاه مسموع گشته بود یکی در هزار بعین الیقین مشاهده میشود که رحمة للعالمین
اند و جز ترفیه حال عباد الله امری از اطوار آنحضرت بظهور نمی پیوندد توقع آنست که نذر محمدخان چون بارها الفت
و دوستی گذاشته و اظهار صداقت و اخلاص نموده و می نماید حضرت اعلی شاهی ظل الهی برحسب مضمون عفا الله عما مضی
از اعمال سابقه اوزبکیه اغماض فرموده چون امام قلیخان تیز ادراک کرده نادم و پشیمان است قلم عفو بر جرایم اعمال او
کشیده در مقام رافت و عاطفت باشند و این محب خیرخواه متعهد میگردد که فیمابین قواعد مصالحه و دوستی را
بروجهی استحکام دهد که بعد الیوم همه زیردستان طرفین مرفه و آسوده حال بوده بدعای دولت ابد قرین
اشتغال نمایند و در این نهضت ضعفا و فقرای ماوراءالنهر حسب الالتماس علما این دعاگوی خیراندیش از آسیب لشکر
نیات انوررا ان بوده موجب حصول یکتائی این دولتخواه گردد چه پیداست که نتیجه خصومت و نزاع سلاطین
جز ریختن خونهای خلایق و نهب اموال و اسر مسلمانان و پایمال گشتن عجزه و زیردستان نیست چون ادراک
سعادت حج بیت الله الحرام دست نداد همین مرحمت شاهی توفیق الله عاجلانه از مثوبات حج و انتهای
عافیت و آسودگی خلق الله که حج اکبر است بهره ور بوده باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار فرمودند که از آن طبقه
خود در این چند سال که ما را در بابجان و گرجستان مشاغل عظیم پیش آمده بود فرصت یافته انواع دست
درازی و تعدی بظهور آمده تدارک آن بر ذمه غیرت و حمیت شاهانه لازم بل واجبست و حالا سفر
خراسان بجهات مختلفه در خاطر تصمیم یافته و چون نذر محمدخان ایلچی فرستاده اظهار اخلاص و صداقت نموده
در مقام اعتذار و تدارک ما فات است بنابر رافت جبلی که نسبت به احباء و دوستان مذکور خاطر صدق آئین

ومراعات

و مراعات خاطر عفیفه سیده والده اش که از منسوبان اشراف و اهالی این دیار است شایسته آنست که با تر
ایلچی فرستاده با دوستان در مقام دوستی و اتحاد باشیم و هرگاه امام قلیخان نیز در مقام موالات و دوستی باشد
چه بهتر از این که مسلمانان در زمان دولت همایون و عهد سلطنت ابد مقرون بفراغت و عافیت باشند انشاءالله تعالی
بر آنچه وقت اقتضا نماید موجب ترفیه احوال خلایق و لایق دولت و حفظ ناموس سلطنت باشد بظهور آید الحاصل
پاینده میرزا را مورد الطاف شاهانه گردانیده محمد صالح بیک وزیر سابق خسرو را از برای رسالت بلخ تعیین نمود فرموده بنذر محمدخان
و والده محترمه اش مکاتیب دوستانه مشتمل بر اشفاق خسروانه در قلم آورده همراه پاینده میرزا روانه فرمودند و جناب
هدایت مآب عبدالرحیم خواجه نیز که عزم بازگشتن جزم کرده بود مورد توجهات شاهانه و مشمول انعام و احسان
خدیوانه گردیده مسرور و شادمان روانه گشت و بعد از رفتن ایشان رایات نصرت آیات بتاریخ نسیم شهر ربیع الاول
از دارالسلطنه اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمد و از راه بیابانک و طبس و گیلکی روانه شد و شرح حالات
آن سفر خیراثر و رفتن و آمدن محمد صالح بیک و سوانح آن ایام انشاءالله تعالی در سال آینده مرقوم کلک بیان گردد
دیگری از سوانح این سال آمدن حبش خانست که از جانب نظام شاه والی احمدنگر ولایت دکن و ملک عنبر
سپهدار که متوسس و مرتب امور دولت آن سلسله و ناظم مهام سلطنت نظام شاهیه است برسم رسالت بدرگاه
جهان پناه آمد وی از امرای آن سلسله و حبشی نژاده بود مرد معقول سنجیده سخندان و از دوستان خاندان
ولایت و کرامت بود از مسایل علمی آگاه و باشعار فارسی ربط تمام داشت در هنگامی که ان بهشت نشان سعادت
بساط بوسی دریافته از جانب نظام شاه عرض اخلاص و صداقت موروثی نموده پیشکشهای لایق گذرانید در هنگام
توجه صفاهان حضرت زیارت روضه مقدسه حضرت امام ثامن ضامن علیه التحیة و الثنا حاصل نموده متوجه مشهد مقدس
معلی گردیده و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بازگشته باصفهان آمده در سفر خیراثر خراسان وقتیکه ذکر او در ذیل
مرقوم میگردد ملازم رکاب اشرف بود از وقایع غریبه و سوانح عجیبه که در این سال روی داد قضیه مکحول شدن شاهزاده
نادان سلطان محمد میرزاست که از اقتضای قضا بظهور آمد بر عقلای روزگار پوشیده نیست که لایق بحال
صاحبان دولت بتخصیص شاهزادگان پاک طینت نیکو سیرت آنست که در مبادی هر حال نظر بر خاتمت
احوال و حسن و قبح مآل انداخته در جمیع امور خرد خرده بین را پیشوای کردار و گفتار خود ساخته بهوای نفس اماره
در کاری که جز ندامت و پشیمانی نتیجه و حاصلی نداشته باشد پا بشروع ننهند بیت دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد
با نفس خود کند بهوای مراد خویش ؛ چاه است و راه و دیده بینا و آفتاب ؛ تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
نظیر این حال و مصداق این مقال صورت احوال میرزای بیخبر و نادان است که با والد بزرگوار که خدای مجازی و سایه کردگار
حقیقی است در مقام اخلاص و یکدلی بوده همواره مراعات ادب مینمود و انوار عواطف خسروانه و اشعه احسان
پدرانه بر وجنات احوالش میتافت بعد از این اوقات از کوته خردی قدر عافیت ندانسته از جاده مستقیم
عافیت اندیشی انحراف جسته بوده و باغوای جهلاء مردم نادان باعمالی که منافی ادب بود مبادرت می نمود بتخصیص

درایامی که ذات مقدس را در فیروزکوه چنانچه مذکور شد عارضه بیماری روی داده بود جناب شهزادگی بعیش
و حضور پرداخته سر رشته صدارت بود که بزودی کامیاب دولت گردد و از اسمعیل غافل که زمام سلطنت و فرمانروائی
بر حسب کریمه و ربک یخلق ما یشاء و یختار در قبضه اراده و تقدیر قادر مختار است **بیت** کسی را رسد این لقب خوش
که دین را تواند نگهداشتن **بالجمله** چون اطوار جناب میرزائی از ابتهاج و اظهار صدق اعتقاد بعرض اقدس
رسید میرزای مذکور مستشعر گشته سلب اعتماد از خود کرده بود به تحریک کارفرمایان عالم قضا ثابت کردار هنجار
بچشم خود دید آنچه دید و از خودبینی چشم او از مشاهده مصنوعات عالم وجود پوشیده روی کامیابی ندید و
با وجود عدم بینائی با چند نفر از جهلای نادان از آن نادان تر اراده نموده بود که بطرفی بیرون رود از اهل توضیح
عباس قلی ولد محمد حسین بیگ توشمال را وقوع این حادثه در حوصله گنجیده حقیقت معروض داشت و میرزای
مذکور معترف شده بعذرهای ناپسندیده تمسک جست حضرت شاهی از عواطف جبلی بآنچه باو رسیده بود اکتفا
فرموده اغماض عظیم فرمودند اما جمعی که متکفل بیرون بردن او شده بودند بسیاست رسیدند و اسباب معیشت
جناب میرزائی حسب الامر سرانجام یافت **ذکری از سوانح اقبال** آنکه در ایام فراج مبارک اشرف اعلی
از میرزا ابوطالب ابن اعتماد الدوله مرحوم حاتم بیگ که بجای والد عالی منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز و بهمین
پایه بلند و رتبه ارجمند بین الاماثل و الاعالی معزز و ممتاز بود انحراف یافته از آن منصب عالی معزول گردید که چندگاه
از نشیب و فراز دولت قدر این مرتبه علیا شناخته به تجربه روزگار مهذب گردد و سببی که ظاهر بود جز متابعت
نفس اماره که لازم نشاء جوانیست نبود الحاصل منصب وزارت بمیرزا سلیمان ولد شاه قلی میرزای نواده
عبدالله خان که مصاهرت این دودمان سرافرازی داشت و مرد جاهدان مربوط نویس و از علوم متداوله
فی الجمله آگاهی داشت مفوض شد **ذکری از سوانح معدلت آئین** جمعی از اجامره و بیدولتان قم که در اوقات
سر شورش و فساد برآورده از افراد ایشان بخلق الله آزار میرسید بدست در آمده چون رفع شر اینگونه اشرار
موجب استقامت ملک و آسودگی خلق الله است در صفهان بسیاست رسیدند و یکی از معتبران شاه قلی بیگ
نام که در خدمت زبان باستشفاع گشود ضامن بیگ و به ایشان شد که من بعد مرتکب امور ناصواب نگردند بدین
با انطبقه مورد غضب شاهانه گشته شریک سیاست گردید **بیت** هر که جرمی کرده بر بیرم شد هم به خونش گرفتار
شد اهالی دار المؤمنین قم از این واقعه مسرور گشته مسلمانان از شر ایشان خلاصی یافتند **متوفیات اقبال**
جمعی از مشاهیر داعیان که در امسال وداع عمر و زندگانی در مضاجع خاک غنودند **داعی فضیلت صوری** سالی که در اواخر
سال گذشته در قبضه طهران ری مریض و علیل گشته در اوایل امسال رخت بجانب آخرت کشید نعش او را
مشهد مقدس رضویه علی مشرفها الف السلام و التحیه نقل کردند وی از سادات عظیم القدر حسینی حسنی بود
که آباء و اجداد در دار السلطنه قزوین و نواحی بمنصب جلیل القدر اقضی القضاتی معزز و منظور نظر سلاطین
عصر بوده اند و او سید عالیشان کریم الذات با اخلاق حسنه و فضایل و کمالات نفسانی آراستگی داشت

در زمان دولت همایون منصب قضا عسکر ظفر اثر یافته چندگاه بدان شغل شریف پرداخت و چون از آن شغله دل
در چند توفیق حج بیت الله الحرام دریافت و در سنه ثلث خمس و عشر و الف چنانچه در تاریخ آن سال اشارتی
بآن شده بمنصب رفیع الشان صدارت سربلندی یافته دوازده سال من حیث الاستقلال بآن امر قیام نمود
طلبه علوم و ارباب استحقاق و احتیاج از موائد انعام و افضالش بهره ور بودند یک پسر هفده ساله داشت که باکتساب
علوم مشغولی مینمود بعد از فوت والد در همین سال از حکمت بالغه ایزد متعال در دار السلطنه اصفهان بمرض ...
هم گذشته در عالم جوانی بسر منزل جاودانی شتافت **ذکر فریدون خان** حاکم استراباد در ییلاق ساوه بیمار
گردیده شهر شش آورده روز بروز مرض اشتداد پذیرفته معالجات اطبا مفید نیفتاد و والی طبیعتش دست از ملک بدن
کوتاه کرده میل بسر منزل بقا نمود نعش او را بمشهد مقدس معلی رضویه نقل نمودند وی از قبیله چرکس بود از جمله عبید نواب
همایون اعلی و آنحضرت جوهر رشد و دانائی از ناصیه احوالش مشاهده فرموده در مقام تربیتش در آمدند و همواره
مورد توجهات پادشاهی و منظور انظار شاهی بود تا آنکه بحکومت دار المؤمنین استراباد سربلندی یافت بجهده سال
در آن الکا و ولایات اشتغال داشت با خلق آن دیار سلوک پسندیده نموده بین الجمهور بسلامت نفس مشهور و بصفت حلم
و شکیبائی موصوف بود او را در مدت دارائی با طوایف اشرار و متمردین ایل صاین خانی مشهور به ترکمان که همیشه در
حدود استراباد طغیان ورزیده شور افزائی مینمودند محاربات قوی و نبردهای عظیم روی داده به نیروی اقبال
همایون و شجاعت و دلیری همیشه فیروزی یافت چنانچه از آن طبقه متمرده خصوصا طایفه گوکلن و اوخلو که در تمرد و عصیان
از سایر الغوم در پیش و بکثرت دوز پیش بودند صاحب وجودی نگذاشت آن ولایت به بهبود خان چرکس تعلق گرفت
سلوک او بر وفق رضای مردم آن دیار نبود بنابر آن معزول گشته بخسرو خان که در سلک غلامان درگاه منسلک و مرد ضابط
کاردان بود تفویض یافت **ذکر عارف ربانی آنی واقف علوم خفی و جلی شیخ بهاء الدین محمد عاملی**
شمه از اوصاف کمال و اندکی از فضل و افضال آن حمیده خصال در صحیفه اول این دفتر رقم نگارش یافته ظاهرش
بنور دانش و تجربه بعلوم آراسته و بدرجات عالیه اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته باطن فیض مواطنش نفوذ در ...
نهادی موصوف و در سیر و سلوک معروف و با زمره اهل الله قرین بود در امسال روزی در مقابر مشهوره بتربت عارف
ربانی بابا رکن الدین اصفهانی بادای صلوة مشغول بود آوازی از قبری بگوش شیخ رسید که در عالم روحانی یکی از آسودگان
تیره منزل گزیدگان نهانخانه خاک با او به تکلم در آمده گفته بود که اینهمه غفلت چیست حالا وقت آگاهی است
و قابل نام و نسب خود اظهار ننموده بود و دو سه حرفی از اسرار خفیه بر زبان آورده حضرت شیخ تقریر آنها نموده
و زیاده از ایمای آگاهی در اشباه و حرف غفلت اظهار نکردند و بعد از واقعه آنحضرت یکی از احباب که محرم اسرار شیخ بود
دو سه کلمه بجز آن خود گفته بود الحاصل بعد از وقوع این واقعه غریبه عجب فکر فرو برده چند روز ترک معاشرت احباب
و خلان و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت گردید و مقر صدارت از این دار ملال در منتظر ماه شوال
بود و لحظه بفراغ خاطر نمی غنود تا آنکه طلبه علوم که همه روزه از فیض آب مسائل نقلیه و شهاب عقلیه بودند

وآنچه مشهور شیخ از غیب نموده که در باطن با خدا بود و بظاهر فیض مظاهر القاء علوم از طلبه باز نگیرد و مثوبات آن را
علاوهٔ طاعات و عبادات شمرد و از تکرار این گونه مقالات خاطر شریفش فی الجمله آرام گرفته رفته رفته بدستور با خلق الله
آمیزش نموده تا دو سه ماه دیگر ظاهر اوقات بمباحثهٔ علوم و افادهٔ تلامذه صرف نموده در اتمام نسخهٔ جامع عباسی اهتمامی
داشت و باطنا با آسودگان عالم ارواح همراز و با روحانیان عالم اشباح دمساز بود تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال
سقیم المزاج گشته مدت هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت و در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم ماه مذکور بود طایر روحش
از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ییلاق تشریف داشت
جمعی از اعیان که در شهر حاضر بودند در پیش و پس جنازهٔ مغفرت اندازه قدم بر خاک نهاده وضیع و شریف از برداشتن
جنازه بر یکدیگر سبقت می جستند ازدحام خلایق بمرتبه بود که در میدان نقش جهان اصفهان با همه سعت و وسعت برابر
یکدیگر افتاده از هجوم عام بردن جنازه دشوار بود و در مسجد جامع عتیق با آب چاه غسل داده علما و فضلا بر آن جنازهٔ
محفوف برحمت حی لایموت نماز گذارده بقعهٔ شریفهٔ منسوبه بحضرت امام العابدین و قبلة العارفین امام زین العابدین
علیه السلام که مدفن دو امامزادهٔ عالیقدر است گذاشته از آنجا نقل مشهد مقدس معلی نموده بدستور وصیتی
که خود کرده بود در پایین پای مبارک حضرت امام الجن و الانس در منزلی که در ایام اقامت مشهد مقدس مدرس شیخ بود
مدفون گشت رحمة الله علیه ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیده اند از آنجمله عالیجناب اعتماد الدوله
میرزا ابوطالب را این تاریخ از ریاض طبیعت سر زد تاریخ رفت چون شیخ زمان از دار فانی :: گشت ایوان جهان خالی ز بادی ::
و دستی جست ز من تاریخش :: گفتمش شیخ بهاء الدین وای :: فرزندی محمد صالح برادرزادهٔ راقم حروف تاریخ
افسوس ز مقتدای دوران :: تاریخ یافته در سلک نظم در آورده جمعی دیگر تواریخ مختلفه یافتند از طول کلام اندیشیده
بهمین دو تاریخ اکتفا رفت آغاز سال میمنت فال ایت ئیل ترکی مطابق احدی و ثلثین و الف سال ششم از قرن
ثانی جلوس همایون شاهی ظل اللهی است :: باز طنطنهٔ رایات بهار طلیعه افروز عرصهٔ روزگار
گشته جهان را بآوازی نوید فتح و فروغ فیروزی داد آفتاب عالمتاب که نیر اعظم و نور بخش عرصهٔ عالم است بانگ نوروز
و شعشعهٔ جهان آرائی به بهجت و سرور قدم بر بساط شرف نهاده ساحت گیتی را از فروغ عالمگیر روشنی تازه و طراوت
بی اندازه بخشید و در این سال خجسته آغاز سعادت فرجام نوروز فیروز روز دوشنبه هشتم جمادی الاول مطابق احدی و
ثلثین و الف اتفاق افتاد و نوعروسان حجلهٔ خاک بآراستگی و پیراستگی سر از جیب مغاک برآورده در بساط جهان آرائی
چمن روز بکار جلوه گری درآمدند سپاه لاله و ازهار رعد بدرقه زیب بهار در عرصه گاه گیتی صف آرای گشته عندلیب
بهزار زبان مدح و ثنای شهریار کامکار کامران بآواز رسانیده بیت بهار آمد که عالم زینت یافت :: فروغ از
بزمگاه خسروی یافت :: جهان را فرهٔ فرخندگی داد :: خلایق را ز نو آسودگی داد :: موکب نصرت قرین همایون شاهی
ظل اللهی را بنا بر مقدماتی که در سال گذشته اشعار شد توجه خراسان در خاطر انور تصمیم یافته بود لهذا اعلام نصرت
نشان بفیروزی و اقبال بجانب خراسان در حرکت آورده در قصبهٔ طبس گیلکی نزول اجلال داشته و شادروان عظمت

و اقبال در الکای ولکت افراشته بعد از مراسم جشن نوروزی و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات از بردستان
عنان عظمت اشهب صبا پیوند بعزم سیر و شکار سواحل رود هیرمند و استحکام مهام ضروریهٔ خراسان
بر صوب انعطاف داده از راه تون و دشت بیاض قاین در حرکت آمدند و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امرا
عظام و عساکر ظفر فرجام که در ولایت خبوشان و قشلاق نموده بودند بولایت فراه آمده در آنجا بموکب معلی ملحق گردند
و سپاه ظفر پناه فوج فوج و قشون قشون روی توجه بدان صوب آورده چون موکب همایون بفراه رسید طبقات حشم و افواج
خدم منظر ترکمانهای دیار عرب و عجم در آمده بقاعده و آیین مقرر بوصلگاه شتافتند زبان بدعا و ثنای شهریار کامکار
کامران گشودند سوانح این سفر خیر اثر و فتوحاتی که روی داده در ذیل مرقوم قلم عنبرین رقم میگردد انشاء الله وحده العزیز

گفتار در فتح و تسخیر مملکت بهجت افزای قندهار و زمین داور بعون عنایات آفریدگار داد گر ::

بر کارآگاهان عالم صورت و هوشمندان انجمن معنی مخفی نماند که در صحیفهٔ اول و ثانی این دفتر عالم آرا حقایق احوال
ولایت قندهار که چگونه از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بتصرف منسوبان سلسلهٔ گورکانیه در آمده مکرر جابجا بتقریبات
مرقوم کلک بیان گشته در طی این داستان مناسب چنان نمود که از چند نوشته شده شرح احوال سابقه و لاحقه را ذکر نماید و
از ابتدا تا انتها بدستیاری کلک دو زبان بر صحیفهٔ بیان نگارد که تشنه لبان وادی اخبار را موجب سیرابی گشته ارباب
فنون و اصحاب مروی سبب ترجیح همیون علی رای العیوب بحث انفصال رابطهٔ دوستی قسمتی که در صحیفهٔ اول از طی
وقایع زمان حضرت شاه جنت مکان تحریر پیوسته که مرتبهٔ اولی که بعد از فتح مملکت قندهار بسعی جمیلهٔ امرای
عظام قزلباش بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمده ایالت و دارائی آنجا به سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا متعلق
شده بود و او چند سالی بفرمان عم عالیمقدار حاکم باستقلال آن ولایت بود و بعد از آنکه ایام زندگانی میرزای مذکور
در متابعت و فرمان برداری عم بزرگوار سپری گشت قندهار حسب الفرمان نواب سکندرشان العنوان بارکاه محمد
پادشاه مظفر حسین میرزا پسر بزرگتر و زمین داور برستم میرزا پسر کوچکتر تفویض یافت و در زمان طغیان اوزبکیه
بنوعی که در صحیفهٔ دوم از طی احوال میرزایان مذکور رقم پذیر کلک ظهور گشته میرزایان مذکور از کوته خردی طغیان اوزبکیه
منظور داشته از بی اتفاقی برادران خود روی بجانب سند و هندوستان آورده مملکت را بتصرف منسوبان حضرت
پادشاه غفران دستگاه جلال الدین اکبر پادشاه بن محمد همایون بن میرزا بابر فرمانروای ممالک هندوستان
دادند و در اوایل سنهٔ سبع و الف که در خراسان آتش طغیان اوزبکیه بزلال تیغ آبدار شهریار کامکار عالی تبار یعنی
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تسکین یافت تمامت ملک موروث خراسان مجدد بتصرف اولیای دولت ابد
پیمان در آمد بنا بر رابطهٔ خلت و دوستی که قدیما میانهٔ این دو سلسلهٔ علیه واقع است حقیقت فتح خراسان را
به پادشاه غفران پناه اعلام نموده مصحوب میرزا علی بیک نام قورچی خدابنده لو فرستادند و در نامهٔ محبت آمیز
دوستانه که بآنحضرت ارسال شده بود و بقلم مروت رقم ارباب قندهار ایمائی شده بود که بیمن الطاف الهی
و توجه باطن ابوت پناهی تمامت ملک خراسان که از تصرف مخالفان بود مع شیئی زاید بدست در آمده سوای

شده‌ها که در تصرف منسوبان آنحضرت تست محلی دیگر در تصرف احدی نمانده و از اتحاد و یگانگی که فیمابین سلوک گشت انتهی الحقیقه
بدست‌ها درآمده در تصرف یگانگان بنیت حقوق دوستی قدیم و طریقه محبت پدر فرزندی جدید اقتضای آن میکرد
که از این جنس اداد و خواهش دوستانه در باز گشتن قندهار مضایقه ننموده اساس خلت و دوستی را بظهور این مردمی
بتاره استحکام دهند حضرت پادشاه مغفور از آن ایما و اشعار دوستانه اغماض نموده توفیق این مردمی نیافت
و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از فراخی حوصله و پاس طریقه پدر فرزندی ارجمند پادشاه نورالدین محمد سلیم پادشاه
قایم مقام پدر عالی‌گهر گردیده در آغاز جلوس بمنازعه سلطان خسرو و همین فرزند خود که داعیه سلطنت داشت
مشغول بود بعضی امرای قرب جوار خصوصا حاکم فراه و سیستان با فوجی از جنود ظفر ورود متوجه آنجا گشته مملکت را
متصرف شده قلعه را قبل و احاطه نمودند و در حینی که رایات جلال در آذربایجان بود حقیقت بعرض اشرف رسید با کمال
بازک توجه و اشارتی در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه میسر بود چون هنوز بنا بر مشاغل ملکداری که فرو رفتن آن لازم بود
از امور لایقه اغماض میکرد و از آنطرف پرسش و تعزیه و آداب تهنیت که از لوازم خلت و وداد است بظهور نیامده بود
آنحرکت ناهنجار را که شیوه پست همتان کم فرصت است از آیین مردمی دور دانسته امرای عظام را منع فرمودند و شاه
بیک خان جغتای که از جانب آن سلسله علیه حاکم قندهار و در قلعه محصور بود منشور عاطفت از فرمان آسمان جاه
مرصد دریافته مصحوب حسین بیک نامی از طایفه خدابنده لوی شاملو فرستادند که چون میانه ما و حضرت شاه والاجاه
رابطه محبت و برادری سلوک است و با یکدیگر با ملک و مملکت مضایقه نداریم او بفراغ خاطر بدارایی آن ملک مشغول باشد
مترصد آن بودند که بعد از فرستادن ایلچی معتبر و تقدیم مراسم پرسش بظهور انکوهه خاطرجویی که ملک بدست
درآمده را باز گذاشتند آنحضرت نیز نگهداشتن قندهار را که در نظر دوست و دشمن مشتبه بعدم ارتباط میکرد
لایق ندانسته بمقتضای قاعده مصادقت و وداد و از اهم مهمهای سابقه و لاحقه باز گذارند و بعد از آنکه یادگار
علی سلطان طالش که از معتبران طایفه رفیعه قزلباش و کار آگاهان خوش‌پرور بود بنوعی که سبق ذکر یافت
برسم رسالت رفته لوازم پرسشهای دوستانه و تواضعات مهربانانه که راه و رسم متفطنان کار آگاه
است بظهور آمده مشارالیه و ایلچیان دیگر که متعاقب میر شدند مکرر بکنایه و صریح بوکلا و نیکخواهان سلسله گورکانی
اظهار معامله قندهار می‌نمودند و از این گفتگو از آنطرف نداده اثری بر گفتهای ایلچیان مترتب نمیشد و تقریر
و نقلی که نقش سزاوار الفت و دوستی بود بدان جهت که بتجربه پیوست مدتهای مدید آن ولایت بتصرف منسوبان
عظام آن سلسله ماند تا آنکه میرزا برخوردار مشهور بخان عالم که از امرای بزرگ آن سلسله بود از جانب حضرت
پادشاه والاجاه بخطاب مستطاب اخوی برادری سرافراز بوده و بکمال محرمیت ممتاز برسم رسالت
آمد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در اثنای محاورات و مهربانیهای یگانگانه و اظهار محبت و دوستیهای برادرانه
اظهار معامله قندهار و تغافلی که در آنمدت بنا بر پاس رابطه الفت نموده بودند و اغماضی که از آنطرف شده
فرموده هر جا گفتند که خصوصیت و یگانگی میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آنست که با یکدیگر

مضایقه با ملک و مملکت داشته باشیم لیکن در باب قندهار که داخل خراسان و ملک موروث این دودمان است هم دوم دور
و تردد یک کرخشم بر امور متعارفه صوری دارند از عالم معنی بیخبرند سخنان لایعنی در محافل و انجمنها بزبان آورده
حمل بر نوع دیگری نمایند نه او را محبت و مقتضای دوستی طریق این آنست که آن برادر کامکار بجهت رفع طعن حساد
آنملک که از ولایات هندوستان بغایت دور و در این میانه ملک شاهزاد بجهت این برادر مهرگزین باز گذارد
که هم زبان هرزه درایان بسته گردد که ظاهربینان عالم اسباب کوتاه باشد و هم بجهت آوازه خصوصیت و
یگانگی این دو سلسله در آفاق و اقطار اشتهار یافته رابطه الفت و وداد تازه و استحکام پذیرد بر سلاطین قرب جوار
خصوصا طوایف اوزبکیه که معاند هر دو طرف‌اند مراتب وفاق و اتفاق جغتای و قزلباش با یکدیگر ظاهر گشته هر آینه
اینمعنی را نتیج انواع فواید شمارند و اگر بازگشتن آن بر طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار باشد با رضای خاطر انور
بر مطالب عالیه دنیوی راجح میدانیم اما برسم سیر و شکار بالجد و خواهیم آمد که چند روزی باتفاق منسوبان آنحضرت
در آن ولایت بنشاط سیر و شکار پرداخته بازگردیم و از منسوبان آنحضرت راه و رسم مهمان‌پذیری و میزبانی بظهور آمده
و بر عالمیان ظاهر گردد که بازگشتن آنملک بایشان محض خصوصیت و یگانگیست و در میانه مغایرت و جدایی نیست
و ذبیل بیک توشمال باشی که از خاصان درگاه و محرمان سراپرده قدس بود چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته
همراه خان عالم برسالت و تجدید قواعد الفت رفت اظهار این معنی کرده بود جمعی خوش‌آمدگویان تقرب‌کیش
بسیطی فتنه‌انگیز و آشوب‌طلب مانع حصول مطلب گشته این ممانعت را دولتخواهی نام نهادند اما دوراندیشان
کار آگاه و آگاه‌دلان خیرخواه نیکو دانسته که دولتخواهی صاحب دولت نعمت آنست که دشمنان را بجنس سلوک دوست
گردانند و دوستان را محرک افزایش دوستی باشند و هر آینه اینمعنی را موجب روزافزونی دولت دانند
تکلیف چنین دوستی که آثار اتحاد و نتایج دوستی او بین السلاطین در ظاهر موجب ازدیاد جاه و حشمت و باطنا
استحکام بنیان سلطنت باشد و اگر از اینمقوله اندکی از بسیار گفته آید سخن بدرازی کشد القصه حضرت اعلی
در اول بهار خجسته آثار این سال برحسب وعده که بخان عالم فرموده بودند بنوعی که در فوق مذکور شد برسم سیر و
شکار بسواحل رود هیرمند دارالقرار عنان عزیمت آنجانب فرموده از فراه منشور عاطفت بعبدالعزیز خان حاکم
قندهار و سایر امرا و اعیان جغتای که در آنجا بودند مصحوب وصال بیک ایراداغلی که از معتمدان درگاه بود
ارسال فرمودند و پیغام دادند که چون سفر خیر اثر خراسان بنا بر مصالح ملکی اتفاق افتاده بود از فراه متوجه سیر
و شکار آن حدود دیم طریق آنکه توجه نواب همایون ما را بآنطرف محض سیر و شکار تصور نموده از روی یکدلی و یگانگی
باستقبال آمده سعادت رکاب‌بوسی دریابند که چند روزی که در آنحدود بنشاط شکار پردازیم ایشان نیز در رکاب
اشرف بوده از جانب برادر کامکار مهمان‌پذیر بوده لوازم میزبانی بظهور آورند و خاطر مطمئن و آسوده دارند
که سوای اعزاز و احترام نسبت بملازمان حضرت پادشاه والاجاه برادر یگانه و دل برابر امری منظور خاطر صفا
آیین منیت و غرض اصلی از این نهضت بنوعی که بخان عالم گفته بودیم آنست که بر عالمیان بخصیص معاملات و یگانگی

قرب جوار طرفین ظاهر گردد که مملکت پادشاهیست و در میانه جدائی نیست و حمل بر نوع دیگر نکنند و بعد از فرستادن
وصال بیک از قراولان سیر کنان و شکار کنان روانه شدند چون کنار آب سیر سند مضرب خیام اقبال گردید میرزا تقی
سلطان سیاه منصور حاکم گرشک چند نفری از جماعت جغتای که عبد العزیز خان در آنوقت جهة محارست و استحکام
قلعه بند تیمور فرستاده بود و او مطلع گشته بر سر ایشان رفته گرفته بود و آورده بنظر اقدس رسانید حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی او را مورد خطاب و عتاب گردانیده فرمودند که منسوبان و ملازمان حضرت شاه والا جاه خورشید کلاه
با ما تعلق دارند بچه سبب این حرکت چیست و گرفتاران را خلعت انعام رعایت فرموده رخصت دادند که بر سر کار
مرجوعه خود روند اما عبد العزیز خان و اعیان جغتای چون بر مضمون فرمان عاطفت و التفات شاهی متوزد و مباهی
گشتند میرزا باقی کابل را که از معتبران و ملازمان پادشاه والا جاه بود با عریضه اخلاص نمای جلیله الموده فرستاده
اظهار نموده بودند که حضرت شاه از این اراده منصرف گشته از همانجا باز گردند که اگر سنه آینده مارا در راه و رسم
جاگیری بکیر مخالفت و قلعه داری و جنگ و جدال چاره نیست چون این پیغام نفاق آلود مخالفان بوی نفاق و الفا
بمشام همگنان رسیده ساحت آن ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال شده بود و ایجاب مطلب و ملتمس ایشان
لایق دولت نمی نمود چنین ممانعت بوالفضولانه که از آن کوتاه خردان صدور یافته مخالفت و بیگانگی را برایگان
که مکنون خاطر صفا آئین بود گزیده موجب انحراف مزاج اقدس گشته در رخش گرم عنان گردیده و چه سلطان
میر پازوکی را با فوجی از افواج قاهره بر سر قلعه زمین داور که بجاست شاه کلان مقرر بود فرستادند و بتاریخ
روز چهار شنبه هشتم شهر رجب ظاهر قندهار مضرب خیام اقبال گردید عبد العزیز خان و رفقا از معامله فهمی
که پیغام داده بودند با حضرت اعلی شاهی در آشنائی بستند و مخالفانه در حصار بیگانگی نشستند و بعذرهای نا
دلپذیر تمسک جسته بر انجام اسباب قلعه داری پرداختند و بارو و برج توپ و تفنگ انداختن شروع نموده
جنگ و جدال آغاز کردند مع هذا حضرت اعلی روزی چند به تغافل پادشاهانه گذرانیده جنود اقبال را از محاربه
و قتال ممنوع گردانیده بدستور اشفاق بخش عالم بوده و بر گروه را بموافقت و یکدلی دعوت نموده
نصایح ارجمند از الطاف ظهور پیوست که شاید بدلالت عقل دوربین ترک لجاج و عناد نموده فی الجمله بسوی خاطر
مبارک کرده طریق امن و سلامت اختیار نمایند که معامله بمخالفت صریح نکشد عقید بنا کرده در قلعه داری و عناد و جدال
اصرار نمودند و بقهر و غلبه گرفتن آن ملک را در آداب جهانداری بر ذمت همت خیره وانه لازم آوردند زیاده از این
تغافل بیزار او از حمیت و غیرت شاهانه نبود شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده عسکر منصور را بمحاصره و
قلعه گیری مامور فرمودند با وجود آنکه اصلا اسباب قلعه گیری حضور صاحب توپ و بادلیج و عمله توپخانه و بیلداران که از
لوازم و مایحتاج قلعه گشائی است همراه نبود بهادران موکب علی و دلیران قلعه کشا اطراف و جوانب قلعه را احاطه
نموده سیبها پیش بردند و دلیران آهنین جنگ چون جنبران ... دشمن بباره و برج پا زدند در
عرض هفده روز رخنها در اساس قلعه انداختند و نقبها زده بنیان حصار را چون خانه زنبور مشبک

سست بنیان گردانیده در هر روز چندین برج عالی چون بنای دولت آن سیه بختان از هم فرو ریخته زمانه گرداد بار
و سیه بختی بر فرق آن گروه نادان می بیخت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از وفور ترحم که شامل حال عموم جهانیانست
جنود قاهره را رخصت یورش نمیدادند که مبادا ضعفا و زیردستان با شقاوت پیشگان سیاه ایمان پایمال جلادت عرصه
دلیری و دلاوری گردند القصه چون محصوران بتخلخل بنیان برج و باره و تزلزل احوال قلعه و خوف و هراس قلعه داری
اطلاع یافتند عجز و اضطرار خود را برای العین مشاهده نمودند اندکی از خواب غفلت و نادانی بیدار و از همه طرف خود را
غریق لجه اضطرار دیدند در مقام استیمان درآمده وسایل و شفعا انگیخته امان طلبیدند حضرت اعلی با وجود آنکه جهات
بی ادبی از آن طبقه صدور یافته بود حفظ رابطه دوستی را منظور داشته مروت و فتوت جبلی که خاصه خاطر خسروانست
و ولایت است در باره عموم محصوران در حرکت آورده امان داده از پاس و سخط قهرمان ایمن گردانیدند در روز سه شنبه
یازدهم شهر شعبان عبد العزیز خان و سایر امرا و اعیان خصوصا شمشیر خان و علیقلی دوربی و میرزا فاضل مشهور بمخدوم
خواجه آفتاب و شاه محمد خان ولد شاهی بیگ خان حاکم سابق ملقب بخان دوران و قول خان و غیرهم از قلعه بیرون آمده
اراده نمودند که بطریق گناهکاران ترکش بگردن آویخته بنظر اقدس در آیند حضرت اعلی که قاعده اسم ظاهر آرایان
صورت و سلسله جنبانان رابطه معنوی اند تلاش چند روزه ایشان را حمل بر آداب خدمت و مراسم چاکری کرده
رضا بآن ندادند و از کمال خجالت و ندامت و ملازمت دریافته لوازم کورنش و تسلیم بجا آورده و آداب
مقرران سلسله بتقدیم رسانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در کمال مرحمت و اعطاف با ایشان سلوک فرموده همگی را
بخلعتهای فاخره و تشریفات ذاخره نواخته مشمول نوازش و احسان خاطر و اهمه آلود همه را اطمینان داده بازرخصت
رفتن قلعه یافته بمنزل خود مراجعت نمودند بعد از سه روز عبد العزیز خان و تمامی اعیان جغتای و سپاهیان قلعه که
سوای ملازم و خدمتکار قریب چهار پنج هزار بودند بیرون آمده در جوار اردوی معلی خیام اقامت نصب نمودند و با همه الطاف
و مرحمت که در باره ایشان ظهور رسیده و در هنگام ادراک مجلس بهشت آئین بنوازشات گوناگون تسکین بخش خاطر
ایشان بودند با کمال تزلزل و پراکندگی بسر میبردند و بعد از بیرون آمدن گروه جغتای و سپردن قلعه روز جمعه چهاردهم
ماه مذکور جمهور اعظام و خاصان درگاه بشهر رفته در مسجد جامع که منبران جهت و نجبال متجاوز بود که از ذکر مناقب
و مفاخر حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله الملک الاکبر عاری و عاطل بود بتوفیق کردگار و نیروی اقبال شهریار جوان بخت
کامکار رتبه بلند ارجمندی یافته پایه افتخارش بر فراز نه پایه عرش اعظم رسید و بالقاب سامی نامی همایون زیب
تازه و آرایش بی اندازه یافت و آن قوم در کمال ندامت اراده رفتن دیار هند کرده التماس نمودند که پیشکشی
لایق بر سبیل مال امانی و شکرانه جان بخشی گذرانیده رخصت حاصل نموده روانه شوند همت بحر خاصیت خسروانه
نظر قبول بر آنها نینداخته و تجملات آن قوم را نابوده انگاشته در کرداری الهامی پراکنده انجمع توجهات خسروانه
آئین مبذول داشته پیشکش را نیز با ایشان عطا فرموده و زاد و راحله بهای و اسپان سواری تازی نژاد عراقی
بقدر احتیاج عنایت فرموده همگی را با اموال و اسباب و اهل و عیال سالما غانما روانه فرموده و مکتوب محبت آمیز

بادرانه بحضرت شاه والاجاه فرمانروای ممالک سند نوشته مصحوب حیدر بیگ یوزباشی قراول علو رفات عبدالعزیز خان
ارسال داشتند و عذر این نهضت والا که از تقدیرات آسمانی و اقتضای قضا بی اختیار روی داده بود بوجوه
احسن بیان خواسته دو کلید از طلای سرخ دهی از روی اتحاد و دوستی که مفتاح ابواب مصادقت و یکتادلی
تواند بود ترتیب داده بر یکی اسم قندهار و بر یکی اسم ممالک نزهت بخش ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند
و زبان اتحاد و برادری پیغام داده که چون منسوبان آنحضرت از غفلت و کوته نظری فیما بین مغایرت و بیگانگی بظهور آورده
و ابواب یگانگی و آشنائی که سالها مابین الجانبین مفتوح بوده در دست مسدود گردانیده بودند حسب تقدیر این صورت
وقوع یافت اکنون قندهار به دستور زمان خاقانی تعلق دارد متوقع آنست که کل بلاد ایران زمین را که عطیه خانه زاد ازلی
بمین برادر تفویض یافته یکی تصور نموده کلید اختیار آنرا که هر آینه مفتاح مغالید خصوصیت و وداد است در قبضه
اقتدار خود تصور نمایند و بعضی را از مقوله تکلف و تواضعات متعارفه رسمی نشمرند سبحان الله العزت والکبریاء
در عالم خلقت چه پایه بلند است که فرمانروایان والاشکوه با کمال تسلط و اقتدار و موجبات وحشت که هر یک
در عالم اسباب و نشاء تعلق برهم زن هنگامه جهانی تواند بود کان لم یکن انگاشته بمقتضای وحدت ازلی این شیوه
ستوده را بحکم سلطان خرد و فرمانروای عقل که در ذات کاملة الصفات پادشاهان عدالت شعار اضعاف
مضاعف عالمیانست از دست نمیدهند القصه چون الجماعت عازم رفتن شدند کس نزد شاه کلان حاکم زمین داور
فرستاده از صورت واقعه اعلام دادند که قلعه را بمنسوبان درگاه شاهی سپرده هر کس میل رفتن و یا ماندن داشته
مرافقت ایشان داشته باشند با ایشان بپیوندند که باتفاق یکدیگر روانه شوند امّا از انجا که مجلس سفاهت
بیعقلی و توجهات لایعنی امری در نهایت غرابت و عملی بسیار ناهنجار بظهور آمد که بی جهتی خود را در معرض هلاک
و بوار انداختند شرح واقعه آنکه چون خسرو سلطان با فوجی از افواج قاهره بنوعی که بتحریر پیوست بپای قلعه زمین
داور رسیدند شاه کلان و دستخطان قلعه بدستور عبدالعزیز خان در وفا سلوک طریق خلاف اختیار کرده از مقام
سرکشی و قلعه داری درآمدند و تا چند روز تلاش بیفایده کردند بعد از آنکه خبر فتح قندهار بایشان رسید از قلعه
داری مایوس گشته با کمال یاس و نومیدی بیرون آمدند امّا از مخالفت و جنگ و جدال که فیما بین وقوع یافته بود
خایف و هراسان بودند و مظنه آنکه مبادا سپاه قزلباش در مقام انتقام درآیند با خود مصمم میساختند که از هنگام
فرصت دستبردی که توانند کرده بطرف کابل روند روزی خسرو سلطان بجز از مواضعه ایشان بجهت رفع مظنه
و دل نگرانی و تالیف قلوب و اطمینان خاطر الجماعت اظهار خصوصیت و آشنائی در ساخته کرده طرح ضیافت
انداخته شاه کلان و خواص و اعیان آن طبقه را بمهمانی دعوت نمود و بزم ملوکانه آراسته هنوز امرا و اعیان
قزلباش جمع نشده بودند که شاه کلان با سایر مهمانان سبقت کرده با چند نفر از آن مغلوبان سلطان احمد
پیشتر آمده در مجلس قرار گرفتند و یکی برکه و جمدهر هندی و آلات جارحه با خود داشتند خسرو سلطان با
تواضعات آدمیانه که راه و رسم میزبانی و مهمانی محاذیست بظهور آورده مظنه آنکه مبادا موجب افزونی

وحشت

وحشت و توهم دل نگرانی الغوم کرده در تکلیف اسلحه و یراق کشودن که عرف و عادت قدیمه بزم آرایان محافل
روزگارست تامل داشتند تا آنکه جمعی دیگر از گروه سپاهیان بهمان دستور یراق بسته نمایان شدند
خسرو سلطان بر وفق طاعیت و مردی یارانه بحضور جماعه شاه کلان اظهار نمود که در این گرمی هوا در منزل
دوستان یراق بسته نشستن چه لازم است اگر بر رفقا و یاران خود اشاره نمایند که آلات جارحه و یراق
کشوده بی تکلفانه شیوه دوست نوازی مسلوک دارند هر آینه موجب راحت و آسایش و استراحت خواهد بود
چندی از پیش خدمتان سلطان برسم عادت پیش بروند که وظیفه خدمت بجای آورده التماس یراق کشودن
نمایند الجماعت باو امتناع نمایند در اثنای کشاکش خدمتکاران که وظیفه عموم آداب و امان خدمتکاریست
یکی از جاهل نادان از ان مغلوبان معرکه و هم از کمال جهالت و سفاهت دست بر برکه و جمدهر برده حواله
پیش خدمتان نمودند خسرو سلطان از مشاهده انحال متوهم آنکه مبادا از آن طبقه آسیبی باو رسد و خیال دیگر
داشته باشند احتیاطا طور زینه از مجلس برخواسته اراده بیرون آمدن می نماید الجماعه متصور غلط و خیال
باطل بهم برآمده اکثر دست با آلت جارحه برده بخسرو سلطان حواله می نمایند و چند نفر از اهل خدمت زخمی
میکنند طبقه قزلباشیه که چند نفر زخمی و آن طائفه را مرئی بر خاسش با شمشیرهای برهنه آماده نزاع می یابند
از اطراف و جوانب تیغها از نیام برآورده در مقام دفع شر نزاع کنندگان در می آیند غوغای عام بلند شده از هجوم
عامه احدی متوجه تسکین نایره فتنه و آشوب نتوانست شد خواجه فضل زمین داوری از خصوصیت و عنادی
که با شاه کلان داشته درین شورش و غوغا فرصت یافته و پیش دستی کرده بزخم شمشیر او را از پای درآورد
بعد از کشته شدن او سپاهیان جنگجوی آشوب طلب آن طبقه روی آورده از تقدیرات آسمانی دست برده اند
کرده و محفل بزم را معرکه رزم گشته بطرفة العینی اکثر آن گروه طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و چنین واقعه عظمی
و حادثه کبری بی اختیار روی داد سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از نهانخانه تقدیر بجلوه گاه ظهور می آید
ارباب ظاهر طرح جشن و سرور انداخته و اسباب الفت و التیام سرانجام میدهند و پرده کشایان پس پرده قضا
کارکنان قدر ورای اندیشه کار دیگر بوده مصالح وحشت آماده میسازند و تماشائیان عالم ظهور را بجز رضا داد
تسلیم بگریستن اجازه نیست تعقل باشد و بحکم این **بیت**
اگر محول حال جهانیان نه قضاست ❊ چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست ❊
بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق ❊ بدین دلیل که تدبیرهای جمله خطاست
کسی چون و چرا دم نمیتواند زد ❊ که نقش بند حوادث ورای چون و چراست ❊
القصه آن تیره بختان سیه روزگار
از جهت برگشتگی دولت و ادبار بدنهاد گرفتار آمدند و چون این خبر وحشت انگیز باردوی معلی رسید حضرت اعلی شاهی
ظل الهی را تعجب تمام دست داده بجهت اطمینان قلوب عبدالعزیز خان و رفقا با خسرو سلطان عتاب و خطاب
آغاز نهادند و از تقریر چند نفر از مردم ایشان بوضوح پیوست که از خسرو سلطان بی ادبی بظهور نیامده آن طبقه
نادان مادی اینحرکت شده اند القصه حضرت اعلی شاهی با آنگروه هر روز لطفی تازه و هر زمان عنایتی بی اندازه

نسبت بهر یک بظهور می‌آوردند و به ایشان ظاهر شد که انچه واقع شده محض توهم غلط و فکر باطل آن طایفه نادان و جهالت
و خلاف چند نفر شده چون فتنه انگیز و ترویج یافته از وساوس شیطانی بادی این حرکت ناهنجار شده اند باز ماندگان
آن جماعت را از نسا و صبیان و جمعی که در اجل ایشان تاخیری بوده تفقد و دلجوئی کرده همگی را بعبد العزیز خان
و رفقا سپردند که در خصال بیلاقات بی قضای ربانی بجای مقام خود رسانند **سانحه دیگر** که در ایام آفات
فتنه‌ها روی داد آمدن ایلچی فرخنده پیام زاهد بیک نامست از جانب شاهزاده والا جاه نجسته شیم مرزا سلطان
خرم ابن شاه والا جاه گردون بارگاه محمد سلیم پادشاه فرمانفرمای ممالک هندوستان که چون بمشهد مقدس
معلی رسیده از آوازه حرکت رایات فیروزی آیات بصوب خراسان در روضه رضویه علی مشرفها الصلوة
والتحیه توقف نموده منتظر وصول رایات ظفر آیات بود در سوقت حسب الاشاره همیون اعلی بقنبه بار آمده
بسعادت بساطبوسی استسعاد یافت و سجده تحیت و تسلیم بتقدیم رسانیده صحیفه اخلاص آئین فرزندانه که از
جانب شاهزاده کامکار نامدار باداب تعظیم و قواعد تسلیم ترقیم یافته بود با نفایس تحف و هدایا و پیشکشهای
لایقه بنظر اقدس در آورده بوفور توقیر و احترام شاهی مفتخر و مباهی گردید و چند روز که در موکب جهانگشای اردوی
معلی اقامت داشت پیوسته بمجالست مجلس خلد آئین و محافل خاص عز اختصاص می یافت و حضرت اعلی شاهی
ظل الهی نسبت بحضرت شاهزاده کامکار عواطف خسروانه و مهربانیهای پدر فرزندانه بظهور می‌آوردند و جواب مکتوب
بوجه مرغوب رقم گردید و ایلچی مزبور بعرض اقدس رسانید که چون حضرت شاهزاده از جانب پدر نامدار عالیمقدار
چین الاخوین بخطاب عالی شاه جهانی مخاطب و ممتاز گردیده التماس شاهزاده آنست که از موقف معلی شاهی
چون خطاب نامی مفتخر و گرامی گردد لهذا در ان صحیفه این بیت از اردوات طبع میرزا الملک مشرقی نگاشته کلک
عطوفت سلک گردید **بیت** زخوبی شد از آن یکتا روزگار جوان ۸ که نور دیده خورشید گشت شاه جهان ۸
و در همان ایام رخصت معاودت یافته مشمول انعام و احسان روانه دیار هندوستان گردید **سانحه دیگر**
آمدن اسفندیار خان ابن عرب محمد خان والی خوارزم است بدرگاه سپهر اشتباه چون سلاطین خوارزم
بتخصیص حاجم خان پدر عرب محمد خان همیشه باین درگاه والا توسل جسته در هنگام شدت در خاطر طرفه آورده شده
رعی داشته در وقوع حوادث پناه باین درگاه می‌آورده اند مساعدت و منوبات این دولت مطالب خود را بر
اند چنانچه آمدن حاجم خان و اولاد او در زمان استیلای عبد الله خان اوزبک والیا او بدین درگاه همین توجه
و امداد همیون شاهی بر مسند سلطنت آنجا رنگین یافتن در طی وقایع آن ایام سمت تحریر یافته در این اوقات
برادران اسفندیار خان با پدر یاغی شده باتفاق یکدیگر پدر را گرفته بی اختیار ساختند چون اسفندیار خان
با عمال ناهنجار برادران انکار نموده مساعدت پدر با برادران شایع نمود پدر را میل کشیده بمحول گردانیدند
و حبس کرفتن اگذاشتند چون سه برادر با یکدیگر متفق شده بودند اسفندیار خان تاب مقاومت نیاورده
خود را بیرون انداخته بجد و استرآباد آمده و عزیمت درگاه معلی نموده در سفر قندهار بموکب ظفر قرین پیوسته

مورد توجهات شاهانه گردید بعد از مراجعت از سفر قندهار احکام باسم امرا و سرخیلان صاین خانی در باب معاونت
مشار الیه عز اصدار یافته حاکم دار المؤمنین استرآباد و امرا الکذو بکومک او معین گشتند و به بیانه ایل
و اویماق صاین خانی رفته حشری فراهم آورده و باستظهار لشکر استرآباد و امرا الکذو با برادران محاربه نموده
ظفر یافت از جمله برادران ابو الغازی سلطان بطرف او میل نمود و او مصلحت در موافقت دانسته برادران
مخالف را دفع نموده در سلطنت استقلال یافت و مملکت را قسمت نموده با یکدیگر بحسب ظاهر موافقت دارند و ابو الغازی
نسبت به اسفندیار خان اطاعت و انقیاد بظهور می‌آورد و از جانب اسفندیار خان همیشه ایلچیان بدرگاه خلایق
پناه آمده عرض عبودیت و اخلاص بجای آورده مشمول نوازش و احسان پادشاهانه میشوند **ذکر مراجعت موکب
همیون در تاریخ روزگار بوقلمون** چون ممالک قندهار بنوعی که در فوق تحریر پیوست ضمیمه ممالک محروسه
گردید حضرت اعلی متوجه ضبط و نسق آن گردیده ایالت و دارائی آن ولایت به گنجعلی خان زیک که از امرای بزرگ
قدیمیان این دولت ابد قرین و مرد شجاع دلیر مردانه و بارای و هوش بود و مدتهاست که بایالت و دارائی دار الامان
کرمان سرافرازی دارد تفویض یافت و انتظام امور آنملک را بقبضه درایت او داده کل طوایف اکراد
که ملازمان رکاب اقدس بودند بمعاونت او مامور گشته در قندهار ماندند احمد سلطان محکی حاکم ترشیز
بجهة تعمیر و شکست ابنیه قلعه تعیین یافت و بعد از فراغ از مهمات آن ولایت در روز چهارشنبه بیست و چهارم
شهر شعبان عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده و از ظاهر قندهار کوچ کرده در جوار مزار قدوة ارباب حال
بابا حسن ابدال نزول اجلال فرمودند در این منزل اسلات بالکنوش بابا اوزبک که در سرزمینهای حدود بلخ
اقامت داشت مبنی بر اعتذار اعمال سابق و شکر الطاف و اعطائی که حسب الالتماس عبد الرحیم خواجه نسبت باو
او بکیه بظهور آورده پاینده میرزای جوره آقاسی نذر محمد خان والی بلخ را شادمان و خوشنود و باز گردانیده بود
بمقربان بساط اقدس سیما اسفندیار بیک اوجی باشی عز بکر بو متواتر گشته و مکرر عرض عبودیت و بندگی کرده استدعای
عفو جرایم و زلات ابی او دیها نموده مشاشیر عاطفت و استمالت حسب المرام عز صدور یافت چون موکب آسمان‌فر
سلطان طارم چهارم یعنی خورشید جهان افروز عرصه سرطان طی کرده عازم برج اسد بود در حرارت هوا آن اشتداد
گرما که ماهی زمین بر تابه ملک بریان و سرطان از گرمی آب جوشان العطش گویان سینه بر ریگ روان داشت
بیت بود ذکونه هوا گرم که در آب روان ۸ سینه بر ریگ نهادی ز حرارت سرطان ۸ مراجعت اردوی اعظم از راه
فراه که هنگام شدت گرما و قلت سیاه بود میسر نبود و عزیمت راه غور که ییلاقست تصمیم یافته در روز جمعه دوم
شهر رمضان از جوار آن مزار کوچ کرده از راه مذکور روانه شده عرصه ولایت غور اگرچه بر طبق کلام انوری
که گفته **بیت** عرصه مملکت غور چه نامحدود است ۸ که در آن عرصه چنان لشکر نامعدود است ۸ ولایات بکمال وسعت
و فسحت می‌نماید اما در ارتفاع جبال و ضیق طرق و استحکام امکنه مشهور آفاق است و تمامی شوارع **بیت**
مسلک لاجفیت بر نشیب فراز ۸ طایر وهم گم کند پرواز ۸ سنگی که از اکثر محال بنابامیت که عبور یکسوار از آنجا بسیار

دشوار است از پی یکدیگر ملکان غور با سنگهای محکمی جا و زمینهای قلب چندین سال دران سرزمین لوای حکومت بلند
می افراختند از حوادث دوران پناه بآن محکمه می بردند و سوای ملکان غور بوده اتباع ایشان که نشو و نما یافته آن سرزمین
بودند در باستان ناهموار بسیار رسیده که هیچ یک از پادشاهان عرصه روزگار را از صعوبت راه و دشواری جبال آن کشور و
حصن حشیار را از آنجا عبور روزتر ولنموده باشند حضرت اعلی اردوی اعظم را منقسم بچند قسم کرده هر گروهی متعاقب یکدیگر از
طرفین روانه شده بتدریج طی مسافت می نمودند محلا عساکر منصوره انجم گروه و اردوی گردون شکوه بفیروزی و اقبال
از اندیشت و کوه سلامت عبور نموده چنانکه از سم ستوران حشیار رو بقلعه بختیان کوه پیکر هامون شد و پیرزنیته
بود در اثنای راه جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی خلف بیک سفره چی باشی از راه غور بالا میرفتند چپل ... از
فیروزکوهی که باستحکام مکان مغرور گشته گاهی با مخالفان دولت قاهره آمیخته شور افزائی می نمودند در این اوقات
بر کنار رفته باستقبال موکب مقدس پیاده بودند دچار گشته و دمار از نهاد آن جبل برکش برآورده قرین
عمر تردی محمد نام سرخیل القوم و بسیاری از آن طبقه بآتش قهر سوخته گردید و موکب جهانگشا بجهت آتش کوچ
آنجا را پیموده در روز بیست هفتم داخل دار السلطنه هرات شده و در آن خطه دلکش رحل اقامت انداخته
روزی چند از کوفت راه و سواری گاه و بیگاه آسودگی یافتند سوانح ایام اقامت دار السلطنه هرات بعد از شرح فتح
تسخیر قلعه هرموز که در امثال وقوع یافت رقم زده کلک بیان میگردد ذکر فتح و تسخیر قلعه هرموز که بسعی و اهتمام امام
قلیخان امیر الامرای فارس بعنایات انجم اساس ولی کام کرده این هماس وقوع یافت از فتوحاتی که در این سنه
مبارکه یعنی ایت ئیل ترکی مطابق احدی و عشرین و الف بنیروی اقبال قرین حال اولیای دولت بیزوال گردید
فتح و تسخیر بلده هرموز که بسعی اهتمام امام قلیخان بیگلربیگی فارس وقوع پیوست در سال گذشته اشعاری
شد که بنابر ظهور بی ادبیهای فرنگیه پرتگالیه مقیم آنجا بیگلربیگی مذکور لشکر به تادیب ایشان فرستاده خود ... تسخیر
جزیره هرموز را در تاریخ جهان آرا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نامی از فروغ اتابکان سلغری لرستان شولستان
از ملکان قیس جزیره آغاز عمارت کرد و رفته رفته شهری بزرگ شده و در حکومت آنجا استقلال یافت بعد از فوت
او حکومت هرموز و توابع آن ملک گردون شاه نامی که نسبت خود را از جانب پدر بحضرت هود النبی علیه السلام و از جانب
مادر بگستهم بن اشک که از نژاد ملوک عجم است درست می نمود قرار گرفت و اولاد او نسلاً بعد نسل در آن ولایات حاکم
و فرمانروا بوده اند از آن جمله سلغر شاه بن شهاب الدین بن توران شاه صاحب چتر و لوا گشته بسیار عالیجاه و کریم
الذات بود چنانچه یکی از شعرای ما تقدم در مدح او گفته بیت بحر با کاسه چوبین نشسته است کف برآورده
که این در در سلغر شاه است و در سنه ثلث عشر و تسعمائه اوان جهانگشائی و ظهور خروج حضرت خاقان
سلیمان شأن ابو البقا شاه اسماعیل بهادرخان علیه الرحمة و الرضوان و عهد حکومت سلغر شاه ثانی بن توران شاه
فرنگیه پرتگالیه بخدعه و تغلب بر جزیره هرموز استیلا یافته در کنار دریا کوتی که بعرف فرنگ عبارت از قلعه است
ترتیب داده از تجار و مترددین باج و عشور گرفته قلیلی بر والی آن سر زمین میدادند و بتدریج جمعی کثیر از نصاری فرنگ آنجا

جمع آمده در هر سال کپتانی از جانب پادشاه پرتگال بآنجا می آمد کپتان بعرف فرنگیه ریش سفید باشد و سرکرده قوم و صاحب
اختیار مهمات آن بندر است و طبقه فرنگیه برادر و همه رشته یک کل مداخل و مخارج آن ولایت شدند و چون زمان
دولت سلغر شاهیه به فرخشاه بن توران شاه رسید بعد از آن پرشیعی و ذوخاه رسید فرنگیه بیشتر از پیشتر استقلال
یافتند کلی و جزوی مهمات آنجا منوط برای کپتان و طبقه فرنگیه بود چنانچه از والی مسلمان جز نامی نمانده بود و در عهد دولت
روزافزون و در ایام فرمانروائی ابد مقرون همایون چون سلاطین فرنگیه با منسوبان آستان اقبال آشیان شاهی
فتح ابواب آشنائی کرده همیشه قواعد محبت و دوستی را بامر رسولان و ارسال هدایا استحکام میدادند
و از جانب همایون اعلی تعرضی بحال آن جماعت نمیشد اما بحرین و بندر هرموز را که بحکام مسلمان متعلق بود و فرنگیه
تمکین او نمیدادند حکم شد که مرحوم الله وردی خان امیر الامرای فارس بحیطه تسخیر و تصرف درآورد و خان مرحوم
بحرین که در محل خود سبق ذکر یافته متصرف درآورد و جزیره هرموز همچنان در تصرف فرنگیه پرتگالیه بود و خراج الیوم
بوالی مسلمان که در این عهد محمود شاه بن فرخشاه بود تعیین نموده بودند که از مداخل آن بلده میدادند اما از فرنگیه
مکرر آثار طغیان و بی اندامیها صدور یافته با مترددین مسلمان سلوک ناهموار می نمودند و با منسوبان این دولت مکر
و حیل پیش آمده یکدو مرتبه سفاین لشکر و توپخانه از راه دریا باستمداد بحرین فرستاده کاری نساختند قبل از این
در بیرون هرموز کنار دریا که به بندر کمرو مشهور است در هنگام فرصت و آغاز جلوس همایون که مشاغل عظیمه
در پیش بود بخلاف قاعده زمان شاه جنت مکان قلعه احداث نموده بودند جمعی را بحراست تعیین نموده
چون در آنوقت از والی لار چاپلی بکر فتنه بخود پیوسته حضرت همایون اعلی قلعه احداث نموده اند و منع صاحبکلیم
بود و این زیاده روی بر مزاج اقدس گران آمده الله وردی خان بتسخیر و تخریب آن مامور گردیده و او و امام قلیخان
پسرش حسب الفرمان قضا جریان همایون جبراً قهراً قلعه را از ایشان گرفتند و الیوم بندر عباسی موسوم و مشهور است
و در این چند سال آن طبقه مدارائی میشد و گهگاه آمده سفاین بنادر هندوستان و امنیت راه دریا و منفعت خرید و
فروخت تجار و مترددین بالکلیه در مقام مدافعه ایشان در نمی آمدند در این اوقات مکر و خدعه دیگر از ایشان بظهور
رسید که بخود سر در جزیره قشم که جزیره دراز نیز می نامند و منبع آب شیرین است که از آنجا بکشتی نقل می نمایند
اراده قلعه ساختن نموده پوشیده و پنهان مصالح عمارت جمع آورده بر سر چشمه منبع آب شیرین قلعه احداث نموده
اند چون این مقدمه ماده عصیان و طغیان کفره مذکوره بود منع و زجر و تنبیه و تادیب ایشان بر ذمه همت شاهانه
لازم آمده خان شجاعت نشان امام قلیخان ولد الله وردیخان که بدستور والد امیر الامرای مملکت فارس است بتنبیه
و تادیب فرنگیه و تخریب قلعه مذکور مامور گردیده بر حسب فرمان فوجی از جنود قاهره را بسرکردگی شاه قلی بیگ
و امام قلی بیگ ولد بیکوردی بیک ایشیک آقاسی بر سر ایشان فرستاد که از قلعه ساختن ممنوع گردانند و اگر بتمرد
باشند در برانداختن آن طبقه ضاله منع جنود قاهره ممنوع نگشته در اتمام آن سعی موفور بظهور آورده و در همان
قلعه تحصن جسته باغاز نایره جنگ و جدال پرداختند بساط جنگ بترتیب مجاهره قیام نموده حقیقت را بخان اعلام نمود و امام قلیخان

جمع دیگر بکومک فرستاده بالآخره خود نیز بآنطرف در حرکت آمد و جنود فارس در تسخیر آن حصار سعی بسیار نموده
کر و یورشهای عظیم نمودند اگرچه جمعی از جنود ظفرورود در مدت محاصره و حین تسخیر آن حصار بدرجه علیه شهادت فایز
گشتند اما عاقبت بقوت قاهره اسلام و بنیروی دولت فتح و نصرت قرین حال مجاهدان حوزه دین گشته برآن حصار
مستولی شدند و محصوران بجزا و سزا رسیدند و حصار جرون چون منبع آب شیرین بود برقرار داشته حارس و نگهبان
تعیین نمودند چون از کفره هرموز و طبقه پرتگالیه این عمل ناهنجار صدور یافت و بمحاربه جنود قزلباش دلیری نمودند
خان شجاعت شعار از فور حمیت و غیرت اسلام فتح و تسخیر قلعه هرموز و استیصال فرنگیه را نصب العین همت
ساخته حقیقت حال بعرض عاکفان سده جلال رسانیده بدین خدمت رخصت یافت بین الجمهور چنین مشهور
بود که هرگاه طبقه فرنگیه پرتگالیه را در هرموز دخلی نبوده باشد مانع آمدن سفاین و جهازات تجار نشده آمد و
شد تجار انقطاع می یابد و موجب خرابی آن بلده گشته از انتفاع می افتد بدین جهت در وظایف خدمتکاری و لوازم
گذاری که بحسب ظاهر از ایشان بظهور می پیوست تا غایت اهتمامی در تسخیر آنجا نمیشد و بعد از آنکه رایات
قبل ازین جمعی از فرنگیه انگلیسیه از جانب والی انگلیس بدرگاه خلایق پناه آمده اظهار صداقت و اخلاص و
خدمتکاری نموده بنابر منازعه که میانه ایشان و طبقه پرتگالیه واقعست و از فرق نصاری فی الجمله اختلاف
نیز با آن طایفه دارند از خدمت اشرف متقبل و متعهد شده بودند که اراده خاطر اشرف بتسخیر قلعه هرموز
متعلق گردد ایشان با عساکر نصرت نشان موافقت نموده بعد از فتح و تسخیر از بندری که بفرنگیه انگلیسیه تعلق دارد
جهازات فرستاده نگذارند که جماعت پرتگالیه مانع آمدن جهازات گردند درینوقت که فرنگیه پای از دایره
ادب بیرون نهاده باموری که بتحریر پیوست اقدام نمودند و دفع و رفع آن طایفه در خاطر انور رسوخ یافت مضمون
انتقال که بیت گر آب چاه نصرانی نه پاکست ۞ جهود مرده مشوئی چه باکست ۞ جماعت انگلیس را نیز اخبار نموده
ایشان نیز حسب وعده امداد خدمت شدند القصه خان شجاعت شعار با جنود قاهره فارس متوجه آن صوب
گشته خود در بندر کمرو که الیوم بندر عباسی موسوم است اقامت گزید و افواج قاهره از دریا با کشتیها و سفاین عبور نموده
داخل جزیره هرموز شدند و کپتان فرنگیه و محمودشاه والی مسلمان هرموز بقلعه درآمده ساکنان آن بلده را از تجار و
محترفه و اصناف خلایق طوعا او کرها بقلعه تحصن جسته نصاری و مسلمان بلوازم قلعه داری پرداختند و از جانب
جنود قاهره بمحاصره قیام نموده مورچلها قسمت نمودند و بعضی از طبقه انگلیس نیز با کشتی از راه دریا آمده در یک
طرف قلعه که بآب پیوسته است لنگر اقامت انداختند و همه روزه از طرفین جنگ و جدال وقوع می یافت و دلیران
کارهای جلادت و مردانگی پیش نهاده بعضی شربت شهادت می نوشیدند تا آنکه جناب خانی نیز از دریا عبور نموده
بشهر آمده و غازیان بیشتر از پیشتر در امر قلعه گیری ساعی گشته مردانگیها بظهور می آوردند چنانچه در اندک زمانی غازیان
نقبها پیش برده بپای برج رسانیدند شروع در حفر زیر برجها کردند از مردمان صحیح القول راست گفتار مسموع
گشته که عرض دیوار قلعه هرموز که فرنگیه ترتیب داده اند زیاده از سی ذرعست که بسنگ و آهک استحکام یافته

زیر و برج از برج حصار خالی کرده باروت انباشته آتش در دادند و باروت اجزای برج را بهوا برده فرو ریخت
هنوز دو دانگ برج بر جا بود دیگر دانگ رخنه که بهم رسیده غازیان مستعد یورش شدند و محصوران بقدر قدرت
و توان در مدافعه کوشیده مراسم قلعه داری بظهور می آوردند تا آنکه کار بر محصوران تنگ شده از معاودت عاجز گشته
فرنگیه بحیث بغرابت اهم کپتی بطایفه انگلیسی توسل جسته دست از قلعه داری باز داشتند و احمال و اثقال بکشتی
ایشان درآورده بیانه الحاجت مستدعی شدند که ازان میانه امام قلیخان و عظمای انگلیس قرار داده بودند که بعد از فتح قلعه طبقه
نصاری با اموال و غنایم که بایشان متعلق بوده گروه مسلمانان بجنود قزلباش تعلق داشته باشد و چون مطالب فرنگیه
بشهر و قلعه واست بقبول پیوست جناب خان بر حسب عهد و پیمان معارض نشده فرنگیه را بجماعت انگلیسی که قبل از
که بهر طریقی که رضا داشته باشند با ایشان عمل نمایند القصه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاصره جنگ و جدال
و بنیروی دولت اقبال که همواره قرین حال منتسبان این دودمان والا مکانست قلعه رفیع بنیان هرموز که در متانت
و حصانت شهره جهان و کارنامهای نادره فرنگانست مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردید محمودشاه والی هرموز
و اتباع او بدست درآمدند و از طبقات خلایق که بقلعه درآمده بودند جمعی که با کفره موافقت و معاونت نموده
بمحاربه پیش آمده بودند بجزا و سزا رسیده رعایا و عجزه و غربا که در حین ورود لشکر در شهر بوده باکراه برده بودند
نجات یافته در مساکن خود آرام گرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نموده در رعایا و برایا باستمالت گشته قانون
معدلت عمل نمودند از یراق قلعه و غنایمی که بدست درآمد چند توپ بزرگ و دلیجهای خرد و کلان که فرنگیه بعنوان
ترتیب داده هریک از آنها کارنامه بدیع استادان نادره و توپچیان عدیم المثال فرنگستانست و دیگر اسباب و عجایب
آنچه لیاقت قبول نظر اقدس داشت جهة سرکار خاصه شریفه جدا کرده تتمه به جنود ظفر ورود قسمت یافت و بعد از
انتظام مهام ضروریه و تنظیم و نسق احوال سپاهی و رعیت طبل ارتحال کوفته بدارالملک شیراز معاودت نموده حقیقت
این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرض کرد در حینی که رایات عز و جلال فرموده عساکر ظفر شعار بتسخیر قلعه قندهار
قیام داشتند خبر فتح هرموز رسید و جناب خان مورد تحسین و آفرین شاه و سپاه گردید و آن خبر بهجت اثر
بر جانبازان قلعه گشای رکاب همایون مبارک و میمون آمده در همان دو سه روز قلعه قندهار نیز بتوفیق پروردگار
چنانچه سبق گزارش یافت مفتوح گشت

وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت دارالسلطنه هرات

چون رایات ظفر آیات بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار گردید از سفر خیر اثر قندهار عود نموده در دارالسلطنه هرات
نزول اجلال فرمودند تا دو ماه و نیم در آن بلده فاخره اقامت فرموده بداد دهی خلایق و ارباب حاجات و انتظام
مهمات خراسان و انجاح مطالب و اسعاف مآرب اهالی آن دیار مشغول بودند از سوانحی که در ایام اقامت
دارالسلطنه مذکور روی نمود آمدن ابراهیم خواجه است از سادات و خواجهای معتبر بلخ از جانب سلطنت شعار
نذر محمد خان اوزبک والی آنجا برسم رسالت باتفاق محمد صالح بیگ وزیر سابق شیروان که در سال گذشته همراه
پاینده میرزای ایلچی بلخ و جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه بخارایی که برسالت سلاطین بلخ و بخارا رفته بود شرح آن

در رفتن محمد صالح بیک آنکه چون باتفاق باینده میرزا ببلخ رسید با نذر محمد خان ملاقات نموده مکتوب عنایت اسلوب
شاهی را رسانید از مضمون عطوفت مشحون آن نامه نامی مبتهج و مسرور گشته در لوازم تعظیم و تکریم کوشید بعد از
آسودگی مشقت راه او را بجانب ماوراء النهر تسبیل کرد و او در سمرقند بامام قلیخان والی ماوراء النهر ملاقات نموده
بعد از اطلاع بر مضمون نامه و مراسم و اشفاق شاهی نسبت بخان آندیار که حسب الاستدعای جناب ایشان رقم
گشته بود عظمای و اعیان اوزبکیه و عموم مردم آندیار که از اعمال سابقه متوحش بودند و درین هنگام که در خراسان
نزول اجلال واقع شده تسخیر قندهار اتفاق افتاد خوف و بیم عظیم داشتند آن عنایت نامه نامی را حرز امانی دانسته
فی الجمله اطمینان یافتند و محمد صالح بیک را قرین اعزاز و احترام روانه فرمودند و نذر محمد خان ابراهیم خواجه را که از
زمره معتبران و خواص امرا و اعیان آنجاست جهة تاکید بنیان مصادقت و مراسلات ارسال داشته التماس
نموده بود که هر چند مخاصمت ایرانیان با تورانیان رسم قدیمیست چون او و برادر گرامش امام قلیخان با حضرت اعلی در
مقام اخلاص و اتحاد و حسن ارادت و اعتقادند در زمان فتنه نشان همیون اعلی که گرگ و میش را با یکدیگر الفتست
برخلاف ازمنه ماضیه من بعد فیما بین مصادقت و دوستی مسلوک باشد و متعاقب ایشان از جانب خواجهای
جویباری بخاری بزرگسان معتمد آمده بهمین استدعا نموده بودند و سلاطین ماوراء النهر حضور صاحبقران محمد خان
التماس نموده بودند که رستم محمد خان ابن ولی محمد خان را که پناه بآن حضرت آورده و درین سرحد جا داده اند چون
بردن او درین سرحدها ماده فساد است بجهة دفع مواد فساد او را مصحوب بندگان بعراق روانه نمایند امید
وار بهای با مخلصان و استحکام فیما بین مصالحه و دوستی است زیرا که میانه او و بنی اعمام خصومت و عداوت
و جمعی او باشان غارتگر اوزبکیه که همه جا و آشوب طلب اند بر سر او مجتمع گشته پیوسته بجهة نهب و غارت و اخذ اموال
دست درازی بحواشی مملکت می نمایند اگر در کار او تغافل رود موجب تشویش خاطر و رعایا و خرابی الکاست و اگر
متوجه منع و تادیب گردیم چون در قلمرو همیون شاهی واقع اند از عبور لشکر مضرت آسیب بر عایای قلمرو شاهی
میرسد موجب نقض عهد و پیمان و انحراف مزاج اقدس میشود حسب الاستدعا قرار یافت که رستم محمد خان
در رکاب همیون اعلی بعراق آمده من بعد در عراق اسباب معیشت او و ملازمان معتمد سرانجام یافته جمعی او باش
غارتگر که باعتماد که جمع آمده اند پراکنده سازند چه بر دوستی و دشمنی اینگونه مردم اعتمادی نیست الحاصل از کمال
عاطفت و توجه خاطر مرحمت گستر بر نفه حال عباد الله و امنیت و استقامت سرحد الکای ملتمس ایشان فرمود
رستم محمد خان در حین توجه عراق در رکاب همیون بود و شرح فرستادن ایلچیان مذکور از مازندران و بعضی را
از دار السلطنه اصفهان در ذیل رقمزده کلک بیان میگردد دیگر از وقایع ایام اقامت هرات
آنکه چون فیمابین همیون اعلی و سلطان عثمان فرمانفرمای روم بوساطت خیر اندیشان طرفین قواعد مصالحه و دوستی
استحکام و استقرار یافته بنوعی که سبق ذکر یافت ایلچیان معتبر آمده نموده بمسامع جلال رسید که سلطان
عثمان با عموم سپاه متوجه دفع سلاطین فرنگیه که سنفور اسلام در آمده دست درازی ساخته بود شده بجای ظفر

الوزر رسید که مسرعی فرستاده از حقایق حالات و فتوحاتی که جنود اسلام را روی داده باشد استعلام فرماید
و حقیقت فتح قلعه‌ها و دفع و رفع پرتکالیه هرموز را اعلام دهند لهذا ایلچی بیک نامی را از قورچیان قاجار ارسال
داشته نامه محبت آمیز دوستانه در قلم آورده فتح و ظفر سپاه اسلام را که همواره از درگاه احدیت مسئلت شده
در آن نامه نامی درج فرموده بعد از آنکه ایلچی مذکور بسرعت و استعجال روانه شد هنوز موکب همیون اعلی در دار السلطنه
هرات نزول اجلال داشت که اخبار شورش و فساد لشکر روم و آشوب و انقلاب آن مرز و بوم و کشته شدن
سلطان عثمان از گردش چرخ و کج روی سپهر بوقلمون ورود یافت ذکر اخبار شورش و انقلاب روم

و کشته شدن سلطان عثمان فرمانفرمای آن مرز و بوم

شرح واقعه مذکور بنوعی که از وارد بن استماع
شده و ایلچی روم نیز متعاقب آمده بیان کرد آنست که سلطان عثمان در این سال از سفر فرنگ مظفر و منصور عود
نموده بود چون الجمهور مذکور میگشت که در همین سال باراده سفر حجاز و عراق عرب عزیمت قشلاق حلب دارد و گویند
که با حضرت شاهنشاه اعظم اکرم شهریار دیار عرب و عجم اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی الحکم عند الله بغض عهد
پیمان در خاطر داشته طایفه ینگچری که معظم سپاه روم اند عرض نموده اند که این عزیمت منهج انواع مفاسد
و موجب تهییج فتنه و آشوب سرحد عرب و عجم باشش است لایق دولت نیست و مع ذلک در قانون عثمانی در
یکسال دو سفری باشد و هنوز عسکر روم که از سفر فرنگ عود نموده اند در منازل و اوطان قرار و آرام نگرفته اند
درین سال این عزیمت موقوف باشد که در سال آینده اگر صلاح وقت و ضروری دولت باشد بمصلحت جمهور
عمل آید سلطان عثمان از غرور جهل و جوانی و عدم اطلاع بر قوانین معتبره عثمانی باغوای دلاور پاشا که درین
هنگام وزیر اعظم شده بود و ینگچری آقاسی ساخته بود و میخواست که اقتدار و اختیاری که طایفه ینگچری را
درین امور می باشد کمتر شود و چند نفر دیگر از خوش آمد گویان صاحب داعیه طایفه ینگچری را معاتب ساخته در
عزیمت قشلاق حلب راسخ و جازم گردید ینگچری آقاسی با جمیع عظمای آنطایفه بشورش و غوغا در آمده قتل دلاور
پاشا و چند نفر از عظمای آنطایفه که در آن وقت صاحب رای و مشورة بودند با خود مجمع ساخته کس بخدمت پادشاه
فرستادند که دلاور پاشا و این جماعت بد دولت خواهند و دخل ایشان در امور دولت موجب تخریب بنیان
سلطنت است و ما از سلوک ایشان راضی نیستیم التماس آنست که حضرت پادشاه آن جماعت را بدست ینگچری
سپارد که بجزا رسانند و عرض نموده اند که در سلسله آل عثمان چنین آرزوها که طایفه ینگچری بنابر صلاح
چه ران شمار رضای خاطر ینگچری جسته بعمل می آورده اند حالا نیز ملتمس آنست که انعقد مظهور رسیده و سلطان
عثمان بمقدمه مذکور انکار بلیغ نموده تهدیدات عظیمه باعیان آنطایفه نمود و طایفه ینگچری طغیان عظیم نموده در
دفع و رفع آن جماعت راسخ و ساعی گشتند دلاور پاشا و رفقا از بیم آسیب ینگچری خود را بسرای پادشاهی انداخته چند
و فوجی کثیر از خدمتکاران و عمله سرای و سپاهی اعلانی جمع آورده در دفع شر فتنه انگیزان آنطایفه بجمعیت
گشتند تا آنکه از جانبین مهم بجنگ و جدال انجامیده جمعی کثیر در میانه بقتل آمدند و ینگچریان خیره گشته و آتش غضب

بظهور آورده باندرون سرای پادشاهی بکشند و میگفتند که پادشاه ما سلطان مصطفی برادر سلطان احمد است که
بعد از فوت سلطان احمد با او بیعت کرده اقرار سلطنت و پادشاهی به او داده بودیم و خلع او موافق رضای
ینگچری نبود و حق او در ذمه ماست سلطان عثمان از واقعهٔ مذکور خوفناک گشته مصلحت چاره جویان کسی نزد [بود]
ینگچری آقاسی فرستاده پیغام داد که من بجهت خردسالی اطلاعی از قانون پدران نداشتم حالا از آن نادم
و پشیمان گشته آنچه رضای شماست چنان میکنم بعضی از اهل تدبیر صلاح دیدند که چون کار از صلاح و پیغام
گذشته و ینگچری خیره شده اند علاج منحصر در آنست که پادشاه باز با وثاق ینگچری پناه برده خود را بخانهٔ
ینگچری آقاسی اندازد و با ایشان توسل جوید شاید که جهت دادخواهی ایشان گشته از ارادهٔ سلطنت سلطان
مصطفی باز آیند سلطان عثمان بمصلحت نیکخواهان فرصت جسته از سرای سلطنت بیرون آمده در حین
ستیز و غوغا و کمال اضطرار بخانهٔ ینگچری آقاسی رفت اما طایفهٔ ینگچری در اندرون سرای دلاور پاشا
وزیر اعظم و رفقای او سیاه حسین شامی وزیر ثانی و قزلر آقاسی و حاجی باشی نامی از معتبران طایفهٔ سپاهی
اغلانی و چاوش باشی و بستانجی باشی که صاحب اختیار سراست و امثال ذلک بدست آورده بضرب
تیغ و تبر از پای در آوردند و بوثاق سلطان مصطفی رفته او را از مسکن خود بیرون آورده تهنیت پادشاهی
گفتند در این اثنا متحقق شد که سلطان عثمان بمنزل ینگچری آقاسی رفته و به او توسل جسته چون ینگچری آقاسی
خبر یافت که پادشاه در خانهٔ اوست پادشاه را ملازمت کرده عذر مقدم خواست و در مقام حمایت در آمده
با عظمای ینگچری بگفتگو در آمد و گفت چون بوثاق شما پناه آورده از کرده نادم است اولی آنست که بمقتضای
مروت و رفع بدنامی باز خاطر او را بدست آوریم و چون آنچه مطلب بود بحصول پیوست و معاندان او قتیل شدند
من بعد با پادشاه در مقام اعتذار و دلجویی باشیم و در این ماده راسخ گشته غلو نموده طایفهٔ ینگچری از بیم آنکه
مبادا این مهم بسعی ینگچری آقاسی تمشیت پذیرد و سلطان عثمان که جوان جاهلیست و کینهٔ ما در دل دارد
عاقبت انتقام کشد خاطر جمع ینگچری آقاسی بتیر قرار داده بر سبیل هجوم آورده فی الفور بقتلش پرداختند و
سلطان عثمان را از خانه بیرون آورده به قلعهٔ مشهور به یدی قلعه که در جوار قسطنطنیه است فرستادند و بآن نیز
اکتفا نکرده از بیم آنکه مبادا صورتی روی نماید که دیگر باره سلطنت و پادشاهی باو قرار گیرد جمعی از طایفهٔ ینگچری
اتفاق نموده به یدی قلعه رفته او را از میان برداشتند و روز دیگر تمامی سپاه و طبقات لشکر از ینگچری و غیرهم
لباس سوگواری پوشیده بمضمون این مصرع   خود کشته و خود بتعزیت میداری   نعش او را از یدی
قلعه بتعظیم و تکریم بآیین سلاطین بشهر در آورده بتجهیز و تکفین پرداختند و در عمارت مقبرهٔ سلطان احمد در
جنب تربت دفن کردند القصه اسم سلطنت و پادشاهی دیگر باره بر سلطان مصطفی مخلوع اطلاق نمودند طایفهٔ
ینگچری بیشتر از پیشتر صاحب اختیار امور دولت گشته وزیر اعظم و ارباب مناصب بمصلحت ایشان تعیین یافت
و چون سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خبط دماغ موسوم بود والده اش بمصلحت وزرا متوجه قطع و فصل مهمات

سلطنت چند

سلطنت چند و مکتوب محبت اسلوب دوستانه از جانب اعلیحضرت همایون اعلی شاهی ظل اللهی مشتمل بر وقایع و
سوانح مذکور را که بمقتضای قضا روی داده و بجهت قواعد مصالحه و دوستی نوشته مصحوب ایلچی معتبر سخندان قرار داده
و ایلچی مذکور در دار السلطنه هرات بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آمده مکتوب مذکور را که رسانید حقایق حالات را
بزبانی عرض کرد و نمود که الیوم طایفهٔ ینگچریان قصد پادشاه خود کرده در حینی که دخیل ایشان شده بود بقتل آورده اند
و در میان دولتخواهان سلسلهٔ آل عثمان مطعون شده جمعی از نیکخواهان اراده چنانست که چون سلطان مصطفی
بشورش دماغ شهرت دارد و از سلطنت او چه گشت که امور دولت را اختلالی پذیرد و خللها در ملک و ملت
بهم آید هرگاه قدرت یابند سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که کودک خردسالست بپادشاهی اختیار نموده
طالب خون سلطان عثمان باشند و طایفهٔ ینگچری بدین جهت راضی بسلطنت او نیستند و این گفتگو فیمابین واقعست و
این مقدمات باعث سایر ملک سرایت نموده در هر گوشه متغلبی سر بعناد بر آورده در هر سری سودایست در خلال
این حال حسینخان حاکم لرستان با کمینه چاوش از بغداد آمده شرح برهم خوردگی عراق عرب و نزاع و جدال که فیمابین
عظمای دار السلام بغداد وقوع یافته بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد معروض داشت **شرح وقایع و قضایای
دار السلام بغداد و فتوح عراق عرب** مجملی از حقایق حالات دار السلام بغداد آنکه مدت مدید و عهد بعید است که
آغایان و عظمای سپاه بغداد بخودسری معتاد گشته هر ایامی یکی از ایشان صاحب قدرت گشته کل مداخل و مخارج الملک را
بقبضهٔ اقتدار خود در آورده حکام و بیگلربیگیان که از جانب سلطان روم می آمدند دخل نمیدادند و اگر احیاناً بمعنی
اوجاقات ادا میکردند بظهور می آوردند پاشا را در سرای حکام فرود می آورده وجه معیشت سرانجام مینمودند
هر کدام با آن تسلی نمی نشستند به تنگ آمده راه مراجعت می پیمودند و آنکه تسلی میشد روزگاری میگذرانید در این عهد
محمد قنبر نامی که آقای ینگچریان بغداد بود و بکر سوباشی که از عظمای آقایان معتبر بود بنفاق یکدیگر هر کدام جمعی ملازمان
خاصهٔ خود را که در میانهٔ رومیه سکبان می باشند بهم رسانیده هر یک باراده حکومت و خودسری سر بعصیان و طغیان
بر آورده بودند و تمکین هیچ حاکم و بیگلربیگی نمیکردند رفته رفته بکر سوباشی اقتدار و اختیار بیشتر یافت بدین جهت فیمابین
وحشت پدید آمده محمد قنبر در مقام دفع او شد در حینی که بکر سوباشی با فوجی از جنود بغداد و سکبانان خود بجهة
اخذ مال سترادان بجانب حله رفته بود محمد قنبر کس فرستاد که تمکین او ننمایند و خود با گروهی از توابع بقصد غارت اموال
بکر سوباشی بر سر خانهٔ او رفت و گروهی ممانعت نموده مابین الفریقین مهم بمجادله انجامید بکر سوباشی از راه این خبر شنید
سپاهیان را که همراه او بودند با انعامات و وعده های جمیل بخود متفق ساخته بشهر عود نمود القصه سپاهی بغداد دو گروه
گشته یک گروه با محمد قنبر و گروهی دیگر با بکر سوباشی در شهر بودند و فیمابین جنگ و جدال وقوع یافت اعز الامر بکر
سوباشی اهل این قلعه را نیز فریب داده اکثر مردم از محمد قنبر روگردان شده خود را از این قلعه بشهر بیرون انداختند
مجملا بکر سوباشی بر این قلعه نیز مستولی گشته محمد قنبر را بدست آورده از پای در آورد و نیز چند نفر دیگر را که با او
منشاء خلاف داشت از میان برداشت اموال و اسباب بیحساب بدست آورده به سکبانان و سپاهیان خود

داد و چند نفر از مشایخ مزار ابوحنیفه علیه ما علیه که با محمد قنبر متفق بودند در کشتی نشانیده آتش در کشتی زد
و خانها و انبار اجارت داد چنانچه بعضی اسباب و اشیا در زیر تجارت رفت و بر حکومت عراق عرب
رقم اختصاص کشید و چون خبر عصیان و طغیان بکر سوباشی به پایه سریر خواندکار رسید ارکان دولت آل
بغداد را حافظ پاشا نامزد نموده فرستادند که مهمات آنجا را موافق صلاح دولت باصلاح آورد و متمردان
و اهل طغیان را بجزای او رسانند بکر سوباشی که دل بر حکومت عراق عرب بسته استقلال تمام یافته بود از آمدن
حافظ احمد پاشا خوفناک گشته با حکام سرحد قزلباش طرح آشنایی انداخته کس نزد صفی خان حاکم لرستان
فرستاده اعلام نموده بود که این امور از روی ارادت و اخلاص حضرت شاه عالم پناه از من صدور یافته من بعد
دست ارادت در فتراک بندگی این آستان زده بحمایت هواداران آن درگاه مستظهر و امیدوارم و ملک بغداد را
که موروثی آنحضرت است بجهت آنحضرت نگاه داشته ام صفی خان ملازمی همراه او فرستاده او را بدرگاه جهان پناه
فرستاده حقایق حالات متنوعه که بتحریر پیوست عرض کرد و چون حافظ احمد پاشا بحدود دار السلام رسید
بکر سوباشی کل سپاهیان بغداد را بخود متفق ساخته تمکین او نکرد و او از اطاعت و انقیاد جنود بغداد مایوس گشته
و فدای العود داده بازگشت و از دیاربکر حقیقت حال بدرگاه پادشاهی عرض کرد و از درگاه پادشاه علی
پاشای مشهور بعلی پاشای کمانکش از جانب سلطان مصطفی ایالت بغداد یافته چون بآنجا رسید ابتدا بکر
سوباشی اطاعتگونه بظهور رسانده او را بقلعه راه داد و چند روز با او مدارا میکرد و او بتتمه حکومت ناقصی
گشته روزی میگذرانید ارکان دولت سلطان مصطفی این مسامحه و خویشتن داری از او نپسندیده معزول ساخته
و یوسف پاشا نامی را منصوب نمودند و او که به بغداد آمد خواست که اقتدار و استقلال یافته متمردان را
از میان بردارد بکر سوباشی در ملاقات روز اول مکنون خاطر او دریافته از طرز سلوک خایف گشته دیگر او را ندید
و بر سر تمرد و عصیان بظهور آورده با فوجی کثیر بر سر او رفت و او را گرفته طمع در اموال و اسباب او کرده بقتل
او مبادرت نمود و علانیه کوس مخالفت کوفت بعد از آن کوچک پاشا که حاکم موصل بود با ایالت بغداد آمده او نیز
مدخل نیافته بازگشت و بکر سوباشی کمال اقتدار و استقلال داشت شرح وقایع باقی حالات بغداد و سبب توجه
موکب همایون بآنصوب و تسخیر در آمدن آن ملک در سال آینده مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد **ذکر رجعت
موکب ظفر نشان و قشلاق نمودن افواج قاهره در خراسان و توجه همایون بجریده بصوب
مازندران بهشت نشان** چون مدت اقامت اردوی گردون شکوه در دار السلطنه هرات چهار ماه و نیم کشید و
مهمات مرو و ریه خراسان بصورت انجام یافت نوای کوچ در داده عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس منوره
علی مشرفها الصلوة والتحیة انعطاف دادند رستم محمد خان ابن ولی محمد خان را حسب الالتماس سلاطین ماوراء النهر
با جمعی از ملازمان معتمد مصحوب موکب مقدس گردانیدند در حدود غوریان خواجه جلال اکبر غوریانی که وزیر
خراسان بود پیشکشهای لایق گذرانیده کما ینبغی بلوازم خدمت و اتیان رسم اقامت پرداخته مصدر خدمات
پسندیده گردیده و چون در مشهد مقدس نزول اجلال واقع شد چند روز در آن آستان ملایک آشیان بلوازم

خدمت و دعا و زیارت قیام و اقدام نمودند و در این سال تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا ابوطالب رضوی تفویض یافت و
چون صلاح دولت قاهره درین بود که ارباب احکام مهمات مشهد و تمشیت مهام اسفندیار خان والی خوارزم و کرستان
او بدان صوب سبقت و کریابند و دیگر امور کلی که در خیال عساکر نصرت نشان خراسان در قشلاق نمانید و خرم و
احتیاط مقتضی آن اقامت بود و بودن کل عساکر منصوره در یک محل موجب عسرت و ضیق معیشت و فقدان
ماکولات بود بنابران افواج خدم و حشم را بچند قسم منقسم گردانیده که هر گروه از طبقات لشکر را در محلی مناسب
قشلاق تعیین فرمودند و از مشهد مقدس معلی هر فوجی از افواج قاهره بقشلاق معین خود رفت و حضرت اعلی بعد از
فراغ ازین امور جریده و سپاهی معدود از ملازمان رکاب اشرف و مقربان بساط اقدس بجانب مازندران
بهشت نشان در حرکت آمده قصبه درجزین را برستم محمد خان عنایت فرموده بدان صوب فرستادند و ابراهیم خواجه
ایلچی نذر محمد خان والی بخارا در رکاب ظفر انتساب بمازندران رفته و ایلچی بخارا از آنجا رخصت یافته مشمول
عواطف و احسان بازگشتند و ابراهیم خواجه چندگاه در رکاب مقدس کامیاب عزت و منظور نظر شفقت
و مرحمت بود در سال آینده در صفاهان رخصت یافته بوجه لایق روانه دیار خود گردید **ذکری از سوانح اوان**
زمره ارباب فضل و کمال میرزا فصیحی هروی چون ذات همایون و طبع فطانت سرشت هنرپرور آنحضرت
که میزان قدرشناسی و معیار سخن سنجیست بصحبت فضلا و دانشوران و سخنوران بلاغت گستر رغبت تمام دارد و اگر
بحسب ظاهر بنابر مشاغل عظیمه جهانداری و عدم فرصت که فرمانروایان جهان را از آن چاره نیست و باده پیمایان
خمخانه سلطنت را از آن گزیر نیست گاهی بگاهی صحبت فیض بخش افاضل سخنوران روزگار اگر کمتر اتفاق افتد اما نشئه
بالطبع مایلند که از بزم آرایان محافل انس اگر نادره گوئی بسعادت حضور اقدس فایض گردد وجود چنان عزیزرا
چون گوهر گرانبها گرامی شمرده صحبت او را جهت نشاط خاطر و انبساط ضمیر مغتنم شمارند و خاطر اکسیر آثار متوجه
آن بوده و هست که محافل انس و مجامع قدس از وجود چنان نادره آرایش صوری و زیب معنوی داشته باشد
لهذا درین اوقات خجسته ساعات که در دار السلطنه هرات اتفاق نزول افتاد بصحبت کثیر البهجت سرامد ارباب فضل
و هنر سحر پرداز بلاغت گستر ناظم اسباب معانی یگانه ملک نکته دانی میرزا فصیحی هروی که از اجله سادات و اشراف
و اعیان آن ولایت منتسب بسلسله علیه انصاریه و بزیور انواع فضایل و کمالات آراسته و بمراتب بلند سخن پردازی
پیراسته لآلی طبع و نثارش آویزه گوش گردون و معتقدان روزگار است مسرور گشتند اراده خاطر انور بدان متعلق
گشت که همیشه حضور اقدس و محفل مقدس از وجود گرامیش زینت قرار داده از صحبت بیانش منبسط و از نوادر
طبع سحر آفرینش مبتهج و مسرور باشند تکلیف مرافقت و همعنانی موکب همایون فرمودند و امر قضا نفوذ بسرانجام اسباب
سفر آنجناب نفاذ پیوست و سعی الیه از وفور اخلاص امتثال امر همایون را بقدم انقیاد و تلقی نموده آهنگ عراق
ساز داد اگرچه آن بلده طیبه که از وجود گرامی آن گزین گوهر بحر دانش و افضال رشک فرمای بلاد و امصار بود
خالی مانده از نزاهت و خرمی بیطراوت گشت اما مجلس بهشت آئین طراوتی تازه و طبع همایون را مسرتی بی اندازه

روی داد و همعنان موکب مقدس گردیده اکنون در زمرهٔ مقربان بساط اقدس و هم صحبتان بزم مقدس است القصه
موکب معلی بفیروزی و اقبال بمازندران بهشت نشان رسیده در قصبهٔ طیبهٔ اشرف و منازل خلد آیین که در آن
نزهت بخش ترتیب یافته بود اقامت فرموده و گاهی بدار السرور فرح آباد تشریف برده در ان روضهٔ دلکش دلنشین
فرح افزای انجا بخرمی و کامیابی گذرانیده بهجت افزای روزگار بودند

از سوانح ایام مازندران جنت نشان

آمدن یوسف خان بیگلربیگی شیروان و سایر امرا و اعیان آن ولایت است که بعقب اردوی معلی ملازمت دریافت
عز بساط بوسی آمده بدین سعادت عظمی سرافرازی یافتند و دگر را مجالس و محافل ارم تزیین انعقاد یافته از
پرتو توجهات خاطر خورشید ضیا که بر ساحت آمال یوسف خان و امرا و رفیق او می یافت پایهٔ عزت و افتخار باوج فلک
دوار رسانیدند و پیشکشهای لایق از غلامان غلمان صفت یوسف لقا و حوروشان زلیخا صورت خوش سیما
و اسبهای آتش صبا رفتار و شتران کوه کوهان بار بردار و نقود و اقمشه و اجناس هر دیار و پوستینهای سمور
ارسی گران بها و کمرکندهای نادره جرکس و تفنگهای قیمتی و امثال ذالک زیاده از احصا و شمار از نظر اقدس گذرانیدند
زبان هر یک بمضمون این مقال گویا بود بیت اگر چه من از پرتو لطف تو دارم صد گنج جمله ایثار قدوم تو کنم جان بر تری
مجملا یوسف خان قطع نظر از تکلفات متعارفهٔ ابنای روزگار و سخنوران مراتب اخلاص کیشی گذرانیده که زبانهای ارباب
عقیدت و فدویان جان نثار بتحسین و آفرین گویا گردیده و هر روز و هر ساعت بتلطفات خاص معزز و بشفقتهای
گوناگون مفتخر و ممتاز میگشت و چندگاه در رکاب اشرف بسیر و شکار مازندران مشغولی داشت و بمجلس
بزم خاص و مشمول عواطف عز و اختصاص بود و در هنگام انصراف بخلعتهای فاخره و تشریفات
و اجوزه سرافرازی یافته مقضی المرام بالکاء ولایت خود عود نمود و قرچغای خان سپهسالار ایران که حاکم مشهد
مقدس بود از اوان کودکی و عهد صبی با یوسف خان طریقهٔ اخوت و برادری مسلوک میداشت و مدتهای مدید
بود که ملاقات ایشان با یکدیگر اتفاق نیفتاده بود و درینوقت که او بپایهٔ سریر اعلی آمده بنوعی که مذکور شد
شرف بساط بوسی دریافت حضرت اعلی از شمول عاطفت و اشفاق قرچغای خان را از مشهد مقدس طلب
فرمودند و او در شدت شتا از مشهد مقدس بمازندران شتافته بین الاخوین عهد ملاقات تازه
شد و چندگاه بصحبت یکدیگر مسرور بودند و یوسف خان رخصت یافته متوجه شیروان شد و قرچغای خان در
رکاب اشرف ماند

ذکر توسیع شوارع مازندران جنت نشان

بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که در کل الکاء
خصوصا مازندران بهشت نشان بسبب ضیق طرق و صعوبت راه و تنگی گذارها جبال رفیع و کمرهای کوه که از غایت
ارتفاع و بلندی با ساحت آسمان در کمر زد و مشابه ایست که عبور یکسوار از مضایق ناهموار جبال بغایت دشوار
بود و در هر قدم از خوف و خطر پیاده شدن ناچار و گذار شتران با کمال آهسته روی از آنجا امری محال بود
و مردم آنجا بار را بهر گز چشم بر یکدیگر هیچ شتری نیفتاده بلکه در خواب ندیده بودند وقتی که شتر دیدند بمصیبتهای
گریه و ... کیف خلقت در ترکیب آن جانور قوی هیکل تعجب میکردند و چون نواب همیون اعلی بدولتخانه

بتعمیر و ترتیب آنها و نزهت بخش فرح افزا انداخته شهر طرب انگیز فرح آباد و قصبهٔ طیبهٔ اشرف را بنوعی که دلخواه
دلکش شده مرکز جاه و جلال گردانیده متنزهات آن ولایت دلکش مطبوع طبع همیون افتاده اکثر اوقات قشلاق
همیون در آن ولایت واقع میشد و در شکارگاههای عدیم المثال آن دیار بنشاط شکار مسرت بخش خاطر انور بودند و ملازمان
رکاب اشرف و مترددین اردوی گردون شکوه از صعوبت راه و تنگی گذرهای خطرناک جبال و بسیاری گل و لای
که از کثرت بارندگی در آن مکان همواره میبود آزار و افزار بسیار و نقصان و خسران بیشمار بعساکر ظفر شعار و مترددین
میرسید در ضمیر منیر رای جهان آرای که از کمال وسعت و فسحت و نهایت فراخی و استقامت با فضای فضا توام است
بدان متعلق گشت که در وسعت شوارع و همواری راهها توجه فرموده نوعی بسازند که شتران قطار بفراغ بال از خوف
و خطر عبور نموده آسیبی از آن ممر بمترددین نرسد همت عالی نهمت در این امر شگرف که در نظر خلایق دشوار
بل محال مینمود گماشته جناب دستوری میرزا تقی وزیر مازندران را بانجام این خدمت مأمور فرموده جمعی را از
غلامان خاصهٔ شریفه که به تامینی الجناب مأمور حکم شد که همراه او بوده بکدخدایانی که مأمور سازد اقدام نمایند
و اهالی مازندران بجهت این امر خیر برده و مدد همراهی کرده اخراجات آن از خالص مال سرکار خاصهٔ شریفه داده
شود و جناب دستوری این امور فرمان پذیر گشته بعون عنایت الهی و نیروی اقبال شاهنشاهی شروع در انجام
این خدمت کرده نهایت سعی و بذل جهد در آن شغل شگرف بظهور آوردند اعظم نهارهٔ سواد کوه بهشت که از
الکا خوار و هبله رود و فیروزکوه بمازندران میرود و راه تردد مترددین اردوی معلی از انجاست تا فرح آباد
قریب بهشت نوم مسافت تخمینا چهل و پنج فرسخ بلکه زیاده است القصه استادان خاراتراش چابکدست
و تبرداران و بنایان و عملهٔ آن کار را جمع آورده بر رودخانهها که بر سمت راه بود پلهای عالی استوار از سنگ بنیان
آب هر رودخانه بسنگ و آجر و گچ و آهک ترتیب دادند و در ممر سیلابهای عظیم که در وقت بارندگی از جبال
میریزد و نقبها کنده هر جا مظنهٔ آن بود که ممر و راز کثرت سیلاب خرابی بآن راه یابد باهک و سنگ و آجر استحکام داده
بر رودخانه ملحق گردانیدند و در همواری خیابانها طرح کرده آنچه بیشه و جنگل بود تبرداران از درخت خالی کرده خاک
دیگر از جاهای دور دست آورده ماهی پشت بلند گردانیدند و دو طرف جویها کنده شد که آب باران از میان
بجویها ریخته بر رودخانهها جاری میگردد چنانچه در میان راه که محل عبور مترددین است اصلا گل و لای نیست و مضایق
جبال را بافسون غریبه توسیع داده در بعضی جاها راجویهای انداخته آنچه سنگ خاره بود سنگ بران خارا شکن
نماشده صنایع بدایع غریبه بظهور آوردند چنانچه تاریخ کارهای فرهادی که در نظر عقل مستبعد مینمود گردیده و در اندک
زمانی این کارهای خیر جاری بنیروی همت و مددکاری اقبال بنوعی که مکنون خاطر انور و پسندیدهٔ خاص و عام بود
صورت انجام یافت اکنون شتران باردار قطار قطار پهلوی یکدیگر بفراغت عبور می نمایند و همچنین در کل شوارع
مازندران در توسیع طرق کوشیده بطریق سایر ممالک مترددین از خوف و خطر سالم و از مضرت و نقصان ایمن
و دستوران معصوم و موجب دعای خیر رونده گان و آینده گانست و از اتفاقات حسنه که تاریخ این امر شگرف

و منسوبات آن بادشاه و ربت اجلاد و عاجلبار روزگار فرخنده آثار همیون عاید میکرد و **متوفیات که در این سال به سپهر نقل نمایاب گشتند** خواجه محمد رضای قزوینی مشهور به سارو خواجه که وزیر مطلق العنان آذربایجان بود در سفر گرجستان که در محل خود اشاره شد بلقب ارجمند قدوی ملقب و معزز گردید و سال بود که در ملازمت اشرف بسر برده از مقربان بساط اقدس و محرمان سرای قرب خاصان محفل مقدس بود شمه از احوالات او در طی حالات سابقه نگاشته کلک بیان شده مولودش از موضع جوین قزوین است از وزارت ذوالفقار خان قرامانلو بملازمت اشرف رسیده و وزیر مستقل آذربایجان گشت و از کاردانی و توفیرات اموال دیوانی روز بروز بمدارج علیا ترقی کرده صاحب و مشورت بود با شعر و شاعری ربط تمام داشت و بنده کوئی و شیرین بیانی در محفل همیون انیس شده بود درین سال الضعیف معده طاری گشته متوجه معالجه کمتر میشد در سفر قندهار کوفتش از دیاد پذیرفت در الکاه تون خراسان از رکاب اشرف جدا مانده که بتانی آید در موضعی که مدفن امامزاده بزرگوار امامزاده محمد است برحمت یزدانی پیوست و در مشهد مقدس معلی مدفون گشت خالی از علو همتی نبود و در رعایت حال متعلقان و احوال آشنایان و محتاجان خود را معاف نمیداشت این چند از اشعار او دست **بیت** ... بنهادم رخت رحلت و شش بر دوش صبا سوی ای عمر رضا گرد دست رس میداشتم **دیگر از متوفیات** محمد صالح بیک وزیر سابق شیروانست که از رسالت ماوراءالنهر آمده چندگاه در مازندران ملازم رکاب اشرف بود و بمنصب وزارت و کلانتری دارالمؤمنین قم سرافرازی یافت درین اثنا بیماری عارض گشته در حالت بیماری سقم نزاع روانه دارالمؤمنین مذکور شد در راه مرض اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان یافت اهالی قم که باو استقبال شده بودند استقبال نعش کرده بروضهٔ مطهرهٔ معصومیه آوردند **بیت** عجب سرا یه این کاخ دلاویز که چون جا گرم کردی گویدت خیز اینجا مهلت جا کردن نداد **ثلث** یکلحظه بکام خویش دل را نگذاشت زمانه ستمکار نوری بتریزی الاصل بود در خدمت فرهاد خان نشو و نما یافته ترقی کرد بعد از آن بخدمت اشرف سرافرازی یافته چندگاه بمنصبی از مناصب دیوان مشغولی داشت بسیار مرد خلیق آدمی کریم الذات سلیم النفس بود و ایام عمر باخلق سلوک پسندیده می نمود **وقایع سنه مبارکه تنگوزئیل ترکی مطابق اثنی و ثلثین و الف که سال هفتم قرن ثانی دولت روز افزون سعادت مقرون شاهی است** **بیت** دگر بهار فرو دی بشادی خبر داد از نشاط کیقبادی جهان را از قدومش تازگی داد طراوت را بلند آوازگی داد دیگر باره بهار روشن بهزاران برگ نوا آغاز نشاط چهار ارکان قوایم روزگار مربی شاخ چهار فصل هشت و چهار یعنی خورشید جهان آرا که فرمانروای طارم هشت ساعت و پنج دقیقه از شب دوشنبه نوزدهم جمادی الاولی گذشته با طنطنه شکوه و اجلال چون شهنشاه والای فلک اعلای حمل بی همال به تختگاه شرف و اقبال خرامیده اوزبک چهار پایه سبع سموات را بوجود فیاض آرایش و بجهانی داد پرتو انوار تربیتش خاک برکرمکان نباتی را نشو و نمای تازه داد و مشاطهٔ بهار دختران رز را

جبه هم آغوشی حریفان بزم عشرت بصد زیب بهار آراسته در انجمن کامرانی و کامیابی جلوه گری در آورد نغمه سرایان هزار دستان باغ و بستان گاه از مژدهٔ تشریف قدوم گل و ریحان نوای نغمه و انی طرب و خوش ساز و غزلخوانی اظهاری نمودند و گاه از بیم بطالت و تعدی شبروان صبا که اوراق گل را پریشان ساخته بیاد و بی نیازی میدادند و از اندوه فراق که عنقریب بآن مبتلا میکردند ناله و افغان در گرفته از فوارهٔ دیده چشمهٔ خون میکشادند آری **بیت** چنین است رسم سرای سپنج گهی شاد باشد آسودگی گاه رنج چون نو عروسان جلوهٔ نشاط و خرمی با حسن و جمال بصد شیرینی دلارائی هم آغوش و طفل بهجت و شادکامی با شهریار زمان توام و طیان اند لهذا حضرت اعلی در مازندران جنت نشان لوازم جشن و سرور روز نوروز پرداخته مقربان بساط والا و ارکان دولت جهان پیرا در انجمن بهجت فزا چون سوسن ده زبان به دعا و ثنای شهریار کامکار کام بخش کامران رطب اللسان بودند و بزبان صدق اشتغال می ورزیدند **بیت** همه ساله بخت و دولت ترا یار باد همیشه عدایت نگهدار باد بود تا ابد در جهان نام تو بیابد زگیتی همه کام تو **القصه** بعد از فراغ از جشن و روزی در سر زمینهای بهشت آسای آنجا بسیر و نشاط شکار پرداخته **بیت** لذت از شهد یار میبردند کرد از روزگار میبردند ایام خجسته انجام بهار آمدن مقرب خان الخاقانی زنبیل بیگ توشمال باشی که برسالت هندوستان رفته بود و حید بیک یوزباشی قراولان و میرولی بیک که بعد از فتح قندهار رفته بودند شرح این و آمدن زنبیل بیگ آنست که چون خان عالم که از آنجانب برسالت آمده بود و از امرای بزرگ آن سلسله بود و باسباب و یراق و تجملات بزرگانه بنوعی که در محل خود تحریر یافته با ایران آمد حضرت اعلی شاهی بتربیت او که از اکابر و اجال امرا و معتبران این دولت مشارالیه را که با جمعیت ذاتی و سنجیدگی و علو همت و آداب دانی حسن سلوک متصف و با عقل و تجربت و ازدیاد قرب منزلت از اقران ممتاز بود شایسته رسالت و سزاوار این خدمت دانسته چنانچه در محل خود ذکر شد همراه خان عالم فرمودند و او چون باین خدمت مامور گشت همت مصروف آن داشت که از روی اخلاص و حسن عقیدت و صدق چاکری سر و جان و مال در راه مرشد و ولی نعمت دریغ نداشته بنوعی باین خدمت اقدام نماید که در نظر دوست و دشمن شایسته و پسندیده باشد لاجرم بروجهی که در خور همت و غیرت ولایق نام و ناموس ولینعمت بود تجهیز و یراق آن سفر پرداخته باشکوه و عظمت ملوکانه و اسباب و تجملات بزرگانه از اسپهای تازی نژاد و اسباب خوش و زینهای مرصع طلا و نقره که بهترین زیب و زینت سپاهیست و اقسام مرصع آلات و اشیا و تجملات زیاده از حد و شمار خود و جمعی کثیر از ملازمان و پیش خدمتان و عمله کارخانها با آراستگی و پیراستگی تمام از خدمت اشرف جدا شده در مرافقت خان عالم روانه شد و چون قدم بملک هندوستان نهاد و بهر جا و هر ولایت و قصبات که رسیدند از ضابطان استقبال و لوازم اعزاز و احترام قیام مینمودند چون بلاهور رسید حضرت پادشاه والاجاه و فرمانروای ممالک هندوستان بسیر کشمیر تشریف برده هنگام بازگشتن بود زنبیل بیگ حسب الامر مشارالیه در لاهور توقف نموده خان عالم پیشتر رفت بعد از وصول پادشاه بلاهور مشارالیه عز ملازمت دریافته لوازم تحیت و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم چاکرانه بجای آورد و از جانب همیون اعلی پرسشهای دوستانه و نیاز مندیهای برادرانه ظهور آورده نامه همیون حال خاقانی را بکتشد

بجا آورده و در آداب رسالت و شرایط سفارت بروجهی که سزاوار محبت و دوستی طرفین بود فروگذاشتی نکرده حضرت پادشاه والاجاه را رسمیست معتاد که از روزگاری که تولد یافته در هر سال در دار الملک دهلی که محل تولد آنحضرت است جشنی می آرایند و تدوری که در حین ولادت و روز مولود کرده اند بروجهی که معتاد ایشانست عمل می آورند چون وعده آن روز نزدیک بود آنحضرت در لاهور توقف ننموده بسرعت متوجه آن دیار می شدند زنیل بیک بجهت الصلاح خان علم الظهار معاملهٔ چند بار بروجهی که مامور بوده بارکان دولت و اعیان حضرت نموده چون جوابی که موجب تسلیهٔ خاطر باشد نشنیده عزیمت انداشته که از هم آنجا باز گشته بیشتر نزود و از گفتگوی صلاح اندیشان متقاعد گشته درین اثنا از جملهٔ هدایا که سبق ذکر یافت جیقه این جیقهٔ مرصع بلعل بزرگ که اسم پادشاه مغفور میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بران نقش یافته بمناسبت گورکانیت جهة آنحضرت فرستاده بودند و از حین رفتن زنیل بیک اتمام نیافته بود و متعاقب می آوردند رسید و بعضی از تحف و هدایای پادشاه روم ترکمن حضرت اعلی حضرت والوش برادرانه جهت آنحضرت ارسال داشته بود درین وقت در رسید و رقمی که در باب گذرانیدن آنها باسم زنیل بیک عز صدور یافته بود رسید لاجرم بالضروره بیلغار متوجه دهلی که آنحضرت در آنجا بود گشته بعد از انعقاد جشن مذکور و گذرانیدن تحفهای مذکور در رکاب سعادت انتساب حضرت پادشاه والاجاه بدار السلطنه اکره رفت و همواره منظور انظار عاطفت و اشفاق بود اما هر چند در باب مقدمهٔ ارکان دولت و محرمان اسرار سلطنت سخن میگفت جوابی مقرون بصواب نمی شنید و حقایق احوال از اولی نهفت خود مخفی نداشته در طی عرایض خود اشعار و ایمائی دران ماده میکرد و بعد از آنکه مهم قندهار بروجهی که بتحریر پیوست صورت وقوع یافته خبر بهند و هندوستان زنیل بیک را محرک این واقعه دانسته چندروزی باو سرگران بودند تا آنکه حیدر بیک یوزباشی قراداغلو و میرولی بیک داروغهٔ شترخان متعاقب یکدیگر رسیده مخاوزات محبت طراز شاهی و مغاویر دلپذیر که در باب قندهار دران اندراج یافته بود رسانیدند عذر پذیر گشته اظهار مسرت و ابتهاج نموده مجددا باستقرار قواعد مصادقت و دوستی که فیمابین واقع بود متظاهر گشته در حینی که حضرت پادشاه والاجاه عزیمت سیر کشمیر نموده بود در مقام رخصت زنیل بیک و رسولان در آمده نامهٔ محبت اساس محتوی بر اصناف دوستانه و تکلفات یگانگی در قلم آوردند و این عبارت دران معاهده نشر انضباد قوم بود که با محبت و دوستی آن رهبنده انس کیانی را بجان برابر میکنیم و هیچ عطیه را با آن نمی سنجیم و زنیل بیک و رسولان مذکور را رخصت انصراف داده روانه نمودند در تاتون پسندهٔ اکبری تعظیم و کورنش مخصوص هیئتی است که در وقت انعام و هنگام بخشش و عطایای صاحبان انعام و افضال در ازای آن تقصد دال اقدام می نمایند و در هنگام جدا شدن زنیل بیک حضرت پادشاه والاجاه در حضور او اظهار تفقد و احسانی کرده چون آنگونه کورنش خالی از تحقر و مذلتی نبوده زنیل بیک از علو همت و غرور بندگی این آستانه تحمل آن نموده تن بآن حقارت در نداده هر چند نیکوخواهان طرفین دران ماده مبالغه کرده او ابا نموده

گفته بود که رسم معتاد درگاه ولی نعمت ما نیست اگر پادشاه عنایت خاصی فرمایند که سرمایهٔ افتخار بوده و غرض آن مال دنیوی نبوده باشد در ازاء آن شفقت خاص هرگونه افتادگی و فروتنی چاکرانه باید کرد مضایقه نیست بعضی از ارکان دولت جهة استمرار رسم و عادت و افتخاری که از او در دل داشته کوته همتی بدولتخواهی خود در دل داشته در ایصال آن اخبار بخاطر و تعلل ورزیدند و مشار الیه بترتیب آن نبرده روانه شد مجملا اوائل همین سال ایلچیان مذکور به رکاب سدره مثال رسیده در مازندران بهشت نشان بسعادت بساطبوسی فایز گشتند و خدمات زنیل بیک مستحسن افتاده مورد توجهات خسروانه گردید پایهٔ قدر و منزلتش ارتفاع یافت

دیگر از وقایع این سال چون خاطر انور از مهم قندهار و استحکام سرحد و بست و قلعه اطمینان یافت سلطین اوزبک متواتر و متعاقب ایلچیان فرستاده اظهار خلوص عقیدت و یکجهتی نمودند و کوتوال قلعهٔ بالای مرغاب را که در سال گذشته بیلغ برده قلعه را متصرف شده بودند باز فرستاده قلعه را بلا زمان درگاه سپردند و مهمات اسفندیار در خوارزم تمشیت پذیرفت و چون دیگر بودن عساکر فیروزی نشان در خراسان لازم نبود بنابران حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عیسی خان قورچی باشی و علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملوی تا همین شهادت و سایر لشکر فیروزی نشان کرفته غازیان از رخصت اوطان دهند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده لشکریان بسالک و اوطان رفتند و رایات فیروزی آیات عز و جلال بکامرانی و اقبال از مازندران نزهت نشان متوجه پایهٔ سریر سلطنت بنیان گشته در ساعت سعد بدار السلطنه اصفهان وارد گشته در دولتخانهٔ مبارکه نقش جهان نزول اجلال فرمودند تا شش ماه در دار السلطنهٔ مذکور کامیاب دولت بوده بانتظام مهام ضروریه می پرداختند ابراهیم خواجه ایلچی بلخ رخصت انصراف یافته با نامهٔ عطوفت آمیز و هدایای لایقه مصادقت ترتیب مشمول نوازش و الطاف شاهانه راه دیار خویش پیش گرفت درین اثنا بعضی اخبار از جانب عراق عرب بسمع رسید که توجه موکب همیون بدانصوب بی اختیار روی داد بنوعی که شرح آن در ذیل مسطور میگردد و سفر خیر اثر دار السلام بغداد اتفاق افتاد و الله اعلم

ذکر بعضی از حالات دار السلام بغداد و آمدن حافظ احمد پاشا با عساکر روم بآن مرز و بوم مرتبهٔ اول

بر رای رزین صاحب عرفان حقایق بین پوشیده نیست که دار السلام بغداد از بلاد مشهورهٔ آفاق و دار الملک عراق عرب است و زیاده از پانصد سال دار الخلافه و محل اقامت فرمانروایان عظیم الشان عرب عجم و ترک و دیلم بود و بکثرت معموری و زراعت و آبادانی و انبوهی خلایق از شرح و بیان مستغنی است و در ظهور دولت پادشاهان علوی ارکان صفوی جنان بهشت نشان چنانچه در صحیفهٔ اول این نسخهٔ عالم آرا در طی قضایا و سوانح زمان اعلیحضرت شاه جمجاه جنت مکان رقمزدهٔ کلک بیان گشته ایالت و دارائی آن ولایت در زمان آنحضرت بمحمد خان شرف الدین اوغلی تکلو منوط بود و در سنه اربعین و تسعمائه که اولامه سلطان تکلو و غازیخان مهردار که از امرای بزرگ اویماق تکلو بودند ازین دولت روگردان شده نزد سلطان سلیمان خواندگار روم رفتند و او باغوا و تحریک ایشان

لشکر را بجنگ کشیده طایفه تکلو حرام نمکی کرده محمد خان را که بگلربیگی و دولتخواه بود از میانه خود بیرون کرده آن ولایت را
بسلطان سلیمان دادند و درین چند سال آن بلده ارم تمثال و تمامت عراق عرب در تصرف رومیه بود و اکنون بیست و
پنج سال متجاوز است که خطه دارالسلام از شورش عام و طغیان اوباش و لیام از نظام و نسق افتاده هر چندگاه
متغلبی از عظمای سپاه بهوای حکومت و خودسری لوای عصیان و طغیان افراخته و پاشایان را چنانچه در پیش
مذکور شد تمکین نمیدادند و فیما بین مکرر جنگ و جدال وقوع یافت و جمعی از طرفین عرضه تیغ فنا میگشتند و از عدم
اقتدار حاکم مستقل و تسلط اوباش و خودسران طایفه رعایا و برایا پایمال حوادث و نوایب بودند و سکنه و خدام
عتبات عالیات سدره مرتبات از بیم ضرر و آسیب آن طایفه شبی بر بستر راحت و آسودگی نمی غنودند الحاصل
برحسب تقدیر و اقتضای قضا تزلزل و اختلال باحوال خلق آن دیار راه یافته بود علی الخصوص درین دو سه سال
که میانه محمد قنبر و بکر سوباشی نزاع و جدال بهم آمده محمد قنبر چنانچه تحریر پیوست بقتل آمده بکر سوباشی اعتبار و
اقتدار یافته دست جور و تعدی گشوده ارباب تمول و اغنیا مصادره و مواخذه او گرفتار بودند و بجهت خبث
قلوب سپاهیان مانع ایشان در دست درازی و ارتکاب امور بیجا نمیشدند بر طبق انتقال که بیت
بنیم بیضه که سلطان ستم روا دارد :: زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ :: اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی :: بر آورند
غلامان او درخت از بیخ :: ارباب زرع و دهقانات از جور و تعدی بجان آمده دست از زراعت و عمارت کشیدند
خلایق از فقدان حبوبات در کمال عسرت و بینوایی میگذرانیدند از حکمت بالغه الهی در این شورش و آشوب
سحاب رحمت نیز از تقاطر باز مانده خشکسالی علاوه بسیار کربات و مکروهات گشته قحط و غلا در الملک بر آمد [illegible]
در مضیق حیرت و تنگنای عسرت ماندند جمعی که اندک زر و نقدی داشتند سرمایه خود را وقایه نفس کرده بفقر و مسکنت
گرفتار شدند و اوساط الناس آنچه قدرت بیرون رفتن داشتند اکثر روی تجرد آورده قریب یکصد هزار نفس
از ذکور و اناث و اطفال و صبیان از شهر و ولایات جلای اختیار نموده در مملکت عجم پراکنده شدند و برخی بجانب
بصره و عربستان و حویزه رفتند مجملا در هرجا از قرص نان نشان میجستند روی بآنجا آوردند جمعی کثیر از مردم
عیال مند پسران و دختران خود را بعوض هیچ در آورده تن بمفارقت جگرگوشگان در دادند راقم این کلمات را
از صفاهان متعاقب اردوی ظفرنشان متوجه بغداد بود در هیچ مرحله و منزل نزول نمود و هیچ قریه از قرای ممالک
نرسید که از مردم عراق عرب جمعی بسر و پا ندید که بقوت لایموت خیرات و الصدقات دهقانان قناعت
نموده اقامت اختیار کرده باشند فقرا و درویشان که نه سامان بودن داشتند و نه حالت بیرون رفتن از
استیلای جوع و فقدان نان از تاب و توان افتاده گروه گروه از سر راهها بصید حسرت جهان دراز زندگی
نان جان میدادند در قبال حافظ احمد پاشا که در دیار بکر بود از درگاه سلطان روم سردار شده برفع ارباب
طغیان و فتنه متمردان مامور گردیده بود در مقام و نسق ملک بغداد و اجرای وراثت او منوط و مربوط کرده
سلیمان پاشا نامی را بایالت بغداد موسوم ساخته همراه او کرده بودند که بعد از دفع طاغیان اورا در ایالت

متمکن گرداند

متمکن گردانند و احتشامی انبوه از عسکر دیاربکر و پاشایان سرحد روم و سنجق بیگیان اکراد جمع آورده با سی هزار کس بر
سر بغداد و محل نزول این سپاه کرده بعضی از اوباش و لیام که در آنجا جمع آمده بودند سر خود گرفته بیرون رفتند و
سپاهیان دایمی از بیم تمرد و عصیان که بکرات و مرات از ایشان صدور یافته بود ابواب موافقت مسدود ساخته
بدستور متابعت بکر سوباشی اختیار نمودند و بیشتر از پیشتر در مقام خلاف درآمده بسرانجام اسباب قلعه داری
پرداختند و حافظ احمد پاشا دفع و رفع آن طایفه سرکش و انتزاع ملک از ید متغلبه پیش نهاد خاطر ساخته چون بحوالی
قلعه فرود آمد عسکر بغداد تا موازی چهار هزار کس کامیش بعزم رزم از قلعه بیرون آمده در برابر آن سپاه موفور با کمال
جهل و غرور صف قتال آراستند و از جانبین دست بآلت کارزار برده فیما بین حربی صعب اتفاق افتاد لشکر پاشا
سردار که اضعاف مضاعف بغدادیان بودند غالب آمده عسکر بغداد مغلوب شدند و تا موازی یکهزار و پانصد نفر
تخمینا از جنود بغداد در آن معرکه کشته بقیة السیف منهزم و بحال القلعه درآمدند بکر سوباشی را تزلزل و اختلال بحال
راه یافته از خوف جان متواتر و متوالی قاصدان نزد امرای عظام قزلباش که در لرستان و همدان و الکه بودند
فرستاده استغاثه نموده اعلام کرد که عن صمیم القلب بآستان عرش نشان شاهی که ملجا و منجای عالمیانست
توسل جسته بغیر از درگاه عالم پناه شاهی پناهی ندارم و این ولایت که ملک موروث آنحضرت است بسنواب آن درگاه
تعلق دارد و بهرگاه ساحت آن ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال گردد از این بنده دولتخواه بجز اطاعت و انقیاد
امری بظهور نرسد صفی قلیخان بیگلربیگی قلمرو همدان و حکام آن سرحد حقایق حال بعرض عاکفان سده جلال
رسانیدند و حسب الامر اشرف بجهت ضبط سرحد و دفع مضرت و آسیب لشکر پاشا عازم سردار تا قلعه زنجیر در [illegible]
رفتند که مبادا از آن گروه پایمال دست درازی بحواشی مملکت و قلمرو همیون واقع شود و شاید از آوازه حرکت
لشکر قزلباش بیچاره پریشان روزان بغداد را ابواب استخلاص روی دهد و بعد از استغاثه بکر سوباشی که بکرات اضطرار
مینمود و ترحم بحال عجزه و زیردستان و بیچارگان آن ملک که بکمال عسرت و ضیق معیشت و الم جوع پایمال لشکریان
هر دو طرف یعنی سردار و بغدادیان بودند و همه روزه نهب و غارت یافته سرگردان بادیه حیرانی شده بودند [illegible]
مرحله پیشتر رفتند و مکتوبی بحافظ احمد پاشا نوشته مصحوب معتمدی از غازیان جلادت لوای شاهی فرستادند
خلاصه مضمون آنکه آنچه از احوال عراق عرب در این قرب جوار معلوم ما گشته آنست که احوال عجزه و رعایای آن ملک
که ودایع بدایع مالک الملک علی الاطلاق اند بنابر شیوع قحط و غلا که درین سال از حوادث روزگار وقوع یافته
اختلال عظیم پذیرفته اکثر جلای وطن اختیار نموده اند و خرابی در ملک بهم رسیده جمعی سکنه پریشان روزگار که مانده
از سپاهی و رعیت در غایت اضطرار از بیم حادثه پناه بسایه مرحمت نواب کامیاب همیون شاهی آورده اند
و اکنون ما را جهت ترفیه حال بیچارگان و خلاصی درماندگان وادی حیرانی در اندیشه و اتفاق نزول افتاده اگر آن [illegible]
نیز درین هنگام ترک مجادله و نزاع کرده بازگردد که عامه خلق آن دیار از سپاهی و رعیت فی الجمله از تنگنای
عسرت خلاصی یابند بصلاح اندیشی اقرب و بترفیه احوال خلایق و غمخواری عباد الله که بر ذمه همت خداوندان

جاه و سپاه لازم است اولی و انسب بنیابه حافظ احمد پاشا چون از مراسلام و قرب وصول این اخبار اطلاع
یافت با وجود آنکه سی هزار کس همراه داشت و سپاه قزلباش هفت هزار نفر بیش نبود معارضه لشکر قزلباش
و دلیری نتوانست کرد روز دیگر کوچ کرده روی بصوب مراجعت آورد اما در حین رفتن کسان معتمد نزد بکر سوباشی
بقلعه فرستاد که از جانب خواندکار انتظام مهمات الملک منوط برای و صلاح اندیشی آنجناب گشته و ما حکومت بغداد را
بتو مسلم داشتیم و از پیشکش و ترجمانی که میدادی گذشتیم می باید که مملکت را خود ضبط نموده سپاه قزلباش را اگر
وارد گردند بشهر و قلعه راه ندهد و چون آمد و رفت حافظ احمد پاشا حوالی بغداد تا شهربان بنهب و غارت یافته
از لشکریان و خرابی بسیار روی داده یا روی وقوع یافت و رعایا پایمال حوادث و خراب گشته بعد از رفتن او صفی
قلیخان و امرای عظام بیشتر رفته رعایا باستظهار ورود لشکر قزلباش فی الجمله اطمینان یافته در مساکن و اوطان قرار
و آرام گرفتند و امرای عظام حقیقت رفتن خود را بحدود دار السلام و بازگشتن حافظ احمد پاشا و اظهار
اطاعت و انقیاد بیش از پیش که بکر سوباشی می نمود به پایه سریر اعلی عرضه داشت نمودند و این اخبار در
دار السلطنه اصفهان بساحت سریر سلطنت آشیان رسیده بالهام غیبی و توفیق لاریبی نهضت همیون
اتفاق افتاد و رایات فیروزی نشان فتح آیات بدان صوب در حرکت آمد **گفتار در یورش جهان
گشای همیون بصوب عراق عرب و ادراک زیارت روضات مطهرات ائمه معصومین علیهم
السلام و فتح آن ولایت بموجب تقدیر ملک منان** چون ذات حمیده صفات همیون شاهی ظل الهی بندگی نواب سلطان سریر
ولایت و مسند آرایان عرصه امامت منظور و محبوب است و از وفور ارادت و اخلاص عقیدت و حسن اختصاص
همیشه خود را کلب آستان سعادت آشیان عز و شرف اعنی سلطان خطه نجف میشمارد و پیوسته آرزوی خاک
روبی روضه مقدس و مرقد منور مطهر اقدس و زیارت مراقد متبرکه و مشاهد منوره حضرات ائمه کرام صلوات الله
علیهم اجمعین در ضمیر منیر اخلاص گزین آنحضرت رسوخ تمام داشت لیکن بنابر ظهور مرکوزه موانع و مشاغل روزگار
و صورت صلحی که فیما بین آنحضرت و رومیه وقوع یافته در نظر ها منافی عهد و مغایر پیمان می نمود تا غایت در عقده
تعویق مانده بر حسب الامور مرهونة باوقاتها از قوت بفعل نمی آمد در وقتی که رومیه بیاد شاه خود عصیان
ورزیده بقتل سلطان عثمان چنانکه گذشت دلیری کردند و در هر سری سودائی بهم آمده حکام و پاشایان هر
در سرحدها بامور مغایر صلح اقدام نموده هیچ یک مقید بامر و نهی دیگر نبودند بتخصیص مردم بغداد که مطیع رومی نشده
قزلباش و اختلال احوال سکنه آن ملک و مجاورین عتبه عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در حینی
که عزیمت قشلاق مازندران فرموده متوجه آنصوب بودند بالهام ملهم اقبال و اشاره غیبی فسخ عزیمت مازندران فرموده
بقصد زیارت روضه مطهر شاهنشاه خطه نجف و حضرات مقدسات ائمه کرام سلام الله علیه و علیهم السلام که
همت مذکور خاطر و مکنون ضمیر انور بوده بسفر خیر اثر بغداد متوجه گردیدند که بتوفیق الله تعالی بدان سعادت عظمی فایض
گشته از پرتو ورود موکب مسعود و میمنت قدوم سعادت لزوم اشرف استنطاقی در احوال سکنه آن ملک و سدنه

روضات مقدسات پدید آمده بیچارگان و درماندگان بی نوا را از چنگ ارباب ظلم و عدوان اطمینانی حاصل شده و از
لطایف غیبی که باعث آن عزیمت شد آنست که چون آنحضرت اعلی برسم معتاد و عادت معهود که در امور کلیه و جزئیه
بی تفأل و مشوره الهی در هیچ امری شروع نمی نمایند در این باره بکلام مجید ربانی تفأل فرمودند در اول صحیفه بسم الله الرحمن
الرحیم که بین الجمهور دلیل افتتاح مقصد و مبارکی سفرست برآمد بدین اشاره بابشارت مستبشر گشته در ساعتی مختار که
از سعود اقتباس سعادت از آن نمایند از دار السلطنه اصفهان برهنمونی قاید توفیق بتقبیل از جنود قاهره که در رکاب
مقدس حاضر بودند با جهان جهان شوق و عالم عالم آرزومندی و شعف قدم توکل بر شاهراه مقصود نهادند و از
اتفاقات حسنه توکلت علی الله از واردات طبع صفا محمد پرسنای قزوینی تاریخ این سفر خیر اثر است چنانچه
درین قطعه بیان کرده **تاریخ** دریست که عزم نجف شاه ولایت ● میداشت شهنشاه جهان در دل آگاه ● اسباب
عزیمت همه چون گشت مهیا ● گشتند سر کرده قدم عازم از راه ● چون گفت توکلت علی الله روان شد ● تاریخ
عیان شد که توکلت علی الله ● و صلای زیارت بخاص و عام در دادند ● که هر کس آرزوی این مطلب علیا در دل داشته باشد
متوجه گشته بموکب اخلاص قرین بپیوندند و منشور عاطفت بالقاب ایالت و خانی باسم بکر سوباشی عز اصدار یافته
از نهضت موکب مقدس اعلام دادند و صفی قلیخان و امرای عظام که پیشتر آمده مایه استظهار و استخلاص او شده بود
بظاهر دار السلام بغداد رسیده خیام اقامت نصب نمودند و حکم همیون که باسم او عز اصدار یافته بود ارسال داشته
منتظر بودند که بوعده های جمیله خود وفا نموده طریق میزبانی بر وجه مرغوب مسلوک دارد اما بکر سوباشی مذکور که از یمن
ورود جنود قزلباش از تنگنای محاصره و اضطرار رهائی یافت چون از جانب سپه دار مذکور نوید ایالت بغداد
شنید با جنود قزلباش بشیوه ناپسندیده ارباب حیله و نفاق پیش آمده اصلا راه و رسم مردی که متوقع از جانب
بود از او بظهور نرسید و چند روزی طریق مدارا مسلوک داشته گاه مراسم ملاقات و آشنائی را با امرای عظام
بورود موکب مقدس موقوف میداشت و گاه بذکر عذرهای نامعقول تمسک جسته تعلیمات و العله میگذرانید تا آنکه
بعد از چند روز بالکلیه ابواب آشنائی مسدود گردانیده دروب شهر و قلعه را خاکریز کرده توپ و بادلیج بر روی امرا
انداختن شروع کردند امرای نامدار از مقام خود حرکت کرده بطرفی که از آسیب توپ و بادلیج محفوظ بود نزول نمودند
و حقیقت غدر و فریب آن نفاق سرشت را عرض نموده منتظر فرمان قضا جریان و وصول موکب ظفر نشان بودند
در یورت کنگاور عریضه امرا بدرگاه معلی رسیده حقایق معلوم گشت چون غرض اصلی از ارتکاب این سفر
خیر اثر سعادت طواف و زیارت عتبات عالیات بوده دیگر باره از موقف جلال منشور عز و اقبال باسم بکر سوباشی
عز صدور یافته او را بنوازشات شاهانه مستمال گردانیدند و در آن منشور اقبال درج نمودند که هرگاه بر جاده اخلاص
و یکجهتی چنانکه مکرر عرض نموده ثابت قدم و راسخ بوده باشد حکومت بغداد بدستور باو متعلق است و اگر
ادراک سعادت زیارت مطلبی دیگر نیست و مهر ولی بیک داروغه نشترخان که مردی سلیم النفس بود حامل آن منشور
نامه نامی گشته روانه شده تا بازگشتن او تبانی طی مسافت میشد و چون حامل نامه به بغداد رسید بکر سوباشی بمفاد جنیدی از

متعصبان مذهب با او ملاقات نموده آن صحیفهٔ دولت را از او گرفت و بعضی از جهلا و سیه دلان یکی از رفقای او را
بقتل آورده اراده داشتند که او را نیز از پای درآورند شخصی از آن طبقه که عبد الرحمن نام داشت عاقبت
اندیشی کرده مانع آن حرکت شنیع شده میردلی بیک خود را از چنگ آن قوم بی باک رهانیده بخدمت اشرف رسید
و امرا بکر سوباشی و سپاهیان بغداد را در مخالفت و قلعه داری بعرض اشرف اقدس رسانید امواج بحر غضب
شاهانه در تلاطم آمده فتح و تسخیر آن ولایت و سزا دادن ارباب جهل و آن طایفهٔ بدکردار که در این چند سال خود
سری برآمده همیشه فتنه انگیز و آشوب طلب بوده اند بار دیگر قزلباش جلیل دفع و ریشه کنی ایشان پیشنهاد همت
والا گردانیده عیسی خان صفوی قورچی باشی با مقرب الحضرت زینل بیک بیگدلی شاملو ایشیک آقاسی باشی که از
اسلاف مذکور آمده مورد ترحیب الطاف شاهانه بوده فوجی از افواج قاهره از درگاه پیشتر فرستاده که اگر بکر سوباشی
بدستور کوس مخالفت و قلعه داری زند باتفاق امراء عظام که پیشتر رفته اند بیکدفعه شهر و قلعهٔ بغداد را در احاطه
درآورده راه دخول و خروج رعیه را مسدود گردانیده بلوازم اسباب محاصره بپردازند و سرداران مذکور برای
فرمان گشته از آنجا روانه شدند **ذکر فتوحاتی که از وصول موکب همایون اعلی و نیروی اقبال بهجت ظهور یافت**
و دلایل فتح و علامات ظفر که در بدایت این سفر مبارک همایون روی نمود اول بدست درآمدن قلعهٔ محمد لک است
که از سنجق بیگیان تابع بغداد بود و شرح آن بر سبیل اجمال آنکه محمد مذکور از طایفهٔ لک ابا و اجداد حاکم آن قلمرو
همیون بود و در ایام فتور جمعی سیه دلان بر سر خود جمع نموده بقطع طریق و نهب و غارت اقدام نموده از خوف
امراء قزلباش در حدود ذهاب زاعمال درتنگ قلعه قایم کرده بعضی محال تابعهٔ بغداد را نیز متصرف شده اظهار اطاعت
رومیان می نمود و از جانب بکلربیکیان بغداد مرتبهٔ سنجقی یافته پیوسته متعرض خلق الله می شد در این سال محمد مذکور
فوت شده پسر و برادر او در قلعه اقامت داشتند و از نهضت موکب مقدس خبر یافته کس نزد امراء فرستاده
اظهار شاهیسونی کردند و امراء جهانگیر بیک قوم قاسم سلطان ایمانلو را با موازی پانصد نفر از غازیان آنجا
فرستادند که اگر پسر و برادر محمد لک بر قول خود صادق باشند قلعه را متصرف شده ایشان را باستقبال
موکب همایون برد و جهانگیر بیک و غازیان بپای قلعه رسیده پسر و برادر محمد مذکور در اول حال بحیله و تزویر اظهار
اطاعت و انقیاد نمودند و در هنگام فرصت علی الغفله بهانه آنکه بخدمت اشرف برویم باتفاق جمعی که از قزلباش
متوهم بودند از قلعه بیرون آمده راه گرکویه و شهرزور پیش گرفتند جهانگیر بیک واقف گشته جمعی از غازیان را
متعاقب فرستاده هر کس دست یافتند از پای درآوردند قریب بهفتاد هشتاد نفر بقتل آمده بقیة السیف در کمال
اضطرار اجمال و اثقال ریخته بیرون رفتند و غازیان سالما غانما بازگشته قلعه متصرف اولیای دولت قاهره آمد
و حقیقت حال بعرض عاکفان سدهٔ جاه و جلال رسید چون عبور رایات جلال از آنجا واقع شد قلعه را بجهانگیر بیک
مذکور سپردند **گفتار در محاربهٔ امراء عظام با گروه لیام بغداد و ظفر یافتن جنود منصوره بتایید آفریدگار**
بلاد و عباد تبیین انتقال آنکه در روزی که عیسی خان قورچی باشی و زینل بیک ایشیک آقاسی باشی بظاهر دار السلام بغداد در

نزول نموده بکر سوباشی در مقام قلعه داری درآمده ابواب جنگ و جدال گشوده روز دیگر صفی قلیخان و امرا رفیق او که پیشتر
آمده بودند مقرر داشتند که از دجله عبور نموده بطرف بغداد کهنه رفته در آن سرزمین بار رحل اقامت اندازند که آمدشد
رومیه از جسر باینطرف انقطاع یابد و امراء عظام بکمه و سفینه بدست آورده در برابر روضهٔ مقدسهٔ حضرات کاظمین
علیهم السلام حسب المقرر اراده عبور داشتند که بکر سوباشی و اهل قلعه از عزیمت لشکر اطلاع یافته موازی یکهزار
نفر از جوانان کارآمدنی بسرکردگی حمزه آقا برادر بکر و عمر کدخدای وکیل و حریر آقا که از عظما و معتبران آن طایفه
بودند بآنطرف فرستادند که قزلباش را از عبور مانع آیند هنوز زیاده از یکصد نفر و شصت هفتاد از این
امراء گذشته بودند که سپاه مخالف نمایان شده صف قتال آراسته امراء عظام از وفور غیرت و مردانگی و
نیروی اقبال همایون قبل از آنکه کیفیت و کمیت لشکر قزلباش بر مخالفان معلوم گردد در صف سپاه ایشان حمله
معرکهٔ رزم گرم کردند از حملهٔ دلیرانهٔ اول مخالفان شکست یافته راه هزیمت پیش گرفتند و سرداران هر سه گرفتار شدند
عمر کدخدا را اسمعیل بیک نام سفره چی حسینخان حاکم لرستان گرفته بود و دیگری را معلوم سواد اوراق
نشد بالجمله غازیان هزیمتیان را تا سر جسر تعاقب نموده تا موازی سیصد نفر بقتل آوردند و بکشتی فاحش
بآن طبقه راه یافته دلاوران سپاه منصور بفتح و ظفر اختصاص یافتند در این معرکه از صفی قلیخان و حسینخان
و خان احمدخان و سایر امرا دو کمینها ... هر یک از ایشان بشغب جابر حرب کشته هشت نه ده نفر را بدرجهٔ
رسانیده بطعن سنان از اسب انداخته بودند و در بدایت حال اولیای دولت را چنین فتحی عظیم که کارنامهٔ فتوحات
شجاعان روزگار است سو اگر خرده بینان خرده بین دوربینان عالم یقین بدیدهٔ تامل و تعمق نگرند شک باقی نیست
که هزار نفر از شجاعان از شصت هفتاد نفر سپاه جانبازان بی یراق که مستعد جنگ و آمادهٔ حرب نبوده اند خرق عادات
الهی و نیروی اقبال شاهی تواند بود القصه شرح این فتح مبین بعرض اقدس رسیده امراء نامدار مورد تحسین و
آفرین گشتند و از این پیشتر دلیرانه مجد و دلیری و دلاوری جنود قزلباش در میانهٔ آن گروه بجلادت شیوع یافته
سر بقلعه فرو برده مع ذلک بنوعی از بادهٔ غرور و پندار سرمست و مخمور بودند که از اینگونه وقایع که در نظر ارباب
بینان مرآت عقل و دانش موجب مزید بصارت و بینایی و آگاهی دلها را از خواب غفلت آگاهی تواند بود اصلا از
حوادث غفلت بیدار نشده باستحکام بروج و باره می پرداختند و خود را آمادهٔ فنای مطلق می ساختند **دیگر از**
اقبال قتل و استیصال گروهی از اشرار است که بطمع اموال باستقبال طایفهٔ تجار رفته بودند
جمعی از سوداگران و ارباب تجارت از طرف عراق عرب قریب بی آمده اند چون بکبر دو دار السلام رسیده اند بکر سوباشی
از آمدن ایشان اطلاع یافته بطمع مال جمعی از جنود بغداد را باستقبال قافله فرستاد که با اموال اسباب نزد وی
بقلعه سازند که مبادا بدست جنود قزلباش درآیند و آنگروه قافله را دریافته رقم تملک بر کل بضاعات ایشان
کشیدند و اهل قافله سرگشته و حیران دست از مال بجان شسته چشم بر لطیفهٔ غیبی داشتند که صورتی روی نماید
که اگر مال رود بجان امان یابند و بعضی اسیر و گرفتار نگردیده بودند چون بکبر دو دار السلام رسیدند از آمدن جنود قزلباش

بانه یار جزو داکشته پوشیده و پنهان قاصدی نزد پاشا فرستاده که اگر ورود قزلباش وقوع داشته باشد گرفتاری و بیچارگی قافله را
بسردار لشکر عرض نماید و چون قاصد رسید امرای عظام که از دجله عبور نموده بودند فوجی از غازیان را باستقبال کرده
فرستادند و ایشان را در صحرا دریافته بنیاد دار و گیر کردند و در میان گرفته عقای اهل عدوان طعمه شمشیر غازیان گردید
و بیوف ایشان نصیب غازیان نامور گردید حیرت زدگان قافله از آن بلیه نجات یافته بر محامد الطاف الهی و شکر مواهب
نامتناهی قیام نموده و درحینی که ساحت دارالسلام مضرب خیام خسرو گردون احتشام شده بود همگی مردم قافله مذکوره
سالماً غانماً باردوی کیهان پوی آمده در ضمان امان پروردگار جهان و سایه معدلت نوشیروان زمان اعلی حضرت و ارباب
آسوده حال گشته بخرید و فروخت مشغول شدند گفتار در نزول موکب ظفر فرجام در ارض اقدس دارالسلام
و محاصره قلعه و فتح و تسخیر آن بعون الملک المستعان چون اراده آن حضرت قرار گرفته بود که ممالک عراق عرب از تسلط خود
سران او باشش از استقامت افتاده محل فتن و فتور گشته بود و بزیور معدلت و انصاف آراسته مهبط امن و امان گردد
اسباب آن بر بسیاری کارکنان قضا و کارفرمایان قدر سرانجام می‌یافت و اینجا نکته ایست لطیف که جور و تعدی
بکر سوباشی و اتباع او در آن ملک از حد اعتدال تجاوز نموده بود از درگاه منتقم جبار مکافات ظلم و استخلاص مظلومان
و ملهوفان از جور و تعدی اهل طغیان و عدوان بمنسوبان حضرت اعلی حواله شده بود و اگر بکر سوباشی بر عهده وفا
نموده اطاعت و انقیاد بظهور رسانیده و بالضروره از دست بانی باز آنکه را بادی بایست گذاشت
حضرت مقلب القلوب بحکمت بالغه والهامات آنقلابیه را که زنگار گرفته ظلم و عدوان بود شایستگی آن داشت که بصیقل
حسن عهد و پیمان انجلا پذیرد بجانب خلاف میل هواجس ساخت که با کمال هوا و بهانه سرا سا و چند روز باز نقض
و نقضد که از جانب اشرف نسبت با ایشان بظهور پیوست در سلک مخالفت راسخ بوده از آن عدول ننموده
مکافات عمل یافته رسید بایشان آنچه رسید القصه موکب ظفر قرین شاهی بعد از فرستادن قورچی باشی
و زینل بیگ از راه ذهاب و درتنگ حوالی قلعه محمدبیگ متوجه شده و در غره شهر ربیع الاول بظاهر بغداد رسیده
در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نموده شادروان عظمت و اجلال افراخته و در فتح مجدت اکر بتة دیگر نزد بکر سوباشی
و عظمای قلعه کس فرستاده و ایشان را باطاعت و انقیاد دعوت و عده و ولات فرموده تا سه روز مهلت دادند که در کار خود
فکری بصواب اندیشیده طریق امن و سلامت اختیار نمایند و اگر تا سه روز آثار انقیاد و ظهور نیاید در دم آماده
جنگ و جدال بوده بعد از آنکه بتوفیق حضرت ذوالجلال قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد توقع عفو و امان نداشته باشند
اگر وخیم عاقبت که با پادشاه خود نیز عاصی بودند سر از ربقه اطاعت بیرون آورده شروع در توپ انداختن کرده
و فرستاده همیون را تا خواجه زاده بتهدید قتل دادند بعد از سه روز رعب و کثرت لشکر بجانب شهر و قلعه
گشته بر دور آن حصار استوار محیط گردیده و بلوازم اسباب قلعه گشائی مشغول شدند در خلال آنحال مسامع جلال
رسید که حسن پاشای حاکم موصل باستظهار بکر سوباشی فرموده حافظ احمد پاشا با بعضی نفر از ابطال
رجال از کوه بکه قلعه بغداد می‌آید و ذخیره فراوان همراه دارد که بقلعه رساند فوجی از افواج قاهره و بعضی از کاب

سرکردگی معتمد الخاقانی زینل بیگ ناظر بیوتات بر سر ایشان تعیین شده فوج فوج مبارزان قلعه گشا از همه طرف
سیبها و مورچلها ترتیب داده در تضییق محصوران سعی موفور و کوشش غیر محصور بظهور می‌آوردند بتخصیص جانب
شهر طرف این قلعه که درویش محمدبیگ ولد بکر سوباشی محافظت آن می‌نمود بحسن اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام
مفوض گردیده بود سیبها پیش آورده و در اندک روزی پای برج رسانیده شروع در حفر زیر برج و باره کردند
عرض بیست روز کار چنان بر محصوران تنگ گردید که جمعی از حارسان این قلعه حضور صادر و درویش محمد بیگ مذکور چاره
بجز استیمان ندیده فریاد الامان برآوردند و در شب بیست و یکم فوجی از قورچیان جلادت شعار حسب الصلاح قورچی
باشی از طرف این قلعه هجوم نموده از دری که در جانب سیبه قورچی باشی بود دلیرانه بالا رفته بالای آن قوره قورچی باشی نیز
داخل شده و در همانجا کرنای کشیده غلغله و صدای فتح و ظفر در شهر انداختند دلیران قلعه‌گیر از این قلعه رو بشهر آوردند
بکر سوباشی و عظمای قوم که در شهر اقامت داشتند از صدای اعدا آوای کرنا و ولوله و آشوب مبارزان قلعه گشا خبردار
شده اندکی از خواب غفلت بیدار گشتند و چون این قلعه از دست رفته جنود قزلباش فوجی داخل شهر
شده بودند ترک ستیز و سعی بیجا کرده درویش محمد مذکور و یکیک از آقایان و عظمای قوم در کمال ندامت
و خجالت نزد قورچی باشی آمده از خوف جان در سایه مروت شاهانه پناه جستند القصه در روز یکشنبه بیست و سیم
شهر ربیع الاول قلعه گردون اساس بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته کمند
همت هیچیک از پادشاهان سلسله علیه صفویه بر کنگره آن حصن حصین نرسیده بود بقوت قاهره یزدانی و نیروی دولت
و اقبال حضرت خاقانی مسخر اولیای دولت روزافزون گردیده بتصرف درآمد امیدواری بکرم بلا انتهای حضرت باری عز اسمه
آنست که تا انقراض زمان در ید اقتدار منسوبان این خاندان صفوی جنان باقی و پایدار مانده دست تطاول و تعدی ارباب
خلاف بدامن پاک نرسیده حضرت واهب العطایا ذات اقدس همیون را بمقتضای نیت درست و حسن اعتقاد
تا ظهور قائم آل محمد صلعم بتوفیق خدمت روضات مقدسات مطهرات آن ارض مقدس محلی کرامت کناد القصه بعد از فتح
قلعه درویش محمد ولد بکر سوباشی و عبدالرحمن چلبی و چند نفری که از روی اخلاص پیش آمده بودند از بحر غضب قیامت لهب ساحل
نجات افتاده مورد بخشایش و الطاف شاهانه گشتند و از حال دیگران تجسس نموده هر کدام شیعه مذهب بودند بالکه خلاف
و عناد بظهور آورده با جنود قاهره جنگ و جدال می‌نمودند حجت بر ایشان تمام شده بجهات مختلفه مستحق انواع عقوبات
شده بودند بیمن تشیع و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین بجان و مال امان یافته بقیه ظلمه و اهل عدوان بجزای اعمال خود
رسیدند و رعایا و بخره در سایه معدلت آرام گرفته ساحت دارالسلام مهبط امن و امان گردید کرسنگان شهر و قلعه که چشم
بر خوشه پروین دوخته جز از قرص آفتاب و ماه نشانی از نان نمی‌یافتند فی الحال از بلیه جوع و قحط و غلا رهائی یافته چندین هزار
نفس از ناس سپاهی و درویشان و محتاجان جان کوبان بروی معسکر همیون آورده تفقد حال ایشان می‌نمودند
و از پرتو ورود موکب اعلی و نزول اردوی معلی وسعتی در معاش سکنه آن ملک بهم رسیده و تنگی بفراخی
تبدیل یافت باعتقاد راقم حروف جز و اعظم حکمت بالغه یزدانی در ارتکاب این سفر که درحین تفاول بسم الله الرحمن الرحیم

چنانچه مذکور شد بنعال براه خلاصی جلی آن دیار از بلیه عظیم قحط و غلا بود که بمیمنت ورود رایات ظفر آیات وقوع
یافت و در روز جمعه بیست و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم که در زمان مستعصم خلیفه عباسی تعمیر یافته بوده و اسم او در کتابه
درگاه مرقوم و منقوش است خطبه دوازده امام علیهم السلام بنام نامی فرخنده فرجام همیون خوانده شد و فراز
منابر که چندین سال از این میمنت عاری و عاطل بود و بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی بذکر مناقب
و مفاخر ائمه اثنی عشر صلوات الله الملک الاکبر زیب و آرایش یافت و اولایت بصفی قلیخان که حاکم همدان و امیر الامرای
آن حد بود تفویض یافته علاوه الکاه سابق گردید و یکماه بجهة نظم و نسق مهمات اولایت توقف اتفاق افتاده همواره
بسعادت زیارت مراقد متبرکه کاظمین فایز گشته خدمه و مستحقین و عموم سکنه و مجاورین از روضه خلد آیین را
بصلات و صدقات نوازش فرموده و آن آستان ملایک آشیان را از فروش و صندوق پوش و غیرها
زینت افزوده و بعد از انجام مهام ضروریه بغداد روی توجه بخاک پاک نجف اشرف آورده در یکمنزلی آستان
ملایک آشیان سلطان سریر ولایت شاهنشاه کشور امامت و خلافت امام المشارق والمغارب اسد الله الغالب
امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام با جهان جهان شوق و عالم عالم اخلاص پیاده قدم در آن
شاهراه نهاده در کمال ذوق و وفور شوق طی مسافت نموده بشرف خاکبوسی آن عتبه عالیه مشرف گشته شب
و نه روز در آن سده سنیه بمراسم دعا و زیارت اقدام نموده بخدمت جاروب کشی از روضه الهیت
داشتند و بنظم و نسق آن سرکار فیض آثار قیام نموده نهرایی که پادشاه غفران پناه خاقان اعلی همیون ابوالبقا
شاه اسماعیل انار الله برهانه حفر نموده از نهر فرات آب بخطه نجف برده بودند بمقتضای ریب زمان و استیلای اهالی
انباشته گشته بود احیا فرموده کل عیب [illegible] جمعی بخدمت مامور شدند و آب را تا مسجد کوفه که بر زمین جریان
می یافت جاری ساختند و زبان حال دولتخواهان این سلسله علیه بمقال گویا بود بیت و شمن آتش پرست است ابدار الکوی
خاک بر سر کن که آب رفته باز آید بجوی ، چون از زمین کوفه تا ارض مقدس نجف زمین ارتفاع کلی دارد و قرار داد
خاطر انور آنست که انشاء الله تعالی از کوفه بطریق قنات چاهها حفر نموده آب را از روضه مقدسه کشیده
بدریای نجف سر دهند و در آنخطه شریف برکه ها و با بهائیت آب بداشتن ترتیب دهند که بر زینه پایه رفته آب
بردارند و من بعد سکنه و مجاورین انجا که باب تلخ و شور چاهها قناعت میکردند از تلخ کامی خلاصی یابند رجا و اثق
است که از درگاه احدیت حضرت واهب العطایا توفیق انجام یافته کنون خاطر فیاض که مظهر سعادات دارین است
بظهور پیوندد و دوازا این امر شگرف عبد لول گریه و ستمهم رسیم مزار با ظهور را از دست ساقی کوثر بجام معین
شیرین کام و بهره ور و سیراب گردند القصه در مدت ده روز ایام اقامت نجف اشرف باز روز در نهایت خضوع و
غایت خشوع جبهه اخلاص بر آن خاک پاک سوده جمیع خدمه و مجاورین روضه مقدس و کل سکنه و مستحقین و عورات
و عجایز و ضعفا ، خطه ملایک نجف علی قدر مراتبهم بادرارات و مقررات و انعامات و صدقات نوازش فرموده و از آنجا احرام حرم
ارض مقدس کربلا و حایر مطهر شاه شهدا ثالث ائمه الهدی خامس آل عبا بسته بتوطواف از روضه ملایک مطاف شد

سال باخر رسید و بعضی از وقایع که درین یورش عالی اتفاق افتاده تحریر یافته بود و بعد از تسویه آن وقایع باقی احوال
این سفر میمنت اثر در طی قضایای سال دیگر مرقوم کلک سوانح نگار میگردد انشاء الله تعالی **ذکر آمدن لشکر موصل**
بکومک بغداد و رفتن فوجی از افواج قاهره بر سر آن طایفه و استیصال ایشان بتقدیر
ملک مستعان ... در وقت تحریر پیوست که گورحسن پاشا حاکم موصل با سواری
پانصد نفر پیاده و سوار و ذخیره بسیار بکومک و معاونت قلعه بغداد می آید فوجی از جنود اقبال بسرکردگی زمان
بیک ناظر بر سر آن جماعت تعیین شده بود و حسن پاشا چند مرحله طی نموده در اثنا طریق از ورود موکب مقدس
همیون اعلی و آمدن جنود قزلباش بر سر راه او خبر یافت چون ادبار با نطفه روی آورده رشته حیات اکثر قوم
بتیغ تقدیر انقطاع یافته بود تدبیر بازگشتن که در آنوقت چاره کار منحصر در آن بود بخاطر نیاورده از عجب و غروری
که داشتند کهنه رباطی را که در آن راه بود مامن تصور نموده بانحصار نا استوار در آمدند و کس بموصل فرستاده
از عشایر اکراد و قبایل طایفه موصل مدد و کومک طلب نمودند و از اینطرف سپاه ظفر پناه بپای حصار رسیده
آن بخت برگشتگان تیره روزگار را مرکز وار در میان گرفتند زمان بیک ناظر که سرکرده غازیان ظفر شعار بود کس معتمد
نزد حسن پاشا و عظمای آن طایفه فرستاده ایشان را به ترک مخالفت و حصارداری و ادراک ملازمت درگاه شاهی
دلالت نموده از وخامت عاقبت و شامت جنگ و جدال تخویف نمود حسن پاشا و اکثر ره بعاقبت عافیت و
صلاح اندیشی را کمی نهاده جنگ و جدال اختیار کردند و چندروزی حصارداری و صیانت احوال خود کرده
منتظر ورود کومک موصل بودند و از اینطرف جنود قاهره در تضییق محصوران کوشیده بین الجانبین سعی تیر و
تفنگ آمد و شد می نمود تا آنکه خبر فتح و تسخیر قلعه دار السلام بایشان رسید از شنیدن آن خبر وحشت اثر
عقلای آن گروه بی سرانجام حیران کار و روزگار خود گشته از رسیدن مدد و کومک که بر کار انتظاری بردند مایوس
گردیدند حسن پاشا بیچاره گشته زیاده از آن قدرت مدافعه و حصارداری نیافت عاقبت مغلوب جنود قزلباش
گشته غازیان بر حصار مستولی شدند و پاشا و اکثر سپاهیان که بدست در آمده عرصه تیغ فنا گشتند متملکات و ما یعرف
ایشان با ذخیره که بقلعه می آوردند غنیمت سپاه ظفر پناه گردید و زمان بیک و رفقا مظفر و منصور باردوی
گردون شکوه باز گشته سعادت بساطبوسی دریافتند و خدمت ایشان مستحسن افتاد **ذکر فرستادن قرچغای**
خان سپهسالار ایران بتسخیر موصل و کرکوک و توابع و سوانح آن سفر خیر اثر باراده
و تقدیر خالق اکبر ... بعد از فتح و تسخیر قلعه بغداد و قتل حسن پاشا در رفقا اختلال عظیم بحال
مردم موصل و کرکوک و شهرزور راه یافته از خوف و بیم سپاه قزلباش تفرقه و پراکندگی در میانه ایشان
افتاد و اکثر سپاهیان عافیت طلب سلامت جو سر خود گرفته بهر طرف رفتن آغاز نهادند و رعایای بیچاره
چاره جو گشته در کمال قلق و اضطراب روزی میگذرانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمحض صیانت
احوال عجزه و زیردستان قرچغای خان سپهسالار لشکر ایران را با فوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر

فیروزی اثر از امرا و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و غیر ذلک بجانب موصل و تسخیر آن ولایت فرستاده و
وخان احمدخان اردلان از ابتر بالکاء شهرزور و کرکوک که بالکاء اردلان اقرب است ارسال داشته سپاه بسیار
قلعهٔ کرکوک را بی توقف بتاب نیاورده باز بکرت شتافتند و قلعه بتصرف خان احمدخان و عشایر اردلان در آمد و غایله
مستاصل گردانیده بضبط الکاء و صیانت و نگهداشتن رعایا قیام نمودند اما گروهی از لی عاقبتان تتر که
به بسیاری آذوقه و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعهٔ موصل توقف اختیار نموده بلوازم اسباب
قلعه داری پرداختند و با عساکر ظفر شعار که بانجا رفته بودند جنگ و جدال آغاز نهادند و جناب سپهسالاری
قاسم سلطان ایماناوغلی افشار را با فوجی از افواج قاهره بمحاصرهٔ قلعهٔ موصل مامور گردانیده خود با بقیه سپاه
تا حدود دیار بکر رفته ساحت آن ولایت را بجاروب نهب و غارت رفته با غنایم موفور بازگشته بر سر
قلعه آمد محصوران که در تنگنای محاصره بودند عجز و اضطرار خود را دریافته از مخالفت و ارادهٔ قلعه داری
نادم و پشیمان بودند و از اینطرف غازیان قزلباش سپهها پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و
قلعه مشرف بر فتح و تسخیر شده بود که جناب سپهسالاری رسید و جنود اقبال بیشتر از پیشتر در تسخیر قلعه جد و
ساعی گشته از اطراف و جوانب هجوم کردند محصوران فریاد الامان بر آورده اظهار ایلی و انقیاد کرده از در
حکم امان پیش داشت کردند اما غازیان سپاه رزمخواه قزلباش بقهر و غلبه بر قلعه مستولی گشته
گروهی که بجنگ پیش آمده بودند بتیغ قهر و انتقام گذرانیده بعضی از ابطال رجال که در اجل ایشان تأخیری
بود بجان امان یافته اموال و اسباب ایشان غنیمت غازیان گردید و قرچغای خان سپهسالار مظفر
و منصور از آن دیار عود نموده در حینی که حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی کرّهٔ ثانی بعد اولی بقصد زیارت
وقفه ماه مبارک رجب دریافت آن فرخنده مطلب متوجه نجف اشرف و کربلای معلی بودند بسعادت
بساطبوسی فایز گشتند و گروهی از جنود مسعود که در الخدمت مامور گشته سعادت زیارت دریافته بودند
در رکاب نصرت انتساب همیون مراجعت بر آنحضرت شتافته بمقصد اعلی فایز گشتند و قاسم سلطان ایماناوغلی بمنزلت
بلند خانی سرافرازی یافته ایالت ولایت موصل باو اختصاص یافت و یوزباشیان عظام و قورچیان
ظفرفرجام افشار عموماً بکومک و معاونت او مامور گشته روانه آنصوب گشتند و قاسم خان قلعهٔ موصل را
استحکام داده بمحافظت و محارست قلعه داری الکا مشغول گشت ابوالقاسم سلطان ولد برغیت خان
استاجلو برتبهٔ امارت و لقب سلطانی سرافراز گشته الکاء جوازر و متعلقات او باو تفویض یافت ذکر
رفتن امیرگونه خان حسب الفرمان قرامرد زمان بسر اخسقه گرجستان و فتح قلعه و تفویض ایالت آن
ولایت بسلیم خان شمس الدین لو در اینسال امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بتسخیر اخسقه
مامور گشته با فوجی از امرا و عساکر فیروزی نشان بر آنصوب شتافت در وقایع سنین سابقه مرقوم کلک
بیان گردیده که اخسقه از اعمال گرجستان [illegible] است از گرجیات سبو که در حین مصالحهٔ حضرت

شاه جنت مکان

شاه جنت مکان علیین آشیان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان خواندکار روم بآنطرف تعلق گرفته و داخل سنور
قزلباش بود والی آنجا متابعت و خراج گذاری این دودمان اقدس مینمودند بعد از آنکه در واقعهٔ حضرت شاه جنت
مکان نوعی که در قضایای آن ایام رقم تسطیر یافته بتصرف رومیه در آمده بود و یکمرتبه که میانه حضرت اعلی خاقانی
و سلاطین روم صورت صلح روی نمود در دادن ولایت فتق مضایقه نموده در کشاکش جانبین بود در اینسال
که تسخیر ملک بغداد اتفاق افتاد حکم معلی نفاذ پیوست که امیرگونه خان با بعضی امرا و عساکر بآنصوب نهضت نموده
قلعهٔ اخسقه و توابع آنرا بتصرف در آورند و خان مذکور حسب الامر نموده لشکر بآنصوب کشیده میانه افواج قاهره و رومیان
و گرجیان مکرر محاربات بوقوع پیوست و فتح و ظفر قرین حال منتسبان این دودمان گشته بحسن سعی و تدبیر قاجار
خان شجاعت شعار قلعهٔ اخسقه که معظم قلاع فتق و در این عهد حاکم نشین حکام رومیه بود متصرف اولیای
دولت روزافزون در آمد و از درگاه معلی ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدین لو که حاکم لوری بود تفویض یافت
و امیرگونه خان و امرا و عساکر ظفرنشان قلعه را باو سپرده هر یک بمقر خود شتافتند و سلیم خان با جمعی از
از تفنگچیان رکاب همیون که بمحافظت و معاونت او مامور بودند و غازیان شمس الدینلوی مذکور و قشون او داخل
قلعه شده بضبط و ربط قلعه مذکور و سایر قلاع تابعهٔ آنجا و نظام و نسق الکا قیام و اقدام نمودند توفیات که
در خیال عالم فانی و در مناهج خاک غنودند شیخ لطف الله عرب میسی که از اعمال جبال عاملست از افاضل و فقهای

وداع کردند

عصر بود و شمه از احوال او در صحیفهٔ اول این دفتر در طی احوال علما و مشایخ زمان حضرت شاه جنت مکان
رقمزدهٔ کلک بیان گشته در اوایل سال قبل از سفر دارالسلام بغداد که هنوز رایات جلال در ییلاقات فیروزکوه
بود در اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست پیشنمازی مسجدی که در مقابل دولتخانهٔ مبارکه نقش جهان احداث کرده
معمار همت والای شاهیست باو مفوض بود و او در حریم مسجد منزل گزیده همواره بافادهٔ علوم دینیه و تنقیح مسائل یقینیه
و پیشنمازی مسجد قیام داشت و قولش در مسایل دینیه معتبر و موثوق به بود در حین تحریر تاریخ وفاتش چنین بخاطر
رسید تاریخ شیخ لطف الله رفت از دار دهر ⁂ رخت بربست از جهان بیمدار ⁂ عزم عقبی کرد از دنیای دون ⁂
شد جنانش مامن و دارالقرار ⁂ سال تاریخش همی جستم ز عقل ⁂ گفت با من نکته دانی هوشیار ⁂ چون دو لام از
نام او ساقط کنی ⁂ سال تاریخ وفاتش زان شمار ⁂ شیخ جعفر پسر بزرگترش بسیار صاحب حال و متورع و مصداق
الولد سر ابیه بلکه در مراتب علمی از پدر پیش است بازماندگان با مضای وظایف و ادرارات معزز و منظور
انظار و عواطف همیون اعلی اند ذکر [illegible] قاجار که حاکم مرو شاهیجان بود در اوایل اینسال او را
در مرو بیماری عارض گشته دست اطبا از معالجه و مداوا قاصر آمده داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش
او را بمشهد مقدس معلی برده در روضهٔ مطهرهٔ رضویه علی مشرفها الصلوة والتحیه مدفون ساختند
مشارالیه در آغاز جوانی و اوان جلوس همیون شاهی ظل اللهی از قراباغ بعراق آمده در سلک ملازمان درگاه
انتظام یافت در اول حال منصب [illegible] اندازی او تعلق گرفته بحسن خدمت و آداب دانی از زمرهٔ مقربان بساط عرش

گشت و در ایام تسلط اوزبکیه چون آثار کاردانی و جلادت و مردانگی از صورت حالش ظاهر و نمایان بود منصب دوانداری برادرش لطیف خان بیک تفویض یافت و او برتبهٔ امارت ترقی کرده ایالت ولایت طبس گیلکی با و متعلق گردید و چند سال آن سرحد را از شر اشرار اوزبکیه نیکو محافظت نموده در میانهٔ اوزبکیه بلند آوازه گردید و بعد از رفع تسلط اوزبکیه آخر در هر چند سال بایالت ولایتی از ولایات خراسان معزز و ممتاز گردید در حینی که حاکم مشهد مقدس معلی بود بکتاش خان استاجلو حاکم مرو فوت شد مومی الیه بایالت مرو سرافراز گردید و در ایام حکومت مرو میانه او و جنود اوزبکیه محاربات عظیم بوقوع پیوسته در اکثر حدها از او کارنامها بظهور رسید و آیین حیات منظور نظر و ملحوظ خاطر رحمت گستر همیون بود بعد از فوت او ایالت مرو بجاشور خان چکنی تفویض یافت **ذکر خواجه علی اکبر مستوفی** مستوفی خاصه صفاهان در ماه زنان بهشت نشان بیمار شده در ییلاق کلاره دشت که بیماری در میانهٔ اهل اردو شیوع داشت اوراق دفتر حیات را در نوردیده بدیوان خانهٔ ملکوت انتقال یافت وی از مشایخ موضع انذلان [illegible] اصفهان بود که خود را از اخفاد و منسوبان ربانی شیخ ذوالنون مصری میشمارد بسیار مرد صادق القول سلیم النفس متدین بود و در اول حال بجای خود راستی و راست قلمی ضابطه نویس دفترخانهٔ همیون شد بعد از فوت آقا ابوالفتح اصفهانی که مستوفی خاصه بود خواجه مذکور بآن منصب سرافرازی یافت و چند سال من حیث الاستقلال آن مهم پرداخته همواره منظور نظر تربیت و عاطفت بود مهم مذکور بآقا حسین نامی از اهل اصفهان که از محرران دفتر بود رجوع شد او نیز در همان چند روز سررشتهٔ حیاتش به اجل منقرض گردیده در پس کوچه خاک منزل گزید منصب استیفای خاصه بمیرزا باقر که صاحب توجیه دیوان اعلی بود مفوض گشت **ذکر عفت قباب خان آقا خانم** صبیه مراد بیک بایندر ترکمان که زوجهٔ علیقلی خان شاملو نوادهٔ دورمش خان بوده و در اوان کودکی حضرت اعلی که مرحوم مذکور بحکومت دارالسلطنهٔ هرات رفته بللگی و اتالیقی آنحضرت سرافراز بوده از سایر پرستاران حرم عزت بدوام خدمت ممتاز و برتبهٔ بلند مکانی یعنی مادری سرافراز و کدبانوی حرم محترم و محل وثوق و اعتماد خاص بود و در فیال در هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رحل اقامت برراحلهٔ فنا بسته سفر آخرت اختیار نمود حضرت اعلی چون بنظر دوام خدمت آن مرحومه داشت نعش او را بکربلای معلی نقل فرموده در آن ارض مقدس مدفون گردید **ذکر میرزا ابوالمعالی نطنزی** مجلس نویس و وزیر غلامان در وقت توجه بنجف اشرف در رکاب ظفر انتساب همیون بود چون بحله رسید بالیکه عارضهٔ بیماری داشته آخر روزی وقت کوچ کردن بحمام رفته بعد از استحمام بصورت خود آمده لحظه استراحت اختیار نموده بود ملازمان اسباب کوچ کردن بسر انجام داده وقت سواری خواستند که او را بیدار کنند سفر آخرت اختیار نموده بود ملازمان مظنه سکته نفضد کردند معینه بغداد و چند قطره خون پیش گنبد نعش او را بکربلای معلی فرستاده در منی که همان چند روز جهت خود ترتیب داده بود مدفون ساختند حضرت اعلی از قضیه فوت [illegible]

چاکر قدیم الخدمت صادق العقیده متاسف گشته نظر بدوام خدمت آن سلسله مهم او را بمیرزا محمدرضای پسر بزرگتر او که با استعداد و قابلیت کسبی از پدر در پیش بود تفویض فرمودند وی از سادات بر روی نظر بود که خود را از اولاد و احفاد زبدة السالکین سید جلال الدین اصفهانی میدانستند و سید جلال الدین از خدمه مقبول الخدمت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بوده و از زمره مریدان معتقد برجوه اخلاص و نیکو خدمتی ممتاز و آنحضرت را التفات و توجه تام بسید مذکور بوده چنانچه در هنگام رحلت بنابر وصیت شیخ او بمراسم غسل و تدفین آنحضرت اقدام نموده و الحق مشارالیه نیز سید سلیم النفس متواضع نیکو اخلاق بود و از عهد صبی الی یومنا هذا در ملازمت اشرف نشو و نما یافته بمساعی جمیله و حسن خدمات مرضیه از مراتب بیرون برتری یافته از جمله مقربان و محرمان سرا پردهٔ سلطنت بود جمعی دیگر از ملازمان رکاب سعادت انتساب که در سفر خیر اثر عراق عرب همراه بودند رحلت نمودند **ذکر شیخ جلال الدین کاشی** که از فضلای دهر و مشهور عین روزگار بود و در سال گذشته امر پیشنمازی مسجد مبارک جامع جدید عباسی اصفهان باو تفویض یافته بود و در این سفر خیر اثر ملازم موکب معلی بود بعد از فتح در مسجد آستانهٔ مقدسهٔ کاظمین و مسجد دارالسلام بغداد و نجف اشرف خطبه حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام بنام نامی همیون اعلی او خوانده در کربلای معلی بیمار گشته بجوار رحمت ایزدی پیوست و در آن ارض مقدس سعادت مدفنیت یافت **ذکر حکیم نورالدین محمد الطهرانی** مشهور بحکیم حیرتی که بقصد زیارت عتبات عالیات در رفیق موکب همیون بود او نیز در کربلا بیمار شده سعادت مدفنیت آن ارض مقدس که بهترین اراضی محبان اهل بیت است دریافت **ذکر میرزا غیاث الدین اصفهانی** نوادهٔ مرحوم خواجه نعمت الله بالمیری که سالها وزیر مهر بود در این سفر همراه بود در بغداد بعد از مراجعت کربلا و نجف مریض گشته بعالم عقبی شتافت و نعش او را در کربلا برده بجوار مقدس مدفون گشت رحمهم الله اجمعین اکنون وقت آن است که اشهب عنبرین خامه ظلم در مضمار وقایع سال نو به جلوه در آمده تتمهٔ احوال خیر مآل یورش مبارک بغداد نگاشته کلک مشکین سواد گردد

وقایع مبارکه سنه سیچقان ئیل ترکی موافق سته ثلث و ثلثین و الف که سال هشتم از قرن دویم جلوس همیون اعلی شاهی ظل الهی عباسی است

باز طلیعه لشکر بهار معرکه آرائی عرصهٔ روزگار گشته در روز چهارشنبه سلخ ماه جمادی الثانی دو ساعت و چهل و هشت دقیقه نیر اعظم و فیض بخش عرصهٔ عالم مربی نتایج بحر و کان زبدهٔ عناصر و اختران قدم بر بساط جهان آرائی نهاده گلشن سرای حمل را از فر قدوم همیون تازگی و طراوت بخشید نو عروسان چمن که از دم سرمای دی افسردگی یافته در حجلهٔ غاب مختفی بودند باهتزاز آمده نغمه سرائی جلوه نمائی آغاز نهادند از کیفیت بهار در سبزی کوه و دشت لاله حمرا از جا گشت **بیت**

گشت جهان رشک بهشت برین ٭ دل چمن آرا و چمن دلنشین ٭ سرو بخوبی علم افراخته ٭ جان جهان تازه و تر ساخته ٭ لاله زحان چمن جزئی ٭ چهرهٔ فروزان زنی یمنی ٭ شهریار جوانبخت کامکار در ارض مقدس کربلای معلی نوروز جهان افروز را با نیک بیاری و فرخندگی در روضهٔ معطر منور حضرت سیدالشهدا خامس آل عبا برف [illegible]

عفت ... بیگم ... از ... تاریخ ... [illegible]

طواف زیارت آن نخبهٔ بوستان اصطفی و ارتضی قرة العین بتول عذرا و مراقد منوره مطهرات تشنگان بادیهٔ کربلا مشرف
گشته گلشن اخلاص حسن اعتقاد خود را از زلال کوثر مثال دریافت سعادت زیارت آن تشنه لبان وادی شهادت
طراوت و خضرت جاویدان افزودند و از ضروریات مشاهد مقدسه را از صندوق پوشهای دیبا و زربفت و فرشهای
ملون تتاری و غیره دلکش سرانجام داده جمیع خدمهٔ روضهٔ مقدسه و صلحا و اتقیا و کافهٔ سکنه و مستحقین آن خطهٔ طیبه را
ذکوراً و اناثاً با نعامات لا تعد و لا تحصی مسرور و شادکام گردانیدند و از غلوی شوق و حسن اعتقاد و آرزوی جاکسوی
ارض مقدس نجف اشرف یکمرتبهٔ دیگر از کربلای معلی بقصد زیارت روضهٔ متبرکه شهسوار عرصهٔ امامت و خلافت
جان سدره سدره منزلت توجه فرموده کرهٔ بعد اولی بدان سعادت عظمی فایز گشته بکربلا عود نموده و از زمرهٔ صوفی
زادگان صادق الاخلاص ساروسلطان بیگدلی برادر مقرب الخاقانی زینل بیگ توشمال باشی را بنابر وفور کاردانی
و عدالت و رعیت پروری شایستهٔ امور تولیت و خدمتکاری روضات مقدسات ائمهٔ کرام علیهم السلام دانسته
تولیت آستانهای متبرکه و حکومت بلدهٔ شریفهٔ حله را باو تفویض فرموده موازی پانصد کس از طوایف عقیدت
گزین قزلباش و قورچی با شکر قورچیان مذکور را نیز باو ارزانی داشتند و تمامی داد و ستد و ضبط و ربط و
نظم و نسق سرکارهای مذکور را برای صاحب اهتمام او موکول گردانیدند و بعد از فراغ خاطر از امور مزبور دریای کف عنان
عزیمت بصوب دار السلام معطوف داشته دیگر باره بسعادت زیارت مراقد متبرکه کاظمین علیهما التحیة والسلام
استسعاد یافته صندوق پوشهای زرتاری و دیبا و فرشهای زیبا سرانجام دادند و چون ماه جمادی الاول از عشر ثانی
گذشته ماه مبارک رجب که ایام وقفهٔ مقدس حضرت سید الشهدا ابی عبد الله الحسین علیه السلام است نزدیک رسیده
بود و احادیث صحیحه در باب فضایل زیارت ایام وقفهٔ رجب مشهد معطر و مرقد منور آنحضرت و مثوبات عظیمه که بر آن
مرتبت از حضرات عالیات ائمهٔ معصومین علیهم السلام بسیار وارد است حضرت شاه علی بعد از اطلاع بر شرافت آن
ایام و ادراک این سعادت عظمی و دریافت این موهبت کبری از صفای طویت و خلوص اعتقاد غنیمت دانسته
اردوی اعظم و اغرق را در بغداد گذاشته با معدودی از ملتزمان رکاب اقدس از ذوق ادراک این منزلت علیا
هر کس داشت جریده و سبای العود و نعم العود گویان و راه صدق پویان بدان اماکن مشرفه بازگشتند و بتوفیق
زیارت ایام و لیالی متبرکهٔ وقفهٔ مذکور موفق گردیدند و بعد از حصول این مقصد اقصی و وصول بدین مطلب علیا بصوب
دار السلام عود نموده چند روز به بقیهٔ امور ضروریهٔ بغداد پرداختند و رایات کوچ در داده روی توجه بصوب خطهٔ مبارکهٔ
سرمن رای که مهین جمهور بسامره اشتهار دارد آوردند و در کمال مسکنت و نیاز بسعادت زیارت آستانهٔ رفیعهٔ
عسکریین و مقام صاحب الزمان و خلیفة الرحمن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که بلاشبهه مهبط فیض و رحمت
یزدان و محل اجابت و استجابت دعای مستمندان و نیازمندانست فایز گردیده کل سکنهٔ آن اماکن متبرکه را از
مذکر و مؤنث حتی اطفال و کودکان و شیرخواره بشماره در آورده هر یک را نصیبی و قسمتی دادند از غرایب حالات
در آن شب که عورات عاملهٔ عورتی وضع حمل نموده صبی بپرسش آمده دعوی نصیب و قسمت او نمود دیگر بدستور سایر

کودکان رضیع حصه و نصیب او را گرفت و از آنجا عنان فیروزی جیان بصوب مراجعت انعطاف داده چند روز
در طاق وسطان دامنهٔ کوه بیستون رحل اقامت انداخته لشکریان عساکر ظفرنشان بر واحشد و غازیان را رخصت
اوطان و مساکن دادند و موکب نصرت نشان بجانب دار السلطنهٔ اصفهان در حرکت آمده بتاریخ روز پنجشنبه هفدهم
شهر رمضان در مقر سلطنت و مستقر خلافت نزول فرمودند از وقایع مشهوره و سوانح ایام اقامت اصفهان
فرستادن آقا محمد مستوفی غلامانست برسم رسالت بجانب هندوستان چون فیمابین حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی
و حضرت پادشاه والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای آن ممالک اساس محبت و دوستی و طریقهٔ اخوت و یکتادلی بنابر رابطهٔ
قدیمی که میانهٔ این دو خانوادهٔ رفیعه مسلوک بود و بنا زکی استحکام پذیرفته از طرفین حقایق حالات و سوانح امور دولت
بیکدیگر انها و اعلام میشود و در این سال که فتح دار السلام بوقوع پیوست لازم بود که حقیقت بآنحضرت اعلام شود
لهذا مکتوب محبت طراز محتوی بر استمرار مراسم الفت و برادری و استقرار مراتب محبت و یکدلی مرقوم کلک گوهر
بار گردانیده حقیقت ارتکاب این سفر خیر اثر و فتح دار السلام در طی نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی انها و اخبار فرمودند
و تحف و هدایا و نفایس این دیار حصهٔ والوش برادرانه از غنایم بغداد بر وجه لایق ارسال داشتند دیگر
از سوانح امسال تفویض ایالت ولایت عربستان حویزه است بسید محمد خان ولد سید مبارک مشار الیه را
نموده بایالت آن ولایت نصب فرمودند و بدان صوب فرستادند و او بمجرد رفتن قبایل و عشایر عرب اطاعت فرمان
قضا جریان کرده حکومت او را پذیرفتند و او در امر ریاست و حکومت مستقل گردیده شرح واقعه آنکه در آغاز
یورش بغداد حکم همایون نفاذ پیوست که سید منصور با عساکر عرب متوجه آنصوب گشته در سفر خیر اثر
در رکاب سعادت انتساب بوده مصدر خدمات پسندیده گردد و مومی الیه توفیق این خدمت نیافت و در تبعیت
نامعقول ایستادگی جست بلکه باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده با جمعی که او را اطاعت و انقیاد و دلالت می نمودند
حضور جناب شیخ عبد الله لقمان منازعه آغاز نهاد و این معنی موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد از مراجعت از سفر سید محمد
ولد سید مبارک مذکور را امور تربیت و الطاف گردانیدند و شیخ عبد الله لقمان را مصحوب او گردانیده بعربستان
فرستادند و امام قلیخان بیگلربیگی فارس بامداد و کومک او مامور گشت و چون سید محمد خان بحویزه رسید سید منصور
با متابعان خود بقلعه در آمده در مقام خلاف شد امام قلیخان برحسب فرمان متوجه گشته قلعه را محاصره نمود چون کار
بر او تنگ گردید خود را از قلعه بیرون انداخته راه فرار پیمود و سید محمد خان بقلعه در آمد سید منصور بمیانهٔ جماعت
آل فضول رفته با ایشان توسل جست و در آنجا قلعه قایم کرده در میانهٔ آن قبیله بسر میبرد و تاحین تحریر این دفتر
که مطابق سنهٔ ثلث و ثلثین و الف است القلعه در تصرف مشار الیه و محل استظهار و اعتضاد اوست و عنقریب
جزای بد عهدی و کافر نعمتی خواهند یافت دیگر از سوانح امسال آمدن ملک ضیاء الدین است از
جهل کیچ و مکران بدرگاه سپهر نشان وی از عظمای ملوک آن ولایت است در اینولا بدلالت هادی بخت یاری
اقبال احرام عتبهٔ عالیهٔ گردون مثال که کعبهٔ آمال عاکفان سدهٔ جاه و جلالست بسته از روی صدق نیت و صفای

طوبیت بر این سعادت عظمی فایز گردیده بطبق نام خود بختیار گشت مصدق قول او از نظر خدمت و آداب بندگی
بر صفحه ضمیر انور پرتو وصول انداخته او را بدستور سایر مخلصان جان سپار مشمول عواطف ساخته الکاء بن فضل
با و مرحمت فرمودند و زیاده از مامول نوازش یافته کامیاب مطلب روانه الوکات گردیده و در سفر ثانی عراق عرب به
دار السلام بغداد با گروهی از لشکریان آن دیار رکاب یورش حاضر گشته مصدر خدمات پسندیده گردیده و مقضی
المرام روانه جا و مقام خود گشت **ذکر ارتفاع و انتقال** تفویض وزارت دیوان اعلی بسلطان العلماء فی زمان
خلیفه سلطان ابن امیر رفیع الدین محمد الصدر ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود است که از سادات عظیم القدر
اصفهان مشهور به سادات خلفا از اخفاد کرام میر بزرگ والی مازندرانند و شمه از احوال میر شجاع الدین محمود
مذکور فضل و کمال او در صحیفه اول در طی اسامی شریفه سادات و علماء زمان شاه جنت مکان رقم نگارش
یافته اکنون میر رفیع الدین محمد مذکور ولد او بجلیل رتبه صدارت سرافرازی دارد و خلف ارجمندش بزیور فضل
و کمال آراسته و بمحاسن اخلاق و سلامت نفس پیراسته در مراتب علوم ترقی فاحش نموده حاوی
فروع و اصول و جامع معقول و منقول است و بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازی دارد و در این سال
سلیمان خان ولد شاهقلی میرزا که وزیر دیوان اعلی شده بود اجل طبیعی دریافت حضرت اعلی بعد از امعان
نظر بکمال ارباب استعداد و شایستگان این منصب عالی مومی الیه را که بجوهر ذاتی و استعدادات حسبی و نسبی
و اهلیت بین الاقران ممتاز و الا عالی شرف امتیاز داشت سزاوار تکفل این امر عظیم القدر دانسته پایه قدر و
منزلت او بتفویض این منصب ارجمند بلندی یافت چون این منصب ارجمند از وجود گرامی آن معدن فضل و افضال
عز و رونق بلند نامی رسید ارباب استعداد و تواریخ مرغوبه در این باب یافته در سلک نظم در آورد و منها از الجمله **تاریخ**
زیبنده خلافت وزارت **ه** از الهامات غیبی است دوگر **ه** وزیر شاه شد سلطان علما و **ه** نیز این تاریخ
این منصب عالیست که فرزندی محمد صالح برادرزاده مسود اوراق یافته در سلک نظم کشیده و هم در این سال قرار
یافت که خواجه محمد معصوم که ناظر دفترخانه همایون و مستوفی بقایا بود در احکام داد و ستدی که از دفاتر بقایا نوشته شود
بجای مستوفیان ممالک مهر زند و مستوفیان عظام در آخر هر سال وجوه بقایای ممالک را از دفتر بیرون نوشته
باو سپارند که از دفتر بقایا بتنخواه ارباب حوالات شود **ذکر وقایع دیار روم که چون موقوف علیه مقصد است**
از ایراد آن چاره نیست قبل از این سمت گذارش یافت که در روم طایفه ینگچری بر سلطان عثمان بن سلطان
احمد پادشاه خود شوریده او را بدست آورده در حصار موسوم بیدی قله استنبول حبس کردند و سلطان مصطفی
مخلوع عم او را پادشاه کردند بالاخره از بیم فتنه او باش و مظنه استخلاص خاطر بر قتل سلطان عثمان قرار
داده او را از میان برداشتند و سلطان مصطفی کرة بعد اولی بر سریر سلطنت عثمانی قرار گرفت و چون
این اخبار در ولایت روم منتشر گردید محمد پاشا بیگلربیگی ارض روم که بین الجمهور بابازه پاشا مشهور است
مجاهدت طایفه ینگچری برخود بسته بازخواست خون سلطان عثمان را وسیله عصیان و طغیان ساخته از طایفه

ینگچری هرکس را در هر جا بدست آوردی بی محابا بقتلش پرداخت و بتملکاتش رقم تملک کشید و بشیوه جلالیان
پیش گرفته جمعی کثیر از لوندات بیسر و پا بسر خود جمع کرده ولایت قریه ارزن الروم را که حالا ارض روم می نامند
بحوزه تصرف نمود و بعزیمت آنکه باستنبول رفته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را بر تخت سلطنت نشانده از طایفه
ینگچری انتقام کشد با فوجی کثیر تا اسکودار که حوالی استنبول است رفته و در هر جا نهب و غارت کرده بر احدی از طبقه
ینگچری ابقا ننموده و آنچه بافواه مسموع شد والعلم عند الله تا دو هزار ینگچری را به تیغ انتقام گذرانید و اموال بی نهایت
بدست آورده بطایفه لوندات سپرد و عظما و ریش سفیدان و دولتخواهان سلسله آل عثمان بر خلاف متوقع انکار
اعمال او کرده او را از این فضولی منع کردند و این حرکات ناهنجار او را موجب تخریب دولت دانسته در صدد دفع او
و او از موافقت عظما و اعیان درگاه عالی مایوس گشته با ارض روم مراجعت نمود و در این [illegible] اقبال امواج
یافته که سلطان مصطفی به شورش طبع و خبط دماغ موسوم و بجهت مخلوع گشته بود و سلطنت به سلطان عثمان قرار
گرفته بود گویند که در این اوقات که دیگر باره بسلطنت رسید شورش دماغ او طغیان کرده اعمال خارج از دایره عقل و
حرکات نامناسب از او صدور می یافت و بجهت رای عظما و ریش سفیدان خانواده آل عثمان از بیم تزلزل مبانی سلطنت
امور دولت بر آن قرار گرفت که او را از تصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را
که کودک نوزده ساله بود بر تخت نشانند طایفه ینگچری از بیم بازخواست واقعه سلطان عثمان سلطنت او را نمی خواستند
والده سلطان مراد با عظمای آن طایفه تملق و فروتنی بسیار کرده معتبران طبقات لشکر را با انجمنی که با طایفه ینگچری
عهد و پیمان بمیان آورند که من بعد اصلا از مقوله قضیه سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورند و از بازخواست آن درگذرند
و طایفه ینگچری همان اقتداری که بر طبق قانون عثمانی همیشه داشته اند بدستور داشته باشند بعد از انعقاد عهود و پیمان
و استرضای خاطر آن طبقه و صلاح اندیشی خیرخواهان و استفتای مفتیان سلطان مراد را جلوس فرموده سلطان مصطفی
دیگر باره مخلوع گشت در خلال این احوال اخبار دار السلام بغداد و در آمدن آن ملک بتصرف قزلباش چنانچه تحریر یافت
بپایه سریر سلطانی رسید حبشی که در آنوقت صاحب اختیار امور دولت گشته متکفل نظام مهام سلطنت بود مغرورانه
در مقام استرداد آن ملک در آمده بعد از مشاوره و گفتگو حافظ احمد پاشا را که بین الاقران بمزید کیاست و کاردانی
اتصاف دارد و از کماهی حالات بغداد خبردار و آگاه است و بیگلربیگی دیاربکر بود وزیر اعظم و سردار کرده انتظام امور جنگ
قزلباش برای و صوابدید او منوط و مربوط گردانیده که بهر طرف که صلاح دولت داند توجه نماید و ینگچری آقاسی کرده [illegible]
مامور گردانیدند و عموم ینگچریان متقبل شدند که بسرحد آمده اباظه پاشا را که بقتل عام طایفه ینگچری دلیری کرده
عصیان و طغیان از او بظهور رسید دفع نمایند مگر تسخیر ملک بغداد بنمایند و عموم سپاه استنبول که قاپوقلی می نامند تدارک
اسباب سفر مشغول گشته با قرانه و توپخانه و یراق سفر و یورش بغداد روانه دیار بکر شدند که بحافظ احمد پاشا پیوسته
بامور مرجوعه قیام نمایند و حافظ احمد پاشا چون نوید وزارت اعظم و سرداری یافت احکام موکده باحضار پاشایان
و عساکر تمامت دیار روم از مصر و شام و حلب و اروم آیلی و آناطولی و غیر ذالک فرستاده و ایالت ولایت دیاربکر را

براو باغ های تفویض بود و دوران سال در دیار دیگر قشلاق نمودند که در سال دیگر متوجه مهام سرحد گردند و شرح لشکرکشی
سردار مذکور بعراق عرب و بازگشتن بی نیل مقصود و صید تشویش و تعب در وقایع سال آینده مرقوم قلم مشکبار میگردد
ان شاء الله تعالی ذکر آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه سدره مثال و بعضی از سوانح این سال
چون بعد از معاودت عرش نصاب از حیدرگاه دار السلطنه اصفهان از فر قدوم موکب نصرت نشان رشک روضه
رضوان بود اوقات فرخنده ساعات بغزل سرائی و انجاح مطالب ارباب حاجات و عشرت و شادکامی گذرانیدند و
ذات مبارک اشرف را بقدر عارضه روی داده باندک روزی بصحت گرائید و از مقر سلطنت عزیمت قشلاق مازندران
بهشت نشان فرموده بعد از طی مراحل و سیر گلزار منازل و صحاری ساحت دار الملک فرح آباد و عرصه نزهت بخش قصبه
اشرف که قطعه از جنان ملکه جنان نشانی از آنست از میمنت قدوم مسرت لزوم عطر بیزی و نزهت افزائی
آغاز نهاد و ایلچیان خجسته پیام از هر طرف بپایه سریر میمنت فرجام آمده بعد از ادراک عتبه بوسی و عز جلسات
بهشت آئین و ادای رسالت و سفارت مشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافته روانه دیار خود گردیدند
و از جمله سفرا و ایلچیان قره میرزا یا بی اوزبک ایلچی بلخست که از جانب ندر محمد خان والی آنجا بدار السلطنه اصفهان
آمده چون جواد خوشخرام موکب اقبال بجانب مازندران در حرکت آمده بود حاکم و وزیر و اهالی اصفهان بمراسم
استقبال قیام نموده باعزاز و احترام در عمارت سروستان باغ خلد آسای نقش جهان فرود آوردند و
روزی چند که در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت کما ینبغی بلوازم میزبانی پرداختند بعد از آنکه فی الجمله از
رنج راه آسودگی یافت متوجه مازندران بهشت نشان گشته در قصبه طیبه اشرف بسعادت کورنش همیون
و عز بساط بوسی فایز گردید و صحیفه الاخلاص سعادت آئین که آورده بود با هدایای آنحدود بنظر اقدس درآورده [illegible]
رخصت انصراف یافته با مکتوب عنایت اسلوب شاهی مفتخر و مباهی روانه گشت دیگری خواجه حاجی نام ایلچی فرخنده
پیام شاهزاده جوانبخت کامکار سعادت فرجام شاهزاده خرم ابن پادشاه والا جاه گردون بارگاه حضرت شاه سلیم
فرمانفرمای ممالک هندوستان است که در قصبه شریفه اشرف آمده بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشته
مکتوب محتوی بر حسن ارادت و اخلاص و شرح منازعه که بافساد مفسدان میانه او و منسوبان والد عالیشان
روی داده بود بنظر انور درآورده و در مخالصت نامه های شکایت بسیار از بی توجهی ذی العلاقی پدر بزرگوار تا غایتی
که لشکر بر سر او فرستاده بود نموده بود حضرت اعلی خواجه حاجی مذکور را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده تا
نوروز جهان افروز در پایه سریر اعلی بود بعد از نوروز فیروز اجازت معاودت یافت و جواب نامه بر وجه [illegible]
وسیع فرموده اعلام نمودند که چون اطاعت والدین بفرمان واجب الاذعان ازینگاه زمین و آسمان بر ابنا و فرزندان
فرض و مهم است لایق بکمال آن فرزند سعادتمند آنکه رضاجوئی خاطر شریف پدر بزرگوار بوده آنحضرت را بوجه [illegible]
و رعایت حسن ادب بر سر رضا آورد و از اموری که مکروه طبع شریف آنحضرت باشد اجتناب لازم داند که بهر آئینه
اینمعنی فی نفس الامر موجب خشنودی خالق و پسندیده خلایق و سرمایه عزت و اعتبار و برخورداری افزون سعادت

خواهد بود با خصما و ارباب غرض مدارای کرده تفقد و دلجوئی آن زمره اقربا که نا یار جمندی باشند ایلچی مذکور
را باصطناعات خسروانه نواخته مقتضی المرام با منشورات لایقه روانه فرمودند دیگری شاهی گرای خان پادشاه زاده
تاتار است که چنانچه سبق ذکر یافت از حوادث روزگار و جفا و جفای جانی بیک گرای عمزاده اش که بتقویت والیان
سلطنت قوم تاتار رسیده با او معادات میورزید التجا بسایه چتر اقبال همیون آورده مدتی در رکاب سعادت
انتساب معزز و کامیاب نصرت بود و در بند شروان محل اقامتش قرار یافته در کمین سلطنت موروثی بود و
حضرت اعلی همت والا بر حصول این مطلب گماشته معاونت و معاضدت صوری و معنوی بظهور می آوردند
در اقبال بمعاونت جنود غیبی و هر گونه مایل که در مشیت الهی مضمر و در لوح محفوظ مثبت بود سلطنت قوم تاتار
و فرمانروائی مملکت آن دودمان به محمد گرای خان برادر بزرگتر او قرار یافته عظمای قوم سلطنت او و ولی العهدی
برادرش شاهی گرای خان که باصطلاح تاتاران قلغای می نامند اتفاق نمودند و او در الطلب واشته واو از جد بیعت
اشرف استمداد همت کرده روانه ولایت خود گردیده بر حسب دلخواه کامروا گشته اعیان آنطایفه حکمی سلطنت
محمد گرای و ولی العهدی شاهین گرای را پذیرفته از تقریر ایلچی مذکور و ازین آنصوب چنین معلوم گشت که از
جانب سلطان روم نقود وافره و تحف و هدایای ذاخره جهت او آورده ارکان دولت عثمانی او را باطاعت
و انقیاد سلسله آل عثمان و مخاصمت جنود قزلباش دلالت کرده بودند و او از وفور اخلاص و حسن ارادت
دست رد بر سینه مطلب ایشان نهاده خود را از هواخواهان صادق العقیده حضرت اعلی شمرده و چنانچه نقش
نگینش که بر ضمن مکتوب صداقت اسلوب شاهی مهر زده بود غلام شاه عباس شاهین گرای بود و پاشایان
روم که بمعاونت جانی گرای بر سر او تعیین یافته بودند در کفه محاربات نموده غالب آمده بود حقایق حال و
انتظام احوال خود را که بنیروی اقبال و توجهات ظاهری و باطنی آنحضرت و میمنت توسل مخلصانه او بدین دودمان
والا وقوع یافته بود بعرض اقدس رسانیده شکر الطاف و اعطاف شاهانه که در این چند سال شامل حال او گشته بود
با حسن وجوه و ابلغ بیان ادا نموده بود و حضرت اعلی از وفور توجه و غایت اشفاق ایلچی او را مشمول نوازشات
پادشاهانه گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و مکتوب عنایت اسلوب رقم آورده در باب حسن سلوک
و مدارا با دوست و دشمن نصایح ارجمند و ارشاد مرشدانه درج فرموده با خلع فاخره و هدایا و منشورات وافره
ارسال داشتند دیگر امیر افندی ایلچی محمد پاشای اباظه است وی سیدی عزیز بود و موسوم و معروف
بامیر افندی در میان عموماً سادات را بنابر تعظیم و تکریم امیر افندی می نامند باعث ایلچی فرستادن او آنکه
چون بیگلربیگی ارض روم بنابر قرب جوار و مصلحت دنیاداری با امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد طرح الفت
و آشنائی انداخته طریقه مدارا با او و سلوک میداشت بعد از واقعه سلطان عثمان و طغیان او لجیه بازخواست
این واقعه و مایوس گشتن از موافقت عظمای رومیه چنانچه بتحریر پیوست بنابر احتیاط و صلاح حال خود بوسیله امیر
گونه خان اظهار توسل باین دودمان دولت ارجمند نموده ایلچی مذکور را که از معتمدان او بود بپایه سریر سلطنت مصیر

خود را از زمره هواخواهان منسوبان درگاه شاهی شمرده هر چند از نهانی او آنچه صدق و اخلاص بمسامع حضرت
اعلی رسیده غرض اصلی او از اظهار عقیدت و اخلاص جز این نبود که اگر رومیه در ازاء اعمالی که از او صدور
یافته با او در مقام مخاصمت باشند و او را اتفاقاً پیش آید ملجائی و گریزگاهی داشته باشد اما بنا بر مراعات سلسله
ظاهر همچنانچه شیوهٔ مرضیهٔ اخلاق مرضیهٔ آنحضرتست که رعایت جانب بیگانگان زیاده از آشنایان می‌نمایند
امیر افندی را منظور نظر التفات گردانیده منشور عاطفت بخطاب ارجمند خانی باسم اباره در قلم آورده مستمال عنایت
شاهی گردانیدند به خشونات و سرایات شاهانه نوازش فرموده نوروز بیگ نام قورچی استاجلو را در مرافقت
امیر افندی نزد او فرستادند و اباره در جواب حال بود و آن منشور اقبال افتخار و استبشار نموده مقدم
قورچی مذکور را باعزاز و احترام تلقی نمود اما بالاخره دو چنین آثار مکر و حیله از او ظاهر شدن گرفت و نسبت
منسوبان درگاه اعمال حیله انداز و بظهور آورد چنانچه عنقریب در ذیل این اوراق مرقوم کلک بیان میگردد

بیت: هست آئین دوستی ناموس ٭ قبله عشق یکی باشد و بس

ذکری از وقایع خجسته که در اقبال بظهور آمد

چون اخبار روم و سرداری حافظ احمد پاشا و اجتماع لشکر در دیاربکر بنوعی که مذکور شد از انهای مهیان و جواسیس
بمسامع عز و جلال رسید عظمت آنکه مبادا لشکر باطراف آذربایجان کشند حزم و احتیاط مقتضی آن گشت که محال…
لشکر روم را از ذخیره و مایحتاج خالی سازند و اگر لشکر رومیه بطرف آذربایجان از دو راه واقع میشود یکی از راه ارض…
و یکی از راه خطه وان چون ارض روم از عصیان طغیان اباره پاشا محل فتن و شور است از دیار بکر براه وان آمدن
مناسبت بیشتر داشت از مقربان بساط عزت رستم بیگ یساول صحبت بدار السلطنه تبریز فرستادند که…
شاهبنده خان بیگلربیگی آذربایجان امرا و عساکر آنحدود را جمع آورده بجانب وان روند و آن حوالی هر جا که امکان
عبور رومیه داشته باشد بنهب و غارت کرده از ذخیره و مایحتاج در آن دیار آثاری نگذارند و رستم بیگ حسب الفرموده
بدان صوب نهضت نموده باجتماع امرا و عساکر اغراء نمود چون جنود ظفر ورود جمع آمدند هر یک قشون و لشکر خود را
که فراخور الکاء و اهل و غیرت دین و دولت سرانجام داده بود در حضور بیگلربیگی و رستم بیگ بعرض در آورد
و با قشون آراسته و لشکر نامعدود پیراسته در کمال شوکت و اقتدار بجانب وان رفتند و آن نواحی را از ذخایر
و صامت و ناطق پرداخته قرین ظفر و اقبال معاودت نمودند و احدی از جنود رومیه و پاشایان دیار بکر را آن…
جرات مقابله و معارضه با آن لشکر فیروزی اثر قزلباش نشد و رستم بیگ در مازندران بخدمت اشرف
رسیده حقایق حالات عرض نموده مورد الطاف و استحسان گردید

ذکری از سوانح محاربه قاسم خان ایگانلو
و قورچیان افشار با مخالفان در موصل شرح واقعه آنکه قاسم خان ایگانلو و یوزباشیان و قورچیان…
چنانچه از پیش گذشت در موصل اقامت نموده بضبط قلعه و انتظام امور آن سرحد قیام داشتند و…
جمعی از رومیان آن حدود و اکراد و اعراب بسرداری حافظ احمد پاشا و جمعیت دیار بکر…
گشته قریب سه هزار نفر که مقصد نفر آن تفنگچی بودند بسرکردگی حسن پاشا نامی از امرای رومیه برادر کوچک حسن پاشا

که در حوالی بغداد گرفتار گشته بپاسا رسیده بموصل آمدند و در آن وقت زیاده از سیصد نفر ملازم بر سر قاسم خان حاضر نبود
که با یوزباشیان و قورچیان افشار مجموع هفتصد هشتصد نفر میشدند به نیروی دولت قاهره و تائید اقبال کمر همت بر منع
اعادی چست بسته عزم محاربه جزم کردند و از طرفین صفوف سپاه آراسته گشته از دلیران طایفه افشار گروه
ارشلو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه مخالف تاختند و سایر قورچیان و یوزباشیان افشار بر عقب نمودند
قاسم خان و مردم او دو کرمی جلو ریز بمعرکه در آمده از طرفین آتش حرب اشتعال پذیرفت بحملات دلیرانه سپاه منصور
مخالفان دل از پای داده دست از محاربه کشیده پای هزیمت گشودند و افواج قاهره فتنه گیر غالب آمده تا موازی یکهزار
نفر نکبه زیاده بقتل آمده و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد و بقیة السیف پراکنده شدند بعد از اطمینان خاطر
از قشون در حد یوزباشیان و قورچیان قاسم خان وداع کرده با سرها و اخترها روسفیدانه بپایه سریر اعلی آمده در فرح آباد
بهشت بنیاد به نظر همایون در آوردند شرح واقعه مذکور از تقریر یکدو نفر از قورچیان حصار مو که تجربه پیوست

ذکر فرستادن زینل بیگ بیگدلی شاملو با نظام مهمات عراق عرب و شرح محاربه که او را در موصل با اعادی دولت روی داد و ظفر یافتن

چون واقعه مذکور بوقوع پیوست و مشخص شد که مخالفان حدود موصل باستظهار
سردار و دلگرمی جنود روم دست تطاول گشوده و بمسامع جلال رسید که فوجی از اعراب بتخصوص صابا ابوطالب ولد
… در مقام غدر و نفاق در آمده بجانب حله و نجف در حرکت است آزار و افرار ایشان بخلق…
… بعلت وبا که در موصل شیوع یافته از تلف شدن لشکر اندیشیده جمعیت دلخواه نتوانسته اند نمود و قاسم خان
با اندک مردمی در قلعه موصلست و آن ولایات محل شورش و انقلاب گشته و این مقدمات موجب خلل و اختلال احوال
منتسبان دولت قاهره است رای جهان آرا اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان بساط عزت و خاصان درگاه که بوفور
غیرت و مردانگی و فدویت و جانسپاری در راه دین و دولت اتصاف داشته باشند از درگاه معلی روانه آنطرف گردانند
که عساکر قلمرو علیشکر و آنحدود را جمع آورده کمر همت و مردانگی بر دفع اعادی بندد و هر یک از محافظان ثغور در…
که حادثه روی نماید و کمک و مدد احتیاج افتد معاونت بظهور آورده و در هر باب آنچه صلاح دولت قاهره بوده باشد
بعمل آورد از زمره مقربان اخلاص شعار زینل بیگ ترشال باشی شاملو که بصفات حسنه اتصاف دارد بدین خدمت
مأمور گردانیده با فوجی از عساکر ظفر شعار و میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهان و جمعی دیگر از تفنگچیان رکاب اشرف
روانه آنطرف گردانیدند و چون زینل بیگ از رکاب مقدس جدا شده و روی عزیمت بدان صوب آورده بسر حد
نزدیک شد بوضوح پیوست که فوجی از جنود رومیه و متجنده حدود موصل بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده اند و قاسم
خان با دویست سیصد نفری از غازیان افشار که در قلعه موصل با او بودند از فقدان آذوقه و علت وبا که…
جمعی راه عدم پیموده اند صلاح در توقف و قلعه داری ندیده قبل از وصول لشکر مخالف بیرون آمده و مخالفان
تصرف در قلعه نموده اند و هم آنست که خان احمد خان اردلان نیز با جمعی قلعه کرکوک را انداخته آن قلعه نیز
متصرف اعادی در آمده و میانه ساروسلطان بیگدلی برادر زینل بیگ که متولی روضات مقدسات و قورچی‌باشی…

قورچیان بخف اشرف است و طایفه عرب جهنا که بخود و کربلا و نجف آورده بودند محاربه وقوع یافته زنبیل بیک از ورود
این اخبار در حرکت مسارعت نموده چون بحوالی درتنگ رسید حسینخان حاکم لرستان با معدودی چند آمده باد پیوست
و در آنجا بوضوح انجامید که سردار فوجی از رومیه را افسر کردکی حسن پاشای چرکس بضبط ولایت موصل و کرکوک
و قلاع آن نواحی تعین نموده و قریب پنج شش هزار نفر از رومی و کرد و عرب براو جمع آمده و قلعه ذهاب مشهور بقلعه
لک غیره را کوچانیده اند که از آب کر گذرانیده بانطرف برند زنبیل بیک بعد از استماع این اخبار سان عساکر ظفر
شعار که در آنوقت جمع بوده اند دیده موازی سه هزار نفر از سپاهی یراق دار بشماره درآمده اند از آنجا بر
سبیل ایلغار آن مسافت بعیده را در دو روز طی نموده روز سیم بمخالفان رسیدند و از شدت ایلغار زیاده
از دو سه هزار نرسیده بودند و از آنطرف مخالفان از آوازه وصول لشکر قزلباش متزلزل گشته گروهی از کرد
و اعراب پراکنده شدند از آنجمع سه هزار نفر کاچش بجنگ پیش آمدند و از جانبین صفوف قتال آراسته گشت
و دلیران رزم آزمای دست باستعمال سیف و سنان بردند دفعتا بین آتش حرب اشتعال پذیرفت و با اندک
زمانی تزلزل بارکان ثبات قرار سپاه مخالفان راه یافته شکست بجانب اعدا افتاد و جنود قزلباش
بنیروی دولت و اقبال همیون برانطبقه ظفر یافته قریب ششصد هفتصد نفر طعمه شمشیر آبدار شدند و از سپاه قزلباش
کسی جانی ضایع نشد و حسن پاشا و بقیة السیف منهزم خود را بحرم قلعه رسانیدند و اموال ایشان بنهب و غارت
غازیان و تفنگچیان کردید و علت طاعون و وبا که در شهر و قلعه موصل طغیان عظیم داشت هر روزه تلف میشدند
میانه حسن پاشا و زنبیل بیک رسولان آمد و شد نموده قرارداد شد که چون در قلعه علت وبا و اقتت همراه لشکر
کوچ کرده کسی در قلعه نگذارند که بعد از تسکین علت طاعون و وبا از جانبین هر انچه مصلحت باشند بعمل آورند
و زنبیل بیک بنابر غمخواری سپاه منصور رضا بصحبتی داده و ایل و الوس را که برده بودند کوچانیده مظفر
و منصور معاودت نمودند و حسب الامر اشرف میر فتاح مین باشی را با گروه تفنگچیان جلعه بغداد فرستادند که
همراه بیگلربیگی بمحارست قلعه قیام نماید و خود بازگشته در حینی که رایات منصور بقصد سفر گرجستان بیرون آمده
در سلطانیه اقامت داشت بملازمت اشرف رسیده حقایق حالات معروض داشت شرح محاربه مذکور رو
آمد رفت زنبیل بیک انقوز بر دو سه نفر از حصار و معرکه تسویه یافت از سوانح آنسال رفتن قرچقای خان سپهسالار
لشکر ایرانست بجانب گرجستان و ظهور عصیان و طغیان موراو گرجی و پیدو لتان فضلات [illegible]
و شهادت سپهسالار هوشمندان عالم صورت و خردپروران جهان معنی و اضح و لایح و بر دو محققین ثابت و راسخ
که امری از امور که در مشیت الهی قرار یافته و رقم ثبت در لوح محفوظ پذیرفته باشد برحسب یفعل الله ما نشاء
و یحکم ما یرید بلا اشتباه از کتم عدم بحیز ظهور می آید و هیچ تدبیری از تدابیر عقلای دهر و مدبران روزگار دافع
شمشیر قضا مانع تیر تقدیر نمی تواند شد و مخواهی العبد یدبر الله یقدر موکد این معنی است و چون در سال آینده
باقتضای فلکی و حوادث آسمانی بعضی فتن و شور و محن و شر در رقم پذیر کلک تقدیر گشته بود که لابد بظهور اجلی

زمانه فتنه ساز ابواب محنت و بلیات بر روی روزگار خلایق گشوده بود برحسب اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه
اسباب آن هر چه بیشتری کارکنان عالم غیب سرانجام می یافت صورت انجال و تغییر انتقال فرستادن قرچقای خان
سپهسالار لشکر ایرانست بجانب گرجستان که باعث ظهور و وقوع چندین قضایای عظیمه و منتج حدوث انواع فتنه
و خونریزی و محرک بلایا و فتنه انگیزی گردید شرح وقایع آنکه در قضایای سالهای گذشته مرقوم کلک بیان گردید
که حکومت ولایت گرجستان کاخت بعد از آنکه خلق انداز از آن بی او بسیار و عصیان و طغیان ظهورات جاهل
ناوان مورد سخط و غضب شاهی که نمونه از سخط الهیست گشته از قتل و اسیر و خرابی از حیز انتفاع افتاده بتکرار
اکبری داوود قاجار تفویض یافته او را بعضی او یماقات بانجا فرستاده بودند و او در حریم قلعه قرار الفتوح محل
اقامت اختیار نموده و بنا و شهر انداخته هر طبقه خانها مرغوب و خانات و حمامات عمارت کرده بودند بقیة
السیف گرجیان از نوید امان و مژده عفو داده بودند گروهی از او ارکان که از بیم قتل و اسر باطراف و جوانب
پراکنده گشته در زوایای خمول خزیده بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان بانجا جمع آمده بقدر آبادانی
بهم رسیده بود و رفته رفته گروهی از ازناوران و سپاهیان نیز که بیم فتنه از ایشان بود بمقام اصلی جمع آمده
بودند در امثال کرد از ازنهای بکر و تقریر گرجیانی که در خدمت اشرف اعلی راه مکالمه داشتند بعرض اقدس رسید
که میانه ازناوران و سپاهیان گرجی که بانجا آمده اند و ظهورات آمد و شد مراسلات نهانی وقوع می یابد و جمعیت که
انطبقه اضلال رعایا نیز کرده عنقریب فتنه از ایشان حادث گردد رای عالم آرا بدان متعلق گردید که یکی از
ارباب فراست و کیاست و اصحاب رای و روایت صائب صواب پیشه که به حقایق حالات گرجستان رسیده
در دفع و رفع فتنه انگیزان و تنظیم و تنسیق ملک انچه صلاح دولت قاهره باشد بعمل آورد لهذا قرچقای خان سپهسالار را
که در مازندران و پایه سریر سلطنت بنیان بود بر نهضت آن مرز گردانیده موراو بیک گرجی را که سمت وکالت همیون
خان والی گرجستان کاخت داشت و تا قریب دو سال متجاوز بود که اظهار اسلام نموده با پسران و خانه کوچ در خدمت
اشرف معزز و محترم و صاحب تیول و الکا و از جمله مقربان و محرمان بزم اقدس بود رفیق سپهسالار گردانیدند که
چون صاحب وقوف بیک و بمهمات گرجستانست بحسن اخلاص و ظهور بندگی و خدمتکاری محل اعتماد شاهانه
گشته آنچه از لوازم دولتخواهی و خیراندیشی و نظم و نسق آن ولایات لایق دولت داند معمول گرداند و صبیه عیسی خان
قورچی باشی را که نبیره دختری همیون اعلی است و نامزد همیون خان بود مصحوب معتمدان مذکور گردانیدند
و حکم شد که امرا قراباغ و شیروان نیز همگی نزد سپهسالار جمع آمده لوازم همراهی بتقدیم رسانند و قرچقای
خان و موراو بیک گرجستان رسیده امرا شیروان و قراباغ را احضار نمودند و چون عروسی در امادی همیون خان
در میان بود یوسف خان بیگلربیگی شیروان و محمدقلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و سایر امرا عظام و عساکر
اسلام بتجملات و زینتهای گوناگون بانجا پیوسته اول جشن عروسی انعقاد یافت بعد از آن چون هنوز
کوکب بخت گرجستان کاخت از حضیض وبال بیرون نیامده اراده ازلی بقتل نوعی دیگر از ایشان تعلق گرفته

جهة تحقیق حال و تمیز سپاهی و رعیت عموم آن طایفه بتقریب همراهی قراکی گرجیان باشی اجوق که شهرت داده
بودند احضار نمودند قریب دو هزار نفر همگی با اسلحه و یراق جمع آمدند علامات فساد و عصیان از صورت حال
ایشان نمایان بود و بوساطت مورا و خاطر جمع از رفع اشرار اکنون دو بی ایمان قرار گرفت و تکلیف کرده که چون
رفتن باشی آجوق بموافقت ملت هم کیشی بر شما دشوار است آلات جارحه خود را بغازیان داده خود را از
همراهی سغر باشی اجوق معاف باشند بعد از گرفتن اسلحه و یراق تمامی آن کفره فجره را شکاری وار در میان گرفته
و بطرفة العینی دمار از نهاد آن قوم برآوردند و تر و خشک با آتش قهر سوخته معروض تیغ یاسا گردیدند بعد از ظهور
این صورت مورا ونه کور خبث باطن و ارتداد خود را ظاهر ساخته از غیرت هم کیشی یا هوس حکومت و بزرگی
کارتیل با ازناوران و عظمای آن طایفه مواضعه نموده بحیل و تزویر مرتکب قتل سپهسالار و بعضی امرا گشته
انواع فساد و خونریزی و فتنه انگیختن از او بظهور پیوست تفصیل حالات و ظهور عصیان و طغیان آن شوریده
بخت تبه روزگار در وقایع سال نو نگارش کلک سخن پرداز میگردد **وقایع و سوانح این سال** در این سال
از تاثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت وبا و طاعون در بعضی محال آذربایجان شیوع یافته در دار الارشاد
اردبیل شدت آن بلیه بمثابه بود که در نفس بلده زیاده از بیست هزار نفر تلف شدند و در مواضع و محال قریب
خصوصا الکاء مشکین و سراب و ارشق و گرمرود و خلخال قریب هشتاد هزار نفر که مجموع بلا اغراق یکصد هزار
زیاده راه عدم پیمودند و از پیران معمر روزگار دیده استماع افتاد که هرگز در آنجا با شدت آن بلیه چنین
مشابه طغیان ننموده و بعضی محال طارم و قرای قزوین نیز بنا بر قرب جوار سرایت کرده جمعی تلف شدند **متوفیات**
که در خیال جهان فانی را وداع کرده بعالم جاودانی انتقال کردند **اسفندیار بیگ گرایلی** که از زمره مقربان بساط
اقدس و معتمدان درگاه بود و هنگام معاودت سفر خیر اثر تبریز او در حوالی نهاوند در وقتی که سواره با چند نفر از
رفقا طی مسافت می نمود حال بر او متغیر گشته از رفتن باز ماند خبر بحضرت اعلی رسید آن حضرت از شمول عاطفت
محفه و تخت روان فرستادند او بمحفه درآمده منزلی چند پیموده عاقبت بیطاقت شده میل سواری کرد تا سواری
تیز یاورده اظهار بیطاقتی کرد او را از بالای محفه پایین آوردند که ساعتی در سر راه استراحت نماید چون پیمانه حیاتش
لبریز شده بود ودیعت زندگانی بمتقاضی اجل سپرده متوجه سفر آخرت شد وی ولد کالست که آبا و اجداد از زمره
صوفیان صافی طویت این دودمان بوده بمنصب اوجی باشیگری سرافرازی داشت و در اواخر ایام حیات
از وفور اعتماد ایشیک آقاسی حرم علیه عالیه شد بعد از فوت پدر منصب اوجی باشیگری که موروثی این سلسله
بود با و تعلق گرفت از کمال اهلیت و آداب دانی بمدارج علیا ترقی نموده روز بروز پایه قدر و منزلتش
بلندی یافته از زمره مقربان و مخصوصان خاص بزم اختصاص گردید و صاحب رای و مشورت بود چون پسرش
کودک و صغیر بود منصب موروثی با جدی تفویض نیافت که بعد از آنکه پسرش نشو و نما یافته قابلیت خدمت
داشته باشد بمقتضای آن عمل شود **دیگر سلمان خان** ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله بود بلاز

معاودت بپرسش پدر آمد و در دار السلطنه اصفهان مریض گشته نشان علت سرطان در بدنش ظاهر گشت و بآن الم
مبتلا گردید بکرات فصد کرده تبرید نمودند اصلا مفید نیامد رفته رفته مرض مستولی گشته معالجات اطبا و جراحان
واقع قضا گشت عاقبت رخت امل بسر منزل آخرت کشید پدرش خواهرزاده حضرت شاه جنت مکان بود و همیشه
آن سلسله شرف مصاهرت این دودمان داشته اند وی نیز دو مرتبه باین رتبه والا ارجمندی یافت مقطوع العقب بود
فرزندی از او در وجود نیامد متروکات خود را در زمان حیات و صحت بدن بحضرت اعلی هبه نموده بود چنانچه مسود
اوراق مکرر از او استماع نموده و اعتراف شنیده بود و آلودگی با دیوان نیز داشت بنا بر آن متملکات او بحیطه ضبط
درآمد و منصب وزارت دیوان اعلی چنانچه سبق ذکر یافت بسلطان العلمائی خلیفه سلطان ابن میر رفیع الدین محمد
صدر تفویض یافت **ذکر وقایع ابتدای ئیل ترکی مطابق اربع و ثلثین و الف که سال نهم از قرن دویم ایام**
سلطنت و جهانداری همیون شاهی باز نسیم عنبربوی بهار بمشام روزگار رو زید و زمانه عطر سائی آغاز نهاد و
لشکر افسردگی که دم از طغیان میزدند از فر قدوم سعادت لزوم نوروز فیروز پراکنده گشته در زوایای
افسردگی متواری گشتند خورشید جهان پیرا با هزاران فر و شکوه در عشرتگاه عز و شرف جلوه نمائی کرده لوای
جهانبانی افراخت یعنی در روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی ده ساعت و هفده دقیقه از روز گذشته برج
حمل تحویل نموده سعادت افزای منزل معهود گشت از لطف هوا دیده نرگس باز گشته بموافقت روزگار رفته آغاز
بهار و سوسن که نشان آزادگی داشت بقصد جوشن غنچه خنجر تیز کرده در کمین غارت اوراق زرین گل نشست
شاهد و لاله رای چمن جهت نوخطان بزم بهار فرش زمرد بین گسترده بر رخسار زیبا از گل و لاله پیرایه بست **بیت**
باز نسیم بهار غالیه سا شد بکو ٭ کز جو کاشته چمن تازه و تر شد دگر ٭ انجمن آرای گشت لطف هوای بهار ٭ باد و چمن گشت
چون خط مشکین یار ٭ حضرت اعلی شاهی ظل الهی در قصبه شریفه اشرف با زمرد ان بهشت نشان بحزمی و کام یابی گذرانیده
جشن نوروزی در خلوتخانهای زرنگار اشرف شریفه که رشک افزای قصور جنان و زینت افزای روضه رضوانست
اتفاق افتاد و ارکان دولت قاهره و اعیان خلافت باهره و ایلچیان سلاطین و بزرگان هر طبقه که در آن جشن جهان
پیرا حاضر بودند زبان اخلاص بیان بتهنیت سال نو و مبارکی نوروز فیروز گشاده لوازم دعا و ثنای شهریار کامکار
ادا نمودند چون عادت قدیمه و خواص ذمیمه روزگار غدار است که پیوسته بتلاطم امواج بحر محن بر هم زن
هنگامه عافیت و آسودگی گشته سفاین راحت و استراحت را غریق لجه فنا میسازد و گاه ابواب فراغت
و عافیت مسدود گردانیده درهای رنج و غبار بر روی روزگار طبقات انام میگشاید عالم خالی از مفاسد و بلایا نیست
در امثال از گردش روزگار رو باقتضای فلک کج روی سپهر ناسازگار فراغت و آسودگی از خلق کناره جسته
مشغله ای نموده بیدار گشت و از هر طرف لشکرها در حرکت آمده وقایع عظیمه بظهور پیوست **بیت** سر فتنه ها را دو گردون گشاد
٭ که گردید دلها ز محنت فکار ٭ زمانه در عافیت باز بست ٭ دل مردمی را ز اندوه خست ٭ اگر چه هر گونه حادثه روی
و فتن و شور در هر جا ظهور یافت اما عاقبت بلطف یزدانی و وجود فایض الجود خاقانی و نیروی اقبال چمن تکی

و تدابیر صایبه آنحضرت زودی بانضباط آورده مفاسد باصلاح انجامید زیرا که گفته اند بیت تن شاه باید که باشد درست

چو من و حجاب را گو شو و پای سست امارا زمانه بس کرد و مفاسد بر سر خلایق نجت و بسی خونها ریخته که گاهی مذلت محنت

بحست قصه سورش و آشوبست که از بکجروی و عصیان و طغیان مورا و گرجی شوریده بخت تیره روزگار بظهور

پیوست و نتایج عظیمه بر آن مترتب گشته از آن مرهم روا آسیب بسیار بخلایق و عباد الله رسید و میرسد چنانچه در ذیل

مبین و مرقوم میگردد

ذکر ظهور ارتداد و عصیان و طغیان مورا و بدنهاد گرجی تیره بخت بد اعتقاد در اعمال و افعال ناهنجار آن سرخیل اهل ضلال و فساد

شرح این واقعه عظمی و کیفیت این داهیه کبری آنکه آن چون گروهی از کفرهٔ گرجستان کاخت بنوعی که مرقوم خامهٔ عنبر بار گشت مکافات نیت فاسد و جزای بد طینتی یافتند مورا و بد سرانجام تیره روزگار که بمصلحت شعار شیوهٔ اسلام ظاهر ساخت و باطنا دست از کیش و ملت نصاری باز نداشته بود گرجیان کارتیل را که همیشه دولتخواه این دودمان والا بوده طریق اطاعت و بندگی را اعتقاد و اخلاص و یکجهتی می پیمودند و توجهات و التفات شاهانه درباره ایشان در درجه کمال داشت به سخنان کاذبه و اقاویل غیر واقع و مفتریات از جادهٔ اخلاص و انقیاد منحرف گردانیده حرفی چند از زبان گوهرفشان آنحضرت که بر بی توجهی و مایهٔ وحشت و ازدیاد توهم بود خاطرنشان آنگروه نادان کرد چون در درگاه معلی محل اعتماد گشته کمال محرمیت داشت مفتریات او را مقرون بصدق و صواب دانسته خوف و بیم ایشان از لشکر فیروزی اثر روز بروز زیاده میگشت و حینی که اکثر امرای قزلباش محمدخان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ و دیگر خان ایگرمی دورت هر یک حسب الصلاح مورا و بخدمتی مامور گشته با تبعهٔ خود بر سر سغناقهای کفره رفته بودند خاطر بظهور عصیان و قتل سپهسالار قرار داده صبحی یراق بسته مکمل و مسلح از خیام خود بدر خیمه قرچغای خان آمده از روی دولتخواهی مذکور ساخت که گرجیان کارتیل عموما یاغی شده آمادهٔ خلاف و مستعد جنگ و جدال اند بی تأمل سوار می باید شد که مبادا از آن گمراهان که بقزلباش بدظنه شده [illegible] سلطان و اهمال منفرت داشته بجنود قزلباش رسد و بامور ناشایست جسارت و دلیری نمایند چون قرچغای خان و امرا قرب و منزلتی که آن تیره بخت را در خدمت اشرف بود بارها دیده و اشفاق و الطافی که از جانب همایون اعلی درباره او شامل حال او گشت مشاهده نموده بودند و یک پسر او با کوچ و متعلقان در اینولایات منظور نظر شفقت و مرحمت کامیاب عزت و عنایت بودند اصلا احتمال نمی دادند که مشارالیه مصدر امری که بوی نادولتخواهی از آن آید تواند شد بالجمله قرچغای خان بصوابدید مورا و مستعد سواری گردیده در حین سوار شدن قبل از آنکه ملازمان رسند آن غدار نابکار تیره حوالهٔ او کرده چنان بر پشت او زد که نوک سنان از سینه او نمایان گردید و خود بطرف خیمه یوسف خان امیرالامرای شیروان رفت و با او نیز حیله و غدر در حین عمل پیش برد و طایفهٔ گرجی بعد از قتل این دو سردار عالیمقدار باردوی قزلباش درآمده یک پسر قرچغای خان امام وردی بیک نام و هر کس دیگر بدست آمد از پای درآوردند و شهد شهادت چشانیدند اهل اردو را در آنروز محشر مشاهده نموده خواص و عوام در کمال سراسیمگی یوم یفر المرء من اخیه

خود را بیرون انداخته بهر طرف می شتافتند تمامی اردوی قزلباش نهب و غارت یافته اموال و اسباب لا تعد و لا تحصی بدست گرجیان درآمد و بعد از انتشار این خبر نوعی اضطرار و سراسیمگی بطبقه قزلباش راه یافت که هر کدام از حکام قراباغ و شیروان که بخدمتی مامور گشته بطرفی رفته بودند فرصت معاودت و جمعیت یکجا نیافته از هم آنجا که بودند راه نجات جسته بیرون رفتند همیون خان والی کارتیل فرصت درآمدن بقلعه تفلیس که مقر حکومت و مرکز دولت او بود نیافته باتفاق محمدخان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ بقلعه گنجه درآمده تحصن جستند و مورا و بعد از کشته شدن امرا و نهب و غارت اموال و اسباب قزلباش با جمعی کفره فجره بعزم تسخیر و تصرف قلعه قره لانقوچ و بدست درآوردن بیگر خان و قتل و غارت و استیصال اویماقات ایگرمی دورت و غیرهم که در آنجا بودند متوجه آن صوب شد بیگر خان از وقوع این حادثه بی آرام گشته انبی مردم ایل و اویماق که بکجی اهل و عیال همراه داشتند تاب توقف نیاورده در مقام بیرون بردن اهل و عیال و احمال و اثقال شدند و در حینی که در کنار آب کر رسیدند بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور می نمودند که مورا و با جنود گرجیه رسید اموال و اسباب بسیار و مواشی و اغنام بیشمار بیغما نموده جمعی کثیر از نسا و صبیان مسلمانان باسیری بردند و بیگر خان با متعلقان خود بسلامت گذشته بر رود آب و قلعه قره لانقوچ با اموال و امتعه بسیار که در آنجا بود از آنجمله بیغماه خروار ابریشم بود بتصرف گرجیان درآمد و از آنجا بای قلعه تفلیس آمد که آن قلعه با آنکه حکومتگاه ولات کارتیل است بطایفه الجبلی بدست آرد جماعت تفنگچیان لوری که سرگروه ایشان شاطر شاهی نامی بود که کوتوال و حارس قلعه بودند بعد از اطلاع بر قضایایی که مذکور شد چون بنصاری تفلیس اعتمادی نداشته اند متعلقه همیون خان را از شهر بدرون قلعه برده با وجود فقدان ذخیره و عدم استعداد قلعه داری کمر همت بضبط و محارست آن حصن بسته هر کس از طبقه مسیحیه مظنه خلاف می شناختند بیرون کردند و جمعی دیگر از مسیحیه با تیغ و تیر بمدافعه و مخاصمت برخواسته منجر بجنگ و جدال شد از طرفین چند کس بقتل درآمدند و تفنگچیان قلعه گروه از ذخایر جمعی نصاری که مقتول شده بودند و غیرهم اذوقه دو ماهه سرانجام نموده در محافظت قلعه سعی موفور بظهور می آوردند مورا و تیره کار جمعی کفره را بر سر قلعه گذاشته خود با جنود گرجیه متوجه قراباغ شد و تا بلده گنجه رفته آن بلده را که مسکن بیگلربیگی و اعیان ایل و اویماقات قاجار است نهب و غارت نموده اموال و اسباب بی نهایت بدست آورده و از آنجا نیز جمعی از عیال و اطفال مسلمانان را باسیری بردند و تمامی مردم ایل و الوس قراباغ از جا و مقام خود [illegible] تا بپل خداآفرین آب ارس همان بازگشتند مورا و برگشته بخت بعد از آنکه گنجه و الکه را از جماعت [illegible] برداخت القصه آنکه قلعه تفلیس را بدست آورده به آن صوب شتافت و بمراسله و پیغام و چرب زبانی و وعده های جمیل سعی بسیار کرده و حیلها انگیخت که شاطر شاهی را از پیدا دست در گردن معقود و حمایل کند مفید نیامد و تفنگچیان مردانه دامن همت برمیان زده در محافظت قلعه میکوشیدند و جواب مراسله و پیغام مورا و جز بتوسط سفیر تیر و گلولهٔ تفنگ نبود القصه از جانب امرا و تفنگچیان سرحدی بپایهٔ سریر خلافت بنیان آمده حقایق حالات بنوعی که تحریر پیوست عرض کردند و بر ضمیر منیر پیوست که مورا و نابکار بعد از صدور این اعمال ناهنجار اظهار دولتخواهی سلطان روم

گروه سرهای عسو و از اصحوب معتمدان گرجی در بار بکر تردید و از فرستاده تحف و هدایا از نفایس امتعه و اموال که بدست
آورده بود ارسال داشته و سردار را از آمدن طرف گرجستان و شیروان ترغیب نموده و سردار وقایع را مقدمه فتح و
ظفر انگاشته منشور ایالت کارتیل باسم او و کاخت را باسم طهمورث فرستاده و طهمورث نیز آمده با او ملحق شده اند و
هر یک تکیه بر مسند حکومت زده با انتظام حال خود و استقامت مملکت مشغول شده در تسخیر قلعه تفلیس سعی موفور بظهور می آوردند
حضرت اعلی بعد از وضوح اینحالات عیسی خان قورچی باشی را سردار لشکر ظفر شعار گردانیده و مرخص نموده او را و انتظام مهام
گرجستان مامور گردانیدند و فراقخان چرکس را که داروغه لاهیجان گیلان بود کتابت بیوسفخان امیرالامرای شیروان
نموده مقرر شد که بر سبیل استعجال بدانصوب رفته با امرا و عساکر آنجا بقورچی باشی ملحق گردد و امیرگونه خان بیگلربیگی
چخور سعد و شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان نیز با امرا و عساکر تابعه خود بموافقت قورچی باشی مامور گشتند و قورچی باشی
بر پای فرمان گشته و از موافقت جاه و جلال استمداد همت کرده بسرعت و استعجال هر چه تمامتر توجه بدانصوب نهاد و
در ایات حضرت آیات عز و اقبال نیز از مازندران بهشت نشان متعاقب در حرکت آمده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال
فرمودند و چند روزی دار السلطنه مذکور محل اقامت شهریار مظفر و منصور بود و از آنجا به ییلاق سلطانیه توجه فرموده
چون اخبار حرکت لشکر روم متواتر میرسید روزی چند چمن سلطانیه مخیم سرادقات اقبال گردید که بهر طرف که عزیمت
موکب همایون لازم آید عنان توجه بانطرف معطوف گردد و امامقلیخان بیگلربیگی فارس با عساکر آنحدود آمده در چمن
سلطانیه باردوی ظفر قرین پیوست و حکم شد که از عساکر منصوره هر کس تا غایت بگرجستان نرسیده باشد در اردوی
کیهان پوی توقف نموده در رکاب ظفر انتساب بوده باشند شرح نهضت بصوب عراق عرب بعد از ذکر وقایع گرجستان
و قضایایی که در خلال این حال در هر طرف سانح گردیده رقمزده کلک بیان میگردد انشاء الله تعالی

ذکر محاربه که میان جنود نصرت نشان با گرجیان بی ایمان در گرجستان بوقوع پیوست و ظفر یافتن جنود ظفر ورود بر آن سرکشان خذلانه از خدا و رسول بی خبر

چون قورچی باشی بنوعی که در فوق مرقوم قلم ساز و نگارشته
کلک نکته پرداز گردید روانه گرجستان گشت قورچیان عظام و غلامان و تفنگچیان سرکار خاصه شریفه و امرا و
عساکر عراق و آذربایجان و شیروان که حسب الفرمان بموافقت او مامور بودند فوج فوج و فشون فشون رسیده در هر ولایت
جمعی ملحق میشدند تا آنکه لشکری عظیم در اردوی قورچی باشی فراهم آمده روی بمقصد آورد و از آنطرف موراو با اتفاق طهمورث
و داود خان ولد منوچهر خان والی قسنق که هر دو از بیم سپاه رزم خواه قزلباش در گرجستانات آنجا روم برده
هر کدام در گوشه خزیده بودند در نوبت استظهار معاونت سردار در ترغیب موراو آمده با او پیوسته بودند و عظما و اعیان
بل عامه خلق گرجستان کارتیل و بقیة السیف کاخت تا موازی بیست هزار پیاده و سوار در هم آورده آماده رزم
و پیکار گشتند در روز دوشنبه بیست و چهارم شهر رمضان در موضع کوشلو از توابع آل کیت های تفلیس فریقین را
اتفاق قرب جوار افتاده از جانبین صف سپاه آراسته مستعد محاربه بودند چون شاه بنده خان و لشکر آذربایجان
قریب رسیدند [illegible] داخل معسکر ظفر اثر نشده بودند سپاه قزلباش جنگ را از آن روز بجهت رسیدن شاه بنده خان

بالجمله اکثر شب بر بیابان در آمده از طرفین کار بدست بهم داده گرجیان نیز در آن حوالی اقامت نموده از جانبین بر رسم و آیین
پرداختند صباح روز دوشنبه بیست و چهارم ماه مبارک مذکور سپاه منصور صفوف قتال آراسته قورچی باشی در قول قرار گرفت
و امیرگونه خان و [illegible] خان چکنی معین گشت و میمنه و میسره جنود اقبال بپایداران معرکه کارزار استحکام یافت و از طرف
نیز گرجیان رسیده یکدیگر تلاقی شده و فیما بین جنگی عظیم در پیوست در اول حال کفره بهیات اجتماعی پیش آمده بر جرانغار
جنود قزلباش حمله نمودند جنود جرانغار تاب صدمه اکثره و انبوه نیاورده از یکدیگر پاشیدند امیرگونه خان لحظه ای پای
ثبات افشرده زخمهای قوی یافت چون حسب الاتفاق در محل نامناسب جنگ دست بهم داده بود از میمنه و میسره جنود قزلباش
معاونت دست نداد و طایفه قاجار امیرگونه خان را از خطر از معرکه بیرون بردند و گرجیان در همان گرمی قتال بمیان جرانغار
در آمده از صدمات اکثره صفوف تفنگچی نیز متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود ظفر ورود خصوصا جیش تفنگچی شربت شهادت
چشیده سرخ روی بعرصه گاه جنان شتافتند و کفره چنان خیره شده بیجا پیش آمده بودند که گروهی از ایشان از
طرفی که مقابل کوب نداشتند باردوی قزلباش در آمده در جانب اردو بازار دست بغارت و یغما بر آوردند و [illegible]
اردو بازار و قلیجیان و [illegible] بیوتات که در اردو بمحافظت اغرق مانده بودند بهم بر آمده شورش و [illegible]
عظیم در اردو شیوع یافت چنانچه مردمان میسره و پاره سپه [illegible] آن اوباش که در اردو مانده بودند دست بغارت
اموال یکدیگر گشوده فرار بر قرار اختیار نمودند اردوی صاحب [illegible] از این ممر [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] رسیده چون مذکور شد که در محل نامناسب طرح جنگ افتاده بود در اینوقت گروهی از لشکریان که در [illegible]
و کنار و چپ و [illegible] بودند چون قول بزرگ نمایان نبود از این آشوب و غوغا و خیرگی سپاه کفر و ضلال تصور اکثر اهالی
بالمره شکستی لشکر اسلام راه یافته پای اقامتشان سستی پذیرفته بعضی از چپ و راست و بعضی دیگر بدوستی
مال و صیانت اموال روی از معرکه بر تافتند و این آشوب و انقلاب بر لشکر قول نیز سرایت کرده تزلزل و تفرق
بحال سپاه اسلام راه یافته لیکن قورچی باشی از وفور غیرت و دلیری با معدودی از دلاوران جان بناموس داده از
مشاهده اینحالات اصلا تزلزل بخاطر راه نداده در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشت جمعی از جنود قاهره که
مشاهده صبر و ثبات قدم قورچی باشی نمودند قوی دل گشته تکیه بر قوت اسلام و نیروی اقبال شهریار گردون
غلام کرده بار دیگر [illegible] قوی دل و گشاده پیشانی بجانب کفره تاختند و خاک معرکه را از خون آن
خون گرفتگان گلگون ساختند مقارن اینحال شاه بنده خان نیز که از عقب می آمد با فوجی از پیش رو
سپاه خود اگر در راه برزمگاه رسیده مایه استظهار و دلگرمی [illegible] گشته روی بمعرکه آورد و تیغ بی باکی
غازیان سپاه افشانی آغاز نهاده بطرفة العینی بطعن سنان و ضرب شمشیر صاعقه کردار تا موازی
ده هزار پیاده و سوار از گروه اشرار بر خاک هلاک افتاده و دمار از نهاد آن خاکساران بر آوردند و موراو سیه بخت
و طهمورث [illegible] سپاه کفر و ضلال را تار و مار دیده خود را گشته وادی ادبار و هزیمت بمعرکه داده راه هزیمت
پیمودند و حامیان حوزه اسلام بر حسب الحق یعلو و لا یعلی غالب گشته مغلوبان تیره روزگار بجانب تفلیس شتافتند

چون به آنجا رسیدند از آب کر عبور نموده پل را که از چوب ترتیب داده بودند سوخته خود را به بیشههای انبوه پر درخت
و جاهای سخت کشیدند از معارف سپاه و سرداران گرجی طهمورث میرزاده و آقا ذکر و ایوال بیک
بیجن بیک و سهراب بیک از زمرهٔ مقتولان بودند و از عساکر منصوره چند نفر از یوزباشیان قورچی و غلام
و یساولی در حملهٔ اول بقتل در آمده از اوساط الناس قریب صد نفر که اکثر آن عملگی بودند شربت شهادت
سرخروی دنیا و آخرت گشتند و بعد از فتح و ظفر که قورچی باشی و امرا و عساکر بازگشته باردو آمدند و خیمهها را [illegible]
مانی الخیام خالی یافته از اسب و استر و شتر ایشان [illegible] در میانه لشکر واقع شده رفته که
اخبار فتح و فیروزی انتشار یافت پراکندگان اردو بتدریج جمع آمده آنچه از دواب و شتران و اموال و اشیا
[illegible] صاحبان بتصرف در آورده بودند در اصلاح حال خود کوشیده و الحمد لله [illegible] در معسکر بجا آمد و از آنجا کوچ کرده به
تفلیس رفتند محصوران قلعه از تنگنای محاصره و عسرت معاش خلاصی یافتند جمعی از گرجیه باطراف [illegible] بیغمائی
کرده بودند شاه بنده خان و قراقخان را با فوجی از جنود قاهره بر سر ایشان فرستادند و امرای عظام مذکور بر ایشان
ظفر یافته غنایم موفور و اسیر بسیار بدست آورده مظفر و منصور معاودت نمودند و حقایق حالات بدرگاه جهان [illegible]
داشته در حینی که موکب همایون از دار السلطنه قزوین حرکت کرده در بیرون شهر اقامت داشت مسرعان وارد
گشته مژدهٔ فتح و ظفر رسانیدند **ذکر رفتن فوجی از افواج قاهره بصوب قراقلقان گرجستان**
و کشته شدن شاه بنده خان ترکمان از اصابت عین الکمال و چشم زخم که درین سفر خیر انجام بعساکر اسلام رسید
کشته شدن شاه بنده خان و گرفتاری قراق خان است در ماده قراقلقان شرح واقعه آنکه عبد الغفار بیک ولد [illegible]
بیک که از معتبران گرجیست سعادت اسلام دریافته در خدمت اشرف نجابت معزز و گرامی [illegible] از سلک
پروگیان [illegible] سلطنت و پرستاران حریم عزت منتظم و خود نسبت دامادی امام قلیخان بیگلربیگی فارس
داشت درین هنگام در گرجستان بود گرجیان بعد از ظهور عصیان او را بچشم نگاه میداشتند و خاطر اشرف همواره
اعلی بان متعلق بود که عساکر منصوره در استخلاص او و متعلقانش ساعی بوده بهر طریق که میسر باشد بدست آورند بعد از
محاربه مذکور مشخص شد که متعلقان او در قلعه قراقلقان اند و این قراقلقان محلی از توابع گرجستانست صعب المسالک
و قلعچه دارد که بجهه صعوبت راه و انبوهی بیشه و جنگل محل استظهار گرجیانست قورچی باشی فوجی از امرا و عساکر منصوره
را بسرکردگی شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان و قراق خان بیگلربیگی شیروان و خسرو میرزای برادر [illegible] خان
گرجی بحصول این مدعا بر سر قراقلقان فرستاده خوانین عظام و عساکر نصرت فرجام از راه صعب المسالک متوجه شده تا
پای قلعه رسیده احاطه نموده اهل قلعه معدودی چند بودند که اسمی و رسمی نداشتند راضی شدند که متعلقان عبد الغفار
بیک را تسلیم نمایند و عساکر منصوره مراجعت نموده دیگر متعرض نرسانند امرای عظام [illegible] صلاح در توقف ندیده
متعلقان او را گرفته کوچ کردند جمعی از گرجیان طبقه یاغی [illegible] خبردار گشته در چند محل تنگنای راه [illegible]
گذاشته محل عبور لشکر را مسدود کرده [illegible] که در وقت مراجعت عساکر منصوره دستبردی نمایند از نمودار اقبال

تا میرخان امرای عظام را از راه گردانیده راه دیگر اختیار نمودند و پیش و پس لشکر را برادران کار استحکام داده با احتیاط تمام
طی مسافت می نمودند مخالفان بعد از انتظار بسیار واقف شدند که سپاه از راه دیگر رفته اند جمعی را بالنظرف فرستادند
روز دیگر در اثنای عبور که لشکریان اکثر گذشته بمنزل رسیده بودند و شاه بنده خان و قراقخان با معدودی پس لشکر گرفته
با احتیاط می آمدند از یکطرف صدای تفنگ از میان بیشه بر آمده ظاهر شد که صدای تفنگ مخالفانست که از
هر طرف در مقام جنگ و جدال در آمده اند و فیما بین امرای مذکور و آن جماعت جنگهای صعب روی داده از آقایان ترکمان
ملازمان شاه بنده خان جوانان کار آمدنی ضایع شدند اکثر لشکریان قراق خان خود از فرط شجاعت و جهات [illegible]
گروه شاه بنده خان را منع از ایستادن نموده و میگفته که بجنگ ایشان مشغول شدن صلاح نیست در گذشتن سعی
میباید کرد و قراق خان مسموع نداشته از جوی آبی که بر سمت راه بود گذشته بطرف مخالفان توجه نمود که از حال آنجماعه
و کثرت و قلت ایشان خبر یافته فراخور آن فکری بصواب انسب نماید [illegible] گرجیان او را با چند نفری تنها دیده بر سر او
آمدند شاه بنده خان او را در آن مهلکه گذاشتن و خود راه نجات جستن مقتضای شرط مروت ندانسته همراهی نموده و تیز
از آن جوی گذشت درینوقت جمعی کثیر از گرجیان از میان بیشه نمایان شده بر ایشان هجوم نمودند و فیما بین جنگ در
پیوست قراقخان گرفتار شد و شاه بنده خان با چند نفر از غازیان ترکمان بحدت قدرت و توان تلاش نموده مدارج
علیای شهادت طی کشتند و درهنگام زد و خورد ایشان عساکر منصوره را بازگشتن و بمدد رسیدن میسر نبود و جمع [illegible]
پیاده بود بسلامت عبور نموده بمنزل رسیدند و یاغیان قراقخان را زنده بردند طهمورث و موراو و سهراب بیگ
[illegible] در کار [illegible] داشتند در مقام کشتن او نیامده بچشم نگاه میداشتند بعد از چند گاه فرصتی جسته [illegible]
[illegible] ایشان خلاصی یافته بیمانه کرده قزلباش آمد و اکنون بدستور بیگلربیگی شیروانست چون واقعه
مذکور بعرض اشرف رسید از وفور مرحمت و اشفاق که عموما در باره بازماندگان جان سپار مبذول میدارند در ازاء این جان
فشانی پسر شاه بنده خان را که کودک سه ساله بود بجای پدر برتبه ارجمند خانی و امیر الامرائی آذربایجان معزز و سربلند گردانیدند
و از اقوام او وکیل و نایب جهت نظام و نسق آن کار تعیین نمودند مخدرات آن سلسله از مژده این مرحمت فرحناک گشته ماتم
ایشان بسور و سرور مبدل گشت و امیدواری ملازمان درگاه بمراحم و الطاف پادشاه گردون بارگاه ازدیاد پذیرفته
مجدد [illegible] و حقیقت [illegible] آنحضرت در آفاق انتشار یافت و سخنسنجان بزبان حال [illegible] میسرودند که
که چنینان غم بیمار بخواهد خوردن ⁂ خوش طبیبی است بیا تا همه بیمار شویم ⁂ [illegible] کمتر واقع شده باشد که سلاطین
کامکار و پادشاهان عدالت شعار در احقاق حقوق جانسپاری بدین مرتبه توجه مبذول داشته باشند که از صلاح دولت
و مصلحت وقت گذشته طفل سه ساله را برتبه بلند ایالت و امیر الامرائی رسانیده خلعت افتخار و امتیاز بخشند امید که
آنحضرت بر حسب نیت کامروای عمر و دولت بوده [illegible] درگاه واهب العطایا بعطایا ارجمند سربلند گردانند آمین
گفتار در وقایع متنوعه و قضایایی که در [illegible] از توجه رایات جاه و جلال بکاسب بغداد از تقدیرات
ایزد متعال روی داد ⁂ چون از موراو و مزبور اعمالی که مذکور شد صدور یافت اخبار جوشش و اراجیف بسیار

در پیر حد ما شهرت یافته باطراف و اکناف رسیده از هر طرف مفسدها ظاهر شدن گرفت کم فرصتان بی خرد ظهور اینمقدمات
حمل بر ضعف دولت نموده معاندان فرصت جوی فرصت تصور نموده جمعی که خود را از اهل وفاق میشمردند نفاق ظهور
آورده ابازه باشی که دم از اخلاص و یکجهتی میزد مساعده و بیجا از بطاق نسیان نهاده کسان معتمد نزد حافظ احمد پاشا
چهار بکر فرستاده اظهار انقیاد کرده و نوروز بیک قورچی استاجلو را که از جانب اشرف اعلی نزد او رفته بود گرفته
محبوس ساخت و از حیل و تدبیری که داشت شهرت قتل او داده چند کس از رفقا و مردم او را مقتول ساخته سرهای
ایشانرا نزد سردار روم فرستاد و مرتضی پاشا نامی از امرا اروم که از جانب او در قراجه اردهان حوالی اخسقه می بود به تحریک
او باراده خود در مقام تسخیر قلعه اخسقه شده بدانصوب در حرکت آمد سلیم خان شمس الدینلو حاکم اخسقه و
تفنکچیان حارس قلعه از وقایع گرجستان و اخبار موحش که از همه طرف متوالی و متواتر میرسید دل از دست داده و بعدم
تزلزل خاطر طاقت تحمل نیاورده و قلعه را انداخته بیرون آمده با اردوی قورچی باشی پیوستند و مرتضی پاشا بی
بی جنگ و جدال آمده قلعه را متصرف شد و اباظه پاشا سوداگران عجم را که از ولایت روم با بضاعت موفور باز
بانجا آمده بودند و عازم انصراف بودند گرفته از قوت طامعه رقم تملک بر کل متملکات آن بیچارگان که زیاده از چند
چون بود کشید و دیگر آنکه جمعی از اکراد و جنگی که امیر گونه خان با لشکر چخور سعد از ایروان بیرون رفته با اردوی قورچی
باشی پیوست فرصت یافته در غیبت او تاخت و غارت الکاء در آمده انواع دست درازی بر رعایا و عجزه کرده
ویران امیر گونه خان با فوجی از غازیان قاجار و غیرهم که بمحافظت قلعه و الکا مانده بودند بر سر ایشان رفته فیمابین محاربه
وقوع یافت و گروهی از طوایف اکراد و معدودی از این طرف بقتل آمدند دیگر آنکه جمعی از اکراد بهران و برادوست
در سلماس جمعیت نموده اراده تاخت الکاء ارومی نمودند حمزه بیک ولد غازی بیک نواده ساهقلی بیلان از
برادران تخلف نموده اظهار دولتخواهی این دودمان مقدس کرده سلیمان خان سوباشی حاکم مورس سلماس خبر
فرستاده او را از عزیمت آنگروه آگاه کرد و آقا سلطان میر قدم حاکم مراغه را اخبار نموده باتفاق بر سر آنجماعه
رفتند و فیمابین جنگ و جدال وقوع یافته فوجی از طرفین بر خاک افتادند **دیگری از سوانح آن ایام** عصیان و طغیان
و فتنه انگیزی شیر بیک میر عشیرت بکریست که حضرت اعلی بعد از قتل قباد خان سعصه متمردان بکری او را تربیت
فرموده از پایه نوکری برتبه امارت و بزرگی ایل و عشیرت سرافرازی یافت و بمحض رعایت خاطر او از تقصیر جمعی
متمردان آن طایفه گذشته از آن تاریخ الی غایت که پانزده سال متجاوز است او و برادرش مقصود بیک [illegible]
نفر از اولاد و اقربا در ظل رافت و الطاف شاهانه آسوده کامیاب دولت و عزت بودند و روز بروز انوار
تربیت و شفقت شاهی بر وجنات احوال شیر بیک مذکور تافته مرتبه اش بلندی یافت در این سال به جهتی باغوای
چندی از اشرار و مفسدین آن طایفه خصوصا خلف جاهل نا خلفی که داود سر از ربقه اطاعت و اخلاص پیچیده در
مقام عصیان و طغیان شده یکرد انبوه از اشرار و طاغیان بمراغه آمده دست بقتل و غارت مسلمین گشوده
و جمعی از سپاهی و رعیت را طعمه شمشیر بلا کرده اند بسیاری از زنان و صبیان مسلمانانرا باسیری برده در شنگ

و اموال و اسباب عیال و اطفال فرو گذاشتی نکرده چون این اخبار وحشت آثار بمسامع عاکفان سده جاه
و جلال رسید از حرکات ناهنجار شیر بیک همگنان را موجب استعجاب گشت بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که معدن
تهور و بحر حوصله اند از ظهور اینمقدمات از جای نرفته بالطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین واثق
بودند از معتمدان درگاه زمان بیک ناظر بیوتات را موازی بیست هزار کس از ملازمان درگاه و تفنکچیان رکاب اشرف
و عساکر فارس و مردم امام قلیخان و غیرهم بدفع فتنه شیر بیک مامور فرموده بر سر او فرستادند و [illegible]
جرکهای خاطر سوره میمون مصحوب یکی از اخلاص شعاران کارخانه جهت او ارسال داشتند و این اشاره منشور بال
بود که تو تربیت کرده ما بودی و نان و نمک این دودمان که نواده حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام منسوبست
میخوردی بچه جهت کفران این نعمت و نان و نمک کردی ما ترا بصاحب این نان میسپاریم شیر بیک از وصول این لقمه
لطیف که از لطف و قهر و بیم عقوبات ظاهره و باطنی تخمیر یافته بود و از ارتکاب اعمال ناهنجار که عاجلا موجب آوارگی و
اختلال حال و آجلا موجب استیصال سلسله او و ایل و عشیرت بود اظهار ندامت و خجالت بسیار کرده بود و الحاصل از
خبر ورود لشکر فیروزی اثر خایف و هراسان گشته در جا و مقام خود که داشت توقف نتوانست نمود و از آنجا حرکت کرده
بجاهای سخت و محکم پناه برده و ایل و عشیرت همگی روی بیاوه آوارگی نهاده سنگ در شیشه خانه جمعیت او افتاد
و خرمن عافیت و آسودگی خود را بی سببی باد بی نیازی داد و زمان بیک و عساکر منصوره تا کاوه دول که مسکن مالوف
او بود رفته و آنچه در آنجا بود بغارت کرده مراجعت نمودند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب دار السلام**
بغداد و فیروز گشتن بعون عنایت حضرت رب العباد چون رایات فیروزی آیات جاه و جلال بنوعی که گذشت
قرار یافت چندگاه در سلطانیه رحل اقامت انداخت مقرب الحضرت العلیه الخاقانیه زینل بیک توشمال باشی که بسر حد بغداد
رفته بود آمده بپایه سریر اعلی رسید و حقایق حالات آنطرف را بعد از ادراک سعادت بساطبوسی عرض کرد و از تقریر
منهیان و جواسیس که متعاقب متواتر رسیدند عزیمت سردار و عسکر روم بطرف بغداد بتحقیق پیوست و توجه
موکب همایون بدانطرف تصمیم یافت زینل بیک را سردار و سپهسالار کل عساکر ظفر شعار گردانیده بجانب بغداد
روانه نمودند که مقدمه سپاه ظفرپناه موکب مقدس بوده در دفع و رفع مخالفان دین و دولت و حراست ملک
سعی جمیل بظهور آورد و حکم شد که امرا عظام و حکام کرام آنطرف و سایر عساکر نصرت قرین همگی بر سپهدار
مذکور جمعیت نموده از صلاح و صواب دید او تجاوز ننمایند و موازی سه هزار نفر از سپاهیان کار آمدنی کاردیده جلادت شعار
و تفنکچیان و تفنکچیان قدر انداز و تفنکچی باشیان کاردیده کار آزموده قلعه دار هر طایفه از موکب ظفر قرین جدا کرده بقلعه
مبارکه دار السلام بغداد فرستادند که باتفاق صفی قلیخان بیگلربیگی عراق عرب و میر فتاح مین باشی اصفهانی و سایر زمره
که سابقا در قلعه بودند بحراست و قلعه داری قیام نمایند و متعاقب زینل بیک سپهدار فوجی از افواج قاهره را بامداد او
مامور گردانیده بسر کردگی نور الدهر بیک برادر زاده او روانه فرمودند و الحضرت خود از سلطانیه جریده و سبکبار بقصد
ادراک شرف زیارت تربت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا و مراقد منوره که حضرات مشایخ عظام صفویه قدس الله اسرارهم

تشریف برده بعد از آداب زیارت و طواف آن مراقد منوره که مهبط فیض و رحمت و محل استجابت دعاست از ارواح
مطهرهٔ آن برگزیدگان درگاه اله استمداد همت و طلب فتح و نصرت کرده بجانب سلطانیه عود نمودند و حکم قضا جریان
باسم قورچی باشی احمد ارپاغت که در اینال در قراباغ قشلاق نموده میر مورااو و بقیه طاغیان گرجی مشغول شده
و از عساکر منصوره بقدر احتیاج نگاه داشته سایر لشکر را بزم رخص سازد که آمده باردوی ظفر قرین بپیوندند و دویم ماه
صفر برای کوچ ورداده با رجاء واثق توفیق صادق از سلطانیه بدین مقصد آوردند **ذکر لشکر کشیدن حافظ احمد
پاشا وسردار با عساکر بیشمار روم بعزم تسخیر عراق عرب و محاصره نمودن قلعهٔ دار السلام بغداد**
چون حافظ احمد پاشا بنحوی که مذکور شد وزیر اعظم و سردار گشته به تسخیر قلعهٔ بغداد مامور گردید در عرض دو سال که در دیاربکر
اقامت داشت از اطراف و جوانب دیار روم عساکر بیشمار و خلقی نامحدود در اردوی او فراهم آمده جمعیت عظیم روی
داد و کما ینبغی بسرانجام اسباب قلعه‌گیری و ذخیره و یراق قلعه‌گیری و سامان لشکر پرداخته مستعد سفر شد و از ظهور عصیان
و طغیان مورااو گرجی و اخبار وقایع گرجستان و بقتل در آمدن قرچغای خان و یوسف خان چنانچه گذشت و رسل و
رسایل درین ماده فیما بین متواتر گشت و جز مخالفت و طغیان شیر پیک گرجی مزید علت گشته بین الجمهور چنین شهرت
یافت که لشکر قزلباش در گرجستان انهزام یافته و پادشاه و قزلباش بدفع گرجیان متوجه آنصوب گشته در اردوی آن
رای سردار و عظمای قوم بدین قرار گرفت که چون جانب بغداد خالیست فرصت را غنیمت دانسته متوجه آنصوب
می باید شد که از پادشاه عجم بنابر مشاغل عظیمه طرف قراباغ و گرجستان معاونت مقصود نیست و امرای قزلباش
که در بغداد اند چون از کومک و مدد پادشاه خود مایوس اند بمجرد آوازهٔ ورود عسکر بیقیاس روم تاب توقف
نیاورده ترک مملکت داری خواهند نمود و قلعهٔ بغداد بسهولت و آسانی بدست اولیای دولت آید و سرخیلان اعراب آن حدود
نیز سیما ابا طالب ولد ناصر مهنا از منقوله حکایات اعلام نمودند بنابرین عزیمت سردار بجانب عراق عرب قرار گرفته
باغوای آن جماعت در حرکت مسارعت نموده کوچ بر کوچ روانه شد و مراد پاشا را که بیگلربیگی دیاربکر شده بود در اثنای
امرای روم هشتم و متعلقان سپاه کرد اضافه و پیشتر بآنصوب فرستاد که بمعاونت سرخیلان عرب مملکت را ضبط
و تصرف در آورده لوای مملکت داری افرازد چون در سال گذشته قاسم خان افشار و غازیان قزلباش از علت
ذخیره و قلت وبا که در موصل طغیان داشت چنانچه مذکور شد صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بودند آن حدود
از جنود قزلباش خالی بود مراد پاشا بسهولت با طایفهٔ اعراب قدم بدار الملک عراق نهاده ابا طالب مهنا که
بمعاونت او جهت اسبت حاجی بیک لک را بقلعهٔ ذهاب و مصطفی پاشای جغتائی را بقلعهٔ مندلی فرستاده
خود بجانب کربلا و نجف رفت ساروسلطان بیگدلی متولی عتبات عالیات که در حله بود و ابوالقاسم سلطان
استاجلو که حاکم جوازر بود و سایر جنود قزلباش که در هر جا بودند حسب الصلاح صفی قلی خان حکومتگاه خود را
گذاشته در قلعهٔ بغداد جمع آمدند و از اخبار اراجیف و سخنان کاذب که ارباب خلاف شهرت داده بودند
جنود قزلباش فی الجمله تزلزلی یافته بنابر حزم و احتیاط سپاهیانه بعضی متعلقات و احمال و اثقال بیرون فرستاده

خود و اسبابی که بسیار بود در قلعه توقف نموده و امید ها باعث دلیری مراد پاشا گشت و پیشتر آمده بر کربلای معلی و حله
استیلا یافت حاجی بیک لک قلعهٔ ذهاب و مصطفی پاشای جغتائی قلعهٔ مندلی را متصرف شد موازی یکصد و پنجاه نفر از تفنگچیان
صفاهانی و نجفی که بحراست نجف اشرف مامور بودند ایشان توسل بروح مطهر مقدس معلی شاهنشاه خطهٔ نجف جسته حافظت
آن روضهٔ مقدسه را پیشنهاد همت گردانیده نمودند سرکردگی پهلوان محسن عاشق آبادی تفنگچی اصفهانی در حصار نجف
توقف نموده کمر مردانگی بحراست بستند بنابران مراد پاشا با گروهی از عساکر روم متوجه تسخیر حصار نجف گشته اکراد را
و رشکنای جلادت کشیدند حافظ احمد پاشا وقوع این وقایع را مقدمهٔ فتح و ظفر انگاشته بلا توقف کوچ بر کوچ روانه شده بتاریخ نهم شهر
صفر بپای قلعهٔ دار السلام رسیده رحل اقامت انداخت گروه گروه بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته قلعه را از سه طرف در میان
گرفتند صفی قلیخان و مبارزان جنود اقبال دامان مردانگی بر میان همت بلند پایه بر حراست قلعه و دفع صولت و کثر سطوت رومیان
گماشتند روز اول که جنود رومیه باطراف و جوانب قلعه پراکنده شدند صفی قلیخان فوجی از مبارزان کار دیده را با جوانان
دلیر جنگجو بیرون فرستاده که برق سنان آتش در خرمن عمر و مال مخالفان زده و دستبردی نموده علی الفور بقلعه عود
نمایند دلیران معرکهٔ کارزار از طرف مزار ابوحنیفه بیرون رفته صاعقه کردار خود را بر جنود رومیه زده فیمابین جنگی صعب
اتفاق افتاد و تا اجتماع سپاه بطرفة العینی قریب سیصد نفر بعضی مقتول و برخی را دستگیر کرده با سرهای مقتولان دواب
بسیار از اسب و استر و شتر بقلعه مراجعت نمودند و ازین دستبرد نمایان رومیه از مبارزان قلعه حساب برگرفته تزلزل بخاطر
که قلعه داران و محصوران را در حین محاصره می باشد فی الجمله زایل گشته دلیرانه بلوازم قلعه داری پرداختند و جنود بیشمار مخالف
سه طرف قلعه را از کنار رود دجله حوالی مزار ابوحنیفه که جانب شمالیست تا دروازهٔ قراقالی که جانب جنوبیست و کنار رود دجله اتصال
دارد و کیفر پنج مسافت بلکه زیاده است احاطه نموده جسری در حوالی مزار مذکور بر رود دجله بسته جمعی کثیر بآنطرف آب دجله فرستاده
بغداد کهنه را نیز که جانب غربی قلعه است و قلعچه دارد و موسوم بقوش قلعه است استحکام دادند چون هنگام ارتفاع محصولات بود و در سال
گذشته در کل محال بتخصیص در حله زراعت بسیار شده بود و ذخیرهٔ بیشمار بر جای مانده بحیطهٔ ضبط رومیه در آمده و بفراغ بال لنگر
اقامت انداخته بلوازم اسباب قلعه‌گیری مشغول گشتند و در حینی که موکب همایون بکبود همدان رسیده بود بهمان آورده
خبر وصول رومیه بارض بغداد و محصور گشتن ساکنان شهر و قلعه را بعرض اقدس رسانیدند اما گروهی از طبقات لشکر که
بکومک قلعه مامور گشته پیشتر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بسلامت داخل قلعه شده بودند و مردانه بمراسم قلعه داری
و جانسپاری مشغول شده بودند **ذکر قضایایی که در طی توجه رایات ظفر پیکر همایون در اثنای راه بوقوع پیوست
و فتح قلعهٔ مندلی بعون عنایت لم یزلی** چون رایات ظفر پیکر جاه و جلال بجانب عراق عرب در حرکت آمده همراهی جنود
اقبال روانه شد بجهت اجتماع سپاه ظفر پناه بتانی طی مسافت میشد هر روز در هر مرحله فوجی از افواج قاهره باردوی
گردون شکوه رسیده بموکب همایون ملحق میشدند بعضی را در رکاب اشرف توقیف فرموده برخی را پیشتر مینمودند
که زینل بیک سردار سپاه و متعلقان ملحق گردند تا آنکه موضع هروان آباد از اعمال ماهی دشت که قریب بکلهر است
که سرحد ارض بغداد و پیوسته بمعسکر خسرو جم قدر فریدون بارگاه گردیده در ظلال اقبال رای جهان آرا ملحق گشت

کوچی دیگر از جابرزان کارزار و کارآگهان عرصه روزگار که در امور قلعه‌داری صاحب تجربه و بصیرت بوده باشند بنگاهداری
نفر بقلعه فرستاده شود و باحتیاط آنکه مبادا مدت محاصره امتداد کشد و سرب و باروت در قلعه تنقیص پذیرد هر یک
مقداری سرب و باروت مصحوب خود گردانند و چون قلعه محصور بود انجمن و شوار در نظر همگنان دشوار می‌نمود
بعد از اظهار این مدعا جمعی کثیر از شجعان جلادت شعار و جوانان اخلاصمند دعوی داوطلبی نمودند کلب علی بیک ...
خان ایمانلو که با طایفه ایمانلو جهت مسافتی که در بیرون آمدن از قلعه نموده در خدمت اشرف
تقصیر بوده در ... جهت جبران تقصیر اراده رفتن قلعه نموده و دیگر فرمان حسین میرزای ولد احمد سلطان
جغتای و مرتضی قلی بیک ولد برخوردار بیک ... ترکی باشی و میرزا خان بیک قاجار و میرزا معصوم عرب قلیبغلی
خراسانی و برخوردار بیک ذوالقدر ملازم امام قلیخان که میرزاده‌ای آنطایفه است و سایر دلاوران کار دیده
تا که هر از نفر متقبل این خدمت کرده رخصت یافتند و تکیه بر اقبال بی‌زوال همایون شاهی کرده متوکلا علی الله از اردوی
همایون و معسکر میمون جدا شده سرب و باروت مصحوب گردانیده روانه شدند و چون باردوی زینل بیک سردار
سپاه منقلای رسیده از آنجا عازم رفتن شدند زینل بیک از وفور احتیاط و دوراندیشی سپاهیانه با گروهی
سپاه ظفر پناه بنابر حمایت و امداد آن گروه سوار شده قدری راه رفت تا دو سه هزار نفر از شجعان کار دیده همراه
نور الله بیک برادرزاده خود را رفیق ایشان گردانید و آن جماعت تا دو سه فرسخی شهر رفته و شب در الصحرا توقف
کرده تا صباح آماده کارزار و مترصد کارزار بودند که اگر از رومیه آسیبی بآن گروه دلاور رسیده باشند بمعاودت
اقدام نمایند و آن جماعت کس بقلعه فرستاده از آمدن خود اخبار نموده و در ظلمت لیل چون سیل که از بلندی
روی به نشیب آورد از طرف دروازه مزار ابوحنیفه روی آورده از جمله آن گروه برخوردار بیک ذوالقدر و میرزا
معصوم قلیبغلی با چند نفر در آن شب دیگر را از رفقا دور افتاده و جمعی از رومیه دوچار شده بعد از زد و خورد
بسیار گرفتار شده و چند نفری از مردم ایشان بعضی مقتول و برخی ناپدید شدند اما بقیه سپاه پشت بیکدیگر
داده و همچون برق لامع خود را بدروازه رسانیده بسلامت داخل شهر و قلعه شدند و تا سه هزار من سرب و باروت
بقلعه رسانیدند و جماعت رومیه که در آن طرف اقامت داشتند فرصت و قدرت آن نیافتند که آسیبی بآن گروه
رسانند و از قلعه طنطنه کوس شادمانی بلند آوازه گشته نفیر و سورنای دلیران باوج سموات رسید و روز دیگر
که از قلعه خبر وصول آن فوج بنور الله بیک و غازیان رسید عود نموده بمعسکر منقلای پیوستند و این واقعه
دستبردی بود نمایان و در هیچ زمان وقوع نیافته که قلعه محصور که صد هزار نفر مخالف باشند تا هزار نفر از
شجعان اخلاص شعار نقد جان بر کف دست گرفته بصدق نیت و صفای عقیدت سواره از
میان گروه بیشمار مخالف گذشته خود را بسلامت بقلعه رسانیده باشند که در این زمان خجسته نشان وقوع یافت
هر گاه نفاذ امر پادشاه و جان‌فشانی سپاه در این مرتبه باشند بدیهی است که مخالف را چه کار از پیش رود چون
قلعه ذهاب مشهور بقلعه ... و قلعه مندلی هر دو در حدود هرون آباد و درتنگ واقع بود انه و قلعه را در سر راه ...

مخالفین

مخالف گذاشته بیشتر رفتن لایق دولت نمی‌نمود زیرا که مفرّ ایشان بهتر دانسته اردوی معلی سید حسینخان حاکم
لرستان را که با قشون آراسته متوجه معسکر همایون بود و عبور ایشان از مندلی واقع میشد بالحکم مامور
گردانیده و فوجی از تفنگچیان رکاب اشرف و بیلداران و غیرهم بمرافقت و معاونت حسینخان مامور گردانیده
ارسال داشتند و یوسف سلطان حاکم لسکر را با گروهی از تفنگچیان جغتای و خراسانی بر سر قلعه کلک تعیین
فرمودند و اردوی گردون شکوه در هرون آباد رحل اقامت انداخته همت بر تسخیر قلاع مذکور گماشتند
و فرمانبران مزبور بر حسب الفرمان کمر اقدام این خدمت بسته بسعی ما ... برده در مراسم قلعه گشائی مشکور شدند
تا آنکه کار بر محصوران تنگ گردیده و از سپاه روم که سپاه رزمخواه قزلباش بر سر راه بودند معاونتی متصور
نشد و تحت مصطفی پاشای چپستانی که حاکم قلعه مندلی بود دست در دامن استیمان زده اظهار غلامی و ...
حضرت شاه ولایت پناه و ارادت و اخلاص حضرت اعلی نموده محمد آقای قاپوچی باشی سردار را که
در آنقلعه بود طوعا او کرها باطاعت [illegible] ساخته هر دو بیرون آمدند و قلعه متصرف در آمده محصوران باستشفاع
مصطفی پاشا نجات یافتند چون رقم اخلاص و ولای خاندان امامت و ولایت از لوح پیشانی مصطفی
نمایان بود برتبه سلطانی سرافراز گشته ... ایالت دالکای مندلی بجایزه و جلدوی این خدمت
بحسینخان مذکور شفقت شد و از ظهور این عاطفت و جان‌بخشی حاجی بیک لک و محصوران قلعه ذهاب
نیز امیدوار عفو و امان گشته قلعه را سپرده بیرون آمدند و بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده خلعت امان
پوشیده منظور نظر مرحمت گشتند و حکومت آنجا ب... سلطان کردس تفویض رفت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر آن
دو قلعه از هرون آباد ندای کوچ در داده روانه قصبه شدند و چون هنگام طغیان آب نزدیک رسیده بود و شط
بهرز که در سر راه واقع و محل عبور لشکر بود روز بروز ازدیاد پذیرفت حمید سلطان قولیه حصارلو که یکی از اوبایات
روملوست بمرمت جسر مامور گردیده با مصالح و عمله آن کار در کنار شط مذکور بسرانجام جسر مشغول گشت زینل بیک سردار
لشکر ظفر شعار با سایر امرای نامدار و عساکر فیروزی آثار که حسب الفرمان قضا جریان بر سر او جمع آمده بودند متزلزل
پیشتر رفته در کنار شط بهرز لنگر اقامت انداخته منتظر اتمام جسر بوده که بعد از اتمام هر آنچه موقف جلال صدور یابد بتقدیم رسانند
و رایات نصرت آیات در یورت بشیوه از حدود درتنگ روزی چند بجهت اقامت نموده زمستان در آن مرحله بپایان
رسید و همه روزه از جانب سپاهیان عیار پیشه جنود قزلباش قاصدان بقلعه آمد و شد نموده از احوال برج محصوران
و بیرونیان خبردار بودند و اهل قلعه به پشت گرمی جنود اقبال مردانه دفع صدمات لشکر مخالف نموده در لوازم قلعه‌داری
مشکور شدند **شرح وقایع و حالات زینل بیک سپهدار لشکر فیروزی اثر از خیر و شر و محاربه عساکر منصوره
با مراد پاشا و آنچه فیمابین او و مخالفان بعد وقوع پیوست** کمیت مشکین شمیم قلم در تحریر بقیه وقایع این سال
بدین آئین تک و دو می‌نماید که چون زینل بیک سپهدار عساکر فیروزی نشان منقلای در کنار آب بهرز اقامت
نموده مصدر جلادت و مردانگیها گشته دلیریهای نمایان از او و عساکر منصوره بعبور پیوست از جمله جهت ترتیب

کشتیهای چوب و قیر بسیار در کار بود و در آنجا باقی نماند منهی خبر داد که رومیان در ایام فترت و یاغیگری کرسو باشی
قیر بسیار جهت ترتیب جسر آورده بودند و بر جا مانده والیوم در دو فرسنگی شهر حوالی مزار ابوحنیفه در خاک است
زینل بیک بعد آوردن مصروف داشته که هزار نفر از جوانان کار طلب و تفنگچیان قدر انداز به محافظت مأمور نموده وانان
جبل قوی معتقد شتافته در مکانی که چراغهای اردوی مخالف نمایان بود مطلب سید بعضی مشغول بیرون آوردن
قیر گشته برخی پاس میداشتند تا آنکه قیر بسیار بقدر احتیاج بیرون آورده بی قصور و فتوری باردوی خود
رسانیدند دیگر آنکه چون روزی چند جهت اتمام جسر در کنار آب نهر توقف واقع شده و قرب وصول موکب همایون
دست داد و رومیان آسوده حال شبانروز بلوازم اسباب قلعه گیری مشغولی داشتند زینل بیک با امرای عظام
مقید با تمام جسر نشده بعزم محاربه و دفع آسوده حالی دشمنان با موازی هشت هزار کس از دلاوران سپاه منصور که
مقدمة الجیش بودند بحبال و کشتی از آب عبور نموده قریب شش هفت فرسخ راه طی کرده در حوالی اردوی مخالف صف قتال
آراستند رومیه از خندقی که بر اردوی خود حفر نموده بودند بیرون نامده متوجه محاربه جنود قزلباش نشدند روز دیگر
بوده توقف عساکر منصوره که سببی بعزم جنگ رفته بودند شب را العود احمد ربوه بالضروره بازگشته بمحل اقامت خود آمده
و از این آمد و رفت عساکر منصوره بمحاربه آن لشکر بیشمار دلیرتر گردیده رومیه چنانچه بجز پیوست شهر و قلعه را احاطه نموده
در کمال یکجهتی و عزم و عظمت و استقلال و فراوانی و ذخیره آسوده حال بامور قلعه گیری مشغولی نموده شبانروز کار کرده
سیبها پیش بردند و در چند محل کوههای بلند کرده بخندق رسانیدند و توپهای قلعه گیری نصب نموده تزلزل در بنیان
بروج و باره انداختند و نقبها از زیر زمین بقلعه رسانیدند صفی قلیخان با تفنگچیان نامدار و تفنگچیان باشی
قلعه دار دامان مردانگی بر میان جان استوار کرده جنگهای مردانه میکردند و کمتر مرتبه سیبها را کنده دستبردهای نمایان
کرده باغنایم موفور بقلعه مراجعت نمودند و آنچه نهایت احتیاط بود بظهور آورده جمعی خاک بدرون کشیده نزد جمعی
پاس نقب میداشتند و چون ترکتازانه رومیان در طرف دروازه قراقاپی بود و از آن طرف در تسخیر قلعه اهتمام بیشتر داشتند
بنا بر حزم و احتیاط از اندرون حصار حصاری دیگر کشیدند برج و باره استحکام دادند و پاشایان و سرداران رومیه
بتخصیص بکری آقاسی از جلادت دلیرهای جنود قزلباش و قرب وصول موکب همایون شاهی اندیشیده خاطر بر آن
قرار دادند همراه پاشا که دو ماه بود که محاصره حصار نجف اشرف مشغول بود و توپ ملک کجاب روضه مقدسه حضرت
بیت شیر خدا شاه ولایت علی ؛ صیقلی شرک خفی و جلی می انداخت و از دورباش حارسان جنود غیبی خوارق
عادات بظهور کرامات برج مطهر آن مظهر العجایب چنانکه در ذیل این صحیفه مرقوم خواهد گشت کاری نساخته بی نیل
مقصود بازگشته بود ملحق شد صلاح در یورش دیده برج بزرگ طرف قراقاپی را خالی کرده و باروت انباشته
علی الغفله آتش دادند از صدمه قوت باروت و اشتداد آتش اجزای آن برج از سنگ و خاک بهوا رفته انهدام
پذیرفت رخنهها بهم برآمد و گردها بهایت ترتیب بر دیوار حصار تکیه داده و از همه طرف هجوم آورده یورش عظیم کردند و چون
مور و ملخ بر بروج و باره دویده اراده صعود می نمودند و مبارزان قلعه دار چون شعله نار و سلطان بیک دلی که از آنها

یکی از صوفیان بیکدلی از غرابت یورش خبر یافته بود و قلعه دار از آن اخبار نموده سایر سرداران محافظان بروج
هر یک برج و باره خود را مردانه نگاه داشته بضرب گلوله تفنگ و ترک آهنگ و خدنگ جانفرسای از یورش صدمه
اکثر رومیه منکسر شدند اما از زیر برجی که بصدمه آتش و قوت باروت انهدام پذیرفته بود جمعی کثیر داخل قلعه شده دلاوری
بظهور آورده علمی آورده بر بالای آن برج برافراشتند صفی قلیخان و میر فتاح مین باشی و فوجی از مردان کار و
تفنگچیان قلعه دار مردانه وار بدفع آن گروه روی آوردند و علمدار رومی را بضرب تیغ یکی از غازیان از پای درآورده
علم صولت ایشان نگونسار کرده و بطرفة العینی گروهی انبوه از آن مخاذیل در هر طرف برخاک هلاک افتادند جمعی که
داخل قلعه شده بودند چون مشاهده نمودند که حصاری دیگر در اندرون کشیده شده و از تسخیر آن مأیوس گشته راه خلاصی و نجات
میجستند اکثر در بازگشتن بدیار فنا شتافتند آنچه از تقریر منهیان راست گفتار مسموع شده در این یورش قریب
پنجهزار کس از جنود مخالف برخاک هلاک افتاده بدیار عدم شتافتند و برجی که منهدم شده بود تعمیر یافت و رومیه مقهور
و مخذول خود را بسیبها و مورچلها رسانیده در این یورش کاری نساختند چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از انهاء
منهیان عیارپیشه و جواسیس فکرت اندیشه از حقایق حالات یومی بغداد و اندرونی قلعه خبردار و آگاه بودند روزی
که قرار یورش یافته بود و غوغا بود منجمان پایه سریر اعلی سیما ولدان ملک المنجمین مولانا مظفر جنابدی که
در این علم مهارتی کامل دارند از طالع مسئله استخراج نمودند که رومیه را در یورش کاری از پیش نمیرود و مولانا طاهر
یزدی که در سلک منجمان خاصه شریفه منسلک و در این علم غریب ماهر و مستجزت زیاده از اقران در عدم استیلای
رومیه بر الملک اصرار نموده از بدایت حال دعوی می نمود که از آثار و اوضاع کواکب و دلایل نجومی ظاهر میشود که رومیه
در این آمدن بر قلعه بغداد تسلط و فیروزی نیابند و بر طبق این دعوی اراده کرد که بقلعه رفته در مدت محاصره و مخاطره
با سایر محصوران همراه بوده حسب الالتماس رخصت یافت لیکن زینل بیک سپهدار لشکر ظفر شعار مانع شده نزد خود
نگاه داشت و در میان سپاه منصور متقلای بود و حضرت اعلی چنانچه شیوه و شعار نیازمندان درگاه ایزدی و معتاد ذات نبوی
آنحضرت است بدرگاه الهی واثق بوده سلامت و عافیت پراکنده دلان محصور را از بارگاه مهیمن متعال مسئلت می نمودند
تا آنکه مبشران فرخ بیان رسیده اخبار قلعه و غلبه قلعه دار از انهاء به اردوی ظفرنشان آوردند و بحمد ایزدی و شکر الطاف
یزدانی پرداخته جهت صفی قلیخان و مبارزان قلعه از صلات ارجمند فرستاده عموم اهل قلعه بنوازشات خسروانه سرافرازی
یافتند و چون اسباب یراق جسر ترتیب یافت زینل بیک سردار و سپهدار لشکر عجم که بفرمان فرمانروای ممالک گیری
و جم کمر مردانگی بمحافظت و محاربه دشمن جست بسته بود بستن جسر را تا بر مسافت در نهر بر صلاح دید و کنار آب را
احتیاط نموده شش فرسخ پایین تر محلی را که تا بغداد سه فرسخ بود مناسب یافته سفاین و اسباب جسر را بآن محل
نموده شروع در بستن کرد و عساکر منصوره مقدمة الجیش از نهر بر کوچ کرده بآنجا آمدند و رومیه از این اراده آگاه
گشته مراد پاشا که بشجاعت و دلاوری مشهور و از اقران ممتاز بود با موازی پانزده هزار کس از شجاعان
قوم و چند عرابه توپ ضربزن بعزم ممانعت در پیش رو کنار آب آمده تا رسیدن لشکر و جسر ترتیب یافته بسته شده بود

خلف بیک سفره‌چی که چرخچی سپاه منقلای بود با جمعی شروع در گذشتن کرده در اثنای عبور جسر قصور کرده بیک
فی الفور بصلاح آن قصور پرداخته هنوز زیاده از چهار هزار کس عبور نکرده بودند که سپاه مخالف پیش آمده فیما بین
جنگ به پیوست در اندک زمانی دلاوران سپاه منصور داد دلاوری دادند خلف بیک با جنود چرخچی بر صف سپاه تاخته
گرد از معرکه نبرد برآورده خاک معرکه را از خون دلاوران گلگون ساخت و جنود روسیه تاب صدمات دلیران سپاه
منصور نیاورده بهم برآمدند و پای ثبات و قرار شان سستی پذیرفته پشت بمعرکه دادند و مرادپاشا روی بانهزام
آورده عساکر منصوره به تعاقب شتافته قریب یکهزار و پانصد نفر از جنود مخالف به تیغ بی‌دریغ دلیران خونریز بخاک
هلاک افتادند و چندی از عظما و سنجق بیکیان رومی با اکراد اسیر و دستگیر شدند مرادپاشا زخمدار و ناتوان
بصد حیله از چنگ جنگ آوران رهائی یافته در شب دیجور سر برهنه داخل اردوی روسیه شد و چون زمانه طیلسان
بلباس عباسیان گشته شب ظلمانی پرده بر روی روزگار کشید جنود ظفر ورود مظفر و منصور بازگشتند و حقیقت
این فتح مبین بپایه سریر اعلی خاقانی عرض نموده در حینی که اردوی گردون شکوه چند مرحله پیش آمده کنار نهر بلاورود
از انهار آب دیاله که منشأ نهر بزرگ اشتهار دارد مخیم سرادقات عز و اقبال بود حقایق حال بعرض اقدس رسیده در
وفور وله بهار و بشارت نوروز فیروز که هنگام آغاز آن شده بود توام و دوست گردیده گشت و از ین فتح نامدار
که در بدایت حال بوقوع پیوست نیک‌خواهان بفتوحات عظیمه فال گرفتند و جنود ظفر ورود مورد تحسین و آفرین گشتند
چون آخر سال شد و درین نسخه عالم آرا بعد از تحریر وقایع و قضایای هر سال مشاهیر متوفیات آن سال که وداع
زندگانی کرده سفر عقبی اختیار کرده اند تحریر می‌یابد باقی حالات این سفر فیروزی اثر و وقایعی که بظهور پیوسته بعد از
ذکر متوفیات در طی قضایای سال نو مرقوم کلک سعادت رقم میگردد انشاء الله تعالی. **متوفیات این سال** بر طلال از
گردش روزگار و عادات مألوفه چرخ ستیزه کار بعضی در معارک کارزار و حادثه دهر جفاکار از شربت خوشگوار
شهادت نوشیده و بعضی از دست ساقی اجل شهد ممات چشیده سر بنقاب تراب کشیدند بترتیب ذکر میشود
قرچقای خان چنانکه مذکور شد در گرجستان به تیغ غدر مورا و غدار بحکم ام کشته درجه شهادت یافت وی از
طبقه مسیحیه ایروان بود در کودکی و نشو آنولایت بقید اسر گرفتار گشته چون نیک بخت بود در سلک عبید و غلامان
خاصه شریفه انتظام یافته سعادت حریت یافته چون جوهر ذات قابل بود در خدمت اشرف مورد تربیت گشته روز بروز
بدرجه علیا ترقی میکرد و بحسن خدمات منصب تفنگچیگری یافته بعد از ظهور رشد و کاردانی میر توپخانه و سردار
تفنگچیان گردید و از وفور اهلیت از زمره مقربان بساط اقدس گشته و رتبه سرداری سپاه ظفر پناه یافته در ان
بر وفق رضای ولی نعمت و بهر دو مزاج مبارک آنحضرت سلوک نموده بهر خدمتی که مأمور گردید رو سفیدانه بدان
اقدام نمود بالاخره برتبه علیه ایالت و لقب احمد خانی سرافراز گشته از حسن تدبیر و دلیری و حزم و دوراندیشی و رای
صائب و ثبات قدم در معارک بمنصب سپهسالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چندگاه امیرالامرائی آذربایجان
گردید و در ین هنگام حکومت مشهد مقدس معلی و دارائی اکثر محال خراسان متعلق بود و بعد از واقعه او منوچهرخان پسرش

بجای پدر حکومت آنولایت یافت و الیوم حاکم مشهد مقدس معلی است **دیگر [illegible] خان** که او نیز در گرجستان به تیغ
غدار الخرام بمنک شهادت یافت وی نیز با قرچقای خان از یک طبقه اند و با یکدیگر بشرف غلامی این دولت [illegible]
همیشه یار و برادر یکدیگر بوده‌اند و مشارالیه از عهد صبی بخدمت [illegible] و حفظ جواهر مأمور گشته در آن مهارت کامل
یافت رفته رفته در آن خدمت ترقی کرده بمنصب میرشکاری سرافرازی یافت چندگاه ایالت و دارائی دار المؤمنین
استراباد بدو مفوض گردید بحسن سلوک و رعیت پروری اتصاف داشت و در این هنگام دوازده سال بود که حاکم
ولایت شیروان بود و با رعایا و محترفه آنملک سلوک پسندیده می نمود چون پسرانش صغیر بودند ایالت آنولایت
مرد کامل می بایست قراق سلطان چرکس که داروغه گیلان بود و در طی شرح آن واقعه ذکر شده در عوض تعیین گشته
رتبه خانی یافت **دیگر خلیقلی خان** دیوان بیکی ایشیک آقاسی باشی وی از اویماق کرامیلو شاملو و ملازمان قدیم حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بود که از اوان طفولیت کودکی آنحضرت که در دار السلطنه هرات تشریف داشت در خدمت روز
بروز قدر و منزلتش می افزود و در اوایل قورچی ترکش بود تا بدور دانش و کاردانی در سلک امرای بزرگ ارکان
دولت انتظام یافته بمنصب ایشیک آقاسی باشیگری و میر دیوانی سرافرازی یافت صاحب رای و مشورت بود و در اوا
این سال در بلده طهران که اقطاع او بود بیمار شده روز بروز مرض اشتداد پذیرفت معالجات اطبا بمیعاد اجل
مقاومت نتوانست نمود برحمت حق غفور پیوست پسرانش کوچک بودند منصب او در آن سال معطل بود در سال آینده
چنانچه مذکور خواهد شد به زینل بیک توشمال باشی بیگدلی عنایت شد **دیگر میرزا رضی الدین محمد** صدر خلیفه وی از سادات
عظیم القدر اصفهان است چنانچه سبق ذکر یافت و بین الجمهور بسادات خلیفه مشهور و مازندرانی الاصل از نژاد
امیر قوام الدین میر بزرگ والی طبرستان اند پدرش پسر شجاع الدین محمود سید فاضل دانشمند و از زمره علمای
عالی قدر بود و با مجتهد در دار الملک اصفهان صاحب املاک بوده اند و بزرگانه روزگار میگذرانیده اند و میرزا مذکور
نیز سید فاضل سلیم النفس پاک خصال و از علوم معقول و منقول بهره ور و آگاه بود بعد از عزل قاضی خان
سیفی قزوینی به پرهیزکاری سلوک می نمود و الحق منصب صدارت را از صفات حسنه مذکوره زیب و زینت افزود
و در اوایل امسال که در رکاب اشرف از فرح آباد مازندران بیرون آمده متوجه ییلاق بود در فیروزکوه بیمار شده در محفه
نجف اشرف منسوب بحضرت امامزاده واجب التعظیم و التکریم امامزاده عبدالعظیم علیه و آبائه التحیه و التسلیم آورده در آن اثنا
مرض اشتداد یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش او را از زنان بحمد نش سلطان العلمائی خلیفه سلطان که بمزید قرابت
شاهنشاه زمان برتبه علیه وزارت دیوان اعلی سرافرازی دارد نقل کربلای معلی نموده در روضه مقدسه سید الشهدا
خامس آل عبا مدفون گشت منصب صدارت من حیث الانفراد بمیرزا رفیع شهرستانی که بشرف مصاهرت حضرت اعلی
سرافرازی دارد تعلق گرفت **دیگر گنجعلی خان** بیگلربیگی قندهار وی از طایفه زیک است نسبش باکراد و نیز ملازم
قدیم حضرت اعلی بود که در اوان طفولیت و ایام اقامت در دار السلطنه هرات در خدمت بوده و در زمان فتح ترددی
و جلوس همایون بحسن خدمات مرد افکنیها که در شورا و زمینه و خراسان و محاربات آنطبقه از او صدور یافته بمراتب علیای

امارت والقاب اسمعند بابائی یعنی چوری ترقی کرده قریب سی سال من حیث الاستقلال حاکم و فرمانروائی دارالامان کرمان
بود و آثار عدالت و رعیت پروری بظهور می آورد و در نوبتی حاکم دارالقرار قندهار شده بود و در اقبال
بر بالای ایوان ارک قندهار در سریری که بجز ایوان تکیه داشته خواهد بود مجر سستی پذیرفته او در میان خواب
و بیداری از سریر نطع خرمیده به پائین افتاده ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد و بعد از زمانی ممتد خدمتکاران
واقف شدند و پسرش علی مردان بیک نعش پدر را از قندهار بمشهد مقدس نقل نموده در روضه مقدسه رضویه
علی مشرفها الصلوة والتحیه مدفون گردید چون خبر وفاتش بموقف اقدس رسید علیمردان بیک مذکور را از جهت حقوق
خدمت قدیم والد بجای پدر برتبه خانی و ایالت قندهار سرافرازی یافت و القاب بابائی یافت ذکر امیرگونه خان ساروی
اصلان بیگلربیگی ایروان وی از ایل آقچه قویونلی قاجار است پدرش کلابی بیک در سلک قورچیان حضرت شاه جنت
مکان علیین آشیان منتظم بود و چندگاه ایشیک آقاسی باشی حرم و حارس دولتخانه مبارکه قزوین و داروغه آنجا بود و بوفور
عقل و کاردانی و حسن خدمات لایقه بمرتبه ایالت و خانی رسیده امیرالامرای چخور سعد گردید و در ازاء مردانگیها که در انزمان
از او صدور یافت و در یورش ارومیه چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته در اکثر صفحه آوازه گردید ملقب بساری و
اصلان معزز و سربلندی یافت و در اقبال در جنگ گرجستان که چرخچی لشکر ظفر اثر بود زخمدار شده بود مدتی در اردو ل
بمعالجه زخم پرداخت و در آخر سال زخم تیغ که در آن هم گذشت و چون در غزای کفره گرجی زخمی شده بود
بسیار شهدای آنجا که بسوست حضرت اعلی طهماسب قلی بیک پسر ارشد او را که جوان قابل سنجیده است و شایسته
تربیت بود احتیاط منظور داشته با منصوب ایستاده بوده بعد از فوت پدر برتبه خانی و امیرالامرائی چخور سعد سرافراز
گردید و الیوم بایالت و دارائی الوکات اشتغال دارد ذکر شاهبنده خان ولد پیربوداق خان پرناک ترکمان وی نیز
بر ایالت و دارائی دارالسلطنه تبریز و امیرالامرائی آذربایجان منصوب بود در اقبال بسفر گرجستان مامور گشته در
راه قراغان چنانچه در محل خود مرقوم گشته در راه دین و دولت بدست کفره بقتل در آمده و درجه شهادت یافت
جوان سنجیده معقول و بزیور عدالت و رعیت پروری آراسته و بحسن طبعی و سلامت نفس پیراسته بود منصب او را در ازاء
جانسپاری و حقوق خدمات سلسله پرناکیه به پسر رسانیده او مرحمت فرموده بایالت و دارائی آذربایجان سرافراز
گردانیدند و کیل و نایب تعیین فرموده به پیربوداق خان ثانی ملقب یافت و هر آینه استعمی موجب استظهار و امیدواری
سایر جانسپاران این دولت گردید ذکر حسینخان استاجلو وی از اویماق چاوشلوی استاجلوست و از نمکخواران قدیم
الخدمت بود که در خراسان بر اسم نیکو خدمتی قیام داشت بعد از جلوس همیون و فرماندهی ملک ایران مورد
تربیت گشته قورچی تیر و کمان گردید و از وفور شفقت و عز مصاهرت این دودمان سرافرازی یافت و بدارائی
همدان و امیرالامرائی قلمرو علیشکر منصوب گشته قریب بیست سال فرمانروای آن ملک بود و بصفات حمیده
عدالت و رعیت پروری اتصاف داشت که دو سال بود که از ایالت و امور سپاهیگری تقاعد اختیار نموده
در محال ساوه که ملک صبیه غفران پناه سلطان حیدر میرزای حلیله جلیله او بود اقامت داشت در اقبال ای

عارضی او گشته باجل طبیعی سفر آخرت اختیار نمود جمعی دیگر از ملازمان رکاب اشرف در معرکه گرجستان شهادت یافتند خصوصا
بیرام یوزباشی ذوالقدر و علی بیک یوزباشی قرلوک استاجلو و آقا قوام الدین لارنجانی یوزباشی تفنگچیان لارنجان که
جوان قابل سنجیده کاردان و سخن سنجی و نظم اشعار اتصاف داشت و بازماندگان ایشان بنوازش شاهی خسروانه سرافرازی
داده شدند و تفصیل اسامی سایر شهدای این معرکه قاهره مسطور نیست اکنون وقت آنست که بر سخن نغمه کمیت سبک
سیر قلم در مضمار تحریر وقایع سال نونه بکار بود در آمده بقیه حالات سفر خیر اثر دارالسلام بغداد در صحیفه بیان نگارش یابد

آغاز سال فرخنده فال بارس ئیل ترکی مطابق خمس و ثلثین و الف که سال دهم از قرن دوم جلوس
همیون اعلی عباسی است بیت اگر زد مقدم فیروز نوروز :: شبستان جهان را کرد چون روز :: زمانش عیب
وی کرده از او :: بگیتی از سر نو تازگی داد :: یعنی آفتاب ملک پیما که خسرو سیارگان و فروزنده اقلیم چهارم آسمانست
با کوکبه عالم افروزی و رونق افزای موکب نوروزی کرده در روز ساعت و دقیقه شب شنبه بیست و دوم
شهر جمادی الثانی خمس و ثلثین و الف از مقام حوت حرکت کرده گلشن همیشه بهار حمل را از مقدم فیروزی بهجت و خرمی
افزود و مشاطگان بهار عروس دولت و کامرانی را به آغوش خسرو کامکار جهت کرده بجلوه روزکار آوردند بیت
عروسان چمن با غازه بستند :: زگل بر ابروان تازه بستند :: ز نو آئین گلزار زمانه :: دگر باره گرفت از غم کرانه :: شهریار
سپهر آرا یعنی حضرت همیون اعلی در کنار نهر طاورود از انهار آب بهر زخیام دولت بر او تا دخلود و کامیاب نصب نموده
شامیانهای فتح و فیروزی افراشته بوده که در آنشب مبارک سحرگه اولین صبح نوروز بود خبر جنگ مراد پاشا
و فیروزی یافتن جنود قاهره برنهجی که بتحریر پیوست رسید کار فرمای عالم قضا عموم دولتخواهان این سلسله علیه را
از این خبر مسرت اثر خلعت نوروزی و سروش غیبی نوید انواع فتح و فیروزی داد و حضرت اعلی جهت الامیر فتح قلعه
دین و دولت و معاندان ملک و ملت مصروف داشته در لوازم این امر عظیم سعی موفور و توجه و اهتمام غیر محصور
بظهور می آوردند چون زبده و خلاصه لشکر ظفر شعار و مبارزان نامدار جلادت آثار در رکاب سعادت انتساب
همیون بودند تکید فوج اکبس از اعیان سپاه قزلباش و غلامان و طبقات لشکر جدا کرده بسرکردگی نخته بیک
یوزباشی استاجلو و فوجی دیگر دو هزار نفر از آقایان بیوتات و مقربان درگاه و غیرهم بسرکردگی محمد قلی بیک جلودار
باشی چغتای فرستادند که سپاه منقلای پیوسته از صواب دید زینل بیک سپهسالار لشکر ظفر اثر در ظفر نمود از
خزانه معموره و ضاربی نقود و مسکوکه جهت مدد خرج سپاه تر و سپهسالار مذکور ارسال فرموده که بهر دو سرکرده ای
اقتضا نماید طبقات لشکر قسمت نماید و زینل بیک در یورت اقامت نموده آن نقود نامعدود را بطبقات سپاه
علی قدر مراتبهم قسمت کرده موکب جهانگشای همیون بتانی طی مسافت مینمودند گفتار در قضایایی که قبل از وصول
موکب همیون بدارالسلام بغداد میانه سپاه ظفر پناه قزلباش و مخالفان روی داد :: چون جنود
رومیه برنهجی که در فوق اشارت شد باطراف و جوانب قلعه بغداد محیط گشته سعی موفور در مراتب قلعه گیری کرده نذر
یورشهای عظیم نمودند هیچ اثری بر آنها مترتب گشته فتح حصول مقصد نگردید و جمعی کثیر و جمعی غفیر از لشکریان خود

کمکش داده کاری نساختند حافظ احمد پاشا از وصول موکب نصرت قرین که زمان زمان میرسید غروری که داشت
اندکی زایل گشته همت بصیانت اردوی خود گماشت و خندقی را که بدور اردوی خود حفر نموده بود نه قلعه گونه
کرده در هر گام برجی قرار داده توپچیان و حارسان بمحافظت آن گماشت و خاطر بر آن قرار داد که اصلا متوجه
محاربه قزلباش نشده خود را در انقطاع گوشه خندق حفظ نماید و چندان در پای قلعه اقامت نماید که محصورین
از قلت آذوقه و عسرت معاش اضطرار یافته بجز استیمان چاره نداشته باشند و وسایل انگیخته گاه با حارسان قلعه
از در وعده و وعید سخن میگفت و گاه با زینل بیک مراسله و گفتگو با سپاه میانه بمیان می آورد که شاید بلطایف الحیل امر برآمد
ناقصه بحاصل کاری از پیش برد علی بیک نامی از سنجق بیکیان اکراد که در محاربات سابقه آذربایجان گرفتار طایفه
ینکچری گشته ایامی چند با برادران زینل بیک می بوده و بوساطت ایشان خلاص گشته در اینوقت اظهار سبق
آشنائی و پاس حقوق نمک خوردگی کرده باتفاق یکی از چاوشان رومی نزد زینل بیک آمده سخنان خیرخواهانه القا
نموده آرزوی عتبه بوسی درگاه معلی کرده و بعد از عرض و استجازه باردوی همایون آمده بهمراهی چاوش مذکور بشرف آستانبوسی
و مجالست مجلس خلد آیین سرافراز شد در اثنای محاورات و تحقیق حالات راه سخن یافته عرض نمود که جناب
صاحب سعادت از جانب حضرت خواندگار باعث کر و فر با سپهداری ملک بغداد آمده و خزاین نامعدود در
مصالح سفر و تجهیز لشکر صرف شده بازگشتن سپاه روم ازین مرز و بوم جز بحصول این مقصود از بیم طعن اضداد میسر نیست
و میدانیم که حضرت شاه بزرگ منش نفس همایون جهت رفع این حادثه بدانطرف نهضت فرموده پیشنهاد همت بنابر رعایت
ناموس سلطنت که سلاطین اطراف دوست و دشمن چشم بر آن دارند اصلا مسامحه ننموده جز جنگ صعب و جدال شدید را
چاره ندارند و التماس نموده که چون قریب شش ماه است که لشکریان هر دو طرف در آتش تعب میگذرانند
و خونها ریخته شده و الحال گرمی هوا روی بشدت آورده من بعد در گرمسیر بغداد اقامت ممکن نیست حضرت شاه که از
خاندان کرم و مرحمت اند مرحمت فرمایند که زینل بیک معتمد زبان‌دانی همراه این بندگان نزد سردار فرستند که صلاح
و فساد هر دو طرف را در مراجعه با یکدیگر گفتگو نمایند که چون سپهدار مردی خیرخواه صلاح اندیش و طالب عافیت مسلمانانست
شاید صورتی روی نماید که لایق دولت طرفین و موجب سلامت و عافیت هر دو گروه باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار دُرر
نثار فرمودند که در گسیل فرستادن زینل بیک مضایقه نیست اما بغداد ملک موروث همایونست و از بی‌تصرف تغلب
جمعی که با آل عثمان طاغی و یاغی بوده گرفته و رفع آن گروه طاغی کردیم اولی این بود که گنجوایان سلسله آل عثمان ملک موروث
این خاندان را با مسلم داشته مناقشه ننمایند که رابطه مصالحه و دوستی که فیمابین واقع بوده استحکام تازه یابد و از این طرف
بزرگان شرایط مؤالفت و دوستی بظهور آید و چون حضرت خواندگار خادم الحرمین اند خدمت روضات مقدسات ائمه
کرام بغداد را که آبا و اجداد همایون ما از جانب نیست و انسته واگذارند چون در مقام مجادله و مناقشه شدند ما نیز همت بجراءت
آن گماشته زیاده از مقدور در آن جهد خواهیم نمود که آنچه خیر و بهبود خلایق باشد از پرده تقدیر جلوه گاه ظهور آید و زینل
بیک و مجانی بیک شاملو را که مرد کار آگاه سخندان اند در مرافقت علی بیک و چاوش مذکور نزد سردار فرستاده میان

او و سپهدار در حصول مدعای خود اصرار مینمود و از سخنان او دیگر اندوهش وحشت بر وحشت می افزود و از امتلاف تر
که آنکه معالجه اثری کار این رفت و آمد مترتب نگشت و بعد از معاودت جانی بیک امرای عظام صلاح در محاربه دیده
دانستند که دفع صولت سپاه روم و استخلاص محصوران جز بکشیدن تیغ و سنان میسر نیست چنانچه گفته اند **بیت**
عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ ۞ که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند ۞ لهذا به محاربه رای راسخ و جازم گشته با لشکر آراسته
و دلاوران جوشن پوش پرخاشجوی پیراسته که بارقه کلاه خود شان روشنی آینه بود دو دشت و صحرا از شعشعه سنان
و سپرهای گلگون شعله‌فشان شان لاله زاری مینمود و جهازهای تازی نژادان هامون نورد برق رفتار که بسرعت تک بر زبال
آینده پیشی گرفتندی و کوه پیکران چابک رو که از تندی جولان بادصبا و بی دوش پیشی گرفتندی از جسر عبور نموده
بعزم جنگ متوجه اردوی سردار گشتند و تا قریب سی هزار جوان رزم آزمای تیردار و تفنگچیان با یکدیگر جلادت
شعار در برابر سپاه بیشمار صفوف قتال آراسته خلف بیک سفره چی باشی که بهراولی و چرخچیگری معین بود پیشتر رفت
و میمنه و میسره سپاه مظفر رهبر دان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام یافته مرتبه مرتبه بهمراهی جنود اقبال پیش
میرفتند تا آنکه بعد مسافت بقرب انجامیده بین العسکرین یک فرسخ پیش نماند از طرف رومیه اصلا آثار مقابله ظهور نیافت
زینل بیک و امرای عظام در همانجا فرود آمده از وفور تهور و مردانگی شامیانها بر پای کرده در عرصه رزم مجلس بزم آراستند
و زینل بیک رقعه باین مضمون بحافظ احمد پاشا فرستاد که امشب که با فوجی قلیل بعزم ملاقات آمده ایم و قرب
جوار دست داده لایق می نماید که آن صاحب سعادت با وجود کثرت لشکر و حشم و اظهار دلاوریها و لافهای گزاف
از مقابله فوجی از افواج قاهره قزلباش احتراز نموده بجنگ پیش نیایند و مصدر بدنامی خانواده آل عثمان گردند و در جنگ
ز توقف پستان سوار شده بیشتر روند چنانچه مسافت زیاده از یکدو میدان اسب راه پیش نماند و دلیران جنگجوی سپاه
چرخچی تا کنار خندق رومی را در کنار خندق دستگیر کردند و زینل بیک که رسیده بود باز فرود آمده شامیانها افراخت
بعزمی دیگر آراسته در انتظار جواب نشسته بود عساکر روم در کنار خندق صف کشیده بروش قلعه داران بحراست اردوی
خود می پرداختند و جرات بیرون آمدن از حصار خندق نداشتند و سپهدار در جواب رقعه و مقابله در بیان
عذرهای سست و سخنان نادلپذیر نوشت و بوضوح پیوست که رومیان جرات جنگ صحرایی نمایند چون روز باخر
رسیده بود و بی حضرت همایون شاهی بحرب و سرکوب خندق نپرداختند و بالضروره بازگشته باردوی خود آمدند و حقیقت
حال بعرض ملازمان سده جاه و جلال رسانیدند که در باب محاربه خندق تا چه اشاره شود عمل نمایند چون پرتو این خبر
بر پیشگاه ضمیر انور تافت از محل اقامت کوچ کرده بچند مرحله کنار آب بهرز آمده جهرواره دو سپه یکدیگر ملحق گشتند
و سراپرده بارگاه اوج مهر و ماه افراختند و زینل بیک و امرا و نامداران و غطاریف لشکر ظفر شعار بسعادت ملازمت فایز
گشته غبار عتبه بوسی دریافتند **ذکر وصول موکب همایون بدار السلام بغداد و پیوستن سپاه ظفر لوای**
معسکر فیروزی نهاد و آنچه در خلال آن حال روی داد چون عنایت ایزدی همواره قرین حال و رفیق آمال اولیای
هواخواهان این دودمان قدس نشانست درین یورش خیرمآل مرتبه‌ای که حضرت اعلی در دفع حادثه و حصول مطلب

اندیشیدند موافق القضا براشنا و دهر تیری که از کمان اندیشه بیرون جست بهدف مراد رسیده کارگر آمد و علامات فتح و
فیروزی بامداد جنود غیبی بظهور پیوست و از مخالفان مغرور آسیبی بیاورزان جنود قزلباش نرسیده و عاقبت به
خصمان غالب آمده بنصرت و فیروزی یا ضد القصه چون موکب همیون فال جاه و جلال در کنار آب بهر نزول اجلال
نمود دیگر را مجلس نگارش العقد دایبه (?) که هیچ تیغ و توپ دشمنان پروا نزده بچه تیر چندین هزار افضل الهی و رعیت را
گرشش موت باهمت که در مضیق محاصره مانده و لحظه از تردد و قلعه داری و شغل تیقظ و بیداری آسودگی نیافته
چشم عبرت بخواب راحت آشنا نکرده‌اند و پهلو بر بستر استراحت نرسانیده از تنگنای محاصره خلاصی دهند و افغان
بدور اردوی خود خندق کنده پشت خود را به ابراب (?) و خیز و توپ و تفنگ استحکام داده دست از کار قلعه گیری کشیده
بقلعه داری مشغولند در اینصورت جنگ خندق موجب تضییع لشکر است و چند در این نیت رای صواب نمای اقتضا
یافت که در تضییق ذخیره ایشان کوشیده راههای طرف آب و خشکی مسدود گردد که از هیچ طرف آذوقه بایشان نرسیده
و از فقدان ماکولات و نایابی علیق الدواب کار باضطرار انجامیده موجب تفرقگی لشکر گردد و بتوفیق الله تعالی بحر آمیز (?)
باین تدبیر شایسته هم اعادی بر وجه دلخواه ساخته آمد و از یورت کنار آب بهر برکوچ کرده در مکانی که مخلط شط بهر
و دجله قریب شهر قراآغاج است نزول اجلال فرمودند خلیل سلطان ... سر را با فوجی از دلاوران بطرف سامره که
سر راه موصل و دیار بکر است و باسفاین و کشتیها از دیار بکر آذوقه بمعسکر رومیه می آورند فرستادند که راه کشتی
بایشان مسدود گردانند و بنا بر رعایت حزم و احتیاط رستم بیک یساول صحبت را که از زمره مقربان و دلیران
کارآگاه است با فوجی کثیر بخدمت مامور فرمودند متعاقب خلیل سلطان بآنصوب روانه فرمودند و جسر را از مکانی
که بسته بود برداشته در وسط اردوی همیون محل مناسب اختیار نموده نصب کردند و ذیل بیک سردار و سپهدار
لشکر منصوره خلف بیک ... باشی چرخچی با سپاه ... از جسر عبور نموده در انطرف آب دیاله بجنب العسکرین
یکفرسخ زیاده نبود محل نزول اختیار نموده فرود آمدند و طریق حزم و احتیاط مرعی داشته پیش روی لشکر بحفر
خندق و نصب توپ و ضربزن استحکام داده تفنگچیان قدر انداز بحراست گماشتند امام قلیخان بیگلربیگی فارس
اراده نمود که با کل عساکر فارس اتباع خود با صال و کشتی از دجله عبور نموده در آنطرف آب لشکر اقامت اندازد
و راه تردد رومیه را از دجله و بصره و انطرف مسدود گرداند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بتجویز رفتن او بانطرف ...
مبطن که مبادا از طرف بغداد کهنه لشکر بسر او آید و از انطرف بجهت طغیان آب دجله و تعذر عبور معاودت
دست ندهد بالاخره امام قلی بیک ... ایشیک آقاسی خود را که جوان کارآمدنی آزموده بود حسب الامر اشرف
سرکرده لشکر فارس گردانیده با جمعی دیگر از دلاوران جنود قزلباش بعبال و کشتی از آب گذرانیده بانطرف
آب فرستادند که در برابر اردوی همیون اعلی رحل اقامت اندازد و ایشان بتربیه ... ذیل بیک و خلف بیک
پیش روی خود را حایلی که مانع دخول لشکر بیگانه تواند بود مرتب ساخته و تفنگچیان بحراست گماشته بعقد رمقدور
استحکام داده در دو میان ... آن شدند که از طرف بغداد کهنه آسیبی بغازیان تواند رسانید امام قلی بیک بعد از

استقامت سپاه و استحکام مقام با فوجی از افواج قاهره بر سر شهر حله که ارسلان پاشا با الوند اغلی مشهور داوالی بود
رفت ارسلان پاشا با جنود خود و جمعی از اعراب مخالف بمقابله سپاه منصور در آمده فیما بین کار بوقوع پیوست
و الوند اغلی انهزام یافته قریب یکهزار نفر از جنود مخالف طعمه تیغ آبدار شدند و ارسلان پاشا با بقیة السیف از
راه فلوجه که بطرف حلب میرود بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیره فراوان که از جانب بصره و جوازر و الکه دو
باسفاین باردوی روم میآوردند بدست عساکر منصوره در آمد و بمسامع جلال رسید که اکثر دواب عسکر روم از فقدان
علیق و سر علف که در انطرف آب یابست از دجله گذرانیده بانطرف بحر ارفته اند یکمرتبه طبقه الوار از مردم حسینخان
حاکم لرستان و مرتبه دیگر خان احمد خان اردلان را بانطرف فرستادند و ایشان شبی شش هفت فرسخ راه طی کرده
بچراگاه دواب رسیدند و چندین هزار اسب و استر رومیه را که محافظان بچراگاه عدم فرستادند از اتفاقات
حسنه یاد و مه که از هر گونه اجناس از راه حلب و راه فلوجه باردوی رومیه می‌آمده دو چار شده و غارت کرده
بسلامت باردوی معلی رسیدند و چون بمسامع جلال رسید که از مشارع فلوجه و طرف حلب خزینه موفور و ذخیره و اسباب
غیر محصور باردوی رومیه می‌آورند بیک ناظر بیوتات را با گروهی از مبارزان بانطرف فرستادند از آوازه ورود
لشکر قزلباش که بانطرف آب او یافته گروهی که می‌آمدند اکثر طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند و بعضی که کشتی
در آمده از آب فرات اراده آمدن نموده باردوی همیون پیوستند و تردد آذوقه و شد قوافل از انطرف بالکلیه
منقطع و شوارع فلوجه مسدود گشت **ذکر خبر فرستادن از اردوی همیون بقلعه مبارکه و شرح محاربه
که فیما بین جنود ظاهره و رومیه وقوع یافت و مآل حال رومیه** چون جمعی کثیر و جمّی غفیر از سپاهیان و تفنگچیان در قلعه بود
و ما موازی ده هزار اسب زیاده داشتند و هر روز مقدار کلی غله و اجناس ماکول و علیق الدواب در کار بود و مدت
محاصره بامتداد کشید آذوقه تنقیص یافت و همه روزه مردم بی‌مونت شهری و اراذل الناس خود را از قلعه اخراج
بیرون می‌آمدند و رومیان از تقریر آن جمعه کوایان از عسرت و تنگی معاش محصوران آگاهی یافته در انتظار
فتح الباب میگذرانیدند ماه مبارک رمضان رسید و رعایا و سکنه بغداد اگر چه فی الجمله ذخیره داشتند از بیم سپاهیان
مخفی داشته بروی کار نمی‌آوردند قیمه ماکولات بالائی یافته خرید و فروخت در شهر و بازار کمتر شد صفی قلیخان
جهت عرض اینحال معتمدان صادق القول را استکشاف فرستاده حقایق حال بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور
انداخت حضرت اعلی شاهی ظل الهی بالهام سروش غیبی بخاطر آوردند که آذوقه آنچه در اردوی معلی سرانجام توان
داد سرانجام نموده مقدار کلی آذوقه از راه شط باسفاین و کشتیها بجانب قلعه فرستند که از دروازه عربی طرف
بغداد کهنه که جای جسر بود داخل قلعه شود که هم مایه اطمینان قلب رعایا و هم باعث یأس و نومیدی مخالفان گشته
در انتظار استیمان که اقوی ترین نواقص سپهدارست نبوده باشند و این امر کبیر تر در نظر همگنان عسیر و نجات
و دشوار و دور از کار می‌نمود زیرا که از دروازه عربی قلعه که مقابل بغداد کهنه واقعست تا قرب یکفرسخ بر دو طرف
آب دجله معسکر رومیان بود و کشتیهای پر بار را از میان دو گروه مخالف که از عسرت و تنگی معاش جیاع و تشنه

چشم اردوی بر جوش ایشان دوخته اند گذرانیدن و بقلعه رسانیدن از کارهای دور از کار است و در بابستان [illegible]
رسیده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی همت بلند خسروانه بحصول این عسیر گماشته و معتمدی بقلعه فرستاده سفاین جسر را
که در حریم قلعه محفوظ بود طلب فرمودند صفی قلی خان دو سفینه کشتی با جمعی دلیران تفنگچیان جلد شبانه بر آب شط انداخته
در تاریکی شب گذرانیده و کنار اردوی معلی رسانیدند و آذوقه بسیار از آرد و جو و گندم و برنج و روغن و مرغ و گوسفند
و تمام ماکولات از حلاوه و مربیات و اشربه و قند و نبات و امثال ذلک که در اردوی معلی یافت میشد سامان و سرانجام
داده با سفاین مذکور رو فرو از آب گذرانیدند و خلف بیگ سفره چی باشی که چرخچی جنود اقبال بود با فوجی از دلاوران بجرأت
نمایان مامور گشت و او و امرا مردانگی بر میان جان زده و کشتیها را مملو گردانیده کشتی با آن جلد آغاز [illegible] سفاین
کرده و چون سفاین مذکور گنجایش کل آن اجناس نداشت موازی پانصد خروار دیگر شتران و الاغان بار کرده
دیگر را اتصال [illegible] همچون مغوده از کنار شط راهی شدند که کنار رود دروازه رسانیده از آنجا دفعه دفعه با سفاین نقل نمایند
مخالفان رومیه که در کنار آب بغداد کمینه اقامت داشتند در کنار آب در چند محل جرها زده و خندق حفر نموده تفنگچیان
تفنگ انداز گماشته و استحکام تمام داده راه تردد را مسدود گردانیده بودند چون خلف بیگ و جنود قاهره که همراه
او و فوج مذکور بودند بدانجا رسیدند فیمابین هر دو گروه محاربات قوی دست داد و مبارزان جنود اقبال بر آن فرقه
منصور و مظفر گشته جمعی کثیر از تفنگچیان و عساکر رومیه طعمه شمشیر غازیان گشته بقیة السیف در شهر کهنه از پس دیوارها
متواری گشتند و جنود قاهره تا مقابل دروازه را بر از مخالفان آنطرف از کنار آب تا دروازه این دو سبز کرده
استیلا و جمعیت ممانعت و قدرت مجادلت در مردم خود ندیدند طنطنه شادمانی محصوران باوج آسمان رسید خلف بیگ
فرو دو خود داخل دروازه شده در آنجا با صفی قلیخان ملاقات نمود و روسفیدانه باقدام این خدمت پرداخته مراجعت
نمود باردوی همایون پیوست و مورد تحسین شاه و سپاه گردید و چون از اقامت اردوی همایون در کنار شط بغداد روزی
چند گذشت زینل بیگ سردار و سپهدار جنود قاهره از آب دیالمه که شط نهر مشهور است گذشته در برابر مخالفان
نشسته بودند از طول اقامت دلگیر گشته بمحاربه راغب گشت و مجالس مشاوره و کنکاش انعقاد یافته زینل بیگ
و سپاه ظفر پناه بمحاربه رخصت یافتند که حرمت کارزار نگاه داشته از جلادت و دلیریهای جهل که موجب تضییع حال است
کار آمدنی باشند عساکر خود را ممنوع گردانند زینل بیگ و امرا عظام زمین خدمت بوسیده بعد از استیذان بهجوم
صفوف قتال آراسته متوجه اردوی مخالف گشتند خلف بیگ بدستور چرخچی و مقدمة الجیش سپاه منصور بود در این مرتبه
سردار چون از بردن ذخیره و مبارزتهای قلعه داران از تسخیر قلعه و حصول مطلب مایوس گشته بود
با امرا رومیه و جنود موفور بمقابله سپاه منصور در کنار خندق که حفر نموده بودند صف آرای گشتند و عرابه [illegible] در هم
کشیده اندکی پای جلادت پیشتر نهادند از آنطرف تیر افواج قاهره که هراول و چرخچی بودند اسب جلادت پیش راندند
در دو سه محل میمنه و میسره طرفین بیکدیگر ملاقی شده محاربه دست داد و فوجی از سپاه مخالف بر سپاه قزلباش
مقابل خود زور آورده خیرگی نمودند از آنطرف زینل بیگ و خلف بیگ هر یک از قول خود حرکت کرده پیشتر راندند

و اسب جلادت در معرکه نبرد انگیخته حمله عظیم کردند و خود را بصف سپاه مخالف رسانیده در اندک زمانی قریب یکهزار
نفر از آن طایفه بر خاک هلاک انداختند و آن جماعت را بکنار خندق که حفر نموده بودند دوانیدند و در این اثنا بادی عظیم
در وزیدن آمده چنان بی اعتدال وزید که گرد و غبار بحد ارتفاع یافته معرکه را تیره و دیدها را تار گردانید بر نهجی که دوست
از دشمن متمیز نمیشدند و بنحوی زینل بیگ و عساکر ظفر مآثر عنان باز کشیده مظفر و منصور باز گشتند و مخالفان مقهور
خود را بخندق رسانیدند و بسیاری از تفنگچیان که پیاده بودند در زیر دست و پای ستوران مانده برخی از آن ازدحام
گرد و غبار در خندق گم کرده در دشت و صحرا ناپدید شدند در این معرکه سوای محبعلی بیگ شاهی سیون شاملو که از اعیان
آن طایفه بود کسی که اسم و رسمی داشته باشد از عساکر منصور ضایع نشد بعد از واقعه مذکور چون از همه طرف راهها
مسدود گشته آمد و شد از اردوی رومیه منقطع شد و مدتی از هیچ طرف آذوقه بایشان نرسید عسرت و تنگی در میانه سپاه رومیه
بغایت بنوعی تفرقگی روی داد که سپه داران از ضبط عاجز آمده بیماریهای متنوع میانه لشکر شیوع یافت
که در هیچ خیمه نبود که دو سه بیمار نخوابیده بود و هر روز جمعی تلف میشدند مجملا رفته رفته احوال رومیه بجائی رسید
و بر حدی انجامید که بسلامت باز گشتن اقصی مقصد بود و از عدم قدرت و فقدان استطاعت میسر شان نبود زیرا
که گروه انبوه از لشکریان ایشان [illegible] برگشته بعضی در معارک دلاوریهای قلعه قتیل و بعضی از نایابی علیق و علف
بچراگاه عدم رفته تلف شده بود و پیاده مانده نه الاغ باری داشتند نه یابوی سواری حافظ احمد پاشا اعظم رومیه
تقریبات انگیخته مصطفی آقا نام معتمدی فرستاده استدعا نموده که یکی از معتمدان [illegible] از آنطرف فرستاده
شود که بعضی حکایات با او گفت و شنید نمایند حضرت اعلی حسب الالتماس [illegible] بیگ یوزباشی استاجلو را همراه
مصطفی آقا فرستادند و فیمابین گفتگوهای سپاهیانه واقع شد و میانه سپاهیان رومی و سپهدار که هر یک
بر طبق مدعای خود سخنی میگفتند منازعات روی داده بعد از قیل و قال بسیار همگی متفق اللفظ استدعا نمودند
که نواب کامیاب خاندان نبوت ذکر امثله از اعمال و افعالی که در حین خصومت وقوع یافته بکرم جبلی
اغماض فرمایند و من بعد رومیان از تعرض سپاه قزلباش ایمن بوده باشند که از روی اطمینان قلب کوچ کرده
[illegible] خود را بامن رسانند و بخته بیگ صورت التماس ایشان را عرضه داشت نمود محمد آقا نام معتمدی
از جانب رومیه آمده بسعادت استانبوسی سرافراز گشت و بمروت جبلی مسئول ایشان بشرف اجابت اقتران یافته
نوید مرحمت و مژده امان یافته لیکن چون بخته بیگ در اردوی رومیان و محمد آقا در اردوی همایون بود و شرایط مصالحه
از طرفین استحکامی نیافته بود که سپاه روم بخود سر پراگنده گشته راه مراجعت پیش گرفتند و هر کس [illegible] قدرتی داشت
سر خویش گرفته سردار بی اختیار در کمال اضطرار و سراسیمگی با سایر عظما و اعیان بتاریخ نهم شهر شوال الطیب [illegible]
کوفته راهی شدند و الاغی چند که جهت نقل [illegible] و توپ [illegible] سلطان سلیمانی ضرورت بود سرانجام نتوانستند داد و
توپخانه و یراق جباخانه سرکار پادشاهی را بعضی در یورت و بعضی را در اولین منزل انداخته رفتند بخته بیگ یوزباشی
برخوردار بیگ ذوالقدر [illegible] امام قلیخان و میرزا معصوم عرب [illegible] خراسانی را که شب در حوالی قلعه گرفتار شده بودند

گرد شهر بدوری معلی بازگشتند گروهی از عساکر منصوره و صفی قلیخان و ارباب جلادت قلعه تعاقب ایشان کرده در مقام استیصال
آن گروه در آمدند حضرت اعلی از درست پیمانی راضی باینمعنی نشده بزنبیلبیک امر فرمودند که ایشان را تاکید در حمله کردن بلکه
لشکریان را از تعرض ممنوع گردانند و زنبیلبیک حسب الفرموده عمل نموده از تعاقب ممانعت نمود و کمر را سرداران روم بدیار
بدیار عجم آمده و کاری نساخته بر قیال خیال بازگشته اند اما هیچ مرتبه باین پریشانی و حالی در سوابق بازگشته بودند قریب به
سه هزار نفر که بیشتر بیمار و علیل و ناتوان در دور قلعه افتاده جان بسختی میدادند حضرت اعلی شاهی ظل الهی از وفور
ترحم بعموم عباد الله بخصوص اکال شتند که بیمار پرسی کرده از حال بیماران خبردار باشند اما اکثر راه عدم پیموده
اسباب و اسلحه و یراق بسیار که صاحبان بجوده رها نموده بودای آن نموده اشتند نصیب غازیان و بیگچیان قلعه دار گردید
آحدود موصل اعراب و اکراد و دیگر گروه گروه بتعاقب شتافته جمعی اکثر تغاریقی بیرقها بدست آورده رقم ملک
بر باعرف ایشان کشیده بهند و عرایان کسر رسیدادند و در هر مرحله فوجی از بیماران راه عدم پیش گرفته از مجلا مجد دیار
دیار عراق عرب از خار تعرض معاندان پاک گشته بتصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفت فتح نامها باطراف و جوانب
سرحدها ارسال یافت و چون اطبا بجهه استعداد گرمی هوا از توقف منع نمودند نذورات و صدقات جهت سکنه عتبات
کربلا و نجف ارسال داشته بعد از زیارت مراقد متبرکه کاظمین علی مشرفها الصلوة و التحیه عنان عزیمت بصوب حجت
انعطاف داده رایات عالیات قرین فیروزی و اقبال از راه مندلی که باعتدال نزدیکتر بود روانه شد و شعرای
بلاغت شعار تواریخ مرغوبه جهه این فتح مبین که بیمنت برکات ارواح مقدسه طیبین و طاهرین اتفاق افتاده و از
فتوحات عظیمه روزگار بود یافته در سلک نظم کشیدند از جمله یکی از شعرای تبریز این تاریخ یافته تاریخ بحمد الله که عباس
علی شاهنشه غازی ؛ ز لطف شاه دین کرده براعدا ظفر غالب ؛ چه جستم از خرد تاریخ فتحش هاتفی گفتا ؛ که روی را فتح
کرده علی ابن ابی طالب ؛ چون سخن بدینجا رسید لازم میدید که خارق عاداتی چند که در حین محاصره نجف اشرف از آن
منشأ العجایب بظهور پیوست و بین الجمهور اشتهار یافت درین نسخه عالم آرا در طی این داستان اندراج یابد ذکر
خوارق عادات و ظهور کرامات که در حین محاصره نجف اشرف اقدس از پرتو روح مقدس
شاهنشاه ولایت وقوع یافت هر چند شان متعالی مکان حضرت سلطان سریر ولایت و کرامت
از آن ارفع و بین الاعادی و الاحبا اظهر است که امثال این امور از کرامات آن مظهر العجایب محل استبعاد باشد
الحجه بظهور آمده و راقم اینحالات از مردم ثقه صادق الگفتار استماع نموده رقم تحریر می یابد اول آنکه [illegible]
بواسطه از مولانا محمود کلیددار روضه مقدسه حضرت شاه ولایت پناه شنیدم که در بدایت حال که مراد پاشا
آمده نجف اشرف را محاصره نموده سیبها پیش آورده و در تسخیر آن اهتمام داشت یکی از ابطال رجال بیدق انداز
آن قوم همه روزه بپای برج که سیبه پیش آمده بود گاهی بنابر تعصب و عناد مخالفت مذهب بیهوده گوئی آغاز نهاده سخنان
لاطایل با اهل قلعه میگفت و تهدیدات میکرد و گاهی اظهار ترحم کرده میگفت که من الامید از دیار عجم و برشما رحم
می آید که عنقریب این حصار را بسته از قهر و غلبه مفتوح میکرده و مردان شما طعمه شمشیر و زنان و صبیان اسیر گشته اموال

بتاراج خواهد رفت از عیب قلعه سپردن منمود و هرزه گوئی از حد میبرد و این هذیانات موجب خوف محصوران و تزلزل
خاطر ضعیف ایمان و محافظان میگشت روزی یکی از خردسالان قلعه که مدت الم تفنگ بدست نگرفته بود و طریق
انداختن نمیدانست تفنگی بقصد آن مرد بدست آورده از مقدس شاه نجف استمداد همت کرده بر سر برج آمد و در حینی
که آن هرزه گو از این قبیل بهتان لاطایل بر زبان داشت تفنگ را آتش داده گلوله بر هدفش آمده مغزش پریشان
شد دیگر آنکه یکی از متعصبان بیگچی در طرف صفه صفا اهنگ بابنده خانه خرابی بدست گرفته همه روزه از آن طرف
می انداخت و او نیز هرزه گوئی بسیار میکرد و بیگچی محافظان حصار با و میرسید و مردم آن طرف از او بسیار متنفر بودند
روزی بر سبیل معتاد بر بلندی برآمده هرزه گوئی میکرد چنانچه حرف بی ادبانه نسبت بضریح مبارک بر زبانش جاری
شد در وقتی که تفنگ بدست گرفته عزم انداختن داشت سر فتیله بهمراه نمود غیبی بآتش که دارو رسیده آتش در گرفته
تفنگ ترکیده پارچه از آن چنان بر سر او خورد که مغزش پریشان شده زبانش از تکلم تا قیامت باز ایستاد
دیگر آنکه در ایام محاصره شبی مهیب قوی هیکل در حوالی حصار بنظر رومیان درآمد که در اکثر شبها بردور حصار میگردیده
و چون در سواحل نهر فرات شیر و ضباع بسیار می باشند رومیان جزم کردند که از آنجا جهه طعمه بدر دواره آمده و شبها
که مکان سیبه پیش آوردن و امور لوازم قلعه گیری است از خوف آسیب و ضرر شیر تردد نمیتوانستند نمود این حکایات
نیز مسود اوراق از پهلوان محسن علیشکر سرکرده بیگچیان صفاهانی محافظان خطه نجف شنیده دیگر حکایات
ختم روغن چراغ است جمعی از اعزه و مردم ثقه از میر بهاء الدین داماد میر فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نمودند و دیگر نیز
بی واسطه از سید مذکور که از صلحا و اتقیا و متورعین است شنیدم که در مدت محاصره روغن چراغ آنچه در خمهای
سرکار فیض آثار بود صرف سوخت مشاعل برج شده با تمام رسیده بود چنانچه شبی کار بآنکه به روغن چراغ
از خانها جمع کرده مشاعل افروختند و کافی نبود که نه بار آنچه در روغن سرکار فیض آثار برده و در خمها انداخته چوب گرده
سوختند چنانچه مطلقا از چربی در خمها نمانده مشاعل افسرده شد محافظان بروج از فقدان روغن بیقرار شده
کار باضطرار انجامید مشعلداران بکتخانه آمده که شاید پارچه چند از ته خمها چرب توانند کرد خم بزرگی که روغن بسیار میگرفت
مشاهده نمودند که مالامال از روغن بود مژده بکید کرداده معجزه کرامات موجب امیدواری محصوران گردید
دیگر ظهور مباهلات که پهلوان محسن مذکور با بیرونیان نموده راقم حروف روزی در حوزه درس سید المحققین میر محمد باقر
داماد بودم از پهلوان محسن مذکور که در آنجا بود شنیدم که با جناب میر نقل مینمود که شبی از بی روغنی در برجها
مشاعل افروخته نشده بود مشعلی که در یک برج افروختند بر دور تمامی حصار بشاعل افسرده پرتو انداخته نوری
ساطع گشت که روشنی عظیم بنظر مردم بیرون و اندرون در آمد بنوعی که تصور مخالفان شد که در کل بروج و باره
مشاعل افروخته چراغان کرده ایم سفها و جاهلان بیرونی طعن و استهزا می نمودند که شما را روغن بسیار در کار است
چرا اینهمه چراغ بی صرفه افروخته اید ما فریاد کردیم که چراغی نیفروخته ایم این روشنی از نور ولایت و کرامت
حضرت شاه نجف است ایشان استهزا می نمودند من گفتم در این باده با شما مباهله میکنیم که آنچه ما میگوئیم اگر صورت وقوع دارد

اما از آن درین نزدیکی بوضوح پیوسته بود بعد از این گفتگو و بهمان دو سه روز توپ بزرگی که بقلعه نصب نموده همه از روی اتفاق
و بیچ بیضرب توپ انهدام یافته بود در وقت آتش دادن ترکیده و توپخانه معطل مانده هیچ تعمیرات نیافت مراد پاشا
کس نزد حافظ احمد پاشا فرستاده توپ بزرگ دیگر را در کومک طلب نمود حافظ احمد پاشا توپ نفرستاده اعلام نمود
که چون درین دو سه ماه کاری از پیش نرفته کوچ کرده ببغداد آیند که هرگاه قلعه بغداد بدست آید انهم تابع بغداد است
و اگر مهم نوعی دیگر بوده باشد گرفتن آن چه منفعت میدهد مراد پاشا کوچ کرده ببغداد آورد و محصوران از بهمت
روح مقدس آنحضرت خلاصی یافتند ذکر مجملی از حالات رومیه و قزلباش که در خیال دریای قلعه بغداد روی
داد از فحوای مکتوبی که بنظر رسیده وضوح یافت و بنابر صدق مقال ثبت افتاد
بر ضمیر منیر اولوالالباب پوشیده نماند که حقایق حالات این سفر خیر اثر و وقایعی که فیما بین سپاه قزلباش و رومیه درین ایام
در رفت ظهور پیوست راقم حروف را اطلاع بران حاصل شده بود چه اکثر بعین الیقین مشاهده نموده و چه اکثر
از انها و اعلام و تفحص واقف گردیده بر سبیل اجمال بر صحیفه بیان نگاشت و از اطناب احتراز نموده تمامی حالات
و وقایع امور را چنانچه بوقوع پیوسته بود تحریر در نیاورد و منظور آن بود که جاه و اجمعی بوالفضولان که [illegible]
بعضی قضایا را از مقوله تکلفات و زیب عبارات منشیانه شمرده حمل بر خوش آیندی و شایبه کذب بآن راه دهند
یکی از چاوشان رومیه که از اردوی سردار باستقبال برفته عرایض و کتابات امرا و اعیان همراه در راه گرفتار عساکر
ظفر شعار شده بود و مکاتیب که مصحوب او بود با حامل آنها آورده بنظر اشرف رسانیدند هر یک بعضی از وقایع و حالات را
بعبارات مختلفه مرقوم نموده بودند انچه پاشایان و امرا و اعیان و ارباب دولت نوشته بودند مظنه اکثر شایبه تحسین
سعی و خدمت و محنت و مشقت خود و اظهار ساخته خالی از اغراض دنیوی نبوده باشد اعتبار ننمود از آنجمله مکتوبی
که یکی از عظما مصطفی چلبی نام دوست خود بترکی نوشته و حقایق حالات را بی غرضانه اعلام نموده بود بنظر کمترین
رسید بعینه درین صحیفه ثبت افتاد که مطالعه کنندگان را بر وقایع حالات طرفین اطلاع تمام حاصل شده راقم حروف را
نیاز را [illegible] ملازمت از مقوله خوش آمدگویان و خدمت فروشان که بازاریانه در کرد و سود و زیان صدق و کذب
اقوال نسبت ننمود و اگر در املا و رسم الخط فارسی و ترکی غلطی و نامربوطی بنظر رسد چون اصل بالمسطر شده هر ارباب استعداد
حمل بر خطای راقم حروف ننموده ازان معذور خواهند داشت صورت مکتوب اینست جناب عزت مآب روح [illegible]
مصطفی چلبی کامیاب حضورلرینه دعوات صافیات و عرض تسلیمات وافیات مودت غایات الحاقندن صکره اعلام
محبانه بودر که اگر لطف ایدوب بو احقیری طرفندن نجه سؤال شریف بجوریر سوررلر ایسه بحمد الله والمنه حالا وجود نابود
منیر صحبت دائره سنده موجود اولوب لیلا و نهارا دعای دوام دولتکزه مداوم و دیدار شریفکزه مشتاق عظیم العزم
بیوررلر ایسه جهان جناب مسبب الاسباب رجا اولنور که بر دخی دیدار شریفکز ایله مشرف اولمق میسر قیله امین بحرمت
سید المرسلین بغداد بو سفر ندامت اثر بغداد سیداو محنت آباد حوادثن استفسار بیوررسکز [illegible]
سفر [illegible] طقوز آی در که قلعه محاصره اولنالی بر داشته رخنه ایدلمیوب اول مخاطره

مزور خلوت تکلو بیک شاندره قزلباش معاشنک اهلا اثری ظاهر اولمش اکمن متسلسل قورلیوب وقتلر سوز ویروب
حواله لر قالقوب وقفه یورتشلر اولوب بر یورشده بنچه بک نفوس قالیو قولی و سردن کیچه دن هلاک اولوب کوزتن
کوزته قلعه ده اولش خصوصلر غالب و لشکر اسلام مغلوب اولمعدن غیری لشته پاشا زعیوب اولا شاه عجم [illegible]
سردار اولن ویکک الیه موصوف پر فتنه انگیز غالبا قرق بیک مقداری قزلباش معاش حیله کار ناهنجار
الیه پیدا اولوب اول یار سویلیدن عبور ایلیوب بزم طرفمزه کیجوب بنچه دعه الالایه یغلیوب قرالنی کوستر
یکمن اوزره اکمن شاه عجم کندوسی الیه اولن لشکر خونریز الیه ایاق باباق کلوب بهیچ بزم طرفمزه ملتفت اولمیوب
بیر مقدار لشکر قلعه منزلی اوزرینه تعیین ایدوب صاحب سعادت خضر بیک قاوجی باشی محمد آغا [illegible]
و مصطفی پاشا و سایر [illegible] اولن لشکر اسلام قوت بازو الیه قلعه مزکوره دن چیقروب کیمین مجبوسی و کیمین شمشیر
کیمین کندوسی کبی قزلباش [illegible] لکن قلعه سی دیک الیه مشهور ریر قلعه دخی الجنده اولن اهل
اسلامی تسخیر ایدیکه بو اجبار دن لشکر اسلام اوزرینه سهم عظیم مستولی اولوب [illegible] مقابله المغاطله
[illegible] برا اوزره اکمن بو محل شاه عجم خدم و حشمی الیه بزوم طرفمزه توجه تام ایدیکه سرداری اولن [illegible]
[illegible] خدمت ایچون [illegible] ایدوب [illegible] سوی اوزرینه جبر قورمق شروع ایدوب اکمن صاحب سعادت
[illegible] بکلربکی مراد پاشا ان بیش بیک مقداری قوجاق حکمت ارشی الی پاره توپ [illegible]
روب [illegible] اولن حلیه کار [illegible] جبری قوروب اوج دورت بیک مقداری قزلباش
[illegible] اکمن بو طرفدن مراد پاشا [illegible] توپ [illegible] موجود اولان قزلباشنک اوزرینه هجوم
ایدیکه [illegible] جنکه شروع ایدوب بنده پراکی حمله کیجدی حکمت الهی رجال الغیب قزلباشدن
بکا اولوب خاک [illegible] تیغ بران [illegible] لشکر اسلامک یوزین دوندروب الحاصل انهزامه علت مستعد اولمغین
حنک [illegible] دیار بکر [illegible] امان [illegible] الجنده [illegible] ایکیت [illegible] شهادت شربتی نوش
ایدوب باقیسی تیغ زهرآلود [illegible] اوتوب کیجه [illegible] مراد پاشا [illegible] لو پاره لو [illegible]
جان قورتاروب لشکر بیک بر مقداری بیزم طرفمزه و بر مقداری کهنه بغداد طرفنه کیجوب اطرفمزه [illegible]
صالوب [illegible] بو طرفده باشش [illegible] الحاصل بر بغدادی دخی قزلباش محاصره ایدوب یعنی تو بر [illegible]
دورنده قلعه الیه جنک ایلیک [illegible] قزلباش [illegible] قزلباش الیه جنک ایلیک [illegible] قلعه خلقی [illegible]
[illegible] لاعلاج اطرافمزه خندق کسوب طابور الیه دخی طابورده داخی [illegible]
[illegible] اوزرینه [illegible] اکری [illegible] طابور [illegible] اوزرینه [illegible] ایتمک [illegible]
کلدوکده صاحب سعادت داخی لشکر اسلام [illegible] صالوب صغیر و کبیر [illegible] پیاده سی عموما [illegible]
عام [illegible] بر [illegible] قلعه یه مقابل [illegible] توپ [illegible]
و کمن توپ [illegible] آتمدن جنک اولنوب سردارلری اولن زینل خان [illegible] ایدوب [illegible] توپ [illegible]

سانه یوب قوه وغذه ملاعین کوربواسارندن بشارت غفار ذوارنی دوکوب صغیر وکبیر قرالدوب بالذات توب دیمکله
مقید اولمیوب بر حمله ضرب ایلیوب که اکر کوه البرز اولسه اوکلرنده تار ومار اولور ایدی حصل بو حمله ایله عسکر اسلامی قیچی
قلیه اوب بنه کلکوسکبان ظاهر یوردن دلشیر وحیدی ایله اکثری آت بابنی الشده پایمال اولوب اسپاهی
طایفه سی میدانی دارکور وکده صاحب سعادت الاینده واقع دومیوب قرارلرینی فرار تبدیل ایدوب صحرا
وبیابانه دوشوب طابورلیس ازوب اکثری اول کوندن برونا پیدا اولوب قالانی نیز سکوب وحشی بروانه
بی کس طابوره پناه کتوروب توزیلیغه قرار ویردیلر موکه دن عسکر صاحب سعادت امرا اعظام وکبرا ذوالقدر
والاحترام ایله مشاوره ایدوب قرار ویردیلر که بالذات برداخی طابوردن دلیر وحقیقة حمرنه نیز بولمیوب
همان قلعه محاصره سینه ترک ایله بوشوب شاه که قلعه تخطلق دوشوب اکتوره نوز ونوامید ایله قلعه نک دوروت
بایتی احاطه ایدروب شاه عجم بو تدبیرفر واقف اولنجه لی بر واتا یه کیجه کهنه نیداد طرفندن جیش بیک مقداری
قزلباش بکوروب اوچ بیک قول بلکه آرتوق ذخیره ووه دفاتر ایله قوشن قلعه سی جوارزینه توزروب لشکر
اسلام قارشولرینه علو ایدوکیچه اولتمز ایلیوب بانده دخی خیل سکبانزی شاط صوینه دوکوب دنچه یی
طعمه نهنگ اولوب حصل قوشلق وقتی ایدی که دیره بصیر ترز ایدیشاه چه ایدرد اوک بو عظیم ذخیره وقوین بایخ وقدی
دکس کمیلر ایله قلعیه قومری اول عاجلدن لشکر اسلامی سلی ترکولوب براغوزده قلعه دن تا امیداولدی الهی
کنده عالمزینه منجر اوله بو بوافیرده فکرلرده اکین شاه عجم بو جو ادتن خاطر حاصل ایدیب قزلباش دورت
بایمز بک بولدرن کسوب ایو بالذات شاط وفرات دن چاکه بحر وبردن قوشن اوجو سیوب ظالم قزلباشنک
اقی ایاغی التی شاط وفرات کی سولر که هر برن طونه سوئی طغیانشده دوربجای کیبی کوردنسوب علی دکرجا
دقلعوجه دسبب طرف لرینه آقین صاوب محل مذکور لرده لشکر اسلامنک بیک دباشدات اوعلاقی نامنده
اولن جمله کیسان کونیوب حلده اولن اصلان باشد دقا بوقولی دعرابی بر طرق ایله تسخیر ایلدیلر که تقریر نین
دبلیر قاهر وقلم لرکاسد دور حصل هت لردور که اردوی همیوبه بابر وقیه ذخیره کلمیوب کیم اولدن بر ذخیره
جوق ترارک ایتدیلر حالاکمس سیوب کمین ساتر اردو مزبک او جوزلقی بو منوال اوزره اولوبدر که ذکر اولنور روز
بر وقیه ان بر قروشه بر وقیه یاغ ایکی قروشه خرما بر قروشه بر کیله اریه سکز قروشه اتمکنک اوچ درهمی بر اقچه یه
آت اتک ایکیشر وقیه سی قرق اقچه یه صاتیلور اولی نازک طبع خانلر که لطیفواتنی تراکت ایله بیرلردی شیمدی اتت
اتی کورنده صلوات کتورور اولدیلر واول ظریف جوانلر که مصری کتان بزلرندن کوینک کیک عار ایدرلردی
شیمدی ایکی چادر بزندن دیزه بیز کوینک لرایله فرح کسب ایدرلر اولدیلر اول خودپسند دلاورلر که قهوه لرده
قزلباش جنس ایله سحر یدر تزلرایدی شیمدی اونی سنی اوچ میل بولدده مشاهده ایدنده رستم تشنیله اوله
شیمدی اول قوجاق ایکیت لرکه قزلباش آلتی امید ایله کلور ایدی شیمدی کنده وچادر واسباب
لرینی بو رتره بتوب الحاق جانلرین قورتورمغ منت بلور اولدیلر اول صفهلکاتلر که کومش رخت لواتره

منسوب قبجی ایله جامه کیدرلر ایدی شیمدی بر لوایسک کورنده تحسر جکر اولدیلر اول جهتدن که اردو نک
دورت حصه دن بر حصه سی الحق آتمو دربابقی لشکر اسلام نالان وپریشان قالیتور اکر بر نوع ایله کوچ اولسه
بکجه بیک اوزرنده ایسخانه سینی کتور دردار دونه جبا خانه وتوبخانه بیزمک بر فردینه آیلیق امین وارجین دکره
قالمشوز که سلطان سلیمان دورندن بری حلده وبصره ده اشتغال ایدن پاشمز دسک اتوار توب لری
قلعه دوبمک ایچون کتورمشلر ایدی بو بلیه بورنده قومقدن آل عثمان نام وننک وزیر صاحب سعادت بو اندیشه ایله
هلاک اول چوار بیچه دفعه یاردم دفترینه ایچون مستقلا ادم لر کوندرلمشده ریبری ننک اثری ظاهر اولمدی بلکم قزلباش
الله کرفتار اولدیلر بوقت سعادتمو خوانکار حضرتلری بالذات لشکر اسلامنک طوماری بر یوزندن کتورالمک
ایسترهمان معنی که تذکیرده سویلنمور که بیت نه بغداددن نه بصره دن کلور دار : نکیدی عثماملودان غیره یاردم وار
بله بوان دن حضرتینه دیاردم کلمه دولانشتج احتمالی دارایدی قاماوبندن بو بله خوانکار حضرتلری بالذات کلیه
امداد میزه تیز چو که قضیه بو مضمونده دربر یا تمز دیاره صوسی وبریانمز شاط الکه مزشاه عباس اوکمزییده اد
کمر بره خدادادون اوله امداد حصل کلام دور آده ن برد بونه ایت لوکر دابه کیمه دشمنش دکرک دوردکرده برده دم
براحوالمزه مطلع اوله نیم ردحم بو بله قهم ایدرز که شاه عجم هر تر برکه ایلدیسه تقدیره موافق کلدی مگر حضرت
علی کرم الله وجهه کراماتی اثرندن اولدی که شبهه بوقدر بلکمز امام اعظم حضرتلری بیزدم جهتمزدن همت
اولدقی ننه سیدن در بوخدا الحق کنده مرقدی شریفی دروح لطیفی ایچون اول حضرتنک درکاهنه پناهمه توجه
ایدر هر نیم ردحم بو نکته زاره شیدوکده بوعجب کلماتی جهرا اوقیوب همان شیوه سرایله که این مژده فخی در
کندرا مره بزکه خوده من لره سواسینده سلامت اوله سز آیین باتی عمرنی بو بوریلیه که اردو مژده بر خسته لیق
مستوکی در که بو دلالتینک آب وهوای قزلباشنک اکری قلعچی کبی تمعقده دراج آدمیسی استغفار خمنی وزرله
دمرک مفاجات نباد سموم بوبلیه درد وبلالردن سعادتلو پاشنک کدرکه بو واخچه اول جانبه حقیقه همان یاران باصفا
سلامتی بتوروب حلال لیق دیلیه سیز آخرت حقنی حلال ایتسونلر الحکم لله الواحد القهار همان بو کلمانک مزوار دکیم
یقینه عمرمزی امام اعظم ترابنده صرف ایلیه دوک یاران باصفایه داخی باسهم مکتوب لر یازوب کوندردر مشوز مضمون بر مرحوم
نظر ایتسونلر الحق اولدی زیرا بر سطر یازیجه دشمن کلدی دیو اوچ اوروت دفعه ادرکولق واقع اولدی ظالم قزلباشنک
الیه کوزی لشکر اسلامی شویله الیدور قورد توبنه سکرور کبی طابور مزاوزرینه سکردوب خندق اطرافنده کسبش ذوجج
کیجه لرا دعزییی مدت لردور که کیجه لر فانوس لر ایله اردومزنک اراسنی کسوب انلار بو بله کیجه نه سهوفردن ورشا
تمزی جیقره وجلور روز ونه الوفردن پراقمز اکلی المزییرباشه قالوبه حالمز الله دن غیری کیمسه بیلمز مشر وحالمز
اولولشه یوز بو بله مکتوبه ضمیمه خطا که مصیبت روز محشر اوکونلر مزینک بر سکلی اولمزداخی سنی بوکا قیاس ایده
سیز والسلام والاکرام ذکر مراجعت موکب همایون از عراق عرب وقشلاق نمودن در مازندران اهشت
نشان بلاقشلشی وقت ...... جو رایات ظفر آیات جاه وجلال برنجی کبھر توم کلک سایکن کشت

به فیروزی و اقبال از سفر خیر اثر دار السلام بجانب عراق در حرکت آمد به عظمت و کامرانی بجده و همدان رسیده روزی چند
در ییلاقات آنجا اقامت اتفاق افتاد و در آنجا متوجه نظم و نسق مهمات بغداد گشته تولیت مشاهد مقدسه و خدمت
روضات مطهرات آن دیار و سلطان [?] تغیر یافته بصفی قلیخان تفویض یافت و در ازا مردانگیها که از او در قلعه‌داری بغداد
بظهور آمد شیر علی لقب یافت و خسرو میرزا گرجی داروغه اصفهان از سرکار عمارات فرموده جهت تعمیر شکست و سست قلعه
و احداث برجهای عالی و حفر خندق حسب الصدور فرستادند معماران و استادان بنا و بیلداران و عمله و فعله آن کار
تعیین یافت جمعی از سپاهیان تفنگچی را که محصور گشته ایامی ممتد مشقت قلعه‌داری کشیده بودند از الخدمت معاف داشته
در عوض جمعی دیگر فرستادند و بعد از فراغ خاطر از امور مذکور عنان عزیمت بصوب سلطانیه معطوف گردانیده چندگاه
بلده مذکور محل اقامت چتر و منظفر و منصور بود و در آنجا بسان عساکر ظفر نشان پرداخته از هر کس در معرکه غزا
گرجستان و معارک بغداد مردانگی صدور یافته بود بجایزه و خلعت و بسیار نوازشات و تفقدات سرافرازی یافتند
و جمعی از ارباب ارادت که از روی غیرت و حمیت آمده ارتکاب مشقت این یساق نموده بودند در سلک قورچیان
و ملازمان درگاه انتظام دادند و زمان بیک ناظر را سردار سه هزار تفنگچی گردانیده بجانب آذربایجان فرستادند
که بقورچی باشی و عساکر آنجا ملحق گشته در انتظام امور سرحد بر آنچه صلاح دین و دولت باشد عمل آورند شرح آمد
و رفت او و قضایای سانحه آنجا در طی حالات سال آینده مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد و چون در بغداد حافظ
احمد پاشای سردار صلاح دیده بود که حضرت اعلی مکتوب دوستانه در باب تعزیه سلطان عثمان و تهنیت جلوس
سلطان مراد نوشته استشفاعی در باب ملک بغداد که اوجاق قدیم و موروثی ایشان است بفرمایند و محمد آقا نام ایلچی که
قبل از این در زمان حیات سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا که از جانب سردار در بغداد آمده بود در این
ماده که موجب رفع عناد و کلفت و سلامت و عافیت خلایق و عباد الله و صلاح اندیشی طرفین است غلو داشتند
مصلحت جمهور انام را مرعی ساخته و طهماسب قلی سلطان را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب بر
نهج مسطور در قلم آورده در مرافقت ایلچیان مذکور روانه فرمودند شرح احوال او بیشتر در قضایای سال آینده مرقوم
کلک شیرین مقال میگردد و در سلطانیه عموم سپاه رخصت اوطان یافته موکب همایون بالمنزل رکاب اشرف
بدار السلطنه قزوین آمده در دولتخانه مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و چون ایلچیان پادشاه اروس و ایلچی نورمحمدخان
والی اورگنج جهت تجدید قواعد صداقت و دوستی بپایه سریر اعلی آمده در قزوین اقامت داشتند بسعادت تلثم
ممتاز گشته مکاتیب و تحف و هدایا که آورده بودند گذرانیده قرین اعزاز و احترام روانه شدند و از آنجا عزیمت
قشلاق مازندران بهشت نشان فرموده بسعادت و اقبال روانه آن طرف گشتند و دستاراباد دار السرور فرح آباد
و بلده طیبه اشرف و سایر محال ارم تمثال آن ولایت دلگشا بکامرانی و اقبال بسیر و سواری و شکار میگذرانیدند
سوانحات که در این سال جام بقا پیمودند طهماسب قلیخان ترخان ترکمان که از زمره معتبران بساط اقدس بود و در سال
گذشته برتبه ایالت و خانی سرافرازی یافته در این سال بحکومت و دارائی دار الامان کرمان سربلند گردیده در

حرارت بغ

حرارت بغداد و ضعف معده بر او طاری گشته از افراط اکل و شرب نامناسب آن ضعف معده قوت گرفت بمعالجه و مداوا کمتر
می پرداخت و سخن اطبا را اعتباری نمی نمود و روز بروز مرض اشتداد می پذیرفت حضرت اعلی از شمول عاطفت
او را از گرمسیر رخصت ییلاق دادند و طبیبی همراه کردند او رفته در ییلاق کردن محل اقامت انداخت و بهمانجا بدستور
معهود بمعالجه اطبا نمیشد و برای خود عمل میکرد و بالجمله هر روز یک مرحله موت را استقبال می نمود تا باو رسیده
هادم اللذات شد و ایالت کرمان علاوه منصب مهرداری با میرخان سوکلن که از امرای بزرگ ذو القدر است
تفویض یافت دیگری میرزا ابوطالب رضوی که از سادات عالی درجات مشهد مقدس معلی و متولی روضه منوره معطره
سلطان روضه رضا علیه التحیة والثنا بود و در سفر خیر اثر بغداد ملازم رکاب اشرف بود بعد از انهزام رومیه بشرف
زیارت روضات مطهرات کاظمین و کربلا و نجف مشرف گشته راقم حروف فقیر با آن سید رفیع القدر مجاور
و در زیارت مشاهد مقدس رفیق و مصاحب بود بعد از معاودت از خدمت اشرف رخصت یافته از قزوین بدار
مشهد مقدس معلی گردید روزی در بلده طهران از افراط میوه‌های متنوع الوان و اکل طعام قولنجی طاری گشته معالجاتی
که دافع آن تواند بود نمودند مفید نیفتاد و با حریف قوی دست اجل مقاومت نتوانست نمود داعی حق را لبیک
اجابت گفته جام بقا پیموده نعش او را بمشهد مقدس معلی برده در روضه مقدسه جد بزرگوارش مدفون
گردید رحمة الله علیه و علی جمیع السادات و الموالی الائمة المعصومین **آغاز سال توشقان ئیل ترکی مطابق**
سنه ثلثین و الف که سال یازدهم از قرن ثانی جهانداری حضرت اعلی شاهنشاهی است دیگر باره از نشاط و کامرانی
زمانه یافت آب جوانی ؛ بهار دلگشا آمد خرامان ؛ پر از گلهای شادی جیب دامان ؛ هزار از شوق گل نغمه سرا گشت ؛
جهان از خرمی جنت سرا گشت ؛ دیگر باره عالم پیر جوانی آغاز نهاد و میمنت قدوم نوروز دل افروز نشاط افزای بزم بهار
گردید زینت بخش عرصه جهان و روشنی افزای محافل دوران یعنی فرمانفرمای اقلیم چهارم آسمان بر مسند زر
داور رنگ کامرانی بر آمده در شب یکشنبه دوم ماه رجب هشت ساعت و هفده دقیقه از شب گذشته از آخرین منزل
حوت به اولین سرای حمل نقل نموده بساط عالم آرائی در عرصه گیتی گسترده فیض رسان بساتین جهان
گردید مهوشان ریاحین مرمت کرده بمحفل رنگارنگ خرامیدند سرو سرابستان اهل سر برعونت دلربائی افراخته
از فیض بهار خضرت و طراوت تازه یافت عندلیب خوش الحان گاه از شوق مقدم گل با هزاران برگ و نوا
نغمه سرا گردید و گاه از رشک هم آغوشی گل با باد صبا و پریشان اختلاطی با ریو فا در ناله و افغان در آمد
بیت گل با همه کس انیس و همراز ؛ بلبل ز فراق نغمه پرداز ؛ و نواب همایون اعلی بفرحی و فرخندگی **[?]** در خطه دلپذیر اشرف
بکامیابی و عشرت پیرائی میگذرانیدند و گاهی بنشاط شکار پرداخته باز بلند پرواز هوس را در اوج کامیابی
به پرواز در آورده انتظام بخش عالم شوق و خرمی بودند و در آنجا زینل بیک بیگدلی در ازای خدمات و جانسپاری
که در الکای بهای هندوستان و مردانگیها که در سفر بغداد بظهور آورده بود بآثار تربیت و دستی عاطفت
بوده برتبه بلند ایالت و خانی و منصب بلند ایشیک آقاسی باشیگری سرافراز گردیده و پایه قدر و منزلتش بلندی یافت

دالکاوری که اقطاع علیقلی خان شاملو بود باو شفقت شد و چون موسم بهار رسید و هوا از اعتدال پی
روبگرمی آورد موکب نصرت قرین از قشلاق مازندران در حرکت آمد و چون آوازه حرکت لشکر روم در تبریز
عنان عزیمت بدار السلطنه قزوین معطوف داشتند و در بهترین زمانی در دولتخانه مبارکه آنجا نزول اجلال
فرموده و از آنجا بجهت انتظام امور سرحد آذربایجان و گرجستان لوای جهانبانی بدان صوب در حرکت آمد
بلده سلطانیه مضرب سرادقات عز و اقبال گشت و رستم بیگ بیاوول صحبت که بوفور اهلیت و کاردانی
متصف بمرتبه دیوان بیگیگری سرافراز شده بود بدار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق حاکم تبریز و امرا
آنطرف از سرحد خطه وان خبردار بوده در روضه پیدا در رومیه و اگر او آنسر حد کوشیده مساعی جمیله بظهور آورد
از سوانح اقبال که در آن سال بظهور آمد خلاصی یافتن قراقخان چرکس بیگلربیگی شیروانست از حبس
و طاغیان گرجی که در راه گرجستان بنوعی که در محل خود تحریر یافته گرفتار گرجیان شده مدتی مدید محبوس بود
چون مهمات موراو در گرجستان بر هیچ دلخواه انتظامی نداشت یکی دو نفر از محافظان از او تطمیع یافته و در زمان فرصت
او را بر داشته از گرجستان بیرون آورده بسلامت باردوی قورچی باشی رسانیدند و بعد از عرض و استجازه
همیون روانه شیروان گشته بکلاو و نایبان متعلقانش که در شیروان بود منسوبست **ذکر رفتن قورچی باشی
و عساکر منصوره بر سر قلعه آخسقه و برست در آمدن آن بنیروی دولت ابد پیمان** سابقا مذکور شد که حکومت
اخسقه گرجستان نسبت به سلیم خان شمس الدین لو و محافظت قلاع آنجا باو و جمعی سکچیان متعلق بود و در سال گذشته
بنا بر هر گونه فتن و شور که در گرجستان در سرحدها واقع بود و آوازه آمدن سپاه روم هم رسید و از اباظه پاشا
حاکم ارض روم که قرب جوار ولایت مذکورست آثار نا اخلاصی و حیله اندوزی بظهور می آمد محافظان قلعه
اخسقه که معظم قلاع آنجاست واهمه نموده از بیم محاصره و تسخیر در اطاعت قلعه متزلزل گشتند و چون تعمیر شکست
و لست قلعه هنوز نشده بود و چنانچه باید استحکامی نداشت سلیم خان بتر صلاح در توقف ندیده بیرون آمده
بقورچی باشی پیوستند و مرتضی پاشا نامی از امرای روم که در قراجه اردهان حوالی آنجا میبود برای خود یا بفرموده
و صلاح اباظه پاشا علی ای التقدیرین قلعه و مملکت خالی یافته متوجه آنصوب گشته تصرف نمود و قورچی
باشی که با بعضی امرا در قراباغ قشلاق داشت از یورت قشلاق حرکت کرده بکید و ایروان آمده بود بتسخیر قلعه
مذکور مامور گشت و زمان بیگ ناظر که با گروهی از سکچیان و یعقوبی باشیان در سال گذشته با دربایجان رفته
بودند حسب الامر بقورچی باشی پیوسته و باتفاق بر سر قلعه اخسقه رفته قلعه را محاصره کردند و از اطراف و جوانب
سیبها پیش برده یکبرده حصار آنرا خراب کرده مرتبه بمرتبه پیش تر رفتند رومیه چند گاه قلعه داری کردند چون قلعه قریب
بتسخیر گشت دانستند که عنقریب بقهر و غلبه مفتوح میگردد و از هیچ طرف مددی نرسید مرتضی پاشا طرح صلح انداخته
دست از قلعه داری باز داشت بدین نهج که رومیه از تعرض قزلباش ایمن بوده هر کس بهر طرف خواهد رود و اگر
احدی اراده آمدن و ایل قزلباش داشته باشد رعایت یابد مرتضی پاشا بعد از عهود و مواثیق قلعه را سپرده خود

رفته قورچی باشی قلعه

نزد قورچی باشی آمد و در میان بعضی مرافقت مرتضی پاشا اختیار کرده بعضی دیگر جوار خود رفتند و قلعه متصرف
اولیای دولت قاهره در آمده چون سلیم خان بجهت انداختن قلعه و بیرون آمدن بدون محاصره و زد و خورد
و مشعر از اهل تقصیر بود حکومت آنجا بشمسی خان قراقلو تفویض یافت و او با طایفه قراقلو که آشنای آن زمین
اند داخل قلعه شده بمحارست پرداخت **دیگر از سوانح اقبال مخالفت طهمورث با موراو ست و محاربه نمودن
با یکدیگر و شکست یافتن موراو از او** شرح واقعه آنکه بعد از محاربه که فیمابین عساکر فیروزی نشان و موراو
و طهمورث و جماعت گرجستان بوقوع پیوسته جمعی از عظمای گرجستان کارتیل در الکه مقتول گشتند موراو که
منشا آن فتنه بود میخواست که در مملکت کارتیل حاکم و فرمانروا باشد و جمعی عظما و ازناوران که از او اصیل تر بودند حکومت
و بزرگی موراو مکروه خاطر ایشان بود و طهمورث خان که پادشاهزاده و والی کاخت بود چون ولایت او خراب بود
و از نژاد همیون ماضی والی کارتیل اولاد ذکور که ملت نصاری داشته باشد نمانده بود و پسران او نبیره دختری
همیون خان ماضی بودند و همیون خان ولد بکرات خان برادرزاده همیون خان ماضی گرجیان کارتیل مخالفت
نمودند میخواست که عظمای کارتیل بجانب پسران او میل نموده یکی را که پسر خود را بارث و دختر زادگی والی کارتیل کرده
خود در آن مملکت بیشتر فرمانروا و صاحب اختیار و اقتدار بوده باشد و بعضی از گرجیان کارتیل در این ماده با او
همزبان بوده از موراو دوری میگزیدند از اینجهت میانه موراو و طهمورث وحشت بهم آمده بالاخره بنفاق انجامید
و از یکدیگر دوری گزیده طهمورث از او متوحش بود و احتیاط مینمود تا آنکه موراو لشکری از هواخواهان خود مرتب
ساخته علی الغفله بر سر او رفت و موافقان او را از این معنی آگاه گردانیدند او در آنوقت بمدافعه و مقاتله
قدرت نداشت از مقام خود حرکت کرده بطرفی دیگر شتافت و فرصتی جسته با معدودی که فراهم آورده بود
بر سر موراو رفت فیمابین هر دو گروه محاربه قوی روی داده طهمورث غالب آمد و موراو شکست یافته جرعه ناکامی
از باده پنداری خالی گشت و در گرجستان اقامت نتوانست نمود عزیمت دیار روم کرده متوجه آنطرف گشت و در اثنای
که بر سر اباظه پاشا بارض روم می آمد پیوسته از نزد او باسلامبول رفت و از آن تاریخ در میانه رومیان میباشد طهمورث
صلاح خود را در التجا نمودن باین درگاه دانسته با داود خان ولد الله ویردیخان که بعد از محاربه بجانب الصلاح و نیک نامی
با گروهی از مردم خود و بعضی سکچیان در قلعه تفلیس اقامت داشت با وی آشنایی و الفت گردیده فیمابین مراسله و آمد و شد
وقوع می یافت و در سال گذشته بوساطت او عرایض ضراعت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده بود چنانچه در ذیل
این صحیفه مذکور میگردد و در این سال فیمابین ایشان ملاقات اتفاق افتاد **التجا نمودن طهمورث خان بدرگاه جهان
پناه و استدعای عفو تقصیرات خود بوساطت داودخان ولد الله ویردیخان و ملاقات
ایشان با یکدیگر** چون میانه طهمورث و موراو وحشت بهم آمده موافقت ایشان بمخالفت انجامید
داود بیک رومیه توسل جسته بدیار روم رفت طهمورث از خواب غفلت بیدار گشته از کردهای سابق خود پشیمان گشت
و از قضایایی که روی نمود خجل و منفعل دیگرباره توسل بدامن دولت این دودمان استوار داشته با داود خان

طرح الفت و آشنایی انداخت و بدستور سابق اظهار بندگی و غلامی این آستان کرده بوسیله و استشفاع استدعای
عفو زلات و تقصیرات خود کرده داود خان حقایق حال و اظهار ضراعت و بندگی او را بخدمت اشرف عرض نمود
در حینی که رایات ظفر آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال از سفر خیر اثر بغداد بصوب عراق در حرکت آمده بود
عریضهٔ داود خان و تضرع نامچهٔ طهمورث که باو نوشته بود بجنس بنظر همیون در آمد و در ان صحیفه درج نموده بود
که درین چند سال از من خطاهای بسیار صدور یافته و جهت محارباتی که فیمابین در میانه وقوع یافته طایفهٔ قزلباش
عموما با تیغهای زهرآلود بخونریزی من در میان دارند و بجهت جرأت آمدن بپایهٔ سریر اعلی ندارم اگر حضرت
شاه که از خاندان کرم اند رقم عفو بر تقصیرات این بنده که کار گشته و از خطاهای گذشته اغماض فرمایند
مجددا حلقهٔ غلامی در گوش کشیده بعد الیوم ذرهٔ از شاهراه بندگی عدول نمی نماید و بعد از آنکه چند مدتی خدمات شایسته
و نمایان ازین غلام صدور یافته جانسپاری چند کرده باشد که بین الجمهور مستحسن و پسندیده بوده باشد تمکین آن کرده
سعادت ملازمت در می توانم یافت حالا از خوف بی ادبیها که باین ارتکاب نموده ام امیدوارم که از تکلیف
ملازمت معاف باشم و در این خرابه بسر برم داود خان استمالت نامچهٔ مبنی بر عنایت خسروانه و عفو تقصیرات
برسبیل جریانی باسم او استدعا نموده بود حضرت همیون اعلی ملتمس داود خان مبذول داشته استمالت نامچه
برین مسطور فرستادند اما سفارش فرمودند که طهمورث اعلام نماید که در عهد صبی در ظل تربیت همیون ما
نشو و نما یافته مارا بواجبی شناسد و بر شکیب و مزاج اقدس اطلاع دارد این معاذیر را اظهار ندامت و خلوص
بندگی کرده نماید از و پذیرفتیم اما دانسته باشد که مادام روی ارادت و اخلاص بدرگاه ما عرش اشتباه نیاورد
و بطریقی که کاران بتشبیر کردن آن که بنظر همیون در نیاید عن صمیم القلب عفو و اغماض ممکن نیست و این چنین حیله
اندود دنیا دارانه در مکیفر و سعی نماید که دامن عصیان آلود خود را باب شرمندگی و راست قولی شست و شوی
و بار و خود را شایستهٔ ادراک سعادت حضور گرداند بعد از وصول فرمان داود خان عزم ملاقات او با خود
جزم کرده به پشت گرمی وجود اقدس و عنصر مقدس همیون بی تکلفانه با معدودی از ملازمان خدمتکار متوجه محل
اقامت او گشته دو سه آن تکرار ملاقات نمودند داود خان متکفل عفو و تقصیرات او گردیده سفارشات
بلیغ شاهی را ابلغ وجه بیان و خاطر نشان نمود نخست تکلیف تغییر لباس نمود میانه که در ایام خلاف ملتبس آن گشته بود
نموده او را لباس قزلباشی در آورده و تبعه اش همگی تغییر لباس کرده دست در دامن استشفاع او زده مهمات
خود را منوط و مربوط گردانیده و شرط نمود که اگر عنایت و الطاف شاهی شامل حال او باشد مدت
العمر پای از جادهٔ بندگی و متابعت بیرون ننهد و بعد از معاهده و شرایط پیمان پایان نمود گشته بجانب تفلیس عود نمود
و حقیقت رفت و آمد خود را بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانید و الحال همچنان طهمورث بر جادهٔ اطاعت و انقیاد
مقیم است **سانحهٔ دیگر** ایلچی نمودن اباظه پاشا است بدرگاه گیتی پناه مرتبه دیگر کیفیت واقعه آنکه چون رایات
فیروزی آیات همیون بنصرت و اقبال از سفر خیر اثر بغداد معاودت نموده اخبار فتح و فیروزی و هزیمت لشکر روم

افشار رفت اباظه پاشا دیگر باره اظهار خلوص عقیدت و اخلاص کرده نوروز بیگ قورچی استاجلو که در
سال گذشته گرفته و حبس نموده شهرت قتلش داده بود باز فرستاد و از اعمال سابق و حرکات ناهنجار اعتذارات
مال بکار معاذیر دنیا دارانه تمسک جست و چون خلیل پاشای سردار در میان متوجه دفع او بود و چشم
داشت معاونت ازین دولت داشت و از اطوار و کردار او دورویی و مکر و حیل ظهور پیوسته بود در
هنگامی که لشکر بر سر او آمد در معاونت او توجه تام مبذول نفرمودند و اما مقرر شد که قورچی باشی با لشکر ظفر اثر
به گنجه رفته و بوده در ایروان اقامت نماید که مبادا از رومیان دست درازی بتقلیم و همیون اعلی واقع شود بعد از آنکه
خلیل پاشای سردار بارض روم نزدیک رسید حسین پاشا نام مشهور به دلشکر حسین را با چند هزار نفر از
پاشایان و جنود ینکچری تعیین نمود که بقصد استرداد قلعهٔ اخسقه روند دوستانش با او اخبار کردند که انجمع
گرفتن تو مامورند از خود غافل مباش اباظه لشکر دستان پاشا و عیسی بیگ را گرفته نگاه داشت با لشکر ارض روم
به پشت گرمی جنود قاهره که در سرحد چخور سعد بودند از خوف جان از قلعه بیرون آمده علی الغفله بر سر پاشایان
و ینکچریان که مقدمة الجیش بودند ریخته مجادله نموده دستبرد نمایان کرد و چندی از عظمای لشکر که حسین پاشا
و دلشکر از آن جمله بودند بدست آورده جمعی کثیر از رومیه و ینکچریان که مقدمة الجیش بودند بقتل آورد و حسین پاشا را
زخمدار بقلعه آورده در قلعه از هم گذشت و چون این خبر بسردار رسید با عموم سپاه بر سر او آمده قلعهٔ ارض روم
محاصره نمودند و اباظه تا چهار ماه محصور بوده و به اهتمام قلعه داری می پرداخت و در ان مدت رایات جلال بتدبیر
حزم و احتیاط در سلطانیه اقامت داشت زمستان رسید و رومیه زیاده ازین در ارض روم که غایت سرد
سیر است اقامت نتوانستند نمود کاری نساخته بازگشتند و او حقیقت احوال بعرض اباظه موافق کرد و ارسال
نمود زیاده اعتمادی بر اقوال او ننمودیم اگر در قول خود صادق است و با نواب همیون ما موافق طریق این بود
که گرفتاران رومی را که در جنگ یا غیر جنگ بدست در آورده بپایهٔ سریر اعلی شاهی فرستد که بر ضمیر انور
ظاهر گردد که تلاشش او با رومیه از دولتخواهی این دودمان است و مضمون این کلام مشهور که بین الجمهور مثل است که
مصرع یا زنگی زنگ باش یا رومی روم :. منظور دارد و شرح قضیهٔ احوال او در سال آینده مرقوم میگردد
وقایع مشهوره که ایراد آن لازم بود در آنکه پوشیده نیست که در میانه سلاطین عالم و پادشاهان عرصهٔ گیتی از زمان
قدیم که ایلچیان و رسولانی که بیکدیگر میفرستاده اند خواه در ایام دوستی و اتحاد و خواه در زمان خصومت و
عناد سالم و غانم آمد و شد نموده بهیچ نوع مضرت آسیبی که عند العقل و الخلایق مذموم و ناپسند است بجان
و مال ایشان نمیرسیده زیراکه فرستادگان مامور فرمان فرستنده اند و وظیفهٔ ایشان جز تبلیغ رسالت
و رسانیدن نامه و پیغام نیست مصرعیست که گفته اند **بیت** در آئین شاهان و رسم کیان :. فرستادگان ایمنند
از زیان :. در تیسال هم رتبه چنانچه در محل خود گذارش یافته ایلچیان با مکتوب طاعت اسلوب متواضع
چنانچه راه و رسم سلاطین روزگار است به پادشاهان روم فرستاده شده بود چلبی بیگ قورچی قاجار را

قبل از وقایع بغداد و طهماسب قلی سلطان شیخ اوغلی را بعد از آن از ارکان دولت خانواده آل عثمان این امر شنیع
بظهور آمد چلبی بیک که بازگشته بقراحمید رسیده بود حاکم آنجا او را از هم گذرانیده جسدش را از قلعه بخندق انداختند
و طهماسب قلی سلطان را چون عظمای روم با یکدیگر ضدیت ورزیده بر خلاف یکدیگر سخن میگفتند رفتن ایلچی مذکور را منافی
مطلب خود دانسته در راه ضایع کردند بر مهلکات وادی فنا و رقم هلاک کشیدند و بتهمت نوشتن بر تابهره اجل
نهاده بعضی اشیا ظاهری او را جهت رفع شناعت ملازمانش دادند و آقا جلال نام گرجی را که در ایام مصاحبت
دوستی و آمد و شد طرفین کاینه علت ایستاده کم فرصتان پست همت مقصود و او را قتیل آوردند و کل وجوه مضاف
و اسبابی که داشت بحیطه تصرف در آوردند اگر این امور از موقف سلطنت صدور یافته زهی کم فرصتی و پست فطرتی
و اگر بحکام و پاشایان بخود سرکشین امور نالایق اقدام نموده اند زهی بی همتی و عدم اقتدار پادشاهان و خود رای
منسوبان و این دلیل ضعف دولتست حضرت اعلی اعلاه الله تعالی که اوصاف حمیده اش پسندیده عالمیان و اطوار
سنجیده اش قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین جهانست بر خلاف ایشان سلوک فرموده ایلچیان روم را که یکی
از آنها محمد آقا نامی از معتبران آن سلسله بود و قبل از وقایع بغداد بدرگاه جهان پناه آمده متوقف و محترم در دار السلطنه
اصفهان اقامت داشت و مصطفی آقا نام که بعد از آن آمده بود چنانچه در سال گذشته بتحریر پیوست رعایتهای
ملوکانه فرموده مشمول نوازش و احسان و مقضی المرام روانه دیار خود فرمودند تا کار آنولایت که در ممالک عجم بوده
دور جهان امن و امان و آسوده برضای خود هرگاه اراده نمودند بی اذیت سالم و غانم روانه شدند واقعه ناگهانی امام قلی میرزا
در این سال از اقتضای فلک غدار و اطوار بی هنجار شهزاده سپهر قدر امام قلی میرزا نور چشم شاهی او از آسیب
نقصان پذیرفت و دور باستان نامها که مورخان بلاغت شعار علم تحقیق در قم تصدیق نگاشته اند همین سلاطین
عدالت آیین و فرمان روایان صاحب تمکین صلاح حال و استقامت احوال خلایق را از سپاهی و رعیت بر مطالب
عالیه دنیوی و علاقه پدر فرزندی راجح دانسته و در رضاجویی و رفاهیت خلق الله که هر آینه موجب رضای خالق البرایاست
کوشیده اند چنانچه قضیه بقتل در آوردن سلطان سلیمان که اعظم پادشاهان روم بود سلطان مصطفی نام پسر بزرگ
خود را بعلت طغیان و بی اعتدالی و سلطان بایزید دیگر پسرش را با چهار پسر او بنوعی که در صحیفه اول در طی وقایع
حضرت شاه جنت مکان بتحریر یافته شاهد این معنی است و ازین قبیل از سلاطین ماضیه بسیار بعمل در پیوسته که
ذکر آنها موجب اطناب است شاهزاده مذکور از جهالت و نادانی و غرور جوانی ارتکاب اموری که پسندیده والد
بزرگوار نبود می نمود و از اطوار بی اعتدالی و از حرکات ناپسندیده اش کم مهری و ترس میشد صلاح حال جمهور
در آن دیده دیده جهانبینش را بی نور گردانیدند اگرچه بر حسب تقدیر چنین بلیه گرفتار آمد اما بمضمون این مصرع
مصرع
کو مصلحت تو از تو بهتر داند
از چندین بلیه دیگر که در عالم اسباب جهة شاهزادگان عالی منزلت آماده کار
خلقت و تقدیر است و کمتر مخلصی عدم بصیرت و بینایی نجات یافته آسوده حال در ظل مرحمت شاهانه روزگار
میگذرانید ذکر مراجعت موکب همیون از سلطانیه بقشلاق مازندران چون چندگاه بلده سلطانیه مخیم سرادقات

اقبال معسکر همیون شاهی گردید و سردار رومیان که بسرحد آمده بمحاصره قلعه ارض روم مشغول بود بی نیل مقصود بازگردید
خاطر اشرف از حدود قلمرو همیون و احتمال دست درازی ایشان باطراف و جوانب سرحد خصوصا قلعه اخسقه
اطمینان یافت عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده لشکریان را رخصت اوطان و مساکن دادند و خود با ملتزمان رکاب
نصرت انتساب از سلطانیه روی توجه بقشلاق مازندران آورده بخوشدلی و فرحی در قصبه شریفه اشرف اقامت فرمودند
و همواره بسیر و شکار پرداخته در سر زمینهای نزهت بخش اشرف و دار السرور فرح آباد و منازل خلد آسا و مساکن
فرح فزای آن دیار که از همگان نزهت بخش عماراتی افراخته و پرداخته معادهت والاست عشرت پیرا بوده در بستان
را بخوشدلی و کامیابی میگذرانیدند قورچی باشی که دو سال بود که در آذربایجان قشلاق داشت حسب الحکم همیون
بپایه سریر اعلی آمده در مازندران جنت نشان سعادت بساط بوسی دریافت و زمان یکساله نظر از آذربایجان
عود نموده تفنگچیان و لشکریان که با او و قورچی باشی بودند رخصت اوطان یافتند ذکر سوانح دیگر چون محمد قلیخان
زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ در ظهور رفته مورد او آنگ مسامحه و مساهله وقوع یافته که در گنجه و الکه دو هیلوا از فوج خالی
گردیده بود و مورد او مذکور الکا و ولایت او را تاخت نموده انواع مضرت بسپاهی و رعیت آن دیار رسانیده بود از ایالت
و امیر الامرای قراباغ معزول گشته داود خان ولد الله وردی خان که مجاورت تفلیس و انتظام امور سرحد گرجستان
مامور و در آن سرحد بود بدین رتبه بلند ارجمندی یافت و چون فیما بین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه
والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان طریقه محبت و دوستی و اخوت و یکدلی مرعی و مسلوک بود
و آمد و شد رسولان و معاوضات صداقت بنیان همواره از حال یکدیگر خبیر و آگاه بودند و از تاریخی که زینل بیک
یکدلی که الحال رتبه خانی یافته زینل خانست از رسالت هندوستان عود نموده بود تا غایت آمد و شدی
وقوع نیافته بود در ینوقت بمسامع جلال رسید که شهزاده پرویز پسر بزرگتر آنحضرت که رتبه ولیعهدی داشت از
اقتضای قضا و انقضای اجل موعود سفر آخرت اختیار نموده از وفور مصادقت و برادری لازم گشت که
معتمدی فرستاده لوازم پرسش و دلجویی بفعل آورند و متفحص احوال خیر مآل او گردند لهذا بیک زبانشی
را که از معتبران درگاه و مرد سخندان کار آزموده آگاه است برسالت تعیین فرموده بتحف و هدایای لایقه از اقمشه
و امتعه نفیسه و نفایس هر دیار و کمیت تازی نژاد صبا رفتار مصحوب او گردانیده و نامه محبت طراز دوستانه
مشعر بر مهربانیهای برادرانه روانه فرمودند و او بآیین شایسته کمر بانجام این خدمت بسته از دار السلطنه اصفهان
آمد که از راه یزد و کرمان بجانب هند راه رفته بمقصد شتابد هنوز در اصفهان بود که خبر وحشت اثر واقعه ناگزیر
آن پادشاه والاجاه و رفتن دختر هند و هندوستان در ایران شایع و متواتر گشته باعث تعویق رفتن او گردید
از اتفاقات ابراهیم عادلشاه و سلطان محمد قطبشاه و سلاطین دکن نیز چنانچه در ذیل صحیفه مسطور میگردد عالم فانی را
وداع نموده بصوب عالم باقی شتافتند در زمان حضرت شاه جمجاه جنت مکانی نیز در هندوستان چنین واقعه
روی نموده که سه پادشاه در یکسال ارتحال نمودند سلیم شاه والد شیر شاه افغان که فرمانروای کل ممالک هندوستان

دهلی و اکره و لاهور و بنگاله بود ثانی سلطان محمود گجراتی پادشاه ولایت گجرات ثالث نظام شاه والی احمد آباد
دکن مولانا قاسم کاهی تخلص زوال خسروان تاریخ یافته در سلک نظم در آورده بود تاریخ سه خسرو اقران آمد
بیک سال ٭ که هند از عدلشان دار الامان بود ٭ زمن تاریخ فوت این سه خسرو ٭ چو پرسیدی زوال خسروان بود ٭
و در اقبال بتر واقع شد که در هندوستان سه پادشاه عمر و دولت را وداع کردند هر چند این قضایا و داخل
وقایع ایران نیست بنابر رابطه صداقت قلم آمد که با این دودمان دارند و مناسبت مقام بتحریر ان پرداخت
ستوحات اقبال که بر وقوع پیوست نور الدین محمد سلیم بن جلال الدین محمد اکبر بن محمد همایون بن بابر بن عمر شیخ
بن ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میران شاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان در حینی که از
سیر ولایت کشمیر مراجعت نموده بود هنوز بلاهور نرسیده در راه مریض گشت و بعالم آخرت شتافت مدت
سلطنتش بیست و دو سال بود چون پسرش سلطان خرم که بعد از شهزاده پرویز فوت شد پسر بزرگتر بود بنابر
وحشتی که میانه پدر و پسر بافساد مفسدین روی داده مغضوب پدر گشته بود از ولایت پادشاهی بیرون رفته
هیمنه و سامان در دیار دکن بسر برد ارکان دولت که در پایه سریر سلطنت حضیر بودند گویند که بوصیت پادشاه
که در حین ارتحال نموده داور بخش نام پسر سلطان خسرو مکحول را که بسلطان بلاغی مشهور بود و مسعید خود کرده
بود او را به پادشاهی اختیار نموده خطبه بنام او خوانده سکه زدند و سایر شهزادگان که حاضر بودند سلطان
بلاغی را کورنش نموده او را شیر شاه لقب دادند اما شاهزاده شهریار پسر چهلمی کوچکتر پادشاه مخالفت ارکان
دولت کرده خود را بلاهور رسانیده قلعه لاهور و فیل خانه و خزاین و جباخانه بیقیاس که در انجا بود
تصرف نموده خطبه بنام او در لاهور خوانده سکه زدند و در سکه این مصرع نقش کرده مصرع سکه زد بر دو عالم
شاه شاهان شهریار ٭ و طرح سلطنت و پادشاهی افکنده اعاظم امرا و خواجها و اشراف و اعیان که در
لاهور بودند طوعاً او کرها سلطنت او را پذیرفته کمر خدمتش بستند و او بیراد و دهش لشکری عظیم مرتب ساخته
چون اردوی شاه سلیم و عظما و ارکان دولت در موکب شیر شاه و شاهزادگان و خواتین معظمه بلاهور
قریب شدند سلطان شهریار خود در لاهور توقف نموده لشکر خود را با امرا و سرداران و خواجهای معتبر
بمقابله ایشان فرستاده که اگر در مخالفت اصرار باشند و لیر زاده را بر او که پسر چهلمی است تسلیم نمایند
بمحاربه پرداخته قطع منازعه بشمشیر خونریز نمایند ارکان دولت پادشاهی که معظم ایشان آصف خان بود از
ورود لشکر آگاه گشته از آنطرف تیز گردهی بمقابله شتافتند و عظمای سپاه لاهور را از وصیت پادشاه
و جلوس سلطان بلاغی موسوم بشیر شاه که بحکم ولی العهدی وقوع یافته و اتفاق سایر شهزادگان و خواتین
معظمه خبردار و آگاه گردانیده بموافقت دلالت کردند روزی که فریقین لشکر را اتفاق ملاقات افتاد سرداران
خواجها و اعیان هر دو طرف از راه گفتگوی صلاح اندیش نه بلکه گریبان آورده و از طرفین جنگ را باقی گذاشتند
لشکر سلطان شهریار رو برای گشته جمعی بآنطرف پیوسته جمعی بازگشتند و پراکنده آغاز نهادند و سپاه سلطان بلاغی

متعاقب ایشان بلاهور رسیدند و سلطان شهریار فرصت جمعیت و سامان مقابله و قوت محاربه در خود ندیده در قلعه
خزید و چون اردوی اعظم و آصف خان و امرای اعظم در موکب سلطان بلاغی داخل لاهور شده به پای قلعه آمد
احدی متوجه قلعه داری نشد و بآسانی بقلعه راه یافته سلطان شهریار را در وثاق خود بدست آورده چشم جهان بینش
را میل کشیده از دیدن عاطل گردانیدند و دولت ده روزه او بسر آمد حقیقی از زندگانی نیافت چنانچه خواجه
حافظ شیرازی در زوال دولت شیخ ابو اسحق انجو گفته بیت راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی ٭ خوش درخشید ولی
دولت مستعجل بود ٭ اما احوال سلطان خرم آنکه در خدمت پدر بزرگوار بسیار معزز و گرامی و معتبر بود و بین الجمهور
زیاده از سلطان پرویز برادر بزرگتر اعتبار داشت و از جانب پادشاه شاه جهان لقب یافته بود و پادشاه
او را الخدمات دکن مامور فرموده بجانب برهانپور مسیر فرستاد از پدر استدعا نمود که سلطان خسرو مکحول
برادر بزرگ او را همراه او سپارند که او نگاه دارد حسب الاستدعا باو سپردند در وانه خدمات مامور گشت
و او بجود بی رضای پدر بقتل برادر بزرگ مکحول جرات نموده و در ان سفر پادشاهانه سلوک کرده بامور ی
که در ان خانواده مخصوص پادشاهست دلیری کرده بدانچه میانه پدر و پسر وحشت بهم آمده جمعی از حسّاد که
در خدمت پادشاه راه سخن داشتند او را بعصیان و طغیان متهم داشتند در وقتی که از برهانپور مراجعت نموده
بدیار پادشاهی می آمد از آمدن ممنوع شد و او ملتفت نشده با غلبه و ازدحام تمام می آمد پادشاه در لاهور
و از اسراف مفسدین به پسر بدظن و بی اعتماد شده بود با سپاه بی کران و گروه انبوه از لاهور بیرون آمده
بجانب او در حرکت آمد در مابین اکره و لاهور فریقین را محاربه اتفاق افتاده بعضی از امرا و مردم معتبر
از او روگردان شده بموکب پادشاهی پیوستند سلطان خرم خایف و هراسان گشته از راهی که آمده بود بازگشته
بطرف برهانپور شتافت و از انجا بدکن رفته از میان ولایت قطب شاهی گذشته بقصد تسخیر بنگاله بدانصوب
در حرکت آمد و در انجا با ابراهیم خان حاکم بنگاله که از امرای بزرگ پادشاهی و قوم آصف خان بود مصاف داده
بر او غالب آمد و فتح بنگاله کرده فیل خانه و خزاین موفور بدست آورده از انجا متوجه الهاباس گردید بانحیقدمات
باعث زیادتی وحشت و طغیان او گشته شاه سلیم شاهزاده پرویز را با مهابت خان کابلی حاکم کابل که از امرای
ذی شان اند دلست بتنبیه و تادیب او مامور فرموده با لشکری عظیم فرستاد و در حدود الهاباس فیمابین جنگ
قوی روی داده شکست بجانب سلطان خرم افتاد و از راه بنگاله بازگشته بدکن رفت در اثنای راه در ولایت قطب شاه
توقف نموده بولایت نظام شاه رفت و چندگاه در انجا اقامت گزیده بسر برده سلاطین دکن فی الجمله بازگشتی باو
کرده خدمات می نمودند از بودن انجا دلگیر گشته بقصد آمدن ایران کرد که بحضرت شاه عالم پناه استعانت جوید
چون بولایت تته رسید اراده نمود که قلعه تته را بدست آورده ولایت سند را که با ایران اقربست متصرف شد
و حاکم تته در قلعه بسته شروع در قلعه داری کرده تسخیر قلعه میسر گشت عظمای دولتش از آمدن مانع شدند بالضروره
بازگشته بولایت نظام شاه رفت در این آمد و رفت جمعیت اردوی بتفرقه و پراکندگی آورد و روزی چند

با معدودی در آنملک اقامت گزیده بسر و سامان لشکر میپرداخت و نظام شاه از خوف پادشاه در مقام آن در آمده بود که
او را از ولایت عذر خواهد درین اثنا قضیهٔ فوت شاهزاده پرویز روی وقوع یافته در بارگاه شاهی نیز میانهٔ مهابت خان و آصف
خان منازعه پدید آمده بنابر قربی که آصف خان در ربط او با حرم محرم پادشاه و شرف محرمیت عنایات و الطاف
که در ازاء حقوق خدمات و جانسپاری توقع و چشم داشت مهابت خان بود بظهور نرسیده از پادشاه رنجیده
خاطر جدا شده بجانب سلطان خرم میل نموده روانه دکن گشته با او ملحق شد سلطان خرم از آمدن او مسرور و خرم
گردیده ازین دو مقدمه تازه دولت او آب و رنگی یافت و در اثنای بیرون آمدن از آنملک بود که خبر واقعهٔ ناگزیر
پادشاه به تیر ورود یافت و از آنجا بعزم دار السلطنه اکره در حرکت آمده با معدودی روانه شد سلاطین دکن
طریقهٔ مردمی و سلوک داشته خدمات نمودند و لشکریان اطراف از چغتای و افغان و مغل و راجپوت رکاب او
میل نموده در مرحله جمعی با وی پیوستند در اردوی او جمعیتی عظیم فراهم آمد و آوازهٔ آمدن او تزلزل در بنیان سلطنت
سلطان بلاغی انداخته ارکان دولت و عقلای لشکر او که غوری در امور دنیوی داشتند با وجود پسر صلبی رشید
صاحب داعیه تمشیت مهم پسرزاده را دور از کار دانسته روز بروز تردد خاطر ایشان متزاید میگشت بالجمله از لاهور
بیرون آمده روی توجه بدار السلطنه اکره که مقر سلطنت انود دانست آوردند فوج فوج از لشکریان و طبقات
سپاه از اردوی اعظم بیرون رفته بسلطان خرم پیوستند و در ادراک ملازمت و کورنش بر یکدیگر سبقت
میجستند چنانچه در حدود اکره اکثر اعیان و طبقات سپاه بر سر او جمع آمده بودند آصف خان و بعضی از هواخواهی
دربار پادشاهی او نیز صلاح در متابعت دانسته قاصدان بخندان فرستاده اظهار انقیاد و دولتخواهی
کردند و سلطان خرم که همین الجمهور شاهجهان می نامند با خیل حشم و خوشدلی بقوم دار السلطنه اکره رسید و
لوای سلطنت و جهانبانی افراخت آصف خان در رفاقت سلطان بلاغی و بسیار شاهزادگان را مصحوب خود گردانیده
متوجه ملازمت گشتند و در حوالی اکره حسب الاشارهٔ عالی پنج نفر شاهزاده را شربت ممات چشانیده بگورستان نیستی
نشانیدند شاهزادگان مذکور یکی سلطان شهریار است که مکحول بود و دیگری داور بخش مشهور بسلطان بلاغی ملقب
ولد سلطان خسرو که برنهج مذکور بسلطنت رسیده بود یکنفر دیگر برادر او و دو نفر پسران شاهزاده دانیال برادر
شاه سلیم که در زمان حیات پدر فوت شده بود و سلطان خرم که از پدر خطاب شاه جهانی داشت خود را شاه جهان
و صاحبقران ثانی نامیده آصف خان را مدار علیه کارخانهٔ سلطنت گردانیده مهابت خان را صاحب اختیار و سپهدار
لشکر نموده برادر عزیز و یار وفادار مبارز الدین سپهسالار خان خانان لقب داد و این رابطه منافرت سابق در
نوردیده حسب الاشارهٔ عالی با یکدیگر بحسب ظاهر دوستانه سلوک نموده بانتظام مهام دولت اشتغال دارند و شرح این
واقعه از تقریر بکید و فنون از انجا رکه در دیار هند بودند رقم تحریر پذیرفت العهدة علی الراوی دیگر ابراهیم عادلشاه
والی بیجاپور و دابل وی بوسعت الکا و ممالک استعداد زمان سلطنت و وفور خزاین و تجملات پادشاهانه از سایر سلاطین
دکن ممتاز بود و بجهة کوفتی که در اسافل بدن داشت سواری نمیتوانست کرد و از قیام عاجز بود همیشه بر روی کت

تکیه زده

تکیه زده از وفور عقل و تدبیر و کاردانی چندین سال بامور سلطنت پرداخته کامروای دولت بود و مولانا ملک قمی
و مولانا ظهوری که از شعرای زمان و سخن پردازان روزگار و ممتاز اقران بودند در ظل عنایت او بسر برده و کتاب
نورس را که سهصد بیت است هر کدام چهارصد و پنجاه بیت بنام او در سلک بیان در آورده نه هزار روپیهٔ طلا
که سهصد تومان عراقی میشود از او جایزه یافتند در علم ادوار و موسیقی و فنون سازها خود را استاد میدانست
در امسال بعالم آخرت شتافت پسر بزرگترش بیست و دو ساله و دختر زادهٔ محمد قلی قطب شاه بود و بعضی از ارباب
غرض بجهة دختر زادگی قطب شاه و رابطهٔ قرابت او بسلسلهٔ قطب شاهیه و دولتخواهی خانوادهٔ عادلشاهی سلطنت او را
نبوده باغوای مادر پسر کوچک او را الجرم سر اطلیده و جمعی را در او آویخته دیده اش میل کشیدند و پسر کوچک که
علی نام داشت و هفت ساله بود ابراهیم عادلشاه نام نهادند و بسعی الجماعت جانشین و قایم مقام پدر گشته رتبهٔ
عادلشاهی یافت سلطان محمد قطب شاه ولد محمد امین میرزا که برادر زادهٔ محمد قلی قطب شاه و داماد او بود مدت سلطنتش
امتدادی نیافت و زود وداع عمر و دولت کرد سلطان عبد الله نام پسر او نصب ابدی ارکان دولت جانشین
گشته رتبهٔ قطب شاهی یافت و با ایستادگان پایهٔ سریر اعلی شاهی ظل الهی زیاده از سلاطین پیشین اظهار اخلاص
و دولتخواهی کرده خیرات خان که از امرای آن سلسله است برسم رسالت با تحف و هدایای لایقه بخدمت اشرف
ارسال داشت آمدن او بایران در محل خود رقم زدهٔ کلک بیان میگردد ان شاء الله تعالی و از ملازمان درگاه که در امسال
ارتحال نموده بجام بقا شتافتند آقا بیک اصفهانی وی از ملازمان علیقلی خان شاملو و دیوان بیگی بوده و از
ظهور اهلیت و کاردانی در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت در هنگام غیبت علیقلی خان بنیابت او دیوان بیگی بود
در سنهٔ اودئیل که عساکر منصوره بسرکردگی قورچی باشی بغزای گرجستان و دفع عصیان و طغیان گرجیه مامور
شدند چون علیقلی خان در آنسال فوت شد و حسب الامر سرکردهٔ فوج و لشکر علیقلی خان گشته بیساق گرجستان
رفت و در هنگام معاودت اوایل امسال در راه مریض گشته از دنیا رحلت کرد دیگری سید حسین کمونه وی از سادات
کمونه و نقبای نجف اشرف بود آبا عن جد از دولتخواهان این دودمان و همیشه صاحب جاه و حشمت بوده اند او در زمان
اقتدار رومیه نیز در نجف اشرف صاحب اقتدار بود و در سال فتح عراق عرب بسعادت ملازمت دریافته از وفور
اهلیت و شگفتگی جبلی منظور نظر فرخنده اثر همایون گشته ملازم رکاب اشرف گردید و همواره از جمع مصاحبان بزم اقدس
بود در امسال بیماری عارض ذات او گردیده از دار فنا رحلت کرد پسرش سید احمد بدستور در سلک ملازمان
درگاه انتظام دارد دیگری بیرم سلطان وی از زمرهٔ غلامان خاصهٔ شریفه و تربیت کردهٔ آنحضرت بود بایالت دربند
باب الابواب سرافرازی داشت و در امسال رحلت کرده در عنفوان شباب ایالت باب الابواب با خوی شفقت
ایالت آق زلات بغرخ سلطان غلام خاصهٔ شریفه که سردار تفنگچیان و سمتداری بود تفویض یافت
دیگر هلوخان اردلان وی از امرای زمان حضرت شاه جنت مکان بود و بنوعی که سبق ذکر یافت مملکت موروث
بخان احمد خان ولدش را تفویض نموده و حسب الامر در صفهان اقامت داشت عمرش از نود تجاوز نموده بود

در اقبال بیگ که بیماری عارض او گردید و بر مرض غلبه از هم گذشت و اکنون خان احمد خان پسرش باستقلال حاکم اردلان
و بیکلربیگی شهرزور است و متصرف ملک موروث ذکر ایکار علی سلطان خلفا وی از قبیلهٔ طالش و از اولاد خلیفه الخلفا
که در زمان حضرت خاقان سلیمان شأن ابوالبقا شاه اسمعیل علیه الرحمة والرضوان حاکم دارالسلام بغداد بوده و خلیفه الخلفا
لقب یافته بود و شاه بابا در سلک امرا منتظم و بمنصب خلفائی معزز و سرافراز بود و درین سال در حینی که از سفر گرجستان
عود نموده بدارالارشاد اردبیل رسیده بود مسند خلافت و رسیده جام عقبی نوشانیدند مرد خیر خداآگاه بود و در زمان
حیات خیرات و مبرات بسیار از او بظهور رسید مساجد و مدرسه و آثار خیر از او بسیار است منصب خلفائی با بخشی
خلفای بکتاش که از صوفیان صافی اعتقاد است تفویض یافت ذکر حکیم شفاء الدین محمد کاشانی از اطبای سرکار خاصه شریفه
بود و در خدمت اشرف کمال محرمیت و منزلت عزت و قربت داشت و بس کهولت و شیخوخت رسیده طبابت
ملازمان درگاه در عهدهٔ وی بود و اکثر اعیان که بیمار می شدند بنابر کمال حذاقت و مهارت معالجهٔ او عمل می نمودند
و در اواخر از ضعف پیری و عدم قوت تردد بمعالجات کمتر می پرداخت پسرش که متصل از آستانه حکیم دارالشفا
بود در اردوی معلی بمعالجات مرضی قیام می نمود در اقبال در ایام اقامت سلطانیه مریض گشته معالجات اطبای
زمان با حریف قوی دست اجل مقاومت ننموده عاقبت طبیب اجل علاج نمود و پسرش شاه محمد که در آغاز
جوانی تجربهٔ پیران روزگار دیده دارد بدستور در سلک اطبای خاصه شریفه منتظم و معالجات مرضی اردوی همایون
قیام دارد ذکر یکی شاه میرزا بیکلو وزیر قورچیان فرمانبر الاصل بود که در سلک جماعت قراد غلو اند وی از اهل استعداد
و قابلیت بود و خط نستعلیق را خوش می نوشت حضرت اعلی از وفور اخلاص و دولتخواهی آن سلسله این
دودمان با او و برادران شفقت تمام داشت حیدر بیگ برادرش اکنون یوزباشی قورچیان قراد غلوست و او اول
حال در عوض باینده بیگ مشرف توپخانه شده و در ثانی الحال مستوفی قورچیان عظام گشت بعد از فوت ملک بیگ وزیر قورچی
چنانچه در محل خود نگارش یافته بدین منصب سرافرازی یافت در اقبال مریض گشته در حین اقامت سلطانیه از دنیا رحلت
نمود و پسر قابلی داشت اما خدمت مذکور از او متمشی نمی شد و وزارت قورچیان عظام با میرزا ابوعلی توأم میرزا ابوالمعالی
شفقت شد چون مشاهیر متوفیات رقم تحریر یافت اکنون وقت آنست که قضایای عظیمهٔ سال آینده را مرقوم خامهٔ
سیه جامه گرداند بیت کنون وقت آن شد شتابنده را ٭ که سازد رقم شرح آینده را ٭ نگارد درین عرصهٔ پرملال ٭
بآئین ترتیب دهد شرح حال ٭ ذکر آغاز سال پرملال ترکی مطابق سبع و ثلثین و الف که سال دوازدهم قرن ثانی
جلوس سلطنت و کامرانی همایون حضرت ظل الهی عباسی است از بهار دل آرای اقبال بهم
نزاهت و طراوت که لازم فصل مربیع ربیع است شمیم بهجت و شادمانی بمشام ضمیر نرسید از گلهایش بمرادی وافر کی
ظاهر و نمایان بود گلزار جهان آب و رنگی نداشت بازمانه از عظیم ترین واقعه که از گردش چرخ دون و طرازی شعبده
بازی سپهر بوقلمون که دستور سراپردهٔ غیب بود خبر داشت نوروز جهان آرا که همیشه بخوشدلی و کامرانی میگذشت
در اقبال اثری از شادمانی نداشت بیت درین بهار گلی بر مراد کس نشکفت ٭ بهای های نشستند تا بهار گذشت ٭

اما

زمانه عالمیان ز اعظم آباد بود و از بزرگترین وقایع روزگار ما خبر دارند بالجمله در روز دوشنبه سیزدهم شهر
رجب المرجب مطابق سنه سبع و ثلثین و الف دو ساعت و دقیقه از روز گذشته نیر اعظم از مقام
حرکت دلگشته ببرج حمل خرامید حضرت اعلی همایون شاهی ظل الهی ظل رحمت بر مفارق عالمیان مبسوط داشت
در مازندران بهشت نشان در قصبهٔ دلگشای اشرف که در غایت دلکش بود و منازل فرح بخش دل آرا که اثری از
دل آرائی بهم داشت و باغات و بساتین خلد آسا خصوصا باغ و عمارت بهجت فزای عباس آباد که از بهجت
خالی می نمود بلوازم جشن و سور نوروزی پرداخته مقربان بساط اقدس سیما قورچی باشی که از خدمات مرجوعه
آذربایجان و تسخیر قلعهٔ اخسقه و ضبط و ربط سرحد فارغ گشته دران اوقات بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آمده بود
بمجالست اقدس و مصاحبت بزم مقدس سعادت امتیاز داشت با کمال عیش و سرور و انبساط خاطر بلوازم بزم
نگار قیام داشتند و تا سه ماه بهار در مازندران اقامت فرموده چون هوا ایشان از منهج اعتدال روی بگرمی آورد
و از جانب روم اخبار متواتر گشت که در لنبال خسرو پاشا بنابر وزیر و سردار گشته با لشکر بیشمار بطرف ارض روم
می آید و مورا و گرجی سیه بخت بگمراهم که بجانب روم رفته همراه او سردار مذکور است لهذا موکب همایون در ماه شوال
از قشلاق مازندران در حرکت آمده بمظنهٔ آنکه مبادا آن بدبخت برگشته روزگار بحرکت مادهٔ فساد نموده بمعاونت
رومیان باز در سرحد گرجستان آشوب انداخته آغاز فتنه نماید عنان توجه بصوب دارالسلطنه قزوین معطوف داشتند
بفیروزی و اقبال در دولتخانهٔ مبارکه که انجا نزول اجلال فرمودند و حکم شد که عساکر نصرت شعار در چمن سلطانیه
جمعیت نموده بسرداری عیسی خان بیگ قورچی باشی هم انجا آمادهٔ خدمت باشند که بهر طرف که لازم آید و فرمان
شود توجه نمایند از عفونت هوا و گرمی مازندران اندک عارضهٔ طاری ذات مبارک گشته بود و درین ایام اقامت
دارالسلطنه قزوین مزاج اقدس را اعتدال طبیعی انحراف بهم رسید که گاهی تب محرق عارض ذات همایون میگشت و گاهی
برطرف شده باز از اکل و شرب نامناسب عود می نمود تا آنکه از غب الغب گذشته بربع الحامیه و باوجود انحراف
مزاج و تحمل شدائد آن عارضه از امور دولت و تدابیر مهام سلطنت و نگهداری لحظهٔ غافل نبوده و اوقات خجسته
ساعات صرف انتظام امور دین و دولت میشد از سوانح این سال گرفتاری شمس الدین خان قزاق حاکم قلعهٔ اخسقه است
شرح واقعه آنکه جمعی از رومیهٔ الخوالی بعزم دستبرد و تاخت و غارت بالکای اخسقه آمده زیاده از یکهزار و پانصد کس
بلکه دو هزار بوده اند و از استحکام قلعه و تفنگچیان قدر انداز قلعه و اطراف قلعه شوخی نشده گردید فی الجمله تاخت و غارتی
کرده بازگردیده بودند شمسی خان مردی دلیر مردانه بود از فور غیرت و غرور شجاعت و عدم اطلاع بر کثرت ایشان
عزم تعاقب دستبرد کرده بی رضا و صلاح سفید ریشان با سیصد نفر از غازیان قزاق بیرون آمده بتعاقب شتافت
و سه چهار فرسخ رانده با ایشان رسید ایام بهار و علف خوار ستوران بود و از شدت ایلغار اکثر غازیان در عقب مانده
اسپهای علف خورده توانائی نداشتند یکجوقه از رومیان بر سمت راه فرود آمده کمین کرده و جوقهٔ دیگر در اطراف میان
دره ها فرود آمده بوده که نمایان نبوده شمسی خان با سیصد نفر رسیده بود هر چند بعضی از غازیان کاردیده قزاق کلاه

بودند او را از معارضه آن گروه مانع آمدند قابل نشده بمجادله پرداخت و جمعی که برسمت راه بودند از قضیه آگاه گشته
متلاشی گردیدند و فوجی سراسیمه وار خود را باسپاهان رسانیده راه فرار پیمودند که خبر قبایل رومیه رسیده
گروه انبوه سوار گشته و سیل بسته از عقب شمسی خان نمایان گشته او را با آن فوج قلیل در میان گرفتند و غازیان
بقدر قدرت و توان دست و پایی زده اکثر را در هنگام فرار که اسپان علفی ایشان از کار افتاده بود از
پای در آوردند و شمسی خان زنده گرفتار گشت و اکثر غازیان رفیق او در آن معرکه قتیل و نابود گشته در میان
او را برداشته بمعسکر سردار پیوستند **سانحه دیگر از سوانح اقبال** آمدن کچوک اباظه است بدرگاه خلایق پناه
و توسل جستن اباظه پاشا محمد دا به عتبه علیه سپهر اشتباه شرح این واقعه آنکه در سال گذشته که اباظه پاشا عرایض اخلاص
نما فرستاده اظهار متابعت و استدعای معاونت نموده بود و حضرت اعلی چنانچه در فوق مذکور شد اعتمادی
بر اقوال او نفرموده پیغام داده بودند که اگر اباظه در گفتار خود صادق و به منسوبان این درگاه موافق بودی بایستی
که گرفتاران محاربه رومیه را که در سال گذشته وقوع یافت بدرگاه معلی فرستادی بنابر آن امداد و معاونت
از آنطرف بظهور نرسید در امثال که خبر پاشای سردار برسر وی آمد بعضی از منتسبان و مردم خود را
با بروان فرستاد که در ظل حمایت منسوبان این درگاه باشند و سنان پاشا و علی بیگ را که گرفتار او شده
بودند بملازمت اشرف ارسال داشت و عن صمیم القلب اظهار اخلاص و انقیاد کرده از خوف دیگر پاشایان
که معاند او بودند چاره بجز التجا نمودن بدین درگاه نیافت ابراهیم بیک نام مشهور بکچوک اباظه را که می نمود
که برادر اوست با جمعی از معتمدان فرستاده در دار السلطنه قزوین بسعادت بساطبوسی سرافراز شدند
و در حین ملازمت مجلس عالی آراسته کچوک اباظه را رفقا و ملازمان که قریب یکصد و پنجاه نفر بودند نوازشات
خسروانه بظهور آوردند و در اینمرتبه تأمل در امداد او نمودن از مروت جبلی دور دانسته بنابر نظام سلسله
ظاهر در مقام امداد درآمده چند نفر از امراء صاحب تقصیر سیما محمدقلیخان زیاد اغلی قاجار و بکرخان اکری دو دوست
و یوسف خان حاکم کیسکر با گروهی از منتجبه بجانب ارض روم تعیین فرمودند که داخل قلعه ارض روم شده
باتفاق اباظه پاشا بتدارک مهمات در مراسم قلعه داری کوشند و قورچی باشی نیز با عساکر نصرت نشان
از سلطانیه بجانب آذربایجان نهضت نموده هر گونه معاونت اتفاق افتد بظهور آورند اما تا رسیدن امرا
خسرو پاشا بپای قلعه رسیده اباظه پاشا محصور گردیده بود و قورچی باشی و عساکر منصوره تا دار السلطنه تبریز رفتند
خسرو پاشا با اباظه مدارا سلوک نموده او را استمالت کرده بایلی و انقیاد پادشاه روم دعوت کرده قسم یاد
نمود که او را از تعرض ینکچریان نگاهداشته نگذارد که بهیچ وجه من الوجوه ضرر و آسیب جانی بدو رسد و او از سر عصیان
راغب گشته بیرون آمده سردار را ملاقات کرد خسرو پاشا در باره او با ینکچری آقاسی مناقشه نموده اباظه
پاشا او را در حوزه حمایت خود در آورد و او را مصحوب خود گردانیده بجانب استنبول عود نمود و اصلا متعرض حال
متعلقه بانطرف نگردید بنابر این از امرای عظام یوسف سلطان بمحارست قلعه اخسقه و سرداری تفنگچیان

گشته دیگران

گشته دیگران بمقام خود باز آمدند قورچی باشی و عساکر منصوره نیز از دار السلطنه تبریز عود نموده قورچی باشی بملازمت
اشرف رسید و سایر امرا و عساکر بمنازل و اوطان رخصت یافتند **ذکر توجه نمودن امام قلیخان بیگلربیگی
فارس بتسخیر ولایت بصره** چون از تاریخی که عراق عرب بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره در آمد همت بر فتح
و تسخیر ولایت بصره که از یکطرف بعراق عرب و از طرف دیگر بولایت خوزستان فارس قلمرو همایون پیوسته
مطمح نظر همت والا بود و فی الحقیقه تابع دار السلام بغداد است در امثال امضاء آن عزیمت در خاطر انور
رسوخ یافته امام قلیخان بیگلربیگی فارس بتسخیر ولایت مذکور مامور گشته او با عساکر دیار فارس بدار
دار السلام گردید که از راه کنار دجله بمقصد شتابد و امرا و حکام لرستان و کردستان و الکند و بهمراهی
او مامور گشتند و گروهی از تفنگچیان رکاب اشرف که در بغداد بودند بدانخدمت نامزد گردیدند و خان مشار الیه
با جنود وافره و عظمت و شوکت متکاثره و کمر خدمت بر میان بسته روانه مقصد گردید و اعراب الحوالی از
روی اطاعت و انقیاد در آمدند و رومیه در قلعه متحصن گشته حرف استیمان در میان داشتند که
درین اثنا از قضای آسمانی واقعه ناگزیر نواب گیتی ستان روی داده خبر رسید موجب تزلزل خاطر قزلباش
گشته بنوعی اندوه و ملال بر خاطر خاص و عام استیلا یافت که مطلب را بلکه خود را هم فراموش کردند مردم آنجا
از وقوع این واقعه قوی دل گشته در قلعه داری راسخ گردیدند چون در امثال تسخیر آن ملک تیسیر پذیر نبود جناب خانی
بر صلاح در توقف ندیده معاودت نموده آن اراده در عقده تعویق ماند که انشاء الله تعالی هر گاه رقم پذیر کلک
تقدیر شده باشد بنحو ظهور آید **دیگر از سوانح اقبال** آمدن شیرخان افغان که حاکم پوشنگ [illegible] است
بقصد سعادت بساطبوسی و ادراک شرف ملازمت بدرگاه عرش اشتباه آمده چندگاه باقبال شمول ملازم
رکاب اشرف بود در دار السلطنه قزوین بانجاح مطالب و مدعیات خرسند زیاده از مامول بشفقتهای
گوناگون و نوازشات بی اندازه از حد بیرون سرافراز گشته بخلع فاخره و انعامات وافره رخصت انصراف یافته
روانه دیار خود شد و در امنیت راه هندوستان و حسن سلوک با مترددین و تجار سفارشات بلیغ فرمودند
ذکر توجه موکب همایون اعلی بقشلاق مازندران اشرف نشان چون مزاج اشرف اقدس که از امتداد تب ربع
و تحمل شدائد آن کوفت از اندازه بیرون رفته بود اندکی زایل گشته روی بانحطاط آورده بود اما گاه گاهی بعد از چند روز
تخلف میکرد و گاهی دیگر از ارتکاب امور نامناسب چو ماکول و مشارب متضاد عود می نمود و نقاهت باقی بود
که عظیم توجه بقشلاق مازندران فرمودند اطبا هوای آنجا را جهت رطوبت مناسب اقامت ندیده انتقال
قرار دادند چون بکلام مجید تفاءل فرمودند نیک نیامد چون آنحضرت مایل سیر و شکار آنجا بسیار بودند
روزی چند توقف فرمودند که دیگر باره مشورت نمایند در اینمرتبه بد نیامد عزم جزم فرمودند بنابر ضعف و نقاهت
قرار یافت که بتانی طی مسافت نموده دوازده مرحله را در بیست و چهار روز طی شد اما بعد از بیرون آمدن
قزوین از غایت شوق بسیر منتزهات آنولایت و اقامت منازل ولنگ دوازده مرحله را از سواری

با دبدبه‌ای صبا رفتار در هشت روز طی فرموده روز نهم داخل بلدهٔ طیبهٔ اشرف شدند و چند روز در کمال
عافیت و خوشدلی گذرانیده گاهی در روزهای وعدهٔ تب بعقد تغییری در مزاج حرارتی در بدن احساس می‌نمودند
و بدستور متوجه انجام مهام ضروریهٔ دولت و سیر و شکار می‌شدند و در آن اوقات گاهی از آن حضرت
سخنانی که مشعر بر بی‌ثباتی دنیای دون و دلگیری از مشاغل امور کار بود بر زبان گوهر افشان بسیار گذشت
در رؤیای صادقه می‌دیدند که خود تعبیر او را انتقال از عالم فانی بسرای باقی می‌نمودند **ذکر توجه خاطر اشرف بتربیت**
شاهزادهٔ عالمیان ابوالنصر سام میرزا و تفویض ولیعهدی بآن شاهزادهٔ سامی مکان

در آن ایام چون بنور ولایت و ارشاد پرتو انگیز ضمیر انور شده بود که عنقریب ازین دار فانی رفتنی بوده
ازین وحشت سرا گذشتنی است ارادهٔ خاطر شریف بران متعلق گشت که نوبادهٔ ریاض دولت و نهال چمن
آرائی حدیقهٔ سلطنت شهزادهٔ جوان بخت کامکار یادگار شاهزادهٔ سعید مغفور را که اختر کوکب جهان افروز
سپهر شهریاری بر سریر فلک جلالت و بختیاری رسیده افسر کیانی برازندهٔ تاج خسروانی خلف دودمان
صفوی سلالهٔ خاندان علوی منظور انظار عنایات یزدانی مؤید بتائیدات سبحانی ابوالنصر سام میرزا
خلف ارجمند شهزادهٔ مغفرت نشان رضوان مقام صفی میرزا انور مضجعه را که عمر گرامیش که بدامان ابد
پیوسته با هجده مرحله طی کرده آغاز رشد و تمیز است و در دار السلطنهٔ اصفهان نشو و نما یافته چند نفر
از معتمدان ذکور و اناث حسب الامر اشرف بلوازم خدمت و پرستاری آن شهزادهٔ کامکار ستوده
اطوار قیام داشتند بحضور اقدس آورده که من بعد در ظل تربیت اشفاق شاهانه سر برده برتبهٔ ولیعهدی
معزز گردانند چون شیوهٔ مستحسنهٔ آنحضرت بود که در امور جزئیه بکلام مجید ربانی تفأل فرموده بموجب
و فرمان الهی شروع در هیچ امری نمی‌فرمودند در این امر مبارک میمون که از معظمات امور دین و دولت
مشورت لازم دانسته مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر منجم جنابذی که از زمرهٔ منجمان خاصهٔ شریفه و امین معتمد بود
بدین امر مامور فرموده نزد مولانا مراد مازندرانی که از افاضل اتقیا است آنجا فرستاده که مشورت نماید
مولانا مذکور تفأل نموده این آیهٔ کریمه برآمد الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین بلی ان
تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین از مدلول آیهٔ کریمه ظاهر شد
که ارادهٔ خاطر اشرف بسیار مبارک و میمون است لیکن در باب آوردن از اصفهان در آیهٔ کریمه اشاره بصبر و
سکون بود و حضرت علام الغیوب **مصرع** که مصلحت تو از تو بهتر داند بر مصالح امور جهان و صلاح حال جهانیان
دانا و بیناست بمدلول آیهٔ کریمه عمل فرموده چندروزی آوردن آن نوبادهٔ ریاض دولت و کامکاری در تعویق
افتاد و بعد از آن در اندک زمانی چنانچه در ذیل سطور خواهد گذشت ظاهر شد که در نیاوردن آن شاهزادهٔ سلطنت
نشان بمازندران حکمت بالغهٔ الهی در آن منطوی بوده **ذکر انتقال حضرت شاه والاجاه گیتی ستان از**
خاکدان دنیا بجنت اعلی و اتصال روح مطهرش برفضای عالم بالا ...... آه و صد آه

از گردش چرخ بیمدار و ستیزه‌کاری فلک کج‌رفتار هیچ نهالی از جویبار اقبال بالا نکشید که بثمرهٔ مراد
و کامرانی بارور گشت که عاقبت از تند باد اجل از پای در نیامد و هیچ کوکبی از افق جاه و جلال سر نکشید
که عنقریب در مغرب فنا غروب و افول نکرد و مدلول کریمهٔ کل من علیها فان مؤید این معنی است **بیت** آنکه تغیر
نپذیرد خداست ۞ آنکه نمرده است و نمیرد خداست ۞ از ازل الآزال رقم ممات بر نامهٔ هر ذی حیاتی
کشیده‌اند و شاهان و شهریاران جهان با وجود امتداد زمان حیات عاقبت شربت ناگوار ممات چشیده
بیت نظر کن باحوال پیشینیان ۞ که رفتند یکیک کهان و مهان ۞ نشد هیچ از آغاز او بود و پس ۞ نماند بجز ذکر هیچ کس ۞
القصه چامه سیه جامه با سینه چاک شرح این واقعهٔ دردناک را بدین نمط در حیز بیان می‌آورد که روزی آنحضرت بعزم
سیر و شکار سوار گشته در شکارگاه همان افراطی در اکل طعام شده بود در بازگشتن تبی از ثقل معده عارض و آب
همیون گشته ضعف قوی علاوه نقاهت کوفت سابق گردیده عارضهٔ تب بعد از سه چهار روز آنحضرت را اعضای جسم
گردانیده بهیضه و اسهال انجامید و از قیام و تردد افتاده از تهییج رخسار همیونش سوء القنیه ظهور یافت مجملا اسباب
اجل فراهم آمده ضعف و ناتوانی قوت گرفت معالجات اطبا تأثیری نمی‌کرد و هر روز بر ضعف ازدیاد می‌پذیرفت
خلق از رشیدهٔ این حال در قلق و اضطراب افتاده غریق لجهٔ حیرت بودند خواتین معظمه و پرده‌نشینان سرادق
اقبال از واهمهٔ وقوع این واقعهٔ هائله با دیدهٔ گریان و سینهٔ سوزان لحظه‌ای از ناله و افغان نمی‌آسودند ارکان دولت و
مقربان بساط عزت از بیم این مصیبت عالم‌سوز مدهوش و سرمایهٔ عقل از دست داده در بادیهٔ حیرانی سرگردان
و از تصور این قضیهٔ جانگداز برخویش ترسان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول
حال بر آنحضرت متغیر گشته آثار موت از بشرهٔ همیونش لایح گردید در هنگام طلوع صبح داعی حق را لبیک اجابت گفته
طایر روح پرفتوحش از قفس بدن پرواز نموده بعالم قدس شتافت چگویم که در آنوقت بر جاکران آن مقام چه گذشت
حجله‌نشینان سرادق جلال با سینه‌های چاک چاک و دلهای غمناک بناله و زاری درآمده با لباس سیاه و حال تباه خاک
بر سر فشان آتش سوگواری در عالم تازه گردیده‌اند و چشمها ربه‌های خلایق راه یافته استغاثات از طبایع دوری گزیده
چرا چنین نباشد آفتابی بود عالمتاب که عالمیان در سایهٔ معدلتش آسوده بودند در معرض کسوف و زوال آمد اختری
بود درخشنده و نورانی که پرتو امنیت و عافیت بر عالم انداخته بود از اوج کمال بحضیض وبال رسید آسمان که
بر وفق مراد او دوران می‌نمود هر صبح ازین مصیبت سینه چاک میزند ماه و سال که در زمان دولتش بخوشی و
خرمی گذران بود در حجاب ظلمانی اندوه متواری گشتند عقلا درین مصیبت عظمی جز صبر و شکیبائی چاره ندیده
دست در عروة الوثقی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب زدند ارکان دولت [illegible] عیسی خان قورچی
باشی و اعتماد الدوله خلیفه سلطان وزیر که هر دو بشرف مصاهرت آنحضرت سرافرازی دارند و زینل خان ایشیک
آقاسی باشی شاملو و سایر اعیان که در پایهٔ سریر سلطنت مصیر بودند متوجه امور دولت گشته خواص و عوام را از
ولیعهدی شاهزادهٔ عالم و عالمیان آگاه گردانیدند جمیع خلفاء و مریدان و صوفیان و معتقدان این دودمان

ولایت نشان که وربایه سریر اعلی بوده فرمان مرشد کامل رایگان دول پذیرفته بقدم اخلاص و انقیاد پیش آمده
و وثیقه درباب تفویض ولایت عهد و سلطنت و پادشاهی آن نوباوه بوستان اقبال که نشانه از ان اشارت
بابشارت بوده باشد در قلم آورده عیسی خان و زنبیل خان و جمیع اعیان و طالبان سلسله علیه صفویه چنانچه طریق
و نسق بر مریدی این سلسله است ممضی با دخان بخطوط و مهور و موشح و مسجل گردانیده مصحوب محبعلی بیک لله
مشهور را که از سفید ریشان معتمد این درگاه است بدار السلطنه اصفهان بخدمت شاه و شاهزاده جهانیان
فرستادند و در این مصیبت عظمی که روی داده دیده و دل را باین بیت مشهور تسلی داده‌اند بیت که گر نوروز
سلطان رفت بر باد گل صد برگ سوری را بقا باد نظم الله الحمد والمنه که خلفی یادگار گذاشت که آیین جهانداری
از طلعت همایونش پیدا و آثار جهانبانی از ناصیه اقبالش هویدا القصه چون حامل این صحیفه بسرعت برق و باد
آن مسافت بعیده را [illegible] سعادت ملازمت دریافته از واقعه ناگزیر جد بزرگوارش خبر داده
صحیفه لطیفه را بنظر انور رسانید شهزادگان و خواتین معظمه و مخدرات حرم محترم که در دار السلطنه اصفهان بودند
از استماع این خبر وحشت اثر ناله و افغان باوج آسمان رسانیدند چند کس از ریش سفیدان این دودمان که بخدمت
الحی مامور بودند سیما ابوالقاسم بیک ایواوغلی که از جمله صوفیان صافی اعتقاد و ایشیک آقاسی و معتمد علیه
حرم محترم بود باتفاق خسرو میرزای برادر بگرات خان والی گرجستان که حاکم دار السلطنه اصفهان بود
و برستم خان موسوم گشت بجهة رفع مفاسد و استقامت آن شهر معظم که مملو از طبقات خلایق و طوایف مختلفه
انام است جلوس همایون را بر تعزیه و سوگواری آن واقعه ناگزیر اهم و اولی دانسته همان لحظه آن شهریار جوانبخت را
بتوره و آیین مقرر صوفیان دودمان صفویه بر تخت سلطنت و قالیچه ارشاد که میراث آبا و اجداد عظام
جنت مقام است متمکن گردانیده سعادت پای بوس دریافتند و آوازه جلوس همایون باطراف و اکناف
سرحدهای ممالک منتشر ساختند چون فضلای دهر و منجمان شهر ملاحظه کردند بر حسب اتفاق هنگام جلوس ساعتی بوده
بغایت سعد و میمون از جمیع معایب بخوبی مواکب مسعود و در اوج شرف مستقیم و خوش حال و بر احوال اصحاب
طالع ناظر هر چند از زیج و تقاویم و مستخرجات سال احتیاط کردند ساعتی بآن خوبی جهة جلوس سلطنت و پادشاهی شش ماه
دیگر یافت نمیشد بر عقلای دهر و اصحاب فطنت واضح و لایح خواهد بود که این نکته غریب از نتایج اقبال و دلایل ثبات
و بقای عمر و دولت آنحضرت است از شهزادگان کامکار مکحول البصر که در اصفهان بودند امام قلی میرزا پسر صفی پادشاه
غفران پناه دعوی پنهانی کرده مدعی سلطنت شد چنانکه در زمان بصیر گردانیدن از کی از هر طرف مردمک دیده‌ها
از آسیب نیشتر محفوظ مانده بود دولتخواهان از هجوم عام و حادثه فتنه اندیشیده جهة دفع مفاسد عظیمه که بران مترتب
بود عینین آن شهزاده نادان را از دست کاری کرده از حدوث فتنه خاطر فارغ ساختند و سر مدلول آیه کریمه که در
هنگام تفأل آوردن آنحضرت بجلوه رانقدس بصر و سکون اشاره شده بود واضح و جهی بصحت و وضوح یافت اگر در
حین انتشار خبر واقعه هایله آن زینده سریر دولت در دار السلطنه اصفهان که مقر سلطنت و مستقر خلافت

محل اجتماع

و محل اجتماع طبقات سپاه از مصالح و مفسد بود و تشریف حضور میمنت ظهور نداشت مظنه آن بود که در آن شهر معظم چندان
فتن و فتور ظهور یابد که ابواب بلایا بر روی روزگار خلایق گشاده گشته عجزه و زیردستان پایمال حوادث
الم نهاد گردند مجملا ارکان دولت قاهره که در مازندران بودند در رکاب هودج عفاف نواب خورشید
احتجاب علیه عالیه ناموس العالمین صبیه محترمه شاه جنت مکان عمه معظمه پادشاه غفران جاه فردوس
آشیان که علاقه دهر و رحمة للعالمین است و سایر مخدرات سراپرده سلطنت خزاین و بیوتات پادشاهی را
برداشته صوفیان صادق العقیده این دودمان جنازه مغفرت اندازه را بر دوش اخلاص گرفته
روی توجه بصوب صفاهان آوردند چون بدار المؤمنین کاشان رسیدند خلایق آن دیار با دلهای نالان
و دیده‌های گریان و کسوت سیاه و حال تباه باستقبال شتافته چون بر نعش مقدس رسیدند سینه‌ها چاک
کرده و ناله و افغان در آمده خاک بر سر افشاندن آغاز نهادند امرا و اعیان و ملازمان رکاب اشرف
جامه‌ها دریده اندوه آن مصیبت در دلها تازه گشت و از دحام خلایق در اطراف پیش و پس نعش بمرتبه بود
که امرا و اعیان را مجال رفتار نبود الحاصل آن جنازه محفوف برحمت حی لایموت را در پشت مشهد کاشان
که مدفن امامزاده عالیقدر است موسوم بامامزاده حبیب موسی علیه التحیة والثنا بامانت گذاشتند انشاء الله
تعالی بیکی از اماکن شریفه و آستانهای متبرکه نقل شود و حافظان خوش الحان تعیین فرمودند که شبانروز
بنوبه و کشیک دوازده نفر تلاوت کلام مجید ربانی مواظبت و مداومت می نموده باشند که بهیچ وقتی از اوقات
روز و شب خالی از تلاوت حفاظ نبوده باشد همیشه بر سر مرقد مطهر بخور کرده از اول شام تا بام داد شمعها
افروخته دارند و جهت اطعام حفاظ و خدمه مزار کثیر الانوار و فقرا و مساکین اقسام حلاوه و اطعمه الوان محتاج
سرانجام داده مهدیقلی بیک ولد محمد خان زیاد اغلی قاجار را که از میرزادهای طایفه مذکور و صوفیان و صوفی
زادگان این دودمانست با چند نفر دیگر بانجام خدمات تربت مقدس منور تعیین نمودند و بعد از انجام
این امور کوچ کرده بتاریخ بیست و سیم شهر جمادی الثانی داخل شهر شده همگی ارکان دولت و اعیان حضرت
و مقربان بارگاه و ملازمان درگاه هر یک فراخور قدر و منزلت بترتیب مقرر و آیین معهوده قزلباشیه در ایوان
درگاه دولتخانه نقش جهان بملازمت و شرف پابوس مشرف گشتند خوانین عالیمنزلت و بزرگان رفیع مرتبت
بنوازشات شاهانه اختصاص یافته از مشاهده جمال جهان آرای همایونش غبار اندوه و ملال که بر دلها نشسته
بود پاک گشته طبایع دولتخواهان از نشاط و شادکامی گل شکفتن آغاز نهاد و اسم سامی گرامی آنحضرت را
شاه صفی خواندند شعرای بلاغت شعار و مستعدان هر دیار تواریخ مرغوب یافته در سلک نظم انتظام داده
زیاده از ده کس بالهام غیبی بالبدیهه تکرار ورد و ظل حق تاریخ یافته از آن جمله یکی نیز دلیل روشن است که سایه دولت
آنحضرت بر سر کافه خلایق مبسوط خواهد بود و عالمیان در ظل رافتش خواهند آسود از جمله تواریخ دیگر که
تاریخ صفی پا بر اورنگ شاهی نهاد مولانا شرفی قزوینی یافته از الهامات غیبی است آوازه جلوس

همایونش باطراف و اکناف رسیده موجب امنیت و استقامت بلاد و آسایش عباد گردیده شمه از مفاخر جلایل
و جلایل اطوار محمدت خصال آنحضرت دیباچه حشمت بی اندازه اش از مواهب حضرت
رب العزت اوصاف حمیده شاه غفران پناه از حد احصا بیرونست و اطوار پسندیده اش از حد حصر
کمی افزون صادرات افعال ستوده خصالش دستور العمل سلاطین کامکار و بی تکلف قانون عقلای
روزگار است شمه از جلایل آثارش در صدر صحیفه اول در طی مقالات اثنی عشر مرقوم قلم صدق
رقم گردیده محلا پادشاهی بوجود جواهر ذواتش تمثال و مکرهای دقیقش آیینه خیال از دور عدالت و
رعیت پروری عالمیان در سایه رافتش آسوده بودند و از مهابت و سیاستش گرگ و میش در یکجا آب
می غنودند اوقات خیرات و الصدقاتش بسیار و آثارش در بلاد ایران از تخفیفات رعایا و ابنیه
عمارات و انشاء رباطین و باغات و تعمیر بقاع و کارهای خیر بیشمار تیغ آبدارش همیشه آلوده خون
اعادی و اشرار و از نوک سنان جان ستانش سینهای مخالف فگار بزرگواری و عظمتش
از این و آن گذشته و تجملات پادشاهیش در عرصه خیال خسروان با کاسره و کیان نگذشته حسن
اعتقادش بدودمان رسالت و ولایت در درجه کمال لهذا تاریخ وفاتش از واردات طبع
سنجر میرزا که از نواده و نژاد شاه نعمت الله ماهانی است تاریخ حشرش با علی ابن ابی طالب باد
گردیده پادشاهان عرصه گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصی ممالک فرنگستان و ارس و کاشغر و تبت و
هندوستان با آنحضرت طرح الفت و آشنائی افکنده از حسن خلقش متواتر ایلچیان بدرگاه عرش
اشتباه فرستاده اظهار عقیدت و دوستی می نمودند و تحف و هدایای نفیسه هر دیار زیاده از چند و چون
میگذرانیدند و سلاطین فرنگیه و پادشاهان مسیحیه از ماله و همه و فرنسه و انگلیس و ولندیس و پرتکال و اسپانیه
و پاپ که بزرگترین پادشاهان مسیحیه و نصاری و خلیفه ملت حضرت عیسی علی نبینا علیه السلام و مقتدای
طوایف مسیحیه است با وجود بعد مسافت و مکان و دریاهای بین محیط و عمان از آوازه عدالت و سلوک پسندیده
اش با طبقات انسانی از روی عقیدت بآنحضرت آمیزش نموده عتبه علیه اش هیچ وقت از آمد و شد رسولان
سخندان و وصول نامهای اخلاص شعار و هدایای هر دیار خالی نبود صدق این مقال از مضمون مکتوبی از ریم
پاپای خلیفه ملت حضرت عیسی و مقتدای نصاری از پاپ نام ارسال یافته بود معلوم میگردد در میان گروه
نصاری هر کس مرتبه خلافت و جانشینی حضرت مسیح یافت او را پاپ میگویند و دار الخلافه اش که باعتقاد
ایشان محل اقامت حضرت مسیح بوده بروم کبری موسوم و مشهور است از ارض یونان چون از فحاوی
آن مکتوب مقدمات مرقومه مفهوم بود درین صحیفه ثبت افتاد که بو الفضولان حیله ستیز راقم حروف را از
مقوله خود فروشان و خوش آمد گویان نشمرند و از تکلفات استعار خشیانه دور دانند صورت مکتوب است
عالیحضرت نواب معز الدوله پادشاه والا جاه تحیت و سلام از ما بر بندگان شما که پرتو عنایت بجناب الهی

و مرجع جمیع عالم و خلاصه اولاد بنی آدم المنان پادشاهی که مقتدای و مهتدای جمیع عالمیانی خصوصا
ما که جانشین حضرت عیسی خداوندیم اعنی روم کبری که پادشاهان عظیم الشان با بزرگی و قدر و منزلت تعظیم
بادمیشوند و حال آنکه شما نسبت با و در بزرگی و عظمت و جبروت برتری پس واجب بر هر فردی از بنی آدم
که دعای دوام دولت قاهره خصوصا بر ما گویان آنجناب که فرض عین دانستیم که در کلیسیای خویشتن
استغاثه و استدعای از دیاد عمر نواب ایشان نمائیم امید که سایه عنایت الهی کم مباد از سر ترحم و
شفقت بندگان ایشان در نهایت بعضی از مردمان شما که در اینجا بودند در عزت و حرمت نزد عیسویان مثل
بزرگان آسمانند و از علمای سر براعلی شما علم اشتهار دارد چنانچه در زمان سابق از حکمای یونان زمین که
معلمان علم و حکمت و شیوه انسانیت بوده اند و آوازه عدالت و بزرگی شما بر طرف ساخت آوازه
جبروت پادشاهی فرس را چرا که بندگان شما قانون کتاب جبروت پادشاهی رسیده و بالجمله در روم کبری که محل
جمیع را اقتدا العقل و المرتبه بندگان ایشان است و همیشه آوازه بزرگی اعلیجناب بگوش جان شنیده
ایم و بدان خوشحال و مسروریم و ما را شکی درین باب به هیچ حیثیت نیست بلکه در قدیم الزمان جمیع فرنگیان را این اعتقاد
زیرا که مدت مدیدی است که بندگان ایشان طایفه از پادریان که عبارت از علمای فرنگند جای داده
و نهایت عزت و حرمت داشته اند و جمیع ایمان در روم کبری که ریم پاپا و جانشینان حضرت عیسی
محبت با ایشان از جهت سرپرستان ایلچیان عظام کرام و ذوی الاحترام خجسته پیام با ایشان چراکه
از یکی از اتکی و مید... پادریان پابرهنه از کوه کرملو که در پای تخت شما جای داده
بسر برند از خوشحالی و خرمی و همیشه آوازه بزرگی و رفعت حال بندگان شما را ایشان باینجانب میرسانند
چراکه ایشان حق شناسند و فراموش کار نیستند فلهذا التجی جمیع بلاد ما بسلطنت و بزرگی تمام کرده اید
شمشیر خصوصا آنکه پادریان کوه کرملو را جای داده ایشان بکمال خود و در کلیسیاها عبادت بطریقه خود بجای
می آورند بی آنکه احدی مزاحمت بکمال ایشان رساند پناه علیا جانشینان حضرت عیسی هم مدیده باطن
متوجه گردیده از پادشاه پادشاهان که غنی است در رحمت خویش پاداش جزای نیک و فتح و فیروزی
ایشان مطلب و چنانچه روشنائی دولت ایشان مانند ماه تمام عالم را روشن ساخته در احکام الهی راسخ
گردند و مانند بزرگی حضرت عیسی خداوندما با سلطنت باشند همیشه مقصود حاصل آید و بارسال مکاتبات
و رسولان بجانب عیسویان روم کبری ما را زمانزا امر فرمایند تا از محبت و دوستی ظاهر گردد و بر بندگان
امتان و خدمتکاران حضرت عیسی از روی اخلاص حضور دل دعا از جهت بندگان شما می نمایند و دوام الاوقات
از جهت تفضلات و نوازشات که نسبت بپادریان کوه کرملو نمایند آن طایفه ممتاز عالمند از آنجهت بلند
آوازه بزرگیهای ایشان را در روم کبری که پای تخت حضرت عیسی است امیل و محبت از قدیم الایام است
از جهت محبت حضرت ریم پاپا که بآن عالیجناب منظوری دارد امید که آفتاب حقیقت الهی بر سرای عالی مقدار

یابنده و تابنده باد این مکتوب بخط فرنگی بود و از اینجا بسر همراه آورده گشادند فرنگیانی که در صفهان بودند
بفارسی ترجمه کردند از عبارت آتش معلوم نمیشد که قریب شده مکتوب پاپ شد بلکه چنین ظاهر میشود که علمای
ملت مسیح که در دار الخلافه جانشین حضرت عیسی اند نوشته باشند از فرنگیان سؤال شد جواب دادند که در میان
شرط تواضع و ادب اینست که در مکاتیب بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان نمیده و بزبان غایب
حرف گویند و لهذا حضرت پاپ شرط ادب و تواضع مرعی داشته بزبان غیبت ادای مطلب نموده و
بعرف فرنگیه ابلغ اینست مجملا بزرگی و عظمت و جلال آنحضرت بین الجمهور زیاده از آنست که محتاج به بینه
و حجت باشد لهذا زبان قلم ازین گفتگو که آخر شد فی هیئت خاموشی گزیده سنین عمر شریفش شصت سال بود
و در هشت ساله سالگی برتبه بلند فرمانروائی ایران رسید مدت سلطنتش در ایران چهل و دو سال بود و در سال
دویم جلوس تا حین وفات که چهل سال باشد در ترددات جهانداری گذرانید شیوه فطری اثنی عشری پاک
اعتقاد بود و لهذا در سال دوازدهم جهانداری قران ثانی بجوار رحمت یزدانی پیوست بیت شاه ازپستان تو
جهانی شده راست ‖ تاریخ تو چهل سال ز اعدا کین خواست ‖ آنکس که پیاله بامرت خلافت ‖ گر چشم برت سپید
آنهم رفتست ‖ رحمة الله علیه و آبائه العظام مشاهیر سایر تعیینات که از زمان در کاه و غیرهم که در اقبال ارتحال
نموده یوسف سلطان وی از غلامان تربیت کرده حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان بود که برتبه امارت
و سلطانی سرافراز گشته حاکم الکاء لشکر کیلان و میر غازیان چکنی گردیده بود در سال گذشته بتقصیر خدمتی متهم
از حکومت معزول گشت کرکین سلطان که از زمره غلامان تربیت یافته آنحضرت بود در عوض تعیین یافته در جبر آن
تقصیر مقرر شده بود که بارض روم رفته همراه اباظه پاشا قلعه داری نماید و چنانچه تحریر پیوست الکه مدت صورت
نیست سرداری تفنگچیان قلعه اخسقه باو مرجوع گشته در آن خدمت از عالم رحلت کرد بسیار جوان آدمی معقول
شایسته بزرگی بود پسرانش همه در سلک غلامانند سبحان بیگ ناظر دواب ولد الهی بیک ناظر دواب
وی در زمان حیات مرحوم الله وردی خان ناظر سرکار او بود و از وفور کارروانی ناظر دواب سرکار خاصه شریفه
شد بعد از فوت او خدمت مذکور بعلیجان بیک میر بور پسر او رجوع گشت و داروغه محاسبات خراسان گشته
بمشهد مقدس رفت و در آنجا مصروع گشته بساط حیات در نوردید و الیوم منصب مذکور بیادگار بیک برادر او
مرجوعست میرزا محمد رضای وزیر غلامان ولد میر ابوالمعالی نطنزیست که بدوام خدمت موروثی در عوض پدر وزیر
غلامان و تفنگچیان بود در امسال در قزوین بیمار شده در هنگام آخر با مندران از آن اشتها که وقت نزول
و ارتحال ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد و مهم مذکور بحسن بیک اردوبادی وزیر علیقلی خان دیوان بیکی
نامزد شد اما هنوز پابوس منصب چنانچه رسم معهود این سلسله علیه است نکرده بود که واقعه هایله آنحضرت روی داد
حکیم سخنور یعنی نادره گشته دانی حکیم شفائی اصفهانی وی از طبیب زاده های دار السلطنه اصفهان بود و در آغاز تمیز و عنفوان
جوانی و شباب بتحصیل علوم متداوله و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی پرداخته حاوی انواع کمالات و در علم

طب و قانون طبابت مهارت یافت بسیار لوند مشرب و شوخ طبع بود و ذوق شعر و شاعری بر طبیعتش غلبه کرده در آن
شیوه مرتبه بلند نامی یافت از شعرای سخنور بلاغت گستر گشته شهره روزگار گردید اشعار آبدارش از قصاید
فرد و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار است معانی رنگین و ادای شیرین بیشمار از تراکیب
طبع گزینش شیوه و شعارش بود و از تنگ حوصلگی اندک ناملایمی بر طبیعتش گران می نمود و از سر ظریفی و
شوخی طبیعت همواره زبان بهجو ستیزه کاران میگشاد و اگرچه رسم هجا مذموم است اما او در این طرز بدیع
معانی رنگین و ظرایف شیرین را با دلکش ترین روشی ادا نموده داد سخن پردازی میداد و در خدمت حضرت
شاه گیتی ستان فردوس آشیان قرب و منزلتی داشت و او از لوند مشربی ملازمت رکاب اشرف کمتر می نمود
و از آنحضرت ملک الشعرا و ممتاز زیران لقب داشت گاهی خدمت او از هجا و بد گوئی ستمکار خلق متنفر نموده در
اواخر ایام حیات از هجا توبه کرده و قطعه در معذرت آن در سلک نظم در آورده بعرض رسانید و قطعه اینست
قطعه سوگند میخورم بخدائی که عقل را ‖ در کبریای حضرت او هست اشتباه ‖ گر تا سخن ملائی خاطر شکسته ام ‖ تا زخمها
نخورده ام از خصم کینه خواه ‖ از نیم صد هزار خدنگ جگر شکاف ‖ وز من بانتقام یکی خشمگین نگاه ‖ پروای انتقام اعادی نمیکنم
بر روی هم نهند گر اقران بخنده ‖ اما چو رفت بی دو بهار از حد برون ‖ تادیب خصم واجب شرعیست گاه گاه ‖ تا کی قفا نشسته
خورد سنگ دل شکن ‖ آگی شعله طعن ز بوتی زند گیاه ‖ باید نواخت فرق خر از چوب بست ‖ بر دوش نشند
چون قدم که روی ز راه ‖ هر کس ز خصم کینه بنوعی دگر کشد ‖ مژگان [illegible] حاجبه وز سپاه ‖ دستش
بانتقام دگر چون نمیرسد ‖ شاعر بتیغ زبان میبرد پناه ‖ مو ز را بکید و هیت تسلی کند گز ان ‖ روی عدو
چو صفحه دیوان کند سیاه ‖ رسم هجا چو لازم ماهیت منست ‖ چون گوهر با گران نتوان گشت جذب کاه ‖ اما
پسند صاحب ایران نمیشوم ‖ تا باشمست این هنر اعتبار کاه ‖ باری دگر نه از ره اخلاص صمیم قلب ‖ تجدید توبه میکنم
اما بدست شاه ‖ شاهی که مهر خرا چو نوازد بیک نگاه ‖ گردون چو آفتاب باوج افکند کلاه ‖ در امسال در دار السلطنه
اصفهان مریض گشته اوراق دیوان حیات بباد ممات داده بساط منصب در هم چید در زمان حضرت شاه جنت
مکان مولانا محتشم کاشی قطعه در تاریخ وفات حکیم نور الدین کاشی گفته بود چون ابیاتش مناسب وقت بود
تاریخ را گذاشته چند بیتی از آن ثبت افتاد قطعه ولا بنگر این سیحا با فلک را ‖ که شد تا چه غایت به بیداد مایل
اجل شد و گر اینچنین که ریزد ‖ بکام مسیح زمان زهر قاتل ‖ حکیمی که شد مبتلی علاجش ‖ میان حیات و اجل بود
حایل ‖ مسیحا دمی کز دمش روح رفته ‖ شدی باز در پیکر مرغ بسمل ‖ اشعار ابدار و معانی بلند حکیم شفائی بسیار است
و این صحیفه تحمل آنها ندارد و چون رتبه شاعری و مرتبه سخنوری او و قطعه معذرت بجا که در فوق تحریر پیوست
معلوم بود باین دو سه بیت دیگر که در وقت تحریر بخاطر آمده و با اعتقاد راقم حروف بسیار عالیست اکتفا رفت
بیت ترا از شیره جان آفریدند ‖ مرا از داغ حرمان آفریدند ‖ سرم کز سجده دلگیری نداند ‖ ز خاک پای
جانان آفریدند ‖ غم عالم پریشانم نمیکرد ‖ سر زلفش پریشان آفریدند ذکر ارباب مناصب زمان فرخنده نشان

حضرت گیتی ستان از امرا و صدور و غیر ذلک ∴ بعد از وقایع متنوعه و ذکر وقوعه
غم اندوز حضرت گیتی ستان فردوس آشیانی که بتحریر پیوست لازم دید که اسامی سامیهٔ ارباب مناصب
عالیهٔ زمان دولت آنحضرت که منتظمان کارخانهٔ سلطنت اند از امرا، نامدار و صدور عالیمقدار و وزرای
ذوی الاقتدار و مستوفیان عظام عطاردشعار در ذیل این کتاب مستطاب بر صحیفهٔ گرامی برقوم قلم
وقایع رقم گرداند و چون امرا، ذی شان ارباب رای و تدبیر و اصحاب قبضه و شمشیر رکن دیار دوحهٔ
فرمانروائی اند و در میانهٔ این طبقه خانان بلندقدر عظیم الشان مسند طراز الباب اسامی کل امرا از خانان و
سلطانان خرد و کلان در ذکر تقدیم افتاده **امرای عظام کرام** چون بسیاری از اعاظم این طبقهٔ
علیه در زمان حیات آنحضرت چنانچه در متوفیات هر سال رقم نگارش یافته جهان فانی بدرود کرده بعضی
باجل طبیعی و بعضی در معارک کارزار بعالم بقا پیوسته بودند جمعی را که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات
بودند از بزرگ و کوچک نود و دو نفرند که در دو دفعه مرقوم میگردد **دفعهٔ اول** طوایف رفیعهٔ قزلباش
و اویماقاتی که در تحت طوایف قزلباش اندراج دارند و ایشان خرد و کلان هشتاد و سه نفرند از طبقهٔ
شیخاوند یکنفر باسم **عیسی خان** ولد سید بیگ صفوی ابن معصوم بیگ وکیل السلطنهٔ شاه جنت مکان
که بمنصب قورچی باشیگری که از مناصب عالیهٔ این دولت عز اختصاص دارد و بنابر رتبهٔ سیادت و شرف
مصاهرت آنحضرت و قرب قرابت از امرا و اویماقات قزلباش اول طایفهٔ علیهٔ شاملو که سردفتر اویماقات
قزلباشیند و از ایشان درین عهد هفت نفر رتبهٔ امارت داشتند **زینل خان بیگدلی** که در عوض علیقلیخان
گرامیلوی ایشیک آقاسی باشی و حاکم ری گشته بحسن خدمات و ظهور اهلیت تربیت از آن حضرت یافته بسیار معزز
و مکرم و بین الاماثل والاقران محترم بود **دیگر حسنخان** ولد حسینخان که از اویماق عبداللو شاملوست و از امرای ذی
شان و بیگلربیگی کل خراسانست **دیگر محمد زمان سلطان** که حاکم غور و بعضی محال خراسانست فضل علی
سلطان بیگدلی حاکم بالای مرغاب بود دیگری حقوردی سلطان عربگرلو که از امرای آذربایجانست و درین عهد عربگرلو
داخل شاملوست گونه و عمش سلطان بیگدلی که باجیل و حشم خود در طارق گرگوک می بود و در سفر اول بغداد با جمعی
کثیر شاهی سیون شده بخدمت اشرف آمد و رتبهٔ امارت و سلطانی یافت و از محال آذربایجان تیولات تفرقه داد
نقدی سلطان بلقاس که میر ایل است و بلقاس در تحت شاملوست **طایفهٔ استاجلو** این طایفه نیز از اویماق بزرگ
قزلباشیست و امرا و ارباب اعتبار در میانهٔ این اویماق همیشه بسیار بوده اما درین عهد سه نفر رتبهٔ امارت
داشتند محمد علی سلطان ولد بکتاش خان حاکم نسا و خراسان بود مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان بود ابوالقاسم
سلطان ولد پیر غیب خان استاجلو حاکم حله و عراقرب بود **طایفهٔ رفیعهٔ ذوالقدر** آن طایفه نیز از اویماقات بزرگ
و درین عهد از ایشان شش نفر رتبهٔ امارت داشتند **امیر خان** مهردار حاکم دارالامان کرمان ولد رستم سلطان سوکلن
ابراهیم سلطان ذوالقدر حاکم سرخس خراسان بود درگاه قلی سلطان قاذغلو نژاد دختر شاهقلی خلیفه مهردار

نذرخان مهردار حاکم بعضی محال فارس بود سلیم خان شمس الدینلو که سابقا از امرا قراباغ بود و حال حاکم اخسقه
گرجستان شده بود خلیل سلطان ولد کلبعلی سلطان ایور از امرا قراباغ است مستدام سلطان حاجیلو حاکم کبود
جامه استرآباد **طایفهٔ قاجار** دو نفرند طهماسب قلیخان ولد امیرگونه خان که بجای والد بیگلربیگی چخور سعد و از امرای بزرگ
بیگر خان ایگری دورت از امرا قراباغ و حاکم بردع است **طایفهٔ افشار** ایشان نیز از اویماقات بزرگ
معتبرند و درین زمان سه نفر بودند کلبعلی خان ولد قاسم خان ایمانلو حاکم ارومی آذربایجان اروغدی خان ابجلو
حاکم فراه و اسفزار فراهیان امام قلی سلطان ارشلو حاکم کاورود **ایل ترکمان** درین زمان دو نفر بودند پیربوداق
خان ولد شاهبنده خان برناک بیگلربیگی آذربایجان و حاکم دار السلطنهٔ تبریز است حسن سلطان ارلکلو حاکم
میانات بود **طایفهٔ پسیرلو** یکنفر بود باسم نگاری سلطان که در دارالارشاد اردبیل و سراب بود **طایفهٔ روملو**
این طایفه نیز از اویماقات معتبر قزلباش بود اما درین زمان یکنفر از ایشان امارت داشته حیدر سلطان ولد
بایزید سلطان ترلمو حصارلو حاکم سکان کیلان بود **قراداغلو** که از صوفیان قدیم این سلسله اند و از این طایفه
نیز یکنفر رتبهٔ امارت دارند باسم برهان الدین خلیفه حاکم قراجه داغ آذربایجان **طایفهٔ بیات** جمعی کثیرند و دو نفر
میر در میانهٔ ایشان بوده یار علی سلطان حاکم قلعهٔ بایزید چخور سعد گدائی سلطان حاکم باکو پیر سلطان که بجای
یادگار علی سلطان خلفا که حاکم بعضی محال طوالش بود **البیات** یکنفر باسم منصور سلطان که در ولایت شیروان
الکا و دارد **چکرلو** یکنفر که حاکم گنگی شیروانست باسم محمد سلطان چاکرلو **قراقلر** یکنفر باسم شمشی خان که حاکم دارالملک
فارس بود و حاکم احسقه **بایردلو** یکنفر باسم مرادخان سلطان که حاکم ارسبارست **طوایف الوار و اکراد** درین عهد
از این طبقه هفده نفر رتبهٔ امارت و سلطانی دارند حسینخان عباسی افیلی بیگلربیگی لرستان و از منظوران
انظار کیمیا آثار و بین الاقران بشفقت شاهانه معزز و ممتاز بود خان احمد خان ولد هلو خان اردلان بیگلربیگی
شهر زور و از امرای بزرگ است خلیل خان برادر جهانگیر خان که حاکم بختیاریست عاشور خان چگنی حاکم مرودشت
و از امرای معتبر است احمد سلطان چگنی ولد حاجی سلطان حاکم دار المؤمنین سبزوار است سلطان خان
سوباشی دنبلی حاکم … و سلماس آذربایجانست امام قلی سلطان سیاه منصور حاکم اسفراین خراسانست
سلطان سیاه منصور حاکم … است … بیرام علی سلطان صوفی حاکم دیلمان گیلان که از عشایر اکراد
علی مردان خان زنگنه ولد گنجعلیخان که از امرای بزرگ و بجای والد بیگلربیگی ولایت قندهارست مقصود سلطان
دنبلی حاکم … علیخان سلطان … که از امرای آذربایجان و میر ایل مذکورست شجاع الدین سلطان …
که از امرای شیروانست نقش سلطان کروس حاکم قلعهٔ لک … توابع … کدائی سلطان کولانی حاکم
قلندر سلطان … که از امرای آذربایجان و میر ایل مذکورست مصطفی سلطان چیتانو ملقب بجمال علی حاکم دستان
توابع بغداد است **طوایف جغتای** و میران اویماق بقیه ترکمان صاین خانی و غیره خراسان که داخل جغتای اند دوازده
نفرند بیرام علی سلطان قراپیات از اولاد بابا الیاس حاکم ولایت نیشابور و از امرا و اویماقات معتبر جغتای اند

علی یارخان کرایلو که از امرای بزرگ و میر ایل کرایلی است که در حدود استراباد اند احمد سلطان چگنی حاکم ترشیز
خراسانست فریدون حسین سلطان نواده ابن حسینخان فیروز جنگ حاکم تربت حیدریه خراسان قلندر سلطان
ترکلی حاکم ولایت جام خراسانست طهماسب قلی سلطان ولد محمد سلطان قراپایات حاکم شوشتر و دزفول
خوزستانست شاه ولی سلطان جلایر حاکم پای کوه مشهد مقدس است شاهقلی سلطان قری حاکم جهان
ارغیان خراسانست اوغرلو سلطان جلایر و رحمن قلی سلطان قرباش از امیران همایون خانی ترکمان اند
میر محمد سلطان عوزی ولد مرشد ولی سلطان از امیران اویماق تابع دار السلطنه هراتست میر جمشید سلطان
جمشیدی میر ایل مذکور و حاکم کرخ هرات رودست **سایر جماعه قبایل مختلفه** که از اویماقات متعدد
در سلک امرای قزلباش انتظام یافته اند هشت نفرند ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود والی سیستان
که بولایت نیمروز موسوم است و از نژاد ملوک صفاریه اند آقاخان مقدم که از ایل اوتوزایکی قراباغ و کثرت
ایل و عشیرت از امراء بزرگ و حاکم مراغه آذربایجانست ساروخان سلطان سلماسی میر جماعت سلماسی
کلب علی سلطان زیوری از امراء آذربایجان کوتوال قلعه قارنیاق است **جماعت بسلی** یکنفر باسم خلیل سلطان
در میانه اویماقات قزلباش بسل سیر هرگز نبود این جماعه از قبایل متفرقه اند در زمان حضرت گیتی ستان
از روم شاهی سیون شده باین ولایت آمدند در راه بهر جا رسیدند تاراج کنان می آمدند و پاک می رفتند
نام خود را بسیل سیر نهادند یعنی پاک روب چنانچه در قضایای زمان آنحضرت اشعاری شده دو هزار خانوار
بودند که از روی ارادت و اخلاص آمدند جمعی از ایشان در سلک قورچیان و ملازمان انتظام یافته تتمه بلا
خلیل سلطان مامور شدند و در الکاء ورامین ری بایشان یورت و مقام داده خاوه باقطاع ایشان مقرر
گشت نورالدین سلطان بایدار از عشایر ترکمان شیروانست و همیشه در ناحیه حاکم تفلیس گرجستان بخدمت
الکا قیام داشته و دارند شیرخان افغان ترینی که همیشه بملازمت این درگاه قیام داشته تابع حاکم قندهار بود
و مشارالیه حاکم پوشنگ و بدستور تابین بیگلربیگی قندهار است مقصود سلطان اوتیر افغان و از قبیله ابدالیست
و بکثرت قبیله و عشیرت معروف و تابع قندهار اند اکثر زراعات خالصه قندهار را ایشان می نمایند و دواب و اغنام
بیشمار دارند **دفعه ثانی در ذکر امرای غلامان درگاه که بهمین ترتیب شاهانه رتبه خانی و سلطانی
یافته اند** چون در ایام فرماندهی حضرت گیتی ستانی فوجی کثیر از ایلیه بوساطت آنحضرت توفیق اسلام
و سعادت غلامی این درگاه ملایک مقام دریافته از عهد صبی اکثر در ظل مرحمت و سایه تربیت آنحضرت نشو و نما یافته
و باطوار حمیده ایشان آشنا گشته استعداد امارت و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی بهم رسانیده بودند
لهذا بعضی از امراء قزلباش و حکام ممالک که از عالم فانی بجهان جاودانی ارتحال نموده در میانه آن اویماق کسی
که شایستگی تربیت و تفویض منصب عالی امارت داشته باشد نبود یکی از غلامان خاصه شریفه را که بوفور
عدالت و کاردانی و شجاعت و دلیری و جانسپاری در راه ولی نعمت از اقران ممتاز بود بامارت آن ایل

و قشون و لشکر و حکومت آن الکا تعیین شدند و از این طبقه هیبت و یکنفر در حین ارتحال برتبه امارت خانی
و مرتبه امارت سلطانی سرافرازی داشتند از آنجمله امام قلیخان ولد الله وردیخان که بجای والد بیگلربیگی فارس و کهگیلویه
و بحرین و لار و هرموزست و با امرای تابین او که بحکومت محال اشتغال دارند چون عزل و نصب ایشان منوط برای
بیگلربیگی مذکور است اسامی ایشان معلوم مسود اوراق نبود شش نفرند صفی قلی سلطان ولد امام قلیخان بجای ابراهیم
خان والی لار سرافراز گشته و از امرای بزرگست داودخان برادر امام قلیخان بجای محمد قلیخان قاجار بنابر تقصیری
که از او در قضیه مراد و کرجی صدور یافته بود از ایالت قراباغ و امیرالامرائی آنجا معزول گشته مشارالیه بدین رتبه ارجمند
سرافرازی یافت چنانچه سبق ذکر یافته و الیوم بیگلربیگی آن الکا و میر ایل و اویماق قاجارست صفی قلیخان کرجی
عقب شیرعلی که بیگلربیگی عراق عرب و قورچی باشی قورچیان نجف اشرف و متولی عتبات عالیات است و چنانچه در
شرح آمد و رفت حافظ احمد پاشا بر سر بغداد اشارتی بدان شده از خان مشارالیه در آن واقعه مردانگیها بظهور آمد
والحق شایسته تربیت بود ... خان بیگلربیگی دارالمؤمنین استراباد و سردار قشون و لشکر آنجاست منوچهر خان
ولد قرچغای خان سپهسالار که بجای والد حاکم مشهد مقدس معلی است قراق خان چرکس که بجای ذوالفقار خان
و یوسف خان بیگلربیگی شیروان و میر طایفه قرامانلو و چنوشلو و سایر غازیان قشون و لشکر آنجاست فرخ سلطان
در عوض بوتم حاکم دربند و سایر شیروان و میر غازیان روملو و بیات و غیره و لشکر بابا الیاس و ... گرگین سلطان
که بجای میر حسینی حاکم لشکر کیلان و غازیان حسینی است یوسف سلطان میر ایل چمشکزک کرد و حاکم ولایت خبوشان
خراسانست اغرلو سلطان است کش مشهور حاکم ولایت درون خراسان جمشید سلطان کرجی میر اویمان ارلوی
افشار و حاکم ابیورد خراسانست اوقار سلطان میر ایل بایزدی و حاکم خوار و سمنان و دماوند و فیروزکوه است نوروز
سلطان حاکم مرغاب و چاروجاق و میر قورچی ازغازیان ... ملوست **ذکر صدور عظام عالیشان زمان حضرت
جنت آشیان** هر چند در طی وقایع هر سال هنگام تفویض مناصب اسامی سامیه ایشان جابجا در محل خود رقم ثبت یافته
در این مقام مجدد ... شایبه تکرار است اما تذکار آن ظاهرا زیاده نامناسب نیست لهذا بتحریر آن می پردازد بالجمله صدور
عظام زمان فرخنده نشان آنحضرت هفت نفرند در اول جلوس همیون **امیر ابوالولی** انجوی شیرازی بود که تذکره
از احوالش در صدر صحیفه اول در طی احوال سادات عظام زمان حضرت شاه جنت مکان نگاشته کلک بیان گردیده
در زمان نواب سکندرشان در ایام اقتدار ابوطالب میرزا پایان از منصب قضای عسکر ظفر اثر برتبه صدارت ارتقا
یافته بود و بعد از جلوس همیون بدستور سایر ارباب مناصب آنزمان رقم عزلت بر صفحه حالش کشیده شد و بعد از
اندک زمانی چون در شایستگی این منصب از سایر سادات و فضلای عصر امتیازی داشت دیگر باره بدین منصب
سرافرازی یافته من حیث الانفراد تا پنج سال صدر بود و بعد از او قاضیخان ولد میرزا ابوالحسن که از سادات
سیفی حسینی قزوین و اقوام قاضی جهان وزیر میر جلال الدین حسن صلائی که از سادات رفیع القدر شهرستان
اصفهان و اقوام میر فضل الله سید فاضل مستعد قابلی بود برتبه صدارت یافتند میر جلال الدین حسن مذکور

در حین تسخیر قلعهٔ شماخی شیروان فوت شده میرزا رضی برادرزادهٔ او بجای عم مِن الاماثل جبین رتبهٔ
گرامی معزز و نامی کرده و از وفور قابلیت مرتبهٔ مصاهرت حضرت اعلی شاهی دریافته رشد و کاردانی
تولیت اوقاف سرکار خاصهٔ آنحضرت که بر حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام وقف فرموده‌اند
و منصب مهرداری توقیعات مبارکه حضرات عالیات علاوهٔ منصب صدارت گردیده و او در سفر آذربایجان
مریض گشته در سنه ۱۰۳۴ بعالم بقا پیوست و قاضیخان بجهة دلیری که در مصارف معروفی اوقاف داشت مرضی طبع مبارک
نبود معزول گردیده منصب میرزا رضی میرزا صدرالدین محمد پسر او که دخترزادهٔ حضرت اعلی است و در آن هنگام
کودک رضیع بود تفویض یافته میرزا رفیع عمزاده‌اش حسب الامر اعلی به نیابت عمزادهٔ خود کافل امور مذکور گشت
و منصب قاضی خان بقاضی سلطان تربتی الموسوی که متولی سرکار فیض آثار روضهٔ رضویه بود تفویض یافت
لیکن در همان چند روز که در دار الارشاد اردبیل بپابوس اشرف ناصیهٔ منصب عالی صدارت گردید بیمار شده
مثال اجل را امتثال نموده خطاب صدارتش بتوقیع ختم مختوم گردید بعد از فوت او میرزا رفیع الدین محمد خلیفه ولد
میر شجاع الدین محمود اصفهانی که در آن ملک بسادات مازندرانی معروفند و شمه از اوصاف کمال و بزرگی و قدر
و منزلت آن در صحیفهٔ اول درج شده مرجوع و مفوض گردید و میرزا رفیع مذکور شرف مصاهرت دریافته
از مرتبهٔ نیابت پای رفعت برتر نهاده اصالتاً بدستور میرزا رضی طغرای امثلهٔ احکام را باسم سامی خود
موقع و موشح ساخت و در سنه ۱۰۳۴ امیر رفیع الدین محمد خلیفه بجوار رحمت یزدانی پیوست منصب عالی صدارت
کل ممالک با منصب تولیت و مهرداری حضرات عالیات من حیث الانفراد بخدمتش تعلق گرفت اکنون بدین
مراتب بلند و مناصب ارجمند سرافرازی دارد

وزرای اعظم که باعتماد الدوله ملقب اند

وزرای اعظم زمان دولت همیون آنحضرت بترتیب دستور مقدم و هفت نفر بوده‌اند اول جلوس همیون
اول میرزا شاه ولی ولد احمد میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان شمه از احوالش در طی وزرای ممالک
رقم پذیر کلک بیان گشته و میرزا احمد مذکور پدر او تعلیق نویس بی بدل و در علم انشا مهارتی کامل داشت
بنابر منازعه که میان او و میرزا سلمان وزیر بود در زمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه وزارت
مرشد قلیخان اختیار نموده بخراسان رفت و در آنجا بتهیج عباسیگری کرده و در سالی که نواب سکندر جاه
با عساکر عراق متوجه دفع فتنهٔ او گردیده مرشد قلیخان را در قلعه تربت حیدریه محاصره کردند چنانچه در محل خود
ذکر شد بحکیم بیگ نام برادرزادهٔ میرزا احمد باغوا و تحریک میرزا سلمان بقلعه درآمده در اوان فرصت عم خود را
بقتل درآورده خود را بیرون انداخت مرشد قلیخان بنابر حقوق خدمت و جانسپاری او میرزا شاه ولی
پسر او را که هنوز خورد سال بود بجای پدر وزیر خود کرده در حینی که حضرت اعلی بعراق تشریف آورده بر تخت
سلطنت قرار گرفت مشار الیه که در خدمت مرشد قلیخان نشو و نما یافته شایستگی این منصب عالی داشت حسب
الصلاح مرشد قلیخان برتبهٔ وزارت اعظم سرافرازی یافت دویم میرزا احمد کرمانی که از جانب مادر از

سادات

سادات کلی برزا اقوام میرزا کرمانی بود و بعد از شهادت شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا الصلاح امرا و ارکان
ابوطالب میرزا او وزیر و اعتماد الدوله شده در انتظام دولت او سعی می نمود بعد از جلوس همیون اعلی
از مواخذه و مصادره در سفر خراسان رفیق و باردوی معلی همراه بود در قضیهٔ قتل مرشد قلیخان باتفاق او
هم از او در خفیه با حضرت اعلی در آن واقعه همزبان و دمساز بود و از آنحضرت نوید منصب وزارت یافته بود بعد از
قتل مرشد قلیخان حضرت اعلی بوعدهٔ خود وفا نموده او را برتبهٔ عظیم القدر وزارت اعظم سرافراز فرمودند
لیکن از زیادتی رشد و بلندپروازی و خودسری که جبلتش باو منظور بود زیاده رویها از او بظهور رسید
که پسندیدهٔ طبع اشرف نبود و باعث تربیت ابوطالب میرزا نیز شده بود در دوغ آباد راوه محولات
خراسان بتحریک امرای عظام گرفتار گشته در همان چند روز مقتول گشت ایام وزارت و اقتدارش زیاده
از شش ماه نبود سیم میرزا لطف الله شیرازی که وزیر شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا بود بعد از واقعهٔ شهادت
شاهزاده از وزارت معزول گشته میرزا احمد چنانچه مذکور شد وزیر گشت و او نیز بعد از مواخذه و مصادره در سفر
خراسان همراه بود و بعد از قتل مرشد قلیخان وزیر نواب خورشید احتجاب علیهٔ عالیه شده بود و بعد از
قتل میرزا احمد بسعی نواب خورشید احتجاب وزیر اعظم و اعتماد الدوله گشت و وزارت بالاستقلال جمع کرده
صاحب حیثیت و لشکر و طبل و علم گردید و دو سال من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و در اواخر
بجهة اطوار ناهنجار پسرش میرزا احمد زمان که از غرور و جهل و جوانی ارتکاب اعمالی که مرضی طبع مبارک اشرف
نبودی نمود معزول گردید چهارم حاتم بیگ ولد ملک بهرام اردوبادی که شمه از احوالش در این کتاب مرقوم
کلک بیان نگار گردیده در ازای حقوق خدمات سابقه و لاحقه و جانسپاری بیک برادرش ابوطالب بیگ
که عبدالله خان اوزبک در حین محاصرهٔ هرات که او از جانب علیقلی خان شاملو برسالت آمده بود در دهان
توپ نهاده بجانب قلعه انداخت در مقام تربیت او درآمده بمنصب استیفای ممالک سرافراز فرموده بودند بعد از
عزل میرزا لطف الله بوزارت اعظم سربلندی یافت تا مدت بیست سال بکمال اقتدار و استقلال وزیر و اعتماد الدوله
بود در پای قلعهٔ دم دم اردوی چنانچه در طی قضایای آن ایام سمت گذارش یافته فوت شد خلف ارجمندش
میرزا ابوطالب که اوصاف کمالش در صدر صحیفهٔ اول رقم نگارش پذیرفته در آغاز جوانی و نشو و نما در ازای
حقوق خدمات آبا و اجداد بجای والد بدین رتبهٔ ارجمندی یافت و تا دو سال متکفل امر وزارت بود و بجهة بعضی
امور که لازمهٔ جوانی و غرور جاه و منصب است از این عطیه مهجور گشت که تا ایامی [illegible] زمانه سازگار بتجربه نشیب
و فراز روزگار مهذب گردد ششم سلمان خان ولد شاه قلی میرزا ابن عبدالله خان استاجلو که فی الجمله قابلیت
و استعدادی داشت برتبهٔ بلند وزارت ارتقا یافته تا مدت پنج سال شاغل وزارت دیوان اعلی بود در اصفهان
مریض گشته بجام بقا پیوست هفتم سلطان العلمای خلیفه سلطان خلف موفور الشرف میرزا رفیع الدین محمد صدر
که شرف مصاهرت حضرت اعلی دارد چنانچه در محل خود مذکور شده و با تمام جلال و مقام کمال و الد و جد [illegible]

اوراق سبق ذکر یافته بدین رتبهٔ گرامی مفتخر و سربلند گردیده و بهر جهتی مورد تربیت و مشمول نوازش و الطاف
شاهانه گشته من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و الحق سیدی بزرگ عالیشان فاضل دانشمند نیکو
اخلاق است و از عهد صبی و اوان نشو و نما و حد تمیز تا زمان ارتقا بدارج علیای منصب مذکور خلاصهٔ عمر گرامی را صرف
مطالعه و مباحثه کرده و در فنون علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گردیده و در اندک زمانی بوفور فهم و فطانت
و درک عالی و طبع مستقیم در علم حساب دانی مهارت کامل یافته برای صایب و فکر ثاقب او را در دقایق امر
وزارت ترقیات عظیم روی داده بنوعی بلوازم این منصب عالی اشتغال دارد که تقریر ناتش در علم
قانون و سیاق ارقام سعادت انتظامش از حروف خطا مصون است و ذات کامل الصفاتش جامع کمالات
صوری و حاوی فضایل استعداد معنوی و شایستگی این رتبهٔ والا خصوصا که این منصب علیا از جبههٔ احوالش
ظاهر و هویداست و الی غایت من حیث الاستقلال و الاستعداد و الانفراد مشاغل این شغل عظیم را بتقدیم میرساند
و در حسن خلق و اوصاف حمیده اش هر چند خوض رود اندکی از بسیار در دیباچهٔ اظهار نمیتوان نهاد
ریاض آمال ارباب قلم و اصحاب فضل و کمال از رشحات کلک گهربارش مخضر و شاداب است و ارباب حاجت
و استعداد در ظل رافت و امتنان آن صاحب دولت مسرور و کامیاب و الیوم مسند وزارت از وجود شریفش
مزین و آراسته و سریر دولت از سلامت نفس و خیراندیشی عمیمش محلی و پیراسته است بیت

از و رسم وزارت تازه گردید ** ز نام او بلند آوازه گردید **

امید که از عمر و دولت متمتع و برخورداری یابد.

مستوفیان زمان آنحضرت که بمستوفی الممالک مشهوراند

مستوفیان عظام زمان فرخنده فرجام حضرت گیتی ستانی بترتیب اتفاق بدستور صدور و وزرای اعظم عنایت پناه سبع المثانی هفت نفراند اول خواجه شکرالله دیبانی اصفهانی که در خراسان در خدمت آنحضرت بود و در رکاب اقدس بعراق آمده رسالت مستوفی الممالک بود مرد آدمی و درویش نهاد و بسلامت نفس اتصاف داشت و محاسب کاردان بود و در ارقام دفتر نگارتاری مولع بود و در ششم ماه پارس ئیل مطابق سنه ۹۹۶ حاتم بیک اردوبادی وزیر گشت و خان مستوفی الممالک گشت و شش ماه بدان خدمت قیام داشته در اول توشقان ئیل سنه الف چنانچه در طی احوال وزرا مذکور شد مورد تربیت شاهانه گشته بمنصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت ثانی آقا شاه قلی اصفهانی برتبهٔ استیفا سربلندی یافت دوات قلم طلای مرصع بزر و لآلی گرانبها که تا آن غایت رسم نبود که بمستوفیان داده شود باو داده شد در علم سیاق و نویسندگی استاد المحاسبین و محاسب کاردان بود و بسلامت نفس و خیراندیشی اتصاف داشت و تا شش سال من حیث الاستقلال بدان خدمت پرداخت بتاریخ سنه الف و ... باجل طبیعی فوت شده بنا بر شفقت شاهانه بآن سلسله منصب مذکور را به آقا میرزا علی برادرش تفویض یافت و دوات قلم مرصع مذکور را باو اختصاص یافت و او نیز مردی سنجیده خوش سلوک بسیار کارکن طبع بود نسخهٔ تشخیص جمع و خرج ممالک محروسه که حاتم بیک طرح کرده بود و امروز قدوه و قانون دفترخانهٔ همیونست در ایام

استیفای مشارالیه بسعی او اتمام یافت و تا پنج سال مستوفی الممالک بود و از درویش نهادی و عدم رشد
استقلال مورد اعتراض معترضان گشته معزول شد خامس میرزا ابراهیمای شیرازی بود بدین رتبه سرافرازی
یافت در کمال استقلال و بلند پروازی بلوازم آن خدمت اشتغال می نمود و از زیادتی رشد و بزرگی
با ابنای جنس ارباب قلم ازاو رسیده در مقام عیب جوئی در آمدند و از بی پروائی و بی شعوری که از کیفیت
باده جاه و منصب خبطی چند در محاسبات گیلان زده مبلغهای کلی فرد کذاست کرده بود و میرزای عالمیان
وزیر گیلان که خود مودی حساب بود بآن اطلاع یافته بعرض اقدس رسانید بنابران رقم غزلیت بر صحیفهٔ
حالش کشیدند ایام منصبش یکسال و نیم بود در اول سال ئیلان ئیل مطابق سنه ۱۰۱۴ سادسش میرزا
قوام الدین محمد ولد میرزا احسن کفرانی که وزیر حسینخان شاملو امیرالامرای خراسان بود و در علم سیاق و نویسندگی
شاگرد خلف آقا شاه قلی سادس مستوفیان گردیده برتبهٔ استیفا تمکن یافت مرد خلیق نیک نفس بود با کمال
استقلال و بزرگی و نجابت درویش نهاد و خیر نهاد و صاحب جمعیت بود و فقرا و درویشان و ارباب صلاح و
زهد و تقوی از موائد انعام و احسانش بهره ور بودند و تا پانزده سال مستوفی الممالک باستقلال بود در سال
شانزدهم دعوت حق را اجابت نموده بعالم بقا پیوست میرزا سعید نوادهٔ خواجه قاسم نطنزی مستوفی
الممالک زمان حضرت شاه جنت مکان که منصب خواجه نویسی آذربایجان داشت بعد از فوت میرزا
قوام الدین از وفور حقانیت و راستقلمی و حقوق خدمت دیرین سلسلهٔ قاسم بیک بدین رتبهٔ والا اختصاص
یافت و تا حین ارتحال شاه گیتی ستان حسب الارث و الاستحقاق مستوفی الممالک بود و اکنون بدستور
بخدمت مذکور اشتغال دارد.

وزرای جزو زمان آنحضرت

از وزرای جزو چند وزیر ذی شان صاحب اعتبار بودند مثل میرزا محمد شفیع وزیر دارالمرز مازندران و فراهان که بخطاب میرزای عالمیان افراز بود و دیگری خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان که لقب بندویت داشت و دیگر وزرای صفاهان و کاشان و غیرهم که بعالم بقا پیوسته بودند و از وزرای که در حین ارتحال باتفاق مهمات دیوانی بودند و نفر وزیر معتبر صاحب جاه با عزت و اعتبار و ثروت و مکنت و اقتدار بودند دیگر میرزا تقی الدین محمد مشهور بساروتقی نوادهٔ خواجه عنایت الله که در زمان حضرت شاه جنت مکان وزیر حسین بیک یوزباشی استاجلو بوده که از زمرهٔ ارکان دولت بود و میرزا تقی مذکور در سنه ۱۰۲۵ که قشلاق همیون در دوالقی واقع شده بود او وزیر بیگلربیگی قراباغ بود کما ینبغی بلوازم خدمت پرداخته حضرت گیتی ستانی آثار رشد و کاردانی از ناصیهٔ احوالش مشاهده فرموده در مقام تربیتش در آمدند و در همان ایام بوزارت کل ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشان و رستمدار بوده باشد سربلندی یافته روانهٔ آن صوب شد و حسن سعی و کاردانی او در خدمات مرجوعه اندیا خصوصا انجام عمارات و ضبط و نسق مملکت و توسیع طرق و شوارع و غیر ذالک در ضمیر منیر اشرف بیشتر از بیشتر سمت ظهور یافته روز بروز در تربیتش می افزودند تا آنکه

عزت و اعتبار محسود اقران گشته از زمرهٔ مقربان محفل قدس و محرمان سراپرانس گردید و تا حین ارتحال آنحضرت
به امر منصب سرافرازی داشت و همیشه خدماتش مستحسن طبع مبارک اشرف بود و اکنون بدستور منصب مذکور
و خدمات انجام می‌دارد ذکر خواجه علاء الدین اکبر غوریانی وزیر خراسان و از اعیان ولایت غوریان هرات
بود و در زمان تسلط اوزبکیه بدولتخواهی قزلباش متهم بود و انواع جور و تعدی کشیده بود و بعد از فتح خراسان چون
اوزبکیه در ازاء دولتخواهیها که از او بظهور رسیده بود مورد تربیت و شفقت گشته بخدمات دیوانی [illegible]
گردید و بحسن خدمات منظور نظر شفقت گشته بوزارت کل ممالک خراسان ارتقا یافت و صاحب املاک و
رقبات موروثی و مکتسبی بود و از تقدیرات آسمانی ضعف باصره او طاری گشته دیدهٔ بینش بالکلیه از دیدن
عاری و عاطل گردید و آنحضرت بنابر پاس حقوق خدمت از آن ابتلای او اغماض فرموده بدستور
منظور انظار عنایات شاهانه بوده و با عدم بصیرت و بینائی تحقیق امور وزارت می‌پرداخت و بمحض توجه و
التفات خسروانه نقصی بمناصب او راه نیافت و مدت دوازده سال بعد ایام بینائی وزارت کل خراسان
و در ازمنهٔ سابقه و قرون ماضیه همانا نظیر این معنی وقوع نیافته باشد که در عهد دولت این شهریار حق‌شناس
بنده‌نواز وقوع یافت و در ذکر سایر وزرا و جزو ممالک زیاده قاعده نیست فقرهٔ چند در ختم کتاب
و دعای دولت بی‌زوال کامیاب لله الحمد و المنه که این جلد نسخهٔ عالم‌آرا که عبارت از صحیفهٔ ثانی مصادرات احوال خجسته و
ظفرقرین مبادی و اواسط ایام فرمانروائی شهریار غفران‌مآل [illegible] صورت تسوید یافته رقم اختتام پذیرفت
و یحتمل که بعضی فقرات طفیلی الحق مقصود بالذات بود در این کتاب عالم‌آرا در رشتهٔ تحریر درآمده باشد که محل اعتراض
معترضان بوالفضول تواند بود و اکنون وقت آنست که کلک سخن‌پرداز لب از اعتذار [illegible] از هرزه‌درائی بازآمده
و زبان صدق بیان را بگوهرترین کلامی مصرع بوی مشک معطر باید کل هرسوش اعنی دعای دوام دولت و قوام
سلطنت و کامرانی پادشاه اسلام کهف انام ماه جهان‌افروز سپهر عدالت و عالم‌آرائی آفتاب عالمتاب کشورستانی عظمت
و فرمانروائی خاقان بلندقدر والامکان شاهنشاه قضاقدرت قدرتوامان برازندهٔ تخت فیروزبخت اکاسره و کیان خلاصهٔ
فرمانروایان عرصهٔ جهان فرازندهٔ اعلام جهانگشائی شاهی زیبندهٔ اورنگ جهان‌آرائی شاهنشاهی گوهر بحر جود در دریای
وجود سلطان سرافراز شهریار رعیت‌پرور مسکین‌نواز که صفحات سینهٔ جود و سخا آراسته و مداد دهش بی‌اندازه بزیور مرحمت و
اشفاق پیراسته و در ایجاب سؤالات ارباب حاجات جز [illegible] لا بزبان مبارکش هرگز نگذرد اشهد ان لا اله الا الله
فما آن جوانبخت کامران المؤید من عند الله الملک المستعان سلطان بن السلطان خاقان بن الخاقان ابوالمظفر ابوالمنصور شاه
صفی بهادرخان الصفوی الموسوی الحسینی خلد ظلال دولته العظمی [illegible] و المیزان تازه و ترساخته ریاض سخن براستی
راه دعای اجابت انتمای [illegible] جهان‌آرا و ثنای سعادت [illegible] از مفاخر طلائع صدر صحیفهٔ اول رقم نگارش
یافته و این اوراق چون اوراق نو رواق فلک [illegible] زینت پذیرفته شاداب گردانید الدعا [illegible] این نوباوهٔ بوستان
شهریاری تازه نهال گلشن جهانداری بلطف ازلی و حسن تقدیر لم یزلی بر فراز مسند فرمانروائی و [illegible] بزرگوار و اورنگ



و بر عالمیان مقدار سالهای بسیار الی یوم القرار پاینده و مستدام داشته عالمیان را در ظل ظلیل عاطفت و مرحمتش آسوده دارد و بیادگار
جد فردوس‌مکان گیتی‌ستان عمر طبیعی و فراغ خاطر ارزانی داشته با اعادی دین و دولت مظفر و منصور گرداناد بیت توفیق
مسکین‌نوازیش ده باعدای دین سرفرازیش ده و اعیان بارگاه عزت و مقربان بساط قرب و منزلت خواص و عوام کافه
انام سیما آن سعادتمند اخلاص‌شعار ذوی الاحترام و بدستور رفیع قدر عالیمقام را که طالب ازدیاد عمر و دولت و خواهان
تضاعف جاه و حشمت این [illegible] سلطنت سپهر مقدار اند از مواید احسان و دولت پایدارش فتح و برخوردار گرداناد آمین
یا رب العالمین در صدر صحیفهٔ اول این دفتر اشعاری شده که بعد از تسوید این تاریخ عالم‌آرا اگر عمر وفا کند و فرصتی از مشغله
کسب معاش که مضیع اوقات شریف عالمیان و ناگزیر کافهٔ آدمیانست دست آید منتخبی از نوادر حکایات و خلاصهٔ سرگذشتی
از غرایب آیات چنانکه افاضل متقدمین و متأخرین بر صحیفهٔ بیان نگاشته در صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشته‌اند مثل
افادت انتساب جامع الحکایات و عجایب المخلوقات و حیات الحیوان و کتاب فرج بعد از شدت و گلستان و نگارستان
و اخلاق ناصری و جلالی و اخلاق محسنی و امثال ذلک که هر یک گنجینه‌ایست مملو از لآلی آبدار و مخزن الاسرار ابرار
و چنانکه در مدت حیات تا حین اتمام این صحیفه صفوف نهاد که شمار آن بهفتاد رسیده بدیدهٔ بصیرت دیده و بگوش
هوش از پیران روزگار دیده شنیده در یک سفینه جمع نموده از هر خرمن سخندان خوشه‌ای از [illegible] برداشته
چون دریوزه‌گران کوی بی‌نوائی دامنی پرمایه و مجموعهٔ مختصری پرداخته باین صحیفه انضمام دهد و این مقالات آشفته
سرانجام بیمن توجه و اعزاز آن عالیقدر دست‌پرور مخلص‌نواز سرانجامی یافته قابل کتابخانهٔ همایون شهریار زمان قاآن
دریادل سپهر آستان [illegible] توامان گردد و از این قلیل البضاعت سرگردان بادیهٔ استعداد و نعم البدل اولادی
یادگار ماند تا غایت که مشغول تسوید این گرامی‌نامه بود فرصت آن نشد زیرا که تألیف اولی [illegible] از مشاغل و خاطری آسوده
از هوسناکی دل که مصاحب دوست اقرار آن را جمع آورده بتألیف آن نسخه پردازد و بعضی از شعرای سخنور و سخنوران
بلاغت‌گستر که در زمان فرخنده‌نشان حضرت گیتی‌ستانی هنگامهٔ سخن‌پردازی از تازه‌گوئیهای ایشان گرامی داشت
ذکر شود و خاتمه را بآن آرایش دهد چون در حین اتمام این نسخه عالم اسباب بترجیح موافق نگردید رای احاله بوقت
دیگر نمود و بعد الیوم اگر عمر بوفاداری نماید و توفیق الهی یاری دهد و کار گشته فرصتی دلخواه چنانچه اشاره شده دست
آید که بترتیب آن نسخه پرداخته مکنون خاطر و اندیشهٔ ضمیر بظهور آید و از [illegible] ارباب فطنت
و ذکا معذور خواهند داشت مصرع ای بسا آرزو که خاک شده این مطلع بیت از منظومات کمترین مناسب حال بوده
بیت صد وعده کرد یار و یکی را وفا نکرد بر من چه جور بود که آن بیوفا نکرد امید که این شگرف‌نامهٔ اقبال از اعتراض
بوالفضولان و ارباب حقد و حسد [illegible] سهو و خطائی مطلع گردند در اصلاح آن کوشند و چشم عیب‌بین
از آن بپوشند بیت بزیبای خوبی [illegible] نامه را [illegible] کرم در [illegible] نگارنده را اللهم اغفر لمؤلفه و کاتبه بکرمه [illegible]
محمد و آله اجمعین تمت بعون الله تعالی و حسن توفیقه
فی ۲۸ شهر محرم [illegible] سنه ۱۰۷۶

